

وَاللَّهُ وَتَعَالَى وَالْيَوْمُ لِلَّهِ

أولاً: استلزم الصلوة والسلام على سيدنا محمد (ص) الصفوة والسياسة التي تبذلها في دفعه على وجه الخصوص، ثم إن الشكر ليس له معنى إلا إذا كان له

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

١٠٠  
 ١٠١  
 ١٠٢  
 ١٠٣  
 ١٠٤  
 ١٠٥  
 ١٠٦  
 ١٠٧  
 ١٠٨  
 ١٠٩  
 ١١٠  
 ١١١  
 ١١٢  
 ١١٣  
 ١١٤  
 ١١٥  
 ١١٦  
 ١١٧  
 ١١٨  
 ١١٩  
 ١٢٠  
 ١٢١  
 ١٢٢  
 ١٢٣  
 ١٢٤  
 ١٢٥  
 ١٢٦  
 ١٢٧  
 ١٢٨  
 ١٢٩  
 ١٣٠  
 ١٣١  
 ١٣٢  
 ١٣٣  
 ١٣٤  
 ١٣٥  
 ١٣٦  
 ١٣٧  
 ١٣٨  
 ١٣٩  
 ١٤٠  
 ١٤١  
 ١٤٢  
 ١٤٣  
 ١٤٤  
 ١٤٥  
 ١٤٦  
 ١٤٧  
 ١٤٨  
 ١٤٩  
 ١٥٠  
 ١٥١  
 ١٥٢  
 ١٥٣  
 ١٥٤  
 ١٥٥  
 ١٥٦  
 ١٥٧  
 ١٥٨  
 ١٥٩  
 ١٦٠  
 ١٦١  
 ١٦٢  
 ١٦٣  
 ١٦٤  
 ١٦٥  
 ١٦٦  
 ١٦٧  
 ١٦٨  
 ١٦٩  
 ١٧٠  
 ١٧١  
 ١٧٢  
 ١٧٣  
 ١٧٤  
 ١٧٥  
 ١٧٦  
 ١٧٧  
 ١٧٨  
 ١٧٩  
 ١٨٠  
 ١٨١  
 ١٨٢  
 ١٨٣  
 ١٨٤  
 ١٨٥  
 ١٨٦  
 ١٨٧  
 ١٨٨  
 ١٨٩  
 ١٩٠  
 ١٩١  
 ١٩٢  
 ١٩٣  
 ١٩٤  
 ١٩٥  
 ١٩٦  
 ١٩٧  
 ١٩٨  
 ١٩٩  
 ٢٠٠  
 ٢٠١  
 ٢٠٢  
 ٢٠٣  
 ٢٠٤  
 ٢٠٥  
 ٢٠٦  
 ٢٠٧  
 ٢٠٨  
 ٢٠٩  
 ٢١٠  
 ٢١١  
 ٢١٢  
 ٢١٣  
 ٢١٤  
 ٢١٥  
 ٢١٦  
 ٢١٧  
 ٢١٨  
 ٢١٩  
 ٢٢٠  
 ٢٢١  
 ٢٢٢  
 ٢٢٣  
 ٢٢٤  
 ٢٢٥  
 ٢٢٦  
 ٢٢٧  
 ٢٢٨  
 ٢٢٩  
 ٢٣٠  
 ٢٣١  
 ٢٣٢  
 ٢٣٣  
 ٢٣٤  
 ٢٣٥  
 ٢٣٦  
 ٢٣٧  
 ٢٣٨  
 ٢٣٩  
 ٢٤٠  
 ٢٤١  
 ٢٤٢  
 ٢٤٣  
 ٢٤٤  
 ٢٤٥  
 ٢٤٦  
 ٢٤٧  
 ٢٤٨  
 ٢٤٩  
 ٢٥٠  
 ٢٥١  
 ٢٥٢  
 ٢٥٣  
 ٢٥٤  
 ٢٥٥  
 ٢٥٦  
 ٢٥٧  
 ٢٥٨  
 ٢٥٩  
 ٢٦٠  
 ٢٦١  
 ٢٦٢  
 ٢٦٣  
 ٢٦٤  
 ٢٦٥  
 ٢٦٦  
 ٢٦٧  
 ٢٦٨  
 ٢٦٩  
 ٢٧٠  
 ٢٧١  
 ٢٧٢  
 ٢٧٣  
 ٢٧٤  
 ٢٧٥  
 ٢٧٦  
 ٢٧٧  
 ٢٧٨  
 ٢٧٩  
 ٢٨٠  
 ٢٨١  
 ٢٨٢  
 ٢٨٣  
 ٢٨٤  
 ٢٨٥  
 ٢٨٦  
 ٢٨٧  
 ٢٨٨  
 ٢٨٩  
 ٢٩٠  
 ٢٩١  
 ٢٩٢  
 ٢٩٣  
 ٢٩٤  
 ٢٩٥  
 ٢٩٦  
 ٢٩٧  
 ٢٩٨  
 ٢٩٩  
 ٣٠٠  
 ٣٠١  
 ٣٠٢  
 ٣٠٣  
 ٣٠٤  
 ٣٠٥  
 ٣٠٦  
 ٣٠٧  
 ٣٠٨  
 ٣٠٩  
 ٣١٠  
 ٣١١  
 ٣١٢  
 ٣١٣  
 ٣١٤  
 ٣١٥  
 ٣١٦  
 ٣١٧  
 ٣١٨  
 ٣١٩  
 ٣٢٠  
 ٣٢١  
 ٣٢٢  
 ٣٢٣  
 ٣٢٤  
 ٣٢٥  
 ٣٢٦  
 ٣٢٧  
 ٣٢٨  
 ٣٢٩  
 ٣٣٠  
 ٣٣١  
 ٣٣٢  
 ٣٣٣  
 ٣٣٤  
 ٣٣٥  
 ٣٣٦  
 ٣٣٧  
 ٣٣٨  
 ٣٣٩  
 ٣٤٠  
 ٣٤١  
 ٣٤٢  
 ٣٤٣  
 ٣٤٤  
 ٣٤٥  
 ٣٤٦  
 ٣٤٧  
 ٣٤٨  
 ٣٤٩  
 ٣٥٠  
 ٣٥١  
 ٣٥٢  
 ٣٥٣  
 ٣٥٤  
 ٣٥٥  
 ٣٥٦  
 ٣٥٧  
 ٣٥٨  
 ٣٥٩  
 ٣٦٠  
 ٣٦١  
 ٣٦٢  
 ٣٦٣  
 ٣٦٤  
 ٣٦٥  
 ٣٦٦  
 ٣٦٧  
 ٣٦٨  
 ٣٦٩  
 ٣٧٠  
 ٣٧١  
 ٣٧٢  
 ٣٧٣  
 ٣٧٤  
 ٣٧٥  
 ٣٧٦  
 ٣٧٧  
 ٣٧٨  
 ٣٧٩  
 ٣٨٠  
 ٣٨١  
 ٣٨٢  
 ٣٨٣  
 ٣٨٤  
 ٣٨٥  
 ٣٨٦  
 ٣٨٧  
 ٣٨٨  
 ٣٨٩  
 ٣٩٠  
 ٣٩١  
 ٣٩٢  
 ٣٩٣  
 ٣٩٤  
 ٣٩٥  
 ٣٩٦  
 ٣٩٧  
 ٣٩٨  
 ٣٩٩  
 ٤٠٠  
 ٤٠١  
 ٤٠٢  
 ٤٠٣  
 ٤٠٤  
 ٤٠٥  
 ٤٠٦  
 ٤٠٧  
 ٤٠٨  
 ٤٠٩  
 ٤١٠  
 ٤١١  
 ٤١٢  
 ٤١٣  
 ٤١٤  
 ٤١٥  
 ٤١٦  
 ٤١٧  
 ٤١٨  
 ٤١٩  
 ٤٢٠  
 ٤٢١  
 ٤٢٢  
 ٤٢٣  
 ٤٢٤  
 ٤٢٥  
 ٤٢٦  
 ٤٢٧  
 ٤٢٨  
 ٤٢٩  
 ٤٣٠  
 ٤٣١  
 ٤٣٢  
 ٤٣٣  
 ٤٣٤  
 ٤٣٥  
 ٤٣٦  
 ٤٣٧  
 ٤٣٨  
 ٤٣٩  
 ٤٤٠  
 ٤٤١  
 ٤٤٢  
 ٤٤٣  
 ٤٤٤  
 ٤٤٥  
 ٤٤٦  
 ٤٤٧  
 ٤٤٨  
 ٤٤٩  
 ٤٥٠  
 ٤٥١  
 ٤٥٢  
 ٤٥٣  
 ٤٥٤  
 ٤٥٥  
 ٤٥٦  
 ٤٥٧  
 ٤٥٨  
 ٤٥٩  
 ٤٦٠  
 ٤٦١  
 ٤٦٢  
 ٤٦٣  
 ٤٦٤  
 ٤٦٥  
 ٤٦٦  
 ٤٦٧  
 ٤٦٨  
 ٤٦٩  
 ٤٧٠  
 ٤٧١

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قَالَ سَتَرْتُ مِنَ اللَّهِ الْفُضْلَ الْكُلَّ ثُمَّ جَاءَ بِالنَّبِيِّ الْكَرِيمِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ

[illegible]





له وقال البخاری انه منکر وليس له وجه صحيح وقال المزمذی انه منکر غریب وذكره ابن الجوزی  
 فی الموضوعات وقال الشیخ تقي الدين بن دقيق العيد هذا الحديث لم يثبتوا وقال الشیخ نجی الدین  
 النواوی والحافظ شمس الدین الذهبی والشیخ شمس الدین الجوزی انه موضوع پس تسک باین احادیث  
 موضوعه که اهل سنت آنرا از دایره تسک و احتیاج خارج کرده اند و مقام الزام ایشان دلیل صریحت بر دانستن  
 علماء شیعه و این بدان مانده شخصی معرفی کند یا نوکر شخصی که او را زورگری بر طرف کرده و تقصیرات او را دیده  
 خیانت او را معلوم نموده از خانه خود بر آورده منادی در شهر گردانده که فلان نوکر را بمن سر و کاری نیست منی را و او  
 نیستم و عهده معاملات و زمام این شخص ساده لوح اینهمه مراتب دانسته بآن نوکر معامله دین نمود و زی معامله از آن شخص  
 در خواستن انعامها و این ساده لوح نزد عقلادر کمال مرتبه سفاقت خواهد بود و معذله نمیدانید عاقلان نیستند که اگر شخصی باب  
 مدینه العلم شد چه لازمست که صاحب بایت عام هم باشد بلا فصل بعد از غیر غایتیافی الباب آنکه یک شرط از شرط امامت در و  
 بوجه اتم تحقق گشت و از وجوب یک شرط وجود و شرط لازم نمی آید باوصف آنکه شرط را یا از شرط در دیگران هم برداشت  
 اهل سنت ثابت شده باشد مثل ما صحت الله شیئا فی صدری الا قد صلبته فی صدری ابی بکر و مثل  
 لو کان بعدی بنی لکان عمر اگر روایات اهل سنت را اعتباری است در هر جا اعتبار را باید کرد و الا فقد الزام ایشان  
 بناید نمود که بیک روایت الزام بخورند **اقول مستعینا بلطف النجیر البصیر از غرائب یقولون**  
 روزگار و عجائب گوناگون اعصار نیست که با وصفیکه خدایا صاحب نزاع خود را و العلوم در رئیس القوم و سنده المذنبین  
 و امام المحققین و قوت خویش اند و عوام و خاص سنیه را با فادات حضرت آن کمال از نش و افتخار و ریاستشان بر خفرت  
 و رفعت شریف حدیث در فایده است غیره انصا بانصا و کمال بعد و عجاظت از اعتنا و منتماهی عجزش ملا و ایما و انقضا  
 حسن صفا و اذعان فضائل علیه منافع علیه امام البریه علیه السلام و التخیه را که بسبب نهایت تو اتر و شهر معاندین مستصبین  
 هم انکار آن توانستند تا بر نعم فانی و باطل و انموده گویند و نهجین آن بان خلاصه جهان را بخراپا غریبه و مہفوات عجیبه آوده اند  
 تا آنکه در اینجا باطل در حدیث انما مدینه العلم و علی ایها کباب جرح و قدح بر فرو کشاده و او کمال جرات و جبارت  
 الخالدیت و خسارت داده کلمات تشبیه مستحبه و تفویضات بارده ممتنه تشیع و تفتیح آن آثار نهاده بقریرات فاسده  
 تزویرات کاسه در آنرا و تحقیر استدلال الهی بخار پر آن افاده حال آنکه بر ادنی محاسن فن احادیث انما واضح و آشکار است که آن  
 حدیث سیف از جلال فضائل جناب امیر المومنین علیه السلام میباشد و بسبب نهایت شهرت کمتر کتابی از کتب مناقب انجذابت که  
 در آن کوریت بسیاری از حدیثین معتبرین و ائمه معتبرین بر روایت اثبات آن شده اند و زگردیده جمعی از ناقدین حذاق

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذي جعل البنى مدينة العلم وعلياً بابها ثوابان  
 طريقة الشريعة وصوابها وميزانهم عن العلوم قشورها ولبابها و  
 وسر بابها ونضابهم عن وجوه حقائق الاسرار نقابها وكشف بايضاحها  
 الانوار حجابها فهم حفظة احكام الدين من كل فتق نايها واولى من اى ثلثة الله  
 ورايها و صلى الله على محمد المختار المسد من المشرعة الغراء اصلها و  
 الحافظين من البلة البيضاء سنتها وكتايبها و صلق محمد الاول والاخرون  
 المصلون والسابقون متابها ومثايبها وبعد فيقول العبد الفقير  
 بالعلامة السيد محمد قلى كارب الله له في الدنيا والاخرة واما طر  
 الظاهرة هذا هو المجلد الخامس من المنهج الثاني من كتاب عبقا  
 الائمة الاطهار اتيت فيه على كلام عبد الغفر بن في الله  
 جواب حديث انما مدينة العلم عليا وقد جعله الحديث الخامس من  
 امامة علي بن ابي طالب عليه السلام ثم اجاب عنه بما يحيد الالفهام ولا يرد  
 متن شتم راحة الاسلام والله ولي التوفيق والافهام في المبدء والختم  
 الفاضل الخير حديث خمس روايت جابر ان النبي صلى الله عليه وسلم  
 قال انما مدينة العلم وعلي بابها واين خزينة مطعون رت قال يحيى بن معين لا اصل

و خطیب بغدادی و ابو محمد غنجدان المغانی و شیرازی و سلمی و شمر دار دیلمی و ابن عباس الکلبی و عبد الله بن کعبی و علی بن هلال و  
شمس الدین جزر و ابن حجر عسقلانی و جلال الدین سیوطی و نور الدین سیوطی و عبد الوهاب بن جریر و ابن حجر مکی و عثمان بن عمار و  
یحیی و جمال الدین محدث شیرازی و عبد الرؤف منکان و علی غزنوی و ابی ابراهیم کردی و مرزاج محمد بن عثمان و شاه ولی الله دکنی و فاضل  
صبان مصری و محمد بن کهنه و ثناء الله بانی بقی و حسن علی محدث لکهنوی و اثبات نموده اند و از انجمله است  
عبد الله بن مسعود و حدیث شاعر اسید علی احمد و سلیمان بن ابراهیم بلخی اثبات و نقل نموده اند و از انجمله هستند  
حذیفه بن الیمان و حدیث شاعر سلیمان بن ابراهیم بلخی نقل از ابن المغانی آورده و از انجمله است عبد الله بن عمرو  
تخارشی ابو القاسم طبرانی و حاکم نیشابوری و ابن حجر مکی و عیدروس بن یحیی و میرزا محمد خدشانی و فاضل صبان مصری و محمد بن  
لکهنوی و ثناء الله بانی بقی و ولی الله کهنوی و سلیمان بن ابراهیم بلخی روایت و نقل کرده اند و از انجمله است  
انس بن مالک و حدیث شاعر اسید علی احمد و سلیمان بن ابراهیم بلخی اثبات و نقل کرده اند و از انجمله است عمرو بن ابی  
که حدیث شاعر ابوالموید اخبط خوارزمی اثبات نموده اند و از انجمله است صاحب الکلیف علی و اولاد الکلیف مثنی  
تبع شواهد هذا الباب و چون در عصر صاحب کتاب رسالت صلی الله علیه و آله الاطیاب اختلافی در تحقق این حدیث  
شریف نبود بلکه جملة ایشان سوا کما توأم الموالید و المعاندین برین فضیلت جليلة الاثر غریزه اشراف و  
اتفاق داشتند بهمین جهت علامه جمال الدین زرندی در کتاب نظم در رمطین کما ساء الله تعالی و عذرا ن یخ  
شیر و فرموده فضیلة اخرى اعترف بها الاصحاب و التبجوا و سلکوا طریق الوفاق و انتجوا مشایب الدین  
احمد در توضیح الدلائل کما استقر بعون الله تعالی فیما بعد بعد نقل این حدیث یون بر روایت ابن عباس گفته و ا  
الزرندی و قال هذه فضیلة اعترف بها الاصحاب و التبجوا و سلکوا طریق الوفاق و انتجوا مشایب  
و اذا کان هذا الحدیث الوثیق النصیب اطیب المستطاب مما اعترف به الاصحاب و التبجوا و تبلا اقل  
ولا ارباب و سلکوا طریق الوفاق بلا اختلاف ولا اضطراب و انتجوا فی مسدد الاتفاق  
بلا اختلاف ولا اختلاف و کیف یسوغ الطعن فیهم من ینتسب الیه کم کل الانساب و ینتسب  
لذبت عنهم غایة الانتصاب و هل هذا الاصل اهل الخدع و الخلاب و دواب و الزب و الاثقال  
والله العاصم عن الوقوع فیها و یشکر الله التبارک و التتاب و هو الوافی عن الانخداع و مجذوع اهل الباطل و الکذب  
فائده ثانیه در بیان تابعین بالاحسان نزد اخضر و الاثبات که روایت این حدیث سید الانس و الجان علیه السلام  
الاف لام من الملک المنان نموده اند و در این حدیث ان جناب امام زین العابدین سید الساجدین علی بن الحسین

حقین و جماعتی از جهابذه طباق تصحیح آن گردیده و شطری از افاخم اعلام از انجم و جزم ذکر نموده و برخی از اعظم  
فخام از اشتهرت موصوف فرموده قلوب سائین و جاحدین ته و ابواب عدل و انحراف منکول و انصراف جادین  
ماندین بسته اند و قبل از آن نجف و جوه مفصله و اوله مکمله صحت ته لال و احتیاج اهل حق باین حدیث بمعرفه بیان آنست و  
بسنیده و قیوعیه و تجلیل و تشویر مخاطب عظیم التعزیر بر گرام تحریر و تجبیه بعض فوائد معجبه العوائد تثبیت و تبصیر ناظر بر مفاہیم  
و جزم و تسلط آن خبت و بصیرت بمعرفه خیر بعون الملک القدیری افزایم فائده اولی در ذکر صحابه نظام نزد سنی اعلام  
که اخیرت شریف جناب اثبات الانام علیه آله آلاف التحية و السلام را روایت کرده اند پس از انجمله هستند خود جناب  
امیر المؤمنین علیه السلام که انجده شریف را از جناب سالتاب صلی الله علیه و آله و سلم روایت فرموده اند و حدیث  
انجباب یا سیدین سعید و احمد بن حنبل و عباد بن یعقوب و ترمذی و ابوبکر بخندی و محمد بن المظفر البغدادی و ابن شاذان  
حزلی و ابوعبدالله الحاکم و ابن مردویه و ابونعیم و ابن بشران و ابن المغازی و احمد بن محمد عاصمی و محمد الدین بن الاثیر الجزی  
و ابن النجار و سبط ابن الجوزی و محمد بن یوسف کجی و محمد الدین طبری و شهاب الدین احمد و جلال الدین سیوطی و نوالدین بن  
و ابن حجر مکی و علی متقی و ابیهراسیم و صبابی و شیخ بن عبداللہ العیدروس و احمد مکی و شیخانی قادری و عبدالحق دهلوی و  
ابراہیم کردی و مرزا محمد شبانی و شیخ صلبان مصری و عبدالقادر جمیلی و محمد مسین لکهنوی و ثناء الله یانی بی و ولی الله  
لکهنوی و حسن علی محدث لکهنوی و نور الدین لیامانی و سلیمان بن ابراهیم بلخی ذکر نموده اند و از انجمله جناب امام  
حسن علیه السلام هستند و حدیث انجباب یا سلیمان بن ابراهیم بلخی نقل عن ابی سعید الخدری آورده و از انجمله جناب امام  
حسین علیه السلام هستند و حدیث انجباب ابن مردویه و ابن شمران و ابن المغازی و عاصمی و ابن النجار و سلیمان بن  
ابراہیم بلخی آورده و از انجمله عبداللہ بن عباس هستند و حدیث شانزدهی بن معین و ابن فہم بغدادی و ابوالعباس اصم و ابن  
قنطری و ابن جریر طبری و ابوالقاسم طبرانی و ابوالشیخ اصبہا و حاکم نیشابوری و ابن مردویه و ابوبکر بیہقی و خطیب  
بغدادی و ابن عبداللہ قریطی و ابن المغازی و ابوعلی بیہقی و عاصمی و خطیب خوارزمی و ابن الاثیر الجزی و محمد بن  
یوسف کجی و صدر الدین حموی و ابوالحجاج مزی و جمال الدین زندی و صلاح الدین علاء و محمد الدین فیر و ابوالادی و  
شمس الدین خجروا بن حجر عسقلانی و جلال الدین سیوطی و نور الدین سمهود و علی متقی و ابیهراسیم و صبابی و جمال الدین محدث  
شیرازی و عبدالرؤف مناوی و علی عزیزی و مرزا محمد بن جلال و محمد صدر عالم و شاه ولی الله جل و محمد مسین لکهنوی و ثناء الله یانی بی  
و ولی الله لکهنوی و نور الدین لیامانی و سلیمان بلخی و اثبات آن کرده اند و از انجمله هستند جابر بن عبداللہ انصاری و حدیث  
شانزدهی عبدالرزاق صنعک و ابوبکر بزر و ابوالقاسم طبرانی و قتال ناشی و ابن السقا و حاکم نیشابوری و ابوالحسن الطائفی



علی بن ابرطال علیه السلام میباشند و تقدیر آنحضرت در تابعین ضربنابر اصطلاح اهل سنت است کما لا یخفی علی اولی  
 الاحلام و روایت کردن آنجناب این بشر بن ابی المغازلی و عاصمی ابن البخار و سلیمان بن ابریم بلخی آورده اند و دوم جناب  
 امام باقر علیه السلام اولین آخرین محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابرطال علیه السلام و ذکر آنجناب نیز درین مره بنابر اصطلاح سنیت  
 کما اشترنا الیه تفاوت است آنجناب اینها بنشان و ابن المغازی و عاصمی ابن البخار و سلیمان بن ابریم بلخی ذکر نموده اند سوم  
 اصبع بن نباته خطی الکوفی و در آن بنشایشان حربی و جلال الدین بیوطی ذکر کرده چهارم جریر بنی و در آن بنش  
 ابو بکر باغندی ابن المظفر البغدادی و ابن المغازی مذکور داشته اند پنجم حارث بن عبد الله السهم الکوفی و در آن بنش  
 یعقوب ناجی و خطیب بغدادی و محمد بن یو کبخی اشیا کرده اند ششم سعد بن طریف الخطی الکوفی و در آن بنش  
 خزلی و جلال الدین بیوطی آورده اند هفتم سعید بن حمیر الاسد الکوفی و در آن بنش از تیرج سلیمان بن ابریم بلخی نقلها عن  
 الحموی و اصفحت هشتم سلمه بن کبیر الحضری الکوفی و در آن بنش اولاد بن سعید حداد و احمد بن حنبل و سبط ابن الخیرزی بیان کرده  
 نهم سلیمان بن محمد بن الاسد الکوفی المعروف بالاعشى و روایت در کتب ابن معین و ابن مہم بعدا و اصم بن سبأ و ابن مہم بنظر  
 و ابن جریر طبر و حاکم و طبرانی و ابوبکر بیهقی و خطیب بغدادی ابن المغازی و ابوعلی بیهقی و عاصمی و احمد بن حنبل و سبط ابن الخیرزی  
 الخیرزی و ابو عبد الله الکبخی و صد الدین حموی و صلاح الدین علی و محمد الدین فیروز آبادی و مس الدین خیرزی و جلال الدین  
 سیوطی و غیر ایشان نقل کرده اند و هم عاصم بن ضمره السهمی الکوفی روایت کردند از افاد و عباد بن یحیی  
 الرواجی و خطیب بغدادی و ابو عبد الله الکبخی ثابت و متحقق میشود یا ز و هم عبد الله بن عثمان  
 بن شیم القاری المکی و در آن بنش رابعه الرزاق صنعانی و قتال شاشی و ابن السقا و حاکم نسیابوری و ابو الحسن  
 العطار الشافعی و خطیب بغدادی و ابو محمد غنجدانی و ابن المغازی ابن عساکر و ابو عبد الله الکبخی و ابن حجر عسقلانی بیان  
 نموده اند و دوازدهم عبد الرحمان بن عثمان و یقال بجهان التیمی المدنی و روایت کردن او نیز در همین حضرات ذکر کرده  
 سیزدهم عبد الله بن سید المرادی ابو عبد الله الصنابجی و در آن بنش از تیرج سعید بن سحر حداد و احمد بن حنبل و سبط  
 ابن الخیرزی ظاهر و با برت چهاردهم مجاهد بن جبر ابو الجراح المخزومی المکی و روایت کردند از افاد و حضرت تکیه روایت  
 اعمش را ذکر کرده اند و اضع و لا تحت **فهذه عصابة من التابعين** الاحلام به المعروفین  
 عندهم بالقدم الثابت و الاسلام و قد رووا هذا الحديث الداری لغيرها بالظاهر فثبت  
 صدوره و مشکوٰۃ النبوة علی صاحبها و آله و الاف السلام و وطاحت هفوات الطاعین  
 الطغام و باحت سقطات القادحين الاغاثام و وانزاحت نزغات المنکرین اللثام









المقام العالی و کونه ثابتاً مسلماً عند جماعه الصانع من ائمه السنه و الجماعه الخاضعین للمقدح المعلى  
والرقيب فی الرفعة و المناعة المصیبین خصل السبق و التقدم و البراعة و الله و التوفیق لمن ابصر لعمرو  
الحق فادرا و اتباعه و هو الموضع سبیل الرشاد لمن اتقاه فاطاعه فائده **ح** در ذکر علمای کبار المیهنت  
و درین زمره بعضی از حضرات که آنفاد در فائده سابقه مذکور شدند و اصل باشند و سببش یا اینست که ایشان اولاً قائل  
بجس بن یحیی بودند من بعد بر ایشان صحبت آن منگشت شد که صاحب بلبلیطی فی حقه بنویسید و یا حکم بحسن ایشان مختص بعض  
طرق حدیث است مثل الحافظ الکبکی و کفیه کان سین باید دانست که از جمله کاشا الیهم محمد بن عیسی الترمذی است  
که بنا بر تصریح عبد الحق دهلوی در معانی شرح مشکوٰۃ تحسین این حدیث فرموده و از آن جمله است حافظ ابو عبد الله محمد بن  
یوسف الکبکی الشافعی که در کفایه الطالب نسبت بحیث ابن عباس گفته هذا حدیث حسن عال و از آن جمله  
است صلاح الدین خلیل بن کیلانی که در صراح اعتراف بودن این حدیث شریف حسن محتج به نموده و از آن جمله  
بدر الدین محمد بن بهادر کرشی که در کتاب الی سنن شوره قول حافظ علای مصر بحسن این حدیث نقل کرده و بنا بر افادوی  
در فیض القدر خود کرشی تصریح کرده که این حدیث صحیح است و بعد بحسن محتج به و موافقین با آن نیز در قول مستحق فایده فرموده که کرشی تحسین  
فرموده و از آن جمله است محمد بن یحیی القفیر آبادی که در کتاب نقد الصحیح تصریح کرده که این حدیث صحیح است و در جرح محتج به و از آن جمله است  
شهاب الدین احمد بن علی العسقلانی المعروف بابن حجر که در فتاوی خود در وجوب احادیث مستقیمه راجح قزوینی تصریح  
بحسن این حدیث شریف نموده و از آن جمله است شمس الدین محمد بن عبد الرحمن سخاوی که در مقاصد حدیث ابن عباس حسن  
گفته و از آن جمله است جلال الدین عبد الرحمن بن ابی بکر السوطی که در تاریخ الخلفاء حکم بحسن بودن این حدیث شریف نموده  
و در آلی مصنوعه و کتاب التعمقات علی الموضوعات و انخیص آن مسمی بالثلاث البدیعات کلام علاء بن حجر متعلق به  
بودن این حدیث نقل کرده و از آن جمله است نوال الدین علی بن عبد الله السهوی که در مقام اثبات این حدیث شریف تصحیح حاصل  
علای و ابن حجر ذکر نموده پس کم از کم خود مسعود قائل بحسن حدیث خواهد بود و از آن جمله است محمد بن یوسف امی در سل الهد  
والرشاد حسن بودن این حدیث شریف را صواباً فرموده و استشهد بقول علای و ابن حجر کرده و از آن جمله است ابو الحسن علی  
بن محمد بن عراق الکنتانی که در تنزیه شریعه در مقام تعقب قبح اخراج حاکم و ترمذی این حدیث شریف را ذکر کرده و بعد از آن  
قول ابن حجر متلبه ذکر تصحیح حاکم و اختیار بودن حدیث از قسم حسن نقل کرده و تحسین علای نیز بعد از آن ذکر نموده پس  
افعل لحوال ابن اثیر که قائل بحسن این حدیث شریف باشد و از آن جمله است احمد بن محمد البیهقی الکی المعروف بابن حجر که در مصداق

پس از آنکه است ابو زریح بن عیین القری که تصریح صریح بصحت این حدیث شریف نموده از آنجمله است ابو جعفر  
محمد بن جریر الطبری که با اختیار اتحاد این حدیث بحدیث انادار الحکم حکم بصحت آن فرموده و از آنجمله است ابو عبد  
محمد بن عبد الله بن حاکم النیسابوری که با تمام تمام صحت این حدیث شریف ثابت فرموده و از آنجمله است علامه ابوالسالم محمد بن  
طاهر القزحی که این حدیث شریف را از جامع ترمذی و احصایا که بالصحیح موده بعد از نقل کرده و علاوه بر سند لال و ثنائی  
بآن تصریح تمام از آنجمله حدیث صحیح معتقد شمرده و از آنجمله است علامه ابوالمظفر یوسف بن قزحی المعروف بابن  
الجزیری بطریق حدیث از فضائل ثابته مشهوره و از آنجمله است که در اشکال و استیلا و نموده با تمام اثبات آن فرموده و از آنجمله است ابو عبد  
محمد بن یوسف الکلبی که این حدیث شریف را در کفایه الطالب وایت نموده و در صدر آن تصریح کرده که این کتاب مشتمل است بر احادیث صحیح  
از کتاب ائمه و حفاظ و از آنجمله است صلاح الدین خلیل بن بکیدی علامه بحقیق سخا و یانی نموده که شاهد بصحت این حدیث شریف  
است و او ابن حجر مکی در معجم کملیه فاده نموده که قول حافظ علای موافقت بصحیح بودن این حدیث شریف را در آنجمله  
است شمس الدین محمد بن محمد الجزیری که در سنی لمطالب حکم حکم بصحت این حدیث در مقام باید نقل کرده و در اول  
کتاب تصریح نموده که حدیث این کتاب از متواترات و صحاح و مسان است و از آنجمله است شمس الدین محمد بن  
عبد الرحمن اخاوی که در مفاد حسن بعد نقل بیان علامه علای که آن شاهد بصحت حدیث و نموده و گفته و هذا ضعیف معتقد  
و از آنجمله است علامه جلال الدین ابوطی که در جمع الجوامع خرم بصحت این حدیث شریف فرموده و از آنجمله است  
فضل الدین روزبهان الخنجی الشیرازی که در کتاب البایط خود تصریح صریح بصحت این حدیث شریف نموده و از آنجمله است علی بن  
حسام الدین الشیرازی که در کتاب البایط مشتمل بر بصحت این حدیث شریف بلا رد و نیک نقل نموده و از آنجمله است سید محمد جاک که او نیز  
بود این حدیث صحیح تصریح فرموده از آنجمله است که این حدیث شریف در کتاب الابرار با صاحب من اهل البیت انطباع گردان  
الترمذی را در آن حدیث صحیح نموده طبق عدید وارد کرده و در مفتاح النجاة تصحیح کرده و از آنجمله است که در معجم جلی حدیث الجوامع  
سیوطی مشتمل بر بصحت این حدیث شریف بلا رد و نیک نقل نموده و از آنجمله است علامه محمد بن اسماعیل بن ابی الدیوبانی الصفا که با تمام تمام در روضه قدیر  
صحت این حدیث اثبات سانی و از آنجمله است ابیانی پی که در سیف بول فاده نموده که بکثرت شواهد حکم بصحت این حدیث شریف  
نموده و از آنجمله است ابو الحسن زمان معاصر صحت این حدیث شریف و تسبیح جاتا از سنیه زامبیان بنیق واضح فرموده و من اشرف  
قلبه بنور الیقین بدور بط فواده بجز عینه الدین و لم یقتله فالتواتر الغرور و لم تعم علیه مشبهات الامور  
ولا اشرف قلبه حبل المرد و لم یزرع الغی فی صدر المشوب و لم یسیر فی خطیه عیاء من الوسواس و لم  
یرم بالخط و العلم و الشمس و لم ینتکت علیه القتل لم یکتب علی الخ و لم یسجل الدیالی صحه هذا الحدیث

الاندلسي يحيى الدين محمد بن علي بن محمد بن عربي الطائفي الاندلسي وابو سالم محمد بن طلحة القرشي النيسابوري وابو عبد الله محمد  
 بن يوسف الكنجي الشافعي وعزالدين عبد العزيز بن عبد السلام السلمي الشافعي ومحب الدين احمد بن عبد الله الطبري الشافعي  
 ومعه الدين محمد بن احمد الفرغاني وحسين بن محمد المعروف بابن حريش الغوري نظام الدين محمد بن احمد بن علي البخاري  
 بنظام الاوليا وجمال الدين محمد بن يوسف الرزدي وعلي بن شهاب الدين البهاني وكمال الدين محمد بن عيسى الديلمي  
 فزين الدين محمد بن محمد بن علي الخوافي وشهاب الدين بن شمس الدين الدولابادي وشهاب الدين احمد صاحب توضع الدلائل  
 ونور الدين علي بن محمد بن احمد المعروف بابن الصباغ الملكي المالكي وعبد الرحمن بن محمد بن علي بن احمد السطاي وشمس الدين محمد بن  
 بن علي الجليلي اللامي وحسين بن احمد المعروف بابو اعط الكاشفي وجلال الدين محمد بن اسعد الصديقي الدولابي وكمال الدين  
 حسين بن يحيى الدين الرزدي الميسني ونباش الدين بن همام الدين المدوني واما مير واهمدين محمد بن علي بن حجر القتيبي السكي  
 الشافعي وعطاء الله بن فضل الكاشفي وجمال الدين بن عبد الله المعروف بابن سبطان محمد الكاشفي والهاشمي عبد الرحيم  
 الجشتي وشيخ بن علي بن محمد الجفري وابراهيم بن الحسن الكردشي افندي وسهيل بن سليمان الكردوي البهري وولي الدين عبد الرحيم  
 الدين شيخ سليمان جلي وقمر الدين ابي الاذن كاكابادي ومحمد بن محمد بن عبد الله الكسنوي وشاه التدايلي ابي تقي وجواب بن ابراهيم  
 الساباطي الخوافي وولي الدين جيب الله الكسنوي فهل يستريب بعد ذلك من تمكنت من سويدي اقلية وشيخة  
 الانصاف والوفاء وما اطلعت على العصبية ربح الترمذ والحداد ولا مشبهة مصارف العسف والجور  
 ولا هتفت به هوالت المحر بعد الكور وهو لطواعيته اسير ايمان به وله صاحبة رهيمن ادخلان  
 ليقف من ريقه نبع ولا عدول ولا طوح به عنده نكوص ولا تكول يفي ان هذا الحديث من صحيح  
 الاخبار وصداقة الامانة لم يسه غائلة الوهن والضعف ولا نظرق اليه شائبة ما يرميه  
 به ذوو الجون والسفك وان لم يطل له معاند حاقده والمكذب اياه كاشم حاسده والذليل  
 متواضع جلي والطاهر فيه متكاش ضلع فانه سابعه درافروا سما علمائي افخم وكرامتي اعلم سنية  
 اصلا يا نقل عن غيرهم العلم جناب امير المؤمنين عليه السلام ابو صف باب مدينة العلم واما علي بن ابي طالب  
 وسليم بن ابي عبد الله سم ستوده يانك الذين وصف جليل راد اسما والقاب ابن دو جناب ذكر فرموده ختم اخبريت شريف رابل  
 وبصيرت وصاحبان توفد خبرت واضع نبوده انديس از انجمله است ابو نعيم احمد بن عبد الله الاصفهاني واهمدين محمد بن  
 علي العاصمي وعبد الكريم بن محمد بن منصور اسمعيل الويلوي يوفقي بن احمد بن اسحاق الويلوي الكاشفي والحداد بن محمد بن يوسف الكنجي  
 واهمدين منصور الكازروني وجمال الدين محمد بن يوسف الرزدي وعلي بن شهاب الدين البهاني ونور الدين جعفر بن ابي عبد الله

در مقام اثبات این حدیث تصویب حسن بودن آن از بعض محققین نقل کرده و در مخ مکیه حسن بودن آن تحقیق کرده  
و در تطایر الحیان نیز از اسباب کثرت طرق حسن و اموده و در فتاوی خود نیز از احادیث حسن گفته و از انجمله است  
محمی طاهر فتنی که در تذکره المومنون در مقام تعقیب این حدیث علاء ابن حجر را ذکر کرده و از انجمله است ملا علی بن  
سلطان محمد الهاک که در مرقاة بقول بعض اقوال معتدین در مقام استدراک افاده علاء ابن حجر عسقلانی متعلق بحسن بودن  
این حدیث شریف ذکر نموده و از انجمله است عبد الرؤف بن تاج العافین المناک که در فیض القدر بقول بعض اقوال معتدین  
افاده حافظ عسقلانی و کوشی و ابن حجر و سبک و قفلق حسن بودن این حدیث شریف آورده و از انجمله است محمد حجازی بن بکر  
عبد الله الشمرانی که در فتح المکلف فی شرح الجامع الضعیف قابل بحسن بودن این حدیث شریف شده که کافیه العزیزی فی المنهج  
و از انجمله است عبد الحق بن سعید الدین البخاری الدبوی که در اسما الرجال مشکوٰه بدار کردن این حدیث شریف افاده  
این حدیث حمله حکم حسن بودن آن ذکر نموده و در لمعات شرح مشکوٰه گفته که ترمذی این حدیث را تحسین کرده است و نیز در ان کلام  
مبطوعه الدین فی زبانی که شتماء تصریح به بودن این حدیث حسن محقق به بیاید نقل نموده و از انجمله است علی بن ابراهیم العزیز  
که در راجع فی شرح این حدیث این حدیث را صحیح خودی چهار ششم از انجمله است علی بن علی الشیرازی که در تلخیص الطالب احسنیه حسن بودن  
این حدیث را صراحتاً آورده و آنرا مستند بقول علاء ابن حجر کرده و از انجمله است محمد بن عبد الباکی الزرقانی که در شرح مواهب سنیه  
تصویب حسن بودن این حدیث کرده و استناد بقول علاء ابن حجر نموده و از انجمله است محمد بن علی الصبان المصری که در  
اسعاف الراغبین از بعض محققین تصویب حسن بودن این حدیث نقل کرده و از انجمله است محمد بن علی الشیرازی  
که در فوائد مجموعه حسن بودن این حدیث اختیار کرده و از انجمله است حسن علی محدث لکهنوی که در تفریح الاخباس حسن بودن  
این حدیث را صراحتاً بآورد و من من الله علیه بصفاء السریة و حسن المصیرة و التمییز بین الحق و الباطل  
و تبیین الحالی من العاطل و تزییل الغث من الثمین و تفریق الواهی عن المتین و لا یتعین عن  
قبول هذا الحدیث المنیف و لا یحجم عن الاقتدار لهذا الخبر الشریف بعد کونه بکمال القوم المستحسنة  
و الجنوح الی تشبیهه و ترصینه لان الحدیث الحسن یصلح بالاریب للاحتجاج به بل هو داخل  
فی الصصح عند جمع من سالکی هذا المنهاج فائده سادسه در افراد اسماي  
علمائ عالی شان و نهائی رفیع المکان نزد سنیه که این حدیث شریف را عبارات مفیده جم و عنوانات مثبتة  
جزم آورده نهایت ثبوت و تحقیق آن بر آن اعلام ابصار و احتیاجات و اعتبارات واضح و واضح کرده اند پس از انجمله است ابو اللیث  
افزون محمد السمرقندی ابو محمد احمد بن محمد بن العاصمی ابو المحجد و بن اسم الشاکر و ابو المحجل یوسف بن محمد البلوکی

علی قلبه بالاسهاب و فیما علی وجهه فی سیاس البوار والتباب و وجاب مجاہل الزیغ لجماله  
 وقطع مفاویز الخبط والضلالة و اوضع و خب فی مهامه الردی والعطب و واوغل ونص مصراع  
 الهلاک والشجب قد لم متحضرانا سوان الخبیة والشقاء واسلمته لنفسه خذکنا ایدی القدر  
 والقضاء فاندو ماسعه و اثبات شهرت و تواتر ایحدیث فی شرح افادات اکابر محققین و اعظم منقادین  
 و بیان شریعت اول آنکه علامه سبط ابن الجوزی در تذکره خواص الامه بودن ایحدیث نفعنا فی ثابته شهرت افاده نمود  
 که استغفره فیما بعد انشاء الله تعالی و علامه قسطلانی در مقدمه ارشاد الساری تصریح فرموده که حدیث مشهور  
 نزد علمائی درایت الحق بمشهور است و و هم آنکه شیخ عبدالحق دهلوی در لغات کما استصح انشاء الله تعالی در لغات  
 شرح مشکوٰۃ تصریح بمشهور بودن حدیث مدینه العلم نموده مودوم آنکه نیز عبدالحق دهلوی در شرح فارسی کوه ایحدیث  
 شریف مشهور گفته کما استعلم انشاء الله تعالی چهارم آنکه علامه محمد بن اسمعیل الامیر الجالی الصغالی در زوئیه  
 کما استعلم انشاء الله تعالی ایحدیث شریف را بشهرت وصف نموده پنجم آنکه خود مخاطب در جواب سوال سائل  
 کما استدل انشاء الله تعالی اعتراف بشهرت ایحدیث شریف فرموده ششم آنکه مولوی حسن الزمان معاصر  
 قول حسن کما سیاتی انشاء الله تعالی بتصریح افاده فرموده که ایحدیث مشهور است هفتم آنکه سابقا در مجلد  
 حدیث طبرستانی که بن حجر کلی در مصوات خبر موضوع مر و ابابکر فلیصل بالناس السبب زعم و و دان بر و ان  
 هشت صحاح متواتر دانسته و اتفاقا در فائده اولی دانستی که حدیث مدینه العلم را بحجج و ادوات اساطین اعلام و ارکا  
 فخرام سنیه و نفس از صحابه روایت کرده اند پس بنا بر افاده حجریه بالا اولی تواتر ش ثابت خواهد بود هشتم آنکه نیز در مجلد  
 تذکره دانستی که بن حجر در محلی حکم منع بیع را که از چهار صحابه منقولست نقل توأند دانسته پس بنا بر این با و لویت هر چه  
 حدیث مدینه العلم متواتر خواهد بود زیرا که مروی بودن آن از صحابه عشته سابقا دانستی فحتم آنکه بن تمیمه در صحاح  
 حدیث موضوع لو کننت متخذ امن اهل الکلا رض خلیلا لا اتخذت ابابکر خلیلا را نیز نم بودن ان از حدیث  
 ابن مسعود و ابی سعید و ابن عباس و ابن الزبیر که صرف چار نفر میباشند نزد اهل علم باحدیث متواتر دانسته چنانچه  
 بعد از خبر مذکور گفته و هذا الحدیث مستفیض بل متواتر عند اهل العلم باحدیث فائده قد اخرج  
 فی الصحاح من جملة متعدده من حدیث ابن مسعود و ابی سعید و ابن عباس و ابن الزبیر پس حدیث مدینه العلم که  
 مروی بودن ان از جناب امیر المومنین علیه السلام و امام حسن و امام حسین علیه السلام و ابن عباس و جابر بن عبد الله  
 و عبد الله بن مسعود و غیره یقین البیان و عبد الله بن عمر و انس بن مالک و عمر بن الخطاب و غیره از اهل علم است



فرموده اند که ادیت و عصمت آنجناب نیز بر این مبرمه مخصوصه حج عظیمه مخصوصه تحقق است و این معنی نیز بحدیث  
 نقالی در ثبوت قطعیات این حدیث شریف کافیت پنجم آنکه جناب امام محمد باقر علیه السلام نیز این حدیث شریف را  
 روایت فرموده اند و عصمت آنجناب نیز بالذات خاصه و عامه شواهد کامله و تامه مستباین است پس قطعیات این حدیث شریف  
 ازین جهت نیز محقق باشد ششم آنکه امام جعفر صادق علیه السلام نیز روایت این حدیث شریف فرموده اند که اسباقی  
 انشاء الله تعالی و عصمت آنجناب نیز کما حج متین و بر این مبنیست تخوم است پس روایت آنجناب نیز نزد اهل دین مفید قطع  
 و یقین خواهد بود هفتم آنکه جناب امام موسی کاظم علیه السلام نیز روایت این حدیث شریف فرموده اند که استدل  
 انشاء الله تعالی و روایت آنجناب نیز مفید قطعیات است لکن حق عصمت علیه السلام بقواطع الحج المبرمه کمال الاجرام  
 هشتم آنکه این حدیث شریف را جناب امام رضا علیه السلام هم روایت فرموده اند که استدل عن قریب بدون المنضم  
 المثنی و روایت آنجناب نیز بسبب تحقق عصمت آنجناب مثل ابای طایب علیهم السلام من الملک او ما ثبت حجت  
 و قطعیات این حدیث است و هر ناظر بصیر و لایتنیان مثل جید نهم آنکه شاہ صاحب ربالمطالعین چنین کتاب تحفه خبر  
 موضوع نفی توریت را بر عزم روایت کردن جناب امیر المومنین علیه السلام آنرا برایت قرانی دانسته و مفید یقین دانموده  
 و انفاذ استی که روایت فرمود آنجناب حدیث مدینه العلم را صاحب ده بسیاری از اعظم وارکان سنیه ثابت است  
 و مستقف علیه و فیما سیاقی انشاء الله تعالی بالتفصیل پس بحمد الله تعالی بحسب افاده خود شاہ صاحب  
 واضح شد که این حدیث شریف مفید قطع و یقین و در قطعیات برابر آیه قران سین باشد و هم آنکه شاہ صاحب خبر موضوع  
 مذکور را بسبب زعم روایت کردن خلیفه آنرا نیز برابر آیت قرانی و مفید یقین ظاهر کرده و روایت کردن خلیفه حدیث  
 مدینه العلم را بنا بر خارج ابن المغازی در کتاب المناقب علی النقل عنه البانی فی نیایح الموده ثابت و محقق است پس  
 باین وجه نیز قطعیات و مساوات آن با آیه قرانی ثابت و محقق خواهد بود و یازدهم آنکه شاہ صاحب خبر موضوع مذکور را بر عزم  
 روایت بر واحد از بزرگین العوام و ابدال و ابواب برین ذی بن عثمان و عبد الرحمن بن یوسف و بن ابی قاس نیز مساوی  
 آیه قرانی و مفید یقین و توثیق و خبر این صحابه مفید یقین موجب است و آن آیه قرانی خواهد بود همان وجه اولی از ان  
 خبر دیگر صحابه که روایت حدیث مدینه العلم کرده اند نیز مفید قطع و یقین و آیه قران سین خواهد شد پس باین وجه که گویا شاہ  
 وجود عیدیه است نیز بحمد الله تعالی قطعیات حدیث مدینه العلم ثابت است و ده شاہ صاحب بدرجه تحقق محتوم رسید و بحمد  
 اکما هو اهله و وارثهم آنکه سابقا در جلد حدیث طبرستانی که قاضی عیاض در کتاب شفا افاده نموده که قصه نبی ما و  
 آنکه نیز طعام چون از انقائات عدد و کثیر از جماد غیر از عدد و کثیر صحابه روایت کرده اند لکن از قطعیات حاصل نموده و ظاهر است و لا



ثابت است با ولایت قطعی غیر ذیل علم الحدیث متواتر خواهد بود بلکه اگر کسی انکار تو اتزان کند حسب فاده ابن تیمیه  
اورا از اهل علم الحدیث خارج دور زرافه اهل جبل بان الجمیع توان دانست و هم آنکه شایسته کتاب تحفه بوجوب  
طرح و مراد طاعن عثمان بعد ذکر قصه موضوعه فرمودن جناب امیر المؤمنین علیه السلام بعد قتل عثمان اقم مثلی و مثل  
عثمان کم مثل او از ثلثه گفته و این قصه در شهرت و تواتر تجدید رسیده که در کتب فقیهین مذکور و مسطور است چنانکه از شریف  
انتهی ازین عبارت کاذبه بحال و وضع ظاهر است که مذکور و مسطور شدن چیزی در کتب فقیهین مرتبه رفیعیه است و تواتر است و این  
جائی افکار باقی نیماند و بر ظاهر است که حدیث مدینه العلم بلا شبهه در کتب فقیهین سجده مذکور و مسطور و مثبت و ضرورت که احصا  
آن متعسر بلکه متعذر پس بحسب انباده شایسته صاحب و مولفش بمرتبه عالی شهرت تواتر ثابت و محقق باشد و لایحتمال که  
الحقیقه الا لهله بالجملة و تواتر آن حدیث و وزیرین برگز کار صاحب بصیرت نیست و ناظر متامل بر آن تحصیل تلخیص فواید و  
یقین باین معنی رجوع بقاعده ماسع مجله حدیث طیر لازم است و اذ ان ثبت تواتر هذا الخبر الشریف حسب ما فاده اعمام  
و اکابر و لم یبق بحمد الله مساع لثقت محافل منهم و هم که مبارک و عظم علی ادب ابابک نصائر الراجح علیه  
الظلماء و الجاحد لخطا بط الغشواء قد تنكب عن وضوح السبیل جورا و اعتسافا و اعرض عن وجه  
القصد میل و الخرافه و اوغل فی مسالك العیبر اسرا و لیجافا و اخذ المخرج الردی البضاع و اسفقا  
لا یتمک لعمده الی الخالصیح و لا یصیب لعمته الصواب الصریح و فهو من الملهل و علی شفا حذر  
و من التیاب علی طرف بناء من الملهل فارق الغی حیث اسار و داره و لا یباینه الضلال حتی یؤثر و خسر  
المآب و سوء الدل و فاده **عاشره** در بیان مفید و مفید و قطیعت صد و انجید متواتر مشهور  
حسب افلاک اعلی صرور و زوایا است ان بجز و جبهه **اول** آنکه حدیث شریف جناب امیر المؤمنین علیه السلام  
روایت نموده که ما علمت استعله و عصمت انجناب بادل قاهره و برین ظاهره زاهر و باهرت بلکه والد ماجد طالب  
و خود مخاطب نیز طرعا و کرنا بان اعتراف دارند و صادق بودن انجناب باجماع اهل سنت ثابت است کما فی شرح الخفاص  
نفسه پس زوایا با مان و ایقان قطیعت این حدیث محتمل باشد بالاذعان و الحمد لله المذکور و هم آنکه حدیث  
شریف را جناب امام حسن علیه السلام نیز روایت نموده و عصمت انجناب با دل عصمت المهدیه علیهم السلام عمل و اباحادیر  
کثیره و خفیه خصوصاً محقق است پس این حدیث بلا ریب اهل دین مقتطع الصد و خواهد بود و سمو آنکه جناب امام حسین  
علیه السلام نیز این حدیث شریف را روایت فرموده اند و عصمت انجناب نیز بدلائل عامه و خاصه مبرهن است پس انجید  
نیز حتمیت این حدیث محل ارباب نخواهد بود و چهارم آنکه حدیث شریف را جناب امام زین العابدین علیه السلام نیز روایت



از اعظم ایات بابر و فخر شواهد بر هر حقیقت البج و بوار باطل بلج می باشد و بعد از آنکه بر گزشت و قطعیست مندر  
 این حدیث منفرد در باب ادراک باقی مینماید چهارم و هم آنکه نیز قاضی عیاض در شفا و مقام اثبات قطعیت اخبار  
 معاذ جناب سالتاب صلی الله علیه و سلم که سابق و مجلد حدیث الطیر افاده فرموده که اخباری که بی اصل  
 یعنی بر باطل است لابد بر وزان می تداول پس اهل بحث ضعف آن اخبار ننکشت و ذکر آن مایع شود چنانچه معنی در  
 بسیاری از اخبار کاذبه و ارجیف طاریه بشا بده میرسد و این معجزات و کرات جناب سالتاب صلی الله علیه و سلم که نظر  
 امارت داشته بامر و زمان ظهور آن ظاهر شود و با وصف اول فرق و کثرت طعن بد و در حق او بر توین آن تصنیف  
 اعمل ان و چه با ملحدی خاموش کردن آن قوت و قبول ان از یاد میگیرد و طاعن از خبر حیرت و شوش قلب چیز  
 حاصل نشود پس بهین تقریر قاضی عیاض بخیر میتوان فهمید که چون حنا نایح حلیله الآثار و مناقب عظیمة المقدار و  
 عزیزة المثار و مفاخر شرف المناجیب الائمة الاطهار علیه علی خیه و الهما آلاوت الامم من الملک الغفار با و  
 حرص موفور جاحدین اغمار و طبع نا محصور معاندین شمار و جهد غیر میر و متحد لقتین سر ایما کار و سعی بنا کویش قید عظیم  
 در انسانی این انوار و اخفای این آثار در منتهای شیوع و انتشار و اقضای استفاضه و اشتها ریب باشد و قلوب رباب  
 زلیخ و عدوان و انسده اصحاب بغی و دشمنان بوجه کافی میخراشد لذلک بلا شبهه نزد اهل نقد و اعتبار و اعتبار  
 قطع و حتم و یقین و جزم آن ثابت و محقق خواهد بود و شائبه بریب و تردد از سناظر ضارشان خواهد زد و با محض  
 حدیث مدینه العلم که با و لغت و تحقیق بعض اهل عصیت و لاد و زینه بخاند نهایت لغ و مشهور و ذائع و مشهور و  
 منجین و ذکرین و مستبین آن جمع وافر و جم شکار خارج از حصر حاصل میباشد لامحاله نزد ناظرین تقریر قاضی عیاض  
 سایرین این آجام و غیاض قطع حتمی و یقینی و جزمی بودن آن تحقیق خواهد رسید یا مژ و هم آنکه علماء و جاحین کلام  
 فریقین از صدر اول تا بحال با ثبات روایت و تحقیق و درایت این حدیث شریف اشتغال نموده مساک و مناسج  
 استبرک استعاده پیوده اند و بجز آنکه بر و با ثبات شان برگزشت و تحقیق قطعیت آن بر ایمان خاطر اهل انصاف  
 نمیرسد و خلاف بعضی از شاذ را برب زلیخ و اعتساف که سر سر خزان و مفسد است که استنبین انشاء الله  
 لائق اعتدال و قابل انصافیت شان و هم اگر بالفرض خلالات اهل خلاف درین باب شاذ و منجمل می نمید  
 و علمای سنی در اثبات و نفی این حدیث متناصف هم می بودند باز هم چون اهل حق تماماً بر ثبوت و تحقیق این حدیث  
 اتفاق و اطباق و اتفاق و همفاق دارند لهذا این حدیث متفق علیه و یقین میست و بوجه عدیده خاصه بجز او  
 مخاطب در همین باب لایمت تحجج بواب دلیل چهارم از ادله عقلیه که امر تقریر ذلک بالتفصیل فی مجلد حدیث

کلمہ و التاثر علی العلم والنور الظلم کہ بحدیث شریف سنۃ العلم را نیز ثقافت عدد کثیر انجم غیر از عدد کثیر صحابہ روایت کرده اند و شرطی از اسامی صحابہ نظام و تابعین کرام و علمای اعلام و نہای فحاش سنۃ کہ بر وایت و اثبات این حدیث شریف ہند و اندیشید پس بعد ازین نزوار باب انصاف ہرگز قطعیت این حدیث شریف محل اختلاف و اضطراب و واریت نخواہد بود و سیر و ہم آنکہ نیز قاضی عیاض در شفا کما علمت فی جلد حدیث الطیر بعد افادہ سابقہ افادہ نمود کہ چون صحابہ اخبار نموده اند کہ این وقائع معجزات آنجناب صلی اللہ علیہ وسلم در وطنش تبعا سبک از ایشان کہ جنگ خندق و غزوہ بواط و غزوہ حدیبیہ و غزوہ تبوک اشغال آن از محافل مسلمین و مجمع عساکر می باشد و قشہ و منقوش شدہ از احدی از ایشان مخالفت لای در اینچہ حکایت آن کردہ و نہ انکار اینچہ کہ راوی از ایشان ذکر کردہ بود کہ ایشان ہم دیدہ اند اینچہ اورایت کردہ پس کسی کہ از جملة ایشان ساکت ماندہ سکوت او مثل نطق ناطق است زیرا کہ صحابہ از سکوت بر امر باطل و بداعت در کذب منزہ اند و بیعت و ہستی نبود کہ ایشان مانع باشد پس اگر اینچہ شنیدہ بود فیروشان منکر و ہستنا ختم می شود و بر تہنہ انکار میگرد بعضی از ایشان بر بعضی چنانچہ بعضی شان بر بعضی انکار کرد و اشیا کہ روایت آن کردہ بودند از سنج سیر و حرفت ران و تحظیہ و توہیم نمود بعضی ایشان بعضی دین امر و تمامی این نوع ملتجی معجزات قطعیہ است و بحدیث شریف تقرر موزیادہ مایوجب کمال التایید التاثر و اکثر فضائل جناب امیر المؤمنین علیہ السلام بالخصوص و فی باب حدیث مدیۃ العام جاری میشود و انشاء اللہ تعالی و روایات علمائی اعلام سنۃ خواہی داشت کہ جابر بن عبد اللہ انصار را از اجلہ صحابہ است اخبار نمودہ کہ جناب رسالت صلی اللہ علیہ وسلم این حدیث شریف را در غزوہ حدیبیہ بعد از عتبات زو امیر المؤمنین علیہ السلام بعد صوت مبارک خود ارشاد فرمودہ و بہرگز منقول شدہ کہ کسی از صحابہ بر جابر یاد نکرد صحابہ کہ روایت این حدیث شریف نمودہ اند انکار کردہ باشد بلکہ بحدیث شریف انقول اعلام در رد نظم در مطہرین رعمو ایچہ شریف فی فضلہ الخ اعترف بها الاصحاب و ابتہجوا و سلکوا طریق الوفاق و انتہجوا کہ مشابہ لفظ اصحاب کہ جمع محلہ باللام و مفید عموم است و شہاب الدین احمد نیز در توضیح الدلائل از ابہین الفاظ نقل کردہ ظاہر است کہ مدیۃ مدیۃ فی حدیث است کہ تمام اصحاب جناب رسالت صلی اللہ علیہ وسلم بان محرف و مبتہج و در باب آن طریق و قاساسات متہجی شدہ پس بحدیث بجای آنکہ سکوت ساکت از ایشان مثل نطق ناطق فرض کردہ آید اینجا اعتراف و تہجج صریح جملہ اصحاب حسب تصریح علامہ زرنزدی و الانصاف تحقیق است و این ہم کمال منوع ظاہر است کہ صحابہ را بیعت و غرت و ہستی مانع از انکار این حدیث شریف نبود بلکہ در بسیاری از اصحاب و اعمی کثیرہ سترو اخفاء و در دوا انکار آن متحقق و موجود بود پس با وصف این ہمہ اعتراف شان باین فضیلت جلیلہ و الابتہاج و سلوک مسلک و وفاق و انتہاج

آن بسوی جناب امام رضا علیه السلام و التیحه و شنا از افادات اکابر اعلام واجله عظام سنی ظاهر و واضح است  
البشیر شیریه بن شمر دارالدلمی و در کتاب الفرض و گفته اما بعد فی رأیت اهل زمانه هذا خاضعاً لاهل  
الارض و اهل الحدیث و لسانیه و جعلوا مع الضحیم و السقیم و ترکوا الكتب التي صنفها ائمة الدین و قد  
و حدیثاً و المسانید التي جمعوها فی الفرائض و السنن و المحال و الاحكام و الاصول و الامثال و المواعظ  
و فضائل الاعمال و اشتغلوا بالقصص و الاحادیث المخذوفة منها اسمائیدها التي لم يعرفها نقله  
۲ محدیث و لم نقل علی الحدیث و طلیقاً و موضوعاً التي وضعها القصاص لئلا یلحق بها القطعیات  
فی الجالس علی المطرات ثبت فی کتاب هذا النبی عشر الف حدیث و فی عام الاحادیث للصغار علی سبیل التمام  
من الصحاح و الغرائب و الافراد و الصحيح المرویه عن النبی لعلي بن موسى الرضا و عمر بن شعيب الخ و جاز  
ابو القاسم محمود بن عمر خشرک و کتاب ربع الاربعه کان یقول یحیی بن المحسن الحسینی فی اسناد صحیفه الرضا  
و قد مر هذا الاسناد علی اذن محبوز لا فاق و عبد الکریم بن محمد معانی و کتاب الانساب گفته الرضا بفتح الراء و  
و فی اخرها الوار و شکر النسب الی الرضا و هو لقب علی بن هوش بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی  
ابن ابي طالب ابی الحسن المعروف بالرضا المدنی و بطوس یروى صحیفه عن ابائه و جماعه من اولاده بسنوا لیه  
یقال لكل واحد منهم الرضا و محب الین ابی العباس احمد بن عبد الله الطبری الشافعی صحیفه الرضا الزاخره و قد  
ریاض نضره قرار داده و جابجا در ریاض نضره و ذخائر العقبی احادیث از ان نقل کرده لیکن در هر دو کتاب این صحیفه  
را بسند الرضا علیه السلام تعبیر نموده چنانچه در صدر ریاض نضره و در بیان اصول ماخذ کتاب خود بعد ذکر العینات گفته  
جزء مترجم بکتاب السنه تألیف ابی الحسین محمد بن حامد بن السمر جزء مترجم بکتاب العلل لابی زرعه  
عبد الرحمن بن عمرو و القیصر جزء مترجم بکتاب التحفه لابی عقیل محمد بن محمد بن علی بن محمد الصادق بن محمد  
محاسبه النفس عجایب الدعاء کتاب البقیقین مرعاش بعد الموت الاربعة لابی بکر بن ابی الدنیا جزء یتم من مسند  
الامام علی بن موسی الرضا فی فضل اهل البیت رضی الله تعالی عنهم الذریه الطاهره للدرابی فضائل  
الصحابه رضی الله تعالی عنهم للبغوی جزء الحسن بن عرفة العبدک جزء من حدیث ابی بکر عبد الله بن مارد  
الشیخ فی نیر ریاض نضره و فضائل ابریه المومنین علیه السلام گفته ذکر انه اول من یفرع باب الحجة بعد النبی صلی  
الله علیه و سلم عن علی قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم یا علی انا اول من  
یفرع بالحجة فیدخلها بغير حجاب بعد خروجه الامام علی بن موسی الرضا فی مسند فمیزان گفته ذکر اخبار

و قد مر فی کتاب الفرائض و السنن و المحال و الاحكام و الاصول و الامثال و المواعظ  
و فضائل الاعمال و اشتغلوا بالقصص و الاحادیث المخذوفة منها اسمائیدها التي لم يعرفها نقله  
۲ محدیث و لم نقل علی الحدیث و طلیقاً و موضوعاً التي وضعها القصاص لئلا یلحق بها القطعیات  
فی الجالس علی المطرات ثبت فی کتاب هذا النبی عشر الف حدیث و فی عام الاحادیث للصغار علی سبیل التمام  
من الصحاح و الغرائب و الافراد و الصحيح المرویه عن النبی لعلي بن موسى الرضا و عمر بن شعيب الخ و جاز  
ابو القاسم محمود بن عمر خشرک و کتاب ربع الاربعه کان یقول یحیی بن المحسن الحسینی فی اسناد صحیفه الرضا  
و قد مر هذا الاسناد علی اذن محبوز لا فاق و عبد الکریم بن محمد معانی و کتاب الانساب گفته الرضا بفتح الراء و  
و فی اخرها الوار و شکر النسب الی الرضا و هو لقب علی بن هوش بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی  
ابن ابي طالب ابی الحسن المعروف بالرضا المدنی و بطوس یروى صحیفه عن ابائه و جماعه من اولاده بسنوا لیه  
یقال لكل واحد منهم الرضا و محب الین ابی العباس احمد بن عبد الله الطبری الشافعی صحیفه الرضا الزاخره و قد  
ریاض نضره قرار داده و جابجا در ریاض نضره و ذخائر العقبی احادیث از ان نقل کرده لیکن در هر دو کتاب این صحیفه  
را بسند الرضا علیه السلام تعبیر نموده چنانچه در صدر ریاض نضره و در بیان اصول ماخذ کتاب خود بعد ذکر العینات گفته  
جزء مترجم بکتاب السنه تألیف ابی الحسین محمد بن حامد بن السمر جزء مترجم بکتاب العلل لابی زرعه  
عبد الرحمن بن عمرو و القیصر جزء مترجم بکتاب التحفه لابی عقیل محمد بن محمد بن علی بن محمد الصادق بن محمد  
محاسبه النفس عجایب الدعاء کتاب البقیقین مرعاش بعد الموت الاربعة لابی بکر بن ابی الدنیا جزء یتم من مسند  
الامام علی بن موسی الرضا فی فضل اهل البیت رضی الله تعالی عنهم الذریه الطاهره للدرابی فضائل  
الصحابه رضی الله تعالی عنهم للبغوی جزء الحسن بن عرفة العبدک جزء من حدیث ابی بکر عبد الله بن مارد  
الشیخ فی نیر ریاض نضره و فضائل ابریه المومنین علیه السلام گفته ذکر انه اول من یفرع باب الحجة بعد النبی صلی  
الله علیه و سلم عن علی قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم یا علی انا اول من  
یفرع بالحجة فیدخلها بغير حجاب بعد خروجه الامام علی بن موسی الرضا فی مسند فمیزان گفته ذکر اخبار

یعون الله المنعم المنير في العجب كل العجب من الحاحد المخلد الى الردي والشجب فكيف يطعن  
هذه الخش الثابت بالقطع والجزم المتحقق باليقين والحتم اليه هذا منه عند الحق الباهر الزاهر  
والطاط للصمد السافر الظاهر وقدام على ما يخطو الغالب لقاهر وتقهم فيما يوذى النبي الطيب  
الطاهر عليه وآله الا ان اسلام ما بقى الفلك الدائر والسقف السائر والذى انزل احسن الحديث  
مميز باطنه بين الطيب المحمدي وقد وطأ الحاحد هذا الحزم وطأ حوض المراق والقي نفسه في ضلع  
صعب الجوانب وقد سلك مسلكا افضل فيه لاجل ان تقطس فيه الاعلام وتقطم فيه البوائق  
الجوانب ولا تشر فيه الضوابط والصلوات فيضيع وعجز الوحدان في قفاه الركبان فيؤرد  
استقراره على صاهل الخسار وتبطل انواره منار الخلدان والله اعلم بما هم عاين امتطاء مراكب الخلدان  
واقفاء انا الشئان والابح عسوط الشيطان والتقول بما ينزل الله به من سلطان وببركة  
اين همه دستي پس بايد است که تر مات معجبه تا به صاحب که در بطل انجيدت شريف سريره و بهفوت مثل بركه  
در روز و توبين اين خبر منيف و زاننده اند مخدوش و خوش و مطعون است بچند وجه و وجه اول انكار حدیث  
شريف راجع باب امام رضا عليه و آله و آية الاتحیة و التنا و صحیفة شریفه خود است سلسله الذهب ابای کرام خویش عالمهم  
و اسلام که روایت بر کي ازین طیبین طاهرین معصومین صلوات الله و سلامه علیه جمیع بر ارباب ایمان  
و دین مفید اقصای جزم و حتم متین و ثمر منتبای قطع و یقین است روایت فرموده و فقیر در بیجا عبارت آنرا که مستتبر  
حدیث مدینه العلم بود که حدیث قبل و بعد است نقل مینمایم تا ناظر امر و طمینان اعتماد و سکون و کمال بصیرت و ترجیح  
صدر و کون حاصل شود و **وهی هذه** باسناده قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم  
ان قاتل الحسين في تابوت من يار و عليه نصف عذاب اهل الدنيا وقد شديده و رجلا بسلاسل  
التاكر فكنس في التاكر حتى يقع في قعر جهنم وله ربح يتعوض اهل التاكر انهم مرسلة الله و هي في سائر  
التاكر العذاب الا انهم كما انصفت يلودهم بدل الله يوم الحسرة لا يفر عنهم ساعة و يدعونهم  
قالوا لهم من عبد الله عز وجل **و باسناده** قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ان  
مدنية العلم و علي بها فمن اراد العلم فليأت الباب **و باسناده** قال قال رسول الله صلى الله  
عليه وآله وسلم اذا كان يوم القيامة نوديت من بطنان العرش نعم لآب ابوك ابراهيم و نعم لآخ الحق  
احد ابن ابي طالب و يحيى نماند که کتاب صحیفة الرضا از كتب معروفة معتبرة و اصول مشهورة مستندة است و تحت امضا



جبريل عن الله تعالى ان علياً من النبي صلى الله عليه وسلم بمنزلة هرون من موسى عيسى وبنيت  
عميس قالت هبط جبرئيل عليه السلام على النبي صلى الله عليه وسلم فقال يا محمد ان بك يقربك  
السلام ويقول لك علم منك بمنزلة هرون من موسى لكن لا ينبغي بعدك خروجه الامام علي بن موسى  
الرضا ونيز در ان گفته عن علي قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انك سيد  
المسلمين وقائد الغر المحجلين يعسوب الذين خرج به علي بن موسى الرضا ونيز محب طبري ررياض نصره فقبل  
حديثي كتابت في النبوة گفته واخرج معناه الامام علي بن موسى الرضا في مسنده بن يادة ولفظه يا علي  
اعطيت ثلاثاً لم يجتمعن لغيرك مصاهرتك وزوجك وولدك والرابعة لولاك ما عرف المومنون  
ونيز در ان گفته ذكر وصف حوريتيه في الجنة عن علي قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم  
لما اسكني الله الجنة بين يديك واقعدني على دريوك من درانيك الجنة وناولي سفرجلة فكنت اقبلها اذا  
انفلقت وخرجت منها حور الاله احسن منها فقالت السلام عليك يا محمد قلت عليك السلام من انت  
قالت انا الراضية المرضية خلقه الجبار مثبته اصناف اعلی من عنبر ووسطی من كافور واسفل من  
مسك عجنني بما الحيوان ثم قال كوني فكننت خلقني لاختيك وابن عمك علي ابراهيم طالب اخرج الامام  
علي بن موسى الرضا في مسنده ونيز محب طبري در ذخائر العقبی گفته وعن علي رضي الله عنه قال قال رسول  
الله صلى الله عليه وسلم اربعة انا لهم شفيع يوم القيامة المكون لذي نبي والقاضي لخواجهم  
والساعي في امورهم عند اضطراهم اليه والمحب لهم بقلبه ولنا اخرج علي بن موسى الرضا و  
نيز محب طبري در ذخائر العقبی گفته ذكر تخريج الجنة على مظلمهم عن علي رضي الله عنه قال قال رسول  
الله صلى الله عليه وسلم ان الله حرم الجنة على من ظلم اهل بيته او قاتلهم او اغار عليهم ووسمهم  
اخرج الامام علي بن موسى الرضا ونيز محب طبري در ذخائر العقبی گفته ذكر سبب تسميته بافاطمة  
عن علي رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لفاطمة يا فاطمة تدريين لم سميت  
قال علي رضي الله عنه يا رسول الله لم سميت فاطمة قال ان الله تعاقد فطمه اذ خديع ساء التار يوم القيمة اعجزه  
الفاطم الشقي وقد واه الامام علي بن موسى الرضا في مسنده ولفظه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ان الله  
تعالى فطم ابنتي فاطمة وولدها ومن اجهم من التار ولذا لك سميت فاطمة ونيز محب طبري در ذخائر العقبی گفته  
ذكر تزيين الله عز وجل علياً في الملاء الاعلى بحضرة من البلاكة عن علي رضي الله عنه قال قال رسول الله

الباغية من امتي لا اله الا الله شفاعة يا اسماء لا تخبري فاطمة فانها قريبة عهد بالولادة انتر  
على بن موسى الرضا ونيزوران گفته وعن اسماء بنت عيسى قالت قبلت فاطمة بالحسن فجاء النبي صلى الله  
عليه وسلم وقال يا اسماء هلتي ابني ذن فحنته اليه في خروقة صفراء قالها عنه فالا له اسم ولدك  
ان لا تلقوا مولودا في خروقة صفراء فلففته في خروقة بيضاء فاخفن واذن في اذنه اليمنى وقام في اليسرى  
ثم قال لعلي ما سميت ابني قال ما كنت لا اسبقك بذلك فقال ولانا سابق به رب فبط جبرئيل  
وقال ان الله يقربك السلام يا محمد ويقول علي منك بمنزلة هارون من موسى الا انه لا نبي بعدي  
فسميتك هذا باسم ولد هارون فقال وما كان اسم ولد هارون يا جبرئيل قال شبر قال ان لساني  
عزني فقال سميت الحسن بفعل فلما كان بعد حول ولد الحسن فجاء النبي صلى الله عليه وسلم وذكرت  
مثل الاول وسأقت قصته التسمية كالاول وان جبرئيل امره ان يسميه باسم ولد هارون شبر  
فقال له صلى الله عليه وسلم مثل الاول فقال سميتك حسينا اخرجته الامام علي بن موسى الرضا ونيزوران  
گفته ذكر انهم على خيل موضو بالصفاء عن علي رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم  
اذ كان يوم القيامة كنت انت وولدك على خيل بلق متوجه بالدار واليا قوت فيا امر الله بكم الجنة  
والناس ينظرون اخرجته الامام علي بن موسى الرضا ونيزوران گفته اذ كانت ضمن فضائل واخبار تختص  
بالحسين بن علي ذكر فضيلة له رضي الله عنه روى الامام علي بن موسى الرضا رضي الله عنه الحسين  
بن علي حل الخلق وجد لقمة منقاة على الارض فدفعا الي غلامه فقال ليا غلامه ذكرني ما اذ احنت  
فاكلها الغلام فلما ساله عنها قال اكلتها يا مولاي قال ذهب انت حر لوجه الله ثم قال سمعت جكا  
رسول الله يقول من وجد لقمة ملقاة فمسه او غسل ثم اكلها اعتقه الله من النار فلو لم يكن الاستبعاد  
اجل اعتقه الله من النار وابراهيم بن عبد الله الوصابي يعني الشافعي نيزان حفيقه الرضا احاديث عديده آورده  
مثل محب طبري تغيير ان بسند الرضا كرده چنانچه در كتاب كفا في فضل الاربعه الخلفاء وفضل جناب ابي المونين عليه السلام  
بنو نعل مديري ذكرها ثبت النبوة گفته وخرج معنا علي بن موسى الرضا في مسندة بن يادة ولفظه يا علي اعطيت  
تفلا في الحجة معي لغيرك مصاهرتي وزوجك وولداك ولولاك ما عرفت المني منون ونيزورك في كتاب كفا گفته  
وعن علي رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لما اسكني في السماء اخذ جبرئيل بيدي  
وافقدني على درنو ورجد فيك الجنة وناولني سفر جلة فكنت اقبلها اذا انفلقت وخرجت منها نحو



اتاهها علي بن ابي طالب رضي الله عنه من سهم في صا إليه فقال لها يا كنية لا تغفري يقول المنا  
فاطمه بنت محمد وعليك لباس الجبارة غنمة فقطعتها الساعة وباعها اليومها واشترت بالتمر رقبته  
مومنة فاعتقها فبلغ ذاك رسول الله صلى الله عليه وسلم فسر بعتها وبارك عليها اخرجها  
علي بن موسى الرضا ونيز دران گفته ذكراته رضي الله عنه اول من يقرع باب الجنة بعد النبي صلى الله عليه وسلم  
عن علي رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يا علي انك اول من يقرع باب الجنة ويدخلها  
بغير جاب بعد اخرجها الامام علي بن موسى الرضا ونيز دران گفته عنهما رضي الله عنهما فاجبر بئيل على النبي صلى  
عليه وسلم وقال يا محمد اربك يقرعك السلام ويقول لك على منك بمنزلة هارون من موسى لكن لا تنتم  
بعدك اخرجها الامام علي بن موسى الرضا ونيز دران گفته ذكر اخضا صا بزيادة المسلمين وولاية  
المتقين عن عبد الله بن اسعد بن زرار قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ليلية اسركي  
انتهيت الى بي عز وجل فادعى الله الى اوامر في شك الراوي في ثلثاته سيد المسلمين واول المتقين و  
قائل المفضلين اخرجها المحاملي اخرجها الامام علي بن موسى الرضا رضي الله عنه من حديث علي بن رضوان بن  
ونيز دران گفته ذكر وصف جبرئيل في الجنة عن علي رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لما اسكن  
لي الى السماء اخذ جبرئيل بيدي وتعدني على رنوك من درانيك الجنة واولي سفر جنة فكنت اقبلها اذا انفلقت  
وخرجت منها حواء له للاحسن منها فقالت السلام عليك يا محمد فقلت وعليك السلام من انت قالت انا  
الراضية لم رضيت خلقك الجبار من ثلثة اصناف اعلاي من غير وسطى من كافور وطفلى مرسك عجنه  
بماء الحيوان ثم قال كوني فكنتي خلقتي لاخيك وابرعك علي بن ابي طالب اخرجها الامام علي بن موسى الرضا  
ونيز دران گفته وقد روى عن فاطمة انها عقت عنهما واعطت القابلة الفخذ شاة ودينارا وواحد الخضر  
الامام علي بن موسى الرضا ولعل فاطمة باشرت الاعطاء وكان مما عقت به النبي صلى الله عليه وسلم عنهما او  
الى فاطمة لتحملة صلى الله عليه وسلم ذلك عنهما ويدل على ذلك ما روتها اسماء بنت عيسى قالت عت رسول  
الله صلى الله عليه وسلم عن الحسن يوم سابع بكين من عليين واعطى القابلة الفخذ وخلق راسه و  
تصدق بزنة الشعر ثم طلى راسه بيك المباركة بالخلق ثم قال يا اسماء الدم من فعل الجاهلية فلما كان  
بعد حول ولد الحسين ففجأه بنى الله صلى الله عليه وسلم وفعل مثل الاول قالت وجعله في حجره و  
بكم صلى الله عليه وسلم قلت فدالك ابى واخى ما بكاك قال ابني هذا يا اسماء انه تقتله الفسة



السند تمایلی بلده بوبک هاجر جده الملقب بشیخ الاسلام علی ارض العرب. وكان من اهل العلم والفضل  
واقام الشیخ محمد بن عبد بنید دارة علم باليمن معروفة واستفاد من علماءها واقتبس من اشرفها عطاء حتى  
عده من اهلها ما دخل صنعاء اليمن يتطبب الامامهم وتزوج ابنته وزیة وذهب مرة سفیرا من امامه صنعاء  
الی مصر وكان شدیدا للتحان الی ربوع طابة وعاد مرة ارض قومہ فدخل نوازی بلده بارض السند ثم  
یلی بندر کرباجی واقام بها لالی معدودات ثم عاد الی المدینة الطیبة وولی لایاسة علماءها مقبل  
والی مصر وختلف من مصنفاته کتبا مطبوعة ومختصرة منها کتات مواهب اللطیفة علی مسند الامام  
ابی حنیفة وکتاب طوالع الانوار علی الدلائل المختار وکتاب شرح تیسیر الوصول الی الاحادیث الرسولية بلغ منه  
الی کتاب الحد ودیقال له شرح علی ابوع المرام الحافظ ابن حجر وكان ذا عصبية المذهب الحنفی و  
لذلك تعقبه فی بعض الرسائل له السید العذرة اخونا احمد بن حسن الحسینی القنوجی البخاری العزیز  
توفی محمد عابد یوم الاثنين من ربيع الاول سنة ودفن بالبقیع ولم یخلف عقباً رحمه الله وتشرنا  
که نزهت ان حقیقة الرضا علیه السلام وبنسخه موجودت کیکی از ان مروی ابو الفتح عبد الباقی بن عبد الکریم بن هوزان  
التقشیری النیسابوری الشافعی ست و دیگر مروی صد الدین ابو المجاہد ابراهیم بن محمد بن ابی الجوزی است و این جزو  
علمای علام و محترنین فقام سنیه یا بنیاد ابو الفتح التقشیری بن تاج الدین سبکی طبقات شافعیه کفته عبید الله  
بن عبد الکریم بن هوزان ابو الفتح بن الاستاذ ابی القاسم الصوفی التقشیری النیسابوری وکان فاضلاً وکثیر  
له مصنفات فی الطریقه و سکن اسفراین الی حین وفاته وسمع الحدیث من والده و عبد الغافر القادر  
وابی عثمان سعید بن محمد الحیری و ابو حفص بن مسروق و غیرهم توفی سنة احدى و عشرين و خمسمائة  
وانما صد الدین حموی پس مفاخر عالیہ و ماثر عالیہ و عظمت عجلت و رفعت و نبالت و برناظر محقق تذکرة الحفاظ و  
عبر ذنبی و مراة الجنان یا فنی و طبقات شافعیه عبد الرحیم سنوی و نظم در السمتین محمد بن یوسف زرندی توفی فی بلاد  
شهاب الدین احمد و جواهر العقیدین نور الدین سمهودی و غیران واضح و لا تخست و قد مر کثر عبارات هذه  
الکتاب فی مجلد حدیث الطیر و روایت فرمودن جناب امام رضا علیه السلام یخبر حدیث شریف را با غبطه و در  
حقیقة الرضا که مرست و ما بعد انشاء الله تعالی از روایت عامی و ابن النجاشی واضح و لا تخت و لا یب ان روایت











را و سی ان یدفن معه فلما مات رثی فی المنام فقیل ما فعل الله بك فقال عفری بملغظی بلا اله الا  
الله و تصدیقی محمد رسول الله مخلصاً فأین کتبت هذا الحدیث تعظیماً واحتراماً انهم کلام الله  
الشیعین فی الحق المبیین و فاضل شیعیه در فیضاح نیز این حکایت را بهین عنوان مع قول احمد و نقل ابو القاسم شیری ذکر کرده  
و نیز فیضاح عبارت صوابی این است که شعیب بن حکایت قول احمد است بالفاظها نقل کرده و موی علی الله که بنویس  
نیز در تفسیر التوحید عبارات ماکره و صوابی را ذکر نموده به جمله بعد و رک مکرر و تفسیر و خطاب امام رضا علیه السلام حدیث  
در تفسیر الاحیاء و الموات و در تفسیر این حدیث شعیب بن حکایت را نقل کرده و نیز در تفسیر لسان المصابیح حدیث  
نماز امام رضا علیه السلام فرموده حضرت شعیب بن حکایت را نقل کرده و نیز در تفسیر لسان المصابیح حدیث  
است که شعیب بن حکایت را نقل کرده و نیز در تفسیر لسان المصابیح حدیث  
را و سی ان یدفن معه فلما مات رثی فی المنام فقیل ما فعل الله بك فقال عفری بملغظی بلا اله الا  
الله و تصدیقی محمد رسول الله مخلصاً فأین کتبت هذا الحدیث تعظیماً واحتراماً انهم کلام الله  
الشیعین فی الحق المبیین و فاضل شیعیه در فیضاح نیز این حکایت را بهین عنوان مع قول احمد و نقل ابو القاسم شیری ذکر کرده  
و نیز فیضاح عبارت صوابی این است که شعیب بن حکایت قول احمد است بالفاظها نقل کرده و موی علی الله که بنویس  
نیز در تفسیر التوحید عبارات ماکره و صوابی را ذکر نموده به جمله بعد و رک مکرر و تفسیر و خطاب امام رضا علیه السلام حدیث  
در تفسیر الاحیاء و الموات و در تفسیر این حدیث شعیب بن حکایت را نقل کرده و نیز در تفسیر لسان المصابیح حدیث  
نماز امام رضا علیه السلام فرموده حضرت شعیب بن حکایت را نقل کرده و نیز در تفسیر لسان المصابیح حدیث  
است که شعیب بن حکایت را نقل کرده و نیز در تفسیر لسان المصابیح حدیث

و تصدیقی محمد رسول الله مخلصاً فأین کتبت هذا الحدیث تعظیماً واحتراماً انهم کلام الله  
الشیعین فی الحق المبیین و فاضل شیعیه در فیضاح نیز این حکایت را بهین عنوان مع قول احمد و نقل ابو القاسم شیری ذکر کرده  
و نیز فیضاح عبارت صوابی این است که شعیب بن حکایت قول احمد است بالفاظها نقل کرده و موی علی الله که بنویس  
نیز در تفسیر التوحید عبارات ماکره و صوابی را ذکر نموده به جمله بعد و رک مکرر و تفسیر و خطاب امام رضا علیه السلام حدیث  
در تفسیر الاحیاء و الموات و در تفسیر این حدیث شعیب بن حکایت را نقل کرده و نیز در تفسیر لسان المصابیح حدیث  
نماز امام رضا علیه السلام فرموده حضرت شعیب بن حکایت را نقل کرده و نیز در تفسیر لسان المصابیح حدیث  
است که شعیب بن حکایت را نقل کرده و نیز در تفسیر لسان المصابیح حدیث

و تصدیقی محمد رسول الله مخلصاً فأین کتبت هذا الحدیث تعظیماً واحتراماً انهم کلام الله  
الشیعین فی الحق المبیین و فاضل شیعیه در فیضاح نیز این حکایت را بهین عنوان مع قول احمد و نقل ابو القاسم شیری ذکر کرده  
و نیز فیضاح عبارت صوابی این است که شعیب بن حکایت قول احمد است بالفاظها نقل کرده و موی علی الله که بنویس  
نیز در تفسیر التوحید عبارات ماکره و صوابی را ذکر نموده به جمله بعد و رک مکرر و تفسیر و خطاب امام رضا علیه السلام حدیث  
در تفسیر الاحیاء و الموات و در تفسیر این حدیث شعیب بن حکایت را نقل کرده و نیز در تفسیر لسان المصابیح حدیث  
نماز امام رضا علیه السلام فرموده حضرت شعیب بن حکایت را نقل کرده و نیز در تفسیر لسان المصابیح حدیث  
است که شعیب بن حکایت را نقل کرده و نیز در تفسیر لسان المصابیح حدیث



علی بن الحسین قال حدثنی ابوسعید شیباب اهل الجنة الحسین بن علی قال سمعت ابی سید العریض  
 علی بن ابیطالب قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول ایمان مع رفعة بالقلب واقرار باللسان وعمل بالاعمال  
 قال قال احمد بن حنبل لمقرأت هذا الاسناد علی محبونی لیس من جنونه اقول الواقعة واحدة واما الحدیث  
 المذكور فیه الله فی الروایة الاولی انه لا اله الا الله حصنی فی الآخرة وفي الروایة الثانية انه الايمان مع رفعة  
 بالقلب الی آخر فیکون التوفیق بان یقال کان حدث بکلا الحدیثین والله اعلم ومولوی رشید الدین قاضی  
 ورسالة حق یمین گفته واز انچه است روایت شهید که صاحب تحفه مد ظله العالی در تحفه شامشیه از کامل بن ابی نضر و صاحب  
 الفصول الامامیه شیخ ابی حمزة و موثق و مرزوق و شیخ ابی یونس و فیض النجار تاریخ شیخ ابی و رشید الدین محمد بن ابی  
 و رشید حنفی السعاده از یمینی دیگر نقل می کند که در ایلیات خود آورده اند و روایت پر کر است نیست که چون حضرت امام  
 علی رضادیش پور داخل شدند بر سر او سوابق و تحقیق لم یح که از اعظم صوفیه اهل سنت استبشیر پیش امام  
 میرفت و جلوس و میگرد و جماعت دیگر از صوفیه ایست بجا در می ایستاد و امام سایه کرده بودند و حافظ ابو زرعه زاری  
 و محمد بن اسلم طوسی که از کابر علمای و محدثین ران شهر بودند با جمیع طلبه علم و کتب حدیث از مارتن رباطات خود برای  
 زیارت امام بر آمدند و غوغای عظیم و شجر برخواست و مردم برای دیدار و مبارکش هجوم آوردند و عرض داشتند که و  
 مبارک باشان نماید و محدثین ایست التماس نمودند که حدیثی از ابا و اجداد اجماع خود چیست ان روایت کنند بعد از  
 تضرع بسیار امام قبول ننعمی نموده استری را که بران سوار بودند باز داشتند و علامه از امر فرمودند که در از روی مبارکش  
 برداشتن و چشم خلایق را برویت طلعت پر کر است خود روشن ساختند و نظر مردم چون بد و گیسوی سهاک وی  
 که بد و شجاعتی خود انداخته بودند افتاد و متضرع و زاری در آمدند بعضی گریه و فریاد نمودند و بعضی خود را خاک انداخته بودند  
 بعضی هم استر ابرو سه میدادند نگاه عیسا فریاد بر آوردند و گفتند ای معاشرا من ماله سالت یا شید چون سکت شدند  
 شیخ ابو زرعه و محمد بن اسلم باز عاده التماس نمودند و گفتند اگر کن حدیثی از ابائی خود که سلسله الدرب است  
 اینوقت که جمیع خلق اندک است روایت فرمائی کمال منت خواهی نهاد امام بسند ابائی خود روایت این حدیث فرمود  
 لا اله الا الله حصنی من قها دخل حصنی من دخل حصنی من دخل حصنی من دخل حصنی من دخل حصنی من دخل حصنی من دخل  
 را نوشتند و بابت بزرگ می شد و امام احمد بن حنبل چون این سند را ذکر میکرد میگفت لوقتی علی بن حنبل کافا و علی  
 مریدش بیری از دهت الروایة و صاحب فتاح النجا نقل این روایت فرموده قال الشیخ الکامل الاستاذ ابو القاسم  
 عبد الله کریم بن هوازن القشیری ان هذا الحدیث بهذا السند بلغ بعض امراء السامانیة فکتبه لکذا











فأخذها ثم قال برئت منه ان دخلها أبو جعفر قال فمات قبل ان يدخل مكة وفضائله كثيرة  
جدا قال الخطيب كان اماما من ائمة المسلمين وعلماء من اعلام الدين مجمعا على امانته بحيث  
عن تركته مع الاتقان الحفظ والمعرفة والضبط والورع والزهد قال ابو نعيم خرج سفين من  
الكو في سنة ولم يرجع اليها وقال الجعفي وغيره مولد سنة وقال ابن سعد اجتمعوا على انه توفي في  
سنة وفي بعض ذلك خلافت الصريح ما هنا قلت وبقية كلام ابن سعد ودرسته وكان ثقة مأمونا  
وكا عبد الله بن النسيبي هو اصل من ان يقال فيه ثقة وهو احد الاثمة الذين ارجح ان يكون  
الله من جليل ائمة ثقلين اماما واما في ما رويت اشبهه بالتابعين من سفين وقال زائدة كان  
اعلم الناس فانفسنا وقال ابن معين رسالة شبه الرمي وكان ابا داود قال ولو كان عنده  
شيء لصاح وقال ابن حبان كان من سادات الناس فقهما وورعا واثقا وقال الوليد بن مسلم رايته  
بمكة يستفتي ولما يخطب وجهه بعد وقال ابو حاتم وابو زرعة وابن معين هو اخف من شعبة وقال  
ابن المديني قلت يحيى بن سعيد ايا أحب اليك راي سفين او راي مالك قال سفين لا شك وهذا  
سفين فوق مالك في كل شيء غير ابن جبر عسقلاني وقرير التندب گفته سفين بن سعيد بن مسروق  
الشرقي ابو عبد الله الكوفي ثقة حافظ فقيه عابد امام حجة له وولوسه صديق حريص معاشره راجع  
اغتبه ابو عبد الله سفين بن سعيد بن مسروق بن حبيب بن رافع الشوك الكوفي كان اماما في علم  
الحديث وغيره من العلوم واجمع الناس على دينه وورعه وزهده وثقته وهو احد الاثمة المجتهدين  
ويقال ان الشيخ ابا القاسم الجعفي كان على مذهبه على اختلاف فيه قال سفين بن عيينة  
ملاريت رجلا اعلم بالحلل والاسرار من سفين الشوكي سمع الحديث من ابي اسحق السبيعي في الاغصان  
طبقتها وسمع منه الاوزاعي وابو جريح ومحمد بن اسحاق ومالك وتلك الطبقة قال المسعودي في مروج  
الذهب قال المهدي اكتبوا عنهم على قضاء الكوفة على ان لا يفرض عليه في حكمه فكتب عمده ودفع اليه  
فأخذ وخرج فرمى به في جلة وهرب فطلب في كل بلد فلم يوجد ولما امتنع من قضاء الكوفة وتوكل  
شريك بن عبد الله الخفجي قال الشاعر تحزن سفين وفر يدينه واما شريك مرصد الله هم  
وحكى عن ابي صالح شبيب بن حرب المدائني وكان احد السادة الاثمة لا يخطئ قال ابن تين  
لا حب نجاء سفين الثوري في لقيامة حجة من الله على الخلق يقال لهم لا تدركوا بنينا عليه

و هو من اهل البيت  
من طراز من طراز

روایت کون عبد الرزاق صفی التوفی  
حدثني ابي عبد الله عليه السلام

روى عنه لا يحدوهم جعفر بن برقان وحصيف بن عبد الرحمن وابن اسحق وغيرهم من بني حنيفة  
وابان بن تغلب وشعبة وزاذلي والوزاعي ومالك وزهير بن معاوية ومسعر وغيرهم من اقرانه و  
عبد الرحمن بن مهدي ويحيى بن سعيد اللطيف وابان المبارك وحرير وحفص بن غياث وابو اسامة  
واسحق بن عمار وروح بن عباد وزائدة بن الحباب ابو زيد عثيمين بن القاسم وعبد الله بن وهب و  
عبد الرزاق وعبد الله بن عيسى بن عيسى بن يونس والفضل بن موسى الشيباني وعبد الله بن نمير و  
عبد الله بن داود الخزازي وفضيل بن عياض وابو اسحق الفزاري ومحمد بن يزيد وسبب التسمية  
يزيد بن مسلم ومعاذ بن معاذ ويحيى بن ادم ويحيى بن يمان وكيع بن زريع ويزيد بن  
هارون وابو عامر العقدي وابو احمد الزبير بن ابي نعيم وعبد الله بن موسى وابو حنيفة التيمي  
وابو عاصم وخالد بن يحيى وقبيصة والفرازي واحمد بن عبد الله بن يونس وعلي بن الجعد وشعير  
من حديث عنه من الثقات قال شعبة وابو عاصم وابو عاصم وابو معين وغير واحد من العلماء  
سفينة ميهو منين في الحديث وقال ابن المبارك كتبت عن الفومانة شيخ ما كتبت عن الفضل  
مرفعين فقال له رجل يا ابا عبد الله رايت سعيد بن جبيرة يقول هذا قال هو ما افول قمارا  
افضل من سفينة وقال وكيع عن شعبة سفينة حفظ متي وقال ابن مهدي كان وهب يقدم سفينة في  
علمك وقال يحيى القطان ليس احد يحب الى مشيئة ولا يعد احد عندك اذا قاله سفينة احد يقول سفينة وقال  
الدرر بن يحيى بن معين لا يعد على سفينة في احد الفقهاء والحدث والزهدي وكل شيء وقال الاخرى عن ابن  
داود ليس يختلف سفينة وشعبة في شيء الا يظفر سفينة وقال ابو داود بلغني عن ابن معين قال  
خالف احد سفينة في شيء الا كان القول قول سفينة وقال العجلي احسن سناد الكوفة سفينة عن منصور  
عن ابراهيم عن علقمة عن عبد الله وقال ابن المديني لا اعلم سفينة صحف في شيء قط الا اسم امرأة  
ابن عبيد كان يقول حفيظة وقال المروسي عن احمد لا يقدم في قلبي احد وقال عبد الله بن اودم  
رايت، ائمة من سفينة وقال ابو قوطي قال لشعبة ان سفينة ساد الناس بالورع والعلم و  
قال محمد بن سنان بن عسكر عن عبد الرزاق يعش ابو جعفر النخاشين حين خرج الى مكة فقال  
ان رايتهم سفينة فادخلوا قال فجاء النخاشيون ونصبوا الخشب ونودي سفينة واذا راسه في حجر الفضل  
ورجله في حجر ابن عيينة فقالوا له يا ابا عبد الله اتوا الله ولا شمت بنا الاعداء فنقدم الى الاستا

روى عنه لا يحدوهم جعفر بن برقان وحصيف بن عبد الرحمن وابن اسحق وغيرهم من بني حنيفة  
وابان بن تغلب وشعبة وزاذلي والوزاعي ومالك وزهير بن معاوية ومسعر وغيرهم من اقرانه و  
عبد الرحمن بن مهدي ويحيى بن سعيد اللطيف وابان المبارك وحرير وحفص بن غياث وابو اسامة  
واسحق بن عمار وروح بن عباد وزائدة بن الحباب ابو زيد عثيمين بن القاسم وعبد الله بن وهب و  
عبد الرزاق وعبد الله بن عيسى بن عيسى بن يونس والفضل بن موسى الشيباني وعبد الله بن نمير و  
عبد الله بن داود الخزازي وفضيل بن عياض وابو اسحق الفزاري ومحمد بن يزيد وسبب التسمية  
يزيد بن مسلم ومعاذ بن معاذ ويحيى بن ادم ويحيى بن يمان وكيع بن زريع ويزيد بن  
هارون وابو عامر العقدي وابو احمد الزبير بن ابي نعيم وعبد الله بن موسى وابو حنيفة التيمي  
وابو عاصم وخالد بن يحيى وقبيصة والفرازي واحمد بن عبد الله بن يونس وعلي بن الجعد وشعير  
من حديث عنه من الثقات قال شعبة وابو عاصم وابو عاصم وابو معين وغير واحد من العلماء  
سفينة ميهو منين في الحديث وقال ابن المبارك كتبت عن الفومانة شيخ ما كتبت عن الفضل  
مرفعين فقال له رجل يا ابا عبد الله رايت سعيد بن جبيرة يقول هذا قال هو ما افول قمارا  
افضل من سفينة وقال وكيع عن شعبة سفينة حفظ متي وقال ابن مهدي كان وهب يقدم سفينة في  
علمك وقال يحيى القطان ليس احد يحب الى مشيئة ولا يعد احد عندك اذا قاله سفينة احد يقول سفينة وقال  
الدرر بن يحيى بن معين لا يعد على سفينة في احد الفقهاء والحدث والزهدي وكل شيء وقال الاخرى عن ابن  
داود ليس يختلف سفينة وشعبة في شيء الا يظفر سفينة وقال ابو داود بلغني عن ابن معين قال  
خالف احد سفينة في شيء الا كان القول قول سفينة وقال العجلي احسن سناد الكوفة سفينة عن منصور  
عن ابراهيم عن علقمة عن عبد الله وقال ابن المديني لا اعلم سفينة صحف في شيء قط الا اسم امرأة  
ابن عبيد كان يقول حفيظة وقال المروسي عن احمد لا يقدم في قلبي احد وقال عبد الله بن اودم  
رايت، ائمة من سفينة وقال ابو قوطي قال لشعبة ان سفينة ساد الناس بالورع والعلم و  
قال محمد بن سنان بن عسكر عن عبد الرزاق يعش ابو جعفر النخاشين حين خرج الى مكة فقال  
ان رايتهم سفينة فادخلوا قال فجاء النخاشيون ونصبوا الخشب ونودي سفينة واذا راسه في حجر الفضل  
ورجله في حجر ابن عيينة فقالوا له يا ابا عبد الله اتوا الله ولا شمت بنا الاعداء فنقدم الى الاستا

فی الثقات له حدیث یاقی فی ابی حنن فلت وثقت العلی ویزید بن حمز و تقریب لقبه عبد الرحمن بن همام مقبول  
الابن بن فضال امامهم الکبیر عبد الرزاق و الذی ساء عندهم بشاره الرکبان فی الافاق و انزلت الیه نبی  
عنه عصا الرزاق و ووقع علی اخذ عنده من اصحاب الصحاح و غیرهم الاطباق و الاتفاق و قد رکن هذا الحدیث المبرور  
و ان ذلك الخبر المسفر لا یترک و یسند صحیح کما ذکره فی السباق و طریق عدل روانة النقطة الحذائق فی الله و انما  
الغضیه لشقاق البلیغ الاختراق و کفیت فی هذا الحدیث الصحیح بالوضع و الاختلاف و فاصم و لیس فی البقیة  
خلاف و وجه چهارم که عبد الرزاق بخیر شریف با سند صحیح دیگر ذکر کرده چنانچه علامه ابن المغازی و کتاب البیاق و قبضه خبر  
ابن احمد بن شیخ انما یحسن احمد بن محمد بن الصلت نقیصه بن محمد بن محمد بن علی بن سبیح بن عبد الرحمن بن عبد  
بن یزید بن عبد الرزاق امامهم عبد الله بن عثمان بن عبد الرحمن قال سمعت سبابة بن عبد الله بن فضال  
یقول سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول یوم المحدث یمیته و هو اخذ یضیع عنی بن ابی بطة هذا  
امیر المیزة و قال الفجرة منصوص من نصرة اخذ و لم یخجل له ثم مد یمامتی فقال انما تبت العلم و علی بابها من  
العلم فلیات الباب و جال ابن سبابة الرزاق فیرید یوق و بعد انما سمع که از و ان صحاح ستمت جمیع اینها و اقامه  
غایت استناد و او بر این کتاب الثقات ابو حاتم محمد بن حبان سبکی و کتاب الانساب سمعته تهذیب السامی الی غیر ذلک و قد ذکره الخط و  
تهذیب التهذیب و ول الاسلام و کاشف ذمی و رجال مشاورة الی الی الخ فلیت مرة الخان یافعی و طبقات الحفاظ سبکی  
و رجال مشکو شیع عبد الحق و دلهای و اخرج و لا یخرج است اما عبد الله بن عبد بن عثمان و عبد الرحمن بن  
بهان یخرج لجلالت و نبات شان و وجه سابق تفصیل نسبتی اما اثر جلیله و مفاد جمیده و معالی شانه و مناقب با فض  
خود عبد الرزاق پس بنوی از ان و بجمله شریف بیه انشاء الله تعالی از کتاب سماء رجال الصحیحین محمد بن یزید و  
کتاب الانساب عبد الکریم محمد السمعانی و کتاب الکمال فی معرفة الرجال عبد الغنی بن عبد الوان قدسی و جامع سبکی و  
محمد بن محمود الخوارزمی و وفيات الاطباء بن خلکان برقی و مرآة الجنان فی معرفة الابرار بن عبد الله بن محمد بن  
و غیر ان خواصی شنیده و فی هذا عبد الرزاق بن ذافع بن علمهم الحاصل للواء الصناعة و الرابع و قد اسی هذا  
الحدیث الشائع الذائع بطریق آخر صحیح و دافع فی الملتزم فی ذلک انطب عن الحق و الرابع و قد اسی هذا  
نارح عن الیقین شامع و الحاکم له ناکب عن الصواب الناصح و الطاعن فیه حاطم لید و قد اسی هذا  
**و وجه پنجم** که ابو الزکری ایجی بن معین امری بطرقت تمام تصحیح این حدیث شریف فرموده و در تریح الکلام ارغام جای  
عریف نموده چنانچه علامه ابو الحجاج خری و تهذیب الکمال در ترجمه ابوالصلت عبد السلام بن صالح الهروی گفته



الصنعة والسلام فلقد رايتهم سفيان الثوري لا اقل قد تم به مولد سنة وقيل ست وقيل سبع و  
 تسعين للهجرة وتوفي بالبصرة سنة متواريا من اسلطان ودفن بعشائرهم ولم يعقب والثوري نسبة الى  
 ثور بن عبد مناة وثور ثور بن ابراهيم بن تميم وثوري خريظ بن همدان اما عبد الله بن عثمان  
 بن خنيس القاري <sup>ابن ابي حاتم</sup> كتاب الثقات گفته عبد الله بن عثمان بن خنيس المكي يروي عن  
 سعيد بن جبلة يروي عنه ابن جريح يروي عنه اهل الحجاز مات سنة ثنتين وثلاثين ومائة وثلاثين  
 محمد سمعاني وراى بنسب قاري گفته ابو عثمان عبد الله بن عثمان بن خنيس من القارة يروي عن  
 ابى الطفيل عداده في اهل مكة يروي عنه معمر مات قبل سنة اربع واربعين ومائة وقد قيل سنة  
 خمس وثلاثين ومائة وفيه كاشف گفته عبد الله بن عثمان بن خنيس المكي حليف الزهري  
 عن صفية بنت شيبة وابي الطفيل وعنه بشر بن الفضل ويحيى بن سليم قال ابو حاتم صالح الجش  
 توفي سنة اربع مائة وثمانين في سنة ثنتين ومائة ومائة ومائة ومائة ومائة ومائة ومائة  
 بن زهره يروي عن ابى الطفيل وصفية بنت شيبة في سنة ثنتين ومائة ومائة ومائة ومائة ومائة  
 بن جبير وابي الزبير وشهم بن حوشب مجاهد نافع مولى ابن عمر اسمعيل بن عبيد بن قاعة وسعيد  
 بن اليشد وعثمان بن جبير وحفص بن عياض ومقبل بن سليمان ووهب بن يحيى بن سليم وبشر بن  
 المفضل وعبد الوهاب الثقفي وعبد الرحيم بن سليمان وابو عوانة وعلي بن عاصم وغيرهم قال  
 ابن ابى حاتم عن ابن معين ثقة حجة وقال العجلي ثقة وقال ابو حاتم مائة باس صالح الحديث وقال  
 السائي ثقة وقال مرة ليس بالقوي وذكره ابن حبان في الثقات وان قال بن حجر وقال ابن سعد توفي  
 في خلافة ابى العباس واول خلافة ابى جعفر كان ثقة ومائة ومائة ومائة ومائة ومائة ومائة  
 گفته عبد الله بن عثمان بن خنيس بالمعجمة والمثناة مصنف القاري المكي ابو عثمان من الخامسة مائتين  
 اثنتين وثلاثين اما عبد الرحمن بن بيهان المدني <sup>ابن ابي حاتم</sup> في الثقات گفته عبد الرحمن بن عثمان التيمي يروي عن  
 بن جابر بن عبد الله بن عثمان بن خنيس گفته عبد الرحمن بن بيهان بن عثمان بن جابر بن عبد الله  
 عبد الله بن عثمان بن خنيس ومحمد بن احمد يروي عن كاشف گفته عبد الرحمن بن بيهان بن عثمان بن جابر بن عبد الله  
 بن عثمان بن خنيس وفيه كاشف گفته عبد الرحمن بن بيهان بن عثمان بن جابر بن عبد الله بن عثمان بن خنيس  
 وعبد الرحمن بن حسان بن ثابت وعنه عبد الله بن عثمان بن بيهان بن عثمان بن جابر بن عبد الله بن عثمان بن خنيس

كلام ميت فضلا عن غيرهم وسياقي لذلك مزيدا تايد وتحقيق في كلام الحفاظ العلاني والاعلام الفير واداء  
التي اوزر انشاء الله تعالى وورما بعد بعون الله تعالى بحاج نقض فقرات كلام مخاطب تفصيل جميل خواهي الست  
يحيى بن معين مرات عديدة وافادات سديدة اثبات ايحيى بن شريك في سوره شجرات ارباب اتياب واختلاج ومفوات  
اصحاب زيغ واعوجاج راكبا بينغي باطل ومضحي منوره فالحمد لله الموفق المعين والتشديد مباني الدين المبين  
يا حصصا معاقل الحق واليقين حيث ثبت من نص يحيى بن معين في صحة هذا الحديث المزري بكاس من  
وشرح ثبوته على غم اناف المعاندين وجدع معاطس المنكرين المجاحدين وبارسوا الباطل الهامين  
وشرح المبتطلين المدخلين وقطع من ارباب البر والوثيق المتين والحمد لله  
حمد الشاكرين وورثه مقام نبوي الزحمة عظيمة المقدار ومدائح غالية الاسعادي يحيى بن معين از سنده اعلام متسنين باثنية  
وكاتبه عظمت مرتبت وفتت منزلت اوزر ادين حضرات باير سيد ابو علي يحيى بن عيسى بن جرله بغدادي ورجل مختصر تاريخ  
بغداد وكفته يحيى بن معين بن عون بن زياد بن بسطام بن عبد الرحمن ابو زكريا المزي مرة غطفان كان  
حافظا متقنا قيل انه من قرية نحو الانبار تسمى نقياي مولد سنة ثمان وخمسين ومائة وكان ابو كاتبا لعبد  
بن مالك وقيل ان معين كان على خراج الري فمات فخلفه ابنه يحيى الف الف درهم وخمسين الف درهم فالف المالك  
على الحديث حتى لم يبق له نعل يلبسه وقال علي بن المديني انتهى العلم بالبصرة الى يحيى بن ابي كثير  
وقناعة وعلم الكوفة الى اسحاق والاعمش انتهى علم الحجاز الى ابن شهاب وعمر بن دينار وصار علم  
هولاء الستة بالبصرة اسعديت ابرو وبشعبة ومعمر وحكام بن سلمة وابن عوانة ومن اهل الكوفة الى  
سفيان الثوري وسفيان بن عيينة ومن اهل الحجاز الى مالك بن انس ومن اهل الشام الى اوزاعي فانه  
علم هولاء الى محمد بن اسحاق وهشيم ويحيى بن سعيد وابن ابي زائدة وكيع وابن المبارك وهو واسع هو  
علما وابن مسك وابن ادم وصار علم هولاء جميعا الى يحيى بن معين وقال احمد كل حديث لا يعرف يحيى بن  
معين فليس هو بحديث وسئل يحيى بن معين كم كتبت من الحديث فقال كتبت بيدي هذه ست مائة  
الف حديث وقال راوي الخبر احمد بن عقبة والي اطلق ان المحدثين قد كتبوا له يابونهم ست مائة الف  
وست مائة الف وخلف من الكتب مائة قطر وثلثين قطرا واربع حباب شرا بية مملوءة كتبنا وطلب يحيى بن  
الكتب كتبه بماني دينار فلم يدع ابو حنيفة ان تباع وقال ابن الرمي ما سمعت احدا قط يقول الحق في شيء  
غير يحيى بن معين وغيره كان يتجامل بالقول وقال يحيى ما رايت على رجل قط خطأ الا سترته واحببت



رسول الله صلى الله عليه وسلم وعنه على السرير الذي غسل عليه رسول الله صلى الله عليه وسلم وحمل على السرير الذي  
حمل عليه رسول الله صلى الله عليه وسلم ونودي عليه هتافا يجيى بن معين ذاب الكذب عن رسول الله صلى الله عليه وسلم  
والناس ليكون واجتمع في جنازته خلائق لا يحصى ودفن بالبقيع قال ابراهيم بن المنذر رأى رجلا في  
المنام لمبنى صلعم واصحابه مجتمعين فقال مالكه مجتمعين فقال صلى الله عليه وسلم جئت لهذا الرجل  
اصلي عليه فانه كان يذب الكذب عن حديثي وقال بشر بن ميثم ايت يحيى بن معين في المنام فقال جئت  
رقيب على رجل اربع مائة حتى يذبح الكذب عن رسول الله صلى الله عليه وسلم ورثاه الشعراء واحسنوا  
المراثي وما جئتم اياها ذكره ابن ابي حاتم قال قال سليمان بن رجاء بن ميثم يحيى بن معين رحمه الله وذكر صاحب  
القصيدة ثم قال فقد عظمت في المسلمين رزية في غداة نعى الناعون يحيى بن معين فقالوا يا نافع قد فناه في  
الشرى في كاد فوالدي حيرة يصعد في فقتت ولم املك لعين عيرة ولا جرحا انا الى الله ترجع في الا في سبيل الله  
عظم رزقي في يحيى الى من نستريح ونفرع في ومن الذي يوفى سئل بعده في اذ لم يكن الناس العلم مقنع  
لقد كان يحيى في الحديث بقيقة من السلف الماضين حتى تشعوا فلما مضى مات الشاهد بموت في وادج واقفا  
العلم اجمع في وصرا حيا يرى بعد يحيى كأنه رعية راع بينهم فتصدعوا وليس بمفرغ عنك دمع سفحة ولكن  
اليه يستريح المنهج بلعلمك مالتاس في الموت حيدة في ولا تقضاء الله في الخلق مدفع في ولوان مخلوقا فاجها  
مرجما في اذ النجاة منه النبي المشفع في تغريبه عن كل ميت رزيت في فرز رسول الله اشجى وادج في ولكننا  
ابكى على العلم اذ مضى في فما بعد يحيى فيه للتاس مفرغ في سقى الله قبره بالبقيع بحورا في بني الهدي عينا يحيى دو  
ويمع في فقد ترك الدنيا وقرينته في الله حتى مات هو منع في وخاله في جواريتيه في رذوالعرش يعطى من شاء  
ويمنع في وان لا رجلا ان يكون محمد في له شافعا يوم القيامة في شفع في قال البخاري توفي يحيى بن معين بالمدينة  
سنة ثلاث وثلاثين ومائتين وله سبع وسبعون سنة في الا في عشرة ايام رحمه الله واسم في رحمه الله في في  
وروفيات الاعيان كفته ابو زكريا يحيى بن معين بن عون بن زياد بن بسطام بن عبد الرحمن المري البغدادي  
الحافظ المشهور كان اماما عالما حافضا متقنا قيل انه من قرية نضج الا في يسمى نضجاي وكان ابوه كاتب  
لعبد الله بن مالك وقيل انه كان على خراج الري فمات فخلف لابنه يحيى المدائني في الف الف درهم وخمسين  
فانفق للمال جميعه على الحديث حتى لم يبق له نعل يلبسه وسئل يحيى المذكور كعبت من الحديث فقال كعبت  
بيدي هذه ستمائة الف حديث وقال راوى هذا الخبر هو احمد بن عتبة وان اطمان الحديثين فذكرتوا له في

وإسحاق بن محمد وأبو حفص عمر بن عبد الرحمن الأباروق وأبو الصمعي وحكام بن سلم وعبد الرزاق وعلي بن  
عياش وعبد الله بن صالح وسوار بن عمارة الواسطي ويحيى بن صالح وعبد الله بن يوسف التميمي وسعيد بن  
أبي مريم وأبو اليان وعمر بن الربيع والحسن بن واقع بالقان اسمعيل بن علي بن جبر بن عبد الحميد بن عبد  
بن نعيم وأبو عبد الله الخزاز وعمر بن عيسى واسمعيل بن محالد وعلي بن هاشم وعثمان بن عبيد وأبو أسامة وعبد  
بن عباد ومحمد بن عبد الله الأنصاري وخلاد بن روى عنه أحمد بن حنبل وزهير بن حرب وأحمد بن يعقوب  
أبو إبراهيم وأبو رزيق ومحمد بن يحيى الذهلي ومحمد بن إسحاق الصائغاني ومحمد بن سعد كاتب لأبي بكر ومحمد بن  
هرون وأبو زرعة الرازي والد مشفى وأبو حاتم النجاشي ومسلم وأبو داود وأحمد بن منصور الرمادي  
أحمد بن الحسين بن عبد الجبار وأحمد بن أبي الجارود وعباس بن محمد الدوري وعبد الله بن أحمد بن حنبل بن يعقوب  
بن سفيان وأبو علي الموصلي والحسين بن محمد وخلاد بن روى عنه أحمد بن حنبل بن يعقوب بن سفيان  
وقد مر في هذا الشأن واضطرب المتن في الخطيب كان أبا ماري أبا عالم حافظا ثبتا متقنا قال أحمد بن حنبل السماع  
مع يحيى بن معين شفاء لما في الصدور وقال علي بن المديني ما رأيته في الناس مثله وقال أحمد بن حنبل بن  
رجل خلفه الله لهذا الشأن يظهر كذب الكذابين وكل حديث لا يعرفه يحيى بن معين فليس بحديث وقال عباس  
رأيت أحمد بن حنبل في مجلس وح بهجاءة يسأل يحيى بن معين عرابية يقول له يا أبا زكريا كيف حديث كذا  
وكذا كيف حديث كذا وكذا يستشبهه في أحاديث سمعوها فكلما قال يحيى كتبه أحمد وقال هارون بن  
يشيد الراسي رأيت يحيى بن معين استقبل القبلية لأفعايد به يقول اللهم أن كنت تكلمت في رجل ليس هو  
عندك كذا أبافلا تعفر له وقال يحيى بن الوليد كتب الحديث من ثلاثين وجهها ما عقلناه وروينا عن أحمد بن حنبل بن عتبة  
قال سمعت يحيى بن معين يقول كتبت بميدى هذه ستمائة ألف حديث قال ابن عتبة وأطعن المحدثين  
له ستمائة ألف ستمائة ألف وقال محمد بن عبد الله خلف يحيى بن معين من الكتب مائة فقط وأربعة عشر فقط وأربعة عشر  
مملوكة كتبها قال علي بن المديني ما أعلم أحدا كتب من الحديث ما كتب يحيى بن معين وخلفه والله معيد للصحة  
الف الف درهم وخمسين ألف درهم فأنفقها كلها في الحديث حتى لم يبق له فعل يلزمها وذكر ابن أبي حاتم  
في كتاب الحجج والتعديل بإسناده عن أبي عبد الله القسم بن سلام قال انتهى العلم إلى أربعة أحمد بن حنبل بن  
بن معين وهو أكتبهم له وعلي بن المديني وأبي بكر بن أبي شيبة وقال أبو حاتم كتب يحيى بن معين عن موسى بن  
اسمعيل قريبا من ثلاثين ألف حديث وأحواله وفضله رضي الله عنه غير منحصرة واقفوا على أنه توفي بعد سنة

في تاريخ بغداد وهو غلط قطعاً لما تقدم ذكره وهو أنه خرج الى مكة ثم رجع الى المدينة ومات بها  
من يكون قد حج كيف يتصور ان يموت في ذي القعدة من تلك السنة فلماذا ذكر انه توفي في ذي الحجة لا يمكن  
كان يحتمل ان يكون هذا غلطاً من الناسخ ولكن وجدته في نسخين على هذه الصيغة فيبعد ان يكون من  
الناسخ والله اعلم ثم ذكر بعد ذلك ان الصحيح انه مات قبل ان يحج وعلى هذا يستقيم ما قاله من  
تاريخ الوفاة ثم نظرت في كتاب الاثر في معرفة علماء الحديث تأليف ابو يعلى الخليل بن عبد الله بن  
احمد بن ابراهيم بن الخليل الخليلي الحافظ ان يحيى بن معين توفي لسبع ليال بقين من ذي الحجة من السنة  
فعلم هذا يكون قد حج وذكر الخطيب ايضا ان مولده اربع سنين ثمان وخمسين ومائة ثم قال بعد ذكر وفاته انه  
قد بلغ من عمره سبعين سنة في عشرة ايام وهذا لا يصح ايضا من جهة الحساب فتأمله ورايت في بعض  
التواريخ عاشر خراسا وسبعين سنة والله اعلم بالصواب وصار لي في والي المدينة ثم صلى عليه مراراً وفي  
البقيع كما بينت جازاته رجل يزادى هذا الذي كان ينفي الكذب عن حديث رسول الله صلى الله عليه  
وسلم ورواه بعض المحدثين فقال له هذا العلوي يعيب كل حديث به وبكل مختلف من الاسناد وبكل وهم  
في الحديث وشكك في بعضه على ما عمل به في بلادهم رضي الله عنه ومعين بن ميم وكسر العين المهملة وسكون  
الباء المشددة من تحتها وبعد هاتون وبسطام بكسر الباء الموحدة وسكون السين المهملة وفتح الطاء وبعد الالف  
ميم والباء معروفت فلا حاجة الى ضبطه ورايت في بعض التواريخ ان يحيى بن معين بن غياث بن زياد بن عون  
بن بسطام مولد الحنيد بن عبد الرحمن الغطفاني المسمى امير خراسان من قبل هشام بن عبد الملك الاموي و  
الاول اشهر واصح اعني النسب والمسمى بضم الميم وتشديد الراء هذه النسبة الى مرة غطفان وهو حمزة بن عوف  
بن سعد بن ذبيان بن نعيم بن بربيع غطفان وهي قبيلة كبرى مشهورة في العرب على قبال تنسب اليها  
يقال لكل واحد منها مرة واما نفيها فقال ابن السمعي في كتاب الانساب انها بفتح النون وكسر القاف وفتح الواو وبعد  
ياء مفتوحة ح تحتها ناقطتان وبعد الالف ياء ثانية وهي من قرى الانبار منها يحيى بن معين النقياني قال الخطيب  
ويقال ان فرعون كان من اهل هذه القرية والله اعلم والالف اسمعيل بن علي الايوبي ويختصر في اخبار البشر وقائع  
ثلاثة وثلاثين ما تيزر في فيها توفي ابو زكريا يحيى بن معين بن عون بن زياد بن بسطام المسمى بالبغدادى المشهور  
وكان اماماً حافظاً قيل انه من قرية غياث الانبار تسمى نقيان وهو صاحب الجرح والتعديل وكان الامام احمد بن  
حنبل شديداً للصحة له وكانا مشتركين في الاشتغال بعلوم الحديث وذكر الدارقطني يحيى بن معين

المهملة

نوت





انا ابو بكر الخزازي وابو سعيد الصيرفي قالانا ابو العباس الاصم سمعت العباس بن محمد سمعت يحيى بن معين وساله عباس الغنوي يا ابا بكر يا من اتى العرب انت قال انا مولى العرب قبل اصل من يعين من الانبار ونشأ ببغداد وهو اسن المجاعة الكبار الذين هم على بن المديني واحمد بن حنبل واسحق بن هني وأبو بكر بن ابي شيبة وابو خيثمة فكانوا ينادمون معه ويعترفون له وكان له هيبه وحلا له يركب البغلة ويتجمل في لباسه رحمه الله تعالى وقال احمد بن زهير سمعت يحيى يقول انا مولى للمجند بن عبد الرحمن بن ابي قال احمد بن يحيى الحجازي ود قال ابن المديني انتهى العلم بالبصرة الى يحيى بن ابي كثير وقادة وعلم الكوفة الى ابي اسحق والاعشى وعلم الحجاز الى ابن شهاب وعمر بن دينار وصار علم هؤلاء الستة الى اثني عشر رجلا بن ابي عروة ومعر وشعبة وحماد بن سلمة والسفيانين ومالك والاوزاعي وابن اسحاق وهشيم والعمري ويحيى بن سعيد ويحيى بن ابي زائدة الى ان ذكر ابن المبارك وابن مهدي ويحيى بن آدم فصار علم هؤلاء جميعهم الى يحيى بن معين قلت نعم والى احمد بن حنبل وابي بكر بن ابي شيبة وعلى بن عتبة ثم مر بعد هؤلاء الى عبد الله الجاري وابو زرعة وابي حاتم وابي داود وطائفة ثم الى ابي عبد الرحمن نسائي ومحمد بن نصر المروزي وابن خزيمة وابن جرير ثم شرع العلم فينقص قليلا قليلا فلا قوة الا بالله وباسنادي الى الخطيب انا محمد بن علي المتكفي انا ابو مسلم بن محمد ان انا عبد المؤمن بن خلف سمعت صالح بن محمد يقول انتهى علم الحجاز الى الزهري وعمر بن ابي داهر الى ان قال فانه علم هؤلاء الى يحيى بن معين على بن احمد بن النضر قال ابن المديني انتهى العلم الى يحيى بن آدم وبعده الى يحيى بن معين رحمه الله تعالى عبد الخالق بن منصور قلت لابن المروزي سمعت ابا سعيد الحداد يقول لو لا يحيى بن معين ما كتبت الحديث قال وما العجب فوالله لقد نفقنا الله به ولقد كان الحديث يحد ثنا لكرامته ولقد كنت عند احمد فجاءه رجل فقال يا ابا عبد الله انظر في هذه الاحاديث فان فيها خطأ قال عليك بابي زكريا فانه يعرف الخطأ قال عبد الخالق نفقت كل من الرومي حدثني ابو عمر بن الله سمع احمد بن حنبل يقول السماع مع يحيى بن معين شفاعا في الصدوق على بن سهل سمعت احمد بن هليلز عفان يقول لعبد الله بن الرقمي ليت ان ابا زكريا دام فقال ما تنفع به قال الحمد اسكت هو يعرف خطأ الحديث وبه الى الخطيب انا الصيرفي انا الاصم سمعت الدورى يقول رايت احمد بن حنبل في مجلس وح سنة خمس ومائتين يسئل يحيى بن معين عن اشياء يقول يا ابا زكريا ما تقول في حديث كذا وكيف حديث كذا يستثنيته لاحاديث قد سمعوها فانا قال يحيى كتبه احمد في ما سمعته

فی جملة من وعلا الامام الشافعی و لدی یحیی بن معین المذکور فی سنة ثمان خمین و مائة و توفی فی هذه السنة  
ثلاث و ثلثین و مائتین فی ذی القعدة و قیل فی ذی الحجة و محمد بن احمد بن یحیی و سیر النبلاء لفتح یحیی بن معین هو الامام الحافظ  
شیخ المحدثین ابو زکریا یحیی بن معین بن یزید بن بسطام و قیل اسم جد عیاش بن زیاد بن عون بن بسطام  
الغطفانی المکنى بکرم البغدادی احد الاعلام و ولد سنة ثمان و مائة و سمع من ابي البیبارک و هشیم و اسمعیل بن عیاش و  
عباد بن عیاد و اسمعیل بن یحیی بن یزید بن کثیر بن اذينة و معمر بن سیدما و سفیان بن عیینة و غندر . ابی  
وحاتم بن اسمعیل و حنبل بن یحیی بن عبد الحمید و عبد الرزاق و مروان بن معویة و هشام بن یزید و عیسی بن  
دکین . معن و ابن حفص الابرار و عبد بن عبد و علی بن یحیی لقطان و ابن تمیم و عقان و ذاکر  
بالعراق و الحجاز و الجزيرة و الشام و معمر و ی عنه احمد بن حنبل و محمد بن سعد و ابو خثیمه و هناد بن  
السمری و عدة من اقرانه و البخاری و مسلم و ابو داود و عباس الدری و ابو بکر الصائغانی و عبد الخالق بن منصور  
و عثمان بن سعید الدارمی و ابو زرعة و ابو حاتم و اسحق الکوسجی و ابراهیم بن عبد الله بن الحمید و معویة بن  
صالح اللمتعدی و حنبل بن اسحق و صالح بن محمد جزرة و احمد بن اسحق خثیمه  
و ابو بکر احمد بن علی المرزوق و ابو معین الحسین بن الحسن الرازی و محمد بن عثمان بن الیشیة و مطین  
بن مضر بن محمد الالسدی و الفضل بن عثمان العلانی و ابو زرعة البصری و احمد بن محمد بن عبید الله التمار  
و عبد الله بن احمد و محمد بن صالح کیلجة و علی بن الحسن باغمة و عبید العجلی حنین بن محمد و محمد بن وضاح  
و جعفر الفریابی و موسی بن هرون و ابو یعلی الموصلی و احمد بن الحسن بن عبد الجبار الصوفی و خلاد بن  
نیزد و ان گفته قال احمد بن زهیر و لدی یحیی فی سنة ثمان خمین و مائة و قلت و کتب العلم و هو ابن عشر بر سنة  
قال عبد الرحمن بن ابی حاتم سئل ابی عن یحیی فقال امام و قال النسائی ابو زکریا احد الائمة فی الحدیث  
ثقة مأمون قال الکلاباذی و روى عنه البخاری و محمد بن عبد الله بن محمد بن یحیی فی تفسیر برائة و روى عن عبد الله  
غیر مشق عنه فی ذکر ایام الجاهلیة و قال ابن المرزبان انا ابو العباس مروزی سمعت داود بن بشید یذکر ان والده  
بن معین کان مشعباً من قریة یحیی بن یحیی قال لها انقیاء و یقان ان فرعون کان من اهل انقیاء قال العجلی کان  
ابو یحیی معین کان تبا عبد الله بن یحیی و قال ابن عسک حذثنی شیخ کاتب ذکر انه قرأ فی یحیی بن معین قال کان  
معین علی خراج الزمری فمات فمات لیحیی ابنه الف الف درهم فافقه کله علی الحدیث حتی لم یبق  
له نعل یلبسه اخبرنا ابو الفداء القسی اجازة انا ابو الیمین الکندی انا ابو منصور القزاز انا ابو بکر الخطیب

عملا بالاية وهذا هو الحق وقد كان يحيى رحمه الله من ائمة السنة فخان من سطوة الدولة واجاب تقيته  
عباس الدؤوب وسمعت يحيى بن معين يقول كنت اذا دخلت منزلى بالليل قرأت آية الكسرى على راسي وخمس  
مرات فبينما انا اقراء اذا شئ عيكم في كم تقرأ هذا كان ليس انسان بحسن يقرأ غيرك فقلت ارنى هذا السؤال والله  
لا زيدتك فصرت اقراها في الليلة خمساً وستين مرة وقال عباس قلت ليحيى ما تقول في الرجل يقوم الرجل  
حديثه يعني يذرع منه التحن فقال لا باس به وسمعته يقول لولم تكتب الحديث من ثلثين رجلاً ما عقلت  
قال ابراهيم بن المجنيد سمعت يحيى بن معين يقول ما الدنيا الا كحمار الله ما ضره جلا ابقى الله على ما  
اصبح وامسى لقد حجت وانا ابن اربع وعشرين سنة خرجت راجلاً من بغداد الى مكة هذا من خمسين سنة  
كما كان امس فقلت ليحيى ترى ان ينظر الرجل في رأى الشافعي اى حنيفة قال ما ارى لاحد ان ينظر في  
رأى الشافعي ينظر في اى اى حنيفة احب الى قلت قد كان ابو زكريا رحمه الله خفياً في الفرع فلهذا قال  
هذا وفيه الخراف يسير عن الشافعي قال ابن المجنيد وسمعت يحيى يقول تحريم التبذير صحيح ولكن افقت  
ولا احرمه قد شرب به قوم صالحين باحاديث صحاح وحرمة قوم صالحين باحاديث صحاح وسمعت يحيى بن  
سعيد القطان يقول حديث الطلاء حديث عتبة بن فرقد جميعاً صحيحاً قال عباس الدؤوب ثنا يحيى بن  
قال حضرت نعيم بن حماد بمصر فجعل يقرأ كتاباً صنفه فقال انا ابن المبارك عن ابن عوف ذكر احاديث فقلت  
ليس في ابن المبارك غضب وقال روى قلت اى والله اريد ديتك فاستنى ان يرجع فلما رايته ارجع  
قلت لا والله ما سمعت هذه من ابن المبارك ولا سمعها من ابن عوف قط فغضب وغضب من كان عنده و  
قام ودخل فاخرج صحائف فجعل يقول وهي بيد ابي الدين يسرعمون ان يحيى بن معين ليس بائناً  
في الحديث نعم يا ابا زكريا عطلت واتخا روى هذه الاحاديث غير ابن المبارك من ابن عوف قال الحسين بن  
قال ابن معين دفع الى بن وهب كتاباً عن معوية بن صالح عن الحسن بن ثابت عن ابي بكر بن ابي  
الى يومئذ معرفة قلت سمعتها من احد قال ابن وهب قال لا قلت كذا كل من يكون مبتدئاً لا يحسن الاختيار  
فعلنا نحن هذا وقد مناكون قال محمد بن جابر الطبري خرج ابن معين حلجاً وكان اكل الفخذ شئ ابو العباس  
الحمد بن شاه الله كان في رفيقه فلما قد موافيه اهدى الى يحيى قالوا خرج لم يضيغ فقلنا له يا ابا زكريا لا  
تاكله فاننا نفاخ عليك فلم يعا بكلاً منا واكله فما استقر في معدته حتى تسكا ووج بطنه وانسهمل الى ان وصلنا  
الى المدينة ولا فهو ض به فتعاضنا في مرة ولم يكن سبيل الى المقام عليه لاجل الحج ولم ندر ما نعمل حتى وصى

كلام الله وليس مخلوق ولا إيمان قول وعمل يزيد وينقص وروى عبد الله بن أبي زياد القطناني عن أبي عبد الله  
قال انتهى الحديث إلى أربعة أحمد بن حنبل وهو فقههم فيه واليحيى بن معين وهو أكتهم له والي علي بن  
الدينوري وهو أعلمهم به والي أبي بكر بن أبي شيبة وهو أحفظهم له وفي رواية عن عبد الله بن الفضل بن زياد قال  
يحيى القطان ما قدم علينا البصرة مثل أحمد ويحيى بن معين قال حنبل سمعت أبا عبد الله يقول كان أعلمنا  
بأحوال يحيى بن معين وأحفظنا للأبواب سليمان الشاذكوني وأحفظنا للظول علي بن عبد الله الحاكم سمعت  
الزبير بن عبد الله بن أحمد الحافظ قال أنبأ إبراهيم بن عبد الواحد البكري سمعت جعفر الطيالسي يقول صلى الله  
حنبل ويحيى بن معين في مسجد الرصافة فقام قاص فقال أنبأ أحمد بن حنبل ويحيى بن معين قال أنبأنا  
عبد الرزاق أنبأنا معمر بن قنادة عن أنس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من قال لا إله إلا الله  
خلق الله من كل كلمة منها طيرة منقارة من ذهب وريشه من مرجان وأخذ في قصة نحو عشرين مرة فتجعل أحمد  
ينظر إلى يحيى ويحيى ينظر إليه وهما يقولان ما سمعنا هذا إلى الساعة فكنا حتى فرغ من قصصه وأخذ  
قطاعة ثم جعل ينظر بعينيهما فأشار إليه يحيى فجاء متوهما لنوال يحذره فقال من حدثك بهذا الحديث  
فقال أحمد بن معين فقال أنا يحيى وهذا الحديث سمعنا بهذا فأن كان لابد من الكذب فعلى غيرنا فقلنا  
أنت يحيى بن معين فالنعم قال لم أزل أسمع أن يحيى بن معين أحق وما علمت الساعة كان ليس الدنيا  
يحيى بن معين وأحمد بن حنبل غيرهما كُتبت عن سبعة عشر أحمد بن حنبل ويحيى بن معين قال فوضع  
أحمد كفه على وجهه وقال دعه يقوم فقام كالمتهزى بهما هذين حكاية عجيبه ورواها البكري لا  
أعرف فلما خاف أن يكون وضعهما عن أحمد بن عقبة قال سمعت يحيى بن معين يقول من لم يكن سمحا في  
الحديث كان كذا أباقيل كيف يكون سمحا قال إذا شك في حديث تركه وقال جعفر بن أبي عثمان كنا عند  
بن معين فجاء رجل استعجل فقال يا أبا بكر يا أحمد ثني بشئ أعذكرك به فقال يحيى أذكرني أنك سئلتني  
أن أحتك فله أفعل الحسين بن فهم سمعت يحيى بن معين يقول كنت بمصر فأتيت حارية بيعت بألف  
دينار وما لیت أحسن منها صلى الله عليها فقلت يا أبا بكر يا أمثاك يقول هذا قال نعم صلى الله عليها وعلى كل  
مليح هذه الحكاية محمودة على الدعاة من أبو بكر يا ويروى عنه بأسناد آخر قال سعيد بن عمرو البرزعي سمعت  
الحافظ أبا زرعة الرازي يقول كان أحمد بن حنبل لا يرى الكتابة عن أبي نصر التمار ولا عن يحيى بن معين  
ولا أحد ممن معن فاجاب قلت هذا مضميق ولا يخرج علي من أجابني المحنة بل ولا علي من أكره علي صريح

اليهما

قائمة حسن من الزينة

ونيز زهبي ورتكزة الحافظ گفته يحيى بن معين الامام الفرد سيد الحافظ ابو زكريا المرمى مولاهم البغدادى  
 فى سنة ثمان وخمسين ومائة وكان ابوه من نبلاء الكتاب فحلف له الف الف درهم فيما قيل سمع هشيم  
 وابن المبارك واسماعيل بن المجالد ويحيى بن ابى زائدة ومعمربن سليمان وهذه الطبقة وعنده احمد  
 والبخارى وسلم وابوداود وابوزرعة والبيهقى واحمد بن الحسين الصنف وخلائق واخبرنا احمد بن  
 اسحق انا احمد بن يوسف والفقيه بن عبد الله قال انا محمد بن عبد القاضى ح واخبرنا احمد بن تاج الامنا  
 عن عبد المعمر بن محمد انا يوسف بن ايوب الزاهر قال انا احمد بن محمد بن انا على بن عمر الحر بن احمد بن  
 الحسين الصنف نا يحيى بن معين نا ابر عبيدة عن حميد الاعرج عن سليمان بن عتيق عن جابر ان النبي صلى الله  
 عليه وسلم امر بوضع الحجر وفى عن بيع السنين اخرجه عن ابن معين قال لى السأى ابو زكريا الثقة نا  
 احمد الامتة فى الحديث قال ابن المدينى لا نعلم احدا من لدن آدم عليه السلام كتب من الحديث ما  
 يحيى بن معين قال عباس الدور سمعت يحيى بن معين يقول لولو نكتب الحديث خمسين مرة ما عرفنا  
 وعن يحيى بن معين قال كتبت بيدى الف الف حديث وقال ابن المدينى انتهى علم الناس الى يحيى  
 بن معين وقال يحيى القطان ما قدم علينا مثل هذين احمد بن حنبل ويحيى بن معين قال احمد بن حنبل  
 يحيى بن معين اعلمنا بالرجال قلت يحيى اشهرهم من ان نطول الشرح بمناقبه قال خيس بن مبشر الشافعى  
 رايت يحيى بن معين فى النوم فقلت ما فعل الله بك فقال اعطانى وحبانى وزوجنى ثلث مائة حواله  
 ومحدثى بين الناس توفى فى ذى القعدة غر با مدينة النبى صلى الله عليه وسلم سنة ثلاث وثلاثين  
 ومائتين رحمه الله ونيز زهبي وعمر بن خبر بن غزير سنة اثنا وثلاثين مائتين گفته وفيها الامام ابو زكريا يحيى بن  
 البغدادى الحافظ احد الاعلام وحجة الاسلام فى ذى القعدة فى مدينة النبى صلى الله عليه وسلم  
 متوجها الى الحج وغسل على الاعواد التى غسل عليها رسول الله صلى الله عليه وسلم سبعاً وسبعين  
 سنة سمع هشيم ويحيى بن ابى زائدة وخلائق وجاء عنه انه قال كتبت بيدى هذه ستائة الف حديث  
 يعنى بالكد وقال احمد بن حنبل كل حديث لا يعرفه يحيى بن معين فليس بحديث وقال ابن المدينى انتهى  
 علم الناس الى يحيى بن معين قلت حديثه فى الكتب الستة ونيز زهبي وركاشف گفته يحيى بن معين ابو زكريا  
 المرمى البغدادى امام لمحدثين عن عباد بن عبد وهشيم عنه مرد والفرابى والصنف وفضائله كثيرة مولده  
 ومات طالب الحج بالمدينة فى ذى القعدة ٢٣٣ وحمل على اعواد النبى صلى الله عليه وسلم وعمر بن مظفر الشافعى

ومات فغسلناه ودفناه قال ابو زرعة الرازي لم ينفع يحيى كانه كان يتكلم في الناس وقد رايت حكاية  
شاذة قالها ابو عبد الرحمن بن اسلم عن الدارقطني يحيى بن معين مات قبل ابيه بعشرة اشهر قال مهيب بن  
سليم البخاري عن ابن انا محمد بن يوسف البخاري الحافظ قال كذا في الحج مع يحيى بن معين فدخلنا المنية  
ليلة الجمعة ومات من ليلته فلما اصبحنا كنا مع الناس بقدر وموته فاجتمع العامة وجاءت بنو  
فقالوا فخرج له الاعواد التي غسل عليها رسول الله صلى الله عليه وسلم فذكر العامة ذلك وكثر الكلام  
فقال بنو هاشم نحن اولى بالنبي صلى الله عليه وسلم وهو اهل يفضل عليها ودفن يوم الجمعة في القعدة  
قال مهيب فيها ولدت يعني سنة ثلث وثلثين وماتين قال عباس بن الدؤمي مات قبل ان يحج عامئذ  
وصلى عليه والى المدينة وكلمه الخراساني والى فاخرجوا له سرير النبي صلى الله عليه وسلم فخل فغسله  
احمد بن ابي خزيمة قال مات يحيى سبع بقين من نى القعدة سنة ثلث وثلثين وماتين وقد استخفى جناسا  
سبعين سنة ودخل في المست ودفن بالبقيع قال حبش بن ميثم الفقيه وهو ثقة رايت يحيى بن معين  
في النوم فقلت ما فعل الله بك قال عطانى وجبانى وزوجنى ثلثمائة حوراء ومحمد بن ابي الياسين او قال  
بين الناس سمعها جعفر بن ابي عثمان بن حبش ورواها الحسين بن الحبيب عن حبش قال رايت يحيى  
بن معين في النوم فقلت ما فعل الله بك قال دخلنى عليه في داره وزوجنى ثلثمائة حوراء ثم قال للملائكة  
انظروا الى عبدى كيف نظر حسن قال احمد بن يحيى بن الجارود قال ابن المدينى ما علم احد اكتب ما كتب يحيى بن  
معين وقال ابن البرمجة سمعت عليا يقول لا أعلم احدا من لدن آدم كتب من الحديث ما كتب ابن معين محمد بن  
ابن شداد الطبري عن محمد بن نصر الطبري قال خلف يحيى بن معين فوجدت عنده كذا وكذا اسقاطا فارتد وسقطه يقول كتبت  
بئسك الف حديث وكل حديث لا يؤمن به هنا وأشار بيدي الى الاسقاط وهو كذب وعري محمد بن موسى  
قال كان يحيى بن معين يكتب الحديث يتفقا وخمسين مرة وقال محمد بن علي بن زياد سمعت ابن معين  
يقول انتهت الى ان اقع على شيخ ثقة سنة اربع بيت ملائكة كتب عنه وحده قال محمد بن سعد يحيى بن  
معين اكثر من كونه الحديث وعرف به وكان لا يكاد يحدث محمد بن احمد بن محمد بن محمد بن حفص مع  
عمر النافذ يقول ما كان في اصحابنا اسقط الا لئلا يروى من الحديث ولا اسقطوا لئلا يروى من الحديث ولا اسقطوا  
من يحيى بن معين ما قد رايت يلقب عليه اسنادا قط القواريري قال لي يحيى بن شعيب ما قد علمنا  
مثل هذين احمد بن حنبل وابن معين الى ما اخر ما ذكره الذهبي وتركنا هذا حذرا لا طالة والملافة -

يحيى بن معين وقال احمد كان اعلمنا بالرجال يحيى وقال ابن المديني ما رايت في الناس مثله وقال ابن سعد احمد  
الناس كلهم عيال علي يحيى قال ابن الرومي ما رايت احدا قط يقول الحق في الشايخ غير يحيى غيره كان تجماع القضاة وقال  
اسماعيل بن عمار ما في الصدوق قال مرة هذا الرجل خلقه الله لهذا الشأن يظهر كذب الكذابين يعني يحيى بن معين وقال  
ابن عثارة ارايت البغدادى يحيى احمد فاعلم انه صاحب سنة واذا رايت به يغص يحيى بن معين فاعلم انه كذاب وقال  
احمد كل حديث لا يعنى يحيى فليس هو حديث وقال هرون بن بشار رايت ابن معين استقبل القبلان فاعلم انه يفتو  
اللهتم انك تكلمت في جبل وليس هو عندك كذابا فاعلم انه كذاب وقال محمد بن بهار ورايت الفارسي ارايت الرجل يقع في  
فأعلم انه كذاب يصنع الحديث وانما يغضد لما بين امر الكذابين وقال يحيى بن معين كنت بك هذه ستمائة الف  
حديث قال مجاهد بن سمك كان يحيى يكتب الحديث نيفا وخمسين مرة ومائة ومائة كثيرة رحمه الله عبيد بن عباد  
هشيم ورو عنه البخاري ومسلم وابوداود والترمذي والصفواني ولد سنة ثمان وخمسين مائة ومائة بالبحر باليمن في ذي القعدة سنة  
ثلاث مائة ومائتين حل على عواد النبي صلى الله عليه وسلم كذا قيل في اصحاب الكاشف ما احتاج اليه صلى الله عليه وسلم  
الى عواد في حجة غسل فمعه صلى الله عليه وسلم في الزيادة بالاعواد التي كان غسل عليه وشيخ ابوهم يعني محمد بن النعمان  
وقال ابوالاسان في سنة سلافة من خبره قال الذهبي في التذكرة هو الامام الفرس سيد الحفاظ ابو ذر يحيى بن  
معين المروى مولاهم البغدادى مولده سنة ثمان وخمسين ومائة كان ابوهم مبتلا في الكتاب فحلف له  
الف الف درهم فيما قيل سمع هشيم ابا بن المبارك ومعتمر بن سليمان وهذه الطبقة وعنه احمد والبخاري  
ومسلم وابوداود وخلائق قال النسائي ابو ذر كرايا الثقة الامام احمد ائمة الحديث وقال ابن المديني لا اعلم احدا  
من لدن آدم عليه السلام كتب من الحديث ما كتب يحيى بن معين وقال مرة انتهى علم الناس الى يحيى بن  
معين روى عن يحيى انه قال كتبت بيدي الف الف حديث وروى في النعم فليل له ما فعل الله به ففقا  
اعطاني وحباني وزوجني ثلثمائة حوب اعترف في المدينة سنة ثلاث وثلاثين ومائتين زاد العام في  
تاريخه متوجها الى الحج وقيل لما خرج من المدينة الى مكة سمع في النوم هاتفا فيقول يا ابا ذر كرايا اتعجب من جوار  
فرجه واقام بالمدينة ثلاثا ومات رحمه الله وغسل على الاعواد النبي غسل عليه ما رسول الله صلى الله عليه  
وسلم وكتب بيده ستمائة الف حديث انتهى ومن نظمه قال عباس بن محمد الدورى انشد في يحيى  
ه المال ينفذ حله وحرامه يوم ما يتقي فغد انامه ليس التقي بمتيق في دينه حتى يطيب شرابه طهرا  
ويطيب ما يحيى ويكتب الله ويطيب في حس الحديث كلامه نطق النبي لنا به عربيه فغلى النبي صلى

سما

يشع

ظ  
كه



المكرر

در تيممة المختصر في اخبار البشر در سنة مذكورة گفته و فيها في ذي القعدة توفي ابو زكريا يحيى بن معين بن عون بن  
زياد بن بسطام المزني البغدادي الحافظ صاحب الجرح والتعديل امام حافظ قيل انه من قرية نقياي نحو  
الانبار وكان الامام احمد شديد الصفة له يشتركان في علوم الحديث وذكر الدارقطني يحيى بن معين بن  
الشافعي وولد سنة ثمان وخمسين ومائة وعبد الله بن اسود يافعي رواة الجناد في سنة مذكورة گفته والامام ابو زكريا يحيى بن  
الحافظ احد الاعلام توفي بمدينة النبي صلى الله عليه وسلم متوجها الى الحج وغسل على الاعواد التي غسل  
عليها رسول الله صلى الله عليه وسلم سئل كم كتبت من الحديث فقال كتبت بيدي هذه ست مائة الف حديث  
روي عنه كبار ائمة الحديث منهم البخاري ومسلم وابو داود وغيرهم وكان بينه وبين الامام احمد صحبة و  
الفه واشتركا في الاشتغال بعلوم الحديث وكان يشد من المال يذهب حله وحرامه طرا ويسقي في  
عدائاته ليس المتقي بمثل كراهه حتى يطيب شرابه وطعامه ويوطئ ياحيى في يكسب كفاة ويكون في حسن  
الحديث كلامه في نطق النبي لما به عن ربه في فعل النبي صلواته وسلامه وقد ذكر الدارقطني فيمن  
عن الامام الشافعي وقد سبق في ترجمته الشافعي ما جرى منه في حقه بينه وبين الامام احمد في مشي تحت  
ركاب بغلة الشافعي قول الامام احمد له لولم تبت البغلة لا تنقعت وقيل انه لما خرج من المدينة سمع في  
النوم ها تفاق يقول يا ابا زكريا اترغب عن جاري فرجع واقام بالثلاثة توفي رحمه الله ومحبين محب الشريعة  
الحلي في روض المناظر في علم الاول والاخر در سنة مذكورة گفته وفيها توفي ابو زكريا يحيى بن معين حجة  
الاسلام من المحدثين متوجها الى الحج بمدينة النبي صلى الله عليه وسلم وغسل على الاعواد التي غسل  
عليها رسول الله صلى الله عليه وسلم ولم ير العريض خمس وسبعون سنة ومحمد بن احمد عيني في عمدة القاري بعد ذكر  
حديثه كما انراويل وجوب وتر كروانيد گفته فان قلت في اسناد ابو المنيب عبيد الله بن عبد الله وقد تكلم  
فيه البخاري وغيره قلت قال الحاكم وثقه ابن معين وقال ابن ابی حاتم سمعت ابي يقول هو صالح الحديث  
وانكروا البخاري ادخاله في الضعفاء فهذا ابن معين امام هذا الشأن وكفى به حجة في وثيقه اساء  
وشيوخ عبد الحق دهلوي در رجال مشكوة گفته يحيى بن معين المروى البغدادي الحافظ امام المحدثين قال  
المخطيب كان اماما ماريات الما ثبتا لحافظا متقنا قال ابن المديني ما نعلم احدا من لدن آدم كتب من الحديث  
ما كتب يحيى بن معين وقال ابو حاتم رايثا الحديث اربعة اعلمهم بالحلال والحرام احمد واحسنهم  
اسياقة للحديث وادركه ابن المديني واحسنهم وضع الكتاب ابن ابي شيبة واعلمهم بصحيح الحديث وسبقه



وسلامه في افادة ذكر الخطيب البغدادي في كتاب الكفاية في معرفة قوانين الرواية في باب وجوب تعديها للمركب  
ما عنده من حال المسؤل عنه قال وقد انكر قوم له يتبحر في العلم قول الحفاظ من ائمتنا واولو المعرفه <sup>فصل</sup>  
ان فلانا الراوي ضعيف وفلان غير ثقة وما اشبه هذا من كلامه وراؤ ذلك غيبته لمن قيل فيه وقال  
في ذلك شعر وهو بكر جماد الشاعر المعمر ارى النخير والدين يا قتل كثيره ويتقص نقصا والحدث ينيل  
فلو كان خيرا كان كالحجر عليه ولكن شيطان الخلد مريد ولا بر معين في ارجال مقالة سيسئل عنها والمليك  
فان تك حقا فمفي في الحكم غيبة وان تك زورا فالقصاص شديد ثم قال الخطيب وليس الامر على ما ذهبوا  
اليه لان اهل العلم جمعوا على ان النخير لا يجب قبوله الا من العاقل الصدوق المأمون على ما يخبر به وفي ذلك  
دليل على جواز النخبر لمن لم يكن صدوقا في روايته انتهى وقال شيخ شيوخنا الشهاب المقيري التمسك في النخبة  
نفخ الطير لما تعرض بعض من لا يبالي بما ارتكب الى اصحاب الحديث بقوله ارى النخير في الدنيا لا يات المتفقد  
بمخبرها اجابه الامام ابو عبد الله بن فتوح الحميري صاحب الجمع بين الصحيحين بقصيدة طويلة منها قوله  
س وان الى ابطال قولك قاصد بدلي من شهادات النصوص جنود اذ لم يكن خيرا كلام نبينا يدليك  
فان النخبر منك بعيد واقبح شئ ان جعلت لما اتى به الله شيطانا وذاك شديد ومنها في ابن معين  
وما هو الا واحد من جماعة وكلهم فيها لحكاة شهود فان صدعن حكم الشهادة جاهل فان كما الله  
فيه عتيد ولو لا وفاة الدين ضاعت واصبحت بمعاملة في الاخيرين تبديد هم حفظوا الزمان من كل شبهة  
وغيرهم عما اقتنوا رقودهم هاجروا في جمع او تبادروا في كل انقراض لم كئود وفي وقا متعدي الروا  
وجرحهم في قيام صحبة النقل وهو جليل بتبليغهم صحت شرايع ديننا كحدودنا وحفظها وعوض  
وصح لاهل النقل منها احتياجهم فلم يبق الا اعاند وحقوق وحسبهم ان الصحابة بلغوا وعندهم روا  
لا يستطيع جود فمن حاد عن ذلك يتقيد فمات في سريده لا ظهر الشكوك مريد ولكن اذا جاء الهدى  
دليله فليس لموجود انضال وجرح وان رام اعداء الديانة كيدها فكيدهم بالخزيات مكيد  
لته في روايت سباح الاصل الذي انخبت منه ما قرأت على شيخنا رحمه الله لا يات المتفقد متلكر جبا  
دينها ومن خالفها لا تقدر زوارها واجابه عبد السلام بن يزيد بن عياض الاشيبلي بقوله ولا بر معين  
في اني قال اسوة وراي معيب للصواب شديد واجريه يعلى لا له محله في زيارته والنخل جيف يدر  
يناضل عن قول النبي وصحبه ويطرد عن الجواهر مريد ووجه اهل العلم قالوا بقوله وما هو شئ انا فتر

فصل



مقاله بیست و یک سال عتقا والمملک شهید بد فان یک حق انھی فی الحکم غیبه و وان یک زور فالقصاص لیل  
لیکن این جان اشتغال او فقیه و اندک این طعن و جرح ایشان رجال را محض برای سیانت شریعت و دین است پس گوایز  
قبیل قتال کفار و خوارج و اهل بدعت و سیاست و تنزیل اهل تکرست که بهتر از عبادت از غیبت محرمه نیست مگر این بیا  
مشهور که مرقوم شد البعبه العبد بن متوح حمیدی صاحب الجمع بین الصحیحین جواب داد و فقیه دراز دارد و در بخار و خالطیه ایشان  
سکویه ذاتی الی ابطال قولک فاصد و اول من شهادت النصوص جرح و افاله لیکن خیر اکلام نبینا  
ان یک فان الخیر منک بعید و واقع شئی ان جعلت لما اتی الله شیطانا و ذاک شدید و بعد از ان مرت  
ابن معین گوید و ما هو الا واحد من جماعه و کلام فیما حکاه شامود و فان صدق حکم الشهاده حامل  
فان کتاب الله فیه عتید و لولا رواة الدین ضاعت و اصبحت و معلله فی الاخرین تبید و هم حفظه  
الا ان من کل شبهه و غیر هم عما اقتنوه رقوط و هم هاجر و اجمعها و تباد رواة الی کل افق و الم  
کود و دو قامو بتعدیل الرواة و جرحهم و قیام صحیح لنقل و هو جد یثبت بلیغهم تحت شائع دیننا  
حدود محرم و احفظها و عهود و صحیح لاهل النقل منها احتجوا بهم و فلم یبق الا همانند و حقوق و وجههم  
ان الصحابة یلغوا و عنهم رواة لا یستطاع جرح و فمرجوع عن هذا یقین فمارق و مرید لاظهار الشک  
مرید و لکن اذ جاء الهدی دلیله و فلیس لموجود الضلال وجود و وان رام اعداء الدیانة کیدها  
فکدرهم بالخبریات مکیه و وعده السلام بن زید بن نیاث الاشیل نیز ازین آیات و فقیه دراز جواب داد  
ولا بن معین فی الذی قال اسوق و رای مصیب للصواب سدید و اجره یعلی الاله محله و و  
یائله فی الخلد حیث یرید و یناضل عن قول النیر و صحه و و یطرد عرجاضه و یند و و حمله اهل العلم  
قالو بقوله و ما هو فی شئ انا که فرید و ولی لم یقیم اهل الحدیث بدیننا بد فمکان یروی علیه و یفید  
هم و وثقوا علم النبی و احتو و من الفضل ما عتد الا نام رقوط و هم کمصایح الدجی یقتل بهم و و نا هم  
بعد ان مات حمود و علیک ابن عتاب لروم سبیلهم و فالحکم عند الاله حمید و نیز احمد بن عمرو بن عصفور جواب  
ستابن ابیات یلقا دعا فی العلم زید عما تده و روید تا تده و و فقیه و جعلت شیاطین الحدیث مرید  
الا ان الشیطان الضلال مرید و قرعت بالتکذیب من کان صادقا ففوقک مرید و و انت عنید  
ذو العلم فی الدنیا یخون هذابه و اذا غلب یخون لاح بعد جدید و هم عزیر الله طرا و هم له و معاقل  
مر اعد الله و بنود و مولوی سدید حرجان معاصره و تحاف السنه لگفته ابو نکر یا یحیی بن معین یفهم المذیم و کسر

جاهل

قام

مارق

و نا هم

عمایه

وكانهم في حكمه شهود فان صدع حكم الشهاده حامل فان كتاب الله فيه عنيد : طول رواة الدين  
ضاعت واصبحت معالمه في الاخرين تبديد : هم حفظوا الاثار من كل شبهة : وغيرهم عما افتقروا رقوط  
وهم هاجروا في جمعها وتباد رواة الى كل افق والمرام كؤد : وقاموا بتعديل الرواة وجرحهم : فيام صحیح  
النقل هو جديد : بتبليغهم صحت شرايع ديننا : حد ودحر واحفظها وعود : وصح اهل النقل منها احتجا  
فلم يبق الا عائد وحقوقه : وحسبهم ان الصحابة بلغوا : وعنه هم رواة الاستطاع عجم : فمن جاد عن هذا التيقن  
مأرق : مريد لاظهار الشكوك مريد : ولكن اذ جاء الهدى ودليلة فليس لموجود الضلال وجود : وان  
رام اعدا الدلائل كيد هاك : فكيدهم بالتحيز المكيد : وعبد اسلام بن زيد بن عتابة الشيبه زائره فصيحه دارنت  
وجواب ابيات نظم وكان معين في الذي قال اسوة : ورأى معصيب المصطفى سديد : واجبر يعلى الاله  
معدله : ونيله في الخلد حيث يريد : ينأصل عن قول النبي وصحيه : ويطر عن حواضه ويرود : وجند  
اصل حلة النبوة : وما هو في شئ انا فريد : ولولم يقيم اهل الحديث ديننا : فمن كان بروعه وعلمه ويفيد :  
هم زروا علم النبي واحقوا : من الفضل ما عند الانام رقوط : وهم كصاييم الدجى يهتدى بهم :  
فانهم بعد الممان حتى : عليك ابن عتاب لزوم سبيلهم في العلم عند الاله حميد : وهم زان ابيات  
احمد بن محمد بن عصفور اجاب : ومنها ابيات عا في النعماني عا : ورويد بما يبدى به وتعيد : جعلت  
شياطين الحديث مريد : الا ان شيطان الضلال مريد : وفرجت بالتكذيب من كان صادقا : فقو  
مزد ووانت عنيد : وذل والعلم في الدنيا كنجوى هداية : اذا غاب الخيم لاح بعد جديد : بهم عز الدين بن بط  
وهمل : معاقل ماعدائه وجنود : انتهت كلام البستان ونيز مولوى صديق حرجان معاصرتاج مكلل گفته بود  
يحيى بن معين بن عمن بن زياد بن بسطام بن البغل الحافظ المشهور كان اماما عالما حافظا متفتنا قيل انه من  
قرية نخله كذا تسمى نقيي وكان ابوه كاتبا لعبد الله بن مالك وقيل انه كان على خراج الك في الخلف كاتبة  
الذكر ألف ألف درهم خيل الله فالفق جميع المال على الحديث وسئل يحيى كم كتبت من الحديث فقال كتبت بك  
هذه ستمائة الف حديث وقال راوى هذا الخبر وهو احمد بن عفتية واقطن ان الحديث قد كتب الى  
بابيهم ستمائة الف وستمائة الف وخلف من الكتب مائة فقط رابع حباب شراية مملوك كتابا وهو صا  
الحجر والتعديان روى عنه الحديث كبار الامم منهم ابو عبد الله محمد بن اسمعيل البخاري وابو الحسين مسلم  
بن الحجاج القشيري وابو داود السجستاني وغيرهم من الحفاظ وكان بينه وبين الامام احمد بن حنبل من الصحبة

ظاهر

فدام

جديد

فطارق

يتدد

عنه

عالمهم

تبدى تعيد

که روح مبارک پنجم خداست که او را بان تشیر فاش سرف ساخت رفقا گفت که شمار وید و خود زود برشته بهر نیل قامت  
نمود بعد از سه روز وفات یافت و این اخرج او بود از سعادت او نیست که او را بر همان تخت با غسل دادند که خباب رسول الله صلی الله  
علیه و آله بر آن غسل داده بودند هفتاد و پنج سال عمر یافت در تاریخ وفات اختلاف است والی مدینه بروی نماز گذارد  
و بقیع دفن کرد و نماز بروی مکر شد چند بار مردی در بروی خبانه او باوان بلند میگفت اینست کسی که نفی کذب از حدیث رسول  
خدا صلی الله علیه و آله سلم میکرد بعضی محدثین در مرثیه او این ابیات گفته اند لیلیک ذهباً لعلیم عیب کل محدث  
و بکل مختلف من الاستناد و بکل و هم فی الحیث و مشکل یعنی به علمه کل بلاد او را بعد از مرگ بخواب  
دیدند و پرسیدند که خدایتعالی با تو چه کرد گفت عطایا و کواکب سیار داد از انچه که صد و عین من ترویج فرمود مردی او را  
نسبت بولا گویند زیرا که از مولی بنی مره بود و لا تش در سینه همان خمسین مائه بوده این فلکان گفته در بعضی تواریخ دیدم  
یحیی بن معین یثیث بن زبایون عن بن بسطام بن ابی الجهم بن عبد الرحمن النطفانی المری امیر خراسان از طرفش من بن  
عبد الملک الاموی و اول شمرست و اقیح و مری نسبت بسوی مره عطفانست که قبیله کلان مشهورست و در عرب حنیف قبایل  
منسوب اند بسوی آن و دیگری را مره گویند و ابن السمعانی در کتاب الانساب گفته نقیض بفتح نون و کسر قاف یافت آن و بعدش بای  
مفتوحه قریبه است از قریه انبار که از نجاست یحیی بن معین و خطیب گفته میگویند که فرعون هم از اهل همین سریره بود و هتئ سحان الله  
این عجایب اتفاقست که چنین کار و چنین مومن از یکجا بر خیزند درستان الحیثین در مقام بخواند فاده نوشته که باطل و افغانی ما  
اهل حدیث را نمود و یحیی بن معین را خصم مطعون ساخته اند که ایشان خصوصاً این شخص در خلق الله زبان خود را در کرده کسی  
در و عگو کسی را لمس بر جاعل کسی را مفری میگوید و این غیبت محمدر را علم میداند و عبادت می کند و چنانچه بکبرن حماد را شمر  
درین باب یحیی بن معین را بجا کرده بلکه حدیث را تخریص بطعن نموده گفته است نظم اری الخیر فی الدنیا قیل و کذبه  
و بنقص نقضا و الحیث یزید و فلو کان خیر کان کالخیر کله و لکن شیطان الحدیث مرید و لا یزید  
فی الرجال مقالة سیسئل عنک و الملیک شهید فان یک حقاً فی الحکم عذبه و ان یک زوراً فاقصا  
شدید لکن این جاهل و امثال او فقهیه اند که این طعن حرج ایشان رجال را محض برای صیانت شیعه و دین است پس گویا  
از قبیل قتال کفار و فوارج و اهل بدعت و سیاحت و تفریز اهل منکر باشد که بهترین عبادت است از غیبت محمدر نیست و از این ابیات  
که مر قوم شدیمیدی صاحب سبیح بن الصبیحین جواب داده و قصید در آن گفته در آن بخاطر این شاعر میگوید نظم وانی الی البطل  
قولک فاصد ولی مشبهات النصوح جنود و اذالم یکن خیرا کلام نبینا بک دلید فان الخیر منک بعید و اقیح  
شعری از جعلت لما اتی علی الله شیطانا و اذاک شدید و بعده در حق یحیی بن معین گفته نظم ما هو و لحد مرجع

ترویج

نقائش



مات قبل ان یحج و علی هذا یستقیم ما قاله من تأیید الوفاة ثم نظرت فی کذا و لا رشاد فی مشرفه علماء  
الحدیث تألیف ابی یعلی الخلیل بن عبد الله بن احمول بن ابی هلیمة الخلیل الحافظ ابی یحیی بن  
المذکور رقی فی سبع لیل بقیان من فی الحج من السنة المذكورة و علی هذا یتوکل قدیم و ذکر الخطیب  
ایضا ان مولده کان احدى عشرة شهرا قال بعد ذکره فانه بلغ سبعا و سبعین سنة الا عشرة  
وهذا ایضا لا یصح من جهة الحساب فنامله و رأیت فی بعض التواريخ ان الله عاش خمسا و سبعین سنة  
والله اعلم و علی علیه و آله و سلم و قد فی البقیة و کان بین ید جنازة رجل یسأل  
هذا الذی کان یخفی لکذب عن حدیث رسول الله صلی الله علیه و سلم و رآه بعض المحدثین فقال  
س و هب لهم بحیب کل حدیث و یکنل مختلف من الکسناد و یکنل هم فی الحدیث و مشکل یعنی به  
کل بلاد رقی الله عنه و معین بفتح المیم و کسالعین المهملة و سکون التثنية و بسطام بکسر الباء و الله  
اعلم و وجه ششم آنکه ابو محمد سويد بن سعید البروی الحنفی الانباری که از شاخ مسلم صاب صحیح نیز از شاخ  
ابن ماجه است این حدیث را روایت نموده چنانچه ابن کثیر شامی در تاریخ خود ذکر حدیث انادار الحکمة از صحیح  
گفته قلت روایت سويد بن سعید عن شریک عن سبله عن الصنابیحی عن علی مرفوعاً انامدینة العلم و علی بابها  
من زاد العلم فلیات باب المدینة و فی بنی تیزمیزان الاعتدال این حدیث را از نحو ابی حادیت سويد بن سعید بن سید  
خود از سويد روایت ان کرده که استدل کنیم بعد انشاء الله تعالی و جمالت مرتب و علون مرت سويد بن سعید بن سید  
کتاب الانساب سمعانی تهذیب الکمال مزی و تهذیب التهذیب مکررة الحنفیة و غیره و تهذیب التهذیب ابن حجر عسقلانی  
وطبقات الحفاظ سیوطی و غیران مخفی و محتویست و فی هذا حافظهم الجلیل سويد بن سعید بن شیع مسلم صاب  
الصحیح الحمید و قد روی هذا الحدیث الشریف المجید القاطع من اعناق ارباب البغی کل و رید فلا یعد  
عنه و لا یحید و بعد روایت هذا الحدیث المجید و الامم ما یجوز به فی الغی المدینة و ضرب اختصار و الضلال  
البعید و وجه سبعة الله احمد بن محمد بن حنبل الثبالی که یکی از ائمه اربعه المحدثین است این حدیث شریف را بطریق معتبره  
روایت نموده چنانچه علامه ابن شهر آشوب علیه الرحمة که محامد زاهره و مناقب بابره جنابش از وفای بالوایات صلاح الدین  
و بنی محمد بن فیروز بادی و سان المیزان ابن جریر عسقلانی و بغیة الوعاة جلال الدین سیوطی طبقات المفسرین خمس الدین و  
مجلداتی سنیة کتاب تنال ابی طائب سرموده و قال للنبی علیه السلام بالاجماع انامدینة العلم و علی بابها فمن  
العلم فلیات الباب رواه احمد من ثمانية طرق و علامه سبط ابن الجوزی و تذکره خواص الامم گفته احمد الفضاائل

والالفه والاشترار بالاشتغال بعلوم الحديث ما هو مشهور ولا حاجة الى الايراد فيه وروى عنه هو  
وابو خيثمة وكان من اقرانه وقال علي بن المديني انتهى العلم بالبصر الى يحيى بن ابي كثير وقناعة وعلم الكوف  
الى سق ولاحق انتهى علمه انما زالى ابن شهاب وعمر بن دينار وصار علمه هو كلاء الستة بالبصر  
الى سعيد بن ابى عروبة وشعبة ومعمر بن حماد بن سلمة وابى عوانة ومن اهل الكوفة السفيان الثوري و  
سفيان بن عيينة ومالك بن انس ومن اهل الشام ابو الاوزاعي وانتهى علمه هو كلاء الى محمد بن اسحاق وهشيم  
زيحدي بن سعيد وابى زائدة ووكيع وابى المبارك وهو مع هو كلاء علماء وابى ممدى ويحيى بن آدم  
وصار علمه هو كلاء جميعا الى يحيى بن معين وقال احمد بن محمد كل شخص لا يعرف يحيى فليس هو يحيى  
كان يقول ههنا رجل خلقه الله لهذا الشأن ويطالب كذا كذا يحيى بن معين وقال  
ابن الرمي ما سمعت احدا قط يقول الحق في المشايخ يحيى بن معين وغيره كان يتحامل بالقول قال  
يحيى ما رايته على رجل قط خطأ الا ستره واحببت ان ازين امره وما استقيمت رجلا في وجهه بامر  
يكفهه ولكن ابين له خطاه فيما بيني وبينه فان قبل ذلك ولا تركه وكان يقول كتبنا عن ابى بن حنبل  
به التثنية واخرجنا به خبر انصبا وكان يشد كثيرا شعر المال يذهب حله وحرامه وطراويقي فغدا  
ليس التقي بمثل له به حتى يطيب شرابه وطعامه ويطيب ما يحوى وتكسب كفه ويكون في حسن الحديث  
كلامه بنطق النبي لئلا يه عرب به فعمل النبي صلواته وسلامه وقد ذكره الدارقطني فيمن روى عن الامام  
الشافعي رضوان الله عنه وقد سبق في ترجمة الشافعي خبره معه وما جرى بينه وبين الامام احمد فذلك مع  
ايضا عن عبد الله بن المبارك وسفيان بن عيينة وكان يحيى يخرج فيذهب الى مكة ويرجع الى المدينة فلما كان  
اخر حجة حجها اخرج الى المدينة ورجع الى المدينة فاقام بها ثلثة ايام ثم خرج حتى اتى المنزل مع رفقاءه  
فباتوا في النوم هاكفا يهتف به يا ابا زكريا اترغب عن جاري فلما اصبحت قال لرفقاءه امضوا فاني راجع  
الى المدينة فمضوا ورجع فاقام بها ثلثة ايام ثم مات فجعل على اعدا النبي صلى الله عليه وسلم وكانت  
وفاته لسبع ليال من ذي القعدة سنة هكذا قاله الخطيب في تاريخ بغداد وهو غلط قطع لما تقدم ذكره  
وهو انه خرج الى مكة للحج ثم رجع الى المدينة ومات بها ومن يكون قد حج كيف يتصور ان يموت بذي القعدة  
مرتبك السنة فلو ذكر انه توفي في ذي الحجة لا يمكن ان يحتمل ان يكون هذا غلط من الناسخ قال ابن خالكان  
لكن وجدته في نسختين على هذه الصيغة فيبعد ان يكون الناسخ والله اعلم ثم ذكر بعد ذلك ان الصحيح

در علم نقل بر اتران و شمسوار یک تاز در میدان بوده و همین است جواب هر سیریکه دارد بشود و درین باب و دیگر احادیث کتاب  
بجواب تشکیکات مجادلین و از بیانات مخاصمین محض روایت نمودن این حدیث قطع می کند در حداد روایت او شبهاست که یکبار جاحدین و  
مغالطات خفیه جانین را آب نیست و برود و انکار آنها احدی را مجازا آب نیست و مکارم جلیلیه و محاسن سیاه و محامه عظیمه را رخ  
فخیمه احمد بن حنبل نیز در آنمقوم بالاتر از آنست که احاطه آن توان کرد نیندی از ان در بعض مجلدات سابقه شنیده و نظری از ان در بعض  
مجلدات آتیه انشاء الله خواهی است و مرتبه مجتهدی رسیده که ایضاً حضرت و قیام فی الاسلام در این خلیف اول تفصیل میدهند  
و قیام و رفقا امینا علیه السلام برای او ثابت میکنند عبدالحق و دلوئی در حال مشکوه و ترجمه هر نکته قال الیمون قال لی ابن  
المنذر البصره بعد الحنة یسئوا ما قام احسن الاسلام قام احمد فحجت مرهنا و ابو یکر قد قام فی الردة قلت باقی  
شیء من الایات انک و جید انصار او ان احمد لم یجد ناصیاً ینحی الیه نوری در تہذیب اللسان و اللغات ترجمه هر نکته  
قدیل بشری الخ فی حین ضرب احمد ثوب الحنة لوقت و تکلمت کما تکلم فقال لا اقوی علیه ان احمد قام مقام الامام  
انتهی فمن اجرهم المجل عند الاحبار و بجرهم المتخاصم عند البحار الذی کایبایه مبارک و لا یجاری بحار  
و لا یشوقه غبار و لا یلحق له آثار و لا یدرک له مطار و لا یرام له مضماره الذی اضنی و صار الذی به  
المرجع و علی المدار و فی علم الاحادیث و الاثر و فن الروایات و الاخبار قد روی هذا الحدیث المتواتر  
الانوار الملتح الاصفار الشہید من قدیم الاخصار المشهور بین علمک الامصار و لا یخفى عنه  
الامن من اغر قصدا السبیل مجار و لا یمتری فیہ الامر مال عن وضوح الطريق فخار و لا یقدح فیہ  
الامر هلك فی بیداء الغی و بار و لا یطع فیہ الامن مرقع من الدین المبین و عار و فکب متن الشناعة و اشار  
و امتطی صهوة العیبال و جمع بین العار و الذار و اقتنی خمر المال و سوء الدار و ترجمه هر نکته عباد بن  
یعقوب الراغبی الاسدی که از شاخ نجاری صاحب صحیح و نیز از شاخ ترمذی و ابن ماجه است این  
حدیث شریف را روایت نموده چنانچه در مابعد انشاء الله تعالی از عبارات تاریخ خطیب بغدادی  
و کفایة الطالب کجی خواهی دانست و مخفایت تعبیر ل و توثیق عب و حسب تحقیق اکابر فقه و بحمد الله  
تعالی در مجلد حدیث طبرستفصیل دانستی و لاریب ان روایة عباد شیخ البغاری البارع عندهم  
فی الانتقاد لهذا الحدیث الشائع فی الاغوار و الاحباد المضی للتلال و الوهاک و  
ناف لطن ارباب العصبیة و العناد و و اف لقمع اصحاب الخصومة و التداد و  
و هاد لذی الانصاف الی سلوک لقم الحق و الرشاد و داع لاهل الادعان الی التمسک بالصدق و البیاد

شاکر ابراهیم بن عبد الله ثنا محمد بن عبد الله الرومی ثنا شریک عن سلمه بن کھیل عن الصناجی عن علی  
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انما مدینه العلم علی بابها و اولو الدین سمهودی در جواب العقیلین  
و ذکر بخیریت شریف گفته رواه الامام احمد فی الفضائل عن علی رضی الله عنه و از افاده علامه ناولی در فیض القدر  
محمود قادری صراط سوسی نیز روایت کردن احمد بخیریت شریف واضح و غایب شود و کما سیکانی بعد انشاء الله تعالی و  
کمال طبعیست که روایت نمودن احمد بن حنبل حدیثی را حسب تصریحات اکابر محققین احادیث نقیضین سنیه لیسلتها ثبوت و تحقق  
اعتماد و اعتبار نیست و خطب ازیم در کتاب مناقب خباب امیر المؤمنین علیه السلام گفته ویدک علیک بعد کثرة فضائل  
علی علیه السلام ایضا مایتری عن الامام الحافظ احمد بن حنبل وهو کما عرفت اصحاب الحدیث فی علم الحدیث  
قریع اقرانه و امام زمانه و المقتد به فی هذا الفن و ابانه و الفارس الذی یکت فوسان الحفای فی صید  
فیه رضی الله عنه مقبول و علی کاهل التصدیق بمحولة لماعلم ان الامام احمد بن حنبل مریح مستند علی مثلاً  
و منج علی منواله و خطب بجله و انفق الی خلفه مالوا الی تقضیل شیخین رضوان الله سیمه عجمه  
روایتیه فیه کعمق الصباح لا یمن ستره بالراح و محمد بن یوسف بن محمد کجی و کما فی طلب گفته ویدک علی  
یعنی کثرة فضائل علی علیه السلام ما روینا عن امام اهل الحدیث احمد بن حنبل هو استحقاق الحدیث و علم الحدیث  
قریع اقرانه و امام زمانه و المقتد به فی هذا الفن و ابانه و الفارس الذی یکت فوسان الحفای فی صید  
روایتیه مقبول و علی کاهل التصدیق بمحولة و لا یتهم فی حینه و لا یشک انه یقول تقضیل شیخین  
الله عنهما و ارضاها و اطلنا بطل رضاها کفجاءت روایتیه فیه کعمق الصباح و لا یمن ستره بالراح و محمد بن یوسف  
و تذکره خواص الامه و ذکر حدیث مواخاة گفته و منقول الحدیث الذی رواه احمد فی الفضائل لیس فی صید  
ولا الحكم و احمد مقلد فی الباب حتی روی حدیثاً واجب الصیر الی روایتیه لانه امام زمانه و عالم اوانه و المبرز  
فی علم النقل علی اقرانه و الفارس الذی لا یجاری فی میدانه و هذا هو الجواب عن جمیع ما یرد فی الباب فی  
احادیث الکتاب ازین افاده اخطب ازیم و محمد بن یوسف کجی و غایت و منوع و ظهورست که احمد بن حنبل مقتدا فی  
جید و وقت خود بوده و روایات او در باب امیر المؤمنین علیه السلام مقبولست و بر کمال تصدیق محمول چو او شال ابقینا  
بمقتضی شیخین قال و بسوی بن یزید مشرب مائل و اکل بستیه یعنی بصیرت معنی غلو بر کنار و برات ساحت ثنائی عین عمار کا شمس  
فی رالقه النبا استکسایس آیات و مثل محمود صباح و دعا و اذین است که ستران ممکن نیست برا ح و از افاده سمیط ابن الجوزی  
که احمد بن حنبل مقلد و متبوع است که هرگاه حدیثی روایت کند رجوع بان لازم و واجبست چو امام زمان و عالم اوان سابق

على تكذيبه وابطاله إلا ما لو سلك عقله سخيّف : و فهمه خفيّف : و دينه طفيّف : و حياؤه شفيّف :  
 و هو سيّد في العيشة الخبيّة لوجيّف : و ارفق حداة في العصبية المقلو الغنيّف : و دابه التزيير في  
 التلقين و التلقيف : و دينه التخرير و التزييق و التحريف : و الله العاصم عن تحييطه و التلقيف و هو الصّاحب  
 عن نفسه فانه الخبير المظيف : و فضائل جليله و مناقبه و مناقب سنيه و مناقب عليه تزدى و طول اربع و كثر الطامع فيه  
 حفظ و اتقان عت و اجلاء و علو مرتبة و فخت شأن كمال تجر و تمه و نوز و اخفات ثابت محقق ست ابو سعيد الكريّم بن محمد  
 المروزي و كتابه انساب بنسب بوغي گفته هذه النسبة الى بوغ و هو قريبه من ترمذ على سنة فراسمه منها الا انما  
 ابو عيسى محمد بن عيسى بن سلق بن شداد البغلي الترمذي الضّرّ ا م عصره بل هذا صاحب التصانيف قال انه كان  
 من هذه القرية او سكن هذه القرية الى ايام و ساذكرة في حروف التاء و اذكر شيوخه و مر سبعة حفظه انه حكى  
 قال كنت في طريق الحجاز فاستقرت حزين من شيخ كان معاني الطريق لا كتبها و اقر عليه فعملت الحزين الى  
 الرجل و نعتهم و احدث المولى من الشيخ لاقر عليه فاعاد الشيخ لسمع مضيت الرجل لحد الحزين من الكراسي حزين من  
 عوض اخرج الاخذ فاعاد بين يد الشيخ لاقر و جعل الشيخ ينظر في اصلة قلبت الورقة لاقر من ثمن فاذا  
 انا غلظت و تركت الخرج المكتوب في الرجل و اخذت البياض فاستحييت شرعت اخر الحزين من الحفظ  
 و اقلب الورقة بعد الورقة حتى اتيت على الكل و ما اتفق اني غلظت في شيء فكل حفظ الحزين حلة النسخ  
 مات بقرية بوغ و سنة خمس سبعين و مائتين و نيز معالي و انساب ثبت ترمذى گفته ابو عيسى محمد بن  
 عيسى بن سورة بن شداد الترمذي الضّرّ احد الامّة الذين يقتدى بهم في علم الحديث  
 صنف كتابا في الجامع و التاريخ و العلل تصنيفا لم يتفق وكان يضرب به المثل في الحفظ و الضبط تلميذ في  
 محمد بن اسمعيل البخاري يشاركه في شيوخه مثل قتيبة بن سعيد البغلي و علي بن حجر المروزي  
 و هناد بن السمر و ابى كريب محمد بن العلاء الكوفي و محمد بن بشار و محمد بن موسى الزمّن البصري بن عبد الله  
 بن عبد الرحمن الدارمي الترمذي و جماعة كثيرة من اهل الطريق و الحجاز روى عنه محمد بن  
 سهل الغزال و كبير محمد الدهقان و ابو النصر الرشادي و ابو علي بن المحرب الحافظ و حماد بن شاكر السفي  
 و ابو العباس الحنظلي المروزي و الهيثم بن كليب الشاشي و توفى بقرية بوغ سنة ينف و سبعين و ثمانين  
 احدى فري ترمذ و مجي الدين بن الاثير و جامع الاصول گفته الترمذي هو ابو عيسى محمد بن عيسى بن سورة بن  
 موسى بن الفضل السلم الترمذي و ولد و توفى بترمذ ليلة الاثني عشر من رجب سنة

و چه نه هم انکه ابو عیسیٰ محمد بن عیسی بن سوره الترمذی این حدیث شریف را در جامع صحیح ترمذی روایت نموده چنانچه  
سبارک بن محمد المعروف بابن الاثیر جزیری در جامع الاصول گفته اند ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال  
انا مدینه العلم و علی بابها اخرجہ الترمذی و محمد بن طایع شافعی در مطالب السؤل گفته و لم یزل ای  
علی علیه السلام ملازمه رسول الله صلی الله علیه و سلم یزیده الله تعالی علماً حتی قال رسول  
الله صلی الله علیه و سلم فیما نقله الترمذی فی صحیحہ بسند عنه انا مدینه العلم و علی بابها و  
یزید در مطالب السؤل در بیان ثواب علم و فضل آنجا گفت و من ذلك ما رواه الامام الترمذی فی صحیحہ  
بسند و قد تقدم ذكره فی الاستشهاد فی صفته امیر المومنین بالانزع البطين ان رسول الله صلی  
الله علیه و سلم قال انا مدینه العلم و علی بابها و ابن تیمیہ نیز در منہاج السنه اعتراف کرده باینکه حدیث  
انا مدینه العلم و علی بابها از ترمذی روایت نموده و سید شهاب الدین احمد نیز در توضیح الالاع بآثار جامع  
که مصرح باخرج ترمذی آورده که استغنیما یا انفع الله تعالی و در این الحافه و اخرج الترمذی و الحاكم عن علی قال قال  
رسول الله صلعم انا مدینه العلم و علی بابها هذا حدیث حسن علی الصواب الخ و علامه علی در  
کتاب نهج الحق و کشف الصدق فرموده در وی الترمذی فی صحیحہ ان رسول الله صلی الله علیه و سلم  
قال انا مدینه العلم و علی بابها و فضل بن روفیجان در کتاب الباطل خود جواب آن گفته و اما ما ذکره من  
صحیح الترمذی فضحیح و حسین ابن معین الدین میندی در فروع گفته و حکم انا مدینه العلم و علی بابها  
که در جامع ترمذی مسطور است و انا میزان الحکمة و علی لسانه که در رساله عقلیه امام غزالی مذکور است بر طالبان طریقه  
ایقان و شارحان سیق عرفان و جبست که متوجه باشند الخ و محمد بن یوسف شامی در سبل الهمدی و ارشاد در ذکر اسمای  
جناب السالما صلی الله علیه و سلم گفته مدینه العلم و علی الترمذی و غیره مرفوعاً انا مدینه العلم و علی  
بابها و الصواب انکه حدیث حسن الخ و روایت نمودن ترمذی این حدیث شریف را از افاده ابن حجر مکی در صواعق  
و میز المصنوع و در مناقض و شیخ بن عبد الله العیدروس یمنی در عقد نبوی و محمود شیخانی قادری در صراط سوی شیخ عبدالحق  
و ملوی در اسماء رجال مشکوٰۃ و نور الدین شبر المسی در تیسیر المطالب السنیہ و ابراہیم کردی کورانی در نبراس و محمد بن عبدالباقی زرقانی  
در شرح موطأ لبیه و محمد بن علی الصبان المصری در سحاف الراغبین و عیسی در ذخیره المال و مولوی عبدالمعلی العز  
بجاء العلوم در شرح شتوی بهلوی روم و غیر ایشان نیز واضح و ظاہر است که استطلاع علیہ و فیما بعد انشاء الله تعالی  
و اذ ادیت ان الترمذی در وی هذا الحدیث الشریف و ادرجه فی صحیحہ السامق المنیف به فلا یجوز

هم في علم الحديث وهو تلميذ محمد بن اسمعيل البخاري وشاكره في بعض شيوخه مثل قتيبة بن سعيد وعلى بن حجر وغيرهم في ذكره الحافظ كفته الترمذي الامام الحافظ ابو عيسى محمد بن عيسى بن سنان السلي الترمذي الضرير وصنف الجامع وكتاب لعل الى ان قال سمع قتيبة بن سعيد وابامصعب وابراهيم بن عبد الله الهروي واسمعيل بن موسى السدي وسويد بن نصر وعلي بن حجر ومحمد بن عبد الملك بن ابى السوارب وعبد الله بن معوية الجعي وطبقهم وتفقه في الحديث بالبخاري حدث عنه مكحول بن الفضل ويحيى بن محمد بن عبد بن حماد بن شاكر وعبد بن محمد السفيون والهيثم بن كليب الشاشي واجم بن علي بن جبر بنويه وابو العباس المحمدي وخلق وسواهم قال ابن حبان في كتاب الثقات كان ابو عيسى سمع من جميع وصنف وحفظ وذاكر وقال ابو عيسى كان ابو عيسى يضرب المثل في الحفظ وقال ابو عيسى سمعت عمر بن الخطاب يقول مات البخاري فلم يخلت بخراسان مثل ابو عيسى في العلم والحفظ والورع وانزهد بكى حتى عوى وبقي ضريرا سنين قال الشيخنا ابن قتيبة العيد ورمز بالكر هو المبتغي حتى يكون كالتواتر وقال موقن الساجي سمعت عبد الله بن محمد الانصاري يقول هو بضم التاء وعن ابى علي منصور بن عبد الله الخالدي قال قال ابو عيسى عرفت هذا الكتاب بغير ضته على علماء الحجاز والعراق وخراسان ورضوا به ومن كان في بيته هذا الكتاب يعني الجامع فكانها في بيته بنى تيمم قال ابو نصر عبد الرحيم ابن عبد الحق اليوسفي الجامع على اربعة اقسام قسم مقطوع بصحته وقسم على شرط ابى داود والنسائي كما بينا وقسم اخرجه للصدي وابان وعرفته وقسم رابع ايان فقال ما اخرجت في كتابي هذا الا حديثا قد عمل به بعض الفقهاء وقيل ان بعض الحديثين امثلي اباعيسى بان قراءه اربعين حديثا من تراجم حديثه فاعادها من صدره فقال ما رأيت مثلك ونقل الادريسي باسناد له ان اباعيسى قال كنت في طريق مكة فكتبت حزنين من حديث شيخ فوجدت فسألته وانا اظن الحزنيين معي فسألته فاجابني فاذا معي حزنا بياض فبقى يقرأ على من لفظه فظروا ان في يدي بياضا فقال اما استحي مني فاعلمته بامري وقلت احفظه كله قال اقراء فقرأه عليه فلم يصد وقال استظهرت قبل ان تحبى فقلت حدثني بغيره فحدثني بأربعين حديثا قال هات فاعدها عليه ما انحطت في حوت وقد سمع من ابى عيسى ابو عبد الله البخاري وغيره ما في ثلث عشر سنة سمع وسمعتين وما تين بترمذ بن زهري وزياد بن الهذيل كفته محمد بن عيسى بن سنان بن موسى البجلي

عنه

فرضوا

للقصد

وقال

الشيخنا ابن قتيبة  
من كتابه في الحديث  
بسخرة في الحديث



تسع وسبعين ومائتين وهو احد العلماء الحفاظ الاعلام وله في الفقه يد صالحة اخذ الحديث عن جماعة  
من ائمة الحديث ولقى لصد الاوّل من المشايخ مثل قتيبة بن سعيد واسحق بن موسى ومحمّد بن غيلان  
وسعيد بن عبد الرحمن ومحمّد بن بشار وعلى بن حجر واحمد بن منيع ومحمّد بن اثنى وسقين بن  
وكيع ومحمّد بن اسماعيل البخاري وغير هؤلاء عن خلق كثير لا يحصى وكثرة واخذ عنه خلق كثير منهم محمد  
احمد بن محبوب المحب المروزي ومطربقه روينا كتابه الجامع وله تصانيف كثيرة في علم الحديث  
وهذا كتابه الصحيح احسن الكتب واكثرها فائدة واحسنها ترتيبا واقلها تكرارا وفيه ما ليس في غيره من ذكر  
المذاهب وجوه الاستدلال وتبيين انواع الحديث من القصص والحسن والغريب وفيه جرح وقيل  
وفي اخره كتاب العلل قد جمع فيه فوائد حسنة لا يخفى قد رها على من وقف عليه ما قال الترمذي رحمه الله  
صنف هذا الكتاب فعرضته على علماء الحجاز فرضوا به وعرضته على علماء العراق فرضوا به وعرضته على علماء خراسان فرضوا به  
في بيته هذا الكتاب مكانا في بيته بنى بيته وقال الترمذي كان جدي مرويا انتقل من مرويا الى الليث  
بن سيار وعزالدين بن الاثير وتاريخ كامل در حوادث سنة تسع وسبعين ومائتين گفته و فيها توفى ابو عيسى محمد بن عيسى  
بن سورة الترمذي السلمي بترمذ في رجب وكان اماما حافظا له تصانيف حسنة منها الجامع الكبير  
في الحديث وهو احسن الكتب كان ضريرا وابن خلكان در وفيات الاعيان گفته ابو عيسى محمد بن عيسى  
بن سورة بن موسى بن البضا الك السلمي المضر البوعبي الترمذي الحافظ احد الائمة الذين يقتدى بهم  
في علم الحديث صنف كتاب الجامع والعلل تصنيف رجل متقن وبه يضرب المثل في الحفاظ وهو  
تلميذ ابو عبد الله محمد بن اسمعيل البخاري وشاركه في بعض شيوخه مثل قتيبة بن سعيد و  
بن حجر وابن بشار وغيرهم وتوفي لثلاث عشرة ليلة خلت من رجب ليلة الاثنين سنة تسع وسبعين  
وما كثر ذكره في كتاب الانساب في نسبة البوعبي رحمه الله تعالى وروي عن بعض الباء الموحدة وسكون الواو  
وبعد هاغين معجدة وهي قرية من قرى ترمذ في ستة فراسخ منها وقد تقدم الكلام على ترمذ و  
الاختلاف في كسر التاء وضمها وفتحها في ترجمة ابى جعفر محمد بن احمد الفقيه الشافعي والوالفدا  
اسماعيل بن علي الايوبي در مختصر في اخبار البشر در وقائع سنة تسع وسبعين ومائتين گفته و فيها توفى ابو عيسى  
محمد بن عيسى بن سورة الترمذي السلمي بترمذ في رجب وكان اماما حافظا له تصانيف حسنة  
منها الجامع الكبير في الحديث وكان ضريرا وهو من ائمة الحديث المشهورين الذين يقتدى

مشكوة گفته محمد بن عيسى الترمذي عن ابي عيسى محمد بن عيسى الترمذي توفي بماليلة الاثني عشر مائة  
سنة تسع وسبعين وما تين وهو احد العلماء الحفاظ الاعلام وله في الفقه يد صالحة اخذ الحديث  
عن جماعة من ائمة الحديث ولقي العهد الاول من المشايخ مثل قتيبة بن سعيد ومحمد بن خنيدان ومحمد  
بن بشار واحمد بن منيع ومحمد بن المشي وسفيان بن وكيع ومحمد بن اسمعيل البخاري وغير هؤلاء واخذ  
الحديث عن خلق كثير لا يحصى كثرة واخذ عنه خلق كثير منهم محمد بن احمد الحنبل المروزي وله  
تصانيف كثيرة في علم الحديث وهذا كتابه الصحيح احسن الكتب احسنها ترتيبا واقلها تكرارا وفيه  
ما ليس في غيره من كل المذاهب وجوه الاستدلال وتبيين انواع من الصحيح والحسن والغريب  
وفيه جرح وتعديل وفي اخره كتاب العجل وقد جمع فيه فوائد حسنة لا يخفى قدره اعلیٰ موقوف قال  
عليها  
الترمذي صنف هذا الكتاب فعرضته على علماء الحجاز فرضوا به وعرضته على علماء العراق فرضوا  
به وعرضته على علماء خراسان فرضوا به ومن كان في بيته هذا الكتاب فكان في بيته نبي تكلم الترمذي  
بكسر التاء بالذال المعجمة منسوب الى مدينة مشهورة من وراء جرجون على شاطئ الشترق بمكة  
بن اسود الباقعي درمارة الجمان وروى قال سنة تسع وسبعين ما تين گفته وفيها الامام الحافظ مصنف الجامع  
في السنن ابو عيسى محمد بن عيسى بن سورة السلمي الترمذي احد الائمة المقتدى بهم في علم الحديث  
وكان يضرب به المثل وهو تلميذ محمد بن اسمعيل البخاري وشاكره في بعض شيوخه وكان ضرياقيل  
ولد اكمه رحمه الله وابن حجر عسقلاني در تقريب التهذيب گفته محمد بن عيسى بن سورة بن موسى بن الضحاك  
السلمي الترمذي ابو عيسى صاحب الجامع احد الائمة ثقة حافظ من الثمانية عشر مائة سنة  
تسع وسبعين وجاه الدين عليه من بن الى بكر سيوطي وطبقات الحفاظ گفته ابو عيسى الترمذي محمد بن  
بن سورة بن الضحاك السلمي صاحب الجامع والعلل الضرير الحافظ العلامة طائفة البلاد وسمع خلفا  
كثيرا من انصارنا من العراقيين والحجازيين وغيرهم روى عنه محمد بن المنذر وشكره الهيثم بن كليب  
وابو العباس الحنبل وخلق فخر بن حبان في الثقات وقال كان ممن جمع وصنف وذكر وقال ابو سعيد  
الاوديسي كان احد الائمة الذين يقتدى بهم في علم الحديث صنف كتاب الجامع والعلل والتواخي  
تصنيف رجل عالم متقن كان يضرب به المثل في الحفظ مات بترمذ في رجب سنة تسع وسبعين  
وما تين وفضل الدين بن زهران النخعي الشيرازي الاصفهاني در شرح كتاب الشامل گفته محمد بن عيسى بن سورة

وقيل محمد بن عيسى بن يزيد بن سورة بن السكن السلمي ابو عيسى الترمذي الحافظ الضرياحد الائمة  
الاعلام وصاحب الجامع وغيره من التصانيف قيل انه كان اكمل طوف البلاد وسمع خلقا قد سمعناهم  
في اماكنهم قلت منهم قتيبة بن سعيد وعبد الله بن معوية الجعي وابو مصعب الزهري ومحمد بن  
عبد الملك بن ابى الشوارب واسماعيل بن موسى الفزازي ومحمد بن ابى معشر السندي وابو كريث هثنا  
وابراهيم بن عبد الله الهروي وسويد بن نصر وعلى بن حجر واخذ علم الرجال والعلل عن ابو عبد الله البخاري  
قال روى عنه محمد بن اسمعيل السمرقندي وابو حامد احمد بن عبد الله بن اود المرزى واحمد بن علي  
برجسويه المقرئ واحمد بن يوسف السبيعي واسد بن حمد واه السبيعي والحسين بن يوسف الضرياح  
وحامد بن شاك وابو داود البزدي وعبد بن محمد النسفي وعلي بن عمر بن كلثوم السمرقندي والفضل  
بن عزام انصارم وابو الندياس محمد بن احمد بن محبوب المرزى ومحمد بن احمد ومحمد بن سفيان بن النضر  
الامين وابو علي محمد بن محمد بن يحيى العراب ومحمد بن محمد بن عمر النسفي وابو محمد بن مكي بن  
نوح وابو محمد بن المنذر وشكر الشافعي بن ابى موسى الكاجري ومكي بن ابو مطرح النسفي ونضر بن محمد  
بن سبرة الشراكي والهيثم بن كليب الشاشي وآخرون وقد سمع منه ابو عبد الله البخاري شيخه  
قال ابن حبان في المتقات كان ممن جمع وصنف وحفظ وذاكر وقال جعفر بن محمد المستغفر في الحافظ  
مات ابو عيسى بترمذ ليلة الاثنين لثلاث عشر مضت من رجب سنة تسع وسبعين ومائتين  
ونيف وذهبي وركاشف گفته محمد بن عيسى الحافظ ابو عيسى الترمذي الضرياح قيل ولد اكمل سمع قتيبة  
وابا مصعب تعلم الفن من البخاري وعنه المحب والهيثم الشاشي وخلق مات في رجب سنة ٢٧٩  
ونيف وذهبي وركاشف في خبر من غرر وقائع سنة تسع وسبعين ومائتين گفته وفيها الامام ابو عيسى محمد بن عيسى  
بن سورة السلمي الترمذي الحافظ مصنف الجامع في رجب بترمذ سمع قتيبة وابا مصعب طبقة ما  
وكان من ائمة هذا الشأن وكان غزيرا فقيلا انه ولد اكمل ونيف وذهبي روى الاسلام در وقائع سنة مذكورة  
گفته وفيها مات الامام ابو عيسى محمد بن عيسى بن سورة السلمي الترمذي مصنف الجامع في رجب بترمذ ابن  
الوردی ورتبة المختصر در وقائع سنة مذكورة گفته وفيها توفي ابو عيسى محمد بن عيسى بن سورة الترمذي  
الضرياح السلمي بترمذ في رجب حافظا تصانيفه الجامع الكبير في الحديث وهو تلميذ البخاري وشاكره  
في بعض شيوخه - قال قتيبة بن سعيد وعلي بن حجر وولي الدين محمد بن عبد الله الخطيب في اسما رجال كتابه

وقيل

من الاصول واختلف في معنى ما روى عنه في اخرا حديث الجامع حيث يقول حديث حسن صحيح فقا  
ابن الصلاح معناه حديث روى باسنادين احدهما يقتضيان الصحة والاخر يقتضيان الحسن المراد اللغو  
وهو ما يميل اليه النفس ويستحسنه وعلى هذا فيكون معنى ما يقول حديث حسن غريب ان له  
اسنادين احدهما يقتضيان الحسن والاخر الغرابة واما حسن باللفظ فكذلك لشمائل ولطف ترصيفه و  
تبيينه فاعلم الشيخ علم بطالع الشرح الذي وفقنا الله تعالى لالتحاطه فقد ذكرنا في كل باب جه ربطه بالنسب  
وجهره سببه والطف اسحاق ابن ابيه بل لو تأمل استامل لعلم حسن ترتيب الاحاديث الواردة في كل باب من الابواب  
التي هي من المبادئ الى المقاصد وقد اشتمل هذا الكتاب مع صغر حجمه على اكثر اقسام السنة النبوية  
الاحاديث والعبادات واحكام المتعاقبة بالحنة والخلوة مع احتوائه على الاحاديث المعتبرة المنقولة  
عن غير المتفقات من كبار مشايخ هذا الفن وسيد جميع ما ذكرنا في اوصافه على رايان فقههم الصالحين  
من زعم الناطقين والله تعالى هو الموفق للمعين والهادي الى حقائق الحق واليقين انه خير المسؤولين اما  
سنة وفاته فذكر الشيخ رحمه الله تعالى في كتاب التقریب ان الامام ابا عیسیٰ رحمه الله توفي سنة  
تسعين وسبعين ومائتين وقال السمعاني رحمه الله تعالى في كتاب الانساب انه توفي بقية  
بوع احمد ترمذی سنة ثمان مائة وسبعين ومائتين قرن الله تعالى روحه بروحه رضوانه وانزل  
بفضله مجبوحه جنانه ولا حرمنا من بركات عفو ورحمته وغفرانه وحاجي محمد بن محمد بن شرح شمل وروى  
ترمذی گفت که کنيت ابا عیسیٰ ست نام محمد که پسر عیسیٰ که پسر سوره ست که ترمذی ست و سوره بفتح سین مجهول است که  
بعدها و او ساکن ست و بعد از او مجهول بعد از ان با و در لفظ ترمذی لفظ ست کسرة التاء و کالمیل و ضمها و ففتح تاء مع  
کالمیل و یا و در ترمذی از برای نسبت ست و ترمذی شهرست و یوم که از ابد نیه الرجال گویند بدانکه ترمذی از حفاظ اعلام ست  
که اخذ کرد حدیث را از جماعتی از ائمه حدیث مطلقا کرد مشایخ کبار مثل قتیبه بن سعید و اسحق بن موسی و محمد بن ابی شیبہ و  
وکیع و محمد بن اسمعیل صاحب صحیح بخاری و غیر ایشان اخذ کرد حدیث از خانه کثیر و ویرانها ضعیف کثیر ست از انجمه  
جامع از وست و هو احسن الکتاب و اسکثرها فائدة و احسنها ترتیبا و اقلها تکرار و دوران کتابست زیادت  
که و غیر آن نیست از گردن ما بسبب جوه استدلال و بیان انواع الحدیث از صحیح و حسن و غریب و غیر آن و در ولایت جرح و  
تعلیل و اذ و در آخر آن کتاب العلل قد جمع فيه فوائد حسنة لا تحفى قد رها على من وقف عليها و مصنف حجة  
عليه گفت که کسی که در خانه او پیغمبرست صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم که حکم می کند و توله نیست

و انزل

التاء

او است

ط  
الترمذي

بن موسى بن الفضل السلمي الترمذي ابو عيسى صاحب الجامع المشهور بالترومذي المنسوب اليه من  
الطبقة الثانية عشر مائة سنة تسع وسبعين بعد المائتين اما ضبط اسم جده فبفتح السين المهملة  
وسكون الواو وفتح الراء المهملة واخر تاء واما جده فقد ذكر الشيخ في التقریب انه الضعيف كما  
واما اسم والد جده فقد ذكرنا موافقا لما في التقریب انه موسى وذكر السمعاني في الرجال انه شاذ  
وبعد تحقيق ثبت سمي وترمذي كفته اما ولادته فكما بلغنا كانت في مدينة ترمذ واما اوصافه فكثيرة  
شهرته فمنها ما ذكر السمعاني انه احد الائمة الذين يقتدى بهم في علم الجوينيت صنف كتاب الجامع  
وانه اخرج والعلل تصنيف رجل عالم متقن وكان يضرب به المثل في الحفظ والضبط انتهى وقص  
روى انه كان اكمل خلق علي العمري كرميا بيت احد من الاكابر من روح بها وقد ذكر الامام ابو حنيفة في  
المنسوخ انه يقال له يكنى في شذاه الائمة اكمل من تادة بن اعمامة السدي انتهى وقد ذكرنا  
في جملة من اشتهر في ترمذ ولو كان الترومذي اكمل يكنى الترمذي يدي مثل هذا المصنف مع مكان  
اشهره الترومذي وظهر احواله وايضا كثرة الصنائف المتقنة له ووفوق الحفظ والافتقار بسبب  
الاستعداد كونه اكمل والله اعلم والغرض اننا نعلم هذا الحال منه من اخبار شيخنا محمد بن علي في امثال  
هذه الامور واما مشايخه فكثير منهم من روى عنه في كتاب الشمايل ويعرف بالرواية عنه ومنهم  
من ذكره الائمة فمن المشايخ من روى عنه في هذا الكتاب الامام ابو عبد الله محمد  
اسماعيل البخاري رحمه الله وشارك معه في شيوخته مثل قتيبة بن سعيد البغلي وعلي بن  
حجر المروزي وهناد بن السري وابي كريب محمد بن العلاء الكوفي ومحمد بن بشار ومحمد بن  
المن البصريين وعبد الله بن عبد الرحمن الدارمي السمرقندي وجماعة كثيرة من اهل العراق  
والحجاز واما الذين رووا عنه من كبار المشايخ والائمة فخلق كثير نذكر المشاهير عنهم فقد  
روى عنه محمد بن سهل الغزالي ويكر بن محمد الدهقان وابو النصر الرشادي وابو علي بن جابر  
الحافظ وحامد بن شاذان النسفي وابو العباس الحنفي المروزي وابو الهيثم بن كليب الشاشي و  
غيرهم من الاكابر والعلماء وقد تعرض الامام ابو عيسى رحمه الله في جامعوه عند ذكر الحديث  
بمن تيسر حسنا وغرابه وصحة وذكر كثير من معاني الحديث مما يستنبط منه كثير من معاني  
الحديث ودقائقه وهذا مما يدل على كمال فطانتهم ودكائه وقوته في استنباط المسائل الفرية

ط  
الشيخ

و از ثقات مجمع علیه بوده مراد حدیث و فقه ید الصالحه است و کتاب جامع وی دلالت دارد بر عظیم قدر و رواج حفظ و کثرت  
اطلاع و غایت تجرد و دین فن مثل آن کتاب درین باب مولف شده و در ذکر علل حدیث و تصحیح و تحجین و تضعیف آن بیان  
مذاهب علماء از سلف و خلف و شرح اختلاف مجتهدان در شان کتاب جامع و گفته اند هو کاف للجهل و مغن  
للمقلد روایت کرده حدیث را از صدر اول اثر شایع مثل قتیبه بن سعید محمد بن عیسی بن محمد بن بشیر و احمد بن منیع محمد بن ابراهیم  
بن دیکع و محمد بن اسمعیل و غیر ایشان و روایت حدیث دارند از وی خلائی بسیار مانند محمد بن احمد مجبوی و ابی نعیم بن کلب  
و گفته اند که در اسناد وی ثلثی است و کجایش در سنن او این حال دارد و آن این حدیث است که یاکانی علی التماس زمان  
الضارب منهم علی ینه کالفاض علی الجحش و مسلم ابو داود و ثلثی ندارند و چون تصنیف کرد جامع خود و عرض کرد آنرا بر علماء  
حجاز و عراق و خراسان پسندیدند آنرا و مرضی افتاد ایشان و شمس الملک النبوی تصنیف اوست و آن را حسن گیتی است که درین  
باب تصنیف یافته و میامن و برکات بسیار و بیشتر دارد و خواندن آن برای مصحات مجرب اکابر است و ولادت ترمذی در سال  
دویست و نه و وفات او در سال دویست و هفتاد و نه بود و الله اعلم و علامه ابو مهدی عیسی بن محمد التلعکبری در کتاب تالیف الاشیاء  
گفته کتاب الجامع الکبیر ابی عیسی الترمذی الی قال بعد ذکر سنده الیه ها کتبه عیسی بن عوف و فادیة بن عوف فی طرفین  
تعتبر هذا الامام الضخم المناقب رضي الله تعالى عنه هو الامام الحجة الضابط الثبت ابو عیسی محمد بن عیسی  
بن سوط بن موسی بن الفضل السیسی البوعی بضم الموحدة و بعد الوادعین مجمدة نسبة الی بوغ  
قرية من قرى ترمذ علی ستة فراسخ منها الترمذی نسبة الی ترمذ مدينة علی طوط لفرج الخ الی قال  
جیحون قال السمعانی و التماس مختلفون فی ضبط هذه النسبة فبعضهم یفتح التاء و المیم و بعضهم یضمها  
و بعضهم یکسرها و المتداول علی لسان اهل تلك المدينة فتح التاء و کسر المیم و الذی کنّا نفره قديما کسرهما  
احد الحفاظ للشهورین و اعلام المدکورین اخذ عن البخاری و بیخرج و عن مسلم و ابی داود و غیر شیخین  
بالبقرة و الکوفة و واسط و التری و خراسان و الحجاز و له تصانیف کثیرة فی علم الحدیث قال ابی السعادات  
ابن الاثیر و کتابه هذا حسن الکتب و اکثرها فائدة و احسنها ترتیباً و اقلها انکرا و اوفیه مالک فی غیر منکر  
للمذاهب و وجه الاستدلال و تمییز انواع الحدیث من الصحيح و الحسن و الغریب و قال الذهبی و التیة  
قال ابن حبان فی کتاب الثقات کان ابو عیسی من جمع و صنف و حفظ و ذکر قال ابو سعید زایدا الا درسی کا  
ابو عیسی یضرب به المثل فی الحفظ و نقل الحاکم ان البخاری مات و لم یخلف مثل ابی عیسی و العلم بالحفظ  
و الوریع و الزهد بکی حتی عی و یقع من یراسنین و نقل الا درسی ان ابی عیسی قال کنت فی طریقی مکة فکتبت

عشر  
أحمد

أحمد

سنة تسع ومائتين وثلاثين ليلة الاثنين الثالث عشر من رجب سنة تسع وسبعين ومائتين وكان  
ضريز وقيل ولد بمكة وملا على قارى وجمع الوسائل شرح شمائل بكر ترمذي گفته هو واحد ائمة عصره وحالة  
حفاظ دهره قيل ولدا كنه سمع خلقا كثيرا من العلماء الاعلام وحفاظ مشايخ الاسلام مثل قتيبة  
بن سعيد والبخاري والدارمي ونظر ائمتهم وجامعه دال على اتساع حفظه ووفور علمه كانه كاهن للجهنم  
وشأن للمقلد ونقل عن الشيخ عبد الله الانصاري انه قال جامع الترمذي عندي نفع مركبا لى البخاري  
ومسلم ومن مناقبه ان الامام البخاري روى عنه حديثا واحدا خارج الصحيح واعلم او وقع له في الجامع  
سديد ثلاثي الاسناد وهو قوله صلى الله عليه وسلم ياتي على الناس زمان الصابر على دينه كالقائض على  
الجمر وشيخ عبد الحق دهلوي در رجال مشكوة گفته الترمذي هو ابن عيسى محمد بن عيسى بن سورة بن موسى بن الشيخ  
السلي الترمذي الضريز وقيل ولدا كنه ولد في سنة تسع ومائتين وثلاثين ليلة الاثنين الثالث عشر  
من رجب سنة تسع وسبعين ومائتين وهو واحد العلماء الحفاظ الاعلام وله في الفقه يد صلحنا اخذ  
الحديث عجايزة من ائمة الحديث ولقى الصدرا الاول من المشايخ مثل قتيبة بن سعيد واسحق بن  
موسى بن يحيى بن غيلان وسعيد بن عبد الرحمن ومحمد بن بشار وعلى بن حجر ومحمد بن منيع ومحمد بن  
وسفيان بن وكيع ومحمد بن اسمعيل البخاري وغير هؤلاء واخذ عن خلق كثير لا يحصى كثرة واخذ عنه  
خلق كثير مثل محمد بن احمد بن محبوب الحبلى المروزي والهيثم بن كليب يقال ان في اسانيدنا ايضا حديث  
واحد ثلاثي وهو هذا الحديث ياتي على الناس زمان الصابر فيم على دينه كالقائض على الجمر ليس لمسلم ولا  
الابو داود حديث ثلاثي وله تصانيف كثيرة في علم الحديث ومنه شمائل النبي صلى الله عليه وسلم فيه  
ميامن وبركات كثيرة وقرئته لكهاينة للمهمات محروبا وكتابه الجامع احسن الكتب اجمعها واكثرها فائدة و  
احسنها ترتيبا وافلاها تكثر اراوفيه ما ليس في غيره من كتب الحديث من ذكر المذاهب ووجه الاستدلال وتبيين  
انواع الحديث من الصحيح والحسن والعريب وفيه جرح وتعديل وفي اخره كتاب العلل قد جمع فيه فوائد  
حسنة لا يخفى قد رها على من وقف عليها وقال الترمذي صنفت هذا الكتاب فغرضته على علماء الحجاز  
وعلماء العراق وعلماء خراسان فرضوا به وقال العلماء في شان كتابه هو كاهن للجهنم ومقلد للمقلد في  
مكة سنة تسع ومائتين وثلاثين وفي سنة تسع وسبعين ومائتين ونيز شيخ عبد الحق دهلوي در شرح مشكوة گفته  
محمد بن عيسى بن سورة بن موسى بن صفاك سلمى ترمذي كني از علماء اعلام وحفاظ حديث سيد امام عليه الصلوة والسلام



و ضعیف و غریب معلل بعلل چهارم بیان اسمای رواة و القاب کنیه های آنها و دیگر فوائد متعلقه بعلم جان قریب  
را در حفظ مثل زندا و اخلیفه بخاری گفته اند و شروع و زید و خوف بحدی داشت که فوق آن متصوّنیت بخواتم  
سالها گریه و زاری کرد و نابینا شد و از جنگایات صحیح او در حفظ آنست که در راه مکه باشی از شیوخ ملاقات کرد و  
از آن شیخ و جزو حدیث نوشتند گرفته و فرصت عرض قرأت نیافته در وقت از شیخ استدعای سماع نمود شیخ  
قبول کرد و گفت که از جای مرقوم بسیار و درست دار تا من بخوانم و آنرا مقابله کن اتفاقا آن دو جزگرم کرده بود ترمذی  
بسبب کمال شوق سماع آن حدیث و جزو دیگر سفید آورده بخوشی بخواند ترمذی را در وقت از شیخ آغاز قرأت نمود  
تا گاه شیخ نظر کرده دید که در دست او اجزاء سفید اند بسیار غصبتناک شده فرمود که گویا با من استغفار میکنی ترمذی گفت  
شیخ من اجزاء مکتوبه را گم کردم لیکن حدیث را حفظ دارم بهتر از آن نوشته شیخ گفت که بخوان همه آن حدیث را  
بخواند تعجب شیخ نماند از راه استعجاب گفت که مرا باور نمی آید که بجز دشندن یکبار یا دو گرفته باشی از سابق یا دو بسته باشی  
ترمذی گفت امتحان باید فرمود شیخ چهل حدیث دیگر از غرائب خود که نزد دیگری نبود خوانده رفت ترمذی آن حدیث را  
مع سانسید باقی الفوارعاده نموده و در پنج جاذبا انقیاد و این قسم امتحانات در باب حفظ او را بارها واقع شده ترمذی گفته است  
که من هرگاه از تصنیف این جامع فارغ شدم اول آنرا بعلماء حجاز شریف نمودم ایشان هر یک پذیرفتند بعد از آن پیش  
علماء عراق بردم ایشان نیز متفق الکلمه آنرا مع کردند بعد از آن بر علماء خراسان عرض کردم ایشان نیز رضامند شدند  
بعد از آن از ترویج و تشییر نمودم و نیز گفته و روانه هر که این کتاب باشد پس گویا در خانه او پیغمبر است که حکم کنی بعضی علماء  
از سن رید این کتاب نظمی دارند که مرقوم میشود کتاب التمذی ریاض علمه حکمت اوها و زهر النجوم  
به الاثار و اضعافه اسیت و بالفاظ اقیمت کالرسوم و اعلاها الصحاح و قد انارت و تعجوا للخصوص  
و للعموم و من حسن بلیها او غریب و قد بان الصحیح من التقدیم و فعلله ابو عیسیٰ مبینا و معاه  
لاریا للعلوم و طرزها بانار صحاح و تحذیرها اولو النظر السلیم من العلماء و الفقهاء قد ما و اهل  
الفضل و الذبح القوی و فجاء کتبه علقا کفیساً و تقفن فیه ابواب العلوم و یقتسبون منه نفیس علف  
یفید نفیسهم استی بالرسوم و کتبنا له روینا کاللزوی من التسمیة فی دار التعمید و غاص الفکر فی  
بحر المعانی و قادر ککل معنی مستقیم و جزی الرحمن خیرا بعد خیرا اباعیسی علی الفعل الکریه  
و وفات او در ترنشب و شنبه به قدیم جب سال دوص و هفتاد و نه بوده است و توفی صید بق حسن خان معاصر در  
اتحاف النبلا گفته ابو عیسیٰ محمد بن عیسیٰ بن سوره بن موسی بن خضاک السلمی الضری البوعی الترمذی

شیخ

جزین من حدیث شیخی فوجدته فسالته وانا اظن انجزین مع فسالته فاجابنی فاذا معی جزآن بیاض  
فسبقتی یقرا علی من لفظه فظفر فزای فی یدی ورقا بیاضا فقال اما استجی می فاعلمته با می قلت  
اخطئه کله قال افرافقراته علیه فلم یصدقنی وقال استظہرت قبل ان تجی فقلت حدثنی بغيره فحدثنی  
باربعین حدیثا وقال هات فاعدتها علیه ما اخطأت فی حرف وقیل کان بعض الحدیثین امری بالحدیث  
بان قرأ له اربعین حدیثا من غرائب حدیثه فاعادها من صدقہ فقال ما رأیت مثلك انتهی قال  
الترمذی صنفت هذا الکتاب عرضته علی علماء النجاشی ورضوا ورضوا علی العلماء ورضوا علی ان یقولوا  
ومن کان فی بیته هذا الکتاب فکما فی بیته بنی یتکلم لیتنی وما اخرجت فی حدیثا الا وقد عمل بعض  
الفقهاء وبعض الاذلیسین فیه فیصیب فی کتاب الترمذی اریاض علمت حکمت ناره زهرا فی حدیثه به الا ان  
واضحة البیت بالفاظ قیمته کالرسول فاعادها العلماء فی منارات وبنی فافصص وناموه وناموه  
حسب ان یزعم فی حدیثه بان الترمذی من السلفین ففعلوا به وناموه وناموه وناموه وناموه وناموه وناموه  
وطرہ باننا صاحب تحذیرها واولی النظر السلیب من العلماء وناقد القدر واهل الفضل والذبح القوی  
فجاء کتابه علقا ففی سائر تفنن فیه اریاض العلوم ویتقنون منه ففی سائر تفنن فیه اریاض العلوم ویتقنون منه ففی سائر تفنن  
کتبه رومناه لزوی من التسمی فی دار النعم و غاص الفکر فی بحر المعانی فادرك کل معنی مستقیم  
جزی الرحمن خیرا بعزیز اباعیسی علی الفعل الکریم و توفی بدم لیلۃ الاثنین لثلاث عشرة لیلۃ  
بقیت من رجب سنة تسع وسبعین ومائتین و خود شاه صاحب دبستان الحاشین فرموده جامع کبیر رید  
یعنی ابو عیسیٰ محمد بن عیسیٰ بن سوره بن موسی بن الضحاک سلمی ضریریوغی بضم باو موحده و سکون واو بعد ازان عنین معجمه  
نسبت بیوغی که دیست از دیهات ترندیسافیتشش فرنگ ازان وترند نام شهری قدیم برکنار آب موی که آنرا  
جیوان و نهر بلخ نیز گویند و در لفظ ما ورا انحصار و بهمین بهتر باشد و در لفظ ترند اختلاف یارت بعضی تاویسم استقوج  
سازند بعضی بزور مضموم و تا اول بر زبان مردم دیگر خسلایق کسر بر دست و جماعه بفتح او کسر سیم حکم کنند  
و ترمذی شاگرد رشید بخاری ست روش او را موخته و از سلیم و از ابی داود و شیوخ ایشان نیز روایت داد و در بعضی  
و کوفه و واسط و ری و خراسان و حجاز سالک اد طلب علم حدیث بسر برده و قضایف بسیار درین فن ثریف از وی  
یادگارست و این جامع بهترین آن کتبست بلکه بعضی وجوه و حیثیات از جمیع کتب حدیث خوبتر واقع شده اول اجمعت  
ترتیب و عدم تکرار و دوم ذکر مذایب فقها و وجوه استدلال بر یک نازل مذایب سوم بیان انواع حدیث از صحیح و حسن

شیخ

له تصحیح نه ثلاث  
منقولیت طبع من حدیث  
علاء نقلات

وغيرهم و توفي ثلاث عشرة ليلة خلت من رجب ليلة الاثنين سنة ثمان مائة و ثمان و ثمان و ثمان و ثمان  
بقرة بوغ و نسكه في ذكره في كتاب الانساب في نسبة البوغي و بوغ قرية من قرى ترمذ على ستة فراسخ منها  
وقد تقدم الكلام على الترمذى و الاختلاف في كسرة التاء و ضمها و فتحها في ترجمة ابي جعفر محمد بن احمد الفقيه  
رحمه الله تعالى و وجه و هم انك البوعلى الحسين بن محمد بن عبد الرحمن بن فهم البغدادي شيخ شريف ابي و طر  
روایت نمود و چنانچه ابو عبد الله الحاکم در مستدرک علی الصحیحین بعد ذکر قتالہ بحی بن معین در اثبات این حدیث شریف  
حد ثنا بصحیة ما ذكره الامام ابو زرکری یحیی بن معین ابو الحسن محمد بن احمد بن حماد القنطري ثنا الحسين  
بن فهم ثنا محمد بن يحيى بن الضريس ثنا محمد بن جعفر الفيدى ثنا ابو معوية عن ابي الحسن عن مجاهد عن  
ابن عباس رضي الله عنهما قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انما مثني العامر و علي بائنا من اراد المنة  
فليأت الباب قال الحسين بن فهم حد ثناه ابو الصلت الهروي عن ابو معوية قال الحاكم لم يعلم المستفيد  
بهذا العلم ان الحسين بن فهم بن عبد الرحمن ثقة مأمون حافظ و در اثبات وثوق و اعتماد و اعتبار و جلالت  
فخار حسين بن فهم بعد عبادت حاكم كره و اخر ان تصريح نموده كه وثقة تامون حافظ است كافي و بسند است و ذيبي ر  
عبر في خبر بن عمرو و قال سنة تسع و ثمانين و مائتين گفته و فيها الحسين بن محمد بن فهم بن علي البغدادي الحافظ  
احد ائمة الحديث اخذ عن يحيى بن معين و روى الطبقات عن ابن سعد انتهى **فهذا** الحسين بن  
فهم حافظهم البارع الشهم قد روى هذا الحديث المورث من الرضا اذ ابلغ السهم في المخرج على الصل  
كل شبهة و هم فلا يجعله الا العاخر الوكل الجهم و لا يحدد عنه الا من مرق عن الحق الواضح  
كالسهم و لا يرايه من اوثق حظام العقل و الفهم و لا يختلج عنه الا من خدعته الكواذب بالغل و  
الدهم و وجه ياروهم انك ابو بكر احمد بن عمرو بن عبد الخالق البصري المعروف بالبرار شيخ شريف راوایت نمود  
چنانچه ابراهيم بن حسن كزدي در بررس گفته و اما انه باب مدينة علمه ففي قوله صلى الله عليه وسلم انا  
مدينة العلم و علي بابها رواه البزار و الطبراني في الاوسط عن جابر بن عبد الله و الترمذى و الحاكم  
عنه و روایت كردن بزار اين حدیث شریف را از تفسیر ابن حجر مكي در صواعق و شيخ ابن عبد الله العیدروس و عقیق  
و من از محدثانی و زلال الابار و فتح النجاشي و ابی حمزة بن دروید النجاشي و ثناء الله پانی پتی و سيف سول في الفتح و  
ظاهر است كه ما شفع فيما بعد انشاء الله تعالى و مخفي نماند كه ابو بكر بزار از محدثين عالی فخار و ساطعين ابار و شايخ  
مشهور في الامصار و جابذة جرد في الاقطار و مني و جلالت شان و سمو مكان و رفعت منزلت او و رعایت

و قد تقدم الكلام على الترمذى و الاختلاف في كسرة التاء و ضمها و فتحها في ترجمة ابي جعفر محمد بن احمد الفقيه

المشهور یکی از آن کلمات است که عالم حدیث تفسیری بود و آنکه کتاب جامع و العلل تألیف او است و در آفاق بوی مثل نهند  
شاگرد محمد بن اسمعیل بخاری و مشارک بعضی شیوخ او است مثل قتیبہ بن سعید و علی بن حجر و ابن شاذان و غیره او را حلیف بخاری  
گویند و قریب و نزدیک بود که فحوق آن مقصود نیست بخوف آبی ساهاگریه و زاری کرد و با مینا شد و زبان سخن  
گفت از حکایات پیچیده و حفظ است که در راه کتب با شیخی از شیوخ ملایمات کرد و سابقان از آن شیوخ و جزو حدیث نوشتند  
و فرصت غرض غرضت نیافته و در وقت از شیخ استدعا سمع نمود شیخ قبول کرد و گفت ایضا و مقومه یار و درست و از این  
بخود آراستگان این اتفاقا آن دو جزو گم کرده بود و بسبب کمال شوق پس تو را نداده شست و شیخ آنرا نوشت نمود نگاه شیخ  
نظر کرد و دید که درست و اجزای سفید اند بسیار غصیناک شده و فرمود با من آتھرا سبیلنی گفت من اجزای مکتوبه گم کرده ام  
سیک این احادیث را حفظ دارم بهتر از نوشته گفت بخوان همه را از یاد بخواند تعجب شیخ زاده شد و گفت مرا یاد نمی آید که بخورد  
شدیدین یکبار یاد گرفته باشی از سابق یاد واری ترمذی گفت امتحان بیا کرد و شیخ چیل حدیث دیگر از غرائب خود که نزد  
دیگری بود خواند آن همه را با سببش فی القواعد کرده و ترجیح با خطا نیفتاد این قسم امتحان او در بار حفظ با نا  
واقع شده بعد صائبستان بطور فائده ذکر که است کثرت بابی عیسی از مصنف ابن ابی شیبہ و حسن ابو داود و غیره ذکر کرد  
که ضرورت نقلش در بیانیست و فوات ترمذی روز دوشنبه شب سیزدهم ربیع الثانی در ترمذ اتفاق  
افتاده و معانی گفته و فواتش در قریب بوع در سنه خمس و سبعین و مائتین بوده ابن حکمان گفته بوع بنضم می باشد و کون  
قریب الیت از قری ترمذ بر شش فرسخ از آن اتقی در بستان زیاده کرده که ترمذ شهری قدیمت بر کنار آب ویه که آنرا جیحون  
و خمر بلخ نیز گویند و در لفظ ماوراءالنهر را همین شهر میباشد و ترمذی شاگرد بخاری است روش او را آموخته و در بصره و کوفه و  
مدی و خراسان و حجاز ساها و طلب علم بیست و سه مرتبه تصانیف بسیار درین فن شریف از وی یادگار است انبئی علی تباری گفته  
وی از محمود بن عیلام و محمد بن ابی راحه بن یحیی و محمد بن المثنی و سفیان بن وکیع و غیر جم گرفته و از وی خلقی کثیر اخذ نموده  
در رشته الامکا نوشته ترمذی یکی از علما و اعلام و حفاظ حدیث سید انام و از ثقات مجمع علیه بود مراد و حدیث  
و فقه و صالح است و ولادت او در سال دو بیت و نه بود و انتهی گویم کلام بر سبب ترمذی و اختلاف در آن در ترجمه انبهر  
محمد بن احمد فقیه شافعی گذشته فلیرجع الیه و نیز ترمذی صدیق حسن خان معاصر تراج مکل گفته ابو عیسی محمد بن عیسی بن  
سوده بن موسی بن الفضل بن المصیر بن الموی عنی الترمذی الحافظ المشهور احادیثه الذی یقتدی به  
هم فی علم الحدیث صنف کتاب الجامع و العلل تصنیف رجل متقن و به کان یضرب المثل و هو تلمیذ  
العمید الله محمد بن اسمعیل البخاری و شارکه فی بعض شیوخ مثل قتیبہ بن سعید و علی بن حجر و ابن شاذان

وگفت این ترید فقال المحسن هذا الى العراق فاذا معك كتب طوامير فقال هذه كتبهم وبيعهم فقال  
لا تنظر الى كتبهم ولا تأتم فقال ابن عمر ان محمد بن سنان اخبرني ان النبي صلى الله عليه وسلم  
فخرج بين الدنيا والاخرة فاختر الاخرة وانت بضعة من رسول الله صلى الله عليه وسلم فاني ان يرجع فاعتقه  
ابن عمر فبكى وجهه في البكاء وقال سقوا عنك الله مرقا في ذلك انما ربحه باسناد حسن جيد ونيز مخاطب  
در حاشیه کید و دود و دوزخ باب دوم چه کسی که بخواهد بر این اثبات تحقیق بوی ابو بکر است که بر روایت بزار نموده بین آنچه که بزار  
البرار فی مسنده عن علی بن السلام انه قال من اتبعهم انما يتبعوا الله قال ما قالوا انما يتبعوا الله انما يتبعوا الله انما يتبعوا الله انما يتبعوا الله  
انما يتبعوا الله انما يتبعوا الله انما يتبعوا الله انما يتبعوا الله انما يتبعوا الله انما يتبعوا الله انما يتبعوا الله انما يتبعوا الله انما يتبعوا الله  
من يكون عند رسول الله صلى الله عليه وسلم الى اخره حدیث ثانی اثبت هذا الحدیث الفریض المثاره بروایه  
المعروفه البزاره الذي جعله المصنف في الفهارس بين الحديثين الكبار واجتبع بروایه والاخباره بظهور  
للاعتقاد والاعتبار به فتذكر به منه الاصل وابطاله بالاجتهاد ابداء واطهار له نايه الاحترام ولا  
وتسجيل على نفسه العظيمة الاغترابا لعناد الفاحش الذموم عند اول الابد في الاصله ولعمري البصيرة  
ليروم هدم ركن من اركان الاسلام ويصمد لخصم لمشبه من كان قائما مقام الانبياء الكرام عليهم السلام  
التيه والسلام فيا ليت استيقظ وهب من الاستغراق في هذا المنام المبدى لاضعاف الاحكام ودر  
ما يخرج من راسه بلاندر وانغامه وكبح عنانه عن المجرى في مضمار تقليد الكابله المشير لهذا القتامة المحرى بكل عدل  
وملامه الذي اتار النصب لمروق لاقتباعه الطغام واشياعه الاغاثام المصغين لمفواته الفاضله والا  
بلاخفي يوم القيام وجهه دوازدهم انك ابو جعفر محمد بن جرير الطبري حدیث در کتب العلم را به طریق روایت نموده و  
باختیار اتحاد و بحدیث بحریث انما دار الحكمة طایفه من ان نرمود و چنانچه با این مرجع الجوامع بعد نقل حدیث انما دار الحكمة  
و علی ابی جاز ترندی و بن جریر بن عسیم و ذکر عبارته شریک است این گفته و قال ابی جریر هذا خبر صحيح سنن  
وقد يجب ان يكون هذا على من ذهب الاخرين سقيم انهم يسمون لعنتين اهلها انهم يسمون لعنتين اهلها انهم يسمون لعنتين اهلها  
عن النبي صلى الله عليه وسلم الا من هذا الوجه والاخرات سلمه بن كهيل عندهم من كذا ثبت بنقله حجة قد  
وافوق عليا في رواية هذا الخبر النبي صلى الله عليه وسلم غير ثمانين بن ابراهيم التماري ثمانين الساجين  
الهم و ثمانين معاوية بن الاعرج عن عمار بن ابيمان قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انما دار الحكمة  
العلم وعلی بها فمنا ابان المدينة فليأتها من ابیها ثمانين ابراهيم بن موسى الران و ليس بالفرع ثمانين معاوية با

و ضووح و شتبارت ابو نعیم در تاریخ انصاریان که نسخه متیقنه آن در کتب حرم مدینه منوره بنظر قاصر رسیده گفته احمد بن  
عمر بن عبد الحاق البصر ابو بکر البزار الحافظ قدم اصحابان متین و متمسکین دینی در دول الاسلام در قانع  
سنة اثنتین و تسعين مائین گفته و فیها مراتب حازه ذلوقت ابو بکر احمد بن عمر البصری البزار صاحب المسند  
الکبیر بالروضة و جلال الدین عبد الرحمن بن ابی بکر کمال الدین سیوطی در طبقات الحافظ گفته البزار الحافظ العلامة  
الشهدی ابو بکر محمد بن هرون بن عبد الحاق البصری صاحب المسند الکبیر المجلد حل باخبره الی اصحابه الشافعی  
و فی شرح علمه مات بالروضة سنة ۹۹ و محمد بن محمد امیر ازهری در کتاب لسانیه خود گفته سنن البزار الحافظ ابو بکر احمد بن  
عمر بن عبد الحاق البزار العتقی بفتح العین و التاء الخفة هذا البصری المتوفى سنة ۹۹ بالروضة قال ابن ابی خنیفة  
هو من اركان الاسلام و کان یسببه ابن جنبل فی زهد و ورعه له المسند الکبیر و حل فی اخر عمر الی  
الشام و اصحابان و فی شرح علمه و مات بالروضة ما لا شام الخ و خود مخاطب در صدر همین باب است ابو بکر بزار را  
با تشبیه عمده محدثین اهل سنت که لقبی است بر عظیم نم آید و در روایت او و فی خلاف از مروانی و عباسی و سید مرتضی  
چنانچه گفته نشده اشتباه این فرقه است که معاویه و ابن ابی نعیم و الروانیة و العباسیة خود را خلیفه میگفتند و از مردم دیگر  
هم میگویند بنا بر شایسته صورتی که با خلافت پیغمبر و شتمند از رسم جیاد و فتح بلدان و تجنیه عساکر و جوش و تقسیم  
غنایم و صفای و حفظ و السلام نشر کفار و علماء اهل سنت نیز ازین لقب بنا بر همین شایسته صورتی و بجبهت اکثر القاب اسما و  
بر فرق و فروع اصطلاح آنهامی باشد دیگر از اچ ضرورت است که درین امور پرخاش نمایند اطلاق میکردند چنانچه حال هر که  
در کتاب محل یافتند از تلافیه و احکام ابوبکر است مائل را گذرانیده ای این در این فرقه مجتهد نامیده میشود علی القیاس میباشند  
لفظ خلیفه ابتداء پیدا کرده بود این گروه فهمیدند که چون خلیفه مراد امام است اهل سنت اینجاء از خلیفه و امام مجتهد  
اینهمه غلط فهمیهای خود است و الا تحقیق اینست از اطلاق لفظ خلیفه هم تخاصی میکردند چنانچه در حدیث صحیح  
الخلا بعدی ثلاثین سنة تزدی از سعید بن جبیر که راوی این حدیث است نقل کرده که چون او گفتند که مروانی  
نیز خود را خلیفه میگویند گفت کذب بنی النبی فاء انما هم ملوک من شر الملوک و ابو بکر بزار که عمر محدثین است  
است بسند حسن از ابومعبد بن الجراح روایت کرده قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان اولی  
بدء نبوة و رحمة الله لیکون خلافة و رحمة الله لیکون ملکا و جبریة الی اخر الحدیث و فی مخاطب رباب  
هم همین کتاب تھے در جواب طعن بن شیم از طاعن صحابه بر روایت بزار از خود چنانچه گفته و طعن از خود بر طاعن  
روایت میکنند که عبداللہ بن عمر را چون خبر توجہ امام حسین رضی اللہ عنہ عتق عراق رسید از مکہ و دیده بر سیره سه شب و در

و کتاب فی التفسیر یفسر مثله و له فی اصول الفقه و فروع کثیره و لما مات تعصبت علی العامة و رموه بالرفض و ما کان  
سبلاً ان عصف کتاباً فی اختلاف الفقهاء اولم یذکر فیة احمد بن حنبل فی تفسیر له فی ذلک فقال له یکن احد من ریش خبیثه ما انما  
کان محدثاً فاشتد ذلک علی الخبايلة و كانوا لا یجتمعون کثرة تبغدا و فتنوا علیه بما ارادوا و محمد بن محمد بن زریز بقا  
القرآن گفته محمد بن جریر بن یزید الامام ابو جعفر الطبری که فی البدایه ادى حدیث اعلام و صاحب التفسیر التاریخ و  
التفصیل و له بامل طبرستان سنه اربع و عشرين و مائتین و رجل لطلب العلم وله عشر و مئنه الی ان قال و سمع  
المحدث من احمد بن منیع و هناد و ابی کریب و خلق و روى عنه ابو شعیب الحرانی مع تقدمه و الطبرانی و الجمالی  
و جملة و تفقه علیه خلق کثیر تا الخطیب کان احداً من العلماء یحکم بقوله و یرجع الی رایه لمعرفته و فضله  
و کان قد جمع من العلوم ما لا یشاکر له فیه احد من اهل عصره فکان حافظاً للکتاب الله عارفاً بالقرآن بصیراً  
بالمعان فقیهاً فی احکام القرآن عالماً بالسنن و طرقاً صیغها و سقیمها فاکتونها و منسوخها عارفاً بالقول  
الصحابه و التابعین عارفاً بایام الناس و اخبارهم و له کتاب تهذیب الآثار له امثله و معناه لکن لم  
یتمه و له فی اصول الفقه و فروع کثیره و اختیار من اقاویل الفقهاء و تفرد بمسائل حفظت عنه و  
قال ابو محمد عبد الله بن احمد الفراء فی کتابه ان قوه من اربع و مائنه بحسبوا الی بلع الحامه الی ان مائنه قسموا علی  
تلك المدة اوراق مصنفاته فصار لكل یوم اربع عشره ورقه و قال ابو حاتم الاسفرائینی امام الشافعیه لو سافر  
رجل الی لصین حتی یحصل تفسیر ابن جریر لویکن کثیراً قال الدانی فیه بدیهه و قد جرى ذکره مع محمد بن  
جریر امام اهل زمانه و کل جاهل علی عارفت بمکانه و کتبه قد ابانث عن علمه و بیانه عفا المهیمن عنه  
و زاد فی حاشیه ثور و سنه عشر و ثمان مائة الی احمد بن الفضل الدیلمی فی فی تبوه یوم الاحد و الظهور بسبع بقیر من  
شوال رحمه الله تعالی و فاضل ازرقی در مدینه العام گفته و من التاریخ الطبری و هو ابو جعفر محمد  
جریر الطبری و قیل یزید بن کثیر بغالب صاحب التفسیر الکبیر و التاریخ الشهیر یکان اما مافی فتن کثیره  
منها التفسیر و الحدیث و الفقه و التاریخ و غیر ذلک و له مصنفات مملیحه فی فنون عذیده تدل علی  
سعة علمه و غزارة فضله و کان من الامم المجتهده لان یقلد احدک و کان ابو الفرج المعاف بن زکریا  
الزهراوی علی مذهبه و کان ثقة فی فقهه و تارخیه اصح التاریخ و اثبتها ذکره الشیخ ابو اسامه الشیرازی  
فی طبقات الفقهاء من جملة المجتهدين و لد سنه اربع و عشرين و مائتین بامل طبرستان و توفی فی  
السکاس العشرین من شوال سنه عشر و ثمان مائة تبغداد و محمد بن محمد الامیر الازهری در السانید و گفته

حامل











وله عليه السلام في حقه العنيد سائر وفي عسفه الشديد جائز وفي ضلاله البعيد حائر وفي غيته المدبّر  
ووجهه باروهم انهم محمد بن يعقوب بن يوسف النيسابوري المعروف بالاعمى حيث شريف رآه ايت كروه چنانچه  
ابو عبد الله الحاکم درست که فرموده حدثنا ابو العباس محمد بن يعقوب ثنا محمد بن عبد الرحيم الهروي قال  
ثنا ابو الفضل عبد السلام بن صالح ثنا ابو معوية عن اعمش عن مجاهد عن ابن عباس رضي الله عنهما قال قال رسول  
الله صلى الله عليه وسلم انا من امة العلم وعلى بابها من رآه المدينة فليأت الباب هذا حديث  
صحيح الاسناد ولم يخرج حباه وابو الصلت ثقة مأمون فاني سمعت ابا العباس محمد بن يعقوب  
في التارخ يقول سمعت العباس بن محمد الدوري يقول سألت يحيى بن معين عن ابي الصلت الهروي فقال  
ثقة فقلت اليس قد حدث عن ابي معوية عن اعمش انا مدينة العلم فقال حدث به محمد بن  
جعفر الفكيك وهو ثقة مأمون وابن المغازلي ذكرنا في المناقب عنه اخبرنا ابو القاسم الفضل بن محمد بن عبد الله  
الاصمعي قدّم علينا واسطأ املنا في جامعنا في شهر رمضان من سنة اربع وثلاثين واربعمائة انا ابو سعيد  
محمد بن موسى بن القصر بن شاذان الصيرفي نيسابوري انا ابو العباس محمد بن يعقوب بن ابي بصير محمد بن عبد الله  
الهروي نا عبد السلام بن صالح نا ابو معوية عن اعمش عن مجاهد عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى  
عليه وسلم انا مدينة العلم وعلى بابها من رآه المدينة فليأت الباب ومخفي فانه محمد بن يعقوب اصم زكابر مشايير  
واجلة شيخ معروفين في الافاق بنو بويه مدراج باؤخذ مدالي شامخا وبرت متبع كتب اعلام يخفرت واضمح وطاير عبد  
بن محمد سمعنا ذكرنا في الانساب گفته الاحتم بفتح الالف والصاد المهملة وتشديد الميم في اخر الكلمة هذه صفته من  
كان لا يسمع من الصمم والمشموم به في الشرق والمغرب ابو العباس محمد بن يعقوب بن يوسف بن معقل بن  
سنان بن عبد الله الهروي مولاهم المعروف بالاعمى انا اظهر به الصمم بعد انظر من الرحلة فاستحى فيه حتى انة  
كان لا يسمع هقيق الحمار وكان ابو العباس محمد بن يعقوب بن اعمش فانه حدث في الاسلام ستة وسبعين سنة  
وسنانه ذكره بالتفصيل ولم يختلف قط في صدقه وصحة سمعه وضبط ابيه يعقوب لوراثتها وكان مع ذلك  
يرجع الى حسن المذهب والتدين يصلح خمس صلوات في الجماعة وبلغني انه اذن سبعين سنة في مسجد وكان  
حسن الخلق حتى النفس لا يخل بكل ما يقدر عليه وربما كان في قديم الايام يحتاج الى الشيء لمعايشة فيورق  
ياكل مكسبه وهذا الذي كان يباب به انه يخذل التحدث انما يعيبه من لا يعرف فانه كان يكره ذلك اشده

الفضل

من ابی امیة وبالرقة من محمد بن علی بن میمون وبالكوفی الحسن بن علی بن عقیان وسعید بن محمد المحمدي  
صاحب ابن عیینة واحمد بن عبد الجبار العطاردی وبعیدا من محمد بن کریم بن محی المروزی وابی جعفر بن  
النادی والد وری والتقاء غانی وعلاء وقد نبأ عنه ابو عبد الله بن الاخرم وابوبکر الصبیحی ویحیی العنبري  
وابوالولید بن حسان بن محمد وابو علی الحافظ وحدث عنه جماعة ما ادرکک هم ابو طریحی ومول الحسن  
ابو علی الشافعی وحدث عنه الحاكم وابن سعد بن قانکة وابو عبد الرحمن السلمي ویحیی بن ابراهيم المزکی و  
ابوبکر الخیر وایو سعید البصری وحماد بن ابراهيم الجرجانی وابوصادق محمد بن احمد بن ابی الفوارس وابوبکر  
بن محمد بن الربیع عبد الرحمن بن محمد بن ابراهيم بن محمد بن محمد القاضی ومحمد بن محمد بن ابی الویه و  
ابوسعید مسعود بن محمد الجرجانی والحسين بن عبدان التکبري واحمد بن محمد البرقانی واسحاق بن محمد السوسی  
علي بن محمد بن محمد الطرازی وابوبکر محمد بن علی بن حمید واحمد بن محمد بن الحسين السليطي والحسين بن احمد المعادی  
ومصوب بن الحسين المتوفی مع الطرازی سنة اثنتين وعشرين وأربع مائة فمها خاتمة اصحابه من جلا  
المتقدمين والذين اباحازنه وهما ابو نعیم الحافظ قال الحاكم حدثني في الاسلام ستا وسبعين سنة ثم لم يجتلف  
في صدقه وصحة سماعه وهو بضبط والى اذن سبعين سنة في مسجد وكان حسن الخلق سخي النفس رتباً  
كان يحتاج فيوزق وياكل وكان يكره الاخذ على التحدث وكان ورادة وابنه ابوسعید يطالبان الناس  
فيكره ذلك ولا يقدم على مخالفتهم سمع منه الحسن بن الحسين بن منصور كتاب الرسالة ثم سمعها منه ولله عرس  
ما رايت الرحالة في بلدك ثم منهم اليه وسمعت يقول حدثت بكبايعا القرآن سنة ثيف سبعين  
مائتين قال الحاكم وسمعت محمد بن جاسد يقول سمعت ابا حامدا الاعمش يقول كتبنا عن ابی العباس  
يعقوب الوراق سنة خمس وسبعين ومائتين في مجلس محمد بن عبد الوهاب الفراء قال وسمعت محمد بن  
الفضل بن خزيمة قال سمعت جاسداً من المشركين الشافعي قال سمعت من العباس الاصم فانه ثقة قد رايت يسمع  
بصر وسمعت ابا احمد الحافظ يقول سمعت عبد الرحمن بن ابی حاتم يقول ما بقى الكتاب لم يمسسوا راوية العباس  
الوراق وبلغنا انه ثقة صدوق قال الحاكم وقرأت بخط ابی علي الحافظ في كتاب الاصم على الرجوع عن احاديث  
ادخلوها عليه فوقع الاصم كل من روى عنه ذلك فهو كذاب ليس هو في كتابي قال الحاكم وقرأت  
خط ابی عمر احمد بن المبارك السجستاني حدثني محمد بن يعقوب بن يوسف الوراق قال السراج ناشر بن بكر في حديث  
قلت هذا المستمل كبري وى عن قتيبة وشجرة ومات سنة اربع وثمانين ومائتين قال الحاكم حقه لاهتم

ادركته منهم

ما

عن

بجن في سجدة وقد امتلأ السكدة من اولها الى آخرها من الناس وهو عشية يوم الاثنين الثالث من شهر  
ربيع الاول من سنة اربع واربعين وثلاثمائة وكان على عشية كل اثنين من اصوله مما ليس بالقول شاهد  
فلما نظر الى كثرة الناس الغراء من كل فج عميق وقد قاموا يطرقون له ويحمان على عوانتهم من اجله  
الى المسجد فلما بلغ المسجد جلس على راس المسجد وبكى طويلا ثم نظر الى المستمل فقال اكتب سمعت محمد بن  
اسحاق الصفا يقول سمعت ابا سعيد الاشج يقول سمعت عبد الله بن دريس يقول انيت يوما بالاعشار  
جده فوجدت الباب فقلت من هذا فقال ابن دريس فاجابتنى امرأة يقال لها برة هاها يا عبد الله بن دريس فدخل  
جملد العري التي كانت في هذا الباب ثم بكى كثيرا ثم قال كان في هذه السكدة ولا يدخلها احد منكم فاني لا اسبح  
وقد ضعف البصر وحان الرحيل والنفقة الجال فما كان الا بعد نهار اقل منه حتى كفت بصره وانقطعت الرحلة  
وانفس الغراء الى اوطانهم ورجع امر الالعباس الى انه كان في ذلك اذ اخذ ثوبين علم انهم يطلبون ارواية فمضى حتى انتهى الى  
بن سليمان ويقراء الاحاديث التي كان يحفظها وهي اربعة عشر حديثا وسبع حكايات وصار يأسو حال المشي  
ربيع الاخر سنة ست واربعين فتوفي ابو العباس ليلة الاثنين في عشية الاثنين الثالث من ربيع الاخر سنة  
ست واربعين وثلاثمائة فغسله ابو عمر بن مطر وشهدت جنازته بشاهدين فمقدم ابو عمر بن مطر للصديق عليه  
ودفن في مقبرة شاهدين ورئي في المنام فقيل له اماذا انت هي حالك ايها الشيخ فقال انا مع يعقوب التقي  
والربيع بن سليمان في جوار ابي عبد الله الشافعي فحضر كل يوم ضيافته قال الحاكم وحضر ابا العباس يوما  
في مسجد فخرج ابو ذر لصلوات العصر فوقف موضع الميزنة ثم قال بصوت عال انا الربيع بن سليمان انا  
الشافعي ثم ضحك وضحك الناس ثم اذن وذهبي وذكروا الحفاظ لفنه الا صم الامام الثقة محدث المشرق  
ابو العباس محمد بن يعقوب بن يوسف بن معقل بن سنان الكاموي مولا له المعقل السابري وكان يكره ان  
يقال له الا صم قال الحاكم انما ظهر به الضمم بعد مجيئه من الرحلة ثم استحكم حتى كان لا يسمع غميق الحمار  
قال كان محدث عصره بلا مفاضة سمعته يقول ولدت سنة سبع واربعين ومائتين وسمع من احمد  
بن يوسف واحمد بن ابراهيم بعد ذلك رجل به ابوه المشد يعقوب الوراق في سنة خمس وستين فمع باصهما  
من هرون بن سليمان واسيد بن عاصم وجملة من اهل بن سنان الرملة وبصر من ابن عبد الحكم والربيع بن  
ابراهيم بن منقذ وبكار بن قتيبة وبسقلان من احمد بن الفضل الصائغ وببدر بن العباس بن الوليد و  
بدمشق من ابن ملاس ويزيد بن عبد الصمد وجوه من اربعة الحجازي ومحمد بن عوف الطائي وبطرسوس





نما خرج ليؤذن للعصر فاستقبل وقال يصوت حال انا الربيع بن سليمان انا الشافعي ثم ضحك  
ضحك اناس ثم اذن وقد خرج علينا في سنة اربع واربعين فلما انظر الى كثرة الناس والغرباء قد امتلأت  
السكة بهم وهم يطرقون له ويحملونه فجلس على جدار المسجد وبكى ثم نظر الى المستحالي وقال انكبت  
انا الصاغاني سمعت باسعيد الاشجعي يقول سمعت ابن دريس يقول انكبت بابي لاعمش بعد موته  
فدققت بابه فلجأ بتي امرأة هاهي تهاى تهاى قالت يا ابا عبد الله ما فعل جماعه العرب التي كانت تأتي ههنا  
ثم بكى الكثير وقال كان في هذه السكة لا يدخلها احد منكم فاني لا اسمع وقد صنعت البصر حار الرحيل  
وانقضى الاجل فما كان بعد شهر او اقل حتى كره بصره وانقطعت الرحلة ورجع امره الى ان كان يتناول  
فلما فاذا اخذ بيد هاهنا منهم يطؤون الرابية فيقول انا الربيع ويسمى احاديث يحفظها وهو اربعة  
عشر حديثا ويتبع بحكايات وسار بأسوء حال وتوفي في ربيع الآخر سنة ست واربعين وثلاثمائة رحمه الله  
في ربيع الثاني سنة ثمان مائة وفيها مات محمد بن خراسان مسندا العصر ابو العباس الاصم محمد بن يعقوب بن يوسف  
مقل برسان الاموي مولاهم النيسابور العقيلي المولود في سنة ثمان مائة وولد له مائة اثنان في الاسلام في سنة ثمان مائة  
سبعين سنة بمسجده وكان حسن الاخلاق كريما يسخن بالاجرة وعمره اربع واربعين سنة وولد له خلق كثير  
قال الحاكم ما رايت الرحالة في بلد اكثر منهم اليه رايت جماعة من اندلس ومن اهل فارس على باب  
قلت سمع من جماعة من اصحاب سفيان بن عيينة وابن وهب وكانت حلت مع والده في سنة خمس وستين  
ومائتين فغاب عن بلدة خمس سنين وسمع باصبهان والعراق ومصر والشام والبحيرة ونيز وبنى در  
ول الاسلام وروايع سنة ثمان مائة وفيها مات محمد بن خراسان ابو العباس الاصم محمد بن يعقوب بن  
يوسف النيسابوري في ربيع الآخر له مائة سنة وقد حمل عن اصحاب سفيان بن عيينة وابن وهب يروى في  
طبقات الحفاظ في سنة ثمان مائة في ربيع الآخر له مائة سنة وقد حمل عن اصحاب سفيان بن عيينة وابن وهب يروى في  
بن سنان الاموي مولاهم العقيلي النيسابوري محدث عصره بلا مدافعة ولد سنة ثمان مائة وحدث سنان  
سبعين سنة حدث عنه الحاكم وخلق وتفرغ في الدنيا باجازته ابو غدير الحافظ مات في ربيع الاخر سنة  
ست واربعين وثلاثمائة انتهى في هذا ابو بكر الاصم حقاظم المشهور بالعلم وركبهم المباح في  
قد روى هذا الحديث الهادي بنور الى النعمان هم واثروا في الخبر الموصل بهداه الى الفضل لا تتم  
فلا يورث عنه الامن في اذنه صمم ولا يترى فيه الامن في عينه ظلم ولا يطعن فيه الامن في

يطلبون

الاحق

ثناء اللہ پانی تہ نیز ظاہر و باہر است کہ اسباقی فیما بعد انشاء اللہ تعالیٰ وجہ بسم  
را بر ولایت ابن عمر نیز خارج نموده چنانچہ آنرا عبارت صواعق ابن حجر مکی و عقد بنوی شیخ بن عبد اللہ العیدروس و  
و از عبارات نزل الابرار و مفتاح النجا و تحفة المحجین و اسعاف الراغبین و وسیلہ النجاۃ نیز تمعنی واضح و لائح خواهد شد  
انشاء اللہ تعالیٰ و مطلق روایت کردن طبرانی حدیث نیتہ العلم را از کنوز الحقائق مناوی ہویہ او اشکار میشود و کہ  
ستعلو یعون اللہ تعالیٰ فیما کسباقی و محامد جلیلہ و ملاحج جمیلہ و مفاخر سنیلہ و آثار علیہ طبرانی نزد ائمہ قوم پیش از انت  
کہ استیفا و آن توان کرد نبی ازان در مجلد حدیث طبرانی کتاب الانساب عبد الکرم سماعی و و فیات الاعیان ابن خلکان  
و عبرت بن خبر بن غیر ذہبی و مرآۃ الجنان عبد اللہ بن اسود رافعی و طبقات المحققین عبد الرحمن بن ابی حریص و طبقات القضا  
محمد بن محمد جزیری و توضیح الدلائل شہاب الدین احمد شریع موافق لدنیہ محمد بن عبد الباقی زقانی و منظر الانسان یوسف بن  
احمد بن محمد بن عثمان بن عثمان السجستانی و محمد بن خود شاعر صاحب ریح و البیضاء و ابجد العلوم مولوی صدیق حسن خان معاصر دست  
در بیجا نیز بعضی عبارات بانحصار مذکور شد و شمس الدین قزقرہ الحافظ کفۃ الطبرانی الحافظ الامام العلامة الحجة  
ابو القاسم سلیمان بن احمد بن ایوب بن مطیر الشافعی اللخمی الطبرانی مسند الدنیا الی ان قال سمع ہاشم بن مرید  
الطبرانی و ابازرعة الثقفی و اسحاق الدیری و اذریس الططار و بشیر بن موسی و حفص بن عمر شیعہ  
و عبد اللہ بن محمد بن سعید بن ابی مریم و نظائر اہم و حرص علیہ و صباہ ابوہ و رحل بہ و کان یروی عن  
دحیم و غیرہ مولد الطبرانی بکاف صفر من سنۃ ستین و امہ عکا و لہ کتاب الدعاء فی مجلد کبیر و کتاب الناسک  
عشرۃ النساء و کتاب السنۃ و کتاب الطوائف و کتاب النوادر و کتاب کمال السنۃ و کتاب مسند شعبۃ و کتاب مسند سفیان  
و عمل اسانید جامعۃ من الکبائر و کتاب حدیث الشامیین و کتاب الای و اہل و کتاب الرمی و لہ تفسیر کبیر و اشیاء لہ  
علیہ ما حدث عنہ ابو خلیفۃ الحجی و ابن عقدۃ و احمد بن محمد الصفار و ہواک و مرشی و خرو و ابوبکر بن مردویہ  
و الفقیہ ابو عمر محمد بن الحسن السبط اخی الحسن بن احمد بن المرزبان و ابوبکر بن علی الذکوانی و ابو الفضل  
محمد بن احمد الجارودی و ابو نعیم الحافظ و ابو الحسن بن قادسہ و محمد بن عبید اللہ بن شہر بار و عبد الرحمن  
بن احمد الصفار و ابوبکر بن زید و خاتمۃ اصحابہ و بقی بعدہ عاملین عبد الرحمن بن الذکوانی یروی عنہ بالاجازۃ  
ذکر فی الطبرانی سماعا و لہ اکثرہا فقط مسند ابی بن عجمہ و ما تلوہ عجمہ ان و سطر ثلث مجلدات جمعہ الضعیف مجلد مسند القس  
ثلث مجلدات مسند الشامیین النوادر مجلد معر الصفا مجلد خواتم عشرہ مجلدات مسند اہل بصرہ کبیر مسند عائشۃ التفسیر کبیر  
کمال البیوحد مجلد الطوائف الامجاد مجلد شعبۃ اصحاب حدیث الامجاد مجلد الامجاد مجلد شمس العکبر مجلد

عکاوید

قد روی هذا الحديث النزيل لبرهان بطرق عديدة تشديد السلطان فلا يرتاب في هذا الخبر المباح باللعان  
السافر بالمؤمنان بعد روايته هذا الخبر المصطلح باعباء هذا الشأن الامر غلب على قنبيه الطبع و دان  
فهو محبوب و ادى العمله كالبحراني و يعصم في محال العتة اشدها ليعمان و وجهه فيهم انهم ابو القاسم سليمان بن احمد  
بن ايوب الطبراني حديث مدينة العلم را بر و ايت ابن عباس روى فيهم كبره خود اخراج نموده چنانچه على ما نقل عنه گفته شده  
الحسن بن علي الميموني و محمد بن علي المصافقي المكنى قال ثنا ابو الصلت عبد السلام بن صالح الحارثي عن ابي يعقوب  
عن الاعشى عن مجاهد عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انا مدينة العلم و علي بن ابي طالب  
فمن اراد العلم فليأتني من يابيه و روايت ارون الطبراني حديث مدينة العلم را باين لفظ از افاده ابن حجر راجع خود على  
السيوطي في قوت المغتضى از افاده خود جلال الدين سيوطي در جمع الجوامع و قول جلي على متقى در كنز العمال و مرزا محمد خيبري  
در نزل الابرار و مفتاح النجا و مولوي حسين در كوسيلة النجاة و مولوي ولي الله در مآثر المؤمنين و واضح و آشكار است كه استيعاب  
فيما ياتي انشاء الله تعالى و وجهه فيهم انهم الطبراني اخبر في حديث شريف را بر و ايت ابن عباس روى فيهم كبره خود و بلفظ ديگر اخراج  
نموده چنانچه سيوطي در جامع صغير گفته انا مدينة العلم و علي بن ابي طالب فمن اراد العلم فليأتني الباب عقود  
طوبى و از افاده مسمودي در جواهر الفقيرين و علي متقى در كنز العمال نیز روايت كردن طبراني اخبر في حديث شريف را  
بهمين لفظ واضح و مطلق روايت كردن طبراني حديث ابن عباس را از نكت بدليات يدي و شرح مواهب تاني و في  
مجموعه شوكانى ثابت و متحقق ميشود و كما سياتي فيما بعد انشاء الله تعالى و وجهه فيهم انهم الطبراني اخبر في حديث شريف را  
بر و ايت جابر بن عبد الله روى فيهم كبره خود و چنانچه جبركي در صواعق در فضائل ائمه المؤمنين عليه السلام گفته الحديث  
المتابع اخراج الابرار و الطبراني و الاوسط عن جابر بن عبد الله و الطبراني و الحاكم و العقيلي في الضعفاء و ابن  
عدي عن ابن عمر الترمذي و الحاكم عن علي بن حفي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انا مدينة  
العلم و علي بن ابي طالب و شيخ بن عبد الله العيودي و الميموني و عقد بنوي گفته و اخراج البزار و الطبراني في الاوسط عن جابر بن  
عبد الله و الطبراني و الحاكم و العقيلي في الضعفاء و ابن عدي عن ابن عمر الترمذي و الحاكم عن علي بن ابي طالب  
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انا مدينة العلم و علي بن ابي طالب و جبركي روى در نيل راس گفته و اما انساب  
مدينة عنه ففي قوله صلى الله عليه وسلم انا مدينة العلم و علي بن ابي طالب و الاوسط عن جابر بن عبد الله و الطبراني في الاوسط  
عن جابر بن عبد الله و الترمذي و الحاكم عن علي و اخراج طبراني اخبر في حديث شريف را بر و ايت جابر بن ابرار و  
مفتاح النجا و تحفة المحجبين را محمد خيبري و در سحاب الراغبين صبان مصري و وسيلة النجاة و مولوي حسين الكهنوي و سيف



عشرة النساء جزء مسند أبي ذر جزيان الروية جزء الحجي جزء الا لوية جزء فضل رمضان جزء اخر افض جزء  
العسل جزء الرد على المغزلة جزء الرد على الجهمية جزء مكاييم الاخلاق العزاء جزء الصلوة على الرسول  
صلى الله عليه وسلم جزء الماموم جزء فضل العلم جزء ذم الزلوى جزء تفسير الحسن جزيان الزهر عن انس جزيان  
ابن المنكدر عن جابر جزء مسند ابي اسحاق السبيعي حديث يحيى بن ابي كثير حديث مالان بن دينار وارو الحسن  
عن انس حديث حمزة الزيات حديث مسعر حديث ابي سعيد البقال طر و حديث من كذب على جزء انسوخ  
جزء مسند ابر حجارة من اسماء عباد من اسماء عطاء من اسماء شعبية اخبار عمر بن عبد العزيز ربيع مسند روح  
بالقسم فضل عكرمة ام هانئ النبي صلى الله عليه وسلم مسند عمارة بن غزيرة القتيبي بن مصروق وجماعة  
مسند العبادلة كبير احاديث ابي عمر بن العلاء غرائب مالك جزء ايدى تغلب جزء حنين بن عطاء صفة ابي هريرة  
مسند ابي الحرب العكل فضائل اربعة الراشد بن جزيان مسند ابن عجلان كتاب الاشارة كتاب الطهارة كتاب  
الامارة عشرة النساء مسند ابي ايوب الا فريقي مسند زياد الجصاص مسند زافر واشياء عنه قال الذكواني  
سئل الطبراني عن كثرة حديثه فقال كنت انا م على البوارى ثلاثين سنة قال ابو نعيم دخل الطبراني اصيبا  
سنة تسعين سمع وسافر ثم قدمها فاستوطنها ستين سنة وقال ابن مردويه قدم الطبراني سنة عشر  
فقبله ابو على بن نيم العامل وضمه اليه وجعل له معلوما من الخراج وكان يتناول الى ان مات قال  
ابو عمر بن عبد الوها السلمي سمعت الطبراني الما قدم ابن نيم العامل مرفا سل عطا خمسمائة درهم فلما كان اخراجه  
يكره ابي بكر وعمر بعض الشيء فخرجت له اعد اليه بعد قال ابن فارس صاحب اللغة سمعت الاستاذ ابا العبيد يقول ما  
اخط في الدنيا كالأدوية الزارة والرياسة التي انا فيها حتى شاهدت مذكرة الطبراني وابي بكر الجعفي بحضرة وكان الطبراني  
يعلمه بكرة حفظه وكان ابي بكر يغلبه بقطنة حتى انفتحت صوابها الى ان قال الجعفي عند خذ ليس في  
الدنيا الا عندك فقال هات فقال نا ابو خليفة ناسليمان بن ابي يوق قال اناسليمان بن ابي يوق ومن سمي ابو خليفة  
من عابك الخيل الجعفي قال ابو القاسم وكان انا الطبراني وقر كثره زوي وول الاسلام درو قاتع شين ثلثه ما كفته وفيها ما مسند  
الدنيا انما ابو القاسم سليمان باجم الطبراني باجمها وله مائة سنة وشهر وانتم في درنية معلوم كفته في المباح اذا اطلقت براد  
في اصطلاح الجعفي الجعفي الطبراني والمجتم الاوسط والجعفي الصغير ايضا الطبراني القاسم سليمان بن جهم الطبراني مسند الدنيا  
بعضها وكونه ستين وثلاثا وله مائة سنة وشهر وكونه صديق من عامر تاج كل لغة ابو القاسم سليمان بن جهم ابي يوق مطير النخعي

حدث

بن

هو

ذكر في غير هذا الموضع ولا ذكر له في الوسيط وإنما الذي في الوسيط القفال المروزي كما سبأ ذكرنا شاء الله  
تعالى وذكر الشاشي في الروضة في مواضع كثيرة منها في آخر صلوة المسافر في جواز الجمع بالمرض وفي باب الحقيقة  
وأخر الباب الثاني من كتاب لا قرار ويعرف هذا بالقفال الشاشي الكبير والذي في الوسيط والنهاية وتعلق  
القاضي حين الأمانة والتمتة والتهذيب العبد والبحر ونحوها من كتب الخراسانيين هو القفال المروزي الصغير  
ثم إن الشاشي يتكرر في كتب التفسير والتأنيذ والآداب والحدود ويوجد في كتب الفقه المتأخر من الخراسانيين  
واشترك القفالان في أن كلاهما هذا أبو بكر القفال الشاشي لكن يتميزان بما ذكرنا من مظاهرهما ويتميزان  
أيضا بالأسماء والنسب والكبير الشاشي الصغير مروزي الشاشي اسمه محمد بن علي بن اسمعيل تفرقه علي بن  
شرح وكان ما عساه بما ذكرناه من هذا الأصل ورجل في طلب الحديث سمع نجران بابكر محمد بن  
السنخ بن خزيمة وأقرن نجا العراق محمد بن جريد الطبري والباغندي وأقرنهما في الجزية بأمر به وبالشام الجهم  
وأقرنهما وبالكوفة وغيرهما له مصنفات من أجل المصنفات وهو أول من صنف الجدل شرح رسالة الشاشي  
رحمه الله ورويت له كتابا أنفيسا في كل ما للنبوة وكتبا جليلا في محاسن الشريعة قال الشيخ أبو إسحق في طبقة  
له مصنفات كثيرة ليس له أحد مثلها وله كتاب في أصول الفقه وله شرح رسالة الشاشي رضي الله عنه وعنه  
أنشرفه الشافعي رداء التمر قال في سنة سنة ثلثين وثلاثمائة قال غيره في الشاشي قال الإمام أبو عبد الله الحلي كان  
شيخنا القفال الشاشي أحسن لعقبيه من علماء عصره وقال أبو سعيد السمعي في الرجال القفال الشاشي الفقيه  
الشام من أهل الشاش أما عصره بل لا مد أكافقيه ما أصابوا في هذا شاعر أساء ذكره الشر والغر وله تصانيف مشهورة  
ورجل في خراسان والعراق والحجاز والشام والثغور سمع أبا بكر محمد بن إسحاق بن خزيمة وأبا العباس السمرقاني في القسم  
وغيرهم وروى عنه الحاكم أبو عبد الله أبو عبد الله بن ميثاق وأبو عبد الله السامري وغيرهم ولد سنة إحدى وتسعين وأربعين  
وما لبث الشاش في الحج سنة خمس وستين وثلاثمائة ومن غير أبي القفال الشاشي فقله عنه في الروضة أنه قال نحو  
الجمع بين الصلوتين بعد المرض فيما تروى به الأحاديث في شعبان عن النبي صلى الله عليه وآله قال  
الشيخ أبو بكر القفال الشاشي رحمه الله أوسع رجل على من نزل به وزادى صباح على من أكل به فقدم  
حاضر ما عندنا وإن لم يكن غير من دخل به فاما الكرية فيرضى به وأما اللبيد فمن لم يسل  
وابن خلكان درونيات الأعيان كفته أبو بكر محمد بن علي بن اسمعيل القفال الشاشي  
الفقيه الشافعي إمام عصره بل لا مد لا فقه كان فقيه محدثا أصوليا لغويا شاعرا لم يكن بما ذكرناه

نظ  
سعد





وروی عن محمد بن جریر الطبری و اقارنه و روی عنه الحاکم بن منق و جماعة کثیرة و ابوبکر القفال المذکور  
هو والد القاسم صاحب کتاب التقریب الذی ینقل عنه فی النهایة و الوسیط و البسیط و ذکره الغزالی فی الالباب الثانی  
م کتاب الرهن لکنه قال ابوالقاسم وهو غلط و صوابه القاسم و هذا التقریب غیر التقریب الذی لسلیم الرازی  
فان التقریب الذی للقاسم بن القفال شاشی قلیل الوجود بخلاف تقریب سلیم الرازی و الشاشی منسوب  
إلى الشاش و هو مدینه و راءه فی سجون ارض المترک ابوبکر محمد الشاشی المذکور غیر ابی بکر محمد الشاشی صاحب العمد  
و کتاب المستظهر الذی سنذکره انشاء الله تعالی فی سنة سبع و خمسمائة المتأخر عن الشاشی القفال المذکور  
و فیہ من خبر بن جریر و قال بن جریر کثر لکفته و فیہما الشاشی القفال الکبیر ابوبکر محمد بن علی بن اسمعیل الفقیه الشافعی  
صاحب المصنفات رحل الی العراق و الشام و خراسان قال الحاکم کان علم اهل ما وراء النهر بالاصول و اکثرهم  
رحله فی السیرت سمع ابن جریر الطبری و ابن خزيمة و طبقتهما قلت هو صاحب وجه فی المذهب قال الجلیجی کان  
شیخنا القفال علم لقیته من علماء عصره و ابن الوردی و تلمذ له و تفرغ له و تفرغ له و تفرغ له و تفرغ له و تفرغ له  
بن علی بن اسمعیل القفال الشاشی الشافعی لم یکن ذاء النهر فی عصره مثله رحل الی العراق و الشام و الحجاز و اخذ الفقه عن  
ابن شریح و روی عنه الطبری و ابن منق و کثیر التقریب الذی ینقل عنه فی النهایة و الوسیط و البسیط و ذکره  
الغزالی فی الباب الثانی من کتاب الرهن هو تضايف القاسم بن القفال المذکور لکن قال الغزالی ان القاسم هو هو و هذا  
غیر تقریب سلیم الرازی و الشاشی نسبة الی مدینه شاش و راءه فی سجون و القفال غیر ابی بکر الشاشی الذی  
صاحب العمد و المستظهر و یا فنی و راءه النجاشی و روی عنه کثر لکفته و فیہما الشاشی القفال الکبیر ابوبکر محمد بن علی بن اسمعیل الفقیه الشافعی  
و ستین عند السمعانی و فی ست و ثمانین عند الشیخ ابی اسحق الشیرازی و فی الامام الخویري الفاضل الشهیر  
المعروف بالقفال الکبیر بالقفال الشاشی الشافعی امام عصره بلامنازع و فريد هرة بلامنازع  
صاحب المصنفات المفيدة و الطريقة الحميدة کان فقیها محدثا اصولیا لغویا شاعرا لم یکن بما وراء النهر  
لشافعیین مثله فی وقته رحل الی خراسان و العراق و الحجاز و الشام و الثغور و اخذ الفقه عن ابن  
شریح و هو اقل من صنف الجدل الحسن من الفقهاء وله کتاب فی اصول الفقه وله شرح الرسالة و  
انتشر مذهب الشافعی فی بلادہ و روی عن اکابر علماء منهم الامامان الکبیران محمد بن جریر الطبری و امام  
الائمة محمد بن خزيمة و اقارنهما و روی عنه جماعة من الکبار منهم الحاکم ابوعبدا و ابن منق و ابوعبدالله  
السلمی غیرهم قلت هذا القفال الشاشی المذکور قد یشبہ علی بعض الناس بقفال و شاشی اخر یبہا

سريخ

و

ابن الحارث

في الشافعيين مثله في وقته رحل إلى خراسان والعراق والحجاز والشام والثغور وسائر ذكوره في البلاد  
واخذ الفقه عن ابن شريح وله مصنفات كثيرة وهو أول من صنف المجلد الحسن من الفقهاء وله كتب  
في أصول الفقه وله شرح الرسالة وعنده انتشار مذهب الشافعي في بلاده وروى عن محمد بن جرير الطبري  
واقراه وروى عنه الحاكم أبو عبد الله وأبو عبد الله بن مندة وأبو عبد الله بن أبي عمير السلمي جماعة كثيرة وهو والد القسم  
صاحب التقريب الذي ينقل عنه في التمهية والوسيط والوسيط وقد ذكره الغزالي في الباب الثاني من كتاب  
الرهين لكن قال أبو القسم وهو غلط وصوابه القسم وقال العجلي في شرح مشكلات الوجيز والوسيط  
في الباب الثالث من كتاب القسم أن صاحب التقريب هو أبو بكر القفال وقيل أنه ابنه القسم قال  
فلهذا يقال صاحب التقريب حلل الأهمام قلت ثم رايت في شوال من سنة خمس وستين وستة في خزانة  
الكتيبا مدرسة العادية بدمشق المحسن كتاب التقريب في ست مجلدات وهي مرجع أبي عشر مجلدات  
وكتب عليه أنه تصنيف أبي القسم بن أبي بكر القفال الشاشي وقد كانت نسخة المذكورة الشاشي  
مسعود النيسابوري الأتي ذكره إنشاء الله تعالى وعليه خطه بأنه وقفها وهذا التقريب غير تقريب  
الذي أسلم الرازي فإنه رايت خلفا كثيرا من الفقهاء يعتقدونه هو فلهذا انتهت عليه التقريب الذي  
لا بن القفال قليل الوجود والذي أسلمه موجود بأبي الحسن وهذا التقريب هو الذي يخرج به الفقهاء  
بخراسان وقد وقع الاختلاف في وفاة القفال المذكور فقال الشيخ أبو اسحق الشيرازي في طبقات الفقهاء  
توفي سنة ست وثلثين وثلاثمائة وقال الشيخ أبو عبد الله المعرف بابن البيع النيسابوري أنه توفي بالشاش  
في ذي الحجة سنة خمس وستين ثلثمائة وقال كتيب عنه ووافقه على هذا ابن البمعاني في كتاب الكناش  
فرا فقال كانت ولادته سنة أحد وتسعين ومائتين وقال في السمعاني في كتاب الذيل أنه توفي سنة ست  
ستين وثلاثمائة رحمه الله تعالى والله أعلم بالصواب وكذا قاله في كتاب الإنسان أيضا في ترجمة الشاشي والقول الآخر  
قال في ترجمة القفال والشاش نسبة إلى الشاش بشتينين معجمتين بينهما ألف هي مدينة راء فخر سيجن في  
ارض الترك خرج منها جماعة من العلماء وهذا القفال غير القفال المروي في سبق ذكر ذلك في العبادلة وهو متنا  
عن هذا وأبو القفال اسمعيل بن علي تاريخ مختصره وقائع سنة خمس وستين وثلاثمائة كفتة فيما قيل بل في سنة ست  
ستين وثلاثمائة وقيل في سنة ست وثلثين ثلثمائة توفي أبو بكر واسمه محمد بن علي بن اسمعيل القفال الشاشي  
الفقيه الشافعي امام عصره لم يكن بما وراء النهر في وقته مثله رحل إلى العراق والشام والحجاز وأخذ الفقه عن ابن شريح

استأدته والعشرين في الجهاد اما من الذي هو من اجلهم من لقينا من علماء عصرنا صلوا بالاصول  
والجدول وحاظ الفروع والعلل ناصر لدين بالسيف والقلم والنش والاعمال العلم على كل علم ابوبكر محمد  
النقاشي وقال احاكم ابو عبد الله هو الفقيه الاديب ما عصى ما ورأه من النهر للشافعيين واعلمهم  
بالاصول واكثرهم رحلة في طلب الحديث وقال الشيخ ابواسحق الشيرازي كان اماما وله مصنفات  
كثيرة ليس احد مثلها وهو اول مرجع في الجدل الحسن من الفقهاء وله كتاب في اصول الفقه وله  
شرح الرسالة وعنه انتشر فقه الشافعي ما ورأه النهر وقال البصيراح القفال الكبير علم من اجلهم المذ  
مزعوم مجمع علم هو با علم لجامع في الفقه الكبير من ابن خزيمة وابن جرير وعبد الله الدائني ومحمد بن محمد  
الباغندي وابو القاسم البغوي وابو عروبة الحراني وطبقه هم روى عنه ابو عبد الله الحاكم وقال ورد  
ليس اوسع روى على ابن خزيمة ثم ثانيا عند منصوره من العراق ثم وردها على الكبر السن وكتبنا عنه غير  
مرة من ابن خزيمة ثم اجتمعنا في اواخر مرة فكتبته سنة وكتب عفي بخطيرة وروى ابوصاعد ابو  
عبد الرحمن السامري ابو عبد الله الحليمي ابن منيرة وابو نصر عمر بن قدامة وغيرهم وذكر الشيخ ابو اسحق  
انه درس على ابن سريج قال ابن الصلاح والا طهر عنده انه لم يدركه الى ان قال السبيكي قال الشيخ ابو اسحق  
ما تالفقال سنة ست وثلاثين وستائة قال ابن الصلاح وهو منهم قطعنا تاريخ الحاكم ابو عبد الله  
وفاته في اخر سنة خمس وستين وثلاثمائة بالشاشي من اصواب مولانا انكر ابن السمعاني سنة  
احدى وتسعين ومائتين فيكون عمره من ثوب ابن سريج سبع سنين ويكون قد جاوز العشرين  
من الاشهر استقر على الخلا في وقال الاشعرى عبد الرحيم بن اسحق طبرستانى في كتابه ابوبكر محمد بن علي بن اسمعيل القفال  
الكبير الشاشي لخدمة الاسلام قال العبادي في الطبقات هو افضل من هؤلاء اقله وامكنهم في دقائق  
العلم قد ما و اسرهم بيا و اثبتهم جنانا و اعلاهم اسنادا و ادبرهم عمادا وقال الحليمي هو علم من  
لغة من علماء عصره وقال فيه الحاكم هو الفقيه الاديب امام عصره ما ورأه النهر واعلمهم بالاصول  
واكثرهم رحلة في طلب الحديث وقال الشيخ ابو اسحاق ابن مذهب الشافعي في ما ورأه النهر انتشر  
عنه مصنفات كثيرة ليس احد مثلها وقال ابن عساكر في تاريخه بلغني انه كان ما تالف من  
الاعتدال قالوا في اول امره بالاعتدال ثم رجع الى مذهب شيعي قال السمعاني ولد بالشاشي وهي  
مدينة ولاء النهر سنة احدى وتسعين ومائتين ونفى في بها في ذي الحجة سنة خمس وستين وثلاثمائة

ذا اوضح ذلك ايضا بانما اوضحت ذلك في نظيره في الثلاثة الضوئين المسمين بالاختصاص اعلم  
انهم ثلثة فقال شاشي هو هذا وقد ذكرنا عن اخذ ومن اخذ عنه وهو الذي قسم صاحب كتاب التقريب و  
قيل انه صاحب كتاب التقريب لا ولده والشاك في ذلك يقال صاحب التقريب وابو حامد الغزالي قال في كتابه  
لما ذكر صاحب التفتيش قال ابو القاسم فغلطوه في ذلك وقالوا صوابه القاسم والتقريب المذكور قليل الوجود  
في ايدي الناس وهناك تقريب اخري كثيرة وجوده في ايدي الناس هو لسليكم به تخرج فقهاء خراسان الشاشي  
بشنيين بمجتمعتين بينهما الف نسبة الى الشاش مدينة وراة فخر سيجون خرج منها جماعة من العلماء واذا  
ان هذا هو القفال الشاذ اعلم ان هناك قالوا في شاشيا غير قال ثلثتهم مكفون بالبر ويشترط انما هم في اسماءهم دون  
ابيهما والثنان في اسمهم صاكدون اسمهما القفال غير الشاشي القفال المروزي وهو عبد الله بن حمد عنه  
اخذ افاضل حنين والشيخ ابو محمد الجوي روى الامام محمد بن وسياق ذكره انشاء الله تعالى في سنة سبع  
واربع مائة التي توفي فيها والشاشي غير القفال هو فخر الامام محمد بن احمد من صنف المستظهر شيخ الشافعية  
في زمانه تفقه على محمد بن السيان الكازروني ثم لزم الشيخ باي السحاق وابو الصياغ بغداد وصنف وافي وروى  
تدريس النظامية ودفن عند الشيخ ابي العتيق وسياق ذكره انشاء الله تعالى في سنة سبع وخمسة مائة التي توفي  
فيها فهذا الكلام فيهم قد اوضحت جدا حتى عرج البياض تعدى القفال الشاشي المذكور في سنة خمس مائة  
وثلاثة المذکور صاحب جده المذهب مربيته على الخلاف في ان كتاب التقريب له او لولده الامام العجلي في  
شرح مشكلاي الوجيز الوسيط ذكر ذلك في كتاب التيمم قلت وانما بسطت الكلام في هذا وخرجت الى الاسهاب  
الخارج عن مقصدي الكتاب لاحتمال ان يقف عليه من يحتاج اليه من الفقهاء ونسأل الله تعالى التوفيق وسألو  
طريق الصواب وهذا الحللي كان شيخنا القفال اعلم من لقبته من علماء عصره وفوقه اختلافا وراج الدين  
بن عبد الوهاب كفي وطبقات شافعية محمد بن علي بن اسمعيل القفال البكري الشاشي الامام جليل محل اهل  
ذو الباع الواسع في العلوم واليد الباسطة والجلالة التامة والعظمة الوافرة كان اماما في التفسير اماما في التحد  
امام في الكلام اماما في الاصول اماما في الفروع اماما في الورع والزهد اماما في اللغز والشعر اكل العلوم محققا  
لما يورده حسن المنقش فيما عذر فراد من افراد الرضوان قال فيه ابو عاصم العبادي هو افضلهم الا صاحب  
قلما وابنتهم في دقائق العلوم قد ما واسرهم بياناً وابنتهم جنانا واعلاهم اسنادا وارفعهم عمادا  
وقال الحللي كان شيخنا القفال اعلم من لقبته من علماء عصره وقال في كتابه شعباي ما كان في الشعبة

سئل

اوضحته المتوفى

التيمم

السليمة جماعة كيفة وتوفي سنة ست وثلاثين وثلاثمائة وقيل توفي في شاش في ذي الحجة سنة خمس وستين  
 وثلاثمائة وشاش مدينة في ما وراء نهر سيحون في ارض الترك ومولوي صديق حسن خان معاصر دراجا والي الهند  
 ابوبكر محمد بن علي بن اسماعيل القفال الشاشي الفقيه الشافعي امام عصر بلاده ففتى بفتاوى اصولي شاعر بود  
 در ما وراء النهر مثل اورد وقت براي شافعية کسی بود بسوی خراسان عراق وحباز و الشام و تغور رحلت کرده و ذکر او در بلاد  
 و در دست رفته فقط از این سبب گرفته مصنفات بسیار دارد وی اول کسی است که در جلد حسن از فتاها تصنیف کرده کتاب  
 دار در اصول و فقه و در شافعی در بلاد و از وی منتشر گردیده روایت دارد از محمد بن جریر طبری و از وی حاکم نسابوری بن  
 و ابو عبد الرحمن سلمی جماعت کثیر را وی است در وفاتش اختلاف است سمعنا في نسخة توفي سنة ست وستين وثلاثمائة وشاش  
 شهر ريت و رای نه سجون که از موسی جماعتی از علما برآمده و این قفال غیر قفال مروزیست که ذکرش در عباد و گذشته و وی  
 متاخر از این قفال است و نیز مولوی صديق حسن خان در بحال العلوم گفته ابوبکر محمد بن علي القفال بن اسماعيل الشاشي  
 الفقيه الشافعي اول من صنف المجلد الحسن من الفقهاء كان امام عصر بلاده ففتاها في اصولها  
 لغوي شاعر اليه يكن بما وراء النهر للشافعيين مثله في وقته رحل الى خراسان العراق والحجاز والشام والتغور  
 و سار ذكره في البلاد اخذ الفقه عن ابن سريج وله مصنفات كثيرة في المجلد و كتاب في اصول الفقه وعنه  
 انشأ مذهب الشافعي في بلاده و روى عن محمد بن جرير الطبري واقارنه و روى عنه الحاكم وابن منذر و جماعة  
 كثيرة توفي سنة ثمان و قيل توفي في الشاش سنة خمس وستين وثلاثمائة وشاش مدينة ما وراء نهر سيحون في ارض  
 الترك خرج منها جماعة من العلماء وهذا القفال غير القفال المروزي وهو متاخر عن هذا كما قال ابن خلكان  
 في تاريخه وفيات الاعيان و نیز فاضل معمر در تاج مكل گفته ابوبکر محمد بن علي بن اسماعيل القفال الشاشي الفقيه  
 الشافعي امام عصر بلاده ففتاها في اصولها لغوي شاعر اليه يكن بما وراء النهر للشافعيين مثله  
 في وقته رحل الى خراسان العراق والحجاز والشام والتغور و سار ذكره في البلاد و روى عن محمد بن جرير  
 الطبري و روى عنه الحاكم ابو عبد الله و ابو عبد الله منذر و ابو عبد الرحمن اسلم و جماعة كثيرة و وقع الاختلاف في  
 وفاته فقتل في سنة ست وثلاثين وثلاثمائة وقيل خمس وستين وثلاثمائة والشاش في ذي الحجة سنة خمس وستين  
 منها جماعة من العلماء وهذا القفال غير القفال المروزي وهو متاخر عن هذا القفال ابوبكر الشاشي  
 القفال محدث لم يحوال و مسند هم الرجال و فقيه هم المقول و قد روى هذا الحديث الفاضل  
 للقفال و المزيج للشكالي و المنيل للبال و المبيط للعضال و المنشط من العقال و المنقذ عن المضال و

كذا ذكره في الانساب في ترجمة القفال وقال فيه في ترجمة الشافعي وكتاب الذيل انه توفي في سنة ست و  
ستين وقال الشيخ ابواسحق انه اخذ عن ابن سريج قال ابر الصلاح ان ما قاله الشيخ مرقيا ابن سريج قال  
عندنا خلافة وان ما قاله في وفاته وهم قطعوا قال وقد صرح المطوعي بانه لم يدرك ابن سريج وذكرنا  
انه توفي في ذي الحجة سنة خمس وستين انتهى نقل عنه الرافعي في مواضع محصورة منها في باب العقيدة واخر  
الباب الثاني من كتاب الاقرار وموضعين من اول النكاح ونقل عنه في الروضة ايضا في اخر صلح المسافر ومن  
تصانيفه كتاب ادب القضاء ومنها بحاسن الشريعة وموضع المعارف مناسبات نظرية ومشتمل على مسائل شرعية  
وهما قليلان الوجود وعندنا بكل منهما نسخة والابو بكر سري رتبها في شافعية فحمد على ابن اسمعيل ابو بكر الشافعي القفال  
الكبير لحداء علم المذهب وأئمة المسلمين مولد سنة احدى وتسعين ومائتين وسبع من ابي بكر بن خزيمة  
ومحمد بن جرير وابو القاسم البغوي وغيرهم قال الشيخ ابواسحق درس على ابن سريج وجعل عليه روى في الترتيب  
قال ابن الصلاح الاظهر عندنا الميراث ابن سريج وهو الذي ذكره اسطويعي في كتابه وانما اخذ عن ابى الليث  
الشافعي عن عوان بن فيرج قال الشيخ ابواسحق او كان اما مولى مصنفات ابى بكر ليس لاحد مثله وهو اول من  
روى عن الحسن بن الفقيه ما رواه كتاب سري في اسمعيل بن الفقيه وله في النسخة نسخة في نسخة الشافعي  
فيما رواه الهروي قال الحاكم كان علم اهل ما بين النهرين في ذلك الوقت من غير ان يكون له من كتب الفقه الا ما  
لقيه من علماء عصره قال النووي في تهذيبه واذن فقال الشافعي فلما جهزوا واذن القفال لم يترك فلو لصغر عمر  
الشافعي ذكره في التفسير والحديث والاصول والكلام ولم يترك ذكره في الفقه ومن تصانيف الشافعي  
دلائل النبوة ومحاسن الشريعة وادب القضاء وعكبر وتفسير كبير مات في ذي الحجة سنة خمس وستين وثلاثمائة  
وذكره الشيخ ابواسحق انه مات سنة ست وثلاثين وهو هم نقل عنه الرافعي في مواضع محصورة منها في باب  
العقيدة واخر الباب الثاني من كتاب الاقرار وموضعين من اول النكاح ونقل عنه في الروضة لخصه المسافر  
وقاضل زبيقي في درر نيرة العلوم مكثه واعلم ان اول من صنف الجدل الحسن بن الفقيه ما رواه ابو بكر محمد بن علي بن اسمعيل  
القفال الشافعي الشافعي لم عصره بهذا فة كان فقيها محدثا اصوليا لغويا شاعرا شافعي الميراث والافقه  
من الشافعيين مثله في وقته رحل الى خراسان والعراق والحجاز والشام والنجف وسائر ذكره  
في البلاد واخذ الفقه عن ابن سريج وله مصنفات كثيرة في الجدل واصول الفقه وعنه انشئت من هب  
الشافعي في بلاد روى عن محمد بن جرير الطبري واقرانه وروى عنه الحاكم ابو عبد الله وابو عبد الرحمن

الشافعي في ابن سريج مات قبل دخول بغداد



[illegible]



احب الیه من نفسه و یروون فی ذلك احادیث منها ما رواه الیه یحیی و ابوالشیخ فی الدلیلی انه  
صلی الله علیه و سلم قال لا یومن احد حتى اكون احب الیه من نفسه مقام نہایت شکفت ست که یاورم  
مقلد مطاع مخاطب عظیم الانحاء بروایت ابی الشیخ درست متسک میزند و از او مقام اجتماع کرمیکند با شایسته ضابطه  
او حدیث مدینه العلم را کمال عصیت نظر نمی اندازند و اقضای انصاف و خدا ترسی خود را بر یکه تازی ظاهر می سازند و از همه  
لطیفه آنست که خود مخاطب عالی انصاف در باب یازدهم همین کتاب است ثبت بدانان وایت ابو الشیخ میزند و باز  
در باب حدیث مدینه العلم که ابو الشیخ آنرا روایت نموده آغاز عصیت خاسره و مکاربت باره می بندد چنانچه بیان  
تقصبات که نسبت آن باطل حق نموده گفته تصب نیز گویند که اهل سنت افراط میکنند در بغض حضرت علی و تربیت  
ظاهره او رضی الله عنهم ذکروه این شهر آشوب و همچنین سبب ایشان را ملقب بنواصب کنند حال آنکه خود ایشان کتب  
خود از کتب اهل سنت مخصوصا از بیہقی و ابوالشیخ و دیلمی نقل کرده اند قال رسول الله صلی الله علیه و سلم  
لا یومن احد حتى اكون احب الیه من نفسه و یكون عترتی احب الیه من نفسه پس می بینی که مخاطب  
بنیل کمال تغزیر و تسویل در مقام اثبات لای اهل حلقه روایت ابی الشیخ را آورده حیل خلاص و مناص خود گردانیده  
الکن نمیدانم چرا در مقام رد و ابطال حدیث مدینه العلم بر افادات متحققین و متقین خود نظر نماند انچه تا معلوم نمیکرد  
که این حدیث شریف را نیز ابی الشیخ روایت فرموده تا از قبح و جرح این حدیث شریف باز می ستاد و داد غایت  
خلوعت و جلالت نمیداد و بالجملة فروایه ابی الشیخ هدا الحافظ المجلد فی المسند المفصل  
المنوع المفضل و عند هم بالطران الاول و خیر معتمد و معقول و سلوک الطبیح و الواضح المذلل  
فلا یرتاب فیہ الا الارعن المغفل و لا یطعن فیہ الا المبتدع المضلل و والله العاصم عن  
زیغ الخالط المحلل و هو الواقی عن خستله بالصون للکمال و چه بخت سوم آنکه بعد از مدبر عثمان  
المعروف بابن السقا او ابی الشیخ حدیث شریف را روایت کرد چنانچه علامه علی محمد الطیب رحمه الله المعروف بابن السقا  
گفته قوله صلی الله علیه و سلم ان امدینه العلم اخبرنا ابو الحسن احمد بن المظفر بن احمد الطحا  
الفقیه الشافعی رحمه الله بقراءتی علیه فاق بیسنة اربع و ثلاثین و اربعائة قلت له اخبرکم  
ابو محمد عبد الله بن محمد بن عثمان المزنی الملقب بابن السقا الحافظ الواسطی رحمه الله منا  
عن ابن الحنفیة رحمه الله نا احمد بن محمد بن یزید نا عبد الرزاق قال نا اسفد بن الثوری عریب نا الله بن عوف نا  
عمر بن الزحان بن بھان عریب نا عبد الله قال اخذنا النبی صلی الله علیه و سلم بعضه علی نقی

باب في تمهيدية الجنبلي و زاده اجداني بدی خبر لها و بعد ذکر حدیث بنی المنتفق گفته هذا حدیث جلیل ینادی حیلاته  
و غامته علی انه خرج من مشکوٰۃ النبوة کلامه یحییٰ بن عبد الرحمن بن المغيرة بن عبد الله  
الممدنی رواه عنه ابراهيم بن حنيفة الزیاری و هما من علماء اهل السنة ثقتا یحتج بهما فی التصحیح  
اجتمع بهما امام اهل الحديث محمد بن اسمعيل البخاری رواه ائمة السنة و کثیرم و تلقوا بالقبول و  
قابله بالتسليم و الا فتیاد و لم یطعن احد منهم فيه و لا فی احد من رواة فممن رواه الامام ابن کمال  
ابو عبد الرحمن عبد الله بن احمد بن حنبل فی مسنده او فی کتاب السنة و قال کتابی الی ابراهیم بن محمد بن محمد بن جعفر بن  
بن زبیر الزبیری کتبت لیک بهذا حدیث و قد عرضته و سمعته علی ما کتبت به الیک فحدثت عنی عن  
الحافظ الجلیل ابوبکر احمد بن عمر بن اعاصم النبیل و کتاب السنة له و منهم الحافظ ابو احمد محمد بن  
احمد بن ابراهیم بن سلیمان الصالحی کتاب المعرفة و منهم حافظ زما و محدث او انا ابو القاسم سلیمان  
احمد بن ایوب الطبرانی کثیر من کتبه و منهم الحافظ ابو محمد عبد الله بن محمد بن حیا ابو الشیخ  
الاصبهانی فی کتاب السنة الخ و تلج الدین و ان کنی و کفایة السطاح کر و ان روایت شیخ حسن عجمی جمیع نموده گفته  
کتاب اخلاق النبی صلی الله علیه و سلم الامام احمد بن محمد بن عبد الله بن محمد بن جعفر بن حیان  
المعروف بابی الشیخ رحمه الله تعالى اخبر عن الشیخ محمد بن علی بن الدین البلیغی محمد بن حازم الشیخ عن محمد بن ابراهیم بن الحافظ احمد بن محمد  
العسقلانی عن ابی اسحق ابراهیم بن محمد الوساکی ان ابی محمد اسحق بن عیسیٰ الهمدانی قال ان ابی سعید خلیل الحافظ قال انا ناصر  
بن محمد التورکی قال انا جعفر بن عبد الواحد الشافعی قال انا ابو طاهر محمد بن احمد بن عبد الوحید قال انابه  
مؤلفه ابو محمد عبد الله بن محمد بن جعفر بن حیا فذکره و یحییٰ بن غانم بن شیخ حسن عجمی ازان مشایخ سجدت  
کر شاه ولی الله و الدماجد مخاطب و کتاب ارشاد الی معات الاسناد بافصال سند روایت خود با بنی اجمالی  
بجاء آورده آغاز استلج و افتحار کرده پس ابو شیخ از شیوخ شایخ و الدماجد مخاطب باشد پس اگر اولیای  
شاه صاحب بعد سلم روایت الی شیخ که از شیوخ شایخ و الدماجد آن حاشد الحمد بوده دل تصدیق حد  
انامه یطعنند گوش حق نبوت خود برین فیلت جمیله تنبها گمان حدیث و در جواب از شیخ که ابی شیخ معتمد مخاطب  
بروای الشیخ شک نمود که از او تمام دفع عارضات استلاخ و بمقابلة الحق ذکر کرده و چنانچه در مواقع و زوکر  
تقصیر عیسیٰ بن اسحق بن اهل السنة بطول فی بعض اهل بیت ذکر کرد آن شیخ و گفت که کثیر من علمهم و هو  
صاحب یس و عصبیه فانه یقول انتم و جئت اهل بیت بنی علی جمیع بر و لا یقول احد یقول عیسیٰ بن النبی  
بالنواد هو و کذا و عصبیه فانه یقول انتم و جئت اهل بیت بنی علی جمیع بر و لا یقول احد یقول عیسیٰ بن النبی











وحيى ام از جوة فقله اشات  
حديث مزية العلم ووقع لعن الزان

روایت و تصحيح نمودن ابو عبد الله العلم  
السياورى حديث مزية العلم را

وعلى بابها فمن اراد المدينة فليات الباب هذا حديث صحيح الاسناد ولم يخرجناه وابو الصلت ثقة  
مامون فالى سمعت ابى العباس محمد بن يعقوب بن النازمي يقول سمعت العباس بن محمد الدوري يقول  
سالت يحيى بن معين عن ابى الصلت الهروي فقال ثقة فقلت ليس قد حدثت ابى معاوية عن الاحمشر  
انا مدينة العلم فقال قد حدثت ابى محمد بن جعفر الفيدى وهو ثقة مامون سمعت ابان بن احمد  
بن سهل الفقيه القباقي امام عصره بنجارا يقول سمعت صالح بن محمد بن جبيب الخافض يقول وسمعت  
ابى الصلت الهروي فقال دخل يحيى بن معين ونحو معه على ابى الصلت فسلم عليه فلما خرج  
فقلت لك اتقول رجلك الله في ابى الصلت فقال هو صدوق فقلت له يروى حديث الاحمشر  
عن عياض بن ابن عباس عن النبي صلى الله عليه وسلم انا مدينة العلم وعلى بابها  
من اراد العلم فليأتها من بابها فقال قد روى هذا اذك الفيدى عن ابى معاوية عن الاحمشر  
كباروا ابو الصلت حديثا بصحة ما ذكره الامام ابو بكر يحيى بن معين ابو الحسين محمد بن احمد  
بن محمد القنطري ثنا الحسين بن فهم ثنا محمد بن يحيى بن النضر بن شاذان بن جعفر الفيدى ثنا ابو معاوية  
عن الاحمشر عن مجاهد عن ابن عباس عن النبي صلى الله عليه وسلم انا مدينة العلم وعلى بابها فمن اراد  
المدينة العلم وعلى بابها فمن اراد المدينة فليات الباب قال الحسين بن فهم حدثنا ابو الصلت  
المهدي عن ابى معاوية قال الحاكم لم يعثر على المستفيدين هذا الحديث الحسين بن فهم بن عبد الرحمن ثقة  
مامون حافظ وهذا الحديث شاهد من حديث غيره النورى باسناد صحيح حدثني ابو بكر محمد بن  
على الفقيه الامام الشافعى القفال بنجارا وانا سألته حدثني النعمان بن هرون البليدى ببلد من اصل  
كتابه ثنا احمد بن عبد الله بن يزيد الحراني ثنا عبد الرزاق ثنا سفين الثوري عن عبد الله بن عثمان بن خثيم  
عن عبد الرحمن بن عثمان التيمي قال سمعت جابر بن عبد الله يقول سمعت رسول الله صلى الله عليه  
وسلم يقول انا مدينة العلم وعلى بابها فمن اراد العلم فليات الباب ازين عبارات مرسلات وارضع  
ولاحظت استكراهك در اثبات وتصحيح اين حديث شريف وادغام ونيكيت جامع عنيف مسامح جليله فرموده ووجود متعدد  
بزرگ شبهات ارباب عتاف از قلوب اهل انصار زوده اول انكه اين حديث شريف را بسند مقل خود از ابن عباس  
روايت کرده و دوم انكه تصريح صريح ببودن ان صحيح الاسناد نموده سوم انكه باطرا عدم خراج شيعين اين حديث شريف را  
راه استدراك بر ايشان پيوده چهارم انكه بعض اضع ابو الصلت هروي را كه رواي اين حديث از ابو معاوية است ثقة مامون

ان تحذیر الحربی و هو جبرهم المفید و حافظهم المجید و لهذا الحجة الشریف المجید و وذلك الحدیث  
الکریم المجید و مرغم انف کل مکابر عنید و حاکذب بناصيته کل معاند مرید و مؤسس بناء  
الحقی السامق المشید و مشید عماد الصدق الشاهق الاطید و والله ولی التوفیق والتأيید و هو  
الموفق بلطفه المحفوف بالتأزیر والتشدید و **وجه است و بهم** انکه ابو عبد الله عبد الله بن محمد بن  
محمد بن محمد بن ابی بطة العکبری البطنی این حدیث شریف را بشش طریق روایت نموده انفا شنیدی که ابن  
شمر شوب علیه الرحمه و مناقب آل بی طالب فرموده و قال النبئی علیه السلام بالاجماع انامدینه العلم  
وعلى بابها فمن اراد العلم فليات الباب رواه احمد من ثمانية طرق و ابراهيم الثقفي من سبع طرق و  
ابن بطة من ستة طرق و ابن بطا ازا حجة محدثین حدائق و اما تل سندین سابق سنیه ست و محاسن بابه  
و محامد ناصعه او برناظر کتاب الاساب عبد الکریم بن علی السمعانی و طبقات محمد بن عبد الله المشقی الشهیر بن ناصر الدین  
و تراجم الحفاظ من اجماع حشانی واضح و ظاهری و از اوله و اخره یزید بن کزاع و اعتبار ابن بطیعالی فخرا انک که این تمییه  
یا انهمه شده و تصدیق تغز و تفصیل منهاج روایات و متک و متثبت شده که ما دریت فی مجلد حدیث الطیر  
و کافی است برای اثبات جلالت و نبالت ابن بطیعه و از شیوخ ان مشایخ سبعة شاه ولی الله و الدخاطب میباشد که  
حفرتش بر اتصال سند خود با ایشان حمد الهی فرموده و ایشان را از مشایخ اجله کرام و ائمه قاده اعلام و انجمه مشهورین  
من بنی الحریین المختیرین و جمیع علی فضلیهم بنی النخافین و انموده که ما ستعرف انشاء الله تعالی فی مجلد حدیث التثبییه التفصیل  
فیهذا ابن بطة حافظهم الجوال و دیار عهم الرحال و المشد و الیه الرحال و المضروب الیه اباط  
الاکبال و قد روی هذا الحدیث المنیر للبال و المنیر للبلبال و بطرق ستة فمع الغریب اصحاب  
المکر و الاوغال و رد عا کر یغ اصحاب الخنج و الاحتیال و قالتم تعرض له بالطعن و الاخال و المنقصد  
له بالقدح و الاعلال و موضع فیه فی العسف و الضلال و موعل فی معامی الحیف انما الایغال  
و جبر سے ام که مشتمل بر وجوه عدیده است انکه ابو عبد الله محمد بن عبد الله المعروف بالحاکم حدیث مدینه العلم را  
بطرق متعدده روایت نموده و بایستقام تمام تصحیح ان فرموده چنانچه در کتاب المستدرک علی الصحیحین که نسخ  
عدیده آن از نظر تحریف گذشته و دو نسخه آن وقت تحریریش فی شهر رجب سنه ثانی فی شهر رجب سنه ثانی فی شهر رجب سنه ثانی  
بن یعقوب ثنا محمد بن عبد الرحیم الهروی بالمرسله ثنا ابو الصلت عبد السلام بن صالح ثنا ابو موهوب  
عنه عن محمد بن ابراهیم عن ابي عبد الله عنهما قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انامدینه العلم

سیوطی در تاریخ الخلفاء گفته و اخراج الترمذی و الحاکم عن علی قال قال رسول الله صلعم انما مدینه العلم و علی بابها الله و اخراج حاکم ایضاً شریف رابر وایت جناب امیر المؤمنین علیه السلام ابن حجر و صواعق محرقة شیخ بن عبد الله العیدروس و عقد بنوی و ابراهیم کردی در نبراس و زر قانی در شرح مواهب لدنیة و مرزا محمد خبشانی در نزل الابرار و مفتاح النجا و تحفة المجتبین فاضل صبان مصری در اسعاف الراغبین و محمد مهین در وسیلة النجاة و مولوی ولی الله در مرآة المؤمنین و بلخی در نایب المودة نیز ذکر کرده اند که استفت علیه فيما بعد انشاء الله تعالى و وجه سی و دوم آنکه حاکم نسای بوری ایضاً شریف رابر وایت ابن عمر نیز اخراج نموده چنانچه ابن حجر کی در صواعق گفته الحدیث التاسع احب البزار و الطبرانی فی الاوسط عن جابر بن عبد الله و الطبرانی و الحاکم و العقلم فی الضعفاء و ابن عدی عن ابن عمر الترمذی و الحاکم عن علی بن رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم انما مدینه العلم و علی بابها و اخراج حاکم ایضاً شریف رابر وایت ابن عمر از افاده علامه عیدروس و عقد بنوی و مرزا محمد خبشانی در نزل الابرار و مفتاح النجا و تحفة المجتبین و فاضل صبان مصری در اسعاف الراغبین و محمد مهین در وسیلة النجاة و ولی الله در مرآة المؤمنین و سلیمان بلخی در نایب نیز ثابت و محقق میشود که استفت علیه فيما بعد انشاء الله تعالى - و محتجب آنکه حاکم نسای بوری از اسطین حفاظ اعظم و ارکان ائمة فاضل و امانش صدور زقا و افاضل قروم امجاد سنیه بوده کمال حفظ و اتقان نقد و حراز و تقدم و براعت و تهر و نقد جماعت و رفعت شان و غطت مکان و فضائل جلائل و محاسن عقائل و ماثر عظام و مفاخر ائمه و حسب افادات اکابر حضرت پیش از پیش ست شطری از ان برناظر مصنف مفروض حافظ ابو موسی و تاریخ نسای بوری عبد الغفار فارسی و مناقب شافعی تصنیف سراج الملک عبد الدین بن اثیر جزو تاریخ کلید الدین بن اثیر جزو تهذیب الاسماء و النعمان محی الدین لوفی و وفیات الاعیان ابن خلکان و مختصر فی اخبار البشر سمعیل بن علی الایلونی و تذکرة الحفاظ و عبرة نبی و تمة المختصر ابن وردی و رجال مشکوة و لی الدین خطیب و مرآة الجنان یافعی و طبقات شافعیه سبکی و طبقات الحفاظ محمد بن عبد الله الشافعی الشبیری بن ناصر الدین و رجال مشکوة شیخ عبد الحی و شرح مواهب لدنیة محمد بن عبد الباکی الزرقانی و تراجم الحفاظ مرزا محمد خبشانی و واج مکل و اتحاد العلماء مولوی صدیق حسن خان عاشر و غیر آن واضح و طاهر است بعضی از عبارات کتب مذکور در بعضی مجلدات است بطور شده و بر اکثر عبارات این کتب است در بعضی مجلدات آئینه آینه بنوی و نیز میدانی که حاکم حسب افاده شاه ولی الله و الداجد مخاطب در قررة العینین از جمله مجددین بن جناب ختم المرسلین صلی الله علیه و سلم الطیبین الطاهرین که آنحضرت بوجود شان بشارت داده می باشد و در مآثر اربعه از سر نو احیا و دین مهین آنحضرت کرد

گفته پنجم آنکه براتی میدوید و تسبیح توئین خود حکایت سوال دوری یکی بن معین از حال ابو الصلت و توئین یکی بن معین را  
که این حکایت مشتمل بر اثبات حدیث مدینه العلم نیز میباشد از تاریخ شیخ خود محمد بن یعقوب الاصبغ نقل کرده ششم آنکه برای مزید  
تشیید و تاکید حکایت سوال صالح بن محمد یکی بن معین از حال ابو الصلت و توئین یکی بن معین و او را که این حکایت  
نیز مشتمل بر اثبات حدیث مدینه العلم است از شیخ خود ابو نصر قنانی نقل فرموده هفتم آنکه برای اثبات و تصحیح کلام  
یکی بن معین که مشتمل بر افاده روایت کردن فیدی این حدیث شریف را میباشد این حدیث شریف را از قنطری حسین  
بن فہم از محمد بن یکی بن الفریس از محمد بن جعفر فیدی از ابو معویہ از اشعش از مجاهد از ابن عباس روایت کرده ششم آنکه روایت  
کردن حسین بن فہم این حدیث شریف را از ابو الصلت از ابو معویہ نیز بایثبات رسانیده هفتم آنکه بنبریه تحقیق و تدقیق حدیث  
فہم را نیز توئین نموده و مستفید علم حدیث ثبوت و مامون بودن و اعلام فرموده دهم آنکه نظر باحقایق این حدیث شریف  
افاده فرموده که برای این حدیث یعنی حدیث مدینه العلم بر روایت ابن عباس شاید بریت از حدیث سفیان ثوری یا زوهم  
آنکه تصریح بصحت سند ایشان را کرده و دوازدهم آنکه اتمام تحقیق الشاهد و رغماً لالف الجاحلین حدیث را بسند متصل از جابر  
بن عبد الله الصاری روایت فرموده فالحمد لله حمدا لا منتهی لا فضاء ولا یوزن شیء بادنائه علی ما وضع  
الحق لمدی عینی ثقیان الصدق بلاریب رین و اضواء نور الصوب لزلهره و انشق ضو ع  
الیقین الباهره او ما تری الحاکم کیف جهد فی تصحیح هذا الحدیث الشریفه و بالغ فی ترقیم هذا الخبر المنفرد  
ورفع عقیدته بصحة سند مره بعد مره و مال علی قلع ریب الباب کدره اثر کمره فنجعل الکرام المنکر  
اخری من کل باطل و صیر مجد الجاحلین او هن من خطل خاطل و فاضحی جحد هم سمة علی قرفتم  
وعنادهم و عضیعتهم و لادهره و اضما لهم و العصبیة البائرة و ارتباطهم فی الحبیة الخاسرة و  
و ذهابهم عریضا فی الخط و الشماس و اغرامهم فی التعتة و الوسواس و انخیارهم عن سبیل الاقباد  
والایقان و استنکامهم عن حجب الاعتراف و الاذعان و انبساطهم فی ما کمه العثار و الزلل و ابغالههم فی  
محاوی الافک البین الخجل و تعلقهم بالمکابرة الفاحشة و المثابرة الواضحة رداع الله و رسوله و تخلفهم  
عن العلم الخلد و الحفا السباق یتار الحق و قبوله و جسی و یکم آنکه حکم نیسابوری این حدیث شریف را  
بروایت جناب ایلر المنین علیه السلام نیز روایت کرده چنانچه علامه سیوطی در نکات بدیعات گفته حدیث نک  
تا مدینه العلم و علی بابها آورده من حدیث علی و ابن عباس و جابر قلت حدیث علی أخرجه  
الترمذی و الحاکم و حدیث ابن عباس أخرجه الحاکم و الطبرانی و حدیث جابر أخرجه الحاکم و نسیم

الکلام فی ترجیح احد المذہبین علی الآخر فی وقع الاتفاق علی ان یصلوا یدینہ  
رکعتین علی مذہب الامام الشافعی رضی اللہ عنہ وعلی مذہب ابن حنیفہ رضی اللہ عنہ لیکن  
فیہ السلطان ویتفکر وینظر ما ہوا حسنا فاضل القفال المروزی وقد تقدم ذکرہ بطہارۃ مسبقہ  
وشرائط معتبرۃ من بطہارۃ والمستقر واستقبال القبلة واتی بالادکان الھیأت السنن والاداب  
والفرائض علی وجہ الکمال والتمام وقال ہذا صلوة لا یجوز الامام الشافعی دونہا رضی اللہ تعالیٰ عنہ  
ثم صلی رکعتین علی ما یجوز ابو حنیفہ رضی اللہ عنہ فلبس جلد کلب مدبوغاً ثم رجعہ بالنجاسة  
وتوضاً بنسب التمر وکان فی صمدیہ المصیف فی المفان واجتمع الذباب البعوض وکان وضوئہ  
متکسباً منعکساً ثم استقبل القبلة واحرم بالصلوة من غیر نیت فی الوضوء وکبر بالفارسیۃ ثم  
قرأ ایتہ بالفارسیۃ دو رکعت ستر ثم قرأ فترتین کفرت الیدیک من غیر فصل ومن غیر کوع وشمس  
فی آخر من غیرۃ السلام والایہ السلطان ہذا صلاً ابی حنیفہ فقال السلطان لولم تکن ہذا صلاً ابی حنیفہ لفتلتک لا  
مثل ہذا اصلاً لا یجوز ہادودین فانکرت الحنفیۃ ان تكون ہذا صلاً ابی حنیفہ فامر القفال  
باجتہادہ رکت ابو حنیفہ وامر السلطان بضر بن کاتباً یقر المذہبین جمیعاً فوجدت الصلوة علی مذہب  
ابی حنیفہ علی ما حکا القفال فاعرض السلطان عن مذہب ابی حنیفہ وتمسک بمذہب الشافعی رضی اللہ عنہ  
انتهی کلام امام الحرمین وکان مناقب السلطان محمداً کثیرۃ وسیرۃ من احسن التبر ومولداً  
لمیلۃ عاشوراء سنة احدى وستین وثلاثاً وثقونی فی شہر ربیع الآخر وقیل حادی عشر صفر  
سنة احدى وقیل اثنتین وعشرین واربعاً بآیۃ بغرزة رحمہ اللہ تعالیٰ وعلمہ ذہبی ودرع بن خضر  
من غرور وقائع سنة احدى عشرین اربعاً بآیۃ کفۃ والسلطان محمداً برسمکتین سیف اللہ للہ انقام  
بن الامیر ناصر اللہ الہ ابن منصور کان ابوہ امیر الغزاة الذین یغزون من بلاد ما وراء النہر علی طہر  
الہند فاخذ عدة قلاع وافتتح ناحیۃ یست وکان کل ما قاما محمداً فافتتح غرزة ثم بلاد ما  
النہر ثم استولى علی سائر خراسان وعظم ملکہ ودانت الہ الامم وفرض علی نفسه غزوات واما  
عام فافتتح منہ بلاد واسعة وکان علی عزم وصدق فی الجہاد قال عبد الغافر الفارسی کان  
صادق النیۃ فی اعمالہ کما لہ تعالیٰ مظہر فی غزواتہ ما خلت سنة من سنة ملکہ عن غرزة  
اوسفرة وکان ذکراً بعبد الغور موفق الرای وکان مجلسہ مورد العلم وبقرة بغرزة یدعی

احسنہ

الاکثار

وجہ

علیہ

سفی

والحکام والفقهاء علم حدیث بعل آورد و جمله اول از صفحه جلالت و نبالت حاکم آنست که شاه ولی الله دراز الله الخفا  
و قره العینین احتجاج و استدلال بر روایات حاکم نموده اند بآنکه خود مختلط برین کتب تحفه جابجا بروایت و نحو جابجا  
او دست تمسک زده اند بمقابل اهل حق آنرا آورده و کل هذا تمایشت بد اساکر المطلوب ویرغم انهم  
المجلد لمجلد المنکوب و صریح و سوره هم آنکه ابو القاسم حسن بن عطاء الله بن شهاب بن شاه الفردوسی این حدیث  
را بنظم آورده و نسبت آن بجناب سالت ابی عبد الله علیه السلام کمالی تمام و جزم نموده چنانچه در شاننامه فرمود  
و چه چاره علی بوجفت قبول بکذا و اینجونی ستاید پس آنکه من شکر علم علیهم درت بد دست این سخن توان فهمید  
گوایی و هم کین سخن از دست پادشاه گوئی و گوشتیم بر او از دست بدان باش گوشتیم بر او از دست بدان باش  
و برار باب البای و نیز خفا و احتجاج نیست که نظم فرمود حدیث مذکور در شاننامه دلیل بنایت شهرت و استفاضه آن  
از قدیم الایام و مشابه کمال مقبولیت آن نزد ابرار خاص تمام بیکر سلیمیت آن هستی عند الله المحصام بسیار زیاده تصنیف این  
کتاب بحسب اشارت سلطان محمد و ستمت وجود یافته و تعصب غیر محمد و دو غنادا محمد و محمد و شیعیان و غیرت حبیب الله  
و متبعین آل صاحب الامور و دولیه و علیهم آتوا السلام الی الیوم الموعود و در کتب اعلام اهل سنت مستطاب  
مسرود و حال شیفته او بعلوم حدیث نیز در آن مذکور و موجود بکمال و از ذرات اختفیات از جمله تمامی شافعی و ائمه شان  
محبوب و معروود و بجا و در سطر غفیر و ماسخ و ماسخ فحیه بر سر نه کار این حضرت مدوح و مجرب است ابن تیمیة و نهال این  
گفته و اما ما ذکر من الصلوة التي يحییها ابو حنیفة و فعلها عند بعض الملوك حتی رجع  
عن منة هبه فلیس بحجة علی مناد مذهب هذه السنة لان اهل السنة یقولون ان الحق ینتج  
عنهم لا یقولون انه لا یحطلی احد منهم و هذه الصلوة ینکرها کثیر من اهل السنة کما انک الشافعی  
واحمد و الملک الذی ذکره هو محمد بن سبکتکین و انما رجع الی ما ظهر عنده انه من سنة النبی  
علیه السلام و کان من خیال الملوك و اعد لهم و کان من اشد الناس قیاما علی اهل البیت و لا سیما  
الرافضة و ابن خلکان در روایات الاعیان ترجمه محمود بعد ذکر شرطی از حالات او گفته و ذکر امام الحرمین  
ابو المعالی عبد الملک الجرجینی المقدم ذکره و کتابه الذی سماه مغنی الخلق فی اختیار الاحق  
ان السلطان المصطفی المذكور کان علی مذهب ابر حنیفة رضی الله عنه و کان موافقا لعلوم الحدیث  
و کانوا یسمعون الحدیث من الشیخ بن یسید و هو یسمع و کان یستفصل کما حدیث فوجد اکثرها موافقا  
لمذهب الشافعی رضی الله عنه فراجع فی حله حکمة فجمع الفقهاء من القرطبی و غیره و القس



وقد اعتبرت فوجدت أربعة لا خامس لهم في العدل بعد عيسى بن عبد العزيز رضي الله عنه ألا  
أن يكون بعض الناس لم يطل بصم مدة ولا ظهرت عنهم آثار امتدة وهم السلطان محمود والوزير  
نظام الملك وبينهما في الزمان مدة والسلطان وملك في بلادناهما السلطان صلاح الدين يوسف  
بن أيوب فاتح بيت المقدس وقبله الملك نور الدين محمود بن زكي الشهميد ولا يستطيع أن  
اسميه سلطاناً لأنه لم يسم بذلك وسبب هذا أن مصطلح الدول السلطان من ملك إقليمين  
فضاعداً فانك لا يملك إلا إقليمين واحداً اسمي بالملك وإن اقتصر على مدينة واحدة لا يسمى بالملك  
ولا بالسلطان بل بأمير البلد وصاحبها ومن لم يعرف خطأ كتاب زماننا حيث يسمون صاحبها  
سلطاناً ولا ينبغي أن يسمى السلطاناً ولا ملكاً لأن حكمه لا يعد لها فكأنهم خرجوا عن المصطلح ومن  
شطر السلطان أن لا يكون فوقه يد وكذلك الملك وكذلك صاحب المملدة الواحدة فالسلطان  
يحكم عليه أملاك السلطان على الملك عدم حكمه فيختلف باختلاف المقوق والضعف ثم قال  
خطب له علي منابر ديار مصر لما افتتحها صلاح الدين وبهذا سمي بالسلطان ولذلك قال بعض من  
امتدحه اذ ذاك - ومكنت إقليمين ثمرة الثالثة قد عيت بعد الملك بالسلطان - عدنا إلى ذكر  
يمين الدولة فتقول كما ولا حنفي المذهب ثم انتقل إلى مذهب الشافعي لما صلب القفال بين يديه  
لا ينجي الشافعي منها ولا ينجي من غيرها فتأوله ثم حكاهما بعد اتمام الحرمتين وغيره  
وچون دولت شاه بن علاء الدوله بنجيت شاه سمرقندي و ترك تركه الشكره صفا في بن عبد الله القسطنطيني وكران و  
كشف الظنون باين عنوان موده تذكره الشعراء فارسي للاهيري دولت شاه بن علاء الدوله بنجيت شاه  
مسبح طبقا مضامة وذكر في الـ عشرون شاعر من شعراء الغزاة اردفهم شعراء الفراء وضمليها فونك التواريخ على  
الاستطراد و فرغ من جمعه ثلثة اثنين وتسعين ثم غامته و ترجمه فردوسي بعضي ازمعتقا تصنيف  
شاهنامه و حالات عصبيت محمود و تفصيل اورد له لباري تشييد مطلوب ابرام مقصود ذكر ان ترجمه دين مقام  
مناسب نمايد قال دولت شاه السمرقندي في التذكرة ذكر سبحانه العجم فردوسي ره اكانرا فاضل متفق انكه  
شاعري و دريخت روزگار اسلام مثل فردوسي انركم عدم باي محمود وجود نباده و الحق و اذ بخموزي فصاحت  
داده و شاهد عدل صدق اين عوى كتاب شاهنامه است كه دين افسد سال گذشته از شاعران و مضحيان نورگار  
سچ افرديه را باي جواب شاهنامه نبوده اين حالت از شاعران سچكس را مسلم نيت و اينمضي بدايت خدايت در حق

عنده قال وقد صنف في الامة تواريخ وحفظت حركاته وسكناته واحواله الخطة لمخطة رحمه الله توفي في  
جمادى الاولى وعبد الله بن سعد بن ابى مريم في رواية الجبان بن زيد قال قاتلته سنة ثمان واربعمائة كفتة ومما ذكره ابو البسطان  
ما هو مشهور ومن فضل هذا الشافعي معناه ما سياتي الا ان ذكره ويعلم منه فضل هذا المذكور وفخره وقصبة  
مستلمة على نادرة غريبة وهي ما ذكره امام المحرمين فخر الفروع والاصلين ابو المعالي  
عبد الملك بن الشيعه الامام ابو محمد الجبيني في كتابه الموسوم بمغيبات الخلق في اختيار الحق السلطان  
محمد المذكور كان على مذهب ابي حنيفة رضي الله عنه وكان مولعا بعلم الحديث وكان الناس  
او قال الفقهاء يسمعون الحديث من الشيوخ بين يديه وهو يسمع وكان يستفسر الاحاديث  
فوجد اكثرها موافقا لمذهب الشافعي رضي الله عنه فوقع في خلقه حبه فجمع الفقهاء من  
الفرقيين في موافقة والتمس منهم الكلام في ترجيح احد المذهبين على الاخر فوقع الاتفاق على ان  
يصلوا بين يديه ركعتين على مذهب الشافعي وركعتين على مذهب ابي حنيفة رضي الله عنهما و  
يقتصر فيما على اقل الفرق عن لينظر فيه السلطان ويتفكر ويختار ما هو احسن الحق ويزيد في ذلك  
وروي في سنة احدى وعشرين اربعمائة كفتة وفيها نوق في السلطان محمد بن الامير ناصر الدولة انه  
منصور كان ابو امير الغزاة الذين يغزون من بلاد ما وراء النهر على اطراف الهند فلهذا قد قلد  
وافتح ناحية بست واما محمد فافتتح غزنة ثم بلاد ما وراء النهر ثم استولى على سائر خراسان و  
دان له الخلق على اختلاف جناسهم وفرض على نفسه غزاه الهند كل عام فافتتح منه بلادا و  
وقد مضى ذكر شئ من فتحه البلاد البعيدة وصفاته الجميلة الحميدة وعلوه في الشرفية ورجوعه  
عبد الله بن حنيفة الى مذهب الامام الشافعي رضي الله عنه في القضية المقدمة في السنة العاشرة  
بعد الاربع مائة وتاج الدين عبد الوهاب بن علي اسبكي در طبقات شافعية محمد بن بختيار بن السلطان  
الكبير ابو القسم سيف الدين له ابو الامير ناصر الدولة ابو منصور احمد ائمة العدل ووجدت له البلاد  
والعباد وظهرت محاسن آثاره فكان يلقب قبل سلطنة سيف الدولة واما بعد هاتين عيين المذكورين  
وهذا اللقب سمي الكتاب اليميني الذي صنعه ابو النصر محمد بن عبد الجبار العتيمي في سير هذا السلطان  
واهل خوارزم وما والاها يعتقون بهذا الكتاب ويضبطون الفاظه لشدة اعتماد اهل بلادنا  
بمقامات الحريري كان هذا السلطان اما ما عاده لا شجاعا مطرافيقها فها هي اسمي اجداد اسعيل

اعتناء

عسکری ازین معنی فرموده و فی الحال بعرض رسانید که چنانچه خراسانی آمد بسیار خوش طبع و بر سخنوری تادار  
گسلان بنده است که از عهد نظم تاریخ هیچ بیرون نماند سلطان گفت او را بگو که در مع من چند بیت  
بگوید عسکری فرمودی را بحد سلطان اشارت کرد فرمودی چند بیت در مع سلطان گفت بدیده وین بیت  
انداخته است چه گوید که لب از شیر مادر بشت بد زنگواره محمود گوینخت سلطان ابغایت ازین بیت  
خوش آمد و فرمودی را فرمود تا بر نظم شان نامه قیام نماید گویند که او را در سران بوستان خاص فرمود تا محبزه  
دادند و شاهانه و وجه معاش مقرر کردند و مدت چهار سال در خط غریب نظم شان نامه مشغول بود بعد از آن  
حاصل کرد که بطن بود و نظم شان نامه مشغول باشد مدت چهار سال دیگر بطوس ساکن مبارز غریب رجوع کرد چهار  
شان نامه را بنظم آورده بود و بعضی سلطان رسانید و مقبول نظر گشت و خاصیت سلطانی شد و مبارز بطریق اول بکار  
مشغول شد و سلطان گاه گاه او را نوازش و تفقدی فرمودی و مرئی او شمس الکفاهه خواجه احمد بن الحسن  
بود و درج او گفتی و التفات بایا که جمله خامان سلطان بود نمیکرد ایا ازین معنی تافته شد و از روی سعادت  
در مجلس خاص بعرض رسانید که فرمودی را فاضلی است و سلطان محمود درین مذهب ابغایت صلب بوده در  
نظر ابراهیم طائفه دشمن تر از رضنه بوده اند خاطر سلطان ازین سبب بر فرمودی متغیر شد روزی او را طلب فرمود  
و از روی عتاب گفت که تو قمری بودی بفرایتم از زیر پای فیلان هلاک کنند تا جمیع قمری را بمرت باشد فرمود  
فی الحال در پای سلطان افتاد که من قمری نیستم بلکه از اهل سنت و جماعت و بر من افتد کرده اند سلطان  
فرمود که محبت بدان بزرگ شیعه بطوس و ده اند اما من تر بخشیدم بشرط آنکه ازین سبب رجوع نمائی بعد از آن از سلطان  
برسان شد و در حق او نیز بندگان کشت بهر کیفیت که بود کتاب نظم شان نامه با تمام رسانید و او را طبع آن بود  
که سلطان در حق او سان بزرگ بجای آورد مثل ندیمی مجلس خاص و اقطاع چون خاطر سلطان بدو گران شده  
بود صله کتاب شان نامه شصت هزار درم نقره انعام فرمود که بی درم نقره باشد و فرمودی ابغایت این انعام  
را در حق خود حقیر دانست اما بستاند و ببارا شد و بحکام درآمد و بیت هزار درم تبرجائی و بیت هزار درم فقاعی  
خرید و بیت هزار درم مستحقان قسمت نمود خود را در شعر غریب مخفی ساخت و بعد از آن بجدید کتاب شان نامه  
را از کتابدار سلطان پرست آورد و چند بیت در مرامت سلطان بداد بجا الحاق کرد بیت چه سی سال بر دم نشینم  
سجده که شاه بخشد مرا تاج و گنج اگر شاه را شاه بودی پدری بسر بر نهادی مرا تاج زرد چو اندر تبارش بزرگی  
نموده بخیر است نام بزرگان نشود و باقی این ابیات شهرتی عظیم دارد و نوشتن تمام احتیاج نبود و فرمود

فردوسی گفته اند به بیت سکه کاغذ سخن فردوسی نشاند چه کافر هم گریه یکس از جمله فردوسی نشاند: اول از بالای  
کری بر زمین اند سخن پادشاه دستش گرفت و بر سر کرسی نشاند: و عزیزی دیگر راست به بیت در شعر سه تن پیمبر اند  
هر چند که لایبی بعدی پادشاه و قصیده و غزل این فردوسی و انوری و سعدی و انصاف امنیت که مثل قصاید انوری  
و قصاید خاقانی را توان گرفت باندگی کم و زیاده و مثل غزلیات شیخ بزرگوار سعدی غزلیات خواجه خسرو خواهد بود بلکه بیا  
اما مثل اوصاف و سخن گذاری فردوسی کدام فاضل شعر گوید و کرا باشد و میتوان بود که شخصی این سخن را مسلم ندارد  
و گوید شیخ نظامی را در میناب بدید بیاض است و درین سخن مضائق نیست و شیخ نظامی بزرگ بوده و سخن او بلند و متین  
بر رعایت اما از راه انصاف تامل در هر دو شیوه نکو کن و تمیز بوده حکم برستی گو بیا اما اسم فردوسی حسن بن اسحق  
بن شاه است و در بعضی سخن این شاه فضا تخلص میکنند و از دما قین طوس بوده و گویند از قریه رزان است  
من اعمال طوس و بعضی گویند سوری بن منتر که او را عمید خراسانی می گفته اند و در روستای طوس کایزی و  
چهار باغی داشته فردوس نام و پدر فردوسی باغبان آن مزرعه بوده و وجه تخلص فردوسی آنست و العبد  
علی الراوی ابتدای حال فردوسی آنست که عامل طوس بدو جو و بیلادی میکرد و بشکایت عامل از طوس بغیرین فتنه  
و مدتی بدرگاه سلطان محمود تردد میکرد و مهم او تمشی نیست و بخرج الیوم در ماند آخرش شاعری پیشه ساخت  
قطعه و قندامه میگفت از عام و خاص مذهب عاشق بدو میرسد و در سواد آرزوی صحبت استاد عسکری میجو و از انگاه  
چاه عسکری او را این آرزو میسر نیست تا روزی بحیله خود را در مجلس عسکری گنجاند و در آن مجلس سعدی و فرخی که در  
شاکر و عسکری اند حاضر بودند استاد عسکری فرمود آنچه در توانی تشکیل دید از روی ظرافت گفت ای برادر در  
مجلس شعر از شاعری نیکی بفرمودی گفت بنده را درین فن اندک مایه شروعی هست استاد عسکری گفت چون  
عارض تو ماه نباشد روشن عجبی گفت مانند گل نبود گلشن: فرخی گفت شرکانت همی کند گذار از جوشن: و  
فردوسی گفت مانند سان گیو در جنگ پیش پنهانان از حسن کلام او تعجب کردند استاد عسکری فردوسی گفت  
زینا گفتمی مگر ترا در تاریخ سلاطین قوفی هست گفت بل تاریخ ملوک و عجم جمله دارم عسکری او را در ابیات و شعر  
مشکله امتحان کرد فردوسی را در شیوه شاعری و سخنوری قادر یافت گفت ای برادر معذور دارم که فضل شما را  
و او را مصاحب خود ساخت و سلطان عسکری را فرموده بود که تاریخ ملوک عجم البقیه نظم در آورد و عسکری از  
کثرت اشتغال به باخا میکرد و میتوان بود که طبعش بر نظم شایسته قادر نبوده باشد و یکس را دران روز کار افتاد  
که اهل این کار بوده باشد القصه فردوسی پیر رسید که توانی نظم شایسته گفتن فردوسی گفت بلی انشاء الله

فمن اراد العلم فلیات الباب وروایت کردن ابن مردویه بخیر حدیث شریف را بر ولایت ابن عباس از افاده  
علامه شوقانی نیز ظاهرست که استغفر فیما بعد انشاء الله تعالی و ابن مردویه از اجله حفاظ مشهورین و افاضل اعیان  
معرفة بن سنی می باشد جلالت شان و علو مکان او بر ناظر کتاب الانساب سمعانی و معجم البلدان یا قوت حمی  
و کتاب المناقب الخطب خوارزم و تذکرۃ الحفاظ و غیر ذلک و زاد العاد بن القیم حنبلی و تاریخ ابن کثیر شامی طبقات شافیه  
سبک و محدثین شمس الدین جزیری و طبقات الحفاظ سیوطی و شرح مؤلف لدنیه زرقانی و کشف الظنون  
مصطفی بن عبد الله مستطین و رساله اصول حدیث خود مخاطب و غیران واضح و لا تحست و اکثر عبارات این کتب  
انشاء الله تعالی و مجملاتی مذکور میشود و فی هذا ابن مردویه طراز محدثین اعلام و علم حفاظ هم  
الفخام و قدری هذا الحدیث المبرر النظام و اثر هذا الخبر المحصف العصام و بطریقین عسید  
الانام و علیه و الله الاف الحیة والسلام و فلا یطعن فیه بعد وایه ابن مردویه الا المارد الذی  
من الداء الخصام و لا یفید فیه غیب عیها الا مریایه فی بید الغویایه و هام و وجهی چشم آنکه  
تاج الخیر ابو نعیم بن عبد الله الاصم حدیث ذریعۃ العلم در کتاب معرفۃ الصحابه اخرج نحوه عبد الرحمن بن ابی بکر  
سیوطی و جمع الجوامع گفته انا مینه العلم علی بابها ابو نعیم فی المعرفۃ علی و نیز سیوطی و رساله قول علی  
فضائل علی گفته الحدیث السادس عشر عنه ای عن علی کرم الله وجهه ان رسول الله صلی الله  
علیه وسلم قال انا مینه العلم علی بابها اخرجها ابو نعیم فی المعرفه وروایت کردن ابو نعیم بخیر حدیث شریف را  
در کتاب المعرفه از افاده البرسم و کتاب الکفا و مزاج و در نزول الابرار و مفاتیح النجا و تحفه المعجبین نیز  
واضح و ظاهر میشود و نور الدین سلیمان بن نیز از اردو در یتیم نقل کرده که استغفر فیما بعد انشاء الله تعالی و وجهی چشم  
آنکه ابو نعیم خباب امیر المؤمنین علیه السلام را بقب باب ذریعۃ العلم و العلوم مدح نموده که مال ثبوت و حقیقت این حدیث  
شریف بر اصحاب الباب واضح و ظاهر فرموده چنانچه در حلیه الاولیا ترجمه خباب امیر المؤمنین علیه السلام گفته سید القادری  
محب العجب باب ذریعۃ العلم و العلو و اسر المخاطبات و مستنبط الاشارات را به المحدثین و نور  
المنطیعین و ولی المتقین و اصنام العاولین اقدمهم اجابہ و ایماناً و اقومهم قضیه و ابقائاً و اعظمهم حلماً  
و اوفرهم علماً علی بن ابیطالب علیه السلام قد فی المتقین و زینه العارفين المبین عن حقائق التوحید  
المشیر الی الواعی علم التفرید صاحب لقلب العقول و اللسان السؤل و الاذن الواعی و العلم الی الی ففتا  
عین الفتن و وفی من فنون المحن قد دفع الناکثین و وضع القاسطین و دمع المارقین الا خیر فی دین الله

مدت چهار ماه در غزنین متواری بود و بعد از آن مخفی بجزیره آمد در خانه ابوالعالی صحاح چند گاه بسر برد و گاه نیز سر  
بمقتضی فردوسی میرسیدند و در شهر نامناوی میکردند فردوسی خود را بمشقت تمام بطوس رسانید و در آنجا نیز نوشت  
بودن اهل عیال و اقربا را و ادعای کرد و عازم رستم را شد و بخین اسپهبد جرجانی از قبل منوچهر بن قابوس حاکم سمنان  
بدینپناه آورد و سپهبد او را امر عاتی کرد و از فردوسی ابیات بجز سلطان ابیک صد شصت مثقال طلا بخرید که از  
شاهنامه محوساز و او اجابت کرده دیگر با بطوس رجوع نمود و پیری بروستوی شده بود و در دطن بالوت متواری بود  
و قتی سلطان ج سفر بند نامه ملک ملی می نوشت و بنخواستار احمد بن حسن میبندی کرد که اگر جواب نبرد و فوج مرا و ما بید بر  
چیت خواجی بن بیت از شاهنامه خوانده اگر جز بکام من آید جواب من و گزینیدان افرسیاب سلطان  
رقتی پایش گفت در حق فردوسی جفا و کم عنایتی کردم آیا احوال او چیست خواجی محل تقریب یافت بعضی رسانید  
که فردوسی پیر و عاجز و مستمند شده و در طوس متواری بوده سلطان از غایت عنایت شفقت فرمود و او را زده  
نیل باز کرده کرده جبهه الغام فرو و بطوس فرستاد و در شتران نیل بدر و از ره رود با بطوس همان بود و بیرون رفتن  
جنایزه فردوسی بدر و از ره رزان همان بعد از آن بهات تسلیم خواهرش کردند قبول نکرد و از غایت زهد گفت ع  
مرا بحال سلاطین چو احتیاجی نیست و وفات فردوسی در شهر سمرقند احدى عشر راجعاً بوده و قبر او در شهر  
طوس است بحسب مزار عباسیه و الیوم مرقده شریف او متعین است و زوار را بدان التجاست چنین گویند که شیخ ابوالقاسم  
کرکائی علیه بایستی مبر فردوسی نماز نکرد که او مدح محوس گفته آن شب خواب دید که فردوسی را در بهشت عدن در حیات  
عالیت از و سوال کرد که این در چه بچه یافتی گفت بدان یک بیت که در توحید گفته ام این بیت جبار است و بستی تو  
نرا نم چه هر چه هستی توئی انتهی کلام السمرقندی ثبت و الحی الله الود و دة ان الخطاب الحقیقی المیود  
فی نقرضه لهذا الحدیث بالانکار و الحی و قلیقه بالاعراض والصد و دة قد اری علی سلطان اصحاب  
الزیغ والمرد و و بذ علی صندی ذوی المعنی و الحمد و بلیغ فی تمیاء العصبیه الی اقصى الغی والعنود  
و حصل فی غلواء الحمیه علی خب الحسد و الکف و وجه سی و چهارم آنکه طراز المحدثین ابو بکر احمد بن یحیی  
بن مردودیه لا صیانی حدیث مدینه العلم را از جناب سالتاب صلی الله علیه و سلم بواسطه جناب ابی المومنین  
علیه السلام و ابن عباس وایت نموده چنانچه علی نقل عنه بسند خود آورده عن علی و رضی الله عنه قال قال  
رسول الله صلی الله علیه وسلم انما مدینه العلم و علی بابها فمن اراد العلم فلیات الباب و منینه  
علی نقل عنه بسند خود آورده عن ابن عباس قال قال رسول الله علیه وسلم انما مدینه العلم و علی بابها

اربع وتسعون سنة اعتنى به ابوه واسمعه في سنة اربع واربعين وثم ثمانية وبعدها استجبا  
له خيمة الاطرابلس والاصم وطبقتهما وتفخر بالدينيا بجلوا الاسناد مع الحفظ والاستبصار من الحديث  
وقوته روى عن ابن فارس والعسك واحمد بن سعيد السمار وابي علي بن الصوا وابي بكر الجعفي  
وطبقتهما بالعراق والحجاز وخراسان وصنف التصانيف الكبار المشهورة في الاقطار فمن هذا ابو نعيم  
واحد حفاظهم الافراد وفرد ايقاظهم النقاد الذي طارصته في التادل والوهاد  
ولمغت تصانيفه السائرة الى الاغوار ولا يخاد قد روى هذا الحديث المرغم لاناف ذوى  
الاخذاد في كتابه معرفة الصحابة المعروف بين اكابرهم الامجاد واشته بالحنكة والحزم دثر  
في صدور ارباب الخداع والكيد في كتابه حلية الاولياء المشهور بدير الامصار والبلاد فالحجب  
كل العجب من المخاطب المحديد الفوائد البديع الانتقاة كيف مضى على سنن الحصام والتداد  
ونظم نفسه في سلك المنكرين الجحادي الجائبين سباسب الحيف والعناد الفاعين من العج  
والعته في كل واحد وجه سي منقسم انما هو الحسن احمد بن المنظر بن احمد الطار الفقيه الشافعي اخيه  
ابن منقول واذا نيات سالتاب صلى الله عليه وآله وسلم روى من موده جنانة الفاد ووجه روى ابن  
ازهر بن سلام بن المغازلي وكتاب المناقب وسمى واستقف عليه فيما بعد ايضا انشاء الله تعالى  
وابو الحسن العطاز ازمنة كبار واعلام احابر سنية است علامه ابن المغازلي وكتاب المناقب روايات واخبارا  
مؤيدوا وكثرا وورده وكرار الوصف فقيه شافعي ستوده وبلايت شان ورفعت مكان اوبرنا من كتاب العبد  
نيز واضح ولائح ست وقد رت عبادته في مجلد حديث الطير فمن هذا ابو الحسن العطاز  
فقيههم السابرا لاغوار قد روى هذا الحديث المزرى بنوافحه ايرج الا زها الزاري  
بنوافحه على شمسات الاسحار فلا يعافه ولو بالاطا والافمار الا من الف الحجة  
والاقدارية ولا يتلقاه بالحق ولا الكثرة الا من غاص لعمه في الاعباش والكدات والله  
ولى التوفيق بالتيقظ والاستبصار وهو ابو نعيم للتبصر والاعتبار وجه سي منقسم انما  
اقضى القضاة ابو الحسن علي بن محمد بن جبيب البصري الشافعي المعروف بانما ودي اخيه شريف روى  
من موده جنانة علامه بن شهر اشوب عليه الرحمة در مناقب ال ابي طالب ميفرايد قال النبي عليه السلام  
بالاجماع انما مدينة العالم وعلى بابها فمن راد العلم فليات الباب رواه احمد من ثمانية طرق



المسوس فی ذات الله ابو نعیم زحط این شان و تقا و حلیل الشان و مستندین ایمان محمد بن ارکان  
و مستهین نفقات و مستهین انبیا و اساطین معظمین و کبار مصطفین بنفیه بوده نقاش مکارم شیهه و عقا و نقاش  
او بر ناظر کتاب مناقب الشان فی الغفران بن ابرازی و تاریخ کامل عزالدین ابن اثیر الهزری و أسماء الرجال جامع سانیان  
تصنیف ابو المود محمد بن محمود الحواری و وفیات الاعیان ابن خلکان و منبج اسنن بن تیمیه و مختصر فی اخبار  
ابو الفدا اسمعیل بن علی الایوبی و تذکره الحفاظ و غیره و دول الاسلام محمد بن احمد زهری و تتمه المختصر ابن الوردی و  
اسماء الرجال مشکوة ولی الدین خلیل و زاد المعاد ابن القیم و وافی بالوفیات صلاح الدین خلیل بن ابیک الصفه  
و مرآة الجنان عبد الله بن احمد الیافعی و طبقات شافیه عبد الوهاب بن علی اسبکی و طبقات شافیه عبد الرحیم بن الحسن  
الاسنونی و طبقات شافیه تقی الدین ابوبکر بن القاضی شمس الاسدی و توضیح الدلائل شهاب الدین احمد  
و طبقات الحفاظ جلال الدین سیوطی و لواقح الانوار عبد الوهاب شمرانی و تاریخ خمیس حسین بن محمد یارکبر  
و مقالید الاسانید ابو مهدی شمابی و بستان المحققین خود مخاطب و قول سحسن بن ولوی حسن زمان معاصرو  
استحاث النبلاء و تاج مکتب مولوی صدیق خان معاصر ظاہر و باہر است بعضی از عبارات ابن کتب و مجلد  
سابقه مذکور شده و شطری ازان انشاء الله تعالی در بعض مجلدات آیه مذکور خواهد شد و در حجاب بعض عبارات  
اکتفا میر و ابن خلکان در وفیات الاعیان گفته الحفاظ ابو نعیم احمد بن عبد الله بن احمد بن  
اسحاق بن موسی بن مهران الاصبهانی الحفاظ المشهور صاحب کتاب حلیه الاولیاء کان  
من اعلام المحدثین و اکابر الحفاظ النفقات اخذ عن الافاضل و اخذ واعنه و انفعوا به و  
کتابه الحلیه من احمل الی کتب و له کتاب تاریخ اصبهان نقلت منه فی ترجمه والده عبد الله  
نسبه علی هذه الصق و ذکر ان جده مهران اسلم اشاره الی انه اول مر اسلم من احباده و  
واله مولی عبد الله بن معاویه بن عبد الله بن جعفر بر ایطالب ضی الله عنه و سیاقی ذکر عبد الله  
بن معاویه انشاء الله تعالی و ذکر ان والده قوی فی رجب سنه خمس سنه ثلثه و قد فرج عبد جده  
قبل امه و لدی فی رجب سنه ست و ثلثین و ثلثه و قیل اربع و ثلثین و قوی فی صفر و قیل یوم  
اکشینی الحادی و لامشیر من المحرم سنه ثلثین و لا یحتمل باصبهان و حیا الله تعالی و محمد بن احمد زهری  
در عمر فی خبر من غبر و در تاریخ سنه ثلثین و اربعه گفته و فیها قوی ابو نعیم الاصبهانی احمد بن عبد الله  
بن احمد بن الحفاظ الصق الاحمل سبط الزاهد محمد بن یوسف بن البناء باصبهان فی المحرم و له

ووقعت في النزاع فاجعل يديك في يدي فان قبضت عليها وعصرتها فاعلم انه لم يقبل متى  
شيء منها فاعمد الى الكتب والقها في دجلة ليلا وان بسطت يدي ولم تقبض على يديك فاعلم انها  
قبلت وان قد ظفرت بما كنت ارجوه من النية الخاصة قال ذلك الشخص فلما قارب الموت وضعت  
يدي في يدي فبسطها ولم يقبض على يدي فعلت انها علامة القبول فظهرت كتيبه بعد ذلك وذكر  
الخطيب في اول تاريخ بغداد عن الماوردي المذكور قال كتب اخي الى من البصرة وانا ببغداد  
طيب الهواء ببغداد يشوقني قد ما اليها وان عاقت مقادير فكيف صبري عنها الا ان اذ  
جمعت بطيب المرائين من دومة قيس قال ابو العز محمد بن عبيد الله بن كادش انشدني ابو الحسن  
الماوردي قال انشدنا ابو الخضير الكاتب الواسطي البصرة لنفسه عجزى قلم القضاء بما يكون  
فسيان العزك والسكون في جوف منك ان تسعى لرزق في غشاوته الجحش ويهت  
ان ابا الحسن الماوردي لما خرج من بغداد رجعا الى البصرة كان ينشد ابيات العباس بن الاحنف  
المقدم ذكره وهي اقمنا كارهين لها فلما في الفناها خرجنا مكرهين انا وما حب المبلد بنا ولكن  
امر العيش فرقة من هويتنا خرجت اقم ما كانت لعينتي وظلقت الفواد بها رهينا واما قال  
ذلك لانه من اهل البصرة وما كان يورث مفارقتها فدخل بعد اذكارها لها طاب لها بعد  
ذلك ونسئ البصر واهلها فشق عليه فراقها وقد قيل ان هذه الابيات لابن محمد بن الحسن  
بما وراعه التهر قاله السمعاني والله اعلم وتوفي يوم الثلاثاء سلخ شهر ربيع الاول سنة ثنتين  
واربع مائة ودفن من القبر في مقبر باب حرب ببغداد وبعثت وثمانون سنة رحمه الله تعالى  
والماوردي نسبة الى بيع الماوردي هكذا قاله السمعاني ومحمد بن احمد بن عيسى بن عيسى بن خزيمة بن عيسى بن  
محمدين واربعة مائة كفته والماوردي اقضى القضاء ابو الحسن علي بن محمد بن جبيب البصري الشافعي  
مصنف المحامد والافئاع وادب الدنيا والدين وغير ذلك وكان اماما في الفقه والاصول والفتن  
بصير البصرة وقضايا كثيرة ثم سكر بعد ذلك وانشى ثمانين بيتا في الفقه على ابي القاسم الصيمري بالبصرة علم  
الاحاد ببغداد وحمل على الجمل من ابي الخليفة الجوهري عليه السلام وولع من روعه ابو الفرج كاشي ويزيد وولع السلام  
سنة مائة كفته اقضى القضاء ابو الحسن علي بن محمد بن جبيب البصري الشافعي وبعثت وثمانون سنة رحمه الله تعالى  
كفته وفيها الامام ابو الخضير البصري البصري الشافعي علي بن محمد البصري الماوردي الشافعي مصنف المحامد والكيمياء النفيس

امیر اهدیه الشافعی من سبعة طرق وابن بطه من ستة طرق والقاضي المجاني من ستة طرق وابن  
شاهدين من اربعة طرق والخطيب التارخي من ثلاثة طرق ويحيى بن معين من طريقين وقد رواه  
السمعاني والقاضي الماوردي والبلخي منصور السكوتي والوالحسن باوردي از اعظم فقهای مشاییر و اقاصم  
شبابی بخاری سینه بود عبد الكريم بن محمد سمعاني در کتاب الانساب گفته الماوردي بفتح الميم والواو  
سكون الراء وفي اخرها الدال المهملة هذه النسبة الى بيع الماوردي وعمله واشتهر بجامعة العلماء بهذا  
النسبة لان بعض اجلاء كان يعمله ويبيعه منهم افاض القاضي ابو الحسن علي بن محمد عجب  
البصير المعروف الماوردي من اهل البصرة سكر بغداد وكان من وجوه الفقهاء والشافعيين وله  
تصانيف عدة في اصول الفقه وفرقه وغيره لك وجعل اليه ولاية القضاء ببلدان كثيرة وسكن  
بغداد في درب الزعفران وحدث عن الحسن بن علي بن محمد الجبلي صاحب الخليفة وعن محمد بن عبد بن حر  
المنقري ومحمد بن المعلى الازدي وجعفر بن محمد بن الفضل البغدادي وسمع منه ابو بكر احمد بن علي  
بن ثابت الخطيب الحافظ وجماعة اخرهم ابو العزاحم بن عبيد الله بن كادس العكبري قال  
الخطيب كتبت عنه وكان ثقة ومات في شهر ربيع الاول من سنة خمس واربعمائة  
ودفن من الغد في مقبرة باب حرب وكان قد بلغ ستا وثمانين سنة وعمر الدين بن الاثير و تارخي كامل  
سنة ثمانين اربع مائة گفته وفي سلخه يعني بيع الاول في قاض القضاء ابو الحسن علي بن محمد بن جيب الماوردي الشافعي  
وكان اماما وله تصانيف كثيرة منها الحاكا وغيره في علوم كثيرة وكان عمر ستا وثمانين سنة وابن علي كان رويات الاعيان  
ابو الحسن علي بن محمد جيب البصري المعروف بالماوردي الفقيه الشافعي كان من وجوه الفقهاء الشافعية وكبار اهل  
الفقه عن ابو القاسم الصيمري بالبصرة ثم على الشيخ ابو حامد الاسفرائيني ببغداد وكان حافظ الامم وله في  
كتاب الحاكا في التكملة ربط العاصم الا وشهد له بالثبوت والمعرفة التامة بالذهب وفوض اليه القضاء ببلدان كثيرة  
واشتهر ببغداد في درب الزعفران روى عنه الخطيب بوبكر صاحب تارخي ببغداد وقال كان ثقة وله من التصانيف  
غيره في تفسير القرآن الكريم والفتاوى وحديث الدين والدين والاحكام السلطانية وقانون الوزارة وسيااسة  
والاقتناع في المذهب وهو مختصر وغيره لك وصنف في اصول الفقه والادب انتفع الناس به وقيل انه  
لم يظهر من تصانيفه في حياته شيئا وانما جمعها كلها في موضع فلما خلت فاته قال لشخص نزيل الكلب  
التي في الكلب انما كان تصانيفه وانما اظهرها الى الحادثة خالف الله تعالى فيها كد وفاد اعانت لها

الخطيب جماعة من اهل الفقه والبرقة على الفقه ثم رحل الى الشيخ ابو حامد الاسفندي بنجلاد  
وكان ابا جليل ورجع الشا الى البصرة في المذهب والتفنن لتمام سائر العلوم قال الشيخ ابو سحر درس بالبصرة  
بغداد سنين كثيرة ولم يستفد كثيرا من الفقه والادب كما جافظ الامم انتهى قال الخطيب وجوه الفقهاء الشافعية  
وله تصنيف عدة في اصول الفقه وفرقه وغير ذلك قال وجعل اليه القضاء ببغداد السلطان  
احد الائمة له التصانيف المحسان في كل فن من العلوم بينه وبين القاضى ابى الطيب الوفاة احدى عشر  
يوما وقيل انه لم يضر شيئا من بصره في حياته وجمعها في موضع فلما دنت فاته قال لمن يتوبه  
الكتب التي في المكان القلبي كلها تصنيفي وانما اظهرها لاني لم اجزئية خالصة فاذا عانت  
الموت ووقعت في النزع فاجعل يدك في يدي فان قبضت عليها وعصرتها فاعلم انه لم يقبل شيئا  
منها فاعمل الى الكتب القلبي في حلة وان بسطت يدك ولم تقبض على يدك فاعلم انها قد قبلت وان  
قد ظفرت بما كنت ارجوه من النية قال ذلك الشخص فلما قارب الموت وضعت يدي في يده  
ونسبطها ولم يقبض على يدي فعلت انها علامة القبول فظهرت كتبه بعدة قلت لعل هذا  
بالنسبة الى السكوى والا فقد رايت من تصنيفاته عدة كثيرة وعليه خطه ومنها ما اكملت قرأته  
عليه في حياته ومن كلامه المأوردى لدال على حينه ونجا هذه لنفسه ما ذكره في كتاب الادب  
والدين فقال ونما اندرك به من حالي اني صنف في البيوع كتابا جمعت ما استطعت من كتب الناس  
واجتهدت فيه فنفسي وكررت فيه خاطر حتى اذا نهت واستكمل وكنت اعجبه وتصورت الى اني  
الخلافا لعلمه حصلي وانا في مجلس عراياك فساكني عن بيع عقدا في البيادية على شرط تضمنت اربع  
مسائل لم اعرف لشئ منها جوابا فاطرقت مفكرا وبجالي وحالهما معتبرا فقال اما عندك فيما لك  
جواب انت زعيم هذه الجماعة فقلت لا نسا لا يها لك وانصرتا لهما لئلا يتقدم في العلم كثير  
من اصحابي فسالاه فاجابهما مسرعا بما اقنعهما فانصرتا عنه راضيين بجوابه حامدين لعلمه  
الى ان قال فكان ذلك راجح فيمضيه وتدر بر عظمة تذلل لهما قيدا النفس في انقضاء لهما كجراح  
العجيب الى الخطيب كان ثقة مات في يوم الثلاثاء سلم شهر ربيع الاول سنة خمسين واربعمائة وثلاث  
من الهجرة في مقبرة بلجرب قال وكان قد بلغ ستا وثلاثين سنة انتهى **فصل المأورد** عمدة  
فقهائهم الكبار وقدوة اعلامهم كالحبار قد روى هذا الحديث المنيرة الاسفارة المزينة بنورة الله

كانه كان

المشیر والافتاح وادب الدین والدین والاحکام السلطانية وقانون الوزارة وسياسة الملك  
وتفسير القرآن الكريم والقلب والعيون وصنف في اصول الفقه والادب غير ذلك وكان اماماً  
في الفقه والاصول والتفسير بصير الى العربية وقضاء بلاد كثيرة ثم سكر بغداد وعاش ستاً  
وثمانين تفقه على أبي القاسم الصيمر بالبصرة وعلى الشيخ أبي حامد الأسفرائني ببغداد وحدث عن جماعة  
وكان حافظاً للمذهب درس العلوم وروى عنه الخطيب صاحب تاريخ بغداد واتفق الناس  
وقيل انه لم يخلف شيئاً من تصانيفه في حياته وانما جمع جميعها في موضع فلما مات وفاته قال  
لشخص هو لا أكبت التي في المكان الفلاني كل ما تصنيفي وانما اطهرها لا في لم اسجد هالخالض  
لله تعالى فاذا عاينت الموت ووقعت في الترع فاجعل يدك في يدك فارتقيت عليها وعصرت  
فأعلم انه لم يقبل شيء منها فالتقى في حيلة وان باب طاعت يدى ولم يقبض على يدك فاعلم انها  
من قبلت وقد خفرت بما كنت ارجوه ففعل المصطفى ذلك فنبسط يداك ولما يقبضها على يدك فقام  
انها علامة القبول فاطهر كتابه بعد ذلك وذكر الخطيب في اول تاريخ بغداد عن الماوردي قال كتب  
الى اخي من البصرة والابا بغداد طيب المولى ببغداد يشوقني في قدما اليها وان عاقت مقادير  
فكيف صبري عنها الان اذ جمعت في طيب المولى بين محمد وود ومقصود: وتمين الله لما  
خرج من بغداد ارجع الى البصرة كائناً ما كان ابن الاخف ه اقمنا كارهين لها  
فلما اتينا القناها خربنا ما كرهنا بها وما حب البلاد بنا ولكن امر العيش فرقم من  
هوننا خرجت اقمنا كانت لعيني وخلفت الفواد بها رهينا والماوردي  
نسبة الى بيع الما ورد وعمر ست وثمانون سنة رحمه الله تعالى و  
تاج الدين عبد الوهاب بن علي السبكي در طبقات شافعية گفته على بن محمد بن جبيب  
الامام الجليل القدر الزنبيع الشان ابو الحسن الماوردي صاحب الحاوي  
والافتاح في الفقه وادب الدين والدنيا والتفسير ودلائل النبوة و  
الاحكام السلطانية وقانون الوزارة وسياسة الملك وغير ذلك روى  
عن الحسن المجتلي صاحب ابى خليفة ومحمد بن عدى المقرئ ومحمد  
بن المعلى الازدي وجعفر بن محمد بن المعقل البغدادي وروى عنه ابو بكر

تصوص الامام الشافعي رضي الله تعالى عنه في عشر مجلدات ومن مشهور مصنفاته  
السنن الكبير والسنن الصغير وكل النبو والسنن والاخبار وشعب اليمان ومناقب الشافعي  
المطلبى مناقب احمد بن حنبل وغير ذلك وكان قانعاً من الدنيا بالقليل وقال امام الحرمين في  
حقه ما من شافعي المذهب الا وللشافعي عليه منة الا احمد البيهقي فان له على الشافعي منة  
كان من اكثر الناس نصر المذهب للشافعي وطلب الى نيسابور لنشر العلم فاجاب انتقل اليها وكان  
على سيرة السلف واخذ عنه الحديث جماعة من الاعيان منهم زاهر الشحامي ومحمد الفراوي  
وعبد المنعم القشيري وغيرهم وكان مولداً ونشيداً سنة اربع وثمانين وثلاثمائة ولوى في العاشرة  
من جمادى الاولى سنة ثمان وخمسين اربعاً نيسابور ونقل الى بهيق رحمه الله تعالى ونسبته  
الى بهيق بفتح الباء الموحدة وسكون الباء المثناة من تحتها وبعد الهاء المفتوحة قاف هي قرية مجتمعة  
بنواحي نيسابور على عشرين فرسخاً منها وخمس مائة من قراها وهي بضم الحاء المعجمة انتهى  
فهذا البيهقي عالم المشهور بعلمه المشهور الكسبي عندهم لفضله ملاذ الجهور وصار  
لنبله منجماً عند النقاد الصدور وقد روى هذا الحديث المأثور بسند المزبور عن النبي  
المحبوب عليه السلام الى يوم التشويع فلا يقبله بالذلة الا الحاحد النكوري ولا يتلقاه بالحد  
الا الحائد المشويع ولا يمتري فيه الا الخاسي المعلوم المدحور ولا يعتري له الا القادر الخذل  
المجيد ولا يطعنه الا من ذرع الفجور وسقاء العرور وحصد البشور ولا يتكره الا  
من قتله فالتات الغرور وعيت عليه مشبهات الامور والله ولي الدين امنوا بغيرهم  
من الظلمات الى النور وجه جليلهم انك ابو غالب محمد بن احمد بن سهل النخعي المعروف بابن بشران اينديث  
شريف را روايت کرده چنانچه از عبارات كتاب المناقب علامه ابن المغازلي كه سابقاً در وجه دوم گذشته وضم  
وطايرت وستقف على ذلك فيما بعد ايضاً انشاء الله تعالى ومحمد زاهره ومحاسن بابه علامه  
ابن بشران حسب افادات محققين اعيان سابقاً در مجلد حديث طراز عرف في خبر من غررهم وجوابه  
في طبقات الحنفية عبد القادر بن محمد القرشي ومراة الجنان عبد الله بن اسوديا فغنى واثما رجنيه في اسما الحنفية  
سلطان القادر منقول مسطورته فليكن منك عذر فهذا اعلامهم الجليل ابن بشران الموصوف  
الممدوح على السنة اكارهم الاعيان قد روى هذا الحديث العل الشان في النذر البرهان



فلا يزال فيه الأمر تابع في مما أمه العسفة وحارة ولا يختلج الأمان من مثل في سباسب الحيف فأب  
ولا يقدم على طعة الأمان فاض ضغنه وفار ولا يجترى على الغض منه الأمان غاض دينه وغاب  
ولا يقدره الأمان هو من الهلكات على شفا جوف هار فانه ربه إلى النار ولا يري الأمان بركة  
في هوة السعير ويشل المقارء وحيى ونهم أئمة أبو بكر أحمد بن محمد بن علي السبيعي حديث مدينة العلم رازوا  
چنانچه اخطب خازم وكتاب مناقب گفته اخبرنا الشيخ الراهد الحافظ أبو الحسن علي بن أحمد العاصمي الخوارزمي  
قال اخبرنا شيخنا الفضاة اسمعيل بن أحمد الواعظ قال اخبرنا أبو بكر أحمد بن الحسين السبيعي  
قال اخبرنا أبو الحسن محمد بن الحسين بن داود العلوي رحمه الله تعالى قال اخبرنا محمد بن محمد بن سعد  
الهمري الشمراني قال حدثنا محمد بن عبد الرحمن النيسابوري قال حدثنا أبو الصلت الهمري قال حدثنا  
أبو معاوية عن أبي عمير عن مجاهد عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم إن امتة  
العلم على بابها فمن أراد العلم فليأت الباب نهت طولان لم تكثر طلاع ونقد واعمعان وحفظ وانعان فبحر  
وافر وتمهر متكاتبه حتى نزلوا في حضرة بلا حظ الساب سمعاني وكتاب مناقب الشافعي الرازي وراي كامل ابن السمر  
ومع البلدان ياقوت حموي ووفيات الاميان ابن خلكان ومختصر في اخبار البشر أبو القدا اسمعيل بن علي الايوبي والمختصر  
عمرو بن مظفر المعروف بابن الكورد وبل السبله وتذكره الحفاظ وغيره ودول الاسلام نبوي سماء الرجال مشكوة إلى الدين الخطيب  
ومراة الجنان عبد الله بن اسعد يافعي طبقات شافعية عبد الوهاب سبكي وطبقات شافعية عبد الرحيم سنوسي طبقات شافعية  
أبو بكر اسدي طبقات الحفاظ سيوطي ومرقاة ملا علي قاي فيفيض القدير مناوي ورجال مشكوة از شيخ عبد الحميد بن  
ومقائيل الاسانيد ابو هادي ثعالبی وشرح مواهب ليد عبد الباقي زرقاني وستان المحدثين خوزمخاطب و  
اتحاف السبله وابجاء العلوم وناج مكل مولوي صديق حسن خان ميامر وغيران اضع وعيانت كما استتقف عليه  
انشكه الله تعالى في جلد بشت التشبيهه دريختا ذكر بعضي ارباعات الكفاير و ابن خلكان ووفيات الاميان  
گفته ابو بكر احمد بن الحسين بن علي بن عبد الله بن موسى السبيعي الخسرجردی الفقيد الشافعي انظر  
الكبير المشهور واحد زمانه وفرق اقارنه في الفن من كبار اصحاب الحكماء في عبد الله بن السبيعي في الحديث  
فلا يزال عليه في انواع العلوم اخذ الفقه عن أبي القنم ناصر بن محمد العمر الرازي غالب عليه الحديث  
واشتهر به ورحل في طلبه إلى العراق والحبال والمجاز وسمع بخراسان من علماء عصره وكذا ببقية  
التي انتهى إليها وشرع في التصنيف فصنف فيه كثيرا حتى قيل تبلغ تصنيفه الف جزء وهو اهل من جمع





الذی هو کالجیم الحیران و الما کالظمان و فلا یصل عنه الا العلماء السکون و لا یجید عنه الا العلماء  
المکرم العدوان و الله العاصم عجوب مجاهل الخبیة و الخسران و هو الاو قیظ قطع مہامہ الکافق و الحوت  
و جیم و یکیم آنکه ابو بکر احمد بن عمر و الخطیب البغدادی حدیثیہ العالم از حدیث ابن عباس بطرق متعدده روایت کرده  
چنانچه در تاریخ بغداد علی ما نقل عنه گفته اخبرنا الحسن بن علی الصمیم قال حدثنا احمد بن علی الصمیم قال ثنا  
ابراہیم بن احمد بن محمد بن احمد بن عبد الله ابو جعفر الخصال قال حدثنا جعفر بن محمد البغدادی  
قال حدثنا ابو معویة عن الاعمش عن مجاهد عن ابن عباس قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم  
يقول ان امة العلم على ياهما فمن اراد العلم فليأت الباب و نیز در تاریخ بغداد علی ما نقل عنه گفته اخبرنا احمد بن  
محمد العقیقی قال ثنا عبد الله بن محمد المشاهد قال ثنا ابو بکر احمد بن قاده الطحان قال ثنا ابو عبد الله  
بن محمد بن یزید بن سلیم قال حدثني رجاء بن سلمة قال حدثنا ابو معوية الضريع عن الاعمش عن مجاهد عن ابن عباس  
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان امة العلم على ياهما فمن اراد العلم فليأت الباب و نیز در  
تاریخ بغداد علی ما نقل عنه گفته اخبرنا الحسن بن علی قال حدثنا محمد بن المظفر قال ثنا احمد بن عبد الله بن سنان  
عن اسمعيل بن محمد قال ثنا ابو معوية الضريع عن الاعمش عن مجاهد عن ابن عباس قال قال رسول الله  
صلى الله عليه وسلم ان امة العلم على ياهما فمن اراد العلم فليأت الباب و نیز در تاریخ بغداد  
علی ما نقل عنه گفته حدثنا محمد بن احمد بن رزق قال اخبرنا ابو بكر مكرم القاضي قال حدثنا القاسم  
بن عبد الرحمن الانباري قال ثنا ابو الصلت عبد السلام بن صالح بن سليمان بن ميسرة الطبري قال  
حدثنا ابو معوية عن الاعمش عن مجاهد عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم  
ان امة العلم على ياهما و جیم و یکیم آنکه خطیب بغدادی شریف از حدیث جابر نیز روایت کرده  
چنانچه در تاریخ بغداد علی ما نقل عنه گفته اخبرنا ابو طالب یحیی بن علی الدسکری قال اخبرنا ابو بکر بن  
قال ثنا ابو الطیب محمد بن عبد الحمید قال قال ثنا احمد بن عبد الله ابو جعفر المکتب قال اخبرنا عبد الرزاق  
قال ثنا سفيان بن عبد الله بن عثمان بن خثيم عن عبد الرحمن بن لهما قال سمعت جابر بن عبد الله قال  
رسول الله صلى الله عليه وسلم يوم الحديبية وهو خذ بيدي هذا امير البرة و قال الفجرة منصف من  
و نحن من قبله عبد ما صحت ان امة العلم على ياهما فمن اراد العلم فليأت الباب و جیم و یکیم آنکه خطیب  
شریف از حدیث جابر نیز روایت کرده چنانچه در تاریخ بغداد علی ما نقل عنه گفته اخبرنا عبد الله بن محمد

محمد بن احمد

عنيف و واجبا للصدا كل منكر تخفيف و تدوير الترهات اهل المتأنق والتفريق و  
تتبع الخ عبدلات اهل التزوير والعرف و فالطاع فيه موغل فجموا الى العدوان بالحب  
الوجيف و الزاد عليه مسرع الى مهاوى الطغیان بالذفت والرفيف وجه جميل و ششم  
الكة ابو عمر يوسف بن عبد الله المعروف بابن عبد البر النحري القرطبي حديث مزية العلم را روايت نحوه  
جناحه و كتاب استيعاب و ترجمه جناب علي بن ابي طالب عليه السلام گفته و ردی عنه صلى الله عليه  
قال انما مدينة العلم و علی بايها فمن اراد العلم فليأت من بابها **نعم** قلله و ابن  
عبد البر حيث احسن الى اهل الحق و بر و نور عيون الموقنين اقتر و شرح صدر المؤمنين و و لخر من طبع  
بابطال الحديث و اصرة فار تكتب اعظم جريرة و جوة و خدع اتباعه و اشباعه بتر و لو الخرافات  
و غر و اتهمهم في الضلال القائل الى السعير المصعد الحرة و الله العاصم عر غنية و المشرة و هو الى  
عن نيفه و الضيق و ابن عبد البر زنبه اي كالمدين عظمي حاذقين و محدثين كبار و منقدين عالي فخر و اسان  
افاق و اجله مشهورين جذاق سينهت مناقب محمد و ابو نادر و متتبع انساب سمعاني و وفيات الاعيان ابن حبان و مختصر  
ابو الفدا و تمة الخ مختصر بن الكورد و ذكره الحفاظ و سير النبلا و عمر و دول الاسلام و ذهبى و مراقة الجنان بافع و ورض المناظر ابن شحنة  
و طبقات الحفاظ ابن ناصر الدين و مشق و طبقات النفا سيوطي و توضيح الدلائل شهاب الدين في محمد مقال الاشياء ابو مبد شهابي و شرح  
مواهب اللبني زرقاني و تراجم الحفاظ في محمد بن شهاب و بستان المحمدين في خود خا و اب و ابنا العلوم و تاج مكل و امتحان النبلا مولوي  
صديق حسن خان معاصر واضح و ظاهرت اكثر ابن عبارات في مجلته و ولايت و حديث طبر ذكره و زنده و ديخا الكفاير بعض عبارات مير و  
ميرزا محمد شباني و تراجم الحفاظ گفته يوسف بن عبد الله بن محمد بن عبد البر النحري الكندي لاسي ابي  
المعروف بابن عبد البر احد ائمة ذكره في نسبة القرطبي و قال بضم المقاف و سكن الواو  
و ضم الطاء المهملة و في اخرها الباء الموحدة هذه النسبة الى قرطبة و هي بلدة كبيرة من بلاد  
المغرب الكندي و هي ارمك السلطان خرج منها جماعة كثيرة من العلماء في كل فن قدموا  
و حديثا و المشهور بالنسبة اليها ابي عمر يوسف بن عبد الله بن عبد البر النحري الكندي لاسي ابي  
الحافظ كان اماما فاضلا كبيرا جليل القدر و صنف المتصانيف يروى عن ابي عبد الله محمد  
بن عبد الملك بن صيفون الرضا انه في لم يورخ و قاله قلت مات سنة ثلث و ستين و  
اربعائة اربع مائة و واحد و كان في يوم من جمرة ثمانين سنة و من شيخ حلف بن القسم

المقاضی ابی الطیب الطبری و غیرهما و کان فقیها فغلب علیه الحدیث و التاریخ و لد  
فی جمادی الآخره سنه اثنتین و تسعین و ثلثمائتہ یوم الخميس است بقین من الشهر و توفی  
فی یوم الاثنين سابع ذی الحجه سنه ثلث و ستین و اربعائتہ ببغداد رحمه الله تعالى و قال  
السمعانی توفی فی شوال و سمعت ان الشیخ ابی اسحق الشیرازی رحمه الله کان من جملة من  
حمل نعشه لانه انتفع به کثیرا و کان یراجعه فی تصانیفه و العجیب انه کان فی وقتہ حافظ  
المشترق و البوعمر و یوسف بن عبد البر صاحب کتاب الاستیعاب حافظ المغرب ما لد فی  
سنه و احدثه کما ساقی انشاء الله تعالى و ذکر محب الدین بن الخبازی تاریخ بغداد ان ابی البرکات  
اسمعیل بن سعد الصوفی قال ان الشیخ ابی بکر بن زهراء الصوفی کان قد اعد لنفسه قبرا بجانب  
قبر بشیر الحافی رحمه الله تعالى و کان یمضی الیه فی کل اسبوع مره و ینام فیه و یقرأ فیه القرآن  
کله فلما مات ابوبکر الخطیب و کان قد اوصی ان یدفن الی جانب قبر بشیر الحافی فجاء اصحاب الحدیث  
الی ابی بکر بن زهراء و سألوه ان یدفن الخطیب فی القبر الذی کان قد اعد لنفسه و ان یؤثره بیه  
فامتنع من ذلك امتناعا شديدا و قال موضع قلاعدته لنفسه منذ سنین یوخذ منی قلما راو  
ذلك جاء الی الذی الشیخ ابی سعد و ذکر و الہ ذلك فاحضر الشیخ ابی بکر بن زهراء و قال لانا  
اقول لك اعظم القبر ولكن اقول لك لو ان بشیر الحافی فی الاحیاء وانت الی جانبہ فجاء ابوبکر  
الخطیب یقعده و تک اکان یحسن بک ان تقعد اعلی منه قال لا بل کنت اقوم واجلسه  
مکاتی قال فکذا ینبغی ان یکون الساعه قال فطاب قلب الشیخ ابی بکر و اذن له فی فنه و قد فنه  
الجانبه بیاب حرب و قد کان یصدق بجمیع ماله و هو مائتا دینار فرمها علی ارباب الحدیث  
و الفقهاء و الفقراء فی مرضه و اوصی ان یتصدق عنه بجمیع ما علیه من الثیاب و وقف  
جمیع کتبه علی السملین و لیسکون له عقب صنف اکثر من ستین کتابا و کان الشیخ ابی اسحق الشیرازی  
احد من حمل جنازته و قبل انه ولد سنه احدى و تسعین و ثلثمائتہ و الله اعلم و رثیت له  
منامات صالحة بعد موته و کان قد انقضى الیه علم الحدیث و حفظه فی وقتہ هذا الحرما  
مکتاب الخباز رحمه الله تعالی رحمه و اسند انتهى فی هذا الخطیب المنیف یروی هذا الحدیث  
الشیخ یربط عدیق ذات رفیف یرسانید سدیدة مشیدة الرصیف یرسانما للکل جا حد

ابن سعد





الصنهاجي

ان خلاصة الله تعالى وبقي بمكة الى وقت الموسم في صحبة الشيخ ابو القاسم سعد بن علي الزنجاني  
شيخ الحرم ذكر ذلك كله ابو سعد السمعاني سبطه وقال سمعت الكيا كشتنار وبن شيرويه  
يحدثان سمعت ابا القسم منصور بن احمد المنهاجي وسأله ان يقول سمعت ابوالمظفر السمعاني  
يقول كنت على مذهب ابحنيفة فاردت ان ارجع الى مذهب الشافعي فخرجت فلما بلغت سمرقند  
رب العقر في المنام فقال لي عدلنا يا ابوالمظفر فانتبهت وعلمت انه يريد مذهب الشافعي فرجعت  
اليه وسمعت بعض مشايخي يقول كان جدك الامام ابوالمظفر على عزم ان يقيم بمكة ويحاور  
بها في صحبة الامام سعد بن علي الزنجاني فوافي والدته ليلة كانها كشفت عن شعرها الابيض  
وقالت يا ابوالمظفر يحق عليك الا رجعت الى مرو فاني لا اطيق فراقك فانتبهت فترددت ووعظمت  
على ان اشأ وشيخي سعد بن علي فضيت اليه فاذا هو جالس الحرم وعنده من الزحام ما لم اقدم  
معه على الكلام فلما قام وتفرق الناس تبعته الى ابادة فالتفت الي وقال يا ابوالمظفر العجز ينتظرك  
ودخل البيت فعرفت انه يتكلم علي فمدي ورجعت مع الحاج وقال ابو الحسن عبد الغفر اسمعيل  
القاسمي سياق تاريخ نيسابور ابوالمظفر السمعاني وحيد عصره فضلا و طريقة من بيت العلم و  
وخرج في شبابه الى الحج فولما عاد الى وطنه ترك طريقة التي ناطق عليها أكثر من ثلاثين سنة وتحول الى  
مذهب الشافعي رضي الله عنه واضطرب لذلك اهل مرو وتشوش العوام فخرج منها وصار الى  
طوس ثم قصد نيسابور واستقبله الاصحاح استقبالا عظيما وكانت النقابة لوليه نظام الملك  
وعميل الخفص ابي محمد بن منصور واكر مواجدة وعقد له مجلس لتذكير واستخارة امره وعاد الى  
مرو فعقد له مجلس لتدريس في مدرسة اصحاب الشافعي رضي الله عنه وصنف الامام ابوالمظفر  
في ثلاث مجلدات وصنف الخفص كتاب مشهورة وسمع الحديث من نيسابور ورجع جاهلا وبعثه ووفين  
الحج وادخل مرو في سبع مائة ابا الحسن هبة الله بن اذان ابا منصور محمد احمد بن زياره ابا طاهر محمد بن  
علي بن يشكر الشيرازي وروى عنه ابو القسم اسمعيل بن محمد الحافظ وبن نصر احمد بن عمر بن محمد  
الغازي والائمة ابا نا الامام ابو سعد السمعاني بالحجاز العلامة عن ابيه عجيبة ابوالمظفر  
ابنا ابو منصور محمد بن احمد بن زياره القريني بها ابا ابو محمد عبد الله بن عبيد الله بن يحيى المعلم ابا  
ابو عبد الله الحسين بن اسماعيل ثنا سلمة بن جنادة ثنا ابن نمير عن الراشع ع جسد بن الحسن اساني عن



من قبل الباب انتهى فالحمد لله ذي المن الكامل للفضل الشامل حيث ظهر له اعتبار المغازل  
لحافظهم البارخ الفاضل ووجه حملهم القراح البازل : ان المكذب الحديث لا لعب بدينه هذا  
وطارد لقلقه عازل ولسنجه العنكبوت غازل وفي اسفل الدركات بعناده وشماسه وعناقه ووسواسه  
نازل والموهن لذلك الخبز ناكل عن طريق الحق عادل ومعرض عن سبيل الصواب ناكل وجمع  
ومغايى العدوان واغل بحيث لا ينجعه لوم كاتم وعذل عادل ودرائح عظيمه ومناقب فخيمه فضايل  
وفواضل نالیه وكمال ثقت واعتبار ومزید اعتمادواشتهار ابن المغازل عمدة الكبار برتتبع كتب اعلام واحبار سنیه  
سنة وستين نشاء الله المنعم ندى ازان در بعض مجلدات آتیه بتفصیل مذکور خواهد شد ووجه حمل ونظم آنکه  
ابوالمظفر مشهور بن محمد بن عبد الجبار سمعی انی حدیث شریف را روایت کرده چنانچه علامه ابن شهر آشوب علیه الرحمه در کتاب  
مناقب آل ابیطالب فرموده قال النبی علیه السلام بالاجماع ان امدینة العلم وعلی ابیها فخر ابد العلم  
فلیات الباب رواه احمد من ثمانية طرق و ابن ابراهيم الشافعي من سبعة طرق و ابن بطه من ستة طرق و  
القاضي الجعفي من ستة طرق و ابن شاهين من اربعة طرق و الخطيب التبريزي من ثلاثة طرق و يحيى  
بن معين من طريقين و قد رواه السمعي والقاضي الماوردی و ابو منصور السکري و ابوالمظفر سمعی ازان  
ففيها معتمدین اعظم نبای ستین منیه بوده آثار جليلة من فخر حمید الخضر البری و فیها برناظر سیاتج نیشا قنیف الفاضل  
ابن ابی اسحاق عبد الکريم بن محمد السمعي و قد روى في ذكر اهل العلم لقرون تصنيف عبد الكريم بن محمد الرازي و فيات الاعيان ابن  
خلكان و جعفر بن خباز و عبد الله بن محمد بن اسحاق و طبقات شافعية عبد الوهاب  
بن علي السبكي و طبقات شافعية عبد الرحيم بن الحسن الاسدي و طبقات البصريين بن الحسن  
الدوادري و ما كان مدينة العلوم فاضل ازنيقي و تراجم الحفاظ ميرزا محمد بن ابی اسحق و لا تخمست بنا بر خفشار و بخبار  
بعض عبارات اقتصار ميرود عبد الكريم بن محمد راغي و قد روى في ذكر اهل العلم لقرون گفته منصور بن محمد بن  
عبد الجبار بن احمد بن محمد بن جعفر بن احمد بن عبد الجبار بن الفضل بن الربيع بن مسلم بن عبد الله  
السمعي القمي ابوالمظفر ابن ابی منصور تفقه على ابيه على مذهب ابي حنيفة رضي الله عنه حتى  
يرى في الفقه ثم ورد بغداد واجتمع بابي اسحق الشيرازي و جري بينه وبين ابی نصر بن الصباغ صاحب الشاهل  
مسئلة احسن الكلام فيها كما انتقل ابی مذهب الشافعي رضي الله عنه وكان الطريق قد انقطع من  
بغداد الى مكة بسبب استيلاء العرب فكتب تلك السنة جماعة في البرية فاخذوا واخذ جدي الى مكة

وحدثنا محمد بن ابراهيم بن محمد بن ابي  
عبد الله بن محمد بن ابي  
عبد الله بن محمد بن ابي

روايته في نسخة  
حدثنا محمد بن ابراهيم بن محمد بن ابي

بن الحسين بن علي ابو علي بن ابي بكر البيهقي الامام ابن الامام ومولده سنة ثمان وعشرين  
وقد تميز به في ذلك تصانيف مشهورة واسمعيلى بن ابي بكر بن محمد بن ابي بكر بن محمد بن ابي بكر  
وهذه السنة توفي اسمعيلى بن الحسين البيهقي الامام ابن الامام ومولده ثمان وعشرين واربعين  
ابن ابي بكر بن محمد بن ابي بكر بن محمد بن ابي بكر بن محمد بن ابي بكر بن محمد بن ابي بكر  
وسكن في طبرستان في مدينة طبرستان في مدينة طبرستان في مدينة طبرستان في مدينة طبرستان  
البيهقي مولده في سنة ثمان وعشرين واربعين وسمع ابا جعفر بن مسرور واما عثمان الصابغى  
وعبد الغافر بن محمد الفارسي وناصر بن الحسين العمري وغيرهم روى عنه ابو القاسم بن البصرى قندى  
واسمعيلى بن ابي سعد الصوفي وغيرهما تفرغوا على يده وتخرج به في الحديث وسافر الكثير ودخل  
خوارزم فسكن بهامداً ووالى الخطابة وتدرى الشافعية والقضاة من وراء جيجون الذي كان بهم  
اصحاب الشافعي ثم سافر الى بلخ واقام بهامداً ثم عاد الى بيت بعد ما غاب عنها نحو ثلث سنة وتوفي  
بهاجمادى الاخرة سنة سبع وخمسة انتهى فهذا ابو علي البيهقي شيخ القضاة وعلم  
الحفاظ والوعاء قد روى هذا الحديث المصوب عند هذه الالة وحدث بهذا الخبر الثابت عند  
الحفاظ والوعاء فلا يتصك لاراء الامام من سلك مسلك المارقين الشراة ولا يستدب لتقييده  
الامام بركب قدرة القاسطير الجفافة ولا يصح لخاله الامام من مطيع صهوة العدا ان كانا كاشين الغفارة  
ولا يريد ابطاله الامام فترع ذروة الشنان كالما دبر الطغاة ووجه نجاهه وليكم انك البو شجاع شيريه بن  
شيردار بن شيرويه بن فناخسار الهادي اليه في اخبار شريف ارويت بموده جنانا في درفردوس الاخبار كنهه  
آتي بغير خاسار وكتبه في مدينة نوره على شرفها الان سلام من الملك الغفار سيدة قاريج كتابت ان سابع عشر  
في القعدة سنة خمس وستين فثمانية بوه كفته فاما مدينة العلم وعلى بابها فنزل اراء العلم فليات الباب وشيريه بن  
شهر دار انا اعلم حفاظ عالي فخار واجله محدثين جليل الاقدار استوحاشن اشيره ومحمد كثره ابو رستم كتاب التبريد  
عبد الكريم بن محمد رافعي طبقات شافعية ابو عمر عثمان بن عبد الرحمن الرشتي المعروف بابن الصلاح وذكره الحفاظ و  
السير بله وعمر بن خرمين غزنوي ومرة الجاني رافعي طبقات شافعية الدين وطبقات شافعية جلال الدين كوه طبقات شافعية  
اسدي وروضة الفردوس سيد علي همداني وطبقات الحفاظ سبطي وفيض القدير سناوي ومقاليد الاسانيد  
الحلي وكشف الطنون مصطفي بن عبد الله القسطنطيني وغيره اخرج اشعار استوتت على ذلك في

ثلاثين

ابو غالب عن ابي امامة قال استنصت رسول الله صلى الله عليه وسلم ذات يوم فقبل له يا رسول الله  
مالك تفصك فقال من قوم يساقون الى الجنة في السلاسل وبعده عن الامام ابو المظفر ابنا ابو الفتح الذي  
يأري في ارضه ثنا احمد بن عبد الله الاصمعي ثنا علي بن محمد الجلي ثنا عبد الرحمن بن يحيى الاصمعي ثنا  
ابو صالح الاعرج باصبهان ثنا محمد بن هشام الشافعي ثنا نصر بن فضالة ثنا ابو معوية عن صالح بن ابي  
الاخضر عن ابي الربيع عن جابر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم للرزق لسرع الى البيت الذي  
فيه السخاء من الشفرة السنام البعير وقال الامام ابو سعيد الشاذلي ابو الحسن محمد  
بن عبد الله بن عمر السدي مذاكرة الشاذلي القاضى الاستاذ ابا دوى  
الشاذلي الامام ابو المظفر منصور بن محمد السمعاني خليله ان واقعي دارمية بذات الغضا  
فالتجريح فالهضبات في اتياع على عهد قلو صيكا بها ولا تنافي فخره القصات وقولا لها ان انما  
تلقياهما تركنا الذي تدارين في زفات من البين في نار من الوجد في جوف فقيد قرار دائم الحس  
توفي رحمه الله سنة تسع وثمانين واربعمائة واربعمائة واربعمائة واربعمائة واربعمائة واربعمائة  
ابو المظفر الامام ابو منصور السمعاني الرفيع القدر الشهيد الذي طبق الاضحية كونه عبق الكون لشدة  
وعشرين واربعمائة كان حقيقا ثم اتقل الى مذهب الشافعي لامور يطول ذكرها جميع تصانيفه على مل  
الشافعي توفي سنة تسع وثمانين واربعمائة بمصر انتهى فهذا السمعاني عالم الكبريت  
وجهمهم المشهور قد روي هذا المحدث الخطي الهامل بالافاضات كالسحاب المطير فلا  
يحيد عنه الامن اغتالته ايدي الاضلال والتغريد ولا ينكل عنه الامن اختطفته اجمل القدير  
والتزوير ولا يقدر فيه الامن اشترى لنفسه التتبيب والتخدير ولا يطعن فيه الامن اجبر  
لاجله التدبير والتبديد ووجهي اسم ائمة شيخ القضا ابو علي اسمعيل بن احمد بن الحسين البهقي اخذت شرفا  
روايت كرهه جبا نجه سابقا از عبارات ماضية كتاب المناقب اخطب خوارزمي وشيخ القضا اكا بر علماء في تمام اجازة علماء  
وموصوف بايام ابن امام نروتنقدين اخفرت اعلام مياشده شطري از آثار شامحه ومفاخر باذنه وبرزنا طرنا رخ كامل  
غز الدين ابن الاثير ومختصر في تاريخ البشر ابو الفدا الايوبي وائمة المختصر عن المظفر السمرقاني ابن الوردى وطبقات شافعية  
تاج الدين سبكي وطبقات شافعية جمال الدين سبكي وروض المناظر ابن شحنة طبري واضمح ولا ثم ست دريغا بر  
بعض عبارات كنفامير وغز الدين ابن الاثير در تاريخ كامل در وقائع سنة سبع وثمانين واربعمائة واسمعيل بن احمد

محبوب ریح در بر وجود و استحسان میکردند از انچه و حفاظ و استفاده می نمودند از ان علمها و وعظا و دست طاعت  
میکردند از ان خیر فضلا و ارتضا می نمودند از ان کمال این بنجا بسبب نفاست آن و بذل میکردند ملوک غایت با شکست آن  
برای خزانها خود و از رفته افراد و سید علی محمد انما این است که کتاب دروس اخبار بحری از بحر فواید و گستر از کوز لطافت که  
مشحون است بحقائق انظاریه و غزوات در حلق فضول آن ایام مصطفویه با وصف کثرت فوائد و شمول عواید از غیر بود که  
انوار آن منطقی و آثار آن ظریف و در این سبب استخراج نمود علی محمدی از فقر محران شرف جوهر را و چید از انصاف اراض آن  
انفس از آنز فحشیت من روایة الدلیلی بعد لحاظ ماسرعه و ابنه و علی الصمدانی من فضائل کتابة  
ان الحیث الشریف من احوال حدیث التي هي مذکورة في مصنفات الحفاظ الثقات و مجموعات الائمة  
الانبات و انه من الغرر الدلر النبوة و الفوائد النجوة و المحاسن الکثیرة و انه صفا طقت به الافاق  
و تنافست في تحفظه الرفاق الاعداد و من المحامد المجلية الباهرة و المناخر العلیة الزاهرة و حبه  
پنجاد و دوم آنکه محمد بن علی امامی محدث مدینه العلم را تمام قول جناب امام صادق علیه السلام در تیر از انکاف از  
ثبوت و تحقیق نزد مقام احتجاج و تشهاد آورده و آن نیز سبب خود کرده و اثباتی و طرق تیر بر آن نموده چنانچه در زین  
در و در شایان امیر المؤمنین علیه السلام با نبیا علیه السلام گفته ذکر مشایخ ابی ادم علیه السلام اما ادم علیه السلام فاقدی  
المشایخ المرضی بینة علیه السلام بغيره اشیا و لها بالخلق و الاثبات بالکمال و الثالث البصا و الرابع و الا  
بالترویج و الخلق و الخامس بالعلم و الحکمة و السادس بالذهن الفطنة و السابع بالاهل و الثامن و التاسع  
بالاعمال و الخلق و التاسع بالوفاء الوصية و العباد و الاوکاد و العرة و در مقام تفصیل این شایان است و اما  
العلم و الحکمة فان الله تعالى قال لادم علیه السلام و علم ادم الاسماء کلها مفضل بالعلم العباد الذين كانوا  
لا یعصون الله ما امرهم و یفعلون ما یأمرون و استحق بذلك منهم السجود فکما الایط العلم جملا و العلم  
فکذلک لم یصر ادم لمفضل بالعلم مفضلی و کذلک حال من فضل بالعلم فاما من فضل بالعبادة  
مفضلی لا العباد بما یسقط عن درجة العبادة ان کما معروضه انما او قول فیها کما غافل منها ان یسقط  
فضله و لذک قبل بالعلم یعول و لا العالم نیزاد و لا یزور و من ذلک و سبب الوصف بالله سبحانه بالعلم  
و العالم و فساد الوصف بالعبادة و العباد و لذک من علی نبی علیه السلام بقول و علمک ما لم تکر بعلم و کان  
فضل الله علیک عظیما فاعظم الفضل علیه بالعلم و در بیان اکرمه به من انحصار و الا خلا و ما فی تعبیه  
البلا و الا و کذلک من رضوا الله علیه فضل بالعلم و الحکمة فکما جمیع الامة ما خلا الخلق الماصین و کذلک

الانی انشاء الله تعالی و کمال اعتماد و اعتبار و نهایت حلاوت و شتبار کتاب فردوس الاخبار مثل خود دلیلی عمده  
الکبار از تصریحات اعظم محققین و التبار واضح و آشکار است از افاده خود دلیلی طاهر است که هرگاه او اهل زمان  
خاصه اهل بلد خود را ملاحظه فرمود که از حدیث اسانید این اعراض کردند و جاهل معرفت صحیح مصقیم گردیدند و کتب  
و اسفاری که ائمه درین میادین تصانیف کرده بودند و سانییدی را که ایشان در فرائض و مسنن و حلال و حرام  
و آداب و صایا و امثال و مواعظ و فضائل اعمال جمع نموده بودند ترک گفتند و بقصص و احادیث محدوده الاسلام  
که نقل حدیث آنرا شناخته بودند و بر احدی از اصحاب حدیث مقرون شده بود و شغل شدند و موضوعاتی که قصص  
وضع نموده بودند بر آفاق قطعیات در مجالس طریقات طلب نمودند و دلیلی بحال حمیت ایمانی دین که تا چنانچه زیاده از  
دوازده هزار از احادیث صنفا از صحاح و غرائب افراد و صحف مرویه ثبت نمود سپینایت و صنوح ثابت شد  
که این احادیث مجموعه در فردوس الاخبار بر پایه معتبر و معتبر است که دلیلی آنرا برای صرف اهل زمان خود از موضوعات  
و اکاذیب محصوره پس اگر گفته آید که حدیث مدینه العلم و غیر آن از مناقب جناب امیر المؤمنین علیه السلام که در آن کتاب راجع  
یافته معاذ الله از اکاذیب و موضوعات است لازم آید که دلیلی عین غرض خود را فوت کرده با جتر جریر و عظیمه نشر موضوعات  
مستحق و بال امکان شده باشد و از صد سنده الفردوس پس دلیلی مخصصت که دلیلی احادیث کتاب الفردوس را از مسوغات  
خود تخریج کرده داد محقق مستیقن بود که اکثر آن بلکه عامه آن از احادیث مسنده است و در مصنفات حفاظ ثقات و مجموعه  
ائمه اثبات ثبت است و نیز از آن واضح است که آن کتاب نفیس غریز الوجود و مضمون پرست و جامع می باشد غرور و  
نبویه و فوائد مجتمعه و محاسن کثیره راصیت آن با فاق رسیده و جنت رفاق به تحفظ آن غلب گردیده و نیز از آن پدید  
که در اسلام مثل آن کتاب تفضیلا و تبویبا تصنیف شده و از قریب الایام ترصیفا و ترتیباً بسوی آن سبقت نگرفته  
شد گویا به فضل از آن فضول حقه مراد نیست که از لالی منظومه و در مکتونه مملوست و یا طبله داشته عطا  
که بنا فها مشک مشحون است و نیز از آن آشکار است که دلیلی بسیاری از عجایب اخبار و غرائب احادیث جمع کرده که در اکثر  
از کتب یافته میشود پس آن کتابی الحقیقه مثل فردوس است که حق سبحانه و تعالی در وصف آن میفرماید فیها ما تشاء  
فلذا لا یحیی نیز از آن شخصیت که در زمان پس دلیلی نسخ آن تنگ گردید و در بیان عباد بشهرت رسیده و باین حیثیت که  
بلکه از بلا و عرق و کوره از اقطار آفاق باقی نماند مگر آنکه علمای آن بر تحصیل آن مولطبت میکردند و ائمه آن بر  
اشترای آن اقبال لازمست می نمودند و فضلاء آن بر قرأت و حفظ آن مداومت و تهنند و در ریاض محاسن آن  
طواف و دوران میکردند و از ثمار فوائد آن اجتنامی نمودند پس سیر کردن آن کتاب میسر شد و بهر طبله و بهر بوب کرد

عن المبتدئ على المدعى واليمين على المدعى عليه قيل هو ان يفضل للقضاء بين المتخاصمين فكن لك المرتضى  
رضوان الله عليه اذنى من فصل الخطاب كما ذكرناه في معنى قوله عليه السلام انا مدينة العلم على بابها  
وفي فصل قضائه وجيم نجاه ووجيم اكرم انك نزع عاصمي انجريت اشارة تبينه باب التمايم على الله عليه السلام  
جناب امير المومنين عليه السلام باب مدينة العلم دانسته فاسترا وبقام بسند وكرتوا وچنانچه در زين العقي در ذكر كراما  
جناب امير المومنين عليه السلام گفته واما الاسماء التي سماها بهما رسول الله صلى الله عليه وسلم ما ذكرناها  
فانها سيد العرب سيد البرية وقابل الفجرة والبغسوق الضد الاكبر والفاروق العبد وفارس العرب  
سيف الله وقابل لنا كثر من المداقين والقاسطين مع كل مؤمن ومؤمنة والرفيق وشيخ المهاجرين و  
الانصار وابن العم والحخن والحم الدم والشعر والبشر ومفرج الكرب واسد الله والوصي وخير  
الوصيين وخير الاوصياء وسيد المسلمين وامام المتقين وقائد الغر المحجلين والخليل والوزير والمخلصة  
ومنير الموعود وقاضي الدين باب مدينة العلم وبارك الحكمة ووالله والسعيد والصالح  
والذليل ودر مقام تفصيل اين اسما گفته واما باب مدينة العلم فانه اخبرنا محمد بن ابى بكر يار حمة الله فانه  
فيما احازنا ابو حفص بن عمر قال اخبرنا ابو بكر بن اسحاق قال اخبرنا العباس بن الفضل قال  
حدثنا ابو الصلت الهروي قال حدثنا ابو معوية عن الاعمش عن مجاهد عن ابن عباس قال قال  
رسول الله صلى الله عليه وآله انا مدينة العلم على بابها انتهى **فالمجلد** العاصم من الردى والضلالة  
المأدى الى فجع الصواب باوضح الدلالة في حيث ثبت من احتجاج العاصم الحجاز الشريف والنبالة  
وروايته لهذه النجاة الماثور المحفوف بالجلالة ان الحديث الشريف من اجاديت معدن الرسالة  
والاخبار الثابتة عند ارباب العلم الموصوفين بالفضل والمثالة في فريضه با كذب الاختلاق  
صنيع المجاهد من المنهكين في الغي والتذلل ووسمه بالزور والافتعال ديدن المعاند المستهزين  
بسوء النسبة والقالة وچيم اكرم انك اليو المجرب ودين آدم الشجير الحكيم الساني حديث العلم  
سما وجزا وبقينا كذا نكروجه وچنانچه در كتابه رقيقة الحقيقة والشرعية والاطريقة وعنوان مدح جناب امير المومنين عليه السلام  
گفته في مناقب نوح البتول وابن عم الرسول ابى الحسن والمحسين الميارز الكرام غير الغرار غاب  
الجيش سيد المهاجرين والانصار امير المومنين على بن ابي طالب كرم الله وجهه من بعد عليا  
فقد استمسك بالعرصة الوثقى الذي انزل الله تعالى في شأنه انما وليكم الله ورسوله والذين امنوا الذين



اجمعين ولذلك وصفه الرسول عليه السلام بهما حيث قال يا علي ملئت علمي وحكمة و  
ذكر في الحديث عن المرتضى رضوان الله عليه ان النبي صلى الله عليه وسلم كان ذات  
ليلة في بيت ام سلمة عنكرت المية بالعداة فاذا عبد الله بن عباس بالباب فخرج النبي صلى الله عليه  
عليه وسلم الى المسجد وانا عن عبينه وابن عباس عن يساره فقال عليه السلام يا علي ما اول نعم الله قال ان  
خلقني فاحسن خلقي قال ثم ما قال ان عرفني نفسه قال ثم ما قال قلت وان تعد وانعمه الله لا  
تخصوها قال فضرب النبي صلى الله عليه وسلم يده على كفي وقال يا علي ملئت علمي وحكمة  
ولذلك قال النبي صلى الله عليه وسلم انا مدينة العلم والحكمة وعلى بابها اخبرني  
وفي بعض الروايات انا دار الحكة وعلى بابها اخبرني  
شيخني محمد بن احمد رحمه الله قال حدثنا ابو سعيد الرازي قال فرجع الى الحسن بن محمد بن محمد بن  
القرظيني بهما في الجامع وانا اسمع قال حدثنا ابو داود بن سليمان بن وهب الفراء قال حدثني علي بن  
موسى الرضا قال حدثني ابي موسى بن جعفر عرابي جعفر بن محمد بن ابي محمد بن علي عرابي عن الحسن بن  
بن علي عرابي عن علي بن ابي طالب كرم الله وجهه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انا  
مدينة العلم وعلى بابها كافر اريد العلم فليات الباب ولهذا الحديث طرق اخرون ذكرها في  
فصل خصائص المرتضى رضوان الله انشاء الله جل وجهه خجانه وسوم انك نير عاصمي انيخ شريف باجمعها  
اورده وانه اجمع قول جناب الكتاب صلى الله عليه وآله وسلم ان شتة چنانچه در زين الفتى و ذكر مشاهبات  
جناب امير المؤمنين عليه السلام بابنا عليهم السلام گفته ذكر مشابه داود ذي الايد صلوات الله و  
سلامه عليه و وقعت المشابهة بين المرتضى رضوان الله عليه وبين داود عليه السلام بينهما  
اشياء اولها بالعلم والحكمة والثاني بالتفوق على اخوانه في صغر سنه والثالث بالمبارزة لقتل  
جالوت والرابع بالعدو معه من طالوت الى ان اوتته الله ملكه والخامس بالانة المحديد  
والسادس بتسليم الجحافل والسابع بالاولد الصالح والثامن بفصل الخطاب عكس عليه السلام  
مائة سنة وملك اربعين سنة وهو داود بن اساور مقام تفضيل ابن شهاب الفرة واما فصل الخطاب  
فقوله واثباته الحكمة وفصل الخطاب ذكر عن ابي موسى الحامض قال فصل الخطاب الحكم بين  
الخصمين وقيل معناه اصابة الحق وقيل معناه اصابه الحق وقيل معناه كلاما بين كلامين وقيل هو



امام شافعی بیست و یارکبافت بالخص منی بد و اهتفت بساکن خیفهما و الناهض  
صحرا اذا فاض الحجيج الی منی فیضا کملظم الغرات الفاض به ان کان رضا حب ال  
محمد فلیشهد الثقلان انی راضی و عرض امام شافعی از این ابیات مقابلوا صبت  
که بسبب حب اهل بیت مردم را نسبت بر نفس میکردند و حال بعض کتب شیعیان سببیت دیگر که  
مسیح در شیعیان نیز باها ملحق ساخته نقل کرده اند و بدان تر شیعی امام شافعی تسکین جسته و قف  
ثنا د بانی محمد و وصیته و منیه است بباغض و محبدرهم انی من النفر لک  
یولاء اهل البيت لیس بنا قضا و قتل ابن ادریس بقدری لانی بد قد متموه علی عک  
مارضی و در فرق درغت این ابیات و ابیات امام شافعی نزد ما بران عربیت اظهر من شمس است و این  
کید ایشان بغایت بیوج است زیرا که بنای کار این بزرگواران و شریعت و طریقت این نامداران از  
سرتا قدم بر مذہب اہلسنت است بیکد و شعلہ کدای ایشان را شیعی گمان کردن از اطفال کتب ہم نمی آید  
و نیز مخاطب جلیل حکیم سنائی را از جمله محققین شمرده باستشهاد از کلام او راه تعطیم و تعظیم او سپرده  
چنانچه در آخر تفسیر فتح الغر زکفته نیز بعضی از محققان نوشته اند که ابتدای قرآن بلفظ باست و انتهای  
او بلفظ سین استهم اشاره بآنست که قرآن مجید در کونین بس است چنانچه حکیم سنائی فرموده است  
اول و آخر قرآن ز نجابا و سین یعنی اندر ره دین ز نجاب و قرآن بس است نهمی که کمال حیرت است که مخاطب فہیم حکیم  
سنائی را از جمله محققین علمایماند و بدکر نکته لطیف از و ترین کتاب خود سینامید و باز بر اثبات او  
حدیث مدنیہ العلم را بحتم و جزم گوش نمی نهد و با بطلان و تکذیب و ایراد مثل محیب در دم  
توین و از راه و تحجین آن و او اظہار کمال اسلام و حسن اعتقاد خود نزد ارباب ایمان و  
ایمان میدہد و محجب سازد که کتاب حدیقة الحقیقة را مصطفی بن عبد اللہ  
القسططنطین در کشف الظنون باین عنوان ذکر کرده حدیقة الحقیقة و شریعة  
الطریقة المعروف بفخری نامہ فارسی منظوم لائے محمد بن آدم را التہمید  
الحکیم السنائی المتوفی سنہ خمس و عشرين و خمسائة نظمه  
من بحر الخفیف لہم رام شاہ القوی السبکتکینی و رب علی عشرين  
بابا فی التوحید و کلام اللہ و نعمت الرسول و فضل الصلوة و الخلفاء و فضل السید الشہید



المکری الملقب الرومي زير الله صدر السالکين بلطائف البهية ونور قلوب العارفين  
بمعارفه الشهية في المنشوى الاولوى الاعلى المعشوق افاض الله علينا من اثار عباراته  
السنية ووقفنا لاقتباس اسرار اشاراتها الشهية في التأريخ السابع من شهر ربيع الاول  
في سنة التسعين الالف من الهجرة النبوية المصطفوية على صاحبها افضل الصلوات  
اكمل التحيات في البلدة المتبركة المسماة بفيشأ ورضا لله تعالى عن الكسوف والفتور وسبعة  
واربعين يوما بيدا ضعف عباد الله القوي المتين المستعين في كل الامور بمالله المستعان  
العفور قدام الدين القاضي العثماني حفظه الله تعالى عن الوسواس الشيطاني واوصله  
الى المقام العرفاني واغنائه عن لذائذ الدهر الفاني بالقاضي صلاح بن القاضي شهاب الدين  
بن القاضي محمد بن القاضي شمس الدين بن القاضي عالم بن القاضي نجم الدين بن القاضي  
ابو الفضل بن القاضي تاج الدين بن القاضي اسمعيل المعروف بنجم الدين بن القاضي معروف  
بن القاضي شمس الدين الذي قر له ودفونه امير زمانه و سلطان اوانه خدمة قضاء القصبه المتبركة  
المسماة باميته هي دندر المتعلقة بالبلدة المعظمة المسماة بلكهنو المضافة الى المدينة المشتهرة  
باودة بالششيخ صلاح الدين الذي جاء من الولاية وتوطن في القصبه المعروفة المسماة بسترکه  
وكان وليا مولاي الله عز وجل بن الشيخ اسمعيل بن سلطان العارفين زبدة السالکين واث  
حقائق المرسلين معشوق الاولين والاخرين حضرت ابو الحسن بن السقطي بالغلس بان بن  
امير المؤمنين عثمان بن عفان رضي الله عنه ولغلس ابنان جبارة وهو محدث مشهور  
ونسب السقط المشهور بالكمالات في الافاق بر الله مضجعهما ونور الله ضيحهما  
من النسخ المتبركة المصححة التي كانت مملوكة لعطريف الدوران جلاله  
الاوان نخبة الدهر صفوة العصى معدن الخلق والاحسان مخزن الفتق والامتنان  
مقبول جناب الملك العزيز المنان المنخفض بالمواهب الجلية والمراتب العلية محمد جاب الله  
تعالى ما دار الليال والايام وكر الشهور والاعوام بحجزة النبي وآله الكرام ووجهه وشم  
انکه ابو منصور شهر دار بن شيرويه بن شهر دار بن شيرويه بن فناخر الديلمی حديث در نية العلم را در سند الفردوس  
روایت کرده الفاد استحق که شيرويه ديلمی بخديف را در کتاب الفردوس آورده و در سند الفردوس کتابيت

ابی

الشري

الشري

في هذه الصلوة من العلم والكرامه والبرود والاعمال على النافذ كذا في كتابنا في هذا الموضع

على

شجرة الخمر النافذ

والامام ابو حنيفه والشافعي والعقل والعلم والعشق والقلب والتصوف وصفه البشري  
الشيخوخة وغنى الغفلة والحكمة والشهيق وصنعة الافلاك والربيع ومدح بهرام شاه  
ومدح ولادة دولت شاه والحكم والامثال فرغ من نظمته تسعة اربع وعشرين وخمسائة  
ودر آخر نسج عتيقة حديقة الحقيقة كبريت نجيف حاضرت اين عبارات مرقوم ميناشد قد وقع الفراغ من تنسيق  
هذه النسخة المتبركة اليمونة المعظمة المحترمة العبيدة الرشيدة العلية الجلية الشيمية  
على الآيات القرآنية والا حاديت النبوية والاقوال الصفيّة والكلمات الزكية الكافية لحل المشكلات  
الوافية لبيان العويصات الكافلة لتبيان انواع التشبيها واصناف الاستعارات الحق  
على سلاسة الالفاظ البديعة ونفاسة المعاني المنجية المنظومة بنظم ينتثر عقد اللؤلؤ  
من انتظام بدائعها المنشورة بنشر ينظم سلك النخل للورد عند انيسام روائعها الموصوفة  
المعرفة المسماة تجديفة الحقائق الكاشفة قناع الدقائق المنسوبة الى الامام الهمام  
مقبول الخواص العو غمام المعرفة مطر الرحمة المفضل بالفضائل الانسية  
والشماكل القدسية المختص بالواهب الجلية والمراتب العلية المتأدب بأداب الاختيار ذو  
الابصار الممهد بباطوار الاحرار واهوار العالم يفصاحة القرآن وبلاغته الماهر بطائف  
الفرقان وبراعته الواقف في اللغة والمعاني والفقه الحكيم المداوي امراض قلوب الابوص  
الأكمة الذكر في مصنفه المنه والحميد والتزيه والتوحيد والمبين نعت خير البرية وآله  
التيقة واصحابه النقية واحبابه الزكية الواصف للعقل والعقلاء والعلم والعلماء الملح  
للعشق واهل العرفان الذام للغفلة والنسيان اللذين يستوليان على الانسان الخير حالات  
الاعداء والاجاب لكاشف احوال الاعيار والاجاب المنسبة كيفيات الحركات السماوية  
المداخ للسلطين الجامعين للكمالات الانسانية الفاخر والتصنيف نادرا لتاليف الاوهو  
شمس سماء الزافة قمر افلاك الكرامة ممدوح الفصحاء محجى البلفاء تاج الادباء سي الفراء  
العارف الوثوق الصادق الصدوق الحاذق المحذوق الحكيم الالحى الخ العارفين حضرت حكيم سالف  
نوره الله مرقد وبرد الله مضجعه وهو الذي وصفه سلطان العارفين وارث حقائق كمل  
المسلسلين معشوق الاولين والاخرين سيدنا ومولانا لجلال الحق والدين محمد بن محمد بن الحسين

و جلال فضل و مناقب فواخر و فواخر آثار سماعی نزد اکابر متقدمین قوم زیاده از انت که  
استیفائی آن توان کرد شطری از آن برناظر تاریخ کامل و مختصر الانساب ابن اثیر و تاریخ محب الدین ابن الخبار  
و وفيات الاعیان ابن خلکان و مختصر البیاض السمعانی علی الاصولی و متمم الخیصر بن المظفر المعرف بابن الوردی  
و تذکره الخط و غیره و ولای الاسلام محمد بن احمد بنی و مرآة الجنان عبد الله بن اسود یا فقی طبقات شافعیه تلخیص الدین سبکی  
طبقات شافعیه جمال الدین اسنوی طبقات الحفاظ محمد بن عبد الله الدمشقی الشیخ ابن ناصر الدین طبقات شافعیه  
تقی الدین اسدی و طبقات الحفاظ سیوطی و تاریخ خمیس حسین یار بکری و درین عالم فاضل ازینقی و کشف الظنون  
مصطفی بن عبد الله القسطی و تراجم الحفاظ میرزا محمد خاشانی و ابجد العلوم و تاج مکمل و اتحاف النبلاء  
مولو صدیق حسن خان معاصر مخفی و محتجب نیست نظر با خصار درینجا بر بعض عبارات اقتصار میرود شمس الدین محمد  
بن احمد بنی و تذکره الحفاظ گفته السمعانی الحفاظ البارع العلامة تاج الاسلام ابو سعید عبد الکرم  
بن المحمّد تاج الاسلام معین الدین ابنی بکر محمد بن  
العلامة المحمّد ابی المظفر منصوب <sup>رحمته</sup> عبد الجبار بن محمد بن احمد بن جعفر  
التمیمی السمعانی المزی صاحب المقانیف ولد فی شعبان سنة ست و خمسمائة و حمله والد  
الوینیا بور فی آخر سنة تسع فله حق بحضرة المعمر عبد الغفار بن محمد الشیرازی و عبیدة بن محمد  
الشمس و علق و حضرة محمد بن علی ابی منصور محمد بن علی باقر الکراعی فمات ابو سعید سنة عشر و در فی مع  
اعمامه و اهله و حفظ القرآن و الفقه فله حیل هذه الشان و عنی به و در حل الی الا فایم النائیة  
و سمع من ابی عبد الله الفراء و زاهر الشحامی و طبقتهم ما بنیسا بور و الحسین بن عبد المذک الخلال  
و سعید بن ابی الحیاء و طبقتهم ما ابصمیان و ابی بکر محمد بن عبد الباقی الانصاری و طبقتهم ببغداد  
و عمر بن ابراهیم العلوی بالکوفة و ابی الفتح المصیری بدمشق و بنجارا و سمرقند و بلخ و عمل  
المعجم فی عدة مجلدات و کان ذکيا فها سربع الکتابه ملیحها درس و اقی و وعظ و امله  
و کتب عن دین و درج و کان ثقة حافظا حجة واسع الرحلة عدل دینا جمیل المیر حسین  
الصعبه کثیر الخطی قال ابن النجار و سمعت من یدکر ان عدل شیوخه سبعة آلاف شیخ و هذا  
لم یبلغه احد و کان ملیح المقانیف کثیر الشیء و الا ساند لطیف المزاج خریف حافظا واسع الرحلة  
ثقة صدوقا دینا سمع منه مثلیحه و اقارنه و حدث عنه جماعة قلت روى عنه و لکن عبد الرحیم

که شجره را در یلمی را ان حادث کتاب الفردوس الدخور لعمه سانسید ذکرین چنانچه علامه مناوی در فیه القدر  
گفته فرمود یلمی و فیه الفردوس المسمی بآثار الخطاب المخرجه علی کتاب الشماک و الفردوس للامام  
عماد الاسلام ابی شجاع الدلیلی الفه محدوف الاسانید و تبا علی الحروف لیسهل حفظه و اعلم  
باز انما با الحروف المخرجه کما فرمود مسنده لولد سید الحفاظ ابی منصور شهردار بن شیرویه  
خرج سند کل حدیث تحتہ و سماه ابانته الشبهه فی معرفه کیفیة الوقوف علی ما فی کتاب الفردوس  
من علامات الحروف و فضائل جلیله و محامه خزیله شهر دار یلمی برناظر کتاب المناقب انخطب خوارزم و کتاب العین  
ذہبی و طبقات شافعیه تاج الدین سبکی و طبقات شافعیه جمال الدین اسفوی و طبقات شافعیه تقی الدین اسد  
و مقام الی الا سانیة ابو مهدی تعالی و بستان المحدثین خود خطاط و اتحوا و النبلا مولوی صدیق حسن خان معاصر واضح  
و واضح است و کافی است برای اثبات عظمت و جلالت و سمو و نبالت او که اکابر محققین و اعظم متقین این مختصرات  
او را بلقب جلیل سید الحفاظ یاد می نمایند و باین صفت عظیمه که بمصدق کل الصید فی جوف القراست او را می ستانند  
و لیس بجایزب عن الممعن الناقذ به المیرم من الاقنات المعاقذ به ان الطاعن فی مریات مثل  
هذا العلم الواقع به عادم للرای فاقد به والقادح فیها مضطغن لزیغه حاقد به و المرتاب فیها  
خارقی سنه الغفلة راقد به و وجه نجاه و مسفتهم آنکه عبد الکریم بن محمد بن منصور بن محمد التیمی السمعانی  
حدیث مدینة العلم را بیقین و جزم و قطع ختم ثابت کرده که بلا ترد و ارباب علی رغم المنکرین الا و اش خباب  
امیر المؤمنین علیه آلاف السلام من الملک الوهاب ابلقب مبارک باب مدینة العلم را کرده چنانچه در کتاب انساب  
که نسخ عیدیه ان بغایت رب الارباب بنظرین خادم طلاب رسیده میفرماید الشہید بفتح الشایر المعجزة  
و کسر الهاء و سکون الهمزة المعجزة بنقطتین من تحتها و فی آخرها الدال المهملة الشہر بهذا الاسم  
جماعة من العلماء المعروفین قتلوا فغروا بالنهید و اطمع ابن باب مدینة العلم و ریحانة رسول  
الشہید بر الشہید الحسین علی سید شباب اهل الجنة و کان یکنی ابا عبد الله انتهى بقدر المطلق فالحمد لله  
المتان به حیث وضع الحق و بان به و ظهر منها حجة بر ارباب الایمان و لکن استدلال صحیح الا بکلهذا الحمد للعلی الش  
النیر البرهان به و لا اظن ان احدا من خطی بالفهم و الامعان به یستریب بعد سماع کلام علامه  
سمعان به فی کذب حلفاء الاصغان به و بهت ذوی الحقد و الشنان به الذین تھا لکوا علی  
تکذیب رشاد للمعشوق الی الا سنن الحان به صلوا و الله و سلامه علیه و آلهما مختلف الملوان به

شباب

عشرون سنة سمع من الفراء وطبقته بنيسابور و هراة و بغداد و اصبهان و دمشق و له  
معهم شيوخه في عشر مجلدات و كان حافظا ثقة مكثر و اوسع العلم كثير الفضائل خريفا لطيفا  
متجلا فظيفا نبيل شريفا توفي في غرة ربيع الاول بمرد و وجه پنجاه و ششم آنكه ابو المؤيد فوق  
بن احمد بن اسحاق الخوارزمي المكي المعروف باخطب خوارزم حدیث مدینه العلم را بالحتم و الجزم ثابت و استلقب  
باب المدينة را از جمله القاب جناب امير المؤمنين عليه السلام ذكر فرموده چنانچه در كتاب المناقب كه نسخ عديده آن از  
نظر ما گرفته بعد ذكر كائى آنجناب گفته الا لقاب له هو امير المؤمنين و يعسوب الدين للمسلمين  
و مبير الشرك و المشركين و قاتل الناكثين و القاسطين و المارقين و مولى المؤمنين و شبيه  
و المرتضى و نفس الرسول و اخوه و زوج البتول و سيف الله السلولى و ابو البسطين و امير البرية  
و قاتل الفجرة و قاتل الخنعة و النار و صاحب اللواء و سيد العرب و خاضع النعل و كاشف  
الكرب و الصديق الاكبر و ابو التيجانين و ذوالقرنين و الهادي و العاروق و الواعى  
و الشاهد و باب المدينة و بيضة البلد و الولي و الوصى و قاضى دين الرسول و منجز  
وعدة وجه پنجاه و نهم آنكه اخطب خوارزم حدیث مدینه العلم را بسند خود را وایت نموده بر غررات  
علم جناب امير المؤمنين عليه السلام آن احتجاج فرموده چنانچه در فصل سابق كتاب المناقب كه معقود برائى بيان  
علم آنجناب تعيين اين معنى كه آنجناب قضى الامامة گفته اخبرنا الشيخ الراشد الحافظ ابو الحسن على بن احمد العاصم  
الخوارزمي قال اخبرنا شيخ القضاة اسمعيل بن احمد الواعظ قال اخبرنا ابو بكر احمد بن الحسين  
البيهقي قال اخبرنا ابو الحسن محمد بن الحسين بن داود العلوي رحمه الله قال اخبرنا محمد  
بن محمد بن سعد الهروي الشعرائي قال حدثنا محمد بن عبد الرحمن الشافعي قال حدثنا  
ابو الصلت الهروي قال حدثنا ابو معوية عن الاعمش عن مجاهد عن ابن عباس قال  
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انا مدينة العلم و على بابها فمن اراد العلم فلما يتلأب  
و وجه شصتم آنكه خطيب فضل في فصل سادس عشر كتاب المناقب گفته روى ان امير المؤمنين على  
بن ابي طالب ارسل الى معاوية رسله الطرماح و جبر بن عبد الله البجلي و غيرهما قبل مسير  
الى صفين و كتب اليه مرة بعد اخرى يحثهم عليه ببيعة اهل الحرمين له و سوابقه في الاسلحة  
انك لا يكون بين اهل العراق و اهل الشام محاربة و معاوية يعتل بدم عثمان و يستغفر

النيسابوري



مفتي مر و ابو القاسم بن عسكر وابنه القاسم وعبد الوهاب بن سكينة وعبد الغفار بن صينينة  
وابو روح عبد المعز بن محمد الهروي وابو الصوء شهناك المستداني والافتخار عبد المطلب المجلبي  
وابو الفتح محمد بن محمد الصانع وخلق ذكر تصانيفه نقل اسماءها ابن النجار منها الذيل على تاريخ  
اربعائة طاقة تاريخ مرو خمسةائة طاقة ادب الطلب مائة وخمسون طاقة الاسفار عن الاسفار خمس  
وعشرون طاقة الاملاء والكتابة خمس عشرة طاقة معجم البلدان خمسون طاقة مجمع الشيوخ ثمانون  
طاقة تحفة المسافر مائة وخمسون طاقة الهداية خمس عشرة طاقة غر الغرلة سبعون طاقة  
الادب استعمال المحب خمس طاقات المناسك ستون طاقة الدعوات اربعون طاقة الدعوات النبوية  
عشرة طاقة غسل الديدن خمس طاقات افانير النساء خمس عشرة طاقة دخول الحمام خمس عشرة طاقة  
صلاة التسبيح عشرة طاقات التخليات طاقات تحفة العيد ثلاثون طاقة فضل الذيل خمس  
طاقات الرسائل والوسائل خمس عشرة طاقة صوم الايام البيض خمس عشرة طاقة سلوة الاحباب  
خمس طاقات التعبير في المعجم الكبير ثلاثمائة طاقة فطر العوام الساكنين الشام خمس عشرة طاقة  
مقام العلماء بين يدي الامراء احدى عشرة طاقة المساواة والمصافحة ثلاث عشرة طاقة ذكرى  
حبيب رحل وبشرى مشيب نزل عشرون طاقة اللبالي الخمسمائة مائة طاقة فوائد الموائد مائة طاقة  
فضل الهرة ثلاث طاقات وفيات المتأخرين خمس عشرة طاقة الامالي ستون طاقة بحار بحر البحار  
عشر طاقة تقديم الجفان الى الضيفان سبعون طاقة صلاة الغني عشر طاقات الصدق والصدق  
الربح في التجارة رفع الارتياب عن كتابة الكتاب اربع طاقات النزوع الى الاوطان خمس وثلاثون طاقة  
تخفيف الصلاة في طائفتين لقبة المشتاق الى ساكن العراق اربع طاقات مركبة ابو سعد ثلاثون  
طاقة فضائل الشام طائفتين فضل ياسين في طائفتين وقد ذهب ابو سعد الربيع المقدس و  
زاره والنصارى يومئذ ولاته وذكر في كتاب التعبير ترجمه شيوخه فاذا ولحاد طالعته مات  
في ربيع الاول سنة اثنتين وستين وخمسمائة بمصر وله ست وخمسون سنة ونيز بمصر في ربيع  
من غرور وقل سنة اثنتين وستين وخمسمائة كفته والحافظ ابو سعد السمعاني تاج الاسلام عبد الكريم  
بن محمد بن منصور المزي محمد المشرق وصاحب التصانيف الكبيرة والرحلة الواسعة عاش  
ست وخمسين سنة سمع حضوره امن السيوطي وابي منصور الكراعي رحل بنفسه ولثلاث

الغرام

بغية

اما علمت ايا حسن بذل نفسه بين يدي رسول الله صلى الله عليه وسلم وبات على فراشه  
وهو صاحب السبق الى الاسلام والهجرة وقد قال فيه رسول الله صلى الله عليه وسلم  
هو مني وانا منه وهو مني بمنزلة هارون من موسى الا انه لا نبي بعدي وقد قال فيه رسول  
الله صلى الله عليه وسلم يوم غد يرخم الامم كنت مولاة فعلى مولاة اللهم وال من مولاة  
وعادى من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله وهو الذي قال فيه عليه السلام يوم خيبر  
لا عطين الى اية غدا رجلا يحب الله ورسوله يحب الله ورسوله وهو الذي قال فيه عليه السلام يوم الطير اللهم  
ايتني باحب خلقك اليك فلما دخل اليه قال والى والى وقد قل فيه يوم النضير على امام  
البرية وقال الفجرة منصور من نصره مخذول من خذله وقد قال فيه على ليكم من بعدي  
واكد القول عليك وعلى جميع المسلمين وقال اني خلف فيكم الثقلين كتاب الله وعترتي  
وعترتي وقد قال انا مدينة العلم وعلى بابها وقد علمت يا معاوية ما اتزل الله تعالى الى  
المتلوات في فضائل التي لا يشترك فيها احد كقول تعالى يؤفون بالنذر واما وليكم الله ورسوله  
والذين آمنوا الذين يقيمون الصلوة ويؤتون الزكاة وهم الكون فمن كان على بينة من  
ربه ويتلو شاهد منه رجال صدقوا ما عاهدوا الله عليه وقال الله تعالى لرسوله عليه  
السلام قل لا اسألكم عليه اجرا الا المودة في القربى وقد قال له رسول الله صلى الله عليه وسلم ما ترضى  
ان يكون رسلك سلمى حرك حركى وتكون اخى وليي في الدنيا والاخرة يا ابا الحسن من اجبك فقد  
احبنى ومن ابغضك فقد ابغضني ومن احبك ادخله الله الجنة ومن ابغضك ادخله الله  
النار وكتابتك يا معاوية الذي كتبت هذا جوابه ليس مما يخذع به من له عقل او دين والى  
انتهى فالحمد لله على توفيقه وهدايته وتسيده وكفائته حيث ثبت من افادات الخطب  
الخطباء الممدوحين بالدار الحسنة والتمنية والمشي عليه بال مناقب جميلة الرتبة ان حديث  
باب المدينة من الروايات التي هي بالقبول والتسليم قرينة والاخبار التي لا يطعن فيها الا  
ارباب الحقد والضغينة وانه مما اشبهته عمرو بن العاص في محاجة معاوية معهما عليه  
من العناد والداد والمراء والبيجاج والبغضاء الدفينة والشحناء المبينة للاصفاء  
المطهرين الذين هم لخدمة المتسكين احصفت سفينة وخطب خراززم ازاك يرفقها في معتمدين واجله

رضی الله عنه

بذلك جمال اهل الشام واجلاف العرب وليتميل طلبه الدنيا بالاموال والولايات و  
كان يشاور في اثناء ذلك ثقائه واهل مودته وعشيرته في قتال على عليه السلام فقال له  
اخوة عتبة هذا امر عظيم لا يتم الا بعمر بن العاص فانه قريع زمانه في الدهاء والمكر يخدع و  
لا يخدع وقلوب اهل الشام مائلة اليه فقال معاوية صدقت ولكنه يحب عليا فاحاف  
ان لا يحيد في فقال اخذ عه بالاموال ومضى فكتب اليه معاوية معاويته بن ابي سفيان خليف  
عثمان بن عفان امام المسلمين وخليفه رسول رب العالمين ذي النورين خنز المصطفى على  
ابنتيه وصاحب جيش العسرة وبيرومته المعلوم الناصر الكثير الخا ذل المحصور في منزله  
المقتول عطشا وظلما في محرابه المعضب باسياق الفسقة الى عمر وبن العاص صاحب رسول الله  
صلی الله عليه وسلم وثقته وامير عسكره بذات السلاسل المعظم رايه المفخم تديره اما  
قلوب تخفي عليك احترق قلوب المؤمنين وما اسيبوا به من الفجيعة بقتل عثمان وما ارتكب  
به جاره حسدا وبغيا بافتناعه من نصرة وخذلانه اياه واشلاءه الغاغاة عليه حتى قتله  
في محرابه فيا لها من مصيبة عممت جميع المسلمين وفرضت عليهم طلب مده من قتلته و  
انا ادعوك الى الخط الاجل من الثواب النصيب وفر من حسد الماب بقتال من اوى قتلة  
عثمان واحله جنة الماوى فكتب اليه عمر بن عمر بن العاص صاحب رسول الله صلى الله  
عليه وسلم الى معاوية بن ابي سفيان اما بعد فقد وصل كتابك فقراته وفهمته فاما ما  
دعوتني اليه من خلع ريقه الاسلام من عنقي والتموى في الضلالة معك واعانت اياك على  
الباطل وانتزاع السيف على وجه علي ابن ابي طالب عليه السلام وهو اخو رسول الله صلى  
الله عليه وسلم وصيه وارثه وقاضي دينه ومنجذ وعك وزوج ابنته سيده نساء اهل  
الجنة ابواب البطين الحسن والحسين سيد شباب اهل الجنة واما ما قلت من انك خليفه عثمان  
صدقت ولكن تبين اليوم عزك عن خلافته وقد بويغ لغيره وزالت خلافتك واما ما عظمته  
ونسبتني اليه من صحبة رسول الله صلى الله عليه وسلم والى صاحب جيشه فلا اغتر بالبركة  
ولا اميل بها على الملة واما ما كتبت ابالحسن اخا رسول الله صلى الله عليه وسلم ووصيه الى الحسن  
البيعي على عثمان وسميت الصحابة فسقة وزعمت انه اسلمهم فقتل هذا غواية ويحكي يا معاوية

رضي الله عنه

رضي الله عنه

المجاهد الجائر والمعادن الخاسر والمحاقد البائر الذي لا يدري الذائب من الخاسر  
ولا يخاف نكال ذي البطر الشديد القاهر ولا يبالي من الافتصاح بين المنقذين الا كابرة  
ولا يحتفل مظهر رقبته ووقاحته لدى المنصفين الحائزين لمجاهل الماتر ولا يكثر  
من وضوح نصبه واعتدائه وجفائه وشقائه عند الجهابذة الجاوين لمعالى المفاسد وابن  
عساكر الزمخشري كبر وفقهائى على فخار ومشايير اعظم من وانا نحن هذه سراج وناظر محاسن مفاخر وبرزناظر  
معجم اللغات ياقوت حموى واسماء الرجال جامع مسانيد الى حيفة تصنيف محمد بن محمود الخوارزمي ووفيات الاعيان  
ابن طحاكان ومختصر في اخبار البشر ابو الفدا الايوبي وجملة المختصرين الوردى وتذكرة الحفاظ وعبر في خبر من غير دول  
علامه ذهبي ورواة الجنان عبد الله بن اسعياض وطبقات شافعية عبد الوهاب سبكي وطبقات شافعية عبد الرحيم  
اسنوى وطبقات شافعية ابو بكر بن احمد بن قاضي شعبة الاسدي وطبقات الحفاظ جلال الدين سيوطي و  
تاريخ خميس حسين بن محمد بن حسن النديار كبرى ومدني العلوم الزينقي واسبج العلوم وتاج مكلل واثاث النبلاء مولوى  
صديق حسن خان معاصر مخفى ويحجب نيت درخاير بعض عبارات الكفاير وداين خلكان دروفيات الاعيان  
كفنة الحفاظ ابو القاسم على بن ابي محمد الحسن بن هبة الله بن الحسين بن عبد الله بن الحسين  
المعروف بابن عساكر اللدمشقي الملقب ثقة الدين كان محدث الشام في وقته ومن اعيان  
الفقهاء الشافعية غلب عليه الحديث فاشتهر به وبالغ في طلبه الى ان جمع سنه ماله  
يتفق لغزيره ورحل وطون وحباب البلاد ولقى المشايخ وكان رفيق الحفاظ ابى سعد عبد الكريم  
البيمعاني في الرحلة وكان حافظا دينيا جمع بين معرفة المتون والاسانيد سمع ببغداد سنة  
عشرين وخمسائة من اصحاب البرمكي والسنخى والجبهر ثم رجع الى دمشق ثم رحل الى خراسان  
ودخل نيسابور وهرات واصبهان والجبال وصنف النصائيف المفيدة وخرج التاريخ و  
كان حسن الكلام على الاخ فخطو في الجمع والتاليف صنف التاريخ الكبير لدمشق في ثمانين مجلدا  
الوفيه بالعجائب وهو على سنن تاريخ بغداد قال لشيخنا الحفاظ العلامة ذكر الدين ابو محمد العظيم  
المندري حافظ مصر ادام الله به النفع وقد جرى ذكر هذا التاريخ واخرج لي منه مجلدا واطال  
الحديث في امره واستعظامه ما اطن هذا الرجل الا عزم على وضع هذا التاريخ من يوم  
عقل على نفسه وشرع في الجمع من ذلك الوقت والاف العر يقصر عن ان يجمع فيه الانسا مثل هذا الكتاب

سبها می ستندین اعظم فضلاء ماهرین و افاضه کمالی بارعین و ثقات شایسته معتبرین و اثبات سخاوت معتبرین  
بوده بحدیث فزیره و مناقب مبهرة و محاسن شارق و منافع بارقه بطون اسفار قوم مملو و شجون ست و نسو  
و علو فخر او بر متشیق افادات اساطین اعیان و محره عالی شان مثل ابو حامد محمود بن محمد بن یحیی الصالحانی  
و عماد الدین محمد بن محمد بن الکاتب الاصفهانی و ابو الفتح ناصر بن عبد السید بن علی الطرزی و محمد بن محمود بن الحسن  
البغدادی المعروف بابن النخار و جمال الدین علی بن یوسف بن ابراهیم القفطی و ابو المؤید محمد بن محمود بن محمد الخوارزمی  
و ابو عبد الله محمد بن یوسف الکلبی و شمس الدین محمد بن احمد ذهبی و جمال الدین محمد بن یوسف الرزندی و  
صلاح الدین خلیل بن ایوب الصفدی و عبد القادر بن محمد القرشی و محمد بن احمد بن علی الفاسی و احمد بن ابراهیم بن  
علی الصنعانی المعروف بابن الوزیر و شهاب الدین احمد صاحب توضیح الدلائل و علی بن محمد بن احمد بن عبد الله المعروف  
بابن الصباغ المالکی و جلال الدین عبد الرحمن بن ابی بکر السیوطی و نور الدین علی بن عبد الله السهمودی و شمس الدین  
محمد بن علی بن یوسف دمشقی الصالحی و شهاب الدین احمد بن محمد بن علی بن حجر المکی و کمال الدین بن فخر الدین  
جهری و محمود بن سلیمان الکفوی و احمد بن الفضل بن محمد باکثیر المکی و عبد الله بن محمد المیطری و ولی الله لکهنوی و خود  
مطابق غیر ایشان واضح است و وجه شخصت و یکم آنکه ابو القاسم علی بن حسن بن هبته الله المعروف بابن عساکر  
الدمشقی حدیث مدینه العلم بطرق عدیده روایت نموده چنانچه محمد بن یوسف بن محمد الکلبی در کفایه لطالب  
گفته اخبرنا العلامة قاضی القضاة ابو نصر محمد بن هبته الله بن قاضی القضاة محمد بن هبته الله  
بن محمد الشیرازی اخبرنا الحافظ ابو القاسم اخبرنا القاسم بن محمد السمرقندی اخبرنا ابو القاسم  
بن مسعدة اخبرنا حمزة بن یوسف اخبرنا ابو احمد بن عبد الله بن النعمان بن هرون المبلدی  
و محمد بن احمد بن المؤمل الصیفری و عبد الملك بن محمد قالوا حدثنا احمد بن عبد الله بن یزید  
المودب حدثنا عبد الرزاق عن سفيان عن عبيد الله بن عثمان بن جسيم عن عبد الرحمن بن بهمان  
قال سمعت جابر يقول سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول يوم الحديبية وهو  
المخذ بضبع علي بن ابي طالب وهو يقول هذا امير البرية وقاتل الفجرة منصوب من نصرة و  
مخذول من خذله ثم مد بها صوته وقال انا مدينة العلم وعلي بابها فمن أراد العلم فليأت  
الباب قلت هل كان رواه ابن عساکر في تاريخه وذكر طرقه عن مشايخه انتهى فاذا ثبت ان ابن  
عساکر زوی هذا الحديث الشريف الفاخر و ذکر طرقه عن مشايخه الا کابر فلا یکن به ولا

الشاعر المتوفى سنة ۵۸۲ لله النبوة و غنائين و حسم اوزنه من فرائد المسند و درج محمد بن طاهر علو كفته و اقر صفا  
كه خاطر است را به از حد سید جل شفا به ان مایه كه طبع را قوام به هم هست سید امام به ذوالفضل محمد طاهر به آن عزت محمد بن  
آن مرد میده مصطفی به ان اواز حد قرضی به قدرش و كونه برگزیده یكی به مصطفی نگشته الى قیل بوده و شهر علم حیدر  
دین و یكی به ان وقت ابدیت برانوش بهر خانه كه داشته اند زانش به جانشینت بهر علم به استاد سران شهر علم است به  
پیش كشتن و در سنیم پیش قلمش بوی تعلیم شهری كه خراجش اور در بهر به او میده بلع انجان شهر به  
فهذا ابراهيم الحاقاني به شيخهم الفرداني به وكابرهم الصمداني به قد اثبت الحديث الشريف حتما  
بحرما وحسم بشبهات المنكرين والمبطلين حتما و جذمك و از غم انوف المجاحدين المدغلين  
و غما و حطم صدور المعاندين حطما به وقصم ظهور المتعصبين قصما به و هدم اركان المجاهدين  
هدمك به و فغناك فاخره و مناقب باهره خاقاني و جلالت و عظمت و از ذاك ابراهيم حضرات بر متتبع و متفحص محقق  
دولت شاه سمرقندی و در ذكره گفته ذكر ملك الشعرا خاقاني قائله رحمه الله عليه نام او فضل الله بن ابراهيم  
علي شيرواني است فضل به جا به قبول سلاطين و حكام اور آسیر شده در علم به نظير و در شعر استاد بوده و در جاه  
مشار اليه خياجه و استادان ماهر مدح او گفته اند كه از اصغر الفقيه نام كرده ميگویند به زديوان از مشهور كاول  
در میان آمد به اسیری جمله را دادند و سلطانی بخاقانی به برای جت عینی بر ایمنی پدید آمد به زینت او صنعت  
سجابرشروانی به در آخر او را ذوق فقر و شكست نفس صفای باطن ظاهر شد و از انفا كبر و زهد انرا از انظار و حضرت  
استغفا میخواست كه بخدمت اهل سلوك مشغول كرد و خاقان چون لایسته صحبت او بود و اجازت نمیداد  
تا آنكه بی اجازت خاقان از شیروان گریخت و به یلغان رفت گماشتگان شیروان او را گرفته بدرگاه فرستادند  
و خاقان او را بنده فرمود در قلعه شایران مدت هفت ماه مقید و محبوس از غایت ملالت و دلنگی و قلعین قصیده میگوید  
و حالات ترسایان لغات و اصطلاحات ایشان بیان میکند و این قصیده مشتمل بر ست و شیع عارف از شرح  
این ابیات مشكله در جواهر الاسرار میكند و چند بیت از ان قصیده اینست به فلان كبر و ترست از خط ترسای  
مراد از سلسله است به پس از تعلیم دین از بهفت مردان به پس از تمیزل و حی از بهفت قرائین پس از میقا  
و حج و سعی و عمره به پس از قرآن و تعظیم مصلای مراد از بعد پنجه ساله سلام به نزدیک چون صلیم بند بر باد  
روم زار بندم ترین تخلمم به روم ناقوس بوسم برین توبه و اگر قیام كمال از زینت به كنم زنده رسوم زنده رستا  
بسرگین خرمیسی به بندم به رعاف جالبیق ناشکیبا به و چون این قصیده موقوف شرح است زیاده





كشفت الظنون ذكر ان ابن نجاشي في الحاضر في الشيخ أبي الحجاج يوسف بن يحيى البلوي  
الا ناسي للمعروفين الشيخ وهو مجلد ضخم وله ان افصح كلام سمع وانجز واوضح نظام و اوجز  
حمد الله تعالى بنفسه الخ ذكر فيه انه جمع فوائد بدائع العلوم لابنه عبد الرحيم ليقرأه بعد موته  
اذ لم يلحق بعد لصغره الى رجة النبلاء وسمي ما جمعه لهذا الطفل المربي بكتاب الف با ومن طبعه في اول  
هذا الكتاب الف با صنفته يا الباكي من اجل بحلي المرحوم اذا شدي ان يلبى اذ عول علمه من  
في مردع ان يلبا وانت عبد الرحيم ابني الطفل الصغير المربي اذا عقلت فقل قد رضيت  
بالله ربنا ودين الاسلام ديننا وبالنبي المنيا محمد قتل رسولا و قتل نبيا محبا  
ثم استقم واتبعه زد من الله قرياء في الكتاب اتخذ له لدا جهلك طببا فانه صنع مريد  
طب لمن حب طببا هذي وصايا لم ينزل لشخصك صبا ثم ذكر تسعة وعشرين بيتا  
على عدد حروف المعجمة وشرح كل كلمة مع مقلوبه ومعكوسه واورده في اول الشعر ثمانية  
ابواب وفي اخرها اربعاء من الكلمات المزدوجات المتشابهات المحروفة وهو تاليف غريب لكن  
فوائد كثيرة بعد ذكر بعض اقوال ابن عباس راعيت جناب امير المؤمنين عليه السلام كفته اذ قد وقع ذكره على و  
ابن عباس رضي الله عنهما قلنا ذكر بعض فضائلهما ولبداء بمفاخر علي النكي العلي ابن عم  
النبي ولنتن بالشاعر ابن عباس العدل الرضق ابن عم النبي ايضا قال ابو الطفيل شهاب عليا مخط  
وهو يقول سلو فوالله لا تسئلوني عن شي من الا اخبركم به وسلوني عن كتاب الله فوالله  
ما من آية الا واعلم ابليل نزلت ام ينهار ام في سهل ام في جبل ولو شئت او قرت سبعين  
بعير من تفسير فاتحة الكتاب وسيتاتي قول النبي صلى الله عليه وسلم فيه انا مدينه العلم  
عليها فخر ابراد العلم فليأت من بابها وقول ابن عباس فيه لقد اعطى علي تسعة اعشار العلم والله  
الله لقد شارهم في العشر العاشرة وجه شخصت و چهارم انك نيز ابو الحجاج بلوي الشيخ في  
رادر مقام اثبات رفعت مكان جناب امير المؤمنين عليه السلام در علم احتجا اوده و انز بالهجم والجر طر  
جناب سالتاب صلى الله عليه واله وسلم ثابت دانسته چنانچه در كتاب الف با بعد ذكر حكايته كه در ان قول  
علي بن ابي طالب رضي الله عنه في قوله وار دست كفته قلت ولما رايت هذه  
الحكاية في الكامل وقول الحجاج في علي رضي الله عنه هذا الجفالم املك نفسه و حملتي الغيرة

ازین بقلم نیاید و خاقانی بعد از حبس دیگر بلا زمت مشغول نشد و در طلب استغیث و شرب فقر دریافت  
و بجزیمت حج از شیروان بروی آمد و بهرامی موفیق التوفیق که کریم جهان بود جمال الدین موصلی سفر حجاز پیش کرد  
و این قصیده را در راه مکه میگویی و وصف بادیه میکند و چهار مطلع درین قصیده بکار بسته این مطلع از آن قصیده  
است **س** سرحد بادیه است روان باش بر سرش **پ** تریاق روح کن نسیم معطرش **ث** و در آخر این قصیده  
باسم جمال موصلی میکند و جاهه اورامین میسازد بدین طریق و اینست بیت **س** سلطان ال خلیفه مخموش  
از آن **پ** سلطان پدر نوشت و خلیفه برادرش **ث** صاحب خلاصه ناگفتی میگوید که خاقانی نزد خاقان بسیار  
مقرب بود و در اول حال حقایقی تحلیص داشت و خاقان کبیر و منصب خاقانی را زنی داشت ال اقبال  
وفات افضل الدین خاقانی در شهر تبریز بوده در شهر سنه ثلثین و شصتین و در سرخاب تبریز اسوده  
و عبد الرحمن جامی در فحاشات گفته افضل الدین الخاقانی رحمه الله تعالی هر چند وی شاعر فکلی شاعر است و  
بشعر شهرتی تمام یافته چنین گویند که دیر اوری طور شعر طوری دیگر بوده است که شعر و جنب آن کم بوده است چنانکه  
حضرت مولوی قدس سره گفته است **س** چه باشد برین تا که زخم لالت از او **ث** بهست مرا فن و اگر غیر فنون شعرا  
و سخنان و در بعضی شایسته نباشد میگوید **س** صورت من همه او شد صفت من همه او **ث** لاجرم کس من من نشود و آنهم  
ترجم پنج در کتاب که گویند آن کیت **پ** چون پرسند مرا باید گفتن که منم **ث** و در محل دیگر میگوید **س**  
عشق بیفشرد پای بر خط کبریا **ث** بر دیرت سخت هستی ما از ما **پ** ما و شما را بقصد خود و در حجت **ث** زانکه بگوید در حجت و شما  
و ازین قبیل سخنان و بسیار است و ازینجا بوی آن می آید که دیر از شرب سیاقی صوفیان قدس الله سرهم شرابی  
تمام بوده است وی در زمان خلافت استغی بنو راشد بوده و در قصیده عربی که در مدح بغداد گفته ذکر وی کرده  
و توفی المستغنی سنة خمس و تسعين و خمس مائة وی نیز قصیده را به حکیم سنائی را جواب گفته است و عدد بایا  
آن از صد و هشتاد گذشته و آنرا سه مطلع نهاده مطلع اولش نیست **س** الصبح الصبح کامد کاو النصار النصار کامد  
کاری از روشنی جواب خزان **پ** یاری از خوشندی چو باد بهار **ث** چرخ بر کار با بوقت صبح **پ** سکینه لعبتان نیده شاد  
و در آخرین قصیده میگوید **س** این قصیده به جمع سبعیات **ث** ثامن است از غرائب اشعار **پ** از در کعبه گرد او یزدند **ث**  
کعبه بر من فشانند **پ** استار **ث** زو قفانک راقفای نیک **پ** و امر القیس افکن از کار **ث** و چه شخصت سوم  
آنکه ابو الحجاج یوسف بن محمد البلوی الاندلسی المعروف بابی الشيخ این حدیث شریف را بحکم و جزم قطع و این حدیث را در انصاف  
و مناقب جناب امیر المؤمنین علیه السلام ذکر فرموده چنانچه در کتاب الف با که مصطفی بن عبد الله القسطنطینی در

العزير المشارة المنيع المستنارة من صحيح الترمذي احد منظاره الكبار في هذا الشأن اتم احبار  
ولا يقبله بالبحر ولا ينكره ولا يقدم على هذا الاستدلال ان كان من بلى بالاختراع و  
الاغترار في معنى بالادبار والاستكبار في خاص من الماثل على النعمان وركب من الريح من التبار  
ووطأة الزلل والعكارة فاحال لعنفه قدام النقي وانارة ومحاسن عليه وفيها خبر مبرور ومكارم كثيرة  
ماثر اثره بن اثيرة نيات في غير غزيرت سبحة ازان بن اناط تاريخ كامل على بن محمد المعتمد وابن الاثير وتاريخ ابن ابوالبركات  
مبارك بن احمد المعتمد وابن السكيت وفيات الاميان ابن خلكان في تحفة ابوالفداء الايولي وتمتة الخضر ابن الرودي  
وعبرني خبر من غرودول الاسلام فيهم اسماء الرجال في شكوة دلي الدين الخطيب ومارة الجنان يافعي وطبقات في  
عبد الوهاب سبكي وطبقات الشافعية عبد الرحيم سنوي وروض المناظر ابن شحنة حلبى وطبقات الشافعية ابو بكر اسدي  
ويعني الكوعة سيوطي ومدينة العلوم في تقي وتاج سبكي وابي العلوم واثبات النبلا مولوي صديق حسن خان معاصر  
صغني محتجب نيت الكثرين عمالات در مجلد حديث طبر شندي ريجا الكفا يعبر عبارات مير و تاج الدين  
عبد الوهاب سبكي وطبقات شافعية كفته المبارك بن محمد بن عبد الكريم بن عبد الواحد الشيبان العدة  
محمد الدين ابوالسعادات الحزني ابن الاثير صاحب جامع الاصول وغريب الحديث وشرح  
مسند الشافعي وغير ذلك ولد بحرية ابن عرس سنة اربع واربعين وخمسة مائة ونشأ بهاته المتقل  
الى الموصل فسمع من يحيى بن سعد بن القطبي وخطيب الموصل الطوسي وسمع ببغداد من  
ابن كليب بن عذرة واثبات الشافعي وجماعة واخرون وى عنه بالاجازة فخر الدين بن البخاري  
وانصل بمجدة الامير الكبير بجاهل الدين قايم زال الى ارضك فانه مل بمجدة صاحب الموصل غلة  
مسعود وولى ديوان الانشاء وله ديوان رسائل ومرويات في غير ما ذكرناه كتاب الانصاف في الجمع  
بين الكشاف والكتاوت تفسير النعمان والرفعة والمصطفى المختار في الادعية الاذكار والبديع  
في شرح فصول ابن الدخان في الحق والفرق والابنية وكتاب الاذكار والذوات وشرح غريب الطوال  
وكان بارعا في الترسيل وعرض له مرض فومن ابطل يديه ورجليه وعجز عن الكتابة واقلم بدارة  
وانشأ رباطا بقرية من قرى الموصل ووقف املاكه عليه وكان فاضلا رئيسا مشارا اليه توفي  
سنة ست وستائة وجامع الاصول كتاب معبر وف مشهور ومقبول اكا برنول ست مصطفى بن  
عبد القسطنطيني وكشف الظنون وذكر ان كافي جامع في شرح الحديث النبوي في السعدات المبارك

عليه السلام على رضى الله عنه ان كتبت في طرة الكتاب هـ حجاج فيما قلته تكذب في قول من  
فيه الورى يرغب في ذلك علي بن ابي طالب في مرثله او منه يتقرب في كفيه ان كان ابن ابي طالب  
في جابه تطمع يا مذهب صلى الله عليه من سيد ما تطلع الشمس تغرب في وقت ايضا  
انظر الى الحجاج وقلة جد مع سطاح حده يقول في مولا على هذه المقالة ويرغب على الله  
ما حمله على هذا القول الردى الا الحمد المردى والا فقد ندم الغوى ان مكان على في العالم المكان  
العلی کيف والنبي صلى الله عليه وسلم يقول فيه انا مدينه العلم وعلى بابها فخر العلم  
فليانه من بابها وابن عباس رضى الله عنه يقول والله لقد اعطى علي بن ابي طالب رضى الله عنه تسعة  
اعشار العلم وايم الله لقد شاركهم في العشر العشر وقال عمر بن الخطاب رضى الله عنه افضنا على و  
قال ابن مسعود رضى الله عنه اعلم اهل المدينه باقر بن ابي طالب وصدقوا رضى الله  
عنهم كماله في العلوم وتريق ويصر الحساب وتديق حتى كان ينظر الى الغيب من ستر  
رقيق وكم قضية قضاهما لما باغت الى النبي صلى الله عليه وسلم امضاها واما تبسم عليه  
اذ اسمعها استصوبا ثم انقذها اذ رهاصوبا وكم مسألة بدبعة دقق فيها النظر فاني بالامر  
وهذا التبعي ابو الحجاج في قصه طهرون اهل الماء والتعاج في وقتا سورة حجاب باب الزرع و  
الا عوجاج في ايان ان سعيهم في الابطال الحق خاليج في حيث اثبت هذا الحديث الشيخ المنبر  
الا بللاج في حقا وخزما في مقام العدل واللوم والتأنيث الترتيب والاحتجاج في ثبت الحجاج  
ومرسله او حقه في التذييل الا بطلان في معزومون بسوء الحجاج معزومون عن سوا المنهاج في  
مقدون في الاعراض عن فضل على عليه السلام للحجاج في الناصب المعاند الحاقدا بلا ارتياك  
اختلاج وجه شمرت ويحجم انك ابو السعادات مبارك بن محمد المعروف بابن الاثير الخري الشافعي حشد  
مدينه العلم را وايت كرده چنانچه در جامع الاصول فرموده على ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال  
انا مدينه العلم وعلى بابها اخزجه الترمذي وشهاب الدين احمد وتوضيح الدلائل گفته عن علي رضى الله  
تعالى عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال انا مدينه العلم وعلى بابها رواه  
في جامع الاصول وقال اخزجه الترمذي انتهى في هذا ابن الاثير الذي اصبح عندهم وعقبة  
الامارة وجهينة الاخبار وابن مجدرة الاشرا في مطالع النخلة الاحتماء قد دوى هذا الحديث

و تکرار

تضمن اسماء المذكورين في جميع الكتاب على الحروف و اما متون الحديث فلم اثبت منها الا ما  
ما كان حديثا او اثر و ما كان من اقوال التابعين و الائمة فلم اذكره الا نادرا و ذكره زرين في  
كتابه فقه مالك و رجحت اختيار الابواب على المسانيد و نيت الابواب على المعاني فكل حديث  
انفرد به عن ائسته و بابيه فان اشتمل على اكثر اوردته في اخر الكتاب و كتاب بصيرته كتاب اللواحق  
ان عمت الى كل كتاب من الكتب المسماة في جميع هذا الكتاب فصلته الى ابواب فصول اختار  
معنى الاحاديث و لما كثر عدد الكتب جعلتها مرتبة على الحروف فاودعت كتاب الايمان  
و كتاب الايلاء في الالف ثم عمدت الى اخر كل حرف فذكرت فيه فصلا يستدل به على مواضع  
الابواب من الكتاب و رايت ان اثبت اسماء رواة كل حديث او اثر على هامش الكتاب هذا اول  
الحديث و رقت على اسم كل رواة علامة من اخرج ذلك الحديث من اصحاب الكتب الستة و اما  
الغريب فذكرته في اخر كل حرف على ترتيب الكتب ذكرت الكلمات في المتن الحقن الى الشرح  
بصورتها على هامش الكتاب و شرحتها اعداها او مولوي صديق حسرتان معاصروا شيخنا السيد الفقيه  
جامع الاصول الاحاديث للرسول كفى السعادات المبارك بن ابي الكرم محمد بن محمد بن عبد  
بن عبد الواحد الشيباني المعروف بابن تثير الجيزي و دين كتاب صحاح سنة رابر و وضع كتاب زرين  
جمع كرده ليكن باز يادوات كثيره اوله الحمد لله الذي اوضح لمعالم الاسلام سبيلا و بنا كتاب  
بسم ركن ست اول در مبادي دوم در مقاصد سوم در خواص و دروي نوشته و لما وقفت على الكتب  
الستة و رايت كتاب زرين وهو اكبرها و اعلمها كيف حق الكتب الستة التي هي ام كتب  
الحديث و اشهرها فاجيت ان اشتغل بهذا الكتاب الجامع فلما استبقت و وجدته قد  
اودع احاديث في ابواب غير تلك الابواب اولي بها و كدر فيه احاديث  
كثيرة و ترك اكثر منها فجمعت بين كتابه و بين ما لم يدرك من الاصول  
الستة و رايت في كتابه احاديث كثيرة لم احدها في الاصول لاختلاف  
النسخ و الطرق و انه قد اعتمد في ترتيب كتابه على ابواب البخاري  
فناجتي نفسي ان اهذب كتابه و ارتب ابوابه و اضيف اليه ما  
اسقطه من الاصول و اتبعه شرح ما في الاحاديث من الغريب و الاعراب و المعنى

اللائحة

بن محمد المعروف بابن الأثير المجزى الشافعي المتوفى سنة ست وستة مائة له المجلد المسمى  
أوضح المعاليم في سبيل الخزانة مبنى هذا الكتاب على ثلاثة أركان الأول في المبادئ  
الثاني في المقاصد الثالث في الخواتيم وورد في الأول مقدمة وأربعة فصول وذكر في المقدمة أن  
علوم الشريعة تنقسم إلى فرض ونفل والفرض إلى فرض عين وفرض كفاية وإن من أصول فرض  
الكفالات علم أحاديث الرسول عليه الصلوة والسلام وأثر أصحابه التي هي في أدلة الأحكام  
وله أصول وأحكام وقواعد وأصطلاحات ذكرها العلماء يحتاج طالبها إلى معرفتها كالمعلم  
بالرجال وإسماهم وأسمائهم وأعمالهم ووقته وفاته والعلم بصفات الرواة وشرائطهم  
التي يجوز معها قبول روايتهم والعلم بمسند الرواة وإيرادهم ما سمعوه وذكر مراتبه والعلم  
بجواز نقل الحديث بالمعنى وروايته بعضه للزيادة فيه والإضافة إليه ما ليس منه والعلم بالسند  
وشرائطه والعلم بمنه والنازل والعلم بالمرسل وانقسامه إلى المنقطع والموقوف والمعضل  
والعلم بالمخرج وبيان طبقات المخرجين والعلم بأقسام الصحيح والكذب الغريب والحسن والعلم  
بأخبار التواتر والآحاد والناسخ والمنسوخ وغير ذلك فمن اقتنىها أتى دار هذا العلم من بابها و  
ذكر في الفصل الأول انتشار علم الحديث ومبدأ جمعه وتأليفه وفي الفصل الثاني اختلاف المراتب  
ومقاصدهم في تصنيف الحديث وفي الفصل الثالث اقتداء المتأخرين بالسالفين وسبب اختصار  
كتبهم وتأليفها وفي الفصل الرابع خلاصة الغرض من جمع هذا الكتاب قال ولما وقفت على  
روايت كتاب زين وهو أكبرها وأعظمها حيث حوى الكتب الستة التي هي أم كتب الحديث و  
أشهرها فاجبت أن اشتغل بهذا الكتاب الجامع فلما انتهت إليه وجدته قد أودع لحادث  
في أبواب غير تلك الأبواب وليها وكرهه أحاديث كثيرة وترك أكثر منها فجمعت بين كتابه  
وبين ما لم يذكر من الأصول الستة ورايت في كتابه أحاديث كثيرة لم أجدها في الأصول  
لاختلاف النسخ والطرق وأنه قد اعتمد في ترتيب كتابه على أبواب البخاري فناجني نفسي أن  
أهذب كتابه وأرتب أبوابه وأضيف إليه ما سقطه من الأصول وأتبعه شرح ما في الكتاب  
من الغريب والأعراب المعذرة فخرت فحذفت الأسانيد ولم أثبت إلا أسماء الصحابة الذين و  
الحديث أن كان خبراً أو اسم من يرويه عن الصحابة أن كان أثراً أو فردت بإيا في آخر الكتاب





جمع

و ذکر

مصطفی علیه السلام  
در شرف الطهرون گفته اند که  
فاسی غازی علمای طهران  
معنی این حدیث را

مصطفی علیه السلام  
در شرف الطهرون گفته اند که  
فاسی غازی علمای طهران  
معنی این حدیث را

فخرت و ثابت است که اسم الصابی الذی روی الحدیث ان کان خیلا واسم من یروید عن الصابی  
ان کان اثرا و قدرت بابا فی اخذ الکتاب تیضمن اسماء المذکورین فی جمیع الکتاب علی الحروف اما متونا  
الحیث فلم اثبت منها الا ما کان حدیثا و اوانا و ما کان من اقوال التابعین الا ثمة فلهذا ذکره الا نادرا  
و ذکره درین و کتابه فلهذا مالک و رجعت انصتار الا بواب علی السائند و نیت که بواب علی  
المعانی فکل حدیث انفر جمعین البته فی بابیه فان اشقل علی اکثر اوردت فی اخذ الکتاب کما یجوز  
کتابه الواح اتمه وجه شصت و ششم آنکه شیخ فریدالدین محمد بن ابی بکر السمرقانی المعروف بالخطار  
مدینه العلم را در اشعار بلاغت شاعر و نظم فرموده و ثبوت و تحقیق آن بحکم و جزم و انموده و چنانچه در نظم هر باب  
گفته **مصطفی گفته که حیدر پاکزاد مر قتی گفته که علم او بدو مصطفی گفته که در حق من**  
**مر قتی گفته که چون جان من سست به مصطفی گفته که شه بد سر غیب به مر قتی گفته که او را نیست عیب به**  
**مصطفی گفته علی بابها به مر قتی گفته که یا خیر اورد و نیز در آن گفته به رو تو ترک منسوب نیست بکن به**  
**یا تو گفت مصطفی را گوش کن به منم که گفت باب علم اوست به اما در شان حمید و خود نکوست به و نیز در آن**  
**گفته به هیچ میدانی که قرآن خوان که بود به هیچ کور در میان جان که بود به هیچ میدانی که باب علم کیست به**  
**اندرین عالم سجود و حکم کیست به و نیز در آن گفته به عشق سگیو یابی حق را شناخت به زانکه در وادی حضرت می**  
**شناخت به عشق می گوید علی بابها بار اقامت تو اسرار باد و نیز در آن گفته به هیچ میدانی که مجرای آن کیست به**  
**وین همه مدح و ثناء در شان کیست به که نهاده پای بر کتف رسول به مصطفی کرده جو مو را جش قبول به**  
**که بده خود را جبارا غایب که بده در ملک معنی الی آنی که بده قرآن ناطق در میان به که شده در لو کشف اسرار**  
**و ان به کیست باب علم از گفت رسول به خود کرا به دست در علم قبول به و نیز در آن گفته به جو هر معنی من**  
**خود حمید است به زانکه در دریای جهان گوهر است جو هر معنی منخ و باب اوست به زانکه او باب نبوت را نکوست به و نیز در آن**  
**گفته به من باب علم عطار آدم به لاجرم گویا ای سر آدم به من شمع همرا سران من ششم عطا عطا من به و نیز عطار**  
**در اسرارنا گفته به تو باب التذمیدان مر قتی را به ز خود نگاه میدان مر قتی را به ز باب او در شهر علمش**  
**که تابینی تو خود را از حلمش به که باب شمع علم و عظم فتوی به امیر المومنین باشد بقوی به امیر المومنین است طان آدم**  
**امیر المومنین است عیسی مریم به امیر المومنین باب نبوت به امیر المومنین نور ولایت به امیر المومنین ان باب حکمت**  
**امیر المومنین با نوح به امیر المومنین نطق را به امیر المومنین شرح به امیر المومنین آینه عاقل**

[illegible]

بر روی پوشش تعینات در صورت در کشیده و پوشیدن مبارک و پورا آید خلعتی باین طلسم صورت که بر روی این گنج مخفی کشیده  
بواسطه کثرت تعینات مختلفه و اثر متباین گرفتار بعد و هجران و غفلت و پندار غیرت گشته با خود بواسطه سیرت پرتو  
نور جمال آن در روی پوشش مظاهر و سحر سبزه گرفتار بلا و صورت عشق و محبت محبت شسته بعضی عاشق معنی شسته  
و بعضی صورت معنی و سیرت تو اسم است و تویی گنج و همه عالم طلسم است به عاشق صورت پویش و محبت  
و در افتاده اند و نمیدانند که عاشق کیست و دل را بای ایشان چیت و کیست سبیل خلق جمله عالم تا ابد  
گرفتار است و اگر نه سوی تست به دین و دستور تمام تقصیده ریش خرده است و از جهت خطا را بنده اراقت  
افشا و شهادت وی در سنج و عشرین و ستمانه بوده است بقول محمد و جهانیان سید جلال بخاری شهادت  
در خوارزم بر آن طرف همچون بوده است چون کفار سر از تن مبارک او جدا ساخته اند سر خود را بر دست گرفته از آن  
گذشته بشهر خوارزم آمده در آنجا مذنون گشته چون کفار این کرامات از وی معاینه کردند همه سلام آوردند و خافاه  
وی نیز در خوارزم واقعست سببی صد و چهار بوده است اما مولانا عبدالرحمن جامی قدس سره در نسیات آورده اند  
که مرقد شیخ فریدالدین عطار در نیشاپور است چنین معلوم میشود که از خوارزم نقل کرده اند و الله اعلم بالصواب  
و از دلائل واضحه و براین لائحہ عظمت و جلالت و رفعت و نبأ طاهر و صیغه آنست که کامل با اینهمه عصمت و عناد  
او را بشیخ جلیل یاد نموده و بقول او در مقام اثبات ولای اهل خلد خود با المذیت المحب علیهم السلام الی یوم  
المعاد احتجاج و استناد کرده چنانچه در مواقع گفته قال الشیخ الجلیل فرید الدین احمد بن محمد النیسابوری  
من امن بمحمد و له یوم من باهل بیت فلیس بمن اجمع العلماء و العرفاء علی خلق و له  
سکوة احد و خود مخاطب نیز در صده اثبات این خیال محال بر آمده راه تعظیم و تفیخ عطار می پیماید و بکمال محتاج  
ثبت باقادات او ینمای چنانچه در همین کتاب تحفه میفرمود شیخ فریدالدین احمد بن محمد نیشاپوری معروف و عطار را اشعار  
عزلی میفرمایند فلا تعدل باهل البیت خلقا باهل البیت هم اهل السعادة فی فیهضهم  
من الناس خسر حقیقی و جمیع عبادة این اشعار را شیخ بهاء الدین آملی در شکل خود نقل نموده  
باز از شیخ موصوف نقل میکنند که میفرمود من امن بمحمد و له یوم من باهل بیت فلیس بمن  
انتهی و علاوه برین انفاذ استی که شام صاحب در باب المکاید بهین کتاب تحفه بهرچ مریم عطار را  
اگر کبر و مقبولین اهل سنت و انموده و باطهار این معنی که او از جمله بزرگوارانست که بنا و کارشان و نامدارانست که در  
و طریقتی از سرقا دم بر مذہب اهل سنت است میباشد در اجلال و اعظام و تجلیل و اگر کم او باطنی او

ابن خضرات واضح والشيخ مست وشطري ارمغان ساقية ومارتير كوجب فاد الايشان بطارح ابن النجاشي في كتابه  
ابن نطقه ومارنج حلب ابن العديم ووفيات زكي الدين السندري ومارنج ابن الابار ومارنج ابن الزبيدي ومارنج ابن النجاشي  
ومشقة النسبة ابو العلاء فرغى ومارنج سمرقند الدين حلبى ومراة الزمان سبط ابن الجوزي وذييل المراهة طباطبائي  
ليونيني وكتاب السالكين فضل الله وطائف المعين احمد بن عطاء الله الاسكندري وارشاد علامه باغي وادب الوفا  
صلاح الدين صفدي ووفيات الوفيات محمد بن شاكر بن احمد الكنتي وتنبيه الغيبي جلال الدين سيوطي ولواقح الانوار وتنبيه الغيبي  
شعراي ونفحات الانس عبد الرحمن جايي وكتاب اعلام الاخيار محمود بن سليمان الكفوي ومدينة العلوم فاضل انصاري و  
اشاعة الاشراط الساعية برزنجي وصحيح صادق نظام الدين سبالي ورسالة تحقيق رويدا رنخا وب الاشان ومعه  
سلامة الله به اليونى وجبة فاضل محاصر مولوى صديق حسن خان وغيره ان طابرت باميرت نظر باختصار ودرجيا بعض  
عبد الله كوشير وشعراني درلواقح الانوار كفته ومنهم الشيخ العارفات الكامل المحقق المدقق احمد اكابر  
العارفين بالله سيدى محيى الدين بن العطار رضي الله عنه بالتحقق كما رايت بخطه في كتابه  
الخزفة رضي الله عنه اجمع المحقق من اهل الله عز وجل على جلالته في سائر العلوم كما يشهد له ذلك  
كتبه وما اذكر من انكر عليه الا الدقة كلامه لا غير فأنكر واعلى من يطالع كلامه من غير سلوك طريق  
الرياضة خوفا من حصول شبهة في معتقدي يموت عليها لا يهتد لنا ويلها على مراد الشيخ  
وقد ترجمه الشيخ صفدي بن ابي المنصور وغيره بالولاية الكبرى والصلاح والعرفان والعلوم  
قتال هو الشيخ الامام المحقق راس اجلاء العارفين والمقربين صاحب كتابات الملكوتية و  
النفحات القدسية والافاناس الروحانية والفتح الموفق والكشف المشرق والبصائر الخارقة  
والسائر الصادقة والمعارف الساهرة والحقائق الزاهرة له المحل الارفع من مراتب القرب في منازل  
الانس والموت والعدب في مناهل الوصل والطول الاعلى من معارج الدنوا والقدم الراسخ  
في التمكين من احوال النهاية الباع الطويل في التصرف في احكام الولاية وهو احد اركان هذه الطر  
رضي الله عنه وكذلك ترجمه الشيخ العارفات بالله تعالى سيدي محمد بن اسعد المياضي رضي الله عنه  
ذكره بالعرفان والولاية ولهبة الشيخ ابو محمد رضي الله عنه بسط العارفين وكلام الرجل اول دليل على الباطن في  
مشهدى بيد الناس لاسيما باطل ومفاد في بعض كتب صفة السلطان السلطان سليمان علي الاول ونقصه  
ملفططينية في الوقت الفلاني فجام الامم كما قال وبينه وبين السلطان نوح مائتة سنة وقد بنى

بن صخر وزير الامناء بدمشق وحلب وى عنهم في فضائفه وحدث بالموصل ودمشق و  
حلب وى عنه ابن اللبني والقرصى ومحمد الدين العفيل وشرى الدين بن عساكر وسنقر الفضل  
واخرون وكانت داره مجمع الفضلاء وكان مكمل في الفضائل علامة شابة لخباريا عارفا بالان  
وانسابهم كاسيما الصحابة مع الامانة والتواضع والكرم قدم الشام رسولا وقد شرع في تاريخ كبير  
الموصل ولم يمه ودمية جزيرة ابن عمر هو منسوبة الى الاجل الرئيس عبد العزيز بن عمر البرقيدي  
التي بناها قاله ابن خلكان وقيل نشأها اوس كامل ابن عامر بن اوس النخعي نقله ابن المستوفي في  
تاريخ ايرل وقيل منسوبة الى امير العراق يوسف بن عمر الثقفي مات بن كثير في اواخر شهر شعبان سنة  
ثلاثين وستائة وراج الدين سكي وطبقات شافعية كفته على محمد بن عبد الكريم بن الجردى ابن الاشير  
المحافظ المورخ صاحب الكامل في التاريخ لقبه عز الدين وهو اخو الاخير المحدث القوي محمد الدين  
صاحب النهاية وجامع الاصول والوزير ضياء الدين صاحب المثل السائر ولد بالجزيرة العمرية سنة  
خمس وخمسين وخمسمائة ونشأ بها ثم تحول بهم والدهم الى الموصل سمع بها من خطيب الموصل ابي  
الفضل ومن ابي الفرج يحيى الثقفي ومسلم بن علي الشينخي وغيرهم وبغداد من عبد المنعم بن كليب  
ويعيش برصدقة الفقيه وعبد الوهاب بن سكيته واقبل في اخر عمره على الحديث وسمع له  
والنازل حتى سمع لما قدم دمشق من ابي القاسم بن صخر وزير الامناء روى عنه الذهبي الشهاب  
القوي والمجد ابن الجردة والشرف بن عساكر سنقر الفضائي وهما من اشياخ شيوخنا وغيرهم و  
مر بضايفه مختصرا في نسابة السمعاء وكتابا فل في معرفة الصحابة اسمه اسد الغابة وشرع  
في تاريخ الموصل قال ابن خلكان كان بيتا بالموصل مجمع الفضلاء اجتمعت به بحلب فوجد  
مكمل في الفضائل والتواضع وكرم الاخلاق توفي في رمضان سنة ثلاثين وستائة ووجه شمس  
وحيث شئت من شئ من رزق الله تعالى  
عنه العلم وورع طعن ازان



[illegible]

الفريق







که بآن وارد اضطراب برسد و سپردن کرده انرا چیزی که بران را اذیت بآید داخل شود و تفهیم نکرده  
انرا حدیث فاسدی که صداف اسماع انرا رد کند و نه چیزی خراب شبیه نغیرا که اصناف الباب  
انرا بنید از بلکه دارد کرده چیزی را که برقم کرده براس آن پستانها را روایت خلف را از سلف  
تا اینکه محاط شده خلاصه شیرشکها و نظم کرده درین فصل جواب در که تصریح کرده بان زبانهای سنن و  
گویا شده بان آیات کتاب نیز علامه ابن طلحه در فصل سادین باب اول مطالب السؤل بعد ذکر نغزی از ادله  
علم و فضل جناب امیر المؤمنین علیه السلام از آیات و اخبار گرفته فقط صدرت هذا الفصل للمحقق  
لبیان فضله الموفور و علمه المشهور من الآيات القرآنية والأحاديث النبوية  
بما فيه شفاء الصدور و وفاء بالاستطاع و المقدور و اهتداء يخرج القلوب لضلالة  
من الظلمات الى النور و اقتصرت عليها لكونها واضحة جدا راجحة صحة و  
معقدا و قد جعلت للمعقبات الالهية من بين يديها و من خلفها الحفظها  
ولم يتجاوزها الى ايراد اخبار كثيرة عددا و اهية سندا و مستدرا غير اني قد اردتها من المعقود  
بمعامستغنى الشارح استعذبه العلامة بهذه الكلمات مركبة المقدمات معسولة الحلقات موصولة  
العذبات تمتع سامعها بطرما الحسن ترتيبها و توضيحها و يعيها عجبا من تهذيب تقريبها  
ازین عبارت سر را بلاغت در نهایت و صنوح و ظهور است که علامه ابن طلحه این فصل را از آیات قرآنی  
و احادیث نبوی چیزی مصدر نموده که دران شفاء صدور است و وفاست ب استطاع و مقدور و ایه است  
که بیرون می آورد دلهای گمراه را از ظلمات بسوی نور و اقتضای نموده است علامه ابن طلحه بران اتقاد  
بسبب بودن ان واضح از روی راه و راجح از روی صحت و اعتقاد و در صد گردانیده است معقبات  
الهی از پیش رو و پس پشت ان براس حفظ آن و تجاوز نکردن بسوی ايراد اخباری که بسیار  
بود از روی عدد و واهی بود از روی سند و مستند پس بعد این افادات مزهره و افاضات مبهره  
علامه ابن طلحه که ام عاقلی است که در اتصاف حدیث مزیه العلم بحسن تذکره بارقه الاوصاف و مفاخر  
محنة الاطراف و اعتلاک آن باوقای صحت و وثاقت و وصول ان بمنتهای تاصل و عرا  
از تیانے خواهر و زید و باوصف اینهمه مراتب عالیہ و مفاخر متلا لیه گرد قرح و جسر و غمر و غیر ان خوا  
گردید و بالجمله فهذا صاحب مطالب السؤل قد در عنی نحو اهل الحجد والغفل

وقد

سامعها

انواعاً و ابداً و افقاً و اکثر شعباً و اعز زائدة و اعم نفعاً من المحکمة خصص الاعم بالاکبر  
والاخص بالصغر الى اخر ما ساقى انشاء الله تعالى فيما بعد و محجب فانه کتاب مطالب السؤل  
از کتب اسفار جلیله الاخطار و از جمله مصنفات و مؤلفات عالیة المقداری باشد و محجب فانه کتاب  
از اکابر عرفائی کاملین و اعظم کلماتی فاضلین است در تفسیر شاهی که شاه دماح ب تلمیذ رشید نشان برز و  
در انهار عظمت مرتبت و رفعت منزلت ان اتفاق دارند جای این کتاب یعنی مطالب السؤل نقلها  
آورده راه کون اعماد و وثوق و استناد بران سپرده و خود علامه ابن طلحه و صدر کتاب مذکور بنایت شایسته  
بیان و فصاحت لسان و ثبات و اشتهار روایات اخبار و احادیث و آثار ان ظاهر نموده چنانچه سابقاً در  
بجمله حدیث طبرک الله تعالی دریافتی و چون علامه ابن طلحه بالخصوص میات فصل سادین با و کتاب خود  
که در ان حدیث مدینه العلم آورده بکمال متانت و رزانت و اقصای استحسان و ضمانت مکرستوده  
انکه لکایر و کلام و متعلق باین فصل برای توفیر بصائر اولی الالباب مناسب بینمایند پس باید انست که علامه  
ابن طلحه در عنوان فصل مذکور مطالب السؤل گفته - الفصل السادس فی علمه و فضله هینا  
و فصل فی ادبائه بحال المقال و اسع و لسان الله ان صانع و شافع السالك جامع فحسب  
طالع و مرآح الامتداح جامع و فضلاء الفضائل شاسع فهو لمن تدانی بعد ان اذاع و  
من قسدت بعمره رافع میانه من فصل فصل کوس یشوعه لفة المشادین و در روس  
مضمونه مفرجة للکرام الکاتبین و عرس مستق دعه من مستحکات حسنات المقربین  
يعظم عند التحقيق قدر وقعه و یعم اهل التوفیق شمول نفعه و یتکبر مؤلفه بحجم  
وهو لمن وقف علیه قید بصره و سمعه لما ورد فيه ما یصل الیه و ارد الاضطراب لا اودعه  
ما یدخل علیه رائد الاریاب و لا ضمنته غطاء مجید الاسع و لا غناء تقدره اصناف الالباب  
بل مریت له اخلاف روایه الخلف عن السلف حتی انکشف بزبد الاوطاب و نظمت فيه  
جواهر در صرح السن السن و نطقت بها آیات الکتاب و قدرته بادل نظر محکمة  
الاسباب بالصواب هامیه السحاب بالمحاب مفتحة الابواب للطلاب مشرقة انشاء الله تعالی  
ثم جامعها جمیل الثناء و جزیل الثواب ایزن عبارت سراسر شایسته علاوه بر جوه متکثره عظمت  
و جلالت اخبار و آثار ابن فضل عزیز ظاهر و واضح میشود که علامه ابن طلحه دین فضل و اردن کرده چیزی

عظم

عریف

بالمعنى جائزة في احكام الشريعة فهمنا اولى فان قيل محمد بن علي الرومي شيخنا احمد بن حنبل  
ضعفه ابن حبان فقال ياتي على الثقات بما ليس من احاديث الاثبات قلنا قد روى عنه  
ابراهيم بن محمد شيخنا احمد ولو كان ضعيفا لبيت ذلك وكذا احمد فانه اسند اليه ولم  
يضعفه ومن عاتبه الجرح والتعديل فلما اسند عنه علم انه عدل في روايته انتهى  
فثبت بحمد الله وحسن توفيقه من هذه العبارة ان سبط الجوزي قد عني باثبات  
المحدث الشريف وجد وجهه وسعيه ووكد في الذب عن مائة والاربع مائة هينه  
وتضعيفه وانكاره فدرء في صدور القاصرين وهشم ائمة الخاسرين وفوت في اعضاد  
المجاهدين ونكس رؤس المحدثين وكسر سورة المكابرين ولبد خورة المشابرين على التكديب  
والتوهين والابطال والتنهجين فقطع دابر القوم الذين ظلموا والحمد لله رب العالمين  
وبايد والنت كذا سبط ابن الجوزي اينهمه اهتمام بدين دار ثبات انجني شريف في نوو برخص نقل از احمد بن حنبل  
اكتفا ميگر و باز هم دليل نهايت ثبوت وغايت تحقق آن نزد اوست و بوجه عديده اقول بكنه سبط ابن الجوزي  
در عنوان باب ثاني كتاب خود كه در آن انجني شريف ذكر نموده گفته الباب الثاني في فضائل كرم  
الله وجهه فضائل اشهر الشمس والقمر واكثر من الحصى والمدد و قد اخترت منها ما ثبت  
واشتهر وهي فثمان قسم مستنبط من الكتاب والثاني من السنة الظاهرة التي لا شك فيها  
ولا اريب - از عبارات ظاهرست كه سبط ابن الجوزي درين باب از فضائل موصوره جناب امير المؤمنين  
عليه السلام كه شهر اشمس قمر واكثر از حصى مدرست اختيار نموده است انچه را كه ثابت و مشتهر شده است و از او قسم  
نموده قسمي از ان مستنبط از كتاب است و قسمي ديگر از سنت ظاهره است كه در ان شك و اريبانيت پس  
بحمد الله تعالى بكمال و صوغ و ظهور واضح و واضح گرديده كه حديث مدنية العلم از فضائل ثابتة مشتهره جناب  
امير المؤمنين عليه السلام است و از قسمي است كه در ان ارباب الباب را ميچ شك و اريبانيت نيست و بحد  
ايراد به ابن الجوزي آنرا درين باب براي ظهور يعني كافي است فضلا عما ايد به من البيان الشيق  
والتبيان الا يتيقن المسدد لكل حازم افيق و الها تف بكل من اخط  
السبيل و اضل الطريق و دوم آنكه سبط ابن الجوزي در تذكره و فصلي كه آنرا بر اذكر والده جناب  
المؤمنين عليه السلام معقود نموده گفته قلت وقد اخرج لها ابو نعيم الحافظ حديثا طويل في فضلها الا انهم قالوا

وجهه فنادوه سموه ما زوجه هفضل انشأت  
حديث مدينة العلم من فطن ان

رواية اثبات سبط ابن الجوزي  
حديث مدينة العلم راياتهم تمام

ودفع في صدور ارباب العنينة والذهول وسود وجه كل معاند جهول : وارغم  
انف كل محائد خذول : وادرج قلوب الزرافة المتهمة في الاخراج عن آل الرسول  
صلوات الله وسلامه عليه وعليهم ما هب الدبور والقبول : فليبك الباكون على عقل  
المخاطب المخذوم والمفحول بحيث اقتصر على تقليد الكابلي الغفول : ولم يغير على افادته  
المنقول : المويدين له بمعاني المعقول : المشبتين لهذا الخدر المشهور بالمقبول الذي لا  
يحجبه الاكل حاقه بخذول : مستهتر بالانكار المردون مولى بالعدا المفضول  
وجهه هفتاد وسوم : انك شمس الدين ابو المنظر يوسف بن قزغلي المعروف بسبط ابن الجوزي حديث  
مدينة العلم را من مناقب احمد بن حنبل نقل نموده واثبات وتحقيق وتوثيق وتصديق ان المجتبى را برنت  
خوش فرموده چنانچه در كتاب تذكره خواص الامة في معرفة الائمة كه علامه ابن الوردي در تكملة الخضر  
بنو نسل از تصانيف او كرده و خود سبط ابن الجوزي در اول آن گفته وبعد فجزا كتاب في فضل  
الامام العليم والحبر الحليم والسيد الكريم اخي الرسول وبعث البتول وسيف السلول سيد  
الخفاء ورابع الخلفاء وابن عم المصطفى امام الدين وعالمه وقاضى الشرع وحاكمه و  
منصف كل مظلوم من ظالمه والمتصدق في الصلوة بخاتمه مفرق الكتائب ومظهر  
العجائب ليت بنى غالب بالحسين علي بن ابي طالب صلى الله عنه وعن زوجته وصلى  
على ابيها وحشرنا في زمرة ورضى الله عن بقية الصحابة واهل البيت اجمعين فترت  
حديث انا مدينة العلم قال احمد في الفضائل حدثنا ابراهيم بن عبد الله شا محمد بن عبد الله  
الرومي ثنا شريك عن سلمة بن كهيل عن الصنابحي عن علي قال قال لي رسول الله صلى الله عليه  
وسلم انا مدينة العلم وعلى بابها وفي رواية انا مدينة الفقه وعلى بابها فمن اراد العلم  
فليات الباب ورواه عبد الرزاق فقال فمن اراد الحكم فليات الباب فان قيل فقد ضعفوا  
فالجواب ان الدارقطني قال قد رواه سفيان بن علفة عن الصنابحي ولم يذكر سفيان بن علفة  
وقول الدارقطني ان ثبت فهو صفة الارسال والرسالة في باب الاحكام فكيف بباب  
الفضائل فان قيل في هذه الروايات مقال قلنا نحن لم نعرض لها بل بخبر بما خرج احمد  
وهو الرواية الاولى عن علي اذا ثبتت الرواية الاولى ثبتت الروايات كلها لان رواية الحديث

عظم

وفي رواية انا دار الحكمة  
وعلى بابها  
قد  
روى في رواية انا دار الحكمة  
وعلى بابها  
قد  
روى في رواية انا دار الحكمة  
وعلى بابها  
قد

وهذه العلوم فاضل الزبيدي واثمنا جنيبي في اسما الخنفية ملا علي بن سلطان محمد قاري والناظر الصيوني  
نور الدين علي بن ابراهيم الحلبي ودرخمار محمد بن علي بن محمد بن علي الصكفي ومفتاح النجاشي محمد بن محمد خان بد  
وكشف الظنون فاضل جليبي وصواقع خواجہ نصر المديني وسيف سلول قاضي تشارا و المدياني يتي و  
همين كتاب تحفه خود شاه صاحب وايضا شرح شيخ الدين خان تلميذ رشيد مخاطب جدي وازالة الغيب مولوي خير  
معاصر واجد العلوم مولوي صديق حسن خان معاصر اوضح ولا الحمرت وحيه فتاد و جبارم انكاه ابو عبد الله  
محمد بن يوسف الكنجي الشافعي كه از اعظم متبحرين حفاظ و افاضه متبحرين ايقاظ و ثقات ناظرين اعيان  
اثبات باعين جليل الشأن ائمه سنيست و جلال فضائل و عوالي معالي واحسان بحاسن وزوايه آثار  
اوانشاء الله تعالى و در جلد حديث تشبيه و جلد حديث نور بسبع صفات خواهي شنيد و كتاب كفاية الطالب  
في مناقب امير المؤمنين علي ابن ابي طالب بابي خاص براي حديث مدنية العلم معقود و نموده بسياق  
وانتبات طرق عديدة و دوجه سديده ان نقصب سبق و در مقام تحقيق و تنقيح رلوده پناخچه در كتاب مذکور  
كه نسخه عتيقه آن در ارض غري علي مشرفها الاف السلام من الملك العسلي بربت خيف افتاده و  
سيف مايد الباب الثامن والخمسون في تخصيص علي بقوله صلى الله عليه وسلم انا من  
العلم وعلي بابها اخبرنا العلامة قاضي القضاة صدر الشام ابو المفضل محمد بن قاضي  
القضاة شيخ المذاهب ابي المعالي محمد بن علي القزويني اخبرنا حجة العرب زيد بن الحكين في  
اخبرنا ابو منصور القزويني اخبرنا زين الحفاظ و شيخ اهل الحديث علي الاطلاق احمد بن علي  
تأيت البغدادي اخبرنا عبد الله بن محمد بن عبد الله حدثنا محمد بن المظفر حدثنا  
ابن عيسى الحسين بن حفص الخنفعي حدثنا عبد بن يعقوب حدثنا يحيى بن بشير  
الكندي عن اسمعيل بن ابراهيم الهمداني عن ابي اسحق عن الحرث عن علي وعاصم  
بن خنوص عن علي قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم شجرة انا اصلها وعلي ثمرها  
الحسين والحسين ثمرتها والشيعه و درهما فضل يخرجهم من الطيب انا الطيب وانا مدينة  
العلم و مني اباها من المدينة فليأتمروا بها قلت هكذا رواه الخطيب في تاريخه و طرقة اخبرنا  
العلامة قاضي القضاة ابو يوسف محمد بن هبة الله بن قاضي القضاة محمد بن هبة الله بن محمد الشيرازي  
اخبرنا الحفاظ ابو القاسم اخبرنا القسم بن السمقندي اخبرنا ابو القاسم بن مسعدة اخبرنا

القرشي

باب ان الله خلقني  
علي من نور





ان عليا

بوحده انيته في اول النبوة حتى مضى شطر زمان الرسالة على ذلك ثم امر في الله  
بحاربة من ابى الاقرار بالله عز وجل بالوحدة انية بعد منعه من ذلك واما مدينة  
العلم في الاوامر والنواهي وفي السلم والحرب حتى جاهدت المشركين وعلى  
بن ابي طالب بايهاى هو اول من يقاتل اهل البغي بعدى من اهل بيته وسائر ائمتنى  
ولو لا على بين الناس قتال اهل البغي وشيع الحكم في قتلهم واطلاق الاسارى  
منهم وتحرير سلب امواتهم وسبى ذرارهم لما عرف ذلك فالنبي صلى الله عليه  
وسلم سئل قتال المشركين وهب امواتهم وسبى ذرارهم وسئل علي في قتال  
اهل البغي ان لا يجهز على جريح ولا يقتل الاسير ولا تسبي النساء والذرية ولا تؤخذ  
امواتهم وهذا وجه حسن صحيح ومع هذا فقد قال العلماء من الصحابة والتابعين  
واهل بيته بتفضيل علي في زيادة علمه وغزارته وحدة فهمه ووفور حكمته وحسن  
قضاياه وصحة فتواه وقد كان ابو بكر وعمر وعثمان وغيرهم من علماء الصحابة  
يشاورونه في الاحكام ياخذون بقوله في النقص والاب ام اعترافهم بعلمه  
ووفور فضله ورجاحة عقله وصحة حكمه وليس هذا الحديث في حقه  
بكثير لان رتبة عند الله عز وجل وعند رسوله وعند المؤمنين من  
عبادة اجل واعلى من ذلك انتهى **فالحمد لله المسك** بخير المؤهب  
السعف لجليل المارب في حيث وضع عن عبارة كفاية الطالب في مافيه كفاية الطالب في  
وهذا راية المارغب في تنكيس لرؤس الجاحدين الجاحدين المبتلىين على ابطال فضائل  
امام الماروق المارغب في مولا انا سيدنا امير المؤمنين علي بن ابي طالب عليه وآله  
الاولو السلام المارغب في فانه قد ثبت من افادة الحافظ الكنجي ان رسول الله صلى الله  
عليه وآله وسلم ماطلع طالع وغرب غارب في خصص عليا عليه السلام بهذا الحديث الثابت  
الراتب في وانه قد رواه خطيب بغداد وابن عساكر من طرق متعددة ان ابا  
الطريق المهيع اللاحب في وان هذا الحديث من رواية ابن عباس حديث  
عال على رغم المنكر الخائب والتائه الخائب في وظهر ايضا من

حنيفة بن يوسف اخبرنا ابو احمد بن عدي حدثنا النعمان بن هارون البلدي ومحمد بن احمد  
بن المؤمل الصيرفي وعبد الملك بن محمد قالوا حدثنا احمد بن عبد الله بن يزيد المودب حدثنا  
عبد الرزاق عن سفيان عن عبد الله بن عثمان بن خثيم عن عبد الرحمن بن بهيمان قال سمعت  
جابر يقول سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول يوم الحديبية وهو اخذ بضبع  
علي بن ابي طالب وهو يقول هذا امير البررة وقال الفجرة منصور ومن نصره محذور ومن  
خذله ثم مد بها صوتته قال انا مدينة العلم وعلي بابها فمن أراد المدينة فليأْتِها  
قلت هكذا رواه ابن عساکر في تاريخه وذكر طريقته عن مشايخه اخبرنا علي بن عبد الله  
بن ابي الحسن الكاظمي بدمشق عن المبارك بن الحسن اخبرنا ابو القاسم بن البصري اخبرنا  
ابو عبد الله محمد اخبرنا محمد بن الحسين بن الحسن بن علي بن اسحق بن اظا بن ابي  
بر عبد الله العثماني حدثنا عيسى بن يونس عن الاعمش عن محمد بن احمد عن ابن عباس قال  
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انا مدينة العلم وعلي بابها قلت هذا حديث حسن  
عال وقد تكلم العلماء في معنى هذا الحديث ان عليا باب العلم واكثر واحتجوا بكثرة طائفة  
اراد النبي صلى الله عليه وسلم انا مدينة العلم اي انا معدن العلم وموضعه وما كان  
عند غيره فغير معدود من العلم وقوله وعلي بابها يريد ارباب هذا المدينة رفيع من  
حيث ان شريعة النبي صلى الله عليه وسلم انبت الشرائع وافقها واهداها لا يدخل عليها  
النسخ ولا التحريف ولا التبديل بل هي محفوظة بحفظ الله عز وجل ومصونة من النقص  
لا ينسخها شيء فلم يذنبها الى العلوق وكتابه آخر الكتب التي انزلها الله عز وجل فلا يدخل  
عليه النسخ قال الله تعالى ومهيمننا عليه اي ان القرآن يحكم على جميع الكتب المنزلة قبله و  
ما ودفه من الحلال والحرام لا يتغير ولا ينسخ ولا يبطل فكان القرآن اجل الكتب التي  
انزلها الله عز وجل وشريعة الرسول صلى الله عليه وسلم اجل الشرائع واعلاها وابهاها  
واسناها واسماها حيث لا يدخل عليها النسخ ولا التبديل وهي عالية سامية عال بها قلت  
والله اعلم ان وجه هذا اعتدك ان النبي صلى الله عليه وسلم قال انا مدينة العلم  
وعلي بابها اراد صلى الله عليه وسلم ان الله تعالى علمي العلم وامر في يد علم الخلق الى الاقرار

فقول

عبد اللہ بن الحسین بن رواحہ تجلب و غیر ہم قالوا اخیرنا الحافظ ابو طاهر احمد بن محمد  
السلف انبأ القاضی ابو الحسن عبد الواحد بن اسمعیل الرویانی اخبرنا ابو غانم احمد بن علی  
الکرامی اتباع عبد اللہ بن الحسین النضری انبا الحرث بن ابی اسامة حدثنا محمد بن کناسة ثنا  
الاغش عن شقیق عن عبد اللہ قال قلت یارسول اللہ المرء یحب لقوم ولما یلحق بهم فقال  
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم المرء مع من احب و فی روایہ رجل یجالس المصلیین ولا یصل  
الا قلیلا و یجالس الضامین ولا یصوم الا قلیلا و یجالس المجاہدین ولا یجاہد الا قلیلا  
فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اولئک قوا لا یشقی بهم جلسہم وابتدانا ما وقع التراع  
فیه فلما تم الامراء بعن اللہ و توفیقہ بیضناہ برسم خزائنہ اشرف نبیہ فی عصرنا الذی علا  
التاس بصر امته و یصرہم برجاحتہ و یابینہم بشہامتہ مولانا صاحب الاعظم شرف ال  
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم تاج الدین ابو المعالی محمد بن نصر نصیر امیر المؤمنین اسبغ اللہ  
علیہ ظل المواقف الشریفة بمحمد و الہ الطاہرین و قد وسمتہ بکفایتہ الطالبت مناصب  
امیر المؤمنین علی بن ابیطالب وجہ ہفتاد و پنجم انک نیر علامہ محمد بن یوسف کبخی د کفایتہ الطالبت  
امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علم جناب بالتمایب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم وصف نمودہ کمال ثروت و جلال  
حدیث شریف برار باب احلام و البصار واضح و اشکار فرمودہ چنانچہ در باب البصیر و ثلثون کفایتہ الطالبت  
بعد روایت و اثبات حدیث النظر الی وجہ علی عبادۃ کفیتہ و فقہہ ان النظر الی وجہ علی عبادۃ  
قد ورد الحدیث یضابطول ذکر سنی النظر الکعبۃ عبادۃ و قد رواه ابنا عبد اللہ بن النضر الی المصنف عبادۃ و قد ورد  
النظر الی عالم عباد و قد ورد ایضا ان النظر الی وجہ الالہین عبادۃ فنقول یرید بہ ان یظر الشخص  
لوالدیہ الرؤف بہما المحب لهما من غیر اکرارہ ولا عیوس ولا رفع صوت ولا تبسم ولا تہشیف ولا  
تافہ و اللطف لهما عبادۃ و النظر الی وجہ العالم عبادۃ بمعرفۃ الفضل لہ لکونہ وارث  
علم النبوة و هو من جملة الهدی الالہیۃ مجتبت الناس بہ المکارہ و المعاطب و یرشدہم الی  
سبیل الخیر و الصلاح یدعوہم الی ما دعاہم اللہ الیہ و رسولہ و یخافہم عما نهیہم اللہ و رسولہ  
فیکونون یدین الی اللہ و الی ما لا یدین الیہ من مائدہ لا یتہمہ فی امر ولا نفی و یکون عند رؤیتہ و  
مشاہدۃ کانتظار الی وجہ رسول اللہ و الی اللہ علیہ وسلم و الجالسین یدینہ ولا ینظر الیہ

افادة هذا الناقد النافذ : ان العلماء قد اختلفوا في بيان معناه ايضا كما لم ينفى من المطالب  
وبان ان بعضهم قد خدعته الكواذب : وتاهت بهو النصب المذاهب : حيث اولى على  
ذهج اهل العناد اخراجه من مناقب اسد الله الغالب عليه وآله من سلام الله ما لا يحسبه  
حاسب : وهذا ايضا مما يؤذن بكمال تحقق الحديث حتى عند من يسلك مسلك النواصب :  
كما هو اوضح على مر عقله وفهمه حاضر غير عازي : ووضح ايضا ان الحافظ الكنجي افاد بنفسه في  
معناه كلاما احده على المجاحدين من النواصب : وان هذا الحديث ليس بكتيبي في حق امير المؤمنين  
صلوات الله عليه وآله الكرام المناسب : نظر الى ماله عند الله ورسوله والمؤمنين من عالمة  
المراتب : وغالية المناقب : وباذخة المناصب : وشاخحة المواقب : وعلاوة برين ان القريح <sup>فظ</sup>  
الكنجي وصد كتاب كفاية الطالب واضح وشارح است كما احاديث ابن كتاب احاديث صحيحه است كما حفظ كنجي انرا اثنى  
خود وبلدان روايت نموده ودر كتب ائمة وحفاظ مسطور ومثبت است واين احاديث را حافظ مذكو بسبب  
حميت محبت اهل البيت عليهم السلام بر افحام وتبكرت في تخيل وتكيت بعض منكرين باصدين كد بعض  
احاديث يزيد جبل خود زبان طعن كشيوده بوزن ملا فرموده وزنگ شبهه ارياب از قلوب اهل معرفت نموده  
حيث قال في كفاية الطالب بعد التحميد والتصلية يقول العبد الفقير محمد بن يوسف بن  
محمد الكنجي اما بعد فاني لما جلست يوم الخميس لت ليال بقين من جمادى الآخرة سنة سبع  
واربعين وستمائة بالمشهد الشريف بالحصاة من مدينة الموصل ودار الحديث المهاجرة  
حضرت المجلس صدور البلد من النقباء والمدربين والفقهاء وارباب الحديث فذكرت بعد  
الدرس احاديث وختمت المجلس بفصل في مناقب اهل البيت عليهم الصلوة والسلام <sup>وطعن</sup>  
بعض الحاضرين لعدم معرفته بعلم النقل في حديث زبير بن ارقم في عند يرخم وفي حديث  
عمار في قوله صلى الله عليه وسلم طوبى لمن احبك وصدق فيك فذكرت في الحجة المحتملة على  
املا كتاب يشتمل على بعض ما روينا عن شايخنا في البلدان من احاديث صحيحة من كتب  
الائمة والحفاظ في مناقب امير المؤمنين على الذي لم ينل رسول الله صلى الله عليه وسلم  
فضيلة في آياته وطهارته في مولده الا وهو قسيه فيما استا ساجار وينا عن علي بن محمد بن عبد  
السخاوي امام القراء بجامع دمشق وعلي بن هبة الله بن سلامة بن الجيزي الخطيب بمصر و



فی

بیاناته

شیراز او که رفع صوته برین یدیه و کاید عوة باسمه بل یکتبه وید عوة بالتجیل و التخییم والنظر  
الی المصحف عبادة مرجیت معرفته ووجوب حرمتہ و جلالتہ و کرامہ و اعظامہ و تأملہ  
الی الامر والنهی والندب والاستحباب سوال الرحمة عند ذکر الرحمة والجنة والاستعاذة بالله  
عز وجل من التاروا الفتن والشروع عند ذکرها فیفرغ سرہ وجوارحه عند النظر فی کتاب الله عز وجل  
ویدبر آیاته ویتفکر فی عبرة ویتباینه فیکون من العابدین بقرائتہ و من العابدین بالنظر الیه والنظر  
الی وجه النبی صلی الله علیه وسلم عبادة اذ کان النظر الیه بعین الاحترام والتجیل والاکرام  
الی سفیرین الله عز وجل ویدر عبادة وله المکانة العظيمة لا خیار الله تعالی ایاہ لرسالته و  
اطلاعه علی اسرار الحق وقيامه بالامر والنهی وتتمیہ مکارم الاخلاق أعیز ذلک مما یطول  
شرحه وذلک النظر الی الکعبة وهی حجارة بناها البناء امان من اهل الايمان واما من اهل  
الشک وهی ايضا تماثل الالبنیة من بیوت النار و بیوت الاصلنام و انما کان النظر الی الکعبة عبادة  
مرجیت انما نسبت الی الله عز وجل بالخصیص و انما بیث الله وموضع نظره من ارضه ومهبط رحمة  
وحیاطة ملائکته ومحل انبیائه ورسله وصالدة ولیمته وارضه التي دعا الناس الیه و واجب  
علیم حججها فان الناظر الیهما کالناظر الی الله عز وجل فینظر الیهما بالتعظیم والتوقیر والاجلال  
والاحتشام ویلوذ بهما ویطوف حولهما ویتمسک بآرکانهما کما یفعل العبد الذلیل بین یدی  
المولی الجلیل یرجو فضله ویمخاف من المجازاة لعدله بذلة وخصوع وخشعة وخشوع و  
اما النظر الی وجه علی عبادة مرجیت انه ابن عم الرسول و زوج البتول و والد السبطین  
الحسن والحسین و اخو الرسول و بأب علمیه والمبلغ عنه والمجاهد بین یدیہ والذایعنه  
والمجلی الکریم والهجوم عنه والباذل نفسه لله ولرسوله ووصیه لنصیر دین الله و دعی  
الناس الی دار السلام ومعرفة العزیز العلام ویدل علی فضل النظر الیه علی فضل النظر الی الکعبة  
ملاحاة فی الحدیث ان النبی صلی الله علیه وسلم وقف حیال الکعبة وقال ما یجاءک وما اشرفک  
وما اعظمک عند الله عز وجل وعلی اعظم واشرف منک علیه وهذا یدل علی النظر علی  
وجه علی افضل من النظر الی الکعبة ووجه هفتاد و ششم آنکه شیخ محمد بن عبد الغفر بن عبد السلام  
بن ابی القاسم السمری حدیث یحکم فی القاطع ویزعم فیها یم اثباته وکلا سیکله انما یرزبان جناب المیزین علیه السلام



من الفقهاء والشافعية اهل المقامات الرفاع اعني صلوا وروى ذلك عن مثل الامام الكبير الذي  
سبق ائمة زمانه بل سبق كثير من السابقين المتقدمين على اوانه وارى نسبة فعله هذا  
انكار الفقهاء غالباً في سائر البلاد كسببه ذهاب الامام الكبير الحديث الحافظ الى القاسم بن  
الى مذهب الاشعرية في الاعتقاد مع مخالفة طائفة من المحدثين اعتقدوا على انطوائهم  
حادوا عن من هجم اشحق السابح الظاهر فكل واحد منهما مع غرر علمه وجلالة وتقدمه  
على قرانه في فنه امامته حجة على مشار اليهم من اهل ذلك الفرع الخالفين مع خلافتهم من هجم  
لا يحصى على ذلك موافقين من الائمة الكبار السابقين واللاحقين كالفقيه الامام الجليل  
الحديث ابى الفضل عياض بن موسى الجصبي والفقيه الامام الجليل الحديث يحيى الدين النوري  
والفقيه الامام الجليل الحديث ابو العباس احمد بن ابى الخير اليميني وغيرهم من المحدثين اولى  
المنافاة المحيدة الموافقين في العقيدة وكالفقيه الامام الكبير المتقدم الاستاذ ابو سهل  
المصعوكي والفقيه الامام السيد الشهير العارف بالله الخبير ابى القاسم الجنبى والفقيه الامام  
المستكور العارف بالله المشهور محمد بن حسين النخلى اليميني وغيرهم من الفقهاء اولى  
النفع والاستفاد الواحد من الداخلين في السماع ولكن ذلك بشرط عند علماء الباطن ذكرها في  
كتاب الموسوم بستر المحاسن مع موافقتهم ايضا في العقيدة المذكورة الصحيحة المشكورة قلت  
كان غير الدين المذكور رضي الله عنه يصدق بالحق ويعمل به متشدد في الدين لا تأخذه  
في الله لومة لائم ولا ينجأ ويطيق ملك ولا سلطان بل يعمل بما امر الله ورسوله وما يقتضيه  
الشرع المطهر يامر بالمعروف وينهى عن المنكر كان رضي الله عنه جبل ايمان بصادق السلطان  
كائناً ما كان بمشافهة الانكار تحت عظام الاخطار فقليل له في ذلك في وقت فقل استحضرت  
عظمة الله فكان السلطان في عيني اصغراً وقال احقر من كذا وكذا وانكر رضي الله عنه  
صلوة الرغائب النصف من شعبان قلت ووقع بينه وبين شيخ هاراً الحديث الامام  
ابى عمر بن الصلاح في ذلك منزهات ومحاربات شديرات وصعفت كل واحد منهما في الرد  
على الآخر واستصوب للشرعون المحققون مذهب الامام بن عبد السلام في ذلك وشهدوا  
لصالحه وزياله في الصواب في تلك الحروب والضروب وكان ظهور صوابه في ذلك جديراً بما

بیش از آنست که از کتب اسفار ائمه اعلام شان احصای آن توان کرد بنابر اسجاذ و اختصار شرطی از آن  
بیشود و علامه سبکی در عروق واقع سه ستمین ستمائیه گفته و عزالدین شمس الامام ابو محمد عبد العزيز بن عبد السلام بن ابی القاسم المشقی  
الشافعی ولد سنه ثمان و سبعین و حضرت احمد بن حمزة الموارینی و سمع من عبد اللطیف بن  
ابی سعد والقاسم بن عساکر و برع فی الفقه و الاصول و العربیة و در سن وافقی و صنف و تصنیف  
رتبة الاجتهاد و انتقلت الیه مع فقه المذهب مع الزهد و الورع و کلامه بالمعروف و النہی عن  
المنکر و الصلابة فی الدین قال تطلب الدین کان مع شدته فیہ حسن المحاضرة بالانوار و بالاشفاق  
یحض السماع و یرقص مات فی عاشوراء کادی الاول و شیعة الملک الطاهر و سبک سبک و فی  
مرآة الجنان در واقع سنه نکره گفته و فیها الشیخ الفقیه العلاء الامام المغنی المحدث و فی  
المخطیب سلطان العلماء و فحل النجباء المقدم فی عصره علو سائر الاقوان بحج العلوم و المعارف  
و المعظم فی البلدان ذوال تحقیق و الاتقان و العرفان و الاتقان المشهور له بمصاحبة العلم  
و الضلاح و الجلالة و الوجاهة و الاحترام الذی ارسل النبی صلی الله علیه و سلم مع الو  
استاذ الیہ السلام مفتی الانام و شیخ الاسلام عزالدین عبد العزيز بن عبد السلام ابی  
القاسم السلامی الدمشقی الشافعی قال اهل الطبقات سمع من عبد اللطیف بن ابی سعد  
القاسم بن عساکر و جماعة و تفقه علی الامام العلامة فخر الدین بن عساکر و برع فی الفقه  
و الاصول و العربیة و در سن وافقی و صنف المصنفات المفیده و وافقی الفتاوی و لیسدی  
و جمع من فنون العلوم العجیب العجائب من التفسیر و الحدیث و الفقه و العربیة و الاصول و  
اختلاف المذهب و العلماء و اقوال الناس و ماخذهم حتی قیل بلغ رتبة الاجتهاد  
و رحل الیه الطلبة من سائر البلاد و عنده اخذ الشیخ الامام شمس الدین الدیلمی طایف القاض  
الامام المفید تقی الدین ابن دقیق العید و خلق کثیرة و بلغ رتبة الاجتهاد و انتقلت الیه  
معرفة المذهب مع الزهد و الورع و قبحه الفضل و المبدع و قیامه بالامر بالمعروف و النہی  
عن المنکر و غیر ذلک ما عنه اشتهر قالوا و کان مع صلاحه فی الدین و شدته فی حسن المحاضرة  
بالنوادیر و الاشعار یحضر السماع و یرقص قلت و هذا اما شاعریة کثیرة شہود و بلغ ذلک الاستفاضة  
و الشهرة مبلغا لا یمکن جموده و ذلک من اقوی الحجج علی من ینکر ان من انفع بآء علی اهل السماع

مرضی عن الحق بحث الیه للک الظاهر یقول له من فی و لا ذک یصلح لو لم یفک فادسل الیه  
لیس فیهم من یصلح لشیء منها فاعجز ذلک السلطان منه و لما مات حضر جنازته بنفسه و لعل  
من الخاص العام و مضافاته الجلیله کتاب التفسیر الکبیر کتاب القواعد و مختصر النهایه و  
العقید و کتاب شجرة الاخلاق الرضیة و الافعال الرضیة و مختصر الرعاية و کتاب الامام فی  
ادلة الاحکام و غیر ذلک و کانت له مشارکة یقوم بها المحسن قیام و کانت له الید الطولی فی  
تعبیر الرؤیا و غیر ذلک دخل بغداد فی سنة تسع و تسعین و خمسمائة و اتفق یوم دخوله موت  
الامام ابی الفرج ابن الجوزی فقام بها اشهر ثم عاد الی دمشق و ولاه الملك الصالح بـ الملك  
العاقل خطابة الحجامع الاموی بعد و کایته التدریس برأویة الغزالی و هو من الذریة قبل  
علمه اکثر من تصانیفهم لامن الذین عبادتهم دون درایتهم و من تبتة فی العلوم الظاهرة  
مع السابقین فی الرعیل الاول و اما فی المعارف و العلم بالله و حضور هیبة و استیلاء جلاله  
و عظمتہ علی قلوب اهل و کایته و معرفته و غیر ذلک ما هو معروف عند اهله فقد قسم  
التألیف المعرفة اقساما و عد نفسه رضی الله عنه من القسم الثالث بعد ان ذکر ان  
القسم الاول هم الذین یحضرهم المعارف من غیر استحضار و تفکر و اعتبار و لا یتعین عنهم  
سواء احوال القسم الثاني الذین یحضرهم بغير استحضار ایضا لکن یتعین عنهم فی بعض الاحیان و القسم الثالث الذین  
یحضرهم باستحضار غیر ذلک و استمر ثم قال کما مثلنا هذا کلامه فی الاقسام المذكورة و ان الخلف العبار  
فی بعض اللفاظ و قد ذکرته غیر هذا الکتاب قضیة وقعت له مما یؤید عظم فضله و علوه  
محلله و هو ما اکتسبه به بعض اهل العلم ان الامام عزالدین المذكور احتمل فی لیلته بار  
فانی الماء فوجد جامدا فکسره و اغتسل و غشی علیه فسمی یقال له لا عوضنک بها  
عزالدین فی الاخرة و کان مع هذه الجلالة التي حازها و العلوم التي حواها یظم الاشعار  
السهلة قال الشیخ تاج الدین الحجب انشدنی صدیقنا سدید الدین ابو محمد الحسن بن و  
الطیب الفقیه الشافعی قال انشدنی قاضی القضاة عزالدین ابو محمد عبد العزیز عبد الستار  
لنفسه فی قصیده قوله و اوجه وجهی مخوهم مستغفرون الیه بهم منهم اذا الخطب  
اعیان یتفهم کاشفون و و کرب و شدتی و و هم فارجو هسی و غنی احزان و و هم

الشيء في عقيدته في الاستشهاد على ظهور الحق ولقد ظهرت ولا تخفى على أحد في الآ  
على كنهه لا يعرف القدر إذ لم يروا في ذلك من جهة السنة ما يقتضيه فعل ذلك وإن كان قد  
ظهر لهما شعاع في الأمصار وصلاهما العلماء الأخبار والأولياء الأخيار وأدركت ذلك في  
الحسين الشريفين حتى تكررا لا نكار في ذلك واشتهر به الناس مقال الإمام الموقر الموفق  
للذب عن السنة وعقير الصواب الخبير المحدث الخاشع الأواب محيي الدين القوي في صلوة  
الغائب تآمل الله وضعها مع انهما إلى هذه الزمان يصلحها أهل اليمن ولعنهم انهما إلى  
فلا في عهد الرسول صلى الله عليه وآله واصحابه لاستفاض ذلك واشتهر ما هو أصغر من  
ذلك في الخبر إذ لم يرد فعل ذلك وما يفهمه من الشعاع وكان ذلك بدعة ينبغي فيها  
الانكار وليس لحسن الظن مدخل في أحداث اشعار لم يكن في الإسلام مع قوله عليه  
أفضل الصلوة والسلام من أحداث في أمرنا هذا ما ليس منه فنورد وقوله كل محدث  
بدعة وكل بدعة ضلالة ولو صلاهما انسان وحده مع اعتقاده انهما ليستا سنة  
لم يرد لك بأسا والله أعلم وأما ما احتج به بعض الناس من قوله تعالى الذي  
ينهى عبد إذا صلى فهو احتجاج باطل فان الآية الكريمة نزلت في قضية أبي جهل  
نهيه للنبي عليه السلام عن الصلوة ومنعه له بزعمه منها فنبهه الله عن ذلك المرام  
بما اراه ما يقول من الآيات العظام ولما سلم الملك الصالح اسمعيل بن الملك العادل  
صفد وقلعة في بلاد الشام ساء ذلك المسلمين ونال منه الشيخ الإمام عز الدين علي  
المنبر ولم يدع له في الخطبة وكان خطيبا بد مشق فغضب الملك المذكور وعزله وسجنه ثم  
أطلقه فتوجه إلى الديار المصرية هو والإمام ذو الفهم الثاقب المعروف بابن الحاجب  
بعد ان كان معه في الحبس فتلقاها الملك الصالح نجم الدين أيوب صاحب مصر واجله  
واحترمه وفوض اليه قضاء مصر وخطابة الجامع فقام بذلك ثم قيام وتمكن من لا  
بالمعروف والنهي عن المنكر حتى اتفق ان بعض الأمراء بني مكانا على سطح مسجد فانكر ذلك وقيل  
هذه ثم علم ان لا شوق إلى الوزير فحكم نفسه وغر نفسه عن القضاء فلما بلغ ذلك حاشيت الملك شوقه إليهم  
أشاروا على الملك ان يعزله عن الخطابة لئلا يعجز بسبب الملك على المنبر فعزله فلم يشغل المناصب وقد ذكرنا

أخفى إذا شئتم

بقدر ريس الصالحية بالقاهرة عند فراغ الصالح من عمارتها وكان الحافظ زكي الدين ممدداً  
 بالكاملية فامتنع من الفتوى مع وجوهه وكان كل منهما يأتي الى المجلس لآخر واخذ التفسير في  
 درسه وهو اول من اخذه في الدروس ولم يزل بالصالحية مقيماً الى ان توفى بها في العاشر  
 من جمادى الاولى سنة ستين وسقائة ولما بلغ السلطان خبر وفاته قال له يستقر ملكي  
 الساعفة فانه لو امر الناس في شأني بما اراد لباعدوا الى امتثال امره ثم نزل الملك الظاهر خزانته  
 ودفن في اخر القرافة بجعبدا عن المواتي وانتهت المقابر لان اليه ذكره في الروضة في كتاب السير  
 خاصة ففعل عنه ان المصلحة بعد الصبح والعصر بدعة مباحة وتقى الدين ابو بكر الاسدي  
 المعروف بابن قاضي شهبازية رطبقات شافعية لفته عبد العزيز بن عبد السلام بن ابي القاسم بن الحسن  
 الشيخ الامام العلامة وحيد عصره سلطان العلماء عز الدين ابو محمد السليم الذي مشفى ثم المصطفى  
 ولد سنة سبع اربع مائة وسبعين وخمسمائة وتفقه على الشيخ فخر الدين بن عسكرو القاضى  
 جمال الدين ابن الحرمستاني وقرء الاصول على الهمدي وبرع في الذهاب وفاق فيه الاقران الاصول  
 وجمع بين فنون العلم من التفسير والفقه والحديث والاصول والعربية واختلاف اقوال  
 الناس وما خذهم حتى قيل انه بلغ رتبة الاجتهاد ورحل اليه الطلبة من سائر البلاد وصنف  
 التصانيف المفيدة وسمع الحديث من جماعة روى عنه ابن سابطي وغيره له اربعين حديثاً وان  
 اذيقه العيين وهو الذي لقبه بسلطان العلماء ورحل الى بغداد سنة سبع وسبعين  
 فاقام بها شهراً وكان اثارها المعروفة بنساء عن المنكر وقد روى الخطابة بن مشق فزال كثيراً  
 من بدع الخطباء ولم يلبس سواد ولا سجع خطبة بل كان يقول لها مسترسلاً واجتنب  
 التناء على الملوك بل كان يدعو لهم ويبطل علو الرغائب والنصف فوقه بينه وبين  
 ابن الصلاح بسبب ذلك ولم يكن يؤذن بين يديه يوم الجمعة الا مؤذن واحد ولماسلم  
 الصالح اسمعيل قلعة الشفيق وصعد الفرج نال منه الشيخ على المنبر ولم يدع له فغضب  
 الملك من ذلك وغرله وسجنه ثم اطلقه فتوجه الى مصر فلقاه صاحب مصر الصالح  
 ايوب واكرمه ونوض اليه قضاه مصر ونالها ثم والوجه القبلية مع خطابة جامع  
 فقام بالمنصب انه قيام وتمكن من الامور المعروفة والنهي عن المنكر ثم عزل نفسه

النهي

فيما ينبغي

فانظر

واقام

واهبوا الابصار والسمع والبصيرة وهم عالموسى جهرى اعلان وان مذبذب ما  
الى متضلا ومعتدا مشوا عليه بغفران وان سائل يوما اتاهم بفاقة ومسكة جادوا  
عليه باحسان فروح رجا فيك يبق حناشنى وخوف معادى منك قد هدارك  
ما اليك وسيلة شوى فاقى والذامنى وادعانى فوفى رحمه الله بمهره ستة ستين و  
اربع مائة الف الفاضل وكان قد ولي قضاء القضاة وعزل نفسه رضى الله عنه وعمر اثنا  
عشر سنة وعاش بمصر حتى وافى ربه بركات شافعية الشيوخ عز الدين عبدالعزیز بن علي  
ابن ابي القاسم اصله دمشقى مولد الصكر دارا وفاة الملقب سلطان العلماء والملقب له هو  
الشيخ تقي الدين بن تقي العيد كان رحمه الله شيخ الاسلام علما وعملا ورعا وزهدا ونفعا  
وقام من امره معروف ناهيا عن المنكر يمين الملوك فمن دونهم يعلظ عليهم القول اغلظ  
يوم على الملك الصالح بمصر فلما خرج قيل له الم تخف من اذائه لك فقال استخفست الله  
تعالى فصار قد اى احقر من قط ولما نبى الملك الظاهر مدرسة بالقاهرة ساله ان يكون  
مد رسالها فقال ان معى تدرى السالفة فلا تضيق على غيرى فسأله ان يشترط فيها  
ان يكون لا ولادة فقال ان فى البلد من هو احق منهم فقال لا بد ان يكون لهم فيها وظيفة  
بالشرط فانكر وقال لكان ولا بد فليكون الامامة فشرطها لهم ولما كان مقاما دمشق كتب اليه  
سلطانها بالاعلاط عليه في حادثة وقعت فلجاب عن كتابه بكتاب عزيز ذكر في اخره بعد  
هذا فاننا نرغم اننا من جملة حزب الله وانصار دينه وحبته وكل جند لا يخطا بنفسه فليس  
يجب ان يكون مع ذلك حسن محاضرة بالنواذر والاعتبار ومحضر السماع ويرقص فيه ولد  
بدنق سنة ثمان وسبعين ورحمته وقرع الفقه على الشيخ في الدين بن عساكر والاصول  
على السيف الامدى وولى خطابه دمشق فخط على سلطانها فى الخطبة لمرجى منه  
فحصل له تشويش انتقل بسببه عن دمشق وصحبته الشيخ جمال الدين البخاري فتلقاها  
سلطان الكرك وساله الامامة عنده فقال هذه قليلة على علمى وقصدى نشره قتلها الملك  
الصالح سلطان مصر واكرمه واحرمه وولا خطابه الجامع العتيق بمصر والقضاة بها فى  
الوجه القليل وقام الامر بالمعروف والنهي عن المنكر على عادته ولا يريد ان يترك ذلك واستقر





من القضاء وعزله السلطان من الخطابة فلم يبت به يشغل الناس ويدرس واخذ في التفسير في سنة  
وهو اول من اخذه في الدروس وقال الشيخ قطب الدين اليونيني كان مع شدة فيه حسن  
مخاطبة بالمواد ولا شعاع وقال الشافعي عن الذين سمعته ودرسوا فيه وصفه وتو الحكيم  
بمصر مدة والخطابة بجامعها العتيق وكان علمه عصره والعلم جامعا للفنون متعددة عارفا  
بالاصول والفرع والعربية مصنفا لما قبل عليه من ترك التكلف مع الصلاة في الدين وشهرته  
تغني عن الاطباء في وصفه قلت وترجمه الشيخ طويلة وحكاياته في مقامه على الظلمة وزعم  
كثيرة مشهورة وله مكاشفات بكرامات رضي الله عنه توفي بمصر في جمادى الاولى سنة ثنتين  
وسمائة وحضر جنازته الخاص والعام السلطان فمد يده ودفن بالقرافة واخرها ولما  
بلغ السلطان خبر وفاته قال له يستقر ملكي الا الساعة لانه لو لم الناس في ما اراد لما دروا  
الى امثال احب ومريضا نيفة تفسير حسن في مجلدين واختصار النهاية والتواضع الكبرى و  
هو كتاب الدال على معرفة قدر الرجل وكثير منه ما هو من شعيب الايمان المحل في القواعد  
الصغيرة والكلام في شرح اسماء الناس مفيد ومخار التمرات وشجرة المعارف والفتاوى الموصلة  
سئل عنها من الموصلة فتاوى اخرى سئل فيها عن مسائل قليلة وكتاب الصلوة فيه اختيارات  
كثيرة اتباع الحديث وغير ذلك ذكره في الروضة في كتاب السيرة خاصة فنقل عنه ان المصاحفة بعد الصبح  
والعصر يدعى مباحة وجلال الدين يتي وروى الحافظ في تفسيره عن الشيخ عز الدين بن عبد السلام بن  
القاسم بن حسن بن محمد بن محمد بن السليبي ابو محمد شيخ الاسلام سلطان العلماء ولد سنة  
سبع وثمان وسبعين وخمسمائة وتفق على الفخر بن عساكر واخذ الاصول عن السيف  
الأموي وسمع الحديث من عمر بن طبرند وغيره وبرع في الفقه والاصول والعربية قال  
الذهبي في العبر انتهت اليه معرفة المذهب ومع الزهد والورع وبلغ رتبة الاجتهاد  
وقدم مصر فاقام بها اكثر من عشرين سنة تامل العلم امر بالمعروف ونهاى عن المنكر يغلب  
على الملوك فمنهم ولما دخل مصر بالغ الشيخ زكي الدين المنذرى في الكذب معه وامتنع  
من الاقضاء لاجله وقال كنا نقف قبل حضرة واما بعد حضرة فمنصب الفتيا متعين فيه  
والقى التفسير بمصر وروى الف كتاب منها الفتاوى الموصلية ومختصر النهاية وشجرة المعارف

و بهر مقام و مقام از وجه مفصل است  
حدیث مدینه العلم و دفع طعن از آن

ثبات موروثی و مدینه مدینه علم  
و دفع طعن از آن در مشهور

سبعین

القوتوی  
نائبه

کتاب جلال

موضعا

نقبة

فیقال ان حاشیه مولانا جلال الدین قصد و فاغتالوه والله تعالی اعلم مات فی خمس  
جمادی الاخره سنة الثنتين وثمانین وستمائة ودفن بالجبل خارج باب الاربعین مولده  
ببغداد سنة ثلاث وثمانین وستمائة وولد له مولانا احمد بها والدین تقدم فی بابها  
وفاضل الزینتی در مدینه النعماء م گفته و من علماء الحنفیة الشیخ جلال الدین القوتی و هو یحیی  
محمد بن حسین بن احمد بنیته الی ابی بکر الصدیق و کان علیها المذهب سبع الفقه  
عالم بانواع العلوم قصیدة العزیز قطب الدین الشیرازی و تدریس صیحة الشیخ جلال الدین  
انقطع و مجرد و ترک التصنیف و الاستغفار سبب ذلك انه جالس فی بیته و حوله الكتب و  
الطلبة فدخل علیه الشیخ شمس الدین التبریزی فسلم علیه و جلس قال الشیخ ما هذا و انما  
الی الكتب الحاله التي هو عليها فقال له مولانا جلال الدین هذا لا تعرف فما فرغ الشیخ  
جلال الدین من هذا اللفظ الا و انار عمالة فی البيت و الكتب فقال مولانا جلال الدین  
للتبریزی ما هذا فقال هذا لا تعرفه ثم قام و خرج من عنده فخرج الشیخ جلال الدین علی قدیم  
و تراب و اولاده و حشمه و مدرسته و ساح فی البلاد و ذکر اشعار كثيرة و لم یبق له اجتماع بالکبری و لم  
یخبر له بالتبریزی و یقال ان حاشیه مولانا جلال الدین قصد و الله اعلم بحقیقة الحال کما  
فی الجواهر المفضیة و طبقات الحنفیة و یقال کان لقبه جلال الدین و کان یقول له ابو خداوند  
و لقب به ایضاً و اسم ابیه محمد و لقبه بها والدین و تلقب ایضاً بسلطان العلم و لقب بهذا اللقب  
النبي هکذا اسمعه کثیر من الصالحاء عن النبي فی المنام و اسم جداه الحسین و اسم ابیه احمد  
و تمكن ابو سلطان العلماء فی مدینه بلخ و ولد مولانا جلال الدین هناك ثم وطن ابو بقونیه و  
هو طفل صغیر و لهذا القبح لجلال الدین الرومی و کان ولادته فی سادس بیع الاول سنة اربع  
سنة و توفی فی جمادی الاخره سنة اثنتين و سبعین و ستمائة و کان سلطان بلخ السلطان محمد خوارزم شاه  
اعطاه مولانا حسین جلال الدین محمد و ولد له سلطان العلماء محمد و کما جده بها الد محمد ام احمد  
الخطیب اخت سلطان ابراهیم بن ابراهیم و محمد و عبد الرحمن بنی و توفی تالاف م گفته مولانا جلال الدین محمد بنی الرومی توفی  
ولاد و خدمت مولانا در بلخ و ده ستم و ششم بربیع الاول سنة اربع و ستمائة و یگویند که بر خدمت مولانا  
از پنج سالگی باز صورت و جوارش کمال غیری یعنی سفره ملائکه و بره جن و خواص انس که مستور ان قباب عزت اند ظاهراً

چون شماعی افتاب علم را باز باش ای باب بر جویا آینه نارسند از تو کشور از لیباب باز باش ای باب حمت تابه  
بارگاه ماله کفو احد **فصل** عارفان المعروف بمولوی الروم اللذی جلالة قدره عند الله  
غیر مرمیه و قد نظم هذا المحدث الشريف في سلك كلامه المظوم فثبتته رعا لائق كل معا  
جهول ظنوم فكيف يستريب بعد ذات حقه اهل العقول والحكم ثم اهم كنهه في تلخيص امره ارباب  
والفهوم و محمد مبره و منافر فرمه و معالی الامه و محاسن طوبى مولوی دم نرد اکابر و اصاغرین قوم مستقین و  
معلوم ست عبدالقادر محمد القرشی و جواهر مزیسه فی طبقات الخفیه گفته محمد بن محمد بن محمد بن حسین بن  
احمد بن قاسم بن مسیب بن عبید الله بن عبد الرحمن بن ابی بکر الصديق بن ابی حفصه الله الشافعی النخعی  
مولانا جلال الدین الغزالی کان عالما بالمذهب واسع الفقه عالما بالحد و الفاعل و اعلم العلوم  
الشیخ قطب الدین الشیرازی الامام الشهير صاحب شرح مقدمه الحاجب و المتاح للسكا  
فلما دخل عليه و جلس عند لاسکت و ما نا و الشیخ لا یکلمه ثم بعد ذلك ذکر الحکایة قال  
مولانا جلال الدین کان صدر رجھان عالم بخارجی خرج من مدرسته و توجه الى بستان له  
فمن یفقر الى لطیفه مسجد فیسألہ فلم یفقو له و یسألہ شیء او اقام علی ذلک من سنین  
فقال لفقیر لا حجابہ الفوق علیہ یا و اظهر انی میت فاذا مر الصدر رجھان فیسألہ شیئا فلما  
مر الصدر رجھان قال یا سبک هذا میت قد فزع لهم شیئا من الدار اھم ثم یفقر الفقیر و التي التی  
عنه فقال الصدر رجھان لو اومت ما اعطيتك شیئا فلما فزع مولانا جلال الدین من الحکایة  
خرج الشیخ قطب الدین علی وجهه و ذلك ان الشیخ جلال الدین و فزع عن الشیخ قطب الدین  
انہ جاء مستحالة ثم ان الشیخ جلال الدین انقطع و متجدها و ترك التصنیف و الا مشغال و  
ذلك انه کان یوما جالساً فی بیته و حوله الكتب و الطلبة فدخل علیه الشیخ شمس الدین التیریزی  
الامام الصالح المشهور فسلم و جلس و قال الشیخ ما هذا و اشار الى الكتب و الحالة التي هو عليها  
فقال مولانا جلال الدین للشیخ شمس الدین التیریزی هذا لا یعرفه فما فرغ الشیخ جلال الدین  
من هذا اللفظ الا و النار عمالة فی الكتب فقال مولانا جلال الدین التیریزی هذا لا تعرفه ثم قام  
و خرج من عنده فخرج الشیخ جلال الدین علی قدم التجرد و ترك اولاده و حشمه و مدرسته  
و ساح فی البلاد و ذکر اشعاراً كثيرة و لم یفقر له اجماع بالتیریزی و لم یعرف له مواضعاً

النخعی

نخج

و ما هذا فی التیریزی





مبا و الدین دل و زاناجله اصحاب سید برهان الدین محقق از تولد او در بلخ نبوده در ششمین سبج الاول سنت اربع  
و ست مانه گویند خدمت مولانا را از چنانگی باز نمود روحانی و اشکال غیبی سفره ملائک و برهه جن و خوا  
انس که ستوران قباب غرت اند ظاهر میشده اند و متمثل شسته اند بخط مولانا مبا و الدین ولد نوشته یافته  
اند که جلال الدین محمد در شهر بلخ شش ساله بود که در آدینه با چند کودک دیگر بر با مهابائی غلغله میسر میکردند یکی از این  
کودکان گفته باشد که بیاید از این بام بران بام بجم جلال الدین محمد گفته است این نوع حرکت از سنگ گری می آید  
حیف باشد که اوستی باینها مشغول شود اگر در جان شما قوتی است بیاید تا سوی آسمان پیچید و در آن حالت از نظر  
کودکان غایب شد که کودکان فریاد آورند بعد از لحظه رنگ وی دگرگون شده و چشمش متغیر گشته باز آمد گفت  
انسان است که با شما سخن میگفتم دیدم که جماعتی بنهر نیا بایان مرا از میان شما برگرفتند و بگرد آسمانها گردانیدند و  
عجایب ملکوت را بمن نمودند و چون آواز فریاد و فغان شما برآمد باز من باین جایگاه فرو آورند و گویند که در آن  
سن در هر سه چهار روز یکبار افطار میگردانید که در آنوقت که بکاه میرفته اند در نشیمن بود بصحبت شیخ فرید الدین عطار  
قدس سره رسیده بود و شیخ کتاب اسرار نامه بوی داده بود آنرا پیوسته با خود داشت خدمت مولوی میفرمود  
است که من این سبب نیستم که در عاشقان مقهورم بلکه آن ذوق و خوشی ام که در باطن می آید از کلام من سرتر نیست  
الله الله چون اندام ریایی و آن ذوق بچشی غنیمت میدان و شکر نامیگذازد که من آنم در خدمت مولوی گفته که  
فلان میگویی که دل جان بخدمت است فرمود خاموش که در میان مردم این دروغ مانده است که میگویند آن دل  
جان از کجاست که در خدمت مردمان باشد بعد از آن موسی چلیبی حسام الدین کرد و گفت الله الله اولیا حقید  
که قرب الشرائع عظیم است رباعی یکی لحنه از دوری نشاید که از دوری خرابیها فریاد بهر حالی که باشی پیش  
او باشی که از نزدیک بودن محض زاید و فرموده است که مرغی از زمین بالا پرد اگر چه پاهایان نرسد اما اینقدر  
باشد که از دام دور تر باشد و برید همچنین اگر کسی رویش شود و کمال درویشی نرسد اما اینقدر باشد که از مره  
خلق و اهل بازار ممتاز باشد و از محبت یاد یار برسد و سبکبار گردد که بخلاف الخفف و هلاک المشغلی کی از بنو نیا پیش  
مولوی عذرخواهی میکرد که در خدمت مقهورم فرمود که حاجت باعتدال نیست انقدر که دیگران از آمدن تو نیست  
دارند اما از آمدن تو منت داریم کی از اصحاب اغناک دید فرمود سینه دستهای از دل بنادگی برین عالم اگر  
یکدم از آوازشی از چنان خود غریبانی و در هر رنگ که بنگری و هر مزه که بچشی دانی که آن نمانی دیگر از هیچ  
شکندل نباشی و فرمود که از آمدن است که از رنجانیدن کسی نرسد و جو افرازان باشد که مستحق بخاطر را نرسد مولانا

که از رفیق من غمناک نشوید که نور حضور رحمة الله بعد از صد و پنجاه سال بروح شیخ فرید الدین عطار رحمة الله  
تجلی کرد و مرشد او شد و گفته در حالتی که با شنیدن من باشد و ما باید که نیکو نامش را احمد باشیم در هر لباس که باشد  
فرمود که در عالم ماراد و تعلق است یکی بدن و یکی شما و چون بعنایت حق سبحانه تعالی فرزد و بجز دشواری و عالم تجرید و تفرقه  
روی نماید آن تعلق نیز از آن شما خواهد بود و حضرت شیخ صدر الدین قدس سره و بیایدت وی اند فرمود که شفاک  
الله شفاء عاجلا رفیع درجات باشد امید است که صحت باشد خدمت مولانا جان عالیت فرمود که بعد از این  
شفاک الله شما را با دمانا که میان عاشق و معشوق پیرایه بی از شعر پیش نموده است بنحوی که نور نور بوزن سه  
مرشد هم عریان زن اواز جمال بی میخیزم در نهایت الوصال و به هم شیخ با اصحاب خود گریان شدند و حضرت  
مولانا این غزل فرمود که چه دانی تو که ریا بطن چه شای بهمنشین دارم و حضرت مولانا در وصیت نامه  
چنین فرموده است اوصیکم بتقوی الله فی السر العلانیة و بقله الطعاف و قلنا کلا و قلنا لمانا و هجرنا  
المعاصی و الاثم و مواظبة الصیام و دوام التقیة و ذکر الله تعالی علی الدوام و واحتمال کجفاء  
من جمیع الاثم و ذکر محالسة المستهزاء و العوام و مصاحبة الصالحین و الکرام و ان خیر الناس  
من ینفع الناس و خیر الکلام ما قل و دل الحکم و بحدیث سوال کرد که بفرمودت مولوی مناسبت  
فرمود که چلیبی جام الدین تاسه بار بار سوال و جواب کرد و در چهارم باز گفته اندست بستانان لدر چه میفرمایند فرمود  
که وی پہلو است حاجت بوعیت نیست چلیبی جام الدین پرسید که شما را که گذار فرمود که شیخ صدر الدین فرمود  
که باران مارا ازین سو میکشند و مولانا شمس الدین بجانب سمتی انداخته اند و اعمی الله ناجیا رفتی  
توفی قدس سره وقت غروب الشمس خاموش مجادی الاخری سینه اش تین و سیدین و ستم الله از شیخ  
موید الدین جندی سوال کردند که حضرت شیخ صدر الدین در شان خدمت مولوی چه میگفت گفت و الله درو  
با خواص یاران مثل مولانا شمس الدین یکی و شجر الدین عراقی و شمس الدین موصلی و شیخ سعید فرغانی و غیرهم  
سخن از سیرت و سریت مولانا بیرون آمد حضرت شیخ فرمود که اگر بایزید و جنید دین عهد بودندی ناکشید یا خرد  
مردان را برگرفتندی و منت بر جان خود نهادندی خوان سالار فخر مجیدی دوست ما بطحیل وی ذوق میکنیم  
همه اصحاب انصاف او ند و افرین کردند بعد از آن شیخ موید الدین گفت من نیز از جملة نیازمندان آن سلطانم و این  
بیت را بخواند لو کان فینا لالهیه صوره هانت لا اکنی و لا ارد و شیخ و محمد الدین علی ختانی در  
جامع السلاسل گفته مولانا جلال الدین و می قدس الله تعالی سره الغریز ایشان فرزند بزرگوار مولانا

داد



که منافق در مسجد و کوک در مکتب و اسیر در زندان و در مجلس آخرا با اصحاب فرمود که از رفتن من غمناک  
میشوید که نور منصور رحمه الله تعالی از صد و پنجاه سال بر روح شیخ فرید الدین عطار رحمه الله تعالی تجلی کرده و شد و گفت  
در حالتی که باشید با من بشنید و مرا یاد کنید که تا من شمارا سمد باشم در هر ایامی که باشید بعد از آن فرموده مراد  
عالم تعلیق است یکی بدن و یکی بنما و چون بغایت حق سبحا تعالی فرود میخیزم عالم تجرید و تفریدی نماید  
آن تعلق نیز از آن شما خواهد بود خدمت شیخ صدر الدین قدس سره بعبادت و آمده بود و گفت شفاك الله شفقا  
عاجلا رفع درجات باشد امید است که صحت باشد خدمت مولانا جان عالمیاست فرمود بعد از این شفاك الله  
شمارا اما همانا که در میان عاشق و معشوق جزیر ایمنه از شعر پیش نموده است میخوابد نور بخوبی و دشمن من شتم  
در آن زن و از خیال پیغمبرم در نهایت الوصال به شیخ با اصحاب گریان شدند و حضرت مولانا این غزل  
فرمودند چه دانسته تو که در باطن چه شایمی بمنشین دارم به خدمت مولوی در  
صیت اصحاب چنین فرموده است اوصیکم بتقوی الله فی السمر العلانیة و بقلة الطعام و قلة  
المنام و قلة الکلام و هجر المتعاصی و الاثم و مواظبة الصیام و دوام القیام و ترک الشهوات  
علی الدوام و احتمال الجفاء من جمیع الاثم و ترک محالسة السفهاء و العلوم و مصاحبة  
الصالحین الکرام و ان خیر الناس و خیر الکلام ما قل و دل و الحمد لله  
و حله سوال کردند که خلافت مولوی مناسب کیست فرمود که چای حاتم ناسه باین سوال و جواب مکرر شد  
چهارم بگفتند نسبت سلطان و ارباب سیف نمایند فرمود که وی پهلوانست حاجت بوسیت نیست  
چهارم سام الدین پرسید که نماز شما را که گذارد فرمود شیخ صدر الدین و فرمود که یاران ما را زین سو میکشند  
و مولانا شمس الدین بجانب میخندد یا قوم منا اجدوا داعی الله ناچار رفتنی است توفی قدس الله تعالی و  
وقتی شمس خامس جهاد الاخر استثنی و سبعین ستمانه از شیخ سید الدین جندی سوال کردند که خدمت  
شیخ صدر الدین در شان خدمت مولوی چه میگفت گفت و الله روزی با خواص یاران مثل شمس الدین ایسی  
و فخر الدین عراقی و شمس الدین موصلی شیخ سعید فرغانی و غیرهم نشسته بودند سخن از سیرت و سیرت مولانا  
بیرود آمد حضرت شیخ فرمود اگر بازید و جنید درین عهد بودندی غاشیه ایمن و مراد را برگزیند و منت بر جا  
خون نهاند و خوان سالار فقر محمدی اوست با بطریق و ذوق میکنیم همه اصحاب انصاف داد و مافهمین کردند  
بعد از آن شیخ سید گفت من نیز از جمله نایزندان آن سلطانم و این بیت را خوانده ان فینا الله

سراج الدین قونوی صاحب صدر و بزرگ وقت بوده اما با خدمت مولوی خوش نبوده شش وی تقریر کرده  
که مولانا گفته که من با بنفاد و نوشته یکی ام چون صاحب عرض بود و خواست که مولوی را بر بخاند و جیرستی کن یکی از  
زردیکان خود که دشمنند بزرگ و بنفاد که بر سر جمع از مولانا بیرون که تو چنین گفته اگر اقرار کند در دشنام بده و برجا  
اتکس باید از سوال کرد که شما چنین گفته اید که من با بنفاد و نوشته هب یکی ام گفت گفته ام اتکس دشنام و سفاهت اغا کرد  
مولانا بخندید و گفت با این نیز که میگوئی هم یکی ام اتکس خجل شد و باز گشت شیخ رکن الدین علاء الدوله قدس سره  
گفته اند که مرا این سخن از وی بغایت خوش آمده است خدمت مولوی همواره از خاوم سوال کرده که در خانه  
امروز چنین هست اگر گفتی خبر است چیزی نیست منبسط گشته و شکر یار کردی که لعل الحی که خانه انجانه پیغمبر می ماند  
صلی الله علیه وسلم و اگر گفتی مالا بطبع مبیاست منفعلی گشتی و گفته که ازین خانه بوی فرعون می آید  
و گویند در مجلس می هرگز شمع روشن نمیکند الا بنا در بغیر از روغن چپ داغ گفته هذا المملوک و هذا  
للمصلوک روزی در مجلس او حکایت شیخ اوصد الدین کرمانی رحمة الله علیه میکردند که مردی شاهد باز  
اما پاکباز بود و کار ناشایسته نمیکرد و فرمود که شکر کردی و گذشتی به ای برادر من نهایت در گهیت  
بر برانچه میرسی بر روی ماست پد روزی فرمود که از رباب ریاب بهشت است که مامی شنویم شنیدی گفت مانیز  
همه آواز می شنویم چو نت که چنان گرم نمی شویم که ولانا گرم میشوند فرمود و کلا و حاشا که آنچه مامی شنویم  
آواز باز شدن آن درست و آنچه وی میشود آواز فراز شدن و فرمود که یکی بخلوت درویشی در اند گفت چرا  
تنها نشسته گفت ایندم تنها شدم که تو آمدی و مرا از حق مانع آمدی جماعتی از مولوی التماس امامت کردند شیخ  
صدر الدین قونوی نیز در آنجا حاضری بود و گفت مام و ابا الیم هر جای که میرسیم نشینیم و میخیزیم امامت را از بنا  
نصوت و تمکین لایق اند پختن است شیخ صدر الدین اشارت کرد تا امام باقر و در من خلف امام تقی فکا نما  
صلی خلف بنی خدایت مولاد ر سماع بود درویشی را در خاطر گذشت که سوال کند که فقر چیست مولانا در  
سماع این رباعی خواند الجوه فقر و سوس الفقر عرض و الفقر شفاء و سوس الفقر مرض و العلم  
کله خداع و غدر و الفقر من العالم سوس فقر و از وی پرسیدند که درویش کی گناه کند گفت مگر  
طعام نه اشتها بخورد که طعام نه اشتها خوردن درویش را گناه بزرگ است و فرموده است که صحبت غری  
ست که لا تصاحبوا غیر انبا و الحبس و گفت در معنی حضرت ماوند شمس الدین تبریزی قدس سره فرمود که عتلا  
مری قبول یافته است که اصلا با مردم بجای صحبت نتواند داشتن و اگر ناگاه در صحبت بجای افتد چنان نشیند

من علوم الحقائق ودقيقة ككشف بها الاولياء من الدقائق وكل ما قصدت الكتابين بينا له صدق  
وصواب ولا يليق لاحد فيهما الاتياف فخلج في قلبه ان احرر كتابا مشتملا على ضروريات ما يجب  
الايمان محتويا على عقائد حكمها بالاكشف والعيان مما بين في ذينك الكتابين المشهور بكونيتهما  
المتحامين فان كتابا في فصول الحكمه كتابا يعطى ذلك الشيخ الاكمل من رسول الله صلى الله عليه وآله  
وسلم لايه المامق بالالقاء للمؤمنين ليؤمنوا بما فيه من اسرار القرآن والسنة وينتفعوا به وكتاب  
الفتوحات لم يكتب فيه كما كوشف الا بقدر ما امر بآياته ولا فكشفها الا بسعة كتب دفاتر بيل  
كان الختالجه امر اعظما فكت مقدما فيه رجلا وموخر اخرى الى ان تلقى الله في قلبه ما ثبت به قد علم  
الاقدام وكا كتابا بالمشق للامام العاقل الكامل صاحب الكشف الصحيح كتابا مشتملا على الاسرار  
الكشفية وطريق السلوك لكن كان في الابانة مجمل بحيث كان متعسر على الطلاب حله فقصده  
ان اشرحه افضل ما فيه من الاسرار على طبق ما فضله الشيخ الاكبر قدوة العرفاء وكتابه من  
فصول الحكمه والفتوحات للملكية وابدع ما اهمله الشراح متقيان الحقائق والاسرار وتبع في حل  
الالفاظ على ما في الشرح المعتبرة للكرام وترك التطويل واثر التفصيل في تبليغ المقاصد وكشف  
الاسرار وانا اسئل الله تعالى شانه ان ينفع به الطلاب وان يبقى ذكرى بينهم الى يوم القيامة و  
اريجله ذبيحة في يوم المعاد ويخصني بحزب لثواب المسؤل من اطلاب ان لا يسئ الى بالدعاء  
العاو هذا او بالشيخ وجه فتاوى وشتم انك ابوزكريا يحيى الدين يحيى بن شرف بن مري القوي حديث  
العلم را بحجم وجزم ثابت كرده وانشاء بلاغت شاعر مضمون بلاغت شجون انرا بنظر آورده نجاشيه شهاب الدين احمد  
در توضيح الدلائل على ترجيح الفضائل در ذكر ما دجينا امير المؤمنين عليه السلام كفته وكمال امام و الاسلام والمشاكل  
في الاعلام مرجع العلوم والفتاوى الى ذكر يحيى الدين بن يحيى القوي فانه قد قال واجاد المقال  
امام المسلمين بالارتياب امير المؤمنين ابو تراب عني الله تبارك كل علم على النخرا من باب  
انين عبارت ظهيرست كنووي باشعار ابدار خود افاده كرده كه خطاب سالما صلى الله عليه وآله وسلم خازن به علمت  
و خطاب امير المؤمنين عليه السلام مثل باب خزانه است ظاهرست كه اين مضمون حديث امامية العلم وعلى باب است  
موس معلوم شد كه علامه نووي قطعاً وحتماً وليقينا وجزا حديث مينة العلم ثابت مي آيد كه مضمون انرا بقطع يقين  
ورحق خطاب امير المؤمنين عليه السلام ذكر مي كند فثبت ان العلامة يحيى بن شرف بن شرف قد حار بنظمه البهت

صورتاً: هي انت لا الكفى ولا المتوردة انتهى وسابقا دانستی که خود شاه صاحب در باب المکایه بهمین  
کتاب تحفه مولوی روم را از جمله کبر و مقبولین سنیه معدود کرده و بصراحت افاده نموده که او از جمله بزرگوارانی  
که بنای کارشان و نامداری که شریعت و طریقت شان از سر تا قدم بر مذہب اہل سنت است میباشد و  
فہم اخیر مقنع و بدیع لدن مع ہفت الخاطب الرقاق و محبوب نامہ کہ کتاب شنوی مولوی روم  
انہایت شہرہ و معروف و بجز مدائح و محاسن موسوم و موصوف است مولوی عبدالعلی بن نظام الدین  
القناری کہ در میان سنیتہ ایند یا بحر العلوم شہرت یافته در شرح شنوی مذکور گفتہ اما بعد فبقول  
العبد الضعیف الراجی لرحمة الرحمانية والرحيمية عبد العلي محمد بن نظام الدین محمد من  
الفضيلة الانصارية عامل بهما الله يوم لقائه بالاکرام واسكنهما دار السلام ان کمال اعیان  
الانسان بالفوز بالسعادة العتق والوصول الى المنزل الاکبر فی تحصیل العلم بآیة و صفات  
العلیاء و معرفت اسمائ الحسنى وهو العلم الذی نزل علی قلوب الرسل والاصفیاء و اوحى به الکمل  
بر الانبیاء و یبلغوا ما نزل الیهم الی الا انما لیهتمد و اسبیل السلام غایتدی جمیع من لا اتباع الذ  
کشف الله بصیرتہم فعملوا ما نزل علیهم من سلین و احقوا اسرہ من العارفین الکاملین بالکشف  
العیاء و استغفوا به عن الحجة و البرهان فہم الذین تبعوا الرسل الکرام و دعوا الی الله علی بصیرة  
و هذه الی اسبیل المحمدي و الطریق الاحمدی مع انفتاح البصیرة فی الغایة العتق و العلم بالمبدأ و المعاد  
المرسلون الاصفیاء و النبیین الامناء لاسیما سیدہم و افضلہم محمد المصطفی و احم الحجة صلی الله علیہ  
و سلم الذی انزل علیہ لکتاب الہدای للقوم حجة و اوحى الیہ السنن الجامعة للاسرار طرائق العباد  
للاکشفون باسرار ما نزل علیہ صلوات الله علیہ و اهلہ و اولیاء الذین امنوا بما جاء به و تبعوا بصیرة  
و کشف ثم الذین حصل لهم العلم اکما فی تقلید ما خاطبہ الله علی لسان رسولہ صلی الله علیہ  
و سلم بالحدیث و القرآن علی حسب ما کشف باسرارہما العارفون الکاملون فہم المؤمنون لا یشقوا بل  
التصو شغل علی ما کشف بہ العلماء بالله من اسرار الذین و ما جاء به الرسول من البقائد و الاعمال القلبيية  
من اجل المعانی قد اولقد صنف فیہ کتب شریفة و بر قویمة لاسیما کتاب فیض الحکمة و الفتوح  
الملکية للشیخ الکامل و الامام الاجل قدوة ائمة الاولیاء و افاضل العارفین و الولاة المحمديين الشیخ محی المظہر  
والذین محمد بن محمد بن علی بن رضوان فانہما کتابان حاویان للاسرار الدینیة و الرمز القرآنیة لم یفت عنہما علم

جمع

ایا سعدی تو نیکو اعتقاد یزدین و اتمقا خویش بر خود انتہی فالحمد لله فی الصباح والرواح علی صنوح  
الحق غایۃ الانصاح : حیث ثبت ان مصلحہ بر عبد اللہ السعدی قد ساعد اهل الصلاح  
والفلاح : و احرق قلوب ارباب البغض والطراح : بایات الحدیث الشریف حتما و یوما کلمات  
الفصاح : و نظمه ایام مع مناقب اخری عظیمۃ الانبیا : فلیمت غیظا کل معاند ذی جاح  
و یختم حق حقا کل جاح ذی کلاح : و مفاخر مزہ و مآثر مزہ و نہایت علوم مرتب و غایت سمو مست  
شیخ سعدی زود کمال صنوح و ظہورست عبد الرحمن جامی در نجات الانس گفته شیخ شرف الدین مصلح بن عبد اللہ السعد  
الشیرازی قدس اللہ سرہ دی از افاضل صوفیہ بود و از مجاوران بقعہ شیعہ شیخ ابو عبد اللہ خفیف قدس سرہ  
از علوم بہرہ تمام داشتہ و از ادب نصیبی کامل یافتہ سفر کیا کردہ بہت و اقالیم را گشتہ مبارک با سفر حج پیادہ رفتہ  
و بہ تجاہل مہمات در آمدہ و بہت بزرگتر از ایشان را گشتہ و از شاہ کبار بسیار یاد یافتہ و بصحبت شیخ شہاب الدین  
سحروردی سیدہ و با وی در یک کشتی سفر دریا کردہ و گفتہ اند کہ وی در بیت المقدس بلا شام مدرسہ یحسانی میکرد  
و آب مردم میداد تا بحضرت خضر علیہ السلام رسید و دیر از زلال انعام و افضال خود سیراب گردانید و وقتی  
با یکی از کار بسادات و اشرف فی الحجہ گفتگوی واقع شدہ بواجب حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وسلم را بخواب دیدہ  
و بر عقباب کرد چون بیدار شد پیش شیخ آمد و عذر خواہی نمود و استرغای خاطر دی کرد یکی از شاہ مخبر دی بود شب  
در واقعہ چنان دید کہ در ثانی اسماں کشادہ شد ملائکہ بالطبقہای نور نازل شدند پرسید کہ این چیست گفتہ برای سعد  
شیرازی ست کہ دوش بیتی گفتہ کہ قبول حضرت حق بجایہ و تعالی نمادہ ست و آن بیت اینست : برگ  
در خان سینر در نظر ہوشیار بہر رقی و فریت معرفت کردگار : آن عمریز چون از واقعہ برآمد ہم در شب بدر  
ز رویہ شیخ سعدی گفت کہ دیر ایشارت دہد دید کہ چراغی افرودختہ و با خود زمزمہ میکند چون گوش کشید ہمین بیت  
میں : و در شب جمعه ماہ شوال سنہ احدی و تسعین ستائہ از دنیا بر رفتہ رحمہ اللہ تعالی و دولت شاہ سمرقندی در  
تذکرہ خود گفتہ ذکر المصالح السکلیہ مصلح الدین شیخ سعدی شیرازی رحمہ اللہ علیہ لقب شیخ مصلح الدین ست در  
فضل و کمال و حسن سیرت او صاحب کمالان عالم متفق اند صد و دو سال عمر بافت سی سال تحصیل علوم و سی سال  
بیاحت مشغول بودہ تمام ربیع سکون اسافرت و سی سال دیگر بجا و طاعت نشسته ست و راہ طریق مردان  
پیش گرفته زہی عمری کہ بہ طریق صرف شدہ باشد و شیخ در روزگار اکاب معین زنگی بود و گویند پیر شیخ  
ملازم آنا یک بودہ و بہ تخلص سعدی بدان جہت ست و دیوان شیخ را نمکدان شعر گفتہ اند در ابتدا و حال

رحمہ اللہ تعالی

مسند الشرف حيث اثبت الحديث الشريف ربحا لا تف كل من مال عن الحق وجنت به و حما  
لاساس كل جاحد ساق على نفسه الختف والتلف في قالويل لمن شاق لحينه وغروره اكا بالسلف  
فمنه بالخط والخدع واللبس والصلف و جنى على نفسه الزينغ والعدوان والحب والسنة  
وانزل على السعير على جنات النعيم المكملة للثوب و مستتم نماند که علامه نووی از اکابر اعلام و افاخم  
اساطین عظام واجایه تجیرین الامقام و اعظم متمیزین فحام سنیه است ماثرا فزده و مقارن کاره او بر ناظر تخته الختم  
الوردی و تذکرة احفاط و کتاب العبر ذیهی و مرآة النجان عبداللہ بن اسعد یافعی و طبقات شافعیہ عبدالرحیم سنوی  
و طبقات شافعیہ تقی الدین اسدی : بخونم ابرہ فی ملوک مصر و القاہرہ الیف جمال الدین ابی المحاسن یوسف  
تقری بر ذکا ظاہری و طبقات الحفاظ جلال الدین سیوطی و تاریخ خمیس حسین بن محمد دیار بکری و اسما و رجال مشکوٰۃ و  
اشع اللمعات شیخ عبدالحق و بلونی اتحاف النبلا فاضل معاصر مد او اشکارت و حیه بهقما و و نیمم انک شیخ  
شرف الدین مصلح بن عبداللہ السعدی بخیت مشرف را در کلام بلاغت نظام خود نظم نمود و چنانچه  
نور الدین جعفر مشہور بمیر ملا بن سالار خبشی در خلاصۃ المناقب گفته شیخ سعدی علیہ الرحمہ میفرماید : ستم  
کر خان شدم موالای میدرد امیر المؤمنین آن شاه صفر بد علی کو خدا بیشک ولی خواند با برحق علی کردش پیمبر  
بحق پادشاه ہر دو عالم بد خدا بی نیاز فردا کبریا بحق آسمانها و ملائک پکارا عجاوین جانی نیست برتر از بیچ از کاران  
شرع و ہفت اقلیم : بہنہ جرح و دہ و در برج دیگر بکیرسی و بعرش و لوح محفوظ و بحق جبرئیل ان خوب منظر  
بیکائیل و اسرافیل و صوفی و بغیرائیل و ہول گور و منکر و بتوریت و زبور و عیسی و انجیل : بحق حرمت ہر پادشہ  
بحق ایات الکرسی و یس : بحق سورہ طہ سراسر بحق آدم و نوح مستودہ : بحق ہود و شیت و ادستر : بر روی  
و درمان لقمان : بد و القرین و لوط میک و محضر : با برہیم و قربان کردن او : با اسحاق و اسمعیل و ناجر  
بختم انبیا الحمد کہ باشد : شفیع عاصیان در روز محشر : بحق کہ و بطحا و زمزم : بحق مرودہ و رکنی زمشہ  
تبخیرم رجب با قدر شعبان : بحق روزہ و تصدیق و نور : برینج البیت و آہ زہرا : بحق ناحی شبیر و شہر  
باب دیدہ طفلان محروم : بسوز سینه پیران محروم : کہ بعد از مصطفی در جملہ عالم نہ نید فاضلتر و بہتر و حیدر  
مسلم بد سلونی گفتن او را : کہ علم مصطفی را بود او در یقین اندر سخا و علم و عصمت : بد پیغمبر نبود او  
کمر : اگر دانی بگوئی جز علی کیت : کہ دل دل زیر لاش بود و در خور : چه گویم و صف انشا ہی کہ جبرئیل : بگویی بد  
گویش گاہ چاکر بدان گفتم کہ تا خلقان بدانند : کہ سعدی زین سعادت نیست بے بر

الفریقین کافی والینح وافی از نظرت خواهد گشت گفته ذکر آنکه رضی الله عنه باب اول العلم باب ثمة  
العلم عن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اناد العلم وعلی بها  
الخروج البغوی فی المصایح فی الحسان خوجه ابو عمر و قال انما ثمة العلم وعلی بها و از افرواد  
العلم وعلی بها من بابیه انھی فی حدیث المحب له یمن الطبرک و در حدیث الثقیف فی  
الفریقین الذ خاتمه واخرجه ابو الزوار المشق تعنی کون الله ماثرة فاستنارت بلمعانی اشراقه  
اکایصار البصائر و اشارت بسطحات اشکالته الا فیهام و انشی طریقه ثمة در حدیث محمد بن  
سلطان ثمة منصف متقن عاشره خاتمه و مؤید الحق الحقیق المسافر و وسدح للصد  
المصدق الیاه و وجه ثمتاد و دوم آنکه سلیلین یحیی بن احمد الفرغانی حدیث مدنی العلم و احتوا و جتاً  
از جناب سیالکاب علی السلام ثمة و سلم ثابت ثمة و بان احتیاج نموده برین معنی که علم کشف کشف  
کلام فیه و کتاب کریم که از حق معجزات جناب سیالکاب علی السلام است با وضع بیان حصه جناب  
العلیه السلام می باشد چنانچه در شرح مدنی تفسیر قیامیه فارغی شریح شعریه که اما نامهم من  
بعض ما ختم بهم به و ما ختمهم من اذن کل قضیه و اما حصه علی بن ابی طالب  
کرم الله وجهه العا و الکشف و کشف معضلات الکلام العالی و الکتاب الکبیر و لکن  
هو من اخرج معجزاته صلی الله علیه وسلم با وضع بیان حکم الله بقول صلی الله علیه وسلم انما مدینه  
العلم وعلی بها و بقول الله صلی الله علیه وسلم انما مدینه العلم وعلی بها و لا یحیی  
و وجه ثمتاد و سوم آنکه نیز فرغانی در شرح فارسی تفسیر و تأیید بن الفارض بشرح شعریه و لوضوح بالتأویل ما  
کان مشکلاً علی جلیله بالوصیه علی ما نقل عنه گفته پیدا و روشن کرد علی بتأویل آنچه مشکل و  
پوشیده بود از حق و مراد قرآن و حدیث بر غیر از از صحابه خصوصاً عمر چنانچه در آن عرض گفته است لکن لا  
علی ملک عمر الکعبان تسمیر این مشکلات را متعرض گشته بود علی که بکمی از رسیده بود از مصطفی بوسیلتی که  
حجت می فرموده بود انی ترون فیکم للثقلین کتاب الله و عترتی و ذکر که الله فی اهل بیت ساریه و باز فرمود  
انت منی بمنزله هادون من موسی غیر انه لا بنی بعدی و آنچه گفت انما مدینه العلم وعلی بها انما مدینه العلم وعلی بها  
نماند که شرح سید الدین فرغانی بر تأیید بن فاضل از کتب مشهوره معروفه است و سعید الدین فرغانی از اهل طبرستان  
اکابر سنی و مدعی علی کشف الظنون گفته تأییدیه فی التصوف للشیخ ابی حفص عمر بن علی بن الحارث

فالعالم



در سنه نظامیه بغداد و لقه درس شیخ الشیوخ العارف البافرج ابن الجوزی بتحسین مشغول بود و بعد از آن  
باجل علم باطنی سلوک مشغول گشته و مرید شیخ الشیوخ عبدالقادر گیلانی است و در صحبت شیخ عبدالقادر عز  
ج نمود و بعد از آن گویند چهار نوبت حج کرده بیشتر پیاده و بغیر از جهاد بطرف روم و هند رفته و آن درجه یافته  
درین باب بهستان گوید سه واقصای عالم بگشتم بسی به سر روم ایام با هر کسی به تمتع زهر گوشه یافتیم به  
زهر خرسی خوشه یافتیم به حکایت کنند که شیخ در آخر حال او به بیرون شهر اختیار کرد و از او به خود سیر و نیکو  
و بطاعت و عبادت و مراقبت اشتغال اشقی سلاطین بزرگان و صلحا زیارت شیخ رفتندی  
و طعامهای لذیذ بجهت شیخ بردندی و شیخ آنچه خوردی و آنچه قیمت کردی و هر چه باقی ماندی در زینبیلی کردی  
و آن زینبیل را از روزن ملاخانه او بختی و راه میزیم کشان شیراز از زیر بالافانه شیخ بودی میزیم کشان گرسنه ان کلچ  
و حلو او بریانها را بکلف بکار بردندی گویند که شخصی جامه میزیم کشان پوشیده خواست تا با امتحان آن سفره را  
بغما سازد چون دست نبویل دراز کرد و دستش در میان شک شد فریاد برآورد که ای شیخ بفرایدم رس شیخ فرمود که اگر  
همیزم کشی مشقت شب گیر و ضرب خار و آبله و دستت کو و اگر غارت کردی زدی کمند و سلاح و دل سختت کو که  
بی نخی نباله و در اندی و در حال دعا کرد و آن سیاه دل سخت عافیت یافت و آن سفره نعمت بدو بخشید بحکایت  
آورده اند که عابدی از صلحا و شیراز در خواب دید که در عرش جوش خروشی پیداشت و جمعی روحانیان زمزمه میکنند  
چون نیک استماع کرد این بیت میگفتند که این بیت سعدی شیرازی یا تسبیح و تهلیل کیسار جمیع ملایک و سادات  
عابد بیدار می آید و از پیشانی او یک رشته زهر می کشند و در دو حالی دارد و این بیت را می گویند و پس از آن غر  
بت بزرگ خنجر در نظر می آید هر روز در فریاد و فریاد و گاه عابد در قم شیخ افتاد شیخ را بر حال مطلع گردانید بشارت داد  
و چنانچه شد و هم آنکه محب الدین احمد بن عبداللہ بن محمد الطبری الشافعی المکی این حدیث شریف را روایت نموده  
و این فضیلت و عظیمه با بذات قدسی صفات جناب امیر المؤمنین علیه السلام مخصوص نیست چنانچه در کتاب این  
که نهایت عظمت و مرتب و غایت جلالت منزلت آن بحسب افادات اجله اعلام انشاء الله تعالی بحمد و ثناء  
بمغفیل خواهم ریافت میفرماید که اختصاص به بانه باب دار العلم و باب مدینه العلم عن علی  
رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انادار العلم و علی بابها اخرج فی الصباح  
فی الحسان و اخرج ابو عمر فقال انما مدینه العلم و زاد فی باب العلم فلیتم بابه و چه مشاء و ویکم الله  
نیز محب طبری در ذخائر العقبی کمال اعتبار و اعتماد و اقصای و ثوق و استناد آن نیز در مجلداتی انشاء الله



المؤلف سنة سبعين وخمسمائة الى ان قال ولما شرح منها شرح السعيد محمد بن احمد الفرياني  
المشوق في حدود سنة سبعمائة وهو المشرح الاول لها واقدّم الشارحين له حكى ان الشيخ صدر الدين  
القويون عرض لشيخه محيي الدين بن القزويني في شرحه ما قال للمصدر لهذه العروس بعلم من اكد ذلك  
فشرحها الفرياني والتسائي وكلاهما من تلامذة وحكي ابن عمر وضع عليه ما قدر خشنه كرايس  
وكانت بيد صدر الدين قالوا وكان في اخذ درسه يختم بيت منها ويذكر عليه كلام ابن عربي ثم  
يتلوها بما هو داه بالفارسية وانتدب الجميع ذلك سعيد الدين حكى ان الفرياني قرأها اولا على  
جلال الدين الرضي المولوي ثم شرحها فارسيًا ثم عربيًا وسماه منتهى المدارك وهو كبير اورد في  
اوله مقفلة في احوال السلوك اوله الحمد لله الذي القيد الذي تفرز الهم ودر شرحه عن تسمية كبريت في حاشيته  
اشعر عتيقة استقول از اصل شيخه شارح ودر آخره اخبار مذكورة هذا المخر ما قرره وحرره الشيخ الامام قدوق  
مشايخ الامام قبله علماء الايام نقطة دائرة الاحسان والايمان والاسلام السيد السند الافضل والاحد  
العالم العامل المتفضل الفاضل المكمل الكامل الموقد بالتوفيق المسدد في تفيق التحقيق ترجم البقاة  
المصطفوية لسان الحقيقة الاحمدية اثبت الوصلين اعرف الكاملين اكمل العارفين افضل  
الحققين بسعد الدين سعيد اسعد الله الطالبين وادام بحجة هم بدوام نقاش نفاسه متعة  
بما خوله من اوائله اختراعه وعراش اقتباسه وهذه اول نسخة كتبت من مسودته اعلى الله ذكره ونشر  
على الالسنه شكره بحمد الذي لا ينهى حمده انتهى بكتاب لا فخر رتبة العله جامع  
كتاب كريم يوضح الحق كامل في الشبهة ارباب الغواية دافع بكتاب لا سرائر الحقيقة كاشف  
رفيع لا سرائر الطريقة رافع في تنوير مرربويه منابصائر في تطرب من بخواه منام سامع  
فتباينه الحق كالصبر صادق في وبرهانه في الصدق كالسيف قاطع في له الشرف الاعلى وفي قصر لفظه  
جوارها عين الخليل خواضع في سقنا البيان الفهم لله دره في وقد حرمت قد ما علينا المراضع  
وفي كل صقع من معانيه في مزايامها جار فيها مصانع في ومنظومة للحصر مبسوط شرحها  
محيط الطلاب الجداية نافع في منظرها السعد والسعد شارح في لها رافع من قد رما هو واضع  
امام سعيد بسعد الحق نقطة في وترجي اليه للثناء البضائع في هياتر جمانا احمد من مقامه  
لذا نشر حافضها هو شارح في غلته شرح ديشير الصدر نازده لنظم سلوك متقن السلك رابع

نسبه نبی سول الله صلی الله علیه وسلم وحبیه حبه و دینه دینه و قریب القریه قریب القریه  
وامه فاطمه بنت اسد و هی اول هاشمیه و لدت لها شمس قیل و لدت فاطمه علیا فی الکعبه و نقل  
عنها انها ماتت اذ اردت ان تسجد للصوم و علی فی بطنها کما یضع رجله علی بطنها و یلصق  
بظهرها یمتع بها فی ذلک و لذک یقال عند ذکر اسمہ کرم الله وجهه ای کرم الله وجهه من ان یسجد  
و محقق بن ابی طالب کتاب مفتاح الفتوح اثر و مؤلفه مصباح فی اثباته مطهر بن عبد الله قسطنطینی در کشف الظنون گفته  
و من شرح المصابیح مفتاح الفتوح اوله الحمد لله الذی خصصت الافهام عما یلیق بکبریا له  
ذکر فیه انه جمیع شرح السنه و الغریب فی الفائق و النهایه و وضع حر و الرمز لک الکتاب و رفع  
فی احد و عشرين رمضان سنه سبع و سبع مائه انتهى فهذا الکازرونی صاحب مفتاح  
الفتوح و ذل فتوح علی المحدثین ابواب الفتوح و اذ اراد علی هل العرفان کاسا الذ من المصباح حیث  
ان فی کل صلاه الذی الساطع کسک یفوح یوصف بالعلم الباسط للروح یوصف به  
مولانا امیر المومنین علیه من الله آلاف السلاطین استنار الخلق ییوح و فظهر ان المجلد الی  
طرح الحدیث بالذکر و الخروج و ناصب معاند بسره خبره ییوح و القادح فیہ مطعون اصله  
مقدوح و الطاعن فیہ معوض دینه مجروح و المجلد له مصرع علی عفر الحق مطروح  
و المستدری فیه محقق الخسران مقبوح و جیه پشته و حیم انکه حسین بن محمد المعروف بامیر سنی القفوی  
حدیث منیه العالم ثابت تحقیق و استه چنانچه در زمره الارواح گفته اند ان المومنین علی کرم الله وجهه و بران مریز  
مطلبی بن عم بنی ان اسل شجره ولایت و ان فرقه هدی است انکه بی لومینه علم لاری است و انکه ابو مصدق یسوی  
نهی بام و در کبریا یسوی در پشته و شیر کبریا یسوی در پشته و دنیا و روان پرده که کنعنه شکر اید و بار شکست و استه که یک  
حلقه را و باره می افکنه شخص بکری بود از ان در و ل و ستان می نشست تفش در و بود از ان در میان  
و شمس فیر انهی و مفتاحی مباد که امیر سنی از کبار و اعظم عاقلین معرفین اجد و انا خرم با عین شهویرین است و کتاب  
اوتز به الدواح نیز رعایت اشتباهی باشد عبد الرحمن جابی در لغات الانفس گفته امیر سنی رحمه الله تعالی نام و حسی بن  
بن عالم بن ابی العسیر است و اصل از کبریا یسوی که دینی است از نیا می تا بوده بعلم ظاهر می باطنی هنر کتاب و ی  
کثر الرمز چنان متبادر شود که دی مرید شیخ جواد الدین زکریاست بی واسطه و مشهور در میان مردم نیز خیرین است  
اما بعضی کتب نوشته چنین یافتیم که دی مرید شیخ رکن الدین ابو الفتح است و دی مرید پدر خود شیخ صدر الدین و دی مرید

من

در فضیله علم و در فضیله علم  
در فضیله علم و در فضیله علم

و ان جاز و یک و

الى المعاديين فيه هذا هب الائمة الاربعة رجمهم الله وذكر مسائل العبادات وبعض المعاملات  
وافعال السلوك وزياري وعبادة تسع وتسعين سنة كقصة والشيخ سعيد الكاشاني القزويني شيخ  
خلفاء الطائفة وتلميذ الصادق القمي كان احدهم يقول بالوحدة شجرة ثالثة ابراهيم الفارسي  
عجلت بين ومات في ذي الحجة عن نحو سبعين سنة انتهى هذا اسم **عبد الله** الفارسي جرحهم  
الخيار السعيدة وبجرحهم الوافي المديونة قد اثبت هذا الحديث المشهور في بيان الاله والاع  
السديد بذكر اقباطة وماليزيا التاميل والتوطيد وثمة لقاؤه قصد الكمال التسديد والتشديد  
فالمعنى عنه ذهاب مغاير الضلال العنيد والطاعة فيه واقع في مهابي البوار العتيد  
وحيثما وجدتم زوجه فمضوا بها كالحرم منصور الكازروني حديث مدرسته العلمية ثابت وتحقيقه في حجاب امير المؤمنين  
باب علم نوره فينا بحجة ونقل الفتح على نقل عنه كقصة ابو الحسن علي بن ابي طالب ولما سمع النبي صلى الله  
عليه وسلم امير المؤمنين خاتمة خلفاء الراشدين اقدمهم اجابة وایمانا واقامهم تصديقا وايضا  
واقومهم تضيئة وانفانا **باب العلم** بعد من الفضل وحسن السبق ويتسوق الدين و  
اقابل المشركين الله تم ديني والقران والابن المجانين بعزم النبي صلى الله عليه وسلم في حقنا ونبينا  
صاحبه دنيا ودينا ختم الله بالخلافة كما ختم محمد صلى الله عليه وسلم على سلطنة رسالته ولما كان النبي صلى  
الله عليه وسلم يقيم الشكل الى الشكل الى الجنس الى الجنس الى المثل الى المثل في حقنا نفسه ختمه  
ياخوتنا هدية بهذا شرفا وفخرا ومن تامل في كلامه كتبته وخطبه ورسالته علم ان علمه لا  
يولذي علم احد وفضائله لا يشاكل فضائل احد بعد محمد صلى الله عليه وسلم ورحمته كما  
فهم البلاغة واليه الله لقد وقف دونه فصاحة الفصحاء وبلاغته البلغاء وحكمة الحكماء وتولت  
في شأنه ايات كثيرة ووردت فضائله احاديث غير قليلة كتب لتفسير مشيخي تبتذلك ويطون  
الاسانيد مطوية عليها لا يحصيها عاذا ولا يحصى ما تعددنا من مشكل الاول في اليد البيضاء  
اولا من معضل الاول وجملة حلاله لقد صدق الفاروق حيث قال اعرف بالله من مفضله ليس فينا  
ابو الحسن لعلى اسماء اوردها الائمة وكتبهم منها في السماء اعرف في الارض على في التوراة  
ولي في الانجيل وفي الزبور وفي عند جملة العرش سخي وفي الجنة الساتي وعند الله المفضل وحيد  
وفي القرآن وكما سجد ويسمى قصصهم النبي صلى الله عليه وسلم عليا وكما هو ابو الحسن في القرآن

ان  
لطف القارئ بيننا بالانوار  
بجوده وذكرك وطق  
كريد فونشي ودمك



شیخ بهر اوالدین زکریا و سلطان قادیان قدس سره و اهل بیت و اولاد و پیغمبر و در مصنفات بسیارست بعضی منظوم چو کرب و زاری و  
فراخ و مسافین و بعضی منشور چون نزهة الارواح و روح الارواح و طوطی مستقیم و مراد و دیوان است بقا  
لطیف سوالات منظوم که شیخ محمود خیری از آن جواب گفته است و بنای کتاب گلشن راز بر آنست نیز از آن است  
و گویند سبب توبه وی آنست که رفتی استکبار بر روی تو و به پیش ی رسید خواست مایتری بر روی افکند تا به توبه ی  
مگر است و گفت حسینی تبر بر ما نیز نی خدا ی تعالی ترا از برای منست و بنگ خود خیره ست از برای این گفتند شمشیر  
طلب از بنادوی شعله برآور و از هر چه داشت بیرون آمد و با جماعتی جوانان همراه به مولتان رفت شیخ کن الدین  
اجتماع را ضایع کرد چون شب شد حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم را بخوابید و فرمود که فرزند مرا از میان  
اجتماع بیرون آور و بکار مشغول کن روز دیگر شیخ زکریا الدین بایشان گفت که در میان شما سید کس است  
اشارت به میر حسینی کرد و دیر از آن میان ایشان بیرون آورد و در تربیت کرد و با مقامات عالیه سید پس اجابت محبت  
بخار سازد و بحضرة آمد همه اهل هرات مرید و معتقد وی بودند که سادش عشر شوال سنه ثمان و عشره سبعمائه از دنیا  
بر رفت و قبر وی در مصر خبر است بیرون آید مراد عبد الله بن جعفر طیار رضی الله تعالی عنهما و محمد الدین بن طاهر الدین  
بن جاشانی در جامع السلاسل گفته اند که شیخ سید صدر الدین احمد قدس سره بن محمد الدین الهروی المعروف سید حسین  
سره اوراق تصانیف بسیارست چه منظوم و چه منثور همه مقبول و مرغوب محبوب اهل قلوبست مثل نزهة الارواح و گلشن  
زاد السافر و کرامت الابرار و دیوان الارواح که از روزی که از آنجا رفت پیرو شیخ الاسلام بهاء الدین زکریا قدس سره تصنیف  
کرده بشود و مطالعة ایشان رسانید بسیارست سخن فناد و جواب و الهای که حضرت شیخ المشایخ شرف الدین محمود  
مزد قادیان قدس سره در گلشن راز نوشته اند مخاطب سید حسین است بغایت عالی مرتبت بود تا بحدی که در تلخیص  
خراسان کسی در علم معرفت روش مشیخت مثل او نبود مرقد او در شهر هری واقعت رفت و شنبه اهل آن بادر  
بمرقد وی آمدند و زیارتش کردند و میشوند و مسطقی بن عبد الله القسطنطنی در کشف الطون گفته نزهة الارواح  
فادسی لغز السادات حسین بن محمد المعروف بیا میر حسین القوزی القسطنطنی بعد از آنکه در عشره و  
سبعمائه مختصر منشور و منظوم اوله سه توفیقش جو روشن دیدم آواز سخن با هم ناسن کردم آواز  
الحمد و ذوالنور حاضرة نزهة الارواح چنین مسطور است الحمد لله رب العالمین علی کل حال فی کل حسین  
والصلوة والسلام علی سوله محمد وآله اجمعین قال سیدنا و مولانا الشیخ الاجل الاله  
اکمل مرشد الانام نتیجة الکرام سلاله العظام بحی السنه ماضی البدعة و کن الحق والدین





سمیه و ظاهر و باهرست اکثر عبادت الیه در مجاهد حدیث طبر و مدینه بعضی از آن در اینجا نیز مذکور میشود و منی در تذکره الحفاظ و  
ذکر شیوخ خود گفته و سمعت من الامام المحدث الاحمد اکمل شجر الاسلام صدر الدین ابراهیم بن  
محمد بن المؤید بن حمويه الخراسانی المجوب بنی شیخ الشیخ قدّم علینا طالب حدیث و روایه و کنا عرجلین  
من اصحاب المؤید الطوسی و کان شدید الاعتناء بالروایة و تحصیل الاجزاء علی یدیه اسلم غازیان  
الملک مات سنة اثنتین و عشرين و سبع مائة وله وثمان و سبعون سنة و نیز زبیری در عبرة رواق شیخ  
خمس تسین سبعمائة گفته و فيها قدّم علینا شیخ الشیخ صدر الدین ابراهیم بن الشیخ سعد الدین  
حمويه المجوب بنی طالب حدیث فسمع الكثير و روی لنا عن اصحاب المؤید الطوسی و اخبرنا بذلك  
الستار غازیان بن ارغون اسلم علی یدیه بواسطة نائبه نور زوکان یوما مشهورا و یا معنی مر الحاکم  
در وقایع سنة مذکوره گفته و فيها قدّم الشام شیخ الشیوخ صدر الدین ابراهیم بن الشیخ سعد الدین  
حمويه المجوب بنی فسمع الحديث و روی عن اصحاب المؤید الطوسی و اخبرنا بذلك الستار غازیان  
بن ارغون اسلم علی یدیه بواسطة نائبه نور زبالی زبیری الواری و الزلاء فی اخره و کان یوما مشهورا  
و عبد الرحیم بن الحسن السنوی و طبقات شافعیة گفته صدر الدین ابراهیم بن سعد الدین محمد بن المقید المعز  
بالجموع نسبة الی مدینه حماة لان جدّه کان من بناء صلوکها کما کان المذكور امامانی علوم الحدیث  
و الفقه کثیر الاسفار فی طلب العلم طویل المراجعة مشهورا بولاية هو و ابوه سکون بقریه من قری  
نیسا بورق و فیها حال السبع مائة انتهى فهذا المحمّد الحدّث الا واحد اکمل التحید الا یقین  
و مسندهم الفخر الاجل المسید الوثیق قد روی هذا الحدیث المنزه للسفره ابنه الشیخ المذکر  
علی اهل المعرفان الذ سلسل و اطیب و حقیق فلا یضرب عنه الا من خذلت له حلّة التوفیق  
و اوقعته ایدی الخذلان فی خلق المضیق و هو من سکرته و عهده لا یصح ولا یفیک و بالمرکز  
السنی عما قریب سینزل به و یحقیق و وجه تسمیه و من فقه آله نظام الدین محمد بن احمد بن علی التمار  
المشهور علی الستم نظام و لیا حدیث مدینه العلم را از جناب السحاب علی الله علیه و آله و سلم ثابت متحقق  
و استمنا از فضائل مخصوصه جناب امیر المومنین علیه السلام و انموده چنانچه عبد الرحیم ششتی در مرآة الاسرار  
در ذکر احوال جناب امیر المومنین علیه السلام گفته میر سید محمد کرمانی در سیر الاله لیا مافوظ سلطان الشایخ شیخ  
نظام الدین لولیا نقل میکند که ابو صاف بدل عطا و زمره و غافق و صفایان صحابه کرام ممتاز بود و بقوت

قال رضی الله عنہ فی التمام  
الحوی فی العلم المشدّد الی جمیع  
الحوادث الی مدینه حماة و لیا حدیث  
و من فقه آله نظام الدین محمد بن احمد بن علی التمار  
المشهور علی الستم نظام و لیا حدیث مدینه العلم را از جناب السحاب علی الله علیه و آله و سلم ثابت متحقق  
و استمنا از فضائل مخصوصه جناب امیر المومنین علیه السلام و انموده چنانچه عبد الرحیم ششتی در مرآة الاسرار  
در ذکر احوال جناب امیر المومنین علیه السلام گفته میر سید محمد کرمانی در سیر الاله لیا مافوظ سلطان الشایخ شیخ  
نظام الدین لولیا نقل میکند که ابو صاف بدل عطا و زمره و غافق و صفایان صحابه کرام ممتاز بود و بقوت

غیاث پور شهری آبادان ساخت چون موضع غیاث پور نزدیک بود بموده خلافت بسیار شده اعتقاد مردم به سوز  
پیشتر از بل دولت که همواره مایل بغنی و غنور بودند بخدمت شیخ انابت نموده بصلاح دینی و فلاح لغتی تسلط  
و حکم گردیدند شیخ از برای ازدحام خلق بخواست از دلی بطرفی انتقال نماید همان روز مردی صاحب کمان  
ایشان بملکه و این بیت خوانده از روز که می شدی نمیدانستی بکاشت نای عالمی خواهی شد شیخ گفت  
مشهور نباید شد پس همان مرد غیب گفت گرفت که این کس مشهور گشت سلوک بخدمت بدین مخط نماید که در قیامت  
این کس از روی مبارک حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم شرمند نگردد و چون آن مرد خدا را تعظیم با تمام سانه  
طعام طلب نمود تا نزد غیب اصلا دست بطعام نبرد چون شیخ غم جزم کرد که البته بهر آن مقام بماند نگاه  
و عام را نفع رساند آن جوان لغت چند از آن طعام خورد و بد آمد و شیخ در مقام قرار گرفت نقلت از نصیر الدین  
محمود او دهی قریب سده که شیخ نظام الدین را نمود دوام بود از غیاث پور روز جمعه بیشتر یاده تشریف فرمودی که  
بناظر شیخ رسید که گرم را کبی بودی که درین بوی گرم سوار بنار نیز فخر بهتر بودی خادم شیخ نور الدین ملکیار بزرگ  
اسپی داشت شیخ ملکیار او را در خواب نمود اسپی که بوداری بخدمت شیخ نظام الدین اولیا قدس سره بگذران  
که نور زده دار به مسجد جامع پاوه میرود آن خادم اشارت البعل نیاورد مگر روز دیگر همین خواب دید پس اسپی  
گرفته پیش نظام الدین قدس سره آورد و در وقت خواب بانه نمود شیخ فرمود چنانچه شما با اشارت شیخ خود این اسپی  
آوردید تا من هم از پیر اشارت نیامم قبول نکند شب سوم بخادم اسپی ملکیار در خواب نمود و دید که برو اسپی  
پیش حضرت نظام الدین قدس سره بر که شب حضرت فرید الدین قدس سره یا او اشارت فرموده اند علی الصبا  
خادم اسپی بر دوشان قبول نمودند شیخ نظام الدین را در ملازمت پیر خود شیخ فرید الدین با شیخ نور الدین ملکیار  
پیر آن ملاقات شده به داتا شیخ نظام الدین بعد از وفات ایشان بدلی آمدند نقلت از مولانا ضیاء الدین سنائی  
که سلطان علاء الدین محمد که پسر سلطان قطب الدین بود روزی قبر بیگنامی را بخدمت شیخ نظام الدین  
فرستاد و اعلام داد که مدلت که من لشکر عظیم را با الف خان که برادر حقیقی است بطرف ارنگل که ولایت  
در طرف جنوب فرستاده ام و خبری تا غایت از او رسیده برین سبب خاطر همیشه متفکر است و من نیز بخاطر سید  
که خود بهم شکری با منصوب برم اگر حضرت شیخ زمانی قدم رنجه فرماید و شبستان مرا بشیخ جمال با کمال خود منور  
سازد و صلوات کاز آنچنانچه بخاطر مبارک که مکان و محل و از تائیدی است بر سدران عمل نموده شود مگر سلطان علاء الدین  
محمد را بمنع در دل بود که برین بانه قدم مبارک خود را خضر شیخ در خانه او بیاورد و شمعها و معجز گرد و در میان سلاطین

و توکل

بشتر

کما که گاهی چندی از غیبت سببی مصلح طعام از وی خرید و پیش روی یکدم را که کسی قرض کرد و در  
طعام انداخته بدست و پیش حضرت شیخ بروم چون دست مبارک بکاسه برد و لقمه برداشت و فرمود که دست  
مرا تقبل روی سپید شاید که درین طعام بهر باشد از آن لقمه در کاسه بنهاد و شیخ نظام الدین نیز مستماع این  
سخن برز و درین افتاد عرض کردم خداوند کار را بهیزم و دلیل آب شیخ بدرالدین اسحاق و شیخ جلال الدین و مولانا  
حسام الدین یارند و فقیر طبع نبینماید و شرط احتیاط بجای آرد فرمود که منکی که درین طعام انداخته اگر کجا بود عرض کردم  
منکی قرض بود فرمود که درویشان اگر بفاقه میرند از برکات لذت نفس قرض نگیرند زیرا که قرض توکل باشد و قرض  
بهیم راست نیاید فرمود که کاسهها از پیش درویشان بردارید شیخ نظام الدین گوید مرا یقین شد که این ارشادی بود  
که مرا نمودند حضرت شیخ را ضمیر من کشوف شد گلی می که بروی نشسته بود پس عطا فرمود و دعا کرد پس بجانب بی  
رحمت فرمود و در حین وداع نصیحتی فرمودند که البته هر طور که دانی حفظ نماز خوشنود کنی و اگر کسی قرض نستانی و اگر کسی  
شود و در ادای آن کوشی القصه چون از آنجا بدلی رسیدم وقتی از غزنی کتابی عاریت گرفته بودم و از غنای  
بود رفتم که مخدوم وقتی کتابی از شما گرفته بودم از پیش تن گم شد انشاء الله کاغذی حاصل کنم و همان نسخه تحریر  
موده بشمار ساختم از غزنی گفت بلی از قاضی که توی آنی همین شمره دیکه نوشود دی غایتی حاصل شود بر که من آن  
کتاب را به بخشیدم هم از شیخ نظام الدین نفیست که چون شهر دلی آدم را آنچنان جای ما وای نبود که مسکن ساختم  
و بهشتی حق پردارم و در محو امیر فرتم مشغول میشدم روزی در دینیتی پاک گیشی دردم از و پرسیدم ای محمد شایه  
ازین شهر بد گفت بلی باز گفتم درین شهر بخوابش طبع ساکن میباشد گفت بخوابش که بر برگردی بدین سوسوی نفاق  
سکونت نگیرد و اگر بنبرورت پس همان درویش حکایت کرد که درویشی خرقه پوشی مشغولی را دید و وی را گفت اگر  
سلامتی ایمان و تقامت در عبادت میخواهی درین شهر بمبایش که منع فسق شده است من میخواهم درین شهر  
نباشم و خود را جای دیگر اندازم شیخ نظام الدین گوید که چون از آن درویش استماع نمودم مرم کردم که دیگر  
در شهر متوطن نباشم تجرید و ضو نموده دو گانه ادا نمودم و مناجات کردم بار خدایا من ازین شهر بدر آمده ام بختی  
خود باینجا آمدم که در آنجا باشم بر یا که خیریت دینی و صلاحیت یقین من باشد با آنجا داراگاه از طرفی آواری آید  
که جای تو غیاث پور است و غیاث پور موضع صحبانی معروف بود که یکپس نمیدانست که کجاست شیخ او دوستی  
از قضیتش نموده و وضع عیانتیور که دیکه بکرات آب و صنعتی مختصر آنجا ساکن گشت و به آنجا خاطر بجا و مشغول  
شد قضا را سلطان مخرالدین کیقباد بنیر سلطان غیاث الدین که در آن عصر پادشاه بود و در موضع کیلو کبری آنک

و سر در قدم شیخ نهاد و اگر ارباب بسیار است لیکن بهین قدر اختصار رفتن مبارک او و دو چهار بود قدس سره  
الغریز و شیخ عبدالحی دهلوی در اخبار الاخیار گفته شیخ نظام الحی والدین محمد داونی قدس سره خلیفه شیخ فریدالدین و آن  
نام او محمد بن احمد بن علی النجاشی است و لقب او سلطان المشایخ و نظام اولیاست وی از محبوبان و مقربان درگاه  
الهی است و یار هندوستان معلومت از آثار بركات او جدا و خواجہ علی نجار سے وجد مادرى او خواجہ عرب  
ہر دو از نجارانند و تاتاری در لاهور بوده و بعد از ان در داونی امدہ سکونت ساختند و پیر او خواجہ احمد و صغر بن  
از سرور رفت و ہم در سواد داونی مدفن یافتند شیخ نظام الدین چون قدری بزرگ شد والدہ او را و کتب انداخت کلام  
نخواند و کتابها خواندن گرفت و ہم در ایام صغر سن کہ عمر شریفش قریب بدوازده سال بود کتاب لغت میخواند و  
کہ او را ابو بکر قوال گفتندی بخاریت استاد او از ملتان آمد و حکایت کرد کہ من پیش شیخ بہاوالدین در کربلا سماع گفتم  
و این قول میگفتم لقد سمعت حیدۃ الحق کبیدی مصرع دوم یاد نماید شیخ یاد او بعد مناقب شیخ بہاوالدین  
گفتن گرفت کہ اینجا و کرچین و قلعہ چین و کانیز گانی کہ اس میکنند ہم ذکر میکنید این مانند این بسیار گفت آن معنی بیج  
در دل او نشست بعد از ان حکایت کرد کہ از ایجاد او در جوہن آمد شایہ در ہم چنین و چنان سماع این کلمات در دل او  
محبتی وارداتی پیدا شد کہ از خود رفت از نگاہ باز تخم محبت شیخ فریدالدین در زمین سینہ او نشست روز بروز تقویت  
می یافت و نشستن خاصتر و خود در خفتن ذکر شیخ فریدالدین میکرد و بعد از ان بقصد تعلیم بدلی آمد و تحصیل علم  
کرد و مقامات حریری اینش شمس الملک کہ صدر ولایت بود تلمذ کرد و یاد گرفت و علم حدیث خواند و او را طالب  
علمان نظام الدین بحاث گفتندی بعد از ان بشوق ارادت شیخ فریدالدین با جوہن رفت و وی در آن زمان سالی  
بود شش سالہ قرآن پیش شیخ فریدالدین تجوید کرد و شش باب از عوارف نیز سز کرد و تمہید ابو شکور سلمی و بعضی  
کتابهای دیگر نیز پیش شیخ خواند نقل است کہ وی فرمود چون سادات پای پوس شیخ فریدالدین حاصل کردیم تن  
سخنی کہ از شیخ شنیدم این بود کہ خواندہ ای آتش فرات و دلبا کباب کرده و سیلاب اشتیاق جانبا خراب کرده  
بعد از ان خواستم کہ شرح اشتیاق خدمت ایشان باز مجامع دہشت حضور غالبہ کردہ ہمین قدر گفتم کہ اشتیاق پوس  
غلیظ غالب بود چون از دہشت و منی شاہدہ کرد فرمود لکلا اخل ہشتہ ہمدین روز بخد مت شیخ بیعت کرد  
عرض داشت کہ درم فرمان چیت ترک تعلیم کنم و ما و را در و اخل مشغول شوم فرمود ما کسی از تعلیم منع نمیکند این ہم  
این ہم کہ غالب کہ آید در ویش را قدری علم باید بعدہ بالغت خلافت شریف شد و بدلی آمد شیخ در صدر حیات  
بود سہ بار بخدمت او رفت اما در وقت رحلت شیخ حاضر نبود چنانکہ شیخ فریدالدین در وقت رحلت خواجہ

قد

پارہ

می آید

برین تشریف متنازع گرد و چون شیخ از قنبر بیک پیغام سلطان شنید لحظه سر در گریبان تفکر فرو برد پس به  
قنبر بیک فرمود که دعائی بخیریت سلطان رسانید و عرض نمایند که چنانچه شما را غم خواری مسلمانان لازم است  
فقیر را نیز لازم است انشاء الله تعالی فردا فردی فتح بکلی و خبر سلامتی برادر و لشکر میرسد و در معرود ایام الف خان  
نیز سالم و غانم بیاید قنبر بیک پیش سلطان رفت و بشارتی که از شیخ شنیده بود عرض نمود سلطان را از یک کلام  
فرحت انجام انشراح تمام روی داد و نزد کرد که اگر فردا فردی فتح از کل و خبر الف خان بشکری رسد یا قصد دینار سرخ  
برای درویشان خافقاه ایشان لشکر آن فرستد بفرمان الله تعالی روز دوم بوقت چاشت ناقه سواری با علم الف خان  
فتح از کل رسید سلطان رسانید سلطان مذکور را بخیریت شیخ اعتماد و اتحاد پیش از پیش گشت و با قصد دنیا  
نزد بیت قنبر بیک که بر تخت نشین فرستاد و بیاورد و پیش شیخ نهاد و هماره قلندری اسفندیار نام از خراسان آمده بود  
خود را پیشتر که بشید چنانچه در پیش قلندر است گفت ایها الشیخ الهدایه مشترک شیخ تبسم نموده فرموده بهانه کشید  
و با قصد دینار باو دادند نقلت از شیخ نصیر الدین وقتی که دواعی بخی الدین بجا گشت چنانچه مردم قطع امید  
زیستن او کردند ناگاه شیخ نظام الدین بحدیث اوقام رهنه فرمودند و قاضی در جان کندن بود و بعلی از شومنه  
حضرت شیخ دست مبارک برداشته فرود آورد فی الحال قاضی بهوش آمد برخواست و سر در قام شیخ نهاد و صحت  
کلی یافت گوی هرگز معین نبود نقلت از شیخ مذکور که مریدی از مریدان حضرت شیخ باغی داشت و آنجا که سید  
نمود و قوالان برای استماع حاضر آورده و بعد طعامی مهیا کرد چون سماع در دادند مردم بی عدل از انحراف منع آمدند  
طعام آنقدر نبود که ده کس را کفایت کند بعد از تمام سماع صاحب طعام تخریج گشت شیخ دریافت بشیر که خادم ایشان بود  
اشارت فرمودند که هر دو کس را یکجا بنشان و هر نان را چهار باره کن در نان خویش انداز بشیر همچنان کرد بعد از  
الله تعالی تمام مردم سیر شدند و طعام همچنان باقی ماند نقلت از شیخ شرف الدین احمد بیکای میزی که در بهار  
آسوده اند که در قصبه ساه و ده است که بود در خانه آتش گرفت و فرمان الماکل و بسجنت در دم ملی آمد و کافر فرما  
بجان مصنون حاصل نمود آن فرمان نیز در راه از بغاوت افتاد چون بجایان خود رسید فرمان در بغل نیانست  
فی الحال مضطرب از خیریت شیخ شتافت و صورت حال باز نمود شیخ قدس سره فرمود مولانا اندر کن که چون فرما  
بیایی حلوا بروح مقدس شیخ فرید الدین قدس سره حاضر آری مولانا قبول کرد شیخ فرمود همین زمان بر غیر حله  
حاضر کن مولانا برخواست و بر در خانقاه شیخ حلوائی بود چند درم بداد که حلوائی بخرد چون حلوائی کاغذ بداد  
که حلوائی بیچید و بدست او بد مولانا چون نظر کرد فرما نمودید بختی فی الحال از حلوائی بسند و با حلوائی بخت شیخ آورد

روز شدی هر که نظر بجال او افتادی تصور کردی مگر مستی طاف مست و از بس بیداری شب پشتمهای مبارک او  
سرخ بودی گویند که میر خسرو این بیت در وصف پیر خود گفته است تو شبانه می بخانی بر که بودی امشب چه  
که هنوز چشم مست اثر نما دارد و نفقت که وی فرمود مراد و احوال کثانی دادند در آن مظهر بود تا توانی راحتی بد  
میرسانی که دل خوش محل ظهور بر بیت است و میفرمود که در بازار قیامت هیچ کالای آتچنان روح نخواهد بود که  
در اوقات طهارت نفقت که وقتی در قیلوله بود درویشی را از راه بازگردانید و شیخ فرید الدین را در خواب دید که می فریاد می کرد  
خانچیزی نیست سحر عایت آئیده و اجبت این از کجا آمده است که چنجدین خسته دل باز گرد و چون بیدار شد از خیال نقص  
منمود بر آن شخص که آن درویش را باز گردانیده بود گفت شد که خدمت شیخ را در غضبیده ام و مرا عتاب بیکر و بعد از اگر از  
قیلوله بیدار شدی همین سخن پرسیدی بکی آنکه سایه گشته است دوم آئیده آمده است نقل است که وقتی چند کس قصد ملاقات  
او کردند و هر یک بر سر سم تحفه چیزی خریدند در انجمن متعلمی بود گفت این هدایای مختلف یکجا پیش شیخ خوانند  
نهادند و خود بر داشت او قدری خاک راه برداشت و در کاغذ پیچید چون بخدمت او رسید به کس چیزی  
پیش نهاد و آن معلم کاغذ پاره چیده را نیز نهاد خادم آن هدایا را برداشت و گرفت خواست که آن کاغذ را نیز بردارد  
فرمود که این را همین جا بگذار که این سرشته شریف خاص برای چشم ما است آن متعلم تا شب شد شیخ او را بتشریف خاص  
مشت و گردانید و مستطهر کرد که اگر اداری و یا نانی ترا حاجت باشد ما را بگوئی نفقت که شخصی از غصبه بود  
بقصد زیارت اوستی آمد در شان راه گذار و بر قصبه بوندی افتاد در آنجا شیخی بود که از شیخ مومن میگفتند بدین  
رفت پرسید که کجا خواهی رفت گفت بخدمت شیخ نظام الدین گفت شیخ نظام الدین با سلام برسانی و بگوئی  
که بر خب جمعه که به ملاقات میکنم چون بخدمت شیخ رسید عرض کرد که در قصبه بوندی پیش خدمت سلام رسانیده است و  
این سخن گفته است شیخ منغض شد فرمود که او درویشی عزیز است لیکن زبان بر خود ندارد نفقت که یکباری سلطان  
علاء الدین بقصد امتحان بخدمت او فصلی چند در پرداخت امور مملکت نوشت و یک فصلی در بنفوس بود که چون بگی  
شیخ مخدوم عالمی است و در دین و دنیا هر که را حاجتی است از خدمت او ببری آید و حق تعالی زمام مملکت دنیا بدست او  
داده است باید که بر کاری و مصالحتی که در مملکت پیش آید بندگی شیخ را عرض کنیم تا بداند آنچه خیریت مملکت و صلاح  
در آن باشد اعلام فرمائید بنابرین مقدمه مفصلی چند در میناب نوشته بخدمت فرستاده شده است آنچه در آن  
خیریت باشد زیر هر حدیثی بنویسد تا ما از او بپراخت برسانیم و این کاغذ را بدست خضر خان که از جمله پسران محبوب  
تر بود و مرید شیخ بود داد بخدمت شیخ فرستاد چون خضر خان آن کاغذ را بدست شیخ داد مطالعه فرمود و حاضر



قول الدین و خواجہ در وقت سفر خواجہ بزرگ معین الحج و الدین قدس اللہ سرہ ہم حاضر بودند بعد از آن در دہلی  
باشا ریحی در غایت پور که آن خانقاه او را آنجاست سکونت کرد و نقلت کردی میفرمود در آنجا که  
متر الدین کیقباد و آنجا شمع نو بنا کرد خلق برین اجنہ شد و آمدند ملک و امرا و سائر مردم بسیار شد بانگو گفتیم  
که از اینجا ہم باید رفت درین اندیشه بودم که ہماز در نماز دیگر و اسلہ و بید صابون منہ انبساط تخفیف اول سخن کہ  
باسن گفت این بودہ آنروز کہ مہ شدی منہ استی پکانت غای عالمی خواہی شد بعد از آن این سخن گفت  
کہ اول باری مشہور نیاید نہ چون انیکس مشہور شد باید کہ چنان شود کہ فردای قیامت از رسول اللہ صلی اللہ علیہ  
و سلم شرمندہ نماز آگاہ گفت چقوت و چہ حوصلہ باشد کہ از خلق گوشہ گیر نہ و بچی مشغول باشند موصلا آن باشد  
کہ با وجود خلق مشغول باشند چون این سخنہا تمام کرد قدری طعام پیش آوردم خوردن همان زمان نیت کردم کہ  
ہمین جا خواہم بود چون این نیت کردم قدری از آن آب بخورد و بوقت بعد از آن اورا ندیدم چون نیت قامت  
درست شد حق تعالی او را قبول نام داد و خاص نام را بوی جوع شد و ابواب فتوح بروی فتوح گشت و عالمی از  
سوائہ احسان الغلام و ذوالنہ بر گرفتہ او خود بر داشت و مجاہد ہی بود کہ نیکو در آخر عمر کہ سن شریفش از شہادت تجاوز  
شدہ بود و بغایت مجاہدہ پیش گرفته بود و مہوم و دام و آشتی و بوقت افطار اندک پیڑی چشیدی و طعام یکدقت  
سحر بودی اکثر چنان بودی کہ نخوردی خادم عرقہ داشت کردی کہ نخوردم وقت افطار طعام کمتر بخورند اگر از  
طعام حرام اندک تناول نکنند حال چہ شود و ضعف قوت گیر درین محل گلبستی و گفتی کہ چندین سکینان در ویشا  
و کبجہای مساجد و کاتب اگر نہ و فاقد زہ افتادہ اند این طعام در حلق من چگونہ فرو رود و چنان طعام از  
پیش بر میداشتمند نقلت کردی گفت وقتی باشی خود کیشی ہمراہ بودم شیخ مراد پیش طلبید و فرمود بسیار چیزی  
بگویم چون بدلی بروی در مجاہدہ باشی بکار بودن هیچ نیت روزہ داشتن نمی آہست و اعمال دیگر چون نماز و حج  
نہی آہ وقتی دیگر فرمود من از خدا خواستہ ام کہ ہر چہ تو از خدا تعالی بخواہی بیابی وقت دیگر فرمود از برای تو قدس  
دنیا نیز خواستہ ام و در وقت خلافت فرمود مجاہدہ باید کرد برای استعلا در اہ وقت دیگر در حجرہ سر برہنہ کردہ و  
مبارک متغیر شدہ میگشت و این بیت میگفت **خوابم کہ ہمیشہ در رضای تو نیم خاکم** شوم و بزریر پائی تو نیم  
مقصود من خستہ ز کونین لعلی از ہر تو میرم و بر تو تو نیم چون بیت تمام کرد و سیر سیرہ نہاد چند کرت مثل این ندیم  
در حجرہ در رفتم سر دردم شیخ نہادم فرمود بخواہ چہ بخواہی من چیزی دینی خواستم شیخ مرا بخشید بعدہ پشمان شدم کہ  
چہ نخواستم کہ در سماع ہمہ وقت کہ دی شب تھا در حجرہ بودہ و درستی و تمام شب در راز و نیاز بودی چون

روز چهارشنبه بنزدیم ماه ربیع الاخر سنه خمس و عشرين ستمائة رحمه الله تعالى علیه فرمود در وند و کمال دار یعنی سال  
تا در سلوک است امیدوار که سال است بعد از آن فرمود که سال است و در اوج سال است که اوله و در وقت آنست که او را وقفه  
افتد درین محل سوال کردند که سال است و وقفه میباشد فرمود آری به گاه که سال است طاعت فتوری افتد چنانچه از ذوق  
طاعت بماند و او وقفه باشد اگر زود کار را در یابد یا نابت پیوند سال است که اندوید و اگر عیال باشد هم بر آن بماندیم آن با  
که راجع شود و بعد از آن این بر هفت قسمت بیان فرمود اعراض حجاب تفصیل سلب مزین است یکم تسلی عداوت  
فرمود و دوست باشد عاشق و معشوق مستغرق محبت یکدیگر درین میان اگر از عاشقی حرکتی یا سنگینی وجود بیاید که نه  
پسندیده دوست او بود و آن دوست اعراض کند یعنی روی بگرداند پس عاشق را واجبست که در حال استغفار مشغول شود  
و بعد از آن پیوند به آئینه دوست از او راضی شود و اگر آن محب هم بر آن خطا اصرار کند و عذر نخواهد آن اعراض بکشد  
معشوق حجاب میان آورد پس محب را واجبست که توبه گراید و اگر درین باب هم انحراف حجاب حاصل کشد چه شود  
دوست از وی جدا گزیند و اگر پیوند استغفار نشود سلب شود مزین که او را در ذوق طاعت مغیران بوده باشد  
پس اگر عذر آن نخواهد بر آن بطاعت سلب قدیم شود طاعتی و راحتی که پیش از مزین داشت انهم بستانند پس اگر  
انحیاء بود و توبه بقیه تمیز و بعد از آن تسلی شود یعنی دوست او را بر جدائی دل بیاراید پس اگر در نابت لاجال و در عداوت  
نموده باشد نه با هم و علی المطلق حلال علی المطلق حرام نیست از بزرگی پرسیدند سماع بیت فرمود استسما  
سماع است موزون چه حرام باشد و سماع مزین حرامست فرمود بعضی درویشان بایری بیت کرده باشند بر آن بند  
نیکسند تا بر بیری دیگر میرند و بدو بیت و مغرور و هم میستانند نزدیک من این چیزی نیست بیت همان است که اول کسی  
کرده باشد اگر چنان بیری کی از احاد باشد و از شیخ نظام الدین سوال کردند حکم شیخ منصف و حلاج بیت فرمود که مردوست  
او مرید خیر نساج بود ترک او گرفت بنزد شیخ جنید آمد و درخواست بیعت کرد جنید  
فرمود تو مرید خیر نساجی ترا دست بیعت ندادم او را رد کرد و جنید مقدامه وقت بود  
رد او در همه شد فرمود قطعه گرچه اینزد و هدایت دین بدینده را اجتهاد باید کرد  
نامه کان بخشه خواست خواند به هم از نجاساد باید کرد و فرمود اگر مرید شیخ را گوید  
که من مرید توام و شیخ گوید که تو مرید من نه او مرید باشد و اگر شیخ گوید تو مرید من  
مرید گوید من مرید تو نیستم مرید نباشد زیرا که ارادت فعل مریدست نه فعل شیخ  
فرمود قفل سعادت را کلید است همه کلید نامتک باید اگر از یکی نکشاید شاید که کلید دیگر کشاید و فرمود صیاح

سکفته

مجلس را گفت که فاتحه بخوانیم بعد فرمود که درویشان را با کار پادشاهان چه کار من درویشم و از شهر گشته  
گرفته ام و بدعاگوی پادشاهان و مسلمانان مشغولم اگر بسبب این معنی پادشاه بعد از این چیزی مرا بگوید من از اینجا  
بهم بروم ارض الله واسعه چون آنجناب سلطان علاء الدین سید خوشحال شد و معتقد گشت و التماس کرد  
که اگر قبول فرمایند من بخدمت شیخ بیایم شیخ فرمود آمدن حاجت نیست من بدعای غیب مشغولم و دعای غیب را  
اثر ناست سلطان علاء الدین باز بجهت ملاقات الحاح کرد شیخ فرموده فرستاد که فانه این صغیف در و در و در  
اگر پادشاه از یک در در آید من از در دیگر بیرون روم نفقت که دی میفرمود هرگاه که در سماع صفی شنیده ام  
اکثر بر اوصاف اخلاق حمیده شیخ کبیر حمل کرده ام تا روزی در حالت حیات شیخ در جمعی از گونیده این شنیده  
مخوام بدین صفت مبادا که خشم بدست رسد گزندی مرا اخلاق حمیده و اوصاف گزیده و کمال بزرگی  
و غایت لطافت ایشان یاد آمد چنانکه در گرفت چون بدیخرفت رسید چشم پر آب کرد و فرمود بعد بسوی بنیام که  
بر حمت حق پیوستند نفقت که شخصی در مجلس از تقریر کرد که در فلان موضع یا ران شما جمعیتی کرده اند و فرمود  
ست فرمود من منع کرده ام فرامیز و محرمات در میان نباشد نیکو نگه داشته اند و این باب مبارک غلو کرده فرمود  
که شیخ اوج الدین کرمانی بر شیخ شهاب الدین آمد شیخ مصلای خود پیچیده در زیر زانو نهاد و این معنی پیش  
مشایخ غایت تعظیم باشد چون شب در آمد شیخ اوج الدین سماع طلبید شیخ شهاب الدین قوالانرا طلبید  
و مقام سلی عرت کرد و خود بگوشه رفت و بطاعت و ذکر مشغول شد نفقت که وقتی شخصی فقه نوشت  
که خط او بغایت مغشوش بود و بدست شیخ داد شیخ را در مطالعه او درنگی واقع شد فرمود مولانا این خط  
شماست مولانا بعد از آن پیش آمد و گفت اری محمد و خط بنده طبعی است شیخ تبسم نمود و گفت زبی طبع  
نفقت که دی پیش از رحلت چهار روز طعام نخشید و در آخر وقت که از عالم میرفت میگفت که وقت نماز شده  
و من نماز گزارده ام اگر میگفتند که شما نماز گزارده آید میفرمود که بار دیگر بگذاریم بر نماز را مگر میگزارد  
و میفرمود میرویم میرویم و باقبال خادم میفرمود اگر چیزی در خانه از هیچ جنبش نگاهار و فردای قیمت  
عبد جواب حضرت غرت باشد خادم همه را بداد مگر غله که چند روزه حلو فیه درویشان بود فرموده اینم  
ریگ چه نگاهار شده این را نیز بدکن در خانه جاروب ده در حال انبار خاها که کشاوند و جهانی جمع شدند و عاز  
بعد از آن عرضه کردند که حال ما سکیان بعد محمد و چه خواهد شد فرمود که شمارا در روضه من چندان برسد که  
کفایت باشد گفتند میان ما قسمت حاصل که کند فرمود کسی که از سر نصیب خود بر خیزد و فوات او بعد از

دی مقرب ترین یاران گنجشکر بود مدت هفده سال بخندش قیام داشت و دوازده سال در ارادت از سلطان  
المشایخ سابق است و میان سلطان المشایخ و سید محمد کرمانی جهتندی اخلاص بی اندازه بود و از آن جهت حضرت  
گنجشکر فرمود که شما هر دو کس یکجا باشید میان شما و اخات باشد تا بدان محبت سبب سید محمد با فرزندان بخیرت  
سلطان المشایخ و بی ادبانی عمر در صحبت می گذرانید و قتی سلطان المشایخ از اباء سید محمد بسبی اغیر فرج شد سید محمد  
در مانده حاضر نیگشت سلطان المشایخ حضرت رسالت پناه را در خواب یک سید محمد پیش آنحضرت ایستاده است پس  
آنحضرت فرمود که و لا نا نظام الدین سید محمد از فرزندان منست چون روز شد سلطان المشایخ بجای سید محمد رفت و انواع  
دلاری نموده همراه برود و دستها کرد و بعد از چند روز سید محمد کرمانی رحمت فراموش گشت چهارده سال پیش از فعل  
سلطان المشایخ زنت هستی بر لب و فاش شب جمعه سنه احدی و عتبه و سبعمائة واقع شد در حقیقه سلطان  
المشایخ بر سر چاهایان علی مدنون ایستاد رحمه الله علیه و مولوی حسن زمان معاصر در قول مستحسن گفته و قد  
ذكر القصة مولانا السيد محمد لعلوا الكرماني هذا قال رضي الله عنه القصص  
بمسجد البصرة و امرتني فقم كل منبر كان ثم قال الحسن فقال له انت عالم متعلم قال  
لست بشيء و انما ابلغ الناس ما بلغني عن النبي صلى الله عليه وسلم فقال ان هذا الشاب له  
لخلق ثم اتبعه الحسن فاخذ ضقة ثوبه و قال انشدك بالله علمني وضوء النبي صلى الله  
عليه وآله وسلم فاني بطست من ماء عند باب الطسوس فعلمه الوضوء انتم في وزير تقول حسن  
گفته ثم رايت بعد مدة من تشويد هذه الشخصية قد ذكر مولانا السيد محمد المبارك الكرماني  
في سيرته و ابداء نقار و خط شيخه سلطان المشايخ صاحب الاية سي حبيب الله محمد نظام المللة والد الدين  
المعروف بنظام الاياد رضي الله تعالى عنه وارضاه عنام انصه و قد جرت السنة الاصلية ان  
لا يخرج شيئا من عالم الغيب الشهادة الا بواسطة الى قوله وان اباه بركة اسلم من خير فلازم  
النبي صلى الله عليه وسلم ثلث سنين و قد زادت روايته على رواية من لازم ملة عس  
و به ط كسانه شهور في كيف ينكر عن اودع العلوم في كساء الى هراية ان اودع الايسر اليه في  
خرقة البسما عليا رضي الله عنه ثم ذكر خبير العباد عن عائشة رضي الله تعالى عنها و وجه شهادت دوم  
انك جمال الدين ابو الحجاج يوسف بن عبد الرحمن الهزلي اخذ حديث ثعلبي راروايته نموده چنانچه در تبيين الكمال  
بترجيب جناب امير المؤمنين عليه السلام گفته و روى انه صلى الله عليه وسلم قال انكم دينه العلم و علي

مدرن

لازمه

صبح است و صبح عاشقان شام و احیاء باین عشاقین شایخ از آنجا است که فرموده است که جائز که از صحبت شیخ  
یافته باشد بغیر می توان داد و اگر بشویند منی غیبت و بهتر آنست که نشویند و میفرمود از تشریفات صحبت یافته پیر اگر  
و میست کند که برابرین کس رگوز نهند و ابا باشد و با و صیحت کند که بفرزندانی که صالح باشند بدیشان دهند و الا بیرون  
ببینوسید که چون بعد از نقل شیخ نظام الدین را در گور فرود آورند خرقه که از شیخ فریاد الحی یافته بود بر وجود شیخ نظام الدین  
قرار کردند و مصلاهای شیخ را در زیر سر مبارک او نهادند و نیز شیخ نظام الدین فرمود که فردای قیامت بعضی از این طائفه را  
در میان بنوان بایستاند و ایشان گویند که ما روزی نکند و ایم جواب بید که جمله مردان پوشیدید و عمل نکردید از خبرم بشنا  
پیران نجات یابند و میفرمود چندین خرقه که این ضعیف داده است از آن میان چهار کس با خرقه ارادت داده است و دیگر خرقه  
تبرک است فرمود در کتب سلوک سطور است که سلوک احد مرتبه نهاده اند هفدهم مرتبه شرف است اگر سالک هجدهمین  
شبتش او سه دیگر کی رسید پس نظر مقتصر بر کرامت باید که نباشد و فرمود دو وقتی خواهد بود مرا خلافت داد گفت حقیقتاً ترا  
علم داد و عقل داد و عشق داد و هر که در وی این سه صفت بود و شایان خلافت شایخ باشد و از وی اینکار نیکوید حیرت یافته  
و علیم جمیع و مستقر نمائند که سید محمد بن محمود کرمانی که در سبب الاولیا نظام اولیا اثبات حدیث مدینه العلم صل  
از اعظم اولیای فخرام و ائمه عرفا کرام است شیخ عبدالحق دهلوی را اخبار الاخیار گفته سید محمد بن محمود  
کرمانی او از کرمان تجارت در لاهور آمدی چون بازگشتی در جودین شادی سعادت ملاقات شیخ فرید الدین حاصل کرد  
و بگلستان فتی و در ملتان علم او بود نام او سید احمد کرمانی و درین آمد و شد او را با خدمت شیخ فرید الدین محبتی پیدا شد بسبب  
و اسوال کرمان از بکلی ترک داد و در ملتان پیش عم خود آمد و از آنجا بقصد ارادت شیخ غریبیت احوال نمود و عم او را گفت  
که شیخ الاسلام بهاء الدین زکریا هم غریبیت سید محمد کرمانی گفت محبت از حیثی نمی شود با جوین آمد و مرید شد و ریاضت بسیار  
و بعد از شیخ فرید الدین به صحبت شیخ نظام الدین آمد و داخل بایان اعلی شد و در شب جمعه سنه احد عشر و سعمائة حاجت نمود  
در یاران چو تره مدفون شد رحمه الله علیه و عبد الرحمن بن عبد الرسول بن قاسم شیخی در مرآة الاسرار گفته ذکر آن سید  
اولا و مصطفی آن سید بید تولد مرتضی ان عالم معلوم ربانی محقق زمان سید محمد بن محمود کرمانی قدس سره از آنجا  
روزگار بوجه محبت تمام داد و سر حلقه سلوک کرمان نیز بود از لاهور در راه آمدی در وقت بازگشت در میان احوال  
برای ملاقات عم خود سید احمد کرمانی در ملتان فتی وی آنجا سکونت کرده بود و دختر خود در عقد کمال سید محمد زکریا  
در آورده و عرض درین آمد و رفت سید محمد را بخدمت گنجشکر اعتقاد و صلوات بهم رسیده و نسبت ارادت مشرف گردید  
و بعد از چند سال از غلبه محبت گنجشکر اسباب معیشت دنیا را بر طرف ساخته بود با منکوحه در احوال بن محمد شرف سکونت کرد



بالمها فسن راد العلم قلبان من بابه وجه شبتاد و منهم انكه علامه مزی در تهذيب الكمال تبرج به بالصلت  
الهروى لقنوس مكره وافادات بحره يحيى بن معين رباب تصحيح و اشبات اخير شريف ذكر موده بتحقيق وثبوت  
انرا بر رباب الباب اضع و عيان نموده چنانچه سابقا در وجه پنجم كى از ان منقول شده و باقى در ابواب انشاء الله تعالى  
مذكور خواهد شد و ابو الحجاج مزی از اجله حفاظ ثقات و اكابر متقنين اثبات نزد منيه بوده محامد مزيه در مراح مبيده  
ابو زناظر ذكره الحفاظ به محم مخض و تزييب التزييب بهى تتمه المختصر بن الوردى و طبقات شافعية تاج الدين  
و طبقات شافعية جمال الدين اسنوى و روض المناظر ابو الوليد بن شحنة حلبى و طبقات شافعية تقى الدين اسدى  
و در كامنه فى اعيان المائة الثامنة بن حجر عسقلانى و نجوم زايله جمال الدين يوسف بن آخرى بر دى الظاهرى  
و طبقات الحفاظ جلال الدين سيوطى و مدينة العلوم از تقيق و يد راطع بحاس من ابن القرن السابع محمد بن على الشوكا  
و قول مستحسن بن لوى حسن زمان معاصر تاج سكل مولوى صديق حسن خان معاصر الانج و لاج ست در بيقام  
اكتفا ببعض عبارات مير و عبد الرحيم بن الحسن الاسنوى و طبقات شافعية گفته ابو الحجاج جمال الدين يوسف  
بن الزركى بن عبد الرحمن بن يوسف القضاعى الحلبى المزي نسبة الى مولى بكسر الميم قرية  
بظاهر دمشق كان المذكور حافظ اهل زمانه لاسيما الرجال المتقدمين و انتهت اليد الرحلة  
من اقطار الارض و روايته و درايته و كان اماما فى اللغة و التصريف دينا خيرا من قبضا عن النبى  
طارحا للتكلف فقير اصنف تهذيب الكمال فى اسماء الرجال و كتاب الاطراف و درس بدار  
الحديث الاشرقية و ولد بظاهر مدينة حلب فى سنة اربع و خمسين و ستمائة و استوطن دمشق  
ان توفى به دار الحديث الاشرقية فى ثمانى عشر صفر سنة اثنى عشر اربعين و سبعمائة و جلال الدين عبد الرحمن  
بن ابى بكر سيوطى و طبقات الحفاظ گفته المزي لاما العالم الحبل حافظ الاحمد محدث الشام جمال الدين  
ابو الحجاج يوسف بن عبد الرحمن بن يوسف القضاعى ثم الحلبى الشافعى و له مجلب سبعة و  
نشاب المرو و تفقه قليلا ثم اقبل على هذا الشأن و رحل و سمر الكثير و نظره فى اللغة و مظهرها  
فى التصريف و قراء العربية و امام معرفة الرجال فهو حاصل لوانها لم تزل العيون مثله صنف  
تهذيب الكمال و الاطراف و املى مجالسه و اوضح مشكلات و مفضلات ما سبق اليها من علم  
الحديث و رجاله و لى مشيخة دار الحديث الاشرقية مات يوم السبت ثمانى عشر صفر سنة و زنى  
در مدينة العلوم و ذكر صنف ثمانى عشر صفر سنة و منهم يوسف بن عبد الرحمن بن يوسف القضاعى الذى مشى الشيخ

توفى



بایها فلیات علیا و نهیات استحقاق و عزات و غایت استحقاق و متانت روایات و آثار معارج الوصول  
بر خاطر صدر آن ظاہر و بابرست و ستقف علیه انشاء الله تعالی بحمد یث الثور و وجه نوذو جبارم  
آنکه نیز زرندی در کتاب الاعلام گفته بانی خلافت امیر المومنین الحسن علی بن علی ابی طالب بر عبد المطلب  
الحاشمی رضی الله عنه یجتمع مع رسول الله صلی الله علیه و سلم فی عبد المطلب فی نواضح  
و یاب مدینه علمه و موازیه و مواجیه و قرقر عین مستویه و روح طاهره البتول  
و قرقر عین الرسول اول هذه الامة اسلاما و اوفاه عهد اود ما ما یعسف الدین مبین  
منهج الحق و الیقین و ارساها و لیک و انصد یقین و امام البرة المتقین البتول و الحق و العلم المنشور  
و اللیت العصف و السیف البتول ذ و الکرامات الطاهرة و البراهین القاطعة و الحجج البالغة اسد الله  
الکرار ابوالائمة الاطهار الخصوص من الحضرة النبویة بکرامة الاخوة و الانتخاب المنصوص  
علیه بآئله لدار الحکمة و مدینه العلم یاب لمکنی ابی الیحانین و ابی الحسن  
ابی التراب هو النبا العظیم و فاک نوح و یاب الله و انقطع الخطاب فی المشرق بمنزلة من  
کنت مولاة تغلی مولاة و لم یؤید بدعوة اللهم و ال من و الاة و عاد من عاداه کاسر و نصیب  
و هازم الاحزاب فکله من قتیل مصاب و حرج و طریح بالرحاب و کشف عن نبی الله صلی الله  
علیه و سلم من شد و بوسی عتی خضه بقوله انت منی بمنزلة هارون من موسی و کشف عن  
عنه من غمة و کرب حتی انزل الله فیه قل لا اسئلكم علیه اجل الا الموقیة فی القربی ثم زاده شرفنا  
ورفعه و وفر خطه من نسام العالی و فیراجع انزل فیه و فی اولاده انما یرید الله لیزه  
عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا و کم مرآة نزلت و نشانه و قرقر الله بها و فیرا و زاده  
بها مکانة و جلالة و تضارة و تنصیرا فهو فی حلیة السباق الی کل غایة و مکرمة و منقبة  
محجة و الی المبادرة الی الاسلام مع صغر سنه فی ست اوسبع اوسبع بعد خدیجة مصیبه و هذا  
المقدار فی الاشارة الی بعض فضائله و مناقبه کاف همنا لانا قد جمعنا فی کتیبنا التلثة کتاب  
الاربعةین الصحاح و کتاب نظم در السمطین فی فضل المصطفی فی المرتضى و البتول و السطین  
و کتاب معارج الوصول الی معرفة فضل آل الرسول و البتول و فیضائله الزاهرة و مناقب الاخوة  
طرافا کما فکرهنا الاعادة فی التصانیف و محججنا نذکره زرندی از امثال اعلام حفاظ و افاض عم غلام القیاطیة

مولاه فعلی مولاه و الموبد بدعوة اللهم وال من و االه و عا دم عا د ا کاسر الاضای هازم  
الافزاد المتصد و نجاة في المحارب فارس میدان الطعان والضراب هزیر کل عرین و ضیغام  
کل غا الذ کل لسا کل معتام و مغذاب بیا کل ام و مر تا غن ذح و قرح مغالقا جنانا کل ذم و عاب  
المخصوص من الخصال النبویة بکرامه الحق و لا یتخا المنصو علی بن الدار الحکمة و من نیر العالمین  
و بفضل و اصطفائه نزل الوحي و نزل الکتاب المکی بآیة الریحائین و آیة الحشر و آیة التراب  
هو لبناء العظیم و فک نوح و یاب الله و انقطع الخشب و ذوالیراهین انفا و اصابه  
الايات الذامغة و صاحب الکرامات و الحج البالغة ینبوع الخیر معدن البرکات و منجی  
بحار المعاصی من الخاوی و المهای و الدركات الامام الذی هو فی ظلم الجحالة و الضلالة  
نبراس و فی تحم المبارزة و الطعان هراس خياس و لمذائق العلوم و الحکمة الیقینیه فضائله  
وما فی قریه من سول الله صلی الله علیه و سلم و مناقبه التي لا یحیر بها و هم حد و قیاس  
عند ذی ای و دین عقل شیهة و ریهة و التباس من اخذ خاتمة الیرس المکی ام محمد و رسول الله  
العالمین مطهره علی صی المصطفی و زیره ابو السادة الغر المایل حیدر ابو السبطين  
الحسن الحسین و ارث الرسل و الحی الثقیلین مبدع جیسم المکارم و مفیض عیسم الممن الذی  
و حیک لاده مر افعی العذ و اوقی الجین من اخو احمد المختار صفو هاشم ابو السادة الغر المیاهین  
بالمین و صهر امام المسلمین محمد علی امیر المومنین ابو الحسن و هما اظهر استحضین النور و ا  
بنص حدیث النفس النور فاعلمین و هو النور المامول کل خطه و ان لا یخینا و لا یتیه فمن  
علیهم صاوة الله ما لاح کوب و ما هب مراض النسیم علی الفین و وجه نود و دوم انکیز زرنزی  
در نظم در سمطین گفته فضیلة اخرى اعترفت بها الاصحاب و ابتهجوا و سلکوا طریق الوفاق و انتهجوا  
عن ابن عباس رضی الله عنهما ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال انما مدینة العلم و علی لبها  
فما را اظها فلیات علیا و کمال ثوق و اعتماد و انتهای شمول و تناد و احادیث و اخبار نظم در سمطین از صد کتاب  
مذکور و اوضح و لا یحسب کمال الخفی علی من راجع و سیاتی نقله فی مجلد خیر النور انشاء الله تعالی  
وجه نود و سوم انکیز زرنزی در معارج الوصول الی مغرقة فضل آل الرسول البتول گفته روی ابن عباس  
رضی الله عنهما ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال انما مدینة العلم و علی بابها فممن

نطق

در بیان

التأني لكل هذا بل ومن فاقا البالغة السليغة الدار من كل ريب عظم واعظم : فلا يتفق بطعنه بعد الا  
موجز من اجل ما وصم : ولا يكلم بالقدح فيه لا من ثلج سادينه وخرم : ولا يلقوه في الا باطل لا لمخيب الا  
العظيم ولجزم : ولا يعتدل فيه بالاعمال البليل الا من نفخ في غيرهم : وجهه لو ووجهه انما صلاح الدين  
ابو سعيد خليل بن بكليسي العلالي الشافعي رضي الله عنه اثباتا واحقا حديث مدينة العلم يقرب السبق اراعيان  
اقران خویش برده مردانه وارقد م : رواه تحقيق وثبتت ان شرده علامه بخاوي ارحم الله منه وذكر ان  
شريف گفته بل صرح العلالي بالتوقف في الحكم عليه <sup>بالحكم</sup> بل انك فقال وعينك فيه نظره بين ما يشهد  
بصحته لكون ابن معاوية راوي حديث ابن عباس حدث به فقال المحذور من هو دونه قال و  
ابو معاوية ثقة حافظ يحتمل بافراجه كابن عيينة وغيره فمن حكم على الحديث مع ذلك بالكتب  
فقد اخطأ قال وليس هو من الالفاظ المتكررة التي تابها العقول بل هو حديث ارحم من يامنه  
يعني الماضي هو صنيع معتمد عليه <sup>راي الحديث الماضي</sup> يوطى رايه صغو گفته قال الحافظ صلاح الدين العلالي و  
من خطه نقلت اجابته عن الاحاديث التي نفعها السراج القزويني على مصابيح البغوي  
وادعى انها موضوعة حديث انا من مدينة العلم وعلى بابها قد ذكره ابو الفرج في الموضوعات  
من طريق عدة وجزم بطلان الكل وكذلك قال بعد جماعة منهم الذهبي في الميزان وغيره و  
المشهور به رواية ابو الصلت عبد السلام بن صالح الهروي عن بن معين عن الاعشى عن مجاهد عن ابن عباس روعا  
وعبد السلام هذا الكلام فيه كثيرا قال النسائي ليس بثقة وقال الدارقطني وابن عدي منهم  
زاد الدارقطني رافضى وقال ابو حاتم لم يكن عندك بصديق وضرب ابو زرعة على خده ومع  
ذلك فقد قال الحاكم ثنا الاحم نعا عباس يعني الدورى قال سئلت يحيى بن معين عن ابى الصلت  
فقال ثقة فقلت ليس قد حدث عن ابى معين حديث انا ثقة العلم فقال قد حدث به محمد  
بن جعفر الفتيك وهو ثقة عن ابو معاوية وكذلك روى صالح جزرة عن ابن معين ثم ساقه  
الحاكم من طريق محمد بن يحيى بن الضريس وهو ثقة حافظ عجب مدني جعفر الفتيك عن ابو معاوية  
قال الحاكم قد روى ابو الصلت عبد السلام بن صالح الهروي عن بن معين عن الاعشى عن مجاهد عن ابن عباس روعا  
وقد نفعه عن الاعشى فكما اذا استغنى ان يقول النبي صلعم مثل هذا في حق علي رضي الله عنه ولم يأت كل  
من تكلم في هذا الحديث وجزم بوضعه بجواب هذه الروايات لصحة عن ابن معين ومع ذلك

صحیح

برواية ابو الصلت

شاهل

مطابق

يبان من فخر عالته القدر و آثاره الاخطار و احواله الخفية و محله في حقه تفصيل في اشياء كثيرة من غير ان  
يكل سموت و جلالة علمه و نبأ و نبأ يد شنيده احمد بن عبد القادر العجلي في ذخيرة السالكين شرح عقد جواهر اللآل  
في هذا الذمرة الاجلة و المقصود و لازم اكدلة و ذلك الاجلة العلماء لما صحت لهم اكدلة  
لهذه الخصوصيات اهل البيت السلف و و اذلك و حرة و مثل السيد السهم في اتمام السنة في جواهر  
و الحافظ الطبري الشافعي في ذخائره و الحجة الزركلي الشافعي في معالمه و شيخ الاسادة ابن حجر السلفي في  
صواعقه و جلال لد السليط الشافعي في غنى الباقين في مناقب السيد فاطمة و احيا الميثاق ذكر اهل البيت  
و السطيين في السبطيين و المطالب في فضائل علي و رابط البازين عابرا بابر استر كما مبعيا في رضى بقبيل  
حيث في مود و و ارا اجد علماء معدود و مشهور و مستخرج افاد تحقيق كبر بوقدين اجابني غميت فعت اي قب فخير و و  
عظيم يد و اشكات و نبى و مصدر مير الاعمال كفته فاعلا العبادات الرواة للمقبولين ثبت حجة حافظ ثقة متقدم  
ثقة ثم ثقة ثم صدوق و لا بأس به و ليس به بأس ثم محله الصدق و جيد الحديث و صالح الحديث و شيخ و  
شيخ و جيد الحديث و صدوق و انشاء الله و صوب في محله ذلك و في ذكره ذكره الخطبة ترجمه ابو بكر محمد بن احمد بن محمد بن  
المرزوقي الكوفي و الحافظ المصنف العجمي العجبة فو الثقة و زين الدين عبد الرحمن بن الحسين العواد في شرح الفقيه ثقة  
قال ابن احم و جيد الالفاظ في المخرج التعديل مراتب شتى فاذا قيل للوحد الثقة او متفق فهو صحيح  
بجيد قال ابن الصلاح و كذا اذا قيل ثبت او حجة و كذا اذا قيل العدل انه حقا او ضاغا الخطيب ارفع  
العبارة ان يقال حجة او ثقة و سما و شرح الفقيه في ذكر تفاوت الفاظ تعديل كفته فكلهم ادا و ديق في الحجة  
اقوم الثقة و ذلك ان الكبر ساله عن سليمان بن عيسى شرجيل فقال ثقة بخطي كمال الخطيب قال الكبر  
فقلت هو حجة قال الحجة احمد بن حنبل و كذا قال عثمان بن اشعث في احمد بن عبيد الله بن يوسف ثقة و ليس بحجة  
وقال ابو عبيد بن محمد بن اسحاق ثقة و ليس بحجة و ابى ليس صدوق و ليس بحجة و كذا هذا المتن قد مر ما الخطيب  
قال في هذا ان يقال او ثقة و لا في روى الوسائل في شرح الشامل كفته ثم لفظ اصطلاح الحديث من اجل علماء  
الشيعة و متنا و اسنادا و الفا هو للبعث الراغبية و الحديث و الشيخ و الامام هو الاستاذ الكامل و الحجة و ما  
عليه ثمانية الالهة حديث متنا و اسنادا و احوال رواه جرحا و تعد بلا و نار يخاف  
ايه اكم هو الذي احاط علمه بجميع الاحاديث المروية كذلك انتهى فهذا الحافظ  
الزركلي محدث الحرم و حجة هم الكابر المجل المحترم و قد ثبت هذا الحديث



فيه شاهد رواه الترمذي في جامعه عن سمعيل بن موسى الفزاري عن محمد بن عمرو بن القزعي  
عن شريك بن عبد الله بن مسلمة بن كعب عن سويد بن غفلة عن ابن عبد الله الصنابحي عن  
مروان بن عمار أن أبا الحكم وعلي بن أبي حمزة أبو مسلم الكجي وغيره عن محمد بن عمران الرومي وهو ممن روى  
عنه البخاري في غير الصحيح وقد وثقه ابن حبان ووضعه أبو داود قال أبو زرعة فيه لين قال الترمذي  
بعد إخراج الحديث شد الحديث غريب وقد روى بعضهم هذا عن شريك ولعله يكره الصنابحي ولا  
يعرف هذا عن أحد من الثقات غير شريك قال العلاء فقد روى محمد بن عمران الرومي من التفرغ  
به وشريك ابن عبد الله النخعي القاضي أحسن به مسلمة في قوله البخاري في ثقة يحيى بن معين قال  
البحالي ثقة حسن الحديث وقال عيسى بن يونس ما ريت أحدا قط أروع تعليما من شريك فعلى هذا  
يكون تقدمه حسنا فذكرنا في النظم الحديث إلى معوية ولا يروى عليه رواية من استطاع الصنابحي  
لأن سويد بن غفلة تابعي مخضرم أدرك الخلفاء الأربعة وسمع منهم وذكر الصنابحي فيه  
من المزيدي متصل الأسانيد ولم يأت أبو الفرج ولا غيره بعلقة قادمة في حديث شريك سوى  
دعوى الوضع دفعا للصمدان في كلام الحفاظ صلاح الدين العلاء في غير سويد في رتبة الحديث  
وقال الحفاظ صلاح الدين العلاء في إسناده هذا الحديث ذكره أبو الفرج بن الجوزي في الموضوعات  
من طرق عدة وحكم بطلان الكل وذكر أن هذا الحديث جملة من الذين هم في الميزان وغيره فثبتوا  
به رواية أبي الصلت عبد السلام بن صالح الهروي عن أبي معاوية عن عمار بن محمد عن ابن  
عباس مرفوعا وعبد السلام هذا الحديث في كثير من الناس ليس بثقة وقال الدارقطني  
وابن عبد الله بن زياد الدارقطني رافضى وقال أبو حاتم لم يكن عندى يصدق وضوب أبو زرعة  
على حديثه ومع ذلك فقد قال الحاكم حدثنا الأعمش حدثنا عباس بن علي الهروي قال سألت  
يحيى بن معين عن أبي الصلت فقال ثقة فقلت ليس قد حدثت عن أبي معاوية حديثا فأنشدني  
العلم فقال قد حدثني جعفر الفندي وهو ثقة عن أبي معاوية وذكر أن روى صالح بن جرة أيضا  
عن ابن معين ثم ساقه الحاكم من طريق محمد بن يحيى بن الضريس وهو ثقة حافظ عن محمد بن  
جعفر الفندي عن أبي معاوية وقال أبو الصلت أحمد بن محمد بن محمد بن محمد بن يحيى بن معين عن أبي  
الصلت فقال ليس من يكتذب فقليل له في حديث أبي معاوية أنا من رتبة العلم فقال هو من رتبة

عمر بن

عمر بن

مروان بن

برواية أبو الصلت

وضوب





الاول

تذکره الحفاظ و معجم مختص زبیدی و طبقات شافعیه بدیه الرحیم سنی و طبقات شافعیه تقی الدین الاسدی و دور کاشانی  
ابن حجر عسقلانی و طبقات الحفاظ سید علی و اس جلیل بحر الدین عبد الرحمن علی بن حبیب و بدر طالع محمد بن علی  
الشوکانی و اوضح و اسرار درینجا بر بعضی عبارات کتفامیر و دشوکانی و در بد طالع کفنه خلیل بن کیکلری  
العلائی و لدی فی ربیع سنه ۶۹۳ و اول سماعه للحديث في سنة سبع على شروت الدين الفيزي  
و برهان الدين الذهبي و ابن عبد الدائم و القسم بن عساکر و جماعة كثيرة باغوا المسبحة  
و رحل الى الاقطار و اشتغل قبل ذلك بالفقه و العربية و هو من صنف التصانيف في الفقه  
و الاصول و الحديث و منها تحفة الناض في علم الفرائض و الاربعين في اعمال السقيين  
و شرح حديث في المدين في مجلد الوشي المعلوم فيمن وى عن ابيه عن جده عن النبي صلى  
الله عليه وسلم قال ابن حجر في الدرر انه صنف كتب كثيرة جدا سائرة مشهورة نافعة و  
وكان بزي الجند ثم ليس بالفقيه حفظ التنبية و مختصر ابن الحاجب و مقدمته في النسخ و الله  
وولى تدريس الحديث بالناصرة ثم بالصلاحية بالقدس و قطن به الى ايامت و حج  
مرار و اوجار و كان متعافى كل باب يخفظ تراجم هل عسرة و مر قبلهم و وصفه الذهبي  
بالحفظ و قال استخضر ارجال و العلل و تقدم في هذا الشأن مع صحة الذهن و عترة الفهم  
و قال غيره و كان اماما في الفقه و النسخ و الاصول و الحديث و فقهه حتى صار يقيظ الحفاظ  
عارفا بالرجال علامة في المقام و الاسانيد و مصنفاته تنبى عن امهته في كل فن و قال  
الاستوقان حافظ زمانه اماما في الفقه و الاصول و غيرهم و كذا نظر انصبي اكثر مما وله  
انظم حسن اسمه على حاله حتى مات في القدس خمس المحرم سنة اثنى في هذا العلاني  
حافظهم الذي شتم و اعتلى و بارعهم الذي اضطلم و امتلا و قد ثبت هذا الحديث  
خفي كل ريب و جلي و قطع اصل كل شبهة و اختلى فلا يخفى عنه الا ما حجب سعيه  
قائمة الفلاة و لا يصدف عنه الا من او قد نارا الفتنة و اصفطى وجهه نو و ششم  
انك سید علی بن شهاب الدین الهمدانی در کتاب المودة فی الفقه کفنه عن جابر رضی الله عنه قال  
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انما دينه العلم و على بابها و عن ابن مسعود و عن  
انس مثل ذلك و وجه نو و هفتم انك سید علی بن محمد در کتاب سبعين في فضائل ابي الحسن عليه السلام نقل عن كنفه

بظهری رسیده ایشان را نزد خود مقداری دانه بار و قبول خلق رای و قطری دانه در ظهور انصاف اختیار  
بل بفعل ما بشاء و یحکم ما یرید و آنکه باب مدینه علم و منبع کرم و حلم شاه بازنوا  
از لی امیر المومنین علی کرم الله وجهه فرمود که ما احسن تو اصنع الغنی فی مجلس الفقیر غنی فی توا  
الله تعالی احسن من ذلک تبه الفقراء علی الاغنیاء ثقة بالله تعالی اشارت بان معنی بود زیرا که  
تکبر اغنیاء بسبب نخوت نفسانی و عوارض امور دانی باشد که آن بغیر الحق است و تکبر در ویش عارف باشد  
بود و این حسن احوال فقیر است زیرا که این الملت است بر یقین و از اینجا بدانی که آنچه موجب نقصان عاقل است  
کمال عارف است و نور الدین جعفر از افانم عرفای معروفین معتمدین و اعظم کلامی محار و همین تنبیه منیه میا  
جلالت نشان و سمو کان ادبرناظر باج السل بحال الدین بن ظهیر الدین خورشانی و دنباه فی سلاسل ادب و ادب  
شاه ولی الله و الدماح باطنی و ظاهر دانیان است فهدا عار و فهم الجلیل و کابرهم النبیل  
قد حتم بهذا الحديث الاثیر الاثیر فی حتم فاطعاً لکل قال قبل فلا یشیخ الوجه عن قبوله  
الا الارع الجاحز الضایل و لا یعرض عنه بعد وله الا الاخلاق الزائغ المخطئ للسبیل  
و لا یرتاب فیها الا المائق المافوک بالخیل و لا علیل و لا علیل و لا یمتد فیها الا المربک فی شبک الخدع  
و الا ضلیل و وجه صدور سوم آنکه بدرالدین محمد بن بهادر بن عبدالله زرکشی الشافعی بوجه حسن و ایجاب  
صدور معاندین احراق قلوب صاحبین و به تصریح این معنی که حدیث مدینه العلم منتهی بدرجه حسن نتایج به میشود  
و ضعیف نیست چه جای آنکه موضوع باشد و این چنین بر نواهی سنگین حائزین بناده عبدالرؤف  
سنادی در فیض القدر در ذکر نیکو شریف گفته قال زرکشی الحدیث ینتهی الی درجه الحسن الحجة  
به و لا یکون ضعیفاً فضلاً عن کونه موضوعاً و مولوی حسن بن معاصر در قول مستحسن ذکر این خبر است  
گفته و انصر علی تحسینه العلامة و زرکشی و ابن حجر فی اقوام اخر رد اعلى ابن الجندی و علامه زرکشی  
بر تحسین و تحمیل تحریث از علامتی نیز نقل کرده چنانچه برناظر در منتشره سیوطی و مرقاة ملا علی قاری واضح و شکار است  
و علامه زرکشی از اعظم محرزین جلالت فخر و افانم مبرزین کامل معیار زدنیه می باشد تقی الدین اسدی رطباً  
شافعیه گفته محمد بن بهادر بن عبدالله العالم العلامة المصنف المحمد بن رالدین ابو عبد الله  
المصری زرکشی مولده سنة خمس اربعین و اخذ عن الشیخین جمال الدین الاسبق فی سراج  
البلیغین و رحل الی حلب الی الشیخ شهاب الدین الاذری فی تحریج الحدیث بمغلطائی و سمع الحدیث

روح الکرم بحال الرحمة والغفران یافته و مشاهده کرده است و از صحبت شیخ شیخ الاسلام عارف علم ربانی  
شیخ کریم الله والدین احمد بن محمد المعروف بجلال الدولة سمنانی اندک طریقت کرده است و از صحبت شیخ نور الدین  
اسفزاری و از ذاکر احمد جوزقانی و از شیخ کامل سائر علی لالا و از شیخ واصل شهبید مجاهد الدین بغدادی و از  
محقق کامل مکمل البجانب احمد بن عمر الخنجی المعروف بنج الدین کبری و از شیخ عمار سیر و از شیخ ابو الجدید سحر وردی  
از شیخ احمد غزالی و از شیخ ابوبکر بنسلج و از شیخ ابوالقاسم کورک و از شیخ قنبر و از ابوالعلی کاشانی و از ابورودبار و از ابوالطاهر  
جنید بغدادی و از سمری سقطی و از شیخ معروف کرخی و از داود طائی و از شیخ نجیب محی و از شیخ  
حسن بصری و از امام اولیا سلطان اتقیایاب مدنیة علم منبع کرم و حرم اسرار الله الغالب امیر الموتین علی بن  
ابیطالب کرم الله وجهه و از حضرت سید المرسلین امام التوفیق رسول العالمین محمد مصطفی علیه افضل  
الصلوات و اکمل التحیات انتهى - و علی عهدانی از اکابر اهل البیاء عظام و اجداد عظامی فرخام و اهل علمای اعلام  
امایزهای عظام سنیده بوده سفار غطیه مافخر غیمه مایه سنیة و مدنیة علمایه انشا الله تعالی و بحمد حضرت  
تفصیل میل خواهی شنید **فصل اجماعهم المعترفون و قسرم الموصوفون** بالسبق والبراعة  
والفضل المشهور **المحضر عندهم من المحامد متجبة** کلا نواع و الصنف **قد روی هذا الخلد**  
**المشید الموصوف الموطر لمکون** و اثبت فی تصانیفه التي لا یحصى عنها الا کل خلدی مطر  
فارغم من المنکر بالمعاطس و الا نواف **و ساق الیهم و حی الحثوف** و دعی عصبتهم بالمرنا  
**المتوف** و اصی زرافتم باحد القواضی **السنی** و جعل مال الفقوة کالرماد المنسوق **صید**  
**ما ابو موه** کالصق المنسوق **وجه صدور دوم** تا نور الدین جعفر بن سالار البجستانی المعروف بامیر طلائع  
سید علی همدانی خلاصة المناقب گفته خیاب سیادت در ذخیره آورده است که در بعضی اخبار آورده است  
که امام محقق سابق جعفر صادق علیه علی ابایه اسلام گفتند ان فیک کل فضیلة الا انک متکبر قالست  
بمتکبر و لکن کبرياء الحق قام منی مقام التکبر یعنی طائفه کلا خلق نفسانی را در مقام فنادر باز ندخا و  
را از صفات بشریت پیرازند و خاشاک هستی را در زاویه نابود اندازند هر آنکه مقبولان را بعد از ترجع مراتب فناء  
چشاند و در بارگاه نقاب بعضی الباس علم و حیا پوشانند و جماعتی بجلعت آنز و کبریا مخصوص گردانند پس چون  
در مقام صحو آثار آن صفات را در وجود غریز ایشان بظهور رسانند عوام کالانعام آنرا از ایشان تکبر دانند اما  
عارف محقق میدانند که آن تعزیر بحق و تجلی سلطت کبریا مطلق است که در لسان راکیه و اجسام طاهر ایشان

النوعية وولي مشيخة كريم الدين وكان منقطعا في منزله لا يتردد الى احد الا الى  
الكتب اذ احضر لا يشترى شيئا وانما يطالع في نفسه خراج ائمة الرافعي مشي في جمع  
ابن الملن كنسلك طريق لا يلبس في قبا لا خا با ساج حفاظ الكا تاذ لاء وقا وجلال الدين سيوطي ورحمنا  
كفته بدر الدين محمد بن عبد الله بن بهادر الزركشي ولد سنة خمس اربعين وسبع مائة  
واخذ عن الاستاذ ومغلطائي وابن كثير والا ذري وغيرهم والف تصانيف كثيرة في عدة  
فنون منها الخادم على الرافعي والروضة وشرح المنهاج والديباج وشرح جمع الجوامع وشرح  
البخاري والتنقيح البخاري وشرح التبيين والبرهان في علوم القرآن والقواعد في الفقه والحكام المساجد  
وتخريج احاديث الرافعي وتفسير القرآن وصل الى سورة مريم والبحر في الاصول وسلاسل  
في الاصول والكتك على الصالح وغير ذلك مات يوم الاحد ثالث رجب سنة اربع وتسعين  
وسبع مائة ودفن بالقرافة الصغرى وشمس الدين محمد بن علي بن احمد الفقيه المالكى طبقات المفسرين كفته  
محمد بن عبد الله بن بهادر الامام العالم العلامة المصنف المحرر بدر الدين ابو عبد الله  
المصنف الزركشي الشافعي مولد سنة خمس اربعين وسبع مائة اخذ عن الاستاذ ومغلطائي و  
ابن كثير والا ذري وسراج الدين البلقيني ورحل الى حلب فاخذ عن الشيخ شهاب الدين  
الا ذري وسمع الحديث بدمشق سنة اثنتين وخمسين وسبع مائة من الصالح بن ابي  
بن اميلة وغيرهما وكان فقيها اصوليا مفسرا ديبا فاضلا في جميع ذلك ودرس وافق وولي  
مشيخة خانقاه كريم الدين بالقرافة الصغرى وكان منقطعا الى الاشتغال بالعلم لا يشتغل عنه  
بشيء وله اقارب ياكلونه امر دنياه وله تصانيف كثيرة في عدة فنون منها الخادم على الرافعي  
والروضة وشرح المنهاج والديباج وشرح جمع الجوامع وشرح البخاري والتنقيح عليه و  
شرح العمدة وشرح التبيين والبحر في الاصول في ثلاثة اجزاء جمع فيه جمعا كثيرا لم يسبق  
اليه وسلاسل الذهب في الاصول والبرهان في علوم القرآن والقواعد في الفقه والحكام المساجد  
وتخريج احاديث الرافعي وتفسير القرآن العظيم وصل في السو ق مريم والكتك على الصلاح  
وغير ذلك وخطه ضعيف جدا قل من يحسن استخراج قوفي يوم الاستد ثالث شهر رجب سنة  
اربع وتسعين وسبع مائة ودفن بالقرافة الصغرى بالقرب من تربة الامير بكمر المتا في

بدمشق وغيرها قال بعض المورخين كان فيهما اصوليا اديبا فاضلا في جميع ذلك ودرس  
افتى وولى مشيخة خاتفا كريمة الدين بالقراءة الصغرى وحكى الى الشيخ شمس الدين البرماوى  
الله كان منقطعاً الى الاشتغال بالعلم لا يشتغل عنه بشئ ولا قارب يكفونه امر دنياه توفى في  
رجب سنة اربع وتسعين وسبعمائة ودفن بالقرافة الصغرى بالقرب من تربة الامير بكتر الساساني  
ومن يقاين في تكملة شرح المنهاج الاستشوق واعتمد فيه على النكت لابن النقيب اخذ من كلام  
الاذرى والبلقيني وفيه فوائد والبحاث تغلوبي كلام المنهاج حسنة لكنه يهتم في النقل  
والبحث كثيرا كما له لنفسه ولكن الربع الاول منه عدم وهو مسودة وخادم الشرح والروضة  
وهو كتاب كبير فيه فوائد جليلة كتبه على اسلوب المتوسط للاذرى والنكت على البخارى  
والبحر في الاصول في ثلاثة اجزاء جمع فيه جمعا كثيرا لم يسبق اليه و  
شرح جمع الجوامع للسبكي في مجلدين وله مصنفات اخر منها مصنف  
في الادب سماه ربيع الغرکان وخطه ضعيف جدا قل من يحسن استخراجها و ابن حجر عسقلاني  
در درر كاشاني عيان المآثر في تاريخ محمد بن بهادر بن عبد الله التركى الاصل المصرى الشيخ بدر الدين الزركشى  
ولد سنة خمس اربعين وعنى بالاشتغال من صغره فحفظ كتابا واخذ عن الشيخ جمال الدين  
الاستشوق والشيخ سراج الدين البلقيني ولاحقه ولما ولى قضاء الشام استعار منه نسخة من الروضة  
فجاءه فعلق ما على الهوامش من الفوائد وهو اول من جمع حواشى الروضة للبلقيني وذلك في سنة  
تسع وستين ومكتمها بخطه ثم جمعها القاضي والى الدين ابن شيخنا العراقى قبل ان يقف على  
الزركشية فلما اعرفها له انتفع بها فيما كان قد خفى من اطراف الهوامش في نسخة الشيخ وجعل  
كل ما زاد على نسخة الزركشى زائدا وعنى المراكشة بالفقه والاصول والحديث فاكمل شرح المنهاج  
واستمد فيه من الاذرى كثيرا وكان رحل الى مشق فاخذ عن ابن كثير في الحديث وقرأ عليه محققا  
ببيتين ثم توجه الى حلب فاخذ عن الاذرى ثم اخذ من على طريق اللهجات فاستمد من  
اللقى سلا الاذرى كثيرا لكنه شح به بالفوائد والنوائد المطلب وغيره وجمع في الاصول كتابا  
سماه البحر في ثلاثة اسفار وشرح علوم الحديث بالاصلاح وجمع الجوامع للزركشى وشرح  
في شرح البخارى فترك مسودة وقفت على بعضها ولم ينص منه التفتيح في مجلدة وشرح الاذرى

مجلد

نصف

السبكي

فمن الرکشی احد اعلام المشاهیر و فردا صابرهم الخاریز قد حسن هذا الحدیث  
 الرفیع الاثر و صرح بکونه محتجابه علی عدم المنکر الغریب و المتعالمی عنه مصابیه بصیر  
 ضریر و الحائذ عنه معنوی ما لوسر فاسد الضمیر و المتعاند فیه مدیث لصغارة حقیر  
 و المناکر فیه محقق کاشه و قیر و وجه صد و چهارم آنکه فخر الدین عبدالرحمن بن عبد الرزاق بن  
 ابراهیم بن مکاش القبطی المصری این حدیث <sup>نفسه</sup> را در اشعار خود نظم نموده چنانچه نقلی الدین ابوبکر علی المعمر  
 باین حجة المحوی در خزانه الادب در نوع طباق در ضمن اشعاریکه از دیوان فخر الدین بن مکاش نقل کرده گفته و نقلت  
 منه ما امتدح به امیر المومنین علی بن ابیطالب کرم الله وجهه <sup>ه</sup> یا بن عم النبی ان اناسا  
 قد تولوا بالسعادة فازوا و انت للعلم فی الحقیقة باب <sup>ه</sup> یا اماما و ما بسواک محجاز و نیز این  
 در خزانه الادب در نوع توریه در ذکر اشعار فخر الدین بن مکاش گفته و قال علی بن ابیطالب کرم الله  
 وجهه <sup>ه</sup> یا بن عم النبی ان اناسا قد تولوا بالسعادة فازوا و انت للعلم فی الحقیقة باب <sup>ه</sup>  
 یا اماما و ما بسواک محجاز و فخر الدین بن مکاش از شاهیه نهایی اعلام و معارف کلامی عظام <sup>نموده</sup> سنیه  
 ابن حجر سقلانی در درر کاشانه گفته عبدالرحمن بن عبد الرزاق بن ابراهیم بن مکاش القبطی المصری  
 فخر الدین ولد فی سلخ ذی الحجة سنة وکان ابوه من الکتاب فی الدواوین فنشأ فی ذلک و کان  
 له ذکاء فتلع بالادب فاخذ عن القیاطی و غیره و صحب الشیخ بدالدین البشتکی و نظم الطريقة  
 النبائیة فلجامع قصورین فی العربیة لکنه کان قوی الذهن حسن الذوق حاد النادرة  
 یتوق ذکاء و ولی نظر الدولة و غیرها من المناصب بالقاهرة و صود رمة مع الصاحب  
 کیمالدین اخیه ثم ولی وزارة الشام فاقام نهامک و دخل الحلب صحبة الظاهر برقوق  
 و طارح فضلاء الشام فی البلادین ثم طلب من دمشق لسی الوزارة بالدیار المصیریة فیقال انه  
 اغتیل بالسم و هو راجع فوصل الی بیتیة میتا و ذلک فی ثانی عشر ذی الحجة سنة و لم یكمل  
 خمین سنة اجتمعت به غیر مرة و سمعت منه شیئا من الشعر و هو القائل <sup>ه</sup> علقتهما  
 معشوقة خالها قد عمها بالحسن بل خصصاکیا و صلی الغالی و یاجمها <sup>ه</sup> یا لله ما اغلق  
 ارضاء انتی فهذا فخر الدین بن مکاش <sup>ه</sup> ارفعهم الرحمن للمفاخر الزاریة علی العین  
 الا و انش <sup>ه</sup> قد نظم المحدث المجدد من معالم الهدی کل رسم و درس <sup>ه</sup> فی نظمه الانیق الشیق

والبهیدى تعالى در مقابل الاسانید شسته نبذه من تعریف البدای الزمى رحمه الله تعالى قال  
المحافظ ابن حجر فى انباء الغمر هو محمد بن بهادر بن عبد الله الزركشى ولد سنة خمس وربعين  
وسبعمائة بتقدیر المهمله على الموحدة كما ريت بخطه وسمع من مغلطائى وتخرج به فى الحديث  
وترا على حال الدين الاستوى وتخرج به فى الفقه وسمع من ابن كثير واخذ عن الاذرى وغيره و  
اقبل على التصنيف فكتب بخطه ما لا يحصى لنفسه وغيره ومن تصانيفه تخریج احادیث الرافعى  
فى خمس مجلدات وخادم الرافعى فى عشرين مجلدا والتنقيح وشرح فى شرح كبير على البخارى لخصه  
من شرح ابن الملقن وزاد فيه كثيرا وشرح جمع البحار فى مجلدین وشرح المنهاج فى عشرة و  
مختصرة فى مجلدین والتجريد فى اصول الفقه فى ثلاث مجلدات وغير ذلك وتخرج به جماعة  
وكان مقبلا على شانه منجما عن الناس وكان يقول الشعر الوسط مات فثلث رجب  
اربع وتسعين بتقدیر المشاة الفوقية وسبعمائة رحمه الله تعالى عليه انتهى ونحوه شاهر صاحب  
درستان المحدثين گفته تنقیح الالفاظ الجامع الصحیح از تصانیف بهادر بن محمد بن بهادر بن عبد الله زرکشی  
که در سال هفصد و چهل و پنج متولد شده و از شاگردان حافظ مغلطای است درین حدیث و از جمال الدین  
نیز اخذ علوم کرده مخصوصا فقه و سماع حدیث از ابن کثیر و از عی نیز دارد صاحب تصانیف بسیارست خصوصا  
عدم فقه شافعی و علوم قرآن بسیار نموده از انجمله است تخریج احادیث الرافعى و در پنج جلد و از انجمله خادم الرافعى  
درست جلد و شرحی دیگر دارد بر بخاری بسیار و از موطول که اثر از شرح ابن یسین تلخیص نموده و چیز نادان  
افزوده و جمع البحار نیز شرح نموده در دو جلد و منهاج را در ده جلد و مختصر آن شرح کرده در دو جلد و تجوید  
و اصول الفقه در سه جلد نوشته و شعرى هم دارد متوسط الدرجه و در وقتها و در رسوم رجب سال نو و چهار بعد از  
هفصد و داد و صدیق حسن خان معاصر در انحاء النبلا گفته بهادر بن محمد بن عبد الله بن بهادر زرکشی در سنه  
خمس وربعین و سبعمائة متولد شده و از حسنوی و مغلطائی و ابن کثیر و از عی و غیر هم فرا گرفته و تالیف ساخته تصانیف  
بسیار در فنون عدیده دارد منها خادم على الرافعى والروضة و شرح المنهاج والديباچ و شرح جمع البحار  
و شرح البخار والتنقيح على البخار و شرح التبيين على في علوم القرآن والقواعد في الفقه واحكام المساجد و  
تخریج احادیث الرافعى و تفسیر القرآن الى سورة سريه والتجويد الاصول وسلاسل المذهب في  
الاصول والنكت على ابن الصلاح وغير ذلك ما لا يحصى تأليفه و سبعمائة و تسعين سنه و من غير القاصد

ثالث

والله اعلم  
بما فيه الخير والهدى



اشتهر الاستدلال

اشتهر واربعين وسبع مائة تقريبا كذا في بعض الاستدلالات التي اعجازها بخطه  
واظنه والله اعلم ولد بالقاهرة وسمع بها ما بلغني جامع الترمذي على مظفر الدين العطار  
المصري وعلى علي بن احمد الفرضي الدمشقي ولعله سمع على الفريسي شيئا من سند احمد بن حنبل  
وسمع بالقاهرة كثيرا من عبد الرحمن بن علي بن محمد بن هارون الشيبلي ومن محمد بن علي الخرازمي  
كتاب الحيل المحفوظ عند الدين الدمياطي عنه والعلم للذهي من غيرهما من شيوخهما و  
سمع بمكة من مسندها الجمال محمد بن احمد بن عبد المطلب صحيح بن حبان وغير ذلك وسمع بمكة  
ايضا على مسند حلب كمال الدين محمد بن محمد بن عمر بن جيب الحلبي سنن ابن ماجه ومسند  
الطحاوي ومسند الشافعي ومعجم ابن قانع واسباب النزول للواحك والمقامات لحريري وغير  
ذلك وعنى بالعلم كثيرا واخذ عن جماعة منهم الشيخ بها والدين احمد بن الشيخ تقي الدين السبكي  
اخذ عنه فنوا من العلم ولازمة كثيرا وانتفع به ولما راه الشيخ بها والدين السبكي هلا للتدريس  
والفقه تكلم له مع جده القاضي كمال الدين ابى الفضل التوحي في ان يحضره ذلك ففعل وتفقده  
ايضا بالشيخ جمال الدين عبد الرحيم الاسناني اخذ الادب عن الشيخ برهان الدين القيراطي برع  
في التفسير والحديث والفقه واصول العربية والادب وله تاليف حسنة منها الذي يلحقه شرح  
سنن ابن ماجه وهو في خمس مجلدات على ما وجد بخطه وشرح للمهاج للنواوي وسمي بالشرح  
الوهاج وكتاب حيوية المحبون وهو كتاب نفيس وقد اختصره في سنة اثنين وعشرين وثمان مائة وبنه في  
على اشياء كثيرة تتعلق بما ذكره المؤلف فيه وله تاليف غير ذلك وله نظم جيد وخط وافر من العباد  
والخير وكان باخرا في سحر الصوم وافق ودرس اعاد بالمكان في القاهرة منها جامع الازهر كانت له فيه  
حلقه يشغل فيها الطلبة في يوم السبت غالبا ومنها لقيه مخارفا ببيدريس بالقاهرة كان يدرس  
فيها الحديث وكانت حضر عنده فيها لو كان يذكر الناس بعد رسته من المقر في يوم الجمعة غالبا وفي يوم الجمعة  
هذا الاشياء حسنة من فنون العلم ويذكر الناس ايضا جامع الظاهر بالبحينية بعد العصر يوم الجمعة  
غالبا ودرس ايضا بمكة وافق وجاور بمكة مدة سنين مفسر فاهل فيها ورزق بالاداء واول قدمته  
الى مكة في موسم سنة اثنين وستين وسبع مائة على ما بلغني عنه وجاور بها حتى حج مرتين ثلاث وستين  
ثم جاور بها في سنة ثمان وستين قد مرها مع الرحبية في هذه السنة واقام بها حتى حج ثم قدم الى مكة

اشتهر

اشتهر

المطرب كل متعاط للصناعة مآرس فلا يرتاب في شأنه الا الحائذ المناكر الخاص به ولا  
يمتنع في امره الا المدبر عن الحق كالفانط الكسب ولا يقصدى لوجه الا المضطغن الشانه  
التعاس ولا يتعدى طوره فيه الا الناكص عن الصدق والمتعاس وجهه منجيم انك شيخ كمال الدین  
محمد بن موسی بن عیسی الدیري حدیث مدینه العلم را حتما و جزا ارشاد جناب سالتاب علی اید علیه وآله  
وسلمی داند و با فاده این معنی که حدیث مذکور از جمله مناقب کثیره جناب امیر المؤمنین علیه السلام کافی و واقعی  
ام حق را با علای مراتب الفضل میرساند چنانچه در حیوة الحیوان بذکر خلافت جناب امیر المؤمنین علیه السلام  
میفرماید و مناقبه رضی الله تعالی عنه کثیره جدا و یکی منها قوله صلى الله عليه وسلم انا  
مدینه العلم و علی بابها و اگر چه بر متتبع عثر در کمال ظهور است که علامه میری از اعظم مستبحرین  
اعیان و افاخر متهمین رفیع المكان و اجله منقذین ثقات و اکابر تحقیق اثبات می باشد لیکن نبذی از  
مفاخر عظیمة الاخطار و شطر از آثار مشرق المنار و بر زبان اعلام سنیه باید شنید تقی الدین اسدی  
طبقات شافعیه گفته محمد بن موسی بن عیسی المصطفی کمال الدین ولد فی حد و د الحسین و  
تکسب بالخیاطة ثم خدم الشيخ بهاء الدين السبكي واخذ عنه وعن الشيخ جمال الدين الاوسمي  
واثنى عليه ثناء كثيرا وخرج ومهر في الفنون وقال الشعر وولى تدريس الحديث بالقبلة الزكية  
بالقرب من باب النص وجمع مرار و اجاور و تكلم على الناس في جامع الظاهر بالحسينية وكان  
ذا حظ من العبادة والتلاوة لا يفتر لسانه غالبا عنما قوله شرح المنهاج في اربع مجلدات  
ضمنه فوائد كثيرة خارجة عن الفقه والديباجة في شرح سنن ابن ماجه في اربع مجلدات  
وجمع كتابا سماه حيوة الحیوان اجاد فيه ذكر فيه جملة من الفوائد الطبية والخلاص الادبية  
والمحديشية وغير ذلك وله خطب مدونة جمعیة وعظیة وقال المحافظ شهاب الدین  
ابن حجر فی المعجم وكان له حظ من العبادة وتلاوة وصیاما و قیاما و مجاوره بمكة والمدینه  
واشتهرت عنه کرامات و اخبار بامور مغیبات بسندها الى المناجات تارة و الى بعض الشيوخ  
الخری غالب الناس یعتقد انه یقصد بذلك الستر فوقی فی جمادی الاخری سنة ثمان وثمانمائة  
وتقی الدین فاسی در عقد ثین فی تاریخ البلد الامین گفته محمد بن موسی بن عیسی بن علی العلامة  
المفنی کمال الدین المعروف بالدیري المصطفی الشافعی نزیل مكة یتکلی بالبقاء ولد فی الثامن سنة



اثنتين

من سنة اثنتين وسبعين واقام بها حتى حج مرتين في سنة ثمان وسبعين وفيها سمع من ابن عبد المعطي  
وابن حبيب ثم قد مها في موسم سنة خمس وسبعين واقام بها حتى حج مرتين سنة سبعين فيها  
قاهل بمكة فيها احسب ثم قد مها في موسم سنة ثمانين وسبع مائة واقام بها حتى حج مرتين احد  
وثمانين وسبع مائة ثم قد مها في سنة تسع وتسعين وسبع مائة  
واقام بها حتى حج من سنة ثمان مائة وتوجه الى القاهرة  
واقام بها حتى توفي في الثالث جمادى الاولى سنة ثمان وثمان مائة ودفن بمقابر الصوفية بسعيد السعداء  
وكان احد الصوفية بها وشاهدنا دفنها بقدره الله برحمته سمعت منه في القاهرة حديثا من سنن ابي حنيفة  
وسمع منه اصحابنا المحدثون منهم اكرم صلاح الدين خليل بن محمد الازرقه في حوزة الكعبة العظيمة و  
شمس الدين سخاوي ورضوانه مع كفته محمد بن موسى بن عيسى بن علي الكمال ابو البقاء الدمشقي  
الاصل القاهرة الشافعي كان اسمه اوكاما لا يغير عنده وكان يكتبه كذلك بخطه في كتبه ثم  
تسمي محمدا وصار يكتبه الاول وكان له تلمذته نوعا من التزكية مع جيرانه الحقيقيين ولد في اوائل  
سنة اثنتين واربعين سبع مائة تقريبا كما كتبه بخطه بالقاهرة وشابها فتكسب بالحياطة فدر  
اقتبل على العلم واخذ على البهاء احمد بن المتقي السبكي وكان له كمال وانتفع به وكذا اخذ على الكمال  
ابن الفضل التوماني وتلقاه ايضا بالجمال الاستقوى ووصف ابن المقف في خطبة شرح ليث خندا وكذا  
بلغني اخذ عن البلقيني ايضا وليس ببعضين واخذ كادب عن البرهان البقراطي والعربية وغيرهما عن  
البهاء بن عقيل وسمع على مظفر الدين العطار والفرضي والي الفرج بن الفارسي الحرادي وبمكة على  
الكمال ابن عبد المعطي الكمال محمد بن عمر بن حبيب في آخرين كالعفيف المطري بالمدينة وما سمع  
على الاول الترمذي في سنة ثمان وخمسين وصفه الزيلعي في الطبقة بالفاضل كمال الدين كمال على  
ثانيهما فقط جل مستد احمد اجميعه وجزء الانصاري وبيع في التفسير والحديث الفقه واصوله  
والعربية والادب وغيرها واذن له بالافتاء والتدريس وتصدي للامراء انتفع به جماعة وكتب على  
ابو ماجة شروافي نحو خمس مجلدات سماه الديباج ما قبل تحريره وتبسيطه كذا شرح الترمذاج  
وسماه النجم الوهاج لخصه من السبكي والاسنوني وغيرهما وعظم الانتفاع به خصوصا اذ كان يزين  
التمائم وانما اثبات النكت البدوية واول ما ابتداء من المساقاة بنا على قطعه شيخه الاستقوى فانتهى

والمطوعة الكبرى وحيوة الحيوان واشتهرت عنه كرامات واخبار بامور مفيدات مات  
في جمادى الاولى سنة ثمان وثمانمائة وانيق في مدينة العلوم كفته ومن كتب المحاضرات حيوة الحيوان  
لكمال الدين الكبير ولها كبرى صنع وهو كمال الدين محمد بن موسى الكبير الشافعي المصري حنا  
التصانيف المفيدة في علوم عديدة كان كثير العبادة قائما بالصوم عديدا في النظر في وقته وكان  
يكتب اولها بالخطاطة ثم تركه ولم يتقلد القضاء اصلا ولا لبس لباسا فخر اخذ عن الاستنوي  
والعراقي واعيان العلماء ومن تأمل كتابه المعروف بحيوة الحيوان وما اودعه من الغرائب والفوائد  
عرف فضله ولد سنة اثنين واربعين وسبعمائة وتوفي بالقاهرة سنة ثمان وثمانمائة فلت  
الدين بن محمد بن موسى الكبير الشافعي المصري صاحب حيوة الحيوان في علمه المحاضرة وله  
تصانيف مفيدة في علوم عديدة كان كثير العبادة قائما بالصوم عديدا في النظر في وقته وكان يكتب  
اولها بالخطاطة ثم تركه ولم يتقلد القضاء اصلا ولا لبس لباسا فخر اخذ عن الاستنوي والعراقي و  
اعيان العلماء ومن تأمل كتابه حيوة الحيوان وما اودعه فيه من الغرائب والفوائد عرف فضله  
ولد سنة وتوفي بالقاهرة سنة ولله في كمال الميم وقيل بفتحها وكسر الميم قال في مدينته  
العلوم ولعل الصواب هو الاخير كان قد وجدته مضبوطة بالخط بعض الثقات انتهى **فهذا**  
**الدين** عدة علماء لهم المعروفين في الامصار واسوة بنها لهم المشهورين بعد الصيت الاقطا  
قد دس على نزعات اصحاب الحق والاكثارة وحدم على هفوات ذوق الخدع والاختراعات حيث  
اثبت هذا الشيخ الرأري على ذوق النضارة وصوره بالحنم والحزم القاطع للاعداد  
والحمد لله على وضوح الحق بله بالاسفار وسطوع الصدق المزدهر كل الازدهار  
وجهه وششم انكه محمد بن محمد بن ابراهيم الشيرازي الفيرزي ابا دى حديد  
مدينة العلم بتحقيق اتيق وتديق رشيق ذو كمال ابراهيم وتوطيد احكام وتشبيد ثبات فرمود  
چنانچه در كتاب نقد الصحيح نقل عنه الاله الما ج طيب المدرسه ميرزا يار حديث انا مدينة العلم  
وعلى بابها ذكر ابو الفرج بن الجوزي في الموضوعات من عدة طرق وجزم بطلان الكل

الثنين

ابو محمد فقال انه غرم من ثمن الف قال فقلت له درهم فقال بل يدنا راسه في قال للقاسي ثم قدم مكة  
 في موسم سنة خمس وسبعين فاقام بها حتى حج في التلبية وفيها تاهل بمكة فيها احتسب ثم قدما  
 في موسم سنة ثمانين واقام بها حتى حج في التي بعدها ثم قدما في سنة تسع وتسعين واقام حتى  
 حج في التي بعدها وافضل عنها فاقام بالفاهر حتى تمت في ثالث جادى في اول سنة ثمان واصل عليه  
 ثم دفن بمقابر الصوفية سعيد السعداء وقال الميرزا في عقوقه وصحبته سنين وحضر مجلس  
 وعطه مرارا لا يحصى اياه واشتدني وافادني وكنت احبه ومحبي في الله سمته وحسن هديه و  
 جميل طريفة ومد اومته على العبادات لغني مرة فقال لرايت في المنام اني اتول شخص لقد  
 بعد عهدك بابيت الغنيق وكثر شوقي اليه فقال قل لا اله الا الله الفتاح العليم الرقيب المبين  
 عظمي كثير فذكر ذلك في تلك السنة رحمه الله ايانا ونفعنا به وقد ذكره شيخنا في كتابه فقال  
 في الفقه والادب والحديث وشارك في الفقه ودرس الحديث بقية بيبرس في عدة اما  
 ووعظ فاذا وخطب فلما يد وكان في اعظم العبادات تلاوة وصياما وصحابة بالبحرين يذكر  
 عنه كرامات كان يخفيها رعا اظهرها وحالها على غيره وقال في معجزة كان له اعظم العبادات  
 تلاوة وصياما وقيام وصحابة بمكة وبالمدينة واشتهرت عنه كرامات واخبارا يأسو ر  
 مغيبات يسند ها الى المنامات تارة والى بعض الشيوخ اخرى وقال الناس لا يقدر ان يقصد  
 بذلك السر سمعت من قوائن ومن نظمه واجتمعت به مرارا وكنت احب سمته ويقال انه  
 كان في صباه الكهلا ثم صار بحيث يطبق سر الصيام زاد غيره وله اذكار يواظب عليها في  
 خشوع خفية وبكاء عند ذكر الله سبحانه وقد تزوج بابنته الجمال محمد والجلال عبد الوهاب  
 ابنا ابراهيم بن احمد بن ابي بكر المرشد المكي الحنفى واستولد لها قال الاول ابا الفضل محمد و  
 عبد الرحمن والثاني عبد الغني وغيره وروى لنا عنه جماعة من اخيه عنه دواية ورواية وخرقا  
 ومما ينسب اليه في سبب كرام الاخلاص من متخلفا في ينفوخ فتشكك في العطر المندى واصله  
 صدقك ان صدقت صداقة في وادفع عدوك بالتي في الذي في وجلال الدين سيوطي في حاشية  
 لغتنا الكمال الذي في محمد بن موسى بن عيسى لارام البهلا السبكي وتخرجه به والاستق وغيرهما وسمع  
 على الميرزا في غيره ومهر في الادب ودرس الحديث بقية بيبرس وله تصانيف منها شرح المنهاج

منه لان سويد بن غفلة تابعي محض روى عن ابي بكر وعمر وعثمان وعلى وروى عنهم  
ذكر الصناحي مراب الزيد في متصل الاسانيد والحاصل ان الحديث ينتهي بمجموع طريق  
ابن معوية وشريك الى درجة الحسن المحتم به ولا يكون ضعيفا فضلا عن ان يكون  
موضوعا ولم اجد لمن ذكره في اللوحات طعنا موثرا في هذين السندين  
وبالله التوفيق واين عبارت نقد الصريح الشيخ عبد الحق دهلوي هم در لغات شرح مشکوٰۃ نقل کرده كما  
ستعرف فيما بعد انشاء الله تعالى وكمال رفعت مرتبت وتمام عطرت منزلت وغايت علوم ارب و  
نهايت سمو مناصب واقصاى تقدم وتجر ومنتهى تفضل وتحمير وازادى نزد ايشخرفات برناظر  
عقد شين في تاريخ البلد الاين تقي الدين ابو الطيب محمد بن احمد بن علي الفاسي طبقات شافعية تقي الدين  
ابو بكر بن قاضي شعبة الاسدي وضو لامع لابل القرن التاسع بنسب الدين محمد بن عبد الرحمن سخاوي تقي الدين  
في طبقات اللغويين والخواجة جلال الدين عبد الرحمن بن ابي بكر السوطي كتاب اعلام الاخير كفو في يد الهم  
ازين تقي وشقائق نعمانيه في علماء الدولة العثمانية تصنيف احمد بن مصطفى المعروف بطاشكيري زاده ودر طالع  
بحاسن من بعد القرن الستين محمد بن علي بن محمد شوكاني وارتخاوت النبلاء وارجو العلوم وتاج مكل مولو  
صديق حسن خان جعفر نعل سفيد صبح واضح واشكار است بنابر اختصار بر بعض عبارات اقتصار ميرود احمد  
بن مصطفى المعروف بطاشكيري زاده در شقائق نعمانيه ودر ذكر علماء طبقة الجفنة ومنهم المولى الفاضل  
القاسم وهو محمد الدين ابوطاهر بن يعقوب بن محمد الشيرازي الفيرز آبادي وكذا ينسب اليه الشيرازي  
صاحب التنبيه وبعبارت نسبته الى ابي بكر الصديق رضي الله عنه وكان يكتب بخط الصديق  
دخل بلاد الروم واتصل بخدمة السلطان المذكور وقال عنه مربة وجاهاً واعطاه السلطان  
المذكور ما لا يحصى واعطاه الامير تيمور خان خمسة الاف دينار ثم جال البلاد شرقا وغربا  
واخذ من علماء ما حتى برع في العلوم كلها سيما الحديث والتفسير واللغة وله تصانيف  
كثيرة تنيف على اربعين مصنف او اجل مصنفاته الامة المعلم العجيب الجامع بين الحكم والعلم  
وكان تمامه في ستين مجلد ثم بعضها في مجلدين وسمى ذلك المجلد بالقاموس المحيط ولة  
القرن العظيم شرح البخاري والمشارق وكرام الله لا يدخل بلدة الا وكرام الله وكاسر ع الحفظ وكما يقول  
انام الاول حفظ ما في سطر وكثير العلم والاطلاع على المعار العجيبة وبها كان في الخط والاداء والتصنيف



بداية ابي الصلت

قال مثل ذلك جماعة وعندى في ذلك نظر كما سنبينه والشهيرة رواية ابي الصلت عبد السلام  
بن صالح الحمري عن ابي معاوية محمد بن خالد بن الفضل عن ابي عمار عن ابي جعفر عن ابي عباس و  
عبد السلام هذا ضعفوا جدا واتهم بالرفض ومع ذلك صدوق وقد روى عباس بن محمد  
الذكي في موالاه عن يحيى بن معين انه سأل عن ابي الصلت هذا فنفى ثقته  
فقال ليس وقد حدث عن ابي معاوية حديث انا مدينه العلم  
وعلى بابها فقال حدث به عن ابي معاوية محمد بن جعفر الفيلكي وكذلك روى صالح بن محمد  
الحافظ واحمد بن محمد بن محرز عن يحيى بن معين ايضا في رواية ابن محرز قال يحيى هذا الحديث  
هو من حديث ابي معاوية اخبرني ابن نمير قال حدث به ابو معاوية قد ما تكلف عنه وابو  
الفضل وكان رجلا موسرا يطلب هذا الحديث واو ابو معاوية الضريس حافظ يحيى بافراة كان  
عليه عينة وغيره وليس هذا الحديث من الافاظ المنكرة التي تالها العقول بل هو مثل لو  
صل الله عليه وسلم في حديث اراف امسى ابو بكر الحديث وقد حسنه الترمذي و  
صححه غيره ولم يأت من تكلم على حديث انا مدينه العلم بحجاب عن هذه الروايات انما  
عن يحيى بن معين والحكم بالوضع عليه باطل قطعاً وانما اسكت ابو معاوية عن روايته شائفاً  
لغرابته لا لبطالته اذ لو كان كذلك لم يحدث به اصلاً مع حفظه واتقائه والحديث  
طريق اخر رواه الترمذي في جامعه عن اسمعيل بن موسى الفزاري عن محمد بن عمر الرومي  
عن شريك بن عبد الله عن سلمة بن كهيل عن سويد بن غفلة عن ابي عبد الله الصائحي  
عن علي بن فضال عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم قال انا دار الحكمة وعلى بابها كتابه  
ابو مسلم الكجي وغيره على روايته عن محمد بن عمر الرومي ومحمد هذا روى عنه البخاري في  
غير الصحيح وثقة ابو داود وقال الترمذي بعد سياق الحديث هذا حديث غريب قد  
روى بعضهم هذا عن شريك ولم يذكروا فيه الصائحي قال ولا تعرف هذا عن احد من الثقات  
غير شريك فله يبق الحديث من افراد محمد الرومي وشريك هذا الحديث به مسلم وعلق له البخاري  
وثقة ابن معين واليعلى وزاد حسن الحديث وقال عيسى بن يونس ما يأت احداً قط  
اورع في علمه من شريك فعلى هذا يكون مفرد حسن ولا يرد عليه رواية من اسقط الصائحي

هذا الحديث في بعض النسخ  
من هذا الحديث في بعض النسخ

ابن جابر صنع

ثالث

الحديث واستقر قدمه بزبيد الى ان مات وكان السلطان الاشرف قد تزوج ابنته لمزيد  
جمالها و قال منه برأورفة بحيث صنف له كتابا و اهداه على اطباق فضلا له دراهم و نفق  
ان شاء هذا المدة قدم مكة مرارا فجاور بها و بالمدينة والطائف و عمل ما يتم حسنة و كان انشد  
الحظ مقبولا عند السلاطين فلم يدخل بلدا الا و اكرمه صاحبها مع كثرة دخوله الى المسالك  
و من جملة المكرمين له تيمور لنگ و سلطان الروم ابن عثمان و شاه منصور صاحب تبريز  
و احمد بن ادس صاحب بغداد و الاشرف صاحب اليمن و غيرهم و وصل اليه مع عطايا  
شيء كثير فاقبض من ذلك كتب انفسية حتى قال انه اشترى منها بخمسين الف مثقال  
من الذهب و كان لا يسافر الا و معه منها عدة احوال و يخرج الكشاف في كل منزل فينظر  
فيها ثم يعيدها و كانت له دينا طائلة و لكنه كان يدفعها الى من يسرف في انفاقها بحيث انه  
قد يمتلأ حيا نافع ببعض كتبه وله مصنفات كثيرة نافعة منها التفسير لطائف ذوي  
في لطائف الكتاب لغريزي في مجلدات و تنوير المقياس في تفسير ابن عباس اربع مجلدات  
و تيسير فاتحة الاياد في تفسير فاتحة الكتاب في مجلد كبير و الدال النظيم المرشد الى  
مقاصد القرآن العظيم و حاصل كورة الخلاص في فضائل سورة الاخلاص و شرح  
قطبة الخشاف في شرح خطبة الكشاف و في الحديث و التاريخ الشوارق العلية في شرح  
مشارك الاثر النبوية اربع مجلدات و فتح الباري في شرح صحيح البخاري و لعل ابن حجر لم يسمع  
بذلك حيث سمى شرحه بهذا الاسم كحل منه نحو عشرين مجلدا و كان يقدر تمامه في اربعين  
و عمدة المحكام في شرح عمدة الاحكام في مجلدات و امتضاغ السماد في افتراض الجهاد في  
مجلد و الاسعاديا لا صعود الى درجة الاجتهاد ثلث مجلدات و المراقبة الوقية في طبقات  
الحنفية و البلغة في تراجم ائمة النجاة و اللغة و الفضل الوفي في العدل الاشرف في و  
نزعة الاذهان في تاريخ اصبهان و تسميل طريق الوصول في الاحاديث الزائدة على جامع  
الاصول و الاحاديث الضعيفة و الدال الغالي في الاحاديث العوالي و سفر السعادة و المتفق  
وضعا و المختلف صقعا و في اللغة اللامع المعلم العجايب الجامع بين الحكم و العباب و  
زيادة امتلا بها الطاب كان يقدر تمامه في مائة مجلد كل مجلد فيه مائة صحيح الجوهري و القاموس

والله سنة تسع وعشرين وسبعمائة تكاثرين وقوفي قاضيا بزيد من بلاد اليمن ليلة الاثنين  
من شوال سنة ست اوسبع عشرة وخمسمائة وهو مجمع بحجاسه ودفن بقرية الشيف اسمعيل  
الحجرتي وهو اخر من مات من الرؤساء الذين انفرد كل منهم بفق فاق فيه اقرانه على اسر القدر  
الثامن هو الشيخ سراج الدين البلقيني والفقيه على مذهبه الشافعي رحمه الله والشيخ زين الدين العراقي في  
الحديث والشيخ سراج الدين باليمن في كثرة التصانيف في فن الفقه والحديث والشيخ  
شمس الدين الفناري في الاطلاع على كل العلوم العقلية والنقلية والعربية والشيخ ابو عبد  
الله بن عرفة في فقه المالكية وفي سائر العلوم بالمغرب والشيخ محمد الدين الشيرازي في اللغة  
رحمهم الله تعالى رحمة واسعة ومحمد بن علي الشوكاني دريد رطل الكفة محمد بن يعقوب بن محمد بن ابراهيم  
بن ابي بكر بن احمد بن محمود بن ادريس بن فضل الله بن الشيخ اسحاق ابراهيم بن علي بن  
يوسف بن عبد الله الحمد ابو الطاهر الفيرزباذي الشيرازي اللغوي الشافعي الامام الكبير الماهر  
اللغة وغيرها من النحويين ولد سنة تكاثر من اعمال شيراز فحفظ القرآن وهو ابن سبع سنين  
وحفظ كتابا من اللغة وانقل الـ شيراز وهو ابن ثمان سنين واخذ عن والده وعن القوام  
عبد الله بن النجم وغيرها من علمي شيراز وسمع من محمد بن يوسف الانصاري ارتحل الى العراق  
ودخل واسط وقرأ بها العشر ثم دخل بغداد فاخذ عن التاج ابن السبائك والسراج عمن على  
القرويني وغيرها ثم ارتحل الى دمشق فدخلها سنة منيع بها من التقى السبكي وجماعة  
زيادة على المائة كابن القيم وطبقته ودخل بعليك وحماة وحلب القدس وسمع من اهل  
هذه الجهات واستقر بالقدس نحو عشرين سنين ودرس وقصد وظهرت فضائله وكثر  
الاخذ عنه وتلمذ له جماعة من الكابر كالصمد الصفي وغيره وجال في البلاد الشامية  
والمشرقية ودخل الروم والمهند ولقي جمعا من الفضلاء وحمل عنهم شيئا كثيرا ثم دخل اليمن  
فوصل الى زبيد في سنة ٩٩٩ بعد وفاة قاضي القضاة باليمن كله اجماع الذي شارح التنبيه  
فتلقاه الملك الاشرف اسمعيل بالقبول وبالغ في اكرامه وصوت له الف دينار سوى الف  
كان امرنا طرعدن يجهز بها واسمى مقما لديه ينشر العلم فكثر الاتقاع به وبعد اضاف  
اليه قضاء اليمن كله بعد ابن عجيل فقصد الطلبة وقراء عليه السلطان فمن دونه

بسم الله

المصري على لسان من اتفق عليه ان هذا شيء لا ينطق به لسان ولا يجرى به  
 قلب فقد كانت اليمن عبياء فاستنارت فكيف يمكن ان تقدم وانت تعلم ان الله قد  
 احياك مكان من امن بعلمه فبالله عليك انما اذهبت له بقية هذه النفس والله  
 يا محمد الدين عمن ابارة الى ابي فراق الدنيا ونعيمها ولا في قلوبنا انت ايمس واهلنا انتم وفي  
 هذا الكلام عمن للمعتبرين من افاضل السالطين بتعطيلهم قد رعلماء الدين وقد اخذ عنه  
 الاكابر في كل بلاد وصل اليه ومن جملة تلامذته الحافظ ابن حجر والمفسر زكي والبرهان المحجلي  
 ومات ممقبا بمعه وحواسه في ليلة عشرين من شوال سنة اتمى فهذا الفير زابدا  
 عمدة احبارهم المراجيح وقدوة كهارهم المناجيح وقد نصر الصدق الصريح وازار الصواب  
 المضيق وهناك ستر الباطل الفضيحة وقطع ظلم المنكر القبيح حيث اثبت هذا الحديث  
 الثابت الصحيح في كتابه المسمى بتقد العصم وقطع عرق كل ريب ببيانه الفصيح  
 واستاصل شاكل شك بتبنيانه النسيم فلا يسهل عرافه عنه الا من قد اخطأ في فهمه ولا يعدل عن  
 ايقان الا من حل رثها وابي ولا يلزم فيه الا من تاه من بعد افاق السبيل الفصح ولا يطعن فيه الا من اهان  
 علمه راسه من السفليان فلا ينجعه هاتقد ولا ينجح وجهه صدره ويهضم انك امام الدين محمد  
 البحر والياحي وكتاب اسم النبي وخلفه لا لابقه اثبات اخير شريف فروده جنانحه  
 شهاب الدين احمد وكتاب توضح الدلائل بعد ذكر بعض اسماها كجاء امير المؤمنين عليه السلام وبيان  
 ايراجي ويذكر انرا اشتهر ومنها باب مدينة العلم عن علي رضي الله عنه قال قال رسول الله  
 صلى الله عليه وعلى اله وبارك وسلم انما مدينة العلم وعلى بابها فمن اراد  
 العلم فليأت من بابها رواه الطبري من تخرجه ابي عمرو اورده الامام الفقيه المذكي  
 وقال كما في الحديث ومحبب بما ذكره علامه جوي اذا كابر علمائ اعلام وافخم فقماي عظام ستية  
 بوجه جنانحه شهاب الدين احمد وتوضيح الدلائل اوراين واصان لمينة توده الامام الشيخ العالم العارف  
 الرباني الملقب الوفور عليه ومعرفة الغزالي الثاني من شد الخلاق الفقيه امام الدين محمد  
 البحر والياحي قدس سره اخبر هذا البحر واما هم المعروف بجليل الالقاب وعالمهم  
 الدواب عندهم في اقتناء الماتر ابلخ الاداب قد عد باب مدينة العلم من اسما امام



وجه صدقهم انهم شمس الدين محمد بن محمد بن الجزري و اسنى المطالب في مناقب علي بن ابي طالب  
اخبرنا الحسن بن احمد بن هلال قرأه عليه عن علي بن احمد بن عبد الواحد اخبرنا احمد  
بن محمد بن محمد في كتابه من اصبهان اخبرنا الحسن بن احمد بن الحسين المقرئ اخبرنا  
احمد بن عبد الله بن احمد الحافظ اخبرنا ابو احمد محمد بن احمد الجرجاني اخبرنا احمد بن  
الحسن بن سفيان اخبرنا عبد الحميد بن بحر اخبرنا شريك عن سلمة بن كهيل عن الصنائع  
عن علي رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان ادا الحكمة و على يابها و رواه  
الترمذي في جامعه عن اسمعيل بن موسى عن حماد بن محمد بن الربيع عن حماد بن شريك عن سلمة  
بن كهيل عن عيسى بن عذبة عن الصنائع عن علي و قال حديث غريب و رواه بعضهم عن شريك  
ولم يذكر و فيه عن الصنائع قال ولا يعرف هذا الحديث عن و اسند من الثقات غير شريك و في  
الباب عن ابراهيم بن عيسى **قلت** و رواه بعضهم عن شريك عن سلمة و لم يذكر فيه عن  
و رواه الاصبغ بن نباتة و الجارث عن علي بن حمزة و رواه الحاكم من طريق جاهد عن ابي عباس  
عن النبي صلى الله عليه وسلم و لفظه ان امة من امة العلم و على يابها فمن اراد العلم فليأتها  
من يابها و قال الحاكم صحيح الاسناد و لم يخرجاه و رواه ايضا من يحدنا جابر بن عبد الله و لفظه ان امة  
العلم و على يابها فمن اراد العلم فليأتها و في نسخة اخرى ان امة من امة العلم و على يابها فمن اراد العلم فليأتها  
جزري في مشيخته من ذرية العلم و بعد هذا انما مسندنا و هو حسن بن اسنى من اهل الاسناد المأموق الكائن من طبرستان  
ليث بن غالب امير المؤمنين ابي الحسن علي بن ابي طالب كرم الله وجهه و رضي عنه و ارضاه  
اردها بمسلسلا من حديثه و بمصداق من روايته و حديثه و رواه علي بن اسناد صحيح اليه  
من القرآن و السنة و الخبر و في ما اهل الولاية عليه السلام الله تعالى ان يشيخا  
ذلك و يقر بها كذا و في زوران ابو اير و احاديث مناقب كنهه **قلت** فهذا انزل من بحر و قل  
من كثر بالنسبة المناقب الجليله و محاسنه الجسيمة و ليس ذهبا لا استقصاء ذلك بحقه  
اطال الكلام بالنسبة الى هذا المقام و لكن رجوا من الله تعالى ان يسير افراد ذلك بمكاتبه  
فيه ما بلغنا من ذلك و الله للموفق للصواب و مستمر بما ذكره علامة شمس الدين الجزري من ذرية  
انما علم حفاظه و انما هم مروه سابق بمصيب فضل سبق و ترجع و افلاق و مصنف لقمانه مقبوله

عمره

أسد الله

ذوى الكلاب عليه وعلى صنوه والهامان الملك الوهاب آلاف السلام المزرى بكل  
امسك وملاب وظاهر كونه مستبطاً من هذا الحدوث النبوية فرغمت الحمد انا المنكر البضاب وقعت  
اروس المجاحدين اكل وشاب ووضه ان الشاك فيه والمرتاب بعد اثبات الهجر وى اياه  
بغظيم الانتصاب هاجر للصدق والصواب والهاجر بضعنه هجر اياه ايتار الزرع بجز  
الذهاب وليس له الاخير المال وسق الماب وما كيد الا في تبار وتباب  
وجه صدق شمس زوجه يوسف اعور واسطى درسا له كدر در اهل حق نوشته گفته الثاني من وجوه حجج الراهنة  
بالعلم حديث انامدنية العلم وعلى بابها والمجواب عنه ايضا من جوه احدها ان هذا  
الحديث يتضمن ثبوت العلم لعل ولا شك انه بحر علم زاخرا لا يدرك قعره الا ان  
لا يتضمن الرجحان على غيره بدليل ثبوت العلم لغيره على وجه المساواة بقول النبي صلى  
الله عليه وسلم في مجموع الاصحاب اصحابي كالنجوم باهم اقتديتم اهتديتم فثبت العلم  
لكلهم ثابتهما ان بعض اهل السنة ينقل زيادة على هذا القدر وذلك قولهم ان النبي  
صلى الله عليه وسلم قال انامدنية العلم وعلى بابها وابوبكر وعمر هما جيل طائما اذ كانا وما  
الباب فضاء فارغ والحيطان والاركان طرف محيط فبحا فتن على الباطل ظاهر فالمراد فتم في  
تاويل على بابها اى مرتفع وعلى هذا يبطل الاحتجاج به للافقده انتهى **في هذا الوسط**  
ناصبهم الاعور وما رقمهم الاخرة قد سدت عليه في قبح هذا الحديث المذاهب  
واختلط عليه الخارث بالذائب فلم يصب الى الطعن في سنده طريقا وسبلا ولم يلف  
الاجله في هذا الباب مقالا ولو كان عليلا ولم يجد بدا من الاعتراف والاقرار ولم  
يجترأ على جداصله والانتكاش فاخذ يتنكب في تسويله عينا وشملا وطفق يتردد  
في تحريفه زيفا وضلالا وسند مرتضى مرخر فانه فيما بعد انشاء الله القهار ونسوق  
الى متاعه الكاسد اطم البوار والدمار فالعجب كل العجب من المخاطب الجالب لنفسه  
وحى الشجب كيف جمع بين الطعن في سنده والتكول عن معناه وقرن بين حججه اصله  
والعدول عن منفرته فجمع بين هذين النكرين وساق على حوبائه ادهى الحين والرين  
وفاقضيه اهل النصب والاضراف وسبق ينشيعه ارباب المجنون والسفساف

ثبوت



والشيخ ابي محمد عبد الرحمن بن البغدادي فتوفي ابن الجندی وهو قد وصل الى قولنا  
الله يامر بالعدل والاحسان في النسخ واجازة واشهد عليه ثم توفي فاكملها على الشيخين  
المذكورين ثم رجع الى مشق ورجل رحلة ثانية فجمع ثانيا على ابن الصائغ العشرة بمضمون  
الكتب الثلاثة المذكورة في التيسير والتذكرة والارشادين والتجريد وعلى ابن البغدادي في  
الثلاثة عشر من العشرة المشهورة وابن محجب في الكاشف والحسن في مضمون الكتب المذكورة التي  
تلاها على شيخه ابن الصائغ وغيره وسمع الحديث من بقى من اصحاب آل المياطي والابن  
واخذ الفقه عن الشيخ عبد الرحيم الكاسبي وغيره وسمع الحديث من غيرهم ثم عاد الى مشق  
فجمع القراءات السبع في ختمه على القاضي ابي يوسف احمد بن الحسين الكفري الحنفى ثم حل  
الى الديار المصرية وقربها الاصول والمعاني والبيان على الشيخ ضياء بن سعد الله القريني  
واخذ عن غيره ورجل الى الاسكندرية فسمع من اصحاب عبد السلام وابن نصر وغيرهم وقراء  
بمضمون الكاشف وغيره على الشيخ عبد الوهاب القريني وسمع من هؤلاء الشيوخ وغيرهم  
كثيرا من كتب القراءات بالسمع والاجازة وقرأ على غير هؤلاء القراءات ولم يكمل واجازة واذ  
بالاقتناء شيخ الاسلام ابي الفتح اسمعيل بن كثير سنة اربع وسبعين وكذلك اذن  
الشيخ ضياء الدين سنة ثمان وسبعين وكذلك شيخ الاسلام البلقيني سنة خمس  
الى ان قال والفقرات كذا في النسخ في القراءات العشر مجلدان ومختصر التيسير وتفسير التيسير في القراءات  
وهذا الكتاب وهو تاريخ القراءات بطبقا من اصله لما اخذ امير المؤمنين الماوراء المعرف شرح المصاحف في ثلاثة  
والفقه عند التفسير في رتبة العشرة والعربية ونظم كثير من العلوم ونظم غاية المهمة في الزيادة  
على العشرة قد بما ونظم طيبة النشر في القراءات العشر والجمهورية في النحو والمقدمة فيما  
على قارئ القرآن ان يعلمه وغير ذلك في فنون شتى وفضل بن روزبهان وشرح شمائل  
ترد في گفته ابو الخيزر محمد بن محمد بن محمد بن الخيزر رحمه الله تعالى شيخ مشايخ الاسلام  
وقاضي القضاة بن الانام الجامع لاقسام العلوم الشرعية والحكاوي للمعارف الاصلية و  
الفرعية كان متوحدا في زمانه في علو الشك في العلوم سيما في القراءات فقد وصف  
الشيخ الامام الاجل ابو الفضل العسقلاني شهره بان الحجة المتفرد الوحيد في القراءات

[illegible]

سنة خمس وستين وسمع الحديث من جماعة وافرد القراءات على بعض الشيوخ وجمع السبعة  
في سنة ثمان وستين ورجع في هذه السنة ثم رحل الى الديار المصرية في سنة تسع وجمع  
القراءات العشرة وكأنتي عشرة ثم للثلاث عشرة ثم رحل الى دمشق وسمع الحديث من أصحاب  
الديار والبرقوهي واخذ الفقهاء السنوي وغيره ثم رحل الى الديار المصرية وقرأ بها الاصول للمعالي  
والبيضاور رحل الى السكندرية وسمع من أصحاب ابي عبد السلام وغيرهم واذن له بالافتاء شيخ الاسلام  
ابو القاسم السمعيل بن كثير سنة اربع وسبعين وسبعاً وكنى ذلك الشيخ ضياء الدين سنة ثمان وسبعين وكذلك  
شيخ الاسلام البلقيني سنة خمس وثمانين ثم جلس للقراء وقرأ عليه القراءات جماعة ثم وقضا الشمام سنة  
وتسعين وسبعاً ثم دخل الرومان له من الظلم فخذلوا له وغيره بالديار المصرية في سنة ثمان وتسعين  
سبعاً ثم نزل بمدينة برؤسا دار الملك الكامل المجاهد بايزيد بن عثمان فأكمل عليه القراءات  
العشر بها جماعة كثير من اهل تلك الديار وغيرهم ولما كانت الفتننة العظمى المشهورة  
من قبل تيمورخان في اول سنة خمس وثمانمائة فاحذاه الامير تيمور معه الى ماوراء النهر  
وانزله بمدينة كاش ثم الى سمرقند وقرأ عليه في كل منها جماعة كثير من اهلها وفي الامير  
تيمورخان في شعبان سنة سبع وثمانمائة خرج من بلاد ماوراء النهر فوصل الى خراسان  
ودخل الى هراة ثم الى مدينة يزد ثم الى اصفهان ثم الى شيراز فقرأ عليه في كل منها جماعة  
بعضهم السبعة وبعضهم العشرة والروم صاحب شيراز بيز محمد قضاء شيراز ونواحيها فبقية  
فيها كرها حتى فتح الله عليه فخرج منها الى البصرة ثم فتح الله له الحجازة بمكة والمدينة  
سنة ثلاث وعشرين وحين اقامته بالمدينة قرأ عليه شيخ الحرم والف في القراءات  
كتاب النشر في القراءات العشر في مجلدين ومختصره التقريب وتحرير التيسير في القراءات  
العشر وطبقات القراء وتاريخهم كبرى وصغرى التي نقلت هذه الترجمة من صغرها ولما  
اخذ الامير تيمورخان الى ماوراء النهر لهذا الشرح المصباح في ثلاثة اسفار والف في  
التفسير والحديث والفقه ونظم قديماً غاية المهرة في الزيادة على العشرة ونظم طيبة  
في القراءات العشر والجوهرة في النحو والمقدمة فيما على قارى القرآن ان يعلمه وغير ذلك في  
فنون شتى هذا ملحقه الجزرى عن نفسه في طبقاته الصغرى نقلت عن خطه وقال بعض

والمشارك في الحديث وصاحب الفقه اشتهر في زمانه بعلومه  
لا في المشايخ وصحبهم وكان اصله من دمشق ومسكنه بقرية الكتان وله هناك مسكن  
وسافر الى مصر وحدث بها وحضر مجلس ختمه للصحيح البخاري وكان شيخ الاسلام قاض  
القضاة بالديار المصرية وامير المؤمنين في الحديث ابو الفضل احمد بن علي احتسب في شهر با  
حج وعظمه وذكره في شرح البخاري فقال صاحبنا الشيخ محمد الجزري ثم سافر الى الروم وحدث  
بها ونقله السلطان تيمور بعد فتخيره لبلاده الى خراسان وماوراء النهر فاقام بالبلاد  
للمذكورة زمنا طويلا يحدث ويصنف ووصف في خراسان شرحه على المصابيح للسرخسي  
بتصحيح المصاييم وذكر فيه انه لم يكن معه ورقة من كتبه ثم سافر الى شيراز وتوفي  
قضاء للقضاة الشافعية وكان جليلا جريلا مبحرا الى ان توفي بها سنة ثمان  
وثلاثين وثمان مائة وقد ادركت كثيرا من تلامذته كما فصلته في كتاب الجبل المتين و  
بمير الدين علي بن راس جليل كفته شيخ الاسلام شمس الدين ابو الخير محمد بن محمد الجزري الشافعي  
المقري الشافعي مولده في ليلة السبت سادس عشر رمضان سنة احدى وخمسين  
وسبع مائة اعتنى بالقراءات فاتقنها ومهر فيها وله مصنفات جليلة منها كتاب القراءات  
القراءات العشر نظم العشرة وذيل على طبقات القراء للذهبي والحاصل الحصين في الادعية  
والا ذكار والتوضيح في شرح المصاييم وغير ذلك وجميع مصنفاته مفيدة نافعة وغير لقضاء  
الشام فلم يتم له ذلك الى تدريس الصلاحية بعد الشيخ نجم الدين بن جماعة المتقدم  
ذكره واقام بها ثمن السنة ثم توجه من القدس الى بلاد الروم ثم سار الى بلاد فارس  
وتوفي قضاء شيراز وحضر في القاهرة سنة سبع وعشرين وثمان مائة ثم سافر رسولاه  
سلطان مصر الى سلطان شيراز في السنة المذكورة وتوفي بشيراز في ربيع الاخر  
سنة ثلاث وثلاثين وثمان مائة رضي الله عنه رحمه واحمد بن مصطفى بن نيل المعروف بطاشيك  
زاده ورفيق لغته - ومنهم الشيخ محمد بن محمد بن علي بن يوسف الجزري يكنى  
بابي الخير ولد في حقه نفسه من لفظ والده في ليلة السبت الخامس والعشرين من شهر  
رمضان سنة احدى وخمسين وسبع مائة بدمشق وعظمه في سنة اربع وستين و

الاسنوي والبلقيني والبهاسيكي واخذ الاصول والمعاني والبيان عن الفضلاء القدر  
والحديث عن العامة بكثرة والفرق واشتد شغفه بالقراءة حتى جمع العشرة ثم الثلاث عشرة  
للقراءة مجامع بني امية ثم دخل الى بلاد الروم سنة ٩٨٠ والنقل بالسلطان بايزيد خان فآثر  
وعظمه فنشر هناك علم القراءات والحديث وانتفعوا به فلما دخل تيمورلنك بلاد  
لخذه معه الى سمرقند فاقام بها ناشر العلم وكان وصوله اليها سنة ثمان مائة وثمان  
شعبان سنة ثمان مائة وثمان مائة وثمان مائة وثمان مائة وثمان مائة وثمان مائة  
ثم شيراز وانتفع به الناس في جميع هذه الجهات لاسيما في القراءات والرواية سلطان شيراز ان  
يله قضاها فاجاب مكرها ثم خرج منها الى البصرة ثم جاور بمكة والمدينة سنة ثمان مائة  
دمشق سنة ثمان مائة وثمان مائة وثمان مائة وثمان مائة وثمان مائة وثمان مائة  
التحديت ثم عاد الى مكة ودخل اليمن فعظمه صاحبها واكرمه واخذ عنه جماعة من علماء  
اليمن وعاد الى مكة ثم الى القاهرة ثم الى شيراز وله تصانيف كثيرة نافعة منها التنقيح في القراءات  
العشر في مجلدين والمهيد في التبيين ونهاية المهتدي في تمة العشرة واعانة المهتدي في الزيادة على العشرة ونظم طيبة  
النش في القراءات العشر في مجلدين ونظم المقدمة فيها على ربه ان يعلم والتوضيح وطبقا  
القراء في مجلد ضخيم وغاية النهايات في اسماء رجال القراءات والحصن الحصين من كلام سيد  
الموسلين وعدة الحصن الحصين وحنة الحصن الحصين والتعريف بالمولد الشريف وعقد اللا  
في الاحاديث المسلسلة العوالي والسند الاحمد فيما يتعلق بسند احمد والقصد الاحمد في رجال  
مسند احمد والمقصد الاحمد في ختم مسند احمد واسنى المناقب في فضائل علي بن ابي طالب  
والجوهرة في الخص غير ذلك وكان تصنيفه هذه المصنفات في الجهات التي تقدم ذكرها وقد تقدر  
بعلم القراءات في جميع الدنيا ونشر في كثير من البلاد وكان اعظم فخره واجل ما عند  
مات بشيراز يوم الجمعة خامس ربيع الاول سنة ثمان مائة وثمان مائة وثمان مائة وثمان مائة  
الدولة العثمانية ان هذا الترجمة لما وصل هو وتيمورلنك الى سمرقند عمل تيمورلنك وليمة عظيمة  
وجعل على يساره اكابرا امر او على يمينه العلماء فقدم صاحب الترجمة على السيد الشريف الحجري  
المقدم ذكره فعقب في ذلك فقال كيف لا اقدم رجلا عارفا بالكتاب والسنة ومولوك

بلا مذته بخطه قال الفقير للمعروف من بحارة توفي شيخنا رحمه الله تعالى ضجة الجمعة  
لخمس خلون من اول الربيعين سنة ثلاث وثلاثين وثمانمائة بمدينة شيراز ودفن  
بدار القراء التي انشأها وكانت جنازته مشهودة بتبادر الاشراف والخاص الى حياها و  
تقبيلها ومساها تبركها ومن لم يمكنه الوصول الى ذلك كان يتبرك بمن يتبرك بها في  
الندس بموت كثير من ميام الاسلام رضي الله عنه وعن اسلافه واخلافه ومن جملة تضايف  
الشيخ المذكور كتاب الحصن الحصين في الدعوات الماثورة عن النبي صلى الله عليه وسلم  
وهو كتاب نفيس جدا ثم احقق اختصاصه لمحل الى ان قال في الشقائق ثم ان المولى  
خضر بك بن جلال ارسل الى الشيخ الجزري نظما وهو هذا لو كان في ابيه للنظم مفخرة  
الفتى مدحه الفا من الكتب ولكنه البحر في كل الفن فناه اهداء درالى بحر من الادب  
فارسل اليه الشيخ جوابا بالانظمة وهو هذا في درنظمك بحر الفضل ذو لجب ودر  
نظمك عقد في ظلى الادب في الدر في البحر معمودتكونه في البحر في الدر ريبدي غاية العجب  
الى ان قال في الشقائق ثم ان الشيخ الجزري رحمه الله عليه لما ذهب به الامير تيمور الى  
ماوراء النهر اتخذ الامير تيمور هناك وليمة عظيمة وكان السيد الشريف الجرجاني  
مدرسا في ذلك الوقت بسمرقند فعين الامير تيمور جانب سيارة للامراء وجانب عينة للعلماء  
وقدم في ذلك المجلس الشيخ الجزري على السيد الشريف فقالوا له في ذلك فقال كيف لا اقدم  
رجلا عارفا بالكتاب السنة ويشاور ما اشكل عليه منهما النبي صلى الله عليه وسلم  
بالذات فيجمل له ومحمد بن علي الشوكاني الصنعاني ودر بطالع كفته محمد بن محمد بن محمد بن علي  
بن يوسف الدمشقي ثم الشيرازي المصطفى الشافعي المعروف بابن الجزري نسبة الى جزيرة ابن  
قرب الموصل كان الهوة لاجرا فنكت الاربعين سنة لا يولد له ولد ثم حج فشرى ملاء زمزم  
بغية ان يرزقه الله وولداعلم لا يولد له صاحب الترجمة في ليلة السبت الخامس والعشرين  
من رمضان سنة بدمشق فشه بما ولخذا القراءات عن جماعة ثم رحل الى القاهرة فبيع  
من جماعة كاصحاب الفخر بن البخاري واصحاب المصطفى ورحل الى الاسكندرية فقراء  
على اهلها كابن الدماميني وجد في طلب الحديث بنفسه وكتب الطباق واخذ الفقه عن

خمس و ۶

اقران در علوم و عرفان خویش بود و عبد الرحمن طایبی در تفهیمات الناس گفته شیخ ابو بکر الخانی رحمه الله تعالی  
خدمت خواجیه محمد یار ساقدس الله تعالی در بعضی کتب و کتاب ایشان را چنین نوشته است ذوالنعمه النافع  
والعمل الرافع ملاذ الجمهر و اشفاء الصد و اوصاف العلماء والعرفاء والفقهاء رافع اعلام  
السنه وقامع اصناف البعده ناهج منها هجر الحقیقه سالک مسالك الشریعه والطریقه  
الداعی الى الله سبحانه على طریق الدیقین سیدنا و مولانا زید المله والدين وى جامع بوده میان  
علوم ظاهری و باطنی و از اول تا آخر استقامت بر عبادہ شریعت و متابعت سنت که بزرگترین کرامتشی  
محققان این طایفه است ایستاده است و نسبت وی در طریقت شیخ نورالدین عبد الرحمن مصریت شیخ نورالدین  
عبد الرحمن بن ابراهیم تربیت و بلوغ وی بمرتبه تکمیل و ارشاد و در اجازت وی چنین نوشته است و پیش  
ثبت کرده که لما استحق الخلق وقبول الواردات الغیبیه والفتوحات استخبر الله تعالی  
و اخلیته خلوق المعصیه و هی سبعة ايام من الله تعالی فیها ما امر بعباده ففهم الله علیها  
من عند الخلیفه الی بعده و از داد فی الترقیات فی درجیات المقامات الی مقام حقیقه الشیبه  
و اخلت منه قیود التفرقه فی شهود الجمع قبل اتمام الایام السبعه فی اتمامها ظهر له لوامع  
التوحید الحقیقه الذی انی المشار الیه علی لسان اهل الحقیقه یمیج الجمع و هو لدفع استعداده  
بصد فی الترقی الزیاده و انی علی رجاء من الله ان یاخذ منه المیده و انما و یبقیه بقاء و امان  
شیخه للبتقین اماما و ی فرموده اجازت نامه که شیخ نورالدین عبد الرحمن نوشته بود در وقت رحلت  
بجزاسان در بغداد بملاذ بعد از مدتی مدیه که از خراسان بجانب مصر معاودت واقع شد و خدمت شیخ ازینجا  
رفته بود و بخلو تخانه وی در آمد و در اینجا اجازت نامه خود را یافتیم لی تفاوت مگر بجز فی چند ابواب و انما  
خلوت مضبوط بود و در ان کشاده میبود نمیدانم که آن مسوده اصل بود که اجازت مرا از انجا نوشته بود یا خود بنود  
والایت نوشته بود که اجازت نامه من فوت شده و با بنجام سادات فخریه و از انجا نیلبری من نوشته بود و گذشته  
بود بجهت نقد بر آن مدت دید و خلوتی چنانکه مذکور شد محض کرامت بود هم او فرموده است که چون از مصری از منم  
رسیدم طایفه که شیخ نورالدین عبد الرحمن بمن داده بود و بر سر دیگر اکابر از شایخ رسیده بود همراه داشتیم با  
پیر تاج کیلا فی اتفاق ملاقات افتاد و این طایفه از من طلبیه چنانکه معتقد امای فقر درویشی باشد بوی و ادام شتب  
و رو اقمه دیدم که آن طایفه پیش من استخانه میکنند و بزرگانی را که بر سر ایشان رسیده بودی شمر و میگوید کن



صديق حسن خان معاصر در تاج مکرمل گفته محمد بن محمد الدمشقي الشيرازي المشافعي المعروف بابن الجزري كان  
ابوه تاجرا لم يولد له اربعين سنة فلما حج شرب ماء زمزم ونوى حصول الولد فاعطاه الله تعالى  
هذا الابن السعيد قال في لبس الطالع جد في طلب الحديث بنفسه واخذ الفقه والاصول  
والمعاني والبيان وقصد للاقراء بجامع بني مية ثم دخل بلاد الرقم واتصل بالسلطان في بلاد  
فاكرمه وعظمه فنش هذا لك علم القرآن والحديث ولما مات تيمور في سنة خرج من سمرقند  
الى خراسان ودخل هرات ثم يزد ثم اصبهان ثم شيراز ثم بصرة ثم جاور بمكة ثم قدم دمشق ثم القاهرة  
ودخل اليمن وله تصانيف كثيرة نافعة منها المحصول الحصين وجنة الحصن للسند الاحمد فيما  
يتعلق بمسند احمد مات بشيراز يوم الجمعة سنة ٨٣٢ رحمه الله تعالى عليه ونيز در تاج مکرمل  
این ترجمه گفته صاحب شقائق نعمانيه گويد چون تيمور بيمر قندرسيد وليمة عظيمه کرد و اکابر امرار بر يسار خود و علماء  
بريسين خود مجاداد و نشانيد و مقدم کرد اين الجزري را بر سيد شريف جرجاني چون درين باب عتابش کرد گفت  
كيف لا اقدم رجلا عارفا بالكتاب السنة انتهى واين غايت انصاف بود از تيمور زيرا که سياست  
دين مقدم است بر سياست ظنين و اگر چه علامه جرجاني تير عارف بود بعلوم شرايع اما بن الجزري امام حديث بود و تبت  
فهي هذا الجزري شيخ محدثهم که ماثل و واحد حفاظهم الا فاضل و قد ثبت هذا  
الحديث الشريف المميز بنجر اصوابه بين الحق والباطل المميز بفصل خطابه بليغ المتجلى  
والعاطل فلا يعرف عنه الا التارك للحق والتخاذل ولا يجيد عنه الا المائل عن الصدق  
والتحائل ولا يطعن فيه الا من جاب محامه الردى كالسرع الناسل ولا يفتح فيه الا  
من ربح مع فقد سداده بافوق ناصل وجهه صدق و عزمه انکه شيخ زين الدين ابو بکر محمد بن  
محمد بن علي الخوافي ابن حديث راجحا و جزا ثابت نموده شهاب الدين احمد در توضيح الدلائل بعد ذکر نزول  
آيه و نعيم ما اذن واعية در شان ائمه المومنين عليه السلام گفته قال شيخ المشايخ في زمانه و واحد الاقرب  
في علومه و عرفانه الشيخ زين الدين ابو بکر محمد بن محمد بن علي الخوافي قد سئل الله تعالى سره  
فلذا اختص على كرم الله وجهه بمر يد العلم والحكمة حتى قال رسول الله عليه وعلى آله و  
بارك وسلم انما مدينة العلم وعلى بابها فقال كل من علم لهلك عمر و مخفى فانه خوافي از اجله اعلام  
او اما مثل فقام سنينه بود و تيمور بن عبرت توضيح الدلائل واضح و واضح است که از شيخ مشايخ در زمان خود و

المصنف

الضاقی ۛ واستنقع من خميرة السلسل الصافی ۛ والویل لمن ادبر عنه احبار الحائذ المنافی ۛ  
وسلك مسلك الصّاعن الکاشم الحائض الحافی ۛ وعد اتی بید العسف والحیث کالموغل  
التاسل الطافر الطافی ۛ وجه صدور بازویم آنکه ملک العلماء شباب الدین بن شمس الدین الزاوی  
الدولت آبادی حدیث مدینه العلم را قطعاً و حقماً از جناب رسالت صلی الله علیه و آله وسلم ثابت و متحقق و بسته  
برای ایضاح و تبیین افترای منقرین بموادی آن است. الا و احتیاج فرموده چنانچه در باب السعدا گفته  
و اینجا منافقان افتر کنند که علی بن ابیطالب رضی الله عنه کاعده بنشت که چاکر پنج فرزند باشند اولاد من یکی  
از ایشان بفرزند پس مصطفی صلی الله علیه و سلم آن کاعده را پاره کرد عجب از آن منقرایت شاه علی  
اخ بنی باب علم کاعده نویسد که احرار بفرزند و بیع احرار در بیع دین مباح نبوده اقوالهم علی  
افقاهم عرض این منافقان خوارج آن بوده تا مردمان بعلی ولی دیگران و با فرزند آن او دشمن شوند  
وجه صدور بازویم آنکه شباب الدین دولت آبادی در باب السعدا بعد از حدیث وراثت امیر المومنین  
علیه السلام و عدم وراثت عباس حدیث مدینه العلم را بحکم و جزم در معرض تأیید و تسدید آورده چنانچه گفته  
پس عمر امیر است نیا که علی بن ابی طالب را میراث کند تا مدینه العلم و علی بابها و العلماء و رثة الانبیاء  
نازیر خوان علی بن ابی طالب پس بعد از پیغمبر ادرآل ما شتم از علی ولی هیچکس بختبر نیست عصمتنا الله من  
المعترض الزیمة و مناقب کثیره و محامد و فیه دولت آبادی انشاء الله تعالی در مجلد حدیث و تفصیل فرموده  
لکن در اینجا عبارت سبحة المرجان غلام علی از اد اقتصار میرود و هوی هذه مولا القاضی شهاب الدین بن  
شمس الدین الزاوی و الله و الله و الله ضریحه و الله القاضی بد و الله آباد دهلی و تلمذ علی القاضی  
عبد المقتدر الدهاوی و مولا ناخو اچکی الدهل و هو من تلامذة مولا ناعمین الدین المعمری  
رحمهم الله تعالی ففاوق اقرانه و سبق لخوانه و کان القاضی عبد المقتدر یقول فی حقّه بانیته  
من الطلبة من جلد علم و لجم علم و عظمه علم و لما توجه للوکب الیموری الی الهند و خرج  
مولا ناخو اچکی قبل وصوله الی دهلی منها الی کالپی خرج القاضی شهاب الدین صحبة استاذة  
الی کالپی فاقام مولا ناخو اچکی بکالپی و ذهب القاضی الی دار الخیو رجوفق بفتح الجید و سکون  
الواو و النون و ضم الناء و سکون الواو و اخرها راء بلدة عظيمة من صوبة الہ اباد کانت ار  
الخلافة للسلاطین الشریفة و ذکر طبقة هم مسطوی فی تواریخ الهند نشأ بها کثیر من المشایخ

بر سر قلان و فلان رسیده ام عالی مرا بر سر خلدی بنهادی که بشرب خمر اشتغال مینمایم چون بامداد شد بایکی از  
از اصحاب بطلب می بیرون رفتم شنیدم که وی در خراباست و بشرب خمر مشغولست با بخار فتم گفتند فلان  
خانه است در آیدیم مست افتاده بود و طاقیه بر سر وی مصاحب من مرا گفت تو بیرون رو که من طاقیه را بیا  
من بیرون آمدم و طاقیه از سر و سب برداشتم و در خانه را بر بالای دی بست پیش من آور و گویند که در آخر  
حیات میرا واردی رسید که سه شبانه روز با کلکیه از خود غائب بود چون دیر از ان غیبت باز آوردند قریب  
خاموشی بروی غالب بود و سخن کم میگفت روزی از درویش احمد سمرقندی پرسید که در هیچ جا دیده که جذبه  
چنین مذکور شده باشد که جذبات بی در پی گز و واصل منقطع نشود درویش احمد در جواب گفت که این معنی  
را در هیچ جا ندیده ام درویش احمد سمرقندی از فریدان کار کرده و خلفای بود سخنان صوفیه را دیده بود و بر بالا  
بداثرانیک بیان میکرد و بدرس و مطالعه فصوص اشتغال می نمود بخط وی دیده ام که در آخر مضبوط نموده  
بود که بعد از آنکه حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم مراد بر من فصوص الحکم اشارت فرمود بود در پیش اباء و بخت  
بودم آنحضرت را دیدم پرسیدم که یا رسول الله ما تقول فی حق و نعوذ قال صلی الله  
علیه و سلم قل كما کتب ثم قلت یا رسول الله ما تقول فی الوجود قال صلی الله علیه و سلم  
اما يقول الوجود فی القديم قدیم و فی الحادث حادث ثم قال صلی الله علیه و سلم انت الاله  
وانت مولا الاله نظر فی الصفات الالهیه و انت مولا بهیض و تعینک و هو  
علی ما قول شهید تقی فی الشیخ زین الدین رحمه الله تعالی لیلۃ الاحدی الشانی من شوال  
سنة ثمان و ثلاثین و ثمان مائة اول او را در قریه بالین من کرد و از آنجا بدر و شیباد نقل فرمود و روز  
درویش اباء بجوار عید گاه هرات و حال بر سر فرار متبرکه که وی عمارت عالی ساختند و چنان معمور مردم نشین شده  
که نماز جمعه میگذازند انتقی کلام الحامی و جلالت مرتبت و علو منزلت خوفاً بر ناظر حواشی روضه الانبیا محمد بن  
بر یعقوب الامام و سید السیر غنیات الدین بن امام آل الهدی بخواند امیر اخبار الانبیا شیخ عبدالحق که بود سبط مجیر شیخ احمد شافعی  
انتباه سلسله الایمان فی اوله مخانیز ظایر و با برست همند اعداد فهم الجلیل ذین الدین  
الخوف فی الناهض فی جوف الفضل بالقوادیم و الخوف فی قد کسر لحنه المنکر المحلح النافی  
و حص ارباش الطاعن الجراح العانی فی حیت اثبت ذل الله مدیث الکافی العافی فی واجتجهد  
الخیر الشافی العافی فی طوبی لمن اقبل علیه اقبال للذ عن المصافی فی واستند بر بطل ذیل السایغ

وبشر بن سفيان بن زيد بن ارقم وسفينة مولى رسول الله صلى الله عليه وسلم وصهيب الرقي وابن  
عباس وابن عمر وابن الزبير وعمر بن حريث والنزال بن سبرة الهذلي وجابر بن سمرة وجابر بن  
عبد الله وابو جحيفة وابو امامة وابو ليل الانصاري وابو موسى الاشعري ومسيح بن الحكم الرقي  
وابو الطفيل عامر بن والله وغيرهم ومن التابعين زر بن جبيش وزيد بن وهب وابو اسحق الد  
وابو عثمان النهدي وسعيد بن المسيب والاحمدي بن قيس والحريث بن سويد اللخمي والحريث بن  
عبد الله الكعبي وحمرلة مولى اسامة بن زيد وابو اسان حصين بن المنذر التميمي وحجيرة  
بن عبد الله الكندي وربي بن خراش وشريح بن هانئ وشريح بن النعمان الصائلي وابو وائل  
شقيق بن سلمة وشبث بن ربعي وسويد بن غفلة وعاصم بن ضمرة السلولي وعامر بن شرحبيل النخعي  
عبد الله بن سلمة المرادي وعبد الله بن شهاب بن الهاد وعبد الله بن شقيق وعبد الله بن معقل  
بن مقرئ وعبد خير بن يزيد الهمداني وعبد الرحمن بن ابي ليلى وعبد السلاماني وعلقمة بن  
النخعي وعبد بن سعيد النخعي وقيس بن عبد الله بن اوس بن الجعد ثمان ومروان بن  
الحكم ومروان بن عبد الله بن النخعي نافع بن جبير مطعم وهانئ بن هانئ وزيد بن شريك التيمي وابو بردة  
بن موسى الاشعري وابو حية الوادعي وابو الخليل الحضرمي وابو صالح الحنفى  
وابو عبد الرحمن السلمى وابو عبيد مولى بن ازهر وابو الهيثم الاسدي وخلائق كان لله من الولد  
الذكر واحد عشر من اعقب منهم خمسة وهم الذين رووا عنه والعماسخاسمهم وكان لهم  
الافان ثمان عشر منهم زينب ام كلثوم وامامة وغيرهن قال غير واحد كان على صغير فلدا يبط  
وقال ابن عبد البر روى عن سليمان وابي ذر والمقداد وخباب وابي سعيد وجابر وزيد بن ارقم  
على ابن ابي طالب من اسلمه وروى عن ابي رافع مثله لكن قدم خديجة وقال ابن اسحاق اول من من  
بالله ورسوله من الرجال على بن ابي طالب هو قول ابراهيم اب الا انه قال من الرجال بعد خديجة و  
هو قول الجميع في خديجة وهو قول عبد الله بن محمد بن عقيل وقتادة ومحمد بن كعب القرظي و  
روى ابو عوانة عن ابي بلج عن عمر بن ميمون عن ابي عباس قال كان على بن ابي طالب من الله من  
الناس بعد خديجة قال ابن عبد البر هذا السناد لا قطع فيه لاحد يصحبه وثقة نقلته وهو  
معارض ما ذكرنا عن ابي عباس في باب بكره والتصحيف في امر ابي بكر انه اول من اظهر اسلامه وروى

العلماء فأغتنم السلطان إبراهيم الشرقى والى جوف نور و روده و نضر سقا الله تعالى  
سبحانك احسان و روده عظمه بين الكبراء و لقبه بذلك العلماء فبين القاضى مسند الافادة  
وفاق البرجيس فى اقامته السعادة و التى كتبه اسارت بها اركان العرب و العجم اذ كرس لاجالته  
من النار الموقدة على العلم و هما البحر المنويج تقسيم القرآن العظم و بالفارسية و النحل السنى على  
كافية الض و هى شهر تصانيفه و الا لشاد و هو متن فى النحول التزم فيه تمثيل المسئلة فى  
ضمن تعريفها و بديع الميزان و هو متن فى البلغة بعبارات مسجعة و شرح البردوى فى  
اصول الفقه كجفت الا من شرح بسيط على قضية بانته سعاد و رسالة فى تقسيم العلوم  
بالعبارة الفارسية و مناقب لسادات بتلك العبارة و غيرها فى بعض من رجا المرجب سنة  
تسع و اربعين و ثمانمائة و دفن بجوف نور من الجاني الجنى فى من سجن السلطان ابراهيم الشرقى  
فهذا شهاب الدين الدلتابادى المعروف عندهم بملك العلماء و هو  
والمبادى قد اثبت بالقطع هذا الحديث الشريف الصادق المورى بطيسته على مر هذا  
والمبادى فلا يخفى الا المتكررا الحاكما المعادى و لا يرناب فيه الا ان خلف الحاشية اذ  
وانته العاصم عن شتمه و العوادى بنطقة المحيطات فى تم والمبادى و سيرة و سيرة  
انك شهاب الدين ابو الفضل احمد بن على بن محمد بن محمد بن على بن محمد بن ابراهيم بن محمد بن  
رادر ساقب خباب امير المؤمنين عليه السلام و اذ فرموده چنانچه در تهذيب التهذيب گفته على بن ا  
طالب عبد مناف بن عبد المطلب بن هاشم ابو الحسن الهاشمى امير المؤمنين كذا رسول الله  
صلى الله عليه و سلم و اذ اتراب و الخير فى ذلك مشهور و امه فاطمة بنت اسد بن هاشم  
اسلمت و فانت فى حقيقه رسول الله صلى الله عليه و سلم و صلى عليه و اتراب فى قبرها روى  
عن النبى صلى الله عليه و سلم و عن ابى بكر و عمر و المقداد بن الاسود و زوجة فاطمة بنت سواد  
الله صلى الله عليه و سلم و روى عنها روى عنه اولاده الحسن و الحسين و محمد المعروف بابى الخنفية  
و عمر و فاطمة و ابن ابى محمد بن عمر بن على و ابن ابى على بن الحسين بن على و سواد و مريته ام موسى  
و ابن اخيه عبد الله بن جعفر بن ابي طالب و ابراهيم بن جعفر بن هبيرة المخزومي و كاتبة عبد الله بن  
ابى رافع و من الصحابة عبد الله بن مسعود و البراء بن عازب و ابوهريرة و ابو سعيد الخدري

السبق

عن شیء الا خبر تكلم رسولی عن كتاب الله فوالله ما من آية الا وانا اعلم البليل نزلت بها  
ام في سهل ام في جبل وقال سعيد بن عمرو بن سعيد بن العاص قلت لعبد الله بن عباس بن ابي  
ربيعه لم كان صغوا لئاس الى علي بن ابي طالب فقال يا ابن ابي ان عليا كان له ماشئت من فري  
طامع في العلم وكان له البسطه في العشرة والقدم في الاسلام والصبر برسول الله صلى الله  
وسلم والفقه في السنة والنجدة في الحرب والجود والماعون قال ابو عمر يبيع لعلي بالخلافة يوم قتل  
عثمان فاجتمع على بيعته المهاجرون والانصار الا نفر منهم لم يحبهم علي وقال اولئك قوم  
قعدوا عن الحق ولم يقوموا مع الباطل وتختلف عنه معوية في اهل الشام فكان منهم في  
صنفين بعد الجمل ما كان ثم خرجت عليه الخوارج وكفره بسبب التحكيم ثم اجتمعوا وشقوا  
عنه المسلمين وقطعوا السبيل فخرج اليهم عن معه فقاتلهم بالزهر وان قتلهم لم تاصل  
جسودهم فاندب له من يقاتلهم عبد الرحمن بن ملجم وكان فاكنا فقتله ليلة الجمعة  
لثلاث عشرة خلعت وقيل بقيت من رمضان سنة اربعين وقيل اولى ليلة في غصن الاخير  
وروى عن ابي جعفر ان قبر علي جعل موضعه وقيل دفن في قصر الامارة وقيل في رحبة الكوفة  
وقيل بنجف الحيرة وقيل غير ذلك وروى ابن جرير عن محمد بن علي يعني الباقر ان عليا مات وهو ابن  
ثلاث اواربع وستين سنة وقيل ابن خمس وستين سنة وقيل ابن ثمان وخمسين وقيل غير  
قال ابن جرير ما رايت في صفته انه كان ربيعة اربع العينين حسن الوجه عظيم البطن عريض  
المنكبين شثن الكفيرة الصلح كبير اللحية لمنكبيه مشاش كمشاش السبع اذ تشي تكفيا وهو الى  
التمس مله قتل لم يجاوز المولف ما ذكر ابن عبد البر فيه مقنع ولكنه ذكر حديث المولاة  
عن نفر سهاهم فقط و قد جمع ابن جرير الطبري في مولف فيه اضعاف ما ذكرنا صحيحة واعتنه  
يجمع طرقه ابو العباس ابن عتبة فاخرجه من حديث سبعين صحابيا او اكثر واما حديث الزنا  
يوم فتح خيبر فروى ايضا عن علي والحسين والزبير بن العوام وابي ليل الانصاري عبد الله بن عمر  
بن العاص وجبر وغيرهم وقد روى ابن احمد بن حنبل عنه قال لم يروا احد من الصحابة من  
الفضائل ما روى لعلي وكذا قال النسائي وغيره احد في هذا كافي توجيه صد و چهاردهم انك  
علامه ابن حجر عسقلانی و بعض فتاوى خود و اثبات تسديد ابن حجر عسقلانی و دفع طعن

الحسن بن علي الحلواني عن عبد الرزاق عن معمر عن قتادة عن الحسن بن علي وهو ابن  
خمس عشرة سنة وقال غير عبد الرزاق عن معمر عن قتادة عن الحسن بن علي وهو ابن  
خمس عشرة سنة وقال غير عبد الرزاق عن معمر عن قتادة عن الحسن بن علي وهو ابن  
مهران عن ابن عمر بن عبد الله عن ابن عمر بن عبد الله عن ابن عمر بن عبد الله عن ابن عمر بن عبد الله  
ابن فضيل عن الأجلح عن سلمة بن كهيل عن جوية بن جوين قال سمعت عليا يقول لقد عهد  
الله قبل أن يعبد أحد من هذه الأمة خمس سنين وقال شعبة عن سلمة بن كهيل عن جوية بن  
جوين عن علي أنا أول من صلى مع رسول الله صلى الله عليه وآله قال ابن عبد البر وقد اجمعوا أنه  
أول من صلى القبليتين وهاجر وفتح مدبدا واحدا وسائر المشاهد وأنه ابلى بيدرواحل المخذ  
وخير البلاد المنظمة وكان لوام رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يدي في مواطن كثيرة ولم يتخلف  
ألا في تبوك خلفه رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم على المدينة فقال له أنت مني بمنزلة هارون  
من موسى إلا أنه لا نبي بعدي قال وديننا من وجوه عن علي أنه كان يقول أنا عبد الله و  
أخو رسوله لا يقولها أحد غيري إلا كذاب وكان مع النبي صلى الله عليه وآله وسلم على حرا عدا تحرك  
وزوجه رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ابنته فاطمة وقال لها جئتكم وروى بريدة وأبو هريرة  
وجابر والمبراء بن عازب وزيد بن أرقم عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم أنه قال يوم غد يرخم من  
كنت موكلة فعلي موكلة روى سعد بن الزوقاص وأبو هريرة وسهل بن سعد وبريدة وأبو  
وابن عمرو وعمران بن حصين وسلمة بن الأكوع وللعننى واحدا النبي صلى الله عليه وآله وسلم  
قال يوم خير لا عطين إلا راية عند أيحجب الله ورسوله ويحبه الله ورسوله يفتح الله على يديه  
فأعطاه راية راية بعثه صلى الله عليه وآله وسلم إلى اليمن هو شاب لقيض بينهم فقال يا رسول الله  
لا أدركه القضاء فبني في عهد النبي صلى الله عليه وآله وسلم وقال اللهم هد قلبه وسدد لسانه قال علي فاستخفك بعد  
في قضاء عيين اثنين وروى أنه عليه الصلوة والسلام قال أنا مدينه العلم وعلل بابها  
وقل عمر بن الخطاب قال أنا قال يحيى بن سعيد عن سعيد بن المسيب كان عمر يتعوذ من معضلة  
ليس إلا أبو الحسن قال سعيد بن جبير عن ابن عباس كما إذا اتانا القيث عن علي لم نعد له  
قال من عن وصب بن عبد الله عن أبي الطغريل شمس عليا بخطه هو يقول سلوني في الله لا تسألوني



جلال قال حدثني ابو بكر محمد بن علي الفقيه الشاشي القفال حدثني النعمان بن هارون البلدي  
ثنا احمد بن عبد الله بن زيد الحارثي ثنا عبد الرزاق ثنا سفيان الثوري ثنا عبد الله بن عثمان ثنا جعفر بن عبد الرحمن بن  
التيهي عن جابر بن فوعاه وجه صدق و فقههم انك علاما بن محمد عسقلاني در لسان الميزان اعتراف  
بكرت طرق اين حديث تحقيق اصل آن فرموده اطلاق قول بوضع آثار باطل و مردود و فاسد و مطرود و نحوه  
چنانچه سيوطي و لاكمي مصنوعه متصل بعبارة ضايفه گفته و قال في لسان الميزان عقب ايراد القذهبي روايه  
جعفر بن محمد بن ابراهيم عن ابي معاوية و قوله هذا موضوع مادضه و هذا الحديث له طرق كثيرة في مستدر  
الحاكم اقل احوالها ان يكون الحديث اصل فلا ينبغي ان يطلق القول عليه بالوضع انتهى علي  
ابن محمد عسقلاني از اعظم مبره حفاظ و افاضه فقه القاط و امثال محققين ثقات و اعيان مدققين ثبات  
جلالت شان رفعت مكان و علوم مرتبت و سمو منزلت او بر ناطر طبقات بدر الدين محمد بن ابراهيم  
و ذيل التقييد تقي الدين فاسي توضيح التثنية شمس الدين بن ناصر الدين المشقي و در منتخب ذيل بغية الطلب  
في تاريخ حلب تصنيف علاء الدين الجبري الشهير بابن خطيب الناصري و عقود فريده تقي الدين بن مقري  
و اعلام تبايح اهل الاسلام تاليف تقي الدين اللاسدي المشقي المعروف بابن قاضي شبيهه و ذيل طبقات الحفاظ  
تقي الدين بن فهد المكي و معجم نجم الدين بن فهد الهاشمي المكي طبقات مشافيه تاليف قطب الدين محمد بن  
الحنفري و كتاب الجواهر الدرر في ترجمه شيخ الاسلام بن جود صنو لامع و ذيل طاهر شمس الدين محمد بن محمد بن  
السعادي و طبقات الحفاظ و نظم العقيان حسن الجواهره جلال الدين عبد الرحمن بن كمال الدين السيوطي  
و روض الاخبار محمد بن قاسم بن يعقوب الاماسي و تنضيد العقود اسنيه رضي الدين بن محمد بن علي بن حيدر  
و مدينة العلوم فاضل الزينقي و اعمال الفكر و الرويات عبد الله بن ابراهيم بن شهاب الدين الكردني مؤيد  
محمد بن عبد الباقي الزرقاني و مقاليد الاسانيد ابو مهدي عيسى بن محمد الثعالبي الجعفري و كفاية المتطلع  
تاج الدين الدمان المكي و رساله اسانيد شيخ احمد بن محمد النخعي المكي و امداد معارف علو الاسانيد و سالمة  
عبد الله البصري و بدر طالع محمد بن علي الشوكاني و قرة العينين شاه ولي الله و الدار ماجده طاب ثابته  
خود شاهضا و مني الكلام و اذلة ائمة موكو محمد علي معاصر قول مستحسن لحي حسن في معالم و اسما النبلاء و اسما العلماء و اسما  
موكو صديق حسن خان معاصر كمال موضوع و مطبوعه بندي از بغداد در بعض مجلدات سابقه يد باشي مشهور از اني مقام مشهور  
ميشود محمد بن عبد الرحمن السخاوي الشافعي در كتابه لامع لابل القرن التاسع كه نسخه آن من اين اجازه مصنف معون بخدا

گفته و قال الحافظ ابن حجر فی لجوبته حدیث ابن عباس اخبرنا ابن عبد البر فی کتاب الصحیح المسمی  
بالاستیعاب لفظه ان لم یکن العلم و علیها فیس اراد العلم فلیأت من بابیه و صحیح المحاکمه و صحیح  
الطبرانی من حدیث ابن عباس بهذا اللفظ و رجاله رجال الصحیح الا عبد السلام المهری فاته  
ضعیف قاله فی جواب فتیاری رفعت الیه فی هذا الحدیث و آخر کلام ابن حجر عسقلانی که درین فتویٰ میگوید  
ست ابن حجر یکی نیز در نسخ مکیه آورده که مسیاتی فیما بعد انشک الله تعالی وجهه صدر و پانزدهم  
آنکه علامه ابن حجر عسقلانی در بعض دیگر از فتاویٰ خود حکم بوضع این حدیث را نیز باطل ناصواب و انموده  
ارغاماً لانا ف المعاندین تصریح میفرماید که بحسن بودن این فرموده چنانچه سیوطی در لآلی مصنوعه مذکور  
این حدیث شریف گفته و مثل شیخ الاسلام ابوالفضل بن حجر عن هذا الحدیث فی فیت فقال هذا الحدیث  
اخرجه المحاکم فی المستدرک و قال انه صحیح و خالفه ابو العزیز بن الحی و کذا فی الموضوعات  
و قال انه کذب الصواب خلاف قولیهما معا و ان الحسن من قسم الحسن لا یرتقی الی الصحیح و کذا  
ینحط الی الکذب بیان ذلك يستدعی طولا و لکن هذا هو الاعتماد فی ذلك انما تلحق من خطئه نقلات  
ابن فتویٰ ابن حجر را علامه سیوطی در جمع الجوامع و کتب بیعیات نیز نقل کرده و در مرتبش نیز ذکرش نموده  
و نور الدین سیهودی نیز ذکر آن کرده و ابن حجر عسقلانی بحسن بودن این حدیث محمد بن یوسف شامی در مسند  
والرشاد و ابن عراق مدنی در تنزیه الشریع و محمد بن طاهر فستنی در تذکره الموضوعات و علی قاری بر مقارن  
و مناوی در فیض القدر و شیخ عبدالحی دهلوی در رجال شکوة و شهاب المسمی و شامیه و ابواب زرقانی در ترمذ  
مواهب و مرزا محمد یزدشانی در نزل الابرار و تحفه المحبین و محمد بن اسماعیل الیمانی در در و حقه نذیه و تحفه بین  
در وسیلة النجاة و شهاب القدر و سیف سلوان شوکانی در فوائده مجموعه و ولی الله کهنوی در مرآة المتوسمین و  
فاضل معاصر مولوی حسن الزمان در قول ستم حسن نیز نقل نموده که استفت علی فیما بعد انشاء الله تعالی  
وجه صدر و شانزدهم آنکه علامه ابن حجر عسقلانی در اجوبه خود از احادیثی که سراج قزونی انتقاد و ان بر  
مصلح نموده نیز ایشاح و بتیین بطلان حکم بوضع این حدیث و تصریح میفرماید که این حدیث حسن فرموده و بزیاد  
افادت این معنی که حاکم برای این حدیث شامی از حدیث جابر روایت کرده و قسب سبق و در تحفین جاحدین و  
تحفین حادین ر بوده چنانچه سیوطی در لآلی مصنوعه بعد عبارات سابقه گفته و ذکر فی اجوبه عن احادیث  
التي انتقدها السراج القزوينی علی الصواب و نحو ذلك و زاد ان المحاکمه دی که شاهد این حدیث

القاهرة فسكنها قبيل القرن وارنخل الى البلاد الشامية والمصرية والحجازية واكثر جدا من السما  
والشيوخ فسمع العالي والنازل واخذ عن الشيوخ والافران فمنهم واجتمع له من الشيوخ  
لشار اليهم والمعلول في المشكلا عليهم ما لم يجتمع لاحد من اهل عصره لان كل واحد منهم كان متبحرا  
وراسا في فنه الذي اشتهر به لا يلحق فيه فالتنوخى في معرفة القراءات وعلو سنده فيها  
والعراقى في معرفة علوم الحديث ومتعلقاته والهيثى في حفظ المتن واستحضارها  
والبليغين في سعة الحفظ وكثرة الاطلاع وابن الملقن وكثرة التصانيف والمجد الفيرز ابا دى  
حفظ الالفه واطلاعه عليها والعماري في معرفة العربية ومتعلقاتها واكثر الحب به شيا  
كان حسن التصرف فيها الوفور ذكائه وكان الغمارى فائقا في حفظها والعزبن جماعة في فنه  
في علوم كثيرة بحيث انه كان يقول انا اقتر في خمسة عشر علما لا يعرف علماء عصر اسماءها و  
اذن له جلهم اوجيهم كالبليغين والعراقى في الافتاء والتدريس وتصدى لشيوخه  
وقصر نفسه عليه مطالعة وقراءة واقراء وتصنيفا وافتاء وشهد له اعيان شيوخه بالحفظ  
وزادت تصانيفه التي معظمها في فنون الحديث وفيها من فنون الادب والفقه والا  
وغير ذلك على ما روي وخسين تصنيفا ورزق فيها من السعد والقبول خصوصا فتح الباري  
بشرح البخاري الذي لم يستقر نظيره امر عجا بحيث استدعى طلبه ملوك الاطراف بسؤال  
علمائهم لهم فطلبه وبيع بنحو ثمانية دنانير وانتشر في الافاق ولما لم يتخلف عن ولية  
ختمه في التاج والسبع وجو من سائر المسلمين الا النادر وكان مصروف ذلك المصنف نحو  
خمسائة دينار واعنى بتحصيل تصانيفه كثير من شيوخه واقراءه فمنهم وكتبها  
اكابر وانتشرت في حياته واقراء الكثير منها وحفظ غير واحد من الابناء على منها وعرضوها  
على جاري اعادة علمها في العصر انشد من نظمته في الحافل وحظب من يؤنيه على المناكب  
لبليغ نظمته ونثره وكان مصمما على عدم دخوله في القضاء حتى انه لم يوافق العهد والناس  
لما علم قبل ان ياتي عليه بان قد ابلو يد الام الحكم وبعض القضاة والى من ذلك النية لو كنتم يسيج اليها او اتعد  
لها الى ان عرض عليه الاستقلال به فلم يرض بها بقبوله فقبل واستقر في المحرم سنة سبع وخمسين  
بعد ان كان عرض عليه في ايام المويد فمضى فيه وهو يابى وترايك ندمه على القبول لعدم في



ولا تروا أنفسكم ومحاسنهم وماعسى أن أقول في هذا المختصر ومن أن الحق لم يرد مثله خصوصاً  
وقد ترجمه من الإعيان والنفوس المنداولنا الأيدي التي لا تقدر على الشك في طبق الشجر والتمسك في  
كتاب العقيق الفريد والعلامة خطيب الناصح في ذيل تاريخ حبيب الشمس ناصر الدين في توضيح المشتبه التقى بن حجة  
شبهة تارة والبرهان الحجة في بعض محاميل التقى في ذيل الملك في ذيل طبقات الحفاظ والقطب المحضري في طبقات  
الشافعية وجماعة من أصحابنا كان في هذا الجهم في معاجيرهم وغير واحد في الوفيات هو ونفسه  
رفع الأصر وكفى بذلك فخراً وتجاوزت فأوردته في معجم الوفيات وذيل القضاة وأوردت له  
ترجمة حافلة لا يفي ببعض أحواله في مجلد عظيم أو مجلدين كتبها الأئمة عني وانتشرت نسخها  
وحدثت بها الأكارب غير مرة بكل من مكة والقاهرة وأرجو كمشهد به غير واحد أن تكون غاية في بابها  
سميتها الحجة من الدرر وقد قرأت عليه الكثير جداً من تصانيفه وروياته بحيث لا أعلم  
من شاركني في مجموعها وكان رحمه الله يودني كثيراً في يذكرني في غيبتي مع صغرتي حتى  
قال ليس في جماعت مثله وكتب لي على عدا من تصانيفي وأخذ لي في الأقرء والأفادة بخطه ومرت  
بتحريم حديث ثم أملاه ولم يزل على جلالته وعظمته في النفوس ومداد مته على أنواع  
الخيرات إلى أن توفي في أوخر ذي الحجة سنة اثنين وخمسين كان له مشهد لم ير من حضرة  
من الشيوخ فضلاً عن درهم مثله وشهد أمير المؤمنين والسلطان فمن وهما الصلوة عليه  
وقدم السلطان الخليفة للصلوة ودفن بجوار تربة الديلمي بالهراقة وتزاحم الأكراد والأكراد على  
حمل نعشه ومشى إلى تربيته من له عيش نصف مسافته ما قط ولم يخلف بعده في مجموع مثله وثابه  
غير واحد بما قامه أجل منه رحمه الله وأيا أنا وزير سخاوي ورويل طاهر كفتة الخليل بن محمد بن علي  
بن أحمد شيخ الأسناد حافظ العصر علامة الدهر شيخ الإسلام حامل لواء سيده الأمام قاضي  
القضاة أبو الفضل ابن العلامة نور الدين ابن الحسن بن القطب أبي القاسم ناصر الدين أبو جلال الدين  
الكفائي العسقلاني المصنف في القاهرة الشافعي عرف بآثاره من حجة مصنف الأصل إلى أن لم يجد ذكر  
أسانده واذن له جلهم أوجبهم كالباقين والعراقي في الأقطر والتدريس ونقدي المنشور  
الحديث وعكف عليه مطالعة وقراءة وقرأ وتصنيفاً وافتاء وزايدات تصانيفه التي معظمها في  
فنون الحديث وفيها من فنون الأدب الفقه وأصوله وأصول الدين وغير ذلك على أيدي وخمسين

المطلب الدلالة بين العلماء وغيرهم ومبالغتهم في اللوم لرد أشرارهم وان لم تكن على وفق الحق  
بل يعادون على ذلك واحتياجه لئلا يكثر من صغيرهم ويصغرهم بحيث لا يمكنه مع ذلك القيام بكل  
ما يرزقونه على وجه العدل وصرح بأنه جنى على نفسه بتقليد امرهم وان بعضهم لم يحل اللقاء  
وبلغه في انشاء توجهه تلبسه بوظيفة القضاء فجمع ولم يلبث ان صرف ثم اعيد ولا زال كذلك  
الى ان اخلص الافلاح عقبه في فيجادي الثانية سنة اثنتين وخمسين بعد اياته مدد قضا  
على احد عشر سنة وزهد في القضاء زهدا تاما اكثر مما قال عليه من الانكاد والجن بسببه  
وصرح بانه لم يتوق في بدنه شعرة تقبل اسمه ودرس في اماكن كالتفسير بالحسنية والمنصوية  
والحديث بالبيبرسية والحجالية المستجدة والحسينية والزينية والشيخية وجامع طوائف  
والقبيلة المنصوية والاسماعيلية الحموية والفقه بالحزبية البدوية بمصر الشريفة الفخرية  
والشيخية والصالحية النجفية والصلوات الجائزة للشافعية والموتدية واشيعة البيبرسية ونظائرهم  
بدار العدل والخطابة بجامع القاهرة بجامع عمر وخزن الكتب المحمدية واشيعة غير ذلك  
مما لم يجتمع له في ان واحد واملى ما ينيف على الف مجلس مرجفظة واشتهر ذكره وبعديته  
وارتحل الامم اليه وتبع الاعيان بالوفود عليه وكثرت طلبته حتى كان روسا للعلماء من  
كل مذهب من بلادهم وخذ الناس عنه طبقة اخرى والحق لا ينال بالاباء ولا اخفاء بل  
ابناءهم بالاجداد ولم يجتمع عند مجسمهم وقهرهم بذلك وشغفهم بقرعة وسرعة  
احدا له واتساع نظره ووفور راداه وامتدح الكبار وتبع فحول المستعرب بمطرحته وطار  
فتاواه التي لا يمكن خولها تحت الحصى الافاق وحظها اكثر من اياته خصوصا المطبوعات منها  
كل ذلك مع شدة تواضعه وحلمه وبهائه وتحرته في ما كاله ومشربه وملبسه وصياقمه  
وبذل له حسن عشرته وفريد مداراته ولذيده محاضراته ورضي اخلاقه وميله لاهل الفضائل  
والضافة في البحث ورجوعه الى الحق ونصا الى الحق لم يجتمع لاحد من اهل عصره وقد شهد له  
القدما على حفظ الثقة والامانة في المعرفة النامة والذين الوفا والذكاء والمفرد وسعة العلم  
وفوق شئ وشهد له المشيخة العلية بانه اعلم اصحاب الحديث وقال كل من التفت الى اسم  
والبرهان الحلي ما راينا مثله وسئله لفاصل تقرير من الفقهاء لرايت مثل نفسك فقال قال الله

ويعتبر فيه هم ازوجه مفصل  
ثبتت حديثه في العلم ودرجته

يشتبه به من غير مفصل  
مدت منتهى العلم را

وفاته وما عظم كماله في القاهرة مثله عن بعض المصلحين المخلصين عليه السلام صلى الله عليه  
عليه وله مولفات مثل شرح البخاري والتواريخ نحو عشرة مجلدات غير هادرس افتى وقضى  
مرار كثيرة عتق ان بلاد قريته الى مصر رضي الدين بن محمد بن علي بن حميد الشاذلي تفضيد العقود السنية  
الحسينية وروايع سنة ثنتين وخمسين ثمانمائة كفته وفيها كوفي العالم العلامة والفاضل الفهماء العجوة  
البالغة ابو الفضائل احمد بن علي بن محمد بن علي بن احمد الكنا في العسقلان المصطفى المعروف بابن حجر رحمه الله  
وارزقي در مدينة العاوم كفته ومن التواريخ تاريخ ابن حجر مجلدان تاريخ طبرستان ابناء الفهماء يابناء العمر  
مجلد اول ايضا الدر الكامنة في عيال النماءة وهو امام العلامة حافظ العرفي القضا شيخ الاسلام  
ابو غنفل بن محمد شيخ الاسلام علاء الدين بن حجر العسقلاني توفي ليلة السبت في ثامن عشر ذي  
سنة ثمان وخمسين وثمان مائة وكان عمر اخذ التسعة وتسعين سنة واربع اشهر وعشرة ايام  
وصلى عليه خلق كثير ومن جملة علم ابو العباس الخضر عليه السلام راه عصا به من الاولياء وكان  
مولد سنة ثمان وسبعين وسبع مائة ومحمد بن عبد الباقي الزرقاني للملكي شرح ما لبس فيه كفته  
قال المحافظ ابو الفضل احمد بن علي بن محمد بن محمد بن علي بن حجر الكنا في  
العسقلاني ثم المصطفى الشافعي ولد سنة ثلاث وسبعين سبع مائة وعاني اول الادب تعلم الشعر  
فبلغ الغاية ثم طلب الحديث فسمع الكثير ورحل وبرع فيه وتقدم في جميع فقه  
وانتهت اليه الرحلة والرياسة فالحديث في الدنيا باسرها فلم يكن في عصره حافظ سؤل والقب  
كتب كثيرة واصل كثر من الفن مجلس توفي في ذي القعدة سنة ثنتين وخمسين وثمان مائة قال السيوطي  
وختوبه الفن عبد الله بن ابراهيم بن ثعلب الدين الكروي واعمال الفلك والروايات كفته اقول وبالله التوفيق  
المحافظ ابن حجر وان كان بارعا في الحديث مقدما في فقه حقا كما ترجم به المحافظ السيوطي رحمه الله تعالى  
كما ينقل عنه في فقهه على طبقات الحفاظ للذهبي من قوله شيخ الاسلام وامام الحفاظ في زمانه  
وحافظ الديار المصنوع بل حافظ الدنيا مطلقا قاضي القضاة شهاب الدين ابو الفضل احمد بن علي بن محمد  
بن محمد بن علي بن حجر الكنا في الشافعي العسقلاني ثم المصطفى الى ان قال ولازم شيخنا المحافظ ابو الفضل العراقي  
ابن حجر في الحديث وتقدم في جميع فنونه انتهى الغرض منه ولكن الحق الذي لا ينكره كل مصنف ما قاله  
الامام ابو حامد المنتظم في الضلال في الحادق في صناعة واصل ليس يلزم ان يكون حاذقا في كل صناعة

ثنتين وخمسين



تصنيفه في رزق فيها من المسعد والمقبول . . .  
نظيره امر عجيبا بحيث استدل عليه ملوك الاطراف بسبب اهل علمهم في ذلك وبيع بنحو ثلث  
مائة دينار ولما لم يتخلف عن الحضور عن وفيلمة ختمه من ساكني المسلمين الا التاخر  
كان امره يفوق الوصف بلغ المصنف في ذلك المهمة نحو خمسمائة دينار واعتنى بتحصيل  
تصانيفه كثير من شيوخه واقربائه فمروا بهم وكتبها الاكابر وانتشرت في حياته وافر الكثر  
منها وحفظ غير واحد من الائمة بعد عنها ورواها على جاري العادة على مشايخ العصر اقول  
واملى ما بينفت على ائمة مجلس من حفظه واشتهر ذكره وبعد ان رحل الائمة اليه وبيع الفضل  
بالوفود عليه وكثرت طلبته حتى كان رؤس العلماء من كل مذهب تلامذته وجميعهم عند  
احد مجموعهم وقهرهم بذلك واستفوت نظره وسرعة ادراكه واتساع نظره ووفور  
ادابه وامتدحه الكبار يتبع فحول الشعاع بمطارات فقهه التي لا يمكن خولها  
تحت الحصى الا فاق وحدث بالكثرة رواية خصوصا المطولات منها مع شاة تواضعه وطمحه  
وبها كنهه وتقربه في ما كاله ومشاربه وملايسه وصيامه وقيامه وبذلك وجس عشرين ومزيد  
مداراته ولذا ينحاض اليه ورضي اخلاقه وميله لاهل الفضائل وانصافه في البحث ورجوعه  
الى الحق وخصاله التي لا يجتمع لاحد من اهل عصره وقد شهد له القداماء بالحفظ والثقفة والادب  
والمعرفة التامة والذهر الباق والذكاء المتطهر وسعة العلم في فنون شتى وشهد له شيوخه  
بانه اعلم اصحابه بالحديث وقال كل من التقى الفاسق واليهان الجليل ما راينا مثله وساله الامير  
نقري يرمش اريت مثل نفسك فقال قال الله تعالى فلا تزكوا أنفسكم فحاسبته حجة وما  
ان اقول في هذا المختصر ومن انا حتى يعرف بمثله خصل ما وقد ترجمه من الاكابر في التصانيف  
للتدولة بالايدي التقى الفاسق في كتابه ذيل التقييد والبد البشتك في طبقات الشعراء والتقى  
المقرزي في كتابه العقوق ومحمد بن قاسم بن يعقوب الامامي رحا شيه وض الاخبار كفته اشهد الشهاب بن  
حجر شيخ الاسلام ابو الفضل احمد بن علي بن محمد بن علي بن احمد بن حجر العسقلاني المدري  
ولم يشر بل القاهرة ولد في شعبان سنة ثلث وسبعين وسبع مائة ومان ليلة السبت بعد العشاء  
بالحسين درجته ثامن في الحجة سنة ثمانين وخمس مائة ومان ليلة السبت بعد العشاء  
وكان يوم

على الله وبارك وسلم يا علي بن الله ارفي ان اديك فاعلمتكم لتي وانزلت هذه الآية وفيها  
اذن بلصية وانت اذن واعية تعلمي رواء الحافظ الامام ابو نعيم في المحلية ورواه سلطان  
الطريقة ويرهان الحقيقة الشيخ شهاب الدين ابو جعفر البصري وروى في المعاد في باستان  
عبد الله بن الحسن رضي الله تعالى عنهما ولفظه قال حين نزلت هذه الآية فتمت بها اذن في حق  
رسول الله صلى الله عليه وعلى اله وبارك وسلم لعلي رضي الله تعالى عنه سالت الله ان يجعلها  
اذنك يا علي قال على كرم الله وجهه فباستسيت شيئا بعده وكان لي ان اسمي قال شيخ المشايخ في  
روايد الاقران في علومه وعرفاته الشيخ زين الدين ابو بكر محمد بن محمد بن علي الخوافي قدس الله  
تعالى فلهذا الخصص على كرم الله وجهه خبري بالعلم والحكمة حتى قال رسول الله صلى الله عليه وعلى اله وبارك وسلم  
انما دية العلم وعلى بابها وقال عمر لا علمك عمر عن علي رضي الله تعالى عنه ان رسول الله صلى الله عليه  
على اله وبارك وسلم قال انما انا قائد العلم وعلى بابها رواه في جامع الاصول قال الخوجه الترمذي وعن ابي عمار  
رضي الله تعالى عنه ان رسول الله صلى الله عليه وعلى اله وبارك وسلم قال انما انا قائد العلم وعلى بابها  
فنسب اراجهما فليات عليا رواه الزرندي وقال هذه فضيلة اعترف بها  
الاختصاص في سلكه وطريق الوفاق في حوزة الطبرستان وقال آخر ابو عمر لفظه انما انا قائد العلم وعلى بابها في اراء  
العلم فليكن بابا وجهه صدق ورواه كثر من شهاب الدين محمد بن توفيق الدلائل وذكرنا سابقا في الروايات في هذا المقام  
عن علي رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وعلى اله وبارك وسلم انما انا قائد العلم  
وعلي بابا فمن اراد العلم فليأت من بابي رواه الطبري من تخريج ابى عمر ورواه الامام الفقيه  
المذكور وقال كما في الحديث واعلم ان الباب سبب لزوال الحائل والمانع من الدخول الى البيت  
فن اراد الدخول والى البيت من غير ابوابها شق وعطليه دخول البيت فمكذ من طلب العلم  
ولم يطلب ذلك من علي رضي الله عنه وببانه فانه لا يدرك المقصود  
فانه رضي الله عنه كان صاحب علم وعقل وبيان وروى من كان عالما لا يقدر على البيان  
والافصاح وكان على رضي الله عنه مشهورا من بين الصحابة بذلك في باب العلم وروايت  
واستنباطه من علي رضي الله عنه وهو كان باجاء العقلاء رجوع اليه في علمه موثوقا بفتواه وحكمه  
والصحة كاهم يراهم منكما اسئل غيرهم ولا يسبقوني ومن هذا المعنى قال عمر لا علمك

عن علي بن الحسين  
الاجلي في كتاب  
العلم في هذا المقام

ولا يلزم ان يكون الحاذق في الفقه والكلام حاذقا في الطب لا ان يكون المجاهر في العقليات جاهلا في  
التفصيل لكل صناعة اهل بلغوا فيها رتبة البرعة والسبق وان كان الجاهل قد يلزمهم في غيرها انتهي  
وقال الدين الدبان نيزد كفاية المستطلع كفته كتاب فتح الباري شرح صحيح البخاري الخاتمة الحفظ الى الفضل  
احمد بن علي بن حجر العسقلاني رحمه الله تعالى اخبره عن شيخ الاسلام علي بن محمد الاحمري صاحب  
واحمد بن محمد بن احمد بن علي النخعي المكي در رساله اسانيد خود كفته وشيخ الاسلام زكريا اخذ جميع العلوم عن  
جماعات كثيرة اجهلهم على الاطلاق شيخ مشايخ الاسلام وسيد العلماء الاعلام ومرجع المحققين  
وسند المدققين البالغ في التحقيق أقصى غاية بلا نزاع وامير المؤمنين في الحديث بلاد فاع  
السيد هقي الثاني الشيخ الحافظ الامام احمد بن علي بن حجر العسقلاني امام وشيخ وحده لم يتر  
عين في الفضل والكمال قط مثله تعمل الله تعالى واسكنه جنته وسند مشهور مذكو  
ونحن في در رساله اسانيد خود در ديگر مقامات نيز ابن حجر را با مير المؤمنين في الحديث وشيخ السنة و امثال  
ان از القاب جليله خبر ياد کرده كما لا يخفى على من راجع تلك الرسالة ومولوي حسن مان معاصر در قول  
مستحسن كفته وقال الحافظ السخاوي في كلامه في تصحيح الحديث للسلسل بالائمة الحفظ الامرا  
من شيخي يعني ان ابن حجر كان حرا لله على الاطلاق حفظ اهل الافاق كما انه لم يزل حفظ من شيخي الزين  
العرقي كما انه لم يزل حفظ من الصلاح العلاني كما انه لم يزل حفظ من شيخي الزين كما انه لم يزل حفظ من امير المؤمنين  
المر في هذا حقاظم الجليل ابن حجر المزي عندهم فضل عظيم الخطرة قد اثبت هذا الحديث الذي اشتهر به  
واثبت واذهره وحسنه رغما لاتف من تولى ونقره ونفع وضعه قضا الراس من ابى وكفر قنينا  
من الخطاب الوسيع النظر الحديد البص كيف انز و تيرة المحي والاشرة واختار سبيل المنفور  
والبطرة والقي نفسه في مغاوى الغرر والغرر طردى نصفه مهاوى البوار والخطرة  
وجه صدق وجهي من ازوجه مفضل انما حديث مدينة العلم من طعن ارا  
حديث مدينة العلم وحديث دار الحكمة وتحقق اعلميت جناب امير المؤمنين عليه السلام معقود ونموده و در ا  
ايخري شريف را بر وايات عديده وار و فرموده و نيز كفته الباب الخامس عشر في النبي صلى الله عليه  
والله و بارك وسلم دار حكمة ومدينة تعلم وعلى الباب وانه عمل الناس بالله تعالى واحكامه و اياته  
كلامه بلا انقياد عن مولا امير المؤمنين على رضي الله تعالى عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه

انا زهرة النور انا بصيرة البصائر انا ذخيرة الخيرات انا بشارة البشر انا الشفيع المشفع في المحشر انا  
ابن عم البشير النذير انا طور دكا انا جود انا جود انا حلية الخلد انا بوضحة البند انا مصاص  
الجهاد انا جليلة الاساد انا الشاهد المشهود انا العهد المعهود انا منحة المنايح انا صلاح  
المصالح انا غضة الغوامض انا محطه اللوايح انا اعذ وية اللفظ انا اعجوبة الحفظ انا  
نفيس النفايس انا غياث الغنى انا سرع الفتك انا حبيب الباع انا وقر الاسماع انا ارف  
الوارث انا فتنه النافث انا جنب الله انا وجه الله **وجه صد و ست و ثمان مائة و ثمانون** **وجه صد و ست و ثمان مائة و ثمانون**  
كفته قال الامام المصام المتفق على علوشانه في العلوم والاعمال المتسوق له درارى الفضل في  
سلك النظم بالسنة اهل الكمال الحافظ الورع البارع العالم العامل العار الكامل بلا شك و  
صريقه ابو نعيم احمد بن عبد الله الاصمغاني في كتابه الفائق اللائق السمي بالحلية وسيل المقوم  
شباب المشهور ومحبوب المعين باب مدينة الحكم والعلم وراسل الخطاب ومستنبط  
الاشارات راية المهتدين ونور المطيعين ووالمتقين وامام العادلين اقدمهم احابه ويماننا  
واقومهم قضية وايقاننا واعظمهم حلما واوفرهم علما على بن ابي طالب حنوار الله تعالى عليه  
قدرة المتقين وزينة العارفين المبني عن حقائق التوحيد المشير الى انواع علم التوحيد صاحب  
العقول واللسان السؤل والاذن الواعي والهدى الوافي فتا عيون الفتن ووقى سن فنون المحر قد نعم  
الناكثين ووضع القاسطين ودفع المارقين **وجه صد و ست و ثمان مائة و ثمانون** **وجه صد و ست و ثمان مائة و ثمانون**  
كفته قال سلطان العلماء في عصره وبرهان العرفاء في دهره الشيخ المدة الامام في الاجلة الاعلا  
مفتي الامام عز الدين عبد العزيز بن عبد السلام عربسان حال اول الاصحاب بلا مقال افضل  
الابواب لدى عدا الحصال على الى الله في الارض والسماء رضى الله تعالى عنه ونفعنا به في كل  
حال يا قوم نخر اهل البيت عجت طينتا بيدا العناية في معج الحجة بعد ان رش عليها افيظ الهند  
ثم خرت بحجرة النبوة وسقيت بالوحى ونفخ فيها روح الامس فلا اقدامنا تزل ولا البصارنا  
تضل ولا افوارنا تفل واذا نحن في الدنيا فمن بالقوم يبدل الناس من اشجار اشدنى وشجرة النبوة حجة  
محمد رسول الله صلى الله عليه وآله وبارك وسلم اصلها وانا فرعها وفاطمة الزهراء عظمى هادى الحسن  
والحسين اعصاها اصلها ونور فرعها نور وثمرها نور وغصنها نور يكاد زيتها يضيء ولو لم

عذر رضي الله تعالى عنهم وجه صد و بسم الله الرحمن الرحيم  
كفته ومنها الفروق وقد تقدم حديثه قبل ذلك والى قد وجدت بخط بعض سادة العلماء  
والاخبار ماهذه صورته بتجديد الحار بما قال امير المؤمنين وعلما المتقين علي بن ابي طالب الكرم الله تعالى وجهه  
انا النور والقلم وانا النور ومصباح الظلم انا الطريق الاقوم انا الفاروق الاعظم انا عينة العلم  
انا اوبة الحكم انا النبأ العظيم انا الصراط المستقيم انا وارث العلوم انا هادي النجوم انا عيسى السلام  
انا مكر الاصنام انا ليل الزحام انا انيس الهوام انا الفخار الاخر انا الصديق الاكبر انا امام المحض انا  
ساق الكون انا صاحب الرايات انا سريرة الخفيات انا جامع الايات انا مولف التثنية انا مفرج الكربات  
انا دافع الشقاة انا حافظ الكلمات انا مخاطب الاموات انا حلال المشكلات انا مزيل المشبهات انا  
صنيع الغزوات انا صاحب المعجزات انا الزمام المظنون انا حكم الفصل انا حافظ القرآن انا بيان  
قسيد الجنان انا شاطر الذين انا مكلم الشبان انا حاطم لاوثان انا حقيقة الاديان انا عين  
الاعيان انا قرن الامران انا مدل الشجعا انا فارس الفرسان انا سوال متى انا الممدوح يصل الي  
انا شديد الحق انا حاصل الملوك انا كاشف الردي انا بعيد المدى انا عصمة الوري انا ذكي الوع  
انا قاتل من بغى انا موهوب الشدة انا اشد القدي انا صفة الصفا انا كموالوف انا موضح لفضا  
انا مستودع الوصايا انا معن الاضاف انا محض العفاف انا صواب الخلاف انا جبال الاعراف  
انا مزيل المعارف انا معارف العوارف انا صاحب الاذن انا قاتل الحجب انا عيسوي الدين صانع  
للمومنين وامام المتقين انا اول الصديقين انا المحبل للمتين انا دعاة الدين انا خيرة المومنين  
انا ذخيرة المهيين انا الامام الامين انا الدرع الحصين انا الضارب بالسيفين انا الطاعن بالسيوف  
انا صاحب بدو حنين انا شقيق الرسول انا بعل البقول انا سيف الله المسلول انا اوام الغليل  
انا شفاء العليل انا سوال المسائل انا نجدة الوسائل انا قاتل العباب انا مفرق الاخراب انا رشيد العز  
انا كاشف الكرب انا ساق العطاش انا السائم على لفراش انا الجوهرة الثمينة انا ابا المدين  
انا حكمة الحكمة انا واضع الشريعة انا حافظ الطريقة انا موضح الحقيقة انا مطية الوديع  
انا ميدان الكفر انا ابوالائمة انا الدوحنا الاصيل انا مفضل الفضيلة انا خليفة الرسالة انا  
البا انوار الخفاء انا طهر الطهار انا عتاب الكفور انا مشكوة النور انا جملة الامور

الامان

رجل

دعوة

سيد

مرجع العلوم والفتاوى التي ذكرها يحيى الدين يحيى النواوي فإنه قد قال بإجماع طائفة شريفة إمام  
المسلمين بلا اتياب: أمير المؤمنين أبو تراب بن عبد الله خازن كل علم وعلى الخزانة مثل باب انتهى  
وهذا شهاب الدين أحمد بن صاحب تصحيح الكافي: على ترجيح الفضائل: قد  
أثبت هذا الحديث المفيض للنائل: وأوضح كونه ثابتاً بحققا عند علماء الأوائل والأواخر والأوائل  
فالمذعن له أثب إلى صواب الصواب أثل: والمخوف عنه غيب ذلك في سباسب العبي هاشم جلال  
والطاع فيه مقترن للآلة العظيمة الهائل: والقاح فيه جالب على نفسه أطم الفواق و  
الغوائل: والتراب فيه لا يركن إلا إلى صواعق: وظل زائل وهو غرر حائل: وسناد ما مثل: وجه  
صدور لبست ويحتمل أنه نور الدين علي بن محمد بن أحمد بن الحسين بن الصباغ المالكي المكي حديث مروي عن  
حماد بن عمار بن خباب بن التمام بن علي بن محمد بن أحمد بن الحسين بن الصباغ المالكي المكي حديث مروي عن  
رشيق وكلامه ينق خويش فزوده جناح في كتاب في حصول مهبة معرفة الأئمة: ونسخة عتيقة أن بحمد الله  
تعالى يش نظر في حقها حضرت بنو ذكر حكم جناب أمير المؤمنين عليه السلام در واقع غنشي گفته فأنظر  
الله الاستخراج أمير المؤمنين رضي الله عنه بنور علمه وثاقب فعمده ما أوضح به سبيل السداد  
وخط ريق الرشاد وأظهره جانب الذكوة على الأئمة من مادة الإيجاد وحصلت له  
هذه المنة الكاملة والنعمة الشاملة بملاحظة النبي عليه السلام وتربيته وخوضه عليه وشافته  
فاستعد لقبول الأنوار وفتح الففيض العلوم والأسرار فصار الحكمة من الفاظه ملتقطة  
والعلوم الظاهرة والباطنة بفوائد مرتبطة لتمتل بحار العلوم تتجهر من صدره ويطفو عليها  
حتى قال صلى الله عليه وسلم إن أمد مدنة العلم وعلى بابها انتهى فهذا أحبرهم  
الكبير ابن الصباغ: قد أثبت هذا الحديث المسبغ للمهدي الأعلام في الصباغ: بالحتم والجزم  
القاطع لا يدرك كل مستر للحق طاع: القالع اس كل مدبر عن الرشاد صاغ: القامع راس  
كل معاند على الصواب باغ: والجهت عرق كل متفوه بالباطل باغ: فالعجب كل العجب من الخاطب  
الرواغ: الجائل في خطامه عما ولا مساع: بكيث جار عن مسلك الأذعان رواغ: وحاد عن مخرج  
الأيقان وزاغ: فافزع أناء الميقين كل الأفراغ: واقع متاع الدين كل الإيتاغ: وعلامه ابن صباغ  
مالك أزاكابر علماء عظام وأعلامهم نباهي فخام وأما مثل محدثين إلام وأفاضل منقذين الاستقام سنيهم بأشد

لأين بدعهم  
شأنا لا يصح

الآن

تمسسه نال نور علی نور ارقام المناقب المخرج تبني علی اصول بنيت فضل فضلی علی  
طیب اصلي فورث علی عن ابن عمی کشف به غمی تابع رسول الامینا ومارضیت غیر الاسلام  
دینا فلو کشف الغطاء لقد رت یقینا ولقد توجنی بیا ج مرکب مولاه فعله مولاه ومنطقی بمنطقه  
انام نية العلم وعلی بایم آرد قلدي بتقلید الوضایع علی وکسان حلة انام علی علی منی  
عجبت منك استغلتی بک غمی : ادیتنی منك حتی ظننت انک انی : وکما أنه لا نبي بعدک کذا  
لا وصریح فی خاتمه الانبیاء وانا خاتمه الخلفاء الخوجه صدر ولبس و رسوم انکه نیز در  
توضیح الدلائل گفته وقال الشیخ الامام الفائق المحدث باحد المحرمین شمس الدین محمد الزرندی  
کتابه در السعطين امیر المومنین امام المتقین مبین مناهج الحق والیقین وراسل اولیاء القتل  
زوج فاطمة البتول قرة عید الرسول برعمه ویا مدینه علمه الذ هو الدنیا والاخرة امام سید نوح الله سبحانه  
واقادینه قوا لیدفع العقول والوعیة للهمة التي بالعق و الذ امام واقیة یعسوب الدین اخو رسول العالمین  
محمد العالی سرادق مجده : علی قمة العرش المجید تعالی : علی علافة السموات قدره :  
ومن فضله نال المعالی الامانیة فاسس بنیان الولاية متقنا وحاز ذو التحقيق منه المعانی  
اللیث القاهر والعقاب الکاسر السیف البتور والبطل المنشور : والفیض المصور و السید  
الوقور والبحر السخی والعلو المنشور والعباب الرار الخضم والطور الشاه الاثم و سارته  
المومنین من الخوض بالکاس لا وفی الالهة اسد الله الکرا ابو الامیر من الاطهار الشرف بمرتبة من  
مولاه والموید بدعوة اللهم وال من والاه وعادس عاده کاسر الانصاب هزم الاحزاب باقصد  
بخاتمه فی الحار فارس میدان الطعان والضارب هزبر کل عدین وضد غام  
کل غاب الذی کل لسان معتاب مغتاب و بیان کل ذام ومرتاب عن قدح فی قراح معالیه نقاه  
جنابه عن کل ذم وعاب المخصوص من الحضرة النبویة بکرامه الاخوة والانتخاب المنصوص  
علیه انه لد ارا الحکمة ومدينة العلم باب وفضله واصطفائه نزل  
الوحی ونطق الکتاب المکفی بابی الریحانین والی الحسن والحسین وابی تراب : هو النباء  
العظیم وفلک نوح : باب الله وانقطع الخطاب الخوجه صدر ولبس و حمارم انکه نیز در  
توضیح الدلائل در ذکر واحدین اب امیر المومنین علیه السلام گفته وکالا امام فی الاسلام والمشار الیه فی الاعلا

نظم





نجم الدین عمر بن فهد الکی در تحائف الوری باخبار ارام القری اوراد و علماء مکه معظمه ذکر فرموده و وفات او را  
در سنه خمس و شصت و ثمانی ثبت نموده محمد بن عبد القادر عجلی شافعی در کتاب خود ذخیره المال او را با القی  
جلید شیخ و امام که جلالت مرتبت و عظمت منزلت آن برناظر افادات محققین در کمال احوال ظهور است  
می نماید و بتصریح بودن او از علمای مالکیه نقل و استفاده از کتاب فضول مبهمة و تشریحیه سبانی فحاش  
و نبات و طول باع و وسعت اطلاع او از اشراف میفرماید و عبد الله بن محمد مطیری نیز راه کمال مع و ثناء و  
و اطرای او پیوده او را از علمای عالمین اعیان معدود فرموده و بنهایت اعتماد و رکون غایت استناد و سکون  
کتاب فضول مبهمة او را از مآخذ تصنیف کتاب خود الریاض الزاهرة فی فضل ابن بیت الدینی و عترته الطاهرة  
داده بنای اسمتظار سحاب افاضات و دیم افادات او بنقل و اخذ از این کتاب جلالت لصاب بر نهاده  
و مولوی اکرام الدین بن نظام الدین بن محب الحق دهلوی نیز فضول مبهمة را از مآخذ کتاب فی سعادة الکونین  
فی بیان فضائل الحنین شمرده با کثرت نقل و اخذ از آن کمال اعتماد و استناد خویش باین کتاب هر دو با هر فرمود  
و سلیمان بن ابراهیم الباسجی المعاصر نیز فضول مبهمة را در مآخذ کتاب خود دینا بیع المودة بذكر آورده و جایجا  
بنقل روایات و اخبار از آن طریق اعتماد و استناد بآن سپرده و علاء و بر عجلی و مطیری و مولوی اکرام الدین  
دهلوی و سلیمان بن ابراهیم بلخی دیگر افاضم معتبرین سنی و ارکان معتمدین این فرقه سنییه مثل علامه نور الدین  
علی بن عبد الله السهمودی الشافعی در جواهر العقدين فی فضل الشرفین و نور الدین علی بن ابراهیم الحلبی الشافعی  
در انسان العیون فی سیره الامین المامون و محمود بن محمد بن علی الشیخانی القادری در صراط سوسه فی  
مناقب الالبی محمد الرحمن بن عبد السلام الصفوی الشافعی در زینبته الحجاب و منتخب النفاس و معجرات عالم  
در تفسیر شتا و شیخ محمد بن علی صبان در اسعاف الراغبین و شیخ محمد بن حمادی معاصر در مشارق الانوار و سید مؤمن حسن  
مؤمن شلنجی معاصر در نور الابصار و علاء بن الصباغ نقل مآیته و جایجا بنقل اتحاد و اخبار از کتب و مناقب آثار او کمال  
عظمت و قدر او را و اشکار میفرماید و از همایان است که تلمیذ فرزند خطاب حیدر اعمی فاضل رشید در الفیاض لطائف المقال بمقام و کبر  
نصفا اهلست و فضائل اهل بیت علیهم السلام کیسب آن حب غم خود با و ایشان باین حضرت و دفع و صحت ناصحیت انحراف از اسلام با انصاف  
خود خویش کتاب و قصول مکه ذکر و شتابان الصباغ را با قبیل حلیل شیخ فیه و کله بدین حجة قاهره و حقیقه و اعتبار و بینه زاهره  
علی جلالت و اشتها و جسد و ششم آنکه عبد الرحمن بن محمد بن علی بن احمد البساطی الحنفی انجیر  
شیخ را بحکم و جزم قول انجذاب صلی الله علیه و آله وسلم دانسته چنانچه در کتاب رة المعاد الالبیه فی الاسرار



مرقنی علی گشت و حضرت رسالت صلعم فرمود ان علیا منی و انما منی و هو ولی کل حرم من بعدی و انما  
انما قاتل علی تنزیل القرآن و علی یقاتل علی تاویل القرآن و ایضا قال علیه السلام لا بی بکر کنی و کن  
علی سواء فی العدل و ایضا قال انما مدینه العلم و علی بابها فمن اراد العلم فلیات الباب و قال ایضا  
لما و علی من شجرة واحدة و الناس ما یشتا رشتی و ایضا قسم الحکمة علی عشرة اجزاء فاعطی علی تسعة  
و الناس جزءا واحدا و ایضا اوصی من آخر نبی برصد فی بولایة علی بن ابیطالب فمن یؤی کلامه فقد کلامی و  
من یؤی کلامی فقد کلام الله و ایضا قال لما استسکن فی البیت المهرج فاجتمع علی الانبیاء فی السماء فوحی الله  
تعالی الاسلام یا محمد بماذا ابغضت فقالوا ابغضنا علی شهادة ان لا اله الا الله و علی الاقرار و نبوتک  
و الولاية لعلمی بن ابیطالب و دلیل بر آنکه علی مرقنی بعد رسر ولایت است که سلسل جمیع کاملان  
اولیا و الله تعالی بجلی میرسد و از و حضرت رسالت صلعم اتصال میابد قطعه داری و دلاهای سلوک طریق  
باید قدم سنی بره شاه لافتنی پی شاهی که از بلندی قدرش خبر دهد و این و بهلانی و بتا کید انانیت بر تخت  
ملک فقر حواشاه مطلق است پی شامان فقر جمله با و کرده آو تدا و وصف کمال و است سلونی و کوشف  
کس انبوده عرضین بعد انبیایه پس هر آنکه مرقنی علی و مقابل عیسی علیه السلام باشد و مصداق انیمعنی  
انست که چنانچه در میان انبیاء علیه السلام بالو بیت هیچ نبی غیر عیسی قائل نشده اند هیچین در میان اولیا  
و اوصیا بالو بیت غیر شاه اولیا قائل نشده اند و دیگر آنچه در قرآن کریم مذکور است عیسی میفرماید که و انبیکم  
تا کلون و ما تدرون فی ذلک و انما انما مرقنی میفرماید که اگر ترسیدی که شما حضرت پیغمبر کافر  
شوید اخبار شامی بخودم بجزیره شما خورده اید و بر جزیره در خانه های خود ذخیره کرده اید و از اینجا قیاس سایر اولیا و  
باقی انبیاء علیه السلام می نماید و مناسبت اینها تحقیق میکنم **فصل الجیلانی اللاحی** صاحب مفاتیح  
الاعجاز معارفهم الذی قطع قطرة الحقیقة و حاز و اوقات عوارف السلوک و حاز و  
برع و معارف بالجمع و الاقران قد ثبتت هذا الخبر الموفق الطراز الحزب للمهدی کل الا حراز  
الا فنی عنی عنه انخزل عن الرشد و انخاز فی من طعن فیه من فی اجرامه و امتاز و من  
استیقن به حصل علی الصدق و فاز و من اهتدی الیه و صل من الحی الی الکرار و وجه صد  
است و ششم آنکه شمس الدین ابوالخیر محمد بن عبدالرحمن بن محمد السخاوی الممری در تحقیق و اثبات این حدیث  
شیخ سماعی جمیله بکار برده راه تبکیست تسکین متعینین و متعینین بکمال الفهم و المعان سپرده

اجتمع

والمقدمة واما الحلبية والمدمشقية وغالب فتح الباري وتخریج المصابیح وابرار الجمال الاصلي  
وتعليق التعليق ومقدمة الاصابة وجملة يطول تعدادها وفي بعضه ما سمعته اكثر من مرة  
ولم يفارقها الى ان مات واذا ن له في الاقراء والافادة والتصنيف تكاد يرب به في معرفة العارف المتألف  
والكشف عن التراجم والمقون وسائر الاصطلاح وغير ذلك رحاب البلاد وحال وجد في الرحلة و  
ارتحل الى حلب ودمشق وبيت المقدس الخليل والبلد والرملة وحماة وبعلبك وحمص بحيث  
ان الذي سمع عنهم يكونون قريبا مائة نفر بل زاد عدد من اخذ عنه من الاعلى والدن والمساوي  
على الف ومائتين ولا ما كان الى محفل فيها من البلاد والقرى على الثمانين واجتمع له من المرويات  
بالسمع والقرأة مما يفوق الوصف وهي تتنوع انواعا تنيف عن العشر حسب ما ذكره مستوفى ورجحة  
من تاريخه واعلى ما عنى من المروى ما بينه وبين الرسول صلى الله عليه وسلم بالسند المتماثل  
فيه عشرة افسر واكثر منه واصح ما بينه وبين النبي صلى الله عليه وسلم فيه العبد  
المذكور واتصلت له الكتب الستة وكذا حديث كل من الشافعي واحمد والدارمي ثمانية وسائط  
وفي بعض الكتب الستة كابي داود من طريق آخر وابواب في السائ ما هو بسبعة بتقدير  
المجسلة والفصل له حديث مالك وابو حنيفة بتسعة بتقدير المشاة وحج بعد وفاة شيخه  
ابن حجر مع والديه ولحقه جماعة من العلماء فاخذ عنهم كابي الفتح الكندي والبرهان الزمزمي والفقير ابن  
وابي السعادات بن ظهيرة وخلائق ثم زار المدينة الشريفة ورجع الى القاهرة ملازمة السماع  
والقرأة والتخريج والاستفادة من الشيوخ والاقراء من غير فتور عن ذلك ولم يزل يجتهد في  
السماع ويرحل الى الاقطار حتى وصل الى ما وصل اليه وحضه بعض شيوخه على عقد مجلس  
الاملاء فامتلأ اشارته فاملاء حتى اكمل تسعة وخمسين مجلسا ثم توجه الى الحج و سنة سبعين فحج  
وجاور وحديث هناك بانشاء من تصانيفه وغيرها وقرأ الفية الحمد لقسما و غالب فرحها لاناظها بالخطبة  
شوح ما ولا هاجس بالمسجد الحرام ولما رجع الى القاهرة شرع في املاء تكملة تخریج شيخه الكندي ثم املاء تخریج  
اربعة التي تفرغها بحيث بلغت مجالس الاملاء ستاثة مجلسا فكثر وكذا حج في سنة خمس وثمانين وجاور سنة  
ست ثم سنة سبع اقام منها ثلثة اشهر بالاملاء النبوية ثم في سنة ثمانين وتسعين وجاور سنة ثمانين  
اربعة في سنة ست وتسعين واما الشك منه في اللسان النبوي فاقام بها وصام رمضان وخرج الى مكة

ابن استه

والتابعین فمن بعد هم على ان افضل الصحابة بعد النبي صلى الله عليه وسلم على الاطلاق ابو بكر ثم عمر رضي الله  
عنهما وقد قال ابو عمر رضي الله عنهما لكانت تقول ورسول الله صلى الله عليه وسلم حتى افضل هذه الامة بعد  
ابو بكر ثم وعثمان فيسبح ذلك رسول الله صلى الله عليه وسلم فلا يذكرك الا ثبت عن علي نفسه انه قال خير الناس  
بعدي رسول الله صلى الله عليه وسلم ابو بكر ثم عمر ثم رجل اخر فقال الرجل الخفينة ثم انا ابنة فكاهوا ابو بكر الابرار  
المسلمين رضي الله عنهم وعمر سائر الصحابة الجعدين وبايد وانست كعلامه سخاوي ازاك بر حفاظا ثبات و  
اعظم القياط اثبات واجله منقذين فيع السمات وانا ختم تحقيق علي بن ابي طالب بن شاذان بن عبد الله بن عبد  
و نور سافر عن اخبار القرن العاشر كفته وفي يوم الاحد وقت العصر الثامن والعشرين من شهر شعبان سنة  
اثنين بعد تسعمائة توفي الشيخ العلامة الرحلة الحافظ ابو عبد الله شمس الدين محمد بن عبد الرحمن  
محمد بن ابي بكر عثمان بن محمد السخاوي الاصل القاهر الشافعي بالمدينة الشريفة حال مجاورته الاخيرة  
بها و عمره احدى وسبعون سنة وصلى عليه بعد صلوة الصبح يوم الاثنين ثاني تار يخه  
بالروضة الشريفة ووقف بنفشته تجاه الحجرة الشريفة ودفن بالبقيع بجوار مشهد الامام مالك و  
كانت جنازته حافلة ولم يخلف بعد له مثله في مجموع فتوته وكانت ولادته في ربيع الاول  
سنة احدى وثلثين وثمانمائة وحفظ القرآن العظيم وهو صغير وجوده ثم حفظ المنهاج الاصل  
والفنية ابن مالك والخبية والفنية العراقي وشرح الخبيرة وغالب الشاطبية ومقتد الساد في  
العروض وكلها انتهى حفظه لكتاب عرضه على شيوخ عصره وبرع في الفقه والعربية والقرآن وغيرها  
وشارك في الفرائض والحساب والمليقات واصل الفقه والتفسير وغيرها واما مقولاته ومسموعات فكثر  
جل لا كاد تنحصر اخذ عن جماعة لا يحصى حتى بلغت عدة من اخذ عنه زيادة عن اربعائة نفس  
واخذ له غير واحد بالافتاء والتدريس والاملاء وسمع الكثير من الحديث على شيخه امام الامة  
الشهاب ابن حجر واقتل عليه بكليته اقبالا سريدا على اوصاف حتى حمل عنه علماء اجماع واختص به  
كثيرا بحيث كان من اكثر الاخذين عنه واعانه على ذلك قريب منزله منه وكان لا يفوته  
تمامه عليه الا النادر وقرأ عليه الاصطلاح بتمامه وسمع عليه جل كتبه كالالفية وشرحها  
مراو علوم الحديث الى اليسير من اوائله لابن الصلاح واكثر تصانيفه في الرجال وغيرها كالنقريب  
وثلاثة ارباع اصله واللسان بتمامه ومشتبه النسبة ونحوها من التاخر والتخصيص مسند الفردوس

الحديث الذي اشتهر فيه فضله وليس بعد شيخ الاسلام بن حجر فيه مثله وقال غيره واسطه  
عقد هام من انعقد الاجماع على انه اسد كالحجر المفرد واصبح في وجه الدهر كالقمر حتى صارت  
الفرع مع جواهره كالدارة بل جواد جوده شهيد له جريانه بالسبق في ميدان القدس ان وحكم له  
بانه هو الفرع الذي فاق اصله البديع بل لعاني فدا حاجته للبيان اضاء هذا الشمس فاختفت سننه  
الكواكب الدار وكيف لا وقد جاده الفيض بفتح الباري فمن نخبة العصفى الدهر وعين القلادة في  
طبقة الجود لانه عين السخا وزيادة فدايته اليها النها ونهاها ونظم طرق الى الغاية وهو الخادم للسنة  
الشريفة والحاوي للحاسن الاصطلاح النكت المنيفة بهجته زهت بروضها وروفته زهت ببهجتها  
وقال اخر هو الذي انعقد على تفرد به الحديث النبوي الاجماع والله في كثرة اطراحه وتحقيقه لقونه  
بالغ ما لا يستطيع ودوت قصائفه واشتهرت وثبت سيادته في هذا الفن النفيس تفرزت ولم  
يخالف احدا من العقلاء في جلالاته ووقوت ثقتة وديانته وامانته بل صرحوا باجماعهم بانه هو المرجوع  
اليه في التعديل والتجريح والتحسين والتصحيح بعد شيخه شيخ مشايخ الاسلام بن حجر حامل راية العلو  
والاثر وقال اخر لقد اجاد النقل من كلام الله ورسوله القديم والحديث وسارت بعضه الركبان  
وبالغت في السير الحديث ومدح اخر هذه الايات وهي يا سيدي اصحى فريد زمانه : ودليل ما  
قد قلته الاجماع بعندي حديث مسند ومسلل يرويه بالاثقان لا الاوضاع بما في التوامس  
نلقى عالما بصحت بذالك اجازة وسماع : الخبر فيك قوارت اخبار لا : وهو الصحيح وليس فيه نزاع  
يا من اذا ما قد لا مريض : يشكو لزال النفس الا وجاع : وراى بعد موته هينة حسنة تقبل الماعل  
بك قال حاسبه وغفر لي وحشر لي مع العلماء ورجعته في تاريخ ثلاث وعشرين ورقت قال الشيخ جلال  
بن نهدي رحمه الله عقب تلك الترجمة ان شيخنا صاحب الترجمة حقيق بما ذكره لنفسه من الوصف  
الحسن ولقد والله العظيم لم ارق الحفا على المتأخرين مثله ويعلم ذلك كل من اطعم على مولفاته او  
شهدا وهو عارف بقبه منصف في تراجمه رحم الله جلاله حيث قال في ترجمته انه افرز بقبه فطرا  
في الافاق وكثرت مصنفاته فيه وفي غيره وطا رصيته شرفا وغربا شاموا ويمنا ولا اعلم الا ان من  
يعرف علوم الحديث مثله ولا اكثر تصنيفا ولا احسن ولد ان اخذها عنه علماء الافاق من المشايخ و  
الطلبة والرفاق وله اليد الطولى في المعرفة بالعلل واسماء الرجال واحوال الرعا والجموع والتعديلات اليه

والانقضاء

على القطع الكمال



ما شاء الله ثم رجع المثلث وجاورها إلى أن ما وحل الناس أهلها والقاصدين عليها كالكثير جداً روايته ودراية  
وحصولها من تصانيفه مع ملازمة الناس في منزله للقرأة دراية ورواية في تصانيفه وغيرها  
بحيث خلت عليه ما يفوق الوصف من ذلك واخذ عنه من الخلفاء ما لا يحصى كثرة وشرع في التصنيف  
والتحريج قبل الخمسين وأهله جراً وتصانيفه التي هي النهاية في الشريعة به من يد علوه وفخريته ومن  
تصانيفه فتح المغيب بشرح الفقيه المحدث وهو مع اختصاره في مجلد ضخيم وسبك المتن فيه  
على وجه يدع لا يعلم في هذا الفن إجماع منه ولا أكثر تحقيقاً لمن تدرى وتوضيحه حاذى به المتن بدون  
الافصاح والمقاصد المحسنة في بيان كثير من الأحاديث المشتهرة على السنة وهو كتاب جليل لم  
يسبق المثلث مفيد في بابيه حد القول للبدع في الصلوات على الجبل الشفيع وهو في غاية  
الحسن والضوء اللازم مع أهل القرن التاسع يكون ست مجلدات وعمدة الحجة في حكم الشريعة  
واللهل العذب الروي في ترجمة قطب أولياء النوى والجواهر الدرر في ترجمة شيوخ الإسلام  
حجرتي مجلد ضخيم وربما يكتب في مجلدين والتاريخ المحيط وهو في ثمانية أجزاء ورواية على حروف  
المعجم لا يعلم من سبقه إليه وتلخيص تاريخ اليمن من متني من تاريخ مكة للقاضي الفوائد الجاية  
في السماع النبوي والفتح العلوي في المولد النبوي وارتقاء العرش بحج أقرباء الرسول وذوي الشرف  
والأيناس بمناقبة العباس ورجحان الكفة في بيان أهل الصفة ولا أصل لأصيل في تحريم  
النقل من التوراة وأهمل الخيل والقول المتين في تحيين الظن بالخلفاء وغير ذلك وقدر  
أشياء من تصانيفه غير واحد من أئمة المذهب كالحافظ ابن حجر والجلال المحلى والعلم البلقيني  
والشرف المناوي والتقي الحصني والعيني والكافياجي وناقلمها الناس إلى كثير من البلدان والقرون  
كتب الأكارب بعضها بخطوطهم حتى قال بعضهم إن لم تكن التصانيف هكذا فلا فائدة وكان  
شيخ الإسلام ابن حجر محباً ويثني عليه وينوه بذكره ويحرف بعلو فخريته ويرجحه على سائر  
جماعته المشويين إلى الحديث وصناعته وكان مرجعاً له قوله والله المستول إليه عليه على  
إلى الحصول حتى يتبع السابق من اللاحق وما وصفه به بعض الحفاظ بعد كلام تقدم هو والله بقية  
عن رأيته من المشايخ وأنا جميع طلبته الحديث بالبلاد الشامية والبلاد المصرية وسائر بلاد  
الإسلام عيال عليه والله ما أعلم في الوجود له نظير قال غيره هو لأن من الأفراد في علم

علم الحديث ما قل ان يجمع مثله في زمانه فكان له مائة وعشرون شيخا في صحيح البخاري والمختار  
على اربعة مجلد كما ذكر في وحصل كثير منها في اجازته صاحبته بالمدينة النبوية والارملة ودرسها  
وقرأه عليه وسامعاً منه وقرأت عليه جميع الجامع الصحيح للامام ابى عبد الله محمد بن اسمعيل البخاري في  
الروضة المطهرة النبوية بين القبر الشريف والمنبر النكري على ساكنها افضل الصلوة والتسليم قول عليه  
من الكتب ومن الصباح الستة وقرأت عليه بعضا من الشرائع واجاز له في كل ما كان في الحجاز ويسكن  
بها سنين وبها في مصر وارجع الى مصر وارسل اخوة مع اهله الى الحجاز  
واسنوط الحرم الشريف مكة المكرمة زادها الله شرفاً وعظماً وعزاً وتكريماً وتوفيقاً في نيف وسبع  
رفع الله درجته وزاد في حسنة وعبد الغفار بن ابراهيم العزافي الشافعي وعبد الرقيب الطالبي  
محمد بن عبد الرحمن بن محمد شمس الدين ابو الخير السخاوي الاصل القاهري الشافعي نزيل الحرمين  
الشريفين المحافظ الكبير العالم الشهير خاتمة الحفاظ بلا فراغ ولد ببيع سنة بالقاهرة وحفظ عدة  
من الكتب الى ان قال وبالحجة فهو امام جليل القدر وخاتمة الحفاظ العصر توفي سنة بالمدينة  
الشريفة ومحمد بن علي الشوكاني الصنعاء دريد طالع بحاسن من بعد القرن السابع كفت محمد بن عبد الرحمن  
بن محمد وابى بكر بن عثمان بن محمد بن شمس الدين السخاوي الاصل القاهري الشافعي ولد في  
بيع الاول سنة وحفظ كثيرا من المصنفات وقرأ على ابن خضر والشمال بن هشام الحنبلي وصالح البليغي  
والشرف المناوي الشافعي وابن الهيثم وابن حجر ولازمه وانتفع به وتخرج به في الحديث واقبل على  
هذا الشأن بكلية وتدرج فيه وسمع العالي والنازل واخذ عن مشايخ عصره بمصر ونواحيها  
حتى بلغوا اربعة مجلدات شيخ تخرج واخذ عن مشايخ مكة والمدينة ثم عاد الى وطنه وارسل الى الاسكندرية  
والقدس والخليل ودمياط ودمشق وسائر جهات الشام ومصر وبرع في هذا الشأن وفان  
الاقران وحفظ من الحديث ما صار به منفرد اعني اهل عصره ثم حج في سنة هو واهله ولوا دة حاور  
وانتفع به اهل الحرمين ثم عاد الى القاهرة واملا الحديث على ما كان عليه اكابر مشايخه و  
مشايخهم وانتفع به الناس ثم حج مرات ومجاورات وخرج لجماعة من شيوخه احاديث وجمع كتابا  
في تراجم شيوخه في ثلاث مجلدات سماه بغيه الراوي فمن اخذ عنه السخاوي وفهرسه برواية  
في ثلاث مجلدات كذلك والناس في مجلدات وتخرج اربعي التوقيف في مجلد لطيف وتكملة

في بيع الاول

تجاوز

يشكر في ذلك ولهذا اقال بعض العلماء له ايات بعد الحافظ الذهبي احد سالك هذه المسالك وغيره  
لقد مات في الحاشية مرعبه واسفت الناس على فقدته لم يخلف بعد مثله انتهى وروى في الحديث  
في مواضع متعددة وعرض عليه قضاة مصر فلم يقبله رحمه الله تعالى وفضل الدين وزيريهان  
شيرازي وشرح شياكل ترجمي كفته يقول الفقير الى الله تعالى مؤلف هذا الشرح ابوانخير فضل الله  
بن ابي محمد روزيهان بن ابي محمد فضل الله بن محمد براسماعيل بن علي الانصاري اصلا ونبأ را  
الخبني محنتا شيرازي مولدا الاصبهاني دارالمدني مؤثرا واقبأرا انشاء الله تعالى اخيرا يكمل الشياكل  
موقوفات الامام الجامع لجامع العلم والتقى الرافع اعلام الحديث بن الوري النانسي في مجالس الحديث  
انفاس العرف الشهد الامام ابي عيسى محمد بن عيسى بن سورة الترمذي رحمه الله تعالى قرأه في  
عليه لبعضه واجازة للباقي ان لا يكون سماعا الشيخ الامام الرضا حافظ العصر ومن مصر الذي  
تقر في زمانه بعلوم الاسناد ورفع الشأن حتى دعي لجلالة قدره اجلة ائمة الدوران الشيخ الزها  
ابوالخير محمد بن عبد الرحمن السخاوي المصروف للدين الشريعة النبوية على ساكنها افضل الصلاة واكمل  
الحمة وذلك في اخر جمادى الاخرة سنة سبع وثمانين وثمان مائة بدار العثمانيين في مجازة باب السلام  
من ابواب الحرم المكرم زاد الله تشريفا وتخطيا او ينزدر شرح شياكل كفته الشيخ الامام ابو الخير محمد بن عبد  
بن محمد السخاوي المصروف للدين حافظ العصر ونسب ووجهه وشرايد عصره في شأنه لازم  
الشيخ وصاحب الشيخ الامام ابو الفضل احمد بن علي العسقلاني شهريز بن حجر رحمه الله تعالى  
سنتين متطاولا واثني عليه الشيخ في كتبه سيما في كتاب الطبقات وكان له شان جليل ومن  
الاطلاع على حقائق احواله فليراجع كتابنا المشهور بالحجل المتين في اجازة الامين كان اصل  
من سجن وهي قصبة من اعمال بلاد مصر المشهور بالنسبة اليه السخاوي بزيادة الالف لكن ذكر  
السخاوي في كتاب الانساب والنسبة اليه السخاوي بالالف واو اقال هي قوية باسفل ارض مصر  
والشهور لهذه النسبة ابو احمد زياد بن معلى السخاوي توفي بسجن انتهى ومنها السخاوي القاري  
المشهور وكان ولادة شيخنا ابي الخير محمد بن عبد الرحمن بالقاهرة المغربية من البيد المصرية والشيخ  
نشأ بها في الحارة البلقينية وكان ينسب ابوه الى ملازمة الشيخ سراج الدين البلقيني رحمه الله و  
ولادته في ثمن وعشرين وثمان مائة فلما نشأ الشيخ لازم المشايخ وسافر البلدان وجمع من اطراف

دائره فی الاطلاع علی احوال الناس فانه قد یعرف الرجل لاسیما فی دیارنا الیمینیه جمیع مسمو  
ابیه وابنه و اخیه فضلا عن غیر ذلک و من قرن هذا الکتاب الذی جعله صاحب الترجمة لاهل  
القرن التاسع بالدردا کما منه لشیخه ابن حجر فی اهل المائة الثامنة عرف فضل مصنف صاحب  
الترجمة علی مصنف شیخه بل وجد بینهما من التفاوت ما بین المثل و الثریا و لعل العذر الان  
تقصیر عن تلمیذ هذا الذی لیس فی المائة الثانیة و سبعة و عشرين سنة بخلاف صاحب الترجمة فانه عاش فی المائة  
تسع و سبعة فموتها لافاهله و ابن حجر لم یضأ غلب اهل القرن الثامن فان صاحب الترجمة لم یتقید فی  
کتابه للمذکور من مات فی القرن التاسع بل ترجم لجمیع من وجد فیہ فربما شال فی القرن الثامن و ابن حجر  
لم یرجم فی الدرر الکامیات فی القرن الثامن ولیت ان صاحب الترجمة صار ذلک الکتاب لفاثق  
عن الوقیعة فی اکابر العلماء اقرانه و لکن ربما کان له مقصد صالح و قد غلبت علیه محبة شیخه الحافظ  
ابن حجر فصار لا یخرج عن غالب اقواله کما غلبت علی ابن لقیم محبة شیخه ابن تیمیة و علی الهیثمی  
محبة شیخه العراقی انتفع بهذا السیاحوی جمیعهم الا جل و نافذ هم الذی صرحوا  
قد اثبت هذا الحدیث الذی سار فی الافاق سیر المثل و وقضی مرطاب الیه لکل وطرا و امث  
فلا یصدع اذ عانه الا المولع بالخطا و الخطل و لا ینحدر عن ابقائه الا المولع فی ما وای الغنا  
والذل و لا یروم ابطاله الا من یستغیزه الخب و الوغل و لا یصمد ایهانه الا من یمتطی صهوة  
العتة و الخبل و وجه صدق و نهیم انکه حسین بن علی کاشفی المعروف بالواعظ البیقمی  
حدیث مدینه العلم انما ثبت و تحقق و استقامت چنانچه در روضه الشهدا در ذکر جناب امیر المؤمنین علیه السلام  
گفته اما صفات حمیده و سمات پسندیده انحضرت از قیاس فهم افزون است و از حیرت ادراک و هم بر وزن  
حقیقت حال محال حقیقت می برضمان صافیة عقلا و خواطر اکیه عرفا و فضلا لا یح و پیدا و واضح و بویدا  
بیت در شرح حسن و چه تعرف کند کسی به مرات افساب چه محتاج صیقلس است به فضائل و ا  
ساطحة اللوامع و مغاخر صفات لائمة المسوا طلع انحضرت در همه اوقات و افکار کفوا و انوار الاسفا  
قرار یافته پس ایراد و اثبات ان محوله تحصیل حاصل بنیاید الشمس تکبر علی و عن حل ابیات  
قدم نهاد قلم تا بقدر شرح کند به زو صفت صورت درخش ضیا معنی را به خرد گرفت عنان شکرین سخن کند  
بما بتاب چه حاجت شب تجلی را به اما بحکم مالا یبذل کله لا یتزل کله و در سه کلمه از بحر جالوره میشود

سبع  
تعا

تخیر بن حجر اللذکار و تخیر بن حجر احادیث العادین کلابی نعیم و فتح المغیث بمشروح الفیه الحدیث فی  
مجلد منجم و شرح التقریب للنووی فی مجلد و بلوغ الامم فی تلخیص کتاب الدارقطنی فی العلل  
و شرح الشمائل الترمذی فی مجلد و القول المفید فی البیاض شرح العمدة لابن دقین العبد کتب منه  
السیر من اوله و له ذیل علی تاریخ المقریزی فی الحوادث من سنة خمس و اربعین و ثمان مائة الى السیر  
القرن التاسع فی اربع مجلدات و الضوء اللامع لاهل القرن التاسع فی اربع مجلدات و الذیل علی تاریخ  
ابن حجر لقضاة مصر فی مجلد و الذیل علی طبقات القراء لابن الجزری فی مجلد و الذیل علی دول الامم  
للذهبی و الوفیات لاهل القرن الثامن و التاسع فی مجلدات سماها المشافی من الاله فی وفیات الاله  
و مصنف فی ترجمه التوکی و اخر فی ترجمه ابرهشام و اخر فی ترجمه ابرهشام و اخر فی ترجمه نفسه التاریخ  
الحصی فی عدة مجلدات و القول المبني فی ذم ابن عربی فی مجلد و قد افرد عنی مسائل بالتصنيف  
و قد ترجم لنفسه ترجمه مطولة فی مصنفه الضوء اللامع و عدد شیوخ و مقرواته و مصنفاته و  
ما مدحه بجماعة من شیوخ و بالجملة فهو من الائمة الاکابر حتی قال تلميذه الشيخ جارا لله  
فهذا فيما كتبه عقب ترجمه صاحب الترجمة نفسه فی الضوء اللامع ما نصه قال تلميذه جارا لله  
بن . فهذا المكتی اربینا صاحب الترجمة حقیق بما ذكره لنفسه من الاوصاف الحسنة و لقد والله  
العظیم لم ارس في الحفظ المتأخرين مثله و يعلم ذاك من اطالع علی مؤلفاته و اشاهد  
وهو عارف بفضله منصف فی تراجمهم الله جده حيث قال فی ترجمته انه انفرده بفضله و طار اسمه  
فی الافاق کثر مصنفاته فیه و فی غیره و کثیر من سائر شواو غر با و شاما و مینا و لا اعلم الا ان من يعرف  
علوم الحدیث مثله و لا اکثر تصنيفا و لا احسن و لذلك اخذ عنه علماء الافاق من الشافعية و الطلبة  
و المرافق و لم یجد الطولی فی معرفة اسماء الرجال و احوال الرواة و الجرح و التعديل و البیة یشار فی ذلک  
و لقد قال بعض العلماء لم یأت بعد الحافظ الذهبی مثله سلك هذا المسلك و بعد الامات و الجدة  
واسف الناس علی فقده و لم یخلف بعد مثله و كانت وفاته فی مجاورته الاخيرة بالمدینة الشریفه  
فی عصور يوم الاحد سادس عشر شعبان سنة اتمی ما ذكره ابن وهب و لو لم یکن صاحب الترجمة من  
الاضواء اللامع لکان اعظم دلیل علی امانته فانه یزعم فی اهل الدیار الاسلام و ستر و ترجمته کل احد محفظة و مقرواته و شیخه و  
و حلله و ملوه و وفاته علی منط حسن اسفل لطیف بنجر لم یلدیه مقترضا الشا و یجب من احاطته بذلک

على عشرة ابواب الاول في ابتلاء بعض الانبياء الثاني في ابتلاء النبي صلى الله عليه وسلم  
الثالث في وفاته الرابع في احوال فاطمة الزهراء رضي الله تعالى عنها الخامس في احوال علي  
رضي الله تعالى عنه السادس في احوال ابنه الحسن السابع في مناقب الحسين الثامن في احوال  
بن عقيل التاسع في شهادة الحسين رضي الله تعالى عنه العاشر على فصلين الاول في وقائع  
اهل البيت والثاني عواقب مو القائلين انتهى وقطب الدين محمد بن علاء الدين النهروالي المكي المحفي در  
كتاب الاعلام باعلام بيت الاحرام گفته قلت وقد ادركنا الباب الشريف مصفوحا بالفضة وكان يجلس  
من فضة او فوات المغلفة من قل دينة وخفت يده الى ان يكتشف سفلى الباب الشريف عن خشب  
الباب ومسك مرار من يفعل ذلك وحسبوا بهدوا فغرض ذلك على الابواب المشرفة السطانية  
في ايام المرحوم المقدس السلطان سليمان خان اسكنه الله تعالى فوايس الخان في سنة ٩٨٩  
الامر الشريف السطاني بتصفيع الباب الشريف بالفضة الى ناظر الحرم الشريف المقيم بمكة ومنصب نظارة  
الشريف يومئذ وهو فضلاء عتبة مصر احمد جلبي المقاطعي صهر المرحوم محمد بن سليمان فزار  
مفتي الكرم الله تعالى وكان له شعر لطيف بالتركي وترجم بلسان التركي كتاب في فضائل الشهداء  
مؤلفا في ضمنه من لطائف نظم والنثر ما يستحسنه الطبع ومن محاسن السجع ما يفتح على التمع  
وهو كتاب مقبول متداول بين اللطفاء وكان صوله الى مكة في افتتاح سنة ٩٨٩ هـ وهو جد ربه ام  
انك جلال الدين عبد الرحمن بن كمال الدين بن بكر السيوطي در قول جلي في فضائل علي حديث في العلم  
بطرق عديدة والفاظ سديدة روايت نموده چنانچه گفته الحديث السادس عشر عنه اي على كرم الله  
وجهه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال انا منذ العلم وعلى بابها اخرجوا بنوعيم في المعرف  
الحديث السابع عشر عن جابر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال انا مدينة العلم وعلى بابها  
فمن اراد العلم فليأت الباب اخرجها الحاكم وتعقب الحديث الثامن عشر عن ابن عباس ان  
رسول الله صلى الله عليه وسلم قال انا مدينة العلم وعلى بابها فمن اراد العلم فليأتها من بابها  
اخرجها الطبراني وبابها وانت كسيوطي در اول قول جلي گفته وبعد فمذهبة نبذلة من قطرة من قطرات  
بحار الزهرة اوردت فيها يسير من المناقب الباهرة لسيدنا على كرم الله وجهه معلقة بالقول  
الجليل في فضائل علي وضمنتها ما اربعين حديثا مختصة بمتبعة بالغرض لخرجهما وبعض غريب

٢٤  
يعني الجاني الذي انزله  
في عبارة كشاف الطغوت في مناقب  
التوسيع الانا على فضيلة النبي صلى الله عليه وسلم  
والذي صنفه الجاني هو جليل

شای

از جمله شرف عالیشان از خبر متبر علی منی و انا منده معلوم است و حسب قلیش از انا منیت انجام انت متقی  
بمنزله هارون من موسی محقق و مفهومی اما علم او بر همه علمای عالم روشن شده و کیفیت انش از نکته  
کامل انکام بنده العلم و علی یکما سبب گشته حکیم ثنائی فرماید **بیت** خوانده در دین ملک مختار  
هم در علم و هم علمدارش در شرح تعرف آورده که علی بن ابیطالب سخنان است که کسی پیش از وی نگفته و  
بعد از وی نیز کسی مثل آن نیاورده تا بدانجا که روزی بمنبر آمده بود و گفت سلونی علی دون العرش  
یعنی پسید از من ما واری عرش هر چه می پسید پس بدستیکه میوان و بهیو من علمای بسیار است و این  
از کت لعاب سول خدای تعالی علیه وسلم در دهان من و این ان خیریت که رفته کرده است مرا حضرت رسول  
تجدای که جان من در قبضه قدرت است که اگر فرمان رسد مرا تورات و انجیل را که سخن گویند هر کس من سارده  
وضع کنم و بران نشسته خبر دهم با خود را بر و کتا هست و ان پر دو کتاب مرا تصدیق نمایند و شک نیست در ان  
این علوم در کتب ادب از ادیب البیب و علمک ما لکن تعلمه و را موخته بود چنانچه فرمود که رسول البیب  
صلی الله علیه وسلم هزار باب از علم در من آموخت که از هزار باب دیگر بر من منکشف شد درین باب شیخ  
فرید طهر رحمه الله فرماید **فرویات** بنی در گوش او یک علم در داد و دزدان اند و انش صد علم بکشد و چون خضر  
علم درین پیغمبر آمده دران شهر بیشک حیدر آمده ازان آ بحیات دل که جان خور و دزد است ساقی کوثر توان  
**فهد الکاشف** صاحب روضه الشهداء بالمعروف بالفضل بین الکبراء الخداء و قد ثبت  
هذا الحديث الکاشف التریح للاصداء و فالمری و نشانه نازخ عن الاذعان للاهتداء و المراتب  
امر عار عن الوشد و الاهتداء و الطاعر فیه سالک سبیل العسف و الاعتداء و القارح  
فیه هاکم من الغنی فی قاصیه البیداء و محتجب نماید که کتاب روضه الشهدائین مشهور و مقبول میباشد  
و علماء الهست آنرا ترجمه کرده اند مصطفی بن عبد الله قسطنطینی در کشف الظنون گفته روضه الشهداء  
فارسی حسین بن علی الکاشف المعروف بالواعظ البیرونی المتوفی سنه ۷۹۰ و ترجمه  
الفصلی محمد بن سلیمان البغدادی المتوفی سنه ۷۹۰ و ترجمه و سماه حلیقه السعدا قال  
فیه امتدوت بروضة الشهداء فی اصل النالیف و لبحقت الفوائد من الکتب حکان کتا مستفلا  
کما فی الحاء و ترجمه ایضا الحاکمی المصنف المتوفی سنه و سماه سعادت نامه قال اقتفیت اثره  
غیر از او در آیات الاحادیث فی خاتمه الحکایا و زینته بالسج و المقطعات من شعر قواعد





الفاظها و مشکل معانیها والله اسئل ان یتخفی بالقبول وان یرزقنی ببرکة الاستساک  
محب الالبیت اشرف مامول این عبارت ظاهرست که سیوطی در قول جلی احادیثی وارد کرده است  
که بنده از قطره از قطرات بحار اخره و شئی لیسیر از مناقب بابرہ جناب امیر المؤمنین علیه السلام می باشد  
و سیوطی از خداوند عالم سئلت میکند که او را بقبول این احتجاجات و برکت استساک بحب البیت اشرف  
مامول رزق نماید پس بحمد الله تعالی بحسب افاده سیوطی بصرحت ثابت و محقق شد که حدیث مدریة العلم از مناقب  
بابرہ جناب امیر المؤمنین علیه السلام می باشد و سیوطی بجمع این امثال ان از خداوند عالم سئلت احتجاج بقبول  
می نماید و هذا اما لیکر ظمیر الحاحل الخدوع القرویه و لیسوق الیه رعنایا دای الله بالویل والشور  
و مخفی مانند قول جلی از مشاییر کتب فضائل جناب امیر المؤمنین علیه السلام و نهایت شهر و معروف و نزد  
اعلمای اعلام سنیہ است خود مخاطب در رساله اصول حدیث گفته احادیث مناقب و مثالب را علم المناقب  
گویند در بیان مناقب از تصانیف متعدد و متنوعه واقع شده و بعضی محدثین بخصوص مناقب بعضی از ان اصحاب  
را جدا نوشته اند برای غرضی که متعلق شد بان مثل مناقب قریش و مناقب الانصار و مناقب العشرة المبشرة که  
تصنیف محب طبرست مسمی بریاض النضره فی مناقب العشرة و ذخائر العقبی فی مناقب ذی القربی و حلیة الکبیت  
فی مناقب آل البیت و الدیباچ فی مناقب الازواج و کتب بسیار در مناقب خلفاء راشدین مصنف شده و  
بالخصیص القول الصواب فی مناقب امیر المؤمنین عمر بن الخطاب و القول الجلی فی مناقب امیر المؤمنین علی است  
و نسائی در مناقب امیر المؤمنین علی رساله دراز نوشته و نواصب نام بحجة فوط تصب عداوت او را در دمشق بر  
عمل شبیه ماحند رحمة الله علیه و مولوی صدیق حسن خان معاصر در حقه فی ذکر الصالح استمه بحریر این عبارت  
گفته و احادیث المناقب و المثالب تسمی علم المناقب و فیها ایضا تصانیف عدیدة متنوعه و قد  
افرد بعض المحدثین مناقب بعضهم عن بعض سیم مناقب الال و الاصحاح لغرض تعلق به کمناقب  
قریش و مناقب الانصار و مناقب العشرة المبشرة السیما لبریاض النضره فی مناقب العشرة المحب الطیب  
و ذخائر العقبی فی مناقب ذی القربی و حلیة الکبیت و مناقب آل البیت و الدیباچ و مناقب  
الازواج و صنف کتب کثیره فی مناقب خلفاء الراشدین کالقول الصواب فی مناقب عمر  
بن الخطاب و القول الجلی فی مناقب علی و للنسائی رساله طویلة الذیل فی مناقبہ کرم الله وجهه  
و علیها کمال الشہادة فی دمشق من ایک نواصب الشکام لفظ تعصبهم و عداوتهم و قد رخص الله

بارض

مدينه العلم فقال قد حدث به محمد بن جعفر الفيدى وهو ثقة قال  
وسمعت احمد بن سهل امام اهل عصره ببخارى يقول سمعت صالح  
بن محمد بن حبيب الحافظ يقول سئل عن ابي الصلت فقال دخل يحيى  
بن معين ونحن معه عليه فلما خرج قلت له ما تقول فيه فقال لا وصدوق  
قلت انه يروى حديث انا مدينه العلم فقال قد رواه ذاك الفيدى كما  
رواه ابو الصلت انتهى ما فى المستدرک وفى تاريخنا طيب قال الحسن بن على  
بن مالك سالت يحيى بن معين عن ابي الصلت الهروى فقال ثقته صدوق  
الا انه يشيع وقال ابراهيم بن عبد الله بن الجعيد سالت يحيى بن معين  
عن ابي الصلت فقال قد سمع وما اعرفه بالكذب قلت فحدث  
الا عمن عن مجاهد عن ابن عباس قال ما سمعت به قط وما يلفظه الا  
عنه وقال عبد الخالق بن منصور سالت يحيى بن معين عن ابي الصلت  
فقال ما اعرفه قلت انه يروى حديث انا مدينه العلم فقال ما هذا  
الحديث بشيء قال الخطيب احسب عبد الخالق سأل يحيى عن  
حال ابي الصلت قد بما ولم يكن يحيى اذ ذاك يعرفه ثم عرفة بعد  
فاجاب ابراهيم بن عبد الله بن الجعيد عن حاله قال الخطيب فاما حديث  
الا عمن فان ابا الصلت كان يرويه عن ابي معاوية عنه فانكره احمد  
بن حنبل ويحيى بن معين من حديث ابي معاوية ثم بحث يحيى عنه  
فوجد غير ابي الصلت قد رواه عن ابي معاوية قال القاسم بن عبد الرحمن  
الا بنارى سالت يحيى عن هذا الحديث فقال هو صحيح قال الخطيب اراد انه  
صحيح من حديث ابي معاوية وليس باطل اذ قد رواه غير واحد عنه قال  
عباس الدورى سمعت يحيى بن معين يوثق ابا الصلت عبد السلام بن صالح  
فقلت له انه حدث عن ابي معاوية عن الا عمن انا مدينه العلم وعلى بابها  
فقال ما تريد ومن هذا السكين ليس قد حدث به جعفر الفيدى عن ابي معاوية

در باب اخبار شیخ شریف و نحوه تفصیلات  
حرف منیر العلم و دفع طعن ارا

ثبت علی بن العباس سیوطی السیوطی  
حدیث مدینه العلم و ارا فی الفقه

در باب اخبار شیخ شریف و نحوه تفصیلات این حدیث شریف سخی جمیل فرموده چنانچه گفته  
حدیث است که از امام مدینه العلم و علی بابها آورده من حدیث علی و ابن عباس  
ای ابن ابی الجوزی فی الترمذی عات ۱۲  
جاءت حدیث علی اخرج الترمذی و الحاکم و حدیث ابن عباس اخرج الحاکم و الطبرانی حدیثاً  
اخرج الحاکم و تعقب الحافظ ابو سعید العلاء علی ابن ابی شیبہ فی هذا الحدیث بفضل طویل سقته  
فی الاصل و ملخصه ان قال هذا الحدیث حکم ابن ابی حنیفہ و غیره بوضعہ و عندی فی  
ذلك نظر الی ان قال بالحاصل یتضمن بطرقه الی درجۃ الحسن المحجبه به و لا یتضمن  
ضعیفاً فضلاً عن ان یتضمن موضوعاً و رایت فیہ فتوی قد مت الحافظ ابن حجر فکتب  
علیها هذا الحدیث اخرجہ الحاکم فی المستدرک و قال انه صحیح و خالفه  
ابن ابی حنیفہ فذکره فی الموضوعات و قال انه کذب و الصواب خلاف قولهما معا و  
ان الحدیث من قسم الحسن لا یرتفع الی الصحیح و لا ینحط الی الکذب و بیا ربنا  
یسند علی طویل و لکن هذا هو المعتمد هذا الفظه بحرفه و وجهه مد و سی  
و ششم آنکه سیوطی در لالی مصنوعه بجهت تانیب و تمییز جاد غریز زیادہ تر طریق انما ک  
سپردہ نقل کلمات علمای اعلام و تسلط افادات منقذین عظام اولہ سیرہ و شواہد محکمہ ثبوت و  
تحقیق این حدیث بحرض بیان آورده چنانچه بعد نقل حاصل قریب ابن ابی حنیفہ درین حدیث  
شریف گفته قلت حدیث علی اخرجہ الترمذی و حدیث ابن عباس  
اخرجہ الحاکم فی المستدرک ثنا ابو العباس محمد بن یعقوب ثنا محمد بن  
عبد الرحیم الهروی ثنا ابو الصلت عبد السلام بن صالح به قال و ثنا محمد بن  
احمد بن تمیم القنطری ثنا الحسين بن فهم ثنا محمد بن یحیی بن الزریر  
ثنا محمد بن جعفر الفندی ثنا ابو معاویة قال الحسين بن فهم و حد ثنا  
ابو الصلت الهروی عن ابي معاویة قال الحاکم الحسين بن فهم ثقة مأمون  
حافظ و ابو الصلت ثقة مأمون و هذا حدیث صحیح الا سناد سمعت ابا  
العباس یقول سمعت العباس بن محمد الدورس یقول سألت ابن معین  
عن ابي الصلت فقال ثقة فقلت الیس قد حدث عن ابي معاویة ۲ ثنا



وقال احمد بن محمد بن القيس بن محمد رسالت يحيى بن معين بن الصلت عبد السلام بن  
صالح الهرري فقال ليس من يكنز فقيلا له في حديث ابي معوية انامدنة العلم فقال هو محمد بن  
ابي معوية النخعي ابن غير قال حدث به ابو معوية قد ياتك عنه وكان ابو الصلت رجلا موسوا  
يطلب هذه الاحاديث ويكرم المشايخ فكانوا يحد ثونهما وقال عبد المومن بن خلف المنسفي لسا  
ابا علي صالح بن محمد عن ابي الصلت الهرري فقال رايت يحيى بن معين يحسن القول فيه ورايت  
سئل عن الحديث الذي روى عن ابي معوية انامدنة العلم وعلى باهما فقال رواه ايضا الفقيه  
قلت ما سئله قال محمد بن جعفر انه في ما في تاريخ الخطيب قال الحافظ صالح الدين العراقي ومن  
خطه نقلت في اوجوبه عن الاحاديث التي تعقبها السراج القزويني على مصابيح المغوي وادعي انها  
حديث انامدنة العلم وعلى باهما قد ذكره ابو الفرج في الموضوعات من طرق عدة وجزم بطلان الكل  
وكذلك قال بعد جماعة منهم الذهبي في الميزان وغيره والمثبوت به رواية ابي الصلت عبد السلام بن  
صالح الهرري عن ابي معوية عن ابي عمار عن ابي عباس مرفوعا وعبد السلام هذا تكلم في  
ثبوتها قال السائي ليس بثقة وقال الدارقطني وابو عبد الله محمد بن احمد الدارقطني رافضي وقال ابو حاتم لم  
يسجد بغيره في وضرب ابو زرعة حديثه ومع ذلك فقد قال الحاكم ثنا الاصبهاني عن ابي عبد الله  
يحيى بن معين عن ابي الصلت فقال ثقة فقلت ليس قد حدث عن ابي معوية حديث انامدنة العلم فقال  
حدث به محمد بن جعفر الفقيه وهو ثقة عن ابي معوية وكذلك روى صالح جزرة عن ابي معين ثم ساق  
الحاكم من طريق محمد بن يحيى بن الضريس وهو ثقة حافظ عن محمد بن جعفر الفقيه عن ابي معوية قال العلما  
فقد برى ابو الصلت عبد السلام من عهدته وابو معوية ثقة ما من كبار الشيوخ وحفاظهم المتفق عليهم  
وقد تفرع عن الانسج كان ما اذا واصلنا ان يقول النبي صلى الله عليه وسلم مثل هذا في حق علي  
رضي الله عنه ولم يات كل من تكلم في هذا الحديث وجزم بوضعه بحجابه هذه الروايات الصحيحة عن  
ابن معين مع ذلك فانه شاهد رواه الترمذي في جامعه عن اسمعيل بن موسى القزويني عن محمد بن عمر بن  
الرومي عن ثور بن عبد الله عن سلمة بن كهيل عن سويد بن غفلة عن ابي عبد الله  
الصنابحي عن علي مرفوعا انادار الحكمه وعلى باهما رواه ابو مسلم الكجي وغيره عن محمد بن عمرو الرومي وهو من  
روى عنه البخاري في غير الصحيح وقد وثقه ابن حبان وضعفه ابو داود وقال ابو زرعة فقيه ليس وقال الترمذي

والمستحسن روى ابو الصلت

عمر بن







لقيم الصواب المستجاد ويجهون فيج الصدق وهو خير المجاد لقد صدق رب العباد ومن  
يفضل الله فما له مرهك ومحقى نماذك جلال الدين سيوطي ازاك ابراهيم بن عاتق بن عبد بن  
وهذا في كالمين من حفاظ مشايير وثقات خاير قوم ست وغوالي محاسن وعالي مراقب نقاس مجاد وجلال الدين  
او بر متنب كذا بحفظ اقاير باهر شيخ عبد الوهاب بن احمد شعراني در لواقع الانوار في طبقات ادة الاخير كرسه نسخا  
نخطا عرب كيمي ازان محشي مت بخط ميرزا محمد بن محمد خان بنجشي بنجنايت جليلي پروردگار پيش اين خاکسار حاضر  
گفته ومنهم شيخنا وقد وثقا الله تعالى الشيخ جلال الدين السبكي رحمه الله تعالى قال في غايه القدر  
قد اشاع الناس عنى انى ادعت الاجتهاد المطلق كاحدا لائمة الاربعة وذلك باطل عنى انما ادا  
بذل الاجتهاد المنتسب فان الاجتهاد على نوعين احدهما الاجتهاد المطلق المستقل وهذا النوع قد  
فقد من القرن الرابع ولم يتصور وجوده لان ولم يدعه احد بعد الامام الشافعى الا ابن جريخ خاصة  
النوع الثاني الاجتهاد المنتسب وهذا هو السمر الى ان تقوم الساعة وفي اصحاب الشافعى من هذا النوع  
كثير كالمسني وابن شريح والقفال وابن خزيمة وابن الصباغ وامام الحرمين وابو عبد السلام وتليد ابن  
دقيق العيد والشيخ تقي الدين السبكي وولد عبد الوهاب فان كتب مرة لكتاب الشام انا اجتهاد الدنيا  
على الاطلاق لا يقدر احد يدعى هذه الكلمة فكل هؤلاء مجتهدون منتسبون  
وكذلك القول في اصحاب ملاك كابن وهب واضرابه بلغوا الاجتهاد  
المطلق قال الشيخ جلال الدين ومع ذلك فلم يخرج هؤلاء عن تبعيتهم  
لامامهم فمن انكر الاجتهاد مطلقا فهو جاهل انتهى فتزول يا اخي هذا على ما نقله عنه في شان  
الاجتهاد مرتبا وقد كان الشيخ جلال الدين رحمه الله على السلف الصالح من العلماء العاملين و  
الاكابر من الاعايرين وكان رحمه الله عنه له مكاشفات غريبة وخوارق وعلوم جمة ومصفات  
جيدة كثيرة الفوائد ارسل الى رتبة مع والدي باجارتى الى جميع مولاته ومؤلفاته ثم لما جئت الى  
مصطفى مولاته اجتمعت به مرة واحدة فقرأت عليه بعض احاديث من الكتب الستة وشيئا  
من المنهاج في الفقهاء كما بعد شهر سمعت ناعية بنى مواته فحضرت الصلوة عليه والشيخ احمد  
الاباري بالروضة عقيب صلوة الجمعة وفي سبيل المؤمنين عند الجامع المجدي بمصر العتيق رضي  
الله عنه وقد ذكر الشيخ عبد القادر الشاذلى بعض مناقبه في جزوه وها أنا انما لمحمدك عيونته

على هذا ما نقله  
مذهب

جمع

صحيح و خالفه ابن الجوزي فذكر في الموضوعات ان الكذب والصواب خلاف قوليهما وان  
الحديث من قسم الحسن لا يرتقي الى الصحة ولا ينحط الى الكذب وبيان ذلك يستدعي طوله ولكن هذا  
هو المعتمد في ذلك انتهى وقد كنت اجيب بهذا الجواب دهر الى ان وقفت على تصحيح ابن جريد  
على فقه سبب لا نار مع تصحيح الحديث ابن عباس فاستحضر الله تعالى جزمت بارتقاء الحديث من تبيين الحسن  
الى مرتبة الصحة والله اعلم وجهه دس وچم انك سبب على تصنيفه خاص بجمع طرق الحديث لغير نموده كمال تجر  
وتبر و طويل باع و وسعت اطلاع خویش بر مبره اين شان واضح و ظاهر فرموده خواجه در رساله فهرس مصنفات سبب  
عنوان في الحديث وتعليقاته مذكورت الكشف عن مجازة هذه الامة بعد الاف تلم الفوائد في احاد  
لبس السواد طرح السقط ونظم اللقط جزء يسمى شعلة نار التسميط الفانيد في خلاصة الاسماء  
الدرة التاجية في الاسئلة الناجية ما رواه الاساطين في يوم الجمع الى السلاطين الالوج  
في خبر عوج شرف الاصنافه ومنصب الخلافة الرسالة السلطانية اعذب المناهل في  
حديث من قال انا عالم فهو جاهل احسن التسليك في حكم التشبيك من ادمية الشموع في  
ضوء الشموع جزء في الخصيان الكارج في الفرج ضوء البد في اجزاء ليلة عرفة والعديد في نصف  
شعبان وليلة القدر احسن السمت في الصمت طوق الحكمة التطريف في التصحيح نور الشفق  
في التحقيق جزء في طرق حديث انا مدينة العلم وعلى بابها جزء في طريق حديث  
طلب العلم فریضة على كل مسلم الاذهبها رفيما عقده الشعراء من الاثار خاد م التعل  
الشريف جزء في الغالية جزء في طرق حديث من حفظ اُمّی اربعين حديثا جزء في طرق حديث  
اطامو الخیر عند حسن الوجوه اربعون حديثا في الطليسان احياء الميت بفضل اهل البيت  
انتهى ما ارتقا فلهذا في حفظهم الجهد المتقادي وبارعهم الفرد في الجمع والاشفاة تدب  
محمودة بالانفاة ولفند سعيه بالجد والاجتهاد في اثبات هذا الحديث المشاكة الهادي بنوه  
الوقا في في سفار الترسارت بها الركبان في البلاد ويقصايفه التي لا زالت شهقها تنمو تزداد فيلله  
ولعشر الحجة المنبرين بالتخاضم والداد المورثين وتيرة ذوي التعار والعنادة والاخذ بن اخلاهم  
المختل والفساد كيف يعنون عن الحق وقد وضحت اعلام الرشادة ويعموني في الباطل وقد ظهرت  
ليات السداد ويرومني غول البغي للاهتداء ويعمدون كواذب المعنى بالاشتدادية ويتركون

بالمطلق

وله من الموقوفات

عن ترجیح القزوینی وان كان المراجع عندی خلافه ولما بلغت الى رتبة الاجتهاد بالمطلق لم اخرج من  
الافتاء عن مذهب الامام الشافعی رضي الله عنه كما كان القفال يفتي بعد بلوغه در رتبة الاجتهاد كما  
يفتئ بمذهب الامام الشافعی لا بختي كرهه ويقول السائل انما سألني عن مذهب الامام الشافعی كما عندی  
انما العلم مع اني لم اخرج شيئا خارجا عن المذهب الا سيلا جدا وبقيته ما اخترته فهو من المذهب انما  
قول اخر للشافعی قد لا يوجد بل يوجد في المذهب بعض اصحابه وكل ذلك راجع الى المذهب و  
ليس بخارج عنه وكتب الشيخ رضي الله عنه لوجه الله ويستحق مولانا مذكورة في كتاب فحسنت كتبه  
من عشر مجلدات الى ملونهما وانتشرت مؤلفاته في البلاد الحجازية والشامية والحلبية وبصرى والروم  
وبلاد التكرور والمغرب والهند واليمن وغيرها وكان رضي الله عنه يقول وصي الله علي هو لا  
الجماعة الذين انقبضوا بعد ابي واذا وني وذلك ليكون لي اسوة بالانبياء والمرسلين وقد كان ابو  
الشاذلي يقول لما كان السابق في علم الله عز وجل ما سيقال انبيائه واصفيائه من الزور والبهتان  
قضى على قومه الشقاء فنسبوا له زوجة وولدا ونسبوا الانبياء الى السحر والجن حتى اذا ضاق ذرع  
الولي من كلام قيل فيه نادته هوا تفالحق ما ترضى ان تكون لك اسوة بي وابنيائي فيما نسب  
اليهم والي من الهضات فهناك يسكن قلبا لولي فالحمد لله رب العالمين وكان رضي الله عنه يقول  
قد رزقني الله تعالى البحر في سبعة علوم التفسير والحديث والفقه والنحو والمعاني والبيان  
والبدیع على طريقة العرب والبلغا على طريقة المتأخرين من العجم اهل الفلسفة قال ودون  
هذه السبعة في المعرفة اصول الفقه والمجدد والقصريف والفرائض والانشاء والارسال والقرآن  
والطب والحساب وكان رضي الله عنه يقول قد بلغت مقام الكمال في جميع الالات الاجتهاد المطلوب  
المنسب حيث ذلك عندنا بعمدة الله تعالى لا فخر بالدينيا واثبت بالدينيا حتى يطلب تحصيلها  
بالفخر وقد اذنت الرحيل وبدا الشيب وذهب العمر لاني اردت ان اكتب فمحل مسألة مصنفات نحو  
على ادلتها وتفصيلها كوفروا بها ففعلت ذلك بفضل الله تعالى لا بحولي ولا قوتي وكان يقول قد  
استنكر جماعة بل سوغى مرتبة الاجتهاد المطلق في الفقه والحديث والعربية لطهيم انفرادي بذلك بعد  
الائمة المجتهدين وغاب عنهم انها كانت بجمعة في الشيخ تقي الدين السبكي رحمه الله تعالى وقيله  
جماعة اتصفوا بالاجتهاد المطلق لكن في الفقه فقط واما الاجتهاد في اللغة فلهذا المثلثة علوم فقليل

العلوم

تقصيد

البحار

نجان

فاقول وبالله التوفيق كان الشيخ جلال الدين رحمه الله تعالى محبوبا على الخصال الحميدة الجميلة  
مرصفا الباطن وسلامة السرية وحسن الاعتقاد زاهدا ورعا مجتهدا في العلم والعمل لا يتردد  
الى احد من الامراء والملوك وغيرهم مدة حياته رضي الله تعالى عنه وكان رضي الله عنه يظهر كلما انعم الله  
عليه من العلوم والاخلاق ولا يكتفي منها شيئا الا ما امر بكتبه عملا بقوله تعالى واما نعمة ربك تحدث  
وكان من كبري قدر قصده يقول فلان عنده دعوى عظيمة وسياتي ما يشهد له اوائل خاتمة هذا الكتاب  
اشياء الله تعالى كان رضي الله عنه يفتي بتجريد الاشتغال بعلم المنطق وكتبه جماعة قال وهذا كالأول  
من اول وقائع التي قام على الناس فيها وكان يقول ينبغي للمدعي ان يقر سورة تبارك الذي بيدي  
الملك والا خلاص المعنى تيد الفاتحة كلما يريد ان يقرأ وينقل فعل ذلك عن شيخ الاسلام علم الله  
صالح الملقين رحمه الله وكان رضي الله عنه يقول اخذت علم الحديث عن شيخنا فقهنا فقهنا فقهنا  
في ارجوزة قال وهم اربع طبقات الاولى من روى عن اصحاب النخيل والنصار والشيعة السليبي ووزيرة  
والنجي ورسولهم بن حمزة والي نصر البشيري وروى عن السراج البليغين والشيخ  
ابن الفضل العراقي ونحوهما وهي دون التي قبلها في العلق الثالثة من روى عن الشريف بن كويك و  
البحال الجبلي ونحوهما وهي دون الثانية الرابعة من روى عن ابن ربيعة العراقي وابن الجوزي ونحوهما  
وهي دون التي قبلها في العلم وهذه لتكثير العدد ولتكثر المعجم ولم ارو عنها ما شيئا الا في الاملاء ولا  
التجريح ولا في التاليف صنف رحمه الله في فقه ما ج وجا وكراسة على خط عنوان الشريف في يوم واحد  
تحتوي على نحو ومعاني وبديع وعروض وناريخ وكان رضي الله عنه يقول لما حججت شربت ماء زم  
عليه نية ان اكون في الفقه كالسراج البليغ وفي الحفظ المحدث كالخافظ ابن حجر وكان رضي الله عنه يقول  
انقطع امر المحدث بالديار المصرية بعد الحافظ ابن حجر عشر بر سنة فابتدات في املاء الحديث في مستهل  
اثنين وسبعين وثمانمائة في جامع ابن طولون قال واول مرابلا المحدث فيه الربيع بن سليم صاحب  
الامام الشافعي قال واما اخرت الاملاء يوم الجمعة بعد الصلوة اتباعا للخفا المتفق مين الخطيب  
البغدادى وابراهم عاني وابن عساكر وخلاف ما علم للعراقي وولده ابن حجر فانهم كانوا يملون يوم  
الثلاثا قال كانت بداية اثنى سنة احد وسبعين وثمانمائة وخالفني اهل عصر في خمسين سنة  
فالفت في كل مسألة مؤلفا بينت فيه وجه الحق قال ولما بلغت رتبة الترجيح لم اخرج في الافناء

الاستناد  
أما

أما الإمام الرازي في الحصول مانصه للمعتد في الإجماع وكل فن من كان من أهل الاجتهاد في ذلك  
وان لم يكونوا من أهل الاجتهاد في غيره انتهى والف المشيخ كتباني بيان شروط الاجتهاد المطلق  
منها ارشاد المهتدين الى بضرة المجتهدين ومنها تنبيه الاجتهاد وبيان ماله من الاستعداد منها  
الرجح على من اخذ الى الارض وجهل بن الاجتهاد في كل عصر فرض واطال في ذلك ثم قال أما  
العبرة في مسائل الكلام المجتهد في الكلام وفي مسائل الفقه بالمتكبر من الاجتهاد في مسائل الفقه فلا  
عبرة بأهل الكلام اذ التكلّموا في الفقه ولا بأهل الفقه اذ التكلّموا في علم الكلام بل من تمكن في الاجتهاد  
في الفرائض ودور المناسك فيعتبر وفاقه وظاهره في الفرائض دون المناسك قال ابو الحسن البصري  
يجوز التقليد في اصول الفقه كما يجوز الاجتهاد في اصول الدين ولا يكون كل مجتهد فيه مصيبا  
بل المصيب فيه واحد بخلاف الفقه في الامرين قال والخطى  
في اصول الفقه غير معد وسر بخلاف الفقه  
فانه معدور غير ملوم فهذه ثلاثة قواعد خالف  
فيها الفقه لان اصول الفقه ملحق باصول الدين ومطالبه قطعية انتهى فانظروا اخي الى كلام  
الإمام وابي الحسن كيف طلقا الاجتهاد والمجتهد في اصول الفقه وسائر الفنون ثم قال ويشكل على  
الاجتهاد الثلاثة اما الاجتهاد في الفن فهو ان يحيط بنصوص ائمة الفن من سبويه الى زمانه هذا ويحفظ غالب  
شعر العرب الذين يحتم باسعارهم في العربية ولا يضر خفاء بعض ذلك عليه وليس المراد حفظها  
عن ظهر قلب وانما المراد ان يكون له اطلاع على دواوينهم بحيث يعرف محل الاستدلال بذلك  
من الكتب لا غير يكون مع ذلك محيط بقواعد النحاة التي بنوا تصرفاتهم عليها غير القواعد المذكورة  
واضحات الكتب فان تلك الاصول لهذه القواعد وهذا لا يعرفه الا ان الامتياز في الفن قال وقد  
الفيت في هذه القواعد كما اجمع اصول النحوي على مصطلح قواعد الفقه واما الاجتهاد في الحديث  
فقال المنذري اقل مراتب الحفاظ ان يكون الرجال الذين يعرفونهم ويعرف تراجمهم وبلدانهم واهلهم  
اكثر من الذين يعرفونهم ليكون الحكم الغالب واما ما يحكى عن المنتقدين من قولهم كما لا تعرف صاحب  
حديث من لم يكتب عشرين الف حديث فهو مجتهد فانهم وكان الحفاظ بن حجر يقول بشرط التي اذا  
اجتمعت في الانسان سمي حافظا في الشهرة بالطلب والخذ من افواه الرجال والمعرفة بالبحر والتعديل

لحافظهم

عشرة الاف

در حدیثی و نیز از وجوه مفصله  
اشیاء متدریجیه العلم و دفع علم

۱۱  
تخصیص منوط لطلوع النور فی مستحق  
جزء مفرد و طریق حدیثی اندر العلم

و لم یجتمع احد بعد السبکة غیری قال ولا تظن ان من لازم الاجتهاد المطلق ان يكون مجتهدا في  
الحديث مجتهدا في العربية لانهم قد نصوا على انه لا يشترط في الاجتهاد المطلق التجرد في العربية  
بل كان يكفي فيها بالتوسط ونصوا في الحديث على ما يورى الامثال ذلك والاجتهاد في الحديث هو  
المرتبة التي اذ بلغها الانسان سمي في عرف المحدثين بالحافظ وقد وصف الاجتهاد المطلق من لم  
يوصف بالحافظ كالشيخ ابي اسحاق المشيراني وابي نصر البصير وامام الحرمين والغزالي وقد روى  
هو وغيره مؤلفاتهم لحديث احتجوا بها وهي منكورة بنده عليها بالصلاح وغيره كالنوكي وغلان خفاء بعض  
الاحاديث لا يقدح في مقام الاجتهاد اذ ليس من شرط المجتهد ان يحيط علما بكل حديث في الدنيا وقد  
علق الامام الشافعي رضي الله عنه الاخذ بعدا باحاديث خفيت عليه على صحته ما بعد الاخذ  
صحت عند غيره بل قد وقع ذلك لا كابر الصحابة كعمر بن الخطاب فكان يفتي بما شاء مما يخالف  
الحديث حتى يحد ثوبه بها فيرجع عن قضيته قال وقد بلغ الشيخ ابو محمد الجويني رتبة الاجتهاد  
المطلق في كتابة الحليط والترم فيه الوقوف مع الحديث وعدم التقيد بالذهب فوقع للامام  
البيهقي رضي الله عنه منه ثلثة اجزاء في حيوة المصنف فتعقب فيها اوها ما احديثه و  
ارسل بذلك الى الجويني من اجله الشيخ اهل ان يجتهد ويتحرر ولكن يحتاج اليثبت الحديث الذي  
احتج به فانه غير ثابت فانظر كيف سلم له مرتبة الاجتهاد مع خفائتلك الاحاديث عليه قال وقد  
كان السراج البلقيني مجتهدا مطلقا وكان مرجفا للحديث ايضا ووصفه تلميذه الحافظ ابن حجر  
بالحفظ وذكره في طبقات الحفاظ ولكن لم يكن في الرتبة العليا من المخرج التعديل بل كان معاصرا للحافظ  
ابو الفضل العراقي اخفظمته واجل في الفن الحديثي والتقدم بكثير وكانت عربية البلقيني وسطى  
واما بقية من جاء من المجتهدين بعد السبكي الى ان فلم يكن فيهم من بلغ رتبة البلقيني في  
الحديث واما قبل السبكي فاجتمع الاجتهاد في الاحكام والحديث لخلق كثير منهم ابن تيمية  
وابن دقيق العيد والنووي وقيله ابوشامة وقيله ابن الصلاح واما قبله من المتقدمين فكثير  
جد واما الاجتهاد في العربية فلم يجي بعد ابن هشام من يصلح لان يوصف به غيري الا ببلغني  
عن المعاصر وقيله ابن هشام وخلاتو كابي حيان ولا مدي وابن الصائغ وابن مالك قال وغالب النسا  
الان لا يعرفون الاجتهاد في الحديث والعربية واما يعرفون الاجتهاد في الشريعة فقط وقد قال

المعاري



المعاصرين له كتابا ونسبه لنفسه ولم يكن عند الشيخ غيره قال في كتابي ذلك سماه المبارك في قطع  
السارق ثم قال ولعمري ان المؤلف انما يطلب جرة من الله تعالى في اليفة فكيف يصيب جرة من الله  
يعمله وكان رضي الله عنه اعلم اهل زمانه بالفقه والحديث وفنونه حافظا متقنا يعرف بحرية الغاطية  
واستنباط الاحكام وقد تفيض ابن حجر بعدة احاديث لا يعرف من خرجها ولا بين مراتبها فخرجها الشيخ  
وبين مراتبها من حسن وضعيف غير ذلك واخبرني الشيخ سليمان الصوفي الخضير قال ارسل شيخنا السيد  
الاوصاف في مع عدة احاديث ببعض لها الحفاظ ولم يعرفوا مراتبها الى الشيخ جلال الدين فقلت رواها  
فزدها الشيخ الى من لهم رواية عنه وبين مراتبها فذهب الشيخ الاسلام اليه وقبل يده وقال والله  
ما كنت اظن انك تعرف شيئا من ذلك فيجعلني في حل فقال ما تعديت وتعشيت بلحون ودمك  
واخبرني الشيخ سليمان ايضا قال بينما انا في الخضيرية على باب الامام الشافعي رضي الله عنه اذ رايت جماعة  
عليهم بياء وعليهم غمامة من فوق يقصدون مناجية الجبل فلما قربوا من فاذاهم النبي صلى الله عليه وسلم واصحابنا  
فقبلت يده فقال النبي صلى الله عليه وسلم امض معنا الى الرقة فذهبت مع النبي صلى الله عليه وسلم الى بيت الشيخ جلال الدين  
فخرج الى النبي صلى الله عليه وسلم وقبل يده وسلم على اصحابه ثم ادخله الله ورجاه بين يديه فضا  
الشيخ جلال الدين يسئل النبي صلى الله عليه وسلم عن بعض الاحاديث وهو يقول هات يا شيخنا  
انتهى وذكر الشيخ عبد القادر الشاذلي رضي الله عنه عن الشيخ انا راى هذه الرواية بعينها وقال له  
النبي صلى الله عليه وسلم هات يا شيخنا الحديث كما سالت وكان رضي الله عنه كثيرا ما يجيب السائل على البذل  
ثم يقول الذهن خوان افحة الكتاب الفلاني وعد من الصفحة الفلانية كذا وكذا اسطر تجد المسئلة ان شاء  
تعالى كما قلت لك فيفهم الكتاب فيجد الامر كذلك وكان رضي الله عنه يقول ببجاة ابوي النبي صلى الله  
عليه وسلم وانهما في الجنة ووافقه على ذلك من اهل عصره الشيخ عمر الدبجي خالفه الحافظ  
وصنف الشيخ جلال الدين في ذلك ست مؤلفا وذكر فيها من وافق على ذلك من الحفاظ وكان رضي الله  
عنه يجمع بالنبي صلى الله عليه وسلم بقطة واخبرني الشيخ عبد القادر الشاذلي انه راى بخط الشيخ  
جلال الدين ورقة كتبت بها البعض اصحابه حين سئل ان يقض له حاجة عند السلطان لغوى  
فقال يا اخي ان اري النبي صلى الله عليه وسلم بقطة واخاف ان اجالس لغوا فينجي عن عقوبة ولكن انا  
اسال لك النبي صلى الله عليه وسلم فقلت له يا سيدكم رايت النبي صلى الله عليه وسلم بقطة فقا

وحدود من اوجوه مفصلة في  
حديث ائمة العلم وفتحهم

١١  
تفسير نوادر جلال الدين في  
مجموعه طرق تبيين ائمة العلم

طبقات الرواة ومرتبة و تميز الصحيح من السقيم حتى يكون ما يستحق من ذلك اكثر مما يستحقه  
مع استخفاف الكثير من المتون فمذه الشروط من جهة اخرى حافظ وكان الحافظ ابن حجر يحفظه  
ما عرفت جيد وكان الشيخ عثمان بن احمد يحفظه عشر الف حديثا قال اما انا فاحفظ ما ألف محمد ولو وجد اكثر لحفظه ولعله لا  
على وجه الارض الا ان اكثر من ذلك واما الاجتهاد في الفقه فقد الفنا في كتبنا وله رضي الله عنه سبع  
سؤالات اوردها على علماء العصر لم يجيبوا عليها وهي ما يقول علماء العصر المدعون للعلم والفقه  
هذه الاسئلة الف بابا تا الى اخرها ماهذه الاسماء وما سمتها وهل هي اسماء لجناس واسماء اعداء  
فان كان الاول فمن اى الاجناس هي وان كان الثاني فهل هي شخصية او جنسية فان كان الاول  
فهل هي مقولة ام متجولة فان كان الاول فسم نقلت ام من حررت ام افعال ام اسماء اعيان ام مصداق  
ام صفات وكانت جنسية فهل هي من اعلام الاعيان ام من المعاني السؤال الثاني من وضع هذه  
المحرف وفي اى زمن وضعت وما مستند واضعها هل هو العقل او النقل السؤال الثالث هل هي  
المحرف من خصته باللغة العربية ام هي عامة في جميع اللغات السؤال الرابع هل الالف والهمزة متولد  
ام لا وعلى الثاني فما الفرق بينهما اصل السؤال الخامس لم جمع علماء اللغة والفقه وغيرهم من  
المتكلمين على المقولات على الابتداء بحرف الهمزة وهذا من اتفاق او حكمته السؤال السادس كلما  
اجتمع هو زوال اخرها هل هي مهملة او مستعجمة وما عني بها وما اصلها وكيف نشأت المراد بها  
وما ضبط الفاظها السؤال السابع ما حكمها في الابتداء والوقف والمنع والصرف والتذكير والتا  
والاعراب والبناء والتلفظ والرسوم وعند التسمية بها وما حكمها بشرع عند تقسمها على ثوب وبساط  
او حائط او سقف وهل لها من المحرمات ما للحروف المجتمعة ا فمن اجاب عن هذه الاسئلة فانه  
من الرجال والا فلا مزية له عن الاطفال ومن عجز عن معنى الف بابا تا فلا ينبغي له ان يقدر  
انجانا انهم ما نقلته من خطه رحمه الله وكان الشيخ عز الدين الد اودى يقول عانيت الشيخ  
وقد كتب في يوم واحد ثلثة كواريس تاليفا وتحرير ا وكان مع ذلك يملى الحديث ويحجب عن  
المتعارض منه بل هو بحسنة من غير تكلف وكان يقول ما اجبت قط عسالة الا والاعداد  
لها جوابين يدي الله عز وجل ارسلت عنه وكان اذا عارضه احد في اجوبة يردفها بالاجوبة  
غيره حتى يجمع الحقول وغسل قبل موته عدة كتب لا يعلم اهل عصره لها نظير او سرق بعض

وللمع

قال

مسألة

ام مقولة

ك  
ام لا  
على  
شمس الدين

غيرها

وجوه دوى ونهم زوجة فصل ثلث  
حديث مدينة العلم دفع طعن ابن

تصنيفه بنحو جلال الدين في تاريخه  
جزوه في روفق حروف بنو العبد

افتتاح صام

الشيخ

ن  
الضام

التردد اليه

سليم بن عثمان مصر عام افتتاح سنة ثلث وعشرين وثم قرع بياضاتها من ذوى البيت سنة ثلث  
فلا يصير احد يسأل الله تعالى شيئا فيجاء بخير جزاء او سطا سنة سبع وخمسين ويقف خارج غار في روفق بنو العبد  
من ذلك سبع وستين قلت وسمعت ان هذا الكلام من الشيخ امين الدين الامام بجامع القصر في هذه  
خروج السلطان الغوري لقتال السلطان سليم فاجرت بذلك بعض العلماء والذين كانوا يذكرون  
على الشيخ جلال الدين فقال هذا ما لا يجوز تصديقه فلما قتل الغوري دخل عسكر السلطان  
سليم افتتاح عام ثلث وعشرين وصاروا يحرقون ابواب بيوت الحركة ويفتلونهم ويسبون حريمهم  
فقال في الشيخ امين الدين ذهب الى ذلك المنكر فقل له انظر صدق ما اخبر به الشيخ لم يحط  
يوما واحد فقال بكل شيء فيه وهو يعد هذا موافقة قد رفدت جوابه على الشيخ امين الدين  
فتبسم وقال وانشفاق القصر لرسول الله صلى الله عليه وسلم يقدر الله عز وجل انما العجوة  
فيه اجابة الحق سؤالا ولا تنصرك له وكذلك القول في كرامات الاولياء ثم قال يا سبحان الله  
والحمد يودى الى هذه الكلمة قلت وقد صدق الشيخ في العارضة الثانية والثالثة ايضا ووقف  
غالب خراج رزق مصر في سنة سبع وخمسين وبقى العلامة الرابعة والله اعلم ولا ينبغي  
الشيخ عبد القادر الشاذلي قال لما بلغ الشيخ جلال الدين اربعين سنة اخذ في التحم  
للعيادة ولا نقطاع الى الله عز وجل والاستغفار به سبحانه وتعالى صفا والاعراض من  
الدنيا واهلها حتى كان له يوم واحد منهم وشرع في تحرير مؤلفاته وترك الافشاء والتدريس  
واقام في روضة مقياس انيل فلم يتحول منها الى ان مات عليها وبلغنا انه لم يفتح طاقات بيته  
التي على بحر النيل مدة سكناه وكانت الامراء والاعيان ياتون الى ريارته ويعرضون عليه الاموال  
الغنيمة فيرد هاروا رسله السلطان الغوري حضيا والفت دينار فرد الالف واخذ الخصى  
فاعتقه وجعله خادما في الحجرة النبوية وقال لقاصدة لا تعد ثانيا بصدية قط فان الله تعالى  
اغنا عن مثل ذلك وقال مرة ان بعض الاولياء كان يتورد الى الملوك والامراء في حياجة الناس  
فقال اتباع السلف الصالح في عدم تردد هم اسام الدين المسلم وكذلك في رد اموالهم عليهم  
واخبرني الشيخ امين الدين ان الشيخ جلال الدين طلع مرة السلطان قانيباي فحادثة وعلى  
راسه الطيلسان فقال له السلطان انت مالكي حتى تلبس الطيلسان لظنه انه خاص بالملكية لكونه

فيه

الانبا

الحبل

بضعا وسبعين مرة قال ولقد افاض الشيخ كتابا في ذلك وسماه تنوير المحاك في روية النبي والملك  
وذكر من كان مجتمع بالنبي صلى الله عليه وسلم وبالملك في البيضة لاني المنام من اهل ولياء و  
الصحابه والعلماء ولم يذكر فيه شيئا مما ذكر في هذه الورقة التي ذكرناها وكان رضي الله عنه يقول  
رايت النبي صلى الله عليه وسلم يقظة فقال يا شيخ الحديث فقلت يا رسول الله من اهل الجنة  
انا فقال نعم فقلت من غير عبد اب يسبق فقال صلى الله عليه وسلم ان ذلك وكان الشيخ عطية الانبا  
يقول قال لا الشيخ جلال الدين لما سألته يقضي حاجة عند السلطان باعطية اني اجتمع بالنبي صلى  
الله عليه وسلم يقظة واذا المجتمع به فيحجب روية النبي صلى الله عليه وسلم ثم قال انكم ذلك ولا تحجبوا روية  
قال الشيخ فاسم الملك الامام انا الشارح رضي الله عنه ولم يذكر في اراي النبي صلى الله عليه وسلم يقظة انكشأ حجاب  
القلب ليست كروية احدا ناصا حبه الا ان والله اعلم بالحال واخبرني خادم الشيخ جلال الدين  
وكان اسمه محمد بن علي الحبال وقال لما وقعت فتنة الشيخ برهان الدين البقاعي في تكاره على سيدي  
عمر بن الفارض قال الشيخ جلال الدين قسم بنا ان زيارة الشيخ سيدي عمر كان ذلك وقت القبولية و  
وظفنا للشيخ عبد الله الحجي في قوز الجبل فوجدنا الطفل تحت حائط الزاوية مخوزا فجلسنا  
فقال يزيد بفضلي في مكة صلى العصر بشرط ان تكلم ذلك على حتى اموت فقلت له نعم واخذ بيدي  
وقال لي غرض عينيك فغمضتها فزمل بي نحو سبع وعشرين خطقة ثم قال لي افتح عينيك  
فاذا نحن بباب المعلى فرزنا انا خديجة والفضيل بن عياض وسفيان بن عيينة وغيرهم ثم  
دخلنا الحرم فظفنا وشربنا من ماء زمزم وجلسنا خلفا لمقام حتى صلينا العصر وظفنا وشربنا من ماء  
زمزم ثم قال لي ايا فلان ليس العجب من طي الارض لنا وانما العجب من كون اهل مصر المجاورين  
لم يعرفنا ثم قال ان شئت غمض معي وان شئت تقيم حتى ياتي الحج فقلت بل اذهب مع سيدي فمشينا  
الي باب المعلى وقال لي غمض عينيك فغمضتها فزمل بي سبع خطوات ثم قال لي افتح عينيك ففتحتهما  
فاذا نحن بالقرب من الجحوش ففرزنا الى سيدي عمر فركب الشيخ حمارته وذهبا الى جامع ابوطولون  
انتهى قلت رايت الشيخ مرة ومعه مفااتيح كثيرة فاعطاهالي وقال هذه مفااتيح علومي فخذها لك و  
غير شيخ الشيخ امين الدين الامام بجامع العسكر قال سمعت الشيخ جلال الدين يقول في سنة  
عشرة وستمائة اسمع مني هذا الكلام ولا تحجبك لك احد حتى اموت فقلت نعم فقال يدخل السلطان

بقوله صلى الله عليه وسلم لا تزال طائفة من امتي ظاهرة على الحق حتى يأتي امر الله لا يقضي  
من خذلهم ثم اني توجهت فيه الى رسول الله صلى الله عليه وسلم ففرض بعد يومين اشتد  
به المرض الى ان مات بعد ايام انتهى قلت ولما علم السلطان الغوري مد رسته وقيده الزرقاء  
بعث الشيخ بمشيخته فلم يقبل فقال نريد لك حوالى كل شهر فلم يقبل وكان يعتقد اعتقادا عظيما  
ولما قام عليه صق الخانقاه البيبرسية وكان قال لهم انكم اسم بصوفية وانما الصوفي من  
تخلق باخلاق الاولياء كما يشهد لذلك كتاب الحلية لا بى تعليم ورسالة القشيري وغيرهما من  
الكتب ومن ياكل المعلوم بغير تحاقق خلافتهم اكل حراما ولما اشتد الهم وسعول وقتله عند السلطان  
قال الشيخ ان رسول الله صلى الله عليه وسلم اجبرني من صق عليهم ولم يتغير منه شرة واحدة ثم ان  
جميع مرقم على الشيخ حصل له مقتير العباد ومات على سوء حال نسال الله العفو قدر ان  
انا بعين من صبار ينصب على من يبيع الدجاج والمأكلى ويدخل بها بيته فلا يعق يخرج حتى يتعقب  
صاحبها ويأيس من ثمنها ويأكلها حراما مسحتا وبعضهم ابتلى بالانكار على العلماء والاولياء  
حتى ظهرت عليه امارات الشقا عند الموت من عقد لسانه على الشهادتين وسواد وجهه ودر  
عينيه نسال الله العافية ولما اجي النار على الشيخ عند السلطان العادل وقالوا انه يحيط عليك  
كثيرا فقال لمن رايته لا قطعته قطعا قطعا الشيعية رسول الله صلى الله عليه وسلم اخبرني ان  
رأسه يقطع في يوم كذا وكذا فكان لهم كما قال لم يختلفوا في ما رايته وصدق الشيخ قال الشيخ عبد  
وامحق الشيخ بمن كثير وما سمعته يوما واحدا يدعو على من اذاه من الجسد ولا قلبه بكلمة من  
وانما يقول حسبا الله ونعم الوكيل وصنف في ذلك كتابا سماه تأخير الظلامة الى يوم القيامة واخبر  
الشيخ بن الدين ابن الطباخ نفع الله به قال لما قام صفي البيبرسية على الشيخ جلال الدين وصنف  
فيهم فمسكون اذ عليه وولف كتابا فشرعت تلك الليلة فيه واذا البقرة تزل في حجر في الليل مكنو  
فيها عبدك يا مولى الله احد من جبل عيني فوجعت ع باللف وعلت ان الشيخ جلال الدين يحيى وكما الشيخ تقى الدين  
الاولى في حيط على الشيخ جلال الدين فاستغفر فقال الامر لي يعطى العلم في شيا ولا يحيى ولم يزل يغير بفضل  
حتى مات ومناقب الشيخ كثيرة مشهورة ولو لم يكن له من الكرامات الا اقبال الناس  
على كتابة سائر مؤلفاته ومطالعها لكان في ذلك كفاية لما اشتملت عليه من العلوم والمعارف

يختلف

اعارضه بكنا

بقوله

كان لا يطلع له بالطيلسان الا القاضى المالى حفظه فقال له هذه عادة حدثت قريبا وكان  
الطيلسان في الزمان الماضي خاصا بالشافعى الى ايام الشيخ تقي الدين السبكي فقال بينهما الكلام  
فقال الشيخ السلطان الطيلسان سنة في كل مذهب لا يختص بالملكىة فقال السلطان هذا  
تكبر وتجبر وبالغ في التكبر فقال له الشيخ معاذ الله بل سنة رسول الله صلى الله عليه وسلم  
ولم واخذ السلطان على ذلك لكونه كالحج فاعلم من بعض القضاة انه تادب معه في اخر  
المجلس وانضم فلما كان بعد ايام وبلغ الشيخ ان امامه ابراهيم الكركى قال له ليس الطيلسان سنة  
ولو كنت حاضر عند قوله سنة لقلت له بعينه سنة اليهود فقال الشيخ بل هذا كيف لردة سنة  
ثابتة عن النبي صلى الله عليه وسلم ثم ان الشيخ جلال الدين صنف كتابا حافلا سماه الاحاديث  
الحسان وفضل الطيلسان ثم ارسل السلطان مرضا شديدا اشرف فيه على الموت وطلع الى العلماء  
وغيرهم يهتدون به بالسلامة فلم يطلع الشيخ اليه فارسل له قاصدا يطلبه فابى فاوقد ابن الكركى  
عليه النار وقال هذا عاصى الله ورسوله في عدم اجابته وكم امره قال الشيخ السلطان ارسل قاصدا  
الى مخوفى بالمرور فيهم اني قتلت له قاصدا قل له انك سلطانا كيف عشرين سنة ما راينا منك  
سوء فان لم ترجع عن ذلك فاني جهمت فيك لرسول الله صلى الله عليه وسلم وبنينا نفسك حتى يطلع  
مشايخ الاسلام يهتدون به بالشرع فيك لهم معنى في عدم الطلوع له لسوءه في طرق السلف في ذلك  
فما منهم احد نصر الحق وانه قال ما يلزمه من ان عدم دخول العلماء على الملوك سنة ولا قال سنة  
السلف الصالح فغزلت نفسه من سائر الوظائف التي هم عليها ولاية والفت في ذلك كما باسميته  
ما رواه الاساطين في عدم الحجي الى السلاطين فلما بلغ السلطان ذلك شق عليه وارسل الى امير  
كبير وقران امير كبير الامام الذي يصل الى السلطان بكلام طيب يطلب مني الطلوع فلم اجبه ثم  
ارسلت للسلطان رسالة سميتها الرسالة السلطانية فيها جملة من الاحاديث الواردة في منع العلماء  
من التردد للسلاطين فلما قرأها عليه امير كبير قال السلطان والله لو ان الشيخ بعد هذا الاخذ  
عصية ورضي بنى بها لادعنت له ولم اقبله فساء ابن الكركى ذلك واخذ يعزى السلطان على تفرج  
الى قوله الاول صايتوعد بنا لقتل فقال لشيخ الاسلام الشافعى لا باس بان تتلافى خاطر  
السلطان بكلام طيب ترسله الى لسان امير كبير فانا نخاف عليك من السلطان فقلت اتمسك

فاستفتاهم

انهم سمعوا الشيخ جلال الدين السيوطي رحمه الله يقول رأيت رسول الله صلى الله عليه وسلم في  
اليقظة بضعا وسبعين مرة وقلت له مرة منها هل أنا من أهل الجنة يا رسول الله فقال نعم فقلت  
من غير عذاب يسبق قال لك ذلك قال الشيخ عطية وسالت الشيخ جلال الدين مرة أن  
يجمع بالسلطان الغوري في ضرورة وقعت لي فقال يا عطية أنا اجتمع بالنبى صلى الله عليه وآله وسلم  
يقظة واخشى أن اجتمع بالغوري أن يحجب صلى الله عليه وآله وسلم عني ثم قال إن فلانا من  
الصحابة كانت الملائكة تسلم عليه فأكوى في جسده الضرورة فلم ير الملائكة بعد ذلك عقوبة  
له على أكتافه قال الشعراني وقد ألف الشيخ جلال الدين المذكور كتابا سماه تنوير الحالك في أماكن  
روية النبي الملاك وذكر فيه من كان يجتمع بالنبى صلى الله عليه وآله وسلم والملائكة يقظة من  
الصحابة والأولياء والعلماء ولم يذكر عن نفسه شيئا كما ذكرناه عن هؤلاء الأشياء الثلاثة العدل و  
الثقات الذين لا يهملون في مثل ذلك قلت وجه عدم ذكره ذلك عن نفسه ظاهر فإنا تألف  
الكتاب في رد مخالفية المنكرين على من يدعى ذلك كالسحاوي وغيره من أهل عصره فلا يلائم  
ذكره عن نفسه هناك وقال الشعراني في مشارق الأنوار القدسية في بيان العمود المحيية نقله عن  
شيخه على الخواص رحمه الله ومن بلغنا أنه كان يجتمع بالنبى صلى الله عليه وآله وسلم يقظة وشأ  
من السلف الشيخ أبو مدين المغربي شيخ الجماعة فعند جماعة آخرهم الشيخ جلال الدين السيوطي قال كما  
يقول رايه الشبني صلى الله عليه وآله وسلم واجتمعت به يقظة بيفا وسبعين مرة وقد قال لي بعض  
للمكره على السيوطي أنه ذكر الشعراني في العمود المحيية أن شيخه على الخواص رحمه الله قال السيوطي وأشيخ  
بني العبد وهذا المقام كذا أو كما لم أقام فليس بين الشيخ لنا عشر مقامات منها فله يستطاع السيوطي بيانها  
قلت سبحانك هذا بهتان عظيم وإنا في العمود قوله وقد جاء شخص أسيدك على الرصيف وأنا حاضر  
فقال يا سيدك قد وصلت إلى مقام صرت أرى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقظة أي وقت  
شئت فقال له لا وليك بين العبد وبين هذا المقام ما ألف مقام وسبعة وأربعين ألف مقام مراد  
تكميلنا يا وليك على عشر مقامات منها فما أدى ذلك المدعى يقول وافتخر فاعلم ذلك والله يهد  
من يشاء إلى ما هو مستقيم انتهى وقد صدق السيوطي على ذلك جميع صوفية عصره والجامعون بين  
جميع العلوم الظاهرة والباطنة كما يعلم من كتب الشعراني غير واحد من قرأه المتقشفة القشر



الأولى

كان له مشهد عظيم

فما انفرد به من التاليف ولم يسبق اليه كما المعالدة في الحقيقه وانموذج اللبيب في خصا  
الحبيب وكتاب تزيين اكارائك في ارسال نبينا الى الملايكه وكتاب نشر العلمين في صلحاء الامون  
وكتبا كثيرة تعلم من كتاب الفهرسة مات رضي الله عنه في سحر ليلة الجمعة تاسع عشر جمادى الاولى  
سنة احدى عشر تسعا كان مرضه سبعة ايام يوم شديد في ذراعه اليسار يقال انه خلط  
واخذ ارقا وقد استكمل من العمر احدى وستين سنة وعشرة اشهر وثمانية عشر يوما ودفن في خوش  
توصل خارج باب القرافة وقبره بها ظاهر يزار وعليه قبة نفعا الله ببركاته امين  
ومولوى حسن زمان محاصر وقل مستحسن نيز بعض محاسن طي التي اني نقل كروحيه قال قال الامام  
عبد الوهاب بن احمد بن علي الشيرازي في الميزان في ذكر اجتماع الائمة المجتهدين برسول الله  
صلى الله عليه واله وسلم وقد اشتهر عن كثير من الاولياء الذين هم دور الائمة المجتهدين في المقام  
بقين انهم كانوا يجتمعون برسول الله صلى الله عليه واله وسلم كثيرا وبعده قتم اهل عصرهم  
على ذلك فاستأجر جماعة منهم الشيخ جلال الدين السيوطي قال ورايت ورقة بخط الشيخ جلال الدين  
السيوطي عن احد اصحابه هو الشيخ عبد القادر الشاذلي من اساتذة الشيخ سائده في شفاعته عند  
قائبا رحمه الله اعلم اني اقول اجتمع برسول الله صلى الله عليه واله وسلم اثنا وسبعون من اهل  
الاولوية من اهل البيت صلى الله عليه واله وسلم في ليلة القدر وشهعت في ذلك عند السلطان الى  
من غدا ثم قال صلى الله عليه واله وسلم اخرج اليه تصحيح الشاذلي عن غفره المحدثون من طريقهم  
ولاشك ان نفع ذلك ارجح من نفعك انت يا اخي انتهى قال وبويد الشيخ جلال الدين في ذلك ما  
ما اشتهر به سيدي محمد بن زين المادح لرسول الله صلى الله عليه واله وسلم انه كان يرى رسول  
صلى الله عليه واله وسلم يقفلة ومشافهة ولما حج كلمه من داخل القبر لم يزل هذا مقامه حتى  
طلب منه شخص من النهار اياه ان يشفع له عند حاكم البلد فلما دخل عليه اجلسه على بساطه  
فانقطعت عنه الروية فلم يزل يتطلب من رسول الله صلى الله عليه واله وسلم الروية حتى  
رئ له من بعيد ان مال فطلب ويقيم مع جالوسك على بساط الطلبة لا سبيل لك الى ذلك فاني بلغنا  
انه راه بعد ذلك حتى مات انتهى وقال في كتابه اليواقيت المجاهرة بيان عقائد الاكابر قد اخبرني الشيخ  
الصالح عطية الانباضي الشيخ الصالح قاسم المغربي المقيم في تربة الشافعي والفاضل كبر الشافعي







المشناه

صلى الله عليه وسلم في اليقظة تمرل يزيد على سبعين وحكى عنه انه قال لبيت في المنام كاتني بين يدي  
صلى الله عليه وسلم فذكرت له كتابا شرعت في تأليفه في الحديث وهو جمع الجمع فقلت له اقرأ  
عليكم شيئا منه فقال لي هان يا شيخ الحديث قال هذه البشري عندي اعظم من الدنيا بخير  
روى عن علم الدين صالح بن السراج عمر بن الملقيني وابي هريرة عبد الرحمن بن علي بن عمر  
الملقن وتقي الدين احمد بن محمد الشمني وابي بكر بن صدقة المناوي وابي الفضل المرحبان  
وانس العباس طريف الشاوي وتقي الدين بن محمد المكي ويا لا حيازة عن  
محمد بن القبل الحلبي في آخرين يجمعهم معجمه وله التصانيف التي عمن نفعها وعظم في نفوس  
ذوي الكمال وقها واعتبط بها الشادي والبادي اتبع الى خضيب مرعاها الحاضر والبادي  
وقد افرد اسماءها في جزء من تباها على الفنون وراوت في العدة على خمسة تسعا ما رجع عنه و  
غسله فمن عيون ما تقدم ذكره المنشور في التفسير بالمأثور وتوجان القرآن والاقتان في  
علم القرآن والباب المنقول في اسباب النزول والتعبير في علوم التفسير وحواشيه على الكتب  
الستة والموطا ومسند الشافعي واحمد وابي حنيفة وزهرا الخليل على الشامل والمعجزات المختصا  
وشرح الصدور بشرح حال الموت والقبول والبذل والسافرة عناء ورا الاخرة والادام المصنوعة  
في الاخبار الموضوعة ومناهل الصفا في تخريج احاديث الشفاء وعقوق الزنجد في اعراب الحديث و  
السلسلة الكبرى وتدريب الراوي في شرح تفر النواوي ولب اللباب في تخرير الاسانيد والدر الشافعي  
في اختصارها لاية ابن الاثير والمزهر في علوم اللغة جنس نوعا على غلط علوم الحديث وشرح  
ابن مالك والنكت على الالفية والكافية والشذ وروا الاشباة والنظائر  
في النحو وقال له اسبق السيه والاقتراح في اصول النحو و  
على غلط اصول الفقه والتذكرة وتسمى الفلك المشحون حشون مجلدات النقاية وشرحها تامة له  
وطبقات الحفاظ وطبقات اللغويين والخواصة وناج الخلفاء وحل الحاضرة ومعجم شيوخ خوزي والصيغة  
بمنها الامام ابو حنيفة وتزين الممالك بمناقب الامام مالك وغير ذلك ومن نظم وكتب به الى السخاوي  
قل للسخاوي ان تعرفك مشكلة في علمي كبر من الامواج ملططم في الحافظ الذي غبت الزمان فخذ  
عز فامس البحر ورشف من الديرة قال بعض الفضلاء والحق ان كلاما للثلاثة كان قد اذني في منع المشاركة

ومنه النور على بن يحيى الزياي عن الشها احمد بن محمد الرملي عن الزين زكريا ومنهم الشيخ محمد بن جابر  
الوطاع عن الغيط عن الزين زكريا ومنهم البرهان اللقاني عن الشمس محمد بن احمد بن محمد الرملي والده عن ابي  
زكريا ومنهم احمد بن الحسن بن جميل عن علي بن ابي بكر القرافي عن الجلال السيوطي ومنهم ابو بكر بن اسمعيل عن  
ابراهيم بن عبد الرحمن بن علقمة عن الجلال السيوطي للبابلي مشايخ كثير من غير هؤلاء ينتمون الى ذيلك  
الامامين واما الشيخ عيسى فروي عن جماعة منهم ابو الارشاد نور الدين علي بن محمد الكاهن عن  
علي بن ابي بكر القرافي عن جلال السيوطي ومنهم شهاب الدين احمد بن محمد الشهر الحفاجي عن  
البرهان ابراهيم بن ابي بكر العلقمة عن الجلال السيوطي ومنهم ابو الحسن علي بن محمد البهسي وهو غير  
الاجهري عن صالح السنهوري عن النجم الغيطي عن شيخ الاسلام زين زكريا ومنهم الشيخ سلطان  
المراسي عن الشيخ احمد بن خليل السبكي عن النجم الغيطي عن الزين زكريا واما سليمان فروي عن جماعة  
منهم شيخ الاسلام ابو عثمان سعيد بن ابراهيم الخزازي عرف بقدر ورعة عن عثمان سعيد بن احمد  
المقري عن الحافظ ابو الحسن علي بن هارون وابي زيد عبد الرحمن بن علي بن احمد العاصمي الشهير  
بسفيين عن الشيخ الزين زكريا وهذا اسناد مغربي ومنهم شيخه المعبر ابي مهدي السجستاني  
عن المتجرب عن النجم الغيطي عن الزين زكريا ومنهم ابو الارشاد علي بن محمد الاجهري وقاضيه  
الثقة آية احمد بن محمد الحفاجي كلاهما عن الشمس محمد بن احمد بن محمد بن الشيخ زكريا ومنهم الساج عم الحاملي في  
بلد الدين الكرخي الشمس محمد بن احمد العلقمة جميعا عن الزين زكريا والجلال السيوطي واما الكردى فعن الشيخ احمد  
القشاوروي بالاجازة العامة عن الشمس الرملي عن الزين زكريا واكثر اخذ به قراءة وسماعا ومشافهة عن  
الشيخ احمد الشناور عن جماعة منهم ابو عبد الله بن لقن عن الشيخ احمد بن محمد بن علي بن الشيخ عبد الوهاب الشافعي كلا  
عن الزين زكريا وعن الشيخ محمد بن ابي الحسن البكري عن والده عن الزين زكريا وعن الشمس محمد بن احمد بن علي بن والده عن  
الزين زكريا وعن الزين زكريا بن علي بن الشيخ حسين الديلمي عن الجلال السيوطي ورؤا الكردى ايضا عن الشيخ سلطان  
بن احمد بن سلامة اخذ عن جماعة منهم الشيخ نور الدين علي الزياي شهاب الدين خليل السبكي وسالم السنهوري  
وهو من اقرب البابلي واما العجمي فله مشايخ كثير من سماهم الى بوطا ولكنكف منهم على انهم  
منهم القشاشي عن الشناور عن والده عن الشافعي عن الزين زكريا وعن الشناور عن الحسن الكاهن عن الجلال  
السيوطي ومنهم البابلي والشيخ عيسى المغربي والامام زين العابدين بن عبد القادر الطبري

بر ملاي نمانيد وناهيك به عندهم فخر ازهارا وشر فاباها شاه ولي الله در رساله الارشاد والى مهابات  
الاسنا وكفته فصل قد اتصل سنده والحمد لله بسبعة من المشايخ الجحلة الكرام الامم القاد  
الاعلام من المشهورين بالمحمدين المحترمين المجمع على فضلهم من بين الخافقين الشيخ محمد بن  
العلاء البابل والشيخ عيسى المغربي الجعفرى والشيخ محمد بن محمد بن سليمان الروداني المغربي  
والشيخ ابراهيم بن الحسن الكردي المدني والشيخ حسن بن علي العجمي الكوفي الشيخ احمد بن محمد  
التحلي المكي الشيخ عبد الله بن سالم البصري ثم المكي ولكل واحد منهم رسالة جمع هو فيها او جمع له  
فيها اسانيد للتوفيق في علوم شتى اما البابل فاجازني لجميع ما في منتخب الاسانيد الذي جمعه  
الشيخ عيسى له شيخنا الثقة الامين ابو طاهر محمد بن ابراهيم الكردي عرابيه عن مشايخه الثلاثة  
الذين سمرنا اسمائهم بعد ابيه كلهم عن البابل واما الشيخ عيسى فاباها ولى مقابله اسانيد تليفه  
ابو طاهر اجازني جميع ما ابو طاهر عن ابيه المذكور عنده اما ابراهيم فاجازني لجميع ما صلة اخلفه لشيخنا  
ابو طاهر مشافهة عن مكاتيبه واجازني جميع ما ولد محمد قد اعنحه واجازني السيد عمر ابن الشيخ عبد الله بن سالم  
عبد الله عن الكرك فاجازني جميع الامم تليفه سماعا عليه ابو طاهر ان الله عليه المذكور واما العجمي فالف الشيخ  
تاج الدين الدهان رسالة بسيطة فيها اسانيد واجازني لجميع ما رواه العجمي ابو طاهر عنه و  
كان ابو طاهر قارى دروسه واخص تلامذته وقرأ عليه السنة بكمالها سمعت من الشيخ تاج الدين  
القلعي الحنفي مفتي مكة اوائل الستة وشيئا من مسند الدارمي وموطا احمد وانا له واجازني لسائر  
وجميع ما تصح له روايته عن العجمي اما النخلة فله رسالة جمع فيها اسانيد اجازني لها ابو طاهر عنه  
ح ناويليها الشيخ عبد الرحمن الغضائري الشيخ احمد المذكور واجازني لها عرابيه واما البصري فالف  
الشيخ سالم رسالة اجازني لها وجميع ما تصح له رواية السيد عمر عن جد الشيخ عبد الله المذكور  
عنه اوائل الكتب اجازني بها طاهر مع منه ابو طاهر الامام احمد بكما له عند قبر النبي صلى الله عليه وسلم وقراء  
عليه شمائل الترمذي بكما له الاحاديث سم النساء فانه سمع منه فصل سند هو المشايخ  
السبعة نيته الى الامامين الحافظين لقد وتين الشهيرين بشيخ الاسلام زين الدين زكريا  
والشيخ جلال الدين السيوطي اما البابل فزوى عن جماعة ومنهم السالم السهمي عن الخافط  
عن الزين كريا ومنهم سليمان بن عبد الله البابل عن الجوال يوسف بن زكريا عن والده الزين زكريا





واما الخلفاء عن جماعة منهم البابي وعيسى والكردی وقد ذكرنا اسانيدهم ومنهم المنصور  
الطوخي المصري عن الشيخ سلطان المراهي ومنهم الشيخ محمد بن علان المكي عن جماعة من اهل  
وغيرهم واما البصري فمشايخه مشايخ الخلفاء واكثر الاخذ عن البابي عيسى بن سليمان والكرد  
وقد سردنا اسانيدهم ونيز ولي الله در رساله انتباه في سلاسل اولياء الله گفته سلسله صوفيه علماء ابن فقير صحبت  
داشت است باشيخ ابوطاهر از نشان علم حديث اخذ کرده و خرقة صوفيه پوشيده وجانشين نشان شده و در  
روایت علم حديث والباس خرقة صوفيه جراه الله عنی وعن سائر مستفید به خیل و شیخ ابوطاهر محبوب  
داشتند و علم حديث اخذ کردند و خرقة پوشیدند از والد خود شیخ ابراهيم وجانشين پدر خود بودند و شیخ ابراهيم  
داشتند و خرقة پوشیدند و علم حديث اخذ کردند وجانشين شدند از شیخ احمد تاشاوی صحبت داشت و خرقة پوشیدند وجانشين شدند  
علم حديث اخذ کردند از شیخ احمد تاشاوی و صحبت داشت وجانشين شدند و خرقة پوشیدند و علم حديث روا کردند والد خود شیخ  
علي بن القادر و هو صاحب واخذ و لبس من الشيخ عبد الوهاب الشعراوي و هو صاحب واخذ و لبس عن شيخ جلال الدين  
السيوطي و هو صاحب واخذ و لبس من شيخ كمال الدين محمد المعروف بابي امام ملتاته و نيز شاه ولي الله در رساله انتباه گفته و این  
ارتباط نصبت خرقة باشيخ ابوطاهر محمد بن ابراهيم الكرد و وقعت و قد لبسها اُم ابی و قد لبسها ابو من يد الشيخ الامام  
احمد القشاشي و في الخرقه القادر طر من اُله لبسها محمد بن الشيخ الشيخ احمد التاشاوي و لبسها من يد ابی علی بن  
عبد القادر و لبسها من يد عبد القادر و لبسها من يد الشيخ عبد الوهاب الشعراوي و لبسها من يد ابی علی  
من يد الحافظ جلال الدين السيوطي في وضة مصر و لبسها من يد الشيخ كمال الدين محمد  
المعروف بابي امام الكاملية تجاه الكعبة المشرفة الخ و مخاطب في حميد در رساله اصول حديث گفته اخرا  
حضرت والد ماجد در مدینه منوره و در مکه معظمه از اجله مشايخ خرمن اين علم باستيعاب و استقصاء فرگشته  
و بیشتر استفادة ایشان از جناب حضرت شيخ ابوطاهر مدني قدس سره بود و گيايه معرفت بودند و بيناب رحمته عليه  
و علی اسلافه و مشايخه و احسن اتفاقا آنکه شيخ ابوطاهر قدس سره سده مسلسل دارند بصوفيان و عرفا شيخ  
زين الدين زرياب انصاري و هو انه اخذ عن ابيه الشيخ ابراهيم الكردی و هو عن الشيخ احمد القشاشي  
و هو عن الشيخ احمد التاشاوي و هو عن والده الشيخ عبد القادر التاشاوي و اقيم عن الشيخ محمد بن الحلي و ايضا عن الشيخ محمد بن  
احمد التاشاوي و ايضا عن الشيخ عبد الرحمن بن عبد القادر بن فهد و هو لا يكلمهم من اجله المشايخ العارفين  
الله و الشيخ عبد القادر و من عن الشيخ بن حجر المكي عن الشيخ عبد الوهاب الشعراوي و هما عن

ثم الى مكة فخرج الى المدينة وصار شيخها ثم دفع له فتاوى مجموعات ومولات غير ما ذكر  
مؤنه تقربا سنة وقطب الدين محمد بن احمد المكي در كتاب الاعلام نفسه قلت ومن عجيب ما اطاعت في كتاب  
وفاء الوفاء في اخبار المصطفى السيد نور الدين على السهمودي الشافعي عالم المدينة في عصره و  
محدثها وموخرها وقد اخذنا عن اخذ عنه فذوي عنه بواسطة قال ان بالمدينة يعرف  
ببئر زمزم اهزل اهل المدينة قد عاينوا واحد يتايت بكون بهما ويشربون من ماءها وينقل عنها ما راها  
الى الافاق كما ينقل ماء زمزم ويسمونها بئر زمزم لكننا انتهي ونزعت طب الدين در كتاب الاعلام گفته قا  
مولد بخ مدنية وعلمها وفقهها مولانا السيد نور الدين على بن عبد الله السهمودي رحمه الله بعد مو  
هذه الحكاية باسبسط من هذا في كتابه خلاصة الوفا ما اخبار المصطفى صلعم في ذلك عبقرة تامة وهو  
عامه ابرها الله تعالى الانداز شخص به اخذ في النذر الا عظم صلعم وقد ثبت ان اعمال امته  
عليه فلما ساءت الاعمال المعروفة ناسبت لك الانداز باظهار النار المجازي بها في يوم العرض  
قال الله تعالى وما نرسل بالآيات الا لنقض بفا وقال تعالى ذلك يخوف الله به عباده يا عبادي فانق  
والرحمة مصنفات علامته سموه وبنابر نصريح عبه الغفار على در مجاله الركاب تماماد غايت اتفاق تحقيق وتحرير  
وتدقيق مباحثه واكابر علمای انجف فرات بأن در كتب دينيه ومطالبت شرعية احتياج وستناو مينابند ليكن كتاب  
جواهر العقدين في نهضات معرفت بهر دستمه وما تورت احمد بن الفضل بن محمد ياكثير على در وسيله المال  
گفته وقد اكرت العلماء في هذا الشأن وجمعت من جواهر مناقبهم الشريفة ما يجعل به جيل الزوا  
ومن احسن ما جمعت في تلك التاليف وانفع ما نقلت منه في هذا التصنيف كتاب جواهر العقدين  
فضل الشرفين العلامة المحمدين السيد السهمودي نعمته الله برحمته وابرارهم بن الحسن الكوراني  
الكوراني وبناته السيمر باري وبعض احايت واحتجاج بان گفته اور هذه الاحداث عالم المدينة ومفتيها  
العلامة السيد نور الدين ابو الحسن علي بن القاضي جمال الدين الحسن السهمودي المدني الشافعي رحمه الله  
في كتاب جواهر العقدين وقد اخبرنا بالكتاب كله شيخنا آية الله تعالى قلعة للبعض واجازة للكل  
عن الشيخ الصالح المحقق نور الدين علي بن محمد بن عبد الرحمن بن محمد بن الوجيه ابو الضاعيد  
بن علي المعروف بالشيخ الشيباني الزبيدي سلمه الله تعالى عن الشيخ عبيد الله بن محمد الزهرري  
عن الشيخ عبد العزيز الجشي اليميني الشافعي عن السيد الشريف الطاهر بن الحسين الا هذا الحديث

عن ابيات غنيته  
عن ابيات غنيته  
عن ابيات غنيته

عن ابيات غنيته  
عن ابيات غنيته  
عن ابيات غنيته

ذلك

أراد

وهذا هو شيخنا المجلد في فضيلة على في هذا الباب شاهد حديث ان امدية العلم وعلى بابها رواه  
الامام احمد في الفضائل عن علي رضي الله عنه الحاكم في المناقب من مستدركه والطبراني في معجمه  
وابو الشيخ في حيان في السنة له وغيرهم كلهم عن ابن عباس مرفوعا به بزيادة فمن اتى العلم فليأت  
الباب ورواه الترمذي من حديث علي مرفوعا ان امدية العلم وعلى بابها وقال الترمذي عقب هذا  
انه منكر وكذا قال شيخه البخاري وقال انه من عقيل ذل صحيح كذا ساد واورده ابن الجوزي مع الثقات  
في الموضوعات وقال الحافظ ابو سعيد العلاني الصواب انه حسن باعتماد طريقه كاصح والصحيح والضعيف  
فصل في بيان موضوعات وكذا قال الحافظ ابن حجر في فتوى له وعلامه سهودي ازاكابر فقها في تمام  
واعلم نباي اعلام واجل محدثين الامم واماثل منقذين حقا القام فيهم مني بشد شطري انمفاخر خبر جليله ما  
جليله اوبرا طرصورا لامع شمس الدين سخاوي في ذيل ان ازاكابر التمدد محمد بن عبد الغفر بن محمد بن علي بن  
بيت الله الحرام قطب الدين محمد بن احمد المكي وكنى فرج بن محمد بن عبد القادر العبد روس اليميني وعجالة الركب  
ولبقة الطالب عبد الغفار بن ابراهيم العلوي العلي العزائي وسبل البدر والرشاد محمد بن يوسف الشامي  
وسيلة المال احمد بن الفضل بن محمد باكير المكي وصرط سوي محمود بن محمد بن علي الشخاني القادر في القلوب  
شيخ عبد الحق وكنى ولبقة الميسر ابراهيم بن حسن الكوراني وكفاية المتطلع تاج الدين الدمان المكي و  
تفصيل العقود رضى الدين محمد بن علي بن حيدر الحسيني الشامي وانشاء ونوافض محمد بن عبد الرسول البرزنجي  
ومفتاح النبا مرزا محمد بن محمد خان البخشى الحارثي ووخيرة المال احمد بن عبد القادر العجلي ودر طالع محمد بن  
علي الشوكاني واليضاح لطافا المقال فاضل رشيد وازالة الغين حيدر علي معاصر خفي نجاد بود وقد اوردنا  
شظا وافر من عبارات هؤلاء القوم في مجلد حديث العبد محمد الله الودود وبر نبدي ازان دريغا  
التفاير ومحمد بن علي الشوكاني ودر طالع كفته السيد علي بن عبد الله بن احمد بن علي بن عيسى بن محمد  
بن عيسى المحسن الملقب نور الدين المعروف بالسهمي ولد في صف سنة بسمه وانشأ بها حفظ  
القران والمنهاج ولازم والده وقرأ عليه وقرأ الفاهرة وقرأ على جماعة منهم الحمجوري والمنادي  
الزين زكريا والبلقيني والحلي ثم حج وجاور وسمع من السخاوي وتردد ما بين مكة والمدينة وعمل  
للمدينة تاريخا وصف حاشية على ايضاح النقي في المناسك وعاد الى القاهرة وكنى السلطان الحسن  
وجعل له جارية ووقف على المدينة كتب لاجله ثم سافر لزيارة والدته وزار بيت المقدس وعاد

از خبری و فضائل اهل بیت از بنو هاشم و بنو العقیلین فی فضل البیت النبوی و شرفهم علی الامام السید علی  
السمهود و رساله امام انسانی که موجب شهادت گشته و غیر اینها از مصنفات و سواي ایشان از مصنفین  
و برگاه جناب بمقابل این رسائل و کتب بهر قدر رسائل و کتب مولف و فضائل البیت اطهار از طریق خویشان  
خویشند و او احقر العباد بزرگ مولفات و دیگر که علمای اهل سنت و دنیا تالیف کرده و سواي سعادت اند و خسته نخوا  
یرواخت انبوی و از خود جواهر العقیلین نیز کمال عظمت و جلالت این کتاب استفاد میشود و حیث قال فی صدره  
اما بعد فان الله تعالى قد اخضع عباده اهل علم النبوی و اهل البیت النبوی بخصیصه الشرف العلم  
و عبا هم رفیع الدرجات و جعل محبتهم و مودتهم من اهم القربان و اعلی الثوابات و کما تصاب  
لعداوتهم و القصدی لادیانهم من اعظم الموبقات و قد کفی لاهل المعاداة لهم من بعض اشقیاء  
زماننا و یسکان دیارنا اصاله من فی المحمالة و ما جلول علیه من السفالة و اللذالة و ما اقتضته  
حکمته التامة من جهل اللثام و بغضهم لکرام فیذ لون غایه جهدهم فی اخال ذکرهم و اسقاط کلمتهم  
و فیه هم و هم و هم و ذلک ابداسعون لیطغی نور الله باقوا هم و یابی الله الا ان یتم نور  
و کوره المشرکون شیخ الاسلام العلامة الامام ابان زعة الولی بن العراق حیث یقول من ابیان فیما  
انباکی به شیخنا شیخ الاسلام فقیه العصر الشرف لنا و ی نقند هما الله برحمته شعرة هذا  
ترفع الحکم و ذلک من اعظم خطب قد الری مرادهم ان یطقن النور القدی لا یلبغوا ولا یستلوا و الله  
فاستغفر الله تعالی فی الیاف رساله کافله بعظی حو هذین الشرفین و اد ابهما من انظرین  
انظم جواهرها فی عقدین و قسمها الی قسمین الی ان قال بعد ذکر فهرس الکتاب و سمیها  
جواهر العقدین فی فضل الشرفین شرف العلم المجلی و النسب العلی و قدمت الاول لان العلم هو الاما  
و ختمت بالثانی لحرارة شرفنا و الحتم و المرجع ربنا تعالی الی ینفع بذلك و ینقذ به من البها لک  
و بالله لاسواء اعصم و ساء العصمة علیهم من حیبه و نعم الوکیل انتم فی هذه السهم بود  
الموصوف علی السنتم بعلامه الحرمین و عالم المدینه و الحذر عندهم للمفاخر الفاخرة الثمینه  
قد روی حدیث المدینه الذی هو من اجل الحج المبینه و اثبت من افادات اعلامه الزینه  
و ابرمه باقوال اکرانه للثمنه و فعمل عین الحواصرون الضعینه و و ابطل موها المعاندین  
المهینه و فلا یجید عن افغان الحزاک من نفسه بالعد و ان قرینه و ولا ینکل عن الا یقان الامنه

لاذیم

نور رحم الله

عن الفقيه المحدث الوجيه ابى الضياء عبد الرحمن بن على المديج النريدي وهو صاحب تفسير الوصول  
الى جامع الاصول عن الشريف ابى الحسن نور الدين على بن الجلال السهمي في كتابه محمد بن عبد الرسول بن يحيى  
در نوافض الرافض گفته و روى السيد الجليل نور الدين على السهمي و درى في كتابه جواهر العقدين من نظر  
الدارقطني عن الامام ابى حنيفة رحمه الله تعالى قال قدمت المدينة فالتيت ابا جعفر محمد الباقر بن  
عليه فقال يا اخا اهل العراق لا تجلس اليها فانك قد هيتم عن المجلس اليها انما ورسنه بن يحيى  
در نوافض گفته قال الامام الشريف الحسن نور الدين على السهمي في مودع المدينة في  
كتاب جواهر العقدين في فضل الشرفين روى الدارقطني عن الامام ابى حنيفة رحمه الله تعالى  
قال قدمت المدينة فالتيت ابا جعفر محمد الباقر بن علي بن اهل العراق لا تجلس اليها فانك قد هيتم عن المجلس اليها و روى السيد الجليل نور الدين على السهمي في كتابه الاشراف عن  
السيد الجليل السيد على السهمي في جواهر العقدين قال رحمه الله تعالى في الخبر الكافي في الشرح العلامة  
المحقق شيخ المالكية في زمانه شهاب الدين احمد بن يوسف القسطنطيني في المغربى نزيل الحرمين الشريفين  
في جاورته بالمدينة النبوية سنة خمس سبعين وثمانمائة ان بعض مشايخه من يثق به اخبره ان  
شخصا من اعيان المغاربة عزم على التوجه من بلادهم الى الحج و مصطفى بن عبد الله القسطنطيني ذكر في كتابه  
گفته جواهر العقدين في فضل الشرفين شرف العلماء الجليل و التوسل الى السيد نور الدين ابى الحسن بن  
عبد الله السهمي في المدي النبوي الشافعي المتوفى سنة احدى عشرة و تسعمائة و هو مجدا وله الحمد لله  
اعز اوليائه الخ رتب على قسمين الاول في فضل العلم و العلماء و فيه ثلاثة ابواب و الثاني في  
فضل اهل البيت النبوي و شرفهم و فيه خمسة عشر بابا ذكره فرغ من تاليفه سنة ثمان تسعين و ثمانمائة  
و بالارزومه أنت که فاضل رشيد جواهر العقدين را مثل ديگر مصنفات ائمه خود واقع عازر باصبيت از اهل علم  
و انموده و تبيح و استبشار تام استدلال بان بركت و لای سنيه با بيت عليه السلام فرموده چنانچه در انصاف و ايقاظ  
بعد ذکر عبارت شيخ علي حزين متفرض في كتابه انصاف سنيه در فضائل خباب امير المؤمنين عليه السلام گفته و سوالي بن  
مذكورين علمائي ديگر از عظمائي اهل سنت رسائل منفردة در فضل اهل البيت طرأ اليه بنوده مثل سلمه مناقب السادة  
از ملك العلماء شهاب الدين بن عمرو و لئلا يادى و مفتاح النجاة في مناقب آل العباس مثل الابرار بما صح من مناقب  
البيت الاطهار از ميرزا محمد بن محمد خان بن خشي و مودة القزلي از سيد علي محمد بن و اسنى المطالب في مناقب علي بن ابي طالب

سبح ونشاط وقفا وانبساط برشته باوجود ذبول وغفل صريح مدعى آن عمدة المراجع بذكر تجانبه  
بمقابله جناب علامه على الله مقامه في دار الكرامه خویش باخوشوقت و سرور انکاشته **بمقام**  
**ابن روزبهان** کبریا الحنفی و الشاکر قد انقاد لهذا الخبر ودان به و باور الیه بالتصل  
والاذعان به و لیه فیہ مجال الطعن و الايهان به و مسائلا للضعیف و الاذهان به و مدعی کونه  
مرويا فی صحیح الترمذی و احدا لا عیان به فالعجب من المخاطب الجاری فی سنن العدوان کیف  
سهل علیه اللدخ و هان به قفوقه بالطعن فی هذا الخبر الوثیق البنیان بملنیع الارکان و دحنا  
اعلامه الخابرين بهذا الشان به المستبدین بذلک الرهان به فوقع فی مساقط القمعة و الاکتمیان  
وسقط فیها بطل الذلل و الهوان به و اصبح لزیده و عناده شرموم و محان به والله حسیبه اذا  
السماء فکانت و ردة کالدهاک و وجهه صمد و جمل و سوم تکلم غزالدین عبد الغزیز بن علی المعروف بابن  
فهد الباشمی المکی حدیث بدیة العلم و اد اشعار ابدار خود لطم فرموده رنگ اریتاب و امتزاج و اطرا بل  
اعتبار و استبصار زوده چنانچه در کتاب غایة المرام باخبار سلطنة السلالة الحرام که نسخة متقیة آن مکتوب  
زمان مصنف پیش نظر فقیر حاضرست بذكر جناب امیر المومنین علیه السلام گفته مفرغ الکتاب و مفرج  
النوائب غنم شرف الهی جاء بلایه و هزبر المعامع من غیر ما فریه معدا الفضائل و طیب الاشواق  
العدل العظیم و الفضل العظیم المجمع علی کمال سیادته المتفق علی شدة ابائیه و فخره  
شجاعته ذی السبق و الاخرة و المنعة الفتوح زوج البتول و ابن عم الرسول لیت بنی غائب  
ذی الفضائل و المناقب امیر المومنین علی المذی فضله بین الانام جل علیه من رتبة الخصال  
ما اختلف الملوان سلیت الحرب المدرة الضرام من بهجامة جامل لایحی و الظلم  
صهر الرسول اخوة باب علومه و اقطه العصاة ذوالشمال و الشیم و الزهد و الورع الشد  
شعاره به و دناءة العدل العظیم مع الکرم به فی جوده ما البحر التیار مانع کل السیول و العواد  
والدیر به وله الشجاعة و الشهامة و الحیاة و کلا الفضلحة و البلاعة و الحکمة و ما عنتر ما غیره  
فی الملیس ما به اسد المشری معه اذا الحرب باصطلمه به ما نخل ساعد البلیغ لایه ما به صحبان  
ان نذر الکلام و ان نظم به حاز الفضائل کلها اسجوان به من فضله اعطاه ذاک من القدر  
نصر الرسول و کینه و ذیاله به من نخل عم فضله الخلق عثم به کل لفریضه حقا و ذایه امر جلی



بالخطایار هدینه ورحمة محمد وچیل ویکم آنکه فضل الله بن روزبهان بن فضل الله بن محمد بن اسماعیل  
بن علی الانصاری النخعی الشیرازی با اینهمه تعصب و تعصب از امام جعفر بصحت حدیث مدینه العلم خود بخوبی بخیر قول عکس علی طلب ترا  
درین سخن که ظاهر آن است المطلب الثاني العلم والناس کلامهم بالاحادیث عیال علی علیه السلام و المعارف الضعيفة  
والعلوم اليقينية والاحکام الشرعية والقضایا التقليدية لانه علیه السلام كان في غاية الذكاء و  
الحرص على التعلم وملازمة لرسول الله صلى الله عليه واله وسلم وهو اشرف الناس عليه لا ينفك  
عنه ليلا ولا نهارا فيكون بالضرورة اعلم من غيره وقال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم في  
حقه اقضاه علي والقضاء يستلزم العلم والدين وروى الترمذي في صحيحه ان رسول الله صلى الله  
عليه واله وسلم انما مدينة العلم وعلي بابها در کتاب الباطل خود گفته ما ذكرنا من علم امير المؤمنين  
فلا شك في انه من علم الامامة والناس محتاجون اليه فيه وكيفية وهو الذي صلى الله عليه وسلم ابلغ العلم  
وودائع حقائق المعارف فلا نزاع لاحد فيه واماما ذكره من صحيح الترمذي فتصحيح ورحمة محمد  
چیل و دوم آنکه نیز فضل بن روزبهان حدیث مدینه العلم را از جناب رسالت صلی الله علیه و السلام  
حق جناب امیر المؤمنین علیه السلام ثابت و متحقق دانسته با ثبات دلالت آن بر وفور علم انجناب در تشیید و تأیید  
و تسدید و توطید آن افزوده چنانچه جواب کلام علامه علی طاب ثراه درینج الحق که الفاظ ان ایست التاسع عشر  
في مسند احمد بن حنبل وصحيح مسلم قال لم يكن احد من اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم  
يقول سلوني الا على بن ابي طالب قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انما مدينة العلم وعلي بابها  
وكتاب الباطل خویش گفته هذا يدل على وفور علمه واستحضاره الجوبة الواقعة واطلاعه على العلوم  
والمعارف وكل هذه الامور مسلمة ولا دليل على النص حيث انه لا يجب ان يكون الا علم خليفة بل  
الا حفظ الحقنة والا صلح الامامة ولو لم يكن ابو بكر اصلح للامامة لما اختاره كما مر ومحتجب ذكره ابن روزبهان  
از اناش محدثین عظام واکابر متکلمین فحام اهل سنت میباشد سابقا در مجله حدیث طبرستانی که علامه  
شمس الدین سخاوی در ضوء لامع لابل القرن التاسع محمد جليله ومفاز خريشله او بتفصيل ذکر فرموده و تسديد  
وحيد مخاطب فرید اعنی فاضل رشید در مصنفات خود او را بنیهایت تعظیم و تجلیل باید نموده و در صدر و تحت  
و وقایع و در تحت حریر او از فضیلت تحریف و تصحیف کلام الهی برخاسته و اقادات و اقوال او را بتمسک و  
تثبت نماید و استناد لمجا و معاذ خود ساخته و فاضل معاصر صاحب منتهی الکلام نیز بتفصیح شان او علم را

ستف

اللع

الحمد لله الذي تقسم المنهج على السراج العبادي ولكن لم يتعبها كما له در أعلى الشمس الحجر قطعة من  
أول شرحه على الإرشاد وكتبه بخطه وعلى الرين ذكره في المتن وكان جل قصده من هذه القدا  
الدراية ورجع إلى بلده ثم سافر منها للدراية أيضاً إلى الشام في موسم السنة التي تليها وداراً للكد  
في توجهه وقرأ في دمشق على الزين خطاب قطعة من أول الإرشاد وكذا على الحب البص وكان قد أخذ  
عنه حكمة أيضاً ودرس أهلها مع قليل من دروس المتقي ابن قاضي عجلون هناك ووصل منها  
إلى حلب ورجع إلى بلده ثم دخل القام أيضاً مع الركبة أربع وثلاثين سنة في السماع والقرأة وكان مجازاً  
على قطعة كبيرة من أول شرحه لألفية أحمد بن حنبل وجميع شرح النخبة وحضر ثمانين مجلساً في بلاد  
واستعمل بعضها وكل الربع الأول من شرح الحجر الإرشاد عليه حضر عند تقسيم التنبية للإسیر و تقسيم جميع  
إدراك سوس مجسدين أو ثلاثة بل هو من كرامة من مجازته بمكة حتى سمع عليه شرح الصدور  
له وغالبه من البهجة وكذا أكرم إمام الكاملية في الفقه وغيره وقرأ عليه غالباً لوردية في النحو ومنا  
الخصه عن العبادي في القدمة الثالثة في الرضة والخادم ورجع مع الحاج فيها إلى بلده فأقام  
ملازمًا للاشتغال والأقبال على شأته ولما جاورت سنة ست وثمانين والتعليق أكثر من ملازمته حيث  
قرأ على ما كان كتب في الدرس نصا ينفرد به شيء كثير وحصل هو أيضا أشياء قرأها وأكمل سماع شرحه  
مع تكرر كثير منه له وكذا سمع على منى غير ذلك ومن كرامه ببلده في الفقه والتفسير عالم الحجاز البهتان  
طهارة وفي الفقه فقط مع أصول أخوة الفخر والفقه الفاضل أخذ عنه المنهج وكان أحد القراء في تقسيم  
عليه الربع الأول من الإرشاد يدل حضر عنده في النحو وغيره وقرأ على يحيى العلبي المالك المنهج الأصلي  
مرتين والألفية بن مالك وتوضيحها لابن هشام وحضر عنده في الجمل النحو وسمع جميع التوضيح  
والألفية مرتين إلا اليسير على المالك وقيل ذلك أخذ في النحو عن أبي الوقت المرشدي  
ثم بأخذه أخذ عن الشريف السهمودي الأيضاح في التنازل للنووي وقطعة من أول الألفية النحو  
وبرع في الحديث طلبا وضبطا وكتب الطباق بل كتب بخطه جملة من الكتب والأخبار وتولع بالتحقيق  
الكشف والتاريخ وأثبت له في التدريس والأفام في التحديث وكذا أذن له الجوزي في تدريس  
والنحو والأفام في الحديث من جملة في قراءة الألفية وليس بعد أبيه بلاد الحجاز من يدانية في الحديث  
مع المشاركة في الفضائل وجودة الخط والفهم وجميل الهيئة وعلى الحمدة والبروة والتخلو بالأوصاف

في على ما انهم بد فعلية منى الف الف تحية و على العصابة كلهم اهل المذموم و بموجب نماذك  
علامه عبد العزيز بن فهد از افخم محرز بن مفاخر و ماثرو اعظم و ارشدين فضل و جلالت كابر اعين كابر تروسيه  
شمس الدين سخاوى و عنده لاصع لابل القرن التاسع كى بنات ابى نسخه تاره ان كه بخط بهين علامه عبد العزيز  
مكتوب با اجازه مصنف آن بخط خودش مزين به بياشت و اينك پيش نظر حقير خاستر گفته عبد العزيز بن عمر  
بن محمد بن محمد بن ابى الخير محمد الفراء فارسى و ابو الخير ابن صاحبنا النجم ابى القاسم الهاشمى المكي  
الشافعى و يعرف كسلطه ابن فهد و امه عائشة ابنة العفيف عبد الله بن محمد بن على العجم  
الاهصل و لدن في ثلث الاخير من ليلة السبت سادس عشر شوال سنة خمسين و ثمانى مائة هـ  
في غيبة والده بالقاهرة و سمي عليا ابى الخير ثم غير الكون ابيه راى في منامه قال لا يقول له حالك  
فسمه عبد العزيز با فارس و نشأ حفظ القرآن و اربع المتون و الارشاد مختصر الحاوى لابن المقرئ  
و النخبة لشيوخنا و الفية الضعيف الوردية و البحر و مية كلامها في الخوايض و عرفها بتمامها على ابيه  
و جده و لكن عرض علم العادة ما على النخبة و الاخيرين على جماعة من اهل بلدة و من اقدمين  
اليها كالباكمى و ابن القضيلى المالكى و كتب احبانه نظماً ثم حفظ ايضا غالب الفية الحديث و جانباً  
من المنهاج الاصلى و اعتنى به والده فاستجاز له خلقاً منهم شيخنا و احضره و اسعوه على كثير  
من التفسير كابى الفتح المرغى و الزين الاميوطى و الزهرى و غيرهم بها و اماكن منها كفى و جل ذلك  
معى و لما ترعرع قرأ بنفسه و توجه غير مرة للزيارة النبوية و سمع فيها بطيبة من جماعة و ارتحل في  
سنة سبعين من الهجرة فالكثير بالديار المصرية من القراءة و السماع و مما اخذ به عن المشيخ و في البحث  
بعض شرحه لنظم ابيه للنخبة و عن البقلعي فتنه امره شراً حتى به ما من ايساغوجي و سمع بمصر و  
البحيرة و علوا الاهرام و غيرها من اماكنها و لكن ابجدته في بحيرة و لما انتهت اربعه سفر في اول السنة  
التى تاليها الى البلاد الشامية فسمع في توجهه بالخانقاه السرهاقوسية و زاد القدس و الخليل  
سمع بالقدس بغيره و باللس و مشق و صاحبيتها و بعليك و حكا و حلب غيرها من جماعة و اجتمع في  
كل ذلك و تمدين في الطلب استمد منى ثم عاد فيها الى بلدة مع الراكب ثم رجع من البحر ايضا في سنة  
خمس و سبعين و قرأ على في البحث الفية الحديث مع غيرها من تصانيفي و حضوري في الاملاء  
او غير بل و قرأ على الشرح عبد الحق السبلكي كتابه الارشاد ثم سمعه عليه الا اليسير في مجاوده و كان

والاجرمية

اللباس



الحسيلة والتقنع باليسير واظهار التجميل وعدم التشكى وهو حنة من جنات بلدة ومحمد بن عبد العزيز بن محمد بن محمد بن عبد الله المكي در ذيل صور الامم كبحر الله تعالى نسخة ان بخط خودش بر ما مش نسخه صور الامم نرد تخيف موجود است گفته اقول وبعد المولف انفرد بها وصار شيخ الحديث فيها واتخذ عنه غالب مروياته خلق من اهلها والقادمين عليها والف لنفسه فمشرقا حافلا ومجربا المشايخ معا ومسلسلات نحو مائة وعشرين والفوائد العلية في طرق الحديث المسلسل بالاولوية ونظم معناه في بيتين قال له ينظم غيرها وهما: الرجوم المرب في الارض يرحمهم من في السماء كما عسى سيد الرسل فارحم بقلبك خلق الله وارحمهم به تنال الرضا والعفو عن زلله وله ثبت في اربع مجلدات رحلة في مجلد ضخيم وتذكره في ستة اسفار وخرج لغيره جملة من الاحاديث والمرويات وربت على طبقات وذيّل على تاريخ والده سماه بلوغ القري للذيل لثخاف الوري وببعض خيلا على تاريخه ايضا الدارين بذيل العقد الثمين ونحفة ذوى الاحلام باخبار القضاة والخطباء الاثمة ونظار المسجد الحرام و غاية المرام باخبار سلطنة البلد الحرام عمله لصاحب مكة السيد بركات وامته بالمكرامات وبمبعضه له وغالب مولفاته في مسوداته والمرجو من كرم الله ان تكون مرجعاته وقرض له بعض اجماعة من شيخه وامتنحه غير احده من تلامذته وهو لا يلتفت الى ذلك ويخالط الناس بالسيرة الحسنة السالك مع هضم لنفسه والتقنع في لباسه وحرصه على سماع الحديث وملازمة الجماعة والتحديث و انجماعه عن اهل زمانه والتحدث بنعمة الله والصبر على قضاء الله حتى امتحن في اخر عمره باذنيه من بعض جيرانه فصار يتمنى الموت حتى ادركه الفتى وقضى نحبه بعد توكله اربعة اشهر برباح في حارة وانطلق بطنه في اخر مرضه فحتم له بالشهادة ونال بها السعادة وكان ذلك بعد ظم يوم الجمعة ثامن عشر جمادى الاولى سنة اثنتين وعشرين وتسعمائة فجهن في يومه وصلى عليه عند باب الكعبة ودفن بالمعلاة على قبر والده وجد قبل غروب الشمس بساعة فلحقه فضل يوم الجمعة رحمه الله تعالى وقطب الدين محمد بن احمد النهر الى المكي الخفي در كتاب الاعلام باعلام ريت الله الحرام گفته المقدمة في فكر سندنا فيما نقله في كتابنا هذا من اخبار البلد الحرام الى من ننقل عنه للوثوق والاعتماد اعلم ان من بركة العلم نسبتة الى قاله وما لم يكن هناك سند بين الناقل الراوى ومن ينقل عنه فلا اعتماد على ذلك النقل ولا بد ان يكون رجال السند موثوقا بهم والا فلا اعتبار لتلك الرواية واقدّم مورخى مكة







وجهه وحمل في ثوبه حجة  
حديثه بدينه العلم ودينه الحق

٣٧٦

اشيات جلال الدين والاني في  
حديثه بدينه العلم والحق

عن المؤلف اجازة عامة ان لم تكن خاصة ومسللا بالخطبة عن الشيخ عبد الباقي الخليلي الشافعي  
اجازة عامة والشيخ الصالح محمد البهوتي عن عمه الثاني الشيخ عبد الرحمن البيهوتي عن الشيخ  
تقي الدين بن النصار عن المؤلف اجازة عامة ان لم تكن خاصة ومسللا باهل اليمن والمغرب  
ايضا عن الشيخ عبد الرحيم النخاس الزبيدي عن المسند السيد ظاهر بن الحسين الاهدل عن العلامة  
عبد الرحمن بن علي الربيع الشيباني عن المؤلف اجازة كذلك ومسللا بمسما احمد وقد سماه  
بعضهم احمد عن الشيخ القدة احمد بن محمد النقاشي عن العلامة الشيخ احمد الشناوي عن العلامة  
احمد بن قاسم العبادي عن الشيخ احمد الرملي عن مؤلفه العلامة احمد بن محمد القسطلاني  
وزير تاج الدين الدمان الملكي وكفاية المتطلع گفته كتابا يشهد الساري الى شرح البخاري للعلامة  
شهاب الدين احمد بن الشيخ شمس الدين محمد بالخطيب القسطلاني رحمه الله تعالى اخبره عن  
الشيخ احمد النقاشي عن الامام شهاب الدين احمد بن علي الشناوي عن العلامة احمد بن قاسم العبادي  
عن الشيخ احمد الرملي عن مؤلفه العلامة شهاب الدين احمد بن شمس بن محمد الخطيب القسطلاني  
ح واخبره عاليا عن الشيخ احمد العجل بالعلامة المسند بدر الدين ابو عبد الله محمد بن ابي  
الغري عن مؤلفه وبجميع مؤلفاته وجهه محمد وجيل وجيلي ثم انك جلال الدين محمد بن ابي  
الدواني حديث مدينة العلم الزجالي سالت اباه صلى الله عليه وآله وسلم بالحقم والجزم ثابت وتحقق في كتابه  
در شرح رساله زور گفته فاول ما اقول ان هذه الرسالة شانا وهو اني رايت في منامي في خارج  
بغداد ظاهر ارا السلام على قرب من شاطئ الزور امام امير المؤمنين يعسوب الموحدين عليا رضي  
عنه في مبشرة طويلة حصلها انه رضي الله عنه كان ملتفتا ان ينظر العناية ومعتبرا يشان  
بطريق الكرامة فصار ذلك باعثا لي على ان اعلق رسالة معنونة باسمه العالمين كتابا في الله  
على روضته المقدسة وقت النشر بزيارته والاكتحال بدور تواب عتبت كنت منذر دافعيين  
المقصود في تلك الرسالة فتارة كنت اعزم ان اكتبها في تحقيق ماهية العلم لمناسبة قول النبي  
صلى الله عليه وسلم انا مدينة العلم وعلى بابها واخرى يخطر ببال غيرك ولم يتعين شيء من  
الحوادث ان وفقني الله تعالى للاستعداد ببلن الغيبة القدسية العزمية في المشهد المقدس  
على النبي وعلى ساكنيه مما اصلوة والسلام ثم بعد المراجعة سالتني واحد من اصحابي المستعدين

كشاه الله وجهه  
كشاه الله وجهه  
حامله

والله اعلم

واعترافه في كتابه مع من كان عليه من الفضائل والله تعالى يرد أكرامه وبلوغه غاياته بلغني في حديثي الشهاب  
أنه في ليلة الجمعة سابع الحوسنة ثلاث وعشرين وثمان مائة على بعد من جامع الزهرود في البلد سنة ثمان مائة للهجرة  
ولم يختلف بعده مثله نفعا لله ببركاته وشيخ آخر قشاشي وسمط بجدي بعد نقل عبارته من قبله في قوله في الغنة  
والقسطاني هذا أحد مشايخ عبد الوهاب لشعراني شيخ والد شيخنا فإنه قال في المنين الكبير  
وقرأت على الشيخ العالم الصالح المحدث المصنف الشيخ شهاب الدين القسطلاني شارح البخاري وأغالب حقه  
على البخاري وقطعة من المواهب اللدنية انتهى بلفظه رحمه الله وتاج الدين الدمان المكي وكفاية النظم  
لغة كتاب المواهب اللدنية للإمام العلامة شهاب الدين أحمد بن محمد القسطلاني الخطيب  
رحمه الله أخبر به عالما عن الشيخ المسند العلامة إبراهيم بن محمد اليماني عن الشيخ شمس الدين  
محمد بن الشيخ أحمد الرمل عن مؤلفه العلامة أحمد بن محمد القسطلاني إجازة وهذا سند  
مسلسل بالمصريين والشافعية ح وأخبر به مسلسل بالشاميين والشافعية عن الشيخ محمد  
بن مصطفى الصفوري عن الشيخ شمس الدين محمد بن محمد الميمني عن الشيخ العلامة بدر الدين  
محمد بن الرضي الغزي عن مؤلفه ومسلسل بالمعمرين والشافعية عن الشيخ الهادي أبو الوفاء أحمد  
بن محمد العجل الزبيدي إجازة عن البدر محمد الغزي إجازة عن مؤلفه ومسلسل بالمكيين والشافعية  
عن الإمام زين العابدين بن الإمام عبد القادر بن محمد بن يحيى بن مكرم الصوركي عن أبيه عن جد  
الإمام يحيى عن المؤلف إجازة ومسلسل بالصوفية والشافعية عن شيخه الإمام صف الدين أحمد  
بن محمد القشاشي عن الشيخ أبو المواهب أحمد بن علي الشناوي عن الشيخ القطب محمد بن أبي الحسن  
البكري عن أبيه القطب الكبير أبو الحسن محمد بن جلال الدين عن مؤلفه ومسلسل بالمدنيين  
بالسند الشناوي عن السيد غضنفر عن الشيخ عبد الله بن سعد الله المستدرك نزيل الحرمين  
عن الشيخ علي بن محمد بن عراق المدني عن المؤلف إجازة بلا واسطة وبواسطة الشيخ أبو عبد الله  
الشمسي صاحب السيرة ومسلسل بالحنفية والمعمرين أيضا عن الشيخ خير الدين إيجاز الرمل عن الشيخ  
أحمد بن أمين الدين بن عبد العال الجبلاني عن أبيه عن المؤلف ومسلسل بالمككية عن  
شيخه العلامة روح الدين أبو مهدي عيسى بن محمد الدغالب المحقق عن الشيخ العلامة أبي  
الرشاد علي بن محمد الكجوري عن الشيخ محمد بن خضير البنيوي والشيخ بنو الدين القرافي وغيرهما

أبى

أبى

أبى

عن محمد بن علي بن الحسين  
بن عبد الله بن الحسين  
بن عبد الله بن الحسين  
بن عبد الله بن الحسين

المهملة وتختففت النون نسبة لقريته من كازرون الكازروني الشافعي القاضي بأقليم فارس  
المذكور بالعلم الكثير من اخذ عن المحيوي اللادي وحسن بن البقال وتقدم في العلوم سيما  
العقليات واخذ عنه اهل تلك النواحي وارتحلوا اليه من الروم وخراسان وماوراءالنهر وسمعت  
الثناء عليه من جماعة ممن اخذ عن واستقر به السلطان يعقوب في القضاء وصنف الكثير من ذلك  
شرح على شرح التجريد للطوسي عم الانتفاع به وكذا كتب على العنصر مع فصاحة وبلاغة وصلاحي  
قواعد هو الان في سنة سبع وتسعين حي ابن بضع وسبعين وعبد القادر بن شيخ عبد الله العبد  
نور افندي في القرن العاشر كفته وفي سنة ثمان وعشرين توفي العلامة محمد بن اسعد جلال الدين  
الصدقي الدواني بفتح المهملة وتختففت النون نسبة لقريته من كازرون الكازروني الشافعي القا  
بأقليم فارس المذكور بالعلم الكثير ومن اخذ عنه المحيوي اللادي وحسن بن البقال وتقدم في العلوم  
سيما العقلية واخذ عنه اهل تلك النواحي وارتحلوا اليه من الروم وخراسان وماوراءالنهر وذكر  
السخاوي في ضوئيه قال وسمعت الثناء عليه من جماعة ممن اخذ عن واستقر السلطان يعقوب  
في القضاء وصنف الكثير من ذلك شرح على شرح التجريد للطوسي عم الانتفاع به وكذا كتب على  
العنصر مع فصاحة وبلاغة وصلاحي وتواضع وهو الان في سنة سبع وتسعين حي ابن بضع وسبعين  
ومحمد بن يعقوب الاناسي درخاشيه روض الاخبار بترجمة والي كفته قد تفوق في راس المائة التاسعة في  
القانون الحكيمة وتبحر في العلوم الشرعية من الفقه والحديث والفرائد وصنف في التصوف وعلم  
الاخلاق ومولفاته قريبة الى مائة روى العلوم الادبية والعقلية والتفسير والفقه عن والده  
مولانا اسعد الصدقي الحديث بالجامع الرشدي بكازرون وهو اخذ من المشايخ العظام منهم الشيخ  
الامام قاضي قضاة الاسلام ثمس الملة والدين محمد بن محمد الخري صاحب النشر في الفقه والخص  
الخصين في الاحاديث والادعية والقدم في التجويد لاسيما صحيح البخاري واخذ الفقه من مولانا  
جلال الدين محمد بن الحاج ابى الفتح الشريستاني وهو عن الشيخ جلال الدين محمد القزويني وهو عن الامام  
قدوة ائمة الاسلام ابى القاسم محمد بن عبد الكريم الرافي رفع الله درجته في عليين واخذ العقليات  
من السيد الشريف زين الملة والدين علي المجراني وقال مولانا جلال الدين من مشايخ فخر الاسلام  
عبد الله بن يمين الكرماني سمعت منه الحديث المسلسل بالاولوية اعني قوله صلى الله عليه وسلم

عن

واشقره

لدركه الحقائق من كان له درك رائق ودهر فائق كريمة الشيم والسجيا احسن الاسم والمسمي و  
قد فرأ على كتاب حكمة الاشراق للشيخ الاجل والحكيم الاكمل شهاب الدين السهروردي وكنت  
اقرب له انشاء مباحثه هذا الكتاب طرفا من السوانح واسل عليه بعضا من الواضع ان اجمع بالله في  
رسالة فصار رساله سببا للاقتحام على هذه الرسالة فاجتمع عقاصدها في خاخر في اقرب مرسة  
وكنت ذهلا عن المقصد الاول الى ان اتممته فلما نظرت فيها بعد التمام وجدتها هي التي كانت  
ترام فتبينت ان لفحات الامداد فيها كانت تهب من باب مدينة العلم وسفينته  
الحجج المستوفى على جود الحكم والحكمة على النبي وعليه الصلوة والسلام والتحية والاكرام وشبهتها  
بالزوراء وهي اسم الدجلة والمناسبة ظاهرة مع ماذية من التلويح الى ان هذا النفيض من زيارة  
المشهد المقدسة والمواقف الموقرة والله تعالى مناع الغيوب فتاح القلوب ووجه صمد  
چهل و ششم نامه نيزواني ورساله وگفتنه واجعل ذلك هناك تكسره صولة ما فوطعك عنه  
في بد والنظر حتى ياتيك اليقين وتتصعد الى الاقوال المبين وتروى بعين العيان ما يعجز عنه  
البيان وتشرف على حقيقة قول سيدنا النبي المبعوث عليه السلام تلميم سائر ما مات  
به الانبياء النور اخ الموت وقول صاحب تنوير باب في مدينة علمه عليه السلام الثالث  
فاذا ما اتوا انتم هموا ازين عبارات نيز غايبه است كغلامه وان بسبب فريد خان وايقان عدم سبالا  
بهفوت اهل شان . فقدان اكثر الشجر افار باب بان حديث مدينة العلم ارجو ان ثابت ميرزا وقلوب  
اهل ايمان وايقان ابو صف جناب امير المؤمنين عليه السلام باب مدينة العلم باقضي المراتب متبج بسرو واصحا  
عصبيت نرور را بهمايت تملای از عجاج وثور ميگرداند **فصل** اعلامه للجليل المعروف بالحقق  
الدواني في المشهور عندهم بظلاله فيهم الاقاصي والاداني قد اثبت هذا الحديث المتاصل  
لثقة الحافظ الشافعي في الحديث عرف الجليل الجاني فلا بد ان ثابت في حقيقة الامن عميت منه الخطا  
الرواني ولا يطمع فيه الامن اخفت به الكواذب كالرواح الدواني ولا يحمد عنه الا الاعفل  
المراوغ المماطل الممانى ولا يصد عنه الا الخلف المحال للمعانى وعلامه والاني مدوح بدارج  
عظيم جليلة المباني وموصوف بمفاخر رفيعة المعاني وسلم بقبول ما ظهر جانب ثاني مست علاه بخاوي  
و موزع لامع لاهل القرن التاسع گفته محمد بن اسعد مولا لجلال الدين الصنك الدواني بفتح النعمانه

ناظرا بغيرها

ووسمتها

الهاده

که از شمیم فضائل و کمال انشای شام تشنهان گنگار علوم مسطر گشت و از رخسار سحابی که بپوشش بادهای نیش و خفت  
و نصارت از ساحت بوستان ارگم گذشت لاجرم در ایام دولت امیر حسن یعقوب میرزا از اقطار امصار عراقین  
روم و آران و لوز و ریاجان و هر فر و کرمان طبرستان و جرجان و خراسان افاضل بامید کسب علم و دانش متوجه  
ملازمتش بودند و بعد از دراک آن سعادت عظمی از رشته ضمیمه فیض انارش اقتباس انوار کمالات می نمودند و آنجناب  
ایام شباب چندگاه بصدارت امیرزاده یوسف بن میرزا جهان شاه مشغولی کرده بود و بعد از دستخفا از آن مهم دور  
بیگم که آنرا در ایام گومیند بلوازم درس افاده قیام مینمود و در زمان دولت سلاطین اقا قلی و قلی منصفیایا  
ممالک فارس من حیث الاستقلال تعلق بان مرجع اهل فضل کمال داشت و هرگاه از درس فارغ میشد بهت  
عالی نهمت بر فصل قضایای شریعی میگذاشت و جناب مولوی در واسطه ایام زندگانی بر شرح تجرید مولانا  
علی قوشچی حاشیه در کمال وقت تصنیف نمود و آن ساله بطر شراح رسیده از وی انصاف زبان تعریف و توفیق  
کشودا امیر محمد الدین محمد بهادران آوای هر کتاب کور حاشیه نوشته و بر شایسته جناب مولوی اعراضات کرد  
و آنجناب حاشیه دیگر بیشتر از شصت و آن به عنوان درم آورده در برین تنیاس پیوسته میان دو عالم متجرب باخا  
بوقوع انجاسیه و هر کس مالی شیرازی بود بهت تحقیق دقائق طبع ایشان مجالس سنانسته مستفید و بهر و میگردد  
از جناب تصانیف جناب مولوی دیگر ساله زوهرت که در علم حکمت نگاشته خادم بلاغت آنها گردانیده و راقم  
حروف از شیخ محمد الدین که بانی انزال مویذ با التیاس بجای استماع نموده که مولانا جلال الدین در وقتیکه  
بنحیف رفته بود و در وقت قدس حضرت شاه ولایت پناه علیه السلام و التیاس روز برای استیاده آن ساله  
و تصنیف مینمود و بان مناسبت آن تصنیف را به زور او موم گردانید و چون زور امتنی است بخت مخفی متین  
جناب مولوی بعد از چندگاه جهت حل عبارات آن شرح مفق در سلک انشای کشید دیگر از مؤلفات آن عالم پسندیده  
صفحات شرح بهای کل است که در علم حکمت اشراق شیخ شهاب الدین مقبول تحریر فرمود و همچنین ساله انبیا واجب  
اخلاق جلالی که در برابر اخلاق ناصری نوشته شد داخل مصنفات مولوی است و از جمله حاشی که بر کتب متداوله مرقوم قلم  
افادات رقم نموده حاشیه ششمیه حاشیه هفتمیه حاشیه هشتمیه حاشیه نهمیه حاشیه دهمیه حاشیه یازدهمیه حاشیه بیستمیه حاشیه  
شرح بیت حافظ و تفسیر سوره اخلاص و ترکیب کلمه توحید و رساله تشبیه صلوة لغایت شهرت و نکات آن  
کتب برالواح ضامرا زمانی افاضل طلبه مسطور وفات مولانا جلال الدین محمد بعد از اربعین ستم بادشاه باندک زمانی روی  
مت حیاتش زیاده بنهتاد سال بعد از انبی مال الدین حسین میبندی در فوارج شرح دروان امیر المومنین علیه السلام گفته

برحسب الرحمن ارجو من فی الارض برحسب من فی السماء و لاجازة لاجازة ملفوظة و متبقة و قال  
رحمه الله فی ذکر مشایخه فی الاجازة سمعت کتاب العوارف علی الشیخ نور الدین عبد الرحمن الشیرازی  
بقراءة الشیخ العارضین الدین ابی بکر الخوافی مد الله ظلال رشاده و یجرب علی شوکانی در بر طالع سبحان  
من بعد القرن السابع فقه محمد بن اسعد الملقب بجلال الدین الدوانی نسبة الی دوان و هی قریة  
من قری کارزون الشافعی عالم العجم بارض فارس و امام المعقولات و صاحب المصنفات اخذ  
العلم عن الحنفی و البقال و فاق فی جمیع العلوم لاسیما العقلیة و اخذ عنه اهل تلك النواحي و  
ارتحل الی اهل الروم و خراسان و ما و الا نه و له شهرة کبیرة و صیت عظیم و تکتاثر له تلامذة و توفوا  
من ابناءهم انه اذ انکسار رؤسهم تادبا و له یتکلم احد منهم شیء و و له سلطان تلك الدیار  
القضاء بها و له مصنفات کثیرة مقبولة منها شرح التجرید للطوسی و شرح التهذیب حاشیة علی  
العقد و له فصاحة زائدة و بلاغة و تواضع و مات سنة قال الشيخ اوی الله فی سنة کان حیا و کان  
عمره اذ ذلک بضع و سبعین ثم اخرج غیره موته فی التاریخ الذی قد مناداة فیکون علی هذا قد عا  
نحو تسعین سنة و غیا الدین بن همام الدین و جید سیر کفته و لانا جلال الدین محمد و اذ انکسار رؤسهم تادبا  
منقیل و از کمال مہارت و مباحث فروع و اصول بجمیع فصولی علم و تمامی علماء بن آدم فائق بود و در سید  
تحقیق مسائل و انحالل مضائل و توضیح غنیات متقدیمین و تلویح غنیات متاخرین مقصد السبق الزمائل و اقران  
می بود فنون کنون که از ابو علی و علامه طوسی و غیره محبوب بود در نظر بصیرت جلیوه و در تادبا و اسرار مخزون که از علم اول  
ثانی مکتوم مانده بود فکرم غنیات بجائی بر صغیر غنیات منکاشات سپهر علم ابو دافقیل به فنون فضل احاطت  
بو مولانا جلال الدین لدا رشده مولانا سعد الدین اسعد است که بعالمیت و دانش مشہور بود و در قریة دوان که از اعمال  
کارزون است بقطع و فصل قضایای شرعیة اقدام منیر نمود و جناب مولوی تخت نژاد والد ماجد خود تحصیل اشغال  
داشت و بالآخر بشیر از شافعی در درس مولانا محی الدین کونکساری و خواجہ حسن شاه بقال بہت بر کسب کمال داشت  
و این دو بزرگ از تلامذہ محقق نیست بود نور علم و فضیلت ممتاز بودند و در زمان میرزا محمد باقر در شیراز تلامذہ و در  
و افادہ قیام بنمودند و ایضا مولانا جلال الدین در درس مولانا همام الدین کلناری که بر طالع شرعی فقیہ دارد  
مطالعہ بعضی از تلامذہ است کرده در وقت کتاب علم حدیث در خدمت شیخ صفی الدین ایچی که سید دانشمند بود  
شرائط تلمذ بجا آورد و القصیدہ باسطه فابریق اصلی بلکه بحرف غنایت لم یزلی بنو جناب مولوی در سن شباب بود که

حل

سبيله وأدعوا عليه فقال الأولاد ندعى أنه قتل أبانا فقلت حلفت بالله أنما نحن وقد بيت الله  
الحرام نزلنا هذا التل فلخرج الينا ثعبان فتبادر الناس إلى قتله ففرضت به فقتلته فلما سمع الشيخ  
مقاتلي قال خلوا سبيله سمعت بطن نخلة عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم أنه قال من تزاكركم  
يفرضه فقتل فلا دية ولا قود وجدت بخط الشيخ عبد الحق الدهلوي قدس سره أنه سمع من  
مولانا محمد مقدم عن الاستاذ الأمير محمد بن رضوان الشرفي بسند بواسطه او بواسطتين عن الاستاذ  
مولانا محمد الحق العلامة جلال الدين محمد الدواني بمثله وجدت في كتاب الفوائد للمبيد عن  
مولانا جلال الدين الدواني مثله وشاه صاحب در رساله اصول حارث و ذكر والده و كفته و حضرت  
ايشان في در بار خود بعض كتب حديث مثل شكوة و صحيح بخاري بخيرت و الدبر گوار خود گزاريده بطريق  
ورایت اخذين علم فرموده بودند و سنده ايشان بواسطه مير محمد زاهد المجلال الدين دواني ميرسد و سند حديث  
ايشان در اوائل المموج العلوم تفصيل مذکور است و محتجج بخبر مذکور مضافات علامه دواني در اجازات  
مرويات اکابر اعلام و اخراج تمام سنیه داخل است و مضافات ايشان بر نقل و احتجاج از ان شامل ابراهيم  
و کتاب الامم لا يقاتل بهم گفته تصانيف الاستاذ الحق جلال الدين محمد بن اسعد بن محمد بن عبد الرحيم  
بن علي المصديقي الدواني رحمه الله تعالى قرأه على الاستاذ الحق ملا محمد شريف بن ملا يوسف بن القفا  
محمد بن ملا كمال الدين الكوراني المصنف في رسالة الزوراء و كمالها مع حاشيتهما المصنف بكمالها و قرأت  
عليه معظم شرحه لعيون الجواهر للعضد سته مع معظم حاشيته لملا يوسف بن محمد القراغي و حاشيته  
الملاحين المحيية الخصال و قرأت عليه اطراف امر حاشيته شرح الشمسية القطب الرازي اطراف امر حاشيته  
احمد التهديب لانتقازاني و من الرسائل الجديدة في اثبات الواجب سته و قرأت طرفا من شيخ معلق  
العضد به علي شيخنا العارف بالله صفى الدين احمد قدس سره و طرفا من الزوراء و اجازة لسائرهما و لما  
يرويه مکتب الفنون برواية الاستاذ محمد شريف اجازة عن الفقيه علي بن محمد المحمدي و برواية شيخنا  
صفى الدين احمد قدس سره عن شيخنا ابو المواهب الشناوي قدس سره بروايتهم عن الشناوي و المحمدي عن  
عبد الرحمن بن عبد القادر بن عبد العزيز بن فهد المكي رحمه الله بن عبد العزيز بن عمر بن فهد  
المكي عن الفقيه شرف الدين اسماعيل بن الفقيه بهان الدين ابراهيم بن اسمعيل العلوي الهكلي القمي  
اليعني الزبيدي و الشهاب بن العباس احمد بن عمر الشريفي الهكلي في انساب النعماني بروايتهم عن الحق



نقل است از ائمه مولا اجلال الدین محمد الدطانی خلد الله ظلاله عن الشیخ العالم العامل المتقی  
الکامل السید صفی الدین عبد الرحمن الایکی قدس سره انه قال ذکر فی الفاضل العالم المتقی الشیخ ابوبکر  
للشیخ برهان الدین الموصلی وهو رجل عالم فاضل صالح جود انا تو جهنا من مصر الى مكة فزیلنا الحج فقلنا  
من ذلک اخرج علینا کثبان قبیله الناس المقتله فقتله ابن عمی فاختطف وخری سعبه ویناد الناس علی  
الخیل والارکاب یریدون رده فلم یقدروا علی ذلک فحصل الناس من ذلک امر عظیم فلما کان اخر النهار  
جاءوا علیه السکینه والوفار فسألناه ما شانک فقال ما هو الا ان قتل هذا الثعلب ان الذی رایتهم فضع فی  
کما رأیتهم واذ انا بنی قوم من الحن یقول بعضهم قتل ابی وبعضهم قتل اخي بعضهم قتل ابن عمی  
فکنا نرا علی واذ رجل لصق وقال لی قل انا بالله وبالشریعة المحمّدیة فقلت ذلک فاشار الیهم ان یمروا  
الی الشرع فسرنا حق وصلنا الی شیخ کبیر علم مصطفی فلما صرنا بنی یدیه قال خلوا سبیله وادعوا علیه  
فقال الا کلا ندع علیه انه قتل ابا انا فقلت حاشا لله فما نحن وقد بیت الله الحرام نزلنا هذا المنزل فخرج  
علینا کثبان قبیله الناس المقتله فضر به فقتله فلما سمع الشیخ مقالی قال خلوا سبیله سمعت بن  
التخلة عن النبی صلی الله علیه وسلم من یری بغیرة فقتل فلا یدیه ولا فوجر شاة ولی امره والی الخاطب  
در نوادر گفته اخبرنا ابو طاهر عن ابیه قال اخبرنا الشیخ المعمر الفاضل الحدیث عبد المالک بن عبد اللطیف البیضا  
احبارة مکاتبة باحارته العامة من المفتی قطب الدین محمد بن احمد النهر والی  
الاصل المکی لدار عن والده محمد بن احمد النهر والی عن الاستاذ المحقق جلال الدین  
محمد الدرداقی القضاة انه قال انا الشیخ العالم العامل المتقی الکامل صفی الدین عبد الرحمن الایکی قدس سره  
انه قال لی ذکر فی الفاضل العالم المتقی الشیخ ابوبکر عن الشیخ برهان الدین الموصلی وهو رجل عالم فاضل  
صالح جود انا تو جهنا من مصر الى مكة فزیلنا الحج فقلنا من ذلک اخرج علینا کثبان قبیله الناس المقتله فقتله ابن  
عمی فاختطف وخری سعبه ویناد الناس علی الخیل والارکاب یریدون رده فلم یقدروا علی ذلک فحصل  
لهم من ذلک امر عظیم فلما کان اخر النهار جاءوا علیه السکینه والوفار فسألناه ما شانک فقال ما هو الا ان قتل  
هذا الثعلب الذی رایتهم فضع فی کما رأیتهم واذ انا بنی قوم من الحن یقول بعضهم قتل ابی وبعضهم قتل اخي  
بعضهم قتل ابن عمی فکنا نرا علی واذ رجل لصق وقال لی قل انا بالله وبالشریعة المحمّدیة فقلت  
ذلک فاشار الیهم ان یمروا الی الشرع فسرنا حق وصلنا الی شیخ کبیر علم مصطفی فلما صرنا بنی یدیه قال خلوا

لنا

فائل

الایکی  
لی

فائل







علم و حکمت  
دانش

اعلام نصفت و تحقیق اکثر استیجاب در شرح خود بر دیوان منسوب بحجاب امیر المؤمنین علیه السلام که بقول  
مشهور میباشد گفته اند بعد بر سافران در اصل طریقت و مجاوران منازل حقیقت مخفی نیست که علم روشن ستاره  
ایست که در آسمان بایست انسان تابد و ناگزیر غیبه ایست که در چرخ حقیقت و سمت شگفتی باید بر نفس ناطقه که  
بزیور حکمت است سنگشت در سلاطین شسته است و ارقام سعادت ابدی بر چنین تعداد او نوشته عملی که بجایه علم عالی  
نشده چون بداند که او را جان نیست و دلی که بسکه حکمت زرسیده از غایت قلبی روان نیست و الله در القائل  
س الناس موتی و اهل العلم احياء و للناس مرضی و هم فیهم اطباء و للناس ارض و اهل العلم فوقهم  
سما و نور و مافی النور ظلماء و زمرة العلم لاس الخلق کلامهم و سائر الناس فی التمثیل اعضا و علم  
مفتوح کسوف حقائق و مصلح رموز دقائق و نظام سلسله وجود و قوام مرتبه شهودی رباعی علمت بکمال  
معرفت راه هدیه علمت دل پاک و جان آگاه و دره گریه طلب کنی ترا جاده هدیه و حق طلبی بقایا بالنده  
و حکم نامدینه العلم و علی بابها که در جامع ترمذی مسطور است و انا میزان الحکمة و علی لسانه که در  
رساله عقلمیه امام غزالی مذکور است بر طالبان طریق اقیان و شاربان حریق عرفان واجبست که متوجه باشند بطن  
ملکوت و وطن حضرت امیر المؤمنین امام الحسین عیسی الواصلین مطلوب الکاملین بخورشید سیمای شید سریر  
کرامت واقف معارج الالهوت عارف مدارج ناسوت منبع عیون شایده مجمع فنون مجاهده منظر افقوت مصداق  
آثار مروت فائده کتاب لاییت خاتمه مصحف و صایت عنوان صحنه عنایت دیباچه رساله هدایت مرکز دائره سیار  
قطب فلک سعادت شمع لکن فصاحت سر و جبین صباحت نمک خوان ملاحت قمر سهای سمات قاضی حکم  
قصا و قدر صاحب راز حضرت سید البشر آئینه اسماء و صفات الهی لائق مرتبه خلافت و شایسته منصوص بنفس من  
گفت مولا که هذا اعلی مولا که مخصوص بعض ما انجیته و لکن الله انجا که انکه هر فقره از ذوالفقار کلام او  
طبقه لطیفات مضاعف و عرب ادب هم شکسته و سلسله و الیا و لاییت بنقطه دل صاحب هدایت او پیوسته قطعه  
آفتابش را چون بیاض الوجه فی الدارین است به نور میگردد و امدام از روی قبر آفتاب به چون شود و صفی صفت مافی  
غیر مبر او به حرفه ازرقی کند از چرخ در بر آفتاب به در قیامت چون سانه شربت کوثر بخلق به جام گردد بر کنار عرض  
کوثر آفتاب به لافعی الالهی در سینه خود کرد نقش و ورنه از بهر چه بی بنی فتا در آفتاب به گسترشالی از خوش خواهم که  
سلامت کشماره در خیال من شود هر دم مصور آفتاب به کی ز مغرب باز گردیدی برای طاعتش به گزینش او را بجای  
مستقار و جاکر آفتاب به نور می بخشد بجای عام عالم بهیر یغ به شد مگر از خاک دگدگانش مخر آفتاب به پای تسلیم

فعل  
شکست پیوست

والطاعن فيه عاثر في دينه كالآل الضاري : وجه صد و چهل و نهم انكه غياث الدين بن  
همام الدين المدعو بخواند مير در خطبه كتاب حبيب السير في اخبار افراد البشر در مقام تفصيله گفته صلوات الله عليه  
سلامه و على قهرته سيما و صبه و وارث علمه و خليفته المكرم تكميل الانا لهذا العلم و على يدها المشرق تشریف  
انت مني بمنزلة تارون من موسى مطهر العجايب و مطهر الغرائب امير المؤمنين و امام المسلمين على رأسها  
القطب امام اهل بادشاه نجف : سيحكرم مهران و ج شرف سرور ان ايت نشان : چرخ حرم بهرام جاي جان  
دلش كان علم و كفلش بحر جود و خوش آفتاب سپهر جود و به علم لبي جيان شد علم و كحل كرد كمال لوي قلم  
او اچون كنم وصفتم ايتمقتدنا به كه وصف تو بر تو بود و از ادا كمال لوي و غايت بود و نشاني ترلي نهايت بود  
درود فراوان شمار تو باد : براء لاد عالمي تبارك و تبارك اللهم صل على محمد و آله و خلفائه الكرام و سائر  
اصحابه مصابيح الظلام و سلوة تسليم اكثر اميركا الى قيام الساعة و ساعة القيمة انتهى **فهدا**  
**غياث الدين صاحب جليل** : كابرهم الجليل الخطر قد اثبت هذا الحديث  
المتشهر الذي انشئ ضوؤه فازدهر فلا يخفى عنه الا من انخرل في كسر الخذلان و انخر و لا  
يصدف عنه الا من انقطع عن سبيل الايقان و الخرص : و لا يقدم على طعنه الرهن القى بنفسه في  
مهاوى الهلك و الغر و لا يجترى على الغرض منه الا من غر منه الصد و عي منه البصر و مخفى من انكه  
كتاب حبيب سير ان كتب معتده معتبره و اسفار مستنده مشتهره ميباشد مصطفين بن عبد الله القسطنطيني و كرامته  
گفته حبيب السير اخبار افراد البشر فارسي غياث الدين بن همام الدين المدعو بخواند مير و هو تاج  
كبير لخصه من تاريخ و الاكالمسني بروضة الصفراء و ادليه الى ان قال و هو في ثلث مجلدات كبار  
من الكتب المستعنة المعتبرة الا انه طال في وصف ابن حيدر كما هو مقتضى حال عصره و هو معد  
فيه تجا و از الله سبحانه و تعالى عنه و صام الدين بن بايزيد سهاربوري در مافض گفته و هنگام تسويد  
معتبره مانند رياض و معالم و مدارك و كشاف و جامع البيان و تفسير نظام نيشاپوري و حسيني و زبدي و ملكش و  
شرح ملا علي قاري و شرح شيخ محمد باقر و صحيح البخاري و تبيين القاري و صحيح مسلم و صواعق محرقه و بستان ابلي الليث  
و شمائل ترمذي و سفر السعادة و شرح ان و سنن البهري و شفاء قاضي عياض و شرح مواقف و شرح طالع الانوار  
و شرح تجريد شيخ عقائد و كميل الايمان و رساله قطب باي حضرت شيخ احمد سرهندي قدس البز و نوافل الرافض  
ميرزا محمد و مرقق القلوب و تحقيق و صام في فتاوى عالمگيري و برهان شرح مولاي حسن و هدايه و كفايه شعبي و

فکر نموده و گفته علم یا هذا الحديث الاحاديث و رحلت عن رسول الله صلى الله عليه وسلم في علي بن  
عنه وما از داد علی فضل او با بنو حجاج فاطمة بنت سيد المرسلين صلى الله عليه وسلم و ما تزوج  
او بكونه اهلا لارضى الله عنها الخ حاجي عبد الوهاب بخاري از بنای اعلام و بنهای فحاشم نزد مدینه بوده بخاطر  
بار و ما ترا صد و حسب افادت اغضرت برناظر اخبار الاخبار شيخ عبد الحق و بلوی و تذكرة الابار سيد محمد بن جلال  
ماه عالم بخاری واضح و لا تحت من ريجنا بابر اختصار الكفاية عبارات اخبار الاخبار سيد و دوی هده شيخ حاجي عبد الوهاب  
از اولاد سيد جلال بخاري بزرگ است که سيد جلال الدين مخدوم جهانيان است سيد جلال او پسر پسر سيد احمد  
پسر بزرگ و ديگر سيد محمود مخدوم جهانيان پسر سيد محمود است و شيخ حاجي عبد الوهاب بخاري از اولاد سيد احمد  
بزرگ بود موصوف بعلم و عمل و حال محبت و در او اهل حال که بنور در ملتان و طون داشت روزی در ملائكت  
پير و استاد و صهر خود سيد صدر الدين بخاري نشسته بود از وی شنيد که گفت و نعمت در عالم بالفعل بود  
که فوج نيست با ليکن مقيم آن دوراني شنيد و آن پيغمبري بر بند و از تحصيل آنها غافلند يک آنکه وجود مبارک محمد صلي الله عليه  
و سلم بشفقت حيات در مدینه موجود است و مردم اين سعادت را در نمی يابند و ديگر قرآن مجيد که کلام پروردگار است و و  
سجانه و تقاليم بواسطه بدان مستحکم غلق از ان غافلند و يکچرخ شنيدن اين کلام از پيش پير بخواست و رخصت  
زيارت مدینه در خواست و براه خشکی بزيارت پيغمبر صلي الله عليه و سلم بشتافت و اين سعادت را در يافت با و برون  
اصل خود نموده و بعد از ان بقرريب بعضی سواخ رودگا انتقال نموده در عهد دولت سلطان اسکندر لودهي بديلي آمد  
سلطان سکندر را بوی اعتقاد عظيم مي داشت و آنچه از شرايط تحصيل و تعظيم بود رعایت نمود و او را با شاه عبداله نسبت  
محبت و نياز و طلب تر شد چندان بود که آنچه ميگويد که فنافي الشيخ مي باشد اين چنين خواهد بود نسبت صحبت او با وی  
بطريق تشبيه مناسب حکايت مولا را و دست با شمس تبريز قدس الله امر را و بار ديگر هم از بديلي قصد زيارت حزين  
و مکر را با اين سعادت غلبي رسيد و بيشتر از خباب حضرت خاتم الرسل صلي الله عليه و سلم اشارت يافته باز بدين حدود  
عود فرمود و فات شيخ در سنه اثنین في ثلثين و تسعة که عدد عبارت شيخ حاجي موفق آنت و مبقرة ايشان در جوار مقبره  
شاه عبداله است **فهذا عبد الوهاب البخاري** عارفهم المحدث منهم السالك الساري و قد روى  
هذا الحديث النافع كالمسك الذكي الدار و ثابت هذا الخبر الموثق المشرق النجل بنوره و وضو  
الكوکب الدار و فالتجاحد له جار من العودان في قاطبة البحارى و ما حاد عنه حائر في  
مسالك البغ كالغادي الكاري و ما حاد عنه و الملطأه محقق له لافهم البكره و الوان الزار

منقوله



که حدیث مدینه العلم نزد علامه صالحی حدیث حسن است پس مثل حدیث صحیح صالح استدلال و احتجاج و دو اضع مراد  
و لعل از آن جهت که در بعضی اشعار و مقالات شجاعت و ائمه خداج باشد و این نجاست که صالحی مدینه العلم را خداج و خبر از آسمان و سحاب  
جناب رسالت صلی الله علیه و آله و سلم ذکر کرده و بنهای اثبات آن صرف بر همین حدیث شریف گذاشته و قلوب سبک بین و  
جحدین و سبطلین و مغنلین را بسان حاصل گذاشته و باید دانست که محبین یوسف شامی از مشایخ علمای کبار و بخاری و کمال  
احبار و زمره منیه است و جلالت شان و رفعت مکان او بر تنوع واقع الا نوار عبد الوهاب شعری و خیرات حسان ابن حجر و  
ریحانة الالباء شهاب الدین احمد غفاجی و فتح المغال احمد بن محمد المقرئ و کفایه المتطوع تاج الدین الدبران المکی کشف  
فاضل حلبی و رساله امواته خود مخاطب و شکست عمریه فاضل رشید و منتهی المقال مفتی صدر الدین خان طشیع الکلام  
مولوی سلامت الله بایونی و منتهی الکلام و از آله الغنی حیدر علی فیض آبادی و میرت بنویر احمد بن زینی ابن احمد  
الشافعی المشهور بدعوان قول حسن بن یوسف بن الزمان واضح و ظاهر است و شرط وافر این عبارت در مجله  
حدیث ولایت مذکور شده و در اینجا بعضی عبارات اتفاقی و تفصیلی و در بعضی عبارات شعری و در بعضی عبارات از دیگر  
جماعتی که او را ک ایشان کرده و بر ایشان خوانده گفته و منهم الاخ الصالح العالم الزاهد المتمسک بالسننه  
المحمدیه الشیخ محمد الشاذلی نزیل التزیة البوقریه رضی الله عنه کان عالماً صالحاً اتمننا فی العلم  
و الف السیره المشهوره التي جمعها من الف کتاب قبل الناس علی کتابتها و مشی فیها علی المنهج السیوطی  
یسبق الیه و کان رضی الله عنه عزایم یزوج قطره و کان اذ اقدم علیه لضعیف یعلق القدر و یطبخ له  
و کان حلوی المنطقی مهیب المنظر کثیر الصیام و القیام بیت عنده اللیالی فما کنت اراه ینام فی الیل الا قلیلاً  
و کان اذا مات احد من طلبه العلم و خلف اولاد او اعرابین وله وظائف یذهب الی القاضی یتفرد فیها  
و یشیرها و یعطى معلوماً لا یتیم حتى یصلحو للمباشرة و کان لا یقبل من الولایة و اعوانهم شیئاً و لا یأکل  
من طعامهم و ذکر لی شخص من الذین یحضرن قریه سیرته فی جامع العظمی ان اساله فی اختصار السیره  
و ترك ضبط الفاظ غیرها و ان یحک السیره علی وجهها کما فعل ابن سید الناس فرائضه بین القصرین  
واخبرته الشیخ فقال قد شرعت فی اختصارها من مدتی یومین و رأیت ذلک هو الوقت الذی سألنی  
فیه ذلک الرجل و کانت عما تمه نحو سبعه اذوع علی عرقیه لم یزل غاضطاً فمساء کان ما شئاً  
او جالساً رضی الله عنه و اخبرته الحسنة کثیره مشهوره بین اصحابه و ابن حجر کبیر در کتاب الخیرات  
بمذکر ذرات کتابی که در مناقب ابی حنیفه نوشته بود گفته و ثلثت لذلك و عدت النظر فیما لا یتمه المناقب



سنن رسول الله عن كل من غرضه من العلماء فخر فواكل لذ اصناع : ومنه والشيخ  
والطبيب الغصون بين الحق الثابت والباطل الموضوع والصلح والسلام على نبيه الذي بشر تلك الطائفة  
بنصرة النعيم والذرا الاخرى يتبعون المقتضى لنا التحجير وعلى الله واصحابه وانبياءهم الذين بينوا  
الصحيح من المقلد وعلى كل مراقبتي بهم بقلب سليم وبعد فان من المهمات معرفة الاحاديث  
الموضوعة والامار المصنوعة وقد الفت فيه المؤلفان والامام الحافظ ابى الفرج ابن الجوزي في كتابها جامع  
الا ان عليه مولدات ومنافسات في مواضع قد خصه الحافظ جلال الدين السيوطي وتعبه  
في كتاب سماه الاول المصنوعة في الاحاديث الموضوعة ثم عمل ديلا ذكر في احاديث موضوعة  
فالت ابن الجوزي ثم ان شيخنا الامام الحافظ العلامة عالم المدينة النبوية في زمانه الشيخ  
على بن محمد بن العراق ولي الخلق للشهور في الافاق الف كتابا يخص فيه هذه المؤلفات بحيث  
لم يبق لمحصله الى ما سواه التفات كيف لا وقد زاد فيه زيادات من كثير من المصنفات فصح  
للعبد الفقير الراجي لطف الصمدى رحمه الله بن عبد الله السندى اختصاره تسهيلا  
لتقصيله مع تراجمه وترتيبه فجلت كاصله كل ترجمة غير الناقب في ثلثة فصول الوشيخ  
عبد الحق دهبوى در اثبت باسنه گفته وفي تنزيه الشريعة في الاحاديث الموضوعة للشيخ  
الامام الحافظ العلامة عالم المدينة النبوية في زمانه الشيخ على بن محمد بن العراق حديث من  
صام تسعة ايام من اول المحرم بنى الله له قبة في هواجق عبد القادر عيدير وس ينى در نور سافر در  
ترجمه شهاب الدين العمودى گفته فائدة اعلم ان في قلبه حصة عظيمة اذ لم ينسرك الوقوف على تاريخ  
جماعة من الاعيان المشهورين كطائفة من الاولياء الكرام وجملة من العلماء الاعلام مثل شيخ  
الشيخ على الاطرافى الشيخ محمد بن عراق ولديه الشيخ الامام العلامة على الشيخ الفاضل  
عبد النافع الى ان قال واخرين يطول ذكرهم ويتعد رحصرهم الى قد ذكر بعضهم في ترجمة  
غير بطريق الاستطراد ولكن لم استوعب اخباره كما ينبغي ويراد والمرجوان من الله علم بذلك  
حتى اشفى العليل بشرح مناقبهم العديدة وسيرتهم الحميدة والله الى التوفيق ونير عبد القادر عيدير  
يمنى در نور سافر در ترجمه البوعادات الفاكهى العجلى بعد ذكر عبد النافع بن محمد بن عراق ومحمد بن عراق استطراد  
گفته و تاريخ وفاته لم اقف عليها وهذا هو الذى معنى من ان ترجمه على حديثه وكذا ولده الشيخ على

من المسالك الى ان ظفرت بكتاب جامع منها صاحبنا الامام العلامة الصالح الفقيه تامة الثقة  
المطلع والمحافظ المتبع الشيخ محمد الشامي الذي شقي في المعاليخ وواحد بن محمد المقرئ ورفيع المقال به  
فكر تهديد طرقي فعل انجذاب على الله عليه السلام التسليم علمي تجد يذكر ان گفته مع ان صاحب الهك والكل  
ذكر ذلك التقدير غير محترم عليه بل اقوة وناهيك باطلاع هذا البحر الوافر المديد ومفتي صدر الزنجان  
معاصر ومنتبه المقال گفته قال الشيخ الامام لعالم العلامة افضل المحققين والمحدثين محمد الشامي في باب  
الادليل على مشرعية السفر وشدة الرحال في زيارة سيدنا رسول الله صلى الله عليه وسلم والرد على من نعم  
ان شد الرحل في زيارة صلعم معصية قد تقدم انه انعقد الاجماع على تلك زيارته عالم ومولوي حسن بن  
درقول مستحسن گفته وقال العلامة المحافظ الشامي صاحب السيوطي في السيرة المسماة بسبل الهدى والرشاد  
في سيرة خير العباد صلى الله عليه وسلم ومشرعية السفر لزيارة قبر النبي صلى الله عليه واله الامجاد  
قد الف فيها الشيخ تقي الدين السبكي والشيخ كمال الدين برزنجي الكافي والشيخ ابوداود سليمان كتاب  
وابن جملة وغيرهم من الامثله **في هذا الشامي** صاحب سبل الهدى والرشاد حافظهم بحمد  
التقادة قد نفع رشد السداد في وجوب نفع الرشاد في حيث عدم مدینه العلم من اسماء خير العباد  
عليه واله الاظهار الامجاد من سلام الله ما لا يحد عاده واحتم عليه بهذا التحدث اشاعه الاغوار  
الاخجاده ووصوب كونه حنا حتم الزرع اصحاب العناد واستند في ذلك يقول حافظية العلاني  
وابن حجر دغمالان اهل الدادة فالحمد لله على تمام الحجة على ذوي الاخر والاخذاد ووضوح الحجة  
على ائمة الحق والارادة **وجوه صد و پنجاه و یکم** انکه شیخ ابو الحسن علی بن محمد  
بن عراق الكنانی ورتنیه اشعیه عن الاخبار الشنیعة الموضوعه گفته  
حدیث انادرا الحكمة وعلى بابها ابن بطله نعم مرطب حب عد خط وفي لفظ انامدینه الفقه  
واخر انامدینه العلم وفيه جماعة كثيرة مجرد حین ومجاهيل تعقب بانه اخرج الحاكم والترمذي  
وقال الحافظ ابن حجر اخرج الحاكم وصححه وخالف ابو الفرج ابن الجوزي فذكر في الموضوعات والنوا  
خلاف قولهما كما وان الحديث من قسم الحسن لا يرتقي الى الصحة ولا يخط الا للكتب وبيان ذلك يستد  
طولا لكن هذا هو المعتمد وكذا تحسنه العلامة ومخفي فانه كعلامه ابن عراق از عیان مشهور بین الافاق وشتا  
جائز بن عتبات اخلاق زرنیه میباشه حتمه ابن عبد الله سندی ودر مختصر تریه شرح یلغفته الحمد لله الذي صان





[illegible]



وقال م

فيه م

لا

لمعروف و قد ذكر له طرقا و بين عدله رجلا و لم يراى احد من تكلم فى هذا الحديث  
بجواب عن هذه الروايات الصحيحة عن يحيى بن معين و بين رد ما طعن به فى بعض رواياته  
كشريك القاضي بان مسلم الاحتج به و لكنه اذ بنى لك فخر الله و اعتقاد عليه قد قال النفاذ فى حديث  
رواه فى البسملة ردا على من طعن فيه يكتفى ان يحتج بما احتج به مسلم و لقد قال بعض معاصريه  
ما رايت احدا قط ادعى منه فى علمه و حسن هو التحقيق و يوافقه تولى شيعة الاسلام  
ابن حجر جاله رجال الصحيح الا عبد السلام الهرمى فانه ضعيف عندهم انتهى و سبقه الى اخبر  
كلامه الحافظ العلاني فقال الهرمى هذا الكلام فيه كثير انتهى و يعارض ذلك تصويبا  
على حديثه و نقل الحاكم عن يحيى بن معين انه وثقه فثبت انه حسن مقارب للصحيح باعلت  
من قول ابن حجر ان روايته كلهم رواه الصحيح الا الهرمى و ان الهرمى وثقه جماعة و ضعفه اخرون  
و ضعيف اى بناء على راء من ضعف الهرمى و موضوع و عليه كثيرون ائمة حفاظ  
كالقرطبي و ابن الجوزي و جزم بباطل الجميع طرق الله في ميزانه و غيره و هو لا وان كانوا ائمة اجل و اكبر  
تساهلوا تساهلا كثيرا كما علم مما قرنته و كيف ساع الحكم بالوضع مع ما تقرر ان بجاله كلهم رجال  
الصحيح الا واحد اختلف فيه و يجب فيه تاويل كلام القائلين بالوضع بان ذلك لبعض طرقه لا كلهم  
وما احسن قول بعض الحفاظ في المعاوية احدى روايته المشكوك فيها بما لم يسمع هو ثقة مامون من  
كبار الشايخ و حفاظهم قد تفرده عن الكشمش فكان ماذا و اى استقالة في انه صلى الله عليه وسلم  
يقول مثل هذا في حق علي بن ابي طالب و وجه صد و پنجاه و ششم ان ابن حجر بن محمد بن الحسن بن محمد بن  
معاوية و جوابات آن وار و نو و گفته السادس خروجه على كرم الله وجهه و محاربتة له مع انه  
الا علم ان حتى باجماع اهل الحال و العقد و لا فضل الا عدل الا علم ينصل الحد يث الحسن لكثرة طرقه  
خلافه لم نعلم وضعه و لمن زعم صحته و لمن اطلق حسنه انما مدينه العلم و على بايها قال الا ائمة  
الحفاظ لم يرد لاحد من الصحابة رضوان الله عنهم من الفضائل و المناقب و المزايا ما و رى على كرم الله  
وجهه و سببه ان رضوا الله عنه و كرم وجهه لما استخلف كرم الله الله و سائر المؤمنين و المؤمنين و  
معائب متال زور و لهنانا و الحاد و اعد و انا و و رث ذلك من تبعهم على ضلالهم فلم يراى  
الحفاظ ذلك نصبوا نفق بهم لبيان الباطل من ذلك و اظهار ما يورده مما ورد عندهم في حق

وجه صد و پنجاه و نه هزار و نه مئة و ثمان مئة  
حديث بريدة بن الحنفية عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم  
عن علي بن ابي طالب عن ابي عبد الله عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم  
انما مدينة العلم و علي باها فتن اراد العلم فليأتها بالباب عني  
عند طبك عن ابن عباس عندك عن جابر و غيره كفته انما مدينة العلم و علي باها ابو يعقوب في  
عن علي انما مدينة العلم و علي باها فتن اراد العلم فليأتها من بابها طب عن ابن عباس و غيره  
كفته قال الترمذي و ابن جرير معا حدثنا اسمعيل بن موسى السجستاني عن ابي محمد بن عمر الرومي عن شريك  
عن سلمة بن كهيل عن عبيد بن غفلة عن الصنابحي عن علي قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم  
انما دار الحكمة و علي باها حل قال الترمذي هذا حديث غريب و في نسخة منكرو و روى بعضهم  
هذا الحديث عن شريك و لم يذكر و افيه الصنابحي و لم يعرف هذا الحديث عن جابر النقات  
غير شريك و الباب عن ابن عباس انتهى و قال ابن جرير هذا اخبر صحيح سنده و قد يجب ان يكون  
هذا علم من هب الاخيرين سقيما غير صحيح لعلتين احدهما انه خبر لا يعرف له مخرج عن علي  
عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم الا من هذا الوجه و الاخر ان سلمة بن كهيل عندهم ممن لا يثبت  
بنقله حجة و قد وافق عليا و رواه هذا الخبر عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم غير ثمانية بن ابراهيم  
الفراري ثنا عبد السلام بن صالح الهروي ثنا ابو معاوية عن ابي عمار عن ابن عباس قال  
قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم انما مدينة العلم و علي باها فتن اراد المدينة فليأتها كما رايها  
حدثنا ابراهيم بن موسى الرازي و ليس بالفرائد ابو معاوية باسناد و مثله هذا الشيخ لا اعرفه و لا  
سمعت منه غير هذا الحديث انتهى كلام ابن جرير و قد ورد في الحديث في الموضوعات حديث  
علي و ابن عباس و اخرج في حديث ابن عباس و قال صحيح الاستاد و روى خط في تاريخه عن عيسى  
ابن معين انه سئل عن حديث ابن عباس فقال هو صحيح و قال عند حديث ابراهيم بن ابي اسحق  
و قال الحافظ صاحب الدرر العلامي قد قال بطلانه ايضا الذي هي في الميزان و غيره و لم يأتوا في  
ذلك بعلامة فادحه سوى دعوى الوضع دفعا بالصد و قال الحافظ ابن حجر في لسانه هذا الحديث  
له طرق كثيرة و مستدرك الحاكم اقل احوالها ان يكون الحديث اصل فلا ينبغي ان يطلق القول عليه  
بالوضع و قال في فتوى هذا الحديث اخرجه في المستدرك قال انه صحيح و خالفه ابن الجوزي  
فذكره في الموضوعات و قال انه كذب الصواب خلاف قولهم معا و ان الحديث من قلم الحسن لا يرتفع

بنا

بن الصنابحي

ثنا

بن فخر الدین جہری و شرح شامل ترمذی حاجی محمد بنی و مرقاہ شرح مشکوٰۃ ملا علی قاری و ماشرت من است  
شیخ عبد الحق دہلوی و نوافض محمد بن عبد الرسول برزنجی و کفایت المطلق لاج الدین بن احمد الدنان المکی و اعلام  
بن عبد اللہ بن سالم البصری و درر سنیہ محمد بن علی شنوانی و ثبت محمد بن عبد الرحمن الکریزوری سالہ لکھنؤ بن محمد الامیر  
الازہری المالکی و ذخیرۃ المال احمد بن عبد القادر عجمی و رسالہ اصول حدیث خود محاطب و غیر ان اوضح و کمال  
ست نظر باختصار در اینجا بعض عبارات نہ کو پیشو و عبد اللہ بن حجازی اشہ قاوی و ترجمہ بیگتہ العلمۃ  
الحق الناسک الخاشع الراہد المسح شہاب الدین بن حجر بن زیل مکہ المشرقی اخذ رضوانہ عنہ  
العلم عن جماعة من مشایخ الاسلام بمصر و اجازہ بالافتاء و التدريس فدرس بالجامع کذا  
والحجاز و انتفع به خلق کثیر و صنف عدة کتب نافعة مخرجة فی الفقه و الاصول الخ و ملا علی  
قاری و مرقاہ شرح مشکوٰۃ و ما ذکر شیخنا العالم العلامۃ و البحر الفیاض شیخ الاسلام و مفتی کلام  
صاحب التصانیف الکثیر و التالیف المشہور مولانا وسیدنا و سیدنا الشیخ شہاب الدین بن حجر  
المکی مناقب الامام مالک و احمد بن حنبل و الشافعی فی شرح مشکوٰۃ قال تعین علینا ذکرنا  
ترجمہ هؤلاء الائمة الثلاثة ان نختصم برایعہم المقدم علیہم الخ و نیزہ ان گفتہ قال شیخنا العلامۃ  
بن حجر المکی فی شرح مشکوٰۃ عند قولہ تکلم فیہ بعض النفاذ ای تکلم فیہ باعتبار ذلک الحد و ان  
استلزم عندہ ان یعبر عنہ بما اصطلح علیہ من عند نفسه الخ و شیخ عبد الحق دہلوی در ماشرت من گفتہ  
قال الشیخ شہاب الدین بن حجر الہیثمی المصنف مفتی بلاد اللہ الحرام و شیخ الفقہاء و المحدثین فی و انہ  
بذلک للمقام فی الصواعق المحرقة اعلم ان ما اصیب بہ المحسنین فی علو راء آثارہا للہ الشہادۃ الدالۃ علی  
مزید خطوتہ و رفعتہ درجتہ عند ربہ و الحاقہ بدرجات اہل بیت الطاہرین الخ و نیزہ ان گفتہ وقال  
شیخنا شیخنا فی الحدیث حافظ ابن حجر الہیثمی و الصواب کما قدر منہا فی رویتہ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم  
التعمیدہ علی ائی حال راء الرائی بشرط ان یکون علی صورۃ الحقیقۃ فی وقت ماسواء کان فی شبلیہ ان  
رجولیتہ او کولیتہ او اخر عمرہ الخ و مناقب شائخہ و محامدہ باؤد بن حجر بن زید خفرت بحیث کہ نوبت  
افراد ان بتالیف رسیدہ چنانچہ عبد القادر بن احمد فاکہی کہ از علمای مشہورین سنیہ است اما فی خاصر میں جامع نمود  
محمد بن علی الشوکانی در بدر طالع گفتہ عبد القادر بن احمد الفاکہی فی الملک العالم المشہور لہ تصانیف منہا شرح  
منہج المقاضی ذکر و او شرح قصیدۃ الصفا الخ و کتاب زیارۃ النبی صلی اللہ علیہ وسلم کذا و فیضا لشیخنا بن حجر الہیثمی و

البيت

رجل مدونته وكرم از بهر فصلان  
انبات حديث وبتا علم ودر طعن

انبات وبتن محمد طاهر كرماني  
الشمس وبتن محمد طاهر كرماني

وللمرض عنه مسرع الى المحتوم الشقاء والعناء وجه صمد وشخصت فيكم محمد طاهر كرماني  
گفته انا مدينة العلم على بابها اورده من حديث علي وابن عباس وجابر قلت قد تعقب العلاني  
علاني المجوزي في حكمه بوضعه فانه ينتهي طرقة الى درجة الحسن فلا يكون ضعيفا فضلا ان يكون  
موضوعا قال ابن حجر صححه الحاكم وخالفه ابن المجوزي فكذب به والصبواب خلاف قولهما والخبر حسن  
لا يصحبه ولا كذب فيه وان يذكر في حديثه بعض طاعنين گفته قلت له متابعي حكمه بكن به فقد  
اخطأ وانين انادات علامه محمد طاهر بطلان تكذيب البطل وهو ان تميمي وخال اخبرني في نهائس  
وباب رت وحسن اعتمادا واعتبارا في بغايت ساطع وسافر فالحجب كل العجب من الخطاب الماهر الحائز من  
الفضل كل زاوية وراهم كيف انزل الطعن الباطل واثار الضغن الفائر ولم يحتفل بما اثبتته المحققون  
كالبعد كابر ولم يعش بما حصفه المنطق ون خالفنا انو غابر والله ولي التوفيق لكل مقبل الحق  
ان وهو الواقعي عن زبغ كل ناكب في سبيل الحق عاتر محمد طاهر زكاريه علماء اعيان افاخر علماء  
جليل الشان نرد منيه بود عبد القادر بن شيخ بن عبد الله العيدروس درو سافر في اخبار القرن العاشر ودر  
وقائع سنة ست وثمانين تسعة گفته وفيها استشهد بالرجل الصالح العلامة جمال الدين محمد طاهر  
الملقب بملك المحدثين رحمه الله امين على يد المبتدئين من فرقتي الافضل السبابة و  
المهمد وية الفتاة وسبب ذلك انه كان يناظرهم ويناطرهم ويبدلهم ويجمعهم ان الحق وبتن  
ما هم عليه من الضلالة والنزدة وكان هذا دايه ابد وجري له معهم وقائع كثيرة وقهرهم  
في مجالس عديدة واطهر فضائحهم وكشف خنوعها لهم وبرد عهدهم وادحض حججهم وابطلها  
وبالغ في الرد عليهم والتحذير عنهم حتى قال بكبرهم وجبرمهم وجوعهم من الدين والمنهج القويم  
وضلاهم عن الصراط المستقيم واداد اعداء هذا المذهب القيم رسا وسحق لك سعيابليغا  
واراد الوصول الى سلطان الزمان لذلك فالحالوا عليه حتى قتلوه قبل ان يهتدوا بذلك ولا حول ولا  
قوة الا بالله وهو الذي اشار اليه النبي صلى الله عليه وسلم بالمرية في الروايات واهل الشيعة المنقبة السبابة  
فناهيك بها من منقبة عليه وكان على قدم من الصلاح والورع والتجهر العلم وكانت ولادته  
سنة ثلث عشر وبتن مائة وخط القرآن وهو لم يبلغ الحنث وجد في طلب العلم ومثلك ذلك نحو عشرين  
سنة وبعث في فزون عديلة وفاق القرآن حتى لم يعلم ان احدا من علماء كجرات بلغ مبلغه في

الى الصفة ولا يخط الى الكذب وبيان ذلك يستدعي طولا ولكن هذا هو المعتقد في ذلك  
انتهى وقد كنت اوجب بهذا الجواب دهر الى ان وقفت على تصحيح ابن جرير الحديث على انه  
لهذيب الكثر مع تصحيح الحديث ابن عباس فاستغربت الله وجزمت بارتقاء الحديث عن  
مرتبة الحسن الى مرتبة الصفة والله اعلم انتهى **فصل اعل** في عمدة بهاؤهم  
الاعلام الموصوف عندهم بحامد زاهرة الاعلام قد روى هذا الحديث المستند الدار  
للظلام الهادي بنورة الى جدد الامن ونهج السلام في الاصل سلك فيه الحكيما ذوق الاستسلا  
وقبل الجزم بصحة كالمتمتع بغير نكير وكلام في حلق عند ذوى العقول والاحلام وامن من عدلهم  
والملامه ومن اراد قد حله لن يبع قلبه المظلم كل الاظلام وابدى ضمير سر او حر صدر الملوحة  
الايلام في ذهنية الحق والاشهاد وحل لم الله البطش الاصطلاح ومارش مشرقه ومفخر موفقه وثبت حجت  
سمو مرتبت على تقي نر وسنيه برستيج قول تقي في مناقب التقي تصنيف عبد القادر بن احمد الغالبي تحت  
في فضل الشيخ علي التقي تصنيف شيخ عبد الوهاب تقي قادري وزاد المتقين في ساو ك طريق اليقين وانا الان  
شيخ عبد الحق وبلو نور سافر عن اخبار القرن العاشر عبد القادر بن شيخ بن عبد الله العيودي في السني مسجله  
غلام علي آزاد بلرسي وكفاية المتطلع تاج الدين الدمان الملكي وكشف الظنون مصطف بن عبد الله القسطنطيني  
ومنتى الكلام وازالة الغين مولوي حيدر علي معاصر راجد العلوم واتحاد النبلاء مولوي صديق حسن خان معاصر  
وظاهر است ووجه **ص** مستتم انكه ابراهيم بن عبد الله الوصابي يعني الشافعي حديث مدينة العلم را فضيل  
علم جناب اير المؤمنين عليه السلام في كتابه في فضائل جناب اير المؤمنين عليه السلام  
كفته الباب التاسع فضل علمه رضي الله عنه الى ان قال عند اي عن رضي الله عنه ان رسول الله  
صلواته عليه وسلم قال انما منة العلم وعلى ايجها اخرجه ابو نعيم في المشرة ونيز در آن كفته وعنه  
ابن عباس رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انما مدينة العلم وعلى بابها فمن  
اراد العلم فليأت الباب اخرجه الحاكم في المستندك والخطيب في المشرق والمتفق انتهى **فصل**  
**الوصابي** صاحب كتاب الكفاءة قد روى هذا الحديث الهادي لا رباب الا مققاء  
نقل عن اكا بر علمائه العظماء وعزوا الى اجلة حفاظه الفخمة فاما المذعن له ماض على سنن  
الاقتداء والطالع فيه خاطب في سبب الاعتداء والمقبل عليه راكن الى الحق الواضح السائد

منهم بنو من العلوم المتداولات ثم اتسلك الى الحرمين المكرمين زادهما الله شرفا وعلوا و  
ادرك علماءهما ومشايخهما الاسماء الشريفة على المتفق قدس الله سره وتعالى عنه فيوصاني وافرة  
فوق حاتم من كثرة وعطف عنان العزم الى بلدة وعاد الى مساح اغوار وروضة وصوت جل همته  
على فائدة العلوم وشدة خرامه على علاء كلمة الحق القويم وكانت طريقته حسب ضيقه  
المتفق الاشتغال بعمل المداد وعاونة كتابة العلوم بهذا الامداد حتى كان في حالة التدريس ايضا  
يشتغل بمجده وينصرف خيلة الطرس بطله ليكون اللسان والبنان في حل المشكلات وحسن العمل <sup>صنع</sup>  
لبان وفروسي هان والفتوة ليف مفيدة كجميع البعثات في حرمات والمغني في اسماء الرجال و  
تذكرة الموضوعات وعزم مثل شيخه على كسر البواهر المهدوية الذين كانوا من قومه وكانوا من اتباع  
السيد محمد الجوفوي الذي ادعى انه لهم الموعود وعهدان لا يربط العمامة على راسه حتى يزل  
كي اليد عه عجيهاهم ولما استولى سلطان الكبر والى اهل في سنة ثمانين وتسعمائة على كجرات و  
اجتمع بالشيخ ربط العظمة كبد على اسر الشيخ وقال على فمة معدلت بضرة الدين البين وكسر الفرقة  
للبتدعين وفوق اذاتك وفوض السلطان حكومة كجرات الى اخيه الرضاعي ميرزا عزيز كوكه الملقب  
بالخان الاعظم فاعان الشيخ وازال رسوم البدعة مما امكن ثم عزل الخان ونصب مكانه عبد الكريم  
خان خانان وهو كان شيعيا فاعتضده المهدوية وخرجوا من الزوايا ورموا السهام عن  
الخبايا فحل الشيخ العمامة عن راسه انطلق الى السلطان الكبر وهو كان في مستقر الخلافة اكبر اباد  
فتبعه جمع من المهدوية سرا ولما وصل الشيخ الى حوالى اجين بضم الهنزة وتشديدا بحميم  
فتحها وسكن التختانية والبقون هجمي عليه وقتلوه سنة ست وثمانين وتسع مائة فقتل  
حبده الى فتن ودفن في مقابر اسلافه رحمه الله تعالى ومرا جفاده الشيخ عبد القادر بن الشيخ  
ابن بكر مفتي مكة المعظمة كان عالما جيدا لاسيما في الفقه فنهجها بليغا ومرتبة اليقه الفتاوى  
اربع مجلدات ومجموعة المنشآت توفي سنة ثمان وثلاثين ومائة والفت ونظم الشيخ عبد الله طرقة  
الاقتصار الى الملكى الشافعي استاده في مدح التلميذ قصيدة يوصل فيها نسبته الى الصديق الاكبر  
رضي الله عنه ويقول قد كان جد ابيك بل ضريحه في مرابض العلماء والفضلاء اعني محمد <sup>طاهر</sup>  
من مجيى الصديق حقه بغير مراءى لكن جهم من اهل كجرات متفقون على ان الشيخ من البوا <sup>هيد</sup>

فمن الحديث كذا قاله بعض مشايخنا وله تصانيف نافعة منها مجمع بحار الكوار في غرائب الدين  
ولطائف الاخبار وشيوخه كثير من ملأ ج اخذ عن الشيخ حسن البكري والشيخ ابن حجر المديني و  
الشيخ علي بن عراق والشيخ علي المتفك الهند للشيخ جارا الله برهمد واخذ عن عبد السيد الله  
العيدروس في التصوف بعدن وورث عن ابيه ما لا حصر له فافقه على طلبة العلم الشاه  
وكان يرسل المعلم الصبيان ويقول اى صبي حسرت في كاه وجيد فهمه ارسله الى فيرسل اليه فيقول  
له كيف حالك فان كان غنيا يقول له تعلم وان كان فقيرا يقول له تعلم ولا تتم مجيئة معاشك  
انا اتعهد امرك وجميع عيالك على قدر كفايتهم فكن فارغ البال واجتهد في تحصيل العلم فكا  
يفعل ذلك بجميع من ياتي به من الضعفاء والفقراء ويعطيهم قدر ما وفقه لهم حتى صار منهم  
جماعة كثيرة علماء ذوو فنون كثيرة فافقه جميع ماله في ذلك وحكى انه في ايام تحصيله قاسى  
من الطلبة وغيرهم شدا نك فندران ربه الله علما يقومون بنشره ابتغاء لمرضات الله فلما  
تم له ذلك فعل كذلك وقام به احتسابا لله فانتفع بتدريسه عوالم لا تحصى رحمه الله و  
اعاد علينا من بركاته امين وشيخ عبد الحق محدث دهلوى وراخبار الاخبار في اسرار الابرار گفته ميان محمد طاهر  
در بين گجرات بوده از قوم بوبره که دران ديار حق سبحانه تعالى اورا علم وفضل داد وچون بين شريفين رفت وعلما  
و مشايخ آن ديار شريف را در يافت و تحصيل و تکميل علم حديث نمود و باشيخ على متقى رحمته الله عليه صحبت داشت و  
مريدش و باز او بيرکت و کرامت بوطن اصلي خود نمود و بعضى بدعتها که در آن قوم شائع بود از آنکه در ميان اهل سنت  
و بدعت اين قوم تميز و تعريف نمود و در علم حديث تواليف مفيدة جمع کرد و از آن جمله کتابي است که متکفل شرح صحاح  
ست مسمي بجمع البحار و رساله ديگر مختصر مسمي مغني که تصحيح سماء جلال کرده بي تعرض ببيان احوال بغايت مختصر  
و مفيد و در خطبه هاي اين کتب شيخ على متقى بسيار کرده و او بوميت شيخ سياهي بجهت امداد طلبا راست ميکرد و در وقت  
درس نيز جل کردن آن مشغول ميبود تا دست نيز در کار باشد و وى در ازالہ برع و ابل برع که در آن يار بودند  
تفسير نکرد و آخر هم بدست آن جماعت در سنه نيست و ثمانين و تسع مائه تبشيرات سيد شکر الله عليه و خيره  
عن المسلمين خير او غلام على آزاد بلگرامي در سجنه المرجان في انارهندوستان گفته مولانا الشيخ  
محمد طاهر الفتى قدس سره فتن بفتح الفاء و تشديد الفوقانية و فتحها والنون بلد من بلاد  
گجرات هو خادم الاحاديث المقدسه و ناصر السنن الموسسة لمحمد على بعض علمائ گجرات واخذ



بجای اعظم میرزا غریز که تفویض یافت با عانت او اکثر رسوم بدعت بر انداخته شد اما عنقریب صوبه گجرات  
بر عبدالرحیم خان خانمان قرار گرفت و بحاجت او طائفه همدیه باز از گمین برستند شیخ دستار از سر کشاد و غرم  
اگره کرد که با جریح اکبر پادشاه سافه تدرکی بعمل آرد شیخ وجیه الدین علوی هر چند بکنایه منع کرد و فرمود عالم  
منظر اسماعیلی جلالی و جمالی است حفظ آثار و احکام بر اسم طری مستقیم است سودمند نیفتاد و دخت کوچی برست  
جمعی از مخالفین در سپه افتادند و مابین او و جین و سارنگ پور ریخته شهید ساختند و این حادثه در سنت عثمانین  
و تسع مائه اتفاق افتاد و بخشش او را از مالوده پیش آورده و در قمار سلاطین او دفن کردند که فی مابین الکرام تاریخ  
بلگرام السید آزاد روح و غیره حاجی رفیع الدین خان مراد آبادی در حالات الحزین نوشته اند چون اکبر پادشاه در  
پیش ملاقات شیخ محمد طاهر که در آنوقت در علوم ظاهر و باطن از اکابر عجمه خود بودند گفته گفت خدمتی بفرمایید گفتند از کمال  
مانست که اگر کسی از فرزندان من پیش شما آید و شما آید او را بخود راه ندهید و برانید و بعد از آنک توفیق فرمودند  
این گفتن من فائده نداشتن خوانند آمد و شماره و آید و آخر یکی از بنابر ایشان نزد عالمگیر پادشاه آمد و شیخ  
الاسلام ملقب شد و جابه عظیم یافت انتهی و میر آزاد نوشته که یکی از احفاد او شیخ عبدالقادر بن شیخ ابوبکر مفتی کتبه  
سعدیه بود در علم فضل و فصاحت و بلاغت لایسما نقابت ممت از عصری زیست سالها بر سر دستای  
حرم محترم سر بسکند داشت از توالیف اوست فتاوی در چهار مجلد و نسخه نشاتات فی سنده ثمان ثلاثین مائده و  
شیخ عبدالسد طرفه الضاری یکی شافعی استاد او بود در بیان تعلیمه تصدیقه پرداخته در آنجا نسب شیخ محمد طاهر جد او بعد از  
اکبر رضی الله عنه رسانیده میگوید که قد کان جدایک بل صریحه من اوحدا العلماء و الفضلاء  
یعنی محمد طاهر من مثنی الصدوق حقه بغیرم و آید اما شیخ محمد طاهر با اتفاق جمهور از قوم بوهره است و کلام  
شیخ عبدالحق دهلوی در اخبار الاخیار هم تصریح میکند و صدیقی بعضی میگویند باعتبار نسب از جانب مادر بود و بعضی  
گویند از جهت اتفاق بود که چون شیخ خود را حمیدری میگویند او خود را صدیقی خواند انتهی کلام محمد طاهر که در این محفل  
ثانی میخاید زیرا که نسب مادر منی باشد بلکه از پدری بود مخصوصا اعتبارش از مثل شیخ محمد طاهر عالم محقق ضلی بعید است لیکن  
قول طرفه در بیت مذکور حقه بغیرم از ظاهر و محقق صدیقیت اوست قطع نظر از آنکه از جانب مادر باشد یا پدر و آید  
اعلم و لیکن اصح همین است که بوهره بود انتهی مادر از آنکه و نیز صدیقی حسن در اینجا علوم گفته شیخ محمد طاهر  
الفتی صاحب مجمع البحار فی غریب الحدیث و فتن بلده من بلاد کجرات تلذذ علی علماء بلده و صلا  
و اساقی العلوم الحدیثیه و الاذبیة و رجع الی الحرمین الشریفین و ادرك علماءها و مشایخها ساجدا

و صحیح به الشیخ عبدالحق الدهلوی و کتاب اخبار الکبار قال بعضهم ان الله كان صدیقی من  
جانب الام و قال الاخر من الملقب بالمهد و یة بالحدید و یة و هی نسبة الى الحدید عن ابن ابی طالب  
رضی الله عنه فلقب الشیخ بالصدیق و مقابلتهم و الاصل ان اسلاف البو اهریجدید  
اسلامهم و اهل الهند یدعون من یدخل دین الاسلام صدیقاً المناسبته بالصدیق اکابر  
رضی الله عنه فی المصدیق قال المیرزا الله الشوشتری المتوفی فی العشره الثانيه بعد الالف  
فی بعض مولفاته البوهره طائفة متوطنه بکجرات اسلام اسلافهم علی الملائع الی الذی قبره  
و کنیات بفتح الکاف و سکون النون و الباء الموحدة و الالف و کسر الحتانیة و سکون الفوقانیة  
بلد مشهوره قریبه من کجرات و مضی اسلامهم ثلاث مائه سنة تخمیناً و اکثرهم یکسبون المعاش  
بالتجارة و انواع الخراف کما یدل علیه اسم بوهره و معناه الناجر بالهندیة و مولوی صدیق صرخان معلم  
در اتحاد النبلا گفته تخمیناً بن طاهر الفتی مولف مجمع البحار فی غریب الحدیث خادم حدیث یونانی مدرسین مصنف  
در بلد نهر والد در سنه اربع عشر و تسعمائة متولد شده تحصیل علوم و تکمیل فنون از عظمای عصر و فضلار دهر خود  
نمود و مثل استاد الزمان ملامهته و مولانا شیخ ناگوری و شیخ برهان الدین سیهود و مولانا یدالله سیهوی بعده جاده  
نور و حریرش یقین گردید و از علما و مشایخ ان دیار کرامت اثار استفاده و استفادہ گرفت مثل شیخ ابی عبدالله  
زبیدی و سید عبداللہ عدنی و شیخ عبید اللہ عفری و شیخ جبار اللہ بکی و شیخ بن حجر بکی صاحب صواعق بحرقه و شیخ  
علی دینی و شیخ جردار سندی و شیخ ابوالحسن بکری المکی خصوصاً از حاشیه مخفی اشرف شیخ اجل علی بن جمالدین التتقی  
فیوض فراوان اندوخت و بسعادت ارادت فانگرفت و عنان بوطن اصلی بازگردانید و بکار فادہ علوم و اعلاک  
کلمه الحق گرم ساخت و بقصایف نفیسه بدیعه پرداخت از آنجه که کتاب جمیع البحار است که بدان توسل مخدومت شیخ  
خود علی متقی کرد و در دیباچه آن ثنائی المبلغ بروی نمود همیشه بروفی وصیت شیخ خود مادد برای امداد شیخ نویسان  
علوم حل میکرد و بحدیکه در وقت درس گفتن هم بکل کردن مرکب مشغول میبود تا دوست نیز در کار باشد و دی و حکمت  
بو ابر میرمید و یکده هم قوم او بودند و اقتدای سید محمد جوینوری مدعی محدثت میکرد و مثل استاد خود کمر بست و عهد  
کرد که تا داغ بدعت از پیشانی ایشان نشوید و ستار بر سر نه بند و چون اکبر بادشاه در سنه ثمان و تسعمائة بکرات  
تسخر کرد و درین باشیخ ملاقات واقع شد پادشاه بدست خود دستار بر سر شیخ بچید و گفت باعث ترک دستار  
بسمع رسیده لغرت دین متین بروفی اراده شمار زمه معدلت من لازم است دران سال حکومت کجرات

محمد طاهر

على يوم الثلاثاء اخرج به الترمذي وعن ابن عباس قال اول من صلى على اخرج به  
الترمذي وعن زيد بن ارقم رضي الله عنه قال اول من اسلم على قال عمر بن مرة فذكرت ذلك لابي  
الشيخ فذكره وقال اول من اسلم ليوكي الصدوق اخرج به الترمذي وعن سعد بن ابي وقاص قال لما اخذ  
رسول الله صلى الله عليه وسلم بين اصحابه جاءه علي بن ابي طالب فقال يا رسول الله صلى الله  
عليه وسلم اخيت بين اصحابك ولم توافيني وبين احد فقال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم  
يقول انت اخي في الدين والاخوة اخرج به الترمذي وعن ابن عمر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم  
قال من كنت مولاه فعلي مولاه اخرج به الترمذي وعن زيد بن ارقم ان رسول الله صلى الله عليه وسلم  
خلف علي بن ابي طالب في غزوة تبوك فقال علي يا رسول الله تخلفني في النساء والصبيان  
فقال اما رضي ان تكون مني بمنزلة هارون من موسى غير انه لا باني بعدي اخرج به البخاري ومسلم  
والترمذي عن سعد بن ابي وقاص ان معاوية بن ابي سفيان امره فقال ما يمنعك ان تسب ابا طالب  
فقال اما ما ذكرت ثلثا قال رسول الله صلى الله عليه وسلم فلا تسبوا لان يكون لواحدة اصحابي  
من حجر البغم سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول له وتخلقه في بعض مغازيه فقال له  
يا رسول الله خلفتني مع النساء والصبيان فقال له رسول الله صلى الله عليه وسلم اما رضي  
ان تكون مني بمنزلة هارون من موسى الا انه لا نبوة بعدي وسمعت يقول يوم خيبر لا عطين  
الراية غدا رجل يحب الله ورسوله ويحبه الله ورسوله قال فخطبوا فقال ادعوا لي على فلبس  
فبصق في عينيه ودفع الراية اليه ففتح الله عليه ولما نزلت هذه الاية تدع ابناؤنا وابناؤكم و  
نساءنا ونساءكم وانفسنا وانفسكم دعا رسول الله صلى الله عليه وسلم عليا وفاطمة وحسنا وحسينا  
فقال اللهم هؤلاء هم اهل بيته اخرج به مسلم والترمذي وعن عمران بن حصين قال قال بعث رسول الله  
صلى الله عليه وسلم جيشا واستمعوا عليهم علي بن ابي طالب فنضى في السرية فاصاب جارية فانكر واعليه وتعاقدا ربعة من  
اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم فقالوا اذا القينا رسول الله صلى الله عليه وسلم اخبرنا بما صنع علي  
وكان المسلمون اذا رجعوا من سفر يبدؤا برسول الله صلى الله عليه وسلم ثم انصرفوا الى اهل بيته فليما  
قد تمت السرية فسلموا على رسول الله صلى الله عليه وسلم فقام احد الانبياء فقال له تعالى على ابي طالب  
فعل كذا او كذا فاعترضه رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم قام الثاني فقال مثل ما قال فاعترضه

احي

قال

بربط

الشیخ علی المتقی و ذکره فی مبدع کتابة مجمع البحار و اثنی علیه ثناء حسن جلیلا و علوا الی بلد و قصه همته  
علی فائدة العلوم و کان طریقته الاستغفال بعلم المدا و احواله کتابة العلوم بهذا الاکمال و حتی فی  
حالة الدرس ایضا اشتغل بجملة له المغنی فی اسماء الرجال و تذکرة الموضوعات و عزم علی کسر البواهر  
المهد و به الذین کانوا اقومه و عهد الی کثیر یطعمها علی راسه حتی یزید تلك المبرعة فلما استقر السطان  
الاکبر الی دهلی فثبته علی کجرات اجتماع بالشیخ ربط العامة بیده علی راس الشیخ و قال علی ممة  
معداتی نصره الدین و کسر الفارقة للبند عین و فواراد تک و کان قد فوض حکومته کجرات الی الخیر  
میرزا عمر یز کوکه الملقب بالخان الاعظم فاعان الشیخ و زال رسوم البندت هما اکبر ثم عزل الخان الاعظم  
و نصب مکانه عبدالرحیم خان خاان و کان شیعیما فاعتصم به المهد و ید و خرجوا من الزوايا و موا  
السهام علی اخبار الفحل الشیخ العامة عن راسه و انطلق الی اکبر بادشاه و کان فی مستقر الخلافه ذکره  
جمع من المهد و ید و ستر و هجموا علیه فی حوالی اجین و قتلوه سنة ۹۸۶ فاستشهد و نقل جسد الی  
فتن و دفن و مقابر اسلامیه و کان صدیق النسب من جهة امه و اصله من بواهی اسلامیه و جملة  
الاسلام و ببوهار و الهندیة التجارة و بوهره التاج و قد ذکره الشیخ عبدالحق الدهلوی ترجمته فی  
اخبار الاکابر و ذکره فی انوار النباء و ایضا افردت ترجمته فی رساله مستقلة الختم فی اوائل  
مجمع البحار قال الشیخ عبدالوهاب المتقی رايت رسول الله صلى الله عليه وسلم فی الروایة فقلت من  
افضل الناس فی هذا الزمان یا رسول الله فقال شیخک ثم محمدا طاهر بالهام و ید و بافضل علی یقظة  
و کتابة مجمع البحار و طبع بالهند لهذا العهد استمر اشتها الشمس فی اربعة التمار و هو کتابة جمع فیه  
کل غریب الحدیث و ما الف فیه فجاءه کالشهر للصباح الستة فان لم یکن عند احد شرح کتاب من  
اکامات الست فهد الکتاب یکنه لحل المعانی و کشف المبانی و هو کتابة متفق علی قبوله متداول  
بین اهل العلم منذ ظهر فی الوجوه بالله التوفیق و جلالت مرتبت محمد طاهر نرزدینی برناظر رساله اصول حد  
مخاطب و ابیاح فاضل رشید و ازاله الغین حیدر علی معاصر نیر و اضع و لا یحسرت و وجه شخصیت و دوم  
انکه عباس بن حسین الدین الشهبز میرزا محمد و هم الجرجانی ثم الشیرازی ابن حدیث شریف را و کتابة فی الرافضی  
آورد و از فضائل جناب امیر المومنین علیه السلام شمرده چنانچه در فضل ثانی از فضول ثانیة کتاب مذکور و فی فضائل  
علی بن ابیطالب عن ابنش بر مالک قال بعث رسول الله صلى الله عليه وسلم یوم الاثنین و صلی

بأهل العلم و عليه صلوة و آلهما أکمل السلام من ألقى القیوم و فالعجب کل العجب من الخطأ المشهور  
كيف عاند في رد اهل الاحلام و الفهوم و وعان فطعنه ان اياک فنام و الحلو و سبق و دفعه  
حق علی ذوی الزینع المشوم و وجه صدر و شصت و سوم آنکه شیخ بن عبد الله العیدروس المعنی  
در عقد بنوی و مرصطوفی بخیرت شریف را و در نو ده چنانچه گفته و لخرج المزار و الطبرانی و الاوسط  
عن جابر بن عبد الله و الطبرانی و الحاکم و العقیلی و الضعفاء و ابن عدی عن ابن عمر و الترمذی  
الحاکم عن علی قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم انما مدینه العلم و یامها و فی روایة من  
اراد العلم فلیات الباب و فی اخری عند الترمذی عن علی انما دار الحکمة و علی یامها و فخرج عند ابن عساکر  
علی باب علی و وجه صدر و شصت و چهارم آنکه شیخ بن عبد الله العیدروس در عقد بنوی ایات مقصیده  
ابن جابر لیس که شتم بر نظم بخیرت شریف میباشد نقل نموده و سخنان ان فرمود چنانچه در کتاب مذکور  
ببر ذکر شماری از مناقب اخبار جناب امیر المؤمنین علیه السلام گفته و الله در ابن جابر کان لیس حیث قال  
ه و ان علیا کان سیف رسولیه و صاحب السامی لجد مشید و وجه البنتی الخبیة و ابن عمه  
ابا الحسنین الحسن کل سود و غیره نساء العز و وجهه خدت و وحسبک هذا السود المسحوق و وزاد  
رب السما من سائرهم و ناهیک تزویجاً من العرش و ربک فیما و حل الزهد خیر جلاهما و قد  
اثر الزاد من جلیه یجده فی فائدت الجذات من حلال و من حلالها رعیالذک التزهد و ما خیر  
مقدمات و الصوف البسه و فی السند من الغالی عذاسق یفتدی و قال رسول الله ان مدینه  
من العلم و هو الباب الباب قصد وجه صدر و شصت و چهارم آنکه شیخ بن عبد الله العیدروس در عقد بنوی مقصیده  
ابو الحسن علی بن ابی بکر بن عبد الرحمن السقاوی که در بعضی ایات آن مضمون بلغات مشهوره و در بعضی  
نظم کرده استخوان نقل نموده چنانچه در کتاب مذکور گفته و الله در الشیخ العارف شیخنا و قد و تن  
السید الشریف الحسین ابو الحسن علی بن ابی بکر بن عبد الرحمن السقاوی حیث قال و عدد  
ایات هذا القصیدة مائتان و تسعة و عشرون بیتاً و جموعاً ما عرفت و هذا المجموع اللطیف  
عند ذکر من ذکر عمود سلسله هذا النسب الشریف و لنا قصه حبلی فی انتساب و منسب  
قبیلتنا کتیمو بکر من مجداب و فخرهم الخیر افضل نسبة و صدر الله جلد هم من متب: شیخ  
الفاروق لکون نسبة و عثمان فیهم منه و حلة منسب و منهم علی مع عقیل و مع حفص و مع زید

حلی

حبشه

يذكرون

تنزل

رأى

وروي عنه

ثم قام الثالث فقال مثل مقاتلهما ثم قام الرابع وقال ما قالوا فاقبل اليهم رسول الله صلى الله عليه وسلم والغضب يعرف في وجهه فقال ما تريدون من علي ثلثة ايجل ام مني وانا منه وهو ولي كل مؤمن بعدى اخرج به الترمذي وعن جابر بن جنادة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال علي مني ما من علي ولا يؤدى عني الا انا وعلى اخرج به الترمذي وعن انس قال كان عند رسول الله صلى الله عليه وسلم طير فقال اللهم ابتني باحب خلقك اليك يأكل مع هذا الطير فجااب علي فاكل معه اخرج به الترمذي وعن سلمة بن الاكوع قال كان علي قد تخلف عن النبي صلى الله عليه وسلم في خيبر وكان رمدا فقال انا اتخلف عن رسول الله صلى الله عليه وسلم فتخرج علي فتلقى النبي صلى الله عليه وسلم فلما كان مساء اليلة التي فتح الله فيها قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا عطين الراية غدا رجلا يحب الله ورسوله او قال يحب الله ورسوله يفتح الله عليه فاذا نحن بعلي وما نرجوه فقال هذا علي فاعطاه رسول الله صلى الله عليه وسلم الراية ففتح الله عليه اخرج به البخاري ومسلم وروى يحيى بن سعيدان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال يوم خيبر لا عطين الراية غدا رجلا يحب الله ورسوله قال فبان الناس يذكرون ايلينهم انهم يعطاه فلما اصبح الناس عن النبي صلى الله عليه وسلم قال الله يفتح الله عليه وروى يحيى بن سعيدان ان يعطاه فقال ابن عباس ان ابى طالب فقيل هو يا رسول الله يشكر عيني قال فارسلوا اليه فبصق في عيني ودعاه فبرع وكان لم يكن يد وجع فاعطاه الراية يا رسول الله صلى الله عليه وسلم حتى يكونوا مثله قال انفذ علي رسلا حتى تاتي بساحته ثم تدرهم الي الاسلام واخبرهم بما يحب عليهم من خير الله عز وجل فيه فوالله لان يهدي الله بك رجلا واحد احب اليك من جميع النعم اخرج به البخاري ومسلم وعن سعيد قال كما نشأ المنافقين نحو معاشر الانصار بغضهم علي بن ابي طالب اخرج به الترمذي وعن ام سلمة قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يحب عليا منافق ولا يفضله مؤمن اخرج به الترمذي وعن ذر بن حبيش قال سمعت عليا كرم الله وجهه يقول ان الكفار الحجة وبره السمعة انه لعهد النبي الاخير ان لا يحبني الا مؤمن ولا يفضني الا منافق اخرج به مسلم والترمذي والنسائي ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال انا من دين العلم وعلى بابها اخرج به الترمذي في قوله كرم الله وجهه كرم الله وجهه الذي عناده الحق متيقن معلوم فلو خرج هذا الحديث الناطع اربابا مخصوصا ثم نقلوا في الترمذي احد بابهم السنة القدر وعدا من فضائل مولانا







فهو كذا بنو الزهراء و هم بنو نبي و اني رب المختار متصل بهم طسلسل من اولاد فاطمة بنو نبي  
 الفقي و داره المحل بنو نبي شريف صحيح ضاء شكاة من سبيل الرسل و الزهراء من علي طسلسل الخ  
 الزهراء هم بنو و ختم المحل خاتمة الرسل و منه و وصف العارفين رضي الله عنهم اجمعين اولئك القوم  
 سادات فخر لهم ان يستحبوا الذيل فخر اياهم سنان قوم علوا مع العبد موجد هم فاقوا اليراء خطوا  
 فيض رحمة جواهر السر فاضت مع عوالمهم بسبوت و عزم فضلا و احسانهم من معرفه ضايت لمبتدع  
 طريقهم جذ الفخار و برهان منه شعرا عوام من قبل فوت و اغنوا و فضا و وقتا و اقرضوا الله و فضا  
 لن تالوا لرحمته و منه شعرا باقرا الخط ادعوا الله ينقذ ربي و انشي و عصيا كن انزلي و يخطو العبد  
 انه فمن بال استجابة اللهم انت و لي و منه يا آل طه طوي الا حشاء جبكم في السجل فظهرتم من  
 القدر القوم انتم و اياهم جليسكم انما انتم كفي الخبر عن خبر و منه لنا بال رسول المصطفى خير نسبة  
 مسلسلة تطول على كل رتبة : ائمة علم الله جوهري : زواهر علمه : و الطريقه شهور تجلت  
 و البدر و طالع بنو نجوم لنا اسعد منه استمدت شمس ردت في عالم الغيب اشرفت بهد و ردت  
 ابدال او تاد صفة و منه كفافي ان الزهراء و والد و وحسب من فوق هام الفراق و ولي  
 نسب بالمصطفى و ابن بنته و حسين علي زين نكاحي الحامد ايا و اما سيد الرسل هكذا الى العبد و س  
 المحيية خير ما جدد و راته خير الخلق احمد جدا و نحن به نغلو العلي المعاق و و رنا العلي الكرم بن اخير  
 سادة شند المجدنا شدا بطيب الحامد و منه لنا سادة فاقوا على كل سادة : يتمكن ارت  
 كابر عن كابر : لنا قادة فاقوا الكماة : بصرهم : فقي كل وقت منهم كم مظاهر : هنيا لهم طوي  
 لهم عن عاشا و تحقيق لهم ذلك خطوا بالبشارتهم القوم لا يشقى جليس لهم بهم خص و حلو : البصا  
 وكيف لا يكون المحي عيش قلوبهم و هم بصفة الفخار اهل المفاخر : و منه هذا المفرد و التزم فيه  
 المحرور المقطعة زهر و دمار و د و د و اد و اد و د و د و منه هذه القصيدة العظيمة  
 المشهورة بالبركة مطلعها حجاب من الله و حرز منيع غلبه د و اما و فضل و سيع و وحسب  
 رب لطيف عبد في عليم بحالي بصير مبيع عيون العناية لنا ارامية و اسماء نظام بناسامية و طوف  
 المعارف لنا دانية قصيا الى حي منا الرفيع اذ اغر بتي محيط بنا فلا تخش قاعه و لا من دنا و لو كل  
 خلق ان ادوينا الدنا و اخاوا الجميع الف لام راكف ها كانية ديا عين صادون نورانية و طاسين

كالنجم

فخر

من

و هانوا

مثله وروى مثل ذلك عن مولانا العلامة عبد الله بن عبد الرحمن الشهير بالصفي بعلق وزاد الله ما هو الأصل  
اليوم فهو عدد يوم النظر والمسمع كتاب الفوز والبشرى كان لا يمر بشيء إلا ويقول كنت أدور في شيء  
من جهة المعتقدات فما شفتان شئ مثله هذا من كتب الغزالي ولا يوافق وحكي من مجاهد الله كان  
غالباً في رمضان أربع عشرات بالليل وأربع بالنيهار فانهيك به بمنقبة ما اجلهما فقد ورد في الصحيح عن  
في رمضان كحجة وفي رواية تفضي حجة واجبة مع النبي صلى الله عليه وسلم قال العلامة حميد بن يس  
أربع الليل وأربع النهار من الكرامات الخارقة ولم ينقل مثله عن أحد فيما أعلم من الأسلاف السابقة  
وما أحسن قول الشيخ عبد المعطي بن حسن بأكثر حمد الله حيث يقول في أثناء بعض قصائده فيه  
قد عشت في أم القدر على تحصيل علم قد درس قرآن عبادة وزهادة في خلق بمتستر عن سائر الأخوان  
وقيام لي مع صيام هو أجرة مستسكا بالبيت والأركان وتكثرت في الحاج والعمار والزوار والعباد  
منذ زمان وقد رددت من مكة لغيري قبر النبي المصطفى العذائي : ما نلت يا رب العبد روس ولاية  
ومواهباً في رتبة للسلطان : لا بلطف عناية وعبادة ومحج هبات في رضا الرحمن : ليس المعالي بالتمام  
يا فتى بطلوا المشقة شاهداً وكفاني : أنت الولي بر الوالي : إلى الرضا الطاهر الأبدان : العبد  
أبوك والسقا جذك والمقدم ثالث الرجلين : هذا للفاخر بقدر مغاخر : بالانبات نكاياب والأخوان  
ومن شيوخه شيخ الإسلام الحافظ شهاب الدين بن حجر العسقي المصري والفتية الصالح العلامة عبد الله بن  
الحمد باقتدار الحضرمي وله من كل منها إجازة في جماعة آخرين يكثر عددهم واجتمع بالعلامة اليربوع بن بريد  
وأما مقروءاته فكثيرة جداً وبصايفها العقد النبوي والمصطفى والفقه والبشرى وشرحان على قصيد  
السماكة تحفة لمريد أحدهما أكبر من الآخر الأكبر فليسحق حقاً التوحيد وأما الصغرى فليس من سراج التوحيد  
ومولداً كذلك أحدهما أكبر من الآخر ومعراج ورسالة في العدل وورد اسمه الخرب النفيس ونحو الحكم  
على لامية الجهم هو على أن التصق وله يكمله وديوان شعر ومن شعره هذه الوسيلة التي نظم فيها  
نسبه إلى النبي صلى الله عليه وسلم وهي شعر توسل بمحمد خاتم الرسل : وفاطمة وأمير المؤمنين عليهما  
ثم الحسن والحسين مع زين العابدين علي بن محمد الباقر السجاد جعفر علي ذلك العريضة الإمام محمد  
نجله عيسى المرزعيهما ما ينعم من بطلان باحمر يعبد الله عليهما ثم محمد علي خالع قسماً على محمد رضا  
لربطه علياً وبالفتية محمد علي وعلي مولد ويلحق محمد ثم سفا فانه في الفخر والعبد رويس شيخ الغصيف

اربعاً

الحاكدين

كنت من الظالمين قال الله فاستجبنا له ونجيناه من الغم وكذلك فتى المؤمنين ونيزه تفسير شامي مذكورت في  
العقد النبوي عن معوية بن جندب عن أبيه عن محمد بن علي بن الحسين رضي الله تعالى عنهم وقوله تعالى  
فاستأمنوا أهل الذكركم من قبل الله قالوا نعم قالوا نعم قالوا نعم قالوا نعم قالوا نعم قالوا نعم  
المسجد الحرام متوكي على يد سالم مولا محمد بن علي بن الحسين رضي الله تعالى عنهم فقال سلاما أمير المؤمنين هذا محمد بن علي بن الحسين  
في المسجد المفتوح به الأعراف قال أذهب إليه وقال الميقول أمير المؤمنين مالك بن النضر قال لا والله لا يفتل بين يدي يوم القيمة  
فقال قل له يحشد الناس على قرص نفق فيها أنما من فجرة يأكلون ويشربون منه حتى يضرغوا  
من الجباب فلما سمع هشام ذلك رأى الله قد ظفربه فقال الله أكبر ارجع إليه وقل لهما اشغلاهما عن العمل  
والشرب يومئذ فقال أبو جعفر رضي الله تعالى عنهما قل له هم في النار اشتغلوا واشتغلوا قالوا أفيضوا  
علينا من الماء وما رزقكم ففكت هشام ولم يرجع إلى الكلام ونيزه تفسير شامي مذكورت في العقد النبوي  
أيام الحسن معاوية قال عمر بن العاص والوليد بن عقبة أن الحسن بن علي رضي الله تعالى عنهما أمر ترفع في  
أعين الناس لتقربته من رسول الله صلى الله تعالى عليه وآله وسلم حديث السن عيسى في خطبة فاته  
سيعي في الخطبة فيسقط من أعين الناس فإي عليها فلم ير إلا به حتى أمره فقام الحسن بن علي رضي الله  
عنهما على المنبر ودون معاوية فحمد الله وأثنى عليه ثم قال والله لو ابغيتهم بدين جابلق وجابلس رجلا  
جدا بنغييري وأخي لم تجد وانا قد أعطيتنا بيعتنا معاوية وراينا أن حقن دماء المسلمين خير من  
أهل قضا والله ما أدري لعله فتنة لكم ومتاع الحين وإشاري بركة المعاوية قال فغضب معاوية  
فخطب بعد خطبة عيسى فاحشة ثم نزل وقال ما رايت بقولك فتنة لكم ومتاع الحين قال رد  
بهاكم الله ما قيل الله قال بعد التمسك ما بعد فان عليا لم يسيبه أحد من هذه الأمة ولا بعد  
بنيتها وليس يلحق به أحد من الآخرين منهم ثم وصله بقوله والله لو ابغيتهم قيل أنه قال في  
خطبته إني والله هداكم يا ولنا وحقن دماءكم يا خزانة هذا الأمر مودة والدم دم ولوان الله تعالى  
قال النبي صلى الله تعالى عليه وسلم قل إن ادعى قريب أم بعيد ما توعدون أنه يعلم الجهر من القول  
ويلعلم ما كنتمون وإن ادعى لعله فتنة لكم ومتاع الحين ونيزه تفسير شامي مذكورت في العقد النبوي  
الحجف الصادق رضي الله تعالى عنه لم يسم البيت العتيق قال لأن الله تعالى عنقه من الطوفان ونيزه تفسير شامي مذكورت في العقد النبوي  
في تفسيره أن سفينان بر عبيدة سئل من قول الله تعالى سأل سائل بعد ذاب واقع فبين لك فقال سألته

الله

حم كات و انما هو الله هو القريب السريع و مناقبه و كراماته ليس هذا محلها وقد افرد هاتين احد  
من العلماء بالتصنيف كالشيخ العلامة حميد بن عبد الله السند في رسالة له والشيخ العلامة  
شهاب الدين احمد بن علي الشكري الكوفي في كتابه نزهة الاخوان والنفوس في مناقب شيخ بن عبد  
العيد روس وقد ذكرت كثيرا منها في مقدمة الفتوحات القدسية و مناقب المحرقة العبد <sup>سنة</sup>  
وانما قصدنا الاشارة الى ذلك ليجل الاستدلال به على جلاله قدره فكيف بالفتحة دليل على العلم والفضل <sup>سنة</sup>  
على غيره والله اعلم اهلا لتبني على اقبال الشيخ الشهير كتابنا هذا على الاجازة والاحتصار ودون الازهار و  
والاكثر اياه التوفيق والله در الشيخ عبد المعطي الكثير حيث يقول من قصيدته ذاع فضله وشاع ثوابه في  
الخافقين و جاوب بغداد اما احسن قول الشيخ الفاضل عبد اللطيف الذي يقول فيه شيخ الامام مفيد كل محقق  
العلوم العارف الزبانية ابر العفيف ابوالشهاب المجتبي قطب الزمان العبد روس الثاني يشرف السيادة  
والزهادة النقي فخر الحجة الغر من عدنان فهو كالسفينة مرتبة لا ينجو سواها له يامن من البطون و  
محمود بن محمد بن علي اشبحاني القادري المدني در كتاب صراط سوي گفته وفي العقد النبوي والسر المصطفى للشهير  
الامام والعارف الهمام بحر الحقائق والمعارف السيد السند والفرد الامجد المشرق الحسيني السني  
بالشيخ بن عبد الله بن الشيخ بن عبد الله العبد روس باعلوي مانصه في الكتاب المذكور ان النبي صلى الله  
عليه وسلم قال كل سبب يشبه حبني قطع يوم القيامة السبب ونسبي حسي وازينعت علامه بروح ونا في عید روس <sup>شبه</sup> كلامه  
له قارب وروا عنه بوسمتك <sup>شبه</sup> ووجهه عالم نيز انما عقده بود تفسیر خود را طرحت جلالت انكلام شام بها وفاضل شيد الخ و اشياء جابجا  
نقل ميکن چنانچه در تفسیر شامی سطورست في العقد النبوي وقع به محمد بن عبد الله بن الحسن و جعفر بن محمد رضي الله  
تعالى عنهم كلام فاعظله عبد الله فقال له جعفر ما علمت ان صلة الرحم تخفف الحساب وتلي قوله تعالى و  
الذين يصلون ما امر الله به ان يوصل ويخشون ربهم ويخافون سوء الحساب ويزوران سطورست في العقد  
النبوي قال جعفر بن محمد الصادق رضي الله عنهما عجب لمن ابتلى بأربع كيف يغفل عن أربع عجب لمن  
اعجب بأربع كيف لا يقول ما شاء الله لا قوة الا بالله وعجب لمن خاف قوما كيف لا يقول حسبى الله و  
نعم الوكيل قال الله تعالى الذي قال لهم الناس ان الله قد جعل لكم فاكهة فاحشوا فمؤاخذهم ايماناً وفاقوا احسبنا  
نعم الوكيل وعجب لمن يكره كيف لا يقول حسبى الله وافوض امرى الى الله ان الله بصير بالعباد قال الله  
فوقه الله سيئات مكرهه وعجب لمن اصابه هم او غم او كرب فكيف لا يقول لا اله الا انت سبحانك اني

بجائز

الاحزاب المتصد في الحزاب فارس ميدان الطعان والضرب المخصوص بكرامة الاخوة والاخوان  
المنصوص عليه بانه لدار الحكمة ومدينة العلم باب وبفضله واصطفائه نزل الوحي ونطق الكتب  
الملكي بابي الرحمتين والى تراب هو النبا العظيم وفلك نوح وباب الله وانقطع الخطاب بالشر  
بمنزلة من كنت مولاه فعلى مولاه المدعو بدعوة الله والى امر ولاه وعاد من عاداه فكم كشفت عن  
نبي الله صلى الله عليه وسلم مرشدة وبوسى حتى خضه بقوله انت مسمى بمنزلة هارون من موسى  
وكم فرج عنه مرغمة وكري حتى انزل الله فيه قل لا اسئلكم عليه اجرا الا المودة في القربى ثم زاده  
شرفا ورفعة وفي خطه من اقسام العلوق فيله واما انزل الله فيه وفي اهل بيته انما يريد الله ليذهب  
عنكم الرجس اهل البيت ويظهر لكم تطهيركم لطهر جسيمات المكالم ومظهر عيمات المن التي حجة  
اولاده العظام واحفاده الكرام من اوفى العبد واوفى الجن شعرة اخوانا لخصا صفوة هاشم  
ابو السادة الغر الميامين مومنين وصي امام المسلمين محمد علي امير المؤمنين ابو الحسن هاشم  
شخصين والورد واحد بنص حديث النفس والفرافا علين وهو الوزير المامول في كل خطوة  
والا تخيلا ولا يتنه من تعليمهم صلوة الله ما لا حرك ككب وما هب مراض السليم على فن  
وجرمه وخصه به عظم زوجه فضيلة ثبات  
بجتم وجرم منوده چنانچه در صدر کتاب گفته وايضا در اين مطلب نگو ميگرودانشاء الله تعالى فضائل ومقام  
واحوال جناب امير المؤمنين وامام المتقين مبين مناهج الحق واليقين راس الاولياء والصلديقين  
الليث القاهر العقاب الكاس السيف البتور والشجاع المنصور السيد الموقر والجر المسجور اسد  
الكرار الى الامثلة الاطهار كاس الانصاب هازم الاحزاب والمتصد بجائزته في الحزاب المخصوص  
من الحضرة النبوية بكرامة الاخوة والاخوان والمنصوص عليه بانه لدار الحكمة وقيل  
العلم باب الملكي بابي الخليفين والى الحسن والحسين والى تراب المشرف بمنزلة من كنت  
مولاه فعلى مولاه والمويد بدعوة الله والى امر ولاه وعاد من عاداه اول هذه الامة اسماها  
وفاهم عهدا واما ما ولعهم ما قبل شعره على علا فوق السموات قدرة وحازذ والتحقيق  
المعانيه فاسس بنينا بالولاية متقنا وبفضل نال المعاني الامانيه به بعد از طواربوت هر كمال و  
بشره كادى را هست مكن داشت مستوفى على بگرز عفت باز برسى مرتضى معصوم بود و در نظر علم دار

الرحمتين





و محتجب من اندر کتاب روضه الاحباب از شایسته کتب معتبره مستنده و معارف اسفار مقبوله  
است و اکابر و افاضه و اعلام و اعظم منیه حاجاد و مصنفات و مولفات خویش بمنقولات و مرویات آن تسک  
میفرمایند غیاث الدین بن بهام الدین المدعو بخواند امیر در جمیع ایرتیر جمیع جمال الدین محدث گفته از مولفات  
فضاحت صفات حضرت نقابت منقبت روضه الاحباب فی سیره النبی و الال و الاصحاب و اقطار افاق شتار  
تمام دارد و در شبهه عقل لوراک نظیر آن کتاب افادت مبادر آئینه خیال محال میثمارد انتهی مصطفی بن  
عمید الله القسطنطنیه الشهبه بحاجی خلیفه در کشف الظنون گفته روضه الاحباب فی سیره النبی علیه  
الصلوة و السلام و الال و الاحباب فارسی لجلال الدین عطلاء الله بن فضل الله الشیراز می  
النیسابوری المتوفی سنة الف مجلدین بالتاس الوزیر میرعلیشیر بعد الاستشارة مع استاذ  
و ابن عمه السید اصیل الدین عبد الله و هو علی ثلثة مقاصد و فی اول ثلثة ابواب الاول فی  
نسبه علیه الصلوة و السلام الثاني فی ولادته و الوقائع فی زمانه الشریف و وفاته الثالث فی من  
وفیه ثمان فصول الاول فی عدد ازواجه علیه الصلوة و السلام الثاني فی اولاده علیه الصلوة و  
السلام الثالث فی فضائله و معجزاته الرابع فی اوصافه الخامس فی عباداته السادس فی ادابه و علا  
السابع فی خصوصیات الثامن فی خدامه و موالیه و المقصد الثاني فی احوال اصحاب علیه الصلوة  
و السلام و فی فضلان الاول فی معرفة رجال الصحابة و الثاني فی سائرهم و المقصد الثالث فی  
التابعین و مشاهیر ائمة الحدیث و فی ثلثة فصول الاول فی التابعین و الثاني فی تابعی التابعین  
و الثالث فی جماعه بعد تابعی التابعین و لا یعقولا و در غیر جاری شرح صحیح بخاری گفته و ذکر فی روضه الاحباب  
ما معناه ان رسول الله صلى الله عليه و آله و صحبه و سلم قال للعباس بعد وقعة البدر علیك  
ان تؤدی فدية عن نفسك و عن ابني اخيك عقيل بن ابی طالب و نوفل بن الحارث و عن جليفك  
عنته بن محمد و حسين بن محمد بن حسن و یاربکری و زرارخ خمیس گفته اما بعد فیقول المستوهب من الله  
ذی المنن العبد الضعیف حسین بن محمد بن الحسن الدیاری بکری غفر الله له و لوالديه و ولهم  
كرامة لديه هذه مجموعة فی سیر سید المرسلین و شمائل خاتمة النبیین صلى الله عليه و آله و آله و سلم  
اجمعین انتخبتهما من الكتب المختارة متخفة لاخوان الكرام البهرة و هي التفسیر الكبير و الکشاف  
و حاشیه الشریف البحر جانی و الكشف الوسیط و معالمة التنزیل و انوار التنزیل و مدارك التنزیل

نشین

بودستی علی به و بر پنج افته سخن لایسف الاذوالفقار به و حدیث از خود گوئی لافنی الاعلی و وجه  
شخصت و نیم آنکه نیز جمال الدین محدث در روضه الاحباب در ذکر جناب امیر المؤمنین علیه السلام گفته  
اما صفات حمیده و سلالت پندیده آنحضرت از قیاس فهم افزونست و از حیزاد که هم بیرون و شمه از حقیقت  
حال و حال حقیقت وی بر ضائر صافیه عقلا و خواطر اکیه عرفا و فضلا الاصح و پیدا واضح و هویداست که در  
شرح حسن او چه تصرف کند کسی به مرات افساب چه محتاج صغیل است به فضائل ذات ساطعه اللوامع و مفاخر صفات  
لامعه السواطع آنحضرت در همه اذنان و افکار کف و انوار البصار قرار یافته پس ایراد اثبات آن از مقوله تفصیل  
حاصل مینماید و التمس تکبر عن حله و جلیلیه قدم نهاد قلم تا بقدر شرح کند به زو صف صورت مدحش نکاشت  
معنی را به خرد گرفت عنانش کرین سخن بگذرد به ما بهتاب چه حاجت شب تجلی را به اما بحکم مالا یدرک کلامه  
لا یتنه کلامه دو کلامه از هر جا آورده میشود از جمله شرف نسب عالیشان از خبر مقبر علی مرتضی و انا منه معلوم است  
حسب افیش از کلام سمیت استخام انت منی بمنزلة هارون من موسی استحق و فیهوم اما علم او در همه علمها  
عالم روشن شده و کیفیت دانش وی از کلمه کامل انا مدینه العلم و علی بابها یقین گشته درین باب  
حکیم سنائی فرماید خوانده در دین و ملک مخمارش به هم در علم و هم علمدارش به در شرح تعریف آورده که  
علی بن ابیطالب استخوان کسی پیش از وی نگفته بعد از وی کسی پیش از او نیامده و نابدانجا که روزی در کوفه به  
منبر برآمده بود و گفت سلو فی عمادون العرش فان ما بین الجوانح علمای هذا العالاب رسول الله صلی الله علیه و آله  
علیه سلم فی فنی هذا اما رفتی رسول الله صلی الله علیه و سلم ز قاز قافوالذی فی نفسه بید الله  
للتعزیه و الا انجیل ان ینکلم الوضعت و سادة فاحبرت بما فیهم افضد قانی علی ذلک یعنی  
از من باورای عرش بر چه پیشتر استیکه در میان و پیشتر من علمایا بیدر و این اثر لعاب رسول خداست صلی الله علیه و آله و هم  
که ذکر کرده است یعنی چنانچه است مرا حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم بخدای که جان من در قبضه قدرت اوست  
که اگر فرمان برسد مرا توریت و انجیل را که سخن گویند هر گشته من و سادة وضع کنم و بران نشسته خبر دهم به با آنچه مراد را  
بر دو کتاب تصدیق نمایند و شک نیست در آنکه این علوم در مکتب ادب از ادیب البیاب علمک ظلم کنر بقلم در انو  
بود چنانکه فرموده که رسول الله صلی الله علیه و سلم هزار باب از علم در من آموخت که نه هزار باب دیگر بر من  
متکشف شد درین باب شیخ عطار فرماید بنی در گوش تو یک علم در داد و در آن اندر دلش صد علم مینماید  
چو شهر علم دین بخرم آمد به در آن شهر بیشک حمید آمد به از ان آب حیات که با خود به زودستی ساقی کوثر توان خورد

فقیل کتبها آدم و فی روضه الاحباب کان جباهما متلاصقتین فکما عالج فی فکهما لیتلاوا  
 حتی فصلوها بالسيف فیلزم الخ بعض عقل العرب فقال کان ينبغي ان يفصلوها بشئ اخر فالله يفصل  
 فلا يزال تكون العداوة والسيف في احوالهما فکان کما قال وشيخ عبد الحق در مدارج النبوة گفته و ما در ترتیب سوره  
 و بیان و قانع براه موافقت روضه الاحباب که کتاب شهور و مندر است در تفسیر انبی و شیخ عبد الحق در مدارج در مقامات  
 مستثانه روایات روضه الاحباب آورده و از آن نقل نموده که الا شیخ علی بن راجع و از عتبات نفیسه که در حدیث من  
 مذکور شد واضح و لایح میگرد که روضه الاحباب نزد حسام الدین سہارنوی از کتب معتبره است و از آن کتاب یاد  
 میباشد و بر ظاهر مباحض محبت نیست که مؤلفش در آن کتاب جای از روضه الاحباب نقل نموده آورده و تصریح بآن  
 اعتماد آن نموده پیاپی در ذکر موافقات عمر که در نقل آن از کتب معتبره نموده گفته در بیاد وی و کثرت مدارک  
 حسینی و زاید و معالم و شرح ملا علی قاری و مدارج و روضه الاحباب مذکور  
 است که چون اسیران غنوده بدر را که هفتاد کس بودند نزد آن حضرت صلی اللہ  
 علیہ وسلم آور دند آن جناب از اصحاب پرسیدند که با ایشان چه کار باید  
 کرد الخ و شاه ولی اللہ والد المحسنا طیب در از الہ الخفا بعد ذکر  
 دعوت نمودن خلیفه اول اعراب را بسوی قتل کفار شام  
 گفته و این فعل حضرت صدیق دستور العمل فاروق اعظم شد رضی اللہ عنہا بہین اسلوب در واقعہ قادسیہ  
 اعراب فرودنی کتاب روضه الاحباب عند ذکر غزوہ القادسیہ چون خبر رسید کہ عجم نزد دروازه ایشان  
 برداشتمند و امور خود مہیا ساختند امیر المومنین عمر بھر یک از عمال خود نامه نوشت بدین مضمون کہ باید در آن  
 ہر کس را کہ اسیر و اسب سلاح دارد و از اہل سجد و شجاع و مقاتلہ بود ساختگی نموده قہیل تمام بجانب مدینہ روان سازد  
 انتمی و فی ذلک اند در از الہ الخفا گفته اما تشبہ قوہ عقلیہ صدیق اکبر با قوت عقلیہ انبیاء صلوات اللہ علیہم پس باید  
 دانست کہ چون فیض الہی در نفس ناظقہ کسی درمی آید فیض در چندین سہا کل ظاہر میشود و از صدیق اکبر اکثر آن سہا کل  
 شناخته شدہ یکی از انجملہ خواہا صادق است کہ سبب حصول اسب کس باشد یا سبب نفع عام بخلق اللہ بہین  
 شان انبیاء والا انطباع و قانع آیتہ بغیر قرآن یکی ازین و وجہ در باب تشبہ انبیاء بتوان شمر د بلکہ کہ ہمان نیز در  
 مشاکلہ مانند خواہد حضرت صدیق کہ حامل شد و از اسلام و خوابی کہ باعث بر فرستادن چہا نامیر بر چہا حصم  
 شد و خواب دیگر کہ حامل بر ستخان حضرت فاروق گشت و بیان آن طوی دارد در روضہ الاحباب مذکور است صدیق

تفسير

الشرح

القسطنطيني وبحر العلوم ولباب التأويل وتفسير المحمدي وعمدة للعاني وزاد المسير لابن الجوزي و  
تفسير الزينبيج ونبذة الرحمن وتفسير أبي الليث السمرقندي وصحاح البخاري ومسنن الزمخشري  
وشما ليه وسنن أبو داود والنسائي وابن ماجة والمصابيح وشرح السنه والمشكاة وشرحهما للطبري  
مشارك الأتوار للصغاني والموطأ وشرحها صحيح البخاري لابن حجر الكرماني ومسنن الامام أحمد مستدر  
الحاكم وجامع الأصول لابن الأثير والنهاية له واسد الغابة والكامل له ولشفاء وشعب الإيمان للبيهقي  
وكمال النبوة له وحياء العلوم والتلقيم لابن الجوزي وصفوة الصفي له وشرح المصطفى له والمحدث له  
والوفاء له وخلاصة الوفا للسمهوكي وياض النور والمناهج له والادكار له ورياض الصالحين له و  
النجم الوهاج ومعجم الطبراني و ذخائر العقبة للبحر الطبري والسمط الثمين له و خلاصة السيرة و  
الرياض النورية له والمتقى وشواهد النبوة والمواهب اللدنية لاحمد القسطلاني وروضة الاحباب  
واسماء الرجال ومزيل الخفا وسيرة ابن هشام واكتفاء الكافي الاستيعاب لابن عبد البر وسيرة اليعمر  
وسيرة الدمياطي وسيرة مغلطائي ومناسك الكرماني والتذنب للرافعي وهدى ابن القيم والتنبية  
لابن الليث السمرقندي وفصل الخطاب الفوقان لمكيه وربع الاربار وحياة الجحيم وتلخيص المغازي  
وزين القصص وامثال العسكري وكتاب الاعلام للزرندي وتاريخ مكنة الازر وتاريخ الديافعي شفاء  
الغلام للفايز ودول الاسلام للذهبي شرح المواقف للشرع المجراني وشرح المقاصد للتفتازاني وشرح العقائد  
العقدية للذواني وتفسير قل يا ايها الكافرون له والنوذج العلوم له وعقائد الفيروزي ابد في فصوص  
والعروة الوثقى وشرعة الاسلام والملل النحل لمحمد الشهرستاني والهداية والمفهرات وكثر العباد للمها  
وتشويق الساجد المختصر للجامع وصحاح الجوهري والقاموس وسامي الاسامي ومور لالطافه والاصل  
الاصيل للسخاوي والفوائد الانس لمجلى ونجدة الانوار والعوارف ومعجم ما استعجم للبيكنري و  
انموذج اللبيب للسيوطي واكتشف له والد رجة المنيفة له والعرائس للشعلبي وسبح السجادة و  
اصول الصغار والبحر العميق وسر الادب الانسان الكامل وسميتها بالانجيس في احوال انفس نفيس  
ونيز در تاريخ خميس گفته وفي روضة الاحباب كان لعبد مناف اربعة بنين هاشم وعبد شمس والمطلب  
ونوفل ونيز دران گفته وفي شفاء الغرام قيل ان هاشم وعبد شمس لومان وان احدهما  
ولد قيل الاخر قيل الاول هاشم وان اصبح احدهما ملتصقة بجمهة صالحة فتحت فصال الدم

و حالانکہ ان قلعہ بود بغایت محکم و حضرت بواسطہ صلح نتوانست کہ بنفس نفیس خود در محرمہ  
محاربہ حاضر شود ہر روز علی سبکی از صحابہ میدان و بجنگ میفرستاد و در احادیث صحیحہ بہ ثبوت بہتیر  
کہ یک روز ابو بکر سلم رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم برداشت و بسپاہ قلعہ آمد و قلعہ  
شدید نمود و فتح ناکردہ باز گشت روز دیگر عمر بن عبدالمطلب برخواست و بسپاہ قلعہ درآمد  
و مقام قلعہ نمود و از مقام قلعہ روز سابق او را نیز فتح میں نشاند و نیز در محرمہ الاراک گفت  
و بناس اکثر اصحاب و ظہور شکست اسلام و قلعہ و فتح کفار تمام کرد و بعد خلافت مہد فاروق اعظم  
بظہور آمدہ محتاج بیان نیست در روضۃ الاحباب نوشتہ کہ علماء اتفاق دارند بر ثبوت علم و وفور فہم و غایت  
زہد و تواضع و رفیق ابو بکر مسلمانان الہم و نیز در محرمہ الاراک گفتہ و فی روضۃ الاحباب نقل است کہ چون نزدیک مادی  
چنین رسیدند مالک بن نوین بفری بر مسلمانان سبقت گرفتہ لشکر خویش را در شب باوادی رسانید و ایشان  
بر حرب تمحیص کرد و گفت در گذر گاہ ہا کمین کنید و چون لشکر محمد پیدا شود یکبار حملہ بید الہم و نیز در محرمہ الاراک  
نامنا استنادیکہ بذکر بعضی احادیث از شرح صحیح مسلم نووی و قول قاضی عیاض کردہ فہو لنا لاعلیٰنا زیر الکعبت  
و واد و اطاعت و انقیاد صحابہ کبار نسبت بر رسول خدا از غایت ظہور کالشمس علی شامق الطور بجای سیدہ کہ  
بکچھ تدبیر پوشیدہ شد فی نیست بنی بنید کہ تہامی کہت و سیر و تواریخ معتمدہ از حالات محبت آیات این حجاب محبوبا  
خدا و رسول مقبول آنچنان مملو و شجون است کہ احدی انکار آن نمیتواند نمود در روضۃ الاحباب از صحیح بخاری  
کہ ابو بکر صدیق رضی اللہ عنہ کار سازی بآن کرد کہ بجانب مدینہ ہجرت نماید رسول باو می فرمود میر کن کہ امیدوارم کہم از انیز ادا  
ہجرت و بنی یعنی ہمراہ ابو بکر گفت پدر و مادر من فدای تو باد این امید و تہمتی جھشت فرمود آری صدیق تو وقت نمود ما محض  
و موافق این سرور باشد و نیز در ان کتاب است آورده اند کہ صدیق دہشتہ در ورق کما ربست علف میاد تا  
فرزہ شوند و انتظار میکشید کہ حضرت مامور گرد و ہجرت مدینہ و نیز در کتاب مذکور از صدیقہ فرست کہ روزی در خانہ  
نشستہ بودیم در گرما گاہ روز گونیدہ گفت این ست رسول اللہ طیب است بر سر مبارک انداختہ می آید و نیز در محرمہ الاراک  
گفتہ و حال صداقت صدیق بر تہ رسید کہ بجای مسلمانان مشرکان قریش ہم قلعہ بوق انمعی انشتہ چنانچہ در  
روضۃ الاحباب منقول است کہ مشرکان بواسطہ آنکہ کمال صداقت انس در باب ابو بکر نمیدانستند بر خانہ و عندہ از  
حال ابو بکر معلوم نمایند اسماء دختر ابو بکر را از خانہ بردن آمد پرسیدند کہ پدرت کجاست گفت نمیدانم ابو جہل  
لعین دست پرورده طباخچہ محکا ہر روی دزد چنانچہ گوشوارہ اواز گوش بیرون افتاد انتی و نیز در محرمہ الاراک



انا مدينة العلم نموده سبيل ازهان انقياد تحقيق ابن خنيزر اعلام الرشاد بموده فالحمد لله على دفع  
رؤس ذوى الحقد والعنادية وقمع اسوس اهل المراء واللداد <sup>المخلة</sup> الى الباطل المصين باتم الا خلافة  
الراكنين الى العاطل المجهين زيفاع السداده وجه صدره مفتاح <sup>وهم</sup> انك على بن سلطان محمد الهروي  
المعروف بابقاري در رساله كره بابيه هب حضرت مهدي عليه السلام تاليف نموده واولش انيت الحمد لله  
الذي اوضح سبل الدين باجتهاد الكميته المجهدين خياب امير المؤمنين عليه السلام باب برزينة العلم وصف  
نموده كمال تحقيق وثبوت ابن حديث شريف بر اهل نظر واضح فرموده چنانچه در رساله ذكره بعد ذكر حكايه طويده  
مشتمله اينكه معاذ الله حضرت فخر بر روز وقت صبح نروالو صيفي آه وتعلم احكام شرعية از قبايخ سال ميكرد  
بعد من ابو حنيفه گفت الهي ان كان عندك منزلة فاذا نكابي حنيفة حتى يعلم من القبر على حسب عادته  
غير ذلك من الجذر والهنديان والكذب والبهتان گفته ولا يخفى ان هذا من كلام بعض المحدين الساسا  
فساد الدين اذ حاصله ان الحضرة الذي قال تعالى في حقه عبدا مينا انا انيتاه رحمة من عبدي ناو  
علمناه من لدنا علما وقد تعلم موسى عليه السلام بعض العلوم منه بما اوتي حله من جملة مثله  
ابو حنيفة ثم عيسى عليه السلام باخذ احكام الاسلام من تلميذ تلميذ ابى حنيفة في ذلك المقام ما  
اسرع ففهم التلميذ حيث اخذ عن الحضرة في ثلاث سنين ما تعلم الحضرة من ابى حنيفة حيا وميتا في ثلاث  
سنة واعجب منه ان ابا القاسم القشيري ليس معدودا في طبقات الخفوية وانما هو واحد اكابر الشافعية  
ثم العجب من الحضرة انه ادرك النبي عليه السلام ولم يتعلم منه الاسلام ولا من علماء الصحابة الكرام  
**باب منية العلم** واقتضى الصحابة وزيد افرضهم وابى قرء القراء ومعاذ بن جبل الا علم بالحلال والحرام  
الحرام ولا من التابعين العظام كالفقهاء السبعة وسعيد بن المسيب بامدنية وعطاء بمكة والحسن  
بالبصرة ومكحول بالشام وقد رضى الجملة بالشرعية الخفوية حتى تعلم مسائلها بذكرها في واحد عشر  
ابى حنيفة فمهد اما لا يخفى بطلان ادعاء العقول السخيفة والفهوم الضعيفة بل لو اطلع على هذا  
الردية علماء الشافعية او الحنابلة او المالكية اخذوها على جهل السخرية وجعلوها وسيلة في قلة  
عقل الطائفة الخفوية حيث تعلموا ان احاد منهم لم يرض هذه القضية بالكلية ثم لو تعرضت  
لما في منقوله من الجحظاء في مبانيه ومعانيه الدالة على نقصان معقوله لصار كذا باستقلال في رد  
الا اني اعرضت عنه صفحة القول تعالى خذ العفو وامر بالعرف واعرض عن الجاهلين قال عز وجل

السائقين

هذه







القرشي

فأعف عنهم وأصفح الله سبحانه الحسين ووجه صدقهما ووجه صدقهما على قاري وشرح فقه كبريات الشيخ  
نخبة بجمع وجمع منقذ ووجه صدقهما ووجه صدقهما على قاري وشرح فقه كبريات الشيخ  
بن قصه القرشي الهاشمي السريضي راجع فاطمة الزهراء وابعه المصطفى والعالم في الدرجة العليا و  
المعصية التي ساله كبار الصحابة ورجعوا الى فتواه فيها فضائل كثيرة شهيرة تحقق قوله عليه السلام  
انما مدينة العلم وعلى بابها وقوله عليه السلام قضاكم على وجه صدقهما ووجه صدقهما على قاري وشرح فقه كبريات الشيخ  
شرح مشكوة استدراك التباين في شرح فقه كبريات الشيخ ووجه صدقهما ووجه صدقهما على قاري وشرح فقه كبريات الشيخ  
مستند ركه من حديث ابن عباس قال صحيح وتعبه لذهبي فقال بل هو موضوع وقال  
ابن زبارة كماله خلق افتضح فيه وقال يحيى بن معين لا اصل له وكذا قال ابو حاتم ويحيى بن سعيد  
قال الدارقطني ثابت ورواه الزمخشري في المناقب من جامعه وقال انه منكر وكذا قال البخاري وقال انه  
ليس له وجه صحيح واورده ابن الجوزي في الموضوعات وقال ابن قتيبة العبد هذا الحديث لا يثبت وقيل  
انه باطل لكن قال الحافظ ابو سعيد العلائي الصواب انه حسن باعتبار طريقة لا صحيح الاضعف فضلا  
ان يكون موضوعا ذكره الزكشي وسئل الحافظ العسقلاني عنه فقال انه حسن لا صحيح كما قال  
الحاكم ولا موضوع كما قال ابن الجوزي قال السيوطي وقد بسطت كلام العلائي والعسقلاني في التعلقات  
التي على الموضوعات انتهى وما على قاري ازاكابر علماء محزين رفعت وجلالت افاختم بنهاى حائرين نفت  
نبالت نزد اينقوم بمباشرة بن فضل الله مجي خلاصة لا شر كفته على بن محمد السلطان الهروي المعروف  
بالقاري الخفيف نزيل مكة واحد صدور العلم في عصره الباهر السميت في التحقيق وتنقيح العبارات  
وشهرته كافية عن الاطراء في وصفه ولد بهراة ورحل الى مكة وتذكرها واخذ بها عن الاستاذ ابي الحسن  
الميكري والسيد زكريا الحسيني والشهاب احمد بن محمد الهديمي والشيخ احمد المصري تلميذ القاضي زكريا  
والشيخ عبد الله السدي والعلامة قطب الدين الملكي وغيرهم واشتهر ذكره وطاير متبوعاته  
التاليف الكثيرة اللطيفة النادرة المحققة على الفوائد الجلية منها شرح على المشكاة في مجلدات  
وهو اكبرها واجملها وشرح الشفاء وشرح الشمائل وشرح الخصة وشرح الشاطبية وشرح الجزرية  
ولخص من القاموس مواد وسماه الناموس وله الاثنا العجينة في اسماء الخفنية وشرح ثلاثيات البخاري  
ونزهة الخاطر الفاتر في ترجمة الشيخ عبد القادر لكنه امعن بالاعتراض على الامثلة اسماء الشافعية

عن الشيخ عبدالحق الدهلوي مؤلفه العلامة على بن سلطان القاري ذكره وزيران گفته شرح الموطا  
محمد بن الحسن الشافعي للملا علي بن سلطان القاري رحمه الله تعالى اخبر بهما عن السيد محمد صادق بن الحسن  
وقد حضر دروس الشارح و اخذ عن جماعة من الشيخ عبدالحق بن محمد بن علي بن موفيه الملا علي بن سلطان القاري  
ح و اخبر بهما عن الامام زين العابدين ع والد الامام عبد القادر بن محمد الطبري عنه وزيران گفته شرح  
النفاية لا العلامة الملا علي بن سلطان القاري اخبر به عن الشيخ الصيرفي المحقق محمد حسين الحافظ القمي  
عن العلامة الشيخ عبدالحق بن موفيه العلامة علي بن سلطان القاري النهراني الملكي وزيران گفته شرح  
النسك الوسيط للعلامة الملا علي بن سلطان القاري اخبر به عن الشيخ القمي المحقق الشيخ محمد حسين  
الحافظ عن محمد بن احمد الدهلوي مؤلفه العلامة الملا علي بن سلطان القاري و محمد عابد بن احمد علي اسدي  
و هو الشارح گفته و ما شرح المشكوك الشيخ علي القاري و شرح الشفا و شرح الشفا و شرح النجاة و شرح القفا و شرح الجوز  
و شرح طلمج بن الحسن الشافعي و شرح مسند ابي حنيفة و شرح المسند مختصر كل ذلك له و ما عن عبي  
الشيخ محمد حسين بن محمد مراد بن يعقوب الانصاري الخزرجي اسدي عن ابيه عن الشيخ محمد هاشم عن  
الشيخ عبد القادر بن ابی بكر الصديقي عن الشيخ حسن بن العجيمي عن شيخ القراء علي بن محمد بن بيع  
عن العارف بالله الشيخ احمد الحلي الملكي عن موفيهما علي بن سلطان القاري الملكي الخفي  
و مصطفي بن عبد الله القسطنطيني ذكر كشف الطنون عن اساس الكتب و الفنون گفته للشيخ  
نور الدين علي بن سلطان محمد الهروي المعروف بالقاري المتوفي  
سنة اربع و عشرة و الف شرح عظيم ممزوج على مشکوة مسمي بالمرقاة في اربعة مجلدات جمع فيه  
جميع الشروح و الحواشي و خود مخاطب ر بستان الحديثين و ذكر موطا نسخة شانزدهم گفته و اين نسخه موطا را ملا  
علي قاري از تخرين شرح کرده و هو مروج مشهور في هذه الديار و تخرين مخاطب در بيان کتاب تحفه و در ذکر  
فرقه محدويه همد گفته و اينها اتباع سيد محمد جوهری اند که خود را مهدی موعود خيال کرده بود و ملا علي قاري در  
رداين خيال و رساله ملقط از احاديث صحيحه نوشته است و علامات مهدي موعود را بقتضيل بيان نموده است  
و سام الدين بن بايزيد سهارنبوري در مرفوض الروافض شرح مشکوة ملا علي قاري را از كتب معتبره شمرده  
و آنرا از ماخذ كتاب خویش و انموده که ما سمعت انفا و سهارنبوري در مرفوض حاجبا افادات او را نقل کرده  
بلکه بغير خوش فني با توالت بوقعا بل اهل حق استدلال و احتجاج کرده چنانچه در مرفوض بغير نقل حديثي از ترمذي گفته

و همه تو ای نفس مقبول است و در اهل علم متداول پس نبودن نور علم بران یعنی چه بلکه در فقهای خفیه کم کسی مثل او  
منصف مزاج محقق طبع دین و در هر چاشمه او را در تحریر عبارت عربی طوری خاص و طریقی مخصوص است که کراسا  
بیک وضع مسجع و قفنی مینویسد و در تحقیق فقه و حدیث و دریافت علوم کلام و معقول و بطول دارد از هر کتاب  
او رتبه تحقیق نمایان است و دستگاه او دران علم عیان و انقراض او بر ارسال مالک و اصحاب شافعی در بعضی مسائل  
نه از راه عصبیت و هوست بلکه بنابر وضوح اوله برخلاف آن و این ستم اختلاف در جمیع اصناف علمایا و  
حدیثا موجود است مخصوص بوی نیست انتہی و فاضل رشید ملا علی قاری بلفظ ما یأید ما یؤدّه فارده و لا یؤدّه الا تحقیق و ضابطه  
و ذرّه الراشدین گفته و مولانا علی قاری در شرح فقه اکبری فرماید اول الملوک معاویه و غیره میفرماید فقیهین آن  
معاویه و من بعد الا لیکون خلفاء بل ملوکا و امر اعدا انتھی و شاه سلیمان الله ملا علی قاری را از عسائره  
علمای خود ظاهر کرده و بنقل او استدلال نموده چنانچه در معرکه الاراء گفته ملا علی قاری که از علماء علمای ماست در شرح  
شامل علی ما نقل نموده نوشته که ولید و انه صلی الله علیه و سلم افرم و له یقل احد من الصحابة انه صلی الله  
علیه و سلم افرم فی موطن من المواطن الخ و مولوی حمید رعلی معاصر در ازاله الغین ملا علی قاری را از  
اکابر مجتہدین و ائمّه و بافاده او احتیاج کج خواجه سلیمان که بیعت یزید مقدم و بیعت اهل کوفه بظاہر متأخر است مگر چون  
اهل حل و عقد از خلافت یزید کاره و ستکلف بودند و جلوس او را تجویز نمیکردند و استحقاق جناب امام حسین مجمع  
علیه بود و حقیقت بیعت یزید کان لم یکن شد و الحمد لله که این سخن هم از زبان فقیر فیلسف و دلیل بر نیامده زیرا که  
اکابر مجتہدین مثل ملا علی قاری در مر فاه شرح مشکوٰۃ از تالیف ابو عبد الله بخاری و حاکم نقل میکنند و از بزرگان  
تابع صحابه میرسانند که خلافت حقیقه در شهر پیغمبر خداست صلی الله علیه و سلم و اهل حل و عقد همین بلاد در کار اند و  
ملک و سلطنت در شام است و انعقاد این بطور تسلط و غلبه است که برای نظام عامه قرار دادند و بیعت اهل شام و  
و شوق را اعتباری نیست انتہی و در مسندی الکلام نیز او را از اکابر و ائمه بنقل و توسک و تشبث فرموده چنانچه گفته بلکه  
از اهل المؤمنین صدیق علی ما قال بعض الاکابر مثل علی القاری و المحقق الدبلوی در بیان روایت متقارن و فیها نام حضرت  
امیر در بعضی از طرق است و انتہی و محجوب نماید که مولفات و مصنفات ملا علی قاری نزد علمای اهل سنت بغایت معروف  
و مشهور است و در کتب اجازات و مرویات ایشان مثبت و مسطور انفا کمال مدح و ثنائی آن از خلاصه الانجلی  
و اتحای السبله مولوی صدیق حسن خان معاصر دستخ و تاج الدین و مان کی در کفایه التطلع گفته کتاب بشرح الشکال  
اللعلمه للملا علی بن سلطان القاری رحمه الله تعالی اخبر به عن الشیخ محمد حسین الحنفی النقشبندی

بکون

على الفتح  
الحوال  
الاجاز  
الاجاز

حتى امسكه عنده ولم يولده شيئا من البعوث لمشاوثة في المشكل واخرج الحافظ عبد الملك بن  
سليمان قال ذكر لطاء كان احدهم من الصحابة فقه من على قسالة لا والله وقال المحرر الى قد علم  
الاولون والاخرون ان فهم كتاب الله متخصر الى علم على ومن جهل ذلك فقد ضل عن الباب الذى ورثه  
يرفع الله من القلأ الحجاز حتى يحقق اليقين الذى لا يتغير يكشف العطاء الى هنا كلامه عى عد طبك  
وصححه وكذا ابو الشيخ في السنة كلهم عن ابن عباس ترجمان الفران عك عن جابر بن عبد الله ورواه  
بدون فمن الى اخره قال الذهبى كابن الجوزى موضوع قال ابو زرعة كذا حقا فقتضوا به وقال ابن  
معين لا اصل له وقال الدارقطني غير ثابت وقال الترمذى عن الجوزى منكرو عقبه جمع من الأئمة  
منهم الحافظ العلامة قال من حكم بوضعه فقد اخطأ والصواب انه حسن باسناد طرقة لا صحيح ولا  
ضعيف وليس هو من الالفاظ المتكررة التى تباها بالعقول بل هو كغيره اراء معتبة بامتنى ابو بكر وقال  
الزركشى الحديث ينتهى الى درجة الحسن الحق به ولا يكون ضعيفا فضلا عن كونه موضوعا على لسان  
الميزان هذا الحديث له طرق كثيرة والمستدرك اقل احوالها ان يكون بالحديث اصل فلا ينبغي اطلاق  
القول عليه بالوضع انتهى ورواه الشيخ الطائفة في التاريخ باللفظ المزبور من حديث الى معاوية عن الاعشى  
عن مجاهد عن ابن عباس ثم قال قال القاسم سالت ابن معين عنه فقال هو صحيح قال الخطيب قلت  
اراد انه صحيح من حديث ابى معاوية وليس بباطل اذ رواه غير واحد عنه وافق بحسنه ابن حجر وتبعه  
المصنف فقال هو حسن ووجه صدوقه وشمسها وشمسها وشمسها وشمسها وشمسها وشمسها وشمسها وشمسها  
العلم وعلى بابها فمن اراد العلم فليات الباب فان المصطفى هو المدينة الجامعة لمعالي الديانات  
كلها ولا بد للمدينة من باب يدخل منه فاخبرنا بابها هو على فمن اخذ طريقه دخل المدينة  
ومن لا فلا عى عد طبك وصححه عن ابن عباس عك عن جابر بن عبد الله وهو حسن باعتبار  
طرقه لا صحيح ولا ضعيف فضلا عن كونه موضوعا وهم ابن الجوزى ووجه صدوقه وشمسها وشمسها وشمسها  
نيز مناوى ذكر كنوز الحقائق كفته ان المدينة العلم وعلى بابها طائفة اخرج الطبراني هرگاه روايت نموذج  
مناوى حديث مدينة العلم دار كنوز الحقائق شنيدي خطبة كنوز الحقائق كذا ان مدح وثناء كتاب طائفة مشيئة  
شنيدي قال المتأثر الحمد لله الذى كسا اهل الحديث رداء الشرف في كل اقليم ورفع شانهم وعلى ذكرهم في  
كل حديث وقد ايد وخصهم من بين جملة الشرع بمزيد التشريف والتعظيم واشهد ان لا اله الا الله

ملا علی قاری حنفی رح گفته که این حدیث دلیل بر آنکه ابوبکر صدیق از جمیع اصحاب افضل است و چون  
افضلیت انجناب از همه اصحاب محقق شد استحقاق خلافتش ثابت گشت زیرا که لائق نیست که با وجود  
فاضل مفضول خلیفه شود انتہی خصوصاً نزد اکثر شیعی خلافت مفضول را درست نمیدارند و نیز در مافض گفته ملا علی  
شرح مشکوٰۃ از ابن عباس رضی اللہ عنہما روایت کرده که گفت بعثنی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم  
الی علی بن ابیطالب فقال له انت سید الدنیا و السیّد الاخر من اجبتک فقد اجبنا و حبیبک حبیبی و  
حبیبی حبیب اللہ و وعدتک وعدی و وعدی وعد اللہ و الیل لمن ابغضک انتہی فهذا القادر  
کابرهم المتعصب المحقق و واحدہم المتعصب المحقق قد اثبت مع عنادہ هذا الحدیث المسعودی  
و کرا شایانہ بالحق و النجزم قطع الدابر اهل المروءة فلا یقدم علی طعنہ الا الناصب العنود و ولا  
علی غزاة الامم و الکود و لا یمتی فی امرہ الا مرجعہ شقاق الحق المحمود و ولا یمتی فی شأنہ الا مرستی و الیغ  
عن الصادق المنقود و جہ صدق و ہفتاد و چہارم آنکہ عبدالرؤف بن تاج العارفین المناوی الشافعی در  
فیض القدر شرح الجامع الصغیر در بیان شرح افات گفته عن اب مدینہ العلم و ربان سفینۃ الفہم  
سید الخفاء زین الخلفاء ذی القلب العقول و اللسان السؤل بشہادۃ الرسول امیر المومنین  
علی بن ابیطالب القائل فیہ المصطفیٰ مکت مولا فاعلم مولا و القائل هولوشنت لا وقرت لکم من  
تفسیر الفاتحة سبعین و قرا و القائل اذا عبد اللہ و اخو سولہ و الصدیق الاکبر لا یقولہا بعد الاکام  
قتل بالکوفة شہیداً و عمر کالنبی صلی اللہ علیہ وسلم و صاحبہ و جہ صدق و ہفتاد و چہارم  
آنکہ نیز مناوی در فیض القدر گفته انا مدینۃ العلم و علی بہا فنن راد العلم فلیات الباب فار المصطفیٰ  
صلی اللہ علیہ وسلم المدینۃ الجامعة لمعاذ النیات کلمہا ولا ید للمدینۃ من باب فاختران یا بہا  
هو علی کرم اللہ و جہہ فمن اخذ طریقہ دخل المدینۃ و من اخطأ اخطأ طریق الهدی و قد شہد له  
بالاعلیۃ الموافق و المولف و المعادی و الخالف و خرج الکلاباذی ان رجلاً سال معاویۃ عن مسئلۃ  
فقال سل علیاً هو اعلم منی فقال ارید جوابک قال و یحک کرہت رجلاً کان رسول اللہ صلی اللہ  
علیہ وسلم یغیرہ بالعلم غیراً و کان اکابر الصحب یعترفون لہ بذلك و کان عمر بن الخطاب یسأله عما اشکل علیہ  
جاءہ رجل فسأله فقال ہذا علی فاسأله فقال ارید ان اسمع منك یا امیر المومنین قال قم لا اقام  
اللہ رجلیک و محاسنہ من الدیوان و صم عنہ من طرقاتہ کان یبعوذ من قوم لیس ہو فیہم



الحبيب السيب مسعود التاشكدي وغيرهم من مشايخ عصره وتقلد النياية الشافعية بعبق الس  
فذلك فيها الطريقة المحمدية وكان لا يتناول منها شيئا ثم رفع نفسه عنها وانقطع عن مخاطبة الناس  
وانعزل في منزله واقبل على التأليف فصنف في غالب العلوم ثم ولي تدريس المدرسة الصالحة فحضر  
اهل عصره وكانوا لا يعرفون منية علمه لانوائه عنهم ولما حضر الدرس فيها وراى عليه من كل مذهب  
فضلاؤه منتقدين عليه وشرع في اقراء مختصر الزين ونصب الجدل في المذاهب التي في تقريرة بما لم  
يسمع من غيره فاذا عنوا الفضله وصار اجلاء العلماء يبادرون لحضوريه واخذ عنه منهم خلق كثير  
منهم الشيخ سليمان البلبالي السيد ابراهيم التاشكدي والشيخ علي الاجهوني والولي المعتمد احمد الخليلي و  
ولده الشيخ محمد وغيرهم وكان مع ذلك لم يخل من طاعن وحاسد حتى دس عليه السم فمات عليه بسبب ذلك  
فقص في اطرافه وبذنه من كثرة التداوي ولما عجز صار ولده تاج الدين محمد يستفاد منه التأليف ويظهر  
وتأليفه كثيرة منها تفسيره على سورة الفاتحة وبعض سورة البقرة وشرح على شرح العقائد للسعد الرازي  
سماء غاية الاماني لم يكمل وشرح على نظم العقائد لابن شريف وشرح على الفن الاول من النفاية  
للجهول السبيط وكتاب سماء اعلام الاعلام باصول فني المنطق والكلام وشرح على متن الخبئة كبير سماء  
نتيجة الفكر واخر صغير وشرح على شرح الخبئة سماء البواقيت والدرر وشرح على الجامع الصغير ثم اختصر  
في اقل من ثلث حجمه وسماه التيسير وشرح قطعة من زوائد الجامع الصغير وسماه مفتاح السعادة  
شرح الزيادة وكتب كتاب جمع فيه ثلاثين الف حديث وبين ما فيه من الزيادة على الجامع الكبير وعقب  
كتابا بسيما يسمى سماء الجامع الاخر من حيث البلاغ والوفور وكتابا اخر اخا القضاة في كل حديث بينا رتبته سماء الجامع  
الفاوق من حديث خاتمه ورسائل الخلق وكتاب انتقاه من لسان الميزان وبين فيه الموضوع والمنكر  
والمذكور والضعيف ورتبه كالجامع الصغير وكتاب الاحاديث القصار جمع فيه عشرة الاف حديث  
في عشرة كرايس كل كرايه الف حديث كل حديث في نصف سطر بغير طرد او عكسا كما ذكرنا في الحقا  
في حديث خير الخلائق وشرح على نبذة شيخ الاسلام البكري في فضل ليلة النصف من شعبان  
وكتاب في فضل ليلة القدر وسماه اسفار البدار عن ليلة القدر وشرح على الاربعين النووية ورتب  
كتاب الشهاب القضاة وشرحه وسماه معال الطلاب بشرح ترتيب الشهاب له كتاب في احاديث القدر  
وشرح الكتاب المذكور وشرح الباب الاول من اشفاء وشرح الشامل للترمذي شرحا اخرج ما اخرج والاخر

رب العرش الكريم وان محمد عبده ورسوله الهادي الى الصراط المستقيم وبعد فيقول العبد  
الفقير القائل على قدم التقصير عبد الرؤف المناوي هذا كتاب عجب من تأمله دخلت عليه  
المسرة من كل باب جمعت فيه زهاء عشرين الف حديث في عشرين الف راس كل راس الف حديث في  
كل ورقة مائة حديث تقرأ بالعرض على العادة ونصف لعرض بالطول ومن اعلى الى اسفل ومن  
الى اعلى كل نصف سطر مستقل بنفسه ورتبته على حروف المعجم ليسهل تناوله على العرب و  
الجم مع شغل القلب باخراجه يتناول دونها الشواغح ومعتات تطيش في مقابلتها التمام والواسع ريان الزمان  
بها واصنافها من شواغحه والحمد لله الذي جعل على كل حال من الاحوال وسميته كونه للحقائق في حديث  
خير الخلال والمال هو ما دلت مشايخ العصر جاذبة الدهر ان يسمح احدهم بتبشيره عليه متنا و اسناد اليك تبشيره  
جذبا لعا و لم يتصور ذلك من ان يذكرنا و اراكم بتحقيق نجام واجله نقدر من معارف شيوخ والامام و مشايخهم عظم الاعمال  
نزد سنيه مياشه محمد امين بن فضل الله بن محمد بن الحسين بن خلاصة الان كفته عبد الرؤف بن تاج العارفين بن علي  
بن زين العابدين الملقب زين الدين الحداي ثم المناوي الفاضل الشافعي وقد تقدم ذكرتمه نسبه  
في ترجمه ابنه زين العابدين الامام الكبير الحجة الثابت القدوة صاحب المقادير السائرة واجل اهل عصره  
من غير ارتياح كان اماما فاضلا زاهدا عابدا قانتا لله خاشعا له كثير النفع وكان متقربا بحسن العمل مثابرا  
على التسبيح والاذكار صابرا صابدا وكان يقتصر يومه وليلته على كلة واحدة من الطعام وقد جمع من  
العلوم والعارف على اختلاف انواعها وتباير اقسامها ما لم يجتمع في احد من عاصره نشأ في حجر والده وحفظ  
القران قبل بلوغه ثم حفظ المصحف وغيرها من متون الشافعية والفتية ابن مالك والفتية سيرة العرفاء  
والفتية المحدث له ايضا وعرض ذلك على مشايخ عصره في حياة والده ثم اقبل على الاشتغال فقرأ اعلى الدلائل  
علوم العربية وفقهه بالشمس الرملة واخذ التفسير والحديث والادب عن المنور على بن غانم المقدسي وحضر  
درس الامام تاج الدين البكري في التفسير والتعقيل واخذ الحديث عن النجم الفيطي والشيخ قاسم والشيخ حمدان  
الفقيه والشيخ الطبري لكن كان اكثر اختصاصه بالشمس الرملة وببرع واخذ التعقيل عن جميع  
وتلقن المذكور قطب زمانه الشيخ عبد الوهاب الشعراوي ثم اخذ طريق الخلوتية عن الشيخ محمد بن  
اخيه عبد الله واخلاه مرارا ثم عن الشيخ محمد الرومي حين قدم مصر بقصد الحج وطريق البدي امية  
عن الشيخ حسين الرومي المنتسب وطريق الشاذلية عن الشيخ منصور الفيطي وطريق النقشبندية عن السيد

بتحقيقه

وكتاب الامثال وكتاب سماه عماد البلاغة وكتاب اسماء البلدان وكتاب في التعاريف سماه التلخيص  
على مذهب التعاريف وكتاب في اسماء الحيوان سماه قرة عين الانسان وكتاب في اسماء الحياوان سماه  
بيان احكام الحيوان وكتاب في اسماء الاشجار سماه غاية الارشاد الى معرفة احكام الحيوان والنبات والجماد وكتاب  
في التفصيل بين الملك والانسان وكتاب الانبياء سماه فردوس الجنان في مناقب الانبياء المذكورين في  
القران وكتاب الطبقات الكبرى سماه الكواكب الدرية في تراجم السادة الصوفية وكتاب في تصفية  
بيت النبوة وافراد السيرة واطلعت بترجمة الامام الشافعي بترجمة وكذا الشيخ على الخواص شيخه الشيخ  
عبد الوهاب الشعراني وله شرح على منازل السائرين وحكم ابن عطاء الله وتوقيف الحكم للشيخ على التقي  
سماه الحكم بشرح ترتيب الحكم لكنه لم يكمل وشرح على سالة ابن سينا في في التلخيص سماه ارسال اهل التلخيص  
وشرح قصيد تاليفه وله شرح على الواثق المتوفى لم يكمل وشرح على سالة الشيخ ابن علوان في  
التلخيص وكتاب منحة الطالبين لمعرفة اسرار الطواغيت وكتاب في التشريح والروح وما به صلاح الانسان  
وفساد وكتاب في ذكر خلق الانسان وشرح على لافية ابن الوردي في المنامات وشرح على منظومة  
ابن الهيثم في ادراك كل سماه فتح الرؤف الحجاد وهو اول كتاب شرح في الادب وكتاب في ادب الملوك  
سماه الحبل المصنعة في بيان الادب السلطانية وكتاب في الطب سماه بغية المحتاج الى معرفة اصول الطب  
والعلاج وكتاب سماه الدال المنصفي في ذم البخل ومدح الجود وكتاب في تاريخ الخلفاء وقد ذكر فيها اسام  
عظيمة المنفع ينبغي ان يعرف كل منها بالتاليف وله مولعات لغز في هذه الجملة وفيه اعظم علماء هذا  
التاريخ اثار ومؤلفاته غالبها متدولة كثيرة المنفع والناس عليها افتتال ويغالون في  
اثارتها واشهرها شرحه على الجامع الصغير في شرح السيرة المنظومة للعراق وكانت ولا دته في سنة ثنتين  
وخمسين وسميكة وفق في صبيحة يوم الخميس الثالث والعشرين من صفر سنة احدى و  
تلتين والدف عليه بجامع الازهر يوم الجمعة ودفن بجانبه في ربة التي انشاهما الخط المبارك  
فيما بين ريويتي سيد الشيخ احمد الزاهد والشيخ مدين الاشعري وقيل في تاريخ متوفى مات شافعي الزمان  
رحمه الله تعالى وابوهدي شامي ورفقه ليد الاسنيد وترجمه بن حجر عسقلاني گفته قال شيخه شيخه ابو عبد الله  
المنادي في شرحه لشرح الفقه لما غرر الحافظ ابن حجر القضاة بالشمس ابو عبد الله بن محمد بن علي  
سلم كل منها على الاخر واشتهر الحافظ ابن حجر به عندي حديث ظريف بمثل ينبغي من قاضين

التفصيل

المتقى

تفسير

قولات لكنه لم يشرح الفقه السيرة لمجد العراق في شرحين احدهما قولات  
والاخر منج سماه الفتوحات السجانية في شرح نظم الدرر السنية في السيرة الزكية وشرح الخصا  
الصغير للجلال السيوطي شرح صغير سماه فتح الروايات في شرح خصا الجليل شرح كبير سماه توضيح فتح الروايات في شرح  
الترمذي وادع عليه من المصنف سماه الروض الباسم سماه للمصطفى بالقاسم وخرج احاد القاضي البيضاوي  
وكتاب الادعية الماثورة بالاحاديث الماثورة وكتاب اخر سماه بلطالب العلية والادعية الزهية  
وكتاب في اصطلاح الحديث سماه بغية الطالبين لمعرف اصطلاح المحدثين وشرح على رقات  
امام الحرمين واخر على روايات شيخ الاسلام ابن ابي شريف واختصر التهذيب للاسني لكنه  
لم يكمله وله كتاب في الوقوف سماه ينسب الوقوف على غوامض احكام الوقوف وهو كتاب لم يسبق  
المثله وشرح زيد بن اسلان التي نظم فيها اربعة العلوم اصول الدين اصول الفقه والفقه و  
التصنيف وسماه فتح الروايات الصمد بشرح صفوة الدين وشرح التحرير لشيخ الاسلام ذكر باسمه احاد التفسير  
ثم شرح نظمه للمعري بطي بالتماس بعض الاولياء وسماه فتح الروايات التحبير بشرح كتاب التيسير نظم التحرير  
وصل فيه الى كتاب الفرائض وكمله ابنه تاج الدين محمد وشرح على عماد الرضا واداب القضاء سماه  
فتح الروايات القادر بعد هذا العاجز القاصر وشرح على لعباب سماه انحاء الطلاب بشرح كتاب العنا  
انتهى فيه الى كتاب النكاح وحاشية عليه لكنه لم يكملها وشرح على المنهاج انتهى فيه الى المضام  
على شرح المنهاج لم يكمل وكتاب في احكام المساجد سماه تهذيب التمهيد وكتاب في مناسك الحج  
على المذاهب الاربعة سماه انحاء الناسك باحكام المناسك وشرح على المنهاج الوجيه سماه الفتح  
السماعي بشرح لجهة الطحاوي ثم اختصره في نسخ ثلث حجه وكلاهما لم يكمل وكتاب في احكام الحمام الشرعية  
والطبية سماه الزهية الزهية في احكام الحمام الشرعية والطبية وشرح على هدية الناصح لشيخ الاسلام  
لكنه لم يكمل وشرح على تصحيح المنهاج سماه الدرر المصنوع في تصحيح القابن عجائبا لكنه لم يكمل وشرح على مختصر الزمكمل و  
العباسي اجمع الجوامع لم يكمل وكتاب في الانواع الجليل سماه بلوغ الامل بمغز الانواع الجليل وكتاب في شرح على المنهاج  
في علم الفقه سماه النسخ الوضعية في شريعة المصنف وكتاب في غير ذلك سماه في علم الفقه وكتاب في غير ذلك سماه في علم الفقه  
والطب الحديث في احكام البهي والنسخ وكتاب في فضل العلماء اهله وكتاب في اختصار الاول من المباح في علم المنهاج الجليل  
وشرح على القاموس انتهى فيه الى حوت الذال واختصر الاساس ورتبه كالقاموس وسماه احكام الاساس

مالک بن انس رحمہ اللہ تعالیٰ رحمۃ واسعد فی الدنیا والاخرۃ امین و محمد بن علی الشوکانی ویدرہما علی کفۃ عبد الرزاق  
شارح الجامع الضعیف شرحہ شیخ ابیسیط وشرح صاحب حصی وشرح الشہنا وشرح ادا القضاء و طبقا الفتا و غیر  
ذلك لو شئت اذ قد بعد ہا و لا اقلہ علی ترجمہ مبسوطہ و خود طبع ذرا لاصول حدیث میفرماید و جمع البحرین و جمع  
در تحقیق جمع کتب حدیثی طبقا لروایت کہ کا فیت شرح عبد الرزاق و بر جامع ضعیف شرح جلال الدین سیوطی نیز اثر کشادہ القامدین بنی  
و فاضل شید در عرۃ الرشیدین کفۃ مناسک و فیض القدر شرح جامع ضعیف میفرماید الخلفاء الخافض فی الفقه خلا النبۃ اما معویہ  
و زید علی طریقتہ للملوک و لوسموا خلفاء و جید علی معاشرہ درازا الغین ابن عساکر فاضل شیدر آوردہ و فی هذا  
علامۃ المجلد عبد الرزاق و الخافض ہم لا شئت اما کما ذکرنا و قد ثبت هذا التحدیث انہ لم یجہتہ  
نہذا السامع و الذکر و ظنہ نظرتہ عقلا لیسقط لہا و لا یصدق عند الامان المتعذر لمانا و لساوہ و لا یصح عند الامان و العلم  
السنن المتناوہ و لا یندر اعلا الالحا الممنون بالاضال و المعایب و لا یجوز عن انکال الالحا الثابت للضعف و المداوی  
و جہ صدوقہ و مشتمل از حدیث ملا یعقوب سبک لا ہو رد سائلہ قائمہ ثبوت ایخیرت تسلیم فرمودہ اگر چہ  
والت ان براعلیست و افضلیت جناب امیر المؤمنین علیہ السلام کلامی کردہ چنانچہ انتشار استناد ابو جری  
و اثبت و جلالہ مرتبت و علو ثمرت ملا یعقوب نزد این حضرات بہ مستحب اتق مبین فی احوال المتقرین تصنیف  
رزق الکلب بجاو عالم خان و عمل صالح محمد صالح مورخ و مرآت اقباب غای شاہ نواز خان مخفی و محبوبیت  
و انشاء و تہذیب حدیث ثقلین خواجہ غفرلہ کہ خود مخاطبہ الاسقام کلام ملا یعقوب حاشیہ کتاب تحفہ  
مستسک و مثبت گردیدہ و فالعجب کل العجب من الخطاب انکا کثر المصطلح الخا برہ کیست یتسک بکلام جہ  
هذا کافوۃ یتغافل عن تسلیمہ لذلک الحدیث القاطع من اہل الضلال کل دابر و یرکب فی  
قدحہ و طعنہ للمہالک و الذہاب و یعتلی فی ردہ و تہذینہ صموۃ الکاحف المرعی الدابر و جہ صدوقہ  
ہفتاد و نهم انکا ابو العباس احمد بن محمد المقرئ الاندلسی اثبات ایخیرت شریف کردہ چنانچہ و دفع الطیب  
من غصن الاندلس الرطب و ذکر وزیر ماسان الدین بن الخلیل بیکہ قصیدہ والیہ شمس الدین محمد بن احمد علی  
الہواری المعروف بابن جابر بطر القفاط و ارد نمودہ کفۃ و قما یختص بعلی رضی اللہ تعالیٰ عنہ فقل و ارعلیا  
کان سیف رسولہ و صاحبہ السامی لجد مشید و وصہم النبی المجتبی ابن عمہ ابوالحسنین  
الحق کل سود و زوزہ رب السماء من سماءہ و فاہیک تزویجاً من العرش قد بدی ببحیر  
نساء الجنة الغر سودا و حبک هذا سود و السود و نباتا و حلی الزہد خیر جلاہما و قد اشرأ

یعی هذا وهذا یعنی بقول طاهرهون وذلایقول استرحنا ویکذبان جمیعاً فمن یصدق منا و  
نیابو مهدی نقالی در مقابلہ الانانید در ترجمہ ابو العباس زروق گفته و طبقات الصوفیہ تلخیص شبوخت  
الزین عبد الرؤف المناوی الشافعی نے ترجمہ زروق انہ کتب علی الحکمہ نہاؤنلا ذین شیخاً و علی  
القرطبیۃ و علی الرسالۃ عدۃ مشروح و نظم فصول السیلمہ انتہی و از ابن الدربان مرفیۃ المتطلع  
گفتہ کتاب شرح الشماک للعلامة عبد الرؤف المناوی رحمہ اللہ أخبرہ عن الشیخ العلامة الشبراہیم  
و حافظ و فقه محمد بن علاء الدین البیاض و غیرہما عن مولفہ العلامة عبد الرؤف المناوی قد کرہ و  
عن عبد السلام البیرونی رسالة الادب و معرفۃ عمال الاساد و ذکر روایت موطا گفته و کذا یرویہ الوالد عن الشیخ النبی  
من روایۃ ابو مصعب الزہری عن الزین عبد الرؤف المناوی عن النجم محمد بن احمد عن شیخ الاسلام زکریا  
الانصاری عن الأستاذ ابی الفضل بن حجر عن یزید بن ابی اسحاق عن یونس بن ابراہیم الدبوسی  
عن ابی الحسن بن المقیر عن الحافظ ابی الفضل بن ناصر عن ابی القاسم بن منذر عن ابی علی زاهر بن احمد  
عن ابی اسحاق ابراہیم بن عبد الصمد الهاشمی عن مصعب الزہری عن الامام مالک و نیز زائد و گفته  
واما عن الاحکام الصغر للمقدسی فیرویہا عن الشیخ المذکور عن الشیخ ابراہیم اللقانی و الشیخ عبد  
المناوی عن ابی النصر الطبرانی عن الداء ناصر الدین عن زکریا بن محمد بن الحافظ عن ابی محمد عبد الرحیم  
بن القرات عن عمر بن حسن المرغی عن ابی احمد بن البخاری عن مولفہ الحافظ عبد القی بن ہریر  
المقدسی و نیز زائد و گفته و اما سیرۃ یسید الناس فیرویہا عن الشیخ المذکور عن الشیخ عبد الرؤف  
المناوی عن النجم الغیطی عن زکریا عن الحافظ بن حجر عن ابی الحسن محمد بن الحسن الفریسی عن مولفہ الحافظ  
ابی الفتح البیہقی و احمد بن محمد بن احمد بن علی النخعی المکی در رسالہ اسانید خود گفته و سمعت علی شیخنا الشیخ  
محمد المذکور الموطا و رایۃ ابی مصعب بن احمد بن ابی بکر الزہری رحمہ اللہ تعالی بقرۃ شیعنا الشیخ  
عیسی بن محمد الثعالبی لبعضہ و اجازۃ لساثرہ عن الزین عبد الرؤف المناوی عن النجم محمد الغیطی  
عن شیخ الاسلام زکریا الانصاری عن الحافظ ابی الفضل احمد بن حجر عن یزید بن احمد بن محمد الانصاری  
قرۃ علیہا موافقۃ و اجازۃ لساثرہ با جاز تا من یونس بن ابراہیم الدبوسی ان لم یکن ہما عن ابی  
الحسن بن المقیر عن الحافظ ابی الفضل بن ناصر عن ابی القاسم بن منذر عن ابی علی زاهر بن احمد المرحسی  
عن ابی اسحاق ابراہیم بن عبد الصمد الهاشمی قال أخبرناہ ابو مصعب الزہری قال أخبرناہ امام دار الهجرة

ه فبكيت للظل الذي لم ينسب طحق انطوى وعلى انا وشيعة في وقت ما امتلاك انكفاد وقد  
نزهت طرفي في رياض اثاره وملأت ارادان السامع بجنتي اخباره فزيت له نظماً كونثراً ومحاسن  
تملاً الاقواء والاسماع دتاً ومن تاليفه ازهار الرياض في اخبار عياض وفتح المتعال في وصف النعال  
وغير ذلك ولما تفرغ بيقه بمحمد بن يوسف التالوي الملقب بكتب يسأل من الاجازة ه افضح العلم مر بعد  
وباسط كفن البذل من بعد ما كفاً ومجى رسوم الكرمين التي عفت ومجى معين الفضل من بعد ما كفاً  
اجزى ما قد قلته ورويته بفضلك يا ذا الفضل قد خير جفاً فاجابه بقوله سقى الله شرابه وعصر  
ايافاً غلا اعيت محاسن الوصف وانسان عين الورد والمهل الاصف ومشكوة انوار القرات والاداء  
وساحل فيال الكمال على الاكفاً وبأنا اشقات الفضائل اذعت مفخرة في اذن مغربنا شنفاً  
بعثتم بطرس بل برويض الله تقطرت الارجاء من نشر عفاً واملتم اعلى الا له مقامكم  
والبسكم من غرة المطر الاصف من القمار الباع الضعيف جازاً الم تعلموا ان انصواب هو الاعفاً  
ولست باهل الجان فيكم الك اجيز على ان الحق اوق قد تحفى فاضواء فكري اطلبت بها حوادث  
فاوزنه تبدؤونه تطفنى ولولا ارجائى منكم صالح الدعا لباسطرت يمنائى في مثل اخرافاً  
فارجو من الرحمن جل جلاله ومرفضه ان يقبل العدل والصرها انا اذ اشهدت انى اجر تكمر  
على السنن الما لوف المقصد في جميع تاليفى ونظى وان وهى ونشر ان حاز الركاكة والضعفاً  
وكل الذى اروي به عبر لقيته من السادة الغر الكا والى احسن الوصفاً كسيد تاليفى الائمة عثمان  
سعيد فكم لننا معارفه قطعاً عراشيا خرم من اهل فاس وغيرهم كمثل ابرهاردون فاعظمهم ككفاً  
وهذا هو الشيخ ابرهاردون وصفه شميم فلم يحجته لشهيرة كشفاً دعى الله عبداً كان فيه امامنا  
ووالى على مشواه رحمته عطفاً ولا تغفلونى من دعاكم اذا مردت بباب الله سبحانه الكفاً  
وعند ضييم الكا ولياء وذكرهم عسى نزوى من بحر غفرانهم رشفان وان جهل الناس الحقوق بعصرنا  
فشك من راعى الحقوق وما وقي وكاتبه المقري احمد مرتج من الله جل العون والبر العطفاً  
بجاه شفيع الخلق ما لنا لك نومل يوم الدين من حوضه شفاً عليه من الرحمن الف تحية  
ننال بها حسن الختام مع الزلفه وله في مثال نعل النبى صلى الله عليه وسلم ه  
لك الله من مثال نعل كريمة بخير الورى فاقت سنا وسنله يحق لذى داعي لازم وضعه ه



بالزاد من كان يجتدي في فائز الجنات من حل ومن حل على لهار عيال ذلك الترهده وما ض  
من قد بات والصق البسه في السندين العالمين اسوف يعطيك وقال رسول الله في مدينة  
من العلم ويقو الباب الباب فاصدج وبادر انت كمقرئ عباد را و انتخاب ابن مقصوده ببحر وشار ووصف  
واطرا ان برذخه خبا كغفنه وهذا ما دقت عليه من هذه القصيدة الفريدة وليس بيك الان  
ديوان شعرة حتى ما ليكم العلاف انما مناسبه لهذا الباب الذي جعلنا ختمه للكتاب كما لا يخفى و  
محتج من ذكر ابو العباس احمد بن محمد المقرئ ازاك ابراهيمان وفاضل جميل الشان واحد زمان وفردا وان خود  
نزد سنينه بوده احمد بن محمد الحفاجي در ريجان لا ليا وزهرة الحية الدنيا كفته العلامة شهاب الدين احمد بن محمد  
المقرئ المنكر المالكى نزيل مصر فاضل لغز المناقب مشرق وبد رعا و همته سار من المنقب المشرق  
وهو رفيع السداد وبنت محمد منتظم الاسباب ثابت الاوتاد وهو كمال قيل فيه دمتم من غير  
خضر ولين جانب غير خور ذور اى رد اللين في الضرع والتار في الزند وله اثار يشنى عليها ثناء النسيم  
على الند وادب اتمنح باللفظ اتمنح الماء بالبحر وتوصل حكم رفعه التنازع بين زيد وعمر و  
وهو لفقه مالك اكرم سيد مالك وقد بولاه الله في الحديث تكروم بدير العلماء والسند وجد في ارا  
المجد بغير كلاله عن اكرم اب وحده مضت الدهور وما اتين بمثله في لقد اتى ففجر عن  
نظرائه اما الشعر فهو اصمعى يادينه وسلمان يمينته وحسان فصاحته فنامر قضب الاقلام  
الاسجرت شكر اذ راته قبلة الامال واقسمت ان من البيان لسحر الكنه السحر الحلال وهو  
من قوم تعاويزهم الصورم واثارهم في كل جيد تامل انفق عمره في كسب الخير الزايج لما علم  
ان مال المال غادر رايح ولما راي ما يمس من الجسد والنفاق وتجارة الادب ليس لها يسوقها  
نفاق ولم يرض بالكساد ومسايقه المحيد للحواد ارتحل للشام ذات العمد فقال له راعا السدا  
من سابق الجود بالحان جنت يده ثمر الغبارة وقد كنت استقطر خيرة واستودقه وأومل أن  
ربيع التلافي يخضر ورقه ويرد على منده ما يسر الشكالى وينسيها صاعبا لافات والزرايا ما يستدل  
العصم للوهاد وتصغى له اوابدا الايام حتى تصاد وعصر اللثيم لثيم وزمان الكريه كريمة  
والورح في زمن الربيع طلوعه والعقد ليس يزين غير الجعيد فضن على بالاثر والعين ولم يرض  
ان يجتمع بين ساكنين فسبقت المنايا الاماني وجاءني بنعيمه مركبت ابحر به بشير النهاى

له هذه أنهاره في الرياض : أم هذا غزلهما والحياض : بيت معتل الصبا عند هاتين يروى  
حديث الشافعي عن عياض : فيا أما ما جاء مع العللاء : ومن عن ابن الجبير عن الناس فاض : البكار فكره  
بين ابوابكم : تنزه الأحرار في الرياض : اليكم قد رفعت أمها فاقض على الأفكار وانك غر  
قد بايعت الحق سلطانكم : توفية للعهد دون انتفاض : ومحمد بن فضل بن محمد بن رطلان في الأثر  
كفتم الشيخ أحمد بن محمد بن عبد الرحمن بن أبي العيش بن محمد بن أبي العباس المقرئ التلمساني  
المولود في المذهب نزول فاس ثم لقاها في إفريقية بالغرب جاحظ النبا ومن لم ير نظيره في جودة القريحة  
وصفاء الذهن وقوة البديهة وكان آية باهرة في علم الكلام والتفسير والحديث ومعجز البهر في الأدب  
المحاضرات وله المؤلفات المشاعفة منها عرفت الطيب في أخبار الخطيب وفتح المتعالي الذي صنفيه في  
أوصاف نعل النبي صلى الله عليه وسلم وأصناف الدجاجة في عقائد أهل السنة وأزهار الكمامة و  
أزهار الرياض في أخبار القاضيين عياض وقطف المهتصر في أخبار المختصر وأخبار المغر في تكميل  
شرح الصنعة وعرف النشوق في أخبار دمشق وألف في السمين والربيع والتمين وروض الأسرار العاطر  
الأنفاس في ذكر من بقيتهم من أمم من أممهم وفاس والدر الثمين في أسماء الهادي الأميين وحقا شرح  
أم البراهين وكتاب البداية والنشأة كماله أدب ونظم وله رسالة في الوفاء للمحسن في الخلق  
وغير ذلك ولد بلسان ونشأ بها وحفظ القرآن وقرأ وحصل بها على عمه الشيخ الجليل العالم  
أبو عثمان سعيد بن أحمد المقرئ مفتي بلسان ستين سنة ومن جملة ما قرأ عليه صحيح البخاري  
سبع مرات روى عنه الكتب الستة بسنة عن أبي عبد الله التمشي عن والده حافظ عصره محمد  
أبي عبد الله التمشي عن أبي عبد الله بن مزوق عن أبي حيان عن أبي جعفر بن الزبير عن أبي الربيع عن  
القاضي عياض بأسانيد المذكورة في كتاب الشفاء والأحاديث المستدلة في الشفاء جميعها مستون جديدا  
أفرد بعضها في جزء من أراد رواية الكتب الستة من طريقه فليأخذها من كتاب  
الشفاء ومن الخبز المذكور وكان يخبز ببلدة بلسان أنها بلدة عظيمة من اجاسين بلاد المغرب  
وأما في يد المغنمانيين سلاطين مملكتنا وهي الحد للمغرب برب سلطاننا وسلاطان المغرب  
ومرحل إلى فاس مرتين مرة سنة تسع بعد الألف ومائة سنة ثلاث عشرة وكان يخبز بها نارا الخلافة  
المغرب وكان بها الملك الأعظم هو الملك الناصر المشهور بالفضل والأدب المقدم ذكره وإن الفتوى

سنة ستين

التشمي

التشمي

على جرحه منه ينال شفاء وذلك قليل في ماثر من علا على كل اوج اذا جاب نداء  
ومن الذي يحصى فضائل احمد وقد جود الفزان فيه ثناء عليه من الرحمن اذكر نجمة  
تؤسس للمدح الشريف بناء **وله** يا مثل نغال خير فخر العرب ليس اجل واطم للتراب  
كدرمت مدح به بقصد القرب والعذر اجل والمعاذ في **وله** اعظم مثال نغال عز العن  
من ارشدنا الى اجل القرب قبله وكن بحقه معتنيا واجعله وسيلة لدفع الكثر  
**وله** ومثال نغال عرفه منارج في الخافقين ونوره متبلج حاكى نغال اجل من طي النري  
وبدت كواعب سجدة تتدريج فاجعله خير وسيلة ترجو بها دفع المكارة حينئذ يخرج  
صلى الاله على مشرفة الذي اشكال منطقه الهداية تنتج ولما وقفت على كتابه فتح المتقا  
قلت مضمنا لبيقي المعري **هـ** حكي المحراب تمثال ففيه لتاسجيدات تقبيل توالى  
اقول لنعل خير الخلق طرا وقد حاز المهابة والجمالا وعزبه التراب نكال مسك  
لرباه لقد هجر العزرا لا ليمنك في المكارم والمعالي كمال علم القمر الكمال  
وانك لو غلقت الثريا بشسعك ما قطعت له قبلا وكتب له صاحبنا عبد العزيز  
الفشتالى بارك الله فيه **هـ** يا شمة عطست بهار مج الصبا فتضحت بعبيد هائل الربا  
هي الى ساحات احمد واشرحى شوق الى القياك شر حامطينا وصف له بالمنفى من ارضي  
قلبا على جبر الغضا متقلبا بان الاحبة عنه حتى قد ثوى منهم واخر قد ناي وتغيبا  
فذاك تسعد يا زمان بقرهم فاقول اهلا باللقاء ومرحبا اقول استعانة العطاس  
للتسليم غير مستحسنة والمعروف في كلام فصحاء العرب عطس الصبح والفجر وفي شرح الفصيح الممرود  
يقال عطس اذا انجأته صيحة من غير ارادة ومصدره العطس والعطاس الاسم جعل كالادواء  
ويقال ارغم الله معطسه اي افنه وعطس الصبح الفجر على التشبيه ولا في اسحاق العشر في قصيدته  
المشهورة التي اولها **هـ** امطعن الدر الزهر اليواقيتا واحجل لبح تلاقينا مواقيتا  
كم من بكور الى احراز منقبة جعلته لعطاس الفجر تسميتا ومن لطائف بعض المتأخرين  
قوله قلت له والد جامول ونحن في الانس بالتلاقي قد عطس الصبح يا جيبى  
فلا تثنى بالافراق وكتب ابو عبد الله محمد بن احمد المكاقي على كتابه زهر الرياض في اخبار عياض

لاجل

منقبة

فاجابه المقرئ بقوله: اي نظم في حسنه حار فكري: ويختلج بديره صدر ذكرى بطائر الهيت  
الابن شاهين ينمي: من بروض الندى له خير ذكر: احمد المستطين ذروة مجد يلحون من المعالي في بكر  
حل مفتاح فضله باب صل: من معاني تعريفه دون نكر: يابديع الزمان دم في ازدياد بالعل و  
ازدياد تجنيس شكره ولما دخل عليها اعجبه فنقل اسبابه اليها واستوطنها مدة اقامته واهل بيته  
بالجماعة فبالتعريف والعباد ما كثر الناس بعد ما خرج الى صحاح الجامع تجا القبة المعروفة بالباغ وحضر غالب النجباء ما د  
واما الطلبة فلم يتخل من هم احد وكان يوم ختمه حافلا جدا اجتمع فيه الالوف من الناس وعلو الكواكب  
بالبكاء فنقلت حلقة الدرس الى وسط الصحن الى الباب الذي وضع فيه العلم النبوي في الجماعات من رجب  
وشعبان ورمضان والى بكرسى او عظم فصعد عليه وتكلم بكلام في العقائد والحديث لم يسمع  
نظيره ابدا وتكلم على ترجمة البخاري واشتد له بيتين فاذا دان ليس للبخاري غيرهما وهما  
اعتنق في الفراغ فضل ركوع: فعسى ان يكون موتك بغتة: تكلم مصحح قد مات قبل سقيمه  
ذهبت نفسه النفسية فلتة: قلت ورايت في بعض المجاميع نقلا عن البخاري فظ ابن حجر انه وقع للبخاري  
ذلك او قريب منه وهذه من الغرائب انتهى وكانت الجلسة من طلوع الشمس الى قرب الظهر ثم ختم الذكر  
بابات القاهاجين ودع المصطفى صلى الله عليه وسلم وهي قوله: يا شافع العصاة انت رجائي وكيف  
يخشي الرجاء عندك خيبة: واذ كنت حاضرا بقوادى: غيبة الحبيب عندك ليست بغيبة بليس  
بالعيش في البلاد انقطاع: اطيب العيش ما يكون بطيبة: ونزل عن الكروى فازدحم الناس على تقبيل  
يدك وكان ذاك نهار الاربعاء سابع عشرين رمضان سنة سبع وثلاثين والف لم يبق في غيره من العلماء  
الواردين الى دمشق ما اتفق له من المحظوة واقبال الناس وكان بعد ما رأى من اهلها كما رأى كثر الائمة  
بمدحها وقد عقد في كتابه عرف الطيب فصلا يتعلق بها واهلها واورق في مدحها اشعارا الى ان  
قال المجي وقد اطلنا الكلا رحبا اقضاة المقام فلنرجع الى الغرض من ذكر بقية خبر المقرئ فنقول  
وكانت اقامته بدمشق دون الاربعين يوما ثم رحل منها في خامس شوال سنة سبع وثلاثين  
الى مصر وعاد الى دمشق مرة ثمانية في اواخر شعبان سنة اربعين وحصل له من الاكرام ما حصل  
قدمته الاولى وحين فارقها اشتد قوله: ارشام قلبي عنك بارق سلوة: يا شام كنت كمن يخون  
يعذر: كمر راحل عنها الفطر ضرورة: ودع على القرار بغيرها لا يقدر: متصاعد الزفرات مكموم الحشا:

صارت اليه في زمنه ومن بعد ما اختلت احوال المملكة تسبب اولاده الحديث يطول ذكره  
انحل تاركا للمنصب والوطن في واخر شهر رمضان سنة سبع وعشرين بعد الالف قاصدا حج  
بيت الله الحرام وانشد صاحب المراكش متمثلا قول علي بن عبد العزيز الحضرمي  
بحسب تقضي مقامني وحالي تقضي الرحيل فاجابه صاحب المراكش بقوله هلا وخر الله منك قوا  
تعودوا صنعك الجيلا قلت وبيت الحضرمي اول ابيات ثلاثة كتب بها الغزالد ولز ابن سقمون و  
كان في حيزه وبعد هه هذا جثمان لست اقضي بينهم كخوف ان اميلا فلا يزالان في خصام  
حتى اري رأيك الجيلا فوق عز الدين علورقة الرأي الجيلا ان تمنع من الرحيل وتسوغ الاوقات  
في ظل دوحه واحسان غمامة قال المرقى وكتب الى الفقيه الكاتب ابو الحسن على الخزرجي الفقيه  
الشهير بالشاحح بما كتبه ابو جعفر احمد بن جاتم المرقى المغربي الى بعض اشياخه هه اشهر الغريب  
حقا ما سمعنا بانك قد سئمت من الإقامة في واذك قد عزمت على طوع الى شرق سموت به علامة  
لقد زلزلت منا كل قلب بحج الله لا تقم القيامة ثم ورد الى مصر بعد اداء الحج في رجب سنة ثمان  
عشرين والفت تزوج بها من السادة الوفائية وسكنها وقد سئل عرجته بها فقال قد دخلها قبلنا ابن  
الحاجب انشد فيما قوله هه يالهل مصر وجدت ايدىكم في بذلها بالسخاء منقبضة بلما عدت  
القرى بارضكم اكلت كتبى كاني ارضه وانشد هول نفسه هه تركت رسوم غرى في بلادى وصوت  
بمصر منى الرسوم ونفسي عفتها بالذل فيها قلت طاع العلياء صو ولعزم كحد السيف ماض  
ولكن الليالى من خصوى ثم زلزل بيت المقدس في شهر ربيع الاول سنة سبع وعشرين والفت ورجع  
الى القاهرة وكرمهها الذهاب الى مكة قد دخلها كبتا ربح سنة سبع وثلاثين خمس مرات واعلى بها  
دروسا عديلا وقد عطف عليه سبع مرات واملى الحديث النبوى بمأمنه صلى الله عليه وسلم ومسمع ثم  
رجع الى مصر في صفر سنة تسع وثلاثين ودخل القدس في رجب من تلك السنة واقام خمسة وعشرين يوما ثم ورد  
منها الى دمشق قد دخلها في اوائل شعبان وانزلته المغاربة في مكان لا يلبو به فارس الى احمد بن شاهين  
مفتاح المدراة جقمقية وكتب مع مفتاح هذه الايام ككف المقر شيخ مقر واليه الزمان مقر بكف مثل صد في تساع  
وعلوم كالبخر في ضمن بحر اي بد رقد اطلع الدهر منه بملاء الشرق نور اي يد رده احمد سيدى و  
شيخى وذخيرة وسمى هذا كاشف فخرى لوبعرا كقدام يسع مشوق بجثة زائر اعلى وجشكرى

شعر رائق في فنح الطيب ومولوى صديق حرجان معاصر دراج سكل لغة الشيخ احمد بن محمد بن احمد  
المفسر التلمسانى المولود المالكى المذهب نزيل قاهرة قلنا خلاصة الاثر حافظ المغرب جاحظ البيا  
ومن لم ير نظيره في جودة الترجمة وصفاء الذهن وقوة البديهة وكان آية باهرة في علم التفسير  
الحديث ومجربا لها في الادب والمحاضرات له المؤلفات الشائعة منها عز الطيب اخبار ابن الخطيب  
المنتهى قلت و ذكر في كشف الظنون انه ساه بعد ذلك فنح الطيب عن غصن الاندلس الرطب  
المنتهى وله اضاءة الدجنة في عقائد اهل السنة ولد بتلسان ونشأ بها وحفظ القرآن وقرأ على  
سعيد بن احمد المقرئ في تلسان ستين سنة ومن جملة ما قرأ عليه صحيح البخارى سبع مرات و  
روى عنه الكتب الستة وان الفتوى صارت اليه في زمنه ارحل تاركا المنصب والوطن الى حج بيت الله  
الحرام سنة ثمان مائة وورد الى مصر تزوج بها من السادة الوفائية سنة ثمان مائة وكره الذهاب  
الى مكة واملى بهادروسا ووفد على طيبة سبع مرات واملى الحديث النبوى بمرأى منه ضلوه ومسمع ثم  
رجع الى مصر سنة ثمان مائة وورد الى دمشق واملى صحيح البخارى وحضره غالب عيان دمشق من العلماء ولما  
الطلبة فلم يختلف منهم احد وكان يوم ختمه حافلا اجلا اجتمع فيه الكلون من الناس وعلموا  
بالبكاء واتى له بكرسى الوضوء فضعده عليه وتكلم بكلام في العقائد والحديث لم يسمع نظيره  
ابدا وتكلم على ترجمة البخارى واشند له بيتين وافاد ان لبس البخارى غيرهما وهما كاهن اعتم  
في الفراغ فضل ركوعه في فستان يكون موتك بغتة بكم صحيح قد مات قبل سقيم ذهب نفسه  
النفيسة فنتة وكانت الجلسة من طلوع الشمس الى قرب الظهر ثم ختم للدرين ببيت قاهن حين  
ودع المصطفى صلواته وهي قوله يا شفيح العصاة انت رجائي كيف يخشى الرجاء عندك خيبة  
واذا كنت حاضرا يقول ادى غيبة الجسم عنك ليس بغيبة ليس بالعيش والبلاد انقطاع  
اطيب العيش ما يكون بطيبة ونزل عن الكرسي فان حمله الناس على تقبيل يده وكان ذلك نهار  
الاربعة سابع عشر رمضان سنة ثمان مائة ولم يتفق لغيره من العلماء الواردين الى دمشق ما اتفق له من الحفظ  
واقبال الناس وكان بعد ما رأى من اهلها ما رأى كثرة الاهتمام بمدحها وقد عقد في كتابه فنح الطيب  
فصلا يتعلق بها واهلها واورد في مدحها اشعارا وجرى بينه وبين اديانها وعلمائها بطارحات  
شنة ودخل مصر واستقر بها بسيرة ثم طلق زوجته الوفائية واراها العز الى دمشق للموطن بما فاضلها

ليست

واللهم من اجفانه يتحدرد ودخل مصر واستقر بها مدة يسيرة ثم طلق زوجته الوفائية واراد العود  
الى دمشق للتوطن بها ففاجاه الحجاج قبل نيل المرام وكانت وفاته في جمادى الآخرة سنة احدى  
اربعين والفت ودفع بمقبرة المجاورين وقال الكايب ابراهيم الاكرمى في تاريخ وفاته قد ختم  
الفضل به فارخوه خاتمة والمقرى بفتح الميم وتشديد اللام واخرها راء مضملة وقيل بفتح الميم  
وسكون اللام لغتان اشهرهما الاولى بالنسبة الى قرية من قرى تلمسك والى هانسية اباائه ورضي الدين  
محمد بن علي بن حميد الحسيني الشامي ورضي القعود سنية بتمهيد الله والى الحسين بن رزق الله بن ابراهيم بن اشراف  
نامى بن عبد المطلب بن حسن بن ابي نجي الغفة فضل في الحوادث المتعلقة بدولة صاحب الترجمة رحمه الله  
الح عام وفاته في سنة ثنتين واربعين بعد اكمال الف ثوب في العالم العلامة الشيخ احمد المقرئ  
للملكى صاحب التصانيف الحجة والعلوم الكثر قولد بتلمسان وسكن فاس من ارض المغرب واخذ  
العلم بها واتسعت معرفته وكملت فضيلته ورجل الى الحرمين ومصر والشام واقام بها وبها الف  
كتابه الكبير المعروف بنفع الطيب في اخبار ابن الخطيب هو كتاب حافل قصد فيه ايراد جملة صاحبة  
مراجيع لسان الدين ابن الخطيب من شعره ومكاتباته وشايخه ومن اخذ عنه ثم اتسع به الحال  
الى انه خرج عن هذه الحلقة فاتي بتاريخ الاذلس بالنسبة ومن يهاكم بالبلد ومنذ افتتحها من  
وتنقل الدول وما جرى في ضمن ذلك من الوقائع والحوادث وكيفية اخذ الكفار لها وخروجهما من  
ايدى المسلمين واطال ذلك بذكر مدائن الاذلس وانهارها وبياتنها وما قيل في ذلك من الشعر  
وما يناسب ذلك من الابيات واللطائف ثم استطاع الى ذكر من دخل الاذلس من علماء المشرق ومن  
خرج من الاذلس الى المشرق وذكر جانباً من انشاء ابن الخطيب وشعره واستشهاداً وكيفية قتله فصار  
ذكر ابن الخطيب في هذا الكتاب وهو نزر قليل بالنسبة الى ما شتمل عليه من الوقائع والحوادث و  
الحاصل انه كتاب متسع في الادب والشعر والاخبار وهو في نحو اربعة اسفار ثم اقام الشيخ المذكور  
في اخرايمه بمصر ثوب في سنة المذكورة وكان واسع الفضل له عسكرة تامة في سائر العلوم ومن  
تأليفه اذهار الرياض في اخبار عياض وروضة الكمال في العاطرة الانفاس في ذكر من بقيته من اعلام  
مراكش وفاس والجناب فيما القيت من الجهابذ وهو اعظم من الذي قبله والذكر الثمين في اسماء الهاد  
الاميين ورسائلنا في صفة النعال النبوة قد شتهر وارجوزة في العقائد وارجوزة في الوفاء الحسن وله



رجل شجاع ودورم و شجاع و شجاع  
از وجهه مفصله انما حديثه في العلم

روایت و اثبات شیخ عبدالحی بن محمد  
رحمته الله علیه در کتاب

وفيلهم به الظافرون فلا يعصى عنه الا الحائرون البائرون بدو ولا يضل عنه الا الخائفون الخاضعون  
ولا يغتره الا التائبون السادرون بما تقوى هواه فانما في هاب به لقادرون وجه صدره و شجاع و دورم  
الشيخ بن سيف الدين النجاشي له في رجاله كتاب في تاريخ شريف فمروده في تاريخه كتاب في تاريخه بنو الميمونين عليه السلام ثم وخرج  
الترمذي والحاكم عن علي رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انما مدينة العلم على  
بابها وقد تكلم في هذا الحديث قال ابن حجر هذا حديث حسن على الصواب كما قال الحاكم ولا موضوع  
كما قاله جماعة منهم ابن الجوزي والقرطبي وجه صدره و شجاع و دورم انما عبد الحق يلهو في رملات شر مشكوة  
اثبات ابن حديث شريف بسياق افادات علمي اعلام خود نموده چنانچه گفته و اعلم ان المشهور من لفظ الحديث  
في هذا المعنى انما مدينة العلم على بابها وقد تكلم النقاد فيه واصله من ابى الصلت عبد السلام  
كان شيعيا وقد تكلم فيه وصح هذا الحديث الحاكم وحسنه الترمذي وضعفه اخرون نسبة  
الى الوضع طائفة ويحذف ما ذكره علماءنا في ذلك بعبارة انهم وان كانت مشتملة على تكرار فنقول  
قال الشيخ محمد بن ابي النضر الشيرازي صاحب القاموس في نقد الصحيح حديث انما مدينة العلم على  
بابها ذكره ابو الفرج ابن الجوزي في الموضوعات عام من عدة طرق وجزم بطلان الكل وقال مثل ذلك جملة  
وعدت في ذلك نظر كما نسبته والمشموع بروايته ابو الصلت بن عبد السلام بن صلاح الهرقي عن ابى  
محمد بن خازم الضريعي عن اعمش عن مجاهد عن ابن عباس رضي الله عنهما و عبد السلام هذا  
ضعفه جدا واتهم بالرفض ومع ذلك فقد روى عباس بن محمد الدوري في سؤالاته عن يحيى  
بن معين انه ساله عن ابى الصلت هذا فوقف فقال ليس قد حدثت عن ابى معاوية انما مدينة العلم  
على بابها فقال قد حدثت به عن معاوية محمد بن جعفر الفيدكي وكذلك روى صالح بن محمد الحافظ  
خبر ابو الصلت محمد بن محمد بن يحيى بن معين ايفرنج بن ابي بن محمد قال يحيى هذا الحديث حديث ابو معاوية اخبرني  
ابن نمير قال حدثت ابو معاوية قديما ثقف عنه وكان ابو الصلت الهرقي رجلا موسرا يطلب هذا  
الا حاديث ويكرم المشايخ يعني نفسه ابو معاوية به هذا الحديث فقد روى عبد السلام عن عهدة  
هذا الحديث و ابو معاوية الضريعي حافظ يحتمل بافراده كابن عيينة وغيره وليس هذا الحديث من  
الا لفاظ المنكرة التي تالها العقول بل هو مثل قوله صلى الله عليه وسلم في حديث اثنى اثنى ابو بكر الحديث  
وقد حسنه الترمذي وصححه غيره ولم يأت من تكلم على حديث انما مدينة العلم بحجاب عن هذه الروايات

ط  
صالح

أحمد بن محمد

واذکر فیہ انشاء الله تعالی مع ذکر کلو احد من ائمة اهل البیت من کان معاصی الهم من اصحابهم علماء  
اکثری ذلک انشاء الله تعالی قریبا وسمیته الصراط السوکی فمناب الالبنی ولقد اجد امر قال الرخا  
فیہ شعر احسنه هذا کتاب نفیس قد حی دراهم فی مدح آل رسول الله وانشاء النعم به من  
کتاب تحفه برزت به ما مثلها فی خبايا الدهر من یحج به فغن به صاحب واعظم فی مطالعة به واستخرج  
الجوهر المکنون فی الضل من یزول عنک العنا والهم سائر به وفیه لهدی صراطا غیر مختلف به فهو  
الصراط السوکی الا هم شهرته به تالیف محقق تالی من هج السلف بالقادری طریقاً فی مسالک به الشافعی  
اتباعا للهمودوفی به ومحمود بن محمد شیخانی از شیوخ مشهورین علمای معروفین سبب بنایت به رفت مرت  
وسموزنت او از اشعار بلاغت شعرا بعض معاصرين قادری که ایک در ضمن صدر صراط سوسی مذکور شد  
ظاهر کافیت کمال و استناد اعم او که فاضل شید بر ویش احتجاج در استدلال نمود چنانچه در کتاب عزة الراشدين به تمام بنیات  
ادعای فدا کردن ابو حنیفه جان خود را بر اهل بیت علیهم السلام گفته و سید محمود قادری قدس سره در کتابیات الذکر  
فرموده قیل ان رجلا اتى ابا حنیفة رحمة الله علیه وقال اخي توفی اوصی بثلث ماله لامام المسلمین  
الی من ادفع فقال له ابو حنیفة امرک بهذا السؤال ابو جعفر الد وافی وکان یبغض ابا حنیفة کبغض  
جماعة من اشقیاء بلذی الامام الشافعی رح فحلف المسائل کذباً انه ما عرف فی هذا السؤال فقال  
ابو حنیفة رح ادفع الثلث الی جعفر بن محمد الصادق فانه هو الامام الحق فذهب المسائل واخبر ابا جعفر  
الد الفی بذلك فقال ابو جعفر هذا عرفت ابا حنیفة منذ قد یلانه بری الحق لغیر نانه دعی بابی حنیفة  
وسقاه السم فی الطعام ففهم ابو حنیفة ذلك فقام لیخرج فقال له ابو جعفر الی ابن ابا حنیفة فقال  
الی ابن ناهن فامر به بالجلوس الی ان عمل السم فیہ فخرج ومات شهیداً فی الطریق انتهى وورین وایت سنا  
امام اعظم کماله بالذکر شده اعنی بعضی گفته اند که در حادثه محمد و ابراهیم چون امام فتوی نوشت به بیعت و اعانت ایشان فرمود  
منصور بران بر طبع شد الح اختلاف فی نیست چرا که سوال متعرب بود چنانکه از عبارات هر دو روایت بر ظاهر است پس جائز است  
که جواب امام اول یعنی فتوی دادن بصرف مال بطرف محمد و ابراهیم باعث تغیر منصور برانجانب و طلب ایشان از کوفه  
بغیر از باعث حبس شده باشند و جواب دوم یعنی فتوی دادن بدفع ثلث سبوحه امام جعفر صادق علیه السلام و  
قابل شدن با امرت انجانب باعث قتل شده باشد انتهى ما فی عزة الراشدين فی هذا القادری کابرهم  
الذی اسماءه الکابرون به و ابراهیم الذی انجانب به الماهرون به قد روی هذا الحدیث الذی یتضمن المناظر

مرح الحارثي بالتوقف في الحكم عليه بذلك وقال وعندك فيه نظر ثم بين ما يشهد له لكونه في المعونة  
 راوى حديث ابن عباس حدث به في الزلزال المجذوم من هودونه قال وابو معوية ثقة حافظ يحتمل في الرواية  
 باب عبيدة وغيره فمن حكمه على الحديث مع ذلك بالكذب فقد اخطأ وقد اخرج الدليمي في مسنده  
 بسند ضعيف جدا عن ابن عمر مرفوعا عن ابن ابيطاب باب حطة فمن دخل فيه كان مومنا ومن خرج  
 منه كان كافرا ومن حديث ابى خذرفعه على باب علمي مبين لامتى ما ارسلت به من بعد حجة ايمان  
 يقضه نفاق والنظر اليه عبادة ومن حديث ابن عباس رفعه انكم في العلم وعلى كنهه والحسن و  
 الحسين خيوطه واودع صاحب الفردوس وتبعه ابنه المذكور لا اسناد عن ابن مسعود رفعه انكم في  
 العلم وابو بكر اسامها وعمر حيطانها وعثمان سبقها وعلي بابها انتهى كلام المقاصد الحسنة وفي فضل الخطاب  
 من كتاب الانساب للامام عبد الكريم بن محمد السمعاني رحمه الله في ترجمته الهرم والواصلت عبد السلام بن صالح  
 بن سليمان الهرم ومولى عبد الرحمن بن ادرج حماد بن زيد مالك بن انس وسفيان بن عيينة وغيرهم  
 كان صاحب فتاوة وزهد قدم من ايام المأمون فلما سمع كلامه جعله من الخاصة من اخوانه وكان  
 ابو الصلت يرد على هل الهوى من البرجسية والجهمية والزنادقة والقدرية وكان يعرف بالتشيع  
 قال الحميد بن سيار المرزى ناظرة فلم لا يفطر رأيه يقدم ابابكر وعمر رضي الله عنهما وكان لا يذكر  
 اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم ورضي عنهم الا بالجميل وكان يقول هذا مذهبي الذي دين  
 الله به عز وجل وقال يحيى بن معين ابو الصلت ثقة صدوق الا انه يتشيع وقال ابو عبد الرحمن  
 ابو الصلت ليس بثقة توفي ابو الصلت في شوال سنة ست وثلاثين ومائتين وايضا في الانساب  
 قال ابو حاتم بن حبان ابو الصلت عبد السلام هو المذكور في عن ابو معاوية عن ابي عمير عن عبيد  
 عن ابن عباس رضي الله عنهما ان قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انما دينه العلم وعلى يها كفر اباد  
 المدينة فليات من قبل الباب وهذا شيء لا اصل له ليس من حديث ابن عباس ولا من هذا الا  
 ولا ابو معاوية وكل من حدث هذا المتن فاعا سرقه من ابو الصلت هذا انتهى كلام فضل الخطاب  
 وفيه الطعن في الحديث فقط لكن الكلام الجاهل مع من ممة الفقه ما ذكرناه قبل لعل ذلك هو لقنوا  
 وجه صدق وشهاد وجمام انتم شيخ عبد الله بن علي بن الحسين راسخة السمعات شرح فارسي شكوة اثبات شيخ  
 الشريف منوه بنانچه گفته وعنه وهم از علي است قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انما دينه العلم

الثابتة عن يحيى بن معين والحكم عليه بالوضع باطل قطعاً وإنما اسلك أبو يعقوب طريقاً مخالفاً لما ثبت  
الابطال له إذ لو كان كذلك لم يحدث به أصلاً مع حفظه وأقامه للحديث طريقاً أخرى رواها  
الترمذي في جامعهم عن اسماعيل بن موسى الفزاري عن محمد بن عمر الترمذي عن شريك بن عبد الله عن  
سلمة بن كهيل عن سويد بن غفلة عن أبي عبد الله الصناجعي عن علي رضي الله عنه أن النبي صلى الله  
عليه وسلم قال أنا دار الحكمة وعلي بها ما تلوها أبو مسلم الكجي وغيره عن روايته عن محمد بن عمر الترمذي  
ومحمد بن زكريا عنه البخاري في غير الصحيح وثقه ابن حبان وضعفه أبو داود وقال الترمذي بعد  
سياق الحديث هذا حديث غريب وقد روى بعضهم هذا عن شريك ولم يذكروا فيه الصناجعي ولا  
يفتح هذا أحد من الثقات غير شريك قلت فلم يبق الحديث من أفراد محمد الترمذي وشريك أحسن به مسلم  
عن أبيه البخاري ووثقه ابن معين والعجلي وزاد حسن الحديث وقال عيسى بن يونس ما رأيت لهذا قط  
أورع في علمه من شريك فعلى هذا يكون مفرحاً حسنًا ولا يرد عليه رواية من اسقط الصناجعي منه  
لأن سويد بن غفلة تابعي محض مروي عن أبي بكر وعمر وعثمان وعلي رضي الله عنهم وسمع فيكون  
ذكر الصناجعي فيه من باب المزيد في متصل الأسانيد والحاصل الحديث ينتهي بجميع طريقته  
إلى معاوية وشريك الدرجة الحسن المحتج به ولا يكون ضعيفاً فضلاً عن أن يكون موضوعاً أو لم أجده  
من ذكره في الموضوعات موزناً في هذا من السندين والله الموفق انتهى كلام الشيخ محمد الدين  
وقال السخاوي في المقاصد الحسنة حديث أنامدنية العلم وعلي بها ذكره الحاكم في المناقب مستنداً  
والطبراني في معجمه الكبير وأبو الشيخ وابن حبان في السنة له وغيرهم كلامهم من حديث أبي معاوية الضرير  
عن كاعش عن مجاهد عن ابن عباس مرفوعاً به بزيادة من أن العلم فليكن الباب ورواه الترمذي في  
المناقب من جامعهم وأبو نعيم في المحلية وغيرهما من حديث علي أن النبي صلى الله عليه وسلم قال أنا  
دار الحكمة وعلي بها قال الدارقطني في العلل عقب تأنيدهما أنه حديث مضطرب غير ثابت قال الترمذي  
أنه منكر وكذا قال شيخه البخاري وقال أنه ليس له وجه صحيح وقال ابن معين فيما حكاه الخطيب في  
تاريخه بعد إداة كذب الأصل له وقال الحاكم عقب إلهما أنه صحيح الإسناد وأوردته ابن الجوزي من  
هذا الوجهين في الموضوعات ووافقه الذهبي غير أنه علق ذلك وأشار إلى هذا ابن دقيق العيد بقوله هذا  
الحديث لم يثبتوه وقيل أنه باطل وهو مشعر بتوقفه فيما ذهبوا إليه من الحكم بكونه بل

يذكر

مفرح

منهم

أبو الشيخ بن جابر

و کابر منتهی در تمام نزد سید سید محمد بن سید جمال ماه عالم بخاری در تذکره الاابر گفته و ذکر علم العالی را  
شیخ عبدالحق قدس سره و الدلفی ایشان شیخ سید الدین نام داشته نسبت ارادت وی بسلسله قادریه  
بود و در ان فیوض باطنی از صحبت شیخ امان یانی پی داشته و بزرگان بسیار را دیده ملازمت نموده و فضلا  
طاهری و باطنی بهره مند بود و در لطافت و طرافت و محبت و سوز و گداز بی نظیر و اعظم علامات بزرگی وی است  
که فرزندش مثل حضرت مخدومی نصیب شد که عالمی از ان فیض مند گشت و چون عظمت بزرگی مخدوم بر دست  
شده بود نهایت محبت میداشت و از سایر فرزندان ممتاز دانسته بارها میگفت که مرا ازین فرزند امیدوار  
و آثار بزرگی و رشد از ایام صبا تا وقت نشود و از چهره مخدومی مینافد از این که فطرت بلند و استعداد عالی  
داشتند و در ایام تحصیل در مجالس درس سخنان مفید و بحثهای قوی داشتند اکثر استادان میگفتند ما از ایشان  
مستفیدیم پس از تحصیل حفظ قرآن نموده بجزیرین شهر یعنی رفته و پیش محشان عالی اسناد تصحیح کتاب و اشیا  
نمودند و با کابر آنجا صحبتها داشت و با شیخ عبد الوهاب متقی قدس سره که خلیفه و جانشین حضرت قدس سره و اولیا  
شیخ علی متقی بودند و یکم معتقد در آن ایام بر مسند ارشاد شمعان بودند صحبت داشته خلقات یافته و بر حضرت  
شیخ لوطی خود تشریف آوردند و بی روشنائی بخشیدند و چون صاحب تشریف انفسی افاقی خواجی محرابی قدس سره  
بدین تشریف آورده بخدمت مستعدان فیض طلبان اشتغال نموده حضرت مخدومی از نهایت تقطش و طلب که  
داشتند بجز اشاره از روح حضرت غوث صمدانی قدس سره ملازمت حضرت خواجی نموده و اخذ طریق تشریف بدین  
آنحضرت یافته و حضرت خواجی نیز ایشان بجمال توجه و تواضع و نیاز پیش می آمد و رعایت خاطر میکرد و امروزی بزرگت  
و میمنت دلی از ذات و الاصفات آن دانای علوم متداوله تناسباتی فنون متعارف است و سخن بجا است که یکی از  
فضلا و زکات روح آنحضرت میگفت این مثل در عهد او نوشته که هر شخص و گوچین شهر بیک نام بنده و سائر این سیر  
بر ولایت دیگر بوجود الفاضل الجودشان فخر نماید و آنحضرت را در علوم عقلی و نقلی تصانیف است و تمام تصانیف  
صغیر و کبیر قریب رسیده الله تعالی سایه فاضل ایشان را بر سر طالبان و مستفیدان همیشه دارد و غلام علی  
از اولیای در سبج العرجان گفته مولا فاضل الدین عبدالحق الدهلوی هو المصلح من الکمال الصوارک  
و المعفی و العاشق الصادق من عشاق الجمال البق رزق من الشهرة قطاجر ناله و انت الموزون  
ذکره اجمالا و تفصیلا و فیه مزارع بدلی لوح من المحرقة غشت علیه فذلک من احواله بالافارسیه  
و انما ترجمه بالعمیه من مبادئ الشعور رشد نطقه عطایه الحق و طلب العلم و قریب ما من ادر الیولوج

داشتند

ووجه تسمیه او شیخ و شمس و شمس از وجه فصله  
اثبات حدیث از کثره العلم و علم الایمان

۴۲۲

اثبات شیخ عبدالحق الدارونی  
لفظه حدیث کثره العلم را

ثبت

منا

المتبتل

محبوب

و علی بابا حسن سرای حکمت و علی در آن است و مشهور بلغفا نام دینة العلم و علی بابا گفته شده که شمس  
نیست که علم از آن حضرت از جانب صحابه دیگر نیز آمده و مخصوص علی مرتضی نیست بلکه تخصیص بوجهی خاص خواهد بود که  
وسیع تر و مفتوح تر و عظیم تر خواهد بود و مثلاً چنانکه آمده است اقتضای کلام علی و اصل این حدیث از ابی الصلت عبد السلام  
بن صلح هر ویست که شیعی است ولیکن صدوق است و در تعظیم اصحاب تقصیر نمیکرد و راه التزمی میقال  
هذا حدیث غریب و قال روی بعضهم هذا الحدیث عن شریک و گفته است ترمذی روایت کرده  
بعضی این حدیث را از شریک بنج الشین که از تابعین است و کم یذکر و اذین عن الصناجی و ذکر نموده اند و روی از  
صناجی چنانکه در بعضی روایات آمده است و گفته است هذا الحدیث عن أحد من الثقات و نمی شناسیم شیخ  
از هیچ یکی از اوقات غیر شریک بنج شریک کلام درین باب بسیارست پاره از آن در شرح مذکور است و وجه محمد  
و مشتاد و وجه محمد آنکه شیخ عبدالحق دهلوی در مارج النبوة اثبات این حدیث شریف کرده چنانچه ذکر کرد اسما  
سایر که جناب رسالت صلی الله علیه و سلم نقل آن را بواسطه گفته هر المجد مادامد الماحی المامول المانح  
المبارک المتبتل الملبش مبشیر المبتل المبعوث بالحق المبلغ المبین المبین المتبتل المتبتل  
الخصم المرحم المتضرع للفق المتلو علیه المتجدد المتوکل المتبنت محاب محبب المجتبی الجید  
الحرم المحض المحلل محمد المحمود الخیر المختار المخصوص بالفضل المخصوص بالمجد المخلص  
للملک المدد مدینة العلم و وجه محمد و مشتاد و شمس آنکه شیخ عبدالحق در اخبار الاخیار در ضمن  
شیخ خود گوید که اثبات این حدیث شریف است و جز نموده چنانچه در خاتمه اخبار الاخیار در شرح حال خود گفته  
آخر صدق نیست من کار کرد و شجره اخلاص من بار آوردم مثال و بر ذقه من حیث که میخواست بر سر من میسری  
را فرستاد که هر نفس او مانده بود از آسمان معرفت نازل و باعث عید و سرور و راوا و او اهل موسی مقامی که جمال  
او ناری است از شجره وحدت طلوع و لوری از جانب طوح حقیقت لامع خلیل لقای که خساره یارایش گلزار توبان  
خلت و گل گلستان بن و ملت است مصطفی جلالی که دانش نمکدان خوانا که از دانش بیان قرآن انا افصح  
ست مرتضی کما لے که دلش باب مدینه علم و فتوح و بر ضمیرش ابواب اسرار لو کشف مفتوح حسن سیر  
وارث مرتبه دانک اهل خلق عظیم و نائب منصب بالمؤمنین رؤف رحیم حسین میرتی که مصدوق  
و یطهر که تطهیر اند و مصدق الامم و فی القری بنزیدین العابدین و امام الصادقین سید التقی النقی  
و العلوی الخلیف محمد سیدی کلیم الله و محبوب حبیب الله و محقق نما که شیخ عبدالحق دهلوی از جمله محققین عظام

البخاری در فائمه اخبار الاخبار و احوال خود نوشته اند سه چهار ساله بودم که الم نخان این طائفه در کام جان  
این حقیر ریخته تربیت باطنی را بنمیه شفقت ظاهری ساختند بعضی از ان نخانان خصوصیات وقت بنمودن خزینه  
خیال مانده است خالی از غریب نیست و غریب تر از وی آنکه فقر را حالت انقطاع خود که مدت عمر دوسال و نیم  
خواند بود اینچنان در خاطر است که گویا حکایت دیر و زست از قرآن مجید سبق در سبق ایشان بنمودند و سخن میگویند  
همین مقدار تعلم کرده ام در دوسه ماه قرآن تمام کردم و در مقدار یکماه قدرت کتابت و سلیقه انشا پیدا شد  
از کتابهای نظم و اشعار شاید چند جزو از بوستان و گلستان و دیوان حافظ تعلیم کرده باشند بعد از ختم قرآن  
میزان صرف یاد دادند امصباح و کافی خود تعلیم نمودند و از باب ارشاد شاید جزو سطلی بنمودم و از ده  
بودم که شرح شمس و شمس عقاید بخواندم و پانزده سالگی مختصر و مطول گذرانیدم بعد از ان ب حفظ قرآن نیز موقت شدم و در همین  
قیاس بر سائر کتب عبور کردم مدت هفت هشت سال ملازم درس بعضی از دانشمندان ماوراء النهر ماندم میگفتند  
که ما از تو مستفیدیم ما را بر تو منتی نیست از طفولیت نمیدانم که بازی چیست و خواب کدام و آرام چه و آسایش کوی هرگز  
در شوق کسب علم طعام بوقت بخورده و خواب در محل نبرده در رستان تابستان بکدر سه دلی که بعد و میل مسیت  
میرفتم و در سایه چران غریب میشدیم و با وجود احوال اوقات در مطالعه و بحث هر چه از مشروح و حاشی بنظری آن تقدیر  
ان بکتابت از فروریات وقت بود چند بار در دستار موسی سر آتش چراغ گرفته و مرا تار سید حرارت با بکجه  
و ماخ خبر نه و با وجود این در کثرت صلوٰه و اوار و شب خیزی و مناجات هم در طفولیت جد واجتهاد با وجود  
می آنکه مردم حیران آن بودند مالی الان تعلیم و افاده عاذا الله بلکه تعلم و استفاده بمرمی بر من حضور و جمعیت  
من موقوف احتیاط خلق نمائده از ذکر زید و عمر و ذکر کتب خود مذکور نشود نیز در ملال و حکم و صیت پدر که می گفت  
مان تا ملای خشک و ما هموار نباشی همواره از عشق و محبت دم میزنم چاره گیر چارگان مرا بجانب و طلبید و  
بسوی خانه خود کشید انچه از انعام آنحضرت صلی الله علیه و سلم بشارت یافته ام اشارت نتوانم کرد در طریقت مرید سید  
موسی از اولاد شیخ جیلانی در طریقه علیه قادر یام انتی ملخصا بر لوح سنگ مرا ایشان سطر ی چند مرقوم  
که محصل احوال ایشان است در اینجا ناظر الکرام تا شیخ بلگرام تعلیم و شیخ ابوالمجد عبدالحق از مسادی شتو بطاعت  
حق و طلب علم که بسته نزدیک باوان بلوغ اکثر علوم دین تحصیل کرد و در سن است و دوسالگی از بنمیه افاد  
شده کلام مجید از برگرفته برسد افاده شست هم در عنفوان جوانی جاذبه الهی در رسید یکبار دل از انبار  
و دیار برگزیده متوجه برین بحر گشت مدتی ندیدم بآن مقامات شریف اقامت در زید با قطاب زمان بولیا







کبار محبت داشته بود و الله اعلم و حضرت ارشاد طالع البیان اختصاص یافت و علاوه آن تکمیل فرموده  
باب رکات فراوان بموطن بایست مراجعت فرموده است پناه ده و سال جمعیت ظاهر و باطن ممکن یافته تکمیل فرموده  
و طالع البیان بجا آورد و بنشر علوم سیمای علم شریف حدیث پرداخته نهی که در دیار عجم احیاء از علمای متقدمین  
و متاخرین دست نداده ممتاز و مستثنی گردید و در فنون علمیه خاصه فن حدیث کتب مقبره تصنیف کرد چنانکه  
علمای زمان اعتنای بان در زیده دستور العمل خود دارند و اهل دانش از انواع و عوام بجان خریداری میجانند  
تصانیف ایشان از صغیر و کبیر بصید مجلد و مجتبی ابیات بیان تصدیق بر سر در مجرم سینه نبندد و پناه ده و هشتاد  
نور انوار تو طوبی و علیا عظمه داد و در سینه یکبار و پناه ده و دو تمام الکی و کث ده پیشانی بعالم قدس خراسید تاریخ ولادت  
شیخ اولیاست و تاریخ رحلت فخر العالم انتمی کلامه مقبره او در دلی بر کنار حوض شمسی واقعت از ان شهر مصنفات  
ایشان لغت شرح مشکوٰه در عزلی و اشعه اللغات در فارسی و شرح سفر السعاده و اخبار الاخیار و مدارج النبوة  
و اثبات بالسنه و چهل ساله است الی غیر ذلک و اطلاع و عبور ایشان بر کتب فقه حنفیه چندان است که بیان  
نشان کرد که کتب حروف بزیارت مرقد شریف مکر فیضیاب شده و کوششی عجیب بستگی غریب در آن مقام یافته  
تولیف ایشان در بلاد هند قبول و شهرت تمام دارد و همه نافع و مفید افتاده اما خالی از گوشه تصنیف نیست  
میل نظم بهم داشتند و حق تخلص میکردند و این ابیات از ایشان است حق کجا و صحبت کس که خیال دوست  
دار و بخود چو مردم دیوانه عالمی به حق بیان شوق بی پایان نمیرسد پناه ده و کتاه ساز فقه دور و دراز از ایشان را  
فقیه ایت در لغت بنوی قریب به شصت بیت که بعد از وصول به مدینه در حضرت صلی الله علیه و آله وسلم  
خوانده شده اولش اینست بیایدل می آری هستی خود ترک عوی کن به میفکن چشم بر صورت نظر در عین معنی  
کن به ایشان را بلجناب شیخ احمد بهر سندی مجد و الف ثانی نقاری بود لیکن در آخر عمر از آن خیالات جموع  
فرمودند و در مکتوبی بنحو اجسام الدین خلیفه شاه باقی بالله قدس سرهم نوشته اند درین ایام صفای نفیض محبت  
شیخ احمد سلمه الله تعالی از خدمت او زرت اصلا پر و بیشه بیت و نشاءه جلالت میمان مانده قطع نظر از رعایت  
طریقه و انصاف و حکم عقل با این چنین غریزان و بزرگان بد نباید بود و در باطن بطریق ذوق و وجدان و غلبه  
چیزی افتاده که زبان از تقریر آن لال است سبحان الله قلب القلوب و مبدل الاحوال شاید ظاهر بیان استبعاد  
کنند من نمیدانم که حال چیست و چه سوال است انتی بلطفه و وجه این نقار که حضرت شیخ را در تقلید مذمت تصنیف  
بود و محمد در حدیث و تفسیر و ششصد و پنجاه آیات حدیثیه العلم و دفع طعن از آن

وجه صد و نهم که اندریان بن عبد الرحیم بن ابی حکیم الحشتی الثمانی حدیث مدینه اعلیٰ را بحکم و الجرم و الجرم قول  
 رسالت ابی علی علیه السلام وسته چنانچه در سیر الاقطاب گفته آن ختم الخلفاء الراشدين آن وصی رسول العالمین  
 آن سر و قریل ایمان آن مقدم صاحب عرفان آن شیرینش وغان معدن صدق و صفا آن مقرب حدیث آن مقدس  
 صمدیت آن مظهر العجائب آن مظهر الغرائب ان پادشاه و الاجاه آن سر خشمه اولیا و الله آن محرم راز الهی ان اوقف  
 اسرار شاهی آن امیر المؤمنین آن امام الثقلین آن اسد الله الغالب آن صاحب لشارق و المغرب قدوة الاخيار  
 زینق البرار حیدر کر جهان مدار الخ المصطفی حضرت شاه مردان علی المرتضی بن ابیطالب کرم الله وجهه که وصی و  
 داماد و رازدار و محرم الاسرار و ابن عم رسول الله صلی الله علیه و سلم است و باوصاف بزرگ و عطا و رزم و غما و صوفی  
 ممتاز شده و کام روی خلق و اعلم دارم و اکرم و اشجع و اوجوب و معظم کرم و معلی بوده و بکثرت علم و عمل قبول رسول  
 صلی الله علیه و سلم انامدینه العلم و علی بابها مخاطب شده و اول کسی که رایت تم طوفان ایمان بر سرش گردیده او بود و  
 بالباس خرقه فقر و اودات از حضرت سید المرسلین محبوب رب العالمین صلی الله علیه و سلم و سوز گزیده خواجیه بنید  
 بغدادی رحمة الله علیه میگویی بدین شیخانی که اصول الله اعلی المرتضی و در قرآن مجیدی و پنج آیت است که دلالت میکند  
 بر علو مرتبه و بطریق تصریح و بایت ترنهم رکع استجد ببتغون فضلا من الله و رضوانا نیرانا نجله است که  
 در شان حضرت وارد گشته و حضرت سالت پناه صلی الله علیه و سلم در باب انتخاب رسیده من اراد ان  
 ينظر الى ادم و صفوته و الى يوسف و حسنه و الى موسى و صلاته و الى عيسى و زهده و الى محمد و خلقه  
 فلينظر الى علي بن ابي طالب انتهى فمذا صاحب سیر الاقطاب قد ثبت هذا  
 الحديث الطيب المستطاب بالحق القائل لا س الا ريت اب و الجرم القامع راس كل شاك  
 مرتاب فلا يترك عنه الامم بناء قدوة الشا حین بالآداب و لا يطعن فيه الا من مرق علی القیاد  
 كالنصاب و ولا یقدم علی غره الامم انتصب الجرم الحی و لا لا انتصاب و ولا یصدی لوده الامم  
 انتداب لا یشاء المبالا طل اشدا الانتداب و وجه صد و نهم که اندریان بن عبد الرحمن بن عبد الرسول بن قاسم  
 الحشتی در مرآة الاسرار ترجمه جناب امیر المؤمنین علیه السلام گفته مصنف کتاب وصول الاداب ظنیف شیخ  
 سیف الدین باخرزی قدس سره آورده که آنحضرت همین کلیم سباه علی مرتضی را پو شانیده بود و آنرا سنده  
 خرقه اعلی گرفته است و میگوید که حضرت شیخ نجم الدین کبری قدس سره اخبار صحیح نقل کرده است که خرقه اعلی  
 عبا بود که آنحضرت بجای مرتضی رسیده از علی کرم الله وجهه تا بشان بخادست بدست رسیده است و نیز میگوید



وجه صدور نور و در وجه مفسدات  
حرف در مینه العلم و در فطح ان

اثبات علی بن احمد عزیزی  
حرف در مینه العلم را

شرح جامع صغیر فقه الممدیه العلم و علی بالهاضن انا العلم فلیات الباب یوخذ منه انه  
ینبغی للعالم ان یعمد للناس بفضل من عرف فصله لیاخذ واعنه العلم عرق عد طب ک عن  
ابن عباس مدک عن جابر بن عبد الله قال الشیخ حدثنی عن ابي عبد الله طرقه و محجب ناکه علی عزیزی  
از عالم علمای معتمدین کبار و افاض محققین ستیزین عالی فخر زو سنیه میباشند محمد امین محبی در خلاصه الاثر فی  
اعیان القرن الحادی عشر گفته علی العزیزی البیولا فی الشافعی ک امامافیه با محمد نالفاظ متفکد کیا سیر  
بعید انسیا مولط با النظر التحصیل کثیر التلاقی تنوع ما تنوع داموا صفا کثیر الاستعداد العلم بحیا الله اصول الفقه  
حسب الخلق و الحاضره مشارا الیه فی العلم شارک النور الشیرا ملسی فی کثیر من شیوخته و اخذ  
عنه و استفاد منه و کان یلازمه و در و سه الاصلیه و الفرعیه و فنون العربیه و له مولفات کثیره  
نقله فیها ینزید علی تصوفه منها شرح علی الجامع الصغیر للسیوطی فی مجلدات و حاشیه علی شرح  
التحریر للقاضی زکریا و حاشیه علی شرح الغایه لابن قاسم فی نحو سبعین کراسته و اخرى علی شرح جها  
للخطیب و کانت وفاته بکولاق فی سنه سبعین و الف و یسار و الف و العزیزی بفتحه و معجمتین کسور  
بینهما یا محتبیه نسبة للعزیزی من الشیخ قتیبه مطهر فی فصل العزیزی کابرهم العزیزی و خابهم الزبیری قد استبحر  
هذا الحاریر الکریمه علی الذهب البرزخ و لیس ترتیب و تحقیق الامن فقد لعماء التزییل التیمیزيه و کلا یوفک  
عنه الامن راج علیه لغرامه التقهین و التفریز و کلا یتصدی لطفه کاهن جاش الضغن و فصل  
بالمشکله زبیری و سیجاریه القاهر بطشه و ما ذلک علی الله بعزیز و وجه صدر و لو و رسوم کمال الضبا  
نور الدین علی بن علی الشافعی القاهری الشافعی اخی شریف را تحسین نموده چنانچه در حاشیه خود بر موبینه  
که مسمی بتیسیر المطالب السنیة کشف اسرار الموارب اللدنیة می باشد ذکر اسمای خباب سالتاب صلی الله علیه و السلام  
و گفته قول من العلم و الترون و غیره فروعنا فقهنا العلم و یام و الصوا ان یستخرج کما قاله الحاریر و ان یحجب  
و محجب نماذک علامه شریف المسمی از محققین اعلام و منقذین فحار و متبحرین عظام و متمیزین و الاتقام نزو سنیه  
میباشند محمد امین محبی در خلاصه الاثر فی اعیان القرن الحادی عشر گفته علی بن علی ابوالضیا نور الدین الشیر  
الشافعی القاهر خاتمه المحققین و ولله تعالی بحسب العلوم الثقلیه و اعلم اهل زمانه لم یات مثله فی  
دقه النظر و جوده الفهم و غیره استخراج الاحکام مر عیار العلماء و قوه التائی فی البحث و اللطف و الحزم  
والانصاف یحیت انهم یعمد منه انما ساءوا الاحد من الطلبة بکلمه حصل له منها تعب بل کان غایه

که ایضاً حقیقت خرقه است که حقیقتاً این خرقه را واسطه طهارت تشریف پوشیده خرقه گردانیده است پس رسول الله  
صلی الله علیه وسلم حقائق اسرار نبوت و ولایت را در خرقه ودیعت نهاد. و آن خرقه را در برابر المؤمنین علی  
پوشانید و ب مذیة علم را در صورت لباس خرقه بنور گردانید و باین تشریف مشرف گشت که انت منی منزلة  
هارون من موسی الا انه لا یجد انتهی و محتجب باشد که کتاب مرآة الاسرار را مشاهده کبریت و اسفار عرفای سنیة این  
دیارت اکابر و افایم ایشان باین استناد دارند و ازان در کتب خویش نقل می آرند شاه ولی الله و الدراجة محط  
در سال انبیاة فی سلاسل اولیا الله گفته و هم در مرآة الاسرار مذکور است که حضرت گنجشکر در مرآة القلوب میفرماید که آن  
میخوایم که نعمت سجاه ملک هند و ستار یکسی دیگر در هم تلف غیب وارزاد که شیخ نظام الدین در راه دست بردار  
تاوی برسد که نصیب اوست انتهی و فاضل رشید تمیذیة مخاطب حیدر ایضاً لطافة المقال گفته صاحب  
کشف اصطلاحات الفنون نقله عن مرآة الاسرار میفرماید ابل غل آنها اند که تابع کتابی نبی نباشند انتهی فهاذا  
صاحب مرآة الاسرار کابرهم المحرز لجلیل الفخاذا قد نقل الحجة بهذا الحدیث العزیز  
المشاره و العزم بذلک الخیر المشرق المنارة حیث ذکر وصف ابی الائمة الاطهار علیه سلام الله  
ما وصف الفجر بالاسفارة بباب مدینة العلم رغدا لاف اهل الحق والافکار و وجد عا  
لمعاطس اصحاب الکافة و الاستکبار الکافین انز و تدیرة الغی ربک متن العشار و ندیم حیث  
لا یفقه اء متذارد و مرابطی صحیة الجراح اودت به غوائل التباب و التباد و وجه صدور و لود  
و یکم آنکه شیخ بن علی بن محمد بن عبد الله بن علوی بن ابی بکر بن جعفر بن محمد بن علی بن محمد بن احمد الجعفری حدیث  
مذیة العلم را باجماع و الیوم قول جناب رسالت صلی الله علیه و آله و سلم نهاده و چنانچه ذکر کنز البرکات الکبیرة و الاسرار الالهیة  
الغیبیة لسادات مشایخ الطریقة العلویة الحنفیة الشعیة گفته و قال صلی الله علیه و سلم انما مدینة العلم  
و علی بابها و من اراد العلم فلیات الباب و محمد باقر و مرآة الخصال علامه جعفری عالی سمات و کمال تجرد و نهیت  
تمهید و علوم عقلیة نقلیه نزد انجمنات سابقا در مجلد حدیث طبرستان و سیر بن شده فهاذا الجعفری  
حبرهم المعروف عند الصدور و علمهم المفرد بین الجمهور و قد اثبت هذا الحدیث المرو  
الماثور عن النبی الحبوب علیه و آله سلام الله ما وصف الفجر بالجشوة بجماعت رض من المنکرین الصد  
و جزم فقم من المجاهدین الظهور و الحمد لله علی سطوع الحق بانه الایقان و السفوف و وظایف الصو  
باکمل الاتباع و الزهو و وجه صدور و لود و و هم آنکه علی بن احمد بن محمد بن ابی اسیم الغزیری در سراج نیر





ما يقول اذا تغير من احد من تلامذته الله يصلم حاله يافلان وكان شيخا جليلا عالما عاظا  
له قوة اقدام على تفرغ الكتب الشكليات ورسومه قدم في حل افعال المقتضيات لها موقرا  
في النفوس بحيث ان الانسان اذا تأمل وجهه النوراني وحيته البيضاء الطاهرة وهيئة الحسنه  
يخشم لرؤيته ولا يريد مفارقتها وكان حسن المئامه لطيف المداعبه لا يتكلم الا فيما يعنيه وكان  
محله مصنوعا عن الغيبة وذكر الناس بسوء وجميع اوقاته مصروفه في المطالعه وقرآه القرآن والصلوة  
والعبادة وكان هذا في الدنيا لا يغير احوال اهله بها ولا يترحم الى احد منهم كما لا يشغلته خبر كان  
م في السوق تنزاح الناس مسلمها وكافرها على تقبيل يده ولم ينكر احد من علماء عصره وقرآه فضله  
بل جميع العلماء اذا اشكلت عليهم مسألة يراجعون فيما في دينها لهم على حسن وجه واتمه وقال في العلوة  
سرى الدين الدروى لا يكلمه احد الا على ما في كل فن وكان يقول ما في الجامع الا اعمى ويشير اليه  
وكان سرى الدين هذا فريد عصره في العلوم النظرية وسئل الشيشي عن سرى الدين وعن المتحجج  
فقال ان سرى الدين كان في الطالع الدرر لا يقدر عليه احد فيه واذا نقل الى غيره وقف يشير الى قوله  
استحضاره واما الشبراطسى فكان اذا نقل الى اى فن كان لا يخل ولا يتوقف لقوة فهمه وسرى  
استحضاره للقواعد من العلوم وكان جلامر جبال العلم لا يفيض من البحث في الدرس يتعب  
ان لم يبحث معه الطلبة ويقول لهم مالنا اليوم هكذا اذا لبحث مع احد من المتقدمين بحث  
بلغاية الادب من مقوله كانه قيراط من الادب خير من اربعة وعشرين قيراطا من العلم ولد ببلد مشهور  
ومعظمها القرآن وكان اصا به الجحد وهو بر ثلاث سنين فكف بصى وكان يقول لا اعرف  
من الاوان الا الاحمر لانه كان يومئذ لا بسه ثم قدم مصر وصحبه والده في سنة ثمان بعد الالف  
حفظ الشاطبية والخلاصة والبهجة الوردية والمنهاج ونظم التحرير للعمري والفتا والحجرية والكنية  
والرحبية وغير ذلك وتلا جميع القرآن السبعة طرق التيسير والشاطبية وختمه في سنة ست عشرة  
والف ثم قرأه كله للعشر من طريق الشاطبية وختمه في سنة خمس وعشرين الف على شيخ القراء في زمانه  
الشيخ عبد الرحمن الهنوي وحضر دروس الشيخ عبد الرحمن النابك ومختصر الزنى في المدرسة الصلاحية بجوار  
الامام الشافعي اخذ الفقه والحديث عن النور الزياى وسالم الشيشي وناقض به كثيرا وكان يحكى عن كثرة  
وقعت له معه تقدم ذكرها في ترجمة الشيشي ولازم النور الجليل هذا السير الملازمة الكلية والشمسية



وجه مدد و نود و سوم از وجوه مقتضات  
حدیث مدنیة العالم و وقع طبعه

۴۳۴

تحسین بن المسلمی الشافعی  
حدیث مدنیة العلم را

الشیخ شرف الدین بن شیخ الاسلام زکریا و کان له مشہد عظیم و حصل الناس علیہ من الجرح  
یعمد لمثلہ والشبراہلمسی بشیر منجیة فوجہ فراء والف مقصودة علی زن سکری کما فی القاموس مضافہ  
الیہ ملس بفتح المیم و کسر اللام المشددة و السین المهملة او مرکبة ترکیب منج وھی قریة بمصر و عمید التمد  
بن حجازی الشیر بالشراوی و ترجمہ ہسین فی طبقات الشافعیہ کفہ شیخ مشایخ الاسلام ملک العلماء الاعلام الشیخ  
نور الدین علی الشبراہلمسی المکنی بابی الصیاکان رضی اللہ عنہ علی خلق عظیم و نفع عظیم و کان  
فی التواضع والاہل و عدم دعوی العلم علی جانب عظیم و لم یزل یطلب العلم علی مشایخہ  
یحیی دروسہم قال لہ الشیخ محمد الشبراہلی الی متی طلب العلم علی المشایخ و تحضر دروسہم الزہد  
بالجولوس لا فراء العلم فی الدرس و نفع الطلبة فامتل کلامہ و قراء العلم و انتفع الناس بہ و ان  
کتبا کثیرة منها حاشیة علی متن المواہب للشیخ احمد القسطلانی و بی مادة شرح الشیخ محمد الزرقا  
وحاشیة علی شرح ابن حجر المہبتی علی الہمزیة وحاشیة علی شرح الہجیة و علی شرح المہاج و شرح الرملی  
و غیر ذلک من البکبب الفنیسة و کان اماما فی سائر العلوم الشرعیة والعقلیة من فقہ و حدیث و تفسیر  
و اصول و معانی و بیان و نحو و صرف و قرأت و غیر ذلک من العلوم الدینیة و کان الغالب علیہ علم  
الوہب اللدنی توفی یوم الخميس ثامن عشر شوال من شہور سنة سبع و ثمانین بعد الالف و دفن  
بترتیبہ المجاورین بحجرتہ الشیخ حسن الشربلانی و رضی الدین مجرب بن علی بن حمید و در تفسیر العقود و السنہ  
بتمہید الہدایہ الحسینہ و ذکر حوادث سنہ سبع و ثمانین الف کفہ و فی هذه السنہ توفی العالم العلامة  
شیخ الاسلام نور الدین بن علی الشبراہلمسی کان رئیس العلماء و مقدم الفضلاء و انتہت  
الیہ ریاسة العلم بمصر و غیرہا و سالم بن عبد اللہ بصری در رسالہ اہل مد و معرفة علو الاسناد و ذکر مشایخ والد  
خو و کفہ و منهم العلامة المتقن والفہامۃ المتقن الشیخ علی الشبراہلمسی المصری فانہ احاز سید  
الوالد بجمع یحیی لہ وایتہ عن مشایخ اعلام کمالہم الشیخ ابراہیم اللقانی و منهم الشیخ علی الاجموی  
والشیخ شہاب الدین احمد الدیسکی عن النجم الغیطی عن شیخ الاسلام زکریا الانصاری عن الحافظ ابن  
حجر عن الحافظ الکبیر ابی الفضل عبد الرحیم العراقی بسندہ المعروف ابی بجمیع کتب الفقہ و الحدیث  
و التفسیر و الاصول و المعقول و المنقول و نیز در رسالہ اہل مد و کفہ و منهم الشیخ العلاء احمد البشیری  
اخذ عنہ سید الاولاد و احازہ بجمیع مروایہ و مسموعاتہ بسندہ عن مولانا الشیخ سلطان المراحی

التي كانت اواز شيخ طرقيت شاه ولي الله والد الخاطبة بللة از شيخ عبد الله بن سالم البصري ست كبر ازان  
 شيخ سبعة مياشكه شاه ولي الله اتصال سند خود بايشان حمد الهى كرده طريق تعظيم و تفخيم ايشان بجلال و  
 وعظائم القاب سپرده چنانچه شاه ولي الله در رساله التباكه گفته و اين فقير را خرقه نقشبنديه از شيخ ابو طاهر بن  
 رسيده و ايشان را از سكه كس لذر گوار ايشان شيخ ابراهيم كرمى و شيخ احمد بن يحيى و شيخ عبد الله بصرى ملى و شيخ ابراهيم  
 ارتباط شيخ احمد قشاشى ست از بنه تافهين و خرقه عن ابي المواهب احمد التناوى و عبد الله شيخ محمد بن محمد بن  
 عبد الرحمن القيسى عن مولا ناصر الدين بن اخت ملا حكامى عن مولا ناغيان الدين احمد بن مولا نا  
 علاء الدين محمد بن مولا نا عبد الرحمن جامى عن مولا نا سعد الدين الكاشغرى عن مولا نا نظام الدين  
 خاموش عن خواجه علاء الدين عطار عن خواجه با و الله بن نقشبند و شيخ محمد بن خيال بن طريقه كنده از سيرة مولا  
 البخى عن ملا محمد عرب البلخى عن ملا آقا الشيرازى عن ملا حاكمى و عن ميرزا ن عر محمد و ملا اعظم ملا  
 خواجه كى عن مولا نا محمد تافى عن خواجه عبید الله احرار و الشيخ عبد الله البكر لیس المخرقة من يد شيخ  
 عبد الله بافتشير المكي عن الشيخ آج الدين السبهي نزيل مكة عن خواجه محمد باقى بسنده المذكور و بود  
 تاج الدين از شيخ محمد بن عبد الله بن سالم بصرى و وصفه و شيخ عارف از عبارات رساله امداد سالم بن عبد الله بصرى نیز  
 ما عبد الله بن تافى ظاهر و واضح خواهر گريد و قد هذا عارفهم المجليل تاج الدين و قد ثبت هذا  
 الحديث الذي يخفض له كل ذودين و يدين و قال محمد الله على غم نون المجاهدين و كغنائق  
 المعادين و ديوار هفت احداثين و تباب خردان الكائين و حرمه كنه و پيچم آنكه ابراهيم بن  
 حسن الكردى الكوراني الشهير و روى الشافعى در نبراس ككشف اللباس الواقع فى الاساس گفته و الصلوة و الصلاة  
 على محمد النبى المختار لتبليغ الرسالة التثقلين لا يستبداء شكر نعمته و على اخيه و وصيته و باب  
 مدينة علمه للمنزل هارون الا النبوة و و عهد بعدة فى امته اما اخوه ففى قوله صلى الله  
 عليه وسلم انت اخى فى الدنيا والاخرة رواه الترمذى عن ابن عمر رضى الله عنهما و امانه باب مدينة علم  
 ففوقه صلى الله عليه وسلم انما انا عبد الله و روى الطبرانى فى الاوسط عن جابر بن عبد الله و الترمذى و الحاكم و ابن  
 له منزل ما رواه رضى الله عنه صلى الله عليه وسلم ان الله ان تكون منى منزلة هارون من موسى غير انى بعدك و الشيخ اعن  
 بن افا و اما محمد و البراء بن سعيد و الطبرانى عن ابي عيسى كانت قدس ام سلمة و ابن عمر و ابي جابر بن سمره  
 و علي البراء بن رزين ارقم و اخبر هذا الحد على ما علم الله عنه الفصل الثامن مائة و سبعين الكلام عليه

الخروج

الخارجاء الدین المعروف بنقشبند وهو عن السيد امير كلال وهو عن الخواجه ابي اسماعيل  
وهو عن حضرت العزيز الخواجه علي الرايني وهو عن الخواجه محمد الخير فعنوى وهو عن الخواجه  
ديوكري وهو عن الخواجه عبد الخالق الفخيداني وهو عن الشيخ يوسف بن يعقوب بن ابوالهيثم  
وهو عن ابي علي القامد وهو من ابوالحسن الخرقاني والشيخ ابو علي نسبة الخدمه والصحة  
الاستفاضه بالشيخ ابوالقاسم الكوفي ايضا وحيث كان عند المحققين ان الشيخ ثلاثة شيخ  
شيخ الذكر شيخ المحبة وشيخ الصحة والتم واكل في الارتباط وهو الشيخ الحقيقه ابراهيم ودر ناسبه الشيخ  
ابي القاسم الذي بها السلوك الشيخ ابي علي وبين الشيخ ابي القاسم الى الامام علي بن موسى الرضا است  
طسا الشيخ ابو عثمان المغربي وابو علي الكاتب ابو علي المروباري وسيد الطائفة الجليل البغدادي والسر  
السطر ومعرف الكرخي رضي الله تعالى عنهم ولعمري قد سر الله سره ناسبه اخرى يتصل بها في اولها  
عجيب الجهم عن الحسن البصري عن الله اسرهم وتمام بنسبه الى باب مدينة العلم معروف  
وشتموه فانها الآن ارجع الى راس الكلام فاعلم ان الشيخ ابا الحسن الخرقاني اخذ عن روحانية  
ابي يزيد البسطامي كسبه اويس قد سر الله سره من منبع الاثر عنده افضل الصلوة واكل الحيات  
نسبة سلطان العارفين الروحانية جعفر الصادق والمعروف من خدامته وصحبته غير صحيح والامام  
جعفر الصادق مع وجود انوار وراثته ابا الكرام يتصل بحمد لاهم القاسم بن محمد بن ابوبكر الصديق  
رضي الله تعالى عنهم وهو الفقهاء السبعة في التابعين كان من اكملهم في علم الظاهر والباطن وهو  
منسوب الى سلمان الفارسي رضي الله عنه وسلمان مع تشرفه بصحبة النبي صلى الله عليه وسلم اخذ الطائفة  
عليه السلام وهو النبي صلى الله عليه وسلم الطائفة الاخرى للامام جعفر باعجد الى باب مدينة العلم معروف ونحوه  
كما لا شك في نقشبند تاليف تاج الدين سنبلي رسائل ممدوحه تاليف تقبلوا بسندت شاه ولي الله والمخاطب در انشا  
في سلاسل اوليا الله گفته كاتب الحروف كبريكه شيخ تاج الدين سنبلي خليفه حضرت خواجہ محمد باقر در باب انشا نقشبند  
رساله داره مختصر حضرت الديزگوار از انبايت پسنديد و از ان خط خود از نزديك بعض اصحاب شيخ تاج الدين شاخ  
كزوه بودند و طابا بر ايمان سلوك رسنا و مرقودند اين فقير از ايش حضرت ايشان بخشا و درايه خوانده است خواستم كه  
از ايشان بعينه نقل كنم و بانه التوفيق وشاه ولي الله بعد از اين تمام رساله را در انباه ذكر نموده و بايد دانست كه تاج الدين  
سنبلي از اكابر عرفا عايقام و افخم سالكين با احترام نزديك سني باشد و از جلال مآثر و عظام مفاخر او بتبار افاد و ان خط

مد هب السلف وغير ذلك من المؤلفات التي تنوف على المائة وكان جبالا من جبال العلم  
من بحر العرفان قوفي يوم الاربعاء بعد العشاء من عشر شهر ربيع الثاني سنة احدى ومائة والف  
بمنزله ظاهر المدينة المنورة ودفن بالبقيع رحمه الله تعالى وشيخنا محمد بن محمد النخعي المكي في رساله خود ذكر  
مشايخ فخر رشتي ومنهم العالم الامام الخبير الهمام مرجك افكاره في صحته الاستنباط المنقذ  
في جميع الفنون فكانت مصنفاة جديدة بان تكتب بما العيون وان يبذل في تحصيلها المال والا  
والبنون الشيخ بهان الدين ابوالفضل ابراهيم بن حسن الكردى الكوراني الشافعي الصوفي  
نزول المدينة المنورة في روعا المها كفعا الله تعالى به والمسلمين ورحمة رحمة واسعة في الدنيا والاخرة  
امين وسالم بن عبد الله بن سالم البصري في رساله اوه بغيره علم الاسناد وذكر مشايخ والده خود گفته ومنهم العالم  
المحقق ابراهيم بن حسن الكوراني المدني فقد اخذ عنه الوالد حفظ الله تعالى الجامع الضعيف الخليل  
عجاجة منهم شيخ الحقيقة والطريقة الشيخ احمد بن محمد المدني الشهير بالقشاشي عن الشيخ محمد بن  
بجيرة الرملة بسنده وفخر الدين محمد بن نظام الدين محمد بن الاوانقبادي الملبوي در فخر الحسن گفته قال زبدة المحدثين  
عند المحققين مشيد قواعد الطريقة الجامع به الشريعة والحقيقة سالك الصراط المستقيم الشيخ  
ابراهيم الكردى شيخ شيوخ صاحب المقامات العلمية والكرامات المجلية الشيخ والى الله الحمد سلمه  
تعالى وابقاه في فخر الحديث المولوي حسن زمان معاصر وقول ستحسن شرح فخر الحسن گفته والكردى هذا  
كان آية من آيات الله تعالى في الاصلين والفرع الفقضية وعلوم الصوفية وكان في عصره  
النظر والاشارة في اقطار الارض كلها في سائر ما ذكر وكانت ترد عليه المسائل من الخافقين فيجيب  
ويجعلها رسائل وله في جميع هذه الفنون تحريك كثير عديم للتقدير تعرف منها بارادة علمه غزارة  
فضله كرسالة تصحيح الاخبار والافان التي تجري على السنة الصوفية ونشر الزمزم الذي ذكره في الجواهر والفتاوى  
بفضل المحضر بذكر الله والمسلسلات المسماة بمسالك الابواب في احاديث النبي المختار وطسلك الوسط  
الداني الى الدار الملتقطة للصغاني والمسالك المختار ومسلك الاعتدال ومسلك التعريف بتحقيق التكليف  
وتحقيق عدم تباين الكفار في عذاب النار والحق المذكي وتحقيق التجل في الصوفى ومطلع الحق بتحقيق التميز  
في وحدة الوجود ومد الفنى في فقر بليس كمثل شئ وتنبيه العقول على تنزيه الصوفى عن اعتقاد  
التجسم والعينية والاتحاد والحلول والرد على شيخ سهرزاد وجلاء الفهوم والتمية للمسئلة المهمة والتمنى



ووجه درود و غیر از وجه مفصل اثبات  
حدیث مدینه العلم و دفع طعن از فی

۴۳۸

اثبات مدینه العلم و غیر از وجه مفصل اثبات  
حدیث مدینه العلم را

انشاء الله تعالی وانه کادلالة فيه على ما ذكره و ابراهيم بن حسن کردی کورانی از انا نعم محدثین اعیان و  
اعظم مسندین فیج المكان نزد سنیمی باشد محمد خلیل افندی المرادی در سلك الدرر فی اعیان القرن الثانی  
عشر گفته ابراهیم بن حسن الكورانی الشهر ذوی الشهر فی الشافعی نزیل المدینه المنورة الشیخ الاما  
العالم العلامة خاتمة المحققین عمدة المسندین العارف بالله تعالی صاحب المثل لفات العبد  
الصوفی النقشبند الحق المدقق الاثری المسند النسابة ابو الوقت برهان الدین ولد فی شوال  
سنة خمس عشر و الف و طلب العلم بنفسه و رحل الی المدینه المنورة و توطنها و اخذ بها عن  
جماعة مرصدة و العلماء کالصنفی محمد بن القشاشی و العارف الی الموهاب احمد بن علی الشناوی و  
ملا محمد شریف بن یوسف الکورانی و الاستاذ عبد الکریم بن ابی بکر الحسینی الکورانی و اخذ بدمشق  
عن الجافظ النجم محمد بن محمد العامری الغزنی و بمصر عن ابی الغزائم سلطان بن احمد المزیحی و محمد  
برجله الدین البابی و التقی عبد الباقی الحنبلی و غیرهم و اشتهر فکرة و علاقه و راه و هرعث الیه  
الطالبون من البلیدان القاصیه للاخذ و التلقی عنه و درس بالمسجد الشریف النبوی و المؤلفات  
نافعه عدیة منها تكمیل التعریف لکتاب فی التصریف و حاشیه شرح الهدایة للتصدیق و شرح  
العوامل الجرجانية و التبراس کشف الالتباس لواقع و الاساس جبر العتید مسئلة اول واجب  
و مسئلة التقليد و ضیاء المصباح فی شرح بیجة الارواح و جواب سوال اعقل تقبل و لم تقبل الله  
و التمه للمسئلة المهمة و ذیلها و القول الجلی فی تحقیق قول الامام زین الدین بن علی و  
تحقیق التوفیق بین کلامی اهل الکلام و اهل الطریق و قصد السبیل الی توحید الحق الکوکیل و شرح  
السماء بالعقیده الصحیحة و الجواب المشکور عن السؤال المنتظر و اشراق الشمس بتعریف الکلمات  
المختص بلغة السیر الی توحید العلم الکبیر و عجالة ذوی الانتباه بتحقیق اعراب لا اله الا الله  
و جوابات الغریة عن المسائل لجاویة الجهریة و العجالة فیما کتب محمد بن محمد القلع سؤاله و القول  
المبین فی مسئلة التکوین و انبائه و الانباء علی تحقیق اعراب لا اله الا الله و افاضة العلم بتحقیق  
مسئلة الکلام و الامناع الحیث بتحقیق الکسب الوسطین طر فی الافراط و التفريط و الحان الزکی شرح  
التحفة المرسله الی النبی و مسالك الابرار الی احادیث النبی المختار و مسلك السداد المسئلة خلقا فعال  
العباد و المسلك الجلی فی حکم شط الوالی و حسن لایة فی حکم ضرب النوبة و انحاف الخلف بتحقیق

الجواب

الجوابات

سباسب المعی فیها لهدیه و لا یجتری علی قدحه الا من هو مولع بالعدان فیه و لا یجاس  
علی رده الا من جلب لحدیثه و حی الخف و اللهدیه و وجه صد و ششم آنکه علامه سماعیل بن سلیمان الکزدی  
البصری حدیث مدینه العلم را قطعاً و تماماً قول جناب کتاب صلی الله علیه و آله وسلم و انموده و یغادر واضح السداد  
ان ابطالان و هو ان جسات ابن تیمیہ سلیط اللسان که بفریب عداوان و ترکت نسبت خطا بساحت علیای  
جناب امیر المومنین علیه السلام گردیده و اصرار و استکبار فرموده چنانچه در کتاب سبیل النظر فی دفع شبهات ابن حجر  
جائیکه نظری از عبارات زور و متحقق و الی را شرح نموده است میفرماید یا ک و لا یختر ان یطوهر الکفار  
و الاحوال من الذنوب یعنی آثار الفکر کس امر تعات و حمل الحکار و غیر ذلک لانه ایست نافع و لا یفید  
و هو لیس علی شیء و من المرفعه بالله بل قد یکو المتصف بها صاحب انتقاد علی المشایخ بنظره الانفسه  
ان یدری حقیقه الامر عند دون غیره و کثیر من اهل هذا الشأن هلکوا فی اودیة الحذیره  
لانهم اعتدوا هم الجمل المركب فلا یدرون و لا یدرون کابن تیمیة و ابن المقری  
و السعدی و الثقفانی و ابن حجر العسقلانی و غیرهم فان اعتراهم علی معاصیرهم و علی من سبقهم  
الموتی حال علی حصیرهم طریق الحق عندهم کاعیر و قد زاد ابن تیمیة باشیاء و من جعلها ما ذکره  
الفقیه ابن حجر الهیثمی رحمه الله فقتلوا و الحدیثیه عن بعض اجلاء عصره انه سمعه یقول و هو  
علی منبر جامع الجبل بالصالحیه ان سیدنا عمر رضی الله تعالی عنه له غلطات و ائی غلطات و ان  
سیدنا علی رضی الله عنه اخطأ فی اکثر تلخیصاته مکان فیما لیت شعری من ان یحصل لك الصواب اذا  
اخطأ عمر و علی رضی الله عنهما بکرمک اما سمعت قول النبی صلی الله علیه و سلم فی حق سیدنا  
علی رضی الله عنه ان اهل مدینه العلم و علی باهما و قوله فی حق سیدنا عمر رضی الله عنه  
ما سالت عمر عا الا و سالت الشیطان فجاوبه فحیه و قوله ما نزل الحق لعمر من صدیق  
فیایوم من هؤلاء خصمه یوم الغیة و انی برجی له السلامة اتمی و هذا صاحب جلاء النظر  
بارع و حلیل المخطیة قد احتج به هذا الحدیث العظیم الا انه قد لدغ راس المعاند المذنب الا انه قد لا یقطع  
اکثر من غیره لقیه و لا یخص و لا یصل عنه الا من اصیب لغیه فی البصر و لا یحجم عن ادعائه الامر بان  
بید الغزاة و سدره و لا یحجم عن استیقامه الا من رد علی شرب الهامیه و صدره و وجه صد و نهم  
آنکه محمد بن عبد الباقی بن یوسف الانهری الزرقانی المالکی در شرح مواهب لدنیة و مقام شرح اسماء جناب

الی ان علم الله بالاشیاء و احوال التفصیل و المسالك القویة و مطابقة تعلق الخبرة بالحادث بتعلق  
العلم القدي و الجواب العتید و قصد السبیل و بلفظه السیر و الاماع المحیط بتحقیق الکسب باین طرف  
الافراط و التفريط و تعلیقات علی الفصوص و الفتوحات و غیرها مؤلفات الشیخ الاکبر رضی الله عنه  
غیر ذلک و فخرت اسانید فی الامم لا یقلط الهمم و لا یحتاج الی زیادة ترجمه - و از مجامع مشرق و مغرب  
ابراهیم کردی آنست که او یکی از ان مشایخ سبوت است که شاه ولی الله و له مخاطب بر اقبال سنه خود بایشان حمد الهی نمود  
و ایشان از اصفا جلیده و القا جمیله شایخ جل که ارام و ائمه قادر و علام مشهورین بحرین مجتربین و مجمع علی فقهائین بن برین  
الخافقین ستود چنانچه در رساله ارشاد الی سمات الاسا و کما سمعت سابقا گفته فصل فدا فصل سند الی الله  
بسبعة من المشایخ المجلة الکرام الائمة القادة الاعلام من المشهورین بالحق من المحترمین المجمع علی  
فصلهم من بین الخافقین الشیخ محمد بن العلاء البابی و الشیخ عیسیٰ المغربي و الشیخ محمد بن محمد بن سلیمان  
الروحانی المعرف و الشیخ ابراهیم بن الحسن الکردی المکنی و الشیخ حسن بن علی الجعفی المکنی الشیخ احمد بن محمد  
المکنی و الشیخ عبد الله بن سالم البکشی ثم المکنی و لكل واحد منهم رسالة تجمع هو فیها و اوجع له فیها اسانید  
فی علوم شتی و از ادله زاهره و حجج باهره عظمی جلالت ابراهیم کردی آنست که خود شاه صاحب دهرین کتاب تحفه  
بجواب ایه اتنا و لیکم الله کما دیت سابقا راه کمال تعظیم و تفخیم او پیوده بکری بعضی تفهیمات باطله و کمال خوشنوتی نمود و حش  
قال جواب دوم حقه شیخ ابراهیم کردی علیه الرحمة و دیگر اهل سنت نوشته اند که ولایت الذین امنوا در زمان خطاب البتة  
نیز بالاجماع از کثرین خطاب نمود و بی ادوات اثباتی است بخوارش و او پس چون با حق ظاهر و انشد لایه اثباتی خرد و او از پیوسته خبر  
حدیثی بعد چهار سال بایافته و چهار سال پیش دلیل هم در غیر محل نزاع قائم شده و در شایعه یعنی امامت بلا فصل حاصل  
گشت انتهی و انیقام محل کمال استعجاب رباب افهام است که شاه صاحب جنان در صد و دوین و تحجین سده لال ال  
حق بایه نام آورده ابراهیم کردی را کمال اجلال اعطایم یادی نمایند و در باب حدیث مدینه العلم از افاده متبینه همین ابراهیم  
کردی عرض و تغافل و اغماض و تجامل میفرمایند بلکه کمال جبارت سر سر خسارت همت قاصد خود را بر روی حدیث  
شیخ بر می گرداند و معاندت افاده و الدماجه خود در حق این شیخ اجل بکریه گفت افاده خود نیز در تجلیل و احترام این اکبر  
چیزی نیست مانند فرض الکردی حبریم المعرفه ابراهیم و وفرد هم الا و حد المتق قد الشهید  
قد روي هذا الحدیث الکثیف من غم الضلال کل حندس کلیل البهیم و اثبت هذا الحدیث  
الکلیه الی سبل الهدی بالملقین و التفهیم فلا یقدم علی الطعن فیه و التوهم الا هو جواب

صلى الله عليه وسلم وكان ذلك بمدينة النورة في عام الثامن والسبعين بعد المائتين والالف <sup>الله</sup> <sup>سيرا</sup>  
ومطالبة جملة من شرح الشفاعة مراجعته الموهب وشرحها العلامة الزرقاني ومع دلالة شيء عمن كتب  
السيرة كسيرة ابراهيم الناس سيرة ابراهيم السيرة الشافعية وهذه الكتب هي اصح الكتب المولفة في هذا الشأن  
فاجبت المحققين الحق عليه من سيرة <sup>منته</sup> صلى الله عليه وسلم من المعجزات وخوارق العادات والآلة  
على حدق اشرف المخلوقات صلى الله عليه وسلم وسامعهم واذا رزقوا شرح موهب كمال عظمت وجلالت  
منها ما ان واضعها هرب وهذه عبارة اتمنا بعد فهذا الكتاب لم يطلبه من طالب ولا رغب الي  
وتصنيفه راتب وانما تطلبت نفسي فيه مزج الموهب فاودعته نقاش بها تافس في شرح السنة  
النبوية وعملنا استجماعة من عند رات حد من السيرة المحمدية وجواهر استخراجها من قاصي  
الحكماء المستطرية وزواجر قديمها ما يقع في السيرة الهاشمية وزعموا اجتنبها كما من جنانا وجنات  
الروضة للدينية يفرحهم عقول نظامها انظر الناظر وبنادي من ابراهيم هذا القاصر في حبيبه حال الشا  
الوهاب قوي قادر انما نعرب وان كثر من سيرة السيرة منها انما للعصوم وقد قال  
من الذي ساء فقط به وصر له الحس فقط وقال ابراهيم وسر النبي ساجوري الامعاء والدين كاتبا  
سلم الى مولفه ولم يتبعه من يلية فكيف وقضى نال ونظري قاصد وجودي في الرمان انا فرج ما  
اقاسية من تلاطم امواج المصوم واقاومه من تراود جيش الغصوم لكن انظر الفرج من الحق  
القيوم مستعين اياه من جدي خطوم به والله اسأل العون على اتقائه والتقوى من امتنانه  
وهو حسنا ونعم التوكيد ثم هذا الزرقاني خاتمة محدثي الكبار وبإقاعة منقديهم  
الذي لا يشق له غبار قد حسن هذا الحديث الثابت عند اهل النقد والاعتبار بالمتحقق  
عند ذوي السيرة والاختبار فلا يرتاب فيه من مارس افادات نقدة الاحاديث والاختبار و  
لا يمتري فيه من تصفح آثاره ولا الاعلام والاختبار ولا يخرج فيه الا من استرسل كالجماء و  
جرحه جبار ولا يقدح فيه الا من منطقت العمياء في غلواء السباب والتبار وجهه صمد ولو  
وشتم <sup>بقية</sup> انك سالهم بن عبد الله بن سالم البري الشافعي رسل الامم بمرقعة الاساقفة واقام سلسلة النظر <sup>بقية</sup> التفتيش  
فقد اخذها الشيخ الوالد حفظه الله تعالى بشيخه عبد الله باقته وهو اخذها عن الشيخ العات  
ناج الدين الدثماي النقة بندي وهو عن الخواجه محمد باقي وهو عن المولى خواجة كي الامكنكي وهو

اسما بصلی علیہ وسلم فکشف عن العلم کما قال علیہ وسلم ان مدینة العلم وعلی بابها رواق الترمذی  
 والحاکم وصحی و غیرهما عن علی والحاکم ایضا والطبرانی وابن الشیخ و غیرهم عن ابي عبد الله الصفاقی انه  
 حدیث حسن کما قاله الحافظان العلائی وابن حجر کما هو موضوع کما رعب ابن الجوزی ولا صحیح کما قال الحاکم  
 لکن فی المحدثین من یشی الحسن صحیحا ومحبب ماندا که علامہ زرقاتی از اکابر محدثین محرزین جلال مراتب وافخم  
 فقہای حائزین عالی مناصب اہل سنت وست وشرح اور بولہ بل نیزہ نشانیہ کبریہ کتبہ اسفا موشہم و عند العلماء الکبار  
 می باشد شیخ جلیل مرادی و رسالہ لہ زرقاتی فی اعیان القرن الثانی عشر کتبت محمد الزرقانی عبد الباقی بن یوسف زہرانی  
 الشہیر بالزرقانی الامام المحدث النساکی الخدیو الفقہیہ العلامة اخذ عن والده وعن النور علی الشہر  
 وعن الشیخ محمد البابی و غیرہم ولہ من المؤلفات شرح علی الموطا وشرح علی المواہب غیر ذلک واخذ عن  
 الشیخ محمد بن خلیل العجلمی والد مشقی والحاج عبد الله الشہرادی وكانت وفاته سنة اثنتين وعشرين  
 مائة والف رحمه الله تعالى ابو محمد محمد بن محمد الامیر المہری الازہری ورسالہ اسانیہ جوہر ذکر موطا کتبتہ  
 سماعا الجدید عن شیخنا السقاط وهو عن شارحہ سبسی محمد الزرقانی عن والده الشیخ عبد الباقی بن یوسف  
 علی الاجہور کالم ویزید محمد امیر الازہری ورسالہ اسانیہ جوہر کتبتہ المواہب اللدنیہ عن شیخنا السقاط عن شارحہ اسید  
 محمد الزرقانی وقد ساق اسانیہ فیہا فی اول شہرہا وکذلک نزلت انشا ولساری شرح البخاری القسطلا  
 ایضا و محمد امیر الازہری ودر مقامات گیر نیز از رسالہ جوہر زرت اسے را بہ تجبیل و تعظیم تمام یا و نمودہ  
 و در کشف الظنون مسطورست وشرح المؤلفات للعلامة خاتمة المحدثین محمد بن عبد الباقی بن یوسف الزرقانی  
 المصری المالکی للمق<sup>۲۲</sup> فی سنة اثنتين وعشرين ومائة والف شهر حافلا واربعة مجلدات جمع فیہ اکثر  
 الاحادیث المرویة فی شمائل المصطفی صلی اللہ تعالی علیہ وسلم وسیرہ وصفاته الشریفہ جزاہ اللہ خیرا  
 ورحمہ رحمة واسعة ویزید وکشف الظنون مسطور وشرح اعنی موطا مالک خاتمة المحدثین محمد بن عبد الباقی  
 بن یوسف بن احمد بن علوان الزرقانی المصری المالکی للمق<sup>۲۲</sup> فی سنة اثنتين وعشرين ومائة والف  
 شربا بسیطا فی ثلثة مجلدات وفاضل معاصرہم بن زینی بن احمد شافعی الشہور بدحلان ودر خطبہ سیرت  
 نبویہ کتبتہ محمد اللہ رب العالمین والصلوة والسلام علی سیدنا محمد وعلی آلہ وصحبہ لجمعین اما بعد  
 فیقول العبد الفقیر المذنب مریدہ الغفران احمد بن زینی بن احمد بدحلان غفر اللہ لہ ولوالدہ  
 ولاشیخہ ومحبہہ وللسلمین اجمعین انہما مر اللہ تعالی علی بقراءۃ الشفا فی حقہ والنبی المصطفی



عليه السلام وهو علي بن محمد زاهد وهو عن القوت الاعظم عبد الله حرار وهو عن شيخ  
الشيخ يعقوب الجرجاني وهو عن حضرة الحاجة الكبير الحاج التحي والدين المعروف بنقشبند  
وهو عن السيد كلال وهو عن الحاج ابا السماسي وهو عن حضرة العزيز الحاج علي الراصيني وهو عن  
الحاج محمد بن الخضر الفغوي وهو عن الحاج ابي عارف الربوي وهو عن الحاج عبد الحليم الفخري  
وهو عن الشيخ يعقوب بن يوسف بن ابوبهرا وهو عن الشيخ ابي علي الفارمدي وهو عن الشيخ ابي  
الخزاعي والشيخ عثمان بن المغيرة ابي علي الكاتب ابي علي الرودي وسميد الطائفة الحنيد البغدادي  
والسري السقطي والمعرف الكرخي رضي الله عنهم ولمعرف قدس سره نسبة اخرى يتصل بها الى  
داود الطائي عن جيب العجبي عن الحسن البصري قدس سره فيهم وتام نسبته الى باب  
مدينة العلم معرفة مشهورة وههنا الآن ارجع الى اس الكلام فاعلم ان الشيخ بالحسن اخذ عن  
روحانية ابي يزيد البسطامي كنسبة اويس قدس سره من منبع الانوار عليه افضل الصلوة و  
اكمل التحيات وهكذا نسبة سلاطين الفار الى روحانية جعفر الصادق والمعرفة في خدمته وصحبه  
غير صحيح والامام جعفر الصادق مع وجود انوار وراثته ابا تاكرا متصلة بجدة ائمه القاسم بن محمد  
بن ابي بكر الصديق رضي الله عنهم وهو من الفقهاء السبعة في التابعين كان من اكملهم في علم  
الظاهر والباطن وهو منسوق المسلمين الفارسي رضي الله عنه وسلمان مع تشرفه بصحبة النبي  
صلوات الله عليه وسلم اخذ الطريقة عن الصديق رضي الله عنه وهو عن النبي صلى الله عليه وسلم  
والطريقة الاخرى للامام جعفر ابا عن جد المدينة العلم معرفة وسالم بن عبد الله بصرى ازكلا  
مشايير وعلمائى بخاريزم وسنيد محمد بن محمد بن الامير الازهرى المالكى در رساله سائيد خود ذكر صحيح  
كفته ويرويه شيخنا السقا ايضا عن الشيخ عبد الله بن سالم البصرى منشأ الملك مولد المكابري  
شيخنا الحرم وهو يرويه من طرق كثيرة منها روايته عن الملا ابراهيم الكوفي عن شيخنا القشيري  
لدى الرغيد ذلك مما هو مفصل في التبت الذي جمعه ولده سيدى سالم وسماء الامداد  
علو الاسناد فكان اسمه تاريخا لعامة تاليفه من غير قصد ثلاثة وشاه ولي الله در رساله ارشاد  
الى هيات الاسناد وكفته واما البصرى فالت ولد الشيخ سالم رسالة اجازني لها بجميع ما نصحه له  
روايته السيد عمر عن جد الشيخ عبد الله المذكور تمت عن اول الكتب الستة ومحمد بن علي الكوفي

باب ص

بها





القضية بالكلية ثم لو تعرضت لما في منقوله من الخطأ في مبانيه ومعانيه الدالة على نقصان معقول  
لصار كما باستقلاله إلا أني اعرضت عنه صفحا لقل تعالى خذ العفو وأمر بالعرف وأعرض عن  
المجاهلين إلى أن قال البرزنجي بعد نقل تمام الكلام المتفق من رسالة القاري انتهى ما رغبنا قدس سره  
العلامة الشيخ علي القاري الحنفى عامله الله بلطف الحنفى هو في غاية النفاسة ومحمد بن زنجي أستاذنا  
واجله رقيق نزيه مست محمد خليل مرادى درسل الدركمته محمد البرزنجي بن عبد الرسول بن عبد  
السيد بن عبد الرسول بن قلندر بن عبد السيد المتصل بالنسب بسيدنا الحسن بن علي بن أبي طالب رضي الله  
عنه الشافعي البرزنجي الأصل المولد المحقق للدفق التحرير الأول المصام ولد بشهر ربيع الأول سنة  
ثاني عشر بضع الأول سنة أربعين والف ونشأ بها وقرأ القرآن وحجته على الدرة وبه تخرج في قيمة العلو  
وقرأ في بلاده على جماعة منهم الملا محمد شريف الكوراني ولازم خاتمة المحققين إبراهيم بن حسن الكوراني  
وانتفع بصحبته وسلك طريق القوم على يد الصفي أحمد القشاشي ودخل همدان وبغداد ودمشق و  
قسطنطينية ومصر واخذ عن إمام العلماء فاخذ بما روي عن أحمد السلاحي وجلب عن أبي الوفاء  
العرضي ومحمد الكواكبي وبدمشق عن عبد الباقي الحنبلية وعبد القادر الصفوري وبغداد عن الشيخ مدح  
وبمصر عن محمد البابلي وعلى الشبراخيتي وسليمان المزاحي ومحمد العنازي وأحمد العجدي وبالحرمين عن  
الوافدين إليهم كاشف أسحق بن جهمان الزبيدي وعلي الديلمي وعلي العقيلي المتغري وعيسى الجعفري  
وعبد الملك السجلهاسمي غيرهم ثم توطن المدينة الشريفة وقصد للتدريس وصار من سادة رؤساءها  
والف تصانيف عجيبه منها الفهارس السبيل في شرح تفسير البضاوي ولاشاعة في شرائط الساعة  
والنوافذ الروافض وشرح على الفية المصطلح والعافية شرح الشافية لم يكمل وخالف الشيخين  
تلخيص المفتاح ومقالة الصعود في تفسير أوائل العقود والضواوي على صيغ فاتحة البيضاء ورسالة  
في الجهر بالبسملة في الصلوة وكانت له قوة اقتدار على الأجوبة عن المسائل للمشكلة في أسرع وقت وأعذب  
لفظ وأسهله وأوجزه وأكمله وبالحجامة فقد كان من أفراد العالم علماء وعملاد وكانت وفاته في غرة محرم  
سنة ثلاث ومائة والف ودفن بالمدينة رحمه الله تعالى انتهى فحصل البرزنجي صاحب الاشاعة  
علمهم المحرز عندهم للكمال والبراعة قد أثبت هذا الحديث المبهر الساعية المتحقق  
المتحقق عند أصحابنا الصانعة فلم تعرض عنها جالب علم نفسه اشتمل الشناعة والمحامد عند ملق



محمد بن عمر الرمي عن شريك عن سلمة بن كهيل عن سويل بن غفلة عن الصنابحي عن علي قال قال رسول الله  
صلى الله عليه وسلم ان ادا الحكمه وعلى بابها حل قال الترمذي هذا حديث غريب في نسخة متكر  
روى بعضهم هذا الحديث عن شريك ولم يذكر وافية الصنابحي ولا يعرف هذا الحديث عن علي بن  
الثقات غير شريك وفي الباب عن ابن عباس انتهى وقال ابن جرير وهذا الخبر عندي صحيحه سنه  
وقد يجب ان يكون على مذهب الآخرين سقيما غير صحيح لعلين احدهما انه خبر لا يعرف له مخرج عن علي  
عن النبي صلى الله عليه وسلم الا من هذا الوجه والاخر ان سلمة بن كهيل عندهم لم يثبت بنقله  
وقد وافق عليا في رواية هذا الخبر عن النبي صلى الله عليه وسلم غير واحد في محمد بن ابي عمار الفراء  
ثنا عبد السلام بن صالح الهروي ثنا ابو معمر بن عبد الله بن عمار عن ابن عباس قال قال رسول الله  
الله عليه وسلم ان امة العلم وعلى بابها من ارا المدينة فليأتها من بابها حتى يراهم من موسى  
وليس بالفضل لنا ابو معاوية باسناد مثله هذا الشيخ لا اعرفه ولا سمعت منه غير هذا الحديث انتهى  
كلهم ابن جرير وقد اورد ابن الجوزي في الموضوعات حديث علي وابي عباس واخرجه في حديث ابن عباس  
وقال صحيح الاسناد وروى خط في تاريخه عن يحيى بن معين انه سئل عن عبد الله بن عباس فقال هو صحيح  
عنه في حديث ابن عباس انه موضوع وقال الحافظ صلاح الدين العلائي قد قال ببطلانه ايضا  
في الميزان وغيره ولم يأتوا في ذلك بعللة قادمة سوى دعوى الموضوع ودفعها بالصدور وقال الحافظان حجر ولسا  
هذا الحديث له طرق كثيرة ومستدرك الحاكم اقل احوالها ان يكون الحديث اصل فلا ينبغي ان يطلق  
القول عليه بالوضع وقال في الفقه هذا الحديث اخرجه كالمستدرك وقال انه صحيح وخالفه ابن  
الجوزي وذكر في الموضوعات وقال انه كذب والصواب خلاف قوله معاوان الحديث مرتب  
الحسن لا يرتفع الى الصحة ولا يخط الى الكذب وبيان ذلك يستدعي طولا ولكن هذا هو المعتمد في  
ذلك انتهى وقد كنت اجيب بهذا الجواب دهر الى ان وقفت على تصحيح ابن جرير لحديث علي في  
تهذيبه لا تاريخ تصحيح الحديث ابن عباس فاستخوت الله تعالى وجرت بارتقاء الحديث عن رتبة  
الحسن الى رتبة الصحة والله تعالى اعلم كلنا في جمع الجمع للشيخ رحمه الله انتهى فهذا هو محمد بن  
صدورهم الجليل الاجل وكابرهم الحرز عندهم الفضل العظيم الجليل وقد اورد في اثبات هذا الحديث  
للمرحوم العلل كلام الشيخ المتناصل شافه اصحاب الخط والمعرض عنه محتجب لغيه وزررته العمل والناس

احد



مخاطب ثابت است که شاه ولی الله حدیث درین عالم را در تصانیف خود روایت و اثبات نموده چنانچه مخاطب  
رساله که موضوع آن بیان توحید و الدامیه خود است علی ما فی ذخیره العقیدة عاشق علیخان الدهلوی میفرماید  
و در مناقب حضرت امیر المومنین خاصه حدیث غدیر خم و انت منی و انما منک و من فارقک یا علی فقد فارقنی و حدیث  
اقتنی بلب خلقک الیک و انما مدینه العلم و علی بابها و حدیث هذا امیر البررة و قال اقبل الفجدة و دیگر  
احادیث بسیار در تصانیف ایشان ثبت است و حدیث روشم برای حضرت مرتضی که از قدیم حدیثین بصحت  
آن اختلاف دارند از طریق صحیح از شیخ ابو طاهر مدنی تا ابوالقاسم طبرانی روایت کرده اند و شواهد آنرا از طریق  
و دیگر محدثان عمده نقل کرده حکم بصحت آن نموده اند و از آنکه حضرت تقی چند واقعه را بطریق صحیح روایت فرمود  
اینکه اگر چه کمال اعتماد و اعتبار و علو مدارج و فزید استناد و اشتغال و سمو معارج ولی الله و الدامیه مخاطب تربت مستنین  
این دیار واضح و آشکار است لیکن بنابر اقیاف اهل دیگر اصناف استطراف جمله اهل اعلام و البصار شطری از  
عبارات جلالت آثار که بنابر افادات این حضرات موزن بجلالت و عظمت اوست مرقوم میگردد و خود ولی الله  
از فضائل خویش که محیر عقول و الباب و موجب صد حیرت و استعجاب و استغراب است بیان کرده چنانچه در تفهیمات  
البهیه گفته تفهیم بای لسان احمد الله عز وجل و بای لفظ اتنی علیه علی ما رزقی فی قنار الملکوت  
من الکمالات باسرها و لوان لی فی کل منبت شعرة لسانا لما استوفیت واجب حمد و ثناء و لیکن  
ذلك بالعلم فقط بل التحقيق والتلون و الا تضایع و اول ما منحنی انه حصل لی علم القضاء و علم  
التفهم من السماء و الارض فانصبغت بصیغ المقربین من الملائكة و وجدت فی قوة التصرف فی الملک  
و وقعت بعض ذلك بالفعل لما ضاف بنا الخیل فی سفرنا للقلب بفتح الباب ثم حصل علم الشرع فعدنا  
النسمة من قبل تصادق منبع الشریعة و صدور حامی الشرع من الملائكة و اختلاط الکمال  
بالاسباب الخارجية المرتبة كما اننا کنا ذقنا الشرع فی دورة الحکمة ثم ففهمناه فی قنار الفرائض  
ثم حصل مقامات الانبیاء کلهم فاما الکمالات المتصلة وعلیها منفردة متنازعة عن غیرها  
و اما غیر ذلك فحصل لنا ان لم نقدر علی تبیانها و جفتنا علی تشریعاتهم و انصبغنا بها ثم حصل  
و مقامات الصحابة و الاولیاء و العلماء فاقینا مقام الوصی و الارشاد و المجدید و غیرها کما  
یضیق التحریر عن بیانها و اتینا الطریقة المتاخمة للنبی امتثال الرسل فی احوالهم و مقاماتهم ثم  
راينا کدیقة غضة و علی ابوابها رجال من العرب یمنعنا عن حقها حق السید المرشد باذنا

و مفتی بنزد این هر دو جناب همین است که منکر لیاقت امیر ولایت ماب برای خلافت رسول العیون  
و سبب کننده آن کرم الله وجهه کافرست الم و نیز فاضل شید در ایضاح گفته حضرت شاه ولی الله محدث قدس  
در کتاب ستطاب حجة الله الباقه در شرح جمله تمییز اعداء الضلال که با حدیث شریف است میفرمایند  
و دعاء الضلال یزید بالشام انهم ما انا نقله و نیز از شیخ الدین خان در عرصة الراشدين گفته عمده المحدثین  
قدوة العارفين شاه ولی الله طیب ثراه در کتاب ستطاب حجة الله الباقه در شرح حدیث ان هذا الامر بدأ  
بنوة و رحمته فیکو خلافة فکة ملک اعرض حداکه کانی عنوان جبریه و فساد فی الارض يستحل  
الحرب و الفروج و الخمر یزفون علی ذلک و ینصرون حتی یلقوا الله میفرمایند اقول فالنبوة انما  
یوفاه النبی صلی الله علیه و سلم و الخلافة بشهادة علی کرم الله وجهه و خلعه الحسن و الملك  
العضوف مشا جوات بنی امیة و مظالمهم الی الاستقرا امر بنی العباس و الجبریه و القو خلافة  
بنی عباس فانهم مهد و هاء علی رسوم کسری و قیصر و نیز در عرصة الراشدين گفته الحال قدری از  
حال و محبت تعظیم حضرت مصنف و والد آنجناب نیز باید شنید جناب عمده المحدثین قدوة العارفين اعنی الم  
ماجد حضرت مصنف در قصیده الطیب المغم فی مرع سید العزیز المرحوم و شرح ان میفرمایند التوفی و لوی حیدر علی ماکور  
منتبه الکلام بعد کلامی گفته وی که این خبر بمسامع مولف رسید چند خبر و صفی متعلق ببحث مطاع  
فرستاد و بر گاه نظر بر ان افتاد معلوم شد که بخطاب خاتم العارفين قاصم المحافلین سید محمد بن سدر مشکاتی  
علی العالمین شاه ولی الله موهوبی لانا الله به هانیه الی یوم الدین خیلی زبانی را که فرموده و لفظاً و مایه را را آنجا  
که شقیای نواصب ختم الله را از بدترین فرق میداند استعمال نموده و نیز در منتهی الکلام بعد کلامی مستقر بر این است  
این توجیه آنست که علمای حدیث در کتب فقه کتاب امام مالک اولی و اقوی و بی نظیر دانسته اند از جمله علمای  
محققین و متبحرین و اعلام و موهوبی رح شارح موطاست که در مصنفی طریقه فرموده که متیقین معلوم شد که  
امر و هیچ کتابی از کتب فقه اقوی از موطائست و نیز در منتهی الکلام بعد کلامی گفته مع ذلک برین تقدیر میباید  
که عادات این بزرگان با جناب سید المرسلین موهوبه بامیر المومنین و در گرا بل بیت طاهرین زیرا که نشاء استیجاب  
و مقالات و قتل و اسرشار و تذلیل و تفضیح کفار ذات مقدس نبوی بود علیه آله الصلوات و التسلیات  
چنانچه امام فخر المکملین زانی در بنایة العقول و رئیس المتبحرین یعنی صاحب رة العینین بتفصیل شیخین ارشاد  
نموده اند و نیز در منتهی الکلام در ذکر سبب فک گفته و حضرت قدوة المحدثین و اسوة العارفين صاحب قررة العینین

فی زمر احادیث  
حدیث و توفیق  
را بخی علی بن  
راج من  
سن حدیث  
از آنجا که



در دو صد و دهم از هر که منسلک است  
حرفی درین کتاب در حق طریقی

روایت شاه ولی الله  
حدیث برین کتاب را

عالم الهند و عارف وقتش الشیخ الاجل والله بن عبد الرحیم الدهلوی رحمه الله تعالی بدعی بقول  
حدیثی ما را که حدیث لصحیحة بر دعل العلماء الاربعة باجمعهم یکو رجحة علیهم فما ذهبوا الیه ولا  
علی ما قال رحمه الله تعالی ونفعنا بایکات حقائقه وعلومه و احیاله و نیز می چهرین در رسالت البیت  
هذا مابدی لنا و حجة الاجماع وقد وافقنا علی هذا الراء قدوة علماء دهره یعقب زماننا الشیخ الاجل  
الصوفی فی الاکمل امام بلاد الهند الشیخ والله بن عبد الرحیم الدهلوی ابو علی محمد الملقب بارتضا العمري  
الجوفاموی البخاری و درارج الاسناد مکتوب خود بنام عمر بن عبد الکرم بن عبد الرسول مشتمل بر استیذان و اردن خود  
و در آن مکتوب مسطور است یاسیدک لا یخفایک اقول الله عینی و یاک ان بعد تحصیل الکتب الدرسية من  
المعقول والمنقول والفرع والاصول من بلاد الهند الی الساندة الاعیان المسار الیهم بالبنان شرف  
باجازة و روایة بعض کتب الحدیث والتفسیر و غیرهما من علماء هذا الشأن فبعضهم یرفعون  
الاسناد الی الشیخ الاجل نقدا الحدیث النبوی عبد الحق الدهلوی والبعض الی العارف بالله فی الفیض  
والله صاحب القول الجمیل والانتباه الدهلوی ولا عیب فی هذه الاجازات الا کثرة الرواة و نیز در  
درج الاسناد جواب این خط خود را از عمر بن الکرم بن عبد الرسول مکتوبی نقل کرده که در آن مذکور است و قد ذکر  
مولای الله یستبزی و هو خیر منی و انه المحقق بان یکون المجیز و ان الله مجاز لما له من السند الکما  
للعفی عن الاعواز کیف کاد فیه الدهلویان اللذان هما عندا هل الحدیث عینان و خود نمی طلب  
در همین کتاب تحفه کما سمعت سابقا گفته و دلائل کتاب اقوال عترت برین عقیده نزد ایشان موجود است  
چنانچه در کتاب زاله الخفا عن خلفه الخفا نیز از آن دلائل مکتوب است و اجماعت و اقوال عترت بتقریب و سوسه  
که بر این گوشه انشدان روزگار و سرای جمعیت خواطر مستحسان این اسرار است درج یافته و مصنف این کتاب طالب  
که در شهر مدلی که نه سکونت داشت آینی از آیات الہی و معجزه از معجزات نبوی توان گفت را قمر این رساله نیز با  
بزیارت او مشرف شده و از گلهای تهریز رنگینش کنار و دامن پر کرده جزا اله خیر انتمی ازین عبارت که در آن  
ذکر و الحمد لله خود با خفائی علاقه البوت او بیوت خود کرده کمال فضل و جلالت و اعتقاد و نهایت سوسه تربت علو شرف  
شاه ولی الله ظاهر است و نیز از آن غایت عظمت و مرح و ثنا کتاب زاله الخفا و شرف و پیداست و رشید الدین خان  
و فیض لطافة المقال گفته این مذهب نزد صاحب تحفه و الدما حدیث که نیرین فلک است و سعیدین سما و در  
و درایت و متبوع سنیان این بلاد اند و حضرت فیض روی سخن بجانب ایشان و قلوب ایشان دارند بهر رست

و دعوت نکرد و فاجحه اجازت درس خواندن فراغ از فنون متعارفه بحسب رسم این دیار در پانزدهم حاصل شد  
از علم حدیث مشکوٰۃ تمام آن خوانده شد و صحیح بخاری تا کتاب الطهارة و شمائل النبی تمام و طریقی از بیضاوی و دیگران  
و چند بار در مدرست قرآن کریم بابتدیه بر معانی و شان نزول رجوع بتفاسیر محمد مت الشیخان حاضر شد و همچنین  
سبب فتح عظیم شد و از فقه شرح وقایع و بدایه تمامها الا طریقی سیر از بهر دو و از اصول حسامی و طریقی از  
توضیح و تلویح و از منطق شرح شمسیه و طریقی از شرح مطلع و از کلام شرح عقاید همه با طریقی از خیالی و شرح حقائق  
و از سلوک طریقی از عوارف و پاره از رسائل نقشبندیه و غیر آن و از حقائق شرح رباعیات مولوی جامی و مقدمه  
شرح لمعات و مقدمه نقد النصوص و از خواص اسما و آیات مجموعه خاصه ایشان و مائت فوائد و از طب موجز القانو  
و از حکمت شرح بدایة الحکمة و از نحو کافی و شرح ملا و از معانی مطول مختصر و از بهیئت حساب بعضی رسائل مختصر  
و درین میان سخنان بلند و در بر فن بخاطر میر رسیدند سال هفتا بهم ایشان مریض شده بر حمت حق پیوستند و اجازت  
بیعت و ارشاد دادند و کلمه یدیکیدی مکرر فرمودند نعمت از بهر عالی آنست که در نهایت رضامندی از فقیر  
بگذشتند و توجه ایشان بفقیر توجه ابا ابی بنی نمائیست بعد از وفات ایشان دوازده سال کما بیش در بر کتب دینی  
و عقلیه مواظبت نمود و بعد ملاحظه کتب مذاهب اربعه و اصول فقه ایشان و احادیثی که مستمسک ایشان است  
قرار داد و خاطر بعد از نورغبی روش فقهای محدثین افتاد و بعد از آن در آخر سنه ثلث و اربعین حج مشرف شد  
و یکسال بجا آورد و در روایت حدیث از شیخ ابوطاهر مدنی و غیره مشایخ موفّق گشت و با مستوطنان حرین از  
علماء و غیر ایشان صحبتهای رنگین اتفاق افتاد و خرخره جامعه شیخ ابوطاهر که حاوی جمیع حرق صوفیه توان  
گفت پوشید و آخرین سال حج گذارده و اوایل سنه خمس و اربعین متوجه وطن شد و در جمعه چهاردهم رجب در  
صحت و سلامت بوطن سید نعمت عظمی برین صفت آنست که او را خلعت فاختت دادند و فتح دوره با پسین  
بر دست وی کردند و ارشاد فرمودند که مرضی در فقه حدیث آنرا جمع کرده فقه حدیث از سر بنیاد کرد و اسرار حدیث و  
مصالح احکام و ترغیبات و سائر آنچه حضرت صلی الله علیه و سلم از خدای تعالی آورده اند و آن فنی است که پیش ازین  
فقیر مضبوط از سخن این فقیر کسی آنرا ادا نکرده است با وجود جلالت آن فن اگر کسی ادرین حرف شبیه باشد گو کتاب  
قواعد کبری بسین که شیخ غزالین اینجا چه جدها کرده بعشر عشیر این فن فائز شده و طریقی سلوک که این زمان مرضی حق  
ست و درین دوره فائز میشو و الهام فرمودند آنرا در مهمات و الطاف و القصد و ضبط کرده و عقائد قدما  
بدلائل و حجج مستوفیان است و بقیه بنوده که محمل مذهب علم کمال یعنی ابداع خلق و تدبیر تملک این عرض مطول

بفضل الشیخین فرموده که باطل محض است هیچ جبار و ایتی بان صحیح نشده و نیز فاضل معاصر در ازالہ العین در  
در ذکر لا عینین نیز گفته و از انجمله است حضرت اسوة الحسینین قدوة العرفاء السالکین شاه ولی الله  
دہلوی نیز از الہ الغین گفته الا ترى ان تصانیف حجة الله علی البریة والد مصنف تحفة الکنی عشرین فائدا  
تنادی باعلی تداء ان ما قلته عین التحقيق لا یمسہ شیء من التشکیک اذ کرم حصول ما قالہ فی کتاب  
المستطاب المستطاب بالالہ الخفاء خلافة الخلفاء فی الفارسیة بالعبارة العربیة و نیز در ازالہ الغین بعد کلام  
گفته پس ناگزیر بعد از الہ الخفاء خلافة الخلفاء که از تصانیف حضرت حجة الہ علی العالمین شاه ولی الله است  
رجوع کرده مقام ضروری را نقل میکنم و نیز در ازالہ الغین کلام گفته اگر کسی را دین اثرش کی میری باشد باید که کتاب مستطاب  
قدرة العینین بفضل الشیخین رجوع کند و بداند کہ حضرت حجة الہ علی البریة والد ماجد صاحب تحفة العینین عشرین فائدا  
ولی الله دہلوی انما التبر بانہا جائیکہ در کتاب مذکور اقوال طوسی را نیز و در بر کردہ سیفر مالک و مولوی صدیق خان  
در اتحات النبلا گفته ولی الله قطب الدین احمد بن عبد الرحیم بن جمیع الدین الشہید بن معظم بن منصور بن احمد  
بن محمود بن قوام الدین عشر قاضی قواذن بن قاضی قاسم بن قاضی کبیر عرف قاضی بدایین عبد الملک  
بن قطب الدین بن کمال الدین بن شمس الدین المصطفی بن شیلک بن عطا ملک بن ابو الفتح ملک بن عمر الحاکم  
بن عادل ملک بن قارون بن جرجیس بن احمد بن محمد شہر یار بن عثمان بن طمان بن ہمالیون بن قریش  
بن سلیمان بن عفان بن عبد الله بن محمد بن عبد الله بن عمر بن الخطاب بکذا ذکرہ فی الامداد فی ماثر الامجا  
پس نسب ایشان بنجلیفہ ثانی حضرت فاروق بسبی واسطہ میرسد در ترجمہ خود جزو لطیف نوشته اند لخص  
ولادت این فقیر روز چہار شنبہ چہارم شوال مقارن طلوع شمس نہ تاریخ عشر از قرن دوازدهم واقع شد  
بعض اماران عظیم الدین تاریخ یافتند و حضرت والدین و جماعہ از صالحان بشرات بسیار و رخی این فقیر  
قبل ولادت و بعد آن دیدند چنانچہ بعض اعزہ و اخوان واجلہ خلان تفصیل ان قانع با واقعات دیگر در سالہ  
مضبوط نموده بالقول الجلی مسمی کردہ چون سال پنجم در آمد بکتابت شست و سال ہفتم پدر بزرگوار بر نماز ایستادہ کردند  
و بر دوزہ داشتن فرمودند و تطہیر نیز در ہمین سال واقع شد و چنان در خاطر ماندہ است کہ از ہمین سال قرآن  
عظیم ختم کردم و کتب فارسیہ محقرات خواندن شروع نمودم در سال ہفتم شرح ملا یحیٰ اندام را مطالعہ فی الجملہ  
کشادہ شد سال چہاردهم تزوج صورت گرفت سال پانزدہم باوالد بیعت کردم و با اشتغال صوفیہ حصوا  
نقشبندیہ مشغول شدم و ہمان سال طرفی از بیضای خواندم و والد طعام وافر مہیا ساختہ و خاص عالم

لی المکتوب المرسل الی المدینة و المسکو فی الشیخ و نیز در تفهیمات گفته شد تا تمت بی درون و محکمة فی  
الله تعالی خلعة المجد و یدیه فعلت علم الجمع بین المختلفات انتقی و انصاف اینست که اگر وجود او و وجود  
اول و زمانه ماضی موجود امام الاثمه و تابع التجهیدین شمرده میشد شمای علمای عصر و شایخ آن بروی چندین است  
اینکه این مختصر نقل از ابن ربیع بنی تابجیبی بشمار از حاشیه بساطا و تجربه تمام در علوم ظاهر و باطن حاصل نموده و با علایم رایج  
کمالات هورمی و معنوی فایز شده مخصوصا اولاد اوجب الواد که بر یکی از ایشان منبسط وقت و فرید بهر و جدید عصر  
علم و عمل و عقل و فهم و قوت تقریر و مضامین تحریر و تقوی و دیانت و امانت و مراتب لایستخفی و تحقیق اینچنین اجداد اولاد  
بیت علی بنی تمام آفتاب است بدین سلسله از کلام انبیا است بدو نقل علی از کلام ایشان آورده که فرمودند آگاهی آمد  
این فرزندان که لطف الی ایشان را با عطا کرده است همه سعد اند و غمی از ملکیت بدیشان ظهور خواهد کرد و لیکن  
تبرغیب تقاضا نمیکند که دو شخص دیگر پیدا شوند که در مکه و مدینه سالها احیای علوم دین نمایند و هجرت و طاعت اختیار  
کنند از طرف مادر نسب ایشان با همکن باشند زیرا که تومی زاده بوطین مادر میلان طبعی دارد و انتقال جماعه که قریه  
والده ایشان متکلم باشد بسبب زمینی بالطبع مستحیات مگر بقدر قاصر بقی بلفظ محرم سطر گوید بر صدق این آگاهی  
بطایر وجود هر دو نواسه شاه عبدالعزیز دهلوی است مولوی محمد اسحاق و محمد یعقوب که هجرت از دبی کرده و مکه  
اقامت نمودند و سالها با حیاتی روایت حدیث بابل عرب و عجم پرداختند و الله اعلم ولیکن در بوقت استخوان  
علم و کمال تمامها منقرض شده و هیچ یکی از آنها باقی نمانده و فعل الله ما یشاء و بحکم و یابود میل طبع گاهی  
بنظم عربی فارسی هم میگرداند و لی ان قال بعد ذکر شطر مر اشعاره توفی روح سسته ست و  
سبعین و مائت و الف تا ریختن این مصرع است مصرع او بود و امام عظیم دین رضی الله عنهما و زمانه و نیز  
مولوی صدیق حسن خان معاصر و راجع العلوم گفته مسند الوقت الشیخ الاجل کاشاه و الله احمد عبدالحق  
الحمد الالهی و رساله ساهها النجره اللطیف فی ترجمه العبد الضعیف ذکر فیها تبحرته بالفارسیه  
مفصله حاصلها الله و ولد یوم الاربعاء رابع شوال وقت طلوع الشمس فی سنه العجریه تاریخه  
اعظیم الدین و ذی حله من الصالحین هم والده الماحد مشیرات قبل و کادته و هی مذکور  
کتاب القول الجلی فی ذکر آثار الولی الشیخ محمد عاشق بر عبید الله البارکونی البهائی الخاطب علی و  
فی صغیر منه الکتاب الفارسیه و المختصرات من العربیه و شرع فی قرآنه شرح الحامی و هجده عشره  
سنه و تزوج و هجده و اربع عشره و استسعد ببیعه والده فی الخامس عشر من عمره و اشتغل باشتغال

باشد

و علم استعدادات نفوس انسانیة بحیو کمال و مالک هر سنی افاضه فرمودند و این هر دو علم جلیل اندیش  
ازین فقیر کسی گرد آن نگشته و حکمت عملی که صلاح این وره در آنست بوسعتی تمام افاده نمودند و توفیق تشیید  
آن بکتاب سنت و آثار صحابه دادند و بر تمیز آنچه علم دین است منقول از آنحضرت صلی الله علیه و سلم و آنچه دخول  
و محرفست و آنچه سنت است و آنچه هر فرقه بدعت کرده است افاده ساختند و لوان فی لی کل مشبهه  
لسان الله استوفیت واجب حلال انتهی کلامه تصانیف ایشان بسیار است و همه نافع و مفید و بعضی از آن  
در باب خود عیدیم الفیض غیر مسبق منها کتاب حجة الله البالغة و از الله الخاف و این هر دو درین  
قرب زمان ششمه البصیرت مدار المہام صاحب بہاد و خرمہ بطور بقالب طبع رسیده و مصنفی شرح فای  
موطا و مسوی شرح عن موطا و فیوض الحرمین و انسان العین فی مشایخ الحرمین و فوز الکبیر فی اصول  
و قول الجمیل و مہمات و الطاف القدس و تاویل الاحادیث و مقالہ قضیہ فی النضیجہ و الوصیة و عقد الحیدر  
احکام الامتہاد و التقليد و النضای فی بیان سبب الاختلاف و سرور المحزون و لمحات و سطوح المقدّمیہ  
فی انحصار الفرقہ السننیہ و فتح الرحمن ترجمہ فارسی قرآن و النفاس العارفین و ذخیرہ شفا و القلوب و دفع الخیر  
قرہ بعینین فی تفضیل الشیخین و البدور البازغہ و الزہر اویز و رسائل التفتیحات و ہی تزیید علی سئین الی غیر ذلک  
و در تفتیحات گفته و من نعم الله علی لا فخر ان جعلنی فاطق هذه الدرة و حکیم ما و قالک هذا الطبقه  
و زعمی ما فطلق علی لسانی و نفسی فی نفسی فان نطقت باذکار القوم و اشغالهم نطقت بحوائجهم  
و اتیت علی مذاہبهم جمیعہا و ان تکلمت علی نسب القوم یما ینبئهم و ینبئ بہم زویت المناکبہا  
و بسطت فی جوابہا و افاقت ذرۃ سنماہا و ینبئ علی مجامع خاتماہا و ان خطبت باللسان الطی  
الانسانیة تفوضت فاموسہا و تلست ناعوسہا و قبضت علی حلایبہا و اخذت بتلابیبہا  
و ان تمطیت ظہر علم النقی و مبالغہا فانا ابو عذر رتھا ایتیم بحجاب لا تحفی و غرائب تکنتہ و لا  
اکتناہا یرجی و ان یحنت عن علم الشرائع و النبوات فالایث عینہا و حافظ جریہا و وارث خزانہا  
و باحث مغابہا و کمر الله من لطف خفی دید و خفاء عن فہم الزکی انتہی شیخ اکمل شرف الدین محمد  
کتاب خود مسمی بوسیلة الی الله گفته و من کان له لطف قریحہ و طالع مصنفاتہ الشریفہ و متحقق  
بقواعدہا و قولینہا التی ہولہ ریبہ فی تصدیقہا و هذا المطلب کافہ بالمقصد القصیر علی الحق من ربکم  
فمن شاء فلیؤمن و من شاء فلیکفر خصوصاً کتاب الحجۃ البالغة و التسمی و الطاف القدس و المہمات

تفوضت ناموسها

الذکی

والاخرى و اطاب فاستثت زيادة الاطلاع خارج اليهما و قد طبع كتابه الحجة لهذا العهد بمصر و  
كذلك الازالة بالهند بتفقه الشيخ الوزير محمد جمال الدين خان مدبر بمهمات الرياسة عافاه الله  
تعالى و كان له اولاد صالحون الشيخ عبد العزيز و الشيخ و فنيح الدين و الشيخ عبد القادر و الشيخ  
عبد الغني و والد الشيخ محمد اسمعيل الشامي و الداهلي و كلهم كانوا علماء نجباء حكماء فتهاء  
كاسلافهم و اعيانهم كيف و هم من هيت العلم الشريف و النسب الفاروق و المنيف و قد اذ النوا  
الان بانصرهم ذلك البيت و اهله فانا لله و انا اليه راجعون و كان بيته في الهند بيت علم  
و هم كانوا مشايخ المسلمين الذين انما يبل و العفانية اصبحت الاعمال الصالحات و ارباب الفضائل  
الباقيات ايمعدهم مثل علمهم بالدين علم بيت واحد من بيوت المسلمين في قطر من قطار الهند  
وان كان بعضهم لم عرف بعض علمه يقول و قد علمي غير بصيرة من الفحول ولكن لم يكن علمه بالحدوث  
التفسير و الفقه و الاصول و ملينها الا في هذا البيت لا يختلف في ذلك مختلف من موافق و لا  
من مخالف الا من اعماه الله عن الانصاف و مسته العصبية و الاعتساف و اين الثرى من الثريا و  
المنبذ من الحميا و الله يخفى رحمة من يشاء و لكل من اخلافه رحم و وفات متعة نافعة كفتهم  
العزيز في التفسير و الحقة الاثني عشرية في الرد على الروافض و سائر الشهادات و غيرها للشيخ  
عبد العزيز الداهلي و مقدمة العلم و رسالة العرض و كتاب التكميل للشيخ رفيع الدين و  
موضح القرآن للشيخ عبد القادر و رسالة في اصول الفقه و رسالة في الامامة و رد الشرا  
للشيخ محمد اسمعيل الداهلي الى غير ذلك و هذا المصنفات متعة نافعة متداولة بين الناس  
و فضلهم شديدة و هي متفقا بالقبول من العلماء الاكياس لا يدرك الواسف لمصر خصام  
وان يكن بالغافي كل ما وصفنا في هذا <sup>بنته</sup> او الداهلي <sup>بنته</sup> في كتابه تذكرا لثبات هذا  
الحديث القادس سادة المرشد بهذا و بحدوثهم ظهور لطائف ارباب البزيع و العزاه و جزم  
جزم اليك المنكرين ذوى الخالصة و السفاكة في العجب كل العجب من الخطاب كيف ينطق بطعن هذا الحديث  
و فاه و وصل في مواحي العطب بذلك و فاه و لم يبال بخالفة ما حققه والد المجل عند العباد  
الذي يلى الخطاب بمن يدب الباعة النائمة عن العواكة كونه آية من آيات الاله و معجزة من معجزات <sup>الله</sup> رسول  
صل الله عليه و آله الاطهار و وجه و وجه و يار و هم انك محمد معين بن امير السندى و كتاب رسالتك السيب

الشایخ النقشبندی ولبس خرقه الصوفیه وقرع البیضاوی واجیز بالدرس وفرغ من تحصیل  
العلم وقرأ طوافاً من مشکوٰۃ الصحیح البخاری الشماائل للترمذی والملاذک ودر علم الفقه شرح  
ولهذا ینتجما ما لا طر فایسیرا ومن اصول الفقه المحسام وطر فاصالحا من التوضیح والمناویج ومن المنظور  
شرح الشمسیة وقسطا من شرح المطالع ومن الکلام شرح العقائد وجملة من الجبالی وشرح موا  
وقطعة من العوارف ومن الطب موجز القانون ومن المحکم شرح هداية الحکمة وملتقى  
المختصر المطول وبعض الرسائل فی الهيئة والحسنا الى غیر ذلک وربع فی هذه کلماتها واجازة والدة  
بلخذ البیعة ممن یریدها وقال ید یکید که نه اشتغال بالدراسة ثقیة عشر سنة وحصل له نسخ  
عظیم فی التوحید والجانب الواسع فی السلوک ونزل علی قلبه الوجدانية فوجاه فوجا وخاص فی  
المدنی الاربعه واصل ففهم خوضا البیعا ونظر الحقا والحق متمسکا بهم في الاحکام وارتقى من یبذل الجهد الغنی  
طیرة الفقه المحدث وانشأ الزیارة المحرمین الشریفین فحل الیوم الحاشیة واما هناك عامین کاملین وتلمذ  
علی الشیخ ابن الطاهر المدنی وغیره من مشایخ الحرمین وتوجه الملدنية المنورة واستفاض فیضا  
کثیرا وصحب علماء الحرمین صحبة شریفة ثم عاد في سنة ١٠٥٥ هـ الى الهند من نعم الله تعالى علیه ان  
اولاه خلعة الفاتحیة والهدیه الجمع بین الفقه والحديث واسرار السنن ومصالح الاحکام و  
ما جاء به صلی الله علیه وسلم من رتبة عز وجل حتى اتيت عقائد اهل السنة بالادلة والبرهان وطهرها  
من قذی اهل المعقول واعطى علما لا بداع والخلق والتدیر والتدنی مع طول وعرض وعلم  
استعمل النفوس الانسانية فجميعها واقض علیه الحکمة العلیمة وتوفیق تشبیدها بالکتاب والسنة  
وتمیز العلم المنقول من المحرور والمدخول وفرو الشیئة السنیة من البدعة الغیر المرضیة انتهی و  
كانت وفاته في سنة الهجرة وله مؤلفات جليلة ممتعة یجل بقداها منها فیه الرحمن فی ترجمة  
القران والقول الکبیر فی التفسیر المیسوی ومصفی فی شروح الموطا والقول الجمیل والخیر الیک غیر و  
الانتباه والدر الثمین وکتاب حجة الله البالغة وکتاب انزاله الخفا عن خلافة الخلفاء ورسائل  
التفهیم وغیر ذلک وقد ذكرت له ترجمة حافلة وکتابی الحجاب النبلاء المتقین بلحاظ مآثر الفقهاء  
المحدثین وذكر له معاصره المرحوم المولوی محمد محسن بن محیی البکری التیمی المزهقی رحمة الله  
في رسالته لیسأل المعنی بالغ فی الثناء علیه واز بعبارة نفیسة جدا واطال فی فکر احواله الا ولی



الله قال اذا شرب الخمر فاجلد وادان عاقل الرابعة فاقمكوه انتقلی وشیخ علامه خواجه محمد معین در کتاب  
دراسات اللیب فی الاسوۃ الحسنۃ بالحجیب تعقب می کرده و گفته مع کلام طویل بعد ثابت کرده که این  
حدیث معمول به است نزد جماعتی از علما انتہی کلام الفاضل المعاصر و نیز فاضل معاصر در کتاب التلخیص  
فی الاسوۃ الحسنۃ بالحجیب للشیخ الفاضل المحقق محمد معین بن محمد ابن سیدی مجلدی برسط و کتب در مدینه الیوم  
بقالب طبع رسیده اولهک الحمد لله علی ارسفت علینا کم طبع نظام به الکتب برنا قاطیا و دیرین کتاب  
بجای فصل و باب در استنابت جمله دراسات او و زوده است و تالیفش برای اثبات علی بر حدیث صحیح و ترک  
روایت مذہب مخالف آن بوده است و در باب خود و ثنات عبدت و رشاق و الفاظ و تحقیقات مطالب علیہ  
سرا و صیغہ بدعا مطلوب حبلی خوب اقع شده بخانکه مذاق تصور ادوی زیاده از حاجت صرف کرده و مع ذلک برا  
افحام خصم و الزام مقلدین کافی و افنی است قاضی طاهر شمشادری را در وصف کتاب مذکور و تخریص علی الخیر  
و تنسیه عمری است که در آخر کتاب مذکور طبع شده دیرین است انتہی و چون فاضل معاصر تصدیق قاضی شمشادری  
را استخوانده نموده لهذا ایراد قدری از آن که متعلق به مدح مصنف و تصنیف است مناسب نماید پس باید دانست  
که قاضی مذکور در تصدیق شمشادری را علیها بعد تمجید و تعلیل میگوید و بعد بشری که صاحب السیادان تمت دراسات  
اهل العلم و النظر و هذا نسخه مرغوبه طبعت قبل روضه قدحوت من زاهر الزهر و یافت  
و یافت بحسب الخط و اختتمت و منجزت فی العکس فی اجمال الصوغ بحکمت معانیه و ان بحالها  
علی سرائر من استبرق خض فی خیریه لا تری فی الدهر ثانیها و ولیم نجد مثلهما فی سالف العصر و کما  
الفوق فی الخضراء حامله و نوافج عبقا من فورها العطر و مجموعه لقناع الحق کاشفه بصحت و  
مع الاقبال و الظفر بدعنا و شنباء عند النطق تنظرها و تفاد عن برد رطب و عن درر و باکامی  
عدله لو کنت ناظرها بصوت من عدلی للعفو معتدی و کان جنبها صبح و طلعتا برف و تالیف  
الطلوع بالسمیر و تحکی اوامرها فی النور عن فلق و عن شهاب و عن شمس و عن قمر و دراح بلا  
صفو بلا کدر و بر و بلا خطر نور بلا شرم و تضییع شمسها شمس بلا کسوف و تحکی شمسها عن  
الشعر و لو غائل الفكر منها غاص حجه هلا و براه و بحرا بلا ضیور و لا صغیر و ثبت الحق بالبرهان و  
علی الفوائد ثبوت النفس فی الحجر و رواحه الود و النداء النکح و تروح الروح من هم و فکرت  
غدا فنادی بها فی الروح مبتدجا و کور و یسمت من نسمه الشعر و کانا الشمس لاح من مطالعها

في الاسوة الحسنة بالمجيب گفته اسندوا ايضا على حجية القياس بعمل جميع كثير من الصحابة وان ذلك نقل عنهم  
بالتواتر ان كانت تفاصيل ذلك احادوا ايضا علمهم بالقياس وترجيح البعض على البعض تكرار وشاع من غير  
تكثير وهذا وفاق واجماع على حجية القياس فالجواب انه كما نقل عنهم القياس نقل عنهم القياس ايضا  
فعن باب مدينة العلم رضي الله عنه انه قال لو كان الله بالقياس كان باطل الخيف اولى بالسحر  
من ظاهره ومحمد معين سندي از محققين مشايير منقدين بخاريزمي سرت واز تلامذه شيخ عاقل قادري مفتي مكة وساميرين شاه  
ولي المد والخطيب ومحمد حسين ومجيبين حضرتش بياشته وكتاب او دراسات اللبيب معارف كتب اسفار علمائى  
اين بار واهم صارت خود محمد معين در دراسات اللبيب بعد نقل كلامي از ابن عربي گفته ومن فوائد هذه الجملة  
الاخيرة من كلامه ونقله هم من ان يعرف هو رضي الله عنه وقد عرفه من عرفه في مرقاة العالی من  
اخذ العلوم والشرایع عن النبي صلى الله عليه وسلم بهذه الحكاية في نظائرها المتقدم متذكرها  
فيعتقد ان حكمه فيما يحكم به من مقتضى الباب حكمه متقن من عالم عارف بجمع الله سبحانه له اربع  
الاخذ من ظاهر الشريعة وباطنها وحقيقتها وابين الروايتين عن النبي صلى الله تعالى عليه وسلم ظاهر  
بوساطة المشايخ على ما كان قدوة فيها لكبار شيوخ الحديث رحمهم الله تعالى من سماهم الامام الشعرا في  
مقدمة كتابه اليواقيت في ترجمته رضي الله تعالى عنه وباطنه شافيهما النبي صلى الله تعالى عليه وسلم  
من غير واسطة بالكشف والعيان على ما كان قدوة فيها للطوائف العارفين قدست اسرارهم  
وشايخ الحديث حيث اخذوا بطريق كشفه واتصل ذلك منه بهم الرجال المتفان حتى وصلوا الى  
سبحانه الينا اجازة من شيخنا الاجل مفتي حرم الله الامين الشيخ عبد القادر رحمه الله تعالى وهو موجود  
في فهرسه ونيز در دراسات گفته وقد وافقنا على هذا الرأي قدوة علماء دهره يعسوب زماننا  
الشيخ الاجل الصفي الاكمل امام بلاد الهند المشيخ والى الله بر عبد الرحيم مشاييرنا في جملة صالحه من  
اواننا مخاطبا الى في تفرد ببعض مخالفت فيه الجاهل يدسه ومن المردفين فقد كبت غصنفر الحق  
تعالى ذلك حمل كثير اطيبا مباركا فيه كما يجب بنا وكيرضى ومولود صديق حسن خان معاصر دار تاج النبلا  
ورؤى كرام جمع صحيح ترمذي آورده وترمذي گفته جميع ملو هذا الكتاب من الحديث هو معمول به  
وبه اخذ بعض اهل العلم ما خلا حديثين حديث ابن عباس ان النبي صلى الله عليه وسلم جمع  
بين الظهر والعصر بالمدينة والمغرب والعشاء من غير نحو ولا سفر ولا مطر وحديث النبي صلى الله عليه وسلم

[illegible]

بدت لنا فی جمال غیر مستتر : او فاعاده برزت فی زینة و ضیاء لعاشق دلف فی الوجه و السهره و تنفیر  
الروح من تقریر مطلبها بایک تنغیر و جعل الزرع بالمطربة اطروفة من معاینها مروحة : للروح و العقل و  
الاسماع و النظر : هی لکنوز الائی عزت جواهرها : محفوظة من حلول الحادث الغیر : و کم محاسن هذا  
الواصف لها : ما بین منتظم منها و منتشر : قالوا طفت بما تبغی فقلت لهم : الشکر لله ربی منحه الخیر  
تصنیف جبر خبیر کامل فطن من فضائله داماء ذی ذخرة محمد بن محمد طاب برقد : معین  
دین الهدی بالمنطق البهر : بحر العلوم امام العصر شمس الهدی : عریف اعصاره الفخری فی الخبر : سمیع  
العصر حیدر الدهر بدرجی : فی العلم محتمل فی الزهد مشتهر : هو الخبیر الذی فاق القواصل فی  
علم و فضل و فی مجد و فی خطر : من ذایما ناله فی الفضل مرتبة من ذایما هده فی العلم الفخر بقدر  
ابر الحق فی هذا فلیس هنا : حق یمکن صدق بمستتر و از انشای قاضی پشاور ی مذکور در این کتاب  
و مصنف آن قصیده دیگر است که آن نیز در آخر کتاب مطبوع شده شطری از ابیات آن که مناسب  
مقام است نیز بایشنید و همی هذه : عوجا نرق دمعته فی حسرة و جوع باعید ذات الفال علی نسق :  
علی انطاس بسوم العلم قاطبة : ثم اختلفات اهل العصر و الفرق : اصحت مرسم علم الدین عاکفة  
مر بلبلات و طیشات ذوی الصعق : فینما کنت اشکو فاکت اسفا : فینما فوادی مریب المنق  
اذ طابت الاذن من ذکرى مکرمه : صحیفه فاقت الا زهار فی عبق : الف بلا اسف کثر بلال قلف  
شمس بلا کسف بدر بلا بقق : و غیرها مظهر و سلا ما ناله ما : فی ندرة النظم و فی جوده النسق :  
اذا سمرت عن ضیاء الصبح طلعتها : و اظهرت عن سنا برق و عن شفق : و اوراقها تحظف الابصار  
بارقة : کانهما صفحات التبر من ورق : شمس السنو الهدی فی لمعة و ضیاء : نور النقی و النقی  
بالنظر الطلق : تصنیف جبر خبیر یارع فهم بحریت اقل انه فی الخلق و الخلق : معین یالهدی  
من براعته : فان الخلاق فی علم فی ذلق : جزاء یخیر داما فله : بحس البناء الی یوم التادیقی  
و کم جمول ترى فی العی جاحل : و یردری فضله جهل من الحق اذ القیت لمباحه من سفه : قتل العی  
برب الناس و الفلق : **هذا السند محمد معین** بر محمد امین : بارعم الذی هی  
عندهم بکل مدح قمین : قد ثبت هذا الحدیث الیمین : و لم یسلک فیه مسلك اهل الجمل  
و التحمین : فالمنصر عنه الی الشمال و الیمین : یقتحم مضال قوم عین : و المقدم علی طعنه

وطشاة

[illegible]

البلدي والشمس محمد بن محمد البديري الدمي اطي واخذ الطريقة الخلوتية عن القطب مصطفى بن  
كمال الدين البكري وتربى على يديه والفتاى المتأليف لنا فغنى حاشيته على شرح المعزية لابن حجر وشبه  
عاش شرح رسالة الوضوح وحاشيته على حاشية المحمد على المختصر وحاشيته على شرح الرجبية للشنشي  
وغالب حواشي اخيه جمال يوسف مأخوذة منه وكان يدرس اولاً بالسنانية وبالوراقين ثم  
الطبرسية داخل باب الجامع ثم لما توفي جمال عبد الله الشبراوي نقل المدرس الى محلة داخل  
الجامع وكان يحضر درسه اكثر من جملة طلبة حسن التقرير وافضاحه وبيان شبهاتها باحقها  
مدققاً يجرع اليه الناس جميعاً واشتهرت طريقة الخلوتية عنه في مشرق الارض ومغربها وحيث  
كانت وفاته في شهر ربيع الاول سنة احدى وثمانين ومائة والف رحمه الله تعالى انتهى **فهذا**  
**محمد الحنفى** الموصوف بانه طراز الغصاة قد ثبت هذا الحديث النادر الى مهيح الاضا  
وايداً بمويزات بلغت من التحنن نضابه ونضت عن وجه الثواب نقابه فلا يتجاسر لطعنه الا  
عاف لحينه الحق المستطابه ولا يجترى على غمرة الامر جانداً رغبة المعارف المطابه ولا  
يحد عن قبوله الا الفار من ظلمات الجهل والغبابة ولا يروع عن اذعانه الا المار على وجهه في غيبه  
العدان من غير انابه وجهه **دعوه وسير** وهم كنه محمد بن اسمعيل بن صلاح الاسير النيماني الصنعالي در  
روضة نذير في شرح التفتة العلوية باثبات صحت ابن حديث شريف وادكمال جد وجهه واداءه ودر وب فار  
ابن خير منيف ابواب تحقيق وتنقيح كشاده خياخه كفته قوله باب علم المصطفى ان تأتبه فصننا لك العلم  
مراد البيت اشارة الى الحديث المشهور المروي بطرق ابي عباس وغيره ولفظه عن ابي عباس  
انه صلعم قال انا مدينة العلم وعلى بابها فمر ارباح العلم فليات الباب اخرجني العقيل **ابن**  
والطبراني والحاكم اخرج ابن عدى ايضا والحاكم مجدث جابر واخرج الترمذي من حديث علي السلام  
يلفظ نادا الحكمة وعلى بابها قال الترمذي هذا حديث غريب وفي نسخة منكرو وقال العلامة **الحافظ**  
الكبير الجليل محمد بن جرير الطبري هذا حديث **صحيح** مستند قال مالك بن خديج بن عباس صحيح الاسناد وروى الخطيب في  
تاريخه عن يحيى بن معين انه سئل عن حديث ابن عباس وقال هو صحيح وقال ابراهيم انه  
موضوع وادرج ابن الجوزي الحديثين حديث جابر وحديث ابن عباس في الموضوعات وقال الحافظ  
صلاح الدين العلاءي قد قال بطلانه ايضا الذي في الميزان وغيره ولم يأتوا في ذلك بعلة فادحة

وكان

العالم

يعلى ونصرت به وكناه شرفا انه يقبض روحه كما يقبض روح رسول الله صلعم وكناه شرفا انه  
تستاق اليه الجنة كما في حديث انس تستاق الجنة الثلاثة على وعار وسلمان وكناه شرفا انه باب  
مد ينة علمه وكناه شرفا انها سدا الابواب الا بابه وكناه شرفا انه لم يمد بعد الدعوة النبوية  
ولا اصابه حزن ولا بد وكناه شرفا انه من يفرع باب الجنة وكناه شرفا ان قصي في الجنة بين قصرين  
خليل الرحمن وسيد ولد آدم صلعم وكناه شرفا نزول اليه الولاية وكناه شرفا ان الله سماه مومنا في غزاة  
وكناه شرفا ان رسول الله التجأ وكناه شرفا اكله من الطائر مع رسول الله صلعم وكناه شرفا بيعة  
الرضوان وكناه شرفا انه راس اهل البدر وكناه شرفا انه وصى رسول الله صلعم وكناه شرفا انه نكح  
وكناه شرفا انه اعلم امته وكناه شرفا انه يقتل على ناويل القرآن كما قال رسول الله صلعم على تنزيله  
وكناه شرفا انه قاتل الناكثين والقاسطين والمارقين وكناه شرفا انه حامل لوائه صلعم في  
كل معركة وكناه شرفا انه غسل رسول الله صلعم وتولى دفنه وكناه شرفا ما عطاها الله من  
الزهادة والعبادة والتأله وكناه شرفا ما فاز به من الزهادة والزلفى هـ هذا المفاخر لا تقبلان من  
لبن بن شيبة ما عفا دابعد ابو الادم ومحمد بن اسماعيل الامير زاجله علما على مقدره واما لن يتجافى جليل الاحاطة  
نزوسنييه ست شرطى الزموت عاليمه ومناف غاليه ونزد خيفرات برناظر ذيرة المال احمد بن عبد القادر الجيلي  
وبد طالع محمد بن علي الشوكاني وجنب في الاسوة الحسنه بالنسبه وحطفي ذكر الصالح استواء واحتاح النبلاء واجبة العلوم و  
حتاج كحل نواوى صديق حسن خان معاصر واضح وظاهر ست فهذا اعلامهم الممتكر محمد بن اسماعيل  
الامير وهذا نقد جمعه في تحقيق هذه الحديث الخطيب وبالفرد تصحيحه جلدا لحسين ذي  
الوزن والتقرير : وارادهم باثبات هذا الخبر بالعادة والتكرير فلقد بع عنه ناكب عن منهج الحق  
اللاحق المستدير : والمشيم بوجهه محتاج على محب الصواب الساؤل للنير : والمبتكر عليه مارق  
عن رقة الحق من غير تكبير : وبالجملة ها الى اسفل ذلك السبع ورجه وضد يزوجم آنكه محمد بن  
على الصبان واسعا الراغبين في رقة المصطفى وفصل الامل بميت الطاهر بن گفته اخراج البنزار والطبراني  
في الاوسط عن جابر بن عبد الله والطبراني والحاكم والعقيلي في الضعفاء وابن عدى عن ابن عمر  
والترمذي والحاكم عن علي قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان امة العلم وعلى بابها  
وفي روايته من اراد العلم فليأت الباب وفي اخرى عند الترمذي عن علي ان ادراك الحكمة وعلى

درود نخته سحر و جادو  
سحر است هذا آي البسملة  
في سيرة الصلوة فضائل  
اهل بيته الطاهين الزاهدين  
علاء زمانه في تحفة علي  
وارادة الفائق في تحفة علي  
الاقربان الاوتاد الفاخرين  
محمد الصالح عليه الرحمة والوفاء  
اوين در روضه مكررة ثبت  
تتم هذا في سال ١٢٨٢  
بجسمه منم على روضة المكرم  
السيد محمد الشافعي اوى ابن المومنين  
السيد رضوان عالمها الله  
بالاحسان وذا الباطن في  
عنه شهاب منم رضى الله  
على سيدنا محمد واهله الطاهين



وانه صفي و مختار لله تعالى و لرسوله كما تقدم من اكرامه و البيت يتشيد الى ما خص الله الوصية  
عليه السلام من اللقاء ذكر الشرف على السنة العالمة من صبي و مكلف و حر و عبد و ذكرا و انثى فانهم  
اذا ذكروا و رسول الله صلعم ذكره و له ذكره و هذا من اكرام الله له ينشاء الصبي في هيفت يا محمد يا  
علي و العالمة غيرهما و هذا من فع الذكر الذي طلبه خليل الله و قوله و اجعل السامد في الاخرين  
وهو الذي امن الله به رسول صلعم قوله تعالى و نعم الاذكرك و كفاه شرفا انه اول السابقين في الاسلام و كفاه  
شرفا انه اول من صلى و الذي في جنب ابى القاسم صلعم لكسر الاصنام و كفاه شرفا انه الذي فداه  
نفسه ليلة منكر الذين كفروا به و كفاه شرفا انه الذي اخرج عنه الامانات و كفاه شرفا انه الذي رسول  
الله صلعم بمنزلة الراس من البدن و كفاه شرفا انه من رسول الله و ابن رسول الله صلعم  
منه و كفاه شرفا انه سلمت عليه الاملاك يوم بد و كفاه شرفا انه الذي قطر بطل المشركين في كل  
معركة و كفاه شرفا انه قاتل عمر بن عبد و كفاه شرفا انه فاح تخيير و كفاه انه مبلغ براءه الى المشركين  
و كفاه شرفا انه سجد لله سجدة و كفاه شرفا انه اول اذ كان رسول الله صلعم و اول من كفاه شرفا  
انه خليفة يوم غزوة تبوك و انه بمنزلة هارون من موسى و كفاه شرفا انه احب الخلق الى الله بعد رسول  
صلعم و كفاه شرفا انه احب الخلق الى رسول الله صلعم و كفاه شرفا انه باهى به ملكه و كفاه  
شرفا انه قسيم النار و الجنة و كفاه شرفا انه نزل الى رسول الله صلعم و كفاه شرفا انه من اذ فقد اذ رسول  
صلعم و كفاه شرفا انه النظر الى وجهه عبادة و كفاه شرفا انه لا يفضله منافق ولا يهجمه الا من  
كفاه شرفا انه في مثل من عليه السلام و كفاه شرفا انه ولي كل مومن و مؤمنة و كفاه شرفا انه سيد  
كفاه شرفا انه سيد المسلمين و كفاه شرفا انه يحسب ركب و كفاه شرفا انه يسقى من جوف رسول الله  
صلعم المومنين و يذو و المنافقين و كفاه شرفا انه لا يهجم احدا لطرف الا يجوز منه و كفاه شرفا انه  
يكس حلة خضراء من حل الجنة و كفاه شرفا انه ينادى من تحت العرش باسم الاخ اخوك و كفاه شرفا  
انه مع رسول الله صلعم في قصرة مع ابنته سيد النساء العالمين و كفاه شرفا انه حمى كل  
امرء الحمد و دم من ولد ايمشق و طفله و كفاه شرفا انه يقول اهل الحشر حين يورثه ما هذا الا  
ملك مقرب ابني رسول فينادى منا ليس هذا املك مقرب لا بني رسول ولكنه على راس طاب  
اخو رسول الله صلعم و كفاه شرفا انه مكتوب اسمه مع اسم رسول الله صلعم محمد رسول الله عليه  
السلام

هذا الحديث الرفيع المحل : بحجة قطع من المستريب كل جبل وفصل : وادبر تجزم صرم من  
المستترك كل سبب وقصل : فللمقدم على طعنه عاثت في دينه كالاعنيس الازل : ولذا هب عنه  
مخينه كالخلف الاضل : والمتمري فيه لا يكون الا رميته المخزكان وشمل : والمجتر عليه لا  
يحصل في هفواته الا على نقص الجمل وجهه ووصفه وبقية هم انك قمر الدين حسبي اورنگ آبادي نور الكريمين  
در ذكر بيت نبوت گفته حدیث : انامدینه العلم وعلی بابها کسد واکل خوخته الاخو خذابی بکروید  
كل خوخته الآباب علی اشارت بکلیه این بیت وبالواب این بیت انتهى - وقمر الدین اورنگ آبادی از  
افاخم کملائی اعلام واعظم بنلائی عالم مقام نر و سنیه است غلام علی آزاد بلگرامی در سبته ارجان گفته  
مولانا السید قمر الدین المحیته ورفقا بادی جعل الله به الليل نهارا وادامه للزمان فحذا اقرطالع  
في ميزان الشرح المبين كوكب ساطع في اوج الشرف الرصاين اضاء بانوار الابدية وانطبع بالعلوم  
الشرعية اشرف على عالمي السفلى والعالمى ولحاط بعلمى الصور والمعنى اباءة الكرام من سادات  
نخند وازهر بهميا منهم كثير من الرشد والسيد طهير الدين منهم هاجر من نجد الى الهند وتوطن في  
امم اباد من توابع لاهور وملا سوجم بالثق والسرور ثم السيد محمد ابن ابنه خرج عن الوطن ورحل  
الى الدکن والسيد عناية الله به السيد محمد المذكور كان من العرفاء وخواص الاولياء اخذ  
الطريقة النقشبندية عن الحافل بالعلم النظري والعملي مولانا الشيخ ابی المظفر البرهانقلی  
عن نور السموات والتهنوم مولانا الشيخ محمد معصوم عرابیه امام ائمة المعاني مولانا الشيخ احمد  
سترهندی محمد دالاف الثاني قدس الله أسرارهم توطن السيد عناية الله ببلده بالافقور  
على اربع منازل من برهانق وعلامة الهداية واصل المطالبين الى النهاية وتوفي سنة سبعة عشر  
ومائة والف ودفن بياكفور صاهنا الله عن الفقير وخلفه الصدق السيد منيب الله قدس  
سركان من المنقطعين الى الله والمنيبين اليه والعارفين بالحق والمقرين لديه توفي سنة احدى  
وستين ومائة والف وولده الارشد مولانا السيد قمر الدين سلمه الله تعالى ولد سنة ثلاث  
عشرين ومائة والف ولما تجاوز هلاله عن الغربة ووصل من التنقل الى منتهى العشر اخذ السباحة  
في مناجح الفنون طوى ما فيها من التمول والحزن واكتسب لعلوم العقلية والنقلية من الفضل  
الاجلاء وصار في النقلات اما ما بارع في العقلات برهاننا ساطعا مستقى المشايخون في ركا به

بها ما في أخرى عند ابن عدي على باب علي وقد اضطرب للناس في هذا الحديث فحججنا على أنه  
موضوع مندهم ابن الجوزي والنسفي وبالجملة كما ذكره على أنه فقال إن الحديث صحيح وصواب  
تحققه للتأخيرين المطلعين الجيدين أنه حسن **ومحجب** مما ذكره علامه متبآن الزكابر محققين إعمال  
وإفانهم منقذين على شأنه في باشد شيخ حسن عدوي حمزوي وشارق الأنوار في فوائد الاعتبار كما جلات  
مرتبت ابن مصنف ومصنف ومجلد في الشارح الذي بوجه حسن غايي دما بجا با فاداة ورتك وتثبت بمقتضى  
وبالقاب بليد شيخ وعلمه ومحقق اورا و ميناميد چنانچه در شارق مكرورست قال العلامة الصبا في الشيخ السلام  
فخرج بالجملة الذي اختاره ان الاضدية محمولة على احوال فعاثته افضل حيث العلم وخديجة  
مرجيت قد مرها واعانتها صلى الله عليه وسلم في اللهم زينه در شارق گفته قال المحقق الصبان  
الاصح عند العلماء ان اولاده صلى الله عليه وسلم سبعة ثلاثة ذكور واربعة اناث ثم زينه در شارق  
گفته قال المحقق الصبان وقد يقال على اصطلاح مصر المشتبه انواع نوع عام لجميع اهل البيت ونوع  
خاص بالذرية زينه در شارق گفته قال العلامة الصبا كان سيد جعفر اماما نبيل اخا الحديث  
عن ابيه وحده كالمه فقام من محمد بن ابي بكر الصدوق ثم زينه در شارق گفته قال الشيخ الصبان  
كراماته بعد الشايع لما اخذ دخل عليه جماعة ثم زينه در شارق گفته قال العلامة الصبا في رسا  
لاهل البيت **ثم انما محمد بن علي القمي** احد افرادهم الاعيان في زمانه فخره وواعان  
وهو الباطل واهان بحيث اورد هذا الحديث في النور البرهان في مظاهر السلطان في رواية الاثر  
الاركان في تحريجه اخبارهم الذين لا يدانهم من مال الانبياء فيهما العاطش في المحققين  
والالتحققة فتعالوه اهل الزينة والعدوان في التاكل عنده جانب لميد العتة والهيان في  
التاكر عنه خائب في تيه الخيبة والخسران **ووجه** فيهم **ووجه** فيهم **ووجه** فيهم **ووجه** فيهم  
بالمع محمد شير شعرة ووزير ابن عمه في المال في ومن اهل تسود الوزاراء گفته في قوله ومن  
اهل الجليل السعادة ما امداه من المولخاة فقد اخرج الزمدي اخي صلى الله عليه وسلم  
بين اصحابه فجاء على تد مع عيناه فقال يا رسول الله اخرجت بين اصحابك ولم تخرج بيني وبين  
احد فقال انت اخي في الدنيا والاخرة ومنها العلوم التي اشار اليها بقوله ان امد منه العلم وعلى  
بها فمن زاد العلم فليد الباب انتهى فهذا شيخهم اجميل سليمان الجمل وقد ثبت

وهو عن نور السموات والارض مولانا الشيخ محمد معصوم وهو عن ابيه امام ائمة المعاني  
مولانا الشيخ احمد الشيرازي محمد اهل الثاني صاحب الكتب والشهيرة والكرامات المستند  
قدس الله اسرارهم لوطي السيد عناية الله ببلدة بالافور على اربع منازل من برها افور وعلى  
كلمة الهداية واصل الطالبين الى النهاية توفي سنة سبعة عشر مائة والف ودفن بالافور  
صاحبها الله عن النور وخلفه السيد منيب الله قدس سره كان من المنقطعين الى الله و  
النيبين اليه والعارفين بالحق والمقربين لديه توفي سنة احدى وستين ومائة والف ولذا لا  
مولانا السيد فخر الدين سلمه الله تعالى ولد سنة ثلث وعشرين ومائة والف ولما تجاوز هلاله عن  
ووصل من النقل الى منتهى الغشاخ السباحة في مناهج الفنون وطوى مسافتهما من السهول والحدود  
والكسب العلوم العقلية والنقلية من الفضلاء الاجلاء وصار في النقل اماما بارعا وفي العقل بارها ناسا  
مشتهرا مشايخون في كايه وشاملا شرافيون وميض سحابه ووفق بحفظ القرآن العظيم وفاز بمجل الامانة  
من الكتب المقدسة وخذله طريقه للتشبيذية عن ابيه وانجاز من بدايت التشبيه الى انما في القدر  
وزان العلم بالعمل كما ناز على القتل وفصد السباحة المشاهير البارحة ورفها في كازيداد  
لروية الفقراء وصحبة العرفاء فخرج من اورنقا باد في الثامن من شوال سنة خمس وخمسين مائة  
الف ودخل شاهجهان اباد في السابع والعشرين من ذي الحجة من ذلك العام ولقي بها جماعة من  
المشايخ الاصلاء ومن شايخها ابا الى سرهند في اخر صفر سنة سبع وخمسين ومائة والف  
وزار وقد شيخه الاكبر العارف الرباني محمد اهل الثاني واخرى من المرافد المنوق والمشاهدة  
بر الله مضاجعهم ومنها الى اهور حوسبها الله عن الشيرازي واجتمع بطائفة من كملها ووافي جماعة  
من عرفها وادالى شاهجهان اباد في جمادى الاولى من ذلك العام راف ام بها ما قد رده الله  
بسم الله من الايام ثم قصد الانقطاع الى الدكن واشتاق الى صراح الوطن فخرج من شاهجهان اباد  
في الثامن والعشرين من ذي الحجة من المعاصم قوم وسار سير القبرين العجم حتى وصل في العشرة  
الاولى من شهر ربيع الآخر سنة ثمان وخمسين ومائة والف بالافور واطمأن ببقاء والد المعفور  
وجاء في جمادى الاولى من هذه السنة الى اورنقا باد اذ كانت مهملة بخواص العباد ولعسر حال القم الى برا  
ونشر انباء الفصوح على فحاجه وهو بها من ذلك الوقت الى ان ادام الله نوراني جبهة الزمان وخفف

وشام الاشرافون ويضربون به رفق بحفظ القرآن العظيم وفاز بحمل الامانة من الذكر القديم  
واخذ الطريقة النقيبانية عن ابيه وانما من بدايات التشبيه الى انما يات المنزلة وزان العلم  
بالعمل ولا ح نار على القلب وفضل السباحة الى شاطئهما اباد لا يرح رونقها في الاذكار خالصا  
لربها يات الفقراء وصحبة العرفاء فخرج عن اورنقا اباد في الثامن من شوال سنة خمس وخمسين مائة  
والف ودخل شاطئها اباد في السابع والعشرين من ذي الحجة من ذلك العام ولقي به جماعة من  
المشايخ اعلامهم ومن عن شاطئها اباد الى سميرند في اوائل صفر سنة سبع وخمسين ومائة و  
الف وزارهم وقد شيخه اكا كبر العارف الرباني محمد اكا الف الثاني وآخر من المراقدين المنورة و  
المشاهد المعطرة بر الله مضاجعهم ومنه الى لاهور حرسها الله تعالى عن الشرف واجتمع  
بطائفة من كمالها ووافي جماعة من عرفائها واما المشايخها اباد في شهر ربيع الاخر من ذلك  
العام واقام بها ما قدر الله من الايام ثم قصد الانعطاف الى الدكن واشتاق الى مساح الوطن  
فخرج عن شاطئها اباد في الثامن والعشرين من ذي الحجة من العام المذكور وسار سيرا القريبين  
اليخوم حتى وصل في العشرة الاولى من شهر ربيع الاخر سنة ثمان وخمسين ومائة والف ببلا  
واطمأن ببقاء والده المغفور ورجع في جمادى الاولى من هذه السنة الى اورنقا اباد لا زالت مهيوة  
بجوارح العباد ولعمري لقد عاد القمرا الى ابراجه ونشر اودية الضوء على فجاجه ولما وردت انا  
اورنقا اباد انعقد بيني وبينه الوداد فحسن فوجدان في ذلك الا اتحاد وظفر نافيصة من الزمان  
واصبحنا مشرحين في روح وريحان انتهى ما لاندنا نقله وزير علام علي ازاد ورسليته الفوقه السيد  
قمرا لدين بسيد منيب الله الاورنقا ابادى جعل الله به الليل نهارا وادامه للزمان فخرا  
ثم ساطع في ميزان الشرع المبين وكوكب ساطع في اوج الشرف الرضين اصناعا لا توار الابدية  
وانطبع بالعبوس السعدية واشرق على عالم السفلى والعلى ولحاظ بعلى الصور والمعنى اياها  
الكرام من سادات نجد وازهرهم عليهم كثير من الزند والسيد ظهير الدين منهم هاجر فحينئذ  
الى الهند وتوطن في امن اباد من توابع لاهور وملأ سوحها بالنور والسرور ثم السيد محمد ابا بنه  
خرج من الوطن ورحل الى الدكن والسيد عناية الله بالسيد محمد المذكور كان من العرفاء وخول  
الاولياء اخذ الطريقة النقشبندية عن الحافظ بالعل النطري والفرزى مولانا الشيخ مظفر ابا

الى المظفر



اربع و ستین و مائة و الف کتاب فی مسئلة الوجود و ملاجیوبه و اوراق بجمیل المنقش سماه مظهر  
النور و اناریة ظلمة الذهورین فیہ مذاہب العلماء و مسالك المتکلمین المتکلماء فباطل اللتام عن وجوه  
الحقائق و حل العقدة عن ذلک الدقائق و لما وردت ادر نقابا اذ انعقد بینی و بینہ الوداد فخی کالفرق  
فی فک الکاتحاد و ظفر بایفر صفة من الرمان اصبعها من شر حین فی روح و ریحان فالحمد لله علی ما جعل  
لنا لیلنا بیضه و صیر ظلامنا و صیضا نرجوان یصون ایا منا و یحفظ عن التنازع نظامنا و مولوی صدیق  
خان معاصر در سجد العلوم گفته السید قمر الدین الحسین الاورنگ آبادی کان قمر الطعانی میرزا  
الشرع المبین و کوکبا ساطعا فی اوج الشرف الرصدان اباءه من سادات خجند و السید ظهیر الدین منهم  
هاجر الی الهند و توطن فی امن اباد من توابع لاهور ثم ابنه السید محمد رحل الی الدکن و کان ابنه  
السید عنایة الله من العرفاء اخذ الطريقة النقشبندیة عن الشیخ ابو المظفر البرهانفوری عن الشیخ  
محمد معصوم عن ابیه الشیخ احمد السمرندی و توطن ببیلده بالا پور علی اربع منازل من برهانفوری  
توفی به اسنہ و ابنه السید منیب الله المتوفی سنہ ۱۰۳۰ کان من العرفاء ایضا و صاحب هذه الترجمة ولد  
الارشد ولد سنہ ۱۰۳۳ و ساج فی مناهج الفنون و برع فی العلوم العقلیة و النقلیة حتی صار فی النقلیات اماما  
بارعا و فی النقلیات برهانا ساطعا حفظ القرآن و زان العلم بالعمل راح الی دهلی و سهند و زار قبر  
الحمد و رحل الی لاهور و اجتمع بطائفة من العلماء و العرفاء فی تلك البلاد ثم رجع الی بالا پور و جاء  
الی اورنگ آباد و انعقد الوداد بینہ و بیدر السید آزاد فکانا فر قدین علی فک الکاتحاد ثم ارتحل الی الحزمین  
الشریفین مع ابنیه الکریمین میر نورالهدی و میر نورالعلی و رجع الی الهند ثم انتھض مع اهل بیته  
الی اورنگ آباد له کتاب فی مسئلة الوجود سماه مظهر النور بین فیہ مذاہب العلماء و مسالك المتکلمین  
و المتکلماء ذکر طرفا منها السید آزاد فی السیحة و ارخ له بابیات عربیة اولها ه فاح عرف السیم فی السحر  
وانانی باطیب الخیر توفی فی اورنگ آباد و سنہ ۱۰۹۳ و دفن داخل البلد قال الذاد فی تاریخ و فانه من العلماء  
ثلمة انتهى فی هذا قمر الدین بارعم المعروف فی الاقطار الذی خلا عندهم صیت فضله و طاه  
ثبت فی هذا الحدیث النافذ المعطاة بالکسلة الحق القطابة فلا یخیر عنه الامین من علم الادب و الانطایة و لا یصد عنه الامین  
بالالس و لا بطار و لا یرمیه بالضعف الامین القاه الباطل و فی مالک الاقطار و لا یطعن بالوهن الا  
من قضی منه الغر و کل الاقطار و وجیه و صدق محمد انک شهاب الدین احمد بن عبد القادر بن بکر بن علی



منکر و لیس له وجهه صحیح و قال النقی و النجری انه موضوع و قال الحافظ ابن حجر الصواخلات قول النقی  
یعنی من قال انه صحیح و من قال انه موضوع فالحدیث حسن لا صحیح و کلام موضوع فیکر لکوب نظر بر سند قول ابن حجر  
صواب است اما بکثرت شواهد حکم بصحت توان نمود جواب این حدیث بر امامت دلالت ندارد انتی وجه حدیث و چهارم  
آنکه نیز ثناء الله در سیف مسلول در ذکر آن جناب امیر المؤمنین علیه السلام گفته و پیغمبر است علیه و سلم بعلم او گواهی داد  
و فرمود انما یدینه العلم و علی باها و فرمود اقتضاکه علی وجهه و حدیث پنجم آنکه نیز ثناء الله در سیف  
گفته خاتم ذکر الله است رضی الله عنهم بلکه این حدیث معنی ندارد یکی میگوید نقص صلاوات و ثبوت و بطلان آن بیان نمودیم دوم بعضی خلیفه  
و ذکر آنهم سابق زنده و باین معنی هم اطلاق لفظ امام بر آن کابر ساری علی مرتضی و حسن مجتبی و محمد مهدی دروغ و افتراست  
سوم بعضی پیشوای ملت و باین معنی اطلاق بر اکثر اکابر امت کرده میشود چون امام ابوحنیفه و امام شافعی پس بر امامت  
هم بطریق اولی کرده شود که دیگر اکابر امت را در علوم ظاهر و باطن بیشتر رجوع بآن اکابر افتاد و خصوص امام محمد باقر و  
و امام جعفر صادق و بعضی از اکابر اولیا و امت را کشف صریح یکی از اسباب علمت و سابق در اسباب علم مذکور شده  
امام را بمعنی دیگر ظاهر گشته و آن آنست که فیوض و برکات کارخانه ولایت که از جناب الهی بر اولیا و الله نازل میشود  
اول بر یک شخص نازل میشود و از آن شخص قسمت شده به هر یک از اولیا و عصر موافق مرتبه و بحسب اقتداد او میرسد  
و یکس از اولیا و الله بی توسط او فیضی نمیرسد و کسی از مردان خدایوسیله او درجه ولایت نمیداد قطب خبری و  
اوقات و ابدال و بجای و نقبای جمیع اقسام اولیا و خدا بوی محتاج باشند عماحب این منصب عالی را امام و قطب  
ارشاد بالا صلاکه نیز خوانند و این منصب عالی از وقت ظهور آدم علیه السلام بروح پاک علی مرتضی و جبرئیل و میکائیل  
از نشانه عنصری آنحضرت هم در امام سابقه هرگز از رجوع ولایت میرسد توسط روح پاک آنحضرت میرسد بعد از عنصری  
اما وقت رحلت او از صحابه و تابعین همه را این دولت توسط او رسیده و بعد رحلت او این منصب بکس مجتبی  
و بعد از وی به حسین شهید کربلا پیوسته با امام زین العابدین پیوسته بمحمد باقر بعد از آن بجعفر صادق پیوسته بموسی کاظم  
پیوسته بعلی رضا پیوسته بنقی لوی از آن بعلی النقی پیوسته بحسن عسکری علیه السلام آن منصب عالی مفوض گشته  
و بعد وفات عسکری علیه السلام تا وقت ظهور سید الشرفا غوث الثقلین کجی الدین عبدالقادر الجیلی این منصب  
عالی بروح حسن عسکری علیه السلام متعلق بود چون حضرت غوث الثقلین پیدایش این منصب مبارک بوی متعلق  
شد تا ظهور محمد مهدی این منصب بروح مبارک غوث الثقلین متعلق باشد و لهذا آنحضرت می فرماید علامه قبه کل  
والله فرموده و این بریت تر نعم نموده شمع افلاک شمس و کواکب و شمسه ابد اعلی افق العالی لا تغرب

مخرج

بکشف  
معنی

میباشد



چونکه بر طبقه و حال ایشان از مبدا فیاض ریخته ارقام نموده اند و رسائل در تصوف و تحقیق معارف حضرت مجدد رضی الله  
تعالی عنه نگاشته صفادین جو ذره طبع و قوت فکر و سلامت عقل ایشان از الوصف است طریق از حضرت شیخ الشیوخ  
محمد عابد قدس سره گرفته توجیهات ایشان بفنا و قلبی سیده اند باز با تامل امر آنحضرت بخودت حضرت ایشان  
نموده بکن تربیت بلوغه بجمع مقامات احمديه فائز شده اند و ابرس سرعت سیر و شوق وصول اصل خود تمام سلوک انظر  
در پنجاه توجیه با انجام ساینده نیز دو ساله بود که فرغ از تحصیل علم ظاهر و خفایه طبع نفیقه با ثبات علم و فیض باطنی در انداخته  
و هدایت و ارشاد و راهی بخشیده بر زبان حضرت ایشان بقلب عالم البدری سرفراز گشتند ایشان در ایام خود و حضرت  
شیخ جلال پانی تهری را رحمه الله علیه دیدند الطاف بیار بحال ایشان فرمود و پیشانی مبارک خود را پیشانی ایشان بپوشید  
همه از آن ایام زیارت حضرت غوث الثقلین رفت شدند و آنحضرت فرمای قر ایشان را عطا فرمود یکبار می فرمود من علی  
کرم الله وجهه جواب میدادند و تبارک ان بشاشت تمام میفرمایند انت منی بمنزله هارون من موسی علیهما السلام  
حضرت ایشان بلیغ خواب چنین فرمودند که صورت مثالی فقیر بصورت جد بزرگوار فقیر علی مرتضی رضی الله تعالی عنه مثل  
شمارا با یکدیگر میباشند ساخته می تواند که بعد فقیر خلافت طریق به شما منتقل گردد بعد واقعه حضرت ان حضرت غوث الثقلین  
دیدند که تشریف آورده کلمات غریب ماتم آنحضرت مذکور فرمودند از واقعه حضرت ایشان با سفت داشتند حضرت ایشان  
تعریف و مدح ایشان بسیار می نمودند میفرمودند نسبت ایشان با نسبت فقیر در علو مساویست و در عرض قوت  
مقاومت ان صفتی نمیفرمودند و فقیر صفتی حضرت شیخ قدس سره بهر صفتی که بغیر سر سیدان در آن شکر کنی نیک و بد ایشان  
نیک و بد فقر است از جنس اع کمال است بطریق باطنی ایشان عزیزترین موجودات اند در دل فقیر محاسن ایشان  
می آید از روضه صلاح و تقوی و دیانت روح مجسم اند روح شریف منور طریق ملک صفت که ملائکه تعظیم ایشان میکنند  
انتهی فقیر زبانی ایشان شنیده ام میگفتند حضرت ان میفرمودند اگر انی تعالی برز و قیامت از بنده پرسد که  
در درگاه ما تحفه چه آوردی عرض کنم شما و الله بانی بی راز وری فقیر بخدمت حاضر بوجرم و حلقه ذکر و مراقبه منتقد بود که  
ایشان در آمدند فرمودند شما چه عمل میکنید که ملائکه بحبت تعظیم شما جا خالی نموند الحق فقیر کمال اصحاب حضرت  
ایشان را ندیده ام اینهمه فیوض و برکات طریق احمدیه که در ذات ان جمع است در هیچ کس ملاحظه نکرده ام اگر چه بد  
او را که بر طلب از ان حال آگاه است لهذا میگویم که با اعتقاد فقیر مثل ایشان باین کمالات و علو نسبت خاصه مجددی  
درین وقت کسی نیست و از خلفای حضرت ایشان بفضائل کثیره متنازاند اما اینها حصه تر ایشان که عبارتست از  
تسلیم و ایصال طالبان بفضایات طریق احمدیه با صحت کشف مقامات و وجوه ان کیفیات و درجات قرب الهی

یعنی فرزند قندهار و قندهاری دیگر او لمیا و کرام پیشین آفتاب مایعنی ائمه عظام همیشه باقی بمبندی باشد غروب نشود  
و چون امام محمد مهدی ظاهر شود این منصب عالی بوی مفوض گردد و انقضای زمان بوی مفوض باشد و این بقول  
که روح امیر المومنین علی رضی الله عنه و ائمه همراه انبیاء پیشین بود بحکم الکذب قد یصدق امامتیه هم گفته اند  
لیکن باطل طای بسیار در ان و قول غوث الثقلین و اخو و خلیف کان موسی بن عمران نیز بر ان دلالت دارد و  
بکشف البیانه کتابه استنباط این عاقلان الله و از حدیث روایتی از علی علیه السلام میگوید که قال الله تعالی لا اسلام علیکم علیه السلام  
الا المودة فی القربی یعنی سوال نمیکند از شما هیچ اجرت و نیکی ای که بکنید میگویم از شما دوستی اقربای من و چه نسبتها است  
که انبیا سابق لا استلکم علیه ان اجری الا علی الله گفته اند اصلا اجرت بر فرضیه تبلیغ رسالت درخواست  
نکرده اند و چه احتمال درخواست اجرت بود پیغمبر ما اصلی الله علیه و سلم حق تعالی تغییر اسلوب کلام امر فرموده حکمت  
در ان است که شرائع انبیا سابق بعد وفات آنها منسوخ میشود و این شریعت موبدست پس امتنان با باید که بعد  
رحلت پیغمبر بنایب پیغمبر رجوع آرند لهذا الشریع و علیهم السلام برای شفقت بر امت خود بهمونی کرده بحسب آل خود  
اشارت فرموده و ثبت دامن پاک آنها که و از ان پیغمبر و روزه علوم وی لهذا قال علیه السلام ترک  
فیکم الثقلین کتاب الله و سنتی الحدیث یعنی گذاشتم در شما دو وسیله محکم قرآن مجید و آل خود را و قال علیه السلام  
انا قد اعلم علیا باسما شجر علم علی و روزه انهم مراد انی علم علم طاهریت که بهر صحاح در ان شریک بود بلکه ما علم باطن  
پس محض بر تحصیل علم باطن اشاره و بگویم آل پاک فرستادند و محبت آنها امر صادر شده و حدیث قال من کتبه فله علم و قال علیه  
عباده و عرض از محبت است که محبت مرید را در رنگ پیر میگرداند قال علیه السلام المواقف من احب الی  
و محبت مانند قاضی ثناء الله از اکابر علمای کاملین و فاضلین و اصحاب و احباب کبرای میباشند و عاظم  
نهای منقدین پیغمبر است شاه عبدالعزیز المعروف بشاه غلام علی دهلوی در رساله خود که در حالات شمس الدین  
حبیب الله در انجا بان منظر تالیف نموده گفته حضرت مولوی ثناء الله اشارت و مسبق خلفاء حضرت ایشان  
نسب ایشان بنظر شیخ جلال کبیرا و لیا چشمی رحمة الله علیه به دوازده واسطه میرسد و نسب حضرت شیخ جلال بن  
امیر المومنین حضرت عثمان رضی الله تعالی عنده میشود ایشان زبده علمای ربانی مقرب بارگاه عزالی اند  
در علوم عقلی و نقلی تجر عام دارند در فقه و اصول به مرتبه اجتهاد رسیده کتابی مبسوط در علم فقه با بیان ماخذ و دلائل  
و مختار مجتهدان مذاسب اربعه در هر مسئله تالیف نموده اند و آنچه نزد ایشان اقوی ثابت شده از رساله مجد است  
بماخذ الاقوی تحریر فرموده در اصول نیز مختارات خود نوشته تفسیر طوالی جامع اقوالی و مایه تفسیرین و تاویلات

تثبیر

و چنانکه کتب سوائی کتب تحصیلیه بطالع خود آورده و در زمانات از شیخ جلال جده خود و شیخ عبدالقادر جیلانی است  
و بشارتها یافتند و از منظر مفرمود در دل فقیر محابث ایشان می آید از روی صلاح و تقوی و دیانت و روح تعظیم  
منو و طریقت مکی صفت اند ما که تعظیم ایشان مینمایند میفرمودند اگر خدا تعالی روز قیامت از بنده پرسد که بدرگاه او چه  
آورد عرض کنم شانه الله بانی پستی را اوقات بطاعت و عبادت محمود استند صدر کرم نماز و وظیفه مقرر نمود که  
منزل قرآن و ترجمه میخواندند و منصب احتیاج نمودند و حق آن چنانکه باید بجا آورده و رسوم متعارفه قضات از  
ایشان بطور غمی آید از اصحاب ایشان بر میخیزد و گویا اصحاب ایشان اسبیده نیستند مای طریقه فاضل  
شدند و در راه فاضله کمالات ظاهر و باطن اشاعت علوم و فضل خدمت و افشای سوالات و حل معضلات صورت  
بودند و علم تفسیر و فقه و کلام و تصوف و بطولی داشتند کتب مؤلفه ایشان بسیار است و همه نافع و مفید و مقبول و  
مالاییده در فقه باری و ذکر کرامت الهی و ذکر المعاد و تفسیر مطهری بقدرت جلد و رساله حرمت متعه و حرمت  
و حقوق الاسلام و شهاب ثاقب و ارشاد الطالبین و صیته نام و جز آن محتاج از ازیسی عدد در حدیث سماع  
و روایت از ائمه ولی العتد محدث و ملوی داشتند کمالات فضائل ایشان پیش از آنست که درین مختصر بگنج در  
علمای خفیه کم کسی مثل ایشان در تحقیق و انصاف و عدم تعصب است تا بل دلیل در محرمین بندگان بر ما  
وفات ایشان غره و حبس نه عشرین و مائتین الف بود و تاریخ آن از قرآن کریم این ایت یافته اند فهم  
مکرمون فی جنات النعیم فخطبت درین تاریخ بی الف موافق رسم خط قرآن ما خود است فصل  
ثناء الله جمیعهم الناقده و عارفهم الرافع عندهم لواء الارشاد و العاقد قد اثبت هذا  
المحدث السافر الواقد بافاد انه المتکررة المایمة للمعاقد فاوری فی قلب کل جاحد نارا عظیم  
المواقده و او غر صد کل غار و اغیاش الجهل راقد فلا یستریب فی امره بعد اکه من هو عاز للکما  
فاقد و کایمتری و نشانه اکه معاد الحق الحقیق حاقده و وجه دوم در بیان ششم از وجوه اثبات  
این حدیث شریف را بجا جواب سوال سالی ثابت محقق فرموده کمال التعان خود بانصاف و ارباب فهم و ذکا  
ظاهر نموده چنانچه در مجموع فتاوی شایسته که بخط بعضی افاضل اینک از حقیق موجود میباشد مذکور است سوال  
نزد اهل حق یعنی اهل سنت و جماعت بر این عقیده و تقایم نباشد که سوگند اخرا انبیاء و ملائکه عصمت را ثابت نیست  
حق که اگر کسی را مصوم و دست نیافته است که این عقیده و تقایم نباشد که سوگند اخرا انبیاء و ملائکه عصمت را ثابت نیست  
المحدثین جناب شاه ولی الله قدس سره در تقریبات الهیه و غیره صفات اربعه که عصمت و حکمت و جاهت و

سجانه کسی مسلم شد چنانچه حضرت ایشان بار افسوس میفرمودند که در اصحاب فقیر لیس قائم مقام فقیر نیست گفت  
فقیر را هم مقصود از احتیاط طریقه تصفیه قلب از گرفتاری ماسوا و دوام علم باقیه و ترک کیفی از زوایل و تمهید اخلاقی  
و از برکات ذکر و شغل کیفیات و حالات و استغراق و سکر غلبات بخت است میدهد الحمد لله که ایمانی در صحبت  
حضرت ایشان موافق زمانه طالبان حاصل بینا میزند که استفیاد اینها را دیده ام حضور جمیعیتی با ذوق قلبی بلکه  
النوار فوق نیز دارند بالجمله ذات ایشان با کمالات ظاهری و باطنی موصوف است و اوقات بطاعت و عبادت معمور  
دارند صد کعب نماز و طیفه فقر نموده یک منزل قرآن در تبحر میخوانند چون دین زمانه علمای مذهبین کم اند در دل ایشان  
چنین بختند که منصب و فصل قسایا اختیار نموند و حق یخیزد چنانچه باید بجای آید و رسوم متعارفه قضات نایب  
بین هرگز ایشان بطور بی آید یکبار شخصی که مهربانان داشت از کسی چیزی گرفت ایشان بران اطلاع یافته لغزیزه نمود  
و آنچه گرفته بود در نمودند مشهور است این چنین ادای حق این منصب خاصه ایشان است مکاتیب حضرت ایشان بنام  
ایشان بسیار است چند فقره از ان نوشته میشود شیخ عین الدین نام جوانی از سکنه عظیم آباد ترک و کار کرد از چند روز  
داخل طریقه شده بوسیله رقبه سجدت ایشان حاضر خواهد شد در قلب و تنویری حاصل شده قطع مسافت بنور  
شروع نکرده مردی شکسته دل است مورد رحم بحال او توجهات فرمایند علی رضا خان طریقه از فقیر گرفته اند ذکر لطف  
خمس ایشان جاری شده و نفی ثبات هم شروع نموده اند در حلقه شاد داخل خواهند شد توجیه بر طیفه قلب ایشان که اول  
کار این لطیفه منظور است ضرورت انبیا از اصحاب ایشان پیر محمد رسید محمد گه میسایب بخت حضرت ایشان رسیده  
نامی طریقه فائز شد انگلوی صدیق حسن خان معاصر در تحائف النبلا گفته قاضی شاد الله بانی بنی از اولاد شیخ جلال الدین  
کبیر و دیگ چشتی اند و نسب ایشان منتهی میشود بحضرت عثمان رضی الله عنه در علوم عقلیه و نقلیه تبحر تمام داشت و در فقه و اصول  
بمرتبه اجتهاد رسید کتابی بطور فقه بابیان ماخذ و دلائل و فهار مجتهدین اربعه در سبب سلسله تالیف نموده اند و آنچه در  
ایشان اقوی ثابت شد آنرا رساله جداگانه مسمی باخذ الاقوی تحریر فرموده در اصول نیز مختارات خود نوشته اند تفسیر  
طولانی جامع احوال قدما و معاصرین و تاویلات جدیده که بر طیفه روحانی ایشان از مبداء و فایض ریخته نوشته اند و  
رسائل در تصوف و تحقیق معارف حضرت مجدد الف ثانی شیخ احمد رهنمائی نگاشته صفای مذهب و توفیق فکر  
و سلاطین ایشان را در اوصاف بود و طریقه از شیخ محمد عابد گرفته و از بس عشت و شوق وصول تمام سلوک در پیخواه توجه  
با انجام رسانیده بهیروه ساله بودند که در تحصیل علم ظاهر غرغ یافته بخدمت میرزا جانجامان رسیدند و بزرگان  
ایشان ملقب بعلم الهدی شدند شاه عبدالعزیز محدث دهلوی ایشان را بهیوقت میگفتند در ایام تحصیل سنی





قطبیت

یستند

فضیلت باطنیه است برای حضرت ائمه شافعیان ثابت کرده اند و ان هدایت مآب نیز بمرتبت راد در سال در  
بیان اعتقادات که با یوسف فرموده اند بحضرت ایشان نهایت فرموده اند از یکدام محل صحیح حمل توان کرد و در  
اگر کتاب و سنت اجماعت و کلام و جوامع مخالف این قول که بر نسبت نه به اهل سنت نمایان شده چه خواهد شد  
و مع ذلک منافی تفضیل خلفاء و کشته در خصوص حضرت اشعین خواهد شد لکن این مسئله تفضیل محم علیهم السلام است  
عند من لیس بمشبه و علاء خود جناب افادت مآب هدایت مآب حضرت شاه ولی الله قدس سره بنابر ضبط و ربط  
در طریق تمام این مسئله یعنی تفضیل خلفاء و کشته در خصوص حضرت اشعین را با اهل عقیده و نقلیه و کشفیه و وجدانی و بهر  
وافی و مثال شافی و ترتیب کافی تحریر فرموده اند پس جواب مخالف و تعارض این مسئله مبنی بر ثابت تفرق علیها با مسئله  
غریبه غیر ثابت عند الهی چه خواهد شد جواب از مولانا شاه عبدالعزیز محدث دہلوی عصمت و حکمت و وجوب  
نزد صوفیه و عالی اصطلاحیه دارند خصوصاً در کتب مصنفه حضرت والد ماجد قدس سره مفصل مذکور اند این وقت به  
شدت امر من کهن نیست که تمهید مقدمات نوشته آید اگر کتب مصنفه ایشان موجود اند تشریف باید نمود و واضح خواهد  
و شرح و اعصاف از تصنیف شاه محمد عاشق اگر بهر سر شافی و کافی خواهد شد بالجمله موافق علمای ظاهر این وقت جواب  
نوشته می آید مصنف و معنی دارد اول التناع صدور و زینب مع العترة علیه این معنی با جماع اهل سنت مخصوص بحضرت  
انبیاء و ملائکه است دوم عدم صدور زینب مع جوانه و این معنی را نیز در صوفیه محفوظ است مانند و همین معنی سوال عصمت  
در کلام صوفیه برای خود آورده چنانچه در اول دعای حزب البحر واقع است نساك العصمة فی الحركات والسكنات  
و الا لارادات و المحظرات الا آخره و این معنی مخصوص بانبیاء و ملائکه است و آنحضرت که عصمت برای اهل بیت خود  
خواسته اند قبول خود که اللهم اذهب عنهم الرجس و طهرهم نظمید این معنی است و همین معنی در حق حضرت  
عمر وارد شده ان الشيطان یفر من عمر و نیز وارد شده ان الحق ینطق علی لسان عمر و قلبه و در حق صهیب زمی  
وارد شده نعم العبد صهیب لولم یخف الله لم یعصه فلا اشکال و حکمت معنی علم نافع است اگر کتب باشد  
اصطلاح منقول از حکمت منبیا بلکه فضیلت با و اگر بطریق بزرگتر معنی اشخ و از حکمت منبیا قوله تعالی انما انزلنا الحکمة و  
فصل الخطا و کلام تنبیه حکما و علماء خواه علم متعلق ببقا باشد یا احوال یا باخلا و این معنی مخصوص بانبیاء است لکن تعالی قد انزلنا  
لها الحکمة ان اشکول الله الیه ان یخرج بوی مخصوص بانبیاء از عیب است و نیز از شریک اند و در حدیث وارد اند انما الحکمة و علی بابها  
و در روایت شریفه العلم و بابها و از علم در اینجا همان معنی است و وجوب است آنست که حق تعالی بعضی بندگان خود را  
بوجهی محال نماید که از طعن معاندان و تمهید عیوب و حفظ از اصاب با دشمنان و امر در حق محبوبان خود محفوظ

و در بیان خود که بطریق کشکول فوائد مستفرد در ان جمع فرموده اند میفرمایند الحمد لله الذی ملأ قلوبنا بحجته  
یل علی بن ابي طالب علیه السلام فاحینا الحجة بالله و انا حجة بشعبه من حجة الله عز وجل  
انما جعل الله علینا حجة و انا حجة من حجة الله عز وجل فاحینا الحجة بالله و انا حجة بشعبه من حجة الله عز وجل  
طائفة المقال هم ذکر کرده بلکه عباراتی هم نقل فرموده چنانچه گفته اند که چندی فقره کج می کند و بی مقام زیاده و کم کسول  
بطریق مادی چنان برآمده تلفظ بان وقت منظره با حضرت امامیه برره طاهره مناسب حال مقام بود لیکن چون را قضا  
و ذکر افتخار خسران مال انتقامی و جفا که در ذققات از متواترات است بر خلاف تواضع و فروضات بعضی حضرت اعلی  
واما اختیار از دست می رود و کمیت خامه حریفی کرده در بدیعی بیان قبائح انقوم مصدر فضل که اعمال فطیبه و افعالی  
شعبه شان بر جریده و در مشرب است اختیار و تعظیم شان و کثرت عداوت با سادان آن با کمال التماس و عداوت از صنف  
خود یعنی از آنها با بلبلت اظهار و تعظیم شان و کثرت عداوت با سادان آن با کمال التماس و عداوت از صنف  
انجلب جمع کرده است میفرماید حضرت ایشان را با انجاء ای خروج بخروان و لو اعصب بنی امیه مثل یزید و مروان و انجاء  
فما و کمال بود و حرکات ایشان استیغاثان از ان نبوت چون تقریب است کتب تاریخ بزرگان ایشان میفرستند  
نقش می دهند و عفت میفرمودند و با وجود ان کمال خلق و سلامت وی که گاهی آنرا عده و خور لیدی یاد نمی فرمودند و چون  
در مقام می آمدند که فضاخ و قبائح انجاء بزرگان ایشان غالب می آمد و از مقتضای طبع و سلامت روح  
مترنزل می اذنتی بالجملة از عبارات سابقه رساله شاه جواد با نظر به این تاریخ و تفسیر است که حدیث در تبت العلم دیگر  
احادیث و فضاخ جناب امیر المومنین علیه السلام که در کتب و لی آمده است ذکر یافته است احادیث این است که متحقق است  
که ذکر ان دولت بر حسن عقیده شاه ولی الله جناب امیر المومنین علیه السلام بلکه معا و الله سب نهم جاهدین و معا و الله  
که انجاء الشیاطین و طین نیز در تحفه خود این تحفه شریفه مطبوعه و نوع و غیره منصوص است با فضاخ مخاطب انما هه  
قد انجاء الحق القاهرة فاثبت بنفسه هذا الحديث السافر الزاهر و اعزف بشهرة هذا الخبر  
المستند الباهر فی جواب مسئله له بالا اعتراف الحلی الظاهر و اثبتة ایضا فی رسالته للمعقول  
لتبریه والداه الزائع المجاهر و عریضین عند الاطیبین الا طاهره علیهم السلام ما بقی الله  
الظاهر فیا عجا من صنع الخطاب الله اهدى للخلاف الفاضل المجاهر بکیف انظر من الحديث فی  
تحفته المودودة بالجملة القوا و درام من غبط الحق ما هو فوق کل قنه و ظاهره و وجه  
و و صد و ثبت و تسم آنکه شیخ جواد سابطی بن ابراهیم سابطی الخفنی این حدیث را تحتاً و جزاً قول جناب

باینکه باینجا بنشیند و نشاند باجتهاد و الحیدر لفاطمه و الحسن و الحسین رضی الله عنهم و توفیهم و لغت و  
بعضی محاسن فی الاسلام یعنی گواهی میدهم بیهیبت و نیکی برای فاطمه زهرا و حسن و حسین رضی الله عنهم و توفیهم و تعظیم  
میکنیم ایشان را و اعتراف میکنیم بزرگی ایشان در اسلام و لازم اینجمله اعتقاد است که دشمنان انجذاب منبغض  
دارد و این معنی را در قصیده الطیب نعم فی مدح سید العرب العجم که از منظومات ایشان است و شرح فارسی این قصیده هم  
از تصانیف ایشانست باین عبارت داد میفرمایند و ال رسول الله لا زال امرهم فی قلوبنا علی ارجام نفت النوا  
یعنی این بیت رسول الصلای اند علی الدوام و سلم همیشه با و حال ایشان راست در ست بنجاک الوده کردن بینی جمعی که ادوات  
اهل بیت دارند انتهی بنده ضعیف گوید فاک الوده کردن بینی در محاوره عرب کنایه از خواری ذلت و ملاکت و نواصرت  
گویند که عداوت اهل بیت داشته باشند پس این بیت هم اطهار تو است بجناب حضرت و هم دعای بد و تبری است از دشمنان  
ایشان خیمه اینجمله اعتقاد است که مناقب آنحضرت را که از روی احادیث و آیات ثابت است در تصانیف خود روا  
کنند و این معنی را بفضل تعالی حضرت ایشان در تصانیف خود بحدی استیفاء داده اند که کم کسی انکار درین باب  
سعی وجه کرده باشد آنهمه را اگر در اینجا نقل کنیم مجلدات میباید پرداخت و اگر کسی را اشتیاق این مطلب باشد کتاب  
از آله الخفا و دیگر تصانیف کبار ایشان را مطالعه نماید یا بطریق نمونه چیزی ازین باب هم ذکر میکنم در کتاب مقدّمه  
که در مدینه منوره تصنیف فرموده اند میفرمایند و نختم الرسالة بالخاتمة الحسنة ذکوناق اهل البيت رضی الله  
تعالی عنهم یعنی باید که ختم کنیم این رساله را بجامه نیک که ذکر مناقب اهل بیت رضی الله تعالی عنهم بعد از آن مناقب این  
حضرات را بتفصیل تمام بیان کرده اند از آنجمله آیه تطهیر را از روی احادیث ثابت کرده اند که در حق این نجیب پاک  
نازل شده و گفته اند که مراد از حبس گناه و شرکست و اینحضرات از گناه و شرک پاک بودند و از آنجمله آیه مبارکه و دیگر آیه  
را در حق آنحضرت اعتقاد کرده اند و حدیث انی تارک فیکم الثقلین و حدیث انما احب الی الله و رسوله و احب الی الناس  
و حدیث الا ان مثل اهل بیت فیکم مثل سفینة نوح من یکملها کمل و من تخلف عن مالهک و احادیث دیگر را  
زبان اینحضرات روایت کرده اند و در مناقب حضرت امیر المومنین خاضه حدیث غدیر خم و انت منی و انا منک من  
فادک یا علی فقد فارقتی و حدیث انتنی باحب خلقک الیک و انا مدینه العلم و علی بابها و حدیث هذا  
امیر البرة و قاتل الحجرة و دیگر احادیث بسیار در تصانیف ایشان ثبت است و حدیث شمس برای حضرت مرتضی که از قدیم  
محدثین در صحت این اختلاف دارند از طریق صحیح از شیخ ابوطاهر منی تا ابوالقاسم طبرانی روایت کرده اند و شواهد نیز از طحاوی  
و دیگر محدثان عمده نقل کرده حکم بصحت آن نموده اند و از کرامات حضرت مرتضی چند واقعه را بطریق صحیح روایت فرموده اند

وجرد وروى في نسخة بخطه  
أشياء من حديثه بنسبة العلم فذبح طعن

أشياء خربوت في حديثه بنسبة العلم

قلوب أهل العلم فاذنه الأحكام وجعلهم نجيهم المحدث وشموس لاقتداء بين الأنام وأثبت لهم التمييز ورفع  
المقام والفضل والسلام على سيدنا محمد الذي تشرفت بمدحه البردة والقصائد وعلى الله وأصحابه  
وعزته السادة الأماما وبعد فقد زهت طرفي في هذا الشرح الذي شرح القلوب بآيه وسطع في  
التحقيق بهانه فرأيت أسرار البلاغة فيه فأنشيت وأبكا الفضل في حد والسطو ناشيت والبردة به  
أكتت رقة الحاشية في آله من شرح لطيف قد طرز البردة واضمح بين الشرح عرق واحتمل على كثير من دأ  
وانتج بالعبج العجائب بحسن سبكة تقر العيون في ذلك فليتنا فخر المتنافسون فلله در مولفه لقد حقق لنا  
قول القائل الماهر كمر ترك الأول للأخر كيف هو زبدة الأفاضل السادة العلماء وثمره ثجيرة  
اصلها ثابت وفرعها في السماء انسان عين اعيان الروم رب المنطق والمفهوم حضرة عقيد رافند  
الخفة مفتي مدينة خربوت المحمية لأزال مبلغ الأمنية وكبرج رافلا في ثواب المحاسن وأرجام البعائر  
غير أسن وجزاه الله خير أجر هذا المرام واحسن أوله الختام وقال الأمام الأكمل والهام الأمثل مولانا  
الشيخ ابراهيم السقا الذي هو أجل مر عنه ينطق باسم الله التمجيد لذكر المحمد وأجبت العلماء في الأمصار  
وجدت بهم الدين ولك الشكر أودعت في قلوبهم من أسرار الأناوار ما أوزعت به نفوسهم تمام  
البتيين منتد عليهم بمنة توريث الأبناء في العلم والعمل وأحسن إليهم بمنة مدح مصطفاه  
ومختارك في أكبد والأزل ومنك سلسل الضلوات ومسلسل التسليم على غير العنايت والنعة  
ونفس الحيا والرحمة وعلى له الأشراف وأصحابه أهل الانصاف أما بعد فقد حظيت برؤية هذا  
الشرح البديع الفائق للمورد الصنف الحسن الرائق الذي خدم به أوصال العلماء الأعلام ومفرد العظماء  
الإنسان الكامل المجاهد الفاضل ذو النسب الرفيع السامي صاحب الأدب البديع النامي قاموس  
والفضاخرة ونبراس الأرقام السيد عمر أفندي مفتي مدينة خربوت ومفيد الحكام وصاحب الأحكام  
بردة المدح المحضرة النبوية الممدوحة بالمناجح العلية من رب البرية فوجدته بحرا احتوى على  
الدروس واستوى منه الثمرات من فنون الأفتان الغرائبية نتجت قياسات الصبيحة وابتجعت  
أسكالة قرال عن مشروحة ما تقدم منه شروحه وأسكالة يحق أن يقال فيه هو البحر لكنه زلخ هو المراد  
لكنه زاهر فتنه الطرف بافتان فنونه ما لها آخر فجزى الله مؤلفه جزاء وأبانه وبلغه بجبال المرح  
بلشمر حراره واحسن ولا خزانة العواقب أقامنا معه وأمانا على الحسن الطرق وأقامنا المذاهبة

السيد

أشياء

الزکیة

رسالتیابی صلی الله علیه و آله سلم طایر منوره و از مصادیق بعضی بشارات ثابت فرموده چنانچه در بر این سبابط و در بیان  
سایع از بر این مقالته نالته از تبره نالته بعد نقل عیاضی از رویای یوحنا گفته و ترجمه بالعربیة و الا بواب الاثناعشر  
اثناعشر لولوة کل واحد من الابواب کان من لولوة واحدة وساحة المدينة من الذهب الا بزرک النجج  
الشفاف اقول هذا بیان لما قبله وصفه للابواب و کون کل باب من لولوة واحدة فيه اشتراك الى  
ما يدعيه الاماميون معصية ائمتهم لان اللولوة كروية ولا شك ان الشكل الكروي لا يمكن ان يملكه  
لانه لا يباشر الاجسام الاعلى ملتحق نقطة واحدة كما صرح به اقليدس والاصل فعصية الامام اما  
عند اهل السنة والجماعة فالعصية ليست بشرط بل العبد فيه انعقاد الاجماع و ما عند الامامية في  
واجبة فيه لانه لطف و لان النفوس الذکية لفاضلة تابی اتباع النفوس الدنية للفضولة  
و عدم العصية حلة عدم الفضيلة و لهذا فيما بحث طويل لا يناسب هذا اللقاع قوله و سألته عن الذي  
الا بزرک النجج الشفاير يريد بذلك اهل ملته صلعم لانهم لا يعرفون عن اعتقادهم ولا ينصرون عن حقهم  
في حاله العسر و اما الذين اغواهم قسوس لا تكتاريين فمما ليجمال الذين لا معرفتهم باصول دينهم هذا  
هو مصداق قوله صلعم انما نعمة العلم على بايها انتهى **فهذا اجواد سابط** ببارعهم  
العظيم لا يقتبط بقدان ثبت هذا الحديث الهادي الى سقا الصراط و احييه بهذا الخبر الموصول الى جدد  
الاختياط فللمختص عنه سالک سبيل الردى و لا اعتبار به و الصادق عنه موجب بته المتاهة و  
الاختياط و المستنكر لا يكون الا ما اثر الباطل على الحق لرغفه و الاستواط و المستريب فيه لا يكون  
الا ما يخلط عليه الخثار بالز باداشدا الاختلاط و وجه و وصو ربت منهم عمر بن احمد الخرنوبی  
در کتاب عصيدة الشدة فشرح قصيدة البردة اثبات بخير شريف بتم جزم منوره چنانچه در شرح شعره  
فاو النبيين في خلق وفي خلق و لم يدنوه في علم و لا كرم بگفته ثم اعلم ان بيان علمه ثابت بقوله تعالى  
و علمك ما لم تكن تعلم و يقول الله عليه السلام انما مدينة العلم احدثت و غير ذلك و مخفي كما  
که عمر خرنوبی زنبلاء عظام و نهای فحام سنیه بوجه کمال عظمت مرتبت و جلالت منزلت او از تقریبات علماء  
معاصرینش که در آخر کتاب عصيدة اهدیه مسطور است واضح و لا ریح میشود و قال فی آخر الکتاب قد فضله فاضل عظم  
واما تل جماعت مصر و انکحیت قال الاستاذ العلاء و المجتهد الفهامة ذو التالیف المفيدة و التصانيف  
المجيدة مولانا الشیخ ابراهیم البکھر الخرنوبی لقصص السبابط اذا حو کبسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذي

في كتاب الرضا عنه كفت حديث انما من العلم وعلى بابها فنزل العلم فليات الباب والخطيب عن ابن عباس مرفوعاً  
 رواه الطبراني وابن عدي والعقيلي وابرجان عن ابن عباس ايضا مرفوعاً وفي اسناد الخياط جعفر بن  
 محمد البغدادي وهو متهم وفي اسناد الطبراني ابوالصلت الحمزي عبد السلام بن صالح قيل هو الذي  
 وضعه وفي اسناد ابن عدي احمد بن سمية الحجازي يحدث عن الثقات بابا بطيل وفي اسناد العقيلي عن  
 اسماعيل بن محالد كذا في اسناد ابن جبران اسمعيل بن محمد بن يوسف ولا يحتج به وقد راى ابن  
 مردويه عن علي مرفوعاً وفي اسناده من لا يجوز الاحتجاج به وراة ايضا ابن عدي عن جابر مرفوعاً بلفظ  
 يعني علياً امير البرقة وقاتل الفجرة منصور مرفوعاً فخذل له انما مدينة العلم وعلى بابها  
 فنزل العلم فليات الباب قيل لا يصح الاصل له وقد ذكر هذا الحديث الجوزي في الموضوعات من طريق  
 عدة وجزم ببطلان الكل وتابعه الذهبي وغيره ولجب عن ذلك بان محمد بن جعفر البغدادي الفقيه  
 قد وثقه يحيى بن معين وان ابوالصلت المروزي قد وثقه ابن معين الحاكم وقد سئل يحيى عن هذا الحديث  
 فقال صحيح واخرجه الترمذي عن علي مرفوعاً واخرجه الحاكم في المستدرک عن ابن عباس مرفوعاً  
 وقال صحيح الاسناد قال الحافظ ابن حجر والصواب خلاف قولهما معاً يعني ابن الجوزي الحاكم  
 وان الحديث من قسم الحسن لا يرتقي الى الصحة ولا يخط الى الكذب انتهى وهذا هو الصواب  
 لان يحيى بن معين والحاكم قد خولفا في وثوقه في الصلة ومتابعه فلا يكون مع هذا الخلاص  
 بل حسنا لغيره لكثر طرقه كما بيناه وله طرق اخر ذكرها صاحب اللآل في غير مستمعين  
 كعلامته شوكانى ازاعاظم ما بين وافا حتم بنو كابر بن وحفاظ ثقات مستدين بيقاظ اثبات تبيين  
 حسن بن احمد البجلي وكتاب الديباج الخضراني في اخبار اعيان النجف السليمان على ما نقل عنه الفاضل المعاصر المولى  
 صديق حسن خان في التاج المكلل كفته السنة الخمسون بعد المائتين والالف وفيه في شهر جمادى الاخرة  
 كانت وفاة شيخنا محمد بن علي الشوقاني وهو فاضل المجاعة شيخ الاسلام الحق العلامة الامام  
 سلطان العلماء امام الدنيا خاتمة الحفاظ بلا مراء الحجة النقاد عالي الاسناد السابق في ميدان  
 الاجتهاد والمطلع على حقائق الشريعة وغوامضها العارف بمداركها ومقاصدها وعلى الجملة فداراي  
 مثل نفسه ولا راى مرابه مثله علما وورا وقاما بابا الحق بقوة جنان وسلاطنة لساقدا فرد ترجمته تليد  
 الاحياء العلامة محمد بن حسن الشجعي الذي ماري بمولف سماه التقصار في جرد من عالم الاقاليم والامصار

نظرت

وقال العمدة الفاضل الجامع بين الفضائل والقواضل مولانا الشيم محمد ابايشي المجدي بتحقيق الشر ورحمة  
بسم الله الرحمن الرحيم الحمد منك اليك يا مرجلت العلماء مصابيهم يمتددي بقسم فحك الظلام وخصهم  
بخصيصة التحشية حتى انتشر فضلهم وظهر لخاص والعلم والصلوق والسلام على سيدنا محمد وآله  
والآل وصلى الله وسلم واللائق باللقا اما انظر المحاسن ورضه وتصفيه هذا الطر فتر اهل المعاني فما اودعه  
هذه الصفائف من الدار المباهية بالمعاني قلت هذه روضة تمايلت اغصانها وتدلكت افنانها وبعثت  
ازهارها وطابت ثمارها وتدفقت افكارها او حلة البهر الناطر ونقها وادهش كل الباب فانها امام  
المجيد طرازها ام آيات اخر البلاء اعجازها ام عقود تلاكات فراثها وانتظمت قلائد هابل هي  
تناقست اليتيمان وفنائهم فباطالت وتطاوت الاكاليل ان تحسن بها فبازالت له لا وهي جميع  
فضله بين البرية معلوم ومجسدت العرب العرابة عليه الروم خرجت كلماته مرقب سليم اخلاص  
فحب صاحب الشفاعة من جملة من اكل من جمع الف والاكل من اكثر النقل والعرض صنف انما تلك موا  
وهما المولى لم يشاء وجعله اول وكل يدعى وصلا بلبيل في ذلك شرها صار لبردة المديح كالطراز  
وابان بلاهته وحسن انجابه انه خير شرح عليها تكلم وترجم فمن تأمله كذب قول القائل ما تروى  
كلما قال هذا وانى وان مدحت ذراعى واجلت في ميدان مديحه يرعى وقطعت في ذلك لبلى  
فهاى وشمرت عن الساق ازارى فيما نافي كمال محاسنه الاذوق صق اذ لا تساوى المحر الارضية القصور  
كيف لا ومؤلفه جازت نشر في العلم والنسب فخر العجم العرب الهبام العلامة الا انه شيخ الاسلام  
والعمدة الفقيه الا انه ملك العلماء الاعلام الحبيب النسب الاخذ من كل فن او فرضيب المتوكل  
على المعيد المبدى سيد السادة عرفت في مدينة خروقت المحمية صانه الله تعالى وحفظه من كل ر  
وبلية ابقاء الله رافيا ذرى المعالى رافلا في حل الحبوب على مل اللبالي ما نرتبه بعد سيد الكائنات مدح  
وتليت قصيدة البردة يدير المادح وعبق مسك الختام باريجبه الفائح انتهى **في فضل الخروقي**  
واحد هم المفرد وفرد هم الا واحد وقد اثبت هذا الحديث الهادي الى الحب الصواب الا يشك  
بحكم قد اطفئ لهبات كل جاحد واخذ بالمارق عن رفته هالك في تيه الضلال الممجد والناس  
عرق تبائر في ميدان المعقود والطاعن عليه محتق اللوبال الدائم الموبد والقادح فيه مشر  
لاجله التكال الا بذا الخلد ووجه ووجه وسمى ام انك قاضي محمد بن علي الشوكاني الصغار ذكرنا الفوق



والله اعلم بالصواب والحق من علم الاصول يعرض نظيره جمعه وترصيفه وحسن ترتيبه وتصنيفه  
وله السبل الجبار المتد في علم حقائق اذهارها كان تاليفه في اخر مدته ولم يؤلف بعد شيئا فاما  
وقد تكلم فيه على عيوب المسائل وصحح من المشرع ما هو مقيد بالادلة وزيف ما لم يكن عليه تحليل  
وحسن العبارة في الرد على التعليل والسبب في ذلك انه نشأ في زمنه جماعة من المقلدة المجامدين على التعصب  
في الاصول والفرع ولم تنزل للصاطة والمقاومة والتبيينه وبينهم دائرة ولم يزلوا يندورون عليه وفي الحق  
من غير حجة ولا برهان من سنة وقرآن فجعل كلامه في ذلك الشرح في الحقيقة ومجاهد في التفسير  
عن التقليد المذموم وايضا طهرهم الى النظر في الدليل لانه يرى تحريم التقليد الشوم وقد الف في ذلك  
رسالة سماها العقول المفيدة في حكم التقليد وقد سماها لما حواه جماعة من علماء الوقت ارسل عليه  
اهل حجة بسببه سهام اللوم ولما لقت ونارت من اجل ذلك فتنة في صنعا بين من هو مقلد وبين من  
هو متقيد بالدليل توهم المقلدين انه ما اراد الا هدم مذهب اهل البيت لان اذهار هو محمد  
فهذه الاعصار عليه في عبادتهم والمعاملة المداوحاثة من التعصب على من اوجب الله تعالى محبتهم  
وجعل اجر بني ناصي الله عليه وسلم في تبليغ الرسالة مودتهم لان له الولاية التامة لهم وقد نشرها  
في مؤلفه در السجادة بما لم يخرج بعد رتبة لمراتب وله العناية التامة بحفظ مذهبهم فانه في شيئا  
في المدسوس والتمسك ريس في ذلك وعندك ارجح من جملة الكتابهم هذا الشرح فان من تامله حق التامل بعين  
الانصاف انما يتبين انما اقضاه من اذهار من الادلة الصحيحة لانه جاء فيه بادلة له توجده في  
اوضح ما خذها من الكتاب السنة على بدع اسلوب قد طلعت على غالب بشرح اذهار ولم يزل في  
ما يدليه في ايراد الادلة وانما لم يرض ما بين في ذلك الكتاب من القياس الذي عليه الناس  
او يخرج وسبيل الامام في ذلك سبيل المفرعين من سائر المذاهب الاسلامية فان كتبهم لفرعهم زيد  
على اركانهم مع الجميع من اهل المذاهب لا يلاحظ واحد الرد واحد وان كان في الحقيقة الخطب يسير  
الخلاف في المسائل العلمية الظنية سهل لا يمانع من طرح الانظار والاجتهاد يذهب خطها والمصيب من المجتهد  
في ذلك له اجران المخطئ له اجر وتنبية العالم بالخطاء على ذلك الخطاء للمقلد لا باس به لتقليد  
في الخطاء فانه مواخذ به مع ان من قلده معفو عنه في ذلك وهذه الطريقة ربما يخرج عليها مرقص  
ولا يخرج المجتهد ما اجتهد فيه وبه على الخطا يجب ما ظهر له من توليه لاهل النبوة صلى الله عليه وسلم

يدت

قصره على ذكر مشايخه وتلامذته وسيرته وما انطوت عليه شمله وما قاله من شعر ما قيل فيه من  
مدح وثناء بالنظم والنثر جاء في مجلد ضخيم مولده يوم الاثنين الثامن والعشرين من ذي القعدة  
الحرام سنة اثنتين وسبعين بعد المائة والالف كما اخبر بذلك وبلده هجرة شوكان نشأ على  
العفاف والطهارة وما زال يدرج في درج ويجمع النشأت ويحزن المكرومات الهرة على الداء ولازم  
القاضي امام الفروع في زمانه احمد بن محمد الحراني وانتفع به في الفقه واخذ النحو والصرف عن السيد  
العلامة اسمعيل بن جعفر العلامة عبد الله بن اسمعيل النهدي العلامة القاسم بن محمد النحوي  
واخذ علم البيان والمعاني والمنطق والاصدين عن العلامة حسين بن محمد النفر والعلامة علي بن الهادي  
عرب لازم في كثير من العلوم مجد زمانه السيد عبد القادر بن احمد الكوكباني واخذ في علم الحديث  
على الخط ابن ابراهيم بن عامر وغير هؤلاء من المشايخ الكملة في جميع العلوم العقلية والنقلية حتى اخرج جميع المعارف  
وانفق على تحقيقها المئات المولات صار المشار اليه في علوم الاجتهاد بالبيان والمجلى في معرفة علوم  
الشرعية عند الرهان له المولات الجليلات المستعفة المفيدة النافعة في اغلب العلوم منها ينل  
الاطار شرح منتهى الاخبار لابن تيمية رح في اربعة مجلدات لم تكن عين الزمان بمثله في التحقيق  
والبحث سمح الدهر بنحوه في التدقيق اعطى المسائل حقها في كل بحث على  
طريق الاضاف وعدم التقييد بالتقليد ومذهب الاخلاق والاسلاف وتناقله عن مشايخه الكرام  
من دونهم من اعلام وطراف الافاق في زمان حيوته وقرئ عليه مرارا وانتفع به العلماء وكان يقول  
انه لم ير من شيء من مؤلفاته سواء لما هو عليه من التحرير بارفع مكان ومن التمسك بالدليل في  
شان وكان تاليفه في ايام مشايخه فنبهه على مواضع منه حتى تحرو له التفسير الكبير المسمى <sup>القدیر</sup> ففتح  
الجامع بين في الدلائل والرواية من التفسير وقد سبقه المؤلف في الجمع بين الرواية والدلائل اية العلما  
محمد بن يحيى بن ابراهيم فله تفسير في ذلك عظيم لكن تفسير شيخنا ايسر واجمع واكثر منه ثباتا  
ورصيفا واكثر زلفا في اللغات وشواهدا تحقيقا وتاليا وقد ذكر المحافظ السيوطي في الاثقان انه  
جعل مقدمة لتفسير جامع للدراية والرواية سماه مطلع البدرين وجميع البحرين وله مختصر في  
على مقتضى الدليل سماه الدرس البهية وشرحه شرحا وافعا سماه الدرس المضيفة اورده فيه الدلائل التي بني  
عليها ذلك للوقوف له بل الغناء حاشية شفاء الام لا مريد حسين بن محمد وله دلائل السجاية في مناقب القضاة

قد دل نظمك للذوالنهي بلا شك بانبحر العلم طامرت ابد اعتب في ملاطفة به وقد اسأت بعد  
فاحتمل كرماء بالشوق بالشوق منقاس معتبر بقصير بذلك خير الرسل والحكام وان تشكل بالمشكك  
على ذوات اتحاد الجنس قد نظره ووجه وادفينا سلبه ولا عذر عندك من ان منصفاً محصلاً ووجه ما وضعت  
عندك العدل ولا اوليته ما عدا ذلك لا تملك لانا على وجه التنازع وتتمتع العظماء وهذا القطعة من شعر تدل على انه مفتر  
بليغ ولا مفتر سواء بوصف بالبلاغة وقد تم التوجيه بالقضايا المنطقية الموجهة والسالبة والمحصلة و  
المعدلة والله دمر القائل الحسن يظهر في شيئين رقة: بيت من الشعر وبيت من الشعر وقد اخذت  
في كثير من الفنون العلمية واخذت عنه غالب مولفاته الشريفة وموته طغى على اليمين مصباحهم المنير  
ولا اظن يرون مثله في تحقيقه للعلوم والتحرير وقد جرت بيني وبينه مكاتبة ادبية ومراسلة لمسائل علمية  
ههنا عندك مشيئة بخطه الشريف وقلمه اللطيف وكان قد توفي قبله بمدة يسيرة ابنه العلا على بن محمد  
وهو احد محققى العلماء ومن لازم والده في جميع المعارف حتى في ذروة العلوم تحقيقاً وتدقيقاً وقد شاركته في ذلك  
على والده في كثير من مقولاته رحمه الله تعالى وقد كنت قلت في والده مرافقاً وشركته فيها ولا  
الا طالة لذكرهما ومولوى صديق حسن خان معاصره راجع العلوم كفته محمد بن علي بن محمد الشوكاني شيخنا  
الامام العلامة الرباني والسهميل الطالع من القطر اليماني امام الائمة ومفتي الامة ببحر العلوم وشمس  
الفهوم وسند المجتهدين الحفاظ فارس المعاني والافاظ في العصور والذهر شيخ الاسلام قدوة العالم  
علامة الزمان ترجمان الحديث والقران علم الزهاد اوجاد العباد قاصع المبتدعين اخر المجتهدين راس  
الموحدين تاج المتبعين صاحب التصانيف التي لم يسبق اليه مثله ما افاض في الحجة شيخ الرواية والسماحة  
عالي الاسناد السابق في ميدان الاجتهاد على اكابر الامجاد المطلع على حقائق الشريعة ومواردها العا  
بغوضها وكما صدها قال القاضي العلامة عبد الرحمن بن احمد البهكلي في كتابه نفح العود في ايام التشريع  
حمو كان مولد شيخنا الشوكاني يوم الاثنين الثامن والعشرين من ذي قعدة الحرام سنة اثنى عشر  
سبعين بعد مائة والفت كما اخبرني بذلك في بلدة هجره شوكان ونشأ على العقائد والطهارة وما زال يجمع  
المنشآت ويحذر المكرامات لله فراه على الدوام امام الفرع في زمانه القاضي احمد بن محمد الحارثي و  
به في الفقه واخذ الفقه عن السيد العلامة اسمعيل بن حسن والعلامة عبد الله بن اسمعيل النعماني والعلامة القاسم بن محمد الجوهري  
واخذ علم البيان والمنطق والاصليين عن العلامة حسن بن محمد المغربي والعلامة علي بن هادي مهرب وكان

انقول

كان المتوكل في جانب بيان الخطأ في جانب ديماجية ذلك المجتهد الذي قد اصل ما هو خطأ في كتبه لئلا  
يتبعه في ذلك الخطأ من يتبع وهذا شأن اهل العلم في كل زمان ومكان ما بين راد و مردود عليه و  
كل ما خرج من قوله و متروك الا صاحب العصمة عليه افضل الصلوة و التحية و قد ذكر السيوطى في كتاب  
الخصائص ان من خصائص هذه الامة ان لا يفر بعضهم بعضا على الخطأ ولو كان احب جيب اليه  
مطالع الكتب سلامة في الفرع و الاصول على اختلاف انواعها عرف ذلك و هان عليه سلوك هذا السبيل  
و من ذن الامم بالانصاف لا تخفى عليه الحقيقة و مجرد على التقليد و صانع عطنه عن مدارك الاستدلال  
فهو له و لا اعتراض على المجتهد و لا ينبغي له ان يضايق المجتهد في اجتهاده لاجل توقفه في موقفه الذي  
هو التقليد قد تفضل عليه الاجتهاد و التبحر و كل من هم عر مقام اشرف و لكن كما يطول و التقليد يحب الا لغير المجتهد  
عند اهل الرضى عنهم غير متعدي كما يقول غيرهم مقلد للذي اذن عن علم المجتهد في ادى اليه اجتهاده فقد  
تجرع الواسع و ما جرى على فسخ السلف له فيه من اهل العلم نعم انما جرت مقاصد السيل الحجاز و موافق سميت  
نزهة الابصار من السيل الحجاز و هو موافق بالمقصود من ايراد تلك الأدلة من غير تعرض لما يقع به بسط  
الاسنة من الناس المترجم له تاريخ حافل سماه البذل الطالع مجاسن من بعد القرن التاسع جرى فيه  
من ذلك الوقت الى زمانه و ابتداء فيه بذكر عابد اليمن ابراهيم الكوفي المشهور وله جملة رسائل من  
مطوكان و مختصرات و قد جمعت فتاواه و رسائله فجاءت في مجلدات و سماها ابنه العلامة علي بن  
محمد الشوكاني بالفتح الربا و له في الادب اليد الطولى وله اشعار كثيرة مدونة قد رتبها ابنه الممدود  
على حروف المعجم فجاءت في ديوان كتب اليه اديب عصره السيد محمد بن هاشم بن يحيى المشامي و ربه  
العلامة حسين بن احمد السباعي يسألها على سبيل المطارحة عن الشوق هل هو من قسم المشكك او  
من المتوكل في المعرفين في علم المنطق هذه الابيان المبدية سه يا نيري فلك العلياء دام لنا من نور  
علمكما ما يكشف الظلمات ماذا نقول فينا قد تقرر بالاشجاع حقوق هذا من به حكما في الوبان  
شهادات القلوب اذ اجتمعت بصدق و ادصار ملتزماء و مرجح اذ اصبح القياس له يقطعنا  
بأها في السالك قد نظمنا قد تقصير تصديق تصوره بنسبة يتساوى الودين هما و اما الشوق من قسم  
المشكك هل فيه اعتراض قياس استوائهما و قد ردت في تقريره فاقيد مغرصار مشتاقا  
لوصلكما فاجاب المترجم له و اجاد يابر اليه المليل و الاطوار من مضى و المنع من بسبب نخل الدنيا

السابع

مقلد. وبين من هو معتد بالادلة توهمها من المقلدين انهم ما ادا اكلهم من هب اهل البيت كان  
الاظهار هو عمدتهم في هذه الاعصار وعليه عبادتهم المعاملة المداير وحاشاهم من التعصب على ما وجب  
الله تعالى محبتهم وجعل اجر نبينا صلوا في تبليغ الرسالة من تمام لان المالكوا لتمامهم وقد نشر بحسبهم  
مؤلفه د السجادة بجاله فالحج بعد ريبه لمرتاب على اكلهم مع الجميع من اهل المذاهب سواء عسبوا لان  
المأخذ واحد والمراد واحد والخطب يسير والتخلاف في مسائل العلمية الظنية سهل لانها مطروح انظاره و  
الاجتهاد يبدلها والمصيب من المجتهدين في ذلك له اجازة والخطي الراجل في اهل العلم في كل زمان و  
مكان ما يبرأ من مخرج ود عليه وكل مأخذ من مؤيد ومتر وكذا الاجتهاد عليه افضل الصلوة والتسليم  
ومطالع الكتب كسالمية في الفروع والاصول على اختلاف انواعها في ذلك وها عليه سلوك هذه المسالك  
من وزن اكله من اكلها لا تخفى عليه الحقيقة ومنجد على التقليد ضاعطته عن مذكر اكله استدل لانها  
والاعراض المجتهدين ولا ينبغي ايضا ان المجتهدين اجبروا لاجل توقفه في موقفه الذي هو التقليد قد فضل  
عليه بالاجتهاد والتقليد يحجب الا لغير المجتهدين والاجتهاد غير متعذر ومن اعترض على المجتهدين فيما  
ادى اليه اجتهاد فقد تجر الواسع وسج على خلاف فسخ السلف من اهل العاقلهم انما حذرت مقاصد  
السيل الجار في مواقف سميت نهضة الايضاح وهو اوف بالمقصود من ايراد ذلك الادلة غير انهم لما يقع بسط  
من الناس لما ترجم له تاريخ حافل سماه المبدأ رانطاع بها حسن بعد القرن التاسع حفي من ذلك الوقت الى  
زمانه وابتدع فيه بذكر عايد اليم ابراهيم الولي المشهور وله جملة رسائل من مطبوعات ومختصرات وقد  
جمعت فداواه ورسائله نجاء في مجلدات وسمها ابنه العلا على بن محمد بالفتح الرباني وله في الادب  
الطويل وله اشعار كثيرة مصلنة وقد رتبها ابنه المذكور على حروف المعجم في ديوان وقد اخذ عنه في كثير من  
الفنون العلمية واخذت عنه غالب مؤلفاته وبعونه طفي على اهل اليمن مصباحهم المنير ولا اظن يرون  
مثله في تحقيقه للعلوم والتحرير وقد جرت بيني وبينه مكاتبة ادبية وعراسا لاسائل علمية هي عندي  
متبينة بخطه وعلى الجملة فما راى مثل نفسه ولا راى من لم يمتثل علماء ورواقياما بالحق بقوته جنان و  
سلاطه لسان وقد افرد ترجمته لميند الا ديب محمد بن حسن الشيعي الذي ما راى الحق قمره على كرم شايخه  
وتلامذته وسيرته وما انطق عليه شامله وما قاله من شعر وما قيل فيه جاء في مجلد ضخيم وكادفاته في شهر  
جمادى الاخرة في سنة خمسين بعد المائتين والالف وقد كان توفي قبله بمدة يسيرة ابنه العلا على بن محمد

في كثير من العلوم يجد زمانه السيد عبد القادر بن محمد الحسن الكوكباني واخذ في علم الحديث عن المحدثين  
على بن ابراهيم بن عامر وغير ذلك من المشايخ في جميع العلوم العقلية والنقلية اخرج جميع المعارف وافق على  
تحقيقه الخالف والمؤلف وصار مشار إليه في علوم الاجتهاد بالبيان والمجمل في معرفة غوامض المشقة  
عند الرهان له المؤلفات في اغلب العلوم منها كتاب نيل الاوطار شرح منتهى اخبار الحجاب بتمية ومع  
في اربع مجلدات كبار لم تكن على عين الزمان في تلك في التحقيق اعطى فيه المسائل حقا في كل بحث على قدر  
الافاضة وعدم التقيد بمذهب الاسلاف وناقضه عنه مشايخه فمن دونهم وطار في احوال في حياته  
وقرئ عليه مرارا وانفق به العلماء وكان يقول انه لم يرض عن شيء من مؤلفاته سوا ما هو عليه  
من التحرير البليغ وكان تاليفه في ايام مشايخه فنبهوه على مواضع منه حتى تحردوا له التفسير  
المستفيض فقام له في الجامع بين فني التاليف والدراية من التفسير وقد سبقه التاليف في الجمع بين الدراية  
والدراية العلامة محمد بن يحيى بن بهران فله تفسير في ذلك عظيم لكن قد يشيخنا بسط واجمع وحسن  
ترتيبا وترصيفا وقد ذكرنا الحافظ السيوطي في الاتقان انه جعله مقدمة لتفسير جامع للدراية والدراية  
سماه مطلع البدرين وجمع البحرين وله مختصر في الفقه على مقتضى الدليل سماه الدرر البهية  
وشرحها شرحا وافعا سماه الدرر البهية او رد في الدلالة التي بنى عليها ذلك المؤلف وله  
وبل الغمام حاشية على شفاء الاوام والامير حسين بن محمد الامام وله در النقا في مناقب المقاربة والحق  
وله الفتاوى المجلدة في الاحاديث الموصوفة وله ارشاد الفضل الى تحقيق الحق من علم الاصول يعرض نظيره  
في جمعه وترصيفه وحسن ترتيبه وتصنيفه وله السيل الجرار لمنذوق على حقائق الازهار وكان  
تاليفه في احكامه ولم يولف بعد شيئا فيما اعلم وقد تلمذ عليه على عيون من المسائل وشرح من المشرع  
سماه مقيد بالكمال وزيف ما لم يكن عليه طيب وحسن العبارة في الرد والتعليل والسبب في ذلك انه  
نشأ في زمانه جملته من المقلد الجاهدين على التعصب في الاصول والفرع وله نزل المصاولة والمقاولة  
بينه وبينهم دائرة وله يزوايد دون عليه في المباحث من غير حجة فجعل كلامه في ذلك المشرع والحققة  
موجها اليهم في التنبيه على التقليد المذموم وايضا ظهوره الى النظر في الدليل لانه يرى تجريم التقليد وفعل  
في ذلك رسالة سماها القول المفيد في حكم التقليد وقد تحاماه لما حواه جماعة من علماء الوقت  
ارسل اليه اهل جهته بسببه سهام اللوم والمقت وتارفت من اجل ذلك فنته في صنعا بين من هو

بها الاقدار في وقت فصله النفوس من الشر و زيدت في عمر ك الاخبار و قد اعنى بشرح  
مناقبه و فضائله عدة من العلماء الاعلام و المجاهدين الفخام منهم السيد العلامة ابراهيم بن محمد الله المحلى  
و منهم بعض علماء كوكبان عطاء القدر كبر الشان و منهم العلامة محمد بن محمد الديلمي و منهم العلامة  
محمد بن حسن الشينى الذمارى في كتاب حافل سماه التقصار في جرد من علماء كاصار و منهم علم الجبر العلامة والبحر  
الفهامة لطف الله بحاج و بالجملة فضل القول في هذا الكلام ذو سعة فان وجدت لسانا قلنا فقل  
نزد في علامها تشارفة و ليسنع الحاسد ما يمنع و فالدهم مخوى كما ينبغي في يدك الذى يخفى او  
يرفع و الله المستول ان يزيد به مما ولاه و ان يصلح لكل منا اخرا و لا ولاه فضلا من رب العالمين و كراما  
سجدة اللهم امين انتهى كلامه رح و المترجم له كتاب التحف كابر بلسان الدفاتر ذكر فيه مشا  
الاعلام و اسماء كتبه المقررة و المسموعة و مروياته على اتمام فن شاء الزيادة فعليه بالكتاب المذكور  
فان النظر فيه يقضي العجب العجائب هذا الذى ذكرناه في هذا الكتاب قطرة من بحر فضائله التى لا تحصى قد  
من وادى فواضله التى لا تستقصى تشهد بذلك مولفاته و تنطق به مصنفاته و الله يختص برحمته من  
يشاء و هذه الذاب عن شريعة الاسلام باللسان و القلم و المناضل عن الدين النبوى و كراميد الحكم  
و لا يرة من يرميه بما ليس فيه او ينسبه بمجر الحق لقل غير وجيه فلم يضره قول الطاعن الجاسد  
و البايع الحاحد و ما ضر نور الشمس ان كان ناظرا اليها عيون لم تزل دهرها عينا غير ذلك  
يحمل صاحب على اتباع هواه و ان يتكلم فيمن يحسد بما يلقاه و ما احقه بقول القائل  
الفتى ذلمني الا و احميه في القوم اعداء له و حضوم في الله تعالى هو المسئول ان يقينا شرو و نفوسنا  
و حصائل السنن يا ممنة و فضله و قد روى عن ابى ذر الغفارى رضى الله عنه انه قال كان الناس  
و قال لا شك فيه و فصار اليوم شوكة لا ورق فيه في هذا زمان انى خذنا ذاك من زماننا و باشارة  
ان يسمعوا الخاضع و ان يسمعوا بشى الخاعوا و ان لم يسمعوا لكانوا في المناسب جمع الخاطرون علماء  
الوقت و رفع المهمة عنهم القناعة عن معنى من علماء السنة المطهرة و اقتصار النظر في كتبهم  
هذا وله رحمه الله تعالى مؤلفات مفيدة في فنون عديدة و التي وقفت عليها و هى عند موجد  
ايضا كثيرة جدا غير ما ذكر في زبدة صديق حسن خان معاصروا شيخ النبلا كفتة جمال الاسلام و شيخ السالكين  
القضا ابو على محمد بن علي بن محمد الشوكاني الصنعاء اعظم علماء كابر فضلاى صنعائى من بود و جميع علوم



وهو احد محقق العالم ومن كثر طالع في جميع المعاد حتى بلغ ذروة العلوم تحقيقا وتديقا وقد شاركته  
في الاخذ على طالع كثير من مقرباته وقد كنت قلت في ولادته من كوكب الاطالة لذكرك تمام انتهى كلامه  
رحمه الله تعالى بلفظه ومعناه مع التخصيص قلت ووجدت على ظهر كتابه الذي لدى المنيعة ان مولده  
رضي الله عنه كان في سبع وسبعين ومائة وثلث وقلد ولاية القضاء من جهة الامام المنصور بالله على  
بر العباس في اواخر شهر شعبان سنة ١٢٩ ووفاه الله تعالى يوم الاربعاء في السادس والعشرين من جمادى الاخر  
من شهر رشتة وكان بين وفاته ووفات ولده علي بن محمد نحو شهر وكان قد وفاه الله قبله ولم يظهر  
والد جزوا ولا حزن او كان ولدا صالحا عالما مبرزا في جميع العلوم وكان نادرا وقتة على صغر سنة قيل انه  
انه توفي وهو في العشرين من عمره رحمه الله الجميع برحمته ثم ذكر له تصانيف عشرين وثلاثة وخمسون كتابا  
سماها باسمها قال السيد الجليل العلامة عبد الرحمن بن سليمان بن يحيى بن عمر مقبول الاهل في كتابه  
المسمى بالنفس المعاني والروح الريحاني في اجابة القضاة بن الشوكاني ما عاينته ومن تخرج تيسرا الا  
عبد القادر بن احمد الحنفي امام عصرنا في سائر العلوم وخطيب دهرنا في ايضاح دقائق المنطق والمفروق  
الحافظ المستنجد الهادي في ايضاح السنن المتنبية الى الحجة عز الاسلام محمد بن علي المشوكاني عليه  
السلام في الدارين اقصى الاماني ان هز اقله يوم اليعلمها انسانا كل كى هز عامله وان افعل ريق  
انامله نادر في كتابه الا نامله ولقد هممت بالعلمين من بحر فضله الواسع هذا القاضى الامام شدة الحق  
لا اعاذلها في هذا الزمان لا خير جمعة بلغة الاولى سعة التجرفي العلوم على اختلاف اجناسها وانواعها و  
احصت فيها اثنا في سعة التلاميذ المحققين والنبلاء المدققين اولي الامور الحارفة والفضل الفائقة  
المحقق ان يثبث عند حضور جمعهم الغفير ومشاهدة غوصهم على جواهر المعاني التي استقر اجيما  
من بحر الجفائق غير يسيرة اني اذا حضرت في الف محبرة فيقول اخبرني هذا وحدثني صاحبت  
به غويها الا كلام ناطقة في هذا الكلام لا قعبان من ليين في الثالث سعة التاليف المحررة والرسائل و  
المجاولات المحيرة التي تسامى في كثرتها الجهادية الفحول وبلغ من تنقيحها وتحقيقها كل قلوبا وقد ذكر لي  
بعض المعتددين ان مولفاته الحاصلة لان مائة واربعه عشر مؤلفا عند سور كتاب الله تعالى قد  
اشاعت في الامصار الشاسعة فضلا عن القرية وقع بها غاية الاشفاق والله عز وجل المسئول ان يبارك  
للاسلام والمسلمين في اوقاته وان يمتع بحياة امين ثم امين مع كلنا عالم بانك حينما تفعه سلك

حصن حصين مجلد ضخيم والقوائد المجموعه في الاحاديث الموضوعه واين كتاب در تبليغ طبع رسیده واول <sup>به</sup> اثره  
در بنار واور وواوی عبدالحی مرحوم انه وایشان در سفر حج از وی روح سفون حدیث بم بطریق اجازته بالکتابه  
حاصل نموده بودند و تحریر الامل علی مقدار یا يجوز بین الامام والمؤمن من الارتفاع والاختصاص والبعث الحائل وكشف  
عن حكم الشفقة بالحوار وفقیه علامه علی بن احمد را بر وی تقریظی منظوم است منها نظم لله در العالم الربانی: البدر  
على الشوق كانی في فلق البان عن العلوم جواهر في تنبيك منه على علو الشان: قد اشرت اكلنا بعلومه  
شان البد وديفئ في الاكلان: ولئن همى كل الكمال فانه عن وصفه الجلالى على الايمان: يسبح من جعل  
الفضائل كلمه: فيه وفضله على الاقران: وعليه منى الف الف تحية: ما عردت ووقا على الاغصان  
وله شرق النيرين في بيان الحكم اذا تخلف عن الوعد احد الخفيين ودر وی علامه لطف الدين احمد جواف انظمی  
بطور تقریظ منها نظم لقد ابدعت في التحذير يامن: اليه ذقائوا الامحان تنه: وجئت من الكمال محجرا  
اضاءت انجم الافلاك: عنك يقول القوم اني وفيه: لها وجهان كان الحق الهی: وكان بهم حدود  
قال وجهه: سيظهر وهو في التحقيق اشهى: فقا فاكاملا كما ليد رما: تبثت هل له ابصرت شهما  
ولما جاءهم بهتقا وقالوا: صدقه قد جاء من ستين وجهه: وله كتاب وبل الغمام على شفاء الاوام  
شرحها وخرجهما وكتاب ادب الطلب منتهى الارباب وارشاد الفحول الى تحقيق الحق من علو الاصول و  
السليل الجرار المنطق على حدائق الازهار مجلد ضخيم وله كتاب في الاشتقاق وكتاب الفتح الرباني  
وفتاوى الشوكاني في اربع مجلدات ضخمة فيه غرائب مسائل وعجائب رسائل وكتاب شاد الثقا  
الى ايقاف الشرائع على التوحيد المعاد والنبوة ردا على موسى بن ميمون الاندلسي اليهودي في ظاهر  
المستند والزندق في باطل المعتقد ومن رسائله الطوق المنيف في الانتصاف للسعد على الشريف  
في المسئلة المشهورة التي تنازع فيها بين يدي ميمون لما السمو قندي ومنها شفاء العلل في زياد  
الفن الجرد الاجل وطيب النشر في مسائل العشر جواب على القاضي عبد الرحمن الصوارم الهندية  
المسلولة على الرياض النديية لا يغال قول من اوجب غسل الفرجين والقول الصادق في مام  
الفاسق وتشنيف السمع بابطال ادلة الجمع ورسالة في حد السفر الذي يجب معه قصر الصلوة و  
القول المحرر في لبس للعصف سائر انواع الاحمر باطل دعوى لاجماع على تحريم السماع وزهر  
الفائح بفضائل العمر بن عقود الحمان في بيان حد و البلدان واتحاد للمهر في الكلام على حديث

نصبي  
ورق

فوق  
بند

مبحث اول از نظر نحو و منطق و فقه و اصول و حدیث و تفسیر و اصول آن یاربضا داشت چنانکه ثبت او که ششم  
ذکر ترتیب این علوم و غیره است بر آن لالت دارد ولادت او در سنه سبع و سبعین و ثانی و الف اتفاق افتاد و در  
اول سیار از منبه السید الامام عبدالعزیز بن احمد بن الناصر و علی بن ابراهیم بن علی و صدیق بن علی المرعاجی و یوسف بن محمد  
المرعاجی و حسن بن اسماعیل بن حسین المرعاجی و غیره و بعضی از ایشان روایت دارند از محمد حیا سندی مد و از ابو الحسن  
و از سید محمد بن اسماعیل امیر عبدالحق مرعاجی و غیره و چنانکه دی ازینها اخذ کرده و سماع نموده و بچنان خلقی بسیار بلکه  
بیشتر از وی اخذ نموده و استفاده کرده و در عهد خود در علوم و فنون حدیث عدیم النظیر بود و تلمذ وی اخذ حاجات از وی  
در فقه و مناقب عظیمه و دست قاضی قضاة صنعای یمن بود و از طرف امام منصور بابه علی بن العباس در  
اوایل شمس شعبان متقلدین حدیث شده حاکم آنجا بیکه بر نیاید داشت و تعظیم و اجلال و مبالغه میکرد و در هر بار  
از امر و نهی هتدی قول او بود و مجال نداشت که سر و خالاری او در فضل خصوص ما و دیگر تمام ملک مال کند شیخ محمد بن  
القاضی یحیی بن الانصار در حدیده با فقیر حکما کردند که پادشاه صنعای گفت انقدر خوف که مرا از دوس می آید بچاکس  
نیست یکی او تعالی دوم شوکانی و نیز میگفت که زیدیه را بسبب در بدنبال ایشان تعصبی تمام با او بود و بار با بصورت  
بلوی بر آنده خانه او را محاصره کردند چون دی یکبار از خانه بر آمد رعبه تا بگریختن بهیچکی را مجال مقابله نداشت و او خود را  
مصلوح بهیبت حق متین از خلق نیست و در علوم دینی بهرتبه اجتهاد رسیده بود تقلید هیچ کی نمیکرد و نواب  
محمد مصطفی خان قناباد در المستوفی سنه و ثمانین و ثمانین و الف در ترغیب السالک الی احسن المسالک نوشته از  
شوکانی که قاضی القضاة صنعابود شاید که خبری داشته باشی میگوئی که بعد از سلف بوفور خاطر و اطلاع  
در فن حدیث کسی برخاسته در فروع تقلید نمیکرد و عمل را بجهت و خویش داشت و بمعنی نه خاص اوست که بهر جهت  
انجام بدین شیوه فراموش دارند بالجملة اگر اراض یمن کن چندین ارباب خیر و صلاح و مجمع چنین اصحاب صلاح آمد شگفت حدیث  
که خوابه کائنات علیه علی الله افضل القضاة و خصوص از فرموده اکایمان بجان و الحکمة ایمانیة انتقم گویم وی صاحب  
تصانیف بسیاریست از موطولات و مختصرات منافع القدر تفسیر القرآن الکریم و رابع مجلد فحوا و نیل الاوطار  
شرح منتهی الاخبار در چهار مجلد و اولی که سیکه این هر دو کتاب در عهد آورده و آنرا رواج داد و محرر سطر است و حال  
این هر دو کتاب در مقصد اول گذشت و منها الله و الله بهیچ قدر فی فقه الحدیث و شرحه المداری المنصیه مجلد طبع و  
رفع الیه بینه فی مسئله الغیبه و شرح الصدور تحویم رفع القبور و ارشاد السائل الی دلیل المسائل و التوضیح فیما جاء  
فی المنتظر و السبع و الابحاث الوضیعیة فی الکلام علی حدیث حب الدنیا من کل خطیئه و تحفه الذاکرین شرح

بامون غیر و انیة به قد سابق کل رکاض و راک به نادیم ماوهی فی الا قال جاهد به یانا و خبی لفت  
بعد مملک به الی دیار الدنای حار العلم و سحر به کل الکمال یعقل نیر زاک به محمد بن علی و الذی فعلت  
اقله و فی الخادی نعل بتاک به المجهد العالم الفخیر مرخصت به له الرقاب خضوع الخائف الشاک به یحیی  
العلم فی هذا الاکان و من به قد اقد الناس مرفیق و اشترک به مستهل العلم فی دین و فی حضره بمنصل  
لدم الفجار سفاک به مقسّر الذکر القول المبین فقد به عادیه فوق اعلام و املاک به ابدی لنا فی نالیف ظهرت  
مقالة خاب منها کل ذال ان جئت حضرة العلیاء خات بها به معظم البین زهاد و نساک به محققین علی  
العلم الشریف بها علی امام سر برح القهم فتاک به ادله الله رب العالمین معاً لکل بحث دقیق خیر فکاک به الیك  
یا بن علی قد سمعت بها به فرائد ما نظیر لها یاسارک به و لبعض ادباء مسقط فی حقه رحمة الله نظم  
یا من اتصفوا بقیقی مغفرا به و یرید یحیی او علو الشان به فلیات نادى حیدر ها و عمید ها به قطب الکمال  
محمل الشوکانی به حیدر قد فک مثل بحر علمه به هذا و لیس له بصنعاً ثانی و لبعضهم نظم علام المعصوم  
و المنقول من به حکمت له العلیاء علی تزییه به فز الومان و لوم المجد من به فاقوا کابر فی اوار شایه  
بذلک النظر یسار مقبلاً به کفیه ملامت السارد جواب به شوکانی و نظم تم شکاکه کامل و ارد علم تربیت  
راحتنا کاید اتقان کرزه و سابق بر فزسان بن میدان گشته و صیده از کلام و نظم شیر و یدر شش بن بیت بنما نده  
ست ابیات یا ناز الین الحی ان عمر فز کت به عنق و ضاقت بنا و اوار و ابطان به فقه الی حکم تحقیق حمده  
مع النسیم و اشواق و اشجان **وله** قالوا لیت مواخره فاجبت ان الخلد اخری به و ختام خیر الرسل  
صا من المجمع اجل قد اید و ناخره که سهار صیترها بحجر الوصف اخری به و الخضر الصغری علمت  
و تحققت تبر او درایه و تری السنان ان تاخر فی الرداح یعل صد ان سبق الهلال البدر که کن به  
بالسبق بد را به شوکانی نسبت بسوی قبیله است و صنعانی نسبت بصنعاً که اثر بلا و یمین و تخمگاه المام انجاست  
در ترغیب الیک گفته خاکش بهر محدث خیر از م و و علم حدیث چنانکه در انجاست گمان نمیرد که باین فراوانی  
و باین وسعت بجای دیگر باشد انتهی شیخ احمد فرزند شوکانی بهم عالم کامل فقیه محدث بود بعد بهر بجای او  
درس گفت و فتوی داد و برای طالبین اجازت و اجتماع حدیث نمود بهر سال و دانش اطلالی دست بهم نداد  
اما وفات شوکانی در سنه خمس و خمسين و الف و الف یوم الاربعاء است و ششم جمادی الاخره بوده و میا  
وفات و وفات ولد او علی بن محمد قریب یکماه تفاوت افتاده اول سپر مهر و پدر بهیچ جعفر و فسرغ ظاهر نکرد

بیج

نات

قد فی زبانه  
فکره

لاعدوى ولا طيرة وارشاد الغنى الى مذهب اهل البيت وصحب النبي وفتح الجناح عن باب المباح  
هل هو مأمون بلام لا وارشاد المستفيد الى دفع كلام ابراهيم العبد في الاطلاق والتقييد والبحث المباح  
بقوله تعالى لا من ظلم والبحث الشعر عن تحريم كل مسكر والرسالة المكملة في احالة البسملة ورسالة عجيبه  
رفع المظالم والمآثم الى غير ذلك من المؤلفات كلها بدعيه وفيها نافع لطلابها لا يتيسر مشاهدا العلماء  
عصره فضلا عن جاف ابعدهم وغاية انه نادرة الدهر واعلم علماء العصر وله كتب رسائل واجتهاد سوي  
هذا لا يحصى كثرة فرحمه الله تعالى ورضي عنه وبعض ابن كتب نرد محرر طور موجود ووي شمع منمت  
بيلواسطه وبهم بد وواسطه فضلا وكلام في عصره لا يدرك وقصائد واشعار يسارت كحضر توان كرمها الشيخ  
العلامة لطف الله بن احمد الجواليقي فظم كف تختيرت الادلة حيث لا يهاذير الاطلاقي فجمع السنة  
بتصرف وكيفية القطان والنشائي العلما الحفيد اسوة وعناية لوسطا طفرها بغرض ماخذها  
ونظرة الدقة وما لفت ظفرت به النقاد فانقادت الى سبيل الرشاد بعزيمة بالحفاظ المحرر  
محمد بن علي البحر الخفيم الحجة جمع الذي يروي من الايات والآثار عن طاهها كصالح نية وابا  
عربض تملك مكتب العلما وادرك هاهم كل فضيلة القلت اليك اموها الاحكام اخذ وجد  
عند الخطب خادريشة من يستطيع ينال ربتك التي وجبت بحكم الله في الانسية لا فوض  
نصبت اعلام الهدى وفلك بالتصديق تيسير البدعة وشربت من نضاح غير السنة الغراقت  
باكمل دعوة ومنها للسيدا الجليل فخر الاسلام عبداللبن علي الحلال اليماني حميد يادار غرة صوب  
المن حياك وجاد رسمك جون الهام الباكي وكل منبثق ساروغادية ييبكي بد مع مشوق وعند معناه  
فلي بقر في تلك الربا خلس من اجلها صوت اهواها وهواك يا صاحبي اما بالحسين سلاي ديارها  
محظير عاك ثمتيم كلمت مطوقة اطل بين ببناء الحى كراك وكلما هبت الاريح في جهة يهيم  
الريح ياه اكرتياك وكلما مال غصن في غلا تله سالت مدامعه شوق المراك وكلما افترق للاقاح  
راى به شنيبة ماء في شياك وكلما احمر رد في الرياض حكى توريد ما يراه في محياك يا غرهل اللد  
فد من سبب الى الرجوع وهل يخطى ببقياك وهل لنا عني نظفي ببحا قاي من الضنا لها بالهجر  
مفسك هيهات من دور هذا كل اهية في كل قفر قتل الصيد معرك ودمهم مقفر فيه السباع وفيه  
الرجع فسر وقد شيت باركاك قد جرت فيه باشبالي مرت بهما وكل اشوس الوى غير ضحك في قطعة

الغاية

بها

في دار العرفان

له زبدة الفوائد  
مصحف جليل  
وقد صنفها  
سبب  
فانصح  
نسخه

و محتجب باشد که فاضل رشید از اکابر متکلمین و افاض متبحرین از سنی و بیجا لالت شان و رفعت مکان او بر متشیع افلاک است  
واضح و آشکار است خود مخاطب سنی به تجلیل و تکریم راه تعلیم و تفیخیم او پیوده چنانچه فاضل رشید در غزوة الرشیدین میفرماید  
چونکه مرسله فقیر بخیر است منصف مذکر رسیده و شرف اصغای آنجناب بایست بمرتبه تجسین فرموده که این  
ناخیز خود را لایق آن نمیداند لکن مناسب بود که تعرض بقل آن نماید لیکن برای تزیین این رساله بطریق تبرک چند فقره از آن  
قلمی آید فرموده که از فقیر عبد الغزیز مطالونی نمایند که درین ایام واجب شد به مشغول شدن که بر تحفه اناعشیه در باب علم فقهیه  
نموده تحریر آن فضاکی ماب جمع در آمد خیلی موجب شرح خاطر و انسا طامع و ناظر گردید تقریر شافی بامریات  
قاعدہ مناظره بعمل آوردند جز آنکه در بعضی از اجزای اختیار و علو جز از تیر دل بر آس صلاح دنیا و آخرت فرزند در جبا  
علم و عمل بر آن فضاکی ماب جمع رشید و المر جوس الله تعالی ان یقرنا القبول بحركة الرسول و جعلک الله کاسک رشید  
فی الدین ارشاد المسلمین منیر فرموده اند قدری که نوشته اند بسیار خوب شده اند جز آنکه الله تعالی خیر انتهی کلامه <sup>نقص انتهی</sup> ما  
الرشید و مولوی حمید علی حاصر در از آله العین گفته و اگر کسی بدریافت سال خلافت امیر شام اگر کتب الملحی منظور باشد  
در عبارت رساله غزوة الرشیدین و ذلک الضالین که از رسائی مولف مولانا رشید المتکلمین فرستد الحین رفع الله درجه فی اعلی  
علیین ست نظر فرمایند فی ذلک العین و ذکر لالعین و مکفرین یزید گفته و از انجمله است حجة الله علی البریه صاحب شمس  
که در زمان متاخر بنیاد مناظره شیعه و سنی بجهت اینکه قلوب محب الفین بکنش میرسد بنهاده اوست و از انجمله است رشید تلاذه  
اور رشید المتکلمین مع الانا محمد رشید الدین قدس الله سرهم و زاد الله النور هم نشی و نیز حسیه علم معاصر در منتهی الکلام بعمل  
عبارتی گفته و مولانا رشید المتکلمین اعلی الله مقامه فی اعلی علیین نیز عبارت این مقام را در کتاب غزوة الرشیدین بقدر  
ضرورت آورده انتهی و نیز در منتهی الکلام گفته مولانا رشید المتکلمین اعلی الله مقامه فی اعلی علیین هر گز صفه  
میفرماید که نوبت مناظره و مناظره در میان حضرت عمر و حضرت عثمان در مسائل بجای میرسد که ناظران میگویند که ایشان  
گاهی با هم متفق خواهند شد الخ و مولوی صدیق حسن خان معاصر در اسجد العلوم در ذکر اصحاب شاه عبد الغزیز گفته و فرموده  
رشید الدین خان الدهلوی کان فاضلا حاکما معاین کثیر من العلوم الدرسیه و کان حسن العبارة دابه  
الذبح عن حمی اهل السنة و الجماعة و النکایة فی الرافضة للشائیم صنفه فی الرد علیهم کتابه الشوکه العظمی  
و غیرها ما یعظم موقعه عند الحریین من اهل النظر و نجارة کتبی انتهی **فینا الفاضل**  
**الرشید** عند متکلمین هم الصنادید قد ثبت بالحق هذا الحدیث الحمید و دان بالبحر  
لهذا الخبر المنیف الحمید و له یعتبر بما یهفه به استاذة الوحید و له یحتفل بما تقص به ذلک المفسر الفی

بالکماله صالح عالم میرز در جمیع علوم بود و با وجود هوش سرشار که در حد و دبت سالگی باشد نادره وقت آمده بود  
رحم الله الجميع بر حجتیه تلامذه شوکانی و کسانیکه سلسله اسناد روایت حدیث ایشان بوی منتهی میشد و اکثر آنها در  
فروع مقبیه و مناقضیه بلکه عمل بر احادیث بعد طعی جمیع مباحث تحقیق و تصحیح مینمایند و هر کس از ایشان نوعی از اجتهاد  
به هم میرساند کار حسب اجتهاد خود میکنند موافق آنچه او را ظاهر میشود شوکانی بانگرتبه اجتهاد داشت و کتب مولف خود  
برج عاج داره مذکور بر روی نرفته الا ماشاء الله تعالی و در آن خلاف جماعتی از سلف و اکابر اهل حدیث هر  
اوست در وقت اورا بایست علم حدیث و فتوی تدبیر و قضای بلدان بوی منتهی شده بود و در وقت تحقیق بجای هر  
که مسائل اصول فقه را از چهار بنده بربسته بکلمه مخفیتم متعین نموده و صواب آنرا از خطا جدا ساخته و در هر مسئله بحث و تفتیش  
کامل بر روی کار آورده و نامش ارشاد الفحول الی تحقیق الحق من علم الاصول نهاده و این امری غیر عسرت است زیرا که  
تأویلات و قوانین این علم در پیغام مذهب است به یکسبب تجزیه و تفکیک در آن نزد دیگر این شخص که در این اثر  
گوی سبقت از بگمانان بر بوده و در آن فصل التدریس برین موافق و مخالف بعلم و فضل و عرف دارند و کتب  
مصنعه و ارجحان خریداری مینمایند و بسوئی که آن محتاج اند تا تخفیف ناهیب با آله چنانکه او میکند و بدینست ترجیح  
مکرم محل خلاف از وی شنیدنی و الله یخفی بر حجتیه من انشاء امر و زگریش یکی الهیات تالیف می باشد  
در هیچ باب شریعت محتاج بسوئی غیر او نیست با اینهمه در نظر سنت و قلع و قمع بدعت و رد محذورات و رفع منکرات  
بزیان و میان آیتیه از آیات الهی بود درین دور آخر آنچه سعی در ترویج شرع مطهر و تجدید احکام اسلام و احیای  
سنن و امانت فتن از وی بوجود آمده گمان نمیرود که کسی دیگر کرده باشد جزا که الله عز و جل اسلام و المسلمین خیر الله  
**فهذا الشوکانی جهبذهم الناقض النقاب** : قد انت هذا الحديث الوثيق النصاب :  
خارج بذلك انوار المحمد بن المصباح : واهن من المعاصرين الا وشاب : فللقدم على رطله  
عند اول الباب الممتدح عليه طعنه مملو عن اصحاب الانقاب : والموتاب فيه زائع عن من هج  
الحق والصواب : والمافول عنه غار و اغشاش التلجلج والاضطراب : وجه و وضوح و سبب و کیم آنکه  
محمد رشید الدین خان دهلوی تمهید مخاطب معیذات انجیث شریف فرموده جناب امیر المومنین علیه السلام بوصف  
باب مدینه العلم یاد نموده چنانچه در ایضاح لطافه المقال بحجوب قول صاحب طایفه المقال چهارم حدیث  
الحق مع علی و علی مع الحق و در حقیقت ادوات میکنند لکن گفته دوم آنکه در باب خلافت حق که باب مدینه  
علم معیت داشت لیاقت خلافت بود و شخصیکه در آن حق مخالفت ورزد بلی شبهه مورد طعن ملامت است



وحدود صدوسی سوم چهارم و پنجمه  
اثبات حدیث در بنیة العلم و دفع ظن آن

روایت نمودن نوزدهمین حدیث  
و اثبات حدیث و بنیة العلم را  
حدیث در بنیة العلم را

نیز

بلکه خلاصه تحریر جمیع اخبار عظام است و ایما نیکه لقصه تقریر حسان بن ثابت بر وایت صحیحین نمودند در صحیحین و دیگر صحیح  
نیز موجود و چنانچه در ترمذی انقصه بر وایت حضرت عائشه رضی الله عنهما وایت و حاصلش نیکه انحضرت علیه الصلو  
والتحیه وضع منبر در مسجد بنیف برای حسان بن میفرمودند و حسان بر آن منبر استاده شریفان مفاخر انحضرت علی الهدی  
و سلم و دفع مطالب از انحضرت علیه الصلو و السلام میکرد و بهین جهت مورد این بیان از زبان رسالت ترجمان میکرد  
الله و کبر حسان بروح القدس ما ینافخ و ینفخ رسول الله صلی الله علیه و سلم و در مشکوٰۃ هم موافق ترمذی حدیث  
بر وایت عائشه انصحیح بخاری مرویت بالجمله انقصه هم از روایات مطابقت نمی یابی که حسان بر منبر استاده شد ذکر  
مفاخر انسر در کائنات علیه الصلو و التسلیما این تعظیم ذکر میکرد و انحضرت علیه الصلو و السلام و صحابه کرام  
میتنیدند اینقصه را نیز از حدیث بر وایت و استقبالات استخوان انقاد و مجلس یاد شریف کعبات از بیان  
فضائل و معجزات سرور کائنات صلی الله علیه و سلم بایرانخواست و لهذا انضمام حدیث انقصه بر وایت عائشه انصحیح بخاری  
فصل اجمال دین

صاحب تفریح الاحباب بتلخیص المخطوط المبرع الالفاظ قد و هی هذا المجلد  
الفتاح من الهدی کل باب و اظهر کون حدیث احسان علی الصواب و فیما له من تلمیذ صدع با ناداته صفاته  
شیخه الشافعی فی المصنف و الخلاف و اگر چه بهر مستفید قد بان تحقیقه ذریع مفیده المنعم فی الزمر و الکتاب  
فظهر ان ما لفقته المخطوط من الاطیل کلمع الال سلب و وضع المسو من الاعلیل عرضة للتباز و  
وجه دوسوم و سی چهارم آنکه اولاد بن اسمعیل السلب حدیث بنیة العلم وایت نموده چنانچه در دیگر  
نقلان الکتفا آورده و عنه ای بن علی رضی الله عنه اب رسول الله صلی الله علیه و سلم قال انما بنیة العلم  
و علی بابها الخرجه ان یفید فی المعرفة و نیز در دیگر نقلان عن الکتفا آورده و عنه ای بن ابراهیم رضی الله عنه قال  
قال رسول الله صلی الله علیه و سلم انما بنیة العلم علی بابها فخر و اذ انما فلیات السلب اخرجها حکم فی  
المستند و الخطیب المقتدر و الشافعی فیهم فمذ انوار الدلیل الشلیحان کابرهم الفارذ قد و  
هذا الحدیث العذب المورذ فمذ انوار الدلیل الشلیحان کابرهم المحرین کل ابد من تحقیق شاد و المفسدین  
کل منفع الملتبیت و ارد فلا یصد عنه الامصار لفرط عناده شومارذ و لا یمل عنه الا من اصبح للارذ  
اسو و حارذ و وجه دوسوم و سی چهارم آنکه ولی الله بن حبیب الله بن محمد الله بن ملا احمد عبد الحق بن ملا محمد  
سعید بن قطب الدین السبکی الالبهوی در مرآة المؤمنین در بیان مناقب و اشتراف ائم المؤمنین علی السلام کلمه مفوض قاطعه  
بر فضیلت و خلافت امامت انجذاب گفته و از انجذاب است که رسول الله صلی الله علیه و سلم در حق علی رضی الله عنه فرمود

نیز



خط  
وشان

من وصل غانية وطيب عناق به واشتغل بالتدريس والتأليف وهو ابن ثلثة عشر سنة ودرهس وعظ  
وافى الخنفية في بغداد الحمية واكثر من املاء الخطب الرسائل والفتاوى والمسائل وخطه كانه اللؤلؤ  
والمرجان والعقود واجاد الحسان قلدا لافاء سنة وهو عام ولا دة محمد هذه السطو ارسل اليه  
السلطان بنيشان ذى قدرشان قال بجله السيد احمد كان الله له خيرا صرح في ترجمته السقا بارج المند  
والهوى كان عالما باختلاف المذاهب مطعاعلى الملل والنحل والغرائب سلفه الاعتقاد شافع المذهب  
كبابه الاحقاد الاله في كثير من المسائل يقتدى باه امام الاعظم ثم في اخرا ماله مال الاجتهاد كما مثا  
من العلماء النقاد حبما صرح به الائمة في كتب الاصول وتعرفه الجهادية الفحول قال ومن مولفاته هو  
اعظم ما قل وجعلها فخر افسيره للمسمى بروح المعاني تفسير القرآن والسبع المثاني ليد فيه مذهب السلف  
الامثال ومنها شرح السلم في المنطق ومنها زهرة الابواب غرائب الاعتقاد فيها نشوة الشموى في السفر  
الى اسلامبول ونشوة المدام وكتاب الاجوبة العراقية والفيض الوارد ومنها الى اخر ما قال وقد تحفته  
في عالمي هذا سنة الهجرة نحلة العلامة السيد خير الدين نعمان الوسى زاده من بغداد الحمية سلم الله  
باربع كتب من مولفاته الشريفة منها الزهرة والنشوة والاجوبة والفيض وقفت عليها واستفقت  
عنها وعرفت مقلد رجامها في العلم والادب والدين والصلاح توفي رح (٢١) ذى القعدة سنة ثلثة روى له  
منلمات حسنة وزاها خلق كثيره لثبنت في المراتي وذكرها ياد لقد حسنت من قبل فيه المذامخ  
انتهى فضل ابن **الاسي** شهاب الدين محمدي مفسرهم الكبار المخطوط المجلد الذي صنف في  
ملاحقه كتاب جديده النور في: وآلف في ترجمته ارج المند والعقود قد اثبت هذا الحديث الموصل الى  
مراه ومقصود: المظهر لكل مطلوب محمدي بحجم قد جزم اسخ وى المنيع والعقود وجرم قد قطع شافه اصحا الغي والكنو  
الافن محمدي الى هذا اهل الكوا المحمدي ومال الى ذرافقة ارباب المحام والمروده او من صلبيه لظي لها من فخره ووقد  
لاجله المنار ذات الرقود: وجه ووصد وسى وششم انكه سليمان بن ابراهيم المعروف بنحو ابراهيم كلان  
الحسيني البلخي القندوزي حديث مدينة العلم بطرق متعدده وسكانه متنوعة آيات نبوده بنانج ذريه الميرود  
كفته المحمدي في قر ائد السمطين بسنة عمر سعيد بن جبير عن ابن عباس رض الله عنهما قال قال رسول الله  
صلى الله عليه وسلم يا علمي انما مدينة العلم فانت يا بما ولن توفي للمدينة الا من قبل الباب ولكن بمن  
رغم انه يحبني ويبغضك لانك مني وانما لك الحكم لحج ودمك دمي وروحك من رحي ورسى بترك

انکس مدینة العلم و علی بابها اخرج الحاکم عن علی وابن عمر وابو نعیم فی المعرفة عن علی رضی اللہ عنہ قال  
قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا مدینة العلم و علی بابها والطبرانی عن ابرع بن ابرع انہ قال فمر ارباب العلم  
فلیأتم من بابہ وصحی الحاکم والتکون الجوزی واختار الحافظ ابن حجر و ابن حبان وصحی و لا موضوع و اوحد الخ  
لفظ الدار مکان المدینة و ایچہ در بعض روایات درین بیت در حق اصحاب الحاق کرده اند موضوع و مقررست علی ما  
الصواعق انتہی و ولی اللہ کہنوی از اہل علم و کمالی کمالی اجازت ز وسنیہ بودہ جلالت مرتبت معلوم نزلت او در مجلد  
اتی انشاء اللہ تعالیٰ بتفصیل خواہی شنید و کمال استناد و غایت اعتماد روایات و مقولات کتاب ابراہیم بن ابی ہریرہ  
و تمام ان کہ در مجلد سابق منقول شدہ در نہایت ظهور و وضوح ست فلینک منک ذکر فہذا اول اللہ صاحب  
مرآة المؤمنین و عدۃ علماء المتقین : قد روی فی هذا الحدیث الشارح لاصد الواقین : و اثبت  
ذلك الحجة لقلب المذنبین : فالمرور فیہ و تیرہ القادحین المؤمنین : و المداہج فیہ عشاء المستزین  
المدہنین : محط سبیل الصالحین المحسنین : و اطلی قدۃ الناصبین المعلنین و جمہ و و صد و سنی و سنی  
انکہ شہاب الدین محمود بن عبد اللہ البغدادی الشیخ الوسی اذہ اثبات ایچہ حدیث شریف بستم و بستم نہودہ چنانچہ تفسیر  
روح الحانی در بحث ویت لوح محفوظ گفته کہ ان لا مکان ما الا فرغ ذیہ و لیس الکلام الا فی الوقوع و و ہذا ذلک عن  
النبی صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم و اجلۃ اصحابہ کالصدیق و الفاروق و ذی النورین و باب مدینة العلم و  
محت المباء رضی اللہ تعالیٰ عنہم اجمعین و الوسی زاده از مفسرین عظام و محدثین عالمین ز وسنیہ بودہ مولوی  
صدیق حسن خان محامد در تراجیح کل گفته السید شہاب الدین محمود السید عبد اللہ افندی الوسی زادہ  
البغدادی ینتہی نسبہ الشریف من جهة الاب الحقیق و من جهة الامام الحسن رضی اللہ عنہما کما بسطة  
الشیخ الوریانی السید عبد القادر الخلیلانی قدس سرہ و قد کان روح خاتمة المفسرین و نخبۃ المحدثین لخذ  
العلم عن فحول العلماء منهم و الداء العلامة و منهم الشیخ علی السویدی و منهم الشیخ خالد النقشبندی  
والشیخ علی الموصلی و کل ذلک مفصل فی حقیقۃ الورع و فی مدائح السید شہاب الدین محمود و کان احدا  
الدنیاء بقول الحق و اتباع الصدق و حب المسکن و تجنب الفتن حتی جاء مجرد الاملاہین الحنفیہ مسرۃ  
دنیاہما انقض الکرام فاذا ثبت : و کانتا بوجہ استغفارہا : و کان جل میلہما الخدمۃ کتاب اللہ و  
حدیث جد رسول اللہ صلی اللہ علیہما للشیخان علی جمیع العلوم و الیہم الرجوع فی المنطوق و المفہوم و کانت  
غالبہ فی المحرم علی تر اید و توفیر نصیبہ منہ و سہمہ و کان کثیرا ما ینشد سہن لکن تقیم العلوم الذی



ضنين

نظ  
عليه

مسير يوقعا فينا وعلينا سعد من اطاعك وشقي من عصاك ورجع من تولاك وحسن عاذاك فان  
من لم يرك وهلك وفارقك مثلك ومثل الاممة من ولدك بعدى مثل سفينة نوح من ركبها  
نجا ومن تخلف عنها غرق ومثلكم كمثل النجوم كلما غاب نجم طلع نجم الى يوم القيامة  
ونيز وزياد مع المودة كغثة الباب الرابع عشر في غزاه عليه السلام وفي الدر المنظم كبر طلع النجم المشاف  
قال امير المؤمنين عليه السلام لقد حزت علمه لا ولاين وانتي يظنين بعلمه لا خزين كقوم وكاشف  
اسرار الغيوب باسرها وعنده حديث حادث قديمه وانى لقيوم على كل قديم يحيط بكل العالين  
عليه ثم قال عليه السلام لو شئت لا وقت من تفسير الفاتحة سبعين بعيدا قال النبي صلى الله عليه  
وسلام انا مدينة العلم وعليها قال الله تعالى واتوا البيوت من ابوابها فممن ادخل العلم فعليه بالباب انتهى  
ونيز وزياد مع المودة كغثة الباب الخامس عشر عن مجاهد عن ابن عباس وايضا عن جابر بن عبد الله رضي الله عنهما  
قالا اخذ النبي صلى الله عليه وسلم بعض علي قال هذا امير البررة وقال الكهنة منصوب من ربه ولما  
من خذ له فمديها صوته ثم قال انا مائة العلم وعليها فممن ادخل العلم فليدرك الباب ايضا اخرج هذا  
موفق بن احمد الجويني والديلمي الفرزدق وصلح كتاب المناقب عن مجاهد عن ابن عباس ايضا ابن المغازي اخرج  
عن جديفة بن اليمان عن علي رضي الله عنهما قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انا مدينة العلم وعلي  
بابها ولا تؤاؤ البيوت الا من ابوابها ابن المغازي بسند عن محمد بن عبد الله قال حدثنا علي بن موسى الرضا عن  
ابيه عن ابائه عن امير المؤمنين علي رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يا علي انا مدينة  
العلم وانت بابها كذب من زعم انه يصل الى المدينة الا من قبل الباب عن الاصمعي بن بنية قال لما  
جلس على عليه السلام في الخلافة خطب خطبة ذكرها ابو سعيد الخدري الاخرها ثم قال الحسن عليه السلام  
يا بني فاصعد المنبر وتكلم فصعد وبعد الحمد والتبصيرة قال ايها الناس سمعت جدي صلى الله عليه وآله  
يقول انا مدينة العلم وعلي بابها وهل تدخل المدينة الا من بابها فنزل ثم قال الحسين عليه السلام  
فاصعد المنبر وتكلم فصعد فقال بعد الحمد والتبصيرة ايها الناس سمعت جدي صلى الله عليه وآله  
يقول عليا مدينة هداكم فممن دخلها اي ومن تخلف عنها هلك فنزل ثم قال علي عليه السلام ايها الناس  
افصا وولد رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ووديعته التي ستودعها على امته وسائل عنها رزق  
ونيز وزياد مع المودة كغثة الباب السادس عشر عن محمد بن عبد الله قال حدثنا علي بن موسى الرضا عن ابيه عن ابائه

نور راجع الى الله تعالى





انامدینه العلم و علی با حق الاله تعالی و اتوالبتی من ابوابها فمن اراد العلم فعليه بالباب و نیز در نهج  
نقل عن الدر المنثور الجواب المصون كورست و الامام علی رضی الله عنه و رث علم الحرم و من سیدنا محمد  
صلی الله علیه و سلم و الیه الاشارة بقوله صلى الله عليه وسلم انامدینه العلم و علی باها فخر بل العلم  
فعليه بالباب انتهى فهذا عهد ابراهيم البلخي صاحب اللوحة و محرم المفاخر المقتدة  
لمعه قد اثبت هذا الحديث فشيده و شدّه و بذل في اثبات هذا الخبر كذا وكذا  
فلا يضر عارجه الا من تاه به الغر في الضلال فصدّه و لا يصدر عن قلبه الا امر القاه الحد و عن  
الغفد و لا يطعن فيه الا من تجاوز في العبد ان البغي بضابه و حدّه و لا يقدر فيه الا محاق  
به الحسنات فالتعس جده و اضرع خذّه و وجه دو صد و سی و منقتهم انك سئل انك سئل انك سئل انك سئل  
ثم حاشا که احدی از علما و اهل سنت زبان باین چنین منقحت کشاده کثرت علم را در خصوص غلامان باب مدینه علم  
علت کبر بطون انتفاخ شکم فرموده باشد انتهی و وجه دو صد و سی و ششم انکه نیز سلامه الله در مکره الاراء بعد  
ایرادر و ایت موضوعه اصبت و اخطات گفته خلاصی چون سائل در جواب باب مدینه علم فرمود که تورست  
گفتی و من خطا کردم و زیاده از هر دانای دانای ست انتهی و هذا سلامه الله المعاصره کابر السنیة  
المبتدع علیهم با و اصری قد اثبت هذا الحديث الذي اصبح الحق الحقيقي خیر مظاهر و ما یضار  
الزائف خیر کاسر و هاسره فی الله و المجاهد الحاصر القاصر و کیف یعمی عن هذا الخبر الذي هو من اوضح  
البحر و الباصر فیلقی بیده الی اوضح المصائق و الماصره و یرحم نفسه فی التحمل المحاسن و المحاسن  
و وجه دو صد و سی و نهم انکه بولوی حسن بان معاصر در قول مستحسن فی الخبر گفته تنبیه من احسن بینه علی  
معنی ختم الاولیاء الحديث المشهور الصحيح الذي صحه جماعات من الامامة منهم اشبال الناس مقالة في الرجال  
سند المحدثين ابر معین کما اسنده عنه و وافقه الخطيب في تاريخه و قد كان ولا الاصل له و منهم الامام  
الحافظ المنتقد الجهر المستقل المجدد الجامع من العلوم کما ذكره السيوطي و ابن حجر و التاج السبكي و الذهبي  
و القوي و غير الامام الحافظ الخطيب البغدادي ماله يشاركه فيه احد من اهل عصره و يؤيده قول الامام الامامة  
ابن خزيمة ما علم على اديله ارض اعلم من ابن جرير في تهذيبه و كان قد قال الخطيب له امر مثله في معناه  
کما نقل كلامه السيوطي في مسند علی من جمع الجوامع و منهم الحاكم و من اخرهم الحافظ الجليل الشيرازي  
شيخنا ابن جرير في نقل الصحيح و اظهر في تحقيقه کما نقله الداهلوی في لمعات التنقيح و اقره علی تحبته

وترک ابو زرعة حديثه ومعه قال الحاحم نا الامم ناعباس الدورى قال سلت يحيى بن معين  
عن ابى الصلت فقال ثقة فقلت اليس قد حدث عن ابى معاوية خبر ان لمدينة العلم فقال قد  
حدث به محمد بن جعفر الغنيدى وهو ثقة عن ابى معاوية وكذا رواه صالح عن غزيرة ايضا عن ابن  
معين فساقه الحاكم بطريق محمد بن يحيى بن الضريس وهو ثقة حافظ عن محمد بن جعفر الغنيدى  
عن ابى معاوية وقال ابو الصلت احمد بن محمد بن محرز سالت ابن معين عن ابى الصلت فقال لا يكذب  
فقليل له في خبر ابى معاوية ان لمدينة العلم فقال من حديث ابى  
معاوية اخبرني ابن نمير قال حدث به ابو معاوية تدريما فكف عنه وكان  
ابو الصلت رجلا متورعا يطلب هذه الاحاديث ويلزم المشايخ فقلت قد برى ابو الصلت  
عبد السلام من عهدته راي ابو معاوية ثقة مأمون من كبار المشيوخ وحفاظهم  
المتفق عليهم وقد تعهدوا عن الاعاش فاستحال ان يقول صلى الله تعالى عليه واله وسلم  
مثله يحيى على ولم يفت كل من تكلم في هذا الحديث وحكم بوضعه بجواب عن هذه الروايات  
الصحيحة عن يحيى بن معين ومعه فله شاهد قوي رواه يحيى بن معين عن ابى  
الكخي وغيره عن محمد بن عبد الرومي وهو ممن روى عنه شيخنا <sup>الترمذي ۱۲</sup> بغير صحيحه وثقة ابن حبان  
وضعه وقال ابو زرعة به لين ورواه بعضهم عن شريك فقد برى محمد بن  
الرومي من المنفردة وشريك هو ابن عبد الله الخفي القاضي احتج به <sup>الترمذي ۱۲</sup> وعلق له  
خ وثقه ابن معين <sup>الترمذي ۱۲</sup> بالحمل وقال حسن الحديث وعيسى بن يونس ما رايت قط اورع  
في علمه من شريك فنفردة اذا حسن فكيف اذا انضم ليخبر ابى معاوية الماروكا به عليه  
رواية من حذف الصانحي اذ سويد بن غفلة تابعي مخضرم ادرك الخلفاء الاربعة  
وسمع منهم فتذكره فيه من المنزلة في متصل السند ولحميات ابو الفرج وغيره بعللة قادمة  
بالمشريك الادعوى وضعه دفعا بالصدر <sup>الترمذي ۱۲</sup> مال للعلاء وقال حج بلعوبة مالا بن عباس  
اخرجه ابن عبد البر بالصحابة بالاسيغاب بلفظ ان لمدينة العلم وعلى بابها فمن  
اراد العلم فليأتها من بابها وصححه الحاكم واخرجه الطبراني بابن عباس بهذا  
نفسه فرجاله رجال الصحيح الا عبد السلام الهروي فقد ضعفوه وقال بجواب

في القيد صالح جزرة  
وساقه الفيدى

قلت فقد

واستألف

ياث

مسلم

بمنفردة

ورجاله رجاله



ویرگاه بعون الله المنعم روایات ائمه اعظام وافادات نقاد عظام سنیه که متعلق باثبات این حدیث  
رائق النظام بوجه حسن شنیدی و کمال تحقق و رزانت و استحکام و متانت آن بوجه سده مبرمه و دلالت شیه  
محکم دیدی حالا شطر سزاها حدیث بمهره و اخبار فرره که بمنزله شواهد و مویات و زوافر و موطلات حدیث  
مزیه العلم بوده باشد بسم صفا بایستید و از تخریجات محققین اخبار و تحقیقات متقدین کبار سنیه که متعلق بآبنت  
از بار نقد و اعتبار بایستی استظهار و اعتبار بایستید پس باید دانست که از انجمله است حدیث شریف انا  
دار الحکمة و علی بابها که بسیار از اکابر اهل سنت مثل ابو عبد الله احمد بن محمد بن حنبل الشیبانی و ابوعبسی  
محمد بن عیسی بن سوره الترمذی و ابوسلمه ابراهیم بن عبد الله بن ابی بکر الکجی و ابوجعفر محمد بن جریر بن زید الطبری و ابوبکر محمد  
بن محمد بن سلیمان الباغندی و ابوالحسن محمد بن المنظر بن موسی بن عیسی البغدادی و ابوعبد الله عبید الله بن محمد بن محمد العکبر  
المعروف بابن بطه و ابوعبد الله محمد بن عبد الله الحاکم النیسابوری و ابوبکر احمد بن موسی بن مزویه الاصبهانی و ابوالفهم احمد  
بن عبد الله بن احمد الاصبهانی و ابوالحسن علی بن محمد بن الطیب الجلبلی المعروف بابن المغازی و ابوالمنظر منصور بن  
محمد السمعانی و ابوشجاع شیرویه بن شهردار بن شیرویه بن فنا خضر الدیلمی و ابومحمد الحسین بن سعید الفراء البغوی  
و احمد بن محمد بن علی العاصمی و کمال الدین ابوسلمه محمد بن طلحه بن محمد القرشی النضیبی الشافعی و ابوالمنظر یوسف  
بن قزغلی المعروف بسبط ابن الجوزی و ابوعبد الله محمد بن یوسف الکلبی الشافعی و محمد بن احمد بن عبد الله  
بن محمد الطبری الشافعی و صدر الدین ابوالجوامع ابراهیم بن محمد بن المولود الجوی و ولی الدین ابوعبد الله محمد بن عبد الله  
الخطیب التبریزی و جمال الدین محمد بن یوسف الرندی و صلاح الدین حلیل بن لیکلک العلانی و محمد بن احمد بن  
محمد بن یعقوب البشیرازی الفیروزآبادی و شمس الدین محمد بن محمد بن محمد الحزازی و شهاب الدین احمد بن علی بن محمد  
المعروف بابن حجر العسقلانی و شهاب الدین احمد صاحب توضیح الدلائل و جلال الدین عبد الرحمن بن ابی بکر  
السیوطی و شهاب الدین احمد بن محمد بن ابی بکر القسطلانی و شمس الدین محمد العلقی و شمس الدین محمد بن یوسف  
الشمس الصالحی و احمد بن محمد بن علی بن حجر البیهقی المکی و علی بن حسان الدین اشعیر بالمتقی و ابراهیم بن عبد الله الوصالی  
الشافعی و شیخ بن عبد الله الجیدروس الیمینی و رحمة الله بن عبد الله السندی و جمال الدین عطارد الله بن فضل الله الشیرازی  
المحدث و محمد بن الروف بن تاج العارفين المنادی و محمد حجازی بن محمد بن عبد الله الشحرانی و ملا یعقوب البسنانی  
اللاهوری و احمد بن الفضل بن محمد باکثیر المکی و شیخ عبد الحق الدهلوی و شیخ بن علی بن محمد الجفزی و نور الدین علی  
بن احمد بن محمد الغزینی و نور الدین علی بن علی اشبر المسی و محمد بن عبد الباقی الزرقانی و مرزا محمد بن معتمد خان الشیرازی



رتبة العلم كفته والحديث طريق لخر رتبة الذمذي في جامع عن اسمعيل بن موسى الفزاري عن محمد  
 بن عمر الرومي عن شريك بن عبد الله عن سلمة بن كهيل عن سويد بن غفلة عن ابي عبد الله الصنابحي  
 عن علي رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم قال انا انا دار الحكمة وعلى بابها كوتابها ابو مسلم الكجي  
 وغيره على روايته عن محمد بن عمر الرومي وابو مسلم الكجي از حفاظ اعلام وثبات عظام نردسية رب ابو سعد  
 عبد الكريم بن محمد السمعاني ذكرنا في الانساب كفته الكجي بفتح الكاف الجيم المشددة هذه النسبة الى الكج وهو  
 المحض اشتهر بهذه النسبة ابو مسلم ابراهيم بن عبد الله بن مسلم بن عزي بن كش البصري الكجي الكشي  
 من اهل البصرة كان من ثقات المحدثين وكبارهم عن احدث بالكشي وقيل له الكجي قال ابو الفضل  
 محمد بن طاهر المقدسي سمعت ابا القاسم الشيرازي يقول انما القلب بالكشي لانه كان يمينه دلو البصرة  
 وكان يقول ها توال كج واكثر من ذكره فلقب بالكجي فيقال الكشي والكج للفارسية المحض قلت فطلق  
 ابن الكشي منسوب الى جرة الاعلى كش والله اعلم فان رايك تسبه حسب ما سقته اولاني كتاب الفضل  
 القلبي لالقاب المحدثين سمع مسلم بن ابراهيم وعغان بن مسلم وعمر بن حكيم ومحمد بن كثير العبدي  
 وعمر بن مرزوق وطبقته هم من قبلاء البصريين روى عنه جماعة كثيرة مثل ابي بكر عمر بن الجهم التماري وند  
 والي بكر احمد بن جعفر بن حمدان القطيعي هو اخر من روى عنه شمس الدين ذهبى وذكره الحافظ كفته  
 ابو مسلم الكجي الحافظ للسند ابراهيم بن عبد الله بن مسلم بن ماعز البصري صاحب كتاب السنن وبقية  
 الشيوخ سمع ابا عاصم النبيل والاضاري والاصمعي وبدل بن الحارث ومسلم بن ابراهيم ومحمد بن كثير  
 حدث عنه العباد وفاروق الخطابي وجبيل الفزاز وابوبكر القطيعي وابوالقاسم الطبراني وابو محمد بن خلف  
 الى ارقال الذهب وثقة الدارقطني وغيره وكان سر يانبيا عالما بالحديث مدح البحاري وقيل له  
 لما حدث تصدق بعشرة الاف وعن فاروق الخطابي قال لما فرغنا من سماع الشئ من عمل النبا  
 ما دبه انفق فيها الف دينار وقال احمد بن جعفر الخطي لما قدم الكجي بغداد امل في حبة عسان فكا  
 في مجلسه سبعة مستهلين يبلغ كل واحد منهم الاخر ويكتب الناس عنه قياما ثم مسحت الرحبة وحسب  
 حضرة محبة فبلغ ذلك سيفا واربعين الف محبة سق النظارة هذه الحكاية ثابتة رواها الخطيب في تاريخه  
 عن اليسر الفاتني انه سمع الخطي يقولها وقيل اننا ضرا بخرة قال جعفر بن محمد بن محمد الطليعي كذا  
 ببغداد عند ابي مسلم الكجي فغرت اننا من اصحاب صالح جزرة فغظه وقال لا تقولون سيد المسلمين

وهو صدر عالم ولطاف الدين بن قطب الدين اسما لوى وولى الله بن عبد الرحيم الدهلوى ومحمد بن اسمعيل الامير  
 الصنعاني ومحمد بن علي الصبان المعري ومحمد بن بن محب الله اسما لوى الكهنوى وعبد الغفر بن بن ولى الله الدهلوى  
 خود مخاطب ومحمد اسمعيل بن عبد الغنى الدهلوى برادر زاده مخاطب وحسن على محدث لمسيه مخاطب ولور الدين بن اسمعيل  
 السليمانى وولى الله بن حبيب الله اسما لوى الكهنوى وسليمان بن ابراهيم البلخي القندوزى وغير ايشان روایت و  
 اثبات آن کرده اند اما احمد بن حنبل پس اين حديث شريف را بسند خود از صنابحي و در كتاب المناقب روايت نموده  
 چنانچه مزار حسن على محدث در تفریح الاحباب گفته عن علي رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انا دار الحكمة  
 وعلى بابها رواه الترمذى وقال هذا حديث غريب وقال روى بعضهم هذا الحديث عن شريك  
 ولم يذكر فيه عن الصنابحي ولا يعرف هذا الحديث عن احد من الثقات غير شريك واما احمد بن الصنابحي  
 اما ترمذى پس اين حديث شريف را در جامع صحيح خود اخراج نموده و بغير نقد و تحقيق تحسين ابن فرموده چنانچه  
 تحسبى روى در ذخائر العقبى گفته عن علي رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انا دار  
 الحكمة وعلى بابها اخرجه الترمذى وقال حديث حسن ونيز تحسبى روى در رياض نضرة گفته  
 عن علي قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انا دار الحكمة وعلى بابها اخرجه الترمذى  
 وقال حسن غريب وروایت کردن ترمذى حديث انا دار الحكمة را از مشکوة المصابيح و اوجبه صلاح الدين علائى  
 و تاريخ ابن كثير و نقد الصحيح و اسنى المطالب توضيح الدلائل و قول حلى و جمع الجوامع و جامع صغير و كوكب منير و صواعق  
 ومنع مكيه و كنز العمال و كتاب الكفا و عقد بنوى و مرآة مشرح مشکوة و كنوز الحقائق و فنيق القديرة و غير سائر  
 و لمعات و شقة السمعات و سراج منير و نزل الابرار و مفتاح النجا و تحفة المحبين و معارج العلى و صبح صادق  
 و روضه نديه و اسعاف الراغبين و وسيلة النجاة و عزيز الاقباس و تفریح الاحباب و شرح عزيز الاقباس  
 و مرآة المنين و ينابيع المودة و غير ان نيز واضح ولا محسوس كه الانجيزى على من راجع الى هذه الكتب و ستقف على  
 اكثر عباراتهما عن كتب انشاء الله تعالى اما ابو مسلم كجى پس اين حديث شريف را بسند متصل روايت نموده  
 چنانچه صلاح الدين علائى در اجوبه خود كما مر سابقا در اثبات حديث مديته العلم گفته و مع ذلك فله شاهد  
 رواه الترمذى و جامع عن اسمعيل بن موسى القزائى عن محمد بن عمر الرومى عن شريك بن عبد الله  
 عن سلمة بن كهيل عن سويد بن غفلة عن ابو عبد الله الصنابحي عن علي مرفوعا انا دار الحكمة وعلى بابها  
 رواه ابو اسلم الكنجي غير محمد بن عمر الرومى و محمد بن بن ابي و در نقد الصحيح كما سبق در اثبات حديث



الخطير

وروى بعضهم هذا الحديث عن شريك ولهم ذكره افي بعض النسخ ولا ينفرد هذا الحديث عن جليل  
 النقات غير شريك وفي الباب عن ابي عباس انتهى وقال ابن جرير هذا اخبر عنه انا صحيح واما ما يجب ان يكون  
 هذا على مذهب الاخرين سقما غير صحيح لعلنا احدا من خبر الابرار يخرج عن علي بن النعمان صلى الله عليه وسلم  
 الا من هذا الوجه ولا خزان سلم بن كهيل عندهم مما لا يثبت بنقله حجة وقد وافق عليا في رواية  
 هذا الخبر عن النبي صلى الله عليه وسلم غير صحيح بل هو من ابي عبد الله بن صالح الهروي ثنا ابو معوية  
 عن الاعشى عن عبيد بن ابي عمير عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انا مائة الف عام على ما فعلوا المنة  
 فليأتكم من بابها حدثني ابراهيم بن موسى الرازي وابيض بالقراء ثنا ابو معوية باسناداه مثله هذا  
 الشيخ لا اعرفه ولا سمعت منه غير هذا الحديث انتهى كلام ابن جرير وقد ورد ابن الجوزي في الموضوعات  
 حديث علي وابن عباس اخرج في حديث ابن عباس قال صحيح الاسناد وروى في تاريخه عن  
 بن معين انه سئل عن حديث ابن عباس فقال هو صحيح وقال علي في حديث ابن عباس انه موضوع  
 وقال الحافظ صلاح الدين العلائي قد قال بطلانه ايضا الذي في الميزان وغيره ولا ينفرد في ذلك بعلة  
 قاذبة سوى دعوى الوضع دفعها بالحدوث وقال الحافظ ابن حجر في سانه هذا الحديث له طرق كثيرة  
 مستدرك الحاكم اقل احوالها ان يكون الحديث اصل فلا ينبغي ان يطلق القول عليه بالوضع وقال في  
 فتوى له هذا الحديث اخرجه في المستدرك وقال انه صحيح وخالفه ابن الجوزي وذكره في الموضوعات  
 وقال انه كذب والصواب خلاف قوله معا وان الحديث من قطع الحسن لا ينفرد في الصحيح ولا ينفرد  
 الى الكذب وبما ذكره يستدعي طوله ولكن هذا هو المعتمد في ذلك انتهى وقد كنت اجيب بهذا الجواب  
 دهر الى ان وقفت على تصحيح ابن جرير الحديث علي في تهذيبه لا ينفرد مع تصحيح الحديث ابن  
 عباس فاستقرت الله تعالى وجزمت بالبقاء الحديث عن مرتبة الحسن المرتبة الصحيحة والله اعلم  
 اما ابن بطه عكبري پس اخبرني شريف راعلي نقل عنه ابي بن سدر روى في وثقة ابو علي محمد بن احمد الصواف  
 ثنا ابو مسلم ابراهيم بن عبد الله البصري ثنا محمد بن عثمان الرومي ثنا شريك عن سلم بن كهيل عن  
 الصنابحي عن علي قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انا دار الحكمة وعلي بابها ورويت كرون  
 ابن بطه ابن حديث شريف راعلي عن ابن علق ورتبته للشرية في ظاهره وشكرا مكرود وقد مضت عملانه  
 فيما سبق اما احكامه نسا بوري پس اخبرني شريف راعلي برقم محمد بن يوسف شامي وشبر لمسي مرقاني

عمر بن

واكرمنا وقال ما تريدون قلنا الحديث ابن عمر عره وحكايات الاصمعي فاعلى علينا عن ظهر قلبات  
 ببغداد في المحرم سنة اثنتين وستين ومائتين وحمل الى البصرة وقد قارب المائة ونيز زهبي ودرع ور  
 وقائع سنة اثنتين وستين ومائتين كفيها ابو مسلم الكجي ابراهيم بن عبد الله البصري الحافظ صاحب السنن ومسن  
 الوقت في المحرم وقد قارب المائة او اكملها سماع ابا عاصم النبيل والاضاري والكبار وثقة الدارقطني و  
 كان محدثا حافظا محتشما كبيرا الشأن قيل انه لما فرغوا من سماع السنن عليه عمل له مائة غرم عليها ألف  
 دينار تصدق بجملة منها ولما قدم بغداد اذ دحوا عليه حتى حرز مجلسه باربعين الفا ويزيد وكان في  
 المجلس سبعة مستملين كل واحد يبلغ الاخر ونيز زهبي ودرع وال سلام درو قلع مسند كور كفته وشيخ الحديثين ابو  
 الكجي ابراهيم بن عبد الله البصري مصنف السنن وقد قارب مائة سنة ويا فني در مرة الجنان درو قلع سنة كور كفته  
 وفيها ابو مسلم ابراهيم بن عبد الله البصري الحافظ صاحب السنن ومسن الوقت وقد قارب المائة ومكلمها  
 وكان محدثا حافظا محتشما كبيرا الشأن قيل انه لما فرغوا من سماع السنن عليه عمل له مائة غرم عليها  
 الف دينار تصدق بجملة منها ولما قدم بغداد اذ دحوا عليه حتى حرز مجلسه باربعين الفا ويزيد  
 وكان في المجلس سبعة يبلغون كل واحد يبلغ الاخر وعلامه سيوطي طبقات الحفاظ كفته ابو مسلم الكجي الحافظ  
 المسند ابراهيم بن عبد الله بن مسلم بن ماعز بن كج البصري صاحب كتاب السنن وثقة الشيوخ قال الدارقطني  
 كان ثقة نبلا عالما بالحديث قيل انه لما حدث تصدق بعشرة الف وقال الفادوق الخطابي لما فرغنا  
 من سماع السنن من عمل لنا مائة الف نفق فيها الف دينار وقال الخستكي لما قدم بغداد امل في رجة عسان  
 فكان في مجلسه سبع مستملين كل واحد منهم يبلغ الاخر وكتب الناس عنده مائة مسحت الرحبة وحسب  
 من حضرة محبته فبلغ نيفا واربعين الف محبرة سقوا النظارة هذه حكاية ثابتة وهاهنا الخطيب تاريخه وقيل  
 اقتربا اخره مات ببغداد سنة اثنين وثمانين ومائتين وقد قارب المائة وحمل الى البصرة اما محمد بن  
 جبرير طبري پس اخبرني راو كتابته ياب الا ان يسند ودر وايت نموده وكمال اهتمام تصحيح ان فرموده چنانچه از  
 عبارات جميع الجوامع كه سابقا در وجه صدوق و ششم ذكر شده واضح والاحسن وتيمم بحسب قدرت باز آن عبارات  
 درين مقام بالتمام نقل مينمايم پس بايد دانست كه سيوطي در جمع الجامع گفته قال الترمذي وابن جبرير معا ثنا سمعيل  
 بن موسى السهمي انما محمد بن عمر الرومي عن شريك عن سلمة بن كهيل عن سويد بن غفلة عن الصنابحي عن علي  
 قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اناد الحكمة على اليها حمل قل ان لم تدر من هذا حديث غريب وفي نسخ منكم

او اكملها

بقية

الحق

سبعة

دارالحكمة وعلى بابها فمن اراد الحكمة فليات الباب مذكور في كتاب المكثفي واخبرني شيخنا محمد بن احمد رحمه الله قال اخبرنا علي بن ابراهيم بن علي قال حدثنا ابو الحسن احمد بن محمد بن عبد الله الطائفي قال حدثنا حكيم بن الحجاج الهروي قال حدثنا اسمعيل بن بنت السكك قال حدثنا محمد بن عمر الزوي عن شريك عن سلمة بن كهيل عن الصنابحي عن علي قال قال رسول الله صلى الله عليه انا دار الحكمة وعلى بابها واخبرنا محمد بن ابي زكريا رحمه الله قال اخبرنا ابو ابراهيم اسمعيل بن ابراهيم بن محمد بن احمد الواعظ قراءة عليه بنيسابور قال اخبرنا ابو بكر هلال بن محمد بالبصرة قال حدثنا ابو مسلم ابراهيم بن عبد الله البصري قال حدثنا محمد بن عمر بن عبد الله قال حدثنا شريك عن سلمة عن الصنابحي عن علي وذكر الحديث اما محمد بن طلحة شافعي پس در مطالب السؤل بعد نقل حديث مدعيه يعلم كما سمعت سابقا گفته ونقل الامام ابو محمد الحسين بن مسعود القاضى البغوى في كتابه الموسوم بالمصابيح ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال انا دار الحكمة وعلى بابها اما سبط ابن الجوزي پس در ذكره خواص الامه بعد نقل حديث مدعيه العلم كما سمعت سابقا گفته وفي رواية انا دار الحكمة وعلى بابها وفي رواية انا مدينة الفقه على بابها اما كنجي پس ركفاية الطالب باسنه خاص بر ابي انجريت شريف معهوده وقرع مريج بحسن على بون ان فرموده چنانچه گفته الباب الحادى العشرون فيما اخصل الله تعالى رضى الله عنه بالحكمة قال الله تعالى وقت الحكمة فقد اكثير كثير اخبرنا عبد اللطيف بن محمد ببغداد اخبرنا محمد بن عبد الباقي اخبرنا ابو الفضل بن احمد حدثنا احمد بن عبد الله الحافظ حدثنا ابو احمد محمد بن احمد الجرجاني حدثنا الحسن بن سيفيان حدثنا عبد الحميد بن محمد حدثنا شريك عن سلمة بن كهيل عن الصنابحي عن علي بن ابي طالب قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انا دار الحكمة وعلى بابها قلت هذا حديث حسن عال وقد فرست الحكمة بالسنه لقوله عز وجل واتزل عليك الكتاب والحكمة الاية يدل على صحة هذا التاويل ما قد قال صلى الله عليه وسلم اوتيت الكتاب مثله معه اراى الكتاب القران مثله معه ما علمه الله تعالى نعم الحكمة ويدله من الامم النهى والمحال والحرام فالحكمة هي السنه قلنا قالنا طر الحكمة وعلى بابها اما محمد بن طبري پس در كتابه رياض الرضا في مناقب العشرة جناب الميرزا محمد باقر دام ظلهم اخبرني شيخنا محمد بن احمد بن محمد بن علي بن فرموده بنون ان انا فرموده چنانچه گفته ذكر اختصاصه باب الحكمة عن علي رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انا دار الحكمة وعلى بابها اخبرنا الترمذي وقال عن محمد بن زياد عن محمد بن



و فیض القدر و شرح ماہرب لدنہ در قافی وغیر ان کہ عنقریب انشاء اللہ مذکور میشود و ظاهر و واضح خواهد شد  
اما شہاب الدین احمد پس در توضیح الدلائل علی ترجیح الفضائل گفتہ الباب الخامس عشر فی ان البتہ  
صلی اللہ علیہ و علی آلہ و بارک وسلم دار حکمتہ و مدینہ علمہ و علی لہما باب و انہ اعلم باللہ تعالی  
و لحکامہ و آیاتہ و کلامہ بلا ارتکاب و بعد نقل شرطے از اخبار و روایات ابن باب گفتہ و عن علی حمہ اللہ  
و رضوانہ علیہ قال قال رسولہ صلی اللہ علیہ و علی آلہ و بارک وسلم انادار الحکمة و علی بابہا رواہ  
الحافظ ابو نعیم و الطبری و رواہ فی مشکوٰۃ و قال الخرج الذمذی و در وجہ صد و ست سوم و ہشتم کہ سینہ  
شہاب الدین احمد در توضیح الدلائل نقل از احمد الزمذی و در مخرج جناب امیر المؤمنین علیہ السلام آورده المخصوص  
من المحضرة النبویة بکرامۃ الاخوة و لا تنجیب المنصوص علیہ بآلہ لدار الحکمة و مدینہ العلم باب  
اما جلال الدین سیوطی پس در رسالہ قول علی فی فضائل علی روایت ابن خنثیث شریف نموده چنانچہ گفتہ  
الحديث الخامس عشر عن علی کرم اللہ وجہہ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال انادار الحکمة  
علی بابہا الخرج المزمک و قال غریب و نیز سیوطی ابن خنثیث شریف را در جامع صغیر زود آورده چنانچہ گفتہ انادار الحکمة و علی  
بابہا کت عن علی و نیز سیوطی ابن خنثیث شریف را در جامع الجوامع زود آورده چنانچہ گفتہ انادار الحکمة و علی بابہا کت عن علی  
و نیز سیوطی در جامع الجوامع ابن خنثیث شریف را در جامع الجوامع زود آورده چنانچہ گفتہ انادار الحکمة و علی بابہا کت عن علی  
اعتماد نموده کما سبق فیہا مضی و نیز سیوطی در لالی مصنوعہ و قوت الختہ کلام حافظ علامہ متعلق بآب ابن خنثیث آورده  
کما فیہا مضی اما قسطلانی پس دار الحکمة را از اسمائے جناب رسالتاب صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم معد و نموده  
تحقق و ثبوت ابن خنثیث شریف بوجہ احسن و اجل ظاهر و باہر فرمودہ چنانچہ در مواہب لدنہ در ذکر اسمائے  
جناب رسالتاب صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم گفتہ دار الحکمة الداعی الی اللہ و علی ابراہیم و علی النبیین  
و لیل المخدرات الخ اما علقمی پس کتب امیر شرح جامع صغیر اثبات ابن خنثیث کہ چنانچہ گفتہ انادار الحکمة  
و علی بابہا و قال فی الکبیرات غریب انتہی قلت و زعم القزوی و ابن الجوزی بآلہ موصوع  
و در علیہما الحافظ العلانی و ابن حجر الملوک بما یبطل قولہما اما محمد بن یوسف شامی پس  
سبل الہدی و الرشاد فی سیرۃ خیر العباد و اربع و اثبات ابن خنثیث شریف نموده چنانچہ در کتاب مذکور  
در بیان اسمائے جناب رسالتاب صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم گفتہ حوت الدلاد الحکمة الخ الشیخ رحمہ اللہ کہ  
علی رضی اللہ عنہ ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال انادار الحکمة و علی بابہا رواہ الحاکم

در کتاب ذخائر العقبی و در فضائل پنجاب ثبات این حدیث فرموده چنانچه: <sup>تذکره</sup> رضی الله عنہما باب دار الحکمة  
عن علی رضی الله عنہما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انادار الحکمة وعلی بابها اخرجه الترمذی وقال الحدیث  
حسن اما صدر الدین حموی پس در فرائد السمیعین علی نقل عن گفته اخبارنا شیخنا الامام ابو عمر بن  
الموفق بقرائتی علیه قال انبا شیخ الاسلام سعد الحق والدین محمد بن المؤید الحموی قد سر الله  
روحه اجازة قال انبا شیخ الاسلام نجم الدین احمد بن محمد بن محمد بن عبد الله الحنفی في اجازة ان لم یکن  
سما قال انبا محمد بن عمر بن علی الطوسی سما علی علیه بقرائی علی بنیسا بور قال انبا ابو العباس  
احمد بن ابی الفضل لسقائی انبا ابو سعید محمد بن طلحة الحنابل انبا ابو علی احمد بن عبد الرحمن  
الدمشقی انبا ابومکر یوسف بن القاسم القاضي نبا ابو عبد الله بن محمد القاضي الکوفی نبا اسمعیل  
بن محمد المقرانی نبا محمد بن عمر الرومی عن شریک عن سلمة بن کھیل عن الصنابجی عن علی بن رضی الله  
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انادار الحکمة وعلی بابها اما ولی الدین الخطیب پس  
در مشکوٰۃ المصابیح گفته و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انادار الحکمة وعلی بابها  
رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب وقال روى بعضهم هذا الحدیث عن شریک بن لیذکر وافیه  
عن الصنابجی و لا تعرف هذا الحدیث عن احد من الثقات غیر شریک اما محمد بن یوسف الترمذی پس ثبات این حدیث  
شریف الترمذی و چنانچه در نظم در سمیعین کما سمعت سابقا در مرجع جناب امیر المومنین علیه السلام گفته مخصوص من الحضر  
النبویة بکرامته الاخوة والانتخاب المنصوص علیه بانه لدار الحکمة ومدینه العلم باب و تیز زندی در کتاب  
الاعلام در مرجع جناب امیر المومنین علیه السلام کما مر گفته مخصوص من الحضر النبویة بکرامته الاخوة  
والانتخاب والمنصوص علیه بانه لدار الحکمة ومدینه العلم باب اما صلاح الدین العلالی  
پس در ثبات حدیث انادار الحکمة مجد و جید وافر نموده چنانچه عبارت او سابقا در وجه نو و در سیم لآلی مصنوعه  
قوت المغنی جلال الدین سیوطی منقول شده اما محی الدین فیروز آبادی پس در کتاب نقد الصحیح و تحقیق  
و تنقید یخیزیت شریف داده چنانچه عبارت او سابقا در وجه صدر ششم بمعرض تحریر آید اما شمس الدین  
الجزری پس این حدیث شریف را بسته خود در کتاب اسنی المطالب فی مناقب علی بن ابیطالب وایت کرده ثبات  
مروی بودن آن بطریق و اسانید متعدده نموده و عبارت اسنی المطالب سابقا در وجه و نهم منقول گردید  
اما ابن حجر عسقلانی پس این حدیث شریف را حسن گفته چنانچه در عبارات کتب نیز و بل الهی الارشاد

ثباتی

اما جمال الدين محدث بس برابرين خوار اثبات اخبرني شريف عموده چنانچه در بر جاب امير المؤمنين عليه السلام  
 كما مر سابقا گفته مخصوص بكمالة الاخوة والانتخاب المنصوص عليه باثباته لدار الحكمة وعلينا العلم  
 باب ونيز جمال الدين محدث در تحفة الاحبا اثبات اخبرني شريف بهمين نوح عموده كما مضى فيما سبق اما من  
 بس در كنوز الحقائق روايت اخبرني شريف عموده چنانچه گفته انادار الحكمة وعلى بابها اي اخبرني الترمذي ونيز  
 في شرح جامع صغير اخبرني شريف راجع تحقيق عموده چنانچه گفته انادار الحكمة وفي رواية نبي الحكمة وعلى بابها  
 بابها الذي يدخل منه اليها ومن زعم انه من العلو هو الارتفاع فقد تحلل لغرضه الفاسد بما لا  
 يجدي به عن علي وقال غريب ونيز نكاح ورفيق القدير شرح جامع صغير تحقيق ان عموده چنانچه گفته انادار الحكمة  
 وفي رواية انامديت الحكمة وعلى بابها اي على بن ابي طالب هو الباب الذي يدخل منه  
 الى الحكمة وناهيك بهذه المرتبة ما اسناها هذه المنقبة ما اعلاها ومن زعم ان المراد بقوله و  
 على بابها انه مرفوع من العلو وهو الارتفاع فقد تحلل لغرضه الفاسد بما لا يجدي به ولا يسميه ولا  
 اخبر ابو نعيم عن ترجمان القرآن مرفوعا ما انزل الله عز وجل يا ايها الذين امنوا الا وعلى راسها و  
 اميرها واخرج عن ابن مسعود قال كنت عند النبي صلى الله عليه وسلم فسئل عن علي كرم الله وجهه فقال  
 قسمت الحكمة عشرة اجزاء فاعطى على تسعة اجزاء والناس جزء واحد وعنه ايضا انزل القرآن على سبع اجزاء  
 ما منها حرف الا له ظمير واما على فعند من علم الظاهر والباطن واخرج ايضا على سيد المرسلين  
 واما للمتقين واخرج ايضا اناسيد ولد آدم وعلى سيد العرب واخرج ايضا على اياته الهدى واخرج ايضا  
 يا علي الله اعلم ان ادنيك واعلمك لتغنى وانزلت على هذه الاية وتعيها اذن واعية واخرج ايضا عن  
 ابن عباس كما اخبرني ان رسول الله صلى الله عليه وسلم عمدا الى علي كرم الله وجهه سبعين  
 له بعد الى غيره والاخبار في هذا الباب لا تكاد تحصى عن اسمعيل بن موسى القراني عن محمد بن عمر  
 الرومي عن شريك عن سلمة بن كهيل عن سويد بن غفلة عن ابي عبد الله الصائحي عن علي امير المؤمنين  
 وقال غريب وزعم القريني كابن الجوزي وصنعه واطال العلائي رده وقال لم يأت ابو الفرج ولا غيره  
 بعللة فادعوه هذا الخبر سوى دعوى الوضع دفعا بالصدد وروسل عنه الحافظ ابن حجر في فتاويه وقال  
 هذا حديث صحيح الحاكم وذكر ابن الجوزي في الموضوعات وقال انه كذب والصواب خلاف قولهما  
 معا وانه من قسم الحسن لا يفتي في الصحة ولا بخط الى المكذب قال وبما نيتي على طول لاكن هذا هو المقيد

مدينة

المسلمين

له

قولهها





این حدیث شریف را آورده چنانچه در ذکر حدیث مدنیہ العلم کما سمعت سابقا گفته و لخرجه الترمذی  
 و ابو نعیم فی الحلیة عن علی کرم الله وجهه مرفوعا بلفظ انادار الحکمة و علی بابها و نیز فرما می خردی در  
 تحف المحبین این حدیث شریف را از ترمذی نقل کرده و آنرا بسبب شواهد این حدیث حسن دانسته اما محمد صدق عالم  
 پس در معارج العلی نقل از جمیع الجوامع بسبب طوایف اثبات این حدیث شریف فرموده و قد مررت عبادته فیما سبق  
 اما نظام الدین سها لوی پس در کتاب صبح صادق اثبات این حدیث بجهت مخرج منوذه چنانچه از عبارات آن که  
 انشاء الله تعالی بعد خوابی ششید واضع و لایح خواهد شد اما ولی الله دهلوی پس در قرعة العینین اظهار حسن  
 این حدیث شریف نموده چنانچه گفته حدیث انادار الحکمة و علی بابها اخبره ناس و فی اسناد جماعه من  
 المجروحین و المجاہیل و قال الترمذی غریب منکر و صححه الحاكم و ذکره ابن الجوزی  
 فی الموضوعات و قال الحافظ ابن حجر حسن لغیر و هو المختار اما محمد بن اسمعیل الا بیس در روایة  
 این حدیث شریف را از ترمذی نقل کرده و تصحیح محمد بن حریر طبری آنرا نیز ذکر نموده و قد مضت عبارت سابقا  
 اما صاحبان مصری پس در اسعاف الراغبین این حدیث شریف را آورده چنانچه در ذکر روایات حدیث التعلیم  
 کما مر سابقا گفته و فی اخری عند الترمذی عن علی انادار الحکمة و علی بابها اما محمد بن کنه زی  
 پس این حدیث شریف را در وسیلة النخلة از ترمذی و ابو نعیم نقل کرده و قد مررت عبادته فیما سبق  
 اما خود مخاطب پس در کتاب غریز القناس این حدیث شریف را روایت نموده چنانچه گفته حدیث انادار  
 و علی بابها و الا الترمذی و نیز مخاطب در جواب سوال بعضی ائمه این حدیث شریف ذکر نموده و بان احتجاج فرموده  
 و قد مضت عبارت سابقا اما محمد اسمعیل دهلوی برادر زاده مخاطب پس در رساله منصب الامت  
 بالجم و الجزم اثبات این حدیث شریف فرموده چنانچه گفته و از انجمله حکمت است قال الله تبارک و تعالی لقد اتینا العباد  
 الحکمة ان اشکر الله و قال صلی الله علیه و سلم انادار الحکمة و علی بابها و دعی صلی الله علیه و سلم  
 لابن عباس اللهم علمه الحکمة اما حسن علی محدث تلمیذ مخاطب پس در کتاب تفریح الاحباب فی  
 مناقب الال و الاصاب روایت این حدیث شریف نموده چنانچه گفته عن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله  
 صلی الله علیه و سلم انادار الحکمة و علی بابها و الا الترمذی و قال هذا الحدیث غریب قل روى بعضهم هذا الحدیث  
 عن شریک و لم یکن ذنبه عن الصنائع و لا تعرف هذا الحدیث عن احد من الثقات غیر شریک و روایة  
 الحسن عن الصنائع و نیز حسن علی محدث اثبات این حدیث در شرح غریز القناس نموده چنانچه گفته حدیث

یعنی ما فی الکلام من النسخ  
 انفعلی علی الحسن الخیر و ام

و مدنی مولوی حسین  
 در وسیلة النخلة گفته  
 و حکمت او بیش از حد  
 که با حصار دایره و کوفه  
 میسر شود احصا  
 آن در حال یکسید  
 انبیاء فرموده باشند  
 انادار الحکمة  
 و علی بابها و  
 انام مدنی العلم  
 و علی بابها صح



ولاحضت حيث قال فيه فالفت هذا الكتاب وبدأت يا خبلي في مناقبهم ومراثيمهم ثم قدمت ذكر  
 العشرة المشهود لهم بالجنة وأتبعه <sup>بمن</sup> ~~بمن~~ <sup>بمن</sup> اسم رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم رتب البابين  
 على ترتيب حروف المعجم وانقصت من جملة رواياتهم على حديث واحد يثين  
 واكثر مع ما يفهم اليه من ذكر الولادة والسن والوفاة ومن لم يقع له حديث وثبت له ذكر اوردى خبر  
 ذكرته بعد القائي الا وهام والموضوعات مما لا حقيقة له ولم يشتمل على ذكره مسانيد الائمة <sup>ثبات</sup>  
 ولا روية توارى في الحفاظ الذين هم العمدة والا تاد الذي يشتغل بجمع ذكره من غرضه المكاثرية  
 والمفاخرة لا التحق بذكر الحفاظ للاطلاع والمتابع ليكون ذلك دليلا على مخرجه نسا الله نفعه <sup>عليه</sup>  
 عليه التوفيق رحمه الله ورافته ابو نعيم اصفهاني در حلية الاوليا كما سمعت سابقا ودر ج باب امير المؤمنين  
 عليه السلام گفته سيد القوم محب المشهود ومحب المعبود باب مدينة الحكم والعلم المحوسب  
 شهاب الدين احمد در توضيح الدلائل كما سمعت سابقا گفته قال الامام الهمام المتفق على علو شأنه  
 في العلوم والاعمال المتفق له در اري الفضل في سلك النظم بالسنة اهل الكمال الحفاظ الورع البارع  
 العالي العامل العارف الكامل بلا شك ومرة ابو نعيم احمد بن عبد الله الاصفهاني في كتابه الفائق الاثن  
 التسمي بالحلية وسيد القوم محب المشهود ومحب المعبود باب مدينة الحكم والعلوم الخ وسيطى در  
 الاي مصنوع گفته وقال ابو الحسن شاذان **الفضل** فخصائص على ثنا ابو بكر محمد بن ابراهيم بن فيز الهملي  
 ثنا الحسين بن عبد الله القمي ثنا كجيب بن النعمان حدثني جعفر بن محمد حدثني ابي عن جد  
 عن جابر بن عبد الله قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انا مدينة الحكمة وعلى بابها من  
 ارا المدينة فليات الى بابها اخرج الخطيب في تلخيص المستشابه من طريق الدارقطني ثنا محمد بن ابراهيم  
 الانطاطي به ومناوى ورفيع القدير كما سمعت انفا گفته انا دار الحكمة وفي روايه انا مدينة الحكمة  
 وعلى بابها اى على بن ابي طالب هو الباب الذي يدخل منه الى الحكمة وشاه ولي الله در رازاته الخفا  
 ورواها في شرح خباب امير المؤمنين عليه السلام گفته وحكمت اوبش از انت كه با حصاء ورايد وچگونه ميرشد احصاى آن  
 انحضرت صلى الله عليه وسلم فرموده باشند انا مدينة الحكمة وعلى بابها ومولوى <sup>ولى</sup> <sup>الى</sup> الله لكهنوتى مرآة المؤمنين  
 في مناقب ال سيد المرسلين در ذكر مناقب خباب امير المؤمنين عليه السلام گفته واما حكمت اوبش از انت كه با حصاء  
 ورايد وچگونه ميرشد احصاى آن حالانكه انحضرت فرموده باشند انا مدينة الحكمة وعلى بابها وشيخ سليمان بن

انا دار الحکمة وعلی بابها وراه الترمذی ستم دار حکمت علی در فافازہ آنت ودر حق بخین ہم در جہ احادیث  
مرتبہ کمال علم ثبوت سیدہ اما نور الدین سلیمان بن در در تہیم ایخند شریف را آورده چنانچہ در کتاب  
مکثور نقل عن کتاب الکفا ثقتہ وعنه رضی اللہ عنہ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال انا  
دار الحکمة وعلی بابها اخبرنا ترمذی فی جامعہ وقال غریب وابو نعیم فی المعرفۃ اما ولی اللہ کنہوی  
پس در مرآۃ المؤمنین ذکر ایخند شریف نموده چنانچہ سابقا شنیدی کہ در کتاب مذکور در ذکر حدیث مدنیہ العلم گفتہ  
واو حر الترمذی لفظ لدار مکان المدینۃ اما شیخ سلیمان بن بلخی پس در نیابیع المودۃ ابن حدیث را ترجمان  
عدیدہ آورده چنانچہ گفتہ الترمذی والحموینی بسندہما عن سوید بن غفلۃ عن الصنائع عن علی رضی اللہ  
عنه قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انا دار الحکمة وعلی بابها وانی عن ابن کثیر عن سلمۃ  
بن کھیل عن الصنائع قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انا دار الحکمة وعلی بابها ابن المغازل  
بسندہ عن مجاہد عن ابن عباس وایضا عن سلمۃ بن کھیل عن الصنائع عن علی کرم اللہ وجہہ قال  
قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انا دار الحکمة وعلی بابها وانی بلخی در نیابیع المودۃ نقل عن مکثور  
گفتہ انا دار الحکمة وعلی بابها الترمذی وانی بلخی در نیابیع المودۃ نقل عن الجاہل الصغیر گفتہ انا دار الحکمة و  
علی بابها الترمذی عن علی وانی بلخی در نیابیع المودۃ نقل عن الصواعق گفتہ فی اخری عن الترمذی عن علی  
انا دار الحکمة وعلی بابها اما ومنشی معاصر من نفع قوت المتعدی اثبات ایخند شریف نموده و قد مر  
عبارتہ قریبا واز انجملہ ست حدیث انا مدینۃ الحکمة وعلی بابها وانی حدیث شریف را اسمعیل المدنی  
الانماطی وابو الحسن شاذان الفضلی وابو الحسن علی بن عمر بن احمد الدارقطنی وابو نعیم احمد بن عبد اللہ الاصہبانی و  
ابوبکر احمد بن علی بن ثابت الخطیب البغدادی وابو السباع ابرہیم بن محمد بن المؤید الحموی وشہاب الدین احمد صاحب  
توضیح الدلائل وجلال الدین عبد الرحمن بن ابی بکر سیوطی وعبدالرؤف بن تاج العارفین المناوی وشاہ ولی اللہ  
بن عبد الرحیم البہلوی مولوی ولی اللہ بن حبیب اللہ کنہوی وسلمان بن ابرہیم بن محمد البلخی القندوزی وایت  
واثبت کردہ اندہا لا اعتبار لیکہ ثبت این معنی باشد باید شنید اسمعیل انماطی و تارخ الصحابہ در ترجمہ جہاب المؤمنین  
علیہ السلام گفتہ حدیث ابوبکر بن خلاد وفاروق الخطابی قال اخبرنا ابو مسلم الکجی عن محمد بن عمر بن  
الرومی عن شریک عن سلمۃ بن کھیل عن الصنائع عن علی قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انا  
مدینۃ الحکمة وعلی بابها وانی بلخی در تارخ انماطی جلالت مرتبت وسمو نزالت احادیث و اخبار ان واضح

[illegible]

ابراهيم القندوزي السنجي در بيان معموده گفته اميرالمؤمنين عني عن سعيد بن جبير عن ابن عباس رضي  
قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يا علي ان امني في الحكمة طنت باها وكن قوتي للمدنية  
الا من قبل الباب كذب من زعم انه يحبني ويغضك لانك مني وانا منك لحبك من احبني ودمل من  
دمي ودمك من روحي وسرايرك من سوري وني وعلافتك من علافتي وانت امام امتي وصيبي  
مرطعك وشفي مرعصك ودمج من كوكاك وخضر مرعادك فاز من لزمك وهلك من فاركك ومثلك  
ومثل الكائنة من ولدك مثل سفينة نوح من بكى ابحا وم تجلف عنها غث ومثلك من الغيوم كلما غا  
يختم طلع نجم الى يوم القيمة ومحبتي انك انما خطه كتاب العلل وارقطني واضح والحق يشهد ذلك  
ورثت حديث ان امني في الحكمة وعلى بابها روايت جابر بن المومنين عليه السلام كلامي دار وسميت  
قاله خواريات اضطراب وثلث اخذت وثني النصاب ليبارد خياخه در كتاب العلل وارقطني نكروست  
وسئل عن حديث الصناجي عن علي بن ابي طالب رضي الله عنه عليه السلام ان امني في الحكمة وعلى بابها  
فمن اباد المدنية قلبا لها من بابها قال هو حديث يرويه سلمة بن كهيل واختلف عنه في رواه  
شريك عن سلمة عن الصناجي عن علي بن ابي طالب رضي الله عنه عليه السلام ان امني في الحكمة وعلى بابها  
ورواه يحيى بن سلمة بن كهيل عن ابيه عن سويد بن غفلة عن الصناجي وله يسند والحدِيث  
مضطرب بخنايت وسلمة له لسمع من الصناجي واين كلام وارقطني نكروست باب انهم في محلول وغير  
مقبول في نحوه طرق روايت اخذت باهم تنافي وتضاد وادراك جميع در ان ممكن است وبعض ان بعض مشبه  
ممكنه سيل دعاء اضطراب در ان موزع عجب است اما لطيفي كدر ان مشركه اخذت را از سلمة از  
صناجي از جابر بن المومنين عليه السلام روايت نموده پس ثبوت ان جائز كلام نيت واخلج وارقطني در  
آخر كلام خود گفته كه سلمة از صناجي نشنیده پس شهادت علي النقي است بمقبول نيتا شيعي صحيح دليل ندارد و كلام  
استبعاد است در مع سلمة از صناجي حالانكه سلمة در سنه سبع واربعين متولد شده و وفات صناجي در زمان  
عبد الملك بن مروان واقعه ده و بخاري اثر از دسيان سنه سبعين و ثمانين ضبط کرده پس اگر سنه سبعين هم  
زمان وفات صناجي قرار داده آيد در انوقت سلمة از اباي ثابث و عشرين سنه خواهد بود و حمل کسی که  
اين سن داشت باشد هر گچل اشكال نيت اما اينكه سلمة در سنه سبع واربعين متولد شده پس ابن حجر عسقلاني  
در تهذيب التهذيب در ترجمه سلمة بن كهيل گفته قال يحيى بن سلمة بن كهيل ولد ابی سنه سبع واربعين



عن رضی الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اناد العلم وعلی بابها اخرجها في المصايح  
 في الحان واخرجها ابو عمر قال انامدينه العلم وزاد فمن اراد العلم فليأت من بابها ويزيد رراض نفر  
 گفته ذکر علمه وفقهه وقد تقدّم في ذکر علميته مطلقا واعلميته بالسنة وانه اناد العلم واجل المصايح اليك  
 يقول سنو عير واحالة جمع من الصحابة عليه معظم احاديث هذا المذكر ولما على قارى درمارة شرح  
 گفته وعنه اى عن على قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اناد العلم وعلی بابها اخرجها في المصايح ورواية انامدينه العلم وفي رواية  
 المصايح اناد العلم وعلی بابها وفي رواية زيادة فمن اراد العلم فليأت من بابها واحمد بن الفضل بن محمد  
 باکثير المکی در وسیله المال في عد مناقب الال گفته وعن سيدنا على کوم الله وجهه قال قال رسول الله  
 صلى الله عليه وسلم اناد العلم وعلی بابها اخرجها في المصايح ورواية انامدينه العلم وفي رواية  
 وقال صلى الله عليه وسلم اناد العلم وعلی بابها اخرجها في المصايح ورواية انامدينه العلم وفي رواية  
 نقل عن فخر العقب گفته وعن على مرفوعا اناد العلم وعلی بابها اخرجها في المصايح ورواية انامدينه العلم  
 مدینه العلم وعلی بابها فمن اراد العلم فليأت من بابها واز انما حدیث انامیران العلم وعلی کفناه  
 الخبر وایندیت شریف را ابو شعاع شيرازي بن شهر دارين شيرازي الديلمي وسيد على بن شهاب الدين الهمداني وعبد الوهاب  
 بن محمد بن زبيح الدين احمد البخاري وشيخ سليمان بن ابراهيم البلخي القندوزي روايت کرده اند ديلمی در فردوس الاخبار گفته  
 ابن عباس اناميران العلم وعلی کفناه والحسن والحسين خيوطه وفاطمة علاقته والائمة من امتي عموده  
 يوزن فيه اعمال المحبين والمبغضين لنا وسيد على بن شهاب البلخي في فردوس الغرر گفته وعنه قال قال  
 عليه السلام اناميران العلم وعلی کفناه والحسن والحسين خيوطه وفاطمة علاقته ويزيد على همداني در  
 مودة القري گفته وعن ابن عباس رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اناميران  
 العلم وعلی کفناه والحسن والحسين خيوطه وفاطمة علاقته والائمة من بعدى عمود يوزن فيه  
 اعمال المحبين لنا والمبغضين لنا ويزيد على همداني در کتاب السبعين في فضائل ايرانيونين على نقل عنه گفته الحديث  
 السادس والثلاثون عنه رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اناميران العلم و  
 على کفناه والحسن والحسين خيوطه وفاطمة علاقته رواه صاحب الفردوس وعبد الوهاب بخاري في تفسير  
 النوري گفته وعنه رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اناميران العلم وعلی کفناه و  
 الحسن والحسين خيوطه وفاطمة علاقته رواه صاحب الفردوس وشيخ سليمان القندوزي البلخي ورواية انامدينه العلم وعلی کفناه

ہم بخودش نماز بالجمہ ازین بیان متلخص گردید کہ روایت کردن مسلمہ بن کبیر این حدیث از صنایح از جناب امیر المومنین علیہ السلام روایت کرد بواسطہ مردی کہ فی الحقیقہ سوید بن غفلہ است از صنایح از جناب امیر المومنین علیہ السلام علیہ وروایت کرد سوید بن غفلہ از جناب امیر المومنین علیہ السلام کہ ہمہ متصل و مجموع است یعنی بعضی اشید و مولود بعضی ناکمہ و بعضی غفلت و بعضی اوقات و بعضی دیگر اگر فرضاً بعضی را بنظر علم بنیدیم باز ہم سلا بعضی ان در سوا این خبر از جناب امیر المومنین علیہ السلام کافی بود و ادعا اضطراب آن درین صورت عین جور و جفا بلکہ دلیل قلت شرم و حیا بود چنانچہ ابن خرم در کتاب المحلی جاییکہ حدیث عمران بن الحصین ان رجلاً وصی عند موته فاعتق ستة مملوکن له لم یکن له مال غیرهم فذاعا هم رسول الله صلعم فجزاهم اثلاً ثلثاً ففرع بینهم فاعتق اثنين وارق البعۃ وقال له فوالله لیسدید ذکر نموده و ایرادات مقررین بر این حدیث دفع کرده گفته و قالوا وجدنا حديث عمران بن الحصين مضطرباً ذیہ ففرقه رواه ابو قلابه عن ابی الہملب عن عمران ومرفوعاً عن ابی زید ان رجلاً من الانصار قال ابو محمد فکان ماذا او ما یعتل بهذا الاقلیل الحیاء رواه ابو قلابه عن ابی زید وهو یقول فذاع مخرجہ و رواه عن ابی الہملب عن عمران بن الحصین فاشتد وثبت فاحذنا ان **ان قال ابن خرم** وکل خبر الارض قالہ یقبلہ الثقة و غیر الثقة فیوخذ نقل الثقة و یترك ما عدلہ پس تمام کمال استعجاب و استغراب کہ چگونہ و ارقطی این حدیث شریف را با وصف تعدد طرق و کثرت رواہ و سالیست ان از طعن مضطرب و غیر ثابت وامی نماید و یکنین کلام معقول و دخل بحیرت ناقدین مستحجین می افزاید دستہ خواند کلام و ارقطی کہ ما در صد و نقصان بودیم متعلق بحیث انما ہذا ہذا حکمتہ بروایت جناب امیر المومنین علیہ السلام بود و الا در اصل حدیث انما ہذا ہذا حکمتہ و ارقطی طاعن نیست بلکہ این حدیث شریف را بر روایت جابر بن عبد اللہ انصاری و ذروایت کرده کہما در سہیت من عبادۃ اللہ المصنوع و این حدیث شریف بروایت عبد اللہ بن عباس نیز ماثوثہ چنانچہ عبارات حموی کہ لہجی در ینا یسج تھلک کردہ واضح و ظاہر است و ارا بخیر است حدیث انا دار العلم و علی بابہا و این حدیث شریف را ابو محمد الحسین بن مسعود بن محمد الفراء البغوی و محب الدین احمد بن عبد اللہ الطبری و علی بن سلطان محمد القاری احمد بن الفضل بن محمد البکیر السیسی و شیخ بن علی بن محمد بن عبد الجفر و شیخ سلیمان بن ابراہیم الخلیفی و شیخ زکریا بن محمد بن طبری و ذوالفقار العقیلی گفته ذکر کنند رضی اللہ عنہ باب العلم و باب مدینۃ العلم علی رضی اللہ عنہ و قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انا دار العلم و علی بابہا اخرجہ النجفی فی المصابیح فی المحسن و اخیر ابو عمرا الذمینی العلم و علی بابہا و ذوالفقار العقیلی انہ من بابہ نیز موطئی فی فیض گفته ذکر خضاب انا دار العلم و بابہا العلم

حدیث انامیزان الحکمة وعلی السان وانیخیرت شریف را ابو حامد محمد بن محمد الغزالی وکمال الدین حسین بن حسین  
الدین الیزدی المیزبی اثبات کرده اند میبزی در فواتح شرح دیوان منسوب بجناب امیر المومنین علیه السلام گفته  
و بحکم انامیزان العلم وعلی بابها که در جامع ترمذی مسطور است و انامیزان الحکمة وعلی السان که در کمال  
عقلیه امام غزالی مذکور است بر طالبان طریق ایقان وشاربان رجب عرفان واجب است که متوجه باشند بباطن ملکوت  
موطن حضرت امیر المومنین امام المحسنین یعسوب الواصلین مطلوب اکاملین الی آخر سابق و از انجمله است یث  
انا المدینة و انت الباب و لا یونی المدینة الا من یاکیها و انیخیرت شریف را ابو حمزة احمد بن محمد  
بن علی العامری روایت نموده چنانچه در کتاب زین الفقی گفته و اخبرنا محمد بن ابی زکریا النقیة رحمه الله  
قال حدثنا ابو الحسن علی بن محمد بن عبدان قال اخبرنا محمد بن عمر بن سلمه الجبالی الحافظ ابو بکر قال حدثنا  
ابو محمد القسم بن محمد بن جعفر بن محمد بن عبد الله بن محمد بن محمد بن علی قال حدثني ابي عن ابيه  
عن محمد بن عبد الله عن ابيه عبد الله بن محمد عن ابيه محمد عن ابيه عمار عن ابيه علي بن ابي طالب  
رضي الله عنهم قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لعلي الله لعمري ان ادنيك ولا اقصيك اعلمك  
لتعي وانزلت على هذه الآية وتعيها اذن واعية فالت الواعية لتعلي يا علي وانا المدینة و انت الباب و لا  
یونی المدینة الا من یاکیها و از انجمله است حدیثی که جناب رسالت صلی الله علیه و آله وسلم در آن ذکر معراج  
خود نموده و در حق جناب امیر المومنین علیه السلام فهو باب مدینة علمی یا فهو باب علمی ارشاد نموده و انیخیرت  
شریف را علامه ابو الحسن علی بن محمد بن الطیب الجبالی المعروف بابن المغازلی و ابو المؤید یوسف بن احمد الخزازی علی  
ما نقل عنه البلخی و سلیمان بن ابراهیم القندوزی روایت کرده اند ابن المغازلی در کتاب المناقب گفته قوله  
صلی الله علیه وسلم انا فی جبریل بدو ذلک مردن انیک الجنة اخبرنا ابو محمد الحسن بن احمد بن موسی الکندی  
نا ابو الفتح هلال بن محمد البخاری انا اسمعيل بن علي بن رزین نا اخی دعیل بن علی نا شعبه بن الحجاج عن ابي  
الساج عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انا فی جبریل بدو ذلک مردن الجنة فجلست  
عليه فلما صرت بين يدي ركب كني وناجاني فاعلمني شيئا الا علمه علي فهو باب مدینة علمی  
دعاه البق صلی الله علیه وسلم اليه فقال له يا علي سلمك سلمی صعبك حربي و انت العلم بيني و بين امة من  
لعلك و شيخ سليمان بن ابراهیم القندوزی در منابع المودة گفته اخبرنا ابن المغازلی بسنده عن ابي المصباح  
ابن عباس رضي الله عنهما قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لما صرت بين يدي ركب كني وناجاني

ع  
الاذن

رو  
ابو القیاح



صلّى الله عليه وسلم علي باب علي ومبين لاهمّي ما أرسلت به من بعدك حبه إيمان وبغضه نفاق والنظر اليه رافة ونيز سوطي رجم لجوامع كفته علي باب علي ومبين لاهمّي ما أرسلت به من بعدك حبه إيمان وبغضه نفاق والنظر اليه رافة الدليلي عن أبي ذر ونيز سوطي رجم في فضائل علي عليه السلام كفته الحديث الثامن والثلاثون عن أبي ذر أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال علي باب علي ومبين لاهمّي ما أرسلت به من بعدك حبه إيمان وبغضه نفاق والنظر اليه رافة وعبد الوهاب تجاري في تفسير القرآن كفته وعن أبي الدرداء رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم علي باب علي ومبين لاهمّي ما أرسلت به من بعدك حبه إيمان وبغضه نفاق والنظر اليه رافة ومودة عبادة رواه صاحب الفردوس وملا علي متقى ذكره العمال كفته علي باب علي ومبين لاهمّي ما أرسلت به من بعدك حبه إيمان وبغضه نفاق والنظر اليه رافة الدليلي عن أبي ذر وأبراهيم وصابي ذكر كتاب الكفا كفته وعن ابن عباس رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم علي باب علي ومبين لاهمّي ما أرسلت به من بعدك حبه إيمان وبغضه نفاق والنظر اليه رافة أخرجه الدليلي في مسند الفردوس وجمال الدين محمد بن داود بن فضال جباب المؤمنين عليه السلام كفته الحديث الثامن عشر عن أبي ذر عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال علي باب علي مهدي ومبين لاهمّي ما أرسلت به من بعدك حبه إيمان وبغضه نفاق ومحمد بن عالم در معارج العلي كفته أخرجه الدليلي عن أبي ذر رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم علي باب علي ومبين لاهمّي ما أرسلت به من بعدك حبه إيمان وبغضه نفاق والنظر اليه رافة وشهاب الدين أحمد بن عبد القادر العجلي در ذخيرة المال كفته وفي الكبير للسيوطي رحمه الله قال صلى الله عليه وسلم علي باب علي ومبين لاهمّي ما أرسلت به من بعدك حبه إيمان وبغضه نفاق والنظر اليه رافة عن كتاب الكفا كفته وعن ابن عباس رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم علي باب علي ومبين لاهمّي ما أرسلت به من بعدك حبه إيمان وبغضه نفاق والنظر اليه رافة أخرجه الدليلي في مسند الفردوس ومولوي في الله لكنهم في مرآة المؤمنين في مناقب البيت سيد المرسلين كفته قال صلى الله عليه وسلم علي باب علي ومبين لاهمّي ما أرسلت به من بعدك حبه إيمان وبغضه نفاق والنظر اليه رافة وشيخ سليمان بن يحيى در مناقب المودة لقلا عن كتاب معين كفته الحديث التاسع والعشرون عن أبي الدرداء رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم علي باب علي ومبين لاهمّي ما أرسلت به من بعدك حبه إيمان وبغضه نفاق والنظر اليه رافة ومودة

ابن ذر

نظر  
ابن ذر

عن المصباح

فما علمت شيئا الا علمته عليا فهو باب علي ونيز شيخ سليمان بن رزيق المودعة في الخرج موفق لبحر  
 الخوازمي بسنده عن ابي الصلاح عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انا في جبريل  
 بدركم من الجنة فجلست عليه فلما صرت بين يديه وكلمني وانما قال علمت شيئا الا علمته عليا فهو باب علي ثم  
 دعاه اليه فقال يا علي سلمك سلمي فحباك حربي وانت العلم فيما بيني وبين امتي واز انجمله ست حديثه  
 ككتاب الكتاب صلى الله عليه وآله وسلم وان بخاطبة عبد الرحمن بن عوف ورجل خباب بن المونين عليه السلام فهو باب  
 علي ارشاد فرموده وان حديث شريف راسيد بن شهاب الدين البهاني على ما نقل عنه البهني وشيخ سليمان بن ابراهيم  
 القندوزي البهني نقل كرده انه شيخ سليمان بن رزيق المودعة نقله عن مودة القري كفته عن عكرمة عن ابن عباس  
 رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لعبد الرحمن بن عوف يا عبد الرحمن انك اصحا  
 وعلي بن ابي طالب اخي ومني وانا من علي فهو باب علي وصي وهو فاطمة والحسن والحسين هم  
 خيركم رض عنصرا ونشروا فاكروما واز انجمله ست حديث علي باب علي مبين لاهتي ما ارسلت به من  
 بعدى وان حديث شريف را كابر محبتين حفاظ واقامه منقذ بن ايقاط ابا سنان مثل ابو شعيب وشيخ  
 الديلمي وابو منصور شهيد دار بن شيرويه الديلمي وسيد علي بن شهاب الدين البهاني وجمال الدين عبد الرحمن بن  
 كمال الدين اسوطي وعبد الوهاب بن محمد بن ربيع الدين احمد البخاري وطا على بن حزام الدين الشيرازي المتقي و  
 وابراهيم بن عبد الله الوصالي البهني جمال الدين عطاء الله بن فضل القندوزي شيخ محمد بن شهاب الدين احمد بن عبد القادر  
 البجلي ونور الدين بن اسمعيل السليمانى وولي الدين جيب الله الكلبى وسليمان بن ابراهيم البهني القندوزي روا  
 ونقله عنه سيد علي بن محمد وكرما المودعة في القري كفته وعن ابي ذر عن النبي عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم علي باب  
 علي مبين لاهتي ما ارسلت به من بعد كجه ايمان وبغضه نفاق والنظر اليه رافدة ومودة عبا  
 ونيز سيد علي بن ابي ذر كتاب سبعين على نقل عنه كفته الحديث التاسع والعشرون عن ابي الدرداء رضي الله  
 عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم علي باب علي ومبين لاهتي ما ارسلت به من بعد حتى  
 ايمان وبغضه نفاق والنظر اليه رافدة ومودة عبا واه صلح الفزدوس وسيوطي رالا في مصنفه  
 كفته وقال الديلمي انا ابى انا المدياني انا ابو محمد الخلاج انا ابو الفضل محمد بن عبد الله شاحن بن عبيد  
 التامحمد بن علي بن خلف اعطار شاموسى بن جعفر بن البراهيم بن محمد بن علي بن عبد الله بن جعفر بن  
 ابى طالب ثنا عبد المهيمن بن العباس عن ابيه عجله سهل بن سعد عن ابي ذر قال قال رسول الله

اهل صح

ابو ذر

مودة

والإيمان فخالط لحكمك ودمك كما خالط لحمي ودمي وإن الله عز وجل أمرني أن أبشرك أنك وعترتك  
 في الجنة وإن عدوك في النار لا يرد الحوض على مفضل لك ولا يغيب عنه محب لك قال علي فخرت له  
 سبحانه وتعالى ساجدا وحمدته على ما انعم به علي من الإسلام والقرآن وجبني إلى خاتمة النبيين و  
 سيد المرسلين صلى الله عليه وآله وعلمه كني دركفاية الطالب كفته أخبرني أبو إسحق إبراهيم بن يوسف بن  
 بركة الكشي أخيرا الحافظ أبو العلاء الهمداني أخبرنا أبو الفتح عبد وس بن عبد الله الهمداني حدثنا  
 أبو طاهر الحسين بن علي بن سلمة عن مسند زيد بن علي رضي الله عنه حدثنا الفضل بن الفضل  
 بن العباس حدثنا أبو عبد الله محمد بن سهل حدثنا محمد بن عبد الله البلوي حدثني إبراهيم  
 بن عبيد الله بن العلاء قال حدثني أبي عن زيد بن علي عن أبيه عجيذة عن علي بن أبي طالب رضي الله عنه قال قال  
 رسول الله صلى الله عليه وسلم يوم ففتح خيبر لو لا أن يقول فيك طوائف من أمي ما قالت  
 النصارى في عيسى بن مريم لقلت اليوم فيك مقالة لا يمتز على ملاء المسلمين إلا أخذ ومن  
 تواب جليلك وفضل ظهورك ليستشفوا به ولكن حسبك أن تكون مني وأنا منك ترفق وارثك  
 وانت متى بمنزلة هرون من موسى لأنه لا يبي بعدك انت تودعي بني وثقاتك عن سبقتي وانت في الآخرة  
 اقرب الناس مني وانت غدا على الحوض وانت أول داخل الجنة من أمي وان شيعتك على منابر من  
 مسرورون مبيضة وجوههم حول شفيع لهم فيكونون عتدا في الجنة جيران وان عدوك غدا ظمأ  
 مظمأ مسود وجوههم مقهقأ حراك حربي وسلمك سلمى وشرك سري وعلا نيتك علا نيتي  
 وبسرة صدرك كسرة صدري وانت يا **علي** وان ولدك ولدي ولحمك لحمي ودمك  
 دمي وان للحق معك والحق على لسانك وفي قلبك وبير عينيك والإيمان فخالط لحكمك ودمك  
 كما خالط لحمي ودمي وإن الله عز وجل أمرني أن أبشرك أنك وعترتك في الجنة وإن عدوك  
 في النار لا يرد على الحوض مفضل لك ولا يغيب عنه محب لك قال علي فخرت لله سبحانه وتعالى ساجدا  
 وحمدته على ما انعم به علي من الإسلام والقرآن وجبني إلى خاتمة النبيين وسيد المرسلين صلى الله عليه  
 وسلم وشهاب الدين أحمد در توضيح الآثار كفته عن زيد بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب عن أبيه عجيذة  
 عن ابن أبي طالب رضي الله تعالى عنه وعنه قال قال لي رسول الله صلى الله عليه وآله على له وبارك وسلم يوم  
 ففتح خيبر لو لا أن تقول طوائف من أمي فيك ما قالت النصارى في عيسى بن مريم لقلت فيك مقالة

لفظ  
مطعون



عبادة رواة صاحب الفردوس ووزير دينا بعل المودة نقله عن كتاب المودة في القرنى گفت ابو ذر فعه على باب عليه  
ومبين لا مقي ما ارسلت به من بعدى حبه ايمان وبغضه نفاق والنظر اليه رافض عبادة وازا تجمله  
است حديث طويل شتمه فمضائل عظيمه جناب امير المؤمنين عليه السلام كجانب سالتك صلى الله عليه واله وسلم روز قح خير  
اترا رشا و نموده دوران واقعت كذا نجاب صلوات الله عليه واله الطاهرين بخطاب جناب امير المؤمنين عليه السلام ارشا  
كرده وانت باب علمى وايخيزت شريف را ابو سعد عبد الملك بن محمد النيسابورى الكرخوشى وابو نعم احمد بن عبد الله  
الاصمى وابو منصور وابن شيرين بن هارون بن ابي اسحاق بن احمد الخوارزمى المعروف بالخطيب خوارزم وابو العلاء الحسن  
بن احمد بن الحسن الطاطرى وابو حامد محمود بن محمد بن حسين بن يحيى الصالحى وابو عبد الله محمد بن يوسف بن محمد الكرخى  
اشافى وسيد شهاب الدين احمد صاحب توضيح الدلائل وشيخ سليمان بن ابراهيم السنجى القندهارى روايت كرده اند  
حالا عبا رتيكه ثبت اينمى باشد بايد شنيد خطيب خوارزم و كتاب المناقب گفته حد ثنا سيد الحفاظ ابو منصور  
شهر حر بن شيرين بن شهراد الدلى فيما كتب الى من همدان حدثنا ابو الفضع عبد وس بن عبد الله  
بن عبد الله بن الهمدانى كتابه اخبرنا الشيخ ابو طاهر الحسين بن على بن مسلمة رضى الله عنه من مسند سيد  
بن على رضى الله عنه حدثنا الفضل بن الفضل بن العباس حدثنا ابو عبد الله محمد بن سهل  
حدثنا محمد بن عبد الله البلدى حدثني ابراهيم بن عبيد الله بن العلا حدثني ابي عزيد  
بن على رضى الله عنه عن ابيه عن جده عن على بن ابي طالب رضى الله عنه قال قال النبي صلى الله  
عليه وسلم يوم ففتح خيبر لولا ان يقول فيك طوائف من امتي ما قالت النصارى في عيسى بن مريم لقلنا اليوم  
فيك مقالا لا نمر على ملاء من المسلمين الاخذوا من تراب رجليك وفضل ظهورك يستشفون  
به ولكن حسبك ان تكون منى وانا منك توتنى وارتك وانت متى بمنزلة هرون من موسى الا انه لا نبى  
بعدى انت تودى بنى وبقاى على سنتى وانت فى الاخرة اقرب الناس منى واذك عدا على الحوض خليفة  
نذ ودعته المنافقين وانت اول من يرد على محض وانت اول داخل الجنة من امتى وان شيعتك  
على منابر من نور رواء مابين مبيضة وجوهم حولى استغفر لهم فيكونون عدا فى الجنة جيران وان  
عدوك ظما ومظلمون مسوخة وجوهم مقصون حرك حركى وسلمك سلمى وسرك سرى  
وعلا نيك علا نيكى وسرية صدرك كسرية صدرى وانت باب علمى وادى  
وليك ولدى لحكم الحسى ودمك دمى وان الحى معك والحى على لسانك وفى قلبك وبدر عينيك

مظهرون

من يرد على الحوض وانت اول داخل في الجنة من امنى وان شيعتك على مناير من نور رواء مريدين مبيضة  
وجوههم حول الشفع لهم فيكونون عدا في الجنة جيران وان اعدائك عدا ظما مطمئين مسودة وجوههم  
مقصوص ومقمعون يضربون بالمقامع وهي سياط من نار مقصين حرك حرك وسلمك سلمى وسرك  
وعلايتك علايتي وسرية صدرك كسرية صدرى **انت باب علي** وان ولدك ولدى  
الحمل الحى ودمك دمى وان الحق معك والحق على لسانك وفي قلبك وبين عينيك والايمان محاط طمك و  
دمك كما خالط الحى ودمى والله عز وجل امرنى ان ابشرك انك انت وعترتك في الجنة وعدوك في النار  
على الحوض مبعوضك ولا يغيب عنك قال على فخرت ساجد الله تعالى وحمدته على النعمة  
من الاسلام والقران وجبتى الى خاتمة النبيين وسيد المرسلين صلى الله عليه وسلم وزير ديننا بيع المودة  
اخرج ابو المؤيد الخطيب الخطباء موفق بن احمد الغفاري عن سجد الحفاظ ابن منصور شهر دار بن شيرويه  
الدلمي بسند عن زيد بن علي بن الحسين عن ابيه عن جده عن امير المؤمنين على رضي الله عنهم قال قال  
رسول الله صلى الله عليه وسلم يوم ففتح خيبر بعد رة الله كولا ان تقول فيك طوائف من امته ما قاله الصادق  
في عيسى بن مريم لقلت فيك مقالا لا تتر على علماء المسلمين الا اخذوا من تراب جليك وفضل طهر  
يستشفون به ولكن حيا ان تكون منى واما منك ترقي واسرك وانت منى بمنزلة هارون مومني  
الا ان لا يني بعدى يا على انت تودى ديني وتقاتل على سنتي وانت في الاخرة اقر الناس منى وانك عدا  
على الحوض خليفة وانت اول من يرد على الحوض وانت نذ والمناقين عن حوضى انت اول داخل في  
الجنة من امنى وان مجيك وتباك على مناير من نور رواء مريدين مبيضة وجوههم حول الشفع لهم  
فيكونون عدا جيران وان اعدائك عدا ظما مطمئين مسودة وجوههم يضربون بالمقامع وهي سياط من  
نار مقصين حرك حرك وسلمك سلمى وسرك سرى وعلايتك علايتي وسرية صدرك كسرية صدرى وانت  
**باب علي** وان ولدك ولدى والحمل الحى ودمك دمى وان الحق معك والحق على لسانك وفي  
قلبك وبين عينيك والايمان محاط طمك ودمك كما خالط الحى ودمى والله عز وجل امرنى ان ابشرك انك  
وعترتك مجيك في الجنة وعدوك في النار لا يرد على الحوض مبعوضك ولا يغيب عنك قال على فخرت  
ساجد الله تبارك وتعالى وحمدته على النعمة من الاسلام والقران وجبتى الى خاتمة النبيين وسيد  
المرسلين صلى الله عليه وسلم وانا انجله ست حديثي كجواب سالت باب صلى الله عليه واله وسلم

مظهرون

فيكونون

ابن منصور شهره

لا تدرى جلا من الناس الا اخذ وامن تراب جليلك ومن فضل طهورك يستشفون به  
ولكن حبك ان تكون متى وانا منك ترفني وارثك وانت متى بمنزلة هرون من موسى الا اني بعد  
انت تدري ذمقي وتقاتل علمي سنتي وانت في الآخرة اقرب الناس مني وانت عدا على الخوض خليفة تدرى  
عند المنافقين وانت اول من يد على الخوض وانت اول داخل الجنة من امتي وارثي عتقك على صابر  
نور مبيض وجوههم حولي اشفع لهم فيكونوا عدا في الجنة جبراني وان عدوك عدا يرد نار مسودة  
وجوههم وان حرك حربي وسلمك سلمى وعلايتك علايتي وسريرة صدرك كسيرة صدرك  
وانت باب علمي وان ولدك ولدي ولحمك لحمي ودمك دمي وان الحق معك والحق على سلك  
وفي قلبك وبين عينيك والايمان محال لحكم ودمك كملخ الطحمن دمي والار الله عز وجل امرني ان  
ابشرك انك وعترتك في الجنة وان عدوك في النار لا يد على الخوض مفضلك ولا يغيب عنه محبك  
رواه الامام الحافظ الصالحاني وقال الخبرنا محمد بن اسمعيل بن ابي نصر يعرب بن بكفاد بقراني عليه قال  
حدثنا الحسن بن احمد قال خبرنا الامام الحافظ العالم الرازي ابو نعيم احمد بن عبد الله الاصفهاني بسنده الى  
زيد بن علي قد كرسه ورواه ايضا الامام ابو سعد في شرحه والنبوة بتغيير يسير في اللفظ وزيادة هي ليس  
احد من الامة يتقدمك فان امير المؤمنين عليا كرم الله تعالى وجهه خرسا جذا قال الحمد لله الذي اعلم  
بالاسلام وهذا في القرآن وجبني الى خير المبرين خاتم النبيين وسيد المرسلين احسانا منه وتفضلا اقول  
هذا حديث جامع يدخل فيه اثبات ابواب المناقب ويشتمل اسباب خصائص الفضائل وعلو مراتب قد روى  
اجلة الثقة من اهل السنة وعناية ائمة الثقة والله الفضل والمنة والمراد من زيادة في هذا الباب كخطه قلمي  
وتقابل على سنتي والار ايمان محال لحكم ودمك كملخ الطحمن دمي وشيخ سليمان المحمدي رينا سبع المودة گفته  
موفق بن احمد قال خبرنا سيد الخفا ابو منصور بن شهر دار بن شيراز بن الدليمي بسنده عن زيد بن علي بن  
الحسين عن ابيه عن حبة عن علي رضي الله عنهم قال قال لي رسول الله صلى الله عليه وسلم يوم ففتح خيبر  
ان تقول فيك طواف من امته ما قالت النصارى في عيسى بن مريم هلقت فيك اليوم ومقالا هيجت لامر علي  
ملا من المسلمين الا اخذ وامن تراب رجلك وفضل طهورك يستشفون به ولكن حبك ان تكون متى  
وانا منك ترفني وارثك وانت متى بمنزلة هارون من موسى الا انه لا ينبغي بعدى يا علي انت قودي ديني و  
تقاتل على سنتي وانت في الآخرة اقرب الناس مني وانك على الخوض خليفة تدرى ودعنا المنافقين وانت اول

من بعدى اسمي واسمى لوان عبد الله الف عام بعد العلم بين الركن والمقام اتم الله بفضا على  
 وفيه كابه الله يوم القيمة على مغزيه في نار جهنم وقال رضى الله عنه صوابا لكبة واكتب غير متعدد والفرق  
 الخفيف الطائش يقال نرق لاطاش ورجل نرق فيه نرق وطيش ونرق فرسه ضرب لينز والحز والكن  
 فيه دهش من حرق الغزال اذ الخيف فلزق بالارض من الدهش واصابه حرق اى دهش وحرق في علمه  
 فيه حرق وهو حرق هو خرقا فاقه خرقا لا يتقاهد مواضع قوائمها من الارض ويرج خرقا كالايد وم على جنة في  
 هوبها ونيز خطب خوارزم وكتاب المناقب كفته وانباني ابو العلا هذا قال اخبرنا الحسن بن احمد المقرئ قال اخبرنا  
 احمد بن عبد الله الحافظ قال اخبرنا ابو الفرج احمد بن جعفر النساى قال حدثنا محمد بن جرير قال حدثنا عبد الله  
 بن داهر بن يحيى المزنى قال حدثني ابو اهر بن يحيى المقرئ قال حدثنا الحسن بن عريابة عن ابرع بن عباس قال  
 قال رسول الله صلى الله عليه وسلم هذا على بن ابي طالب محمد من لحمي ودمه من دمي وهو منى بمنزلة  
 هارون من موسى غير انه لا نبي بعدي وقال يا ام سلمة اسمي هذا على امير المؤمنين وسيد  
 المسلمين عبيدة على وباني الذي اوتي منه اخي في الدنيا واخذي في الآخرة ومعنى  
 السام لا على وعبد الكريم بن محمد الرافعي وروين في ذكر اهل العلم بقرون كفته كتب لنا ابو الفتح محمد بن عبد الباقي  
 وقرأت على يوسف بن عمر بمعاذ منه قال ثنا ابو الفضل احمد بن الحسن بن خيرون انبا ابو على احمد بن ابراهيم  
 بن الحسن بن بشاذان ثنا ابو بكر بن كامل ثنا القاسم بن العباس ثنا زكريا بن يحيى الحرار ثنا اسمعيل بن عباد  
 ثنا شريك عن منصور عن ابراهيم عن علقمة عن عبد الله قال خرج رسول الله صلى الله عليه وسلم بيت  
 زينب بنت جحش واني بيت ام سلمة وكان يومها من رسول الله صلى الله عليه وسلم فلم يلبث ان جاء  
 على فذ الباب وقا خفي فاثبت النبي صلى الله عليه وسلم الدق وانكرته ام سلمة فقال الهار رسول الله صلى الله  
 عليه وسلم قومي فافتح لي قالت يا رسول الله من هذا الذي بلغ من خطرة ما افتح له الباب واتلقاه  
 معا صمى وقد نزل في اية من كتاب الله تعالى بالامس فقال لها صلى الله عليه وسلم كهيئة الم غضب  
 ان طاعة الرسول كطاعة الله ومن عصي رسول الله صلى الله عليه وسلم فقد عصي الله ان بالباب رجلا  
 ليس بنزق ولا غلق يحب الله ورسوله ومحبة الله ورسوله ففتحت الباب فاخذ بعضا من الباب حتى اذا  
 لم يسمع حيا ولا حركة وصرت في خدري استاذن فدخل فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 يا ام سلمة انقر فينيه قال نعم يا رسول الله هذا على بن ابي طالب قال صدقت سجيته من سجيته فمحم

بحی خباب امیر المؤمنین علیه السلام عیبه علی و ابی الذی اوتی منه ارشاد فروده و انحدیث را باختلاف طرق و الفاظ  
 ابو نعیم احمد بن عبد الله الاصفہانی و ابو المؤید موفق بن احمد الخوارزمی المعروف باخطب خوارزم و ابو القاسم عبد الکریم  
 بن محمد بن عبد الکریم بن الفضل بن الحسن بن الحسین بن ارفع الرافعی و ابو عبد الله محمد بن یوسف بن محمد الکبکی الشافعی و  
 ابو الجراح برسمی بن محمد بن مؤید الحموی و حاتم الدین ابو عبد الله حمید بن احمد المحلی شهاب الدین احمد صاحب توضیح الدلائل  
 و محمد بن اسمعیل بن صلاح اللامی الصفصفا و سلیمان بن ابراهیم البلیخی القندوزی روایت کرده اند ابو نعیم اصفہانی در کتاب  
 ذکر مناقبه المظهرین الملبثین محمد سید الاولین و الاخرین علی نقل عک گفته حدثننا ابو الفرج احمد بن جعفر النسائی  
 قال حدثنا محمد بن جریر قال حدثنا عبد الله بن جاهر الرازی قال حدثني ابي جاهر بن يحيى الاحمسي القرشي  
 قال حدثنا الاعمش عن عبيدة عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم هذا علي بن ابي طالب  
 الحسن الحسني وحمده من حمي وهو مني بمنزلة هارون من موسى الا انه لا نبي بعدي وقال امرسلة اشهدكم  
 واسمعي هذا علي امير المؤمنين سيد السالمين و عیبه علی و ابی الذی اوتی منه و الوصی علی الاموات من  
 اهل بیته اخي و الدنیا و حدیثی فی الآخرة و معی فی السامه و الا علی و ابو المؤید موفق بن احمد الخوارزمی المعروف باخطب  
 خوارزم در کتاب المناقب گفته و انبانی مذهب الاممه هذا قال انبانا محمد بن علی الشاهد قال اخبرنا الحسن  
 بن احمد المقرئ قال اخبرنا احمد بن عبد الله بن محمد بن جبيب بن الحسن قال حدثنا عبد الله بن ابو البرقع قال حدثنا زكريا  
 بن يحيى المنقري قال حدثنا اسمعيل بن عبيد المديني عن شريك عن منصور عن ابراهيم عن علقمة عن  
 عبد الله قال خرج النبي صلى الله عليه وسلم من عند زينب بنت جحش فالتفت امرسلة و كان يومها  
 من رسول الله صلى الله عليه وسلم فلم يلبث ان جاء على رضى الله عنه فذكر الباب فاقفنا فاستبش  
 رسول الله صلى الله عليه وسلم بالديق فانكرته امرسلة فقال لها رسول الله صلى الله عليه وسلم و  
 فافضت له الباب فقالت يا رسول الله من هذا الذي يبلغ من خطر ما افقوله الباب فالتقاء معا  
 و قد نزلت في آية من كتاب الله بالامس فقال كما غضب ان طاعة الرسول طاعة الله و من عصي الرسول  
 فقد عصي الله انما الباب جلا ليس بالترق و لا الخرق محب لله و رسول و محب لله و رسول و نفقت له الباب  
 فاخذ بعضا في الباب حتى اذ لم يسمع حسا و لا حركة و صرت الى خدرى استاذن فدخل فقال رسول  
 صلى الله عليه وسلم اتعرفينه قلت نعم هذا علي بن ابي طالب قال صدقت سبحته من سبحتي و الحمد من  
 الحسني و حمده من حمي و هو عیبه علی اسمعی و اشهدكم و هو قاتل الناکثین و القاسطین و المارقین

بن عبد الله ثنا علي احمد بن عبد الله حدثنا ابو الحسين بن القنات حدثنا عبد الله بن ابي سفيان  
حدثنا محمد بن الكدحي حدثنا زكريا بن يحيى حدثنا اسمعيل بن عباد عن شريك النخعي عن سعيد بن زيد  
قال خرج علينا رسول الله صلى الله عليه وسلم من بيت زينب حتى دخل بيت ام سلمة وكان يومها من  
رسول الله فلم يلبث ان جاء علي بن ابي طالب رضي الله عنه فذق الباب فاحفيفا فاستثبت رسول الله صلى الله  
عليه وسلم فقال يا ام سلمة قومي فافتحي فقلت يا رسول الله ما الذي يبلغ من خطره ما افتح له الباب الفاه  
بمعاصي وقد نزلت في الارض اية من كتاب الله عز وجل فقال لها رسول الله كالمغضب ان طاعت رسول  
الله كطاعة الله وان بالباب جلال ليس ينزق ولا يخرج ويحب الله ورسوله ولم يكن يدخل حتى يتقطع  
قالت ففتحت له الباب فاخذ بعضا من الباب حتى اذا لم يسمع حنا اساذن ودخل فقال  
رسول الله صلى الله عليه وسلم اعرفينه قلت نعم هذا علي بن ابي طالب قال صدقت سجيته سجيته  
ودمه كدمي وهو عبدية علي فاسمعوا واشهدوا لعبد ام عبد الله عز وجل عبد الله الفاه  
والفاه بعد الفاه بدير البركن والمقامة لعلي بن ابي طالب رضي الله عنه كنهه الله عز وجل على منجربه يوم القبة  
في نازحه من قلعت هذا حديث حسن سندته مشهور عند أهل النقل وابراهيم بن محمد حموي ورواه الطين  
على ما نقل عنه بسند خور وورده عن سعيد بن جبير عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم  
لام سلمة هذا علي بن ابي طالب الحجة الحجي ودمه من دمي وهو مني بمنزلة هارون من موسى الا انه  
لا نبي بعدي يا ام سلمة هذا علي امير المؤمنين وسيد المسلمين ووصي وعبدية علي و  
بابي الذي اوتي منه اخي في الدنيا والاخرة ومع في السنام الاعلى تقبل القاسطين المارقين  
الناكثين وشهاب الدين احمد ورواه في حله الا انه كنهه عن ابي جابر رضي الله عنهم عن النبي صلى الله عليه  
وعلى اله وبارك وسلم انه قال هو في بيت ام سلمة رضي الله تعالى عنها هذا علي بن ابي طالب الحمد  
الحمد ودمه من دمي وهو مني بمنزلة هارون من موسى غير اني اخي من بعده قال صلى الله عليه وسلم  
يا ام سلمة اشهدوا واسمعي هذا علي امير المؤمنين وسيد المسلمين وعبدية علي وبارك  
الذي اوتي منه اخي في الدنيا والاخرة ومع في السنام الاعلى وشيخ محمد حفي در حاشية  
جامع صغير گفته قوله عبيد علي اوعاظمي المحافظ له فانه مدينة العلم ولذا كانت الصحابة تحتاج اليه  
ففي تلك المشكلات ومحمد بن اسمعيل الايراني في درر ومزيد گفته ذكر الفقيه العلامة حميد رحمه الله في

من

الله

توطها  
توطها  
توطها  
توطها

من حبي ودمه من دمي وهو عبيدة بن ربابي واسمعي واشمدي وهو قاتل الناكثين والمارقين والسطين  
من بعدى فاسمعي واشمدي هو قاسم عدائي فاسمعي واشمدي هو ابن عبد الله الف عام والفت عام  
عام والفت عام بن الركن المقام تولى الله تعالى مفضا العلي بن ابي طالب عترتي اكتبه الله على مخزبه الوفاة  
في نار جهنم تخفيف الدق ادب لئلا يزعج من في البيت وقوله ثبت الدق اي عرفت انه حق من يقال ثبت  
وثبت والعمم موضع السوار واليد وقوله نزلت في آية من كتاب الله تعالى يمكن ان يريد به آية المحاربين  
قوله اتلقاهم معا هم ويمكن ان يريد الايات الواردة وفضيلة زوحات النبي صلى الله عليه وسلم ويناسبه  
استبعادها ففتح الباب له وعلى التقديرين المعنى وفي مثل والترك الطياش يقال نزع ينزق على طاش  
يقال الرجل اي غضب الغلق لئلا يغضب كثيرا ويجوز ان يكون اللفظ ولا علق بالعين يقال علق به اذا هو له  
ويقال من ذى علق اي ذى هو عني يعني المصادف نفسه بعرف ادب الدخول ووقته وقولها  
وانا اخنالك في مشيقي ويجوز ان يكون سبب الاختيال بغيرها كما وصف به النبي صلى الله عليه وسلم  
الدق آية ويجوز ان يكون السبب بتجربتهم الباب لمن وصفه به وحسب الشرحه ويقال اراد  
بالناكثين الذين بغوا على علي رضي الله عنه وبالمارقين الخوارج قال صلى الله عليه وسلم يرمقون من الدين و  
بالقاسطين الكفار قال تعالى ولما القاسطون فكما اواجهني خطبا ومحمد بن يوسف كنجي دركفاية الطال كفته  
اخبرنا المعمر ابو اسحق ابراهيم بن عثمان بن يوسف الكاشغري اخبرنا الشيخان ابو النبي طي الكاغذي قال  
ابو الفتح اخبرنا ابو الفضل بن خرمين وقال ابو المظفر اخبرنا ابو بكر احمد بن الطريثي قال لا يفتخر على بن شاذان  
اخبرنا عبد الله بن جعفر بن جردستويه اخبرنا الحافظ ابو يوسف يعقوب بن سفيان الفارسي الفسقي  
في مشيخته حدثنا ابو طاهر محمد بن قيس المحض في حديثنا الحسن بن حسين العرفي حدثني يحيى بن عيسى  
الرومي عن ابي عيسى بن ابي ثابت عن سعيد بن جبير عن ابي عيسى قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا  
هذا علي بن ابي طالب عليه السلام من حبي وهو مني منزلة هارون من موسى الا اني بعدي بالاسم  
هذا علي امير المؤمنين وسيد المسلمين ووعاء علي وصي ووالي الذي اوتي منه اخي في  
الدنيا والاخرة ومع في المقام الاعلى يقتل القاسطين والناكثين والمارقين ومنزلة كنجي دركفاية الطال كفته  
كتاب السادس والثمانون في ان خلق علي رضي الله عنه مثل خلق النبي صلى الله عليه وسلم اخبرنا ابو الحسن  
بن زيد بن عبد الله بن الحسن الانجي بد مشق عن الحافظ ابو الفضل محمد بن ناصر بن علي السلفي اخبرنا محمد بن علي



فقال النبي صلى الله عليه وسلم لا مسلمة هل تعرفينه قالت نعم وهنيأله هذا علي قال صدقت  
يا أم سلمة هذا علي بن أبي طالب حمته لحمي دمه دم هذا مني بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لا نبي  
بعدي يا أم سلمة اسمعي أفضي هذا علي أمير المؤمنين وسيد المسلمين وعيبة علي بن أبي  
الذي أو منته والوصي ثقل الكامون من أهل بيتي والخليفة على الأحياء من امتي أخي في الدنيا وآخر  
في الآخرة ومع في السنام لا علي فاشهد يا أم سلمة أنه يقابل الناكثين والفاستين والمارقين فقال  
الشامى وجبت عني يا بن عباس اشهد علياً موكلي مولى كل مسلم انتهى كلامه وشيخ سليمان بن إبراهيم  
القندوزي البجلي دريابع المودة كفته لخرج موفق بن أحمد الخوارزمي عن يحيى بن محمد هدهما عن ابن عباس  
قال قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم يا أم سلمة هذا علي حمته لحمي دمه دم وهو بمنزلة هارون  
من موسى إلا أنه لا نبي بعدي يا أم سلمة اسمعي واشهد يا هذا علي أمير المؤمنين وسيد المسلمين وهذا  
عيبة علي وهذا يا الذي أو منته وهما أخي في الدنيا والآخرة وهذا معي في السنام  
الأعلى ونيز بلخي دريابع المودة كفته لخرج الحموي عن إبراهيم النخعي عن علقمة عن ابن مسعود قال خرج  
رسول الله صلى الله عليه واله سلم من بيت زينب بنت جحش وأبيته مسيلة وكان يومها فاجأ علي  
قال صلى الله عليه وسلم يا أم سلمة هذا علي حمته لحمي دمه دم مني وهو عيبة علي اسمعي  
واشهد أنه قاتل الناكثين والفاستين والمارقين من بعدتي وهو قاصم عدائي ومحيي سنتي واسمع  
واشهدوا لعبد الله الف عام والعام والعام يبرئكم من الله تعالى مفضلاً له وعترته كبة  
على مخزبه في جنته يوم القيمة ومؤيداً بخير شريف وخصوص وصف عيبة علي كلام مع نظام جناب المؤمنين  
عليه السلام وإن كلام الخناب بعض صفات عالية خويان فرموده ورجله ان ارشاد فرموده أنا عيبة العلم أنا  
أدبه الحمد وابن كلام تحائق انضمام ان امام عالمي عام عليه آلاف التحية والسلام سابقاً ورجه صدر بستم كتاب  
توضيح الدلائل على ترجيح الفضائل منقول شده فليراجع وزير مؤيد انت خط جناب أمير المؤمنين عليه السلام كد ان خطبه  
الخناب و وصف آل محمد صلوات الله عليهم جميعاً هم موضع سر و طاعة و عيبة علمه ارشاد فرموده ابن  
خطبة الشيخ سليمان بن إبراهيم البجلي دريابع المودة بافحصا ذكر فرموده خياجة كفته وفي الحج البلاغة قال أمير المؤمنين  
عليه السلام في خطبته بعد انصرف من صفيين يذكر آل محمد صلى الله عليه واله وسلم هم موضع سر  
وطاعة و عيبة علمه وموئل حكمه وكهن نكتبه و جبال دينه بهم اقام انحاء ظهروا و اذهب

عن

فقال

شرحه ههنا من الروايات في الخراج ولم يستوف كما اسقناه الا انه ذكر ما لم يذكره فيها معنى وذكره  
 الى ابن عباس قال كان ابن عباس جالساً بمكة يحدث الناس على شفير زمزم فلما انقضى حديثه خفض اليه  
 رجل من القوم فقال يا ابن عباس اني رجل من اهل الشام قال اعوان كل طالع الا من عصم الله منكسل  
 غمابك قال يا ابن عباس اني جئت اسالك عن علي بن ابي طالب قتله اهل لا اله الا الله لم يكفر بانقبله  
 ولا حج ولا صيام رمضان فقال له تكلمك امك سل عما يعينك قال يا عبد الله ما جئتك اضرب  
 من حصى الحج ولا عمرة ولكن اتيتك لتخرج لي امر علي وفعاله فقال ويحك ان علمي لعاله صعب لا يحتمل  
 ولا تقربه القلوب الى ان نقل عن ابن عباس انه قال في خطابه الشامي فاجلس حتى اخبرك الله سمعة من  
 رسول الله صلى الله عليه وسلم وعائنته ان رسول الله صلى الله عليه وسلم تزوج زينب بنت جحش  
 فولد له كانت وليمة الحريس وكان يدعو عشرة عشرة من المؤمنين فكانوا اذا اصابوا امر طعمام بنو الله صلى  
 الله عليه وسلم استأمنوا الى حديثه واشتهوا نظره وجهه وكان رسول الله صلى الله عليه وسلم يشتهي  
 ان يخففوا عنه ويخلوا له المنزل لانه كان قريب عهد بعمر بن زينب بنت جحش وكان يكره اذى المؤمنين في ذلك  
 الله سبحانه وتعالى يا ايها الذين امنوا لا تدخلوا بيوت النبي الا ان يؤذن لكم للطعام غير ناظرين انا ولكن اذا دعيتم  
 فادخلوا فاذا اطعمتم فانتشروا ولا مستأنسين لحديث ان ذلكم كان يؤذي النبي فيستحيي منكم والله لا  
 يستحيي من الحق فلما نزلت هذه الآية كان الناس اذا اصابوا من طعام نهيهم ليلبثوا ان يخرجوا فمكث  
 رسول الله صلى الله عليه وسلم سبعة ايام وليا اليها ثم تحول الى بيت ام سلمة بنت امية وكانت ليلتها وصحبها و  
 يومها من رسول الله صلى الله عليه وسلم فلما اتعاالى النصارى رأتها على الباب فدقوا  
 خفيفاً ففتحت رسول الله صلى الله عليه وسلم ودقوا وانكرت ام سلمة فقال يا ام سلمة قومي وافتحى الباب  
 قالت يا رسول الله من هذا الذي بلغ من خطره ان ينظر الى محاسني فقال لها بنى الله كهيفة الموضي  
 بطعم الرسول فقد اطاع الله قومي وافتحى الباب فان بالباب رجل ليس بالخمر ولا بالزنى ولا بالعجل يحب الله  
 ورسوله ويحبه الله ورسوله يا ام سلمة انه اخذ بعضا مني الباب فليس نفاخ الباب لا داخل الدار  
 حتى يغيب عند الوطء فقامت ام سلمة وهي لا تدري من بالباب غير انها قد حفظت المفت والمدر ففتحت  
 نحو الباب وهي تقول بخ رجل يحب الله ورسوله ويحبه الله ورسوله ففتحت وامسك على بعضا  
 الباب فلم يزل قائماً حتى خفي عليه الوطء فدخلت ام سلمة حذرهما وافتحت على الباب فدخل فسلم النبي صلى الله

أَخْبَرَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ عَمْرِو بْنِ الْقَاسِمِ أَخْبَرَنَا أَبُو جَعْفَرٍ عَنْ عَلِيٍّ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ سَعِيدٍ عَنْ بَشِيرٍ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ  
 بِإِسْنَادٍ رَازِيٍّ حَدَّثَنَا أَبِي عَنْ الْأَعْمَشِ عَنْ عَجَلَانَةَ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ سَتَكُونُ ثَلَاثَةٌ فِي نَفْسٍ دُرِّهَا أَفْكَرُ  
 مِنْكُمْ مَخْصَلَتَيْنِ كُنَّا بِلِلَّهِ وَعَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ فَإِنْ سَمِعْتَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ وَسَلَّمَ وَهُوَ أَخَذَ بِرِدَائِهِ  
 عَلِيٌّ وَهُوَ يَقُولُ هَذَا الْوَلَّيْ مِنْ مَنْ فِي الْأَوَّلِ مِنْ يَصَافِيهِ وَهُوَ فَارُوقُ هَذِهِ الْأُمَّةِ يَقْرَأُ بَيْنَ يَدَيْهِ  
 الْبَاطِلَ وَهُوَ يَصُوبُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمَالَ يَصُوبُ الظَّالِمِينَ وَهُوَ صَدِيدُ الْأَكْبَرِ وَهُوَ يَا أَلَلَّهِ أَوْ قِيَمَتُهُ  
 وَهُوَ خَلِيفَتُهُ مِنْ بَعْدِي وَأَنَا نَجْمُهَا تَحْدِيثُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ بِأَجْطَةِ كَمْ يُؤَيِّدُ بُوْدَانَ ابْنِ بَرٍّ حَدِيثُ مَرْثِيَةِ الْعَالَمِ  
 أَنْ كَلَامَ حَافِظِ خَدَائِي وَاقْعِدْ وَلَا تَحْشُرْ شَرِيفُ الرَّبِّ الْحَسَنِ عَلِيَّ بْنَ عَمْرِو بْنِ إِسْمَاعِيلَ الدَّارَقُطَنِيَّ وَابْنُ شَيْخٍ شَرِيفُ  
 الدِّيَلَمِيِّ سَيِّدِ عَلِيِّ بْنِ شَهْبَانَ الْعَبْدِيِّ وَجَلَّالُ الدِّينِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ سَيِّدِ طَبَقَةِ عَبْدِ الْوَهَّابِ بْنِ نَجْمِ بْنِ مُسَيْبِ الدِّينِ أَحْمَدَ  
 الْبَغْدَادِيِّ وَابْنِ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَى الْمَعْرِفَةِ بِابْنِ حَجَرٍ الْمَكِّيَّ وَطَائِفَةَ عَلِيِّ بْنِ حَافِظِ الدِّينِ الْمُتَّقِيَّ وَشَيْخَ ابْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ شَيْخِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ  
 الْعِيدِيِّ وَسَيِّدِ الدِّينِ عَلِيِّ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ أَبِي إِسْمَاعِيلَ الْبَغْدَادِيِّ الْبَغْدَادِيَّ الْإِسْطَفَاعِيَّ وَمَنْ زَاغَ عَنْهُ فَالْإِسْطَفَاعِيَّ وَابْنُ شَيْخٍ شَرِيفُ  
 وَمُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ بْنِ عَلِيٍّ الْأَمِيرُ الصَّنَاعِيُّ زَاغَ عَنْهُ ابْنُ عَبْدِ الْقَادِرِ الْعَجَلِيُّ وَشَيْخُ سَلِيمَانَ بْنِ أَبِي إِسْمَاعِيلَ الْبَغْدَادِيِّ الْقَنْدَرِيُّ وَأَمَّا  
 كَرْدَهُ الْفَرَسِيُّ مِنْ نَسَبِهِ وَابْنُ عَبَّاسٍ عَلَى أَجْطَةِ مَنْ دَخَلَ مِنْهُ كَانَ مَوْمِنًا وَمَنْ خَرَجَ مِنْهُ كَانَ  
 كَافِرًا أَوْ سَيِّدًا عَلَى مَهْدَانِي وَرَوَّاهُ الْفَرَسِيُّ كَفْتَهُ وَعَنْهُ قَالَ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ بَابٌ مِنْ دُخَانٍ  
 كَانَ مَوْمِنًا وَمَنْ خَرَجَ مِنْهُ كَانَ كَافِرًا وَنَزَّاهُ عَنْهُ مَهْدَانِي وَرَوَّاهُ الْفَرَسِيُّ كَفْتَهُ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ فِي  
 اللَّهِ عَنْهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَى أَجْطَةِ مَنْ دَخَلَ مِنْهُ كَانَ مَوْمِنًا وَمَنْ خَرَجَ  
 عَنْهُ كَانَ كَافِرًا وَجَلَّالُ الدِّينِ سَيِّدِ طَبَقَةِ الدَّارِ الْقُطَنِيَّ فِي الْأَفْرَادِ وَنَزَّاهُ عَنْهُ دَرَجَاتٍ مِنْ أَجْطَةِ مَنْ دَخَلَ مِنْهُ كَانَ مَوْمِنًا  
 عَبَّاسُ بْنُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ بِأَجْطَةِ مَنْ دَخَلَ مِنْهُ كَانَ مَوْمِنًا  
 وَمَنْ خَرَجَ مِنْهُ كَانَ كَافِرًا أَخْرَجَهُ الدَّارَقُطَنِيُّ فِي الْأَفْرَادِ وَنَزَّاهُ عَنْهُ دَرَجَاتٍ مِنْ أَجْطَةِ مَنْ دَخَلَ مِنْهُ كَانَ مَوْمِنًا  
 دَخَلَ مِنْهُ كَانَ مَوْمِنًا وَمَنْ خَرَجَ مِنْهُ كَانَ كَافِرًا قُطَنِيَّ الْأَفْرَادِ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ وَعَبْدِ الْوَهَّابِ بْنِ نَجْمِ بْنِ مُسَيْبِ الدِّينِ أَحْمَدَ  
 وَعَنْهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ بَابٌ مِنْ دُخَانٍ مَنْ دَخَلَ مِنْهُ كَانَ مَوْمِنًا  
 مَنْ خَرَجَ مِنْهُ كَانَ كَافِرًا رَوَّاهُ صَاحِبُ الْفَرْدُوسِ ابْنُ حَجَرٍ الْمَكِّيَّ وَنَزَّاهُ عَنْهُ دَرَجَاتٍ مِنْ أَجْطَةِ مَنْ دَخَلَ مِنْهُ كَانَ مَوْمِنًا  
 الْحَدِيثُ الرَّابِعُ وَالثَّلَاثُونَ أَخْرَجَهُ الدَّارَقُطَنِيُّ فِي الْأَفْرَادِ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي  
 حَظَمَةٍ مَنْ دَخَلَ مِنْهُ كَانَ مَوْمِنًا وَمَنْ خَرَجَ مِنْهُ كَانَ كَافِرًا أَوْ لَمْ يَلَمْزْ عَلَى تَقِيٍّ وَكَرَّرَ الْعَمَالَ كَفْتَهُ عَلَى ابْنِ أَبِي طَالِبٍ بِأَجْطَةِ

فَرَسِيَّةٌ

فَرَسِيَّةٌ

ارتعاد فرأيتهم لا يقاس بال محمد صلى الله عليه واله من هذين الامته احد ولا يسوق بهم من جرت نعمتهم  
عليه ابداهم اساس الدين وعماد اليقين اليهم فيفي الغالي وبهم يلحق التالو لهم حضائض الولاية فيهم  
الوصية والوراثة الا ان اذ رجع الحق الى اهله ونقل المنتقله ونيز وزيابج المودة كفته في فجح البلاغة وخطبة  
امير المؤمنين وامام المتقين وقائد الغر المحجلين ويعسق الذين مولانا ومولى الانس والجن اسد الله  
الغالب على ابي طالب سلام الله عليه وعلى الائمة من اولاده دائما ابدا متزايدا متناميا مستكثرا باويا  
سعدا بعدا نظره من صفين منها يعني ال محمد صلى الله عليه واله هم موضع سقر والحجاء امر وعبد علي  
وموئل حكمه وكهفي كنبه وجمال دينه بهم اقام اخفاء ظهرة واذهب ارتعاد فراضه منها في المناقين  
زرع الفجر وسقو الغمر وحصد والثبور لا يقاس بال محمد صلى الله عليه واله من هذين الامته احد ولا  
يسوق بهم من جرت نعمتهم عليه ابداهم اساس الدين وعماد اليقين اليهم فيفي الغالي وبهم يلحق  
التالو لهم حضائض الولاية وفيهم الوصية والوراثة الا ان اذ رجع الحق الى اهله ونقل المنتقله  
ونيز وزيابج المودة كفته في فجح البلاغة وخطبة امير المؤمنين ارشاد جناب امام زين العابدين عليه السلام نحن ابواب الله ونحن لضرط المستقيمين ونحن  
عينة علمه واين ارشاد باسد اعظم نبي اداء منقول خواهد شد واز انجمله ست حديث هذا اول  
من امن واول من يمة اخفي يوم القيا ملكه جناب رسالتك صلى الله عليه وآله وسلم وان بعد ذكر فضل  
عديهم جناب امير المؤمنين عليه السلام ورحق ان حضرت فرموده انه وهو بابي الذي اوتى منه واخبرني شريف  
طراز المحمدين ابو بكر احمد بن موسى بن مردويه الاصبهاني والبقسم علي بن الحسن بن سبته الله العودت بابي كواو عبد  
محمد بن يوسف بن محمد الكنجي اشافعي رواية كرهه ان ابن مردويه ذكرنا البناقب علي نقل عنه كفته - حدثنا سليمان  
براجيد قال حدثنا عبد الله بن داهر قال حدثني ابي عراكم عن ابي عراكم عن ابي عراكم عن ابي عراكم قال  
سكنون فتنه فمن اذركها او فان اذركها احد منكم فعليه بخصلة من كثر الله وعلته بن ابي طالب قال  
سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول وهو اخذ بيد علي بن ابي طالب هذا اول من امن مني  
اول من يتصافحني يوم القيمة وهو فاروق هذين الامته يفرق بين الحق والمباطل هو يعسوب المؤمنين  
والمال يعسوب الظلمة وهو الصديق الاكبر هو بابي الذي اوتى منه ومحمد بن يوسف كنفه الطاب  
كفته الباب الرابع والاربعون في تخصيص علي بن ابي طالب عند الفتنة اخبرنا العلامة مفتي الشام ابو نصر  
محمد بن هبة الله القاضى اخبرنا ابو القسم مسعد اخبرنا ابو القسم الحافظ اخبرنا ابو القسم مسعد اخبرنا ابو القسم مسعد

[illegible]

من دخل منه كان مومنا ومن خرج منه كان كافرا قط في الافراد عن ابن عباس شيخ بن عبد الله العبد  
ورفعه بنو كنفه واخرج الدارقطني في الافراد عن ابن عباس ان النبي صلى الله عليه وسلم قال على باب حطة  
من دخل منه كان مومنا ومن خرج منه كان كافرا وغري في شرح من كنفه (على باب حطة) أي طريقي  
حط الخطايا من دخل منه كان مومنا ومن خرج منه كان كافرا يحتمل ان المراد الحث على اتباعه والترك  
مخالفة له وقال المناوي اي الله تعالى كما جعل لبني اسرائيل دخولهم الباب متواضعا خشع سببا للفقير  
الاهتداء بهم على سبيل التضرع وهذا نهاية المدح وقال العلقمة اشكال في قوله نعم وقوله حطة لغفر لكم  
خطاياكم اي قولوا لحطوا عن ذنوبكم او ارتفعت على معنى مسئلتنا او امرنا فغفر الله عنه ومن اقتدى به  
بهديته وتبعه في احواله <sup>في احواله</sup> <sup>تلك</sup> <sup>كان</sup> <sup>صلى</sup> <sup>الله</sup> <sup>عليه</sup> <sup>وسلم</sup> <sup>قال</sup> <sup>في</sup> <sup>باب</sup> <sup>حطة</sup> <sup>من</sup> <sup>دخل</sup> <sup>منه</sup> <sup>كان</sup> <sup>مومنا</sup> <sup>ومن</sup> <sup>خرج</sup> <sup>منه</sup> <sup>كان</sup> <sup>كافرا</sup> <sup>قط</sup> <sup>في</sup> <sup>الافراد</sup> <sup>عن</sup> <sup>ابن</sup> <sup>عباس</sup> <sup>شيخ</sup> <sup>بن</sup> <sup>عبد</sup> <sup>الله</sup> <sup>العبد</sup>

الدارقطني في الافراد عن ابن عباس رضي الله عنهما النبي صلى الله عليه وسلم قال على باب حطة من دخل فيه  
كان مومنا ومن خرج منه كان كافرا ونحوه عالم در معارج العلي كنفه واخرج الدارقطني في الافراد عن ابن عباس  
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم على بن ابي طالب باب حطة من دخل مكان مومنا ومن خرج  
كان كافرا ونحوه بن اسمعيل بن سير السباني في درر فضيلة شرح تحفة العارف كنفه من قال من المدح بما شئت فلم يأت  
فيما قلته شيئا فربما كان من رام يدلي بشأه في العلن فاعده روماً اشعبيا بهذا كالفائدة لك  
لما تقدم من فضائله كانه قال اذا قد عرفت انه احز كل حال وبذل كل فضيلة كمله الرجال فقل شئت  
في مدح كان مدحه بالعبادة فانه بلغ رتبة العلية والشجاعة فانه انتهى ما سبقه من ابطال البرية  
وبالزهادة فانه ما لها الذي به يقتدى وبالبحر فانه الذي اليه في المنة وبالجملة فلا فضيلة الا وهو  
لوا بما ومقدام مراتبها فقل في صفاته ما انطلق به اللسان فلن يعيبك في ذاك انسان وفي هذه اشارة  
العلم المختصا رضي الله عنه كما قد اشرنا اليه سابقا وكيف تخصص لنا وقد قال امام المحدثين احمد بن حنبل انه ثبت  
احد من الفضائل الصحيحة مثل ما ثبت للوصي عليه السلام وقال علم ان كتب السنة قد شرفت وعز  
وبلغت مبلغ الرياح فلا يمكن حصرها ونشرها في المجلد فذكره سابقا من ذلك انه من الرسول صلى الله عليه وسلم  
بنمطه الى من البدن كما اخرج الخطيب من حديث البراء بن مالك بن مسعود الفريسي عن ابن عباس رضي الله  
عنهما عنه صلعم على مني بنمطه راسي من يدي ومن ذلك انه باب حطة كما اخرج الدارقطني في الافراد عن ابن  
عباس عنه صلعم على باب حطة من دخل منه كان مومنا ومن خرج منه كان كافرا ونحوه بن عبد القادر عجلي

من

قتلتك ما خرجت في ذلك قالت يا سيدي من يبعث الله بشقائه قال  
 هيهاك يا كثير الفضول ما تقولين عثمان بن عفان رحمه الله قالت وما عيت ان اقول لعثمان  
 استخلفه الناس وهم به راضون وقتلوه وهم له كارهون قال معاوية يا ام الخير هذا الذي  
 تشين قالت لكن الله يشهد وكفى بالله شهيدا ما اردت بعثمان نقصا ولكن كان سائقا الى الخيرات  
 الرفيع الدرج عدا قال فما تقولين في الزبير قالت ما تقول في ابراهيم رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 وحواريه وقد شهد نه رسول الله صلى الله عليه وسلم اليه وسلي اليه وانا اسئلك بخلافه يا معاوية فاقرب شيئا  
 تحدثت لك احبها ان تعفيني من هذه المسألة كنت افي عما شئت من غيرها قال نعم ونعم عيني  
 قد اعفيتك منها ثم لم يحاج اجابة رقيقة وردكها مكرمة وازا انجماست حبيتي كجواب سالتك صلى  
 الله عليه وسلم وان حديث فضائل عبيد جناب امير المؤمنين عليه السلام بيان فرموده ودر ضمن آن خطاب نجاب  
 وانت يا الله ارشاد فرموده واين حديث راسلحان بن ابراهيم البجلي القندوزي در كتاب سابع المودة رويت  
 فرموده خيا نچه گفته وعن ياسر الحارثي عن ابيه عن ابيه عن رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 قال يا علي انت حجة الله وانت يا ابي الله وانت الطريق الى الله وانت النبا العظيم وانت الصراط  
 المستقيم وانت المثل الاعلى وانت امام المسلمين وامير المؤمنين وخير الوصيين وسيد الصدقيين يا  
 انت الفاروق الاعظم وانت الصديق الاكبر وان حركت حركتي وحزني حزبي الله وان خربعدك حزب  
 الشيطان ومؤيديا يخيرت شريف خطيبك در آن خطبة جناب امير المؤمنين عليه السلام بعضي از فضائل عاليه خود ذكر فرمود  
 ودر جمله آن بآلله بودن ودر ذيل طاهر فرموده خيا نچه سليمان الجني در نياج المودة گفته في المناقب عن ابي بصير عن جعفر الصادق قال قال  
 امير المؤمنين علي سلام الله عليه في خطبته انا الهادي وانا المهتدي وانا ابو اليتامى والمساكين وزوج  
 الارامل وانا لمجد كل ضعيف وما من كل خائف وانا قائد المؤمنين الى الجنة وانا حبل الله المتين وانا  
 عروة الوثقى وكلمة الثقة وانا عيد الله وانا الله وانا الصادق وانا جنب الله الذي يقول الله  
 تعالى ان تقول اني يا حسي على ما وطف فجنب الله وانا يد الله للبطون على عباده بالرحمة والمغفرة  
 وانا با حطة من عرفني وعرف حق فقد عرف ربه لاني وصي نبيه في ارضه وحجته على خلقه لا ينكر  
 هذا الاداء على الله ورسوله وزيه مؤيد اين حديث شريف است ارشاد باسداد جناب امام زين العابدين عليه السلام  
 عن ابي جعفر عليه السلام واما في ارشاد ابي ابي سعيد بن ابي ذر في نياج المودة فرموده خيا نچه گفته وقال علي



الله من دحض المقال وما توخى عاقبته قال ليس هذا اردنا خبرينا كيف كان كلامك اذ قتل علي  
 بن ابي طالب لم تكن زودته قبل ولا رويته بعد وانما كانت كلمات نفثها السا في عند الصلح فاجبت  
 ان احديثك مقال غير ذلك ففعلت فالتفت معاوية الى جلسائه فقال ايكم يحيط كلامها فقال رجل  
 منهم اننا حفظنا بعض كلامها يا امير المؤمنين قال هلك قال كافي بها بين بردين زبير بن كسيف السبيعي  
 وهو على رجل ارجل وبه دهلوس من منشرة الضفيرة وهي كالفحل جدد في شقشقته تقول يا ايها الناس اتقوا  
 ان تكون زلزلة الساعة تنشي عظيم لا اله الا الله قد اوضح لكم الحق وابان الدليل وبدر السبيل ورفع العلم ولحميد  
 في غمائم لجمعة فابن يزيدون رحمكم الله اقر اعراس امير المؤمنين ام فرا من الرحمن امر رجب عن الاسلام  
 امر تدا اعراس الحق امامهم الله جل ثناؤه يقول ولنبلونكم حتى تعلموا منكم الصابرين ينلو  
 اخباركم ثم رفعت راسها الى السماء وهي تقول اللهم قد عمل الصبر ضعف الميقين وانتشرت الرعدة وبهد  
 يا رب ازمة القلوب فاجمع اللهم بها الكلمة على التقوى والحق القلوب على الهدى وارد الحق الى الهة هلو  
 حاكم الله الى الامام العادل والوصي المتقي والصدوق الاكبر انما احسن بدريه واحقاد جاهلية  
 وثب بها وثب حين الغفلة ليدرك نارات بن عبد شمس ثم قالت قالوا انتم انما الكفر انهم لا يمان  
 لهم لعلهم ينيقون صبرا يا معشر المهاجرين والانصار قالوا على بصيرة من ربكم وبنات مريدكم  
 فكان في بكركم وقد اقيمت اهل الشام كهم مستغفرة فرف من قسوة لا تدري ان يسلك بها من فجاج الد  
 باعوا الاخرة بالدينيا واشتروا الصلاة بالهدى وعلموا قليل ليصحبى ناديين حتى نخل بهم الندامة  
 فيطلبون الافالة ولا حجب مناص الله من ضل الله عن الحق وقع في الباطل الامم اوبل الله استصغر  
 عمر الدينيا فرفضوها واستطابوا الاخرة فسعوا لها فآله ايتها الناس قبل ان تبطل الحقوة وتقط  
 الحد ودوقوى كلمة الشيطان فالى بن يزيدون رحمكم الله عن ابن عم رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 وصهره وابسطه خلق مطبنة وقهرهم من منته وجعله باب بينه وابان بغض المنافقين وها  
 هو ذا مفلح العالم ومكر الاصنام صلى الناس مشركون واطاع والناس كارهون فابز في ذلك حتى  
 قتل مبارز به وافنى اهل احد وهرم الاحزاب وقتل الله به اهل خيبر ففرق بجمع هو انما محبا لها من قطع  
 نذعت في قلوب نفاقا وريفة وشقا فاورادت للمؤمنين ليمان ما اجتمعت في الحق والباغت في النهي  
 بالله التوفيق والسلام عليكم ورحمة الله تعالى معاوية يا امير المؤمنين اردت بهذا الكلام الامم

ناروت

مريد بن  
ظ  
الشيخ  
ظ  
منتشرة

الرعية  
ظ  
ها

غواة

سكت الملائكة

وحماهم القرآن دعوة الشيطان ومكانها وراهم معاطيس غوات العرب وكانها حتى اصبت  
دعوتها الحق بازل زارها وشربها المطهرة الى المعاد فيخبرها صلى الله عليه وآله بالدحة العليا طيب  
عناصرها ايها الناس سائر المثل وحقق العمل وتسلمت الحضيان وحكمت النساء وانجفت الالهة  
وعظمت الملبق واشتدت الشكوى واستقرت الدعوى وزلزلت الارض وضجع القرع وكنت الطائفة وبدا  
المنجاة وقام الادعاء وقال الاشقياء وتقدمت السفهاء وتأخرت الفضلاء وازور القرآن واحمر الدين  
وكلت الفترة وسدست الحجرة وظهرت لافاطيس خذمت الملائكة بملكون السراة ويهتكون الحرائر  
ويجئون كيسان ويجربون خراسان فيهدمون الحسنى وينظرون المصون ويفتخون العراة بدم  
يراق فالا آلهة آلهة لا تعربس الا فواء وزبول الشياكة في التفت بمينا وشمارة فقل لفتعراء لا ملاء الاوتوا  
خشنوعا وتغير خضوعا فقام اميه سويد بن نه في الهلالي فقال يا امير المؤمنين انت حاضي ما ذكرت  
وعالمه فالتفت اليه بعين الغضب وقال له تكتلف النواكل ونزلت بك النوازل يا ابن الجبابرة الخائث  
والكذاب الناكث سيقصر باب الطول ويغلبك الغول انا سر لا سراد ان شجرة الاقوار انا دليل السموات  
انا انيس السحبات انا خليل جبرائيل انا صفي ميكايل انا قاتل الامم انا اسمندر الافلاك انا سرير  
الصرح انا حفيظ الاواح انا بلبل الجحش انا البيت المسنون انا من السحاب انا نور الدنيا انا ملك الحج  
حجة الحج انا مسد الخلق انا محقق الحقائق انا ماول المتكامل انا مفسر الجبل انا حارس الكساء انا تبيان  
النساء انا الفتاة الايلات انا اجمال الاعراف انا سر ابراهيم انا ثعبان الكلب انا واولا اولياء انا ورثة  
الانبياء انا اوريا الزبور انا حجاب الغفور انا صفيو الجليل انا ايلياء الانجيل انا شدد القوس  
انا حامل اللواء انا امام الحشر انا ساق الكوش انا قديم الجنان انا مشاط النيران انا عصور الدين انا  
امام المقتبين انا وارث الختار انا طاهر الطهار انا مبيد الكفرة انا اولا ائمة البرية انا قاع الباب انا مفق  
الاحزاب انا الجوهر الثمينة انا باب المدينة انا مفسر النبيات انا مبين المشكلات انا نور العلم  
انا مصباح الظلم انا سوال متى انا مدح هل في انا النبا العظيم انا الصراط المستقيم انا لواء الاصد  
انا جبل قات انا سرخوف انا نور الظروف انا الجبل الراضع انا العلم الشامخ انا مفتاح الغيوب انا مصباح  
القلوب انا نور الارواح انا روح الاشجار انا الفارس الكرار انا نصره القصار انا سيف المسلول انا الشهيد  
المقتول انا جامع القمان انا بانيك البياض انا مفتح الرسول انا بعل البقول انا غياض الاسلام انا مكر

انها



الرحماني في هذا الباب وشطره ازكلام ابن خطبة رشيد شهاب الدين احمد در توضيح الدلائل على ترجيح الفضل  
 نیز آورده و در آن نیز جمله انا باب المدینة واقعت كما عرفت فيما سبق و از آنجمله است حدیث علی صنته و انا منه  
 ولا یودی عنی الا انا و علی که مؤید بودن آن برائے حدیث مدینة العلم از افادۀ علامه سخاوی ظاهر است و این حدیث  
 شریف را اکابر علمای اعلام و افاضان بهای عظام سنیه مثل ابوبکر عبداللہ بن محمد بن ابی شیبہ العباسی الکوفی و ابوالحسن  
 عثمان بن محمد بن ابی شیبہ العباسی الکوفی و ابوعبداللہ احمد بن محمد بن حنبل الشیبانی و ابوعبد اللہ محمد بن یزید بن ماجہ  
 القزوینی و ابوعبسی محمد بن عبسی بن سورۃ الترمذی و ابوبکر احمد بن محمد بن ابی عاصم النبلی و ابی عاصم النبلی و ابی عاصم النبلی و ابی عاصم النبلی  
 ابی عاصم و ابوعبدالرحمن احمد بن شعیب بن علی السامی و ابوالقاسم عبداللہ بن محمد بن عبدالغفران البغوی و ابوالحسن  
 عبدالباقی بن قانع الاسوی البغدادی و ابوالقاسم سلیمان بن احمد الطبرانی و ابوالحسن علی بن محمد الطبرانی و ابوالحسن علی بن محمد الطبرانی  
 یابن المغازی و ابومحمد الحسین بن مسعود الفراء البغوی و ابوطاهر احمد بن محمد بن احمد السلفی الاصبهانی و محمد بن  
 مبارک بن محمد بن محمد المعروف بابن الاثیر الجزری و ضیاء الدین محمد بن عبد الواحد المقدسی الحنبلی و ابوعبد اللہ  
 محمد بن یوسف بن محمد الکلبی الشافعی و ابوالفتح محمد بن محمد بن ابی بکر الباوردی و محیی الدین یحیی بن شرف السنوکی  
 و محب الدین احمد بن عبداللہ بن محمد الطبری و صدر الدین ابوجعفر ابراهیم بن محمد بن المود الجوی و شمس الدین  
 محمد بن احمد الذهبی و ولی الدین محمد بن عبداللہ الخطیب التبریزی و شمس الدین محمد بن عبدالرحمن السخاوی و ابی جابر الشافعی  
 عبدالرحمن بن ابی بکر السیوطی و احمد بن محمد بن علی بن حجر الیتمی المکی و ملا علی بن حاتم الدین المنقر و ابراهیم بن  
 عبداللہ الوصابی و شیخ بن عبداللہ العیدروس الیمنی و عبد الرؤف بن تاج العارفین المتناوی و علی بن احمد بن  
 محمد بن ابراهیم الغزیری و مرزا محمد بن معتمد خان البخترانی و محمد بن اسمعیل بن صلاح الامیر السیامی و محمد بن علی النسائی  
 المصروف و شهاب الدین احمد بن عبدالقادر العجلی و محمد بن حسین بن حبیب اللکهنوی و ولی اللہ بن حبیب اللکهنوی  
 و سلیمان بن ابراهیم البلیخی القندوزی و سید مومن بن حسن مومن الشبلنجی المعاصر روایت و اثبات کرده اند حالا  
 عماراتے کہ منبت و محقق این معنی باشند باید شنید۔ احمد بن حنبل در سند گفته ثنا یحیی بن آدم و ابن ابی بکر  
 قالنا اسرائیل عن ابی اسحق عن جیشی بن حنادة قال یحیی بن آدم السلولی و کان قد شهد یوم حجة  
 الوداع قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم علی منی و انا منه و لا یودی عنی الا انا و علی  
 و نیز در سند گفته ثنا اسود بن عامر انما شریک عن ابی اسحق عن جیشی بن حنادة قال سمعت رسول الله  
 صلی الله علیه وسلم یقول علی منی و انا منه و لا یودی عنی الا انا و علی ثنا یحیی بن آدم ثنا

قيل

ان صاحب لادن انا قاتل الحنظلة انا صاحب المومنين انا امام المفلحين انا امام رباب المقتوفة انا كنز اسرار النبوة  
 انا للطلع على اخبار الاولين انا الخبير عن وقائع الآخرين انا قطب الاقطاب انا جيب الاحباب انا همم الاولين  
 انا عيسى الزمان انا والله وجه الله انا والله اسد الله انا سيد العرب انا كاشف الكرب انا الذي قيل في  
 حقه لا فتى الا على انا الذي قال في شأنه انت مئى بمنزلة هارون من موسى انا اليك بنى غالب انا على  
 بيضا بك قال فضا ح السائل صيحة عظيمة وخر ميتا فغضب امير المؤمنين كرم الله وجهه كلامه بان  
 قال الحمد لله باري السم وداري الامم والصلوة على اكمل عظيم والنور لا تقدم محمد وآله وسلم  
 قال سلوني عن طرق السماء فاني اعلم بها من طرق الارض سلوني قبل ان تفقدوني فان بين جنبي  
 علوم ما كثر كما البحار الزواجر فنهض اليه الريح من العلاء والمهرة من الجلاء ووجد في الكتل من الاولياء  
 والندى من الاصفياء يقبلون واطى قدميه ويقسمون بالاهم الاعظم عليه بان يتم كلامه ويكمل  
 نظامه فقال بحر الراسخين وجر العارفين الامام الغالب على بن ابي طالب كرم الله وجهه ينظر صاحب  
 الراية المحمدية والدولة الاحمدية الفاتمة بالسيف والمحال الصادق في المقال يمد الارض بحجبي  
 الستة والفرس ثم قال ايها المحجوب عرشاني الغافل عن جالي ان العجايب اثار خوطري الغرائب  
 ضمائري لاني قد خربت العجايب اظهرت العجايب واتيت بالبك ونطقت بالصواب وفتحت خزائن  
 الغيوب وفتقت دقايق القلوب وكثرت لطائف المعارف ورضت عوارف اللطائف فطوئ  
 لم استسك بعزم هذا الكلام وصل خلف هذا الامام فانه يقف على معاني الكتاب المسطور  
 والرق المنشور ثم يدخل الى البيت المعمور البحر المسجور ثم انشد بقوله لقد حرت علم  
 الاولين واتيت بضمين بعلم الآخرين كقوله وكاشفت اسرار الغيوب سرعا وعندي حدث  
 حادث وقديم واتى لفتيوم على كل قلبه محيط بكل العالمين عليهم ثم قال لو شئت لا فرق  
 من تفسير الفاتحة سبعين بعير ثم قال ق والقران المجيد كلمات خفيات الاسرار وعبارات  
 جليات الانوار ينابيع عوارف القلوب من مشكوق لطائف الغيوب لحان العواقب النغم الثوار  
 نهاية الفهم مبداء العلوم الحكمة ضالة كل حكم سبحانه القديم بفتح الكتاب وبقرأه الجواب  
 يا ابا العباس انت امام الناس سبحانه من يحجب الارض بعد موتها ويرد الالات الى بيوها يا منصور  
 تقدم الى بناء السور ذلك تقدير الغريب العليم وهذا اخروا اسمع من لفظ النوناني واضبطه من كلامه

بالسب

عن حبشی بن خذافة قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لعلي انت مني وانا منك ولا يؤدى عنى الا انا اولت وبغوى درصاح كفته عن حبش بن خذافة قال قال رسول الله عليه السلام على منى وانا من على ولا يؤدى عنى الا انا اوعلى وابن اثير در جامع الاصول كفته حبشى بن خذافة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال على منى وانا من على ولا يؤدى عنى الا انا اوعلى اخرجه الترمذى ومحمد بن يوسف كفى در كفاية الطالب در ذكر حديث على منى وانا منه كفته واخرجه الطبرانى في معجمه الكبير في ترجمة حبش بن خذافة السنولى بطريق شتى بن ايدة لفظه منى عنى الى اسحق عن حبشى قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول على منى وانا منه ولا يؤدى عنى الا انا اوعلى وناهيك به راوى ومحمى الدين نووى در كتاب تهذيب الاسماء واللغات بترجمة جناب ميرزا الميرزا عليه السلام كفته وعن حبشى بن خذافة الصحابي رضى الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم على منى وانا من على ولا يؤدى عنى الا انا اوعلى ابن ماجة قال الترمذى حديث حسن وفي بعض النسخ حسن صحيح ومحب طبرى در رياض نضره در عنوان ذكر اختصاصه بالتبليغ عن النبي صلى الله عليه وسلم كفته وعن حبش بن خذافة وكان قد شهد حجة الوداع قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم على منى وانا منه ولا يؤدى عنى الا انا اوعلى خرجها السلفى وحموى در فرائد السمطين على ما نقل عنه كفته اخبرنا الشيخ العدل الصالح رشيد الدين محمد بن ابى القاسم بن عمير المقرئ البغدادى بقرائتى عليه قال بنا الشيخ عبد اللطيف بن القسطل اجاز ان لم يكن سماعا وشيخ الاسلام شهاب الدين عمر بن محمد السهروردى اجازة قال انا ابو زرعة طاهر بن ابى الفضل محمد بن طاهر المقدسى انا ابو منصور محمد بن الحسين بن احمد بن الهيثم المقرئ القزوينى انا ابو طلحة القاسم بن ابى المبرور الخطيب نبا ابو الحسن على بن ابراهيم بن سلمة القطان نبا ابو عبد الله محمد بن يزيد بن ماجة القزوينى الحافظ قال بنا ابو بكر بن ابي شيبة وسويد بن سعيد واسماعيل بن موسى قالوا بنا شريك عن ابى اسحق عن حبش بن خذافة قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول على منى وانا منه ولا يؤدى عنى الا انا اوعلى ورواه ابو عيسى محمد بن عيسى الترمذى الحافظ في مسنده الجامع الصحيح قال بنا اسمعيل بن موسى قال بنا شريك عن ابى اسحق عن حبش بن خذافة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم على منى وانا من على فلا يؤدى عنى الا انا اوعلى ومحمد بن حمزى











رحمہ اللہ قال صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم علی منی وانا امر علی ولا یؤی عنی غیرہ ومحمد مبین درو سلیۃ النجاۃ کفتم  
 واز انجملہ آیت کہ برای تبلیغ حکام و اہل سورہ برات علی مرتضیٰ را در مکہ فرستاد اخرج احمد عن علی النخعی  
 بعثہ بدعاء فقال لی فی اللہ اذ لست باللسن ولا بالخطیب قال لا بد لی ان اذہب بہا انا واذہب  
 بہا انت قال فان کان لا بد فاذهبا قال فانظرا فان اللہ ثبت لسانک ویہدی قلبک ثم  
 وضع بید علی فہم ترجمہ فرستاد رسول خدا حضرت علی مرتضیٰ را بسوے مکہ برائے قراوت برات پس عرض کرد  
 کہ من ستان وزبان تو و خطیب تم رسول خدا فرمود گزینیت مرا ازین کہ من برہم این سورہ را یا تو سبزی آواز  
 و دیگرے سزاواریت پس علی مرتضیٰ عرض کہ اگر ضرورت و از رفتن مجاہد نیست من نیز ہم فرمود رسول خدا  
 صلی اللہ علیہ وآلہ و سلم سبک خدا تعالیٰ ثابت خواہ داشت زبان ترا و ہدایت خواہ کرد دل ترا بعد از ان ہذا رسول خدا  
 دست خود را بر دامن علی مرتضیٰ و محو گردانید دامن مبارکش را از علوم خدا و رخصت فرمود و در حق و سے فرمود  
 علی منی وانا من علی و یؤی عنی الایمان او علی اخر جہا ابی شیبہ واحمد وابن ماجہ والترمذی  
 وصحیحہ و مولوی علی اللہ لکھنوی در رواۃ المؤمنین بقر نقل حدیثی از فضائل انسائی گفتہ و فیہ ایضا اللہ قال  
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم علی منی وانا منہ ولا یؤی عنی الایمان او علی و شیخ سلیمان  
 البخاری در بیابیع المودۃ گفتہ و فی مشکاۃ عن حبش بن جنادۃ رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ  
 علیہ وسلم علی منی وانا من علی ولا یؤی عنی الایمان او علی و ابی ہریرۃ و احمد و ابی جابر حبش  
 بن جنادۃ و قال الترمذی ہذا حدیث حسن عزیز صحیحہ ابی ہریرۃ و ابی ماجہ عن ابن جنادۃ  
 و نیز شیخ سلیمان البخاری در بیابیع المودۃ گفتہ احمد بن حنبل و مسند عن حبش بن جنادۃ السلول قال  
 سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول علی منی وانا منہ ولا یؤی عنی الایمان او علی  
 و نیز شیخ سلیمان البخاری در بیابیع المودۃ نقل عن قتادۃ بن دینار الحقائق گفتہ علی منی وانا من علی ولا یؤی عنی الایمان  
 او علی و ابی جابر حبش بن جنادۃ عن قتادۃ بن دینار الحقائق گفتہ (السادس) اخرج احمد  
 الترمذی والنسائی وابن ماجہ عن حبش بن جنادۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم علی  
 منی وانا من علی ولا یؤی عنی الایمان و سید یونس شبلخی معاصر در نور الابصار گفتہ و اخرج احمد و الترمذی  
 والنسائی وابن ماجہ عن حبش بن جنادۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم علی منی وانا من  
 علی ولا یؤی عنی الایمان و از انجملہ بہت خطبہ رسالت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ انجناب در خطبہ

حبش

حبش

حبش

يظنهم في الحرب اذا اذلفت الاسنة وقرنت الاعنة طعن الرجا بنفها ويزنهم فيها كنز و  
 الريح الهشيم باسل بازل صنديد هنز برضغام عازم عزام خطيب حصيف محجاج مقول نتاج  
 كريم الاصل خريف الفاضل نفق العتيرة فاضل القبيلة عبل الذراع طويل الباع مدوح في جميع الافق علم  
 من مضى واكرم من مشى واوجب من لم يعد التبع المصطفى ليت الحجاز وكبش العراق مصادم الاطال  
 والمتنقم من الجمال زكي الركابة منيع الضيافة صلب الامانة مهاشم القبطام ابن عم بني الانام السيد  
 الهمام الرسول الامام محمد الرشاد المجانب للفساد الاشع الجاه والبطل المحاجم والليث المرحم بذكر  
 احك حنفى مكة مدني شغفاني روحاني نوراني له من الجبال شواغها ومن الضباب خباها وفي  
 الوغى نبيها ومن العرب سيدها الليث المقدام والبدور القمام والمكجد المسامح محل الحرمين ووارث  
 الثعنين وابو السبطين الحسن والحسين من اهل بيت اكرمهم الله يشرفه وشرافهم بكرمه واعزهم  
 بعداه وخصهم بالدينه واستوفى عنهم سره واستغفرهم علمه عمل الدينه وشهدا على خلقه واود  
 ارضه ونحني عليه اختارهم واصطفاهم وفضلهم واجتباهم علمه العباده واوداهم على الصراط  
 فهم الاثم المذابة والسادة الولاة والقادة المحمداة والخيرة الكرام والقضاة والحكام والنجوم الزلا  
 والقرعة الهادية والقدر القومية والاسوة الصافية الراغب عنهم ما رقت والارزاق لهم لا حق  
 هم الحرم الموصولة والائمة المنتخبة والبا المبتلى به الناس من اناهم بخي ومنائ  
 عنهم هو حطة لمن دخلهم وحجة على من تركهم القفاك الحبارية في البحر الغامرة  
 يتصدع عنهم الانهار المنشعبة وينفلق عنهم الاقاول الكاذبة يفوز من ركبها ويعرق من  
 جانبها هم الحصن الحصين والفر المبين وهدى لقلوب المهتدين والجار السائغة للشا  
 وامان لمن تبعهم اجمعين والله يدعون وبامر يعملون والى آياته يرشدون فيهم تولى  
 رسله وعليهم هبط ملائكته واليه بعث الروح الامين فضلا من ربه ورحمة فضلهم لذلك  
 وضخمهم وضربهم مثالا لحلقه وانامهم ماله يوت احد من العالمين من اليمن والبركة فزوع  
 طيبة واصول مباركة معدن الرحمة وورثة الانبياء بقية النقباء واولياء الاوصياء منهم  
 الطيب ذكره المبارك اسمه احمد الرضى ورسوله الامنى من الشجرة المباركة صحيحه الاديه واضح  
 البرهان والمبلغ من بعدا بيان التأويل ويحكم التفسير على برابطه عليهم الله الصلوات

الحاكم المهائم

جعلهم  
 نجباء وولاة

رثهم

الاعرابي من عند فرحاً مستبشراً وبخيراً الباب قوم من الخارج فلما كان نظراً إلى الاعرابي و  
فرحه بأسلامه على يد علي عليه السلام وحده على ذلك وقال بعضهم لبعض لما ترون فرح هذا الأعرابي  
بأسلامه فقالوا نزل له عن ربه شيء ونردّه عن إمامته فاقبلوا بإجماعهم عليه وقالوا له يا أعرابي من أين  
أقبلت قال من عند أمير المؤمنين قالوا وما الذي صنعت عندنا قال سلّمت على يديه قالوا ما أصبت  
رجلاً تسلّم على يديه إلا على يد رجل كافٍ فلما سمع ذلك الاعرابي غضب غضباً شديداً وتار القوم  
في وجهه وقالوا لا تضرب بيننا وبينك كتاباً الله فقال ائله فتلا بعضهم الذين امنوا ثم كفروا ثم  
امنوا ثم كفروا الى قوله سبيلنا فقال لهم الاعرابي ويحكم فيهم هذه الآية قالوا في صاحبك الذي اسلمت  
عليه يديه فازداد الاعرابي غضباً وضرب بيده الى قائمة سيفه وهم بالقوم ثم انه رجع الى نفسه وكان  
يأبى فقال لا والله لا عجلت على القوم واسئل عن هذا الخبر فان كان كما يقولون خلعت علياً وان كان  
عليه خلاف ما يقولون جلدتهم بالسيف الى ان تذهب نفسي قال فأتى ابن عباس وهو قاعد في  
مسجد الكوفة فقال السلام عليك يا ابن عباس قال له ابن عباس وعليك السلام قال ما تقول  
أمير المؤمنين قال أتى الأعرابي يا أعرابي قال علي بن أبي طالب ان كان ابن عباس متكياً فاستق قاعداً  
ثم قال له لقد سألت يا أعرابي عن رجل عظيم يحب الله ورسوله ويحب الله ورسوله ذاك والله  
جاءح المؤمنين وخير الوصيين وقامع الملحّين وركن المسلمين ويعصو المؤمنين ونورهم كخبر  
وزير المتعبدين ورئيس البكائين واصبر الصّابرين وافضل القائمين بسراج المأثورين والسابقين  
من ايسر المؤمنين بحرب الامير والمنصور عيسى بن ميثاق المتين والمحفوظ بجنود السماء لجمعهم بالحامي عرجم  
المسلمين ومجاهد أعداء الناصبين مطفي نيران الموقدين واصدق بلبل المناطقين واخضر من  
من قرش اجمعين عين رسول رب العالمين ووصي نبيه في العالمين وامينه على المخلوقين وقاصم  
المعتدين وخير المارقين وسهم من مراحم الله على المناقضين ولسان حكمه للعابدين ناصر دين الله في  
ارضه وولي امر الله في خلقه وعديته علمه وكهف كتبه سمع سخي سند جي بهلول دهمي  
سفنح جوهري نكي رضي مظهر بطحي باسل جري قرم همام صابر صوام مذهب مقدم قاطع الاصل  
عالي لرقاب مفرق الاحزاب المنتقم من الجمال المبارز للابطال الكيال في كل الافعال اضبطهم  
عنانا واتبهم جنانا وامضهم عزيمه اشدهم شيكمة واسدهم قتيبة اسد يانل صاعقة مقبرة

المحدثين

ابا ذر اخذ بعضا دق باب الكعبة وهو يقول من عرفني فقد عرفني ومن لم يعرفني فانا ابو ذر والفقهاء سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول مثل اهل بيتي كمثل سفينة نوح في قوم نوح من كبا غشى ومخلف عنها هلك ومثل باب حطة في بني اسرائيل رواه سماك بن حرب عن حنش بن المقم مثله واحمد بن محمد عاصمي درزين الفقي گفته اخبرني شيعي الامام رحمه الله عليه قال اخبرنا الشيخ ابو بصير ابراهيم بن جعفر الشورميه رحمه الله عليه قال اخبرنا ابو الحسن علي بن يونس بن الهياج الاصبهاني قال حدثنا الحسين بن عبد الله وعمران بن عبد الله وعيسى بن علي وعبد الرحمن النساقي قالوا حدثنا عبد الرحمن بن صالح قال حدثنا علي بن عابس عن ابي اسحق عن حنش قال رايت ابا ذر متعلقا باب الكعبة وهو يقول من يعرفني فليعرفني ومن لم يعرفني فانا ابو ذر قال حنش فخذني بعض اصحابي انه سمعه يقول قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اتى تارك فيكم النخلين كتاب الله وعتري اهل بيته فانهم ان تفرقتم يردوا على الحوض الاوان اهل بيته فيكم مثل باب بني اسرائيل ومثل سفينة نوح وصدر الدين حموي در فرائد السطيين على ما نقل عنه گفته اخبرني الشيخ الصالح كمال الدين ابو عبد الله محمد بن محمد بن علي الجويني فيما كتب الي واخا زلي في روايته في ذى الحجة سنة اربع وستين وستمائة قال انبانا الامام جمال الدين ابو الفضل جمال بن معين الطبري قال انبانا زاهر بن طاهر بن محمد بن محمد بن محمد بن علي بن عبد الله المذكور به قال انبانا اسمعيل بن زاهر التوقاني في كتابه قال انبانا ابو الحسن احمد بن ابراهيم الاصفهاني قال انبانا سليمان بن احمد الطبري قال انبانا محمد بن المغيرة الكلاعي قال انبانا عبد الرحمن بن حماد المقرئ عن ابي سلمة الصائغ عن عطية العوفي عن ابي سعيد الخدري قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول مثل اهل بيته فيكم كمثل سفينة نوح من كبا غشى ومن تخلف عرق وانما مثل اهل بيتي فيكم مثل باب حطة في بني اسرائيل مودخله غفر له وسيد علي بهار في در كتاب معين في فضائل امير المؤمنين عليه السلام علي ما نقل عنه گفته الحديث السادس الستون عن ابي سعيد الخدري رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم مثل اهل بيته فيكم مثل باب حطة من غفر له وسخاوي در استجلاب ارقاء الغرر بقراب الرسول وذوي

نور  
ابو عبد الله



نظ  
قطعهم

والزكوة السنينة لا يجبالا موصي ولا ينقص الا منافق شقته قال فلما سمح الاعرابي ذلك خرو سبيدا  
المواقمة سيفه وقام مبادرا فضرب ابن عباس يدا اليه وقال الى ابن اعرابي قال اجد القوم  
او قد هب نفسي قال ابن عباس لقد يا اعرابي فان لعلي محبين لو قطعتم اربابا كما ازداد والده  
الاحبا وان لعلي بن ابي طالب مبغضين لو القهم العسل ما ازداد والده كغضا قال فقعد الاعرابي  
ومخلع عليه ابن عباس حلتين حمراوين وازاحجهم ست حديث شبيه خباب سالتما صلى الله عليه واله  
وسلم اهل بيت خود را باب حظه و چون مؤيد بودن حديث علي باب حظه براي حديث مدنية العلم از كلام سخاوي  
ظاهر است پس اين حديث نيز از مؤيدات ان خواهد بود و اين حديث شريف را با اختلاف الفاظ ابو بكر احمد بن محمد  
بن عبد الخالق النبرا البصري و ابو علي احمد بن علي بن المشني الموصلي و ابو القاسم سليمان بن احمد الطبراني  
و ابو عبد الله محمد بن عبد الله الحاكم النيسابوري و ابو نعيم احمد بن عبد الله الاصفهاني و ابو شجاع شيرويه  
بن شهر دار الديلمي و ابو محمد احمد بن محمد بن علي العاصمي و ابو محمد عبد العزيز بن الاخضر الجنايني البغدادي  
و صدر الدين ابو العجاج ابراهيم بن محمد بن المؤيد الحموي و سيد علي بن شهاب الدين الحمدي و شمس الدين  
محمد بن عبد الرحمن سخاوي و جلال الدين عبد الرحمن بن الي بكر اسوطي و نور الدين علي بن عبد الله الممهود  
و عبد الوهاب بن محمد فزيح الدين البخاري و احمد بن محمد بن علي بن حجر المكي و ملا علي بن حسام الدين المتقي  
و احمد بن الفضل بن محمد اكثير المكي و محمود بن محمد الشيناني القادري و فخر محمد بن معتد خان البشتاني و ولي الله  
بن عبد الرحيم الدلهوي و شهاب الدين احمد بن عبد القادر العجيلي و سليمان بن ابراهيم البلخي القندوزي  
و سيد احمد زيني المشهور به جلان المكي المعاصر روايت کرده اند ابو عبد الله الحاكم در مستدرک حقه اخبرني  
احمد بن جعفر بن حمدان الزاهد ببغداد ثنا العباس بن ابراهيم القراطيسي ثنا محمد بن اسمعيل  
الاخميمي ثنا مفضل بن صالح عن ابي اسحق عن حنش الكناني قال سمعت ابا ذر رضي الله عنه  
وهو اخذ بباب البكة من عرفني فانام من عرفني ومن اكر فينا ابو ذر سمعت النبي صلى الله عليه  
وسلم يقول مثل اهل بيتي فيكم مثل سفينة نوح من قومه من يكها مني ومن تخلف عنها عرق ومثل  
حطة لبنى اسرائيل ابو نعيم محمد بن عبد الصفا و منقبة المطهر بن علي انقل عنه قوله عن ابي سعيد الخدري قال  
سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول انما مثل اهل بيتي فيكم كمثل سفينة نوح من يكها مني ومن تخلف عنها  
عرق وانما مثل اهل بيتي مثل ابطحة من دخل غفلة في تركها منقبة المطهر بن علي انقل عنه قوله عن حنش البغلي قال انما

نظ

عن ابى ذر غفوة ونيز در ان گفته و عن ابى سعيد اخذ روى رضى الله عنه سمعت النبي صلى الله عليه وسلم يقول انما مثل اهليتي فيكم كمثل سفينة نوح من ركبها نجي ومن تخلف عنها غرق وانما مثل اهليتي فيكم مثل باب حطة في بني اسرائيل من دخله غفر له و رواه الطبراني في الصغير <sup>سط</sup> و سبق اوائل الذكر قبله في حديثه في التقدين كتاب الله و اهل البيت ان الحافظ عبد العزيز بن ابي حنيفة اخبره و زاد مثله يعنى كتاب الله كمثل سفينة نوح عليه السلام من ركبها نجي و مثله يعنى اهل البيت كمثل باب حطة من دخله غفر له الذنوب و عبد الوهاب بخارى در تفسير انورى گفته و عن ابى سعيد اخذ روى رضى الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم و مثل اهليتي كمثل باب حطة من دخل غفر له و رواه صاحب الفهرست و ابن حجر مكى در صواعق ذكر حديث ثقلين گفته و فى روايه ان ذلك كان فى حجة الوداع و فى اخرى مثله يعنى كتاب الله كسفينة نوح من ركب فيها نجي و مثله يعنى اهليتي كمثل باب حطة من دخله غفر له الذنوب و نيز ابن حجر در صواعق گفته و جاء من طرق و على يقين بعضهم با بعض انما مثل اهليتي فيكم كمثل سفينة نوح من ركبها نجي و فى روايه مسلم و من عندهما غرق و نه هلك و انما مثل اهليتي فيكم مثل باب حطة بنى اسرائيل من دخله غفر له و فى روايه ترمذى و ابن ماجه و ملا على متقى در كنز العمال گفته مثل اهليتي فيكم كمثل سفينة نوح فى قوم نوح من ركب فيها نجي و من تخلف عنها هلك و مثل باب حطة فى بني اسرائيل طيب عن ابى ذر و احمد بن النعمان بن محمد با كثير در وسيله المال بورد ذكر حديث ثقلين بروايت ابى سعيد خدرى گفته و اخراج الحافظ ابو يعقوب محمد بن الحسن بن اخضر فى معالم العترة النبوية و فيه ان النبي صلى الله عليه وسلم قال ذلك فى حجة الوداع و زاد و مثله يعنى كتب الله كمثل سفينة نوح عليه السلام من ركبها نجي و مثله اي اهليتيه كمثل باب حطة من دخله غفر له الذنوب و محمود قارى در صراط سوى گفته و عن ابى ذر رضى الله عنه سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول مثل اهليتي فيكم كمثل سفينة نوح فى قومه من ركبها نجا و من تخلف عنها غرق و مثل حطة بنى اسرائيل الحاكه هذا فى لفظ وى لفظ اخر الا ان مثل اهل بيتي فيكم مثل سفينة نوح و زاد فى روايه ابى الحسن المغازى و مر قبلنا ان الزمان فكانا قاتل مع الدجال و عن ابى سعيد الخدرى رضى الله عنه سمعت النبي صلى الله عليه وسلم يقول انما مثل اهليتي فيكم كمثل سفينة نوح من ركبها نجا و من تخلف عنها غرق و انما مثل اهل بيتي

در ذكر طرق حديث سفينة كفته وعن ابي اسحق السبيعي عن حنظل بن العفر الصنعاني عن ابي ذر رضي الله عنه  
 سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول اهل بيتي فيكم مثل سفينة نوح وبقية  
 من ركبها نجا ومن تخلف عنها غرق ومثل حطة لبني اسرائيل اخرجها الحاكم من وجهين عن  
 ابي اسحق هذا اللفظ احدهما ولفظ الاخر الا ان مثل اهل بيتي فيكم مثل سفينة نوح وذكر  
 قوله ومثل حطة الى اخره ونيزوران كفته واخرجه ابو يعلى ايضا من حديث ابي الطفيل عن ابي  
 رضي الله عنه بلفظ ان مثل اهل بيتي فيكم مثل سفينة نوح من ركب فيها نجا ومن تخلف عنها  
 غرق وان مثل اهل بيتي مثل **باب حطة** واخرجه البزار من طريق سعيد بن المسيب عن  
 ابي ذر عن نيزوران كفته وعن ابي سعيد الخدري رضي الله عنه سمعت النبي صلى الله عليه وسلم  
 يقول انما مثل اهل بيتي فيكم كمثل سفينة نوح من ركبها نجا ومن تخلف عنها غرق وانما مثل اهل بيتي  
 فيكم مثل **باب حطة** في بني اسرائيل من دخله غفر له رواه الطبراني في الصغير والوسط  
 ورجال الدين سيوطي ورجع الجوامع كفته مثل اهل بيتي فيكم كمثل سفينة نوح في قوم نوح من ركب  
 فيها نجا ومن تخلف عنها هلك ومثل **باب حطة** في بني اسرائيل طب عن ابي ذر ونور الدين سمع  
 در جواب العقدين در سياق طرق حديث ثقلين بعد ايراد حديث ابو سعيد خدري وذكر اخرج احمد وطبر  
 وابو يعلى وغيره ان كفته واخرجه الحافظ ابو محمد عبد الغني بن الاخير في معالم العترة النبوية و  
 فيه ان النبي صلى الله عليه وسلم قال ذلك في حجة الودع وزاد مثله يعني كتاب الله كمثل سفينة  
 نوح عليه السلام من ركبها نجا ومثله يعني اهل بيته كمثل **باب حطة** من دخله غفر له  
 الذوق ونيز در جواب العقدين در ذكر طرق حديث سفينة كفته عن ابي اسحق السبيعي عن حنظل بن العفر  
 الصنعاني عن ابي ذر رضي الله عنه سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول مثل اهل بيتي فيكم  
 مثل سفينة نوح وبقية من ركبها نجا ومن تخلف عنها غرق ومثل حطة لبني اسرائيل اخرج الحاكم  
 من وجهين عن ابي اسحق هذا اللفظ احدهما ولفظ الاخر ان مثل اهل بيتي فيكم مثل سفينة نوح  
 وذكره دون قوله ومثل حطة الى اخره ونيزوران كفته واخرجه ابو يعلى ايضا من حديث  
 ابي الطفيل عن ابي ذر رضي الله عنه بلفظ ان اهل بيتي فيكم مثل سفينة نوح من ركب فيها نجا  
 ومن تخلف عنها غرق وان اهل بيتي فيكم مثل **باب حطة** واخرجه البزار من طريق سعيد بن المسيب



فيكم مثل باب حطة في بني اسرائيل من دخله غفر له والذنوب كما في رواية ومرار محمد بن عثمان در  
 منقح النجاشية وعند الطبراني في الكبير عنه مثل اهليبي فيكم مثل سفينة نوح في قوم نوح  
 من ركب فيها نجي ومن تخلف عنها هلك ومثل باب حطة في بني اسرائيل شاء ولي الله در قرعة العينين رابث  
 جناب امير المؤمنين عليه السلام بعد نقل بعض احاديث كفته وقال مثل اهليبي فيكم مثل سفينة نوح من ركبها  
 انجي ومن تخلف عنها غرق ومثل حطة لبني اسرائيل اخرج الحاكم هذه الاحاديث كلها في المستدرک  
 واهم بن عبد القادر العجلي در ذخيرة المال در خطبة كتاب كفته الحمد لله الذي جعل اهل البيت كسفينة نوح  
 من ركبها نجي ومن تخلف عنها اهلكه الغرق وسماهم باب حطة من دخله غفر له ومن خرج منه  
 ونزع عجله در ذخيرة المال كفته من دخل الباب وقال حطة لذنوبه مغفورة من حطة قال صلى الله عليه  
 وسلم انما مثل اهليبي فيكم مثل باب حطة في بني اسرائيل من دخله غفر له الذنوب ووجه تشبيههم  
 باب حطة ان الله جعل دخول ذلك الباب الذي هو باب ارجاء اوبيت المقدس مع التواضع والاستغفار  
 سببا للمغفرة وجعل لهذه الامة اهل البيت سببا لها وسياتي ايضا في فضائل على رضي الله عنه  
 انما باب حطة وابراهيم بن سليمان النخعي در تبايع المودة كفته الباب الرابع في حديث سفينة نوح وباب حطة بن  
 اسرائيل وحديث الثقلين وحديث يوم العدي في مشكاة المصابيح عن ابي ذر رضي الله عنه انه  
 قال وهو اخذ بباب الكعبة سمعت النبي صلى الله عليه وسلم يقول ان مثل اهليبي فيكم مثل سفينة  
 نوح من ركبها نجا ومن تخلف عنها هلك رواه احمد وفي جمع القوائد ابن الزبير رفعه مثل  
 اهليبي مثل سفينة نوح من ركبها نجا ومن تركها غرق للزبير وزاد في الاوسط واتما مثل اهليبي  
 مثل باب حطة في بني اسرائيل من دخله غفر له ابو الطفيل عن ابي ذر وهو اخذ بباب الكعبة  
 ان مثل اهليبي فيكم مثل سفينة نوح من ركبها نجي ومن تخلف عنها هلك وان مثل اهليبي  
 فيكم مثل باب حطة في بني اسرائيل من دخله غفر له اخرج الطبراني في الاوسط والنسخ ابو يعلى  
 واحمد بن حنبل عن ابي ذر انتهى جمع القوائد ايضا اخرج الزبير وابن المغازلي عن سعيد بن  
 جبير عن ابن عباس وعن سلمة بن الاكوع وعن ابن المعتمر عن ابي ذر وعن سعيد بن السيب عن  
 ابي ذر ايضا اخرج الحميري عن ابي سعيد الخدري بزيادة وانما مثل اهليبي فيكم مثل باب حطة  
 في بني اسرائيل من دخله غفر له ايضا اخرج ابو يعلى والزار والطبراني في الاوسط والصغير عن ابي سعيد

جابر بن جحاف و تهریحان کابری و اساطین سنیه بسیاری از صحابه که از جمله آن جناب امیر المؤمنین علیه السلام و جناب امام حسن علیه السلام و جناب امام حسین علیه السلام و حضرت عبداللہ بن عباس و جابر بن عبداللہ انصاری و عبداللہ بن مسعود و ذریفہ بن الیمان و عبداللہ بن عمر والنس بن مالک و عمرو بن العاص بیابند روایت کرده اند بلکه از افادہ علامہ زرندی در نظم در اسمطین واضح دلالت است کہ حدیث مدینۃ العلم فضیلتی است کہ جمیع اصحاب جناب سالک صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اعتراف و اقبال بان نموده طریقی وفاق را بسلوک و انتہاج پیوده اند پس مثل چنین حدیث را کہ کمتر حدیثی معادل آن درین خصوصیت خواهد بود محض روایت جابر و انمودن بچند انہماک و مبالغہ خویش در جلالت و خلاعت و فردت و متوہم نشود کہ شاید سبب تفسیر شاہ صاحب این حدیث را بر روایت جابر است کہ این حدیث از جابر بہ نسبت دیگر اصحاب زیادہ تر مروست چنان امر واقعیت ندارد و بر سببیکہ متبع روایات این حدیث شریف و تحریجات این خبر سنیف نموده ظاهر و دین است کہ این حدیث در میان محدثین اعلام و سنین فحام سنیه بروایت ابن عباس اعراف و اشہر است و ادراج و اخراج ان از حدیث ایشان لوفروا اکثر و این ہم توہم نمیتوان کرد کہ تخصیص اسباب این حدیث را بر جابر شاید ازین روست کہ اہل حق آنرا در مقام احتجاج و استدلال صرف بہین روایت جابر آورده اند چنانچہ امر اثری در کتب کلامی اہل حق پیدا نیست و بسیاری از علماء کرام اہل حق کہ در کتب خود این حدیث شریف را بقصد احتجاج اگر کتب مخالفین آورده اند کفار بر محض روایت جابر تکرار و اندک دیگر اصحاب نیز نقل کرده اند کما لا یخفی علی من راجع الی الکتاب المناقب لابن شہر آشوب طاب ثراہ و کتاب الحقائق لابن بطین رحمہما اللہ وغایۃ المرام للعلامة البہار فی اعلی اللہ درجتہ وغیرہا من الاسفاد و کاش مخاطب خلیع العذار بہین مقدار از احوال حق واضح المناظر الکفا و اقتصار میکرد و زیادہ ازین کار بند تفریط و تعجب و تفسیر و قطع نمیشد و این حدیث را بر روایت جابر بالتمام و الکمال ذکر مینمود لیکن چہ کردہ آید کہ حضرت اوروایت جابر را نیز تائید وارد نموده جملة عدیدہ سدیدہ و فقہرات تعددہ مفیدہ کہ بدرجہ کمال موضع مراد و قاطع دابر را باب عصیبت و عناد سے باشد و در روایت جابر موجود است یکسر بر انداختہ زبان قلم را بکاران ہرگز نشناختہ و ہر چند روایت کاملہ جابر سابقا در ضمن تحریجات کابری و اساطین سنیه گذشتہ است مگر در بیہتام باز مذکور بنمایم تا اقصاف مخاطب بکمال انصاف و محاببت و از سنن اعتدال و اعتساف ظاہر و باہر گرد و خطیب لغبدادی در تاریخ خود علی ما نقل عنہ گفتہ اخبرنا ابو طالب یحیی بن علی الدسکری قال اخبرنا ابو بکر بن المقرئ قال ثنا

اصطفانی و اختارنی وجعلنی رسولاً و انزل علی سید الکتاب فقلت للهِ و سیدک انک ارسلت موتی  
الی و عن فسادک ان تجعل معک احد من و زيارتہ به عندہ و یصدق بقوله و انی اسألك  
یا سیدک و للهِ ان تجعل لی من اهل و زيارتہ به عندی فاجعل لی علیاً و زیاراً و اجعل الشجر  
فی قلبہ و البسہ الہیۃ علی عذہ و هو اول من امن بی و صدقنی و اول من وحل الله معہ و انی  
سألت ذلک ربی عزوجل فاعطانیہ و هو سید الاوصیاء الحق بہ سعاده و النور فی طاعته شہادۃ  
واسم فی التورۃ مقرر الی اسمی و زوجته الصدیقہ الکبریٰ ابنتی و ابناہ سید اشباہ اهل الجنة  
ابنائی ہوں و ہما اولادہ من بعد ہم حجج الله علی خلقہ بعد النبیین و ہم ابواب العلم فی امتی  
مربعہم بنجمن النار و من اقتدی بہم ہدای الی صراط مستقیم لہم فیہا اللہ محبوب اللہ محبوب اللہ لہم لعلہ  
اللہ الجنتہ و ازجملہ مؤیدات اینجیث شریف رت کلام جناب امیر المؤمنین علیہ السلام نحن الشعار و الھما  
والخرنہ و الابواب ولا توتی البیوت الاھم ابوابھا و این کلام مع نظام آنجناب اشیع سلیمان بن ابراہیم یحیی در  
نیابیع المودۃ آورده چنانچہ گفتہ و خطبہ عنی الشعار و الاحصاء و الخرنہ و الابواب ولا توتی البیوت  
الاھم ابوابھا فصرنا ابوابا لہم لیسما و ابوابا لہم لیسما و ابوابا لہم لیسما و ابوابا لہم لیسما و ابوابا لہم لیسما  
لہم لیسبقوا و نیز در نیابیع المودۃ گفتہ و من خطبہ سلام الله علیہ نحن الشعار و الاحصاء و الخرنہ و الابواب  
ولا توتی البیوت الاھم ابوابھا فصرنا ابوابا لہم لیسما و ابوابا لہم لیسما و ابوابا لہم لیسما و ابوابا لہم لیسما و ابوابا لہم لیسما  
الرحمن ان یظفوا صدقوا و ان صحتوا لم یستبقوا و چون بگردانہ تعالیٰ اینہ شولہ بر سرہ و مؤیدات حکمہ حدیث  
مدنیہ العلم شنیدی و دلالت آن بر تائید و تشدید و توكید و توطیہ اینجیث منیف بنظر ثاقب مدی حال وقت  
آن رسید کہ چون مفصل منغام کلام فاسد النظام مخاطب مقام متعلق بانجیث متین التمسک زین الارام بمفصل  
جلیل تمام مرفوض و منقوض گزارم و وھی نخرام و وھن و نجندام سفوات منخلۃ القوام شاہ صاحب عمدۃ الاعلام  
جملہ جملہ اثبات رسام قولہ حدیث پیغمبر روایت جابر بن النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال ناملذنیہ العلم و  
علیہا ہما اقول مخاطب و الانسان در ایراد اینجیث رفیع المكان صنیع شنیع ستر و کتمان بیش نظر خود  
نہادہ بارتکاب اخیال حق واضح المبح و الطاطا صدق خاف الفلج و اذکمال ایت و امانت دادہ بیانش اکنہ  
مخاطب بقول خود حدیث پیغمبر روایت جابر بن طاہر بن قاصر بن جناب ایہام نمودہ کہ اینجیث شریف در روایت  
جابر بن عمر ست حال آنکہ سابقا در فائدہ اولی از فوائد عشرہ ابن مجلد بطرقت تمام در یافتی کہ اینجیث شریف را

الشعار

الشعار



من كان باب مدينة العلم لا يلزم ان يكون صاحب الرغامة الكبرى ولا انه لا يقاوم الاخبار الصالحة  
الذاتية خلافاً للمقدمين عليه قوله وابن خنيزر مطعون **اقول على** رسلها ايها الشيخ المهدى  
وعلى ضلعك ايها المتفهم المتطلع المكشوف امالك حياء ايها المتحقق الكثرة الغفارة امالك افاقه وصحة  
عن سكر العصبية الواضحة الشارة امالك وازع نزاعك عن الافتحام في مهواة الكذب والعصبية والبهت  
امالك رادع ردعك عن الاطالاع عن الحقبة والصفاء والجمع البحت كيف نصبت نفسك لفتح فضائل  
وصفي المختار عليهما والحمد لسلام الله ما كر اليل والتمتار وروى مناقبه بالوضع والصفا لا تدري يمينا  
عشيمال ولقد تفتت في بادية عظيمة الاهوال ولقد ارتقيت مرقبا صاعا المينال وابديت صنوفاً مكنونة  
من الإضلال والاذلال واقبعت نفسك بالحال والمحال وبالفق الحنوع والاحتياك وانتالت عليك  
الحنوع كل الاشكال قد الفت بالمجدل والمرء بلهرية وثبتت بالحجارة والعزمية وارتبكت في شرك الزيف  
والمجحد وهويت في حفرة الاعراض عن الحق والصدق ودواقحت في التعصب الشار والغناد الفاسر فطبعك بالكل  
الارواح ابطال الواضحة مشغوف ورايك وهما الى التسليم والتزويق والتبليس الخسيس مصر و **سبحا**  
**الله** تبطل وترد وتنفي مثل هذا الحديث المشهور الشائع والمحجج المستفيض الذائع الصريح سند  
والواضح جرد الاعم منار البالغ انوار الذي نقله ورواه وخرجه واثره جهابذة الاخبار ومنقده و  
اكتافه ونظمه الاعلام الاخبار في الاشعار وذكره في الكتب والاسفار على مكبحول الاعصا وتنقل  
الادوار وهو من الاشتهار وعدم الاستتار وكما الاستفاضة والشتيوع والتداول الثقة والاشهاد و  
الاعتبار وتسمك الخلف والسلف والاعتناء بشانه والتثبت بأركانها والحلول بميطانه والتشديد لجذانه  
بمكان عظيم الشأن بأهر البرهان لا يسهه يد الانكار والتضعيف ولا يصل اليه غائلة التوهين  
والتسخيف **واعلم** ان الطاعنين في الحديث الشريف شذاذ لا يعاب بهم ذوو التحقيق ومعاذ  
لا يحقتل بهم ولو النظر الدقيق قد اخطاوا ووجه الصواب فهم في غلواء العصبية متمادون في سواي  
الحجة الجاهلية عاديون وفي بوادي الحجارة والحجارة مهطعون والى نوادي الخطل الجبل سرعون  
ولعوار الضارة مظهرون وشار الحور رية مضمون وعرقهم روم الصدق صاقدون وعن اتقاء  
الحق عازفون وفي هوة الهوان هاوون وفي تيه العداوان غاوون وحين اوعلا في سباب  
الباطل فهم عن الحق يحسبون واذ لم يهتدوا بهدى الله فهم في سكرتهم يعمهون **قوله** قال يحيى بن معاذ لا يصل

ابوالطیب محمد بن عبدالصمد الدقاق قال حدثنا احمد بن عبد الله ابو جعفر المكتب قال اخبرنا  
عبدالرزاق قال ثنا سفيان عن عبد الله بن عثمان بن خثيم عن عبد الرحمن بن بهمان قال سمعت  
جابر بن عبد الله قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يوم الحديبية وهو اخذ بيد علي  
هذا امير البردة وقال اتل الفجرة منصور من نصره مخذول من خذله فندبها صوتة وقال انا  
مدينة العلم وعلى بابها فمن اراد العلم فليأت الباب واذا ملاحظا بين عبارات برناظر بصير كالصريح السفر  
المنير واضح وتسيرت كهروايت جابر حاوي بسيار من اجملات وكلمات يباشره شاه صاحب اصلا ان را  
تذكر نفسه موده انداكثر من جملات بالغه وكلمات سالفة منطه كمال مبالغه واهتمام خباب سرور انام عليه وآله  
التحيم واهلام در انبات امامت وافضليت خباب لير المؤمنين عليه صلوات الملك العلمام ميباشد كما استوقف عليه  
هنا بعد انشاء الله تعالى ليس فذوق واسقاطا ان بالتمام در مثل ان مقام زمثل مخاطب فمقام اجمله  
طامات عثمان است واگر چه اسقاطا هر واحد از این جملات كرامت ايات مورث حيرت ارباب افهام وتعب اصحاب  
اهلام ميشود و اگر زياره ترجميت بر اسقاطا جمله فمن اراد العلم فليأت الباب است كه در تمة حديث واقف  
شده و بنهايت معروف وشهور است و در روايت جابر وغيره اوجبي منكر الورود و متكر النفل شده كه احصا  
ان از عبارات مخبرين كبار وسندين احبار بسيار غير و دشواري باشد باجملة آنچه مخاطب مخبر در تقطيع وتقسيم انچه  
رضيع اشير مكتب ان شده فطاعات وشناعات ان اظهر من شمس و ابين من الالمس است و براس اوليا  
مخاطب در انقا و تحليص اوز و وطنين الزام عويص هيج هرب معيص نيت بار ابا لگم انك اعرف مريح فابند بايك  
حضرت اولسبب قمر بار و قلت اطلع خود بر طرق واسانيد انچه نيت شريف توف و معشوري و بر روايت سياقا  
ان مرز و مبرر نداشت و محبت فالصه خود بر اتباع و تقليد كالمي عنيد و استراق بهفوات ان مرید طريد  
سيگماشت و چون كالمي در مقام مرتكب همين صنيع شنيع شده بود شاه صاحب نيز سلك تخذيع و تلميع او پذير  
و در اتفاقا اثار ان خلع غدار پيش پا فوردند كالمي در مواقع گفته الخامس ما رواه جابر ان النبي صلى  
الله عليه وسلم قال انا مدينه العلم وعلى بابها وهو باطل لان الحزم مطعون فيه قال يحيى  
بن معين لا اصل له وقال البخاري انه منكر و اتفليس له وجه صحيح وقال الترمذي ايضا انه  
منكر وقال الشيخ تقي الدين بن حقيق العبد هذا الحديث لم يثبت و قال الشيخ محي الدين النور  
والمحافظ شمس الدين الذهبي والشيخ شمس الدين الحجزني انه موضوع فلا يجوز الاحتجاج بولاه

محمد سمعت یحیی بن معین یوثق ابی الصلت فقیل له انہ حدث عن ابی معویة انما مدینة العلم وعلی  
 بابها فقال ما تريد و من هذا المسکین الیس قد حدث به محمد بن جعفر الفکیک عن ابی معویة و فری  
 در تہذیب الکمال تبرجہ ابی الصلت گفتہ قال عباس بن محمد الدوری سمعت یحیی بن معین یوثق ابی الصلت  
 عبد السلام بن صالح فقلت انہ حدث عن ابی معویة عن الاعمش انما مدینة العلم وعلی بابها فقال  
 ما تريد و من هذا المسکین الیس قد حدث محمد بن جعفر الفکیک عن ابی معویة فقال نخ و علی در  
 اجوبہ کہما نقل عنہ سیوطی فی قوت التقوی گفتہ ومع ذلك فقد قال الحاکم حدثنا الاصح حدثننا عن  
 یعقوب الدوری قال سئلت یحیی بن معین عن ابی الصلت فقال ثقة فقلت الیس قد حدث عن  
 ابی معویة حدیث انما مدینة العلم فقال قد حدث به محمد بن جعفر الفکیک و هو ثقة عن ابی معویة  
 و فیوز ابی در نقہ الصعج علی ما نقل عنہ گفتہ وقد روى عباس بن محمد الدوری فی سواک انہ عن یحیی بن  
 معین انہ سألہ عن ابی الصلت هذا فوثقه فقال الیس قد حدث عن ابی معویة حدیث انما مدینة  
 العلم وعلی بابها فقال قد حدث به عن ابی معویة محمد بن جعفر الفکیک و ابن حجر عسقلانی در تہذیب  
 التہذیب تبرجہ ابی الصلت گفتہ وقال الدوری سمعت ابن معین یوثق ابی الصلت وقال فی حدیث انما  
 مدینة العلم وعلی بابها قد حدث به محمد بن جعفر الفکیک عن ابی معویة سوم انکی یحیی بن معین و فکیک  
 احمد بن محمد بن القاسم بن المحرز اور از حال ابی الصلت الکرده بود نیز اثبات حدیث مدینة العلم منہ جہا تخریج خطیب در  
 تاریخ بغداد علی ما نقل عنہ سیوطی فی اللالی گفتہ وقال احمد بن محمد بن القاسم بن المحرز سألت یحیی بن معین عن  
 ابی الصلت عبد السلام بن صالح الهذلی فقال الیس من یکذب فقیل له فی حدیث ابی معویة انما  
 مدینة العلم فقال هو من حدیث ابی معویة لخبز بن ابریم قال حدث به ابو معویة قد یأثم کہ عنہ  
 و کان ابی الصلت رجلا موسرا یطلب هذه الاحادیث ویلزم المشایخ فکانوا یحذرونہا و فری در  
 تہذیب الکمال گفتہ وقال احمد بن محمد بن القاسم بن المحرز سألت یحیی بن معین عن ابی الصلت الهذلی  
 فقال الیس من یکذب فقیل له فی حدیث ابی معویة عن الاعمش عن مجاهد عن ابر عباس انما  
 مدینة العلم وعلی بابها فقال و من حدیث ابی معویة و فی حدیث ابی معویة اخبر ابن غیر قال حدث به  
 ابو معویة قد یأثم کہ عنہ و کان ابی الصلت رجلا موسرا یطلب هذه الاحادیث ویلزم المشایخ و  
 کانوا یحذرونہا و علی در اجوبہ خود علی ما نقل عنہ سیوطی فی قوت التقوی گفتہ وقال ابی الصلت احمد بن محمد

اقول برار باب احلام و محاب انہام کتبہ افادہ تخریر عظام و متہرین فحلم سنیہ نوہ اند بطلان صدور این کلام  
مہرین از بحی بن معین و خصوص حدیث انامدینہ العلم و علی بابہا ظاہر و سنین ست بوجہ عدید و بر این  
سدیدہ اول انگلیحی بن مہین بجواب سوال قاسم بن عبد الرحمن الانباری تصحیح بخیر حدیث شریف نموده چنانچہ خطیب  
در تاریخ بغداد علی نقل عنہ السیوطی گفتہ قال القاسم بن عبد الرحمن الانباری سألت یحیی عن هذا الحديث  
فقال هو صحيح قال الخطيب اذ انہ صحیح مجرد ابی معویۃ و لیس بیاطل از قد رواه غیر احد عنہ و نہ تہذیب الکمال  
ابو الصلت عبد السلام بن صالح الہروی کہفہ قال القاسم بن عبد الرحمن الانباری حدثنا ابو الصلت الہروی  
قال حدثنا ابو معویۃ عن الاعمش عن مجاهد عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه  
وسلم انامدینہ العلم و علی بابہا فمن اراد العلم فلیات بابہ قال القاسم سألت یحیی بن معین  
عن هذا الحديث فقال صحيح قال ابو بكر بن ثابت الحافظ اراد انہ صحیح مجرد ابی معویۃ و لیس  
بیاطل از قد رواه غیر احد عنہ و ابن حجر قلائی در تہذیب التہذیب ترجمہ ابو الصلت گفتہ و قال القاسم  
بن عبد الرحمن الانباری سألت یحیی بن معین عن حديث حدثنا ابو الصلت عن ابی معویۃ عن  
الاعمش عن مجاهد عن ابن عباس مرفوعا انامدینہ العلم و علی بابہا الحديث فقال هو صحيح قال  
الخطيب اراد به صحيح عن ابی معویۃ از قد رواه غیر احد عنہ و از تخریر سیوطی در جامع الجوامع و ملا علی قلی  
در کثر التعلال و عبد الرؤف مناوی در فیض القدر و علامہ محمد بن اسمعیل الامیر در روضہ تہذیب و قاضی القضاة محمد بن علی  
الشوکانی در فوائد مجتبى نیز واضح و اشکار است کہ این صحیح حدیث مدینہ العلم حکم نموده کہ ہر فیما مضی و وہم انگلیحی  
بن معین بجواب کلام عباس بن محمد الدور نیز اثبات حدیث انامدینہ العلم فرمودہ چنانچہ ابو عبد اللہ الحاکم النیسابوری  
مستدرک علی الصحیحین بعد از مدینہ العلم بطریق ابو الصلت گفتہ ابو الصلت ثقہ موافق سمعت ابی العباس یقول و التاریخ  
سمعت العباس بن محمد الدوری یقول سألت یحیی بن معین عن ابی الصلت الہروی فقال ثقہ فقلت  
الیس قد حدث عن ابی معویۃ عن الاعمش انامدینہ العلم فقال قد حدث به محمد بن جعفر الفیکک  
و هو ثقہ ما ملکی و خطیب بغدادی در تاریخ بغداد علی ما نقل عنہ السیوطی فی اللالی گفتہ قال عباس الدوری سمعت  
یحیی بن معین یوثق ابی الصلت عبد السلام بن صالح فقلت لہ انہ حدث عن ابی معویۃ عن الاعمش  
انامدینہ العلم و علی بابہا فقال ما تريد و من هذا المسكين الیس قد حدث به محمد بن جعفر الفیکک  
عن ابی معویۃ و عبد الغنی بن عبد الواحد المقدسی در کتاب الکمال فی اسما الرجال ترجمہ ابو الصلت گفتہ قال عباس بن

و کذا روای صالح بن محمد الحافظ و احمد بن محمد بن محرز عن یحیی بن معین ایضا ازین  
عبارات متعده بر ظاهر بصیر واضح و تفسیر است که بن معین بخطاب مستفیدین حضرتش مره بعد اولی و مره بعد آخر  
در تصحیح و اثبات حدیث انامدینه العلم سخی جمیل فرموده شبهات ارباب ارباب و همزات اصحاب انقیاب  
را بمصقل بیان واضح و بیان واضح خویش زدود و سپس چگونه عاقلی تجویز توان کرد که این چنین نقاد کبیر و  
حافظ تحریر نسبت باین حدیث تشبیه کلمه واسمه الاصل له بر زبان آورده باشد یا آنگاه گفته شود که این حدیث  
در لول لم بسبب عدم اطلاع و غور جبارت برین کلمه باطله کرده بود و من بعد بسبب تصحیح و اثبات این  
حدیث ثریف و ارغام الف کلمه را بنحیف عود و انابت نمود و هذا هو الذی لاختاره معاصره لللیل  
الشان محمد حسن الزمان حیث قال فی القول المستحسن تنقیه من احسن تنقیه علی معنی ختم  
الاولی الحدیث المشهور الصحیح الذی صححه جماعات من الائمة منهم اشده الناس مقالا فی  
الرجال سند المحدثین ابن معین که السند عنده و واقعه الخطیب فی تاریخ و قد کان قال و لا  
لا اصل له الا انیت مختار فاضل معاصر لیکن از کلام سخاوی که زنده محققین عظام و اسوه منقادین نغلام  
سنیست واضح و واضح می شود که مدور کلمه لا اصل له از ابن معین نسبت بحدیث انامدینه العلم فی حدیث ابن  
الاحیان بی اصل محض است بلکه اگر فی الاصل ابن معین این کلمه را گفته است نسبت بحدیث انادار الحکمة  
گفته سخاوی و متعاصره نیز باید حدیث انامدینه العلم و علی بابها الحاکم فی المناقب مرشد  
والطبرانی فی معجمه الکبیر و ابوالستیم بن حیثان فی السننه له و غیرهم کلام من حدیث ابی معویه  
الضمری عن الاعمش عن مجاهد عن ابرع عن ابرع عن ابرع عن ابرع عن ابرع عن ابرع عن ابرع عن ابرع  
فی المناقب من جامع ابی نعیم فی الحلیه و غیرهما من حدیث علی بن النبی صلی الله علیه و سلم قال  
انادار الحکمة و علی بابها قال الدارقطنی فی العلل عقب ثانیها ان حدیث مضطرب غیث و قال  
الترمذی انه منکر و کذا قال شیخ البخاری و قال النیس له وجه صحیح و قال ابن معین فیما حکاه  
الخطیب فی تاریخ بغداد ان کذب لا اصل له و قال الحاکم عقب اولها انه صحیح الاسناد ازین عبارت خارج  
می بینی بصر است هوید او الحاکم است که کلام ابن معین که شمله کلمه لا اصل له می باشد متعلق بحدیث انادار الحکمة  
صادقانه نه بحدیث انامدینه العلم پس کسانیکه این کلام را از ابن معین نسبت بحدیث انامدینه العلم صادر می دانند بنا بر  
تحقیق سخاوی مرکب هم صریح و خطائے فصحی خواهند بود و متعاصره در این کلام از ابن معین نسبت بحدیث انادار الحکمة

اراد

عقب

می

ان

عقب

بن محرز سالت یحیی بن معین عن ابی الصلت فقال لیس من یکذب فقتیل له فی حدیث ابی معویه  
مدینه العلم فقال هو من تجدد ابو معویه اخبر ابن نمیر قال حدث به ابو معویه قدیم اکتم عنه وقال کان ابو الصلت  
موسر یطلب هذه الاحادیث یلزم المشایخ ویوزا باثره الصبیح بعد نقل رواه دور گفته وکذا لیس صالح بن محمد  
الحافظ و احمد بن محمد بن محرز عن یحیی بن معین ایضا فی روایة ابن محرز قال یحیی هذا الحدیث هو من  
حدیث ابی معویه اخبر ابن نمیر قال حدث به ابو معویه قدیم اکتم عنه و ابو الصلت الهروی کان رجلا  
هو سیر یطلب هذه الاحادیث یلزم المشایخ ورجح عسقله و تهذیب التهذیب بعد نقل روایت دوری گفته و قال ابن  
نعمان عن ابن معین لیس من یکذب فقتیل له فی حدیث ابی معویه هذا فقال استحسن ابن نمیر قال  
حدث به ابو معویه قدیم اکتم عنه و کان ابو الصلت موسر یطلب هذه الاحادیث و یلزم المشایخ و  
کانوا یجیدون بها چهارم اکلم بن معین بخطاب صالح بن محمد بن حبیب المعروف بجزیره اثبات حدیث مدینه العلم  
فرموده چنانچه ماکم در سید ترک علی الصحیحین گفته سمعت ابانضر احمد بن سهل الفقیه القباذی امام عصره  
بجاء ان یقول سمعت صالح بن محمد بن حبیب الحافظ یقول و سئل عن ابی الصلت الهروی فقال  
دخل یحیی بن معین و نحن معه علی ابی الصلت فسلم علیه فلما اخرج تبعته فقلت له ما تقول  
رحمک الله فی ابی الصلت فقال هو صاوق فقلت له انه یروی حدیث الاعمش عن حماد  
عن ابن عباس رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه و سلم ان مدینه العلم و علی بابها فمن اراد  
العلم فلیاتقاصن بابها فقال روهذا ذاک الھیکل عن ابی معویه عن الاعمش کما رواه ابو الصلت  
و خطیب در تاریخ بغداد علی ما نقل عنه سیوطی فی اللالی گفته و قال عبد المؤمن بن خلف النسفی سالت اباعلی  
صالح بن محمد عن ابی الصلت الهروی فقال رایت یحیی بن معین یحسن القول فیه و رأیتہ سئل عن  
الحديث الذی روى عن ابی معویه ان مدینه العلم و علی بابها فقال روهذا ایضا الفیدی قلت  
ما اسمہ قال محمد بن جعفر و فری در تهذیب الکمال گفته و قال عبد المؤمن بن خلف النسفی سالت  
اباعلی صالح بن محمد عن ابی الصلت الهروی فقال رایت یحیی بن معین یحسن القول فیه و رأیت یحیی  
بن معین عنده و سئل عن الحدیث الذی روى عن ابی معویه حدیث ان مدینه العلم فقال روهذا  
ایضا الفیدی قلت ما اسمہ قال محمد بن جعفر و عدائی در اجوبه خود علی ما نقل عنه سیوطی فی قوت المغتذی بعد  
نقل روایت دوری گفته و کذا لیس صالح بن محمد بن حبیب ایضا عن ابی معین و فری و باثره الصبیح و ذکر رواه دوری گفته

ط  
یلزم المشایخ

برای مذهب اهل سنت خیلی ضرر دارد بلکه اگر گفته اید که سیلاب فنا با اساس ان میدواند و بنای علم حرج و تعدیل را بآب  
 میرساند بجاست زیرا که جلالت مرتبت و علو منزلت ابن معین در عالم حدیث عموماً و فن جرح و تعدیل خصوصاً  
 نزد سنیان بختانست که محل ارتباط بوده باشد و شرطی از ان ازا قادات ابوعلی یحیی بن عیسی بن خریزه بغدادی و مختار  
 مختصر تاریخ بغداد و عبد الکریم بن محمد سمعانی در باب والوالوید محمد بن محمود خوارزمی و جامع مسلمین ابو حنیفه و یحیی  
 بن شریک النوری و تهذیب الاسماء واللغات و احمد بن محمد المعروف بابن خلکان در وفيات الاعیان و ابو الفدا  
 اسمعیل بن علی الاویلی در مختصر فی اخبار البشیر و محمد بن احمد زبیری در سیر النبلا و تذکره الحفاظ و غیر بن خبر و  
 کاشف و عمر بن مظفر الشہیر بابن الوردی در ثمنہ المختصر و عبد اللہ بن اسعد یافعی در مرآة الجنان و محمد بن محمد  
 الشہیر بابن شحمة الحلجی در روض المناظر فی علم الاولی و الاواخر و محمد بن احمد عینی در عمدة القاری و شیخ ابو مهدی عیسی  
 بن محمد الثعالبی المعفری در مقالید الاسانید و مخاطب در بیتان المحدثین و مولوی صدیق حسن خان معاصر در انجیل النبلا  
 و تاج مکمل سابقاً و اوضح و شکار گردید و مخاطب در باب الکائنات این کتاب تخته او را اولیٰ علمای اہلسنت و ائمہ و بنابر  
 افادہ ابن الرومی یحیی کسی بہت کہ صرف او در باب تاریخ حدیث قائل بحدیث بود و باقی دیگران قائل بحدیث نیستند و  
 راہ تجلیل می رفتند چنانچہ ابن خریزه در مختصر تاریخ بغداد گفته قال ابن الرومی ما سمعت احداً یقول  
 الحق فی المشایخ غیر یحیی بن معین و غیرہ کان یتعامل بالقول بابن خلکان در وفيات الاعیان گفته و قال  
 ابن الرومی ما سمعت احداً یقول الحق غیر ابن معین و غیرہ کان یتعامل بالقول و باقی اسمہ ہر گاہ نزد  
 ذہبی حالت او چنین روی افتادہ باشد کہ شخصی ضعیف السبب بر او حاصلی کہ با او سیدرتون بنامید و نفع عاجل بر  
 او بر آید اختیار کند باز کہم کس اعتماد باید کرد و بقول کہ استناد باید نمود و کر معتر باید داشت فان الله وانا اليه  
 راجعون و لنعم ما قیل فی مثل هذا المقام و در ہر چنین یکی و انہم کافرین پس در ہر ہر یک مسلمان بخود  
 قولہ و قال البخاری انہ منکر و لیس لہ وجہ صحیح اقول اولاً صدور این کلام جالب اللہ از بخاری  
 عظیم الاجرام در خصوص حدیث انما مدینة العلم محل منع است چہ آلف از تفریح علامہ خاوی و مقام حسنة  
 و ریافتی کہ بخاری در باب حدیث انما دار الحکمة متفقہ باین کلام گردیدہ پس ذکر ان در معرض قبح حدیث انما مدینة  
 العلم بعید از نشان تجر و تحقیق مخاطب لفظ اتفق خواهد بود و ثانیاً اگر صدور این کلام فاسد النظام از بخاری کہ المصوب اللہ  
 در خصوص حدیث انما مدینة العلم ثابت ہم شود پس مردود و منقوض و متروک و مرفوض خواهد بود بوجہ عدیدہ  
 و دلائل عتیدہ اول آنکہ مطعون و مقنوع و معیوب و مجروح بودن بخاری بقول و مثالب فطیحة



بسم تسبیح میدارم زیرا که این حدیث نیز منقول حدیث امامتیه العلمیه است ثابت و مسلم و تحقیق و محکم است و طرق و اسانید  
 این حدیث شریف و افاضات و اعلاصناد و بدیهه متعلق تحقیق و تنقید و باید بداند که غیر از این حدیث و از جمله این حدیث و علمیه و کلامیه و فقهیه  
 علمیه و تحقیق علمیه و فقهیه و از ابادی بالخصوص قابل تذکر و قدرت و کمال عجب است از مخاطب فی مقام کلامیه و علمیه  
 الانحرام را که عند التحقيق صدور آن از یحیی بن معین ثابت نیست بپشت داشت و استنباح تمام در صدر کلام خود جا داده  
 در بی موس باطل اثبات مطعونیت این حدیث شریف فتناده و افاضات و عالی و تحقیقات غالب بن معین که در شریف  
 مسانی این حدیث شریف و ترصیع مغالی این خبر بنیف از زن من الحیدر و ملحق من الرسی الاطیده میباشد  
 یک غفلت و زریده و اصله اگر دوارک حقائق و کتساه و قائلان ان نگردین وانی له ذلك و این فانه لم یحفظ  
 من افادات اعلام هذا الشأن باث و لاعین و اقتصار فقه و الحوی علی اسناد و تفهوات و اکمال الکتاب علی  
 الشیخ و المبین و باید دانست که افادات ابن معین متعلق بوضع و اثبات این حدیث متین بعد مسکت و تفهم  
 واقع شده و منجی ثابت و متحقق گشته است که سنگین و جاحدین این حدیث شریف اصلاً تاب دم زدن بر مقابل این هزاره  
 و هیچ جوانی از آن ولو کان شیخاً بر زبان بشارت ترجمان خود نمی آرد چنانچه علامه علی در اجوبه خود علی المنقل عنه  
 السیوطی فی قوت المغنی و در بیان حدیث مدینه العلم بعد ذکر سر روایت از افادات ابن معین موده و لایان کلی  
 من تکلم فی هذا الحدیث و جزه و بوضعه بحجاب عن هذه الروایات الصحیحة عن یحیی بن معین  
 و علامه فیروز ابادی در نقد الصحیح علی المنقل عنه بعد ذکر سر روایت از افادات ابن معین گفته و لیست من تکلم  
 علی حدیث امامتیه العالی بحجاب عن هذا ال و ایات الثابتة عن یحیی بن معین و ابن حجر مکی در  
 من مکیه در ذریعہ حدیث شریف نقل عن العلای گفته و لیست من تکلم فی هذا الحدیث بحجاب  
 عن هذه الروایات الصحیحة عن یحیی بن معین و از جمله شواهد صدر کلام علای و فیروز ابادی آنست  
 که ذهبی در سیر اعلام النبلا ترجمه ابوالصلت بر وی حکایت توین یحیی بن معین ابوالصلت را و اثبات او حدیث  
 مدینه العلم را باحضار ذکر کرده و بعد از آن خبر یا ضلال حواس در باب توین ابوالصلت بکلامی مهمل متفوه گردیده که این  
 ایراد و اعتراض یحیی حدیث مدینه العلم را در کشیده و چنانچه در سیر اعلام النبلا گفته و قال عباس سمعت  
 ابن معین یقول یا الصلت قد کلم حدیث امامتیه العلم فقال قد حدث به یحیی بن جعفر التمیمی  
 عن ابی معویه قلت جئت القلوب علی حب من احسن الیها و کان هذا ابی یحیی و یحیی بن معین  
 یحیی ائماً و یحیی بن معین فی الرجال مالیه بدو و یحیی بن جعفر التمیمی و یحیی بن جعفر التمیمی و یحیی بن جعفر التمیمی

افهام صحت آن بالقطع و یقین ظاهر و مستبین نموده پس بجهاد الله تعالی بعد از فایده این ناقد عظیم و جنبه فحیم که جلالت  
 شأن و علوم مکان او در علم حدیث بنابر اظهارات اکابر حضرات سنیہ کالنار علی العلم للرح و واضح است کیسکه حفظ  
 سیر از انصاف داشته باشد که از انصاف انضمام بخاری را در مقام التفات و اصفا جاذب خواهد داد و ادنی درج  
 برای آن در میزان احتفال و اعتنا نخواهد نهاد و میفرماید آنکه ابو عبد الله محمد بن عبد الله الحاکم النیسابوری در کتاب  
 مستدرک علی الصحیحین که در آن حدیث صحیح علی شرط الشیخین روایت کرده این حدیث شریف را بطرق عمیده آورده  
 صحت آن بنابر شرط بخاری و مسلم بیان میرم و تبیین حکم خود واضح و آشکار فرموده که سابق بعون الله المتع  
 پس بعد حکم بصحت این حدیث شریف و اظهار صحیح بودن آن بنابر شرط بخاری و مسلم بجهاد الله تعالی برآید  
 الاضافه واضح و ظاهر گردید که قرح بخاری درین حدیث شریف محض عصیت عناد و حجت و عوجبت و  
 لاد و ادعای منکریت آن بالیقین دعوی سربو یا نبودن و وجه صحیح برای آن عین انکار و سرسری خطا  
 والله العاکم عن التفوق بامثال هذه المفقوات والتردى فی اشیاء هاتیک الهوات  
 هشتم آنکه علامه ابن طلحه شافعی در مطالب السؤل که اعلمت سابقا این حدیث شریف را از صحیح ترمذی  
 نقل نموده و آنرا از احادیث رایجہ صحیہ و معتقد امعد و نموده پس بجهاد الله تعالی واضح و آشکار گردید که  
 علامه ابن طلحه نیز انکار سرسری بخاری عین باطل و از حلیه صحت و سداد عاری و عاقل است فحتم آنکه  
 علامه ابو المنظر یوسف بن قزغلی المعتمد و بسط ابن الجوزی در تذکره خواص الامم که حدیث فیما مضی  
 این حدیث شریف را از فضائل ثابته مشتهره و از جمله سنت ظاهره که در آن شک و ارتیاب نیست و نموده  
 پس حسب تفسیر صحیح علامه بسط ابن الجوزی نیز قرح و جرح بخاری در حدیث شریف بسیار منشور خواهد بود و هم  
 آنکه حافظ ابو عبد الله محمد بن یوسف الکلبی الشافعی در کتاب کفایة الطالب این حدیث را روایت نموده و در صدر آن کتاب  
 افاده فرموده باینکه احادیث این حدیث صحیح است پس بعد افاده حافظ کعبی که این حدیث شریف را از احادیث صحیح  
 تعدید نموده برآید بصف و واضح و واضح میشود که ادعای بخاری منکریت این حدیث را از فی وجه صحیح برای آن نشی  
 از عصیت باثره و حروریت خاصه دوست یا زد هم آنکه علامه بلال الدین سیوطی در جمع الجوامع که اسمعت  
 فیما سبق جزم بصحت این حدیث شریف فرموده و باین جزم سرسری خرم اساس تخذیع جاحدین و معاندین خرم  
 نموده پس حسب اختیار این علامه عمده الکلبی نیز نفی بخاریه نیز در باب نفی و اعتبار موجب مذنگ عار خواهد بود  
 نه قابل ذکر افتخار و و از و هم آنکه ملا علی متقی در کنز العمال که اسمعت سابقا بعون الله المتع

حسب افادات اکابر اعلام اساطین فخر منیه ثابت و مبرهن است و قد فصلنا کتبنا منیهانی کتبنا  
استقصاء الافحام و ایضا فی مجلد حدیث الغدیر من هلا لکتاب بفضل الله المنعم پس کلام او  
نزد ارباب تحقیق علی الخصوص در مثل این حدیث و شرحی از قبول نخواهد داشت دوم آنکه با خصوص نصب و اخراج  
بخاری عظیم الاعتناء بشواید صحیح و اعترافات مرید کابر سنیه و انحراف در روشن است که الا یخفی علی من طالع کتبنا  
استقصاء الافحام بفضل الله الوهاب و مجلد حدیث الولاية من هذا الکتاب پس کلام او در طعن  
شریف که از فضائل جلیله و امیر جمیل الائمة الاطیاب سلام الله علیه مانع مسک و طاب ملب است برگز قابل  
ادنی التفات هم نخواهد بود سوم آنکه این حدیث شریف را عبد الرزاق بن همام الصنعانی بدو سند صحیح روایت  
نموده که ادویت سابقا و عبد الرزاق از کابر مشایخ بخاریست و بخاری در صحیح خود جای احادیث مستکثره  
از روایت نموده که الا یخفی علی المتتبع پس هرگاه عبد الرزاق که شیخ بخاریست این حدیث شریف را بدو سند  
صحیح روایت کرده باشد باز در حسن و هو ان و مناد و بطلان قدح بخاری و در حدیث شریف نزد ارباب  
تقیظ و انبیا که در مقام ارباب و شنباه است چهارم آنکه ابو عبد الله احمد بن محمد بن حنبل الشیبانی که یکی  
از ائمه اربعه اهل سنت است و مفاخر او از دینیه بیشتر از اوست که روم احصای ان توان کرد و او نیز از اجله مشایخ  
بخاری میباشد این حدیث شریف را که ما سمعت سابقا بطرق متعدده روایت نموده و در سابق از ان فاده  
انطب خوارزم و حافظ کنجی و هشتی که روایت احمد در باب جناب امیر المؤمنین علیه السلام مقبول و برگز قابل تصدیق  
محمول است و در جلد الاتصال مثل عمود صباح است که ممکن نیست متران بر لح و از افاده سبط ابن الجوزی دریا  
که احمد در میناب مقلد و متبوع است و هرگاه او حدیثی را روایت کند رجوع بر روایت او واجبست فامعنی بسط  
ابن الجوزی برای جواب جمله ایرادات مخاصمین و اعتراضات از عین کافی و دوافعی میداند پس بعد درک این معنی  
قدح بخاری درین حدیث لائق اعتناء و التفات اعلام اثبات نخواهد شد پیغمبر آنکه یحیی بن معین که از اکابر حفاظ و  
افاضم القیاط و اجله اثبات و ارکان ثقات علمائے سنیه است و از اعظم مشایخ بخاری میباشد بکرات و مرات  
اثبات این حدیث شریف نموده و بتفصیل شرح و تفسیر آن فرمود که المستوفی لاثبات و تصحیح بخاری که شیخ بخاری است  
و بخاری از خرم افادات خوشه چینی مانوده چگونه قدح بخاری در حدیث مدینه العلم و قسطنطنیه اهل عقل سلیم  
خواهد داشت ششم آنکه ابو جعفر محمد بن جریر بن زید الطبری که ما سمعت سابقا در کتاب تهذیب الآثار و تفسیر  
هر چه حکم بصحت حدیث انما در الکتابه نموده و باختیار اتحاد آن با حدیث انما مدینه العلم برابر اعلام و اصحاب

قدح قلوب مهذبین تحقیق و تنقید خود پس بفضل تعالی ظاهر و باهر گردید که حسب تحقیق مانع این حجر که نزد  
 اهل سنت با اهل المومنین فی الجودیت ملقب باشد دعوی منکریت این حدیث که بخاری از راه نصب عدوان و بغض و  
 و نشان منجاسه بر آن شده خطائے صریح و غلطی صریح است و بخاری باطل و داهی است که این حجر را آنکه کمال جد  
 جبهه در تادیب باطل و تصحیح اضالی بخاری میدارد که الهی علی ناطر فتح الباری از اتباع این نقول باطل است  
 برده آشته به صریح حسن بودن این حدیث شریف مره اولی اعلام تحصیل و تحجیل مقتدا سبیل خود را فراموش  
 است و یکم آنکه شمس الدین سخاوی در مقام حدیثی که در حدیثیست حدیث این حدیث شریف نموده پس  
 حسب افاده او نیز دعوی منکریت این حدیث باطل محض خواهد بود و بخاری برین دعوی کاذب بجهت نقول مردود  
 والله الصائغ عن رفیع کل مشاغل بیهوش و دوم آنکه بطلان الدین اید علی در تاج الحقائق کما سمعت  
 فیما سبق حکم حسن بودن این حدیث شریف نموده و حسب این افاده نیز شاعت و فطانت دعوی باطل بخاری  
 در باب منکریت این حدیث متوجه و متواری نیست بستی و سوم آنکه محمد بن یوسف شامی در سبل الهدی والارشاد  
 کما سمعت سابقا حسن بودن این حدیث شریف را صواب دانموده پس خطا بودن دعوی بخاری در باب منکریت  
 این حدیث سامی از افاده علامه شامی نیز ثابت و محقق است و چهارم آنکه ابن حجر مکی در منجیه حسن بودن  
 این حدیث را تحقیق دانسته و در تطهیر الخیال نیز از سبب کثرت طرق حسن دانموده و در صواعق مصیوب حسن بودن  
 آن از بعضی محققین نقل کرده و بعد از آن این افادات قول بخاری بمنکریت این حدیث نزد ارباب نصفت و امعان  
 واضح البطلان و دلالت اهلوان می باشد بستی و پنجم آنکه محمد طاهر فتنی در تذکره در مقام نقب قدح این حدیث شریف  
 افاده علانی و ابن حجر شمس بر تحقیق این حدیث منفی ذکر نموده که کما سمعت سابقا پس بحسب تحقیق او نیز  
 نقول بخاری در کمال بطلان و فساد و سقوط و انهدا خواهد بود بستی و ششم آنکه محمد حجازی شعرائی در فتح المولی  
 النصیری شرح الجامع الصغیر علی ما نقل عنه الغیری فی اسراج المنیر این حدیث شریف را حسن غیره گفته پس بخاری  
 تحقیق این حدیث نیز دعوی منکریت آن که از بخاری سرزده محض ادعای فاسد و نقول کاسر خواهد بود  
 بستی و هفتم آنکه عبدالحق دهلوی در اسامی الرجال مشکوٰۃ از ابن حجر تحسین این حدیث نقل نموده و در لمعات  
 شرح مشکوٰۃ افاده کرده که نزد این حدیث شریف را تحسین فرموده است و نیز در آن کتاب کلام علامه فرموده  
 که متعلق با ثبات و تحقیق این حدیث شریف است و مشتمل بر قریب هجده مجسم به بودن آن میباید دانوده  
 پس قول باطل بخاری در قدح این حدیث نزد او نیز از درجه اعتنا ساقط و از مرتبه قبول مایط خواهد بود

کلام و مقال متعلق استمال سیوطی عمده اهل الکمال در باب خرم بصحت این حدیث منیر بلاد و ذکر آورده پس نزد  
 علامه متقی نیز قدح و انکار بخاری قول شنیع و عمل فطیح خواهد بود و سیر و هم آنکه محمد صدر عالم در معارج العلی  
 همین کلام سیوطی عالیه مقام در مقام اثبات اعلیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام نقل کرده و بلا تشکیک و  
 ارباب آرائین نود پس نزد او نیز قدح بخاری در بخاری باطل و مضحک خواهد بود چهارم آنکه مرزا محمد  
 یحسین که ادیت سابقا این حدیث شریف را در کتاب نزل الابرار بما صرح من مناقب اهل البیت  
 که در آن التزام بر ادعای صحیح نموده آورده پس حسب فاده این محقق جلیل المقدار نیز تفوه بخاری خطا  
 و اضع و غتا فافح است یا نزد هم آنکه علامه محمد بن اسمعیل الایمری الصغالی در کتاب و ضمه ندیه که اعرفت  
 با تمام تمام اثبات این حدیث متین النظام نموده رنگ ارباب از صفحات خواطر ارباب الباب دوده پس بحدیث  
 قتالی واضح دلالت کرده که حسب اختیار این چند نهاد نیز نقول بخاری تا کتب نهاده استقامت و سدادست نشان نزد هم  
 آنکه مولوی حسن زمان معاصر در قول حسن که سمعت نبض مریم این حدیث شریف را حدیث مشهور و صحیح فرموده  
 و تصحیح کردن جماعات ائمه سنی از بسبب این شیعین ظاهر نموده و بر ظاهر است که هرگاه این حدیث شریف نزد فاضل معاصر  
 مشهور و صحیح بوده باشد جماعات ائمه سنی فضلا عن جماعه واحده تصحیح آن پرداخته باشند یقینا و حتما و قطعاً  
 و بزمائز و حضرتش قدح و جرح بخاری از ندیه صدق و صواب عاقل و عاری و موجب کمال بذلت و خواری خواهد بود  
 هفدهم آنکه حافظ محمد بن یوسف کجی در کفایه الطالب که سمعت سابقا بعد روایت این حدیث شریف بحد  
 خواری و باین عباس گفته هذ حدیث حسن عالی پس حسب این فاده حافظ کجی ظاهر و باهر گردید که دعوی بخاری  
 در باب بکایت این حدیث شریف باطل و مردود و زائف و مطرود است و هر چه آنکه علامه صلاح الدین اجماعی در مجمع  
 بحسن صحیح بودن این حدیث شریف نموده در مریم بر فاحش منکرین آن فرموده که ادیت سابقا  
 من کتاب التکت الیدیع السلیوچی پس بحدیث فاده او نیز بطلان دعوی منکر بودن این حدیث شریف  
 که از بخاری ضعیف عناد الحق المنیف سرزده واضح و ظاهر گردید و هر چه آنکه علامه محمد الدین فیروز آبادی  
 در کتاب نقد الصحیح که سمعت سابقا تصریح فرموده باینکه این حدیث شریف بدو جن  
 صحیح به منتهی میشود پس بعنوان التقدیم بطلان دعوی بخاری در باب منکریت این حدیث شریف از فاده فیروز آبادی  
 عمده الکبائر بر ارباب نقد و اعتبار واضح و اسکار گردید بسم الله علامه ابن حجر عسقلانی در فتاوی خود و نیز در  
 ابواب احادیث مستقیمه سراج فقهیه که احکمت فیها مضی بکمال ملاحظه حسن بودن این حدیث شریف اختیار نموده

له وجه صحیح نیز میباشد بنقل آورده معترض مردود و مخترم مردود بودن آن واضح و واضح فرموده چنانچه در  
فتاوی ای حدیثیه میفرماید و اما حدیث انما مدینه العلم و علی بابها فهو حدیث حسن بل قال المحاکمه  
قول البخاری لیس له وجه صحیح و الترمذی منکر و ابن معین کن به معترض و ابن ذکریه ابن جوزی  
الموضوعات و تبعه لاندھی علی ذلك پس هرگاه نزد ابن حجر با اینهمه تعصب و تعصب که بر توفیقی نیست قول بخاری  
در باب این حدیث شریف قابل اعتنا و لائق احتفال نبوده بلکه مورد اعتراض و محل انتقاض گردد شاہ صاحب انسوار  
نیست که این چنین قول واهی جالب تلباسی را منظر المتدلی میوثر التلباسی بمقابل کمال حق نقل فرماید و در مقام  
اثبات مطعونیت این حدیث شریف بآن احتجاج نمایند و کمال مجانبیت خود از تحقیقات اکابر علمای خویش فرار و  
ارباب خبرت ننهند و در احوال و ملاقات در اثبات باطل لجلج و اختیای خطای اعوج و هندسی و ششم  
علامه سیوطی در کتاب در منتشره باوصفیکه انکار این حدیث شریف از بخاری ذکر نموده لیکن اشتدای بآن نکرده رجحان  
حسن بودن این حدیث ظاهر نموده که اسلف پس هرگاه نزد علامه سیوطی قول بخاری قابل التفات و اعتنا نبوده باشد  
ذکر فرمودن شاه صاحب آنرا بمقابل کمال حق ناشی از کمال شرم و حیا خواهد بود سی و هشتم آنکه علامه نور الدین سیوطی  
در جواهر العقیدین باوصف نقل قول بخاری و زنی برائے آن نگذاشته بلکه اثبات و احقاق این حدیث شریف  
اعلام تحجیل و تغییر آن جاحد عزیزی را فرستاده پس ذکر چنین قدح موهون و جرح مطعون خبر آنکه کاشف از مباهات صاحب  
و تلیف و باطیل و تزویق اضالی باشد مضمهر شرم نیست سی و هشتم آنکه ملا علی قاری در مرقاة شرح مشکوٰۃ قدح  
این حدیث از بخاری ذکر کرده لیکن در مقام استدراک اثبات و احقاق این حدیث شریف مایه تعمیر و تندید بخاری وید  
اندوخته پس ذکر نمودن شاه صاحب چنین قدح مردود و متعقب سبب کمال حیرت و عجب است سی و نهم  
آنکه علامه متاک و دنیض القدر قدح بخاری غریز این حدیث رفیع اثر نقل نموده و متعقب منقوض و موهون و مرغوض  
بودن آن با فادات جمعی از ائمه اعلام و اساطین فخام خود واضح و واضح فرموده پس کمال عجب است که شاه صاحب  
این قدح قدح و جرح مطروح را بکمال خوشدلی و زساط نقل میفرماید و محاطی تحقیقات اکابر محققین و عاظم منقدین  
فریب خود و باب موهونیت آن منظور نظری نمایند چه عالم آنکه قاضی شفاء اللہ بانی پستی که حسب افادۀ مخاطب  
کما فی الامتحان النبلا سبقی وقت بود در صیف مسلول تهرج بخاری درین حدیث ذکر کرده لیکن بزرگوار  
نصف ناصواب بودن آن را پس داده ابن حجر واضح نموده بلکه بعد نقل حسن بودن این حدیث شریف از ابن حجر فرموده  
نموده که بکثرت شواهد حکم بصحت این حدیث توان نمود هرگاه حال قول بخاری بخیر رسیده باشد کفایت نماید بر قابل التفات ندانسته بلکه

محبت و هشتم آنکه علی غرضی در سراج منیر کجادیست فیما سلف حسن بودن این حدیث از شیخ خود محمد بن زکی  
 الشمرانی نقل کرده پس نزد او هم تقول بخاری از طریق صدق و سداد عاری خواهد بود و سست و نهیم آنکه نوالدین  
 شبر الحسی در تیسیر المطالب بهیچا علمت حسن بودن این حدیث را ثواب انموده پس خطای بخاری در دعوی  
 منکریت آن نزد این جبر محقق نیز ثابت و محقق خواهد بود سی ام آنکه محمد بن عبد الباقی الزرقانی در شرح  
 صواب لدینة كما مضی سابقا تصویب حسن بودن این حدیث نموده و این معنی مستلزم تخطی بخاری است  
 و ادعای منکریت او پس بجهت نقلی خطای منکر بخاری درین باب حسب افاده این جبر نقاب بلاد  
 تحفا و احتجاب ثابت گردید و لله الحمد علی ذلک سی و یکم آنکه محمد صباغ المصری در اسعاف الراغبین کما  
 مضی از بعض محققین تصویب حسن بودن این حدیث شریف نقل کرده و این معنی نیز بجهت در ثبوت خطای  
 بخاری که جرأت بر دعوی منکریت این خبر منیف نموده کافی و کافی است سی و دوم آنکه قاضی القضاة محمد  
 بن علی الشوکانی در کتاب فوائد مجموع تصویب حسن بودن این حدیث شریف از ابن حجر عسقلانی نقل کرده  
 و خود نیز از اصحاب انموده پس خطای بخاری در دعوی منکر خویش حسب افاده علامه شوکانی که شیخ الاسلام  
 و سلطان العلماء امام الدین و خاتمة الحفاظ سنیه میباشند نیز ثابت و محقق گردید سی و سوم آنکه زر حسن  
 محدث در تفریح الاحباب کما سمعت بودن این حدیث شریف حدیث حسن علی الصواب مصرح نموده  
 افاده این محدث مشهور نیز لطال دعوی پر کذب و زور بخاری نکو علی الوجه الحسنی نماید و در خبیث و خیار  
 متعنت مهندار کما ینبغی می آفرید سی و چهارم آنکه بدرالدین الزرکشی در لالی مشوره باوصف آنکه تجاسر  
 بخاری در قیج این حدیث شریف اولاً نقل کرده لیکن من بعد بطریق تعقب تحقیق علامه علای متعلق بانیات  
 حسن بودن این حدیث ذکر فرموده کمال و بهن و هو ان طعن بخاری رس ذوی الشنان بر اصحاب لعلام  
 ارباب افهام واضح و لایح نموده و از تصریح علامه مناوی در فیض القدر کما سمعت سابقاً ثابت است که  
 علامه زرکشی بطریقت افاده کرده که این حدیث بوجه احسن متعجب بمنتی میشود و ضعیف هم نیست چه جای آنکه  
 موضوع باشد و ازین افاده در کمال ظهور است که جسارت سرسختان بخاری نزد علامه زرکشی از خیر صواب  
 نهایت دور و حسب تحقیق آن منقادین متروک و مهجور میباشد سی و پنجم آنکه ابن حجر مکی در فتاوی هدی  
 در صد کلام بصرحت تمام حسن بودن این حدیث بلکه حسب قول حاکم ترقی آن بمرتبه صحیح مصرح فرموده من بعد  
 رغماً لا تواف الجاحدين و تمعناً لا رؤس المعاندين بعض اقل زائفة مستلمه قریح این حدیث که از جمل ان قول بخاری



ترمذی از جامعہ خبر اعتراف و اقرار نموده و بظاہر است کہ اگر خود ترمذی درین حدیث شریف قاضی میبود این نام معتبر  
و معتد میبود و مخصوص این مقام از ذکر آن خبر و سکوت نمینمود پس واضح و ظاہر گردید کہ نسبت قدح این حدیث شریف  
سببری ترمذی باطل محض و کذب صرف است چهارم آنکہ علامہ علی اعلی اللہ مقامہ در کتاب ہنج الحج ارشاد فرمودہ  
و روی الترمذی فی صحیحہ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قال انما مدینۃ العلم وعلی بابہا  
و این روز بہان در کتاب الباطل خود بجاوب آن گفتہ و اما ما ذکرہ من صحیح الترمذی فصیح و ازین عبارت  
واضح است کہ بن روز بہان در نقل این حدیث شریف از صحیح ترمذی تصدیق جناب علامہ نموده بنفس صریح بر صحیح  
بودن آن روان ارباب ارباب علی وجہ الکمال فرمودہ و ظاہر است کہ اگر ترمذی خود قدح این حدیث میکرد و آنرا غریب  
مسکرمیدانست این روز بہان در جواب علامہ ضروریان تعرض مینمود و ہرگز راہ اعتراف و تصحیح ان نمی پیمود و  
ہذا من الظہور بجان لا یخفی علی اصحاب الاحیاء پیچیدہ آنکہ حسین بن معین الدین المیسنبی این حدیث  
شریف را در مقام احتجاج و استدلال از جامع ترمذی نقل نمود و چنانچہ در فوائد شرح دیوان جناب امیر المومنین  
علیہ السلام گفتہ و بحکم انما مدینۃ العلم وعلی بابہا کہ در جامع ترمذی مسطور است و از امینان الحکمۃ و  
علی السانہ کہ در رسالہ عقیدۃ الام غزالی مذکور است بظاہر این طریق اقبال و شاربان رقیق عرفان واجب است  
کہ متوجہ باشند بباطن ملکوت موطن حضرت امیر المومنین الخ و واضح و لا یخفی است کہ اگر خود ترمذی قاضی درین حدیث شریف  
میبود علامہ میبندی روایت او را در معرض احتجاج و استدلال ذکر نمود ششم آنکہ محمد بن یوسف شامی  
در رسل الہدی والرشاد ذکر اسمائے جناب رسالتاب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم گفتہ **مدینۃ العلم**  
روی الترمذی و غیرہ صریحاً انما مدینۃ العلم وعلی بابہا و الصواب انہ حدیث حسن الخ  
ازین عبارت ظاہر است کہ علامہ محمد بن یوسف شامی در مقام احتجاج باین حدیث شریف روایت کردن  
ترمذی را بطلان تمام ذکر نموده و ظاہر است کہ اگر ترمذی درین حدیث راہ قدح و جرح می پیمود مثل علامہ شامی یا  
جائز نبود کہ محض روایت کردن آنرا باو منسوب ید و از ذکر قدحی کہ خود ترمذی برین حدیث وارد نموده اعراض  
فرماید بہ قلم ابن حجر کی در صواعق بحار سابقا روایت کردن ترمذی این حدیث شریف را در مقام اثبات  
ذکر فرمودہ و بیچ قدحی از درین حدیث نقل نموده و ظاہر است کہ اگر قدح ترمذی درین حدیث اصل میداشت  
ابن حجر از نقل ان باز نمی ایستاد و بیک روایت کردن او در مقام اثبات و لا تحقیق نمیداد ہشتم آنکہ مرزا محمد دوم  
نواقض این حدیث شریف را از ترمذی بلا قدح و جرح آورده و یہ ثبت کردن آن در فضائل جناب امیر المومنین علیہ السلام

بنايات ناصواب بودن آن برخاسته باشد پس احتیاج مخاطب بان محل کمال استدلال و استظهار باب اسلمع  
والله را خواهد بود **قولها** و قال الترمذی انه منكر غريب **اقول** کسانیکه به تحقیقات علماء  
محققین را خواهد بود کلامی منقذین کبار برشته اند و همت والا همت خود را بجهیز حق از باطل و افزای از باطل گشته  
بخوبی میدانند که سادت ترمذی از ترویج حدیث انامدینه العالم میرسد و میرسد و نسبت طعن بر یحیی شریف بسوی او  
از جهلیت عاقل و معصی بلکه ترمذی و الاستقام بر وایت و اخراج یحیی و توفیق الایرام و هیچ عظیم الاحترام خود نشتر  
نیز از بزرگ دیده بلکه بنابر تصریح بعضی اعظام نمیه تحسین یحیی و توفیق الایرام و هیچ عظیم الاحترام خود نشتر  
بترمذی فرموده اند سراسر باطل و ناصواب و مثل بنایش بر است بر وجه عدیده اول آنکه ابن طلحه شافعی  
یحیی شریف را از صحیح ترمذی در معرض احتیاج و استدلال نقل نموده چنانچه در مطالب السؤل در بیان معنی  
انزع یحیی گفته و لم یقل بل از منه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یزید الله تعالی علما حتی قال له رسول الله  
صلی الله علیه و سلم فیما نقله الترمذی فی صحیحہ بسند عنده عن انا مدينه العلم و علی بابها و طاهر  
الترمذی در یحیی قریح میکرد و چگونه این طبع بر وایت او استدلال میکرد و از ترویج او اعراض میورزید و و هم آنکه ابن  
طلحی این حدیث شریف را جاسه دیگر نیز در معرض استدلال و احتیاج از صحیح ترمذی نقل نموده چنانچه در مطالب السؤل  
در بیان شواهد علم و فضل قبایل المؤمنین علیه السلام گفته و من لا یاروا الا اهما الترمذی فی صحیحہ بسند  
و قد تقدم ذكره فی الاستشهاد فی صفة اهل الموده بنین بالانزع الباطن ان رسول الله صلی الله علیه  
وسلم قال ان مدينه العلم و علی بابها و نقله الامام ابو محمد الحسین بن مسعود القاضی البغوی فی کتاب  
الموسوم بالصالحین رسول الله صلی الله علیه و سلم قال ان ادادا الحکمة و علی بابها آنکه صلی الله  
علیه و سلم خصل العلم بالمدينه و الذی بالحکمة لما کان العلم واسع انواعا و ابسط ففوا و اکثر شعبا  
و اعم فائدة و اعم ففعا من الحکمة خصص الاعم بالاکبر و الاخصص بالاصغر الى اغوا سبانی الشفاء الله  
تعالی فیما بعد و بر ظاهر است که استدلال علامه ابن طلحی بر حدیث شریف در مقام و در مقام سابق بنی ترمذ  
ترمذیست پس اگر خود ترمذی در ان قریح مینود هرگز چنین علامه کمال بالاحتیاج و استدلال نمیکرد و سوم آنکه  
ابن تیمیه در منهاج گفته و حدیث انامدینه العلم اضعف و اوهی و لهذا انما یعد فی المصنوعات  
وان رواه الترمذی و ذکره ابن الجوزی و بین ان سائر طرق موضوعات این عبارت واضح و الا شرح است  
که ابن تیمیه با وصف کمال کمال و غایت دل و خود بر سر قریح و جرح یحیی شریف رسیده لیکن در باب روایت کردن

که زرقانی براسه اثبات بودن بدینة العلم از اسامی آن جناب صلی الله علیه و آله وسلم حدیث انا مَدِیْنَةُ الْعِلْمِ  
را ذکر کرده و در مقام اثبات آن روایت کردن ترمذی آنرا نیز ثابت نموده و ظاهرست که اگر خود ترمذی قاض  
در بخندیش میبود ذکر روایت کردن او در مقام اثبات و احتجاج از مثل زرقانی بظهور نمی رسید یا نیز درهم نگذشت  
بن علی الصبان المصری و اسحاق الراغبین که حدیثی فیما مضی در مقام اثبات بخندیش تصریف روایت  
کردن ترمذی را ذکر نموده پس حسب فائده فاضل صبان نیز دعوی صدر و قریح بخندیش از ترمذی عمده الاعیان  
در کمال و حسن و بویان خواب بود نشان زدیم آنکه علامه عجمی در ذخیره المال که اسمعت سابقا در شرح شعر  
و دعوت الحق و باب العلم به و اعلم الصحیح بکل حکم کفایت و اخراج الترمذی انه قال صلی الله علیه  
و سلم انا مَدِیْنَةُ الْعِلْمِ و علی باها فمن اراد العلم فلیات المأبذ لهذا كانت الطرق والتسلک واجتبه  
الیه از اخبارت و اخصت که علامه عجمی حدیث بدینة العلم را بر روایت ترمذی و در مقام اثبات باب العلم و اعلم الصحیح  
بودن جناب امیر المؤمنین علیه السلام وارد نموده و بر ظاهرست اگر ترمذی در بخندیش شریف مرتکب قبح حدیث و  
عجمی جایگزین نمیداشت که بر روایت مقدمه خود ترمذی در مثل این مطلب احتجاج و استناد میکرد و ذلک ظاهر کل  
الظهور و لکن من لم یجعل الله له نورا فاما له من نور بعد هم آنکه حسب نصیحه شیخ عبد الحق دملوی در  
لمعات شرح مشکوٰۃ ثابت و تحقیق است که ترمذی بخندیش شریف نموده یعنی بخندیش را حدیث حسن گفته  
و هذه عبارت که اسمعت سابقا و اعلم ان المشهور من النسخ المحدث فی هذا المعنی انا مَدِیْنَةُ  
العلم و علی باها و قد حکم النقاد فی واصله من اوافی التالیف عبد السلام و کان سبعا و قد حکم فی و  
صلح هذا الحدیث المحاکم و حسنه الترمذی الخ ازین عبارت کمال ظهور و اوضح و دلالت بر آنست که کلمه بخندیش  
شریف را تصحیح کرده و ترمذی تحسین آن نموده پس بحدیث ظاهر و باهر گردید که علاوه بر این باطل شاه صاحب بر باب  
فتح ترمذی خطی از واقعیت ندارد بلکه کذب صریح افزای فضیح و عصبیه شنیع و فریضه فطیعی باشد و ترمذی عظیم  
التبشیر و الاثقان در صحیح جلیل الشان خود اخرج بخندیش را و فی آنجا نموده است علاوه بر اخرج و  
ادراج تحسین آن جسم بنیان ارباب بغض و دشمنان نیز فرموده فلله دره و علیه اجره و غیر هم  
آنکه سیوطی در کتاب التلک البلیات که آنرا بالمختص برای بیان نقیبات خود بر موضوعات ابن الجوزی  
تصنیف نموده که اسمعت سابقا گفته حدیث انا مَدِیْنَةُ الْعِلْمِ و علی باها آورده و محدث علی  
و ابی عیسی و جابر و قتیب و علی بن ابی حمزة و غیره از حدیث جابر بن عبد الله که

راه از ان بان سپرده چنانچه گفته ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ان امة مدينة العلم وعلى ائمتها  
 اخراج الترمذی و پطاهریست که اگر ترمذی در بخاری قدح میگردم زانچه درم که تعصب و تعنتش معلوم ارباب  
 معلوم است هرگز نیست خود را بر اثبات این حدیث در فضائل جناب امیر المؤمنین علیه السلام بر نمی گماشت و در  
 صورت ذکر خود را از نقل قدح و جرح ترمذی در ان باز نمیداشت نه هم گفته شیخ بن عبد الله العیدروس  
 در عقد نبوی روایت کردن ترمذی این حدیث شریف را در مقام اثبات ذکر نموده کما در تفسیر فیما سبق  
 و این معنی بچند اندک دلالت بر عدم صدور قدح این حدیث از ترمذی دارد و قد مضی تقریبه لقا و هم گفته  
 محمود بن محمد شیخانی القادری و صراط سوسی و مقام اثبات این حدیث شریف روایت کردن ترمذی را ذکر  
 نموده و انچه باینه لطلان صدور قدح این حدیث از ترمذی واضح و لا محاله میشود باز و هم گفته شیخ عبد الحی دهلوی در  
 رجال مشکوٰۃ در مقام اثبات این حدیث شریف اخراج ترمذی را ذکر نموده و این افاده نیز بحدیث النان مسند لطلان  
 صدور قدح این حدیث از ترمذی می باشد و از و هم گفته نور الدین شبر المسی فی تیسیر المطالب سنیہ و شرح آثار  
 جناب سالتاب صلی الله علیه و آله وسلم کما سمعت سابقا گفته قوله مدینه العلم روی الترمذی  
 و غیره من فروعنا ان امة مدینه العلم و علی بابها و الصواب ان حدیث حسن کما قاله الحافظ العلامی  
 و ابن حجر ازین عبارت واضح است که شبر المسی در مقام اثبات اسم مدینه العلم برای جناب سالتاب صلی الله علیه و آله وسلم  
 این حدیث شریف را آورده و روایت کردن ترمذی از اثبات نموده و این معنی نیز برای ابطال دعوی قدح ترمذی  
 در بخاری شریف کافی و بسند است سیر و هم گفته ابراهیم کریمی کورانی در نبراس کما سمعت فیما مضی  
 گفته و اما انه باب مدینه علمه ففی قوله صلی الله علیه وسلم ان امة مدینه العلم و علی  
 بابها رواه الزهراء و الطبرانی فی الاوسط عن جابر بن عبد الله و الترمذی و الحاکم عن علی ازین عبارت  
 ظاهر است که ابراهیم کریمی در مقام اثبات بودن جناب امیر المؤمنین علیه السلام باب مدینه علم رسول الله صلی الله علیه  
 و آله باب القبول این حدیث شریف را ذکر نموده و در مقام اثبات ان احتجاج تجزیه ترمذی نیز نموده و هذا ايضا  
 تمایذ قدح و در قدح هذا الحدیث عن الترمذی الملتف چهار و هم گفته محمود بن عبد الباقي الرزقانی  
 و شرح مواهب لدنیة در مقام شرح اسمای جناب سالتاب صلی الله علیه و آله وسلم کما سمعت فیما سبق  
 گفته مدینه العلم کما قال صلی الله علیه وسلم ان امة مدینه العلم و علی بابها رواه الترمذی و الحاکم و  
 صححه و غیره عن علی و الحاکم ايضا و الطبرانی و ابوالشیخ و غیرهم عن ابرعابین الخ ازین عبارت پدید

السنة في شهر رمضان توفي ابو الفرج عبد الرحمن بن علي بن الحزري المحبب الواعظ ببغداد و  
تصانيفه مشهورة وكان كثير الوقعة في الناس لاسيما في العلماء المخالفين لمذهبه والموافقين  
وكان مولده سنة عشر وخمسمائة والوفاء الايلي ومختصر في اخبار البشر در واقع سنة سبع وتسعين وخمسة  
كفته وفيها في رمضان توفي ابو الفرج عبد الرحمن بن علي بن الحزري المحبب الواعظ المشهور وتصانيفه  
مشهورة وكان كثير الوقعة في العلماء وكان مولده سنة عشر وخمسمائة وحسين بن محمد وياركبري وزياد  
فهمس كفته وفي سنة سبع وتسعين وخمسمائة مات ببغداد مشيخة الوقت العلامة جمال الدين ابو الفرج  
عبد الرحمن بن علي بن الحزري المحبب الواعظ ببغداد صاحب التصانيف وتصانيفه مشهورة وكان كثير  
الوقعة في الناس لاسيما العلماء المخالفين لمذهبه وكان مولده سنة عشر وخمسمائة كذلك في الكامل و  
ابن اثير وزياد كامل وروايت سنة ثلاث وستين وخمسمائة وترجمة عبد الكريم سمعاني كفته وقد جمع مشيخته في  
عدتم على ربيعة الاف شيخ وقد ذكره ابو الفرج بن الحزري فقطعه من جملة قوله فيه انه كان ياخذ  
الشيخ ببغداد ويعبر به الى فوق هرعيسى فيقول حدثني فلان بما وراء النهر وهذا بارد جدا فان الرجل  
سافر الى ما وراء النهر حقا وسمع في عامة بلاده من عامة شيوخه فاي حاجة به الى هذا التدليس  
البارد وانما ذنبه عند ابن الحزري انه شافعي وله اسبق بغيره فان ابن الحزري لم يبق على احد الا مكره  
والوفاء لمختصر في اخبار البشر در واقع سنة ثنتين وستين وخمسمائة بترجمة عبد الكريم سمعاني كفته وقد جمع  
مشيخته فزادت عدتم على ربيعة الالف شيخ وقد ذكره ابو الفرج بن الحزري فاوقع فيه من جملة  
قوله فيه انه كان ياخذ الشيخ ببغداد ويعبر به الى فوق هرعيسى ويقول حدثني فلان بما وراء النهر  
وهذا بارد جدا لان السمعاني المذكور سافر الى ما وراء النهر حقا فاي حاجة به الى هذا التدليس وانما  
ذنبه عند ابن الحزري انه شافعي وله اسبق بغيره فان ابن الحزري لم يبق على احد غير الحنابلة وابن الرومي  
وترجمة لمختصر في اخبار البشر در واقع سنة كورة بترجمة عبد الكريم سمعاني كفته وكان ابن الحزري يقول انه  
كان ياخذ الشيخ ببغداد ويعبر به الى ما فوق هرعيسى ويقول حدثني فلان بما وراء النهر وهذا  
بارد فاسم حاجته للسمعاني الى هذا التدليس وقد سافر الى ما وراء النهر وذنبه عند ابن الحزري  
انه شافعي فان ابن الحزري لم يبق على احد غير الحنابلة والي محمد بن عبد الله بن اسود باغعي در مرة الجان كفته سنة  
خمس وتسعين وخمسمائة فيما بغت الخليفة خلع السلطنة لخوازم شاه وفيها اخرج ابن الحزري

ازین عبارت واضح و ظاهر است که ابن الجوزی حدیث امامانیه العلم را بر روایت جناب امیر المومنین علیه السلام واجب است  
و جابر و موضوعات وارد نموده و علامه سیوطی در مقام رد حسارت او برآمد و فادیه نمیداد که روایت جناب امیر المومنین علیه  
السلام را ترندی و حاکم اخراج کرده اند پس بحمد الله تعالی ثابت و محقق گردید که ترمذی حدیث امامانیه العلم را بر روایت  
جناب امیر المومنین علیه السلام اخراج ننموده و این طایفه اخراج او همچنین واقع شده که قابل استدلال و احتجاج بر فادیه حسین است  
واضح الغجاج است و ظاهر است که اگر ترمذی در بخیریت شریف متکلم طعن قدح میگردد و احتجاج باخراج او در رد  
حسارت ابن الجوزی بان برگزیده است نیست و ذلک ظاهر کل الظهور نور و هم آنکه سیوطی در لای مصنفه کما  
در بیت سابقه بعد نقل قدح ابن الجوزی در بخیریت شریف گفته قلت حدیث علی اخراج الترمذی حدث  
ابن عباس اخوجه المحاکم المستدرک الفیاض ازین عبارت واضح است که علامه سیوطی اخراج ترمذی را در رد  
حسارت ابن الجوزی ذکر میکنند و بان استدلال و احتجاج همینان پس بحمد الله تعالی ظاهر و باهر گردید که اخراج ترمذی این  
حدیث شریف را حق ثابت و صحیح است و دعوی قدح ترمذی در آن باطل محض و هیچ بسم الله علامه شوکانی  
در نوامیس مجموعه کما سمعت سابقه اولاً قدح این حدیث شریف از بعض متغنین نقل کرده و من بعد و معرض جواب  
از آن گفته واجب عن ذلك بان محمد بن جعفر البغدادی الفیدی قد وثقه شیخی بمعین و ان  
ابا الصلت الهرمی قد وثقه ابن معین و المحاکم قد سئل عی عن هذا الحدیث فقال صحیح و غیر  
المؤمنین علم فزعوا و اخراج المحاکم فی المستدرک عن ابن عباس من فزعوا و قال صحیح الاسناد الا ان شیخنا قدح کما علامه شوکانی  
جواب قدح این حدیث شریف امور عدیده نقل کرده که از جملة این اخراج ترمذی نیز منبیا است پس بحمد الله تعالی واضح و  
لا محذورید که اخراج ترمذی این حدیث شریف را در مقام جواب قدح آن لائق تشک و استدلال است و ادعای  
قدح ترمذی در آن بحت افتراء عن ابن خلد و کفی الله المومنین القتال - قول ما ذکره ابن الجوزی فی  
الموضوعات اقول احتجاج مخاطب با صفات مذکور کردن ابن الجوزی این حدیث شریف را در موضوعات از  
طرائف احتجاجات و غرائب استدلال است زیرا که بنابر افادات اکابر علمای اعلام و تقریحات افاض کملای عظام  
و تحقیقات منقذین و الامام مقام و منقذین ذوی الاحترام سید بن الجوزی و کتاب الموضوعات او هر دو از وجوه  
اعتبار و اعتماد سافل و ساقط و از مرتبه کون و استناد نازل و باطل میباشد در مقام شرط از کلمات و بنده  
از عبارات که مصدق کلام عبد استهام باشد بگوش حقائق نموش باید شنید و بهر کافی و وافی از تفکر و اعتبار و تفهم و  
استنباط باید گردید غرض الدین بن الاثیر الجزری در تاریخ کامل در وقایع سنه سبع و تسعین و خمس مائه گفته و فی هذه

قدح ابن الجوزی

نور  
اندر کان

قد غنی شایه بفضل و کتابه متقشفاً غلیظاً خشناً عاها الله بعد عن طریقه القوم و محبتهم و الاحتفا  
 فیهم و اشتد من ذلك كله انه كان بغدادی زمن سیدی الشیخ محیی الدین عبد القادر الجیلانی و کان  
 محرراً من برکات محبت و حسن عقیدت و کان یسلك معه رضی الله عنه طریقه الاجتناب  
 الاستنکاح حتی کان الله صنف کتابانی ذکر هاد زمانه ببغداد و غیره من البلاد و له یکما بحجیل  
 ذکره رضی الله عنه و کان هاد منه جملاً و غیره و ابطاه العلوم و الفضائل و ذکر الشیخ الکامل العارف  
 بالله خواجہ محمد باقر ساقی سره فی الفصول السنه فی ذکر ابن الجوزی و هو الشیخ الحافظ ابو الفرج  
 عبد الرحمن بن علی بن محمد بن علی البکری البغدادی المعروف بابن الجوزی و کان اماماً حافظاً قصصاً  
 متبحراً فی انواع العلوم مصنفات و ما و کان له مائتان و خمسون تصنیفاً و کان صاحب القبول التام عند  
 الخا ص العالم و کان ولادته ببغداد فی سنه ثمان و خمسمائده و توفیه بهانی رمضان سنه سبع و  
 تسعين و خمسمائده و اخرج من بحیر و لسط سنه خمس و تسعين و تسعمائده و قد بقی المطبوع خمسین بسبب الحکامه  
 علی الشیخ عبد القادر قطب الاولیاح المفا و کان اکابر الجوزی المذکور علیه و غیره من الشیوخ اهل المقار و حجت الخد کان و  
 تلبیس الشیطان و الغر و العجب منه فی انکاره علیهم و بحاسن کلماتهم و ذکر مقاماتهم و حال انقراضهم  
 یطرح کلامه فلو سلمه ابن الجوزی من طبعه و انکاره علی الشیخ علماء الباطن لبقیه مکتسبات الحاصل الحسن و  
 الجوزی نسبة الی موضع یقال له فرضه الجوزی و ابوه کان یعمل المصفر و کان ولده محیی الدین یوسف  
 محتسب بغداد و توفی تد ریس المستنصریه بطائفة الخنایله انقی و تیز شیخ عبد الحق و هو شرح فارسی شکوه  
 ترجمه ابن الجوزی گفته و ابن جوزی را کتابت مشهوره می تلبیس الیس بیان کرده است و روی طریقیهای که راه یافته  
 است شیطان بطائفت مردم و واقع شده اند و بدعت و خلاف سنت خصوصاً بر طائفه صوفیه و مبالغه کرده در  
 رد و انکار بر ایشان و در آنچه منقول است ازین قوم از حکایات بغلبه حال یا طمع سکر و نسبت کرده بزرگان ایضا گفته علیه را  
 را بجل و جنون و محالوت و با وجود آنکه کتابهای خود را طرز ساخته است بکلمات غریب و حکایات عجیب و بحقیقت این  
 نیز از تلبیس الیس است که بروی ازین راه در آمده و غیره و ساخت و وی اگر چه سوگند بخورد که عرض من الیها علم و تالیف است  
 است تا اقبل ان گفته تفسیر عباد الله الصالحین ولیکن افراط و تجاوزی از حد اعتدال در رد و تشیع و التمسک بر  
 خلاف ان دارد و ظاهر می شود که وی از منکران این طائفه علیه است و نزاع حقیقی دارد با ایشان و سید احمد زروق گفته  
 است که تذکر کرده باوصاف ازین کتاب و سکه که مورت موطن است بر کتابت شیخ گفته که ولی را از شهرهای زنبا

ط  
لطاقت



من يحسن واسطو فلهاه الناس وبقى في المطبوع خمس سنين كذا ذكره الذهبي ولم يتبين لاي سبب  
 سجن وكنت قد سمعت فيما مضى انه حبس بسبب الشيخ عبد القادر بانه كان ينكر عليه وكان بنينا  
 ابيه عداق بديك نكار المذكور واخبرني من وقف على كتاب الله ينكر فيه على قطب الاطليعة تاج المفكر الذي  
 خضعت لقدمه رقاب الاكابر الشيخ محي الدين عبد القادر قدس الله روحه وفور ضريحه وانكار ابن  
 الحوزي عليه وعلى غيره من المشيوخ اهل المعارف والنور من جملة الخد لا يتلبس الشيطان الغرور  
 والعجب منه في انكاره عليهم ويحاسبهم بظن كلامه فقد ملأت والحمد لله محاسنهم الوجه فلا مبالاة  
 بدم كل مغرور وحسود ونيزا في ممرات الجنان وروايت سنة ست وتسعين خمسمائة تبرج ابن الحوزي كفته قلت  
 وكلام ابن الحوزي ان افترجه فهو الشبهة الى كلام القطب عبد القادر محقق ولو سلموا بطلعه وانكاره  
 على المشايخ علماء الباطن لبي مكتسبا بحلل المحاسن وقد قدمت ذكر ذلك الانكار فليشد في الفرق  
 بين الكلامين اما ما رواه في تاريخ سنة خمس وتسعين وخمسمائة التي اخرج فيها امين السجون في  
 سنة احدى وسعين التي فيها ترجمه الشيخ عبد القادر رضي الله عنه وشيخ عبد الحق دهلوي واسماء الرجال  
 مشكوة تبرج ابن الحوزي كفته ولم كتابه هو مستحق يتلبس ابليس بين فيه ما ينظر الى طوائف الناس  
 من بنو الشيطان مما وقعوا فيه من البدع وخلاف السنة وخلف من بينهم لسوفي بالرد والاشكال ورد  
 عليهم فيما نقل من الحكايات من عتية الحال وطغى الشكوك والاشكال ونسبهم الى الجهل والجنون مع نظر في  
 كتبه بكلامهم غير تكايلهم وان جلف في كتابه هذا ان غرضه اظهار السنة ليشيع ويعريف وجي الضلال  
 لتحذر الاشيع عباد الله الصالحين ولكن مجاوزة الحد في الرد والتشنيع يدل على خلاف ذلك  
 الشيخ الامام القيم الفاروق سيد احمد بن زروق ولذلك اطرح المحققون وحذر منه الناصحون ليراثه  
 سوء الظن على الكبر عا الكبر وقد يكون للويع الزلة والزلالات والصفوة والصفوات لعدم العصمة و  
 غلبة الاقتدار كما اشار اليه المجيد رحمه الله وكان امر الله قدره قد ورا ولا بد من ستر زلل الائمة  
 نعم لو حسنت النية في ذلك واستقيم الى الرد في مقام النصيح والتذكير فليعرض على القول دون  
 تعيين المقاتل ويعرض بعظمته وجلالته مع اقامة قدره اذ ستر زلل الائمة واجب وصيانة  
 الدين واجب والاضا في الحق لازم ولا خيرة في ديانة يصعبها هو وهذا الطريق اسلم وقد قيل  
 اسلم تسلم ونيز شيخ عبد الحق دهلوي واسماء رجال مشكوة تبرج ابن الحوزي كفته وكان ابن الحوزي عالما غلاما

الكلام

لشيع

احمد

ظ  
القول  
حل

لما ذكرته اصلا ونيزه في رترة النفاذ فته قرأت بخط الموقاني ان ابن الجوزي شره البلاد فسقط  
 الحينه فكانت قصيرة جدا وكان يحضه باب السواد وكان كثير الغلط فيما يصنفه فانه كان يفرغ من  
 الكتاب ولا يقدره قلت له وهم كثير في قوله يداخل عليه الداخل من العجالة والخطيل المصنف لخر  
 ومن ان اجل علمه من مكتب وصحن ما مارس فيه ارباب العلم كما ينبغي وابن حجر عسقلاني ررسان  
 الميزان ترجمته فانه بن الاشتر البصري گفته و ذكر ابو منصور ب طاهر التميمي في كتاب الفرق بين الفرق  
 ان الواثق لما قتل احمد بن نصر الخراساني وكان ثامنه من سعي فقتله فالتقنه حج فقتله ناس من خراة  
 بين الصفاء والمرء واورد ابن الجوزي هذه القصة في حوادث سنة ثلث عشرة و ترجمه ثامنه فبين ما  
 فيها وفيها تناقض لان قتل احمد بن نصر تاخير بعد ذلك بدهر طويل فانه قتل في خلافة الواثق سنة  
 بضع وعشرين فكيف يقتل فالثله سنة ثلاث عشرة والصواب انه مات في سنة ثلاث عشرة ولست  
 هذه القصة على ان ابن الجوزي حاطب ليل لا ينتقد ما يحدث به وسيوطي در طبقات الحفاظ  
 ترجمه ابن الجوزي گفته قلت قال الذهبي في التارخ الكبير لا يوصف ابن الجوزي بالحفظ عندنا باعتبار  
 الصنعة بل باعتبار كثرة اطلاعه وجمعه وشمس الدين داودي در طبقات المفين ترجمه ابن الجوزي  
 گفته قال الذهبي في التارخ الكبير لا يوصف ابن الجوزي بالحفظ عندنا باعتبار الصنعة بل باعتبار  
 كثرة اطلاعه وجمعه وابن الصلح در كتاب سوم الحديث گفته ولقد اكثر الذي جمع في هذا العطر  
 في مخ مجلدين فاودع فيها كثيرا لا دليل على وضعه وانما حقه ان يذكر في مطلق الاحاديث  
 الضعيفة ومحمد بن ابراهيم بن سعد الدين جماعة الكفائي در كتاب النهل الروي في علم اصول حديث النبي گفته  
 وصنف الشيخ ابو الفرج بن الجوزي كتابه في الموضوعات فذكر كثيرا من الضعيف الذي لا دليل على  
 وضعه وطبي وركاشف شرح مشکوة و ذكر حديث موضوع گفته وقد صنف ابن الجوزي في الموضوعات  
 مجلدات قال ابن الصلاح اودع فيها كثيرا مما لا دليل على وضعه وانما حقه ان يذكر  
 في الاحاديث الضعيفة ونيزه في رترة النفاذ فته قرأت بخط الموقاني ان ابن الجوزي شره البلاد فسقط  
 اودع فيها كثيرا من الاحاديث الضعيفة لا دليل على وضعه وحتم ان يذكر في الاحاديث الضعيفة وسعيد بن عبد الرحمن الشافعي  
 الباء في الحديث على اقل من گفته وقد صنف الشيخ ابو الفرج بن الجوزي كتابا في الموضوعات غير انه ادخل فيه ليس من واعرج ما  
 يلزمه ولا فسقط عليهم بهذا ابن الدين الرازي في شرح الفقيه في ذكر موضوعه بشرح شعوبه والكل الجامع فيه اذ خرج

في كتاب الموضوعات

حقة



ونيز سخاوي در فتح المغني شرح الفقيه الحديث كفتهم ان من الحجب اياد ابن الجوزي في كتابه للعلل للشنا  
 في الاحاديث الواهية كثيرا لما اورد في الموضوعات كما ان في الموضوعات كثيرا من الاحاديث الواهية بل  
 قد اكثر في تصانيفه الوعظية وما اشبهها من اياد الموضوع وشبهه قال الشيخنا وفاته من ادعى الموضوع  
 والواهي في الكتابين قدر ما كتب قال ولو انتدب شخص لتذيب الكتاب ثم لاحاق ما فات كان  
 حسنا ولا فيما تقر عدم الانتفاع به لا النافذ اذا ما مر حديث الا ويمكن ان لا يكون موضوعا وسيطى  
 صدر لامي صنوعه كفته وبعد فان من مبهات الدين التنبيه على ما وضع من الحديث واخلاق على سيد  
 المرسلين صلى الله عليه وعلى آله وصحبه اجمعين وقد جمع في ذلك الحافظ ابو الفرج ابن الجوزي كتابا  
 فاكثر فيه من اخراج الضعيف الذي لم يخط الى رتبة الوضع بل من الحسن ومن القوي كجانبه على ذلك  
 الائمة الحفاظ ومنهم ابن الصالح في علوم الحديث واتباعه ونيز سيوطي ولامي صنوعه كفته واعلم  
 انه جرت عادة الحفاظ كالحاكم وابن حبان والعقيلي وغيرهم انهم يحكمون على حديث بالطلاق من  
 حيثية سند مخصوص لكون راويه اختار ذلك السند لذلك المتن ويكون ذلك المتن معروفا  
 من وجه اخر ويذكرون ذلك في ترجمة ذلك الراوي يبرحونه به فيغتر ابن الجوزي بذلك ويحكم  
 على المتن بالوضع مطلقا ويورد في كتاب الموضوعات وليس هذا ابلق وقد عاكب عليه الناس ذلك  
 اخرهم الحافظ ابن حجر وهذا الموضوع من ذلك وقد قال الحاكم في ترجمته شيخه انه بكر محمد بن احمد  
 بن هرون الشافعي دخلت يوما على ابي محمد عبد الله بن احمد الثقفي المزني فعرض علي حديثا عنه باسما  
 مظلم عن الحاج بن يوسف قال سمعت سمرة بن جندب رفعه مراد الله به خيرا فقهه في الدين  
 فقلت هذا باطل وانما تقرب به اليك ابو بكر الشافعي لانك من ولد الحاج انتهى ومعلوم ان هذا  
 المتن صحيح من طرق اخرى وانما تحكم عليه بالطلاق من حيثية هذا السند المخصوص الذي  
 اختلفه ابو بكر وكثيرا ما تجدهم يقولون هذا الحديث بهذا الاسناد باطل اي وهو غير ليس باطل  
 فنزل هذا لا يذكر في كتب الموضوعات وانما يذكر في كتب المحرر والتعديل في ترجمة الراوي الذي اورد حجر ونيز سيوطي ولامي  
 در تحقيق حديث من قرأه الكرسى دبر كل صلوة مكتوبة لم يمينه من دخول الجنة الا ان  
 يموت كفته وقال الحافظ ابن حجر في تخريج احاديث الشكاة عقل ابن الجوزي فاورد هذا الحديث في  
 الموضوعات وهو اسبح ما وقع له وقال الحافظ شرف الدين اللامي في جزء جمعه في تقوية هذا

المطلوب الصفة بالفرج بكثرة قال بالصلاح ولقد كثرت الجمع في هذا الموضوع في نحو مجلد فاودع فيها كثيرا  
 مما لا دليل على وضعه وانما تحفه ان يذكر في مطلق الاحاديث الضعيفة واداب الصلاح الجامع  
 للمذكور بالفرج ابن الجوزي وابشرت الى ذلك بقول عن ابا الفرج وابن حجر وفتح الباري ابد اثبات حديث  
 سد البواب الاباب على عليه السلام كفته وقد ورد ابن الجوزي هذا الحديث في الموضوعات وخرجه مجرد حديث  
 سعد بن ابى وقاص وزيد بن ارقم وابن عمر مقتضى اعلى بعض طرقهم واعلمه بعض من تكلم فيه  
 من رواه وليس بقادح لما ذكرت من كثرة الطرق واعلم ايضا بانه مخالف للاحاديث الصحيحة الثابتة  
 في بابائى بكر وزعم انه من وضع اللفظة والبولاب الحديث الصحيح في باب ابى بكر انتهى فخطا في هذا الخطا  
 شيعا فانه سلك رد الاحاديث الصحيحة بتوهمه المعارضة مع ان الجمع بين القصةين ممكن  
 نیز ابن حجر عسقلاني در کتاب القول السد في الذب عن سند احمد و ذكر احاديث سد البواب الاباب على عليه السلام  
 على النقل عن كفته قول ابن الجوزي في هذا الحديث انه باطل وانه موضوع دعوى لم يستدل عليه بالادلة  
 بخلاف الحديث الذي في الصحيحين وهذا اقدم على الاحاديث الصحيحة بحججنا المقام وانه ينبغي  
 الاقدام على الحكم بالوضع الا عند عدم امكان الجمع ولا يلزم من مقتضى الجمع في الحال انه لا يمكن بعد ذلك  
 لان فوق كل ذي علم عليم وطريق الورع في مثل هذا ان لا يحكم على الحديث بالبطلان بل يتوقف فيه  
 الى ان يظهر لغيره ما لم يظهر له وهذا الحديث من هذا الباب هو حديث مشهور له طرق متعدده  
 كل طريق منها على افراد لا تقصر عن رتبة الحسن مجموعها ما يقطع بصحة على طريقة كثير من اهل الحديث  
 وسخاوى وفتح المغرب شرح الفقيه الحديث كفته ويوجد الموضوع كثيرا في الكتب الممسفة والضعفاء و  
 كذا في العلل ولقد كثرت الجمع فيه مصنف نحو مجلدين اذ خرج عن موضوع كتابه المطلق الضعف حيث  
 اخرج فيه كثير من الاحاديث الضعيفة التي لا دليل معها على وضعها وعن ابن الصلاح بهذا الجمع  
 الحافظ الشهير بالفرج ابن الجوزي بل ربما ادرج فيها الحسن والصحيح مما هو في حد الصحيحين  
 فضلا عن غيرهما وهو مع اصابته في اكثر ما عده لا توسع منكر ينشأ عنه غاية الضرر من ظن ما ليس  
 بموضوع بل هو صحيح موضوع لما لا يقلد فيه العارون تحسنا للظن به حيث لم يحسن فضلا عن غيره  
 ولذا انتقد العلماء صنيعه في الاول الموقع له استناده في غالبه بضعف راوية الذي روى بالكنز مثلاً  
 غافلاً عن مجيئه من وجه اخر واما كون اعفاده في التفرقة قول غيره من يكون كلامه فيه محمولاً على النسبي

صحیح و لهذا المنقذ من فيه كلاماً الا ان العقيلي قال لم يرو عنه ابن مهدي وهذا ليس بحرج  
 فقد اخطأ ابن الجوزي في تقليد كلاب بن حبان في هذا الموضع خطأ شديداً و غلط ابن حبان في  
 اطلع فضعه بهذا الحديث و تعقب الذهبي في اللينان كلام ابن حبان فقال حديث اطلع صحيح غير  
 وابن حبان ربما جرح الثقة حتى كأنه لا يدرى ما يخرج من راسه وقد تابعه سهيل عن ابيه عن ابيه  
 هريرة اخرجه احمد والى كماله الذي بقي في الدلائل و ابن حبان في صحيحه قال ولقد اساء ابن الجوزي لذكره في  
 الموضوعات حديثاً في صحيح مسلم وهذا من عجائبه انتهى والله اعلم و نيز سبطي و رلالی مضبوط بعد  
 نقل كلام ابن الجوزي و ردّی بنیر در حدیث اذا انكم كرم قوم فاكرهوه گفته قلت بل و اعجاب من المؤلف كيف يحتمل  
 على ردّ الاحاديث الثابتة من غير تهتّب و لا تتبع فان حديث اذا انكم كرم قوم فاكرهوه ورد  
 من روايته اكثر من عشرة من الصحابة فهو متواتر على رأى من يكتفي في الشواهد عشرة فخرج ابن  
 خزيمة والطبراني والبيهقي في الشعب من حديث جرير و اخرجوه الحاكم في المستدرک من حديث  
 جابر بن عبد الله و اخرجوه الحاكم في المستدرک من حديث ابن عمر و اخرجوه الطبراني من  
 حديث ابن عباس و مرجع حديث عبد الله بن خزيمة و مرجع حديث معاذ بن جبل و اخرجوا الزمان من حديث  
 ابو هريرة و اخرجوه ابن عدي من حديث ابى قتادة و اخرجوا ابن عساکر في تاريخه من حديث انس  
 و من حديث عدي بن حاتم و من حديث جابر الجعفي و اخرجوه الدوكلاي في الكشي و ابن عساکر  
 من حديث ابو راشد و نيز سبطي في ردّ کتاب التکات البرقيات على الموضوعات گفته و بعد فان کتاب  
 الموضوعات جمع الامام ابى الفرج ابن الجوزي قد نبه الحفاظ قديماً و حديثاً على ان فيه تساهلاً  
 كثيراً و احاديث ليست بموضوعات بل هي من وادی الضعيف و فيه احاديث حسان و اخرى صحاح  
 بل و فيه حديث من صحيح مسلم نبه عليه الحفاظ ابو الفضل بن حجر و وجدت فيه حديثاً من صحيح  
 البخاري و روايه حماد بن شاكر و اخره مستند في البخاري من رواية صحابي غير الذي اوجزه عنه و قد  
 قال شيخ الاسلام ابن حجر ان تساهله كتساهل الحاكم في المستدرک اعدم المنفع بكتايبهما اذا ما من  
 حديث فيهما الاويمكن انهما وقع فيه التساهل فلذلك وجب على الناقد الاعتناء بما  
 ينقله منهما من غير تقليد لهما و قد اعتنى الحفاظ الذهبي بالمستدرک فاختره معلقاً اسنناً  
 و اقره على ما لا كلام فيه و تعقب ما فيه الكلام و مجرد بعض الحفاظ منه مائة حديث موضوعة





رأويه  
سراويه

سنة ولا اجماع ولا حجة بانه موضوع سوى كلام ذلك الرجل في روايته وهذا بعد وان ومجازفة قال فمن  
ذلك انه اورد حديث ابن ابي عمير في قراءة اية الكرسي بعد الصلوة لقول يعقوب بن سفيان في روايته محمد بن  
حبيب ليس بالقوي ومحمد هذا روى البخاري في صحيحه وثقة احمد وابن معين انتهى وقال الحافظ  
ابن حجر في تخرجه احاديث المسكاة عفل بن الجوزي فذكر هذا الحديث في الموضوعات وهو من اسمع ووقع  
وزير سيوطي وركبت بدليجات گفته حديثك ابو هريرة ان طالت بك مدة او شك ان ترى قوما يغدون في  
سخط الله ويرحون في غيبته في ليديهم مثل اذناب البقر فيه افلح بن سعيد روى عن الثقات الموضوعات  
قلت قال الحافظ ابن حجر في القول المسد هذا الحديث اخرج مسلم في صحيحه وهذه عطفة شديدة من  
ابن الجوزي وافلح ثقة مشهور لم يتكلم فيه بخرج انتهى والعجب ان الحاكم اخرج في المستدرک وقال صحيح  
على شرط الشيخين وزير سيوطي وتدريب الراوي في شرح تقريب النواوي گفته وقد اخرج جميع الموضوعات  
في نحو مجدين اعني بالفرج بن الجوزي فذكر في كتابه كثيرا مما لا دليل على وضعه بل هو ضعيف بل وفيه  
الحسن بل والصحيح واغرب من ذلك ان فيها حديثا من صحيح مسلم كما سأل بيته قال الذهبي ربما ذكر  
ابن الجوزي في الموضوعات احاديث حسنا قوية وانقلتها من خط السيف احمد بن ابى الجعد قال صنف ابن  
الجوزي كتاب الموضوعات فاصاب في ذكره احاديث شديدة مخالفة للنقل والعقل وما لم يصب فيه طلائع  
الوضع على احاديث بكلام بعض الناس في احوالهم اقول له فلا ان ضعيف اوليس بالثقة واولين و  
ليس ذلك الحديث مما يثبت القلوب بطلانه ولا فيه مخالفة ولا معارضة لكتاب ولا سنة ولا اجماع ولا حجة  
بانه موضوع سوى كلام ذلك الرجل في رأيه وهذا بعد وان ومجازفة انتهى وقال الشيخ الاسلام غالب ما في  
كتاب ابن الجوزي موضوع والذي ينتقد عليه بالنسبة الى ما لا ينتقد قليل جدا قال وفيه من النظر ان  
نظن ما ليس بموضوع موضوعا عكس النظر بمسند الحاكم فانه يظن ما ليس بصحيح صحيحا قال ويتبعين  
الاغتناء بانقضاء الكنايين فان الكلامين في تساهلها اعدم الانتفاع بهما الا لعالم بالثق لانه ما حديث  
الا ويمكن ان يكون قد وقع فيه التساهل قلت قد اقتصرت هذا الكتاب فعلمت اسانيد وذكرت منها  
موضع للحاجة ولتيت بالمؤمن وكلام ابن الجوزي عليها وتعقب كثير منها وتبعته كلام الحافظ في  
تلك الاحاديث خصوص ما شيخ الاسلام في تصانيفه واما ليه ثم اوردت الاحاديث المتعقبه في تاليه  
ذلك ان شيخ الاسلام الف القول المسد في الذب عن المسند وخرفيه اربعة وعشرين حديثا في المسند

ت  
الكلام

في جزمه وأما موضوعات ابن الجوزي فلم أقف على من أقتن بشأنها فاختصها معلقاً أسانيدها و  
تعبت منها كثيراً على وجه الاختصار على نحو ما صنع الذهبي في المستدرک ثم جمعت كتاباً باحفاً لا  
في الأحاديث المتعقبة خاصة بسطت فيه الكلام على كل حديث أخذت مع ذكر طرقها وشواهد ما و  
عليه من كلام الحفاظ عليها وما عثرت أنا عليه في ضم المطالع من المتابعات ونحو ذلك غير اللهم  
عزاً عتناء بتحصيله فواهي وأهل هذا الفن كانوا في الصدراة ول قليل فإطناك بهم في هذا العصر الدائر  
فأردت أن أخص الكتاب المذكور في تاليف وجيزاً تم فيه على إيراد الحديث على طريقة الاطراف وأعقبه  
بذكر من أعله به ثم أدفعه برده بما سبق فيه أو يذكر متابعه أو شاهد وأبده على من خرج من الإمامة المتعقبة  
شيء من كتبه الجليلة وما هو أو الله الظاهرة في القبول ويلو غايه المأمول ونيز على ركني ركني  
أفقه تنبيه هذا الحزم أو ردت في هذا الكتاب من الأحاديث المتعقبة التي لا مسيل إلى درجتها في  
سلك الموضوعات وعدتها نحو ثلثمائة حديث منها في صحيح مسلم حديث وفي صحيح البخاري رواية  
حماد بن سناكر حديث وفي مسند أحمد ثمانية وثلاثون حديثاً وفي سنن أبي داود تسعة أحاديث وفي  
جامع الترمذي ثلاثون حديثاً وفي سنن النسائي عشرة أحاديث وفي سنن ابن ماجه ثلاثون حديثاً  
وفي مسند ركن الحاكم ستون حديثاً على تدخل في العدة فجميع ما فيه من الكتب الستة والمسند و  
المستدرک ما في حديث وثلثون حديثاً وفيه من مؤلفات البيهقي السنن والشعب والبعث والكنز  
وغيرها ومن صحيح ابن خزيمة والتمحيذ له وصحيح ابن حبان ومسند الدارمي وتاريخ البخاري وخلق  
أفعال للعباد وجزء القراءة له وسنن الدارقطني جملة وأفرقة ونيز سبطي ركني ركني ركني  
أفقه حديث من قراءة الكسبي بر كل صلوة مكتوبة لم يمنع من دخول الجنة إلا أن يموت أو ردت من  
حديث أبي ملة وقال تفرده محمد بن حمير وليس بالقوي ومحدث علي وقال فيه حجة العرف ضعيف  
ونخشى بن سعيد كذاب قلت حديث أبي امامة صحيح على شرط البخاري أخرجه النسائي وابن حبان ومحمد  
بن حمير ثقة مشهور أحق به البخاري في الصحيح قال الذهبي في تاريخه نقلت من خط السيف أحمد بن  
أبي الجعد الحفاظ قال صنف ابن الجوزي كتاباً له صرعاً فإصابته ذكر أحاديث مخالفة للعدل والعقل  
ومما لم يصب فيه اطلاعاً الوضع على أحاديث بكلام بعض الناس في رواياتهم قوله فلا يصح أن ييس  
بالقول أولين وليس ذلك الحديث مما يثبت القلب ببطلانه ولا في مخالفة ولا معارضته لكتاب ولا



في الموضوعات والتفقد واحد يتأكد بنا ومنها حديث في صحيح مسلم وهو ما رواه من طريق أبي عامر  
العقيلي عن الفتح بن سعيد عن عبد الله بن رافع عن الصحابة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم  
أطلب بك مني أو شك أن ترى قوماً يغدون في سخط الله ويروحون ولعن الله في أيديهم مثل ذناب البقرة  
قال شيخ الإسلام رحمه الله في الموضوعات على شيء حكم عليه بالوضع وهو في إحدى الصحيحين غير هذا الحديث  
وامن الغلة سند يثق ثم تكلم عليه وعلى شواهد وذيل على هذا الكتاب بذييل في الأحاديث التي بقيت  
في الموضوعات من المسند وهي أربعة عشر مع الكلام عليها إذ لفت ذيل لهذا الكتابين سميت في القول الحسن  
في الذب عن السنن وأوردت فيه مائة وبضعة وعشرين حديثاً ليست بموضوعات منها ما هو في سنن أبي داود  
وهي أربعة أحاديث منها حديث صلوات التسبيح ومنها ما هو في جامع الترمذي وهو ثلاثة وعشرون  
حديثاً ومنها ما هو في سنن النسائي وهو حديث واحد ومنها ما هو في ابن ماجه وهو ستة وعشرون  
حديثاً ومنها ما هو في صحيح البخاري رواية حماد بن يساكر وهو حديث ابن عمر كيف أبك ابن عمر إذ عرت بين قوم  
يجبون وزوسنتهم هذا الحديث أدركه أبو داود في مسند الفردوس وعنه البخاري وذكر سننه إلى ابن عمر  
ورأيت بخط العراق أنه ليس في الرواية المشهورة وأن المزني ذكر أنه في رواية حماد بن يساكر هذا الحديث  
ثان من أحاديث الصحيحين ومنها ما هو في تاريخ البخاري غير الصحيح كخلق أفعال العباد وأتبعه في  
الصحيح وفي مؤلف أطلق عليه اسم الصحيح كمسند الدارمي والمستدرک وصحيح ابن حبان وفي  
مؤلف معتبر كتصانيف البيهقي فقد التزم أن لا يخرج فيها حديثاً يعلمه موضوعاً ومنها ما ليس في  
أحد هذه الكتب وقد حربت الكلام على ذلك حديثاً واحد في كتاب حافظه قلت في آخره نظام  
كتاب الأبطال المرتضى في أبي الفرج الحافظ المقتدى في تضمن ما ليس من شرطه الذي البصر المناقد  
المهتكم في فيه حديث روى مسلم في فروع الثقلين عن أحمد بن محمد بن رواف البخاري في رواية  
حماد بن المسند وعند سليمان بن قترب في أربعين ويضع وعشرين في المرتبة في والنسائي واحد وابن ماجه  
حده ست عشرة أربعين في وعند البخاري لا في الصحيح في الدارمي الحجة المسند وعند ابن حبان الحاكم  
أهلام وتلميذ الجاهل في وتعليق أسادهم أربعون في وخذ مثلها واستفد لافقاً وقد اذلك مجموعة  
واوضحته لك كي تهتكم في ولم يبق المستدرک في فراجع العلم في مفردة في غير سبوطي وترتيب الرواي  
كفته وأوجزه البخاري في الصحيح ما عرفت به بصيغة المترص وقد لا يحكم بصحته ليس هو بواه أي



محمد طاهر

و محمد طاهر بحرانی و صدر زکریا موضوعات گفته و بعد فقد قال ضعف عباد القوی الونی محمد طاهر  
 بر علی الفسک الفقه مسکنا و بناؤ للهرة لقباً و الخفی مذهباً هذا المختص بجمع اقوال العلماء النقاد و المختار  
 السرا حنی وضع الحديث و ضعفه حتى یبین ان وضعه و ضعفه متفق و انه لیسبب قصوراً و احوالاً  
 مختلف کیلا تجاسر الکسل علی الخرم و یضع یجوز نظره فی کلامه قال انه موضوع و لا یشاع الی الحكمه صححه  
 کل ما نسب الی الحديث غافل محذور فان الناس فیہ بین افراط و قفر یطعن من مفرط یجزم بالوضع یجزم السماع  
 ما یصل لعله ساه و تخیل و من مفرط یتبعه کونه موضوعاً و ط الحکم به سواد و معتزلاً و لم یدر ان  
 لیس حکمه علی الحديث بل علی من ختر الکذاب الخال لومازل فیہ قدم الغافل و ما یغنی الله انه اشتهر فی  
 البلدان موضوعات الضعاف و غیره و ظنی ان امامهم کتاب ابن الجوزی و نحوه و اعلم انه قد افراط فی حکم  
 بالوضع حتی تعقبه العلماء من افاضل الکاملین فهو ضرر عظیمه علی القاصیر المتکسین قال محمد  
 المائتا السیوطی قد اکثر ابن الجوزی فی الموضوعات من اخراج الضعیف بل من الحسن و من الصحاح کما  
 علیه المخطوط و منهم ابن الصلاح و قد مر فی وجیزه ثلث مائة حدیث و قال لا سبیل الی ادراجها فی  
 الموضوعات انها حدیث صحیح ثم فی صحیح البخاری مر انه حدیث من سائر و احادیث فی بقية الصحاح و السنن و  
 نقل فی عن احمد بن ابی الجعد انه قال و هو ما لیس یجب فیہ ابن الجوزی اطلاق الوضع بکلامه قال فی بعض  
 رواة فلا یضعیف و لیس بقوی و لیس فی حکم موضوع من غیر شاهد عقل و نقل و یحذف کذا کذا سند و  
 اجاع و هذا عدوان و مجازفة انتهى و شیخ عبد الحق دهلوی در سمار رجال مشکوۃ ترجمه ابن الجوزی گفته و له کتاب  
 فی الموضوعات مشهور و لقد افراط فی نسبة الاحادیث الی الوضع و هو من هل العبادة فی هذا الامر  
 بحکم بالوضع یجوز لئولهم و المخالفة لما عند من العلم و قد اعترض علیه الشیخ ابن حجر العسقلانی فی الا  
 وقال لا یعمد علی قوله فی نسبة الوضع و غیر شیخ عبد الحق دهلوی در مقدمه شرح فارسی مشکوۃ ترجمه ابن الجوزی  
 گفته و ابن جوزی را کتابی است در موضوعات حدیث که افراط کرده است در انجا در نسبت وضع با حدیث و حکم  
 کرده است در و ک بر بسیاری از احادیث بجز توهم و مخالفت آنچه نزد و ک بود از علم و شیخ ابن حجر عسقلانی در  
 بسیاری از مواضع به و ک بحث کرده گفته اعتماد نیست بروی در نسبت وضع با حدیثی نیز عبد الحق دهلوی در  
 شرح سفر السلوة گفته و نیز باید دانست که از باب انتقاد احادیث جماعه مذکور درین باب غلو و افراط دارند و براه  
 تعصب و تعجیل و ذلک توهمی و شائبه می نسبت بوضع کنند و بدان مبادرت نمایند مثل ابن جوزی و انشال و

علیه

تسأله في الموضوعات فاوراجا حديث ضعيفة فقط وربما تكون حسنة وصحيحة قال الحافظ العسقلاني  
 وأكثر الجامع فيه اخرج: لمطلق الضعيف عن الفرج: وحديثه هذا خالفه فيه كثير من الحفاظ فذكرنا  
 انه ضعيف بخبر رأيته في الفضائل والمناقب موضوع كخطيب ابن عسار وابن شاهين والسمهيلي و  
 المحب الطبري والعلامة ناصر الدين بن المنير وابو سبيد الناس نقل عن بعض اهل العلم ومشي عليه الصلاح الصفي  
 في نظم له والحافظ ابن الناصر في ابيات له انه رحمه الله ويحمد عيسى بن محمد اسين في دراسات اللبيب كفته وليس الجرح  
 من كل جرح مما يعتنى به كجرح ابن الجوزي ورميه بالحسان بل بعض الصحاح من الاحاديث بالوضع وعلمه  
 محمد بن اسمعيل الليلي الصنعاني في رروضة نه بعد ذكر حديث سد ابواب وثابت ان كفته قالت اما ادخال ابن الجوزي  
 له في الموضوعات فمن قصوره وقلة اطلاعه وكم في موضوعاته صحيح وقاضي القضاة محمد بن علي السكوني  
 در صدر فوائده كفته وقد اذكر ما لا يصح اطلاق الموضوع عليه بل غاية ما فيه انه ضعيف بمرة وقد  
 يكون ضعيفا ضعفا خفيفا وقد يكون اعلى من ذلك والحامل على ذكر ما كان هكذا التنبيه على  
 انه قد عد ذلك بعض المصنفين موضوعا كابن الجوزي فانه تساهل في موضوعاته حتى ذكر فيها ما هو  
 صحيح فضلا عن الحسن فضلا عن الضعيف وقد تعقبه السيوطي بما فيه كفاية ونيز شوكان في زيل الاوطار  
 في نسخة من كتابه كفته واما ابن الجوزي فادخل كثيرا منه في موضوعاته وتعقبه بعضهم في بعضها وقد  
 حقق الحافظ ابن حجر في موضع في موضع عن جميع احاديثه وانه احسن انتقاء وبحث من الكتب التي لم يلتزم  
 مصنفوها الصحة في جميعها كالموطا والسنن الاربع وليست الاحاديث الزائدة على الصحيحين بالكثرة  
 ضعفا من الاحاديث الزائدة في سنن ابوداود والترمذي وقد ذكر العسقلاني ان فيه تسعة لاحاديث موضوعه  
 وازاد اليها خمسة عشر حديثا اوردها ابن الجوزي وهي فيه واجاب عنها حديثا حديثا قال  
 السيوطي وقد فاته احاديث اخر اوردها ابن الجوزي وهي فيه وقد جمعها السيوطي في جزء سماه للزيل  
 المهتد وذب عنها وعدتها اربعة عشر حديثا ومولوى حسن زمان معاصر رتول تحسن في فتح الرحمن كفته  
 ابن الجوزي فقط قال السيوطي في طبقات المفتشين قال الذهبي في الحديث له اطلاع تام على متنه ولها الكلا  
 على صحيحه وسقيه فماله فيه ذوق الحديثين ولا نقد الخطا المبرزين انتهى ونقل الذهبي في تاريخه  
 عن السيف بن ابى الجعد الحافظ قال صنف ابن الجوزي كتابا في الموضوعات فاحصا في ذكره احاديث مخالفة  
 للعقل والنقل وانما لم يصيب اطلاقا في موضع على احاديث يكلام في احد روايتها كفلان ضعيف اولين

نفيه

المهتد



الي

ابن علي الجوزي الحنبلي في شأهله في كتاب الموضوعات مع اطلاع على الاصول المتقدمة وحفظ ادرج فيه شأهله في  
 ليست بموضوعات بل هي اما ضاع او احسن اصحاح وكلها في الاصول التي توجد في الاول قال في الحاشية في كتاب التعقيب في الموضوعات  
 ما نقه ان كتاب الموضوعات جمع الامام الحافظ ابو الفرج عبد الرحمن بن علي الجوزي البكري رحمه الله قد  
 نبه الحافظ قد بما وجدنا على ان فيه شأهله كثيرا واحاديث ليست بموضوعات بل هي مبادي الضيف  
 وفيه احاديث حسان واخر صحاح بل وفيه حديث من صحيح مسلم يتيه عليه الحافظ ابو الفضل بن  
 حجر ووجدت فيه حديثا من صحيح البخاري مروي به حماد بن مسلك في المخرمته في البخاري مروي به صحاح  
 غير الذي اورد ه عنه وقد قال شيخ الاسلام الحافظ ابن حجر ان شأهله وشأهله الحاكم والمستدرك  
 عدم النفع بكتبيهما اذا من حديث فيهما الا لا يمكن ان يقع فيه الشأهله فلذلك وجب على الناقل  
 الاعتناء بما ينقله منهما من غير تقليد لهما قال السيوطي ان في كتابه نحو المثلث مائة لاسبيل الى ارجحها  
 في سلك الموضوعات منها في صحيح مسلم حديث وفي صحيح البخاري مروي به حماد بن مسلك حديث وفي  
 مسند احمد ثمانية وثلاثون حديثا وفي سنن ابى داود تسعة احاديث وفي جامع الترمذي ثلثون  
 حديثا وفي سنن النسائي عشرة احاديث وفي سنن ابراهيم ثمانية وثلاثون حديثا وفي مسند الحاكم ستون حديثا  
 على تدخل في العدة فجميع ما في الكتب الستة والمسند والمستدرك ما في حديث وثلاثة ووجدنا  
 فيه مروي لفان البيهقي السنن والشعب البعث والذليل وغيرها من صحيح ابن خزيمة والتوحيد له و  
 صحيح ابن حبان مسند الدامي وتاريخ البخاري وخلق افعال العباد وجزاء القارة له وسنن الدارقطني  
 جملة وافرة وقال في موضع اخر من هذا الكتاب قال الذهبي في تاريخه نقلت من خط السيف احمد بن ابى  
 الحافظ قال صنف ابن الجوزي كتب الموضوعات فاصاب في ذكره احاديث مخالفة في النقل والعقل و  
 مما لم يصيب فيه اطلاقا في الوضع على احاديث بكلام بعض الناس في احاد وانما كقولهم فلا ضعيف ليس بقوي  
 اولين وليس ذلك الحديث مما يثبت به لقلب بطلانه ولا فيه مخالفة ولا معارضة لكتاب لا سنة  
 ولا اجماع ولا حجة بانه موضوع سبق كلام ذلك الرجل في بلويه وهذا عدوان ومجازفة انتهى وعلم بان  
 زر قاني وشرح مواهب لدينه وروى حديث احباب الوين بنات التاب صلى الله عليه وآله وسلم غفلة فلما كان في مسكوا  
 بالحديث فقال السيوطي في سبيل الحاجة مال الى ان الله احيانا حتى امناب طائفة من الامم وخطا  
 الحديث واستند الى الحديث ضعيف كما قال ابن الجوزي وقد نفع ابن الصلاح واتباعه على

للتقل

نام ابن الجوزی ہم زبان نخواستہ آورد و کتاب شریف و اعتبار فطیخ اور بر قبح حدیث مدینۃ العلم ہرگز قابل احتجاج و دلیل  
 خصوصاً بمقابلہ اہل حق اقبال نخواستہ و ہر چند برائے اثبات دین و ہوان و فساد و بطلان قدر ابن الجوزی  
 در بخیریت شریف میں انصوص صحیحہ و کلمات صریحہ علمای سنیہ کافی و دافی ست لیکن علامہ برین باید دانیست  
 کہ بسیاری از متحققین اعلام و منقذین عظام سنیہ حکم ابن الجوزی را در باب موضوع بودن این بخیریت شریف بالخصوص  
 باطل از ظہیمت عاقلانہ نمودہ اند و جماعتی از ایشان جسارت سراسر خسارت اورا درین باب بر این قاطعہ و حج ساطعہ  
 وارد تہ قاسمہ و بنیات باہرہ فاسدہ و مضللہ نموده اند از آنجملہ است حافظہ صالح الدین علانی کہ بفضل طویل و  
 بیان خریل کما سمعت سابقاً کہ ابن الجوزی و اتباع او تعقب نموده صدور ترتیب از سنجیل اصحاب الباب زدودہ  
 و از آنجملہ است بدرالدین زرکشی کہ در کتاب اللامی المنثورہ فی الاحادیث المشہورہ کلام علانی و الا تعام شملہ زد  
 جسارت فاضلہ ابن الجوزی عظیم الامداد نام نقل نموده و از آنجملہ است علامہ محمد الدین فیروز آبادی کہ در کتاب  
 نقد الصحیح بیان ائبق و بیان شریقی اثبات و تحقیق این بخیریت و تین نموده و حکم ابن الجوزی و اتباع او را بشوہ  
 متفقہ منقوض و مردود و مدفع و مبطورہ و فرمودہ و از آنجملہ است شیخ الاسلام سنیہ ابن حجر عسقلانی کہ بعض  
 فتاوی خود حکم ابن الجوزی را بوضع این بخیریت شریف بضررت تمام خلاف صواب و نمودہ و استعمال نمودن آن  
 بر ملا فرمودہ و از آنجملہ است علامہ شمس الدین سخاوی کہ در قاصد حسنہ حکم ابن الجوزی و اتباع او را در باب  
 وضع این بخیریت بکلام علانی الا مقام رد نموده و از تصنیف تہمیداتہ و تصریح صریح کذب بودن این بخیریت انفی  
 کردہ و بتحسین آن رغم اناف منکرین فرمودہ و از آنجملہ است علامہ جلال الدین سیوطی کہ در تاریخ الخلفاء حکم ابن  
 الجوزی و اتباع او را بوضع این بخیریت شریف خلاف صواب و نمودہ و بتقصیب تحسین این بخیریت منیف زین  
 ارباب باطل را با نامل تنقید فرمودہ و نیز سیوطی در کتاب النکت البدیعات کہ مخصوص آنرا برائے بیان تحقیقات  
 بر کتاب الموضوعات ابن الجوزی کثیر القرات تصنیف کردہ حکم ابن الجوزی را در خصوص این بخیریت شریف مردود و  
 مدفع نموده و بکلام علانی عالمی مقام و ابن حجر شیخ الاسلام ستنا و فرمودہ و نیز سیوطی در لامی مفسوئہ نقض  
 قدر ابن الجوزی در بخیریت شریف آثار نہادہ و اظہار دین و ہوان آن و اکمال شرح و بسط عوادہ و نیشہ  
 سیوطی در قوت النقذی مقال حقائق اشمال علانی کہ شملہ رد جسارت سراسر خسارت ابن الجوزی و اتباع  
 او بیان شد و معرض اثبات این بخیریت شریف اورہ راہ نفضیح و تقبیح ای جامعہ صریحہ بقدم تحقیق سپردہ و نیشہ  
 سیوطی در جمیع الجوامع بطلان حکم ابن الجوزی حسب افادات ائمہ الیدجات خود واضح نموده و با اختیار صحت این بخیریت

راویہ

غیر قوی و لیس ذلك الحديث مما يشهد القلب ببطلانه وكيعارض الكتاب السنه ولا حجة بانه ممنوع  
سواء كلام رجل في روايته وهذا عند وان محاذ فذاتني ونيز مولوی حسن ازمان معاصر در قول سخن گفته  
قلت جل كلام ابن الجوزی فی الموضوع وقع علیه من السیوطی فی جمع قبله وبعد تعقبات و تشنیعات  
قد صرح الذہبی و غیر واحد من الحفاظ بان ابن الجوزی لیس له فی الکلام علی صحیح الحدیث وسقیم ذو الحدیث  
ولا نقد الحفاظ المبرزین كما مضی وقال ابن حجر فی السان فی ترجمه تمامه بن اثرس بعد ان بین الغلط  
فاحتسب فی قصه وفاته مانصه و دللت هذا القصه علی ان ابن الجوزی حاطب لیل لا ینتقد ما یحدث  
به انتقده وهو من معادن المجاز فذحق انہ ادخل حدیث مسلم فی الموضوعات فکیف یغیره و مولوے  
صیق حسن خان معاصر در اتحاد السبل گفته الموضوعات الکبری للشیخ ابی الفرج عبد الرحمن بن علی المعمر  
باب الجوزی البغدادی المتوفی سنه سبع و تسعین و خمس مائه و در و سے ہر حدیث موضوع ذکر  
کرده و ملا موضوعات عادیث مرفوعہ است و در اولش چہا باب کی در زم کذب و دوم در حدیث من کذب علی  
سوم در وصیت بانقاد رجال چہا رم در ما اشتمل علی کتاب وان بنجاہ کتابت بعدہ بشخ مقصودیر خستہ  
اولہ الحمد لہ علی التعلیم حمد و لیکن ابن الصلاح و تبعہ اور علوم الحدیث نفس کرده اند بر مقرر علی بودن این کتاب  
ازیرا کہ بر حدیث بسیار یکم موضع نموده حالانکہ آن ہمہ ضعیف اند نہ موضوع و گاہ باشد کہ حسن یا صحیح بود و در الفیہ  
گفته و اکثر المجامع فیہ اذ خرج بہ لطلو الضعف اعنی ابی الفرج و حافظ ابن حجر در کتاب الذب  
عن سندہا بسیارے را از ان احادیث کہ درست و ابن الجوزی در موضوعات شمرده اورده رد کرده است  
روا حقا و بالغ انت کہ بعضی از ان احادیث در صحیح مسلم است و لہذا شیخ الاسلام گفته ہذا غفلة شریک  
من ابن الجوزی حیث حکم علی هذا الحدیث بالوضع وقد شرع ابن حجر فی تالیف تعقبات علی الموضوعات  
قد تتبع جلال السیوطی جملہ من الاحادیث لیس بموضوعہ منها ما هو فی السنن الاربعہ المسند  
فی تالیف سماہ التکت البدیعان علی الموضوعات لمخصها ایضا فی کتاب مع زیادات و تعقبات سماہ  
اللالی المصنوعۃ فی الاحبار الموضوعۃ انتہی از ملا نظر ابن عبارات عدیدہ وسط العین افادات مدیدہ  
وجوہ متالب قیو فنون محاب فضیحا بن الجوزی و نہایت بعد اواز داب و دیدن اہل تحقیق و تحقیق و غایت مہایت  
اواز زمرہ ارباب اعیان و محقق و کمال سقوط کتاب موضوعاتش از درجہ اعتناء و احتفال و اقصای سہو ان از  
مرتبه قبول و اقبال اہل فضل و کمال مجدی و واضح و لایعیشو کہ اگر کسی ادنی شری ہم داشتہ باشد بمقابلہ البقی

نظ  
عنی

الجلال لیث

بطلان زعم فاسد و برجم کاسد ابن الجوزی بمعرف نمود رسانیده و از آنجمله است مرز و حدیث نبوی که در منزل انبار  
بماصحه منسوب اهل البیت لاهلک لاطلاق تجاسر فاضل الغبار ابن الجوزی مهندار واضح و بین فرموده و نیز در  
کتاب منقول الفخام اصابت او در حدیث غاسر و غیش برین نموده و نیز در کتاب تحفه المحبین قول ابن الجوزی  
عظیم العز و واضح ولا یح ساخته برای تمییز این طریق تحقیق و ثبت افراط و از آنجمله است محمد مدعی که در معارج العلی  
کلام محمد نظام علامه سیوطی در جمع الجوامع که مشتمل بر تصحیح ابن حدیث شریف و از غام الف ابن الجوزی عنیف  
ست نقل نموده و برین و بران قول ابن الجوزی کثیر الشان بر اصحاب اعیان طاهر و عیان فرموده و از آنجمله  
علامه محمد بن اسماعیل الامیر الصغانی که در کتاب و صفة زید فی شرح التحفة العلویة و برین و تصحیح قول ابن الجوزی  
افین باقصی الغایة رسانیده با فادات محوره و احادیث مجر و غیش روان آن محدث الحجاز و فاه و الحد و ان کما یفنی  
رسانیده و از آنجمله است فاضل صهان صری که در سعاف الرعین برین اختیار ابن الجوزی کثیر الغبار و ذکر مختار  
بعض محققین اخبار خود ظاهر و بار کرده و از آنجمله است قاضی شاد و اندکی بی بی که در سیف سلول بعد ذکر تجاسر ابن  
الجوزی و نقل دیگر کلمات از آنجمله که تحقیق ابن حجر و بطلان آن مصرح و محقق گردانیده و با فاده یمنی که کثرت  
شواهد حکم بصحت این حدیث شریف توان نمود کمال زلف عذرا و محلول لکول ابن الجوزی غفول از حق لازم القبول بعد  
وضوح و ظهور و سطوح و سفور رسانیده و از آنجمله است قاضی القضاة محمد بن علی الشوکالی که در فوائد المجموعه خطای ابن  
الجوزی عنیف در فتح این حدیث شریف واضح و واضح فرموده و ذکر فاده علامه ابن حجر عسقلانی و تصویب آن در  
تایب و تعمیر ابن جاحه عزیر افزوده و از آنجمله است مرزا حسن علی محدث که در تفریح الاحباب جتین یخچدیت  
شریف پرداخته صریح قول ابن الجوزی و احزاب او را مرد و ساخته و از آنجمله است ولی الله لکهنوی که در ملک الشیخ  
باثبات این حدیث شریف و تحقیق داده کمال قبح و فطاعت هیچ شیع ابن الجوزی عظیم الاعتساف و از روی اربا  
النصاف نهاده و از آنجمله است فاضل معاصر مولوی حسن الزمان که در قول سحرین بسیاری از اعلام کبار و اثبات  
اخبار خود را و بر ابن الجوزی کثیر الغبار شمرده و ذکر لسانی شریف بعضی از ایشان راه تحقیق و تنقیح این حدیث سدید  
مسک تصحیح و تمیز آن جاحه عنید سپرده و از آنجمله است علی بن سلیمان الدمشقی المالکی المعاصر که در کتاب  
نفع قوت التندی کلام علامه علی که مشتمل بر و افراجات فاضل ابن الجوزیت نقل آورده در اثبات خسارت لایحه  
او مقصوب بن از اقران خود و بر و طاهر است که هرگاه بطلان قول باطل و نفوه عاقل و تجاسر و بتواریز ابن  
الجوزی در خصوص این حدیث با فادات مثبت و تحقیقات سینه لمانال ابن منقذ بن اعظم و محققین ناخام بعد تحقیق رسیده

است لیس بالجمہ والجرم کماں توہین و تجہیل حکم ابن الجوزی مہین لایع فرمود و از انجملہ است علامہ نوادین سہودی کہ رجوع بہ العقیدین بطلان قدح ابن الجوزی ظاہر الشان در یحیث رسیع الشان کلام علانی عالمی مکان ابن حجر عسقلانی الارکان ظاہر و علان کردہ و از انجملہ است علامہ ابن عراق کہ در تہذیب شریعہ کلام حافظ ابن حجر عسقلانی را کہ تملکہ رد حکم ابن الجوزی است استناد اقل نمودہ و از انجملہ است علامہ ابن حجر مکی کہ در منع کیست اسباب کثیر ابن الجوزی غیر رد دیگر متعینین با تفسیر رد حکم بوضع ایحدیث اثیر بمعرض اثبات رسانیدہ و نیز ابن حجر مکی در کتاب حدیثہ خود با اثبات ایحدیث شریف اعلام تحقیق بر اثر شدہ و قدح ابن الجوزی و ذکر نمودن او ایحدیث شریف را در موضوعات غیر قابل التفات انکاش شدہ و از انجملہ است علی بن حسام الدین التقی کہ در کنز العمال کلام حقائق شمال علامہ سیوطی کہ منظر کمال بطلان و اضمحلال قدح ابن الجوزی درین حدیث شریف میباشد بلار و دیگر نقل نمودہ و از انجملہ است محمد طاہر فتنی کہ در تذکرۃ الموضوعات با فادات متنبیہ رد حکم ابن الجوزی بوضع ایحدیث شریف نمودہ و بہرارت تمام خطیہ ان کثیر الاولام و در کذب ایحدیث عظیمہ الارہام و اضع ملاح فرمودہ و از انجملہ است علی قاری کہ در مرآۃ شرح مشکوۃ بعد ذکر حصار ابن الجوزی در مقام اثبات ایحدیث منیف افادہ علامہ علانی در تحسین ایحدیث شریف و نفی ضعف و وضع از ان نقل نمودہ و نیز افادہ علامہ ابن حجر کہ صراحۃ تملکہ رد قول ابن الجوزی ذکر فرمودہ و نیز قول سیوطی کہ منظر معتقب بودن حکم ابن الجوزیست بمعرض بیان آوردہ و از انجملہ است علامہ ابن کثیر کہ در فضیلت القدیر بعد نقل قول ابن الجوزی مکرر تجاسر دیگر تجاسر بن حاسر بن افادہ نمودہ کہ تعقب کردہ اند از ان جمعی از ائمہ کہ از ایشان حافظ علانیست و بعد ازین افادہ علانی و دیگر افادات اعلام کبار و متفقین اجابہ منیہ متعلق بتحسین و تصحیح ایحدیث شریف و نفی ضعف و وضع از ان بمعرض اثبات رسانیدہ سیلاب فنا با اساس نقولات ابن الجوزی و دیگر زلعین دانیدہ و تفسیر لدی در تفسیر بعد افادہ حسن بودن ایحدیث شریف نفی وضع از ان نمودہ و بوضوح تمام وہم ابن الجوزی عظیم الارہام مصرح فرمودہ و از انجملہ است شیخ عبدالحق دہلوی کہ در اسماء رجال مشکوۃ افادہ ابن حجر شمل بر رد قول ابن الجوزی نقل نمودہ طریق اثبات و تحقیق ایحدیث و ثبوت بدلات ان خبر ائین پیودہ و نیز عبدالحق دہلوی در لغات شرح مشکوۃ عبارت نقد الصحیح علامہ فیروز آبادی کہ مشتمل بر نہایت رد و توہین و نقض و تجہیل کلام ابن الجوزی است استناد ان نقل کردہ و نیز عبدالحق دہلوی عبارت صحیحہ سجدہ سخاوی کہ مبطل حدیث سراسر غلط است ابن الجوزی است احتجاجا آوردہ و از انجملہ است علامہ محمد بن عبدکبار الزرقانی کہ در شرح مواہب لدنیہ تحسین ایحدیث حلیل الخطر حسب افادہ علانی و ابن حجر بر منصفہ ثبوت رسانیدہ من ابو بہرہ صریح



باشند احتجاج و استدلال مخاطب با کمال بصیرت و قطع بین الاضمحال آن خال محال عین ضلال و اضلال و بکفر  
 تخریر و دلالت و صرف بسط حبال خبال و محض اخصب شبک احتیال و اقیال خواهد بود و الله اعلم عن نفع کل  
 معاند جمود و محاذ لاد و دو مکابر عنود و مباحث کفود قوله فقال المشیخ قتی الدین ابن  
 دقیق العید هذا الحديث لم یثبتوه **اقول** ابن قول ابن دقیق العید نزد اصحاب تدقیق و تنقیح  
 از مرکز صدق و صواب نهایت بعید و در میزان تحقیق بغایت باطل و ناسد ید بلکه نزوهری لبر حدید از  
 قبیل و ساس شیطانی مریدست زیرا که سابقاً بحمد الله المنعم بتفصیل تمام و بسط تمام و تبیین بالا کلام دستنی  
 که قافخم معشین اعلام و اعظم سذین فحام و اما جرحاً ظاهراً و اما اثباتاً عظام از طبقات منقذین و متاخرین  
 و زرافات سابقین و لاحقین و طوائف ماضین و غابریں و زم مسافین و عاقبین سنیہ بتجدید و روایت انجید  
 شریف بهره در گردیده با جرات شرف نقل انجیر منیف بمرتبه ساقیه رسیده اند و کلمه نقاد ثقات و مبره  
 صد و اثبات و ائمه اساطین عالید رجاء و اجله اربعین فن جرح و تعدیل و اوت تصحیح و تحسین و تثبیت و ترصین  
 انجید متین پرداخته توازن شبهات جالیدین و نواجح زغات محاذین را کشیده تذر و کا الیاج فرسوده  
 و مضحی ساخته و بسیاری از علمای عالی شان و نبها ک رفیع المکان و احبار جلالات اقران و کبار عظمت  
 نشان ایشان انجیریت شریف را بعبارات مفیده حتم و عنوانات مبینہ جزم آورده و نهایت ثبوت تحقیق آن برابر اعلام  
 اصحاب تمام ظاهر و باهر کرده اند و جمعی و افراد عدد مسکاثر از نبلا و اکابر و کمالات رفیع الماثرشان جناب امیر المؤمنین  
 علیه السلام را بوصف باب مذیة العلم و باب مذیة الحكم و العلوم و امثال ذلک ستوده نهایت ثبوت و تحقیق این  
 حدیث منیف بغایت و ضوح و ظهور ساطع و لامع نموده اند و جماعتی از معارف مقبولین و مشاییر مجید و جلیان  
 در اشعار بلاغت شعار خود انجیریت شریف را نظم نموده مسلک عرفان و ایقان ان بقدم انقیاد و اذعان  
 پیموده اند و در اک انجیر شولہ ساطع و بر این قاطعہ کیم اگر چه جمله هذا الحديث لم یثبتوه نزد ارباب الباب  
 و البصار و اصحاب نقد و اختیار حظی از واقعیت خواهد داشت یا کسی از صاحبان اذنان سلیمه و انہام متقیمه  
 بر استدلال و احتجاج بان خوشتر از اخبار برگماشت و از همین جاست که این کلام ابن دقیق العید بمقبول اهل تحقیق  
 و تحقیق نیقاده علامہ بدر الدین محمد بن بہادر زکشی باوصفیکه از ادلالی منثورہ وارد نموده لیکن بجز بدیج و تحمیر خود  
 وزن بر آن نگذاشته تحسین انجیریت مدید اعلام بتعبیر و تنذیر ان شیخ فرید افزاشته و علامہ  
 شمس الدین محمد بن عبد الرحمن سخاوی نیز در قاصد المناقب بکلام ابن قتیب العید نفرموده بلا توقف بقرح



و علی بابها رواه الحکمة فی المستدرک وصححه وزرقانی و شرح مواب لمدینه و ذکر اسما و جناب سالتاب  
صلی الله علیه و آله و سلم گفته دار الحکمة لقوله صلی الله علیه و سلم انادار الحکمة و علی بابها  
رواه الحکمة فی المستدرک و صححه الموطا هرست که بعد روایت و تصحیح حاکم که امام محمد بن حنفیه میباید و جلالتان  
و نفقه و ائقان افزود و اعیان ابرین این شان واضح و عیانست و نز و صفت لمیب و دعوی باطل نووی در باب حدیث  
انادار الحکمة هیچ و قعی ندارد و آتیه بر روی کار نمی آید چیم که محمد بن یوسف کجی در کفایه الطالب حدیث  
انادار الحکمة را بسته خود روایت نموده و بعد از آن حکم بحسن و عالی بودن این حدیث فرموده و در صد کفایه الطالب  
ظاهر کرده است که این کتاب تملک روایت صحیح است که از کتب ائمه و حفاظ ما خود میباید پس بعد از و تحقیق صحت حسن  
این حدیث حسب افاده علامه کجی بطلان و سخافت دعوی نووی در نه باب لموع و مطروح است ششم آنکه  
محب الدین طبری و ذوالفکر العبقی تحسین حدیث انادار الحکمة از ترمذی نقل نموده و نیز در ریاض نضره حسن بودن  
این حدیث شریف از ترمذی نیست حکایت فرموده که کما سبق و از بخانیز و اضع و لا یخرج میگوید که دعوی نووی در حق  
این حدیث شریف از صدق و سواد و بغایت و درست و بطلان آن برابر باب الباب در کمال وضوح و ظهور و محض  
آنکه حافظ صلاح الدین السملی حسن بودن حدیث انادار الحکمة بی بیان شافی و تبیان کافی ثبات فرموده نه بابت  
سخف و مهوان و قبح بطلان دعوی و وضع آن برابر با علام واضح و لا یخرج فرموده و چنانچه از عبارت ابو جلالی که در نووی  
در قوت المعتدی و غیر آن نقل کرده در سابق درستی و گمان را که حدیث از ارباب البصاف بعد ملاحظه آن و در جوابی که  
باطله نووی نه بابت بیا یکلام خلاص نظام و دوا و ابداء و احوال و کتابت و تعارض و در هشتم آنکه علامه فیر و زابادی و غیره  
این حدیث شریف را بجهت تحقیق و تشدید بانیات رسانیده و باطلها حسن بودن آن شتر خوین در درگ جان جا  
خوانیده و بر ظاهر هرست که بعد اعتراف علماء و ائمه و ارباب البصاف علامه فیر و زابادی و قعی برای دعوی باطل نووی باقی نماند و محسن  
اوعا که لا طائل و فقی بحال اولیای متبعینش غیر ساند نهیم آنکه شمس الدین الجزری در کتاب سنی المطالب حدیث انادار  
الحکمة را اولاً بکسب منقول خود روایت نموده و ثانیاً آنرا از صحیح ترمذی نقل فرموده و من بعد بر دیگر روایات و  
تشدید و بایان آن فرموده و روان جاحد عنید تحقیق و تشدید و کما یبغی فرموده و بعد ملاحظه آن نیز بطلان کلام نووی در باب  
این حدیث عزیز المثار کا الشمس فی القبولها میباید و هشتم آنکه علامه ابن حجر مستقلاً حدیث انادار الحکمة را  
تحسین فرموده و چنانچه بعد از آن که مکتب منیر و سل الهدی و المرت و و فیض القدر و شرح مواب سب قانی در سابق در باب  
ماز بخانیز بطلان دعوی نووی درین حدیث شریف به بابت ظهور تحقیق و متصفح می شود و بعضی باطله و نیز و اهل تحقیق



نموده و تصحیح کرده در علم بنی الحوزی و در پی آن بکلام طویل و در دست و حافظ علی و حافظ بن جعفر امل  
 بحسن آن شده اند و این فاضله علامه زرقانی نیز برای وضوح بطلان منقول نوذوی در باب این حدیث شریف کافی و بسند  
 است **بسم الله** میرزا محمد مجتهد خان بخشی در نزل الدبر ابراهیم من مقلب اهل البیت الاطهار حدیث انادار الحکمة  
 را ذکر کرده و از اینجا نیز سخاوت و بطلان حدیث را کاست و چون کلام نوذوی در باب این حدیث غریب و غریب المثار واضح و آشکار است  
**بسم الله** و یکم آنکه میرزا محمد بخشی در تحقیق العبدین حدیث انادار الحکمة را در فصلی که مخفی با حلویت حسان است دارد  
 نموده و از سبب خواب آن جنس ظاهر فرموده و از معنی نیز بطلان قدح ضعیف نوذوی عینیت و ریختن شریف  
 مستضعف و تحقیق میگردد **بسم الله** و هم آنکه محمد صدر عالم در خارج العلی حدیث انادار الحکمة از ابن جریر طبری توسط  
 سیوطی نقل کرده و طریق از عان و تسلیم بان سپرده پس حسب صنایع متداولین مستند نیز ضعف ظاهر و بنی با هم بوده  
 واضح و روشن است **بسم الله** و سوم آنکه نظام الدین سهاوی در صیغ صادق حدیث انادار الحکمة احتجاج نموده  
 بر حق بودن مذهب خباب امیر المؤمنین علیه السلام در مسئله اشراط القراض و عمر و تقریر جماع کما استتف علیهم فیما  
 بعد انشاء الله تعالی و این معنی مثبت کمال ثبوت و تحقیق این حدیث شریف و موضوع نهایت بطلان کلام جاحد  
 عینیت است **بسم الله** چهارم آنکه شاه ولی الله والد مخاطب مقرر العبدین جنس بودن حدیث انادار الحکمة را غما  
 و نموده و از اینجا کمال وضوح ظاهر میگردد که کلام نوذوی در باب این حدیث مشرق المساجد را باب نقد و اعتبار و قریح  
 اصحاب خبرت و احتیاط است **بسم الله** پنجم آنکه محمد بن اسماعیل بن صلاح اللایع الصنعانی در روضه ندیه تعجیب حدیث انادار  
 الحکمة از محمد بن جریر طبری نقل کرده و بر آن اعتماد نموده و از اینجا نیز واضح میشود که کلام نوذوی در حق این حدیث شریف  
 بنیابت رکیک و ضعیف است و علاوه برین دیگر وجوه تمینه و حجج مبینة بطلان کلام فاسد النظام نوذوی از  
 تحریجات سابقه و تحقیقات سالفه برناظر جمیع منتسب خیر واضح و مستنیر است اما ادعا نوذوی که ترمذی حدیث  
 انادار الحکمة را مستند گرفته پس از جمله منکرات فاضحه و بطلات لایحه است و هرگز برای تقیید و اعتبار نفع  
 و استصواب ثابت نشده که ترمذی این حدیث شریف را بکارت مصدق کرده باشد بلکه برخلاف آن نزاد را مثبت و  
 ضبط ثابت و متحقق است که ترمذی این حدیث شریف را بکارت مصدق فرموده و بجا حدیث را با کمال عینیت نوذوی  
 چنانچه آنفا از تقریر محب طبری در ذخائر العقبی دستی و از بعد از ریاض النفر محب طبری نیز بحثین ترمذی این حدیث  
 شریف را ظاهر و باهر میشود که سزاوارع عقوبت انشاء الله تعالی و سبب صدور این ادعای باطل از نوذوی  
 محکمت بعضی محرفین اغیار و میلان خاطر خود نوذوی که خود فضیلت باهره و الوالاته الاطهار علیهم السلام من

ادراج الراج بر دیار و ہم کلام علامہ جلال الدین سیوطی در جمع الجامع حکم محمد بن جریر بن ابی بصیرت حدیث انکاد الحکمة  
نقل نموده و مستند بیان فرموده پس نیز علامہ سیوطی نیز حکم نووی بر بطلان این حدیث شریف بطلت مدفوع و مردود  
و بغایت منفی و طرد و خوار و از و ہم کلام علامہ شمس الدین علقمی در کتب غیر شرح جامع صغیر اثبات حدیث  
انکاد الحکمة فرموده و بطلان زعم قزوینی و ابن الجوزی در باب آن بنا بر افادات اعلام خود مثل حافظ علامی و حافظ  
ابن حجر و علامہ سیوطی ثابت محقق نموده پس بجلالت تعالی ظاهر و باهر گردید که حسب احتیاط علامہ علقمی نیز کلام نووی  
از جمله فرغات فاسده و منطونات کاسده است سیر و هم کلام محمد بن ایوسف شامی و کریم الدین الهمدانی و الشافعی  
انکاد الحکمة را ثابت و محقق نموده و در اثبات آن بتصحیح ماکم و تحسین علامی و ابن حجر متک نموده کما سبق  
پس بجلالت تعالی واضح و لا محذور که حسب تحقیق ابن جریر قاضی نووی در نہایت بطلان و دست  
چهار و هم کلام علامہ عبدالرزاق و سیوطی در فیض القدر با ثبات حدیث دار الحکمة کمال اہتمام گردیده و  
تحقیق و تثبیت آن با فادات علامہ علامی و حافظ ابن حجر مستقلا و متک گردید و ظاهر است کہ حسب تحقیق ابن علام  
ایقین نیز دعای نووی در باب این حدیث شریف سراسر باطل و از حدیث صدق و سداد عاقل میباشند یا نزد و ہم کلام محمد بن  
شعرائی در فتح المولی النصیر شرح الجامع الصغیر حدیث انکاد الحکمة را حدیث من گشته چنانچه در مابقی عبون الدین  
در یافتی و مخفی نیز بجلالت بطلان دعوی نووی کافی و وافیست و آثار کلام فاسد النظام و ابن الجوزی و عسافی  
شان نزد و ہم کلام شیخ عبدالحق دہلوی عبارت یافت الصحیح علامہ فیروز آبادی کہ مثبت حسن بودن حدیث انکاد الحکمة  
می باشد و در لغات شرح مشکوٰۃ آورده طریق اعتماد و استناد و ابن سپهر پس واضح و آشکار گردید کہ حسب اختیار شیخ  
دہلوی نیز کلام نووی در باب حدیث انکاد الحکمة از دائرہ حق و صواب خارج و در حیطہ باطل و جرح و ثبوت التباہ الراج  
میباشد مفہوم انکاد الدین الغزینی در سراج منیر شرح جامع صغیر و شرح حدیث انکاد الحکمة عبارت  
علامہ علقمی کہ مقتضی اثبات این حدیث در مذموم قزوینی و ابن الجوزی نقل نموده بعد از آن حسن بودن این حدیث از شیخ خود  
محمد حجازی الشعرائی ذکر کرده تشدید بانی آن فرموده پس عبون الدین قاضی واضح و لا محذور گردید کہ بنا بر تحقیق علامہ غزینی نیز  
کلام نووی و راجب حدیث انکاد الحکمة قابل التفات و احتفال و محاب براءت و کمال نیست و ہم کلام علامہ شمس الدین  
شیرازی تیسیر المطالب انبیاء حدیث انکاد الحکمة نموده و روایت کردن حاکم از نزد مستدرک مع القیض  
فرموده پس حسب افادہ علامہ شیرازی نیز کلام نووی در باب این حدیث شریف باطل و مضعی و فاسد و منخزل خواهد  
بود و نزد و ہم کلام علامہ زرقانی در شرح مواہب لدنیہ افادہ نموده کہ حدیث انکاد الحکمة را حاکم در مستدرک روایت

النسابة وری رحمهما الله فی جماعتهما اواحدهما واعنه بالحکان ما اورد و ابو داود و سلیمان بالاشت  
 السجستانی و ابو عیسیٰ محمد بن عیسیٰ الترمذی و غیرهما مائة و نقصانهم و اکثرها صاحب بنقل العدل  
 عن العدل غیر انها لم تبلغ غایة شغل الشیخین علو الدرجة من صحة الاسناد اذا اکثر الاحکام ثبوتها بطل  
 حسن و ما کان فیها من ضعف او غریب اشارت الیه و اعرضت عن ذکر ما کان منکر او موضوعا  
 والله المستعان و علیہ التکلان و باوصف ان معنی بهن کتاب اعنی مصابیح بعد حدیث مدح قبیلہ حمیر در حق ان  
 حدیث منکر یافته میشود و بنا بر این که عنوانش اینست یا بنی مناب قریش و ذکر القبا اهل مسطورت عن ابی  
 هريرة قال کنا عند النبی علیه السلام فجاؤا رجلا حبه من قریش فقال یا رسول الله العن  
 حمیرا فقال النبی علیه السلام رحم الله حمیرا افواهم سلام و لیدیم طعام و هم اهل امن و امان  
 منکر و شمس الدین محمد بن مظفر خنالی در مفاہیج شرح مصابیح بشرح انجیریت گفته قول منکر اے  
 هذا الحدیث منکر یجمل ان الحاق لفظ المنکر ههنا من غیر المؤلف من بعض اهل المعرفة بالحدیث  
 لانه لو کان یعلم انه منکر لم یعرض له لانه قد التزم الاعراض عن ذکر المنکر فی عنوان الکتاب  
 ازین عبارت ظاہرست که خلطی افاده می نماید که محتملست که درینجا لفظ منکر را غیر مؤلف الحاق کرده باشند آن غیر  
 بعض اهل معرفت بعلم حدیث بوده باشد چه که اگر خود مصنف میدانست که این حدیث منکرست مستعرض ان نمی شد  
 یعنی ذکر ان درین کتاب نمی کرد چه یعنی مصنف التزام کرده است اعراض را از ذکر منکر در عنوان کتاب و ملا علی قاری  
 در مرقاة شرح معجمینش گفته و قال شارح للمصباحیة قوله منکر هذا الحاق من بعض اهل المعرفة بالحدیث  
 لان المؤلف رحمه الله یعنی محیی السنة لو کان یعلم انه منکر لم یعرض له لانه قد التزم الاعراض عن  
 ذکر المنکر فی عنوان الکتاب الله اعلم بالصواب بالجمله ثبوت لفظ منکر در حق حدیث انادار الحکمة از ترمذی  
 نهایت ممنوع است و نسبت آن بسوسه او باول و اضحی مطرود و مدفوع اما انچه نفوی در حق انجیریت از ترمذی بیان  
 عبارت نقل کرده و لایرویه من الثقات غیر شریک پس مطابق با اصل عبارت ترمذی نیست زیرا که اصل عبارت  
 ترمذی در مصابیح چنین است و لا تعد هذا الحدیث عن احد من الثقات غیر شریک و فرقی که درین دو عبارتست  
 برناظر بصیر واضح و مستبصرست چه مفاد اصل عبارت ترمذی اینست که او نفی عرفان خود یا نفی عرفان خود و اثنان خود  
 می نماید از اینکه سواي شریک کسی از ثقات روایت این حدیث شریف کرده باشد و موادی عبارتیکه نفوی از نقل  
 کرده انت که ترمذی حقایق روایت این حدیث از ثقات سواي شریک نموده و ثقتان مابینهما و علی کل حال

التفاهیم باشد حقیقت حال و شرح ابن اجمال آنکه ترمذی در صحیح خود در حق حدیث انادار الحکمه غریب  
گفته چنانچه محب طبری که اقدام و اوثق ناقلین این حدیث صحیح ترمذی است در کتاب بیان نضره سلک و غیره عن علی قال  
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انادار الحکمه وعلی بابها أخرجه الترمذی وقال حسن غریب و چون  
حکم ترمذی بحسن این حدیث شریف مگر غایت هر چه عذیف بود جمله از اصحاب غنا و کلاه همیشه در پی اطفا فی فضائل الی المحاد  
علیهم السلام الی یوم المعادی باشند کار بند تحریف و تبدیل و تغیر و تحویل گردیدند چنانچه بعضی ایشان از بعض  
نسخ صحیح ترمذی لفظ حسن را بر انداختند لیکن لفظ غریب را باقی گذاشتند و از همین جاست که بسیاری از علماء  
سنیه که متاخر از محب طبری بودند نقل و وصف این حدیث از ترمذی الکتاب بر حص لفظ غریب کرده اند مثل علامه علی بن  
الخطیب و مشکوٰۃ و صلح الدین العلامی در احوال خود و عماد الدین المشقی المعروف بابن کثیر در تاریخ خود و مجد الدین  
فیروز آبادی در نقد الصحیح و شمس الدین الجزری در سرائی المطالب و جلال الدین سیوطی در قول جلی و ابراهیم و صابی در کتاب  
و عبد الرؤف مناوی در تیسیر و نیز در منیض القدیر و نور الدین عزیزی در سراج منیر و جمال الدین المعروف بخراسانی  
محمد و تفسیر الاحباب و نور الدین سلیمانی در درمیتیم و بعضی از معاندین حدیث لفظ حسن را در مقصود و نا محمود و خود کافی  
نماند باشند و بجزید و غرور و خود لفظ غریب را نیز بر حال خود باقی نگذاشتند بلکه آنرا بلفظ منکر مبدل ساختند و  
لوائی سبقت بر صایق میر فوار الکلمه و مواضعه افزاشتند و باین صنیع شنیع شان چشم پوشید و چنان دادند که با وصف علم  
و اقراء با اختلاف نسخ صحیح ترمذی لفظ منکر را بر ترمذی نسبت نموده و نزد باب تحقیق و تنقید راه کمال اجمال و خلل  
پسیده و همین تحریف و تخفیف سخاو گوشت خورده و در مقام حسنه در حق این حدیث شریف از ترمذی لفظ منکر نقل  
نموده و بعضی از اصحاب تحریف و تلفیق در باب خلط و تعقیف ازینهم بالاتر رفته و بعضی نسخ صحیح ترمذی لفظ منکر  
را با لفظ غریب جمع کرده اند و بعضی علماء سنیه از راه غفلت یا غافل اعتماد بر آن نموده ترمذی نسبت مینمایند که این حدیث  
شریف را غریب منکر گفته که ما فعله ولی الله الله هلوی فی قرة العینین فتنبه ولا تکن من المغترین  
الغافلین المخذلین الداهلین واستعد بالکلاء من تبدل المذللین و تحریف المبتطلین و  
محققان آنکه صد و اثنی عشر از تحریفات از اهل سنت نزد ناظر بصیر و متشیع خیر مستبعد و متعجب نیست ایامیانی که  
محبی آنکه ابو محمد الحسین بن مسعود الفراء البغوی در کتاب مصابح الزمزم کرده است که حدیث منکر را در آن ذکر کنند  
چنانچه خود در مصابح میفرماید و بخند احادیث کل باب منها قسمت الی صحاح و حسان و اعنی بالصحاح  
ما أخرجه الشيخان ابو عبد الله محمد بن اسمعيل الجعفی البخاری و ابو الحسین مسلم بن الحجاج القشیری

[illegible]



این کلام بهیچ وجه قاطع و حدیث انا دار الحکمة نیست زیرا که اگر تسلیم هم کرده شود که سواي شریک دیگر  
 از ثقات روایت این حدیث شریف نکرده پس غایتش اینست که این حدیث از افراد شرک باشد و این معنی مانع صحت یا  
 حسن آن نیست و از نجاست که خود ترمذی کما صرح به المحیط الطبری فی الریاض والذخائر تحسین این حدیث  
 شریف فرموده و علامه علانی در اجوبه خود کما سبق بقر نقل کلام ترمذی در حق این حدیث شریف میفرماید و سواي  
 هو ابن عبد الله النخعي لقاضی حجت به مسلم و علو البخاری و وثقه یحیی بن معین قال العجلی  
 ثقة حسن الحديث وقال عیسی بن یونس ما رایت احدا قط اوسع في علمه من شريك فعلم هذا ان  
 تفرده حسنا و غیر زابادی در نقد الصحیح بقر نقل کلام ترمذی متعلق با این حدیث گفته و شریک هذا الصحیح  
 به مسلم و علو البخاری و وثقه ابن معین و العجلی زاد حسنا الحدیث وقال عیسی بن یونس ما رایت  
 احدا قط اوسع في علمه من شريك فعلم هذا ان يكون مقدر حسنا و ازین دو عبارت در کمال وضوح است که  
 حدیث انا دار الحکمة نزد علانی و غیر زابادی با وصف تفرده شریک بان حسن میباشد حالانکه در سابق بجهت  
 از اسناد غیر متواتره و طرق دثره متواتره حدیث انا دار الحکمة نیستی که علاوه بر شریک دیگر ثقات نیز در روایت این حدیث  
 با شریک میباشد و از عجایب سطرقات اینست که بعضی از محققین را تعین و مصحفین را تعین و در کلام ترمذی نیست  
 تحریف تخفیف بکار برده راه اخیال و الطاطب ثبوت این حدیث شریف سپرد و مانند بایشان که ترمذی چنانچه شنیدی گفته  
 است که لا نعرف هذا الحدیث عن احد من الثقات غیر شریک یعنی نمیشناسیم این حدیث را از هیچ یکی از  
 ثقات غیر شریک و این عبارت اگر چه نفی عرفان ترمذی این حدیث را بر روایت غیر شریک از ثقات بنماید لیکن از آن  
 معروفیت این حدیث نزد ترمذی بر روایت شریک و بودن او از ثقات نهایت واضح و واضح است و چون این معنی هم چنان  
 تعالی برای ثبوت این حدیث شریف کافی و وافی است لهذا اگر ناصبت بعض اهل اخلاف جوش زد و در بعضی  
 صحیح ترمذی در عبارت مذکوره لفظ غیر را بلفظ عن مبدل نمودند و صورت عبارت باین نحو نسخ کردند که لا نعرف  
 هذا الحدیث عن احد من الثقات عن شریک چنانچه ملا علی قاری در مرقاة در شرح حدیث انا دار الحکمة جای  
 کلام ترمذی متعلق با این حدیث شرح نموده است گفته و لا نعرف ای نحن هذا الحدیث عن احد من الثقات غیر  
 شریک بالنصب علی الاستثناء و فی نسخة بالجمله علی الله بدل ما جلد قبل فی بعض نسخ الترمذی عن شریک  
 بدل غیر شریک ظاهر است و بعضی ازین تبدیل غلطی است آنرا که ناظرین صحیح ترمذی مخصوص فرموده و بدانند که حدیث  
 انا دار الحکمة چنانچه در حدیث ترمذی با وصفیکه از اسناد خود از شریک روایت کرده لیکن بعد از آن خود مقرون

بمنفرد

بمنفرد

و درین باب استناد بکلام نووی کردن مباهات تجبیل و تفضیح و تسفیہ و تبخیر خویش سپردن مستریب  
 در صحت و ثبوت آن بخاطر راه دادن کمال شاکت حفاظت ثقات و نہایت معارت نقاد اثبات افادہ ہا  
 ست کما هو غیر خاف علی من اذنی شطرا من الاصلات و نظر الی ما سقنا کہ سابقا من الوجہ  
 المجموعۃ الاطراف المحصفۃ کل الاحصاف و تأمل ما ذکرنا کہ بالاسلاف من بکلمات کبرام  
 السنیۃ اسلامہم و الاصول و اگر اولیای حضرت نووی بر کلام ابن عبد ستہام گوش نغزد و بقیع موہوب  
 از الحن کلام او بسبب حدیث امام مدینہ العلم متوجہ میشود خوشوقت شدہ و اوصاف متحق صریح دہند ناجا بر کاکت  
 این قریح موہون و سخافت این جرح مطعون از کلام علمای اعلام و محققین فحاشا سنیہ کہ متعرض بفتح نووی شدہ  
 اند بمعرض اثبات میرسانم و سرور و فرح اتباع نووی را بمبدل بملال و ترح میگردانم علامہ سیوطی در تاریخ الخلفاء  
 گفتہ و اخرج الترمذی و الحاكم عن علی قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انا مدينه العلم  
 و علی بابها هذا حدیث عن الصواب صحیح کما قال الحاكم و لا موضوع کما قالہ جماعة منهم ابن  
 الجوزی والنووی و قد ثبت حالہ فی المعقبات علی الموضوعات ازین عبارت ظاہرست کہ  
 نزد علامہ سیوطی قریح نووی در بخندیت و شیوہ انصاف مخالف حق و صوابست و علامہ سیوطی التفاتی بان نفوذ  
 بتجسین بخندیت بالعمم و الجزم ارفاف آفاق جاحدین دوی الاعتساف نمودہ و ابن حجر مکی در مخمکہ شرح قصیدہ  
 ہمزیرہ در شرح شجرہ و وزیر ابن عمہ فی المعالی بدو من الاہل بسعد الوزر اعید بعد اراہ مطر  
 از گفتند بیل مناسب لما قبلہ و فیہ رد الحجج علی الصد و من تلك السعاده ما أمده صلى الله عليه  
 وسلم به من الوصله فقد اخرج الترمذی آخی صلی اللہ علیہ وسلم بین اصحابہ فجاء علی تد مع  
 عینا کہ فقال یا رسول الله اخیئت بید اصحابک ولم تولج بینی و بید اجد فقال صلی اللہ علیہ وسلم  
 انت اخی فی الدنیا والاخرۃ و منها العلوم التي اشار اليها بقوله صلى الله عليه وسلم انا مدينه العلم  
 و علی بابها و فی روایۃ و من اراح العلم فلیات الباب و فی اخری عند الترمذی ان اذ احکمہ و علی  
 بابها و فی اخری عند ابن عدی علی باب علی و اختلفوا فی حکم هذا الحدیث فخصا منہم التوقیر  
 رحمہم اللہ تعالی علی انہ موضوع و الحاکم صححہ و صحیح بعض الحفاظ المطلاعین انہ حدیث حسن  
 ازین عبارت واضحست کہ ابن حجر حدیث مدینہ العلم را تماماً قول جناب رسالت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم میدانہ و بان  
 استعمال و احتجاج میکند دبرای قریح نووی و اذراب او و قریح نگذار و بکہ بعد ذکر ان تصحیح حاکم و تقویب بعض



منهم ابن الجوزی والنووی بالغ الحاکم علی عادته فقال ان الحديث صحيح وصوب بعض محقق  
 المتأخرين المطلعين من المحدثين انه حسن واين عبارت نیز مثل عبارت موافق در تبیین حسن بودن این  
 حدیث شریف متین و ایضاح خطاء نووی و دیگر متعینین کافی می باشد و از جملة طرالف آنکه قاضی ثناء الله  
 یانی بی که حسب اناده مخاطب بهقی وقت بوده نیز قدح نووی و دیگر متعینین در بخیریت شریف زالف و کما  
 و باطل و فاسد و انموده بجزید انصاف اناده فرموده که بسبب کثرت شواهد حکم بصحت این حدیث توان نمود چنانچه در  
 سیدک قول گفته یخبر حدیث جابر بن البقی صلی الله علیه وسلم اننا مدینة العلم وعلی بابها رواه  
 البزار والطبرانی عن جابر بن شواهد من حدیث ابن عمر و ابن عباس علی و اخیه و صحیح الحاکم  
 ذکره ابن الجوزی فی الموضوعات و قال یحیی بن معین لا اصل له و قال البخاری و الترمذی انه  
 منکر و لیس له وجه صحیح و قال النووی و الجوزی انه موضوع و قال الحافظ ابن حجر الصواب خلاف قول  
 الفرقین یعنی من قال انه صحیح و من قال انه موضوع فالحدیث حسن لا صحیح و لا موضوع فقیه گوید  
 نظریه سند قول ابن حجر صواب است اما کثرت شواهد حکم بصحت توان نمود جواب این حدیث بر امارت دلالت ندارد  
 انتهی پس کاش مخاطب مقام اگر برافادات و دیگر محققین اعلام بر نخورده بود برین افاده بهقی وقت خود مطلع میشد  
 و زبان بلاغت ترجمان خود را بذکر قدح نووی و خراب اوئی آلود و با اعتماد بران دستند بان گوئی سبقت در  
 میدان عدوان از اصحاب بغی و دشمنان غیر بود و از جملة طرالف آنست که حسن علی محدث که تمیز رشید مخاطب  
 و حدیث نیز قدح نووی را در بخیریت شریف خلاف صواب اینماید و تصریح صریح تحسین این حدیث شریف  
 می فرماید و در اطهار حق باکی بخلاف استناد خود نمیدارد و روی التفات بصنایع فنیج او نمیدارد چنانچه در تفریح النبا  
 گفته و اخرج البزار والطبرانی فی الاوسط عن جابر وابو نعیم فی المعرفة عن علی قال قال رسول الله  
 صلی الله علیه وسلم اننا مدینة العلم وعلی بابها هذا حدیث علی الصواب لا صحیح كما قال الحاکم و لا  
 موضوع كما قال جماعة منهم ابن الجوزی والنووی و از جملة آیات علوی و بموجب آنست که خود نووی و مضمون  
 بلاغت شمعون حدیث مدینة العلم را در اشعار آید از خود نظم فرموده از عیان کمال ثبوت و تحقیق این حدیث  
 شریف در قلوب ابابیهضات افزوده رنگ آریاب از سجا جل آنکه اصحاب الباب کما یبغی زردوده قدح موهبتیک  
 از کلام او پیرامون این حدیث شریف بر سید المبلغ و جواهر انساب و منثور انموده چنانچه شهاب الدین احمد و توفیق الدلائل  
 علی ترجیح الفضائل در ذکر او مینویسند و ابی السوئین علیه السلام میفرماید و کالامام فی الاسلام و المثلث الیه



بن الصریس وهو ثقة حافظ عن محمد بن جعفر القتيبي عن أبي معاوية وقال أبو الصلت لعمري بن محمد بن عيسى سألت محمد بن معين عن أبي الصلت فقال ليس ممن يكذب فيقول لم يروى عن أبي معاوية أنا مدنيۃ العلم فقال هو من حديث أبي معاوية الخبر ابن غير قال حدث به أبو معاوية قدما ثم كلف عنه وقال كان أبو الصلت رجلا موسرا يطلب هذا الحديث ويلزم المشايخ قلت فقد برى أبو الصلت عبد السلام من عهدته ولو أبو معاوية ثقة مأمون من كبار الشيعة وحفاظهم المتفق عليهم وقد تفرغ له عن الاعتناء فلو كان بها ذواو استخالة فإن يقول النبي صلى الله عليه وسلم مثل هذا في حق علي ولما رأت كل منكم في هذا الحديث وجزم بوضعه بجواب عن هذه الروايات الصحيحة عن يحيى بن معين ومع ذلك فله شاهد الخسوم أنك علامۃ زركشي باوصيفك در الای منوره جاست نهی بر قرح حدیث انامد مینه العلم نقل کرده لیکن نقل کلام علامۃ زركشي قائل بحسن بودن حدیث انامد مینه العلم میباشد کما نقله عنه المناوی فی فیض القدر والمولوی حسن الزمان المعاصر فی القول المستحسن لهذا کمال ضار و بطلان زعم ذہبی کبیر نشان بحسب ذہب و تخار خود علامۃ زركشي والاشان نیز بنوع و عیان می باشد چهارم آنکه ادعای باطل موضوعیت این حدیث شریف که در ذہبی در میزان سرزده بجدس موهون و مضحک است که علامۃ ابن حجر عسقلانی در سان الیزان آنرا بنهایت متانت و زراعت مردود و طرد و انموده کمال سخافت در کتاب آن بر الباب فطنت و کیا است واضح و عیان فرموده حالا مجازفت طاهر العبد وال ذہبی در میزان و کلام نصفت اقران علامۃ ابن حجر در سان باید شنید و هر دو در میزان نقد و اعتبار باید بخیزد ذہبی در میزان گفته جعفر بن محمد الققیه فیہ جماله قال مطین حدثنا جعفر حد ثنا ابو معاوية عن الاعمش عن مجاهد عن ابن عباس قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول انامد مینه العلم وعلى بابها وهذا موضوع و علامۃ ابن حجر در سان الیزان بعد نقل عبارت مذکور گفته هذا الحديث له طرق كثيرة فمستدل بالحكمه اقل الحولها ان يكون الحديث اصل فلا ينبغي ان يطلق القول عليه بالوضع ثم أنك علامۃ زركشي در مقام حسمه زعم باطل ذہبی ادفع موهون و متعلق و مطعون انموده و اثبات و تحقیق حدیث که نیر العلم کلام علامۃ عمده الاعلام تسک فرموده و نیز که دیگر اخبار مویده و اموشیده این خبر بنیفت در تقویت و تأیید و ابرام و تکرید آن افزوده قصب سبق در تعبیر و تشویر جاهدین این حدیث شریف از امثال خود بوده و قد سبقت عبان قدسما





مثلاً هذا من حجة العلم ازين عبارت ظاهرست که بن حجر کی اگر چه اولاً بوجه زین کاس من قلبش مرعی شرف غلط  
 قائلین بوضع انجیدیت گردیده بر سر تعدید اسمائے بعضی از ایشان مثل قزوینی وابن الجوزی و ذہبی رسیده لیکن  
 من بعد چار و ناچار اعتراف صریح برت اهل کثیر ایشان نموده باثبات غیر صالح بودن حکم بوضع انجیدیت بقتل  
 باطل ایشان را بغایت منقوض فرموده و چون اقدام ایشان بر دعوی وضع انجیدیت شریف نزد  
 ابن حجر بنای شنیع و فطیح بود لهذا از راه کمال اضطراب و تشویش تاویل کلام فاسد النظام ایشان را واجب بدین قریه  
 کلام آن متفوهین بالا باطل تبلیغ و تسویل و تخذیع و تضلیل گردیده بالجملة انجیانیتهایت و منوع مترفع است که طعن فیهی  
 امثال انور انجیدیت شریف سجد تفضیع قبیح است که ابن حجر باوصف تعصب و تضلع حجری خود را نیز غایز دسته برآورد  
 صریحاً از آن آغاز ننهاد و ادکمال توهم و تحقیر ضیح شنیع ایشان داده یاز و هم گفته نیز بن حجر کی در قفا و اس  
 حدیثیه قریح ذہبی و غیره را در حدیث مذنبه العلم ناقابل التفات انگاشته باثبات و تحقیق انجیدیت اعلام تفضیع  
 هر طاعن نحیف آورشته چنانچه در قفا و اس مذکور محکم اسمعت سابقاً گفته و اما حدیث انانام مذنبه العلم  
 و علی بابها من وحدیت حسن بل قال المحاکمه صمیم و قول البخاری الیسایه و وجه صحیح و الترمذی منکر  
 و ابن معین کذب معترضان ذکره ابن الجوزی فی الموضوحات و تبعه الذهبی و غیره علی ذلک  
 و از و هم کذب علی متقی در کثر الحال عبارت جمع الجوامع علامه سیوطی که شبهه بر وجسارت فاضحه و ضارت  
 لایحه ذہبی است بلار و دیگر آورده طریق تسلیم به و ان بطلان قدر ان عدیه علم التیام باقدام التقیاد و ادغان  
 سپرده میگرد و هم کذب علی قاری در مقامات با و صفی که جسارت ذہبی عظیم المراء و کلمات بعضی دیگر از ارباب  
 و امتزاد باب انجیدیت غیر نقل نموده لیکن من بعد ذکر افاده علامه عللای و تحقیق ما فطن ابن حجر رنگ این نفوت  
 باطله و صد این اقوال عاقلان را قلب اصحاب فقه و اعتبار به سیر و اعتبار زوده چپا و هم کذب علامه مناوی  
 در فیض القدر شرح جامع صغیر قدر ذہبی و دیگر متفقتین را در باب انجیدیت شریف باقادات اکابر اعلام  
 اساطین فخرم مذنب خویش متعقب و مردود نموده و بالخصوص قبل افاده علامه عللای و ابن حجر مقلدان کمال  
 بطلان و بهر ان قدر ذہبی عظیم العدیان واضح و عیان فرموده قد سبقت عبارته فیما مضی این قدر هم  
 آنکه شیخ عبدالحق دہلوی در لمعات شرح مشکوٰۃ عبارت مقاصد ستمه سخاوی را که مبطل غرور شوم ذہبی است آنرا  
 ذکر کرده و آنرا کلام جامع از مہر فتن شمرده منظر تصویب آن گردیده و هذا ایضا کاف و واف بارغام الف  
 المنکر الموشر الخلاف المتهالك علی قول الذهبی الراکب متن الاعتساف الذاهب عمر ایضا فی مہامه

ششم آنکه علامہ سیوطی در لای مصنف کلام علامہ علانی کہ مشتمل بر دفرع و شوم ذہبی ملبوم است استناد و نقل فرمود  
 و نیز کران نہایت سقوطش از محل اعتماد ارباب شد و سدا واضح و واضح نمودہ و هذا مما يدل على سخافة كلام  
 الذہبی و غاية بطلانه و يستدل الى وضوح و هتد و جلاء هؤلاء من هتد آنکہ علامہ سیوطی در قوت المغنہ  
 شرح معجم ترمذی نیز کلام علانی و الا مقام کہ قالع اساس زعم نافرجام بھی عظیم الاجرام است براسے تشبہ  
 و تباہیدن حدیث سدید نقل فرمودہ روان جلد عنید و معاند فرید کہما ينبغي فرسودہ کما در بیت آنفا و لا  
 نخالك ترأب بعدہ فی ممانہ کلام الذہبی و بواثره او توتر الميل و المكون الى الله و عشاره بمشتم  
 آنکہ علامہ سیوطی در جمع الجوامع نیز سلطان زعم بھی در باب بخیریت شریف بمعرض اثبات رسانیدہ بقول افاده  
 علانی و کلام ابن حجر و عاصی آن ناکب عظیم الغرر را سہا و شورا گردانیدہ و ہر چند تمام عبارات حجج الجوامع کہ  
 ارکان بخیریت منیف و مرغم الف ہر طاعن عنیف است سابقا منقول شدہ لیکن در مقام جزئی از ان کہ اوفق  
 بمقصود و مراد و دخل فی الاتهام و الا التزام است باز ایشید سیوطی در جمع الجوامع و ذکر بخیریت شریف را منیف را بطلان  
 الحافظ صالح الدین العلانی قد قال ببطلانه ایضا الذہبی فی المیزان و غیرہ و لما توافق ذلك بجله فادخل  
 سواد الحق دفعاً بالمصدر و قال الحافظ ابن حجر فلسانه هذا الحديث له طرق كثيرة فمستدرک  
 الحاكم اقل احوالها ان يكون الحديث اصل فلا ينبغي ان يطلق القول عليه بالوضع ثم آنکہ علامہ سیوطی  
 در درشتی و نیز فساد طرح ذہبی واضح العناد و دیگر ارباب مراد و در بخیریت واضح السدا و ہر باب مراد و ذکر افادہ  
 علانی عمدۃ النقاد و اظہار تاسید آن تحقیق ابن حجر عظیم الانتقاد و تشبہ سبالی این خبر منیر علم الرشاد و افزودہ و ہم آنکہ  
 ابن حجر کما بہ عصیت و عناد و غرور و لد و قول ذہبی و امثال او در بخیریت شریف مردود و مطرود ساختہ با ظہار  
 ت ہل کثیر شان کہما ينبغي پر داختہ چنانچہ در نسخ کثیر شرح قصیدہ ہمزہ کہما سمعت سابقا کہما نیکہ حدیث نا ادا حکمہ  
 و انما مدینۃ العلم استمد و نمودہ در باب آن آرای اربعہ نقل کردہ بعد نقل سہ رأی از ان سگوید موضوع و عدلہ  
 کثیر و ائمہ حفاظ کافر و یمن و ابن الجوزی مجرم بطلان جمیع طرق الذہبی فی مینا و غیرہ و ہل و لا کما  
 ائمہ اجلہ لکن ہم تساهلوا تساهلاً کثیراً کما علم ما قرنتہ و کیف ساع الحکم بالوضع مع ما تقررات  
 رجالہ کلہم رجال الصیح الاول و مختلف فیہ و یجب تاویل کلام القائلین بالوضع بان ذلك بعض  
 طرقہ لا کلہا و احسن قول بعض الحفاظ فی استحقاق الحدیث المسلمہ قیامہ بالایسح ہو ثقہ نامون من  
 اکبار المشایخ و حفاظہم و قد تقر دہ عن الاعمش کان ما ذوا استخالة فی انہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول



المخزاف والمفسك شانه زد هم كه محمد صدر عالم در معارج العلى كلام جمع الجوامع سيد طى كه متضمن تو بيان  
 و ترجيح فرعون و همى افين و سقى اخيريت متين ست استناد و او اعتمادا نقل كرده بيه باظهار كمال زراعت و رصانت  
 حديث دينه مدينه مدينه مدينته قريح ارباب صغينه كرده مهفده هم كه علامه محمد بن اسمعيل بن صلاح اللامير  
 الصنعاني در ضمن اثبات و تاييد و ابرام و تشييد حديث مدينه العلم فاده علامه علاني و كلام حافظ ابن حجر عسقلاني  
 كه منظر بطلان و فساد قول نهى لاس فرصى الاتقادى باشا احتجاجا نقل فرموده زنگ اضلال فرسبى عظيم الاصل  
 از خواطر و نهائى قاصر بن زدوده چنانچه در روضه نديمه شرح تحفه علويه كجا دريت سابقا گفته و قال الحافظ صلاح  
 العلائى قد قال بطلانه ايضا الذهبى فى المنيران وغيره و لما يوافق ذلك بعلة قاصده شىء دعوى الوضع  
 دفعاً بالصدوق قال الحافظ ابن حجر هذا الحديث له طرق كثيرة فمسند راجع الحاكم اقل حوالها ان  
 يكون الحديث اصل فلا ينبغي ان يطلق القول عليه بالوضع بجزء هم انما علامه و كافي كما سمعت سابقا  
 در فوائد مجموع بطلان قول فاسد و هو ان هم كاسد فرسبى بر ملا نموده باثبات حسن اخيريت شريف يوجا حسن اعلم  
 انفت ان جاب عنيف موده نور زد هم انكه در سنتى معاصر در نفع قوت المغتنى كلام علامه على عاليمقام كجا  
 ظهر فرسبى فلهب الكلام و مومن اسير منكر مرسل الزام ست ذكر نموده سلك تشييد و ابرام و توطيد و احكام اينجى نمنين  
 الظلم پيوده بستم انكه انا علوى واضح است و موصدق السخ الجلالا نيست كه خود فرسبى در منيران بسند  
 متصل روايت حديث مدينه العلم كرده و انرا از علوى احاديث سويد بن سعيد كه از جملة شايع مسلم صاحب صحيح  
 شمرده باين صنيع بديع كاسى نفوت خود را سبب منشور نموده كمال ثبوت و تحقق اخيريت بر ارباب نقاد و اسعاف افصح  
 و ظاهر فرموده چنانچه در منيران ترجمه سويد بن سعيد گفته قلت عاش سويد ما نك تسند و مات في سنه اربعين  
 و مائتين و وقع لنا من على حديثه اخبرنا ابو المعلى الا بوقهى انا المبارك بن ابى الجواد انا احمد بن ابى غانم  
 انا عبد العزيز بن على انا ابو طاهر الذهبى ثنا عبد الله بن محمد ثنا سويد بن سعيد ثنا زياد بن الربيع  
 عن صالح الدهقان عن جابر بن زيد قال نظرت فى اعمال المرء فاذا الصلاة يجتهد بالبدن ولا  
 يجتهد بالمال و كذلك الصيام و الحج يجتهد بالمال و البدن فوايت ان الحج افضل من ذلك كله اخبرنا محمد  
 بن عبد السلام عن زبيب بنت ابى القيسم انا عبد المنعم بن القشيري انا ابو سعيد الاديب ثنا محمد بن بشير  
 ثنا الوليد بن السخسى ثنا سويد ثنا على بن مسهر عن جابر عن عكرمة عن ابن عباس قال صاحب الذبيح سمع  
 وقوله و بشرنا له باسحق اى بن بويه و به ناعلى عن اشعث عن ابن سيرين عن الجراح و العبد قال اتيت

افزوده و وارد هم از خود علامه جزیری حدیث مدینه العلم را از جمله احادیثی دانسته که استوار یا صحیح یا حسن میباشد و چون علامه جزیری از حاکم تصحیح آن بلا تعقب نقل کرده ظاهر آنست که قول او در باب این حدیث با قول حاکم اتفاق داشته باشد سیر و هم آنکه علامه جزیری حدیث مدینه العلم را از سنای منافق جناب امیر المؤمنین علیه السلام دانسته چهارم آنکه واضح شد که جزیری بجمع حدیث مدینه العلم و امثال آن درین کتاب طالب ثواب قریب از خداوند عالم گردیده و ظاهرست که العیاذ بالله اگر حدیث مدینه العلم نزد او از جمله موضوعات یسود کما هو زعم المخاطب الشاکن الکلبی الملائن هرگز درج آن درین کتاب نمی فرمود و بجمع کتابی که شامل بر آنست طلب اب و قرب نمی کرد زیرا که ادراج موضوعات و اکاذیب سبب تبعید و تعذیب است نه موجب اثابت و تقرب یا نزد هم آنکه واضح شد که علامه جزیری حدیث مدینه العلم و امثال آنرا نسبت ب دیگر مناقب جلیل و محاسن جمیل جناب امیر المؤمنین علیه السلام مثل نزرین سحر و قل من کثری داند و واضح است کل الموضوع که اگر حدیث مدینه العلم عیاذ بالله نزد جزیری موضوع می بود هرگز آنرا از مناقب جناب امیر المؤمنین علیه السلام نمیشمارد و فضلا از اینکه از قابل درج در تضعیف بداند و آنرا از جمله دیگر فضائل مناقب که ذکر نکرده برائے درج در کتاب خود منتخب نماید فوا عجبا که چنان مخاطب و الا تبار با آنها که کمالات بار و ملکات ناصحه که اتباع و شمای حضرتش بر او ادعای آن دارند و خود شاه صاحب نیز یکلمات تحذلق امیز و جملات تفسیری انگیز خود بهت بر تصویب غوم نشان بر می گمارند از اینجه مقاصد و مارب عبارات استنی السطالغ غرض بصر و قطع نظر نموده مثل علامه جزیری را که بخندین بوجه مبر و مودت محکم نماید و تشیید و توطید و تسدید حدیث مدینه العلم فرموده است بی محابا قائل بوضع این حدیث در تضعیف و امی نمایند و در کتاب بهت صراح و کذب بواح قطب سبق از امثال سلیمه و سراج میر باید و لیس هذا منه بدیع و طریف فقد عرف قد ما بالهنا لك على الافتراء والتحريف والله العاکم عن تختدیع و التلغیف و هو المجازی کل من یعدی لزیفه علی الحق و یحیف و از عجایب آنست که قاضی شادانته یانی بنی که سب افاده مخاطب بهیقی وقت خود بود و علامه جزیری را قائل بوضع این حدیث دانسته و یاد صفت بهیقی وقت بودن نظر بر افادات غالیه و اجاوات عالیة کتابی استنی السطالغ علامه جزیری نه انداخته لیکن بر حقینیت است که قاضی مذکور قریح و جرح این حدیث شریف را مقبول و مسلم داشته بمطرد و مردود و نمودن آن را یت تحقیق و تنقید و فرشته چنانچه اولاب نقل تحقیق علامه ابن حجر در تشیید مبانی آن افزوده و انیا با فاده اینجه که بسبب کثرت شواهد حکم بصحت این حدیث میتوان کرد نهایت همین و هو ان کلمات متعین و واضح و الواح فرموده

العلم وعلی بابها فمن اراد العلم فليأتها من بابها وقال الحاكم صحيح لا سند له ولا يخرجها ورواه ايضا  
 من حديث جابر بن عبد الله ولفظه انما مدينة العلم وعلی بابها فمن اراد العلم فليأتها الباب  
 فخرى خري روى المطالب بعد حمد وصلاة وكفته وبعد فمذه احاديث مسندة مما تواتر وصحة حسن من سنن  
 مناقب الامام الغالب مفرق الكنايب ومظهر العجايب لشيخه غالب لمير المؤمنين ابو الحسن علي ابي طالب  
 اكرم الله تعالى وجهه ورضى عنه وارضاه اردفها بمسلسلات من حديثه وبمتصلات من روايته  
 وتحديثه وباعلى اسناد صحيح اليه من القرآن والصحبة والخلفاء الراشدين فيها اهل الكوفة عليه يسأل  
 الله تعالى ان يبيننا على ذلك ويقربنا اليه ونسير الى الله عز وجل فقلت فهذا اثر من بحر دقل  
 من كثرة النسبة الى مناقبه الجليلة ومحاسنه الجميلة ولو ذهبنا لاستقصاء ذلك بحفته  
 لطل الكلام بالنسبة الى هذا المقام ولكن نرجو من الله تعالى ان ييسر افراد ذلك بكتاب نستوعب  
 فيه ما بلغنا من ذلك والله الموفق للصواب ان ملاحظة اعتبارات برناظر بصير بمعن خير مستبين ومستسير  
 كه علامه جزري بخبر حديث مذنية العلم بابا فادات خو تشييد ونازير مودة بخند وجاه اول النكه حديث انادار الحكمة  
 كه مؤيد وشييد حديث انامد مدينة العلم مياش بسند مقبل حضور روايت نموده وروم نكه روايت كردن ترمذي  
 حديث انادار الحكمة رانيز باثبات رسانيده سوم نكه نقل كلام ترمذي متعلق باخيذ شريف ظاهر  
 كه اخيذ شريك بطريق ديگروا وراي طريق ابن الرومي نيز منقول شده چهارم نكه نقل كلام ترمذي  
 اينهم واضح نموده كه حديث انادار الحكمة از ابن عباس نيز ماثو است پنجم نكه جزري كلام خود قلت ورواه  
 بعضهم عن بشرى عن سلمه ولم يذكر فيه عن سويد بر باب ايمان ظاهر نموده كه حديث انادار الحكمة  
 انادار الحكمة بسند ديگرو علاوه بر اسانيد نموده نيز منقول گرديده ششم نكه فاده نموده كه حديث انادار الحكمة  
 را اصبح نيز از امير المؤمنين عليه السلام روايت كرده هفتم نكه تفرج نموده باينكه حديث انادار الحكمة  
 را عاشر نيز از جناب امير المؤمنين عليه السلام روايت كرده هشتم نكه علامه جزري بعد اينهمه افادات خود حديث  
 مذنية العلم را بر روايت ابن عباس از حاكم نقل فرموده نهم نكه صحت اسنادان نيز بنص حاكم ظاهر نموده وروم  
 نكه عدم اخراج شيخين يعني بخاري ومسلم نيز از حاكم نقل كرده وبقول ابن فاده ظاهر فرغ كه حديث مذنية العلم  
 اگر چه بر شط بخاري ومسلم بود وليكن ايشان بر روايت ان احراز شرف نفرمودند وخواستن را عرضة تنديد و تعيير  
 اما عين بخاري نيز نموده يازدهم نكه حديث مذنية العلم را بر آجابه نيز از حاكم نقل فرموده در كمال تشييد وتوطيد ان

اسد الله

و تنقیذ ثبوت کرامت اہلسنت از جمله حدیث صحیحہ میشود و اخبار ثابتہ موطرہ ست و یقیناً قابل محبت و استعجاب حجتی باشد  
و خاکست معارض بر رؤس ارباب وجود و انکار کما ینبغی می باشد و آوردن علماء شیعیان این ملوین را و در مقام الزام  
حضام و محل افحام منکرین خلافت بلا فضل جناب امیر المؤمنین علیہ السلام در بنایت مصافت و ابرام و کمال حصانت و  
استقامت و تر داریاب احلام و اصحاب افہام دلیل صریح علوم کان علماء الطنجی کرام و در علم منافقہ و کلام و بیان صحیح  
شانسان و در تکبیت و شکیت منکرین لئام ست نہ آنکہ جای سخن و سنوس و تشنج معکوس و تفریع منکوس و متفطیع  
مکروس شامہ صاحب عظیم المقام و دیگر اتباع انعام م ان قد و و نام عوام کا لانعام بودہ باشد مگر نمی بینی کہ قطع نظر  
دیگر حدیث بالخصوص اینجا یث شریف یعنی حدیث امامتہ العالمہ مرتبہ رسیدہ کہ خبر غیر از اعانہ فاسدین افلام افلام  
محلین نہ بہرہ اذ خارج ذکر و در این گویہ عدد کثیر از کبر اعالی مقام و جبرای ذوالا احترام سنا این حدیث شریف البصیح  
حتم و خبر مذکور در نظر کمال شد و امتا ان گردیدہ اند جماعاً سدیدہ از حدیث معتبرین سابق تحقیقین افادات خود و حدیثی و در حدیث  
فرمودہ تو اعلم بیدہ الی القدر تحقیق اصحاب و تنقیذ حسن و بن الی الخ و میں نہ اند و سلا و ہر مذکور اخیر یث بجا ثابت و تحقیق  
و قابل شک است و اگر کسی از علماء اعظم تحقیقین فخر مدینہ و ریاض دینیہ و تقایفینہ با استدلال فرمودہ کہ جو تحقیق ان بر این اصف  
و متفق نمودہ اند سابقا شنیدی کہ علامہ عاصمی در زین الفنی در بیان مشاہبات جناب امیر المؤمنین علیہ السلام  
با حضرت آدم علیہ السلام در مقام ثبات علم و حکمت جناب امیر المؤمنین علیہ السلام احتیاج با یحدیث شریف نمودہ  
چنانچہ گفته و کذا لک المرقتی رضوان اللہ علیہ و مثل بالعلم والحکمة ففاق ہما جمیع الامۃ لخطاب  
الخلفاء الماکنین رضی اللہ عنہم اجمعین و لذلک وصف الرسول علیہ السلام ہما کحیث قال یا  
علی ملئت علما و حکمۃ و ذکر فی الحدیث عن المرقتی رضوان اللہ علیہ ان النبی صلی اللہ علیہ  
کان ذات لیلۃ فی بیت امرسلہ و منکرت علیہ بالغداۃ فاذا عبد اللہ بن عباس بالناب فخرج  
النبی صلی اللہ علیہ الی المسجد و علی عن یمینہ و ابن عباس عن سبیلہ فقال النبی علیہ السلام ہا علی  
ما اول نعم اللہ علیک قال خلقنی فخلقنی قال ثم ماذا قال ان عرفنی نفسہ قال ثم ماذا قال قلت  
وان تعد و افعمۃ اللہ لا تحصوها قال فضری بالنبی صلی اللہ علیہ یدک علی کفنی و قال یا علی  
ملئت علما و حکمۃ و لذلک قال النبی صلی اللہ علیہ انا مدینۃ العلم و علی بالہا و نیز علامہ  
عاصمی در زین الفنی در ذکر مشاہبات جناب امیر المؤمنین علیہ السلام با حضرت داؤد علیہ السلام استدلال بحدیث  
مدنیہ العلم فرمودہ چنانچہ گفته و کذا لک المرقتی رضوان اللہ علیہ و فی من فصل الخطاب کما ذکرناہ فی

۱۰۰۰  
فاطمہ طاری و علامہ  
غیر از ادبی انحصار  
قابل ملاحظہ و انظار  
کر این حدیث صحیح  
جائز شدہ از سبب  
حدیث امامتہ علیہ السلام  
بجسٹ صحیح با یث



کمال دیت فیما سبق بعون اللہ الجلیل فلیکن منک علی ذکرہ بالتفصیل بالجملہ ازین میان شما  
تقریر ان کا نتیجہ افا انصر و استبان واضح و عیان گردید کہ انجمن صاحب اثبات مطعونیت حدیث  
مدنیہ العالم اقوال رائدہ شیعہ و کلمات رائدہ فطیہ از اسلام خویش نقل نموده اند بعضی ازان باطل  
و افتراء بحت است و بشرطے ازان اگر بمعرض ثبوت ہم میرسد بحسب افادات بر سرہ و تحقیقا حکم دیگر متقدمین  
اعلیٰ و محققین کبار از حدیث قدس و سدا و عاقل با قضائی مراتب سقوط و مہبوط نازل می باشد و نقل انجمن اقوال و اسامی  
مہربانہ و طامات خفیفہ مطعونہ بر افتضاح خود و اسلام خود حاصل نیست و در ذکر آن سوی اظهار ہنماک و رجحان اثبات  
و انکار و اصحات طامی نو منک ان بیان سابق و لاحق این ہم بر تہ تحقیق نام و ثبوت لاکلام رسید کہ انجمن شریف  
خبر نیست بحدے مرسوم مشیو میرم و مخطرت کہ قبح آن باز ہر سیکہ باشد نہ فادانہ اثبات ہرگز قابل احتمال  
التفات نیست پس علاءہ بر ہفواست کہ شام صاحب تذکران پرداختہ بایہ متذید و تعمیر و تحجیل و تشویر برائے اسلام  
و کبرائے بخاریہ خود مہیا ساختہ اند کہ کلمات بعض متقدمین ارباب عناد و متقدمین اہل لہاد و دخلال بعض علماء  
سابقہ النقل مثل عبارہ منتشرہ سیوطی قراۃ العلما فی فخر فیض القدرین و منقول شدہ بر فرض ثبوت و صد و آن از ایشان  
نیز ربع سرب و مثل نقش بر آب است کہ ہیچ عاقل بصیر و ناقد خبریہ با مثال آن تر نات و شبہا نہ طامات مخدوع  
و مغرور نخواہد گردید و از ہمین جا است کہ خود ناقلین آن مثل علامہ سیوطی و ملا علی قاری علامہ سنای پے بطلان  
و فساد و انحرام و انہاد آن برودہ طریق تعقب و رد آن تذکر تحقیقات انیقہ و تبیینات شریقہ و تسدیات کافیہ  
و تشدیدیات کافیہ مثبتین و مبرہین و محققین و محکمین انجمن شریف سپردہ اند و مردودیت و سطرودیت  
آن بنصوص کلمات متینہ و خصوص افادات رزینہ دیگر اعلام محققین و احبار متقدمین سنہ نیز واضح و واضح است  
کما سبق فلا تکن من الذاہلین المبعذین الحائذین ولا تقدر علی الحدیث الحصیف الملتین  
الذی عمرہ مشارہ علی نعم انف المجاہدین قولہ پس بتسک باین احادیث موضوعہ کہ المہذبت انرا از  
دائرہ تمسک و احتجاج خارج کردہ اند و مقام الزام ایشان دلیل محبت برداشتمندی علماء شیعہ اقوال مطاب  
کتب الاموال عظیم الحجج درین قول واضح الخداج و کلام فاسد الانماج خویش مرکب از کلمات عظیم و کذب سیم  
و زور شنیع و بہت فطیح گردیدہ شیعہ مبہمتین عظیم الغناد و طریقہ مکابیرین کثیر اللہاد و برگزیدہ و بر متبع بیانات  
رشیقہ و متفحص تبیینات انیقہ بحسب افادات علمائے احبار و نقاد کبار سنہ در مجلدات سابقہ و درین مجلد  
تذکر شدہ در کمال موضوع و ظہر است کہ حدیث مدنیہ العلم و امثال آن حاد بنی است کہ حسب تحقیق حفاظ اعلام

ولا ینظر به الا کلاهوتی و هذا هو العلم الذی حضر به ال محمد صلی الله علیه و آله و سلم و العلم الذی حضر به ال محمد صلی الله علیه و آله و سلم  
 و فی کتابها و نیز علامه بن طالب و مقام تبیین انزع بطین و دن بن خا امیر المومنین علیه السلام احتیاج  
 بحديث مدینه العلم نموده که سابق و نیز علامه بن طالب و مقام تبیین انزع بطین و دن بن خا امیر المومنین علیه السلام احتیاج  
 امیر المومنین علیه السلام با چندین بیعت شک فرموده و آنرا از جمله احادیث و نسخه جبهه و او را ترجمه نموده و نسخه کرده و آنرا  
 و علامه محمد بن یوسف کنجی در کفایه الطالب علامه بر نیکی بانے خاص برای آن معقود نموده و در اثبات  
 و ابرام آن بذل مجبور و فرموده با چندین شریف استدلال بر اولیت جناب امیر المومنین علیه السلام در قتال ابن ابی کر  
 و محب الدین طبری در کتاب الریاض النضر و حدیث مدینه را دلیل اختصاص جناب امیر المومنین علیه السلام بباب  
 مدینه العلم بودن گردانیده و در زحاکم العقبی نیز از اسناد بودن آن جناب باب مدینه العلم دانسته و علامه سعید الدین  
 فرغانی در شرح قصیده تائیه فارسیه بحديث مدینه العلم احتیاج نموده بر معنی که عالم کشف و کشف معضلات  
 کلام عظیم و کتاب کریم با وضوح بیان حصص جناب امیر المومنین میباشد چنانچه در شرح مذکور بشرح شعره که اقامت  
 من بعض ما خصهم به بما خصهم من ارت کل فضیلة و گفته و اما حصصه علی برابطه  
 اکرم الله وجهه العلم و کشف و الکشف معضلات الکلام العظیم و الکتاب الکریم اللطیف  
 هو من اخص معجزاته صلی الله علیه و سلم با وضوح بیان بمانا له بقوله صلی الله علیه و سلم انما مدینه  
 العلم و علی بابها و بقوله من کتب مولا فعلى مولا مع فضائل اخره فقد ولا تحفه و فی غانی  
 در شرح فارسی قصیده تائیه بحديث مدینه را دلیل رسیدن علم جناب امیر المومنین علیه السلام بطور میراث از جناب  
 رسالت ابی علی علیه السلام دانسته چنانچه در شرح شعره و اوضح بالتاویل ماکان مشکلا و علی  
 بعلمه ناله بالوصیة و علی ما نقل عنه گفته پیدا روشن کرد علی و تاویل آنچنین شکل پوشیده و آنچنین او قرآن و حدیث  
 بر غیر از اینها خصوصاً آنچنین در آن عرض گفته است که علم طهارت عمر با کتب بیان تفسیر آن مشکلات است و عرض شده  
 علیه که بوی میراث رسیده و آنرا خطی و بوی که از جهت فرموده بوداتی تارک فیکم النقلین کتاب الله و عترته  
 اذکرکم الله فی اهل بیت سید ما رواه فرموده انت معی بنی ذی نهارون من موسی غیر انه لا ینبغی بعد و با کشف  
 انما مدینه العلم و علی بابها انتهی و سید محمد در مشارک الذواق شرح قصیده خمریه فارسیه بحديث  
 مدینه العلم احتیاج نموده بر نیکی بان جناب امیر المومنین علیه السلام ساقی کو شرب محبت ذوالجلال و موصول منقطع  
 فیانی مال بورد زلال وصال است و امام الدین محمد الحجری الیجبی در کتاب سماء النبوی و خلفاء الاربعه

فالعلم

معنی قولہ علیہ السلام انا مدینۃ العلم و علی بابہا و فی فصل قضائہ و نیز علامہ سی در زین القی در بیان  
اسماء جناب امیر المومنین علیہ السلام بخیریت شریف استدلال کردہ بریکہ باب مدینۃ العلم از جملہ اسمائت کہ جناب السلام  
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم جناب امیر المومنین علیہ السلام را بان سہی فرمودہ و علامہ خطب خوارزم در کتاب المناقب  
مدینۃ العلم بر غزات علم جناب امیر المومنین علیہ السلام احتجاج کردہ و ابو الحجاج بلوی در کتاب الف باحدیث  
مدینۃ العلم احتجاج بر علو مکان جناب امیر المومنین علیہ السلام در علم نمودہ و محیی الدین ابن العزلی در کتاب  
الذراک منون و الحجۃ المصنوعہ باخیریت شریف استدلال نمودہ براینکہ جناب امیر المومنین علیہ السلام علم مرتب را از  
جناب السلام صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ہمیشہ یافتہ چنانچہ در کتاب مذکور علی ما نقل عنہ البیہقی فی الینابیع گفتہ و الاکام  
علی رضی اللہ عنہ و رث علم المحرف من سیدنا محمد صلی اللہ علیہ وسلم و الیہ الاشارة بقولہ  
صلی اللہ علیہ وسلم انا مدینۃ العلم و علی بابہا فخر ارباب العلم فعلیہ بالباب و علامہ کمال الدین  
محمربن طلحہ شافعی در کتاب الدر المنظم بحدیث مدینۃ العلم احتجاج نمودہ برین فادہ کہ جناب امیر المومنین  
علیہ السلام عالم علم مکین بود چنانچہ در کتاب مذکور علی ما نقل عنہ البیہقی فی الینابیع گفتہ و قد ذکر ت فی ہذا  
الکتاب التاطق بالصواب جعفر الامام علی بن ابیطالب رضی اللہ عنہ و ہو الف و سبعۃ مصلد  
من مفاتیح العلوم و مصابیح النجی المعروف عند علماء الحروف بالجفر الجامع والنو اللامع و ہو  
عبارة عن لوح القضاء والقدر عند الصوفیہ و قیل مفتاح اللوح والقلم و قیل ستر القضاء والقدر  
و قیل مفتاح العلم الدینی و ہما کتابان جلیلان احدهما ذکر الامام علی کرم اللہ وجہہ علی المنبر و ہو  
قائم خطب بالکوفۃ علی ما سیاقی بیان و ہو المسمی بخطبۃ البیان و الاخر اسرار رسول اللہ صلی اللہ علیہ  
وسلم و ہذا العلم الکفوف ہو المشار الیہ بقولہ صلی اللہ علیہ وسلم انا مدینۃ العلم و علی بابہا و امر  
بتدوینہ و فکتبہ الامام علی رضی اللہ عنہ حر و نامفرقہ علی طریقہ سفر آدم علیہ السلام فی جفر یعنی فی  
رق قد صنع من جلد البعیر و اشہر بین الناس بالجفر الجامع والنو اللامع و قیل الجفر الجامعة و فیہ  
ما حج للاولین و ما یجری للآخرین و نیز علامہ ابن طلحہ در کتاب الدر المنظم بحدیث شریف بر این  
آل محمد علیہم السلام بعلم جبر و مدینہ بودن جناب السلام صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و باب المدینہ بودن جناب امیر المومنین علیہ السلام  
استدلال نمودہ چنانچہ در کتاب مذکور علی ما نقل عنہ البیہقی فی الینابیع گفتہ و الغرض من ہذا السرا باہر و  
المراد الفاخر اطراف الواضح لا رباب لذوق لانه من العلوم الحسیمۃ الفاتحة لا بواب المدینۃ لا بمسہ فاسق

ملکی در بخ میکید شرح شمره لم یزد که کشف الغطاء یقیناً ببل هو الشمس ما علیه غطاء یخیرت شریف  
 دلیل گردانیده بر اینکه الله سبحانه مخفی فرموده امیر المؤمنین علیه السلام را از علوم مجیر که قاصد میشود از ان عبارت  
 و نیز ابن حجر مکی در طبه الحیان با یخیرت شریف را دلیل اعلیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام دانموده و جمال الدین  
 محدث در روضه الاحباب در مع علم جناب امیر المؤمنین علیه السلام با یخیرت شریف استدل کرده و سید  
 محمد نجاری در تذکره الارابر و فو علم جناب امیر المؤمنین علیه السلام با یخیرت منیف احتجاج نموده و علی  
 عمر نیری در سراج منیر شرح جامع غیری با یخیرت شریف احتجاج نموده برینکه نزوار است برای عالم اینکه خبر بد مردم را  
 بفضل کسیکه شناخته است فضل او را که مردم از او اخذ علم نمایند و نور الدین مشیر الملتی در سیر المطالب احیاء  
 با یخیرت شریف را دلیل گردانیده بر اینکه مدینه العلم از اسمائے جناب سالتاب صلی الله علیه و اله وسلم میباشد و  
 ابراهیم بن الحسن الکردی در زبیر اس با یخیرت شریف را دلیل باب مدینه العلم بودن جناب امیر المؤمنین علیه السلام  
 دانسته و اسمعیل بن سلیمان الکردی در کتاب جلا و النظر با یخیرت شریف بر برات ساحت علما  
 جناب امیر المؤمنین علیه السلام از خطا احتجاج نموده چنانچه در کتاب مذکور گفته و قد زاد ابن تیمیة با شیا عون  
 جملتها ما ذکره الفقیه ابن حجر الهیتمی رحمه الله فی فتاواه الحدیثیه عربیة بعض اجلاء عصره اجمعهم  
 یقول و هو علی منبر جامع الجبل بالصالحیة ان سیدنا عمر رضی الله عنه له غلطات و ای غلطات  
 وان سیدنا علی رضی الله عنه اخطا فی اکثر من ثلثمائة مکان فیا لیت شعری من این میحصل لظا لظهور  
 اذا اخطا عمر و علی رضی الله عنهما بزعیمك اما سمعت قول النبی صلی الله علیه و سلم فی حق سید  
 علی انما مدینه العلم و علی بابها الخ و محمد بن عبد الباقي الرزقانی در شرح مواهب النبیه در اثبات بودن  
 مدینه العلم از اسمای جناب سالتاب صلی الله علیه و سلم با یخیرت شریف استدل نموده و شیخ سلیمان جبل  
 در فتوحات احمدیه با یخیرت شریف استدل کرده برینکه جناب سالتاب صلی الله علیه و اله وسلم جناب امیر المؤمنین  
 علیه السلام با علوم امداد فرموده و قمر الدین الحسینی الاورنقا بادی در نور الکواکبین بحديث مدینه العلم  
 استدل نموده برینکه جناب سالتاب صلی الله علیه و اله وسلم اشاره بکلیه بیت نبوت فرموده و شهاب الدین  
 عجیلی در ذخیره المال بحديث مدینه العلم احتجاج نموده برینکه جناب امیر المؤمنین علیه السلام باب العلم است  
 و علاءه برین دیگر علما کبار و نبها کبار سنیه با یخیرت شریف احتجاج و استدلال نموده روان جابج  
 عنید و منکر مدیکه یا منعی فرموده اند پس مقام حیرت و استعجاب است که چنان مخاطب و لا تبارک سیر وادی چار

با بخیریت شریف استدلال کرده بر آنکه باب مذمتی العالم از اسمائے جناب امیر المومنین علیہ السلام است زیرا که  
 ابو بکر خوافی با بخیریت شریف را در محل تأیید خلاص جناب امیر المومنین علیہ السلام بنمید علم و حکمت آورده  
 ملک العلماء شهاب الدین و تائبادی در هدایت السعدا بمودای حدیث مذمتی العالم برای اظهار  
 بطلان افترای بعضی مفسرین استدلال و احتجاج نموده و نیز در هدایت السعدا با بخیریت شریف در معرض اثبات  
 وراثت جناب امیر المومنین علیہ السلام و عدم وراثت عباس تمسک کرده و شهاب الدین احمد در توضیح الدلائل  
 در باب خامس عشر آن بیان حدیث شریف استدلال نموده بآنکه جناب امیر المومنین علیہ السلام باب مذمتی علم است  
 و نیز شهاب الدین احمد در توضیح الدلائل بر بودن باب مذمتی العالم از اسمای جناب امیر المومنین علیہ السلام بان احتجاج کرده  
 و نور الدین بن الصبغی المالکی در فصلی بهمہ در بیان تفجیح علوم ارضد جناب امیر المومنین علیہ السلام بن  
 حدیث شریف تمسک نموده و عبد الرحمن بن محمد بسطامی در درة المعارف با بخیریت شریف  
 استدلال نموده بآنکه امیر المومنین علیہ السلام وراثت علم اسرار حروف از جناب سالتاب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم  
 گردیده و شمس الدین محمد بن حکیم اللہاجی در مخارج الاعجاز شرح گشتن را با بخیریت منیف را بر معرض احتجاج  
 و استدلال بر اقرینیت جناب امیر المومنین علیہ السلام بسوے جناب سالتاب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آورده  
 حسین بن علی الکاشفی در روضۃ شہداء در مدح علم جناب امیر المومنین علیہ السلام با بخیریت متین تمسک  
 کرده و فضل بن روزبهان در کتاب الباطل خود با بخیریت شریف را دلیل و قو علم حضرت امیر المومنین  
 علیہ السلام و احتضار احویه و قانع و اطلاع بر علوم و معارف گردانیده و کمال الدین میبندی در فوایح  
 شرح دیوان منسوب بجناب امیر المومنین علیہ السلام با بخیریت شریف استدلال نموده بر نیک طالعان طایق ایقان  
 و شاربان حسیق عرفان را واجبست که متوجه باشند باطن ملکوتی حضرت امیر المومنین علیہ السلام و محمد  
 بن یوسف شامی در سبل الہدی و الرشاد با بخیریت شریف را دلیل بودن مذمتی العالم از اسمائے جناب  
 رسالت ماب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم گردانیده و ابن حجر مکی در منہج مکیہ شرح قصیدہ ہمزہ در شرح شعر  
 حکایات آیات من علوم و عن حرف ابان عند اللہ با بخیریت استدلال نموده بر نیک جناب  
 امیر المومنین علیہ السلام وراثت معظم علم قرآن از جناب سالتاب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم شده و نیز ابن حجر مکی در  
 منہج مکیہ شرح شعر و وزیر ابن عمده فی المعالی و من اکاھل بسعد الوزر لعدہ در بیان امداد فرمودن  
 جناب سالتاب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم جناب امیر المومنین علیہ السلام بالعلوم حدیث مذمتی العالم تمسک گردیده و نیز ابن حجر

مستقطعه کسرت لفظی نمایند این نحو تمثیل مخزنیه حاسره و تقسیم و باره را همین که این یکد و اندک یکد و طیف و  
 تحقیق از انصاف دارند و جهت خود بود کبریت و ولاد و مسابقت و عناد و برمیگازند ایشان نیز نیک می مانند  
 که اینگونه حصائد لسان قطع نظر از آنکه بعد از شان اهل نقد و عرفان ست یقینا خارج از دایره اسلام و ایمان موجب  
 سر زافه اهل کفر و طغیان می باشد و حیرت میسوس خود میکند که چگونه مخاطب از انزاد و در حالت فرید اضطرار احتداد  
 نیز از صفای و اتحاد و غلیان و استمداد و ابطال و اعتقاد زبان شاعت ترجمان باین مفعول باطله و قولی  
 الوده ساخته نقاب حیاء و شرم و حشمت و از رم زرخ خویش انداخته و در بسته که باین کلام جالب ملام که سر سرفاسد  
 و بتین الانحرام و الانشلام است حد شنیع کجا سیر سد و گوشه این سحریه و فسوس کجا می خورد ایما از جماعه تحقیقین اعلام  
 و منقدین فحاش اهل سنت و جماعت جماعتی نیستند که با فادات صحیح و تقریحات مکرر خود و تحقیقین این احادیث  
 محموده اندایا از حفاظ کرام و نقاد عظام سنی طائفه هستند که بروایت و اخراج این احادیث غم انان جاحدین  
 فرموده اندایا از علمای اخبار و نهائیه که بر مستغنین مره نیستند که بحکم و جزم این احادیث را ذکر کرده زنگ ارتیا  
 از خود اطرز دوده اندایا از کلام عالیه مقام و نبلائی عظیمی الا حشام سنین زرافه نباشند که بغیبات عدیده  
 مفید و حتم شبت این احادیث شریفه فروده اندایا از نقاد مخاریر و حذاق مشاهیر مخالفین جماعتی نیستند که شبت  
 جاحدین و منکرین این احادیث سنی را با نامل تحقیق فرموده اندایا از عظامی مشهورین و فحاش معرفین سنی  
 جمعی نیستند که احتجاج باین احادیث متینه کرده البواب ترصین آن کشته اند پس کاش مخاطب خطی از تامل و تدبر  
 بر می داشت و بمقادیر تمشیل بارد و اغ ساده لوحی و سفاهت و نیل عقل و بلاهت بر نواصی اینهمه که ان  
 عالیشان و اعضا و رفیع المکان مذهب خود میگزاشت بالجملة فلا یخفى علی المنصف النبیل - الذی هجر  
 الزیغ الهجر الجمیل - ان الخطاب الضلیل لقد ضل سواء السبیل : فی هذا التمثیل العلیل  
 والتشبه الضیل : المقحم صاحبه فی العذاب الویل - والمورث له شدید التکیل - کبر  
 مقتا عند الله ان یرمی المحذین بالصمیم بالصفیة والاستهزاء - و یغیر الحق الواضح بالکذب  
 ولا یفترأ - و یبالغ فی تشدید اساس الباطل الخاسر - و یوغل فی احصاف مبانی الضلال البائر -  
 ولا یخاف بطش الله و سطوته - ولا یحشی اخذاه بالقدرة و نفقته و یحسن باحادیث نبیه المصطفی  
 و یطعن فی فضائله الله الکرام علیه السلام اشراف الصلوة والسلام الی یوم البعث القیام قلود  
 الخطاب مافی هذا التشدیق و التقنیق - و التظلم و التهم و الخدای - و ضرب الامثال

خود و انکار این حدیث مشرق المنار گردیده با دعا باطل اخراج المہنت باجحد شریف را از دائرہ تمسک و  
احتجاج از افادات اکابر اہل مذہب خود تعاقب و تقاضای صریح و زریہ بارالہا گمراہ کہ اینہم فحول اعلام و صدور  
مخام خدیش را از زمرہ المہنت خارج و در زرافہ اہل بہجت مارج تصور کردہ باشد و عجبت بر عجب نیست کہ  
شاہ ولی اللہ والد مخاطب نیز در قرۃ العینین جابجا بحدیث مدنیۃ العلم استدلال و احتجاج فرمودہ و در ازالتہ  
نیز بان تمسک نمودہ کہ سابق مفسلا پس بنی دانم کہ شاہ صاحب بعد از آنکہ این معنی ایا تمسک دعوی باطلہ خود  
خواہند فرمود یا نہ والد ماجد خود را نیز از زمرہ المہنت اخراج نمودہ قصب سبق در نصرت باطل خواہند بود و حجب  
از چہ کہ نیست کہ خود مخاطب بکواب سوال بعض سالکین سالک طریق استدلال و احتجاج با بخدیث متین گردیدہ  
طریق ہذا معان و التقیاد با بخدیث واضح الرشاد گردیدہ کہ ادیت فیما سبق و انی مقام محل کمال تحیر را باب اعلام است  
کہ شاہ صاحب در اینجا بمقابلہ بہجت بر ادعا سے اخراج المہنت باجحد شریف را از دائرہ تمسک و احتجاج میگما  
بر باب کے از وار گیر متبعین افادات نقاد و خایر بر حق دارند و خود در جواب بعض استفیان تمسک و استدلال  
بان میفرمایند این تہافت عجیب تناقض عریب ارباب انہام را حیرت بر حیرت می افزاید و حق اینست کہ بمقاد  
المحیی لو کما یعلی شاہ صاحب را در استدلال و احتجاج با بخدیث شریف حق بر زبان جاری گردیدہ آنچه در  
مختصہ سمرقہ تفہہ بیان کردہ بود دنیا بخادہ بہرہ خودشان ہر سہر اطلع مفضل شد و باب سید الجمیل اللہ علی ذلک  
حدیث جزیلہ قولہ و این بدان ماند کہ شخصی معرفت پیدا کند و کہ شخصیکہ او را از نوکری بر طرف کردہ و تقصیرات  
او را دیدہ و خیانت او را معلوم نمودہ از خانہ خود بر آوردہ منادی در شہر گرداند کہ فلان نوکر را بن سہر و کاری  
من فرستہ و را و نیمہ و عمدہ معاملات او را در من شخص سادہ لوح اینہم مراتب دانستہ بان نوکر معاملہ دین نمود  
و نہ معاملہ از ان شخص در پوستن آغاز نہاد این سادہ لوح نزد عقلاد در کمال مرتبہ سفاک خواہد بود اقول  
اینکلمات حروریت سمات ناصبت ایات از انخش تر ثبات و اسج خرافات و افطع طامات واقعہ محالات و  
اشنع ہفوات و دفع عثرات و اکثر خریعلات و او بن تحلات و اشوہ القصبات و افند تقوالت ست و منشأ  
آن جز بہت و عدد و ان و بعی و نشان و فہدان ایمان و الغدام ایقان و استحقافات ارشادات حبیب انیر  
و استکبار از قبول فدا امان انوار الرحمن علیہ علیہم السلام ما توالی الاصران تعاقب الملوان گیر چیرنیت یا للہج  
و دین و جبہ احادیث جناب سالتما صلی اللہ علیہ و آلہ الاطیاب مانفہ مسک طاب طلب ہمہ ہست کہ اشال این اخبار  
مستفیضہ بل متبارہ و اضطراب باج حدیث مرویہ بطریق متشاذ و کثرتہ بر اینچنین مخرفات مستہجنہ فاسدہ و بطلات



من آثار المجتهدین فی آثار تحقیق و دفع منار کایدرون فی صدره ویدفعون فی الفخرة  
وینصرون الحق بتأیید ویشیدون مبای الصدق بتقریر و میجسمون مواد الیه عباسیها  
وینورون طرق الهدایة باصاعة نبراسها وینظرون الصواب الصلح - کالقمر الیاح ویمجعلون  
مالفق من الابلطیل کشیم تذروه الیاح **قول** وبعدها منقیده عا هم نیت زیرا که اگر شخصی باب  
مدینه العلم شهر چلازم است که صاحب یاست عام هم باشد بلا فصل بجز اینست **اقول** براباب اول مان ذاکیه  
واصحاب عقول صافی که بصیرت شان بفتاوه عصیت و غناد تجویب نکریده و طبع محمود لولد بر صغیر  
شان نرسیده مخفی و محجوب نیت که نفی دلالت حدیث مدینه العلم بر مدعا محض عدوان و جفا و بخت طغیان  
و اعتد است و کسانیکه معانی احادیث و اخبار بنویسند بر چشم بنیادیده اند و کلام حقائق نظام خباب سرور انعام  
و آله آلاف التحية و السلام را بگوش حق نبوتش شنیده نزولش ان بکمال موضوع و ظهور واضح و واضح است که  
استلال این حدیث شریف بوجه عید و عنوان سیدیه افاده مقصود و مرام اهل حق کرام که خلافت بلا فصل  
جناب امیر المومنین علیه السلام است منماید و احتیاج این خبر بنیت تقریرات انقیه و تقریرات رشتیه در  
تشخیص مانی مطلوب می افزاید اول آنکه این حدیث شریف دلالت دارد بر علمیت جناب امیر المومنین  
علیه السلام و علمیت مستلزم فضلیت است و بعد ثبوت فضلیت کار اهل عقل نیت که در خلافت بلا فصل  
آنجناب رتیب رزند لانه قد ثبت غیره ان الا فضل متعین الخلافة و الامامة و لا یعتقد  
عنه امر الزیاسة و الزعامة اما امر اول اعنی دلالت این حدیث شریف بر علمیت جناب امیر المومنین  
علیه السلام پس بکمال مرتبه واضح و آشکار و در سطوع و لموع کالشمس و رابعة التماکری باشد زیرا که هرگاه  
نص این حدیث شریف جناب سالت مآب صلی الله علیه و آله وسلم مدینه علم باشد و جناب امیر المومنین علیه السلام  
باب آن بود و باشد بلا شبهه لازم است که آنجناب از دیگران افضل و اعلم باشد چرا که از باب این مدینه دیگران عالمتر باشد  
لازم آید نقصان باب و نقصان باب مفضی است بنقصان مدینه و ذلك ما لا یجوزی مسلم **قول** و  
مومن علی خلیله و تقریب دلالت حدیث بر علمیت جناب امیر المومنین علیه السلام بطریق دیگر اینست  
که مفاد صریح این حدیث شریف آنست که جناب سالت مآب صلی الله علیه و آله وسلم مدینه علم است و جناب امیر المومنین  
علیه السلام باب ان مدینه می باشد و هر که عقل سلیم و فهم مستقیم داشته باشد بعین البقیس می داند که باب مدینه همان  
کس می تواند شد که عارف بجملة علوم مدینه علم باشد و این معنی محمد استلزم علمیت جناب امیر المومنین علیه السلام است از



وقاضى عياض بن موسى الحنبلية ركباً التقابل في حق الحق لفئة فصل ومن معجزاته الباهرة  
ما جعله الله تعالى من المعارف والعلوم وخصه به من الاطلاع على جميع مصالح الدنيا والدين ومفرد  
بأمور شرعية وقوانين دينه وسياسة عبادته ومصالح أمته وما كان في الامم قبله وقصر الانبياء  
والرسل والنجباء والقرين الماضية من لدن آدم الى زمنه وحفظ شرائعهم وكتبهم ووعى سيرهم  
وسر انبياءهم وایام الله فيهم وصفات اعيانهم واختلاف اراءهم والمعرفة بمدبرهم واعمارهم  
وحكم حكماهم ومحااجة كل امه من الكفرة ومعارضة كل فرقة من البكايدين بما في كتبهم وعلامهم  
باسرارها ومخبات علومها واخبارهم بما تموه من ذلك وغيره الى الاحتواء على لغات العرب وغريب  
الفاظ فرقتها والاحاطة بضر وبفصاحتها والحفظ لادبها وامثالها وحكمها ومعاني شعائها  
والخصيص بجوامع كلامها الى المعرفة بضر الامثال الصحيحة والحكمة البينة لتقريب التفهيم  
لغايمض والتبيين المشكل الى تهديد قواعد الشرع الذي لا تناقض فيه ولا تخاذل مع اشتغال بعض  
على محاسن الاخلاق ومحامد الادب وكل شيء مستحسن مفضل لم ينكر منه ملحد فوعقل  
سليم شيئاً الا مرجحه الخذلان بل كل جاحد له وكافر به من الجاهلية به اذا سمع ما يدعو  
اليه صوبه واستحسنته دون طلب قامة برهان عليه ثم ما احل لهم من الطبييات وحرر عليهم  
من الخجائث وصان به انفسهم واعراضهم واموالهم من المعافيات والحدود عاجلاً والنحو  
بالنار آجلاً الى الاحتواء على ضرر بالمعلوم وفنون المعارف كالطب والعبادة والفرائض والحساب  
والنسب غير ذلك من العلم مما اتخذ اهل هذه المعارف كلامه عليه السلام فيها قرة واصلوا  
في علمهم كقوله عليه السلام الرمي الاول عابر وهي على رجل طائر وقوله الرمي الثاني رومي  
يحدث بها الرجل نفسه وروي تخزين الشيطان وقوله اذا تقارب الزمان لم تذكر رؤيا المؤمن  
تكتب وقوله اصل كل اء البقرة وما روى عنه في حديث ابى هريرة من قوله للمعدة حوض البدن  
والعروق اليها وارادة وان كان حديثاً لا تصح له لضعفه وكونه موضوعاً عنكم عليه الدارقطني  
وقوله خير ما نذايتم به السعوط واللذوذ والحجامة والمشى وغير الحجامة يوم سبع عشرة وسبع عشرة  
واحد وعشرين وفي عود الهندك سبعة اشقية وقوله ما ملأ ابن ادم داء شر من بطن الرجل وقوله  
ان كان لا يد فثلك للطعام وثلك للشراب وثلك للنفس وقوله لقد سئل عن سبأ رجل هوام

اثبات معنی در باب اول و در باب دوم

و اما طریقی فضلای سائر اصحاب چو ظاهر است و کما کتب و در النور علی شاه الطور که جناب سالتاب صلی الله علیه و آله الاطیاب در علوم ربانیه و معارف صمدانیه از جمله انبیاء و مرسلین و ملائکه مقربین سلام الله علیهم اجمعین اعلم و اکمل بود و هر چند این مطلب معدود از جلایات خاصه و منسلک در سلک مبتنیات لائحه است لیکن در یم مقام بعضی از تقریرات علماء و سنییه متعلق باین باب مذکور می نمایم تا بعد از آن حصول جمله کمالات علمیه و مزیه العلم برای باب مزیه العلم بحکس احوال آریاب نبوده باشد و بوجهی که در رساله مزیه گفته و الطریق الثانی للتعلیم الربانی و ذلك على وجهين الاول القاء الوحي وهوان النفس اذا كملت بذاتها نزول عنها دنس الطبيعة و درن المحسن والامل و ينفصل نظرها عن شهوات الدنيا وينقطع نسيها عن الاماني الخفانية و تقبل بوجهها على بارئها و منشئها و تهتكم بمجد مبدعها و تعتمد على فادته و فيض نوره والله تعالى مجر عنانيه يقبل على تلك النفس تبا لا كليا و ينظر اليها نظر الهيا و يتخذ منها الواحدا و من النفس الكلى قلما و ينقش فيها جميع علومه و يصير العقل الكل كالعلم و النفس القدر كالمتعلم فيحصل جميع العلوم لتلك النفس ينقش فيها جميع الصور غير تعلم تفكر و مصداق هذا قول الله تعالى انبياء صلاته عليه و سلم و علمك و لم تكن تعلم الاية فعلم الانبياء اشرف مرتبة من جميع علوم الخلاق لان حصولهم الله تعالى بلا واسطة و وسيلة و بيان هذه الكلمة يوجد في قصه ادم و الملائكة فانهم تعلموا طول عمرهم و حصلوا يقنون الطرق و الكثرة العلوم حتى صاروا اعلم المخلوقات و اعرف الموجودات و ادم لما جاء ما كان عالما لانه ما تعلم و ما رأى معلما ففازت الملائكة عليه و تجبروا و تكبروا و قالوا نحن نبيج بحمرك و تقدس لك و نعلم حقاً الاشياء فزج ادم الى باب خالقه و اخرج قلبه و اقبل بالاستغاثه على الرب تعالى فعلمه الاسماء كلها ثم عرضهم على الملائكة فقال انبئوني باسماء هؤلاء ان كنتم صادقين فصغر حالهم عند ادم و قل علمهم و انكست سفينة جبروتهم ففرقوا في العجز فقالوا لا علم لنا فقال تعالى يا ادم انبئهم باسمائهم فانبئهم ادم عن مكنونات الغيب مستتراً كما مر فقرا الارض عند العقلاء ان العلم الغيبي المتولد عن الوحي قوى و اكمل من العلوم المكتسبة و صار علم الوحي ارفع الانبياء و حق الرسل حتى غلب الله باب الوحي في عهد سيدنا محمد صلى الله عليه و السلام فكان رسول الله صلى الله عليه و سلم خاتم النبيين و كان اعلم و افصح العرب و العجم و كان يقول لا يبق في فاحر نادى و قال لقومه انا اعلمكم بالله و اخشاكم من الله و انما كان علمي انشر و اكمل و اخشى لا نه حصل عن التعلیم الربانی و ما اشتغل قط بالتعلم و التعلیم الا انساني فقال تعالى علمه شديد القوى

نسبوا تعليمه اليه لمسلمان او العبد الرومي وسلمان انما عرف بعد الهجرة ونزل الكثير من القرآن و  
ظهور ما لا يعد من اكايات واما الرومي فكان اسلم وكان تفر على النبي صلى الله عليه وسلم واختلف في  
اسمه وقيل بل كان النبي صلى الله عليه وسلم يجلس عنده عند الملة وكلاهما اعجبى للساني هم الفضلاء  
اللذان الخطباء للسلس قد عجزوا عن معارضة ما لقي به الاكثيان بمثله بل عنهم رصفه وصورة تاليفه و  
فكيف باعجى الكثر نعم وقد كان سلمان وبلعام الرومي ابو عيش او جبر او يسار على اختلافهم واسم  
بين اظهرهم يكلمونهم مدى اعمارهم قبل حكمي واحد منهم شيء من مثل ما كان يحكي به بحجج صلبة  
الله عليه وسلم وهل عرفت واحد منهم بمعرفة شيء من ذلك وما منع لعدو حينئذ على كثرة عدا  
ودعوب طلبه وقوة حسده ان يجلس اليه ياخذ عنه ايضا ما يواضعه به ويتعلم منه ما يحتاج به  
على شيعته كفعل النصارى في الحارث بما كان يخرجونه من اخبار كتيبه ولا غائب النبي صلى الله عليه وسلم  
عوقبه وكثرت اختلافاته الى بلاد اهل الكتاب فيقال انه استمد منهم بل لم يزل بين اظهرهم  
يرعى في صغره وشبابه على عادة ابناءهم ثم لم يخرج عن بلادهم الا في سفرة او سفرة لم يسطر فيها ممكنه  
منه فيعمل فيها تعليم القليل فكيف الكثير بل كان في سفرة في صحبة قومه ورفاقه عشرة لم يفتنهم  
ولا خالف حاله مدة مقامه بمكة من تغليب واختلاف الى جبر او قس او منجم او كاهن بل لو كان هذا  
بعد كماله لكان يحكي ما لقي به في معجز القرآن فاطعا لكل عذرو مدحضا لكل حجة ومجيبا لكل امر  
وفخر الدين رازي في تفسير مفاتيح الغيب بربان حج افضليت جناب سالتاب صلى الله عليه وآله وسلم بربنا عليه السلام  
الحجة السادسة عشر قال محمد بن عيسى الحكيم الترمذي في تفرير هذا المعنى ان  
كل امير فانه تكون مؤنة على قدر عيته فالامير الذي تكون امارته على قرية تكون امارته ومؤنة بقدر  
القرية يورثك الشرف والغرب احتاج الى اموال وخاثر اكثر من مال تلك القرية فكذلك كل رسول يعث ارقومه  
فاعطى من كثر التوحيد جوده المعرفه على قدر ما حمل من الرسايل فالرسول ارقومه في وطن مخصوص من الارض فاعطى من  
الكفر والشقاق ذلك الموضع الرسل الى كل اهل الشرق والغرب انهم وبنهم لا بد ان يعطى من المعرفة بقدر  
ما يمكنه ان يقوم بسعيه بامور اهل الشرق والغرب واذا اكل كذلك كان نسبة نبوة محمد صلى الله عليه  
وسلم الى بنو سائر الانبياء كسنة كل المشرق والمغرب والملك بعض البلاد المخصوص وما كان كذلك  
لا جرم اعطى من كثر الحكمة والعلم والمهبط احد قبله فلا جرم بلغ في العلم الى الحد الذي لم يبلغ احد

امراة اوارض فقال رجل ولد عشرة تيامن منهم ستة ونشاءم اربع للحديث بطوله وكذلك جواب  
 في نسب قضاعة وغير ذلك مما اضطرت العرب على شغلها بالنسب الى سؤاله عما اختلفوا فيه من ذلك  
 وقوله حمير ليس العرب وناهاهم ودمج هاهنا وغلصمتها والاذكاهلها وجحمتها وهذا غاربا  
 وذرهما وقوله ان الزمان قد استدار كهيئته يوم خلق الله السموات والارض وقوله في الحوض رواية  
 سواء وقوله في حديث الذكر وان الحنة بعشرة فتلك مائة وخمسون على اللسان واللف وخمسة مائة  
 في الميزان وقوله هو موضع نعم موضع الحمام هذا وقوله ما بين المشرق والمغرب ثمانية وقوله  
 لعيسنة والاقرع انا افرس بالخيول منك وقوله كاتبه صنع القلم على اذنك فانه ذكر العمل هذا مع انه  
 صلى الله عليه وسلم كان لا يكتب ولكنه اوتي علم كل شيء حتى قال وردت اثار بمعرفته حروف الخط  
 وحسن تصويرها كقوله لا تمتد وابسم الله الرحمن الرحيم رواه ابن شهاب بن طريق ابن عباس وقوله  
 في الحديث الاخر الذي يروى عن عمار بن ياسر ان كان يكتب بيده بسم الله عليه السلام فقال له قالوا له  
 وحرف القلم واقم الباء وقرق السين لا تقول الميم وحس الله ومذا الرحمن وجوز الرحيم وهذا ان لم  
 تصح الرواية انه صلى الله عليه وسلم كتب فارحيد ان يترك علم هذا ويضع الكتابة والقرابة والاعلمه  
 صلى الله عليه وسلم بلغات العرب وحفظه معاذ اشعاره فامر مشهور قد نبهت على بعضها في  
 اول الكتاب وكذلك حفظه كثير من لغات الهم كقوله في الحديث سنة سنة وهي حسنة  
 بالحديثة وقوله بكثير الشرح وهو القتل بها وقوله في حديث ابي هريرة اشكبت دردم ابي  
 وجع البطن بالفارسية الى غير ذلك مما لا يعلم بعض هذا ولا يقوم به ولا ببعضه الامر ما رسل الله  
 والعكوف على الكتب ومثاقنة اهلها معمره وهو رجل كما قال الله احيى لم يكتب ولم يقرء ولا عرف  
 بصحة من هذه الصفة ولا تشايب قوم لهم علم ولا تشايب من هذا الامر ولا عرف من هو قبل الشئ منها  
 قال الله وما كنت تتلو من قبله من كتاب ولا تخطي يمينك الا انما كانت غايته معارف العيس والنسب  
 واخبار اوليائها والشعر البليان وانما حصل ذلك لهم بعد التفرغ لعلوم ذلك والاستغفار بطلبة مبا  
 اهله عنه وهذا الفن نقطة من بحر علمه صلى الله عليه وسلم ولا سبيل الى حيا المحدث بشئ مما ذكرناه  
 ولا وجد الكثرة حيلة في دفع ما نصنعه الا قولهم اساطير لا ولد وانما يعلمه بشر في الله قوله يقول

كما صح عن ابن عباس رضي الله عنهما وورد عن علي بن مسعود رضي الله عنهما وادعى الارض طاهر  
 وجهها واولادها السمرة وهو من رادم قال لوزيقارب السواد ومن قال يشبه التراب استشكل بما  
 مر باعجاب له وان يوسف عليه السلام كان على الثلث من جماله وقد يجاب بان الجمال لا ينافي السمرة لانها  
 يد البياض والحمرة قيل اشتقاق مما ذكر يؤيد القول بانه عربي وبه صرح الجواليقي وغيره ورد بان توافق  
 اللغتين غير ممكن وبانه لا دليل على الاشتقاق من خواص كلام العرب بل يجب بان الاصل عدم التوافق  
 وبان الوجه ان الاشتقاق خاص بكلام العرب فقد اطلقوا على التفرقة بين اللفظ العبري والعجمي بصحة  
 الاشتقاق وصحة خبر ان آدم كان يتكلم بكل لسان ولكن الفاليت كان يتكلم بالسرياني الاسماء متبدا  
 موخر جمع اسم وهو هنا ما دل على معنى فيشمل الفعل والمحرر ايضا واحتاج الناظم الى هذا التفضيل  
 مع العلم بما قبله لان آدم مبدى الله تعالى على الملائكة بالعلوم التي علمها له وكانت سببا لمرهم بالسجود  
 والخضوع له بعد استعلائهم عليه بدمه ودرجهم انفسهم بقولهم لا تعجل فيها من يفسد الخ فربما  
 يتوهم ان هذه المرتبة الباهرة لم تحصل لنبينا صلى الله عليه وسلم اذ قد يوجد في المفضل ما ليس  
 الفاضل فرد ذلك التوهم ببيان ان آدم عليه الصلوة والسلام لم يحصل له من العلوم الا مجرد  
 العلم باسماءها وان الحاصل لنبينا صلى الله عليه وسلم هو العلم بمجتهاقها ومسمياتها ولا راد  
 ان العلم بهذا العلم واجل من العلم بجرد اسمائها لانها انما يوثق بها التبيين  
 المسميات فهي المقصودة بالذات وبذلك الوسيطة وشتان ما بينهما ونظير ذلك ان المقصود من خلق آدم  
 صلى الله عليه وسلم انما هو خلق نبينا صلى الله عليه وسلم من جليله فهو المقصود بطريق  
 الذات وادم بطريق الوسيطة ومن ثم قال بعض المحققين انما سجد الملائكة لاجل نور محمد صلى الله  
 عليه وسلم الذي في جبينه ثم ما سلكه الناظم من ان آدم انما علم اي باحد الطرق السابقة انفا  
 الاسماء فقط اي الالفاظ الموضوعه بازاء الاعيان والمعاني هو الوارد عن ابن عباس رضي الله تعالى عنهما  
 فقيل علم الاسماء الموضوعه بكل لغة وعلمها اولادها فلما افرقوا في البلاد وكثر واقصر كل قوم على  
 وهذا يقوى ما هو الاصح في الاصول ان اللغات كلها اتوقفية وقيل انما علم لغة واحدة لان الحاجة  
 لم تدع الا اليها وما بقية اللغات فبالوضع ويقابل ما سلكه الناظم قوله ان احدا انما علمها  
 لان المزية في العلم انما تحصل بمعرفة مقاصد المحلوقات ومنافعها لا بمعرفة اسماءها كذا وكذا



من البشر قال تعالى في حقّه فاحي الى عبدّه ما اوحى وفي الفصاحة الحاقول اوديت جوامع الكلم و  
صارت كتابه مهيمنا على الكتب وصارت امته خيرا لهم وابن حجر يكي در شيخ مكيه شرح قصيده همزه كفته لك  
لاغيرك ذات اصلها مونت ذو المقنضية لموصوف والملازمة للاضافة غالبا كرجل ذي مال ثم  
استعملوها استعمال الاسماء المستقلة فحقا لو اذات قدومه ونسبوا اللفظها نقا لو اذاتى وقد تستعمل  
بمعنى نفس الشئ وحقيقته كما هنا وكما في قول خبيب رضى الله عنه وذلك ذات الاله العلوم جمع علم  
وهو هنا صفة يجل به للذكر لمقامت به الخلاء تأملوا الاولاد لك الحجاز والذى لا يحتمل المقبض  
وحدّ مجد وداخري كلهما مدخولة ايضا وترادف للمعرفة لكن لا يقال الله تعالى عارن لانها تستدعى  
سبق جمل بخلاف العلم واليقين لكن فروق بينهما بعض المحققين باليقين خاص بما يشاهد في نظر واليه  
شك فلا يقال يتقنت ان الواحد نصف الاثنين وقال الراغب اليقين مرجف العلم فروق المعرفة  
والدراية واخرها يقال علم اليقين ولا يقال معرفة اليقين هو سكون النفس مع ثبات الحكم حال  
كونها واصلها اليك على لسان الملك او بالانقاء في الترفع ونحو العلم انظر رى اوسماع الكلام النفس  
من فيض عالم الغيب مصدر ووصف به السالفة ومعنى اسم الفاعل الى الغائب وهو عالم يشاهد  
لكن بالنسبة اليها واما بالنسبة اليه تعالى فالكل من عالم الشهادة لا المفعول ان الغيب خلا فالمرجع الى ان  
غاب لازم وخص بالذكري على حد قوله تعالى عالم الغيب فلا يظهر على غيب احد الاية لا العلم به  
انهم واظهر لان اكثر علوم نبينا صلى الله عليه وسلم تتعلق بالمغيبات بدليل فعلت علم الاوقات  
والاخرى في الحديث المشهور ولا نه تعالى يختص به لكن مرجع الا حاطة والشمول لعلومه بالكميات  
والجبريات فلا ينافى في ذلك اطلاع الله تعالى لبعض خواصه على كثير من المغيبات حتى من الخمس التي قال  
فيهن صلى الله عليه وسلم خصصكم ليعلمهن الا الله تعالى لانها جبريات معدودة درجات لا غير  
وانكار المعتزلة لذلك مكابر فقد وقع للانبيا عليهم السلام والاولياء مؤداك لا يمكن على الاسماء  
ما وقع لنبينا صلى الله عليه وسلم وسياق بسط حجة ما اخبر صلى الله عليه وسلم من المغيبات في شرح  
قوله وكما اخرج خبر الغيوب خباء وجملة ما يتعلق بانكار المعتزلة واخر الكتاب ومنها اى العلوم بمعنى  
المعلومات وهو مخلق بالاسماء لا دام الى البشر صلوات الله عليه واصله اعدم لكنهم انبوا الهمة الثانية  
تحقيقا وجعلوها في التصغير وانظر لتليينها ما اقدمه بالسكون والفتحة ومن ادبره الا نصف

بعض الشارحين اقتباس من كلام امير المؤمنين علي رضي الله عنه حين ساله رجل من بني تميم  
عن عرج رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم الى السقي ليلية المعراج وكيفيه ملاقاته الرسل  
عليهم السلام في تلك الليلة فقال علي رضي الله عنه بعد كلام طويل بل لا فاهمهم واقفون لديه  
عند حدسهم من نقطة العلم ومن شكلة الحكمة المعنى فيقول نبينا رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم امام الانبياء  
والرسل ومقدمهم واقفون لديه عند حدسهم الحاصل لهم من العلم والحكمة لا يتجاوز حد  
منهم عرج ولا يدعى اليه بل يعترف كلهم بفضله ويقصرون انفسهم من مقامه ثم نسبة  
النقطة الى العلم والشكلة الى الحكمة تكون النقطة كالمنبر الذي لا يمتد الى الحروف بعضها من بعض  
بها اوله او كون الاعراب كالمنبر المعروف للتركيب ثانيا وهما ظاهر العلم هو المنبر الاول والعمل هو المنبر  
الثاني والحكمة تتعلق بالعمل فالتعيين الحاصل بالنقطة هو التعيين الحاصل بالعلم والتعيين  
الحاصل بالاعراب هو التعيين الحاصل بالحكمة العملية وقيل المعنى التبيين كلهم واقفون  
لدى نبينا صلى الله عليه وآله وسلم مبتدأ وقوفهم من نقطة العلم الى معرفة الذات او شكلة  
الحكماء من معرفة الصفات والمراد ان مراتبهم في معرفة الذات والصفات والعمل بمقتضاها كانت  
انخفاض من مرتبة العلية فيها لكونه كالدايرة المحيطة لهم وكل منهم كقطعة منها او لكونه  
كالكتاب الجامع لخلاصة حقائق العلوم وحكمها كما قيل حلقه القرآن وكون علوم غيره من الانبياء كالنقطة  
وحكمهم كالاعراب من ذلك الكتاب ونيز در تاج الدر شرح شجرة كفاك بالعلم في الامم  
مهمزة في المجاهلية والتأديب في الميتم لغة المعنى يقول ناهيك ايها المعبر المستدل بالافار  
محملة الامم ناشيا بين اهل الجمالة بالعلوم والحكم المحتاج اليها المنوط بها مصالح كافة الناس من  
لدى زمانه الى يوم القرار معجز امصد قال في كل ما قاله وادعاه وكذا انصافه بكارم الاخلاق ومحاسن  
الاداب يتيم او لطيف لم يتفق له معلم يعلمه ومؤدب يؤدبه من اهل زمانه ستمين بعينهم وسلموا  
الصدق والافاضة والامانة بموا بالدين يدل على ان لمن الله تعالى شانا عظيم ونيز در تاج الدر  
در شرح شجرة فان من جودك الدنيا وضرتها ومن علومك علم اللوح والقلم لغة المعنى يقول انما  
لا يضيق في ظني جاهك بمثلها بل الصبر الزاخر لما وجوده لا يعلت يقينا ان وجوده لا يبا  
الاخرة اها اليهم من جودك فالك كبت الباعث للمصانع تعالى على افاضه الجود على كل كتاب في الجود

قال بعض المحققين وهذا وإن قرب من المعنى فهو بعيد من اللفظ أي لأن قولهم باسمه هو كلاً  
وما بعد ظاهره صريح في الأسماء فقط ومعنى ثم عرضهم أي الأعيان لأنها التي تعرض دون  
الأسماء لها البرزات اليهم ليخبروا باسمائها ولا تأييد فيه لكون العلم بالسميات خلافاً لمن رعبه  
وثانيهما وهو الذي سلمه صاحب الكشاف أنه علم الأمرين معاً بما بين مقتضى اللفظ والمعنى  
وشيوخ زين الدين حاشية ابن عبد الله الأزهري در شرح مقصوده برده بشرح شفاة النسيين  
خلق وفي خلقه ولم يد الفوق في علمه ولا كرمه وكلهم من رسول الله ملتبس به غير فامن البحر وشفا  
من المديح ووافقون لديه عند حد هم من نقطة العلم ومن مشكلة الحكمه كفته ومعنى الآيات  
الثلاثة أنه صلى الله عليه وسلم علا جميع النبيين في الخلقة والسجدة ولم يقارب في العلم ولا في  
الكرام كما سيأتي بيانه في قوله يا أكرم الرسل وفي قوله ومن علومك علم اللوح والقلم وكل النبيين  
أخذ من علم رسول الله صلى الله عليه وسلم وقد ارغف من البحر ومقتضى من المطر الغزير وكلهم  
وافقون عند غايته من نقطة العلم ومن مشكلة الحكمه وخض المشكلة بالحكمة لزيادة التفهيد بها  
على النقطه بغير الدين محمود بن أحمد بن مصطفى بن إبراهيم الرومي در تاج الدر شرح مقصوده برده بشرح شفاة  
فأول النبيين في خلقه وفي خلقه ولم يد الفوق في علمه ولا كرمه كفته والمعنى يقول من اوصان ذلك الحبيب  
صلوات الله عليه أنه فاق جميع الأنبياء عليهم السلام بشرف طينته وزيادته عنصراً وكما الصفاته  
وفضائل ملكاته حيث بعث من اشرف بقاع الارض ليقيم مكارم الاخلاق فله السبق والافضلية  
من جهة القابلية والاستفاضه من الله الخ ومن جهة الفاعلية والافاضه على الخلق العلم والكرام  
الذين بهم أحق الباطن والظاهر بأكمل وتتم ولم يقر بوامته فيهما فضلاً عن ان يمازوه ونيز در تاج الدر  
در شرح شعره وكلهم من رسول الله ملتبس به غير فامن البحر وشفاة النسيين كفته والمعنى  
يقول فاق رسول الله صلى الله عليه وسلم جميع الأنبياء في الخلق والاحسن الاقوم والخلق الاتم الاعظم ويعلم  
كبحر زخر وبكرم كدائمة دائمة وكيف لا وهم مع كثرة فضائلهم سائلون من ذلك البحر المحيط العذب  
المشرب عرفوا من ذلك الغيث المحي لا راحي القلوب رشفوا ويمتنون ان يكونوا في رضائه وفي رجا به  
ويبشرون بحبيبه وقدومه صلى الله عليه وسلم ونيز در تاج الدر شرح شعره ووافقون  
لديه عند حد هم من نقطة العلم ومن مشكلة الحكمه كفته واعلم ان هذا البيت على ما ذكره

اذحق الكلام منه وهذه الاضافة لتعظيم المضاف فان قلت الا كما امر انما يستعمل في طلب الشئ ومن  
 المساوى والانبيا كما افادونه في المرتبة بدلالة قوله فاق النبيين قلت الملقس هنا جمع على مسائل  
 لكن لما نظم احترز عن اطلاق لفظ السالكين على الانبياء وتأديا ولساؤهم في اصل التتبع استعمل  
 الا كما امر من رسول الله عليه الصلوة والسلام فان قلت لا بد من المطابقة بين المبتداء والخبر والمبتداء  
 هنا جمع والخبر مفرد قلت افردة نظر اللفظ لكل اركان المراد كل واحد منهم وفائدة الافراد هو انهم في  
 الاقتدار اليه كتحقق واحد والتثنية على ان الفقراء كنفس واحدة فان قلت هم عليهم الصلوة  
 والسلام سابقون على النبي صلى الله عليه وسلم فكيف يلتمسون غراما من حجة قلت هم سألوا  
 منه مسائل مشككة فاعلم التوحيد والصفات فاجاب النبي صلى الله عليه وسلم وحل مشكلا  
 وبين يديه فحجرت الحاجة بين آدم صفي الله وبين موسى كليم الله ليدفع المعراج واليه اشار بقوله  
 حاج موسى آدم فحج آدم موسى واتقول الاعتراف بيقدم الروح العلوية لا القلبية المستفلة  
 وروح نبينا مقدم على رواح سائر الانبياء واليه اشار بقوله كنت نبيا وادم بين الماء و  
 السطين الحاصل كل الانبياء من نبينا الامر غير استغفار والعلم وطلبوا الشفاعة اذ هو البحر  
 من العلم والسحاب من الجود وهم كالاختار ولا شجار ونيز ملاعصام در شرح قصيده برده شمس شعر  
 وواقفون لديه عند حديم من نقطة العلم ومن شكلة الحكم بكفنة النكات الى بصيفة مجمع  
 ولا نبيا كثر ون تنبيه على انهم مع كثرة عدد هم وعلو درجاتهم قليلون بالنسبة الى عظمتهم عليه  
 الصلوة والسلام وكثرة دليلهم في جودت هم خويان عدمه في سروران بر سر سوداؤك فاستند  
 اى هم بالنسبة اليه كنقطة موهومة هي جزء لا يتجزأ وكشكلة النجوم واقفون بحضرة كالانوار  
 لدى الامر ملازمون حدة لا يتجاوزون ثم بقية ككتة ادا وهو نظير قول جبرئيل عليه الصلوة والسلام  
 لو دونت امثلة لا خرجت وكانهم اخذوا الوقوف من نقطة اهل العلم فان النقطة لا يتجاوزها شيئا  
 فقط الحاصل اى سائر الانبياء واقفون بحضرة عند حد ودهم يلازمونها كما يلازم النقطة موهوما  
 او الشكلة مقامها ونيز ملاعصام در شرح قصيده برده شرح شعره كالك بالعلم في الامم معجزة في  
 الجاهلية والتأجيل في اليتيم بكفنة الحاصل حبك شيئا منه عليه الصلوة والسلام من حيث المعجزة العلم  
 الكائن في النبي الامي في ايام الجاهلية حيث ما راي نبيا ورسولا لم يعلم منه العلم ولا استاذ افقيه ولا

حجرت

لا تفرقت

بالوجود على الكل كما ورد لولاك لما خلقت الافلاك وكذا علم اللوح والقلم انما ابتداء من علمك المحيط  
بما فيها كل العلم المكتوب في الواح الكائنات بعض علومك كان لك من الله تعالى علماً لا يطالع عليه  
اللوحي والقلم ولا الثقلان والملك كما ورد لي مع الله وقت لا يسع فيمهلك مقرب ولا نبي مرسل  
ومر هذا شأنه يكون اذمه الامور كلها بيد الله عليه ولم فيجود باذن ربه اخرا كما احاد او لا  
ولما عصام وشرح قصيدة برده بشرح شعرة فاو النبيين في خلق وفي خلق في خلق في خلق في خلق  
وفي كرم گفته فان قلت لا يلزم مركبة فائقا على الانبياء كونه فائقا على الرسل فالنبي على النبيين و  
الانبياء مع انه عليه الصلوة والسلام فائق على جميع الانبياء والرسل من كان فائقا على الاعلى  
يلزم ان يكون فائقا على الادنى له الحالة قلت لا فرق بين الانبياء عند البعض ونقول لما قال النبيين  
المرسلون بل لا تسجل الكلام ويمكن ان يجاب عنه بان بيد النبيين والمرسلين عموما وخصوصا صلوة  
عند من قال بالقرآن بينهما اذ كل رسول نبي تدون العكس اللام فيه الاستغراق فعلى هذا  
المرسلون مند رجون تحت النبيين قال لم يدانوه ولم يقل لم يدانوه كل واحد منهم لان ذلك  
البلغ ان مضاه انهم لو جمعوا وقولوا بحمد عليه الصلوة والسلام وحده لم يدانوا فكيف لو  
قوبل واحد بواحد وهذا مثل قوله تعالى قل لئن اجتمعت الانس والجن على ان ياتوا بمثل هذا القرآن  
لا ياتون بمثله ولو كان بعضهم لبعض ظهيرا التنكير في علم وكرم للتعظيم اي في علم جسيم  
وكرم فخيم وفي اعادة الخافض في قوله في كرم دلالة على انهم لا يدانوا في علم وحده ولا  
في كرم وحده لانهم لا يدانوه في العلم والكرم مرجع المجموع ونيز ملا عصام وشرح قصيدة  
برده بشرح شعرة وكلامهم من رسول الله ملتمس في غرام من الجراور شفا من المديون گفته النكا  
كل الاستغراق الحقيقي التضمين للانبياء وتقدير من رسول الله صلى الله عليه وسلم على عامله  
للحصر اي من رسول الله لا من غيره ملتمس اي متوقع الغرض شرب الماء باليد وقيل رفع الماء  
باليد البحر اليلد الشف شرب الماء القليل الديمة السحابة التي تمطر وتدوم يوما وليلة شهده  
عليه الصلوة والسلام بالبحر في غزارة العلم تارة وبالسحاب في الافاضة والبحر بحري وشبه  
سائر الانبياء بالمقتنين والاستعارة مصرح بها الفاء في قوله فكلهم للتقليل اي فاو النبيين  
لان كلامهم من رسول الله ملتمس كذا وكذا من رسول الله من قبيل وضع المظهر موضع المضم

اي حال كون بعض المتقين مغترفا من البحر وبعضهم مرتشفا من الدية فمواشاة الى اختلاف  
احوال المتقين فاولوا الغرم مثلا اكثر التماسا من غيرهم فاو في ذلك للتنويع والتقسيم والغرف مفصل  
غرف بمعنى اخذوا البحر ضد البر حتى يذكرك لعقده وانساء والرشف المص والدايج جمع ديمذوهي المطر  
الدايم يوما وليلة من غير بعد والمراد من البحر والديمهنا علمه وحلمه صلى الله عليه وسلم فكل منهما استعار  
نصيحة وكل من الغرف والرشف ترشيح وانما عبر في جانب البحر بالغرف وفي جانب الدية بالرشف لان  
الغرف مناسب للبحر وكثرة دون الدية لانها تجري على وجه الارض فلا يجتمع منها ماء عاليا حتى  
يعترف قوله وواقفون انهم عطف على قوله ملتمس لكن نظري في احدهما كلفظ كل وفي الاخر لعنايه و  
كونهم واقفين لديه عند حد سم انهم ثابتون عنده صلى الله عليه وسلم في العلم والحكمة عند الحد الذي  
حد لهم من ذلك فلا يتجاوزونه اما هو صلى الله عليه وسلم فلم يزل يتر في بعد ذلك فنهاية امرهم في  
العلم والحكمة بعد ما اوتي صلى الله عليه وسلم منها فوقفوا فيه صلى الله عليه وسلم وقوف في الغاية عند مبدء  
غيره وقوله مرفضة العلم او من تسكلة الحكم بيان لحد سم والمعنى على التشبيه الاضافة في الموضعين  
علم معنى من اي الذي هو كلفظة من العلم وكسكلة من الحكم والمراد من العلم والحكمة علم الرسول  
وحكمه كما قال بعض الشارحين وقيل المراد بهما علم الله وحكمه وحاصل المعنى على الاول انهم  
ثابتون لديه صلى الله عليه وسلم في العلم والحكمة عند حد سم الذي هو كلفظة من علم الرسول  
او كالكسكلة من حكمه صلى الله عليه وسلم حاصل المعنى على الثاني انهم ثابتون لديه في العلم والحكمة عند  
حد سم الذي هو كلفظة من علم الله او كالكسكلة من حكمه تعالى فاعلمهم بالنسبة لعلم صلى الله عليه وسلم كلفظة  
من علم الله وحكمهم بالنسبة لحكمه صلى الله عليه وسلم كسكلة من حكمه تعالى وهذا المبلغ في مدح  
صلى الله عليه وسلم من الاول لكن الاقل والاول وزير فاضل محامد در حاشية بهر ده متعلق بشعران من  
جودك الدنيا انما گفته قوله فان من جودك الدنيا اكهذا البيت تحليل البيت قبله وكانه قال وانما كان جودك  
بارسول الله لا يضيقي بل يعنى وغيره من العصاة لان من جودك الدنيا الخ ومن المبتعض  
المراد من الدنيا ما قابل الاخرى ولذلك جعله المناظم ضرتها وفي كلامه تقدير مضاف اي خيرى الدنيا  
ضرتها التي هي الاخرة فمن خير الدنيا هدايته صلى الله عليه وسلم للناس ومن خير الاخرة شفاؤه صلى الله عليه وسلم  
نسيم وقوله ومن علومك علم اللوح والقلم من جهة التعليل لكون جاهد صلى الله عليه وسلم

الاديب الكامل ولم يكن له اب يؤدبه فعلننا ان علمه علم لدني وادبه بتاديب ربه فقال ادبي ربي  
 فاحسن تاديبى وعلنى ربي فاحسن تعليمى فمن كان استاذ ربه الخلق طرا كيف لا يكون اعلم الناس  
 قاطبة ونيز ملاصم شرح قصيده برده شرح شعروان موجودك الدنيا وضرتها ومن علومك علم اللوح  
 والقلم كغنة الدنيا والاخرة قطرة من بحر جودك وعلم اللوح والقلم شئ قليل من علومك الدينية  
 التي اعطاك الله تع اذ ما في اللوح له نهاية وليس لعلوم باطنك نهاية اذهو بنوع من بحر علومك فاضل  
 سعاد راسم باجورى در حاشيه برده كغنة قوله فاق النبيين الخاى زاد صلى الله عليه وسلم على النبيين  
 وكذا على غيرهم بالطريق الاولى في خلق بفتح الخاء وسكون اللام وهو الصورة والشكل وفي خلق  
 بضمها وهو ما طبع عليه الانسان من الخصال الحميق كالعلم والحياء والجود والشفقة والحلم والعدل  
 والعفة وامثال ذلك فقد اجتمع فيه صلى الله عليه وسلم ما تقرق في غيره من تلك الخصال وقد ذكر  
 بعضهم ان من تمام الايمان يقتضيه ان الله لم يجمع في احد من المحاسن الظاهرة والباطنة مثل ما اجتمع  
 فيه صلى الله عليه وسلم واعترض على الناظم بان مقتضى كلامه انه صلى الله عليه وسلم فاق النبيين في بعض  
 الخلق بفتح الخاء وسكون اللام وبعض الخلق بضمها لان كلامهما مذكورة وهى في سياق الاثبات  
 لا تنعم وهذا ليس بحد تام لانه يحتمل بعد ذلك ان يساووهم في البعض الاخر ويحتمل ان يفوقوه فيه  
 وعلى هذا فان كان ما فاقوه فيه مثل ما فاقهم فيه حصلت المعادلة وان كان اكثر انعكس ما قصد  
 المصنف من المدح واجيب بان المراد في خلقهم وفي خلقهم فيما مضافان في المعنى فيعجزان على ان النكرة  
 في سياق الاثبات قد نعم ولما لم يرد من كونهم فاقهم في ذلك نعم فمقابلته نفاها بقوله ولم يدنو اى لم  
 يقاربوه وقوله في علمه ولا كرامى لا غيرها وانما اقتصر المصنف عليهما لان العلم راس الفضائل والكرم راس  
 الفضائل الا ان العلم لا يورث من الله عز القليل من الانبياء كقوله صلى الله عليه وسلم لا تفضلوا بين الانبياء  
 لانه محمول على تفصيل يودى الى التفتيس وليس في ذلك تفتيس لاحد من النبيين لانا نتقد انهم متصفون  
 بالكمال والنجية اكمل قال تعالى تلك الرسل فضلنا بعضهم على بعض قال اعجابنا بالمراد البعض لا هو صلى  
 الله عليه وسلم قوله وكلهم من رسول الله لهذا البيت كالدليل للبيت قبله والحجاء والمجرب متعلق  
 بقوله ملتقى ولا صافى في رسول الله للبعد والمعهود هو سيدنا محمد صلى الله عليه وسلم والمراد  
 من قوله ملتقى اخذ وان كان الالتماس معناه في الاصل الطلب وقوله عز فامن الجوار شفاعة الله



حفص

خود بر تبيين و توضيح و تفصيل و شرح و تفسير و تفریح و تثبیت و ترجیح آن میگمارند سید شهاب الدین احمد در  
توضیح الدلائل گفته الباب الخامس عشر فی ان النبى صلی الله علیه و علی آله و باریک وسلم دار حکمة و مدینه  
علم و علی لهما باب و الله اعلم الناس بالله تعالی و احکامه و ایاکته و کلامه بلا ریتا عموکه تأمل ایست  
علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و علی آله و باریک وسلم یا علی ان الله امرک  
ان اذینک فاعلمک لتعنی انزلت هذه الآية و تعینها اذن و اعیت و انت اذن و اعیت لعلک و الله اعلم  
الامام ابو نعیم فی الحلیة و رواه سلطان الطریقه و برهان الحقیقه الشیخ شهاب الدین ابو جعفر عمر  
السمری روى فی العوارف باسنادة الی عبد الله بن الحسن رضی الله تعالی عنهما و لفظه قال حیث نزلت  
هذه الآية تعینها اذن و اعیت قال رسول الله صلی الله علیه و علی آله و باریک وسلم لعلی رضی الله  
تعالی عنه سالت الله ان یجعلها اذینک یا علی قال علی کرم الله تعالی وجهه فحاشیت شیئا بعد و ما کان  
لی ان اشیء قال شیخ المشایخ فرماته و واحد الاقران فی علومه و عرفانه الشیخ زین الدین  
ابو بکر محمد بن علی الخوافی قدس الله تعالی سره فلذا اختص علی کرم الله وجهه بمنزلة العلم و الحکمة  
حقی قال رسول الله صلی الله علیه و علی آله و باریک وسلم ان امدینة العلم و علی بابها و قال عمر  
لو لا علی لهلك عمر و نیز شهاب الدین احمد در توضیح الدلائل در ذکر اسمائی خراب امیر المومنین علیه السلام  
گفته و منها باب مدینة العلم عن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و علی آله و باریک وسلم ان امدینة العلم و علی بابها فممن راد العلم فلیات من بابیه و راء الطبری من تخریج  
ابی عمر و حقه الامام الفقیه المذکور و قال کما فی الحدیث و اعلم ان الباب سبب لزوال الخائل  
و المانع من الدخول الی لبت فمن اراد الدخول و اتی البیوت من غیر ابوابها اشق و عسر علیه دخول  
البيت فکل من طلب العلم و لم یطلب ذلك من علی رضی الله عنه یلانه فانه لا یدرک المقصود فانه رضی الله  
عنه کان صاحب علم عقل و بیان و رب من کان عالم و لا یقدر علی ل بیان و لا افصاح و کان علی  
رضی الله عنه من یدر الصواب فکل من طلب العلم و روايته و استنباطه من علی رضی الله عنه و هو کان جامع  
الصحابه مرجعاً الیه فی علمه موثقاً بقبوله و حکمه و الصحابة کلهم یرجعون الیه اشکل علیه لم لا  
یسبقونه و مر هذا المعنی قال عمر لعلک لهلك عمر رضی الله عنه تعالی عنهم و ابن رزبهان بیان تشدد  
و تقصیب و تغت و تقصیب که دار المعترف کرده که این حدیث غیر لغوی بر علمیت جناب امیر المومنین علیه السلام

الا یضیق عنه لانه لا شک ان العلم من اکبر اسباب عظم الحجاب وعلوه ویمجوز ان یکور مستافا ومن  
 فی قوله ومن علومک للتبعیض ایضا فی التبعیض فی الموضعین والمراد بعلومه صلی الله  
 علیه وسلم المعلومات التي اطلع الله علیها فانه تعالى اطلعه علی علوم الاولین والآخرین والمراد  
 بعلم اللوح والقلم المعلومات التي کتبها القلم فی اللوح بامر الله تعالى فانه وحوال ملخو الله القلم  
 فقال لما کتب قال وما اکتب قال اکتب مقادیر کل شیء حتى تقوم الساعات علی غیر ذلک فلیست  
 ای لیس علی طریقتی واستشکل جعل علم اللوح والقلم بعض علومه صلی الله علیه وسلم بأن من  
 جملة علم اللوح والقلم الامور الخمسة المذكورة فی اخر سورة لقمان مع ان المنی علی الصلوة والسلام  
 لا یعلمها لان الله قد استأثر بعلمها فلا یتبع بعض المذكور واجیب بعدم تسلیم ان هذه  
 الامور الخمسة مما کتب القلم فی اللوح والا لاطلع علیها امر شیء ان یطلع علی اللوح کبعض الملائكة  
 المقربین وعلی تسلیم انها مما کتب القلم فی اللوح فالمراد ان بعض علومه صلی الله علیه وسلم علم اللوح  
 والقلم الذي یطلع علیه المخلوق فخرجت هذه الامور الخمسة علی انه صلی الله علیه وسلم یخرج من النبوة  
 بعد ان علمه الله تعالى بهذه الامور فان قيل اذا کان علم اللوح والقلم بعض علومه صلی الله علیه وسلم البعض  
 الاخر اجیب بان البعض الاخر هو ما اخبر الله عنه من احوال الاخرة لان القلم لما کتب فی اللوح ما هو  
 کائن الی يوم القيامة فقط كما تقدم فی الحديث ازین عبارات مشفرة وافادات مولقة ظاهرة وباطنة  
 که علوم جناب رسالت مآب صلی الله علیه وسلم حد و نهایت ندارد و کامی انبیا و مرسلین علیهم السلام مستفید و مستفید  
 علم از ان جناب می باشد و علم لوح و قلم که منتهای معلومات ملائکه است بعضی از علوم انجناب است و ظاهر  
 است که هرگاه جناب امیر المومنین علیه السلام تبص حدیث مدنیة العلم باب علم جناب رسالت مآب صلی الله علیه وسلم  
 است پس علم انجناب نیز حد و نهایت نخواهد داشت و علم انجناب نیز همان علم خواهد بود که کامی انبیا و مرسلین  
 علیهم السلام از ان مستفید و مستفید و علم لوح و قلم بعضی از ان علم است پس بحمد الله تعالی از انجا اعلمیت  
 جناب امیر المومنین علیه السلام از فاطمة انبیا و مرسلین و جملة ملائکه مقربین علیهم السلام الله رب العالمین کالصبح  
 عند الفسق و اضع و اسکار گردید بلکه اقباب حق و صواب بکوری چشم نواصب شراب بدائرة نصف النهار  
 و محتجب من اندک فالات حدیث مدنیة العلم باعلییت جناب امیر المومنین علیه السلام از وضع و ظهور و زور  
 و سفور بجدی رسیده است که علمای اعلام و محققین عظام سنیه در مقام تحقیق اعتراف بان دارند و بهم علیه



ولالت من رجبنا نجيح بوجاهة لال علمه على يد الرحمة كبره من الحق بابر الفاظ افاده من فموده لتاسع عشر فمسن احمد بن  
 وصحيح مسلم قال لم يكن احد من اصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول اسئلك الله على ربي ابيطال قال قال رسول الله  
 صلى الله عليه وآله وسلم ان انا مدينة العلم وعلى بابها انتهي ابن وزيرها ان در كتاب الباطل خرج دغفته هذا يدل على وقوف  
 علمه واستقصاءه لاجوزة الوقائع واطلاعه على شتات العلوم والمعارف وكل هذا الامور مسلمة ولا  
 دليل على النقص حيث لا يجب ان يكون الا علم خليفة بل لا حفظ للمحوزة ولا صلاح للامة ولو لم  
 يكن ابو بكر اصل الامامة اختار كثر وعبد الرؤف مناوي در فيض القدير شرح جامع صغير در شرح انجوت  
 كما ديت سابقا افاده فموده ان امدنية العلم وعلى بابها فمسن ان العلم فليان الباب فاب المصطفى  
 صلى الله عليه وسلم المدينة الجامعة لمعالي الدنيا بانات كلها ولا بد للمدينين من باب فاجهر ان بابها هو  
 كرم الله وجهه فمسن اجن طريقه دخل المدينة ومرا خطه اخطاء طريق الهدى وقد شهد له  
 بالاعلمية الموافق والموافق والمعادى والمخالف اخرج الكمل اذى ان رجلا سأل معوية عن مسألة  
 فقال سل عليا هو اعلم مني فقال اريد جوابك قال ويحك كرهت رجلا كان رسول الله صلى الله عليه  
 عليه وسلم يغره بالعلم غرا وكان اكابر الصحب يعترفون لمذلك وكان عمر يسال عما المشكل عليه  
 جاءه رجل فسأله فقال ههنا على فاسأله فقال اريدك اسمع منك يا امير المؤمنين قال فمسن اقام الله  
 رجلك ومحاسنك من الدين وان وصفت عن من طرق انه كان يتعوز من قوم ليس هو فيهم حتى امسكه  
 عنده ولم يول له شيئا من البعوث لمشاورة في المشكل واخرج الحافظ عبد الملك برسليمان قال ذكر  
 لعطاء كان احدا من الصحب افقه من على قال لا والله قال الحكيم الى قد علمه لا ولون والاخرون  
 ان فهم كتاب الله منحصر في علمه على ومن جهل ذلك فقد ضل عن الباب الذي من ورائه يرفع  
 الله عن القلوب الحجاب حتى يتحقق اليقين الذي لا يتغير بكثرة الخطاء الى هنا كلامه ونيز در  
 همن شرح اعني فيض القدير سطورت ان اذار الحكمة وفي رواية ان امدنية الحكمة وعلى بابها اي على  
 بن ابيطال هو الباب الذي يدخل منه الى الحكمة فناهيك بهذه المرتبة ما استأها وهذه المنقبة  
 ما اعلاها ومن زعم ان المراد بقوله وعلى بابها انه مرتفع من العلو وهو لا ارتفاع فقد تحمل لغرض  
 الفاسد بما لا يجوز ولا يسمونه ولا يقنيه اخرج ابن عديم عن ترجمان القران ففوعا ما انزل الله عز وجل  
 يا ايها الذين امنوا الاوعلى راسها واميرها واخرج عن ابن مسعود قال كنت عند النبي صلى الله عليه وسلم

ونيز غزالي در اجراء العلوم وكتاب العلم گفته **الباب الاول** في فضل العلم والتعليم والتعليم هو  
 من المنقل والعقل **فضيلة العلم** اما شاهد ذلك من القرآن فتدوله عز وجل شهد الله انه  
 به اله الا هو وللا اله الا هو العلم قائما بالقسط فانظر كيف بدأ سبحانه وتعالى بنفسه وثني بالمشكاة فقلت  
 ياهل العلم واهلها هيك بهذا شرفا وفضلا وجلا لا ونبلا وقال الله تعالى يرفع الله الذين امنوا منكم و  
 الذين اوتوا العلم ورجت قال ابن عباس رضي الله عنه للعلماء درجت فوق المؤمنين بسبع مائة درجة  
 مابين الدرجتين مائة حشر مائة عام وقال عز وجل قل هل يستوي الذين يعلمون والذين لا يعلمون وقال  
 انما يخشى الله من عباده العلماء وقال تعالى قل كفى بالله شهيدا بيني وبينكم ومن عنده علم الكتاب وقال تعالى  
 قال الذي عند علم الكتاب انا اتيك به تنبيها على ما قد عليه بقوة العلم وقال عز وجل وقال  
 الذين اوتوا العلم وليكنوا بالله خير من آمن وعمل صالحين ان عظم قدر الاخرة يعلم بالعلم  
 قال تعالى وتلك الامثال نضربها للناس وما يعقلها الا العالمون وقال تعالى ولود وه الى الرسول و  
 الى اولى الامر منهم لعلهم الذين يستنبطونه منهم ثم حكهم في الوقائع الى استنباطهم والحق تبيينه  
 الانبياء في كشف حكم الله وقيل في قوله تعالى يا بني آدم قد انزلنا عليكم لباسا يواري سواكم بعلم  
 وريشا يعني الميتين ولباس التقوى يعني الحياء وقال عز وجل ولقد جئناكم بكتاب فضلناكم على علم  
 وقال تعالى فلنقصن عليهم بعلم وقال عز وجل بل هو ايات بينات في صدق الذين اوتوا العلم  
 وقال تعالى خلا الانسان علمه البيان وانما ذكر ذلك في معرض الامتنان **واما الاخبار**  
 فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم من عبد الله بخير الفقهه في الدين وبلغه رتبة وقال  
 الله عليه وسلم العلماء ورثة الانبياء ومعلوم انه لا رتبة فوق رتبة النبوة فلا شرف فوق شرف  
 الورثة لتلك الرتبة وقال صلى الله عليه وسلم يستغفر للعالم ما في السموات والارض واكنصرت اليه من  
 من تشغل ملائكة السموات والارض بالاستغفار فيومشغول بنفسه وهم مشغولون بالاستغفار له قال صلى الله عليه وسلم  
 ان الحكمة تزيد الشرف شرفا وترفع المملوك حتى يجلس للملوك وقد نبهنا على ثمرته في الدنيا ومعلوم ان  
 الاخرة خير وابقى وقال صلى الله عليه وسلم خصمنا ان لا يكونان في منافق حسبت وفقه في الدين  
 ولا تشك في الحديث لنفان بعض فقهاء الزمان فانه ما اراد به الفقهه الذي غننته وسيات  
 مع الفقه وادنى درجات الفقيه ان يعلم ان الاخرة خير من الدنيا وهذا المعرفة اصادقت و

و ترك مشيئة له لمشيئته و حسن الظن به في كل ما نابه و الناس في هذه الاشياء على درجات  
يتفاضلون فيها زلجهم عند ربهم على قدر خطيئتهم من هذه الاشياء و ان الله تبارك اسمه  
اكرم المؤمنين بمعرفته و اوفرهم خطا من المعرفة اعلمهم به و اعلمهم بهم و اوفرهم خطا من هذه  
الاشياء و اوفرهم خطا منها اعظمهم منزلة عنده و ارفعهم درجة و اقرهم وسيلة و على قدر  
نقصانه من هذه الاشياء ينقص خطه و يخط درجة و تبعد و سبيلته و يقل علمه به  
و تضعف معرفته اياه و يسقم ايمانه و يملكه نفسه قال الله تبارك اسمه و لقد فضلنا بعض  
النبيين على بعض و اتينا داود و زبور فانما فضل الخلق بالمعرفة و العلم به لا بالاعمال و اليهود  
و النصارى و سائر اهل الملل قد عملوا اعمال الشريعة فصارت هناك بمنشوقا في المعرفة  
تركوا الاعمال و بها تقبل منهم و بها تظهر الايمان فمن فضل بالمعرفة فقد اوفى خطا من  
العلم به و من فضل بالعلم به يكون هذه الاشياء التي وصفنا موجودة عنده <sup>الواجب</sup> <sup>الواجب</sup>  
در رساله لنبويه گفته اعلات العلم هو تصور النفس لناطقه المطمئنة حقائق الاشياء و صورها  
المحجزة عن الواحدا عما كانها و كيفياتها و كمياتها و جواهرها و ذواتها ان كانت مفردة و ان  
كانت مركبة و العالم هو المحيط المدرك المتصور و المعلوم هو ذات الشيء الذي ينتمش علمه  
في النفس شرف العلم بقدر شرف معلومه و رتبة العالم بحسب رتبة العلم لا شك ان افضل  
المعلومات و اعلاها و اشرفها و اجلها هو الله تعالى المتألف المبدع الحق الواحد فعلمه و  
هو علم التوحيد افضل العلوم و اجلها و اكملها و هذا العلم الضروري واجب بتحصيله  
على جميع العقلاء كما قال صاحب الشريعة عليه الصلوة و السلام طلب العلم فريضة على كل مسلم  
وامر بالسفر في طلب العلم فقال اطلبوا العلم ولو بالطين و عالم هذا العلم افضل العلماء  
و بهذا السبب صهم الله تعالى بالذكاء و اجل المراتب فقال شهيد الله انه لا اله الا هو و ملائكة  
و اولو العلم فعلماء علم التوحيد لا باطلا و هم الانبياء و بعدهم العلماء الذين هم ورثة  
الانبياء و هذا العلم وان كان شرفا في ذاته كما ملا بنفسه لا ينفي سائر العلوم بل لا يحصل  
الا بمقدّمات كثيرة و تلك المقدّمات لا تنتظم الا عن علوم شتى مثل علم السموات و الارض  
و جميع علم المصنوعات و يقول عن علم التوحيد علم اخر كما اسند ذكرها باقسامها في مواضعها

ائى الاعمال افضل قال العلم بالله عز وجل فقال اى الاعمال تريد قال جعل الله عليه وسلم العلم بالله  
 سبحانه فليل نال عن العمل وتجب عن العلم فقال صلى الله عليه وسلم ان قليل العمل ينفع مع العلم واث  
 كثير العمل لا ينفع مع الجهل وقال صلى الله عليه وسلم يبعث الله سبحانه العباد يوم القيامة ثم يبعث العلماء ثم  
 يقول يا معشر العلماء انا ادرى بكم لا اعلمى بكم ولم اضع على فيكم لاحذ بكم ذهبوا فقد غفرت  
 لكم واما الانا فقد قال على بن ابي طالب رضى الله عنه اكمل يا كميل العلم خيرا من المال العلم يحرسك  
 وانت تحرس المال العلم حاكم والمال محكوم عليه والمال تنقصه النفقة والعلم يزكو بالانفاق وقال ايضا  
 رضى الله عنه العالم افضل من الصائم القائم المجاهد وادامات العالم تلم في الاسلام ثلثة لا يسدها الا  
 خلف منه وقال رضى الله تعالى عنه نظام ما الفخر الا اهل العلم انهم على الهدى لمن استهدوا اذ  
 وقد ركل امرئ ما كان يحسنه وبالجاهلون لاهل العلم اعداء فيفزعوا لغير حيايه ابدل الناس مولى  
 واهل العلم احياء وقال ابو الهيثم بن ابي اسير اعز من العلم للملوك حكام على الناس والعلماء حكام  
 على الملوك وقال ابن عباس رضى الله عنهما اخير سليمان بن داود عليهما السلام بين العلم والمال الملك  
 فاختر العلم واعطى المال والملوك معه وسئل ابي بيارك من الناس فقال العلماء قيل من الملوك قال لا  
 قيل من السفلة قال الذى ياكل بدنيه ولم يجعل غير الله من الناس لان الخبيثه التي تمزجها الناس  
 عن سائر البهائم هي العلم والادنان انسان بامت شريف لا جله وليس ذلك بقوى شخصه فان  
 الجمل اقوى منه ولا يعظمه فان القليل عظم منه ولا يستجاء منه فان السبع اشجع منه ولا ياكله فان  
 اوسع بطن منه ولا بالجماعة فان اخس العصاف اقوى على السفاد منه بل لم يخلق الا للعلم ولم يشرف الا  
 بذلك وقال بعض الحكماء ليت شعري اى شئ ادرى فاته العلم وى شئ فات من ادرك العلم وقال فرخ  
 الموصلي رحمه الله ليس المرض اذا منع الطعام والشراب والادوية يموت قالوا بلى قال كذلك القلب اذا  
 منع عنه سكرته والعلم ثلاثة ايام يموت ولقد صدق فان غذاء القلب العلم والحكمة وبها حركته كما ان  
 غذاء الجسد الطعام ومن فقد العلم فقلبه مريض وموته لازم ولكنه لا يشعر بما اذبح الدنيا وسغله  
 بها ابطل احساسه كما ان غلبه الخمر قد تبطل احساس المرء في الحال وان كان واقفا فاذلحظ  
 الموت عنه اعباء الدنيا احسن لعلك انك وتحسن ان ينفعه وذلك كاحساس الامن من خوف و  
 المفيق من سكره بما اصابه من الحرجات في حالة اسكر والخوف فغفر بالله من يوم كشف الخطاء



وغلبت برئته من النفاق والرياء وقال **صلى الله عليه وسلم** فضل الناس للمؤمن العالم الذي يجتنب الميئعة  
وان استغفر عنه اغفر نفسه وقال **صلى الله عليه وسلم** الايمان عريان ولباسه التقوى وزينته الحياء و  
ثمرته العلم وقال **صلى الله عليه وسلم** اقرب الناس من درجة النبي اهل العلم والجهاد اما اهل العلم فاولو  
الناس على ملجأت به الرسل واما اهل الجهاد فمجاهد واباسيا فهم على ما جاءت به الرسل وقال **صلى**  
**الله عليه وسلم** لموت قبيلة اسير موبت عالم وقال عليه الصلوة والسلام الناس معادن كمعادن الذهب  
والفضة فخير انهم في الجاهلية خيارهم الاسلام اذا فقهوا وقال **صلى الله عليه وسلم** يوزن يوم القيامة ملء  
بدم الشهيد وقال **صلى الله عليه وسلم** حفظ على امتي اربعين حديثا لم ينس حتى يودي بها اليهم كنت له  
شفيعا وشهيدا يوم القيامة وقال **صلى الله عليه وسلم** من حمل من امتي اربعين حديثا لقر الله عز وجل يوم القيامة  
فقيه عالما وقال **صلى الله عليه وسلم** من تفقه في دين الله عز وجل كفاه الله همه وزرته من حيث لا  
يحتسب قال **صلى الله عليه وسلم** اوحى الله عز وجل الى ابراهيم عليه السلام ما ابراهيم في علمه احب كل  
علم وقال **صلى الله عليه وسلم** العالم امير الله سبحانه في الارض وقال **صلى الله عليه وسلم** صنفان من امتي  
اذا صلحوا صلح الناس واذا فسدوا فسد الناس الامراء والفقهاء وفي اعليه السلام اذا اتى على يوم لا ارد  
فيه علما يقربني الى الله عز وجل فلا يزال في طلوع شمس في ذلك اليوم وقال **صلى الله عليه وسلم** في تفضيل العلم  
على العبادة والشهادة فضل العالم على العابد كفضل علي ابي ابي في رجل من اصحابي فانظر كيف نزل العلم مقارنا  
لدرجة النبي وكيف حط رتبة العمل المجرد عن العلم وان كان العابد لا يخلو عن علم بالعبادة التي  
يواظب عليها لولا انه لم تكن عبادة وقال **صلى الله عليه وسلم** فضل العالم على العابد كفضل القمر ليلة  
البدر على سائر الكواكب وقال **صلى الله عليه وسلم** يشفع يوم القيامة ثلاثة الانبياء ثم العلماء ثم  
الشهداء فاعظم رتبة هي تلوا النبي وفوز الشهادة مع ما ورد في فضل الشهادة وقال **صلى الله**  
**عليه وسلم** ما عبد الله تعالى بشئ افضل من فقه في الدين وفقه في الفقيه واحد شدد على الشيطان من الفاعل  
ولكل شئ عثم وعماد هذا الذي انفعه وقال **صلى الله عليه وسلم** خير نيك اية من اجل الصداقة وقال **صلى الله عليه وسلم**  
فضل من العالم اليوم العابد بسبع درجات وقال **صلى الله عليه وسلم** انما سمعتم ما كثير فها قليل خطباء قليل  
كثير معطى العلم خير من العلم وسيا عوا لنزاهة فقيها وكثير خطباء قليل معطى كثير سأل في العلم في غير العلم  
وقال **صلى الله عليه وسلم** سيد العالم والعابد مائة درجتين كل رتبة خمس احواد المفسر بسبع سنين وقيل لا رسول الله

كما يقال القربى افضل من المحاربي يعني الله يشركه في قوة الحمل ويزيد عليه بقوة الذكر والفرقة شدة العدو و  
 حن العدو فلو فرض حمل احص بسلسلة زائدة لم يقل انه افضل لان تلك زيادة في الجسم ونقصا  
 في المعنى وليست من الكمال في نفعي والمجربان مطلوب لبعثه وصفاته لا لجسمه فاذا فهمت هذا لم  
 يخف عليك ان العلم فضيلة ان اخذته بالاصناف الى سائر الاوصاف كما ان القربى فضيلة  
 ان اخذتها بالاصناف الى سائر الجوانب بل شدة العدو وفضيلة في القربى ليست فضيلة على الاطلاق  
 والعلم فضيلة في ذاته وعلى الاطلاق من غير ما ذكرناه فانه كمال الله سبحانه وبه شرف الملائكة والانبيا  
 بل الكسب من الخيل خير من البليد ففي فضيلة في ذاته على الاطلاق من غير ما ذكرناه واعلم ان الشئ النفيس  
 المرغوب فيه ينقسم الى ما يطلب لغيره والى ما يطلب لذاته والى ما يطلب لغيره ولذاته جميعا فيطلب  
 لذاته اشرف و افضل مما يطلب لغيره والمطلوب لغيره الدارهم والدناية فانهما محوران  
 منفعتهما ولو كان الله سبحانه وتعالى يسر قضاء الحاجات لهما كانا الحصباء وبمناة واحدة ولذاته  
 يطلب لذاته السعادة في الآخرة ولذاته النظر لوجه الله تعالى والذي يطلب لذاته لغيره فكسامة البدن  
 فان سلامة الرجل مثلا مطلوبة من حيث انها سلامة للبدن عن الاضرار ومطلوبة للشئ بهما  
 والتوصل الى المارب والحاجات بهذا الاعتبار اذا انظرت الى العلم رايته لذاته في نفسه فيكون مطلوبا  
 لذاته ووجده وسيله الى دار الآخرة وسعادة ما وذريرة الى القربى من الله تعالى ولا يتوصل اليه  
 الا بأكظم الاشياء رتبة حتى حق الادنى السعادة الابدية وافضل الاشياء ما هو وسيله اليها ولكن  
 يتوصل اليها كالاتي بالعلم والعمل ولا يتوصل الى العمل ايضا الا بالعلم بكيفية العمل فاصل  
 السعادة في الدنيا والآخرة هو العلم فهو ذا الفضل الاعمال وكيف لا وقد تعرفت فضيلة الشئ  
 ايضا بشرف ثمرة قد عرفت ان ثمرة العلم القربى من العالمين ولا تخاف باق الملائكة ومقدار  
 الملائكة الا على هذا في الآخرة واما في الدنيا فالعز والوقار وهنوز الحكم على الملوك ولزوم الاحترام  
 في المطاع حتى ان اغبياء الترك واجلان العرب يصادفون طباعهم بمجولة على الوقوف فيهم  
 لاخصاصهم هم يزيد علم مستفاد من التجربة بل العجوة يطبقها انفسا لشعوبها بتميز  
 الانسان لكمال محاورها ولذا رجعت هذه فضيلة العلم مطلقا ثم تختلف العلوم  
 كما سيأتي بيانه وتنفي وت لا محالة فضاء لهما بتفاوتها

فان الناس فيكم فاذما قوا انتبهوا وقال الحسن رحمه الله يوزن مداد العلماء بمد الشهداء فيخرج  
مداد العلماء قال بر معود رضي الله عنه عليكم بالعلم قبل ان يرفع ورفعته ان هلك رواته فوالله في  
نفسه بيد اليهود رجال قتلوا في سبيل الله شهداء ان يبعثهم الله عليهم الايت منكم امتهم فان احدا  
لم يولد عالما وانما العلم بالتعلم وقال العباس رضي الله عنه من اكل العلم بعض ليلة احب الى من اجامها وكل ذلك  
عن ابي بصير رضي الله عنه عن احمد بن حنبل رحمه الله وقال الحسن في قوله تعالى تباركنا في الدنيا حسنة هي العلم والعلماء  
وفي الاخرة حسنة هي الجنة وقيل لبعض الحكماء اى الاشياء تقضى قال الا نسئله التي اذا غرقت سفينة  
سبقت معها بعض العلم وقيل اراد بغير السفينة هلاك بدنه بالموت وقال بعضهم من اتخذ الحكمة  
الحما اتخذ الناس اماما ومن عرف بالحكمة لاحظته العيون بالقوار وقال الشافعي رحمه الله تعالى في العلم  
كل من سب اليه ولو في شئ عظيم فرح ومن دفع عنه حزن قال عمر رضي الله عنه يا ايها الناس عليكم بالعلم فان  
الله يطلعه رداء يحبه فمن طلب يا ابا من العلم رداء الله عز وجل يردائه فان اذنب ذنبا استعته فان  
اذنب ذنبا استعته فان اذنب ذنبا استعته لئلا يسلبه رداءه ذلك وان تناول به ذلك  
الذي نبح حتى يموت وقال لا حزن رحمه الله كاد العلماء ان يكونوا اربابا وكل غلام يولد بعلم فالى  
خل مصيرة وقال سالم بن ابي الجعد اشتد في مولاي ثباتا كدرهم فاعتقته قلت باي حرفة احترف  
فقال الحق فنفذنا حق العلم فامتنع من حقنا امير المؤمنين رضي الله عنه فلم اذن له وقال الزبير بن ابي بكر كتب الى ابي عبد الله  
عليك بالعلم فانك ان افتقرت كان لك ما لا وراستغفرت كان لك جملة وحكم ذلك في  
وصايا القمان لاينه قال يابني جالس العلماء وزاجهم بركت بك فارب الله سبحانه بحبي القلب بنور الحكمة  
كما يحس الارض بوابل السماء وقال بعض الحكماء اذا مات العالم بكاه الحوت في الماء والطير في الهواء  
وفقد وجهه ولا ينسى ذكره وقال الزهري رحمه الله العلم ذكر ولا يحبه الا ذكرا الرجال ونيزغ الى درجاء  
در بيان فضل علم گفته الشواهد العقلية اعلم ان المطلوب من هذا الباب معرفة فضيلة  
العلم ونفاسته وما له تفهم الفضيلة في نفسها ولم يتحقق المراد منها لم يمكن ان يعلم وجودها  
صفة للعلم ولا غير من الخصال فلهذا حل عن الطريق من طمع ان يعرف ان زيد احكام لا وهو بعد  
لم يفهم معنى الحكمة وحقيقتها فا الفضيلة مأخوذة من الفضل وهي الزيادة فاذا شارك شيئا  
في امر واخص احدهما بمزيد يقال فضله وللمفضل عليه مكانة زائدة فيها هو كمال ذلك الشيء

الا الله والراسخون في العلم وقال تعالى قل كفى بالله شهيدا بيني وبينكم ومن عنده علم الكتاب  
 الرابع يرفع الله الذين امنوا منكم والذين اوتوا العلم درجات واعلم انه تعالى ذكر الدرجات  
 لا بصفة صنف اولها للمؤمنين من اهل بدر قوله امتا المؤمنون الذين اذا ذكر الله وجلت  
 قلوبهم الى قوله لهم درجات عند ربهم والثانية للمجاهدين وقوله فضل الله الجاهدين على العالمين والثالثة  
 للصالحين من اياته موصاف عمل الصالحات فاولئك لهم الدرجات العالية والارابعة للعلماء والذين  
 اوتوا العلم درجات فانه تعالى فضل اهل بدر على غيرهم بالمؤمنين بدرجة واحدة وفضل المجاهدين على  
 القاعد بنحو اعطيتكم درجات منه وفضل الصالحين على هؤلاء بدرجت ثم فضل العلماء على  
 جميع الاصناف بدرجات فوجب كون العلماء افضل لثلاث الخامس قوله امتا يخشى الله من عباده العلماء  
 والله تعالى وصف العلماء في كتابه بحسن مناقب احدها الايمان والراسخون في العلم يقولون امنا و  
 ثانيا التوحيد والثبوت بالشهادتين الى قوله اولو العلم وثالثها الكباء ويخزون للاذقان يمكن  
 ورابعها الخضوع للدين اوتوا العلم من قبله وخامسها الخشية امتا يخشى الله من عباده العلماء واما  
 الاخبار فوجه اخبار محمد بن ابي طالب بن ابي اسحق رضي الله عنه قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من اجاب  
 ينظر اعتقاده الله من النار فلينظر الى المتعلمين فقال الذي نفسي بيد الله ما من متعلم يختلف الى  
 باب العالم الا كتب الله بكل قدم عبادة سنة ويبنى له بكل قدم مدينة في الجنة ويمشي على  
 الارض والارض تستغفر له ويمشي ويصبر مغفورا له وشهدت الملائكة لهم بانهم عتقوا الله  
 من النار وثانيها قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من طلب العلم لغير الله لم يخرج من الدنيا حتى ياتي  
 عليه العلم فيكون الله ومطلب العلم فهو كالصائم يماره كالقائم ليله وان بابا من العلم يتعلمه  
 الرجل خيل من ان يكون ابو قبيس خباله فانفق في سبيل الله وثالثها الحسن بن عوف عام جاءه  
 الموت وهو يطلب العلم يحيى بالاسلام كان بينه وبين الانبياء درجة واحدة والجنة والعباد  
 ابو موسى الاشعري مرفوعا يعجب الله العباد يوم القيمة ثم يميز الله اليها فيقول يا موسى العلماء  
 اني لم اضع نوزي فيكم الا لعلكم تذكروا ولم اضع علمي فيكم الا عذبة لكم انظروا فقد غفرت لكم و  
 خامسها قال عليه الصلاة والسلام علم النخيل اقامات بكي عليه طير السماء ودواب الارض وحيات  
 البكار وسادسها ابوهريرة رضي الله عنه مرفوعا من طلب العلم العباد فكما ان الله خلقني لاني

تمام الاية اربع انظرها  
 درجات من مشقة  
 ودرجة وكان الله  
 غفورا رحيما

عالم

عن ابن عمر

وفخر الدين الرازي در مفتاح الغيب گفته واعلم انه يدل على فضيلة العلم الكتاب السنة والمعقول  
 اما الكتاب فوجه الاول ان الله تعالى سمي العلم بالحكمة فانه تعالى عظم امر الحكمة وذلك  
 يدل على عظم شان العلم بيان انه تعالى سمي العلم بالحكمة ما يروى عن مقاتل انه قال في التفسير  
 الحكمة في القرآن على اربعة اوجه لحدوها مواعظ القرآن قال في سورة البقرة وما نزل عليك  
 من الكتاب والحكمة يعني مواعظ القرآن في سورة النمل نزل عليك الكتاب والحكمة يعني المواعظ ومنها في آل  
 عمران وفيها الحكمة بمعنى الفهم والعلم قوله تعالى واتيناها بالحكمة صبيا وفي سورة لقمان اقد اتيناك بالحكمة يعني  
 الفهم والعلم والآيات والآيات في الكتاب والحكمة والنبوة والاشهاد الحكمة بمعنى النبوة في النساء فقد اتينا  
 آل ابراهيم الكتاب والحكمة يعني النبوة وفي ص واتيناها بالحكمة وفصل الخطاب وفي سورة البقرة  
 واتاه الله الملك والحكمة ورابعها القرآن في النحل ادع المسبيل ربك بالحكمة وفي البقرة  
 ومن يوت الحكمة فقد وني خير كثيرا وجميع هذه الوجوه عند التحقيق ترجع الى العلم نعم تفكر ان  
 الله تعالى ما اعطى من العلم الا القليل قال ما اوتيتم من العلم الا قليلا وسمى الله نبيا باسمها قليلا قل  
 متاع الدنيا قليل فما ستمه قليلا لا يحصى ان نذكر كميتها فبما طاعتك باسمها كثيرا ثم البرهان  
 لعقل على قلة الدنيا وكثرة الحكمة ان الدنيا متناهية القدر متناهية السد دمتناهي المدة  
 والعام لا نهاية لقدره وعدده ومدته ولا للسعادات العامة مدة متناهية وذلك بينهما  
 على فضيلة العلم الثالث قوله تعالى هل يستوي الذين يعلمون والذين لا يعلمون في قوله تعالى هل يستوي الذين يعلمون والذين لا يعلمون  
 سبعة فرق في كتابه فرق بين الجنيث والطيب فقال قل لا يستوي الجنيث والطيب يعني  
 الحلال والحرام و فرق بين الاعشى البصير فقال قل هل يستوي الاعشى والبصير و فرق بين الظلمة  
 والنور فقال ام هل تستوي الظلمات والنور و فرق بين الجنة والنار وبين النمل والحور و اذا  
 تأملت وجدت كل ذلك ما خوذ من الفرق بين العالم والجاهل الثالث قوله تعالى طيعوا الله  
 وطيعوا الرسول واولي الامر منكم المراد بالاولي الامر العلم كفي صرحه في قوله لان الملوك يجب عليهم طاعة  
 العلماء ولا ينعكس ثم انظر الى هذه المرتبة فانه تعالى ذكر العالم في موضعين من كتابه في المرتبة الثالثة  
 قال فشهد الله انه لا اله الا هو وللآخرة اولاد والاولو العلم قائما بالقسط وقال طيعوا الله واطيعوا الرسول واولي  
 الامر منكم فانه سبحانه تعالى نادى في الاوامر فجعلهم في المرتبة الاولى في آيتين فقال تعالى وما يعلم تأويله

ادنى

فاذا اكملت وجد كل ذلك ملخوذا من الفرق بين العالم والحاجل من ذلك قوله واطيعوا الله واطيعوا  
 الرسول واولوا امره منكم اى العلماء فى اصح الاقوال لان الملوك يجب عليهم طاعة العلماء ولا ينعكس  
 شهد الله انه لا اله الا هو والملائكة واولوا العلم جعلهم فى الاثنين فى المرتبة الثالثة ثم زاد فى الاكرام  
 فجعلهم فى المرتبة الثانية وما يعلم تاويله الا الله والراسخون فى العلم قل كفى بالله شهيدا بيني وبينكم ومن  
 عنده علم الكتاب ومن ذلك قوله تعريفع الله الذين امنوا منكم والذين اوتوا العلم درجات ومن ذلك  
 وصفهم باليمان والراسخون فى العلم يقولون امنابه وبنما مادة التوحيد شهد الله انه لا اله الا هو والملائكة  
 واولوا العلم وبالبكاء والسجود والخشوع الذين اوتوا العلم من قبله اذ ابتلى عليهم مخبرون للاذقان سجدا  
 ويقولون سبحان ربنا ان كان وعد ربنا لمفعولا ويخرون للاذقان يكون ويزيدهم خشوعا وبالحشية  
 انما يخشى الله من عباده العلماء واما الاخبار فمهما ما رواه الش عن النبي صلى الله عليه وسلم من اجب  
 ان ينظر الى عتقاء الله من النار فليتنظر الى المتعلمين فواللهى نفسه بيدى ما من متعلم يختلج الى باب  
 العالم الا كتب الله بكل قدم عبادة سنة له وبكى بكل قدم مدينة فى الجنة له فيشبه على الارض والارض  
 تستغفر لم يصح مغفورا له وشهدت الملائكة لهم بما هم عتقاء الله من النار وعن انس ايضا ان  
 النبي صلى الله عليه وسلم قال من طلب العلم لغير الله لم يخرج من الدنيا حتى ياتى عليه العلم فيكون لله ومن طلب العلم  
 لله فهو كالمساكين فهاية والقائم ليله وان باكم العلم يتعلمه الرجل خيرا من ان يكون ابو قيس  
 ذهباله فانفقته فى سبيل الله وعن الحسن مرفوعا من جاءه الموت وهو يطلب العلم لم يجزى به الا  
 كان بينه وبين الانبياء درجة فى الجنة وعنه صلى الله عليه وسلم رحمه الله على خلفاى فقيل يا رسول  
 الله ومن خلفاك قال الذين يحيون سنتي ويعلمونها عباد الله وعن ابى موسى الاشعري مرفوعا  
 بعث الله العباد يوم القيمة ثم عزى العلماء فبقول يا معشر العلماء انى لراضع نوزى فيكم لا لعلمي بكم  
 ولا اضع علمي فيكم لا عذبكم انطلقوا فقد غفرت لكم وقال صلى الله عليه وسلم وعلم الخيرات اذ امارات  
 لكم على طير السماء ودواب الارض وحيات البحر وعمر ابى هريرة مرفوعا من صلح خلف عالم من  
 العلماء فكانما صلح خلف نبي من الانبياء وعن ابن عمر مرفوعا فضل العالم على العابد بسبعين درجة  
 بين كل درجة حضر الف مر سبعين عاما وذلك ان الشيطان يضع البدعة للناس فيغيرها العالم  
 ويزيلها والعابد يقبل على عبادة يتوجه اليها ولا يتعمدها قال صلى الله عليه وسلم لعلم

سبعين

وسألهما ابن عمر رضي الله عنه مرفوعاً فضل العالم على العابد تسعين درجة بين كل درجة وجند و  
القرين سبعين عاماً وذلك ان الشيطان يضع المبدعة للناس فيبصرها العالم فيؤذيها والعا  
يقبل على عبادته لا يتوجه لولا يعرف لها وثامنها الحسن مرفوعاً رحمه الله على خلقه اني فليل من خلقك  
يا رسول الله قال الذين ينجون سنتي ويعلمون ما عباد الله وتاسعها قال خير بلي المصلوق والسلام  
من خرج يطلب بابا من العلم ليرده باطلا الى حوض الا الى هدى كان اعلمه كعباً اربعين  
عاماً وعاشرها قال عليه الصلوة والسلام لم يعلني رضي الله عنه حين بعثته الى اليمن ليرشدني  
الله بك رجلاً واحداً خير لك مما نطلع عاليه الشمس وتغرب الحادي عشر ابن مسعود البود رضي الله عنه مرفوعاً  
من طلب العلم ليحدث الناس ليقبض وجه الله اعطاه الله اجر سبعين نبياً والثاني عشر عامر  
البحني رضي الله عنه مرفوعاً يوفى بمد الطالب العلم ودم الشهيد يوم القيامة كانه يفضل احدهما  
على الاخر وفي رواية يرجح مداد العلماء الثالث ابو واقد الليثي رضي الله عنه ان

ضلاً عملاً

رسول الله صلى الله عليه وسلم نبياً هو كالس للناس معه اذا قيل ثلاثة نفر لما احدهم  
فراى فرجة في الحلقة فجلس اليها واما الاخر فجلس خلفهم واما الثالث فانه رجع وفرفل فخرج  
صلى الله عليه وسلم مجله قال لا اخبركم عن نفر الثلاثة اما الاول ارضى الله فاوله الله واما  
الثاني فاستحميا من الله فاستحميا الله منه واما الثالث فاعرض عن الله فاعرض الله عنه نظام الدين يابوي  
ورغائب القرآن كفة البحث الثالث في فصل العلم لو كان في الامكان شئ اشرف من العلم لظهر الله  
تعالى فضل آدم بذلك الشئ وما يدل على فضله الكتاب والسنة والمعقول اما الكتاب فمن  
ذلك ما يروى عن مقاتل الحكمة في القرآن على اربعة اوجه احدها ما وعظ  
القرآن وما اتزل عليكم من الكتب والحكمة يعظكم به وثانيها الحكمة بمعنى الفهم والعلم وايتنا  
الحكم ميتا واما ايتنا لقمن الحكمة وثالثها الحكمة بمعنى النبوة ولقد ايتنا ال ابراهيم الكتاب و  
الحكمة ورابعها القرآن يوفى الحكمة مريشاً ومن يوت الحكمة فقد اوتي خيراً كثيراً وجميع هذه  
عند التحقيق ترجع الى العلم ومن ذلك ان يقال في سبع نفع في كتابه قل هل يستوي الذين يعلمون  
والذين لا يعلمون قل لا يستوي الجنيب والطيب لا يتواصوا بالنار واصحاب الجنة وما يستوي الاعشى  
والبعير ولا الظلمات ولا النور ولا الظل ولا المحدث وما يستوي الاحياء ولا الاموات

فاوى

فقد



ما هنا لك ليشرق قلب المؤمن باليقين ويشرق صدق العبد والمعين ويقدر العاقل على التفرقة  
 حوقلهم وتمتلي بأول ذلك جواب صدقهم فنقول قال الله تعالى قل هل يستحق الذين  
 يعلمون الذين لا يعلمون وقال تعالى يرفع الله الذين آمنوا منكم والذين اوتوا العلم درجات  
 وهم عطف الخاص على العام لان العلماء انحصروا من المؤمنين فيكون المعطاة برفع المؤمنين على غير  
 المؤمنين ويرفع العلماء من المؤمنين على بقية المؤمنين ولذا جاء عن ابي عبد الله ع قال يرفع  
 الله الذين اوتوا العلم على الذين امنوا درجات روية الدليلي وفي رواية لغيره عن ابي عبد الله ع قال العلماء  
 درجات فوق المؤمنين بسبع مائة درجة ما بين الدرجتين خمسمائة  
 سنة وفي رواية عنه ما بين الدرجتين مائة عام وفي مسند الدارمي عن ابي هريرة ع قال فضل العلم  
 على المجتهد يعني في العبادة انه درجة ما بين الدرجتين خمس مائة سنة حضر الغرس المضمع السابع  
 ومولى حضر الغرس بضم الحاء المهمة يعني عدلي وهذا يتبين ما اشير اليه في قوله تعالى قل هل يستحق  
 الذين يعلمون والذين لا يعلمون وقال تعالى انما يخشى الله من عباده العلماء اي لان خشية  
 الله انما هي عن العلم به وبصفات ذاته وبصفات فعله من خام قلبه علم ذلك او اثر الخشية  
 لله لا تتم الخشية بدون هذا لانه اذا ضمت الى هذه الآية قوله تعالى اولئك هم خير البرية  
 اقول له ذلك وخشي ربه حصل من مجموع ذلك ان العلماء هم الذين يخشون ربهم الله تعالى  
 والذين يخشون الله تعالى هم خير البرية فينتج العلماء خير البرية وكيف لا وهم ورثة الانبياء  
 عليهم الصلوة والسلام كما يعلم مما سياتي فلما انه لا رتبة فوق رتبة النبوة فلا تشرق فوق شرف  
 روات تلك الرتبة وقال تعالى فاستلوا اهل الذكر ان كنتم لا تعلمون فاجب على من لا يعلم  
 سؤالهم والرجوع اليهم وقال تعالى اشهد الله انه لا اله الا هو الملكة واولو العلم قائما بالقسط  
 فبدأ سبحانه نفسه وثنى بملكه وثلاث باهل العلم فهاهيك بهذا لشارفا وحلاله ونبلا اولوا انوار  
 من هو اشراف من العلماء لقرينة الله تعالى باسمه واسم ملائكته كما قرن اسم العلماء قلت المشرك  
 ان الشهادة مشتقة من الشهود المتقضى لتحقيق المشهود به عند مرشيد واولو العلم  
 اكمل الناس علما بوحدة انية الله عز وجل وسائر صفاته قد خام هذا العلم قلوبهم بحيث لا  
 يغيب عنها وذلك منشأ جميع النعم فكان لهم هذه المنزلة وقال تعالى وقل رب زدني علما

قوى

حين بعثه الى اليمن لان يهدي الله بك رجلاً واحداً خير لك مما طلعت عليه الشمس و  
تغرب وعن ابن مسعود مرفوعاً من طلب العلم يحدث الناس ابتغاء وجه الله عطا الله سبعين  
بنياً وعن عامر الجهم مرفوعاً يوتي بهذا العلماء ودم الشهيد اء يوم القيمة لا يفضل احد هـ  
على الآخر وفي رواية فيخرج مدراد العلماء وعن ابي واقد الليثي ان النبي صلى الله عليه وسلم  
بينما هو جالس والناس معه اذا قبل ثلثة نفر فاما احدهم فرأى فرجة في الحلقة فجلس اليها  
واما الآخر فجلس خلفهم واما الثالث فانه رجع وفعل ما فعل النبي صلى الله عليه وسلم من كلامه قال لا  
خير لكم بالنفر الثلاثة الا الاول والى الله فاولاه الله ولما الثاني اسبح من الناس ناسي الله في النفاق عرض فاعز الله  
عنه علم شيعتهم القبا لثلاثة اليباء ثم العلماء ثم الشهيد اء قال الراوي فاعظم ثمة هم الواسطة بين النبوة والشهادة  
وعن الجهم مرفوعاً اذا ما كنا لثلاثة قطع عملنا الا من ثلثة صدق خبرية وعلم ينفع به وولد صالح يدعو  
له بالخير وعن النبي صلى الله عليه وسلم اذا سالت المحاج فاسألها الناس قيل يا رسول الله  
ومن الناس قال صلى الله عليه وسلم اهل القرآن قيل ثم من قال اهل العلم قيل ثم من قال  
صباح الوجه قال الراوي والمراد باهل القرآن من يحفظ معانيه وقال صلحكم كعالم مجتهد ومتعلماً  
او مستمعاً او محباً ولا تكن الخامس فتصليك قال الراوي وجه التوفيق بين هذه الرواية وبين الرواية  
الآخرى للناس رجلان عالم ومتعلم وسائر الناس هم لا خير فيه ان المستمع والحج بمنزلة  
المتعلم وما احسن قول بعض الاعراب لو لكان مستمعاً جالساً او ذنباً خائساً او كلياً حارساً  
واياك ان تكون انساناً ناقصاً وعن النبي صلى الله عليه وسلم ان كان يحدث انساناً فاحم الله  
اليه انه لم يبق من غير هذا الرجل الذي تحدثه الا ساعة وكان هذا وقت لعصر فاجبر الرسول  
بذلك فاضطرب الرجل وقال يا رسول الله طمى على او فعمل في هذه الساعة قال صلى الله عليه وسلم  
اشغل البعل فاشغوا بالعلم قبل المعرب قال الراوي ولو كان شيء افضل من العلم لامر النبي صلى الله  
عليه وسلم به في ذلك الوقت ونور الدين تهمودي در جواب العقدين گفته الباب الاول في ايراد الدلائل المدا  
على فضل العلم والعلماء وجوب توقيرهم واحترامهم والتحذير من بعضهم والاذا لبعضهم وقد  
تطهرت الآيات وصحح الاخبار والآثار وتواترت ويطابقت الدلائل العقلية والنقلية وتوافقت  
على هذا الغرض الذي اشار اليه وعولنا في هذا الباب عليه وانما نورد اشياء من ذلك تنبيهاً على

رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ملكه اهل السموات والارض حتى النملة في حجرها حتى الحوت ليصلون على  
 معلى الناس الخبر رواه الترمذي وقال حديث حسن صحيح ورواه البزار مختصراً من حديث عائشة  
 رضي الله عنها باللفظ معلوم الناس الخير يستغفر له كل شيء حتى الحيتان في البحر جاء مطولاً عن أبي الدرداء  
 ان سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول من سلك طريقاً يلتمس فيه علماً سهل الله له  
 طريقاً الى الجنة وان الملائكة لتضع اجنحتها ليطالب العلم رضى بما يصنع واروا العلم يستغفر له من  
 في السموات ومن في الارض حتى الحيتان في الماء وفضل العالم على العابد كفضل القمر على الكواكب و  
 ان العلماء ورثة الانبياء ان الانبياء علمهم يورثوا ديناراً ولا درهماً واتموا زواجر العلم فمن اخذ  
 بخط وافر رواه ابو داود والترمذي وابن ماجه وصححه واحمد بن حنبل باختصار وكذلك في الحديث  
 صححه والبيهقي ولفظه من غدا يريد العلم يعلمه فتح الله له باباً الى الجنة وفرت له الملائكة  
 اكثافها وصلت عليه ملائكة السماء وحيتان البحر والعالم من الفضل على العابد كالقمر ليلة البدر  
 على صغر كوكب في السماء الحديث وزاد في اخره وموت العالم مصيبة لا تحجب برؤيته لا تستد  
 وهو نجم طمس موت قبيلة ايسر من موت عالم واخرج الدليلي والمناظعي عن عبد البر بن  
 عازب رضي الله عنه فروا العلماء ورثة الانبياء يحبهم اهل السماء ويستغفر لهم الحيتان في  
 البحر اذا ماتوا الى يوم القيامة وللدارمي في مسنده عن مكحول رفعه ان الله وملائكته واهل  
 سمواته وارضه والنون في البحر يصلون على معلى الناس الخبر قلت والصلوة من الله تعالى بمعية  
 الرحمن ومن الملائكة بمعنى الاستغفار المعبر به في الرواية الاخرى ولا رتبة فوق رتبة من يستغفر  
 الملائكة وغيرهم من المخلوقات بالاستغفار ولد اعلمه الى يوم القيمة على ما اشارت اليه رواية  
 الدليلي لان العلم ينتفع به بعد موت العالم الى يوم القيمة وهذا كان ثوابه غير منقطع بموته  
 كما سيأتي وانه ليستأنس في دعوة من رجل صالح فكيف بدعاء الملائكة لخصوا ملائكة السماء  
 بمولوي عبد العلي كز معاصرين اهل سنت بلقب بجزال العلوم ميباشد نيز قنبر كروه باينكه در افضل  
 بر علمت وفضل غير علم در حساب و شماريت چنانچه در شرح مسلم گفته و ان تا مکتب معالمت الاولياء  
 و ملجود هم و اذ اقامت فقامت الشيخ محي الدين قطب الوقت السيد محمد الملة والد السيد  
 عبد القادر الجيلاني الذي قدمه على رقاب كل ولي والشيخ سهرورد بن عبد الله التبريزي والشيخ

زيت  
مقا

فالنظر الى تخصيصه تعالى للعلم بالامر بحمديه واشترى خلقه بطلب المزيد منه مع عظيم ما  
 انعم به عليه مما لا يحيط به الا الله تعالى لانه اصل النعم كلها فلو كان شيء اشرف من العلم  
 لامر الله بحمديه صلى الله عليه وسلم ان يسأله المزيد عنه كما امر ان يستزيد من العلم واعظم  
 الرتبة وقال تعالى ولقد اتينا داود وسليمان عليهما السلام وقال الحمد لله الذي فضلنا على كثير من عباده  
 المؤمنين فقامل هذه الآية وما اشتملت عليه من انواع الدلالات على تفصيل العلم واهله سيما  
 الاخيرة فان الله تعالى ان داود وسليمان عليهما الصلوة والسلام من نعم الله الذين ما لا يحصى ولهم  
 من ذلك في صدر هذه الآية في مساق الامتنان عليهما وشكرهما لجعل ما انعم به الا العلم  
 ليس ان الله الاصل في النعم كلها فلقد كان داود من اعبد البشر كما في صحيح مسلم وذلك من انك  
 علمه وجمع الله له ولا يثني سليمان ما لم يجمع له احد وجعل العلم صلة لك كلمة وأشار داود  
 وسليمان الى هذا المعنى بقوله الحمد لله الذي فضلنا على كثير من عباده المؤمنين لان الله تعالى  
 حكاه عنهما عقب قوله ولقد اتينا داود وسليمان عليهما فافهم انهما اشكر الله الحمد ما اتاهما آياته  
 من اصل كل النعم الذي هو ما ناله من العلم والسبب في التفصيل قال التقى السبكي عقب ذكر  
 هذا المعنى انما قال وقالوا ودون القائل لانه لائق بالفضل كان بمنزلة قولك فشكر ويكر الشكر  
 هو قولهما ذلك لا غير فعدل الى الواو لما يتوهم من الغا من لا يقتصر في الشكر في ذلك وليس غير  
 الجمع في الآية انما بين العلم وقوله انك تحصل المقصود العلم من القيام بوظائف العبادة وكل خصلة  
 حميدة قال فلذلك يؤخذ منه مسائل ذكر العلماء منها ان فضل العلم افضل من فضل العبادة و  
 منها ان العلماء افضل من المجاهدين ولهذا كان من العلماء افضل من دم الشهداء واعظم ما  
 عند المجاهدين وهو ما عند العالمين والدي في طاعتك انفس واعز العالم من البعير والتفكر في ان الله تعالى في تحقيق  
 الحق وبيان الاحكام وهذا الخلق ولذلك جعلوا وثره الانبياء وهذا معنى قوله تعالى وورث سليمان  
 داود انتهى قلت وفي قوله تعالى الحبيب محمد صلى الله عليه وسلم وقل رب زدني علما ما يؤخذ منه  
 التفصيل المذكور في المسئلتين وكذا انما قبله بضميمة ما تقدمت الاشارة اليه وسفر من الاخبار  
 الا انما يصح بذلك فعن الامامة الباهية رضي الله عنه قال ذكر لرسول الله صلى الله عليه وسلم  
 رجلان احدهما عابد والاخر عالم فقال فضل العالم على العابد كفضل علي دناكم قال صلى الله عليه

ط  
الآية

في هذا العلم في نفعين  
 من العلم ان يكون على العبادة  
 العلم في الدنيا والدار الآخرة  
 الى ان لا يفتقر الى العلم القليل  
 وكل علم يمدح فانه خلة  
 تنبى

الغير من الكليات الطرية والنفوس الطرية التي هي كائنات ما لم يصدده من أوكد كادلة  
 الباهرة وامتاج القاهرة ونحوه رازي ورفاعي في تفسير آية وعلم آدم الأسماء كلها گفته اعلم  
 ان الملائكة لما سئلوا عن وجه الحكمة في خلق آدم وذريته واسكانه تعالى ياها الأرض واخبر الله  
 تعالى عن وجه الحكمة في ذلك على سبيل الاجمال بقوله اني اعلم ما لا تعلمون اريد تعالى ان يزيد  
 بيانا وان يفصل لهم ذلك الجمل فبين تعالى لهم من فضل آدم عليه السلام ما لم يكن ذلك معلوما  
 لهم وذلك بان علم آدم الأسماء كلها ثم عرضهم عليهم ليعلموا بذلك كمال فضله وقصدهم عنه  
 في العلم فثبت ان ذلك الجواب الاجمالي بهذا الجواب التفصيلي ونحوه رازي ورفاعي القريب في تفسير آية  
 المذكورة كقصة المسئلة السادسة هذه الآية دالة على فضل العلم فانه سبحانه ما اظهرهم كمال حكمته  
 في خلقه آدم عليه السلام الا بان اظهر علمه فلو كان في الامكان وجود شيء اشد من العلم كان  
 هو الواجب اظهر فضله بذلك الشيء لا بالعلم ونحوه رازي ورفاعي في تفسير آية المذكورة گفته  
 ثم اخذ من اول الامر فانه سبحانه لما قال اني جاعل في الأرض خليفة فلما قالت الملائكة ان جعل  
 فيها من يفسد فيها قال سبحانه في علمه ما لا تعلمون فاجابهم سبحانه بان يكون عالما فانه يجعل سائر  
 صفات الجلال من القدرة والارادة والسمع والبصر والوجود والقدم والاستغناء عما يمكن ان يفتقر  
 حوايلهم وموجبات السكوت والتمتع بصفته العلم حوايلهم وذلك يدل على ان صفات الجلال والكمال  
 متكاملة بأسرها في نهاية الشرف الا ان صفته العلم اشرف من غيرها فانه سبحانه لما اظهر فضل آدم  
 عليه السلام بالعلم وذلك يدل ايضا على ان العلم اشرف من غيره فانه سبحانه لما اظهر علمه جعله  
 مسجود الملائكة وخليفة العالم السفلي وذلك يدل على ان تلك المنقبة انما استحقها آدم  
 عليه السلام بالعلم ثم ان الملكة اخبرت بالنسب والتقدريس والافتخار بها انما يحصل لو كانا  
 مقررين بالعلم فاما ان حصل لآدم والعلم كان ذلك نقا والنفاء واخص للمراتب قال تعالى  
 ان المساكين في ذلك الاسفل من التنازل وتقليد والتقليد مذموم فثبت ان تسبيحهم وتقديسهم  
 انما صار موجبا للافتخار بذكر العلم ونحوه رازي ورفاعي في تفسير آية واذ قلنا ان الملائكة اسجدوا لآدم  
 گفته اعلم ان هذا هو النعمة الرابعة من النعم العائمة على جميع البشر وهو ان سبحانه وتعالى جعل  
 آياها مسجود الملائكة ذلك كما تعالى ذكر تخصيص آدم بالخلافة لولا ان تخصيصه بالعلم والتفكير

الواجب

ابی مدین المصنف و الشیخ ابی یزید البسطامی و سید الطائفة جنید البغدادی و الشیخ ابی بکر  
 الشیخ و الشیخ عبد الله الانصاری و الشیخ احمد الناصفی الجامی و غیرهم قدس سره علیهم  
 یقین و اولیهمون به لا یطرق الیه احتمال شبهه بل هر حق حق مطابق با حق و  
 بکون مع خلق علم ضروری اند من الله تعالی لکن لا ینا کون هذا الوعاء فی العلم لا بالمدح المحمّد  
 و تأیید لا بالذات من غیر وسیله اتصال تا ملت فی کلام الشیخ اکبر خلیفه الله و فی الارضین  
 خاتم قرص الایة الشیخ محی المله و الدین الشیخ محمد بن العربی قدس سره و وفنا لفهم کلماته  
 الشریفة لما بقی لك شائبة و هم و شاک انما یلهمون به من الله تعالی و ما یصلح منها انما علم ضروری  
 من الذین ارادوا هذه الامّة افضل من اولیاء الامم السّابقین کما ان بنیهم افضل من بنی  
 السّابقین و لا شک ان اولیاء الذین کانوا فی بنی اسرائیل مثل مریم و ام موسی و زوجه فرعون  
 کان یوحی الیهم و لا اقل من ان یكون الهاماً و لا یكون الا مع خلق علم ضروری انما الله تعالی هو حقّه  
 و لو لم یکن احد من هذه الامّة المرحومة لفاضلة مشایخ تحصیل العلم لقطع فتون مفضولین من  
 غایة النقص لا یفصل لیس لا بالعلم و الفضل جامعاً غیر معتد به و لا خلفاً شیخ من هدهد  
 اللادیم فادیم و از جمله دلایل قاطعه در این ساطعه فضیلت علم قصه استخوان حضرت آدم علیه السلام  
 و اطهار فضل انتخاب بر ملائکه قال الله تعالی و کتابه العزیز و اذ قال ربک للملائکة ان جعل  
 فی الارض خلیفة قالوا اتجعل فیها من ینفسد فیها و یفسد الدماء و یخرب السجود و یفقد سواک  
 قالوا لا تعلمون و علم آدم الاسماء کلها اذ عرضهم علی الملائکة فقال انبوا باسماءکم  
 ان کنتم صادقین قالوا سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا انک انت العلیم الحکیم قال یا آدم  
 انبئهم باسماءهم فلما انبأهم باسماءهم قال المراقّل لکم انی اعلم غیر السموات و الارض  
 و اعلم ما تبدون و ما کنتم تکتُمون ان من فضله ارباب امور و واقعه نزاع و ذکر له در کلام ملک عالم  
 فکثرته کابر مفسرین اعلام و افاعم محققین عظام سنیه بنو النبی شی و طرق متفاوته کمال الفضیلت  
 حضرت آدم علیه السلام از ملائکه استنباط کرده اند و بمعرف بیان آورده اند که در عالم  
 امکان چیزی که اشرف اعلام نیست و الا حق سبحانه تعالی فضل حضرت امام ابراهیم که بهان خیر ظاهر میفرمود و وزیر  
 الفلک کرده اند که ایات ابن فقه دلالت دارد بر آنکه علم در خلافت شرطت بلکه شرطه شرطی باشد

فیه  
من

حتى يظهر على الشجرة كذلك آدم عبد على اجزاء شجرة الوجود وكان في كل جزء من اجزائها له  
منفعة ومضرة ومصلحة ومفسدة فحصل له من كل من ذلك اسم يلائمه حتى ان اسماء الله تعالى  
جاءت على وفقه فضلا عن اسماء غيره وذلك ان لما كان مخلوقا كان الله خالقا ولما كان مرزوقا كان  
رازقا ولما كان عبدا كان معبودا ولما كان مستائرا ولما كان مذنباً كان مغفارا ولما كان  
تائبا كان توابا ولما كان مُستغفرا ومتضررا كان نافعا وضارا ولما كان ظالما كان عادلا ولما كان ظلوما  
كان متقما وعلى هذا القياس ونيز در غرض القرآن وتفسير آية واذ قلنا للهِم اسجدوا لآدم فاستجابوا له  
فخسر الله تعالى ابانا آدم بالخلاف ثم علمه من العلوم ما ظهر بذلك فربيه على جميع الملائكة انقضت  
حكيمته بالغة ان جعله مسجدا لله وبني آدم وتفسير انوار التنزيل گفته واعلم ان هذه الايات تدل  
على شرف الانسان في منزلة العلم وفضله على العباد وان شرط في الخلافة بل العبدية فيها وان التعليم يصح  
استداه الى الله تعالى وان لم يصح طلاق العلم لاختصاصه من يحترف به وان اللغات توقيفية فان الله  
تدل على الالفاظ بخصوص وعموم وتعليمها ظاهر في القامها على التعليم مبتدأ المعاني ما وذلك يستدعي  
سابقة وضع الاصل ينبغي ان يكون ذلك الوضع ممن كان قبل آدم فيكون من الله وان مفهوم الحكمة  
زائد على مفهوم العلم والالتفات في قوله انك انت العليم الحكيم وان علوم الملائكة وكما لا يتم تقبل التباد  
والحكماء منغول ذلك في الطبقة الاعلى منهم وحملوا عليه قوله تعالى ما منا الا الاعماء معلوم وان آدم  
افضل من هؤلاء الملائكة لانه اعلم منهم والاعلم افضل لقل تعالى قل هل يستوي الذين يعلمون  
والذين لا يعلمون وسير شريعت بر جاني در شرح مواقف در بيان اوله تفضيل انبياء عليهم السلام بر الملائكة گفته  
الثاني قوله تعالى وعلم آدم الاسماء كلها الى قوله تعالى سبحانك لا علم لنا الا ما علمتنا فانه يدل  
على ان آدم علم الاسماء كلها ولم يعلموها والعالم افضل من غيره لان الآية سبقت لذلك ولقوله تعالى  
قل هل يستوي الذين يعلمون والذين لا يعلمون وخطيب شريعتي وتفسير سراج منير گفته هذه  
الايات وهي آية وعلم آدم وآية سبحانك وآية قال يا آدم تدل على شرف الانسان ومنزلة العلم  
وفضله على العباد والالفاظ من فضل آدم بها وان العلم بما يستخلف فيه شرط في الخلافة بل  
العبدية فيها وان التعليم يصح استداه الى الله تعالى وان لم يصح طلاق العلم عليه لاختصاصه  
بمن يحترف به وان اللغات توقيفية فان الاسماء تدل على الالفاظ بخصوص وعموم وتعليمها ظاهر في

قالوا



ثانياً أنه يوفق في العلوم إلى أن صارت للملائكة عاجزين عن بلوغ درجته في العلم وذكر أن كونه مسجوقاً  
للملائكة ونيز في الدين رازي ودرار بعين وبيان حجج تفصيل أنبياء عليهم السلام برأى كنهة الحق الثانية أن  
آدم عليه السلام كان أعلم من الملائكة وأعلمه أفضل بيان الأول قوله تعالى علم آدم الأسماء كلها  
القول فلو سجد لك لأعلم لنا الأسماء علمتنا أنك أنت العليم الحكيم قال يا آدم ابنهم بأسمائهم بيان  
الثاني قوله تعالى هل يستوي الذين يعلمون والذين لا يعلمون ويزا بوري ودرار ب القرآن تفسيره  
وأما قال ربك للملائكة إني جاعل في الأرض خليفة كنهة وروى عن الحسن وقتادة أن الله لما أخذ  
في خلق آدم همست الملائكة فيهم بينهم وقالوا لخلق ربنا ما شاء أن يخلق فلن يخلق خلفاً إلا أكنا أعظم  
منه وأكرم عليه فلما خلق آدم عليه السلام وفضلته عليهم وعلمه الأسماء كلها قال النبي في  
بأسماء هؤلاء أنكنتم صادقين في أنه لا يخلق خلقاً إلا أولئنا أفضل منه ففرغوا إلى التوبة وقالوا  
سبحانك لا علم لنا إلا ما علمتنا نيز نيزا بوري ودرار ب القرآن تفسيره وعلم آدم الأسماء كلها كنهة  
البحت الثالث في فضل العلم لو كان في الأمكان شيء أشت من العلم لاطهر الله تعالى فضل آدم  
بذل الشيء ونيز نيزا بوري ودرار ب القرآن تفسيره يذكر كنهة ولا مرماله يجعل الله سبحانه سائر صفات  
الجلال من القدرة والإرادة والسمع والبصر والوجوب والتقدم والاستغناء عن المكان والحيز  
جواب للملائكة وموجبا السكوتهم وإنما جعل صفته العلم جواباً لهم حيث قال إني أعلم ولا تعلمون  
وهكذا أظهر فضيلة آدم بالعلم بعد افتخارهم بالتسبيح والتقديس ونيز ودرار ب القرآن ودرار ب  
نذكره كنهة النبي صلى الله عليه وسلم أن الله خلق آدم فجعل فيه من الخلق علم الخلق بالخلق و  
الانصاف وبصفاته وهذا هو سر الخلافة بالحقيقة لأن المرأة تكون خليفة للمخلوق فيه النبي في  
بأسماء هؤلاء أي بأسماء هؤلاء المخلوقات وبن أسماء الله وصفاته أرى تتم صادقين فدعوى الفضيلة  
فإن الفضيلة ليست بمجرد الطاعة فإن ذرات الموجدات مسبحات بحمدك وإنما الفضلانية بالعلم  
لأن الطاعة من صفات الخلق والعلم من صفات الخالق والفضل لمن له صفة الحق والخلق جميعاً  
عن الحق بصفاته وعن الخلق بصفاتهم نيز ودرار ب القرآن ودرار ب القرآن تفسيره يذكر كنهة وإنما كان آدم مخصوصاً  
بعلم الأسماء واحتاجت الملائكة إليه في أنباء أسمائهم وأسماء غيرهم لأنه كان خلاصة العالم وهذا  
خلق شخصه بعد تمام العالم بما فيه كنهة الحق بعد تمام الشجرة فكما أن الشجرة تقرب على حراة الشجر كلها

اني اعلم والاعلمون قاصدا به اني اعلم غيب السموات اى العالم العلوي مع كونكم منه وغيب الارض  
العالم السفلي مع ظهوره الحسنى فكل منهما من الخبايا لا يلفه علمكم باذن وجوه التقييد مع كمال خبركم  
واعلم ما تبدون من قولكم التحجل فيها من هضد بها ويسفك الدماء والحكمة تقضي بجاده ليطهر اثر  
اسم القهار والغفار ويخوضها وما كنته كنتمون من كونكم بخلافه منه واز لطائف مقام  
انست كعلوه النور محمد بن علي العاصي راى اثبات مشابرت جناب امير المؤمنين عليه السلام باحضرت آدم  
عليه السلام وعلو حكمت افضليت حضرت آدم عليه السلام لانه لم يلب علمه وكون علمه عزز تعالى فضائله انما انطبع في  
بيان شريفنا محمد بن عبد الله ان اسمة افضليت جناب امير المؤمنين عليه السلام به علم حكمت اجمع استنشاخ في شجرة خوارق  
كبريا وانطقا الله انطق كل شئ خلافه عالم او اودع ابراهيم في النار فخلصه الله وحكمته ونوره في شجرة  
العلم وعلو ايها احتجاج كرده طريق ادعان وايقان باين دو حديث شريف سپرده و باين استدلال  
من حيث لا يشترط مطلوب ورام اهل حق كرام كه اعلميت تام و افضليت عام جناب امير المؤمنين عليه السلام از قاطب جلال و انوار  
سوي خير و صوة عليه السلام الخيرة والصلوة من الملك المقام بياضته نهايت احقاق و ابرام على نزع الكمال و اتمام ثبات  
فمروده خياجه در زين الفتى جا نيکه مشابرت جناب امير المؤمنين عليه السلام باحضرت آدم عليه السلام بيان نموده گفته و  
اما العلم والحكمة فان الله تعالى قال لا دم عليه السلام و علم آدم الاسماء كلها ففضل بالعلم والعبادة  
الذين كانوا يعصون الله ما امرهم ويفعلون ما همرون واستحقوا ان يكون لهم الصبح لافكم الا يصيرون  
يجهلوا العالم جهلا فكذلك لا يصير آدم المفضل بالعلم مفضو وكذلك حال من فضل بالعلم فالما من  
فضل بالعبادة في يصير مفضو لان العابد ربحا يقطع عن ربحه العبادة ان تركها معرضا عنها او يتوانا  
فيها كفا فلا يمنها فيه يخط فضلها و لا ذلك قبل بالعلم وعلو ولا يعلى والعالم زار ولا يزور ومن ذلك وجوه  
الوصف لله سبحانه بالعلو والعالم وفساد الوصف له بالعبادة والعابد و لا ذلك من على نبيه عليه السلام  
بقوله و علمك ما لم تكن تعلم وكان فضل الله عليك عظيما ففضل بالعلم بالعلم دون سائر  
ما اكرم مدبه من الفضائل والاخلاق وما فسخ عليه من البلاد و الا فاق و لا ذلك المفضي رضوان الله عليه  
فضل بالعلم والحكمة ففاق بهما جميع الامة ما خلا الخلفاء الماضين رضي الله عنهم جميعا و لا ذلك  
وصف الرسول عليه السلام بهما حيث قال يا علي ملئت علما وحكمة و ذكر في الحديث عن المرتضى رضوان  
الله عليه ان النبي صلى الله عليه كان في ليلة في بيت ام سلمة فذكرت له بالعبادة فلا اعبد الله بن عبادة

الغائب على المتعلمين متيناً المعانيها وذلك يستدعي سابقه وضع ولا حصل في ان يكون ذلك  
 الوضع من كان قبل آدم من الملائكة والجن فيكون من الله وان مفيد الحكمة فلا على مفهوم العلم للثقة  
 للثقة كلفين ولا لتكرار قوله انك انت العليم الحكيم وان علوم الملائكة وكما انهم يقبل الزيادة وان آدم  
 افضل من هؤلاء الملائكة لانه اعلم منهم والاعلم افضل لقوله تعالى قل هل يستوي الذين يعلمون و  
 الذين لا يعلمون وان الانبياء افضل من الملائكة وان كانوا رسلاً كما ذهب اليه اهل السنة وعلى بن احمد  
 بن ابراهيم سماعي ورفيع يميز الرحمن گفته واذا ذكر لسكرك اذا قال ربك اي وقت قول ربك اهل  
 الفضل آدم قبل خلقه ملائكة يعرفون الحق اهل الملائكة وهم جلم لطيفة خيرة قادرة على التشكل بالشكل  
 مختلفة عند ظهور المتكلمين وجواهر محجزة خيرة مخالفة للنفوس الناطقة تتصور بصور خيالية عند  
 الفلاسفة ان جعل في الارض في التزهى محل الكون والفساد فهو محل التصرف من عناصرها ومن  
 الروح السماوي خليفة نائباً عنى عليهم والها على الملائكة قالوا اتجعل فيها لعبادتها واصلاحها <sup>الفضل</sup>  
 فيها كونهما من العناصر المختلفة الداعية الى الذات السفلية ويسفك الدماء اذ فيه قوة غضبية من  
 النار ونخن وان لم يكن لنا جمعية رشح ذاك ملتباً بحمدك على كمالها وفقدت من سبب هذه  
 صفاتك فنقول انها مسخرة لك دون غيرك قال النبي اعلم من تصور سبب يحكمه وتقديره وعلم  
 صلاحيتكم لخلافتي على الكل واقضاء ظهور اسمائ اللطيفة والفهريه ما لا تعلمون لما لم يكن  
 الخليفة بدم العلم بحقائق المستخلف والمستخلف عليه ليوثق بها منها على اكمال الوجوه علم آدم  
 بخلق علمه وري فيها الاسماء كلها اي الالفاظ الدالة على الحقائق اذ هي اقل ما يفيد التمييز  
 بينها ثم عرّفهم اي السميات على الملائكة فقال ابشروني باسماء هؤلاء اي باقل ميزانها حق يصح  
 دعواكم استحقاقكم الخلق عليها لادانكم لكلهم <sup>دعوا</sup> الكنت صادقاً في دعوتكم انكم تسبحون الله على الظلال <sup>البحر</sup> اسماء وقد سئو  
 بها قالوا سبحانك اي نزهة نزهة عن ان يقصر علمك وتشارك فيه واقتبس في فعلك وانما  
 سئلناك استفساراً واسترشاداً لانه لا علم لنا الا ما علمتنا وانما لم يعلمها كما ابتدأ اذ انك انما علم  
 بان حقائقنا لا تقتضي العلم بها بلا واسطة وقد جعلت الوسايط مع قدرتك على الافعال ابتداءً لا  
 انت الحكيم قال يا ادم انبئهم وان كنت دونهم في الجود الذي به الاطلاع باسمائهم اي باسماء السميات  
 المعروضة عليهم فانباهم جميعاً فلما انباهم باسمائهم مع فوائدها الحصر من غير غلط فيها قال المفلح

لكنه  
متلبساً

ط  
به

وهم من بيت معنى عصمت من بعد الله تعالى حسب ادلة ابن علامه على تبارك دلائل اين حديث شريف بر عصمت  
 ابوالاعمال طهارت عليه السلام من الملك الغفار نهايت واضح و آشكار گرديد و اساس نعم سر خطاي طحطا  
 و اسع الخطا که از راه استسکبار و ادعائفي و دلائل اين حديث شريف بر مدعا کرده کالجوف النهار باب رسيد و  
 ملا نظام الدين مهالوي الضاري در کتاب صبح صادق گفته افاضة قال الشيخ ابن همام في فتح القدير بعد ما  
 اثبت علق الطلوع و انعدام جوارحه ما عن عدة من الصحابة رضوان الله تعالى عليهم و بالادلة  
 المرفوعة استنتج ثبوت الاجماع على بطلان البيع ما يدل على ثبوت ذلك الاجماع و اسند عبد المرحوم  
 النيان معهم عن ايوب عن ابن سيرين عن عبيدة السلماني قال سمعت عليا يقول اجمع رأيي و رأي  
 عمر في امهات الاولاد ان لا يعين ثم رايت بعد ان يعين فقلت له فربك و رأي عمر في الجماعة  
 احب الي من رايت و حرك في الفرقة فضحك و على رضي الله تعالى عنه و اعلم ان رجوع على رضي الله  
 تعالى عنه يقتضي الله يرى اشتراط انقراض العصر في تقرير الاجماع و المسحج خلافة و ليس يعين  
 ان لا مريد المؤمنين شأن بعد اتياعه ان يميلوا الى اهل بيوت رجوع و رأي مغسول و مذهب مرفوع  
 فلو كان عدم الاشتراط واضح لا كوضوح شمس النهار كيف يميل هو عليه و قد قال رسول الله  
 صلى الله عليه و على له و سلم انت متى بمنزلة هارون من موسى الا انه لا نبي بعدي رواه  
 الصحيحان و قال رسول الله صلى الله عليه و سلم انا دار الحكمة و على بابها رواه الترمذي  
 فالانقراض هو الحق لا يقال ان الخلفاء الثلاثة ايضا ابوالعلم و قد حكم عمر بامتناع البيع لان غايته ما  
 الباب انها تعارضت للمذهب ان امير المؤمنين عمر افضل و هو لا يقضي ان يكون الا فضيلة  
 في العلم ايضا و قد ثبت ان دار الحكمة فالحكمة حكمه ايزن عبارت ظاهر است که شأن جناب امير المؤمنين  
 عليه السلام رفيع و اعلم برت ائمه جناب بان اهل بيوت رجوع و مذهب مرفوع و در وجهي که خلاف حق باشد انتخاب  
 ميل بان مفسر ما در حديث ثمرت و قد انا و الکرکة دلائل بر معني دارد و امير که با جنبا اختيار کنند همان حق و علم و جناب  
 عين حکمت و ظاهر که که در حد انا و الکرکة دليل عصمت نبينا و غير بنين ايم باشد و لا انا و الکرکة العلم بر طلب الاول يتحقق خواهد  
 زير که حجاب به غلبه حق بر ميدان که علم نسبت حکمت اوسع از اول و ليدفع و اکثر جنبا و غير فائده و نعم نصايب و هم جناب  
 رسالت اهل بيوت عليه السلام را که و احسن با صغر شخص نموده و علم بر مدينه و حکمت را با و تبير فرموده و سوم  
 اين حديث شريف دلائل دارد بر علم جناب رسالت اهل بيوت عليه و آله و سلم بامرت انتخاب

يقضه



ليست ذلك من الاداة ثقله باب كاشف العلوم وهي العلوم النبوية ثم لا جمع خلق الله على اهل  
سيد رسوله صلى الله عليه وسلم واهل هذا الشرف يتضاءل عند كل شرف ويطأ على راسه تعظيم اليه  
كل من سلف وخلف وكما خصه الله بآية باب مدينة العلم فخر عنه منها ما ياتي من مرجع كمال ذلك في  
بهرارهم انك لا تحريث في غير دلالت دار براتك جناب امير المؤمنين عليه الآت سلام رب العالمين حافظ  
علم جناب سالناب صلى الله عليه واله لا لا طباب بالفتح السكت الملباب بوده و برابر باب الباب بلا شبهه و ارباب كالشس  
التي لا تستر ما حجاب و افصح ولا شمس كبحر و ينمى مع قطع النظر عن غير مثبت فضيلت انجباب براسر اصحاب  
ست وهو المطلوب في هذا الباب علامه كمال الدين ابو سالم محمد بن طلحة القرشي النضبي و مطالب اسئل في مناسبات  
الرسول و ذكر شهادة علم و فضل جناب امير المؤمنين عليه السلام گفته و مر ذلك ما رواه الامام الترمذي في صحيحه  
بسند و قد تقدم ذكره في الاستشهاد في صفة امير المؤمنين بالافرع البطين ان رسول الله  
صلى الله عليه وسلم قال ان امة مدينة العلم و علي بابها و نقل الامام ابو محمد الحسين بن سعيد القاضى  
البعقلى في كتابه الموسوم بالمصابيح ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ان امة الحكماء و علي بابها  
لكنه صلى الله عليه وسلم خص العلم بالمدينة و الدار بالحكمة لما كان العلم اوسع انواعا و ايسر طرقا و اكثر شعبا و  
اغزر فائدة و اعظم نفعاً من الحكمة خصوصاً اعم بالاكبر و الاخصص بالاصغر و في قول النبي صلى  
الله عليه وسلم ذلك اشارة الى كون علي عليه السلام نازلاً من العلم و الحكمة منزلة الباب من المدينة  
والباب من الدار لكن الباب جافاً كما هو داخل المدينة و داخل الدار من تطرق الضياع و اعتداء عيب  
الذهاب عليه و كان معنى الحديث ان علياً عليه السلام حافظ العلم و الحكمة فلا يتطرق اليه اي ضياع  
و لا يخفى عليه اي ذهاب فوصف علياً بانه حافظ العلم و الحكمة و يكفي علياً عليه السلام علو في مقام  
العلم و الفضيلة ان جعله رسول الله صلى الله عليه وسلم في العلم بالحكمة بنحى انك لا تحريث في غير دلالات دار و  
براتك امت جناب سالناب صلى الله عليه واله فانه وسلم بالرجوع بسوى جناب امير المؤمنين عليه السلام لازم ست براكه  
ان علوم جناب سالناب صلى الله عليه واله وسلم موقوف ست بر رجوع بنحى امير المؤمنين عليه السلام فانه ذكره في  
مدينة موقوف براتين من الباب ست و يمين سبب انجباب ارشاد فرموده فمن اباد العلم فضليات الباب و  
نيز ارشاد فرموده و كان من نعم الله يصل الى المدينة الامم الباب و ينمى بحجته تعالى برأي انبأ مطلوب  
اظهر من الشمس ما بين من الماسرى باشته و لا تخفى ان يري و اما ست بلا فضل جناب امير المؤمنين عليه السلام

بذريه جنت ابا ابراهيم زين عليه السلام ميرسد وانجانب واسطه وصول ان علوم بدر ان ميا باشد چنانچه مستقر  
 عاليه و فائش عاليه صبح بخارج ان بذريه باب ان شهر ميرسد و ظاهر است كه اين مرتبه با مريم مع قطع النظر عن  
 غير ما مثبت كمال الفضيلت آنحضرت بر ديگران است و بعد ثبوت الفضيلت تحقق خلافت بلا فصل بر ابا  
 انجانب محل اتياب نيت علامه مخبري محمد بن اسماعيل بن هلال الامير در روضه نبيه بانبا و التقيج حاشيه نيزه العلم گفته  
 نعم ولعلك تقول كيف حقيقة هذا التركيب النبوي اعني قوله ان امدينه العلم و علم با كه  
 فاقول الكلام فيه استعارة تخمينيه و ممكنه و ترشح و ذلك انه شبه العلم بحسب من  
 الاموال يحازر و يحزن ان من العلم للمال تفاوت في الازهان و لذلك يقرن بينهما كثيرا مثل ما في  
 كلام الوصي عليه السلام العلم خير من المال في كلامه المشهور الثابت لكميل بن زياد و في الحديث  
 النبوي من هو ان لا يشبعك طالب علم و طالب دين فاشبه العلم بالمال كجامع لفاسه في كل ما  
 و المحرم على طلبها و الفخر بجيازتها و لذلك قال الشافعي رحمه الله في قيمة امره علمه عند ذي العلم  
 و ما في يده عند الرعا و اذا ما جمعت علما و ما لا يكتف عين الوجود بالاجماع و ولما شاع العلم  
 بالمال اثبت له ما هو من لوازم المال و هو ما يحجوه و يحفظ فيه من المكان و جعل المكالمه البدنيه  
 لانه لم ير نوعا من العلم مشبه ما ينوع من المال بل علوم حمة واسعة من فنون مختلفه كالاموال  
 المتعدده الانواع التي يحفظها الامدينه ثم طوى ذكر المشبهه يا عني المال كما هو شأن الكسبه  
 و رمى اليه بلازمه و هو المدينه استعارة تخمينيه ثم اثبت لها الباب في شيئا مثل قولهم  
 اطفار المنيه نشبت بقله حمل ضمير قوله مدينه العلم على ضمير نفسه صلى الله عليه و لم فاجزعه  
 بها و اخر عن علي عليه السلام بانه ياها قلما كان الباب للتشديد من شأنه ان يجلب منه اليها ما نفعها و  
 يستخرج منه الى غيرها مصلحا كان فيه ايها ام انه صلى الله عليه وسلم يستمد من غيره بواسطه الباب  
 الذي هو علي عليه السلام دفع صلعم هذا اليها م بقوله من اباد العلم فليات من الباب انصارا بابا  
 هذا باب تستخرج منه العلوم و تستمد بواسطه بل من شأن الباب الا هذا لا كسائر الابواب في  
 المدن فانما الحب اليها و الاخراج عنها قلله قدر شأن الكلام النبوي ما ارفع شأنه و اشرف و اعظم  
 بنيانه و يحتمل وجوها من التخيير كآخر الا ان هذا انفسها و اذا عرفت هذا عرفت انه قد حصل الله  
 الوصي عليه السلام بهذه الفضيله الهيبة و نوع شأنه اذ جعل بالاشرف ما في الكون و هو العلم و امينه

علوم



فمن غير الشك الباب لم يوت سورها كما يويدل ايضا على ان من اخذ شيئا من هذه العلوم والحكم  
 التي احتوى عليها رسول الله صلى الله عليه واله وسلم غير حجة على عليه السلام كان عاصيا  
 كالسارق والمتسور لان السارق والمتسور اذا دخل من غير الباب المأمور بها وصل الى غيبتها  
 كانا عاصيين وقوله عليه السلام فمن اراد العلم فليأت الباب ليس المراد به التخييل بل المراد به الاجابة  
 والتهديد كقوله عز وجل فمن شاء فليؤمن ومن شاء فليكفر والدليل على ذلك انه ليس ههنا بغير  
 غير محمد صلى الله عليه واله وسلم هو مدينة العلم ودار الحكمة فيكون العالم مخيرا بين الاخذ  
 من احد ههنا ومن الاخر وفقد ذلك دليل على المجابة وانه فرض لازم والحكمة وزير علمه ثم تشتري  
 وحقايق الحق فمروءة لا يخفى على والالباب ان المراد بالباب هذه الاخبار الكسائية عرجا انظر  
 للشئ الذي لا يشذ عنه منه شيء ولا يخرج الا منه ولا يدخل اليه الا من اذن له عليه السلام الحافظ  
 لعلوم النبي صلى الله عليه وسلم وحكمته وثبت امر الله تعالى ورسوله بالتوصل به الى العلم والحكمة  
 وجب اتباعه والاخذ به وهذا حقيقة معنى الامام كما لا يخفى على ذوي الانبياء المستقيم  
 الحكمه الوصي الامير محمد بن يوسف الكشي الشافعي ذكرنا في المطالب في ذكره في حديث امامية العلم فقلت الله  
 اعلم ان وجب هذا فثبت ان النبي صلى الله عليه وسلم قال ان امدية العلم من الله تعالى واما الله صلى الله  
 عليه وسلم ان النبي صلى الله عليه وسلم اعترف ببداء الخلق والاولاد بوحدايته في اول النبوة حتى  
 مضى شطره من الرسالة على ذلك ثم سئل الله بحجابه من ان الله عز وجل بالوحداية  
 بعد من ذلك فان امدية العلم في الامم والمواهي وفي السلم والحرب حتى جاء من المشركين  
 وعلى بن ابي طالب باجابه اي واول من يقاتل اهل البغي بسيفي من اهل بيته واول من يقاتل  
 علي بن ابي طالب في قتال اهل البغي وشرح الحكم في قتله واطلاق الاسماء منهم وبيان  
 سلب اموالهم وسبي ذرارهم لما عرفت ذلك فالنبي صلى الله عليه وسلم سئل في قتال المشركين  
 وحب اموالهم وسبي ذرارهم وسئل في قتال اهل البغي ان لا يجهر على جريح ولا يقتل الكافر  
 ولا تستبي النساء والذريرة ولا تؤخذ اموالهم وهذا وجه حسن صحيح ومع هذا فقد قال العلماء  
 من الصحابة والتابعين واهل بيته بتفضيل علي وزيادة علمه وغرارته وحقه فهمه و  
 وفور حكمته وحسن قضايه وصحة فوائده وقد كان ابو بكر وعمر وعثمان وغيرهم من علماء

عليه

ان عليا

بما في نيمانه علامه ابن شهر آشوب عليه الرحمه كتاب ثراه وكتاب مناقب ال ابي طالب بن نقل الخيد بن شريف ا طرق  
مخالفه من غير ما يد وهذا يقتضيه وجوب الرجوع الى امير المؤمنين عليه السلام لانه كفى عند المدينة  
واخبار ان الوصول الى علمه مرجحة على خاصة لانه جعله كتاب المدينة التي لا يدخل اليها  
الا منه ثم اوجب ذلك الامم به بقوله فليات الباب وفيه دليل على عصمته لانه من ليس بمعصوم  
يصح منه وقوع القبيح فاذا وقع كان لاقتداء به قبيحا فيؤكد الى ان يكون عليه السلام قد امر بالقيح  
ذلك لا يجوز ويبدل ايضا انه علم الامم يؤيد ذلك ما قد علمنا من اختلافها ورجوع بعض ال  
بعض وغناءه عليه السلام عنها بالعلم السلام ولا يرد على غير السلام وامامته وانه لا يصح اخذ  
العلم والحكمة في حياته وبعد وفاته الامن قبله وروايته عنه كما قال الله تعالى واتوا البيت من ابوابها  
وضباب قاضي نور الله سوشري نور الله موقد الشيف ورا حقا الحق افاده ومروءه اقول في الحديث اشارة  
الاقوله تعالى واتوا البيوت من ابوابها وفي كثير من روايات ابر المغازي التي تخرج بذلك ففي بعضها  
مسند الى جابر ان ا المدينة العلم وعليها فمن اراد العلم فليات الباب في بعضها مسند الى علي عليه  
السلام يا علي ا المدينة وانت الباب كذب من زعم انه يصل الى المدينة الا من الباب ومن عن علي  
ان ا المدينة العلم وعليها فمن اراد الجنة فلياتها من بابها وعن ابن عباس  
ايضا بطريق اخر ان ا دار الحكمة وعلي بابها فمن اراد الحكمة فليات الباب فهذا يقتضيه وجوب  
الرجوع الى امير المؤمنين عليه السلام لا النبي صلى الله عليه وآله وسلم كفى عرف نفسه الشيف بمدينة العلم ودار  
الحكمة فاذا خبر ان الوصول الى علمه وحكمته والجنة الله سبحانه مرجحة على خاصة لانه جعله  
كتاب مدينة العلم والحكمة والجنة التي لا يدخل اليها الا منه ولكن عليه السلام من زعم انه يصل الى المدينة  
لا من الباب تشيد اليه الآية ايضا كما ذكرناه وفيه دليل على عصمته وهو ظاهر لانه عليه السلام هو  
الاقتداء به في العلوم على الاطلاق فيجب ان يكون ما هو اعز الخطا ويعد على انه تام الامانة  
البارتلك العلوم ويؤيد ذلك ما علم من اختلاف الامم ورجوع بعض الى بعض وغناءه عليه السلام  
يد الضلع والاشبه واما مته عليه السلام وانه لا يصح اخذ العلم والحكمة ودخول الجنة في حياته  
صلى الله عليه وآله وسلم الامن قبله ورواية العلم والحكمة الا عنه لقوله تعالى واتوا البيوت من  
الابواب حيث كان عليه السلام هو الباب فلهذا قال في مدينة علمه ومن عنك ياها

الجنة

بن محمد بن المقرئ نا محمد بن عیسی بن شعبه الزبیری نا احمد بن عبد الله بن زید الملقب بن عبد الله بن  
 انا معمر بن عبد الله بن عثمان عن عبد الرحمن قال سمعت جابر بن عبد الله الا نصاری يقول  
 سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول يوم الحديبية وهو اخذ بضبع علي بن ابي طالب  
 هذا امير البرية وقال الفجرة منصور من نصره محذور من خذله ثم مد بها صوته  
 فقال انا مدينة العلم وعلي يا كها فمن اسرد العلم فليات الباب والبوعبد الله محمد بن يوسف الكعبي  
 الشافعي ذكر كفاية الطالب في مناقب علي بن ابي طالب الكوفة اخبرنا العلامة قاضي القضاة ابو نصر  
 محمد بن هبة الله بن قاضي القضاة محمد بن هبة الله بن محمد بن النضر نا ابي اخبرنا ابو القاسم اخبرنا القاسم بن القاسم بن القاسم نا  
 اخبرنا ابو القاسم بن مسعدة اخبرنا حمزة بن يوسف اخبرنا ابو احمد بن عبد حدثنا ائمه بن  
 هارون البجلي ومحمد بن احمد بن المفضل الصيرفي وعبد الملك بن محمد قالوا حدثنا احمد بن  
 عبد الله بن زید الملقب حدثنا عبد الرزاق عن سفيان عن عبد الله بن عثمان بن خثيم عن  
 عبد الله بن ابي بصير قال سمعت جابر يقول سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول يوم  
 الحديبية وهو اخذ بضبع علي بن ابي طالب وهو يقول هذا امير البرية وقال الفجرة منصور من  
 نصره محذور من خذله ثم مد بها صوته وقال انا مدينة العلم وعلي يا كها فمن اسرد العلم فليات  
 فليات الباب قلت هكذا رواه ابن عساكر في تاريخه وذكر طبرقي في مشيخه ابن سيار تمام الاتفاق  
 حديث جابر بن عبد الله النصاري كما اكا برضا طهراق واعاظم نعماء سابق سني مثل عبد الرزاق صنعاني وابن  
 السقا الواسطي والوجه حسن العطار الشافعي وخطيب بغدادى والوجه غنى جاني وابن المغازي وابرج كرد مشفى  
 ومحمد بن يوسف كنجي بروايته ان في نسخة انه وضع ولا يح شهوده خباب سالتاب صلى الله عليه واله وسلم  
 درين واقعه براسه ارشاد فرمودن حديث مدینه العلم واثبات امانت وافضليت خباب امير المؤمنين  
 عليه السلام اهتمامي چند بنديع افعال واقوال خود بعمل آورده كه دلالت بر كمال ايميت واعظيت انجنييت شريف  
 دارد واول آنكه يوم حديبيه را كه انجا مشاهد معروفه بل اسلام و محفل و محبت كبريه خواص و عوام بود براي بيان  
 انجنييت شريف اختيار فرموده و دوم آنكه براي تعريف و توجيه حاضرين و اتمام محبت بر شاهدين و غائبين  
 بازوي خباب امير المؤمنين عليه السلام بجهت بارك و در گفته سوم آنكه در حق انجخاب هذا امير البرية و قاتل الكفرة  
 كه نفس صريح در امانت و افضليت انجخاب میباشد ارشاد فرموده چهارم آنكه براي اثبات و وجوب اطاعت انجخاب

الصحابه يشاؤون في الاحكام وياخذون بقوله في المنقضى الا برام اعترافهم بعلمه  
ووفور فضله ورجاحة عقله وصحة حكمه وليس هذا الحديث فحقه بكتير كان رتبته  
عند الله عز وجل وعند رسوله وعند المؤمنين من عباد الله اجل واعلى من ذلك اذ ينبغي ان يظهر  
انه نزول حافظ كنجي جناب السالك صلى الله عليه واله وسلم ان يجديث اراده فرموده است كه جناب امير المؤمنين  
عليه السلام اول مقاتل بالان نفي خواجو وبع جناب السالك صلى الله عليه واله وسلم هر چند قهر اراده انجناب  
ان يجديث برين مطلب درست نيت چنانچه بهين سبب حافظ كنجي در اخر كلام خود در صدور اثبات است  
ان يجديث شريف بر اعلميت مطلقة جناب امير المؤمنين عليه السلام برآده ليكن للارباب النجى حافظ كنجي ذكر فرموده  
دليل واضح امامت افضليت جناب امير المؤمنين عليه السلام مى باشد پس استدلال اهل حق كرام با نيجيت وحق  
النظام محمد الزام خصام اين را نزيب نيز تمام است تمام انكه ابو بكر احمد بن ثابت الخطيب النجد اوى و تاريخ  
نجد اوى على الفضل عنه گفته اخبرنا ابو طالب يحيى بن على الدسوقي قال اخبرنا ابو بكر بن المقرئ  
قال ثنا ابو الطيب محمد بن عبد الصمد الديلمي قال حدثنا احمد بن عبيد الله ابو جعفر الملقب  
قال اخبرنا عبد الرزاق قال ثنا سفيان عن عبد الله بن عثمان بن خثيم عن عبد الرحمن بن عجمان  
قال سمعت جابر بن عبد الله قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يوم الحديبية وهو  
أخذ بيد علي هذا امير البررة وقال الغيرة منصور من نصره مخذول من خذله يمد بها صوت  
انا مدينة العلم وعلي يا لها فمر اباد العلم فليات الباب وابو الحسن على بن محمد بن الطيب الجلابي  
المعروف بابن المغازلي در كتاب المناقب گفته اخبرنا ابو الحسن احمد بن المظفر بن محمد العطار الفقيه  
الشافعي رحمه الله تعالى عن علي بن ابي طالب فاقه سنة اربع وثلاثين واربعمائة قلت له اخبركم ابو محمد  
عبد الله بن محمد بن عثمان المزني الملقب باب السقاء الحافظ الواسطي رحمه الله ناظم الحسن  
الصيرفي رحمه الله ناظم احمد بن عبد الله بن زيد ناظم عبد الرزاق قال اناس في الشام عن عبد الله بن  
بن عثمان عن عبد الرحمن بن يثبان عن جابر بن عبد الله قال اخذ النبي صلى الله عليه وسلم  
بعضد علي فقال هذا امير البررة وقال الكفرة منصور من نصره مخذول من خذله  
ثم مد بها صوت فقال انا مدينة العلم وعلي يا لها فمر اباد العلم فليات الباب في رواية ابن المغازلي  
كتاب المناقب گفته اخبرنا الحسن بن احمد بن موسى ناظم ابو الحسن احمد بن محمد بن الصلت القرشي ناظم

بهمان

این مرد و یحییٰ حسنین علیهما السلام فرزندان رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم می باشند و امامت آنحضرت است  
 که امت خود سپردہ و از ایشان امت خود را سوال خواہد فرمود انھما ملخص الخیر و ازینوا تفرعہ براباب اسلام و البصائر  
 واضح و مشکاکا گردید کہ دلالت حدیث مدنیۃ العلم بر امامت جناب امیر المؤمنین علیہ السلام و وجوب طاعت آنجناب  
 بعد سے متحقق و متبیین است و از مراتب عالیہ بلاغت بدرجہ رسیدہ کہ جناب امام حسن علیہ السلام فرخطبہ  
 خود کہ آنرا در عین حصول خلافت ظاہر و بجناب امیر المؤمنین علیہ السلام حسب ارشاد آنجناب انشاء نمودہ اقتضای  
 بران فرمودہ انرا برائے حق و ترغیب مردم بر لزوم اتباع و تشک بجناب امیر المؤمنین علیہ السلام کافی و وافی  
 دانستہ و بعد ازین احدی از ارباب ایمان و اصحاب عرفان در دلالت و صحت این حدیث شریف بر خلافت  
 و امامت وجوب طاعت جناب امیر المؤمنین علیہ السلام کلام نمیتوان کرد و اللہ یھدی من یشاء الی صراط  
 مستقیم ہم آنکے صاحب الدین احمد بن عبدالقادر الجیلی در ذخیرۃ المال گفته و دعوی الحق و باب العلم  
 و اعلم الصحیح بحکمہ فیما قالت ام سلمۃ رضی اللہ عنہا سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ  
 وسلم یقول اما ان رضین یا فاطمۃ ان زوجک اقدم منی سلما و اکثرہم علما و اعظمہم حلما  
 و قالت ام سلمۃ رضی اللہ عنہا سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم یقول علی مع  
 القرآن و القرآن مع علی ان یفترقا فاحترق علی الخوض فهو الذاعی الی الحق و هو دعوی الحق و فی الحجج  
 الکبیر قمتہ الحکمۃ عشر جزاء فاعطی علی سبعۃ اجزاء و الناس جزء واحد علی علمہ بالوحد منہم ہم و اخرج  
 الترمذی انہ قال صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم انا من ذیۃ العلم و علی بابہا فین اراد العلم فلیات  
 الباب و لهذا كانت الطرق و المسلسلات راجعۃ الیہ ازین عبارت ظاہر است کہ چون امیر المؤمنین  
 علیہ السلام باب مدنیۃ العلم بود بہین سبب سرق و سلسلات راجع بانجناب میشود و ظاہر است کہ این معنی است  
 افضلیت آنجناب است و ثبوتہا کافیست ہذا الباب کما لا ینحی علی ولی الباب و ہم انکد و لو  
 حسن الزمان در قول سخن گفته تنبیہ من احسن مینہ علی معنی ختم الاولیاء الحدیث المشہور الصحیح  
 الذی صحیح جماعت من الائمۃ منہم اشدا لثبوتہ فی الحال سند الحدیثین اربعین کما استدل و واقعہ  
 الخطیب نے ان بخبر و قد کان قال اولہا اصل لدونہم الامام الحافظ المتقد الختمہا المستقل المجد  
 الجامع من العلوم کما ذکرہ السیوطی و ابن حجر و التاج السبکی و الذہبی و النوری عن الامام الحافظ  
 الخطیب البغدادی ما لم یثاکر فیہ احد من اهل عصرہ و یؤید قول امام الائمۃ من ذیۃ العلم

السلسلات

علیه  
اصعد

اصعد

صلی الله علیه  
واله وسلم

در کلام هدایت نظام خود منصور من نصیر و محذور من خذله بیان فرموده پنج آنکه صوت  
مبارک خود بر اسماء ابی اسحاق حضار ممدود فرموده و بعد ازین همه اهتمامات بالغه و احتیالات سابقه  
حدیث مدینه العلم را ارشاد کرده پس چگونه میتوان گفت که مقصود آنجناب از حدیث مدینه العلم اثبات  
امارت جناب امیر المومنین علیه السلام نبود و این حدیث بر دعای اهل حق دلالت نمیکند هل هذا الاکمل  
یوم ستر الشمس بالراح و لا یبالی بهتک ستن والاقتضاح بهشتم آنکه شیخ سلیمان بن ابراهیم  
البیاضی القندی و زنی در تاریخ الموده گفته عن الاصبغ بن نباته قال لما جلس علی علیه السلام فالتفت  
نخط خطبة ذکرها ابو سعید الخدری الى اخرها ثم قال الحسن علیهما السلام یا بنی فاصعد المنبر  
و تکلم فصعد و بعد الحمد و التصلیه قال ایها الناس سمعت جدی صلی الله علیه و آله  
یقول انا مدینه العلم و علی یاها و هل تدخل المدینه الا من یاها فانزل ثم قال للحسین  
علیه السلام فاصعد المنبر و تکلم فصعد فقال بعد الحمد و التصلیه ایها الناس سمعت  
جدی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول ان علیاً مدینه هدی فمن دخلها  
نجی و من تخلف عنها هلك فانزل ثم قال علی علیه السلام ایها الناس انهما ولد  
رسول الله و ودیعتہ التي استودعهما علی امنه و سائل عنهما ازین خبر ظاهرست که سرگام  
جناب امیر المومنین علیه السلام بر وسادہ خلافت متمکن گردید خطبه ارشاد فرمود و بعد از آن جناب  
آنچه فرمود که آنجناب هم خطبه بخواند پس آنجناب بحکم پدر بزرگوار خود بالای منبر تشریف برد و بعد حمد و  
صلوة ارشاد فرمود که ایها الناس من شنیده ام از جد بزرگوار خود صلی الله علیه و آله که میفرمود انا مدینه  
العلم و علی یاها و هل تدخل المدینه الا من یاها یعنی من شهر علم استم و علی دروازه آن شهر  
می باشد کسی داخل شهر نمیشود الا از دروازه آن و بعد بیان اینخبر آنجناب از منبر فرمود و بعد  
ازین جناب امیر المومنین علیه السلام جناب امام حسین علیه السلام ارشاد فرمود که آنجناب هم خطبه بخواند  
پس آنجناب بالای منبر تشریف برد و بعد حمد و صلوة ارشاد فرمود که ایها الناس من شنیده ام از جد  
بزرگوار خود که میفرمود ان علیاً مدینه هدی فمن دخلها نجی و من تخلف عنها هلك یعنی علی شهر هدایت  
پس هر کس که داخل آن شهر شد نجات یافت هر که از آن تخلف ورزید هلاک شد و بعد بیان اینخبر آنجناب  
از منبر فرمود و بعد ازین جناب امیر المومنین علیه السلام مردم خطاب فرمود و ارشاد کرد که ایها الناس تحقیق که

ازین کلام مخاطب فہام نیز ثابت است زیرا کہ ہر گاہ یک شرط از شرائط امامت کہ علم است در ذات قدسی سمات جناب امیر المومنین علیہ السلام بود تا تم تحقیق گشت علمیت آنحضرت بلا کلام ثابت شد و علمیت آنجناب مثبت با فضیلت است و بعد ثبوت فضیلت در وجدان و دیگر شرائط و تحقیق امامت آنجناب را باب فہام را جاری کلام نیست و ہر چند در سابق کمال وضع و ظهور دستی کہ علمیت مستلزم فضیلت است و نیز دریافتی کہ تحقیق خلافت و امامت ہست کہ اعلم بودہ باشد لیکن در مقام نیز بعضی از ادلہ محکمہ بر این مہرہ مشوارہ واضح و حجج الکوین مہربان طلب باید شنید پس مخفی نہ اند کہ از انجملہ است قطب الاولیاء کہ حق سبحانہ تعالیٰ در قرآن مجید ذکر آن فرمودہ حیث قال الحدیث المارء من بنی اسرائیل من بعد موسیٰ اذا قالوا لیتہم ایض لنا ملک انما قتال فی سبیل اللہ قال ہل عسینما ان کتب علیکم القتال الا قتالوا قالوا وما لنا الا قتال فی سبیل اللہ وقد اخرجنا من ديارنا وابناؤنا قتلنا کتب علیہم القتال فلو لا الاقلیاء ہزمہم واللہ علیہم بالظالمین وقال لہم نبیہم ان اللہ قد بعث لکم طارقا علیہ السلام والوا ان یکون للملک علیہم ان یخیر الحق بالملک سرور لہم یوت سعۃ من المال قال ان اللہ اصطفیٰ علیکم و نزلہ بسطۃ فی العلم والعلو والعلو اللہ یولمہ و لا یمشی فیہ واللہ واسع علیم تعجبی در تفسیر خود کہ نسخہ معتقہ ان پیش نظر قاضی خاں تفسیرین غنیہ گفتہ قال اللہ اصطفیٰ اختارہ علیکم و نزلہ بسطۃ فضیاء وسعة فی العلم وذلك انہ کان علمہ بنی اسرائیل فی وقتہ و محیی السنہ بغوی و معال التمزین تفسیرین گفتہ قال ان اللہ اصطفیٰ اختارہ علیکم و نزلہ بسطۃ فضیاء وسعة فی العلم والجسم وذلك انہ کان علمہ بنی اسرائیل فی وقتہ البوالبر کا علیہ السلام اجمہ نسفی در تفسیر مارک التمزین گفتہ قال ان اللہ اصطفیٰ علیکم الطاء فی صطفیاء بدل من الظلم لکما الصاد التا کتہ ای اختارہ علیکم و هو علم بالمصالح منکم ولا اعتراض علی حکمہ ثم ذکر مصلحتہ بن الفع تمام ذکر و امن النسب والمال و هما العلم المبسوط والجسمۃ فقال و نزلہ بسطۃ مفعول ثان فی العلم و الجسم قالوا کان علمہ بنی اسرائیل بالحرب والذیانات فی وقتہ والحوں کل انسان براسہ و منکم والبسطۃ السعۃ لا متماد و الملک لا بد ان یکون من اهل العلم فان الجاهل ذلیل مزدرار غیر منتفع بہ وان یکون جیما لانه اعظم فی النفوس والہیب فی القلوب و خطیب شریعی در سراج منیر گفتہ قال ای نبیہم ان اللہ اصطفیٰ ای اختارہ للملک علیکم والعمدۃ فی التملک اصطفیٰ اللہ تعالیٰ وقد اختارہ علیکم و هو علم بالمصالح منکم هذا الامر الاول والثانی و نزلہ علیکم



علی دیمه لارض اعلو من ابن جریر فی تہذیب الآثار وقد قال الخطیب ار مثله فی معناه کما نقل  
 کلام السیوطی فی مسند علی من جمع الجوامع ومنہم الحاکم ومن اخرهم الحافظ الجرد الشیرازی  
 شیخ ابن حجر فی فقد الصحیح واطنی تحقیقه کما نقله الدہلوی فی معارج التبحر وقتصروا علی تحسینہ  
 لعل منہم کثی و ابن حجر فی اقسام حرج علی ابن الجوزی من قوله صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم انما مدینہ  
 العلم وعلی بابہا ولا تقی المدینہ الا من یدہا قال اللہ تعالی واول البیوت من ابوابہا وهو اقوی  
 شاهد لصحة رواية صحیح الحاکم فی اربع اللم فی باب الیاب وهذا مقام المحکم من انہ لا یوجع  
 الا وهو راجع الیہ اخذ من لدیہ والیہ الاشارة بما فی الحديث الصحیح المستفیض المشہور بل  
 المتواتر بالامس بکل باب المسجد الابیہ مستند الی امر اللہ تعالی بنک فهو سند کل باب من صاحب الشریعة  
 الا ما شاء فی الطريقة الی الحقیقة الا بالیہ فلا حرم قد انحصرت سلاسل الطريقة فی باب المرتضی الامام الذی  
 کف خیلة الصدیق الی بکرو یؤیدہ الاحادیث الصحیحة المذکورہ وغیرہا المشہورہ قویہا من المرتضی  
 عیسے علی نبینا وکل الانبیاء الصلوٰۃ والسلام فی فراط الناس تفریطهم فیہ کما ورد فی الاستشہاد  
 لیلۃ رفع فیہا عیسے کما ورد من طرق عن الامام الحسن بن علی فی الخطبۃ فانہ خاتم الانبیاء خاتم  
 آدم الی اخری والمرضی کرم اللہ تعالی وجہہ خاتم الولاۃ الخاتمۃ الکبریٰ فامدی الوارد فی عند  
 الطبرانی وجماۃ المہدک منا اهل البیت یختمہ الدین بہ کما فتح بنا قولی الخرم العرب من اکرم ما  
 اصلا وید اکان الشیخ الاکبر خاتم الولاۃ الخاتمۃ الاحمر عاصم ولقیہ ونفیہ خاتمہ خاصا  
 فی العالم غیرہ قبل تحقیقہ برتبہ وان کان بشر بہ فینسہ فیہ ما تحقق حق ان یغارت طاہرت کثی  
 مدینۃ العلم از احسن بینہ است بر معنی خاتم اولیا بودن خباب امیر المؤمنین علیہ السلام و ہر ولی راجع بسوے  
 انجباب و اتخذا نزول انجباب میباشد و طاہرت کہ ہر گاہ حدیث مدینہ دلیل خاتم الاولیا بودن خباب  
 امیر المؤمنین علیہ السلام بودہ باشد دلیل کمال افضلیت انجباب خواہ بود و بعزیزت افضلیت در تحت امامت  
 انجباب محل ارباب نیست کما مر غیر مرۃ قولہ غایہ ما فی الباب انک یک شرط از شرائط امامت در وی  
 بوجہ اتہم تحقیق گشت و از وجہ ان یک شرط وجود شرط لازم نمی آید اقوال آنجا بجز انعام بتفصیل تمام دستی  
 کہ حدیث ان مدینۃ العلم بوجہ عدیدہ و عنایہ بن سیدہ دلالت بر امامت خباب امیر المؤمنین علیہ السلام دارد پس  
 نقل مخاطب تمام باین کلام مغل النظام اعجوب بارباب اطلام است ومع ذلك مطلوب مرام اہل حق کرام

سليمان قال ما اخطاء في شيء من ذلك فامتعتك الله به وبارك لك فيه ولنا معك ومعه  
 قال داود اذ فنيتم ان يكون خليفتي عليكم فقالوا والله نصيبنا والبواحي احمد بن محمد بن ابراهيم الشافعي  
 وكتاب العرائس گفته باب في قصه استخلاف داود ابنه سليمان عليه السلام وذكره بن الجوزي وقال  
 ابوهريرة رضي الله عنه ان الله تعالى اكمل امر النبي على داود عليه السلام بحق ما يجاز من ذهب فيه  
 ثلثة عشر مسألة فاحي الله تعالى اليه ان سل عنها اثبت فان هو اخرج من فهو الخليفة من بعده  
 قال فدعا داود وعليه السلام سبعين قتيلا وسبعين جبارا وحسن سليمان بن ابي يهم وقال يا بني الله  
 تعالى انزل علي كتابا من السماء فيه مسائل وامرني ان استألك منها فان اخرجت من فانت الخليفة من بعدي فقال  
 سليمان ليس لي من الله علم بل الله تعالى قال داود يا بني ما اقرب بالاشياء وما البعد بالاشياء وما  
 التبر بالاشياء وما اوحشها وما احسن الاشياء وما اقبحها وما اقل الاشياء وما اكثرها وما القائم ان وما  
 الساعيا وما المشرق كان فالتسبا غضان وما الامر الذي اذا ركبه الرجل حمدا خيرا وما الامر الذي  
 اذا ركبه الرجل ذم خيرا فقال سليمان عليه السلام اما ١ اقرب الاشياء فالاحرة واما البعد الاشياء  
 فما فانك من الانبياء وما اشكر الاشياء فحسد فيه روح واما اوحش الاشياء فحسد لارواح فيه واما  
 احسن الاشياء فالايمان بعد الكفر واما اقبح الاشياء فالكفر بعد الايمان واما اقل الاشياء فاليفيقين  
 واما اكثر الاشياء فالشقاء واما القائم ان فالسماء والارض واما الساعيان فالشمس والقمر واما المشرق  
 فالليل والنهار واما المتبا غضان فالوفاة والحياة واما الامر الذي اذا ركبه الرجل حمدا خيرا فالحمد عند  
 الغضب واما الامر الذي اذا ركبه الرجل ذم خيرا فالحدود عند الغضب قال فقالوا فالحاجة فاذا اجاب  
 المسائل سوا على ما نزل من السماء فقال القسيسون لا ترض حتى نسأله بمسألة فان اخرجها فهو الخليفة  
 من بعده فقال سليمان عليه السلام سلوني وما توفيقي الا بالله فقالوا له ما الشئ الذي اذا صلح صلح  
 كل شئ من الانسان واذا فسد فسد كل شئ من الانسان فقال هو القلب فقال داود فضعوا  
 المنبر فحمد الله تعالى واثبت عليه ثم قال الله تعالى يا موني ان يستخلف عليكم سليمان قال  
 فضبحت بنو اسرائيل وقالوا غلام حدث يستخلف علينا فينا من هو افضل منه واعلم فبلغ  
 ذلك داود وعليه السلام فدعا اسباط رؤساء بني اسرائيل وقال لهم انه قد بلغني مقالكم فارادوا  
 عصيتكم فاني عصاه اثمتم فاذا جاءهم ولي هذا الامر بعدي قالوا قد رضينا فجاؤا بعصيتهم فقال

السیاسیه

بسطه ای سعه فی العلم الذی یحصل به نظام المملکه و یتسکن به من معرفه الامور السیاسیه و فی  
 الحجم الذی یتسکن من الظفر من یارزه من الشجران و فصد له من سائر الاقران و یتسکن اعظم  
 خطرا فی القلوب و اقوی علی مقاومه العد و کابله الحروب و لا اکثره و قد ناله الله فی العلم و کما علم بنی اسرائیل و بعد  
 والجسم فکان اجماعهم و اتمهم خلقا کان الرجل القایم یدیه فینا و لاس طالوت و الراجح  
 ست قصه استخلاف حضرت داود علیه السلام حضرت سلیمان علیه السلام را و این قصه بسیار از اعمال  
 مبارک و نبلا ساجد است و در کتب خود روایت کرده اند ابو الحسن محمد بن عبد الله الکسانی در قصص الانبیاء گفته  
 حدیث الصحیفه الّتی فیها آیه الخلفه قال و هب فلما اتت علی سلیمان بضع و عشر و سینه  
 نزل جبرئیل علیه السلام و معه صحیفه من ذهب فقال یا داود الله تعالی یمیز فیهم و الله اعلم و یقولون ان  
 اجمع اولادک و اقراء علیهم ما فی هذه الصحیفه من المسائل فصر اجابک عنها ففوض الخلیفه  
 من بعدک فکافک عاذا و علیه السلام باولاده و کان سلیمان صغیرهم سنا و افرهم علما  
 و اخبر داود علیه السلام و اولاده ان جبرئیل علیه السلام اخبره عن الله تعالی ان من عرفت تفسیر  
 هذه المسائل ففوض الخلیفه من بعدک فمقرأ علیهم المسائل فلم یمکن فیمهم من یعرف تفسیرها  
 فقالوا عند عجزهم عنها ان ابنک سلیمان اکثرنا فوضنا فسل عنه ما فقال داود یا سلیمان انی سألتک  
 عن هذه المسائل فمات عنی فقال یا بنی الله سل فانی ارجو من الله تعالی ان یهدی الی اجوبتها فقال داود  
 یا بنی ما الشئ فقال سلیمان هو المؤمن قال صدقت قال فما کلشیر قال الماء لان منه کل شئ  
 قال صدقت قال فاجبرني عن اکثر شئ قال هو الشئ فی بنی ادم قال فاول شئ قال البیتین  
 فخبی آدم قال فخبرنی عن حلی شئ قال المال و الولد قال صدقت قال فما امر لا شئ  
 قال الفقر بعد الغنا قال صدقت قال اخبرني عن اقبح شئ قال  
 الکفر بعد الايمان قال صدقت قال فاجبرني عن اکبر شئ قال هو الشکر فی بنی ادم قال  
 صدقت قال فخبرنی عن احسن شئ قال الروح فی الجسد قال فاحش شئ قال الجسد بلا روح  
 قال فاجبرني عن اقرب شئ قال الاخرة من الدنیا قال فما بعد شئ قال الدنیا من الاخرة  
 قال فخبرنی عن اشرف شئ قال المرأة السیئه قال فاجبرني عن اخیر کل شئ قال المرأة الصالحة قال  
 و کما و غف کل مسئلة یمید قبعلی لک ثم التفت الی بنی اسرائیل و قال ما الذی انکرته فی قول بنی

فما اقل

عصا

جملہ فیہ

روى بنی اسرائیل من ذلک وقالوا لعلنا لم نجدت يستخلف علينا وفيما هم على علم وافضل منه فبلغ  
 ذاك داود عليه السلام فأتى بنی اسرائیل فقال انذ بلفظي مقاتلكم فارون عصيتكم فأي عصا انشرت  
 فان صاحبها وله هذا الامم بعدك فقالوا رضىنا فجاوب بعصيتهم فقال لهم داود ليكتب كل سمة ثم  
 ادخلت بيتا واغلق الباب وسد بالافقال حرسه رؤس اساطين بنی اسرائيل فلما اصبح صلبهم الغدا فماتوا  
 ففتحه الباب فاخرج عصيتهم كلها وعصا سليمان عليه السلام فماتت وانشرت قالوا فلهوا ذاك ولداؤا وعليه السلام  
 راي ذلك داود جمل سليمان خليفة ثم سار يفي بنی اسرائيل فقال ان هذا خليفة فيك من بعدى  
 وازجمله اوله صيركم تعين اعلمم براس خلافت وامامت وامارت وبقا عيشي ست كمل اعلمم متقى در كل حال  
 آورده والفاظ ان اينست مر استعمل عامل من المسلمين وهو يعلم ان فيهم اولي بذلك منه  
 واعلمم بكتاب الله وسنة نبيه فقد خان الله ورسوله وجميع المسلمين <sup>مرد عن ابراهيم</sup>  
 وزير ملا على تقى دستغوب كنز العمال گفته من استعمل عامل من المسلمين وهو يعلم ان فيهم اولي  
 بذلك منه واعلمم بكتاب الله وسنة نبيه فقد خان الله ورسوله وجميع المسلمين  
 (مرد) عن ابن عباس از بن حديث واضح ولا حرج است كه جناب رسالت صلي الله عليه وآله وسلم  
 فرمود كه هر كه مقرر كنند عالمي را از مسلمين در حال كيه باند كه در مسلمين كسي هست كه از ان عامل اولي است  
 باين عمل واعلمم ست بكتاب الله وسنة نبيه خداي حق تحقيق كه خيانت كرده است آن شخص خدا و رسول خدا  
 و جملة مسلمين را در هر گاه بنص ارشاد هدايت بنياد سرور عباد عليه وآله الامجاد الآلاف السلام الى يوم المعاد  
 در توليت امارت جزيره نصب عامل غير اعلمم باوجود عامل اعلمم جائز نباشد و موجب خيانت خدا و  
 رسول و جملة اهل اسلام گردد چگونه تجويز توان كرد كه زعامت كبري و رياست عظمي كه خلافت وامامت  
 عبارت از انست باوجود اعلمم غير اعلمم خواهد رسيد و نصب غير اعلمم پراست آنچنين منصب جليل خيبر و  
 هفت ربيع اشير بلا اشكال جائز و صالح خواهد گرديد و از خيانت الله تعالى بكمال التضاح ساطع و  
 لامع شده كه كسانى كه باوجود باب مدينه علم مثل ابو بكر را كه جاهل اب و كلاله بل العلم المنصوب  
 على الجملة بود براس نصب بر منصب خلافت تجويز كرده اند راه كمال نصب و انحراف و  
 عنى عتاف پيوده و بانخش وجه ارتجاب خيانت خدا و رسول و جملة اهل اسلام نموده اند و  
 سيعلم ان بن طلوع اى منقلب بقلب و از جمله دلائل اسمعنى كه اعلميت موجب خلافت

لهم داود وكتب كل رجل منك اسماء على عصاه فكتبوا ثم جاء سليمان بعصاه فكتب عليها اسماء  
ثم ادخلت بين العصي واطلعت عليها الباب وحرست رؤس اسباط بني اسرائيل فلما اصبحت صلى بهم  
الغداة ثم اقبل ففتم فخرج عصيتهم فاذا هي كهاهي وعصا سليمان قد اودقت وامثرت قال مسلموا  
ذلك لداود وعلينا السلام فلما راي ذلك داود حمد الله وجعل سليمان خليفته ثم سار به فبني اسرائيل  
فقال ان هذا خليفك عليكم من بعدي وعبيد الله كاشفوني در كتاب فافلس العرسل كنه عتيقة ان  
بشر نطفة حاضرت گفته قال ابوهريرة رضي الله عنه نزل كتاب من السماء على داود عليه السلام فمخو  
نجاته من ذهب في ثلاث عشرة مسألة وارجح الله تعالى اليه ان سئل عنها ابنك سليمان فان هو  
اخرجهن فهو خليفته بعدك فدعا داود عليه السلام بسبعين قسا وسبعين جبرا واجلس سليمان  
بين ايديهم قال له يا بني نزل كتاب من السماء فيه مسائل وامثرت اسئلك عنهن فان اخرجتهن فانا  
الخليفة من بعدي قال سليمان يسئل بني الله عما بد الله وما توفيقه الا بالله فداود عليه السلام  
اخرته في ما ينبغي ما اقرب الاشياء وما البعد الاشياء وما الاشد الاشياء وما الاخف الاشياء وما  
المتباغضان وما الامر الذي اذا ركب الرجل حملا اخره وما الامر الذي اذا ركب الرجل حملا اخره قال  
سليمان اما اقرب الاشياء فالخرة واما البعد الاشياء ففانك من الدنيا واما الاشد الاشياء فالحديد  
فدع روح ناطق واما اوحش الاشياء فحيد بلا روح فاما احسن الاشياء فالإيمان بعد الكفر و  
اما اقبح الاشياء فالكفر بعد الإيمان واما اقل الاشياء فاليقين واما اكثر الاشياء فالشك  
واما القائم بالسماء والارض واما المختلفان فالليل والنهار واما المتباغضان فالموت والحياة  
الحق واما الامر الذي اذا ركب الرجل حملا اخره فالحملة على الغضب واما الامر الذي اذا ركب  
الرجل حملا اخره فالحدة على الغضب قال ففكوا الحاقة فاذا هي المسائل سواء على ما نزل من  
السماء فقال القسيسون والاحبار لا نرضى حتى نسأله عن مسألة فان هو اخرجها فمنا الخليفة  
من بعده قال سلوه فقال سليمان سلوه وما توفيقه الا بالله فداود وما الامر الذي اذا صلح  
صلح كل شيء من الانسان واذا فسد فسد منه كل شيء فقال هو القلب فقام داود عليه السلام  
وعلى النبي حمد الله تعالى واثنى عليه ثم قال ان الله عز وجل امرنا استخلف عليكم سليمان قال فضجت

عهد بالنبي ومن جبرئيل عون له في الفصل والكفن : من فيه ما فهم كما يترون به وليس القوم ما فيه من الحسن : ما الذي ردهم عنه فعلمه : هان ذنبا من اعظم العن : بعض اعلام مخالفين ابن اشوا بنجر نعيم بن ثابت ذوا شهابتين منوب كرده ان عبد الرحيم بن حسين العراقي ذكر كتاب التقييد والايفاض لما اطلق واغلق من كتاب الصلح كفته والصحيح عليا اول ذكر اسلم وحكي ابن عبد البر لا اتفاق عليه كما سيأتي وقال ابن اسحاق في السيرة اول من امن خديجة علي بن ابي طالب كان اول ذكر امرى رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو ابن عشرين سنة ثم زيد بن حارثة كان اول ذكر اسلم بعد علي بن ابي بكر فاطم اسلامها اخر كلامه ذكرنا ان الصحيح من اعلينا اول ذكر اسلم هو قول اكثر الصحابة ذكر وسلمان الفارسي وخباب بن الارت وخرية بن ثابت وزيد بن رقم وابي ايوب الانصاري والمقداد بن الاسود ويعلى بن مرة وجابر بن عبد الله وابي سعيد الخدري وانس بن مالك وعفيف الكندي وانشد ابو عبد الله المرزباني لمخرجة بن ثابت : ما كنت احسب هذا الا من نصر فادع عن هاشم ثم ما عن ابي حسن : ليس اول من صلى قبلتهم : واعلم الناس بالفرقان والسنة : ونيزي الرحيم اتي وشرح الفيل الحديث كفته والقول الثاني اولهم اسلاما على روى ذلك عن زيد بن رقم وابي ذر والمقداد بن الاسود وابي ايوب وانس بن مالك ويعلى بن مرة وعفيف الكندي وخرية بن ثابت وسلمان الفارسي وخباب بن الارت وجابر بن عبد الله وابي سعيد الخدري وانشد ابو عبد الله المرزباني لمخرجة بن ثابت في علي رضي الله عنهما : ليس اول من صلى قبلتهم : واعلم الناس بالفرقان والسنة : ومحمد بن عبد الرحمن سخاوى در فتح الغيث شرح الفيل حديث كفته وقال بن ابي بيطالك رضي الله عنه لقوله علي المنبر اللهم لا اعرف عبدك قبلي غير نبينا قلت مرات لقد صليت قبل ان يصل للناس سبعا وستة حتى لقوله مما انشده الفخامى : سبقتكم الى الاسلام طرا : صغيرا لم بلغت وان حطيت : وما روى في ذلك عن انس بن جابر وخباب خزيمة وزيد بن رقم وسلمان وابن عباس ايضا وعفيف الكندي ومعتقل بن يسار والمقداد بن الاسود وبن مرة وابي ايوب وابي ذر وابي رافع وابي سعيد الخدري في اخرين منهم مسلم الملائي وانشد ابو عبد الله المرزباني لمخرجة : ما كنت احسب هذا الا من نصر فادع عن هاشم ثم منها عن الحسن : ليس اول من صلى قبلتهم : واعلم الناس بالفرقان والسنة وجمال الدين محدث خيبري در روضة الاحباب رجح سبب اسلام خباب بن المونين عليه السلام كفته واخر خيرة بن ثابت رضي الله عنهما : مدح على مرتضى كرم الله وجهه منقولة : شيرازي منغى : حيث قال

ان عبدك من هذه الامه

می باشد اشعار بلاغت شاعر حضرت عباس عم رسول صلی الله علیه و آله ما سبب القبول می باشد که زراد و قتیله اهل سقیفه  
بیعت ابوبکر کرده بودند و در آن اشعار باعلیت خباب امیر المؤمنین علیه السلام می باشد که بودند آنجناب مجله اشعار  
فرموده خبابی خطب خوارزم در کتاب المناقب گفته قال العباس بن عبد المطلب یدح علیا علیه السلام حين یبع  
ابی بکره ما كنت احب ان الامر یخلف عن هاشم ثم من امكن ابی حسن و الیس اول من صلی علی قبلیتکم  
واعلم الناس بالانار و السنن و اقرب الناس عهد بالنبی و من جبریل عور النبی الفضل و الکفی و  
من فیہ ما فی جمیع الناس کلهم و لیس الناس ما فی من الحسن و ما ذلک ان رکع عنقه ففر و هالک بیعتکم  
من اول الفتن و یغنی عن علم این اشعار العتبه بن ابی لهب بنت دانه اند و خواجه ابو الفدا اسمعیل بن علی الایوبی در  
کتاب المحقق فی اخبار البش گفته ما قبض الله نبیه قال عمر بن الخطاب رضی الله عنه من قال ان رسول الله صلی  
الله علیه و سلم مات علوی سبب سیف هذا و انما ارفع السماء فقر ابوبکر و ما کھنڈا الا رسول قد خلت  
من قبله الرسل افان مات و قتل انقلبته علی عقابکم فزیج القوم لی قوله و یأذرو سقیفه بنی ساعد  
نبا یح عمر ابابکر رضی الله عنهما و انما ان الناس علیه یأبعون فی العشر الاوسط من بیع الاول سنه احد  
عشر خلاجه ائمه من بنی هاشم و الزبیر و عتبه بن ابی لهب و خالد بن سعید و العاص و مقداد بن عمرو  
و سلمان الفارسی و ابی ذر و عمار بن یاسر و البراء عازب و ابی بکر و مالو امع علی برابطالب و قال  
و ذلک عتبه بن ابی لهب ما كنت احب ان الامر یخلف عن هاشم ثم من امكن ابی حسن عن ابی حسن  
عن اول الناس ایمانا و سابقه و واعلم الناس بالقرآن و السنن و اخر الناس عهد بالنبی و من  
جبریل عور له الفضل و الکفی و من فیہ ما فیهم لا یخترون به و لیس القوم ما فیہ من الحسن و  
و یومئذ انی انت کذبیر بن بکار و کتاب الموفیات علی ما نقل عن گفته روی محمد بن اسحاق ان ابابکر لما یومع  
افتخرت تیم بن مرثد قال و کان عامه للمهاجرین و جل الانصار لا یشکون ان علیا هو صاحبها  
بعد رسول الله صلی الله علیه و سلم فقال الفضل بن عباس یا معشر فربش و خصوصاً  
یابن بنی منکم انما اخذت الخلافه بالنیق و یخبر اهلها و انکم و لو طلبنا هذا الامر لکن نحن اهلها لکانت کراهه  
الناس لنا اعظم من کراهتهم لغيرنا احد منهم لنا و قد اعلینا و انما لعلنا و انما لعلنا و انما لعلنا  
المه و قال البعض ولد ابی لهب بن عبد المطلب ما كنت احب ان الامر یخلف عن هاشم  
ثم من امكن ابی حسن و الیس اول من صلی علی قبلیتکم و واعلم الناس بالقرآن و السنن و اقرب الناس



منصرف یعنی الخلافه عن هاشم ثم منها عن الحسن یعنی ثم بعد من ذلك  
 ان یصرف من هذه القبيلة عن ابی الحسن کنبته علی رفا مافیه ما یمهم من کل صالحة و  
 لیس فی کلام مافیه من حسن یعنی ارید بآبای الحسن مرفیه مافی الاصح اب او هاشم من کل  
 حصلة صالحة و لیس فی کلام مافیه من خلق حسن لیس اول من صلے قبلتک ای اول المسلمین  
 و اعرف الناس بالقرآن و السنن فاللام فی قبلیتک بمعنی الجانب و بعضی از کبار مخفی الفین شعار را  
 ابو سفیان بن حرب نسبت یمینانه بنی امیه ابو جعفر محمد بن عبد الله اسکافی در نقض کتاب التبیانیه خاطره بیان  
 سبق اسلام جناب امیر المؤمنین علیه السلام علی ناقض گفته و اما الاشعار المرفیة فمعروفة کثیره منتشرة  
 فمنها قول عبد الله بن ابی سفیان بن الحارث بن عبد المطلب محباً للولید بن عقبه بن ابی معیط  
 و ان ولی الامر بعد محمد بن علی و فی کل المواطن صلح به و وصی رسول حقاً و صبی و اول  
 من صلے و مرکان حاکمه و قال خزيمة بن ثابت و وصی رسول الله من دور اهلله و قاره  
 من کان فی سالف الزمن و اول من صلے الناس کلهم و سوی خیرة السنون و الله ذو من  
 و قال ابو سفیان بن حرب بن امیة بن عبد شمس حین بویع ابوبکر ما کنت احب ان الامر یصر  
 عر هاشم ثم منها عن ابی حسن و لیس اول من صلے قبلتک و واعلم الناس بالاحکام و السنن و  
 و قال ابو الاسود الدؤلی یهدی طلحة و الزبیر و اعلیتکم مصححاً لک الله الاسد الاسود و  
 اما انه اول العابدین بمکة و الله لا یعبد غیره قال سعید بن فیس الهذلی یرتجز بصفین هذا  
 علی و ابن عبد الصطفی اول من رجا به فیما روى فهو الامام لا یبالی من غوی شو قال زفر بن یزید بن  
 حذیفة الاسدی فخطوا علیها و الفروه فانه و صی و فی الاسلام اول اول و ان تحذ لوه و  
 الحوادث جملة فلیس کم عن ارضکم متحول و الاشعار کالاحضار اذا امتنع فی محج القبیلین  
 اللقاحی و الاتفاق کان و ردها حجة و ارجله عزائب مطربا ولی الاحلام و عجائب مغریر مناسبه این  
 مقام خیر تمنا حضرت خلیفه ثانی استخوان معاذ بن جبل از عمر بن مسمی که معاذ الله جناب سالتنا  
 صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است که معاذ روز قیامت پیش علماء خواهد بود و باندا زندان سنگی و این خبر  
 طریقت را کابری شین اعلام و امثال حفاظ فحاشا سنیة بالفاظ مختلفة و ابیت کرده اند ابو عبد الله محمد بن سعد  
 بن منیع الزهری البهری کاتب الواقدی و طبقات گفته خبرنا یزید بن هارون اننا سعید بن ابی عروبة

ما كنت احب هذا الامر منصرفا عن هاشم ثم منها عن ابي حسن و ليس اول من صلى لقبلته هم  
 واعلم بالناس بالقرآن والسنن و محمد بن عبد الباقي زرقاني و شرح مؤيد بن نعيم كفته انشد المرن بالتحفة  
 في علي و ليس اول من صلى لقبلته و واعلم الناس بالقرآن والسنن و بعض از علماء اهل خلا  
 حسان بن ثابت را قائل اين اشعار مي دانند خياخيه فخر رازي در مفتاح الغيب تفسير كره و اذ قلنا الملكة اسجد  
 لآدم كفته اجمع المسلمون على ان ذاك السجود ليس بسجود عبادة لان سجود العبادة لغير الله ككفر و الامم كايده  
 بالكفر ثم اختلفوا بعد ذلك على ثلثة اقوال الاول ان ذاك السجود كان لله تعالى و آدم عليه السلام كان لقبلته  
 و مر الناس من طعن في هذا القول من وجهين الاول انه لا يقال صليت للقبلة بل يقال صليت الى  
 القبلة فلو كان آدم عليه السلام قبله لكان ذلك السجود لوجه و يقال السجود الى الله تعالى و الله تعالى هو الذي  
 بل قيل اسجدوا لآدم عليه السلام لم يكن قبله الثاني ان بليل قال اريتكم هذا الذي كرم علي ان كونه  
 مسجودا يدل على اعظم حال من التسجد لو كان قبله لما حصلت هذه الاحتجة بدليل ان محمد عليه الصلوة  
 والسلام كان يصلي في الكعبة و لم يلزم ان تكون الكعبة افضل من محمد صلى الله عليه وسلم و الجواب على قول الله  
 كما يحبون ان يقال صليت الى القبلة جازان يقال صليت للقبلة و الدليل عليه القرآن و اشعرهما القرآن فبقوله  
 تعالى اقم الصلوة لدلوها الشمس و الصلوة لله لا للدلوك فاذا جاز ذلك فلو يجوز ان يقال صليت للقبلة مع ان  
 الصلوة تكون لله تعالى و القبلة و اما الشفعوا حساب ما كنت اعرف الامر منصرفا عن هاشم ثم منها  
 عن الحسن و ليس اول من صلى لقبلته و اعرف الناس بالقرآن والسنن و فقولي صلى لقبلته بعض علم المقصود  
 و الجواب عن الثاني ان ابي ليس تسلي تكريمه و ذلك التكريم لا نسلم انه حصل بمجرد تلك السجود بل لعله حصل  
 مع امور اخرى هذا ما في القول الاول و نظام الدين نياپور در غرائب القرآن تفسير كره يكره كفته ان المسلمين اجمعين على  
 ان ذاك السجود لم يكن للعبادة لانه تعالى لا يامر بالكفر و العبادة غير كفرة فزعم بعض اهل السجود كان لله تعالى  
 آدم ك القبلة فبقوله اسجدوا لآدم مثل قولك صل للقبلة قال حسان بن ثابت ما كنت اعرف ان الامر  
 منصرفا عن هاشم ثم منها ابي حسن و ليس اول من صلى لقبلته و اعرف الناس بالقرآن والسنن و بعضا و تفسير كره  
 كفته هم بالسجود تذلل الامم او ذيعظيم قدرته و باهرا يانه مشكرا لما انعم عليهم بواسطته فاللام فيك الا لا في قول  
 حسانه ليس اول من صلى لقبلته و اعرف الناس بالقرآن والسنن و ولا يصح ان يفسر بعضا و كفته قول ليس اول من صلى  
 لقبلته قاله و نشان الميعدين بابطال ابطال الله عنه من عيار الخلافة حق و اوله ما كنت اعلم ان الامر

قال عمر الخطاب لو استخلفت معاذ بن جبل فسالني عند ربي عن رجل ما حملك على ذلك لقلعت سمعت  
 نبيك صلى الله عليه وسلم يقول يا ايها العلماء اذا حضر اياهم كان بين ايديهم دعوة بحجر الرتوة  
 المنزلة وابن حجر قلداني در فتح الباري گفته اخراج احمد عن عمر بن عبد ربه ان رجلا ثقات الله قال ان ادر كنى اجل  
 وابو عبيدة حتى استخلفته فذكر الحديث وفيه قال فان ادر كنى جلى قدمات ابو عبيدة استخلفت  
 معاذ بن جبل وملا على متقى در كنز العمال گفته عن شهر بن حوشب قال قال عمر الخطاب لو استخلفت سالما  
 مولى ابن حذيفة فسالني رد ما حملك على ذلك لقلت يارب سمعت نبيك صلى الله عليه وسلم يقول  
 انه يحب الله مقام قلبه ولو استخلفت معاذ بن جبل فسالني ربي ما حملك على ذلك لقلت سمعت  
 نبيك صلى الله عليه وسلم يقول يا ايها العلماء اذا حضر اياهم كان معاذ بن جبل بين ايديهم دعوة بحجر  
 حل اي رواه ابو نعيم في كتابه الاثني عشر من عبادت طاهرست که حضرت خليفه ثانی بابائمه بالاخوانی ارشاد  
 میکردند که اگرین دریافت میکردم معاذ بن جبل را و استخلاف او میکردم پس سوال میکردم ازین پروردگارین که چه چیز  
 ترا بر این امر باعث شده بر آنم میگفتم که شنیدم بنی ترا که میگفت بدست یک علمای هرگاه حاضر میشو ندیش پروردگار  
 خود خواهد بود و معاشیش ایشان بقدر پرتاب یک سنگ و این با فاداه حضرت خلافت ماب دلیل واضح و بیان  
 واضح بر آنست که حجام و تقدیم کی از اهل علم بردگیان دلیل استحقاق خلافت است و بعدی کافی و وافی درین  
 مقصود است که موجب برآت ذمه مستخلف میگردد پس بعد ازین در افضلیت اعلم و حقیقت او بخلاف امامت  
 رسی و ورزیدن و حقیقت داد و تسفیه و تجلیل حضرت خلافت ماب ادون و کمال تحسین و تفصیل این الالفا  
 آغاز نهادن است مقام کمال عجب است که حضرت خلافت ماب بجز تقدیم معاذ بر علمای بعد از پرتاب سنگی محب  
 زعم خود دلیل صحت استخلاف او بر امت خطاب صلی الله علیه و آله الاطیاب می گردانند و آنرا براس  
 جواب سوال رب الارباب و فرغ از مواضع و مدار دیگر روز حساب کافی و وافی میدانند و این فضیلت منعمی  
 معاذ چنان در کلاخ و دلغ شان جاگزین گردیده که نگاه می بمانع عیدین استحقاق خلافت که در معاذ متحقق  
 و از جمله ان غیر قرشی بودن او نیز می باشد و نمکنند و بنا بر موصوفه خراجه من قریش را که در سقیفه مستمسک و  
 متعول حضرت اول بود و متعول بقول خود میکنند و مخاطب چنان در گرداب محمود و انکار و ورطه الطاغ و اضمار سر فرود  
 است که حدیث مدینه العلم باین دلیل خلافت جناب اید المؤمنین علیه السلام نمی انگارد و باوصف تنبیهات کار و جهات  
 محرمه و این درین باب رد و بسو اذعان صدق و صواب نمی آرد و غالب اینست که اگر مخاطب بشروع حضور می آید

سمعت شهر بن حوشب يقول قال عمر بن الخطاب لو اذركت معاذ بن جبل فاستخلفته فسالني عنه ربي قلت ربي سمعت نبيك يقول يا ايها العلماء اذا اجتمعوا يوم القيمة كان معاذ بن جبل بن ابيهم فقد فرحوا به بن نبل بن سعد و گفته ثنا ابو المغيرة وعصام بن خالد قال ثنا صفوان عن شرح بن عبيدة وراشد بن سعد و غيرهما قالوا لما بلغ عمر بن الخطاب رضي الله عنه سرخ حدث ان بالشام وباعشد يد اقال بلغني ان شدة الوباء في الشام فقلت ان ادركني اجل و ابو عبيدة بن الجراح حي استخلفته فان سالتني الله لم استخلفته على امة محمد صلى الله عليه وسلم قلت ان سمعت رسولك صلى الله عليه وسلم يقول ان لكل نبي امين و اميني ابو عبيدة بن الجراح فانكر القوم ذلك فاولاه ابا ابا عليا فشرع يعرضون بني فهر ثم قال فان ادركني اجل و توفي ابو عبيدة استخلفت معاذ بن جبل فان سالتني ربي عز وجل لم استخلفته قلت سمعت رسولك صلى الله عليه وسلم يقول انك خير يوم القيمة بين يدي العلماء بنو ابيهم عبد الله بن سلم بن قتيبة الذي روي و كتاب الامانة سبسته گفته ثم ان المهاجرين بدخلوا على عمر في المدينة من حراجه تلك و قالوا يا امير المؤمنين استخلف علينا قال والله لا احكمكم حيا و ميتا ثم قال ان استخلف فقد استخلف من هو خير مني يعني ابا بكر و ان ادع فقد ادع من هو خير مني يعني النبي عليه السلام فقالوا جزاك الله خيرا يا امير المؤمنين فقال ما شاء الله راغبنا را هبا و ددت ان انجو منها كالي و لا على فلما احس بالموت قال له بنو ابيهم اذهب الى عائشة و اقرأها من السلام و استاذنهم ان اقبروا في بيتهم مع رسول الله و مع ابي بكر فانها عبد الله بن عمر فاعلم ما نقالت نعم و كرامته ثم قالت يا بني ابلغ عمر سلامي قل له لا ادع امة محمد بل ادع استخلف عليهم و لا تدعهم بعدك ههنا فان اخي عليهم الفتنة فانما عبد الله فاعلمه فقال و من يا مصري ان استخلف لو اذركت ابا عبيدة بن الجراح حيا باقيا استخلفته و وليته فاذا قدم على ربي فسالني فقال لي من وليت على امة محمد قلت اي ربي سمعت عبدك و نبيك يقول لكل امة امين و ان امين هذه الامة ابو عبيدة بن الجراح و لو اذركت معاذ بن جبل وليته فاذا قدمت على ربي فاستسألني من وليت على امة محمد قلت اي ربي سمعت عبدك و نبيك يقول ان معاذ بن جبل را بي بيدي العلماء يوم القيمة بروة و ابو يعقوب بن عبد الله الاصمغاني و حلية الاوليا گفته حدثنا ابو حامد بن حجلة نا محمد بن اسحاق نا محمد بن جنداش نا مروان بن معاوية نا سعيد بن ابي عروبة عن شهر بن حوشب قال

الاسلام وحفظ البيضة الاسلاميه ودفع من ارادها بمكر والاخذ على يد الظالم وادضاف  
المطلوب وتأمين السبل واخذ الحقوق الواجبة على ما اقتضاه الشرع ووضعها في مواضعها الشرعية  
فاذا لم يكن له من العلم ما يثبت به الحق خط خط عشواء ولا يتم اذا كان يبشركم بحكام الشرعية  
بنفسه ويخرج ويصدر فمن يابعه المسلمون وقام بهذا الامر فقد انحمل عباء الامامة فان انضم الي  
هذه الامامة كونه اماما في العلم مجتهدا مطلقا فمسائله فلا شك ولا ريب انه افضل من الامام الذي  
له يبلغ رتبة الاجتهاد لانه يورد الامور ويصدرها عن علمه ولكن لا دليل يدل على انه لا يقر  
الامر الا من كان بهذه المنزلة من الكمال وفي هذه الغاية القصوى من مجاسن الخصال وليس النزاع  
في الاكمل ولا في الافضل بل النزاع فيمن يصلح لتول هذا المنصب من قام بتلك الامور ونهض  
بها من هو المراد من الامامة والمراد بالامام نعم عليه ان ينتخب من العلماء المميزين والمجتهدين  
الحققين من يشاور في الامور ويحجها على ما ورده الشرع ويدبر ربح الشريعة المطهرة عليه  
بعد ان يصلح له سعة علمه وقوة عاقلته ونضليه في امر الدين فيجمع الخصوصا الى اهل هذه  
الطبقة فما حكموا به كان عليه انفاذ وما امر به فعلا فلا يعرف ذلك بنفسه فعليه اخفا  
السؤال من اهل العلم على اختلاف انواعهم فلا بد يحصل له من ذلك ما يطمئن اليه كيف معرف  
اهل هذه الطبقة لا يخفى على العقلاء الذين لا نصيب لهم من العلم فانه لا بد ان يرفع الله بهم  
من الصيت والشهرة ما يعرف الناس انهم الطبقة العالية من جنس اهل العلم وليس للامام اذا  
لم يكن مجتهدا ان يستبد بما يتعلق بامور الدين ويدخل نفسه في فصل الخصوصات والحكم  
بين الناس فيما ينوبهم لان ذلك لا يكون الا من مجتهد كما في القضاء والحاصل انه لا دليل في المقام  
يوجب علينا اشتراط اجتهاد الائمة حتى يجب اليه المصير والاجماع حتى يكون التعويل عليه  
وليس في المقام الا مجرد المجادلة بما احسن الاجعة الى الذي يبحث كما يعرف ذلك من يعرف  
وما هوون مثلها على الحققين من علماء المتقين بال دليل المحكمين للشرع **قوله**  
مثل ما صلب الله شيئا في صدر الاوصي بته في صدر النبي بكرا **قول** برار باب فقد وعبرود  
خبرت وعشور دكمال وضوع وظهور وسطوع وسفورست كه مخاطب ذي شعور واحتجاج بابين كذب و  
نور تركب كمال تجاسر محطو ومتركب نهايت تجرئ محذور زبده بركر جنين نزل فضول وهذنا مغفل

خود در وقت تنهای استخوان معاذ و اطهار این اجتماع ساقط النفاذ در حق باید در وادی تفسیر و تفسیر مدبران و مقررین  
 بی شتافت قوله باوصف آنکه این شرط یا زیاد از آن شرط در دیگران هم بر وایت اهل سنت ثابت شده  
 باشد اقول مخاطب کثیر الغبار درین گفتار سرسخت و ادخلات و جلالت داده او عائی باطل ثبوت  
 شرط علم و شیوخ فافیدن حلم خود آغاز نهاده و غریب قطع و تشدد و لغت و لقیق در بی اثبات زیادت از آن  
 شرط فاده الباب صنوف نمدیر و تعمیر و تعین و تشویر بر وے خویش کشاده و گنایک خطی از تنوع آثار و  
 نقص اخبار برشته اند و اتباع حق و اکتفای صدق را داب و دیدن خود نکاشته بخوبی میدانند که شیوخ مخاطب  
 و جهان نادانی معروف قاضی و ادالی و در ضلالت و حیرانی هر واحد از ایشان معدوم و نظیر و الاثنی ست و هرگز نگردد  
 در زوات بدایت السامات شان شرط علم هیچ وجه ثابت نشده فسلان الزیاده علیه و ادعای ثبوت ایضاً معنی در  
 در زوات شان خصوصاً بمقابله ذات قدسی صفات خباب ائمه المؤمنین علیه السلام چنانست که گنایک خطی در انوار  
 قیاس نماید بلکه بشمار علمی عمی القلب با دعائی فرست آن بر نور و اطهار صفات و بلاهت خود افزاید و بجهت دلیل  
 ساطع با بر و بر این قاطعه قاهره انیم مطلوب و مراد علمای الحق کرام که بوسطه مناظره و کلام خصوصاً و الداجر علام  
 اعلی اند در حجت فی دار السلام و تشبیه المطاعن بشرح و بوسط تمام تحریر فرموده اند من شاک فلیرجع و حیث بنایت  
 حضرت خلفای ثلثه از ساحت علم و کمال و غایت سقوط شان در ویده چهل قانده الی الضلال الی الضلال مقتضای انکار است  
 و منتها الحی تضاح و ظهور قابل ستر و کتمان نبودند اهل سنت در امام علم جمیع احکام دین بالفعل شرط نمیدانند بلکه  
 جمهورشان بر شرط اجتهاد و در امام گفتا کرده اند و بعضی از اهل سنت حقیقت حال شیوخ ثلثه خود را زیاد تر پیش نظر  
 بزم فیم و فرست اجتهاد و نیز شرط نمیدانند و بر ائمه امام تجویز کرده اند که کش عاتقه تقلیدین در امور دین کار بندند و تقاضا  
 از مجتهدین شده باشد چنانچه نقض آنی در شرح مقاصد در ذکر شرط امام گفته و زاد المعجم موراشیطان یکور شیخاً  
 لئلا یحجب عن اقامه الحد و رد و مقاصد متماخضه مع محمد فی الاصل و الفرع علی تمکن من القیام  
 بله الدین اذا رای فی تدبیر الامور لئلا یخط فی سیاست الجمیع و لعل شریطها بعضهم لم یندرک اجتماعها  
 فی الشخص جواز الاکتفاء فیها بالاستعانة من غیره بان یفوض امر الحرب و مباشره الخطوب الی  
 النجباء و یتفقد المجتهدین فی امور الدین و یتشبه اصحاب الایة الصاکبة فی امور الملك و فاضل  
 معاصر مولوی صدیق حسن خان در اکلیل الکرامه فی بیان الامام در ذکر شرط امام گفته و منها کونه مجتهداً و هذا  
 من اهم الامور و اقدمها لان المقصود من نصب الائمة هو تنفیذ احکام الله عز و جل و جهة اعدا

اقوال جبار سائب علی تہذیب علیہ والہ وسلم را نحو ذہانت من ذلک باطل و نہایت در ابطال ان برعم خود کمال  
در ان نفسی را کار فرما شدہ اند سو مگر آنکہ ابو الفرج ابن الجوزی کمال دہن و ہوان و فساد و بطلان این اقوال  
صریح بکلام وثیق صحیح خود واضح و لائح فرمودہ چنانچہ در کتاب الموضوعات کہ نسخہ عقیدہ ان پیش احقر السرائر  
حاضر و موجود است ہی ذکر نمائے از احادیث مضمومہ در شان ابو بکر و قدح و جبرح ان مذکور و سرود  
ست قال المصنف وقد تركت احاديث كثيرة يروونها في فضل أبي بكر فيها صحيح للعنه  
لكنه لا يثبت منقولة ومنها ما ليس بشئ عموما زال اسمع العوام يقولون عن رسول الله  
صلی اللہ علیہ و علی آلہ وسلم انہ قال ما صبت اللہ فی صدری شیئاً الا وصیبتہ فی صدر ابی  
واذا شئت ان الحجة قبلت شبهة ابی بکر و كنت انما ابوبکر کفر سی رھان سبقتہ فلتعذر الاستغناء  
فی اشياء ما را اینکھا اثر لہ فی التصحیح و لہ فی الموضوع و لہ فائدہ فی الاطالة بمغلھن الاشياء ازین عبارت  
سر سرشارت برابر خبرت و بصارت واضح و لائح است کہ ابن الجوزی اقترای سائل اصل صاحب التدریج  
باطل و مضحک نیست کہ اولاً انرا قابل افراد بالقدح ندیدہ بر سر کمال تجوین تو بین ان رسیدہ و ثانیاً انرا  
در زمرہ تہذولات عوام کالانعام و مفتریات زرافہ طعام اغنام کہ اتیل عہر ناعق و شیعہ ہر نابق میباشند  
گنجائش نہ و وضوح بطلان دہوان ان یا قصبی المرب سائیدہ و ثالثاً انرا داخل کاوی و نامودہ کہ هیچ اثری از ان  
یافتہ نمیشود نہ در صحیح و نہ در موضوع و ازینجا نہایت مہانت و فساد و انحراف و انہاد این زور شنیع و کذب  
فطیج باید رسیدہ و اقتضاے الفصل خواری این بہت صراح باید دید را با قیادہ بمعنی کہ اطالت کلام با مبتدا  
این شہا فائدہ ندارد و این اقتراسے پر ضلال را عرضہ نہایت تطہیر و اخیال ساخته باطبار اقصای اخیال و اخیال  
ان پر واختہ و بعد از این اقوال متینہ و اجابت رزینہ ابن الجوزی اولیاسے شاہ صاحب باچارہ کار باقی نیمازد کہ  
باقرات موضوعیت این باطل مہین تن در دہند و برائے انقیاد و ادعان بطلان این بقول متبیین گردانند  
و اعجابہ شاہ صاحب از کہ کمال حروریت و عناد و شجاء و ابراد مثل حدیث مذنیۃ العلم را کہ بنای حکم و اساس مہرم  
ان بعدے متین افتادہ کہ جملہ شایطین جن و انس و لوکان بعضہم لبعض ظہیرا مسلمونی و ان مذکر و  
و حصن حصین و سید عین انرا ایا حوج و ما حوج تمامی نایزین و کل معاوین آل حضرت خاتم المرسلین صلی اللہ  
علیہ و آلہ جمیع ہم خستہ توانند ز برعم باطل خود بخوانند کہ باطل موضوع و محجول مصنوع و نامایند و برائے  
اثبات این زعم فاسد و رجم کاسد بگردانند ابن الجوزی آثار در موضوعات متک میفرماید و اصلاً اعتنا



و قول مردود و کلام مدخل مغلوط و نجم ضلالت شمول و تقوّل خرافت شمول کمال اوم اصحاب علوم  
و عقول و انصای عقل ناقدین ماثور و منقول برائے خود و خزیده بالجملة احتجاج باین افترا منقول و استنباط  
باین بهتان تبطل باطل است بوجه عدیده اول آنکه اختلاق و افتعال و تقصیم و انحلال این مقال ضلالت  
اشتمال بیدست عقل واضح و ملل محسوس زیر که محصول مفاد آن مساوات ابو بکر است با جناب سالتماب  
صلی الله علیه و آله لاطیاب در جمیع علوم انجذاب و هذا مما یقطع بطلانه کل شیخ و شاب من غیر شاک  
و کلام یتاب پس نباید که هیچ کی از متیقین و در بطلان این برشته باشد و بزرگترین چنین کلام خرافت  
التیام گونه دینی ایمان خود خراشید و دوم آنکه این تقوّل فاسد النظام دلالت بر سحر دارد و بر آنکه ابو بکر جاهل  
جملة علوم جناب سالتماب صلی الله علیه و آله و سلم بوده و این معنی نزدیک عاقلی راست نمی آید زیرا که غایت  
و ضلالت و خرق و بهالت ابو بکر از هر من الشمس و این بن الامس است و شطر کے از تفصیل آن  
در کتاب سبط السید المطاع من التسمیة و الدماجد علامه اعلی الله مقامه فی دار الکرامه سمعتم بیدین یافته  
و بر تاجر و متامل آن در کمال وضوح و ظهور میباشد که ابو بکر بسیاری از علوم دین و معارف یقین و آیات  
قرآن حسین و الفاظ کلام بوالیین مسائل شرعی و غرض جناب سید المرسلین و احکام ملت بمبار حضرت  
خاتم النبیین صلی الله علیه و آله لا کمین معلوم نبود و در مقامات بسیار و واقعاتی شمار از فقر طبعی خود  
عاجز آمده و از دیگران سوال میکرد و باین جهت که می گفت نیز پیش از پیش خطا و غلط و غار و زلل او بر  
همگنان مخفی گردیده و نهایت عجز و نادانی و تحیر و سرگردانی او در فهم کلام ربانی و در احکام ربانی محسوس  
خودش بسر حکما و ظهور و انضاج موش خرنی و افضل رسیده پس بعد از این اتباع شاه صاحب نمی تواند  
که در صدر تصدیق تقوّل باطل ما صحت الله فی صدای شیئا الا و صبیحه فی صدای بکر  
برایند و ابو بکر را جاهل جملة علوم جناب سالتماب صلی الله علیه و آله و سلم و نماینده بارالها مگر آنکه از سر کمال عجز  
درست پا چیده و عاقر نماید که بهالت ابو بکر از معارف دینی و مسائل شرعی و احکام ربانیه و آیات قرآنیه  
این کذب و زور نیست چه ما التزام می نمایم که آنچه ابو بکر نمیدانست جناب سالتماب صلی الله علیه و آله و سلم  
نیز از آن جاهل بود پس حما صاحب الله فی صدای شیئا الا و صبیحه فی صدای بکر  
بجای خود درست بوده باشد و صدور این کلام جالب ملام که ملام اس اسلام است از اولیای شاه صاحب  
مستبعد نیست زیرا که خود شاه صاحب در جواب طعن قرطاس بسبب حمایت خلیفه ثانی و حی بودن جمیع

ومن ثم الى العصر كساع البخارى الى ان كان يوم مات فرغ من وظيفة التفسير وتوجه الى مجلس الحديث  
فدخل سجدا عند بيته فضله النافذة قاعدا وجلس ينتظر الاقامة للفرصة ففرضه متوجها  
الى القبلة وذلك يوم الثلاثاء ثالث عشر شعبان سنة ثمان مائة وثلثمائة واربعة والاربعون  
بن محمد بن عبد الله الطيبي بكسر الطاء الامام المشهور العلامة في المعقول والعربية والمعاذ والبيان  
قال ابن حجر كان آية في استخراج الدقائق من القرن والسنة مقبلا على نشر العلم وتواضع احسن المعتقد شديد  
الورع على الفلاسفة والمبتدعة مظهر افضا تحفه مع استيلاءهم حينئذ شديد المحبة لله ورسوله  
كثير الحياء ملائمة لا مشغال الطلبة في العلوم الاسلامية من غير طمع بل بخدمة هم ويعينهم و  
يعير الكتب النفيسة لاهل بلدة وغيرهم من يعرف ومن لا يعرف محال من عرف منه تعظيم  
المشريعة وكان في اثرة من الارث والتجارة فلم يزل يتفقه في وسع الخيرات حتى صار في  
آخر عمره فقيرا صنف شرح الكشاف لتفسير البيان في المعاذ والبيان شرح شرح المشكاة وكان يشغل  
في التفسير من بكرة الى الظهر من ثم الى العصر الحديث الى يوم مات فانه لما فرغ من وظيفة التفسير توجه  
الى مجلس الحديث فضله النافذة وجلس ينتظر الاقامة للفرصة ففرضه متوجها الى القبلة وذلك يوم  
الثلاثاء ثالث عشر شعبان سنة ثمان مائة واربعة وسبع مائة قلت ذكر في شرحه على الكشاف انه اخذ عن  
ابي حنيفة السهمي روى طه قبيل الشرح في هذا الشرح راي البيهقي صلى الله عليه وسلم في اليوم وقد اوله  
قد حاص من الدارين فتهب منه نجسم كلك محمد بن ابي بكر بن ايوب بن سعيد بن جابر المعروف بابن قيم الجوزية  
الحنبلي تخرج صريحه بموضع بوردن اين زور غفل نموده باظهاره يعني كذا انرا جهله شسين الى اسنه وضع نموده  
انكمال سقط ان ازورجه اعتبارا بر اهل اعلام وابصار اوضح واسكار فرموده كما استتف عليه عن قريب انشاء الله  
تعالى وابن القيم ازاجار كبار واعلام عظيم القدر نزو ستمه ميباشد جلال الدين سيوطي وبغية الوعاة كنه محمد  
بن ابي بكر ايوب بن سعيد بن جابر الشمس ابن قيم الجوزية الحنبلي الشهير ولد في سابع صفر سنة احدى  
وستين وست مائة وقرء العربية على المجد القوسني وابن ابي الفتح البجلي والفقه والفرائض على ابن  
تيمية والا صلين عليه وعلى الصفي الهندي وسمع الحديث من التقي سليمان وابي بكر بن عبد الدائم  
وابي نصر بن الشيرازي وعيسى المطعم وغيرهم وصنف وناظر واجتهد وصار من الاثمة الكبار  
في التفسير والحديث والفروع والا صلين العربية وله من النصايف زاد المعاد مفتاح دار السعادة



ابوبکر

وحدیث عمر کان رسول الله علیه السلام وابی بکر یجدان وکنت کالزنجی بینهما وحدیث لثقل  
بفضل عمر عمر نوح فی قومه ما فیت وان عمر حنة مرجحات ابی بکر وحدیث ما سبقکم ابی بکر  
بکثرة صوم وکلا صلو واما سبقکم شیء ودر قر فی صدر و هذا من کلام ابی بکر عیش ازین عبارت  
ظاهرست که حدیث ما صلب انداز جمله موضوعاتیست که جمله منتسبین الی استند و فضل ابوبکر انرا وضع نموده اند  
پس محل کمال استعجاب است که شاه صاحب چگونه با اینهمه لغوی و رعایت و تشدق و شهادت که اتبع شان تجاله  
ادعای ان دارند چنین زور واضح و کذب واضح را در محل استند لای احتجاج آورند و طریق و مناج عناد و الحاح بزرگان  
باطل خارج بیابا که سیر دهند و استند که این افک شنیع و بهت فطیع موهوع و مصنوع بعض جهال و مجبول امم منحل  
زرافه اندالست که براس اظهار فضل خلیفه خویش حسنه انداز تراشیده اند و گونه دین و ایمان خود را  
بناخن مروق و عدوان خراشیده بنهم آنکه شیخ عبدالحق دهلوی حکم فیرو زابادی را بموجب عیت این انقراض  
فطیع و در شنیع مسلم داشته بتقریر و تایید ان اعلام تفتیح این تعول واضح الهوان افروخته چنانچه در شرح  
سفر السعاده در شرح عبارت فیرو زابادی که سابقا منقول شد گفته مصنف میگوید که امثال این احادیث که از اینجا  
فضل بر تمامه خلق از انبیا و غیر هم لازم آید یا سوات در رتبه با سید المرسلین صلی الله علیه و سلم مفهوم گردد و یا از  
دائر حکم عقل و عادت بیرون بود همه موضوعات انداختی ازین عبارت رستقیمه آید و باز بر تثبیت و تقریر حکم  
فیرو زابادی تخریر بر ظاهر بصیر واضح و ستیزست و لاینباتک مثل خبیر و هم آنکه محمد فاخر الک آبادی  
اعتراف نمیکند و اقرار صریح بموجب عیت این کذب ظاهر و بهت با هر نموده بمیان تمام و تقریرح الا کلام بمقابل الحق  
گرام اظهار وضع و انفعال ان فرموده بیاننش این که نظام الدین نیا بوری در غرائب القهران و تفسیر آن عا لرب خبر  
موضوع را بمعرض استدلال ذکر کرده چنانچه گفته استدلال اهل السنه با لایه علی فضلیه ابی بکر و غایه  
اتحاد و غایه صحبته و موافقه باطنه ظاهره و لاله یعتمد الرسول علیه فی مثل تلك الحاله و انه کان  
ثانی رسول الله صلی الله علیه و سلم فی الغار و فی العلم بقوله صاحب شیء فی صدری الا  
و صیبه فی صدر ابی بکر اتم و علامه نور الدین شوشتری در رساله کشف العوار فی تفسیر آیه الغار در جواب  
کلام نظام نیا بوری فرموده و لما ما ذکره من ان نظام کون ثانی انین فی العلم لهما استدل لال  
علیه بقول ما صلب فی صدری الا صیبه فی صدر ابی بکر من فضول الکلام و لا تعلق لهما الاستدلال  
من الا لایه علی فضلیه ابی بکر علی الشیخ الفاضل خاتمه محمد فی الشافعیة محمد الدین الفیر زابادی

محدث سنن ابی داؤد سفر الخدین بین دفع المیدین فی الصلاة معال الموقعین عن رب  
العالمین الکافیة والشافیة نظم الرسالة الجلیة فی الطريقة المحمدیة تفسیر الفاتحة اسماء القرآن الروح  
بیان الاستدلال علی بطلان محال السباق والنضال جلالة الفهم فی حکمة الصلوة والسلام علی  
خیر الانام معانی الادوات والمحروف بدائع الفوائد مجلدان وهو کثیر الفوائد اکثر مسائل مخوطة ما  
فی رجب سنة احدى وخمسين وسبعمائة <sup>کثیر</sup> ششم <sup>کثیر</sup> المحدثین محمد بن یعقوب بن محمد بن ابراهیم الشیرازی  
القیرونی آبادی در کتاب سفر السعادة واداءها <sup>کثیر</sup> ال <sup>کثیر</sup> الخوف و <sup>کثیر</sup> سوان <sup>کثیر</sup> ابن زور واضح و <sup>کثیر</sup> عمان واده <sup>کثیر</sup> نجات <sup>کثیر</sup> سما  
و بطلان ان <sup>کثیر</sup> فرار و <sup>کثیر</sup> ارباب <sup>کثیر</sup> اعیان <sup>کثیر</sup> بناده <sup>کثیر</sup> خواجه <sup>کثیر</sup> در قائم کتاب مذکور گفته و در باب فضائل ابی بکر صدیق رضی الله  
عنه <sup>کثیر</sup> خواجه مشهور ترست از موضوع حدیث الله تعالی یوم القیامة للناس عامه ولا بی بکر خاصة و حدیث  
ما صیبت الله فی صدری شیئا الا و صبیته فی صدر ابی بکر و حدیث کان رسول الله صلی الله  
علیه وآله وسلم اذا اشتاق الى المحبة قبل شربة و حدیث انا و ابوبکر کفرسی رهان و حدیث  
ان الله تعالی لما اختار الارواح اختار روح ابی بکر <sup>کثیر</sup> مثال <sup>کثیر</sup> این از منقریات است که بطلان ان بداهت  
عقل معلوم است انتی <sup>کثیر</sup> پس <sup>کثیر</sup> حکم <sup>کثیر</sup> چنانچه <sup>کثیر</sup> صاحب <sup>کثیر</sup> چنین <sup>کثیر</sup> خرافات <sup>کثیر</sup> ظاهره و <sup>کثیر</sup> قریه <sup>کثیر</sup> باهره <sup>کثیر</sup> که <sup>کثیر</sup> علماء و <sup>کثیر</sup> محققین  
قطعا و حتما <sup>کثیر</sup> از موضوع گفته و بطلان <sup>کثیر</sup> آنرا بداهت عقل معلوم کرده اند از حدیث مستعمده در مستند و از روایات  
اهل سنت و جماعت <sup>کثیر</sup> حسن <sup>کثیر</sup> فهم <sup>کثیر</sup> و <sup>کثیر</sup> از <sup>کثیر</sup> و <sup>کثیر</sup> بمقابل <sup>کثیر</sup> اهل حق <sup>کثیر</sup> ذکر کرده و اثبات کمال علم بر اے <sup>کثیر</sup> ان <sup>کثیر</sup> بکر  
بان نورستند ان <sup>کثیر</sup> هذا <sup>کثیر</sup> العری <sup>کثیر</sup> من <sup>کثیر</sup> افطع <sup>کثیر</sup> القطائع <sup>کثیر</sup> و <sup>کثیر</sup> اشنع <sup>کثیر</sup> الشنائع <sup>کثیر</sup> و <sup>کثیر</sup> انکر <sup>کثیر</sup> البدائع <sup>کثیر</sup> و <sup>کثیر</sup> انجر <sup>کثیر</sup> الصنائع  
مفهم <sup>کثیر</sup> آنکه <sup>کثیر</sup> طاهر <sup>کثیر</sup> گوی <sup>کثیر</sup> ان <sup>کثیر</sup> نیز <sup>کثیر</sup> مفتعل <sup>کثیر</sup> و <sup>کثیر</sup> مخول <sup>کثیر</sup> بودن <sup>کثیر</sup> این <sup>کثیر</sup> افترای <sup>کثیر</sup> قبیح <sup>کثیر</sup> تبریم <sup>کثیر</sup> صریح <sup>کثیر</sup> و <sup>کثیر</sup> واضح <sup>کثیر</sup> فرموده <sup>کثیر</sup> عن <sup>کثیر</sup> نعت <sup>کثیر</sup> موضوع  
ان <sup>کثیر</sup> از <sup>کثیر</sup> خلا <sup>کثیر</sup> نقل <sup>کثیر</sup> نموده <sup>کثیر</sup> خواجه <sup>کثیر</sup> در <sup>کثیر</sup> مذکره <sup>کثیر</sup> الموضوعات <sup>کثیر</sup> گفته <sup>کثیر</sup> فی <sup>کثیر</sup> الخلاصة <sup>کثیر</sup> ما <sup>کثیر</sup> صیبت <sup>کثیر</sup> الله <sup>کثیر</sup> فی <sup>کثیر</sup> صدری <sup>کثیر</sup> شیئا <sup>کثیر</sup> الا <sup>کثیر</sup> و  
صبیته <sup>کثیر</sup> فی <sup>کثیر</sup> صدر <sup>کثیر</sup> ابی <sup>کثیر</sup> بکر <sup>کثیر</sup> موضوع <sup>کثیر</sup> ششم <sup>کثیر</sup> آنکه <sup>کثیر</sup> لا <sup>کثیر</sup> علی <sup>کثیر</sup> تار <sup>کثیر</sup> ی <sup>کثیر</sup> نیر <sup>کثیر</sup> این <sup>کثیر</sup> اقوال <sup>کثیر</sup> مهین <sup>کثیر</sup> را <sup>کثیر</sup> باطل <sup>کثیر</sup> متبیین  
ظاهر ساخته علم کمال تجوین و توهم ان <sup>کثیر</sup> بر <sup>کثیر</sup> ناظرین <sup>کثیر</sup> متبیین <sup>کثیر</sup> افراشته <sup>کثیر</sup> خواجه <sup>کثیر</sup> در <sup>کثیر</sup> رساله <sup>کثیر</sup> موضوعات <sup>کثیر</sup> کبری  
نقل <sup>کثیر</sup> عن <sup>کثیر</sup> ابن <sup>کثیر</sup> القیم <sup>کثیر</sup> گفته <sup>کثیر</sup> و <sup>کثیر</sup> مما <sup>کثیر</sup> وضعه <sup>کثیر</sup> جملة <sup>کثیر</sup> المنتسبین <sup>کثیر</sup> الی <sup>کثیر</sup> السنة  
فی <sup>کثیر</sup> فضل <sup>کثیر</sup> الصدیق <sup>کثیر</sup> حدیث <sup>کثیر</sup> ان <sup>کثیر</sup> الله <sup>کثیر</sup> یغلب <sup>کثیر</sup> للناس <sup>کثیر</sup> عامه <sup>کثیر</sup> یوم <sup>کثیر</sup> القیامة <sup>کثیر</sup> ولا <sup>کثیر</sup> بی <sup>کثیر</sup> بکر <sup>کثیر</sup> خاصة <sup>کثیر</sup> و حدیث  
ما <sup>کثیر</sup> صیبت <sup>کثیر</sup> الله <sup>کثیر</sup> فی <sup>کثیر</sup> صدری <sup>کثیر</sup> شیئا <sup>کثیر</sup> الا <sup>کثیر</sup> صبیته <sup>کثیر</sup> فی <sup>کثیر</sup> صدر <sup>کثیر</sup> ابی <sup>کثیر</sup> بکر <sup>کثیر</sup> و حدیث <sup>کثیر</sup> کان <sup>کثیر</sup> اذا <sup>کثیر</sup> اشتاق <sup>کثیر</sup> الی <sup>کثیر</sup> المحبة <sup>کثیر</sup> قبل  
شربة <sup>کثیر</sup> ابی <sup>کثیر</sup> بکر <sup>کثیر</sup> و حدیث <sup>کثیر</sup> انا <sup>کثیر</sup> و <sup>کثیر</sup> ابوبکر <sup>کثیر</sup> کفرسی <sup>کثیر</sup> رهان <sup>کثیر</sup> و حدیث <sup>کثیر</sup> ان <sup>کثیر</sup> الله <sup>کثیر</sup> لما <sup>کثیر</sup> اختار <sup>کثیر</sup> الارواح <sup>کثیر</sup> اختار <sup>کثیر</sup> روح <sup>کثیر</sup> ابی <sup>کثیر</sup> بکر

نسبة ابی بکر

مسئله عقلی و فضا محلی که بحال بر اختلاف مخاطب لکمال اوج احتجاج و دست لال او باین کذب و افعال حائز  
و توجیه میشود و خود بر ظاهر مبرضت و حدیث عاده ندارد اما آنچه فاخر الیه آبادی بزعم مابل خود را ملحق تشبیح  
و تشبیه است و انما طاهرین سلام الله علیهم جمعین را با جناب ختم المرسلین علیه و آله آلاف الصلوة من الملک  
الحق البین در علم شنیع و فطیع و تبه پس ناشی از عدم عرفان و فقدان ایقان است و باب مراتب الملبیت علیهم السلام  
و مودون است از قلت عشره و اطلاق بر اخبار صحیح و احادیث مرکه خود جناب السالط صلی الله علیه و آله و سلم  
و لا بر حد مرکه حدیث و اخبار و لفظه اقول و آثار آنجناب این امر از اوضاع و احوال است و این است و دلایل  
موفوره و بر این غیر محصوره آن در کتب الملحق موجود و مرسوم باشد و در ضمن مویات  
حدیث مدینه العلم دیدی و بسیاری از ان شاء الله تعالی را بعد خواهی شنید و آنچه غریب بر طرف نیست که فخر  
الله آبادی بعد این همه زور و شور و توهم و تحجین این کذب و زور و دعائے صحت آن بطریق کشف که بر فرض  
تحقق آن یقیناً از قبیل کشف شیطانی خواهد بود و بعض کبرای عارفین خود نسبت نموده و بعض تاویلات باره  
و تسویلات شاره برای دعوائے فاسده و هفوه کاسده او تیار کرده و تخفیف بجهت الله تعالی تمام کلام فاسد  
او را در کتاب العضب التبار که بحاجه رة التحقيق تالیف نموده تمام تفصیل تمام منقوض و مروض ساخته  
نیز در کتاب شوارق النبوء باطلات توهمی فساد و تحجین آن بچیز مراد الاحلال و دلایح و محمد فاخر از حدیثین و از مشهور  
اکابر علماء مشایخ کبار سنی و ده مکتوبه صیقل حاصل در آنجا النبلاء گفته شیخ محمد فاخر متخلص بر این شیخ محمد مجیدی  
المعروف بشاه خب الله الی ابی العباسی ترجمه ایشان نیز از در سر و آزاد با بیعبارت نوشته اند صاحب صفات ضحیه  
و مناقب سنیه اساس محکم ما رج علیا قیاس منتهج ولایت کبری میزان عدل نقضیات بر ثان نقد عقیدت  
تشرع بدرج کمال داشت و همیشه همت بتجلیل قسط است و بدین میگزاشت بسیار گشاده و دست شکفته  
پیشانی بود و منقوح و ضحیه میساخت یگان و بیگانه را با احسان بیدریغ بنیواخت اکثر اوقات در سفر گذرانید و در  
جمع سفار جمعی کثیر از انبائے سبیل با وی پیوستند شیخ از او کلمات و ملبوسات خبر میبرد و  
ما و امیکه عامه و نقلاطها هم هم غیر سید خود با کل تنهایی پرداخت از عنفوان شوخیزمت و الدامه مجبور بود که  
خوشی و محله بر تکریم و تکریم تعلیمی مرتب گذرانید و بر صدر استادی نشست و در سفر حجاز نیز طراز علم شد  
از مولانا استادنا شیخ محمد حیات علی سند نمود و جوهر فهم و ذکا و اویس عالی افتاده بود و در مقام غامضه علمی  
تمام می رسید و بعد از شیخ محمد افضل او را در صغیر من مریض است و تربیت حواله شیخ محمد مجیدی کرد و ظل

صاحب القاموس فی اللغة قد ذکر فی خاتمہ کتابہ المشہور الموسوم بحرف السعاده ان ہذا  
 الحدیث وغیرہ تماروی فی شان ابی بکر من اشہر الموضوعات والمفتریات المعلوم بطلانہا ببدلۃ  
 العقل المحض محمد فخر الدادی در درۃ التحقیق فی نفرة الصدیق بحاج کلام علامہ شوشتری کتبہ واما خامسا فلا  
 الحدیث الذی اوردہ دلیلا علی الثاویۃ فی العلم فیض ایضا بحمد اللہ تعالیٰ اعرفہ من الموضوعات صحیحہ  
 غیر واحد من ایچھا بینہ <sup>بیشا ابی الشافعی</sup> النقائت وددت العلمۃ المستدل لہ یحتج بہ واسطہ ہذا الثاویۃ من  
 نقصد الکلام لضعف الاحتجاج وایہامہ سوء الادب <sup>یعنی الشافعی ابی بکر</sup> ہل یكون احدا ثانیاً لرسول اللہ صلی اللہ علیہ  
 وسلم فی العلم نبیا کان اولیا هذا داب من الاخلاق <sup>یعنی الفخر الرازی</sup> من اللدیر ومن لا یعرف مقام سید المرسلین  
 صلی اللہ علیہ وسلم کما یدکرہ الشیعہ فی فضائل ائمۃ اہل البیت سلام اللہ علیہم عفا اللہ تعالیٰ عنہا  
 عن العلمۃ عن سائر ما اجترعہ مثل جرعتہ فاللہ تعالیٰ ورسولہ صلی اللہ علیہ وسلم والائمۃ رضی اللہ تعالیٰ  
 عنہم براء عن مثال ہذا الاطرائف واللہ حدیث الامام المہم ام رحمہ اللہ تعالیٰ حجت لہ یدکرہ ہذا  
 الثاویۃ کما یظہر من عبارۃ التفسیر الکبیر ومن سابقا ازین عبارت واضح واکتشاف است کہ فخر الدادی  
 بحاج علامہ شوشتری طاب ثراہ خیال درست پایہ شدہ کہ چارہ جز اعتراف بوضوئیت ابن زور شنیع ندیدہ  
 درست از تائید و تشدید آن کشیدہ بر سر کمال توہین و تحقیر ان رسیدہ بلی پیر وادی ابطال و اخلال آن گردید  
 چنانچہ لا اعترف صریح فرمودہ باینکہ ما ین حدیث را از موضوعات میدانیم و برین مطلب کہ الہی نیز بجا آورد  
 و ثانیاً افادہ نمودہ کہ غیر واحد از جہازہ نقائت بوضع انجیش تصریح کردہ اند و ثانیاً از کمال توہین آن ذکر کردہ کہ  
 کاش نیا بوری بان احتجاج نمیکرد و راتبعا افادہ کردہ کہ احتجاج مینا بوری بلین حایت و ثاویۃ ابوبکر  
 باجناب رسالت ماب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و علم نتعین است و خامسا افادہ نمودہ کہ اثبات ثاویۃ  
 ابی بکر باجناب رسالت ماب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم باحدیث موہم سوء ادب است و ادعا آن داب کسی است  
 کہ از دین بہرہ ندارد و مقام جناب رسالت ماب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم را نیست شناسد و سادسا دعا کردہ کہ  
 حق تعالیٰ از نیا بوری و سائر کسائی کہ مثل او جرأت کردہ باشند عفو فرماید و از بیخانیہ کمال قبیح است و این  
 فقرے صریح الاتحاد و واضح و لایح میشود و سابقا افادہ نمودہ کہ خدا و رسول و ابوبکر از امثالین لطرات  
 بری ہستند و از بیخانیہ پے کمال فسادین زور میجو میتوان برد و ثامنا بر عدم ذکر رازی ثاویۃ مستفادہ  
 ان خبر ماصب اللہ اطہار کمال سرور آغاز ہذا و او نہایت تقبیح و تفضیح ان دادہ و ازین افادات متینہ و اعترافا



که منتهای آید بعد عبور ریای نریا بجای سرسام او اعراض شد و پس از وصول بر مایه یو بجای قوت گرفت  
 یازدهم و پنجم روز یکشنبه وقت اشرق سده اربع و ستین و مائده الف جان عزیز را در راه بیت الله دست  
 تاریخ ولادت او که در سده عشرین و مائده الف واقع شد خوش شید است و تاریخ انتقال از دال خوش شید عمرش  
 چهل و چهار سال در حالت مرض و صیت کرد که در کتاب تاریخ بر مایه یو خوش شید عبداللطیف قدس سره در کمال تشرع  
 بودند و بر مرقه مبارک ایشان بدعتهای اهل زمان بعمل نمی آید مراد جوارشان در فن سازند موافق وصیت بعمل  
 آوردند و سر تا که این چنین صاحب کمال در ایام شباب ازین عالم رحلت کرد و داغ مفارقت بر دل یاران  
 گذاشت سپهر دوار اگر عمر ما چرخ زند مشکل که چنین ذات قدسی صفات بجزرساند قول مرزا جانجامان است که بسیار  
 از کبرای دین بر شایسته بودم و پنجاه سال یک شخص که عبارت از شیخ محمد فاخر باشد موافق کتاب و سنت یافتیم  
 و نیز قول میرزا است که بسیار یک کمال بر خودم افتد که نزد شیخ محمد فاخر از ان شدم هیچ با اتفاق نهیقا و یعنی مرزا  
 خلافت وضع نمود ملاقات شیخ محمد فاخر اکثر سید شیخ محمد فاخر صاحب دیوان است این چند بیت از انجا فراموش شده  
 به باغ عاشقی از سیوه و گل نیست سامان به کم نایابم و در کس افدای چشم گیران به ولده آئینه باصفای  
 رخت رو گرفته است به کل پیش آن دهن و دهن بگو گرفته است به ولده دارم دلی که بر دم تنیج است راه او به  
 شرکان چشم یلید بود سیر گاه او ولده بر میان بر زده و امان ز کجای آئی به مرجار لیشکار دل مای آئی به  
 ولده حب دنیا میفرید خاطر آفریده بایه گوشمالی می دهد و باده شیر مرده را به ولده مرا از اند و رفت نفس  
 روشن شده یعنی به که اقبال جهان در دم زدن ادا بر میگردد به ولده که کنگه گور پرستان زیارت زاهد به  
 که زیر گنبد دستا زنده و گویست به ولده تا پیر و چار یا را اختیار نه از حلال وصول دین خبر دار نه به و طبع تو این  
 چهار عنصر با هم تامل است با اعتدال بیمار نه به نهی کلام آزاد قدس سره فی سرو آزاد محرم سلطو گوید شیخ محمد فاخر اگر چه  
 در جمیع فنون تمام علوم بدیع پیدا داشت و علم سبقت بر سابقین می افراشت لیکن علم حدیث بروی بحدیث غالب  
 آمده که گویا غیر از ان شایسته است غالب تصانیف او در انصار سنت و مختار اهل حدیث و در پیودت و اهل  
 اوست منها قره العین فی اثبات دفع المیدین و منها انظم عبادات سفر السعاده و منها رساله بختیه  
 در عقائد حدیثیه و منها شئونی در تعریف علم حدیث و لایان شمول و ایدیم علوم بضماین تعلیم حدیث بر اساس و  
 تفصیل سنت بر بدعت و نهی از علم کلام و معقولات و جزایست و مع ذلک قانون شاعری را از دست نداده  
 و همین مطالب انجمن بلند پروازی میکند و صید معانی بیگانه میفرماید که عقل حیرانت و قیاس پریشان بستی چند

پدید بر گوار تر بیتها یافت و مجاز و مخلص گردید و بعد از تحال والد جان نشین شد و در سنه تسع و اربعین بعد از وفات  
 عازم حرمین شریفین شد و در سنه شصتین باین جملات فائز گشت در همین سال راقم الحروف احرام بیت المقدس  
 و سفر دریا با انجام رسانیده بجهه نازل شد از صبه با اتفاق بکله رسیدیم و دیده نیاز پرستان رب العزت و الیم مشارالیه  
 اوائل الحیدی و مخسین بر جبار سے که راقم الحروف رفته بود بوطن برگشت و در سنه اربع و خمسین کرت ثانی عزم  
 حرمین شریفین مصمم ساخت و رخت کوچ از الہ آباد بر لب در سنه شصت و خمسین در کشتی نشست ناگاه در آن  
 بحر پر شور جبارات قوم مہمہ دکن کہ از چندے بندر بمبئی را کہ از دست فرنگیان انترع نمودہ و دریا قطع شعلہ  
 ساخته اند نمودار شد بفرب توپہا آتش حرب اشغال گرفت و جبار از قابض گردیدند و جبار با امتناع و مسلکین فتنہ  
 بہ بندہ بمبئی بردند و بحال شیخ محمد فاخر انقدر رحم کردند کہ سواری از جانب خود دادہ بسورت رسانیدند و شمشاد و باب  
 ایشان را رخصت و ق کتب ہمہ ملتصرف آوردند شیخ بانظار موسم جہاز در سورت توقف کرد و در ماہ صفر سنہ  
 و خمسین و مائتہ و الف بر جہاز عازم گردید قضا را جہاز تباہ شد و کینا بر بندر محار سید شیخ چند ماہ رہند بخار  
 اقامت کرد و در موسم شتی متوجہ بکله معطلہ گردید ببت دوم رمضان سنہ ست و خمسین بحرم اتم حاصل شد و ہم  
 درین سال حج روز جمعہ کہ از اد عرف حج اگر گویند دریافت و در سنہ تسع و خمسین بایہندوستان عطش عثمان  
 نمود و در حمادی الاولی سال مذکور از بندر سورت روانہ پیشتر گردید برادر میر محمد یوسف قلمی نمود کہ شیخ محمد فاخر  
 در رجب سنہ تسع و خمسین بٹا ہجمان آباد تشریف آوردند میرزا جاجا نجاران منظر از ملاقات ایشان بسیار منقطع  
 شدند و با ہم صحبتہا گذشت انتہی فیج کیال در آکا اباد ماہ در ماہ شوال سنہ ستین و مائتہ و الف از راہ بنگالہ  
 عازم دریای محیط شد کہ از انجا در جہاز نشستہ سرے بحرین کشد در عظیم آباد و پٹنہ و مرشد آباد و دیگر امصار  
 سر راہ حکام خدمتہا بتقدیر رسانیدند از بندر بمبئی بر جہاز نشست قضا را مسافت چند روزہ قطع کردہ چونے از جہاز  
 شکست سہ ماہ جہاز در دریا تباہ ماند از الامر موضع جات گام کہ منتحاسے دریائے شرقی عمل باد شباہ  
 ہندست از جہاز فرو آمد و بجلت موسم پریشکال سہ جہا ماہ در چاٹ گام گذرانیدہ از راہی کہ رفته بود بالہ آباد ببت  
 درین مرتبہ ہم نیز حکام سر راہ مذکور اوان گذرانیدند تقریب دو ماہ در آکا اباد ماندہ مقصد شاہجہان آباد کرد و  
 ببت و پنجم رمضان سنہ شصتین و ستین واصل ان شہر شد و چندے باقامت انجا پرداخت و باز نطق بہت  
 بزیار حرمین شریفین ببت و محض بارادہ ملاقات راقم الحروف اول مقصد دکن کرد و غرہ شعبان سنہ ستین و ستین  
 از شاہجہان آباد روانہ شدہ پنجم و ششم سال مذکور بر بلانپور رسید فلک ناقوان ہین نصت مذاکہ برویت یکدیگر

باب سرسراب ناک: این قسم شعار ارباب بلکه جواهر شاه واروس هم بسیارست در کتاب جنبه در خاتمه اش  
 قدری معتدیه از آن نوشته ایم من شاء فلیرجع الیه فقیر حضرت ایشان را یکبار در خواب دید که در مکانی نصفاً  
 در لباسی میا یکمال رغبتی و لطافت خواب شیرین خیره از آن و این خفتند چنانکه عروسی خواب یکبار از آنجا که افت  
 حاضر با ایشان حاصلست دیدن این خواب موجب سرت بسیار شد از حقیقتی امیدوارم که چنانکه در خواب کجا  
 کرده در بیداری هم عالم تزلزل در جنة الفردوس اجتماع میانی خشنود اند علی ذلک قدیر و بالاجابة جدیدی زار را  
 دو فرزند گرامی بود یکی شاه قطب الدین که در مکه خطبه سنه سبع یا ثمان و ثمانین و مائة الف بر محنت حق پیوست  
 دیگر شاه محمد اجمیل که در ساله ای بلده الک باد بود دائره ایشان شهرست قوفی سنه ست و ثلثین و  
 مائین و الف الهی کلام الله استلها حضرت الانحاف و عظمت مرتبت جلالت نزلت محمد خیرتر و سید جلاله و کلام  
 حمید علی بنی کلام او را تعظیم تمام یاد کرده و روایت مذکوره در رساله احتجاج نموده چنانچه در رساله اول  
 ششم کلام گفته القصه معارضه و امن یصلی بالتاس روایت صاحب استیعاب و تفریح بنام صدیق که در  
 روایت ابو داود و از عبد الله بن زمره در قرة العینین بفضیل اشخین و رساله الفرقه الصدیق لمولانا احمد فاخر قدس  
 و مانند آن مرویست و قبل ازین درین اوراق و ارد کرده ام و امروا حدیث انتقی یا زید و حکم لکنه قائمی القضاة محمد  
 بن علی الشوکانی که از افاضه منقذین کبار و افاضه محققین اخبار نزد سنیست این زور مخول و کتب مجعوله را از روی  
 شمرده و از صاحب خلاصه حکم بوضع آن صراط نفل کرده چنانچه در فوائده مجموعه فی الاحادیث الموضوعة گفته حدیث  
 ماصب الله فی صدری الا و صیبه فی صدری بکر ذکره صاحب الخلاصة و قال موضوع شیاع  
 و از او هم آنکه حسب افاده خود مخاطب ایشان کمال و بن و چون این افترا و بهتان بر اصحاب البصا و اعیان  
 واضح و عیانست بایشان اینکه شاہ صاحب در باب المطلاعین همین کتاب تحفه افاده فرموده اند که حدیث بی سند  
 نزد اهل سنت شترنیست سبابت کما صلا گوش بان نمیکند انتقی و این فراموشی صریح بجای مهملست که هیچ  
 برای آن ولو که موضوعی بکدامی شود چنانچه بمعنی برناط عبارات سابقه ابن الجوزی و متنازل دیگر عبارات باطن  
 لا محنت و محمد الله تعالی عدم وجدان سکک برای این زور متقل امریست که در آن حاجت استناد و کلام  
 احدی نیست هر کسی که دعوی آن داشته باشد بسم الله سندے برای آن اگر کتب سلاف خود برآورد و برگاه یز  
 شد که سند برای آنست و موضوع هم باشد پید نیست ظاهر گوید که حرفه مخاطب این خبر باطل نزد سنیست مگر مهابرت اصلا  
 باین گوش نمیکند پس محال عجب که چگونه خود بخاطر این شترنیست مهابرت برآورد و خواسته است مانند و بمطاف و غار بآن

از دیوانش چیده در اینجا نوشته می آید بقول مصطفی زائر از اسے دیگران مانند من شہود یا رابع گردان  
اغیار عاشق را یہ ولہ سے سرور خاطر احباب ناثر از ارمیہ سے منور تفرج بلع محذات تنہا یہ ولہ سے  
زائر از اسے قوم مرانیت بہرہ سے علم حدیث کرد خود بخوبی ہر را یہ ولہ سے زائر از کثکول اہل اسے نتوان لقمہ  
خورد یہ بر سر خوان رسول اللہ مہانیم ما یہ ولہ سے جز شرعہ سنت سرور جانب جنت یہ زائر کجای رای برد اہل  
جہان را ولہ سے از احادیث رسول آوردہ ام سار دین یہ نیست غیر از گوہر شہوار درد دکان ما یہ ولہ دی زائر  
بحدیث و رخ یاران سواری یہ نیست ہر کہ بود از قلم تقدیرست یہ ولہ جز منتش نمادہ رہہ در رسم قال وقیل  
زائر تمام دفتر بعت دریدہ است یہ ولہ وہ کہ سنت شد و بعت بجان زائر ماندہ دانہ رفت و حسن و خاشاک  
بخورن باقیست یہ ولہ زائر کہ یارش بہر از سنت ہی است یہ محتاج اعتقاد و علم کلام نیست یہ ولہ زائر ان گوش شکای جہنمین یہ  
ای سید رسل گہر کا لعل است یہ ولہ خط وافر از سنت سرور دار یہ زائرین قوت یارن کجای جہنمیت ولہ حسن حد  
زائر بود با علم حدیث یہ گرم زخون شہادت بود گر کیا سرخ یہ ولہ زائر جہنم از کشمکش نہہ تقلید سلطان رسل  
اگر سر ما داشته باشد یہ ولہ زائر چاہل ای نہ بچہ سر از حدیث یہ کار این دیوانہا فرزند نتوانست کرد یہ  
ولہ منی و ہند اطباء و اسے درد گناہ یہ بجا کہ سنت اگر میروی شفا باشد یہ ولہ زائر مہم علم عمل و زحمت  
سنت یہ بیچارہ جزین خانہ دگر بچ نہارد یہ ولہ ہمین بود بدل زائر از انتہا سید کہ دستگیر موقوف انتقال شود  
ولہ زائر بار بلع جمال پری رخاں باشاہ حدیث یرا بخندند ولہ بقول و فعل کسان کے نظر کند زائر یہ  
کسیکہ دفتر سنت تواند مالک کرد یہ ولہ سے زحط لالہ خان شد فراغت زائر یہ ولہ بخط حدیث اقتدار پیدا کرد  
ولہ زائر سنت لہی کہم زائر یہ بلب این نام الفقی دارد ولہ خاگواہ کہ زائر جسبہ اسے نکرد یہ ولہ تار کہ  
منون نمیتواند شدہ ولہ برور حشر بہر سند زائر از اراہمین حدیث در اینجا بکار آید ولہ عقد از قون  
و حدیث وردہ ام زائر یہ مراد خاطر از رای یاران نمی آید یہ ولہ زائر زجر سنت سرور گرفتہ آب یہین گوہر خات ہر  
نمیشود ولہ کی شود سنت پذیرا بل ای یہ زائر از خیر البش منون بود یہ ولہ اہل بدعت رای ہلاکت و ہلاکت  
دیدہ اند یہ زائر از سنت نماید حاصل ایمانی کہ ولہ حدیث ست جہنم گران ما یہ زائر یہ توان شد خریدار با نقد  
جانشن یہ ولہ زائر یہ قوم نشہ نور ظلمت زائر یہ بیابا کہ بعلم حدیث چاہہ کینم ولہ زائر از اسے شہم ناکارہ  
از احادیث بکار سے برسم یہ ولہ زائر نجات خواہی ایمن عشق سر کن یہ از دیگران بریدن و از مصطفی شہید  
ولہ غم جوہری سنت کشف تاجہای زائر یہ راہم آتشی در دفتر انبار باستی یہ ولہ زائر بحدیث بگذر از اسے

و دل داده آن شدند که در قریح و جری این چنین خبر شنید و حدیث موطا دست بان انداخته خود را عرض تیره و تیره پیش  
 و تائب ساخته اند پس متبیین گردید که حضرت شان در مناظره الهی کرم هرگز و بسوئے تحقیق و انصاف  
 نمی آرد و همت و الاهت خود را در امام برادر و اعتساف بر می گمارند و باکی از نهافت تناقض و تناقض و تناقض  
 هم ندارند و جمله این امور را در احوال حق نصیح و نصرت باطل فضیح و سهل و آسان می شمارند سووم آنکه از عباد  
 علامه فیروز آبادی بکمال وضوح ظاهر شده که این خیریت بیدارست عقل موضوع است پس معلوم گردید که شا  
 صاحب که قصد حق ان میفرمایند و بوسیله ان اثبات فضیلت امام خود میخوانند قطع نظر از صفات عالیله  
 افضل الهی بنمید عقل و فرست هم متعصب میباشد و از راه نهایت کیست خاک نالت و صناعت بر سر فطایما  
 کبار میباشد چهارم آنکه از افاده علامه ابن القیم واضح شده که این بهتان شنیع موضوع به جبال متبیین  
 الی استنسی باشد پس ثابت شد که شاه صاحب در احتجاج و استدلال باین افتراء بین الاصحاح اقتصاف اجمال  
 اندال و تبلیغ اغماض خلل پیش گرفته اند و این چنین تعدیه نشان در زمره علما و محققین و نظم شان در سلک محدثین  
 مستفیدین کما هو اب اکثر المتنبین عین جور صریح و ظلم قبیح است پنجسم آنکه از نص ابن الجوزی واضح شد که این  
 حدیث از ان قبیل است که عوام از زبان دارند و اثری از ان در صحیح و موضوع مشاهده و مری نمیشود و شایست  
 شد که گوشتفدین شا صاحب حضرت شان را بعرض برین رسانند و سختی انواع تحجیل و تعظیم گردانند لیکن  
 هنوز ذات با برکات شان بوجه صد و اینگونه باطیل و خر غبلات و لغوه با مثال این الضایل و تورات در زمره  
 عوام کالاف نام داخل و این زرافت سر سر خرافت را بوجود نامسعود شان زیب و زینت تمام حاصل است  
 قول و مثل لوکان بعدی نیست لکان عمر اقول نزد ارباب صحت نظر و اصحاب سلامت لیس و نقاد حدیث  
 و اثر و جهاند زوایت و خبر این کذب سر سر نذر و این زور سر را بغیر محض افتعال بی غرض و بکل افتراء  
 بی اثر بر خاب سید البشر صلی الله علیه و آله ماطلع القم میباشد و بوجه عدیده و باین سدیله خیر و ضرر و فساد و غیر  
 احتجاج و استدلال باین سمر قائد الی سقر متبیین و مختبر میشود اول آنکه مجمع علیه اهل اسلام و ایمان است  
 که حضرت عمر تا زمان دراز علی الاعلان در عبادت او شان و شریک بجدای جهان و کفر با بزرگ جهان  
 و جوجو خالق منان محمطی مرکب زلف و عدوان و راکب غوارب یعنی و نشان مانده و این امر از غایت شهرت  
 و تواتر حاجت باستانا و کسب شهادت و در و حضرت المهدت و لوبالغ اقصای مراتب عناد و دلداد و باشند انکار  
 این مطلب نمیتوان کرد و هرگاه که حضرت شریف و لوفی شطرنج زبان و برهمین الاوان با اتفاق فریقین ثابت شد متحیل

تقلید الکتبه المحل الادب و اتقاء الاثر من تحتها کلاب الحواب خوشتن را در لبادی زلل و غماره ملک و بوارتقا  
و تبار انداختند و بجای آنکه صلابان گوش نگه داشتند از اسمع دل شنیدند بلکه بنیز جرات و جسارت کنز قابل احتیاج  
و استدلال بمقابل اهل حق اقبال دیدند سه ماه گذشت و یاسعد اکابیل بالجملة ازین بیان مناعت و قناعت  
کمال و حسن و بطلان این افترائے عظیم العدوان و اصرار و ظاهر گردید علاوه بران بر عاقل بصیر و متامل خیر  
بالخصوص فوائد عدیده بحد تبیین ظهور رسید اول آنکه واضح گردید که اهل سنت اصلا و لیلی متین از احادیث  
خیر المرسلین صلی الله علیه و آله الطاهیرین بر انصاف خالفند اول بعلم نذرند و از احادیث موضوعه خویش هم اثبات  
ان نمیتوانند نمود و از آنکه بر این خرافات عوام و بهفوات جهال التمام که در احادیث موضوعه هم یافته نمیشود و نوبت  
غیر رسید و مصداق الغریقی یثبث بکل خشیش ظاهر نمیدید و جناب شاه صاحب باوصف کمال الطالع و  
طول باع و جامعیت منقول و معقول و امامت و محمدویت قروم فحول که حسب ادعای معتقدین شایع حاصل بقا  
از احتیاج جان باری است مانند و بیکر این خرافت سر سر سخافت و اوج فصاحت خودی و او را آخر کلام مقام بهتر از  
مقابل خصام است که براس آن این احادیث را منقوشته اند و برای کلام و رساله ابراهیم گذارنده ذکر ان غیر  
و بالوات این بهفوات دست می آید فانه لا عطر بعد عروس ولا عجب بعد دوس و ووم آنکه از کلام ابن الجوزی  
واضحست که او این خبر باطل را نقل عاقل از احض موضوعات و از دل مفتریات و ساخته و افتقار احتفال بپوین  
و ابطال و اطالت مقال بذکر شباه و امثال آن پسند نفرموده و این افتاده ابن الجوزی با تحقیق هیچ کی از  
معتقدین و معاصرین و متاخرین از ابن الجوزی مخالفت ندارد بلکه بسیاری از نقاد احادیث و آثار و جهانین  
رحمات و اخبار در توهمین و بهجین این افترائے آشکار ساعدت و موافقت و مساعدت و مطابقت  
و معاضدت او اختیار نموده اند و تعجب و اعتراض هیچ کسی ولو بمراتب طبقات کثیره از ابن الجوزی فرور  
بوده باشد برین کلام او منقول نشده و شاه صاحب باوصف این معنی نظر بجلا مش نه انداختند و فریه منخو  
ما صت الله را صحیح به ساختند و جرات و جسارت ابن الجوزی در باب حدیث مدینه العلم باوصفیکه مخالفت  
بسیاری از اکابر متقدمین و اسلاف و اساطین میرزین با انصاف نیست که ابن الجوزی بخاکیاے شان  
هم غیر سدی باشد و افتادات جماعات متعدده و زرافات متبده کملای عالی مقدار و نبلائی کبار سنی که بعد  
از ابن الجوزی گذشته اند نیز قطعا موهمین است و غیر واحد از آنها و عظام و حفاظ فحاش شان بجرأت و در پی تعجب  
و نقض و تبهم و روض کلام نے نظام او افتاده و او تحقیق و متیقن داده اند لیکر بخاطب عظیم الغر خاں و فریت





گروید که جناب رسان تمام صلی الله علیه و آله وسلم چنین کلام در حق او ارشاد فرموده تجویز نبوت برای او فرموده  
 باشد چرا جماعی اهل اسلام است که کفر مانع قابلیت نبوت است و مسبق با کفر بنی نمیتواند شد و دلالت این خبر  
 مفصل بر تجویز نبوت برای حضرت عمر بر چند بنایت ظاهر و واضح است لیکن بخیاال اینکه مباد بعضی حضرات باده  
 وجود او از ان پیش گیرند ترسند که در تعلق او با عطل بر قوم مینمایم پس باید دانست که اولاً حضرات اهل سنت  
 این حدیث موضوع را در فضائل حلیفه ثانی نقل کرده اند و این معنی دلیل واضحی است بر آنکه از بنی است مصنفه فضل تجویز  
 نبوت را است نشان میدهد و این حدیث بر سه مرتبه در این فضائل و مناقب حضرت نشان رسیده و از آنجا  
 طبعی یکس از خوف خدا نه بهار عمری گردیده و مصرح شده اینکه عمر در الهام بدربار انبیا رسیده بود و گویا جناب رسان تمام  
 صلی الله علیه و آله وسلم العیاذ بالله در نبوت عمر تردد و استند و خبر مفصل لوکان بعد از بنی لکان عمر الخطاب  
 را به این معنی فرموده چنانچه ملا علی قاری در مرقاة شرح مشکوٰۃ و شرح حدیث البهره لفقہ کان فی کتب  
 من الامم محدثون فان یلک من ائمتہ احد فانه عمر گفته قال الطیبه هذا الشرط من اساقی الکثیر  
 ان کنت علمت لک فوقی حقی و عالمی انک و بعد بنیل فی کلامه انک طیک فی الحرح و من  
 الحق فعل من له شک فی الاستحقاق مع وضوح و المجد بالحدث الملهم للمبالغ فی الذی  
 انفی الدرجة الانبیاء فی الالهام فالمعنی لفقہ کان فیما قبلکم من الهم انبیاء یلهمون قبل  
 الملاء الاعلی فان یلک فی معنی احد هذا سانه هو عمر جعله لافطاع و فیه و فقهه علی قرآنه  
 و هذا کان ترد فی انه هل هو بنی ام لا فاستعمل ان فی ذلک ما ورد فی الفصل الثانی لوکان بعد از  
 بنی لکان عمر الخطاب و بنی هذا الحدیث بمنزله ان علی سبیل القرض و التقدیر کما  
 قول عمر رضی الله عنه نعم العبد صعب و لیس فی الله یعصه و ثالثاً شیخ احمد سرسندی که  
 معروف به مجدد الفتن است مکاتیب خود و نقاب حیا از رخ برافکنده آفوده نموده باینکه شیخین از بزرگی و  
 کلا فی معاذ الله در انبیا مع و دانه و بفضائل انبیا مخوف و بهین خبر باطل لوکان بعدی بنی لکان  
 عمر احتجاج کرده چنانچه در مکتوب و دیرت و پنجاه و یکم که بنام محمد شرف نوشته گوید در نظایر حقیر حضرت  
 شیخین را در این جمیع معایب شان علوه است و در جبهه مذکور گویا هیچ احدی مشارکت نداند حضرت صدیق  
 ابی بکر پیغمبر علیه السلام و التسلیمات گوینا هم خانه است اگر تفاوت است بعلا و سف است و  
 حضرت فاروق علی بن ابی طالب و اولادش شرفند و سایر صحابه کرام با الله و ربه علیهم

ففی اثباته له نوع تردد ولو قرنا هذا الدلیل بانه لو کان بعده علیه السلام بنی لکان هو خیر امر غیره  
وان عمر وحده صالح لنیل التیق علی تقدیر عدم ستمه ما یلزم ان ینکون عمر افضل من ابی بکر و  
التخصیص یجوز بالتخصیص چهارم آنکه سابقا دانستی که علامه فیروز آبادی حدیث ان الله یجلی  
یوم القيمة للناس عامه ولا بی بکرو خاصه و حدیث ما صب الله فی صدری شیئا الا وصبته فی صدر  
ابی بکر <sup>عنه</sup> رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اشتد الیحب قبل شیبته ابوبکر و شدة انا و ابوبکر کفر سی رها ان و  
حدیث ان الله لما اخذ الاواح اخذ روح حابی بکری و امثال انرا از مغربانی و انموده که بطلان آن سبب است  
عقل معلوم است و برابر ابی بصیرت و قدرت در نهایت ظهور می باشد که خبر مفصل لو کان بعدی بی لکان  
عمر اعظم و اطهر است از بن اخبار مجموع که فیروز آبادی متوهمین و متحجین ان پر داخه و هرگاه حال بر چنین منوال باشد  
بطلان این خبر شریع الاولی بر است عقل ثابت شود بدو و هر وجهی که ولیای فیروز آبادی بر است تنویر دعوی  
آن تخویر در باب بر است بطلان این اکاذیب بر تر ویر بیان خوانند کرد بهتر از آن و کم از کم مثل آن در تقریر بطلان  
این زور استجن خیر نیز جاری خواهد شد پیغم آنکه بن خبر مصنف و حدیث وضع بکفایت سند نیز مجروح و مقفوح  
و مردود و مطروح است و هر چند این مطلب بر ما بر بن علم احادیث و اخبار و ناقین فنی و آیات و آثار در  
حجاب خفا و استتار نیست لیکن انما للیج تیین و تصریح ان می پردازم و پرده از روی کار حسب افادت  
اساطیل احبار بر اندازم پس باید که این خبر غفلت ناهلست شریعت معتبرین عمری آنکه اهل انکه بدان بر مشرح بن با عان  
چنانچه نزد بن عامر خود گفته حدیثنا سلمه بن شیبب قال قری عن جوق بن شریح عن بکر بن عمر و مشرح  
بن هارکان عن عقیبة بن عامر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لو کان بنی بعدی لکان عمر  
بالمخطاب هذا حدیث غریب لا فیه الا من حدیث مشرح بن هارکان از بن عبارت ظاهر است که در  
این روایت سر را به تها بن بر مشرح بن با عان است و در فنی اعتراف صریح بخرابت ان نموده و عدم عرفان خود را الا از  
حدیث مشرح بن عمر فرموده و مشرح بن با عان مطعون و مغرور کار بناقین اعیان است ابن الجوزی در کتاب الضعفاء  
و المتروکین علی ما نقل عنه گفته مشرح بن هارکان المعاصری المصنوع لا یجوز به و نیز ابن الجوزی در کتاب الموضوعات  
در بیان شرح حدیث ثانی از فضل عمر گفته قال ابن حبان القلیب علی مشرح صحه ألفه فبطل لا احتجاج به  
و فی بنی در میزان الاعتدال گفته مشرح بن هارکان المصنوع عقیبة بن عامر صدوق لکن ابن حبان و قال  
عثمان بن سعید عن ابی یعربی ثقة و قال ابن حبان یکنی ابا مصعب یروی عن عقیبة مناکیر کثیرا یلیع علیها

المصنوع

مخالف سلامت اجماع و مصداق قطعی اہلسنت نیز میباشد اولین مقام برائے اہل احلام یا ہجرت و عبادت  
 بیش از پیش برتیب آید و تامل در ان نشان دہندہ غارت و فقدان امعان بصارت و اضعای جہارت سرسرسارت  
 ثابت و محقق بنماید و لنعم ما اذا العلامة العظيمة المكان سبحان عليхан كما فاض الله عليه سجال الرحمة  
 والرضوان في بعض رسائله المصنفة في هذا الشأن و همچنین ست حدیث لوکان بعدی بنی لکان عمر کعبہ  
 مخلفہ روایت چہ سترتہ انصاف باید کرد کہ جناب خبر صادق بنی شخصہ کہ عمر بابت پرستی کردہ باشد چگونہ باشد  
 میفرمودند کہ اگر کعبہ از من بنی میبود عمر میبود و با وجود خوف و رکاکت مضمون اینجا کہ حدیثش نتوان گفت مبطل تر  
 مقرر این طائفہ و مثبت فضل ثانی بر اول است چہ بعد استحقاق عمر نبوت را فضیلت ابو بکر بر عمر استحضات  
 میشود مگر اینکه در شان ابو بکر روایت سازند کہ لوکان فیہما الہ الا اللہ لکان فلان و اینجا فتنے اہل ملیف  
 بیاد اند کہ لطف سخن از رویہ محصلین دور افکنندہ بر ذکرش آورد شیخ محمد علی المتخاص خیرین از زبان خود بحدیثی  
 میفرمودند کہ در موسم بہار کہ ولایت ایران اکثر بہت نورانیم عارضہ خون مردم را عارض میشود بہر تیارستانی  
 رفتم جز ہنہائے کج هیچ سوزاز دگان خالی از لطف غیبیاشد پیش بخوبی نشستم او بمن تبلیغ رسالت نمود  
 و اما بخیر و تحویف قوم و نزول عذاب در صورت عدم تبعاش کرنا از اینجا برخاستہ بد ہجرہ مجبوسے ذکر فرم  
 او سکوت بخت داشتہ انگشت بر لبش زدم کہ ہمہ سایہ شاد عوسے نبوت دارد این مجنون تاملی کردہ سہ جنبانیدہ  
 گفت منش نفرستادہ ام انتی لکن غلط غم اینجا بجائے سلب ایجاب صادق می افتاد انتی کلامہ رفع سہنہ  
 مقامہ و از جملہ طرالف اینست کہ با وصف وضوح دلالت اینجا حدیث بر فضیلت عمر بر ابو بکر بعضی از علما  
 اہلسنت اینجا حدیث را در اول بودن فضیلت بر ترتیب خلافت ذکر نمودہ کمال حسن فہم خود ظاہر فرمودہ اند چنانچہ  
 تقارانی در ترتیب الکلام گفتہ و الا فضلیۃ بترتیب الخلاف اما اجماعا فلا اتفاق اکثر العلماء علی ذلک  
 بشعر بوجود دلیل ہم علیہ و اما تفصیلا فلنقولہ تعالی و سيجنبها الا تقی الذی یؤتی ماله یتزکی و  
 ہوا ابو بکر و لقولہ علیہ السلام واللہ ما طلعت الشمس ولا غربت بعد النبیین والمرسلین علی  
 احد افضل من الی بکر و قولہ خیر امی ابو بکر نمے و قال لوکان بعدی بنی لکان عمر و قال عثمان اخي  
 و رفیق فی الجنة لیکن ملا یعقوب لہوری باین نقص خلل و غبار و زلل بی برودہ قدم و روا دی تبیین و تصریح  
 خطای فضیح نشودہ خیابانی در شرح تہذیب الکلام گفتہ و لقولہ صلی اللہ علیہ وسلم خیر امی ابو بکر نمے و قال علیہ السلام لوکان  
 بعدی بنی لکان عمر لکن ان هذا و ما بعد یدل علی فضل من و در فضیلتہ و اما علی الوجہ الذی یدعیہ اہل الحق

و بجز چنین فاسق زندق که بصب مخفی بر بیت العقیق پرداخته تسلیم میفرمایند برگزارد رسول شری و  
از اهل علوم و عقول آنری ندارند و سرسریعت قاصد خود را بر انبیا باطل الجلیج و اختیار زائف اسمج بری گسارند  
و چون اینهمه قبح و جرح شرح حسب افادات اکابر نقادین دانستی بر تو واضح گردید که آنچه ذهبی از عثمان بن  
سعید نقل کرده که ابن معین توفیق مشرح نموده قابل التفات و اصفا نیست زیرا که اولاً ثبوت ابن از ابن معین بحد  
ثبوت قبح مشرح از عقیلی و ابن حبان و ابن الجوزی نرسیده ثانیاً ابن معین که بیک نفرست توفیق مشرح  
ثابت هم نمیشود موازنه آن قبح و او که از ابن حضرت ثلثه متحقق شده نمی توان کرد ثالثاً قبح مشرح که از افادات عقیلی و  
ابن حبان و ابن الجوزی دریافتی جرح مفلس است و جرح مفلس بتجدید افادات اکابر نیز مقدم پس این لحاظ  
نیز تقدیل ابن معین چیزی نیست و انانیت که بعضی از اسباب جرح مشرح چنانست که اگر کتاب ابن کار آمد  
از اهل اسلام و ایمان نیست پس بحال چنین جرح متین بر تقدیل همین ابن معین باطلیت تمام واضح و بیست  
و هرگاه حال بر چنین سوال باشد پس محل کمال تعجب است که چگونه ذہبی با انهمه تحقیق و تشدق از ابن متواریج  
واضح و فصاحت لاجله مشرح تعامی هر جرح و زید با طلاق و صف صدوق در حق ابن معدن فسوق و مروت  
متفق گردید و کاش اگر جملة فضائل او را یکسو گرداشته کان لم یکن انکاشته بود نظری بالمجاد و زندقه او در علم  
می انداخت و خویش تن را بصدوق گفتن این چنین معاند مایق رسوا نمیداشت و چون ابن و آیه و بسیار و طامه  
فقما که از مشرح ابن در بلد امین ظاهر شد برائے اهل کمال مطعونیت و محجرت او کافی و روانی بود  
لهذا عقیلی در کتاب الضعفاء و در ترجمه مشرح بر ذکر همین واقعه اکتفا نمود و بعد از کل الصید فی جوف الفراء از اغلام و طم  
از جملة معائب و مثالب او دانسته اثبات از معنی از ذکر دیگر نشان و مطاعن او دیده و لنعم ما افاد بعض  
فاطری المیزان للذهبی چیست کتب علی هامش الکتاب حذاء قول للذهبی ذکره العقیلی فما زاد فی  
ترجمه من ان قبل انه جاء مع الحجاج المملکة و نصب المجتبی علی الکعبة انتقم ما صورته لقلادضا  
العقیلی رحمه الله و کان المصنف استصفر هذه الطامة والله المستعان و باید دانست که  
که بکبرین عمر و المعافری که از مشرح روایت این خبر موصوع نموده و در سند ترمذی واقع شده امر او نیز محل نظر  
و اریاب است و از قطعی در حق او کلمه بیغیه نظری امره استعمال نموده چنانچه ابن حجر عسقلانی در تهذیب التبیان  
ترجمه او گفته قال الحاكم سالت الدارقطني عنه فقال ينظر في امره و حاكم نیز در حق او چنین فاده فرموده  
چنانچه ذہبی در میزان الاعتدال ترجمه او گفته قال ابو عبد الله الحاكم ينظر في امره و ابن القطان بصرات گفته

روى عنه اللیث وابن لهیعة فالصواب ترك ما انفرد به وذكره العقيلي فما زاد في ترجمته من ان  
 قيل انه جامع الحجاج الى مكة ونصب الخنبيق على الكعبة وسيوطي وحسن المحاضرة وترجمه شرح گفته قال  
 ابن حبان بنوى عن عقبه من اكابر الائمة عليهم السلام عبارات بزاظر ومثال ان كمال قدح وجرم شرح واضح والشرح  
 گردید چه اولاً ثابت شد که ابن الجوزی که از مشایخ منقذین المہنت است و شاہ صاحب جوس باطل ابطال فضیلت  
 بابہ و جناب امیر المؤمنین علیہ السلام بصنیع شیعہ او احتجاج کرده اند شرح را در کتاب الضعفاء والمتروکین ذکر کرده و  
 این معنی بحدیث الدار الزم خصام کافی و دافعی است و ثانیاً واضح شد کہ ابن الجوزی در کتاب مذکور ترجمہ شرح بقرع  
 صریح افادہ فرمودہ کہ باو احتجاج کردہ نمیشود و ازین مقام بحدیث المنعم سقوط حدیث مروی او از درجہ استدلال  
 و احتجاج کالصحیح عند الاسفار واضح و آشکار است و ثالثاً متحقق شد کہ ابن الجوزی در کتاب الموضوعات و ابطال  
 حدیثی کہ از شرح در فضل عمر و سیت بقدر و جرح مشرح احتجاج نمودہ پس بحدیث الدار الزم مطعون نیست  
 و صحت استدلال تخیف در ابطال این خبر موضوع بقدر و جرح مشرح کمال مضمون ظاہر گردید و راجعاً مستبین شد  
 کہ ابن حبان کہ از اکابر ناقین سنیہ است در باب شرح افادہ فرمودہ کہ صحافت شرح بر او منقلب شد پس احتجاج  
 باو باطل گردید چنانچہ احمد اند ثابت شد کہ احتجاج المہنت بحدیث او باطل است خاصاً ظاہر شد کہ ابن حبان  
 در حق مشرح گفته کہ او از عقبہ نیکو روایت میکند کہ بران متابعت کردہ نمیشود و این حدیث شرح نیز  
 بحسب افادہ ترمذی حدیثی است کہ روایت ان از عقبہ کسی دیگر غیر مشرح ننمودہ پس بحدیث متفق گردید کہ ابن  
 حدیث نیز از جملہ نیکو مشرح است کہ هیچ کسی بران متابعت او نکردہ سادساً مستبین شد کہ ابن حبان کہ  
 حدیثی را کہ مشرح باین مفرد باشد صواب دانستہ و این حدیث کما علمت من افادہ الترمذی بنفسه از متفردات مشرح  
 است پس ترک آن عین حق و صواب و احتجاج باین محض خطا سے مورث تباب خواهد بود و سابعاً ساطع گردید  
 کہ عقیل کہ از افاضہ نفاذ اہل سنت است مشرح را در کتاب الضعفاء ذکر نمودہ و از پنجائز نقد حدیث و مجروحیت  
 مشرح برابر با نظر واضح و عیان است ثامناً مستبین شد کہ عقیل در ترجمہ شرح نقل نمودہ کہ باو احتجاج در کہ اند  
 و مخنیق بالای کعبہ لقب کرد و این فعل شنیع دلالت واضحہ بر مروق و خروج او از دائرہ ایمان و اسلام و  
 دخول او در زمرہ مفسدین و لمحیدین لہام دارد سبحان اللہ حضرات المہنت در محبت خلیفہ ثانی چنان مدح و شوق و  
 از خود فراموش شدہ اند کہ حدیث مثل این کافر عنید و لمحی مرید کہ ہمراہ حجاج ہمیر و میدید در مکہ مغطہ کہ ام القری  
 و البلاء و مصداق سواء للمعاکف فیہ و المہاکست دست الحاد و وفادار ساخته احتجاج مینمایند

احاديثه منك عامتها التي بعلمها خالد بن عبد السلام ثنا الفضل بن المختار عن عبد الله بن موهب عن  
عصمة بن مالك قال جاء مملوك الى النبي صلى الله عليه وسلم فقال يا رسول الله ان مولا لي من بني  
وهو يريد ان يفر فيني وبين امرأتى قصعد رسول الله صلى الله عليه وسلم على المنبر فقال ايها الناس  
انما الطلاق بيد من اخذ بالساق محمد بن عبد الغفرى ثنا الفضل بن المختار الليثي عن عبد الله بن موهب عن  
عصمة بن مالك الخطمي فرض رسول الله صلى الله عليه وسلم زكاة الفطر مدين من فح و صاعاً  
من شعير او صاعاً من زبيب او من تمر او صاعاً من اقط فان لم يكن عندك اقط فضاءعين من  
ابن ابراهيم بن محمد ثنا الفضل بن مختار عن محمد بن مسلم الطائفي عن ابراهيم بن ابي نجيع  
عن مجاهد عن جابر قال النبي صلى الله عليه وسلم يا معاذ اني مرسلك الى قوم هم اهل كتاب فاذا  
اسلموك عن الحجر فقل بي لعاب حية تحت العرش فضل بن المختار عن ابا نسر مرفوعاً قال  
لا بئز ما اطيب لك منه بلال مودني وناقتي كاني انظر اليك على باب الجنة تشفع كما تشفع  
ابا طيل وعجائب وقال الدارقطني ثنا محمد بن حفص ثنا السعدي بن داود بن عيسى المروزي ثنا خالد  
عبد السلام الصوفي ثنا الفضل بن المختار عن عبد الله بن موهب عن عصمة بن مالك قال سرق مملوك  
عمر رسول الله صلى الله عليه وسلم فرفع الرسول الله صلى الله عليه وسلم فرفع عنه ثم رفع اليه ثا وقد شفع عنه ثم  
رفع اليه الثالثة فرفع عنه ثم رفع اليه الرابعة فرفع عنه ثم رفع اليه الخامسة وقد سرق فقطع بين ثم رفع اليه السادسة  
فقطع رجلاه ثم رفع اليه السابعة فقطع بين ثم رفع اليه الثامنة فقطع رجلاه وقال رسول الله صلى  
عليه وسلم اربع باربع وهذا يشبه ان يكون موضوعاً في رقبته الغنم الفضل بن المختار ابو سهل عن  
ابن ابي ذئب مجهول قال بوحا وتحدث بابا طيل وابن حجر عسقلاني ولسان الميزان بقر نقل عبارات  
ميزان ان كفته وقال العقيلي يحدث عن محمد بن مسلم الطائفي وهو منكر الحديث ثم ساق له حديث الجهم  
فقال ثنا روح بن الفرج ثنا ابراهيم بن محمد بن به وعلامته سيوطي وروى اللالكائي كفته ابن عدي ثنا  
الحسين بن عبد الغفار على لازدي حدثنا سعيد بن كثير بن غفير حدثنا الفضل بن المختار عن ابا ن  
عن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يكرى اياكم ما اطيب مالك منه بلال مودني  
وناقتي التي هاجرت عليها ورنجني ابتك وواسيتني بنفسك ومالك كاني انظر اليك على باب الجنة  
تشفع لاهني وورد ابن الجوزي في الواهيات وقال ابا ن مذكور والفضل بن المختار قال بوحا

انه ما عد الت او انمي دانيم چنانچه ابن حجر در تهذيب بن رحمه گفته قال ابن القطان لا نعلم عد الله وازم من جاست  
 که بن حجر عسقلانی او را در زمره رجال بخاری که مطعون شده اند ذکر نموده و اثبات توثیق او بضماد احمد از  
 ابن قتیبة است ناچار عذر آورده که در صحیح بخاری از وصف یک حدیث مرویست و آنهم متابعت واقع شده چنانچه  
 مقدمه فتح الباری گفته الفصل التاسع في سياق اسماء من طعن فيه من رجال هذا الكتاب مرتبا  
 لهم على حروف المعجم والجواب عن الاعتراضات موضعها موضعها وتبيين من له حديث في الاصول  
 او في المتابعات والاستشهادات مفصلا لذلك جميعه الى ان قال بعد كلام واذا قدر ذلك  
 فنخرج الى سرد اسماء من طعن فيه من رجال البخاري من جهة ذلك الطعن والتنقيب عن سببه القيل  
 مجوابه والتنبيه على وجهه على المغتال الذي اسلفناه في الاحاديث المتعلقة بعور الله وتوفيقه وبعد  
 ازین در همین فصل در حروف الباء گفته بکرم و المعافرة المصري قال ابو حاتم شيخ وقال الدارقطني  
 يعتبر به قلت له في البخاري حديث واحد في التفسير وهو حديثه عن بكير بن الاشج عن نافع  
 عن ابن عمر في ذكر علي وعثمان وهو متابع قد خرج البخاري من طريق لحي وروى له  
 الباقون سوى ابن ماجة ومحقق من اسند که طبرانی در معجم کبير این خبر موضوع را بر وایت عصمت بن مالک  
 روایت نموده لیکن اسناد آن نیز بحسب افادات اکابر اعلام سنیة مقدوح و مجروحست علامه عبد الرؤف مناوی در  
 تیسیر شرح جامع صغیر گفته لوکان بعد بنی لکان عمر با خطاب اخبر عالم یکن لوکان کیف یکن وفيه  
 ایانة عن فضل ما جعله الله لهم من اوصاف الانبياء و خلال المرسلين حماتك عن عقبة بن عمار  
 المجهفي طب عجمية بن مالك واسناده ضعيف ونيز علامه مناوی در فیض القدير شرح جامع صغیر  
 بعد قول سیوطی طب عجمية بن مالك گفته قال البيهقي وفيه الفضل بن مختار وهو ضعيف وخبر  
 بهيقي در باب فضل بن مختار که راوی این کذب باضح اشارت بحضرت بقول خود وهو ضعيف كذا  
 کرده لیکن دیگر آئینس فتن رجال زیاده ازین کشف حال او نموده اند این بخاری در کتاب الضعفاء والقر و کتب  
 علی باطل عنه گفته الفضل بن المختار الو سهل البصري منكر الحديث وقال ابو حاتم الرازي محدث  
 بالاباطيل سمع محمد بن مسلم الطائفي وابان بن ابي عياض روى عنه ابراهيم بن مخلد وسعيد بن  
 عفير وذهبي در میزان الاعتدال گفته الفضل بن المختار الو سهل البصري عن ابي ذئب وغيره  
 قال ابو حاتم احاديثه منكرة يحد ثمالا باطيل وقال الهادي منكر الحديث جدا وقال ابن عبد



و جلال الدین سیوطی در بقیة الوفاة در بابی که از بابین عنوان معنون نموده باب فی احادیث منتفكة  
 من الطبقات الکبری عن لنا ان نختتم بها هذا الحق و لیکن المسک خافه و الکلمه الطیب تمامه  
 بعد روایت احادیث عیدیه از خطیب بعد از گفته و به الیه انما تا ابوالقسم که از هر حدیثی که در المعانی بن  
 ذکر یک حدیثی است ای بابی که از هر حدیثی که از ابوالکریب محمد بن العلاء حدیثی است یا محمد بن اسمعیل بن صبیح حدیثی است  
 ابوالدیس حدیثی است یا محمد بن النکدر حدیثی است یا جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لعلي اما ترضى ان  
 تكون مني بمنزلة هارون من موسى الا انه لا نبي بعدي ولو كان لكننته وعلاوه بر حديث من رت بگر  
 احادیث نیز دلالت صریحه برین مقصود دارد چنانچه سید علی همدانی در کتاب الموده فی القرنی گفته عن انس  
 رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله اصطفاني على الانبياء واخارني وصيائي  
 ابن عسى وصيبي وشئت به عضدي كما أشد عضد موسى باخيه هارون وهو خليفتي ووزيري  
 ولو كان بعدي النبوة لكان نبيا وديرا نازيرا ثم بدت أنت چنانچه محمد بن علی بن ابراهیم النطنزی در کتاب  
 الخصائص علی ما نقل عنه گفته اخبرني ابو علي الحداد قال حدثني ابو نعيم الاصفهاني باسنادة عن الحسن بن  
 سمعته عن ابي طالب يقول سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم يقول لعلي اسمك في دار الانبياء الذين لم يوح اليهم الله عز وجل  
 عناد و حروریت و ولد او شان جو ش زد و خواسته که شایخ گفته خود را که بنا بر زعم فاسد و خیال کاسر شان اعیان با  
 از جناب امیر المؤمنین علیه السلام افضل میباشد که سر زین فقیهت مرتب جلیله محروم بارند پس حسبته بن لیل  
 افتراسه سر کسر بذر در حق عمر بن خطاب صلی الله علیه و آله وسلم بر بستند و روح و روان انصاف یابین  
 اعتد او انتاف علی اربع الوجوه خستند و محتجب نمائند که بعضی از اصحاب بارت و خبر او را باب پنجم و افترافیه  
 شنیده لوکان بعدی بنی لکان عمر ادر قال دیگر انداخته بجه فظیحه لوله بعثت فیکم بعثت عمر مبدل  
 ساخته اند و این قلب و تقلیب که جالب نهایت تخمیر و تبلیب است قدم در وادی اقصای خلافت و جلالیت  
 و او کمال سفاهت و رقاعت داده اند و منی در میزان الاعتدال گفته در شد بن سعد المهری المصوری  
 عن زهرة بن معبد و یونس بن یزید و عنه قتیبه و ابوالکریب و عیسی بن مثنو و در خلق قال احمد ای بابی  
 عن وی و یس بن عباس و الرقاق و قال رجوانه صالح الحدیث و قال ابن معین لیس شیء و قال ابو زر  
 ضعیف و قال الجوزجانی عنده مناکیر کثیرة قلت کان صالحا عابدا یسبح الخ فظیفر معتد مات سنة  
 ثمان و ثمانین و ما نه و قال ابو یوسف الرقی اذا سمعت بقیة تقول ثنا ابو الحجاج المهری فاعلم انه رشتند

المرزی یحدث بالاباطیل واورده صاحب میزان فی ترجمه الفضل وقال هذا باطل ورحمة الله بن عبد الله  
السندی در مختصر نیز میگوید گفته فضل فی شرح اسماء الوضاعین واندک این وین کان یسرق الاحادیث  
و یقبلها و من اتهم بالکذب او الوضع من رواة الاخبار ملخصه فی الاصل مرتباً علی حروف المعجم و بعد ازین  
درین فصل در حدیث الفدا گفته الفضل بن المختار بوسیله میحدث بالاباطیل و بعضی از وضاعین ضاعین  
و کذبین ضاعین این کذب شنیع و زور فطیح را از زبان جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله الاطیاب بخطاب  
خود عمر بن الخطاب نقل نموده مملکه مولفانه را و انتقال را با قدم غمی و ضلال پیورده اند لکن خطیب لیب که نزد  
سویه از اکابر نادرین کا فزیب است بطراحت تمام اثر استر فرموده این کذب فاحشه را با نامل ترسیل و تفهید  
فرموده چنانچه ملا علی شافعی در کسر العمال گفته عن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله سلم لعمر بن الخطاب  
لوکان لکنه خطی و قال منکر و علامه ابن عساکر که از منقذین اکابر است نیز این فریه محموله و عضمه  
مخوله را منکر گفته چنانچه ملا علی شافعی در کسر العمال گفته لوکان بعدی بنی لکنه قاله لعمر الخطیب فی رواة  
مالك و ابن عساکر عن ابن عمر و قال منکر و مرزا محمد بنی و در تحفه المجیدین گفته لوکان بعدی بنی لکنه قاله  
لعمر خطی فی رواة سالم و قال منکر کلاهما عن ابن عمر و اورده ابن الجوزی فی الموضحات و  
ازین عبارت علامه بر منکر گفتن ابن عساکر انهم بطراحت ظاهر شد که ابن الجوزی این خبر مفتعل را در موضوعات وارد  
نموده و الله المحمل علی ذلک حمداً جزیداً و هیچ میدانی که سبب وضع و انتقال و تحریف و انتقال این زور و محال  
بین الاصحاح صیبت همانا چون بعضی از زرافه مدخلین شاخین که با جناب امیر المومنین علیه آلاف السلام من  
سب العالمین عداوت متواتر عن الاسلاف دارند و دیده اند که در حق آنجناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله  
الاطیاب حدیث متواتر است معنی بمنزله هارون من موسی الا انه کذبی بعد از شاد فرموده است و این حدیث  
شریف ایمان لطیف دارد و اینکه اگر بعد جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم بنی میو یون بنی جناب امیر المومنین  
علیه السلام می شد چنانچه بجهاد الله خود اهل سنت با یعنی اعتراف دارند که الا فحی علی من لا حظ لیل فاکه  
لعلم الفکری و در بعض طرق این حدیث شریف طراحت نیز با یعنی وارد شده چنانچه علامه ابن شهر آشوب طاب ثراه  
در کتاب مناقب آل ابی طالب در ذکر حدیث منزلت فرموده و فی روایا کثیرة الا انه لا یجوز بعدی و لوکان  
لکنه رواه الخطیب فی التاریخ و عبد الملك العکبری فی الفضائل و ابو بکر بن مالک و ابن التلاح و علی  
بن الجعدی فی احادیثهم و ابن قیاض فی شرح الاخبار عن عمار بن مالک عن سعید بن خالد عن ابیه

عن ضمرة عن غنیمت بن الحارث عن بلال بن رباح مرفوعاً لولم یبعث فیکم بعث عمر قال ثنا عمر بن  
الحسن بن نصر الحلبي ثنا مصعب بن سعد البوخيمية ثنا عبد الله بن واقد ثنا حوثة بن شريح عن عكر  
بن عمر عن مشر بن بهان عن عقیبة بن عامر مرفوعاً لولم یبعث فیکم بعث عمر لا یصح ذکره لا یصح  
وابر واقد متروک ومشرح لا یصح به قلت ذکره ایزد ابرجیان فی الثقات وابن واقد هو الوقتة المحرانی  
ونقته ابرمعیس واحمد غیرهما ومشرح ثقة صدوق روی له ابو داؤد وللمترومی وابر ملجوت قال ابو العباس  
الهرزنی فی کتاب شیخه العقل ثنا علی بن الحسین بالرواية عبد الله بن محمد بن عتبة المعروف بالمزلی ثنا  
الحسین بن الفضل الواسطی ثنا عبد الله بن واقد عن صفوان بن عمرو عن راشد بن سعد عن عبد الله  
بن جابر الحضرمی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لعمر لولم یبعث لبعثت وقد ورد مع  
ابی بکر وابو هريرة قال الدیلمی انالی انا عبد الملك بن عبد الغفار انا عبد الله بن عیسی بن هرون ثنا الحسین  
بن عبد الرحمن عن حرمان ثنا السخنی بن یحیی عن عطاء بن ميسرة الخراسانی عن ابی هريرة نفعه لولم یبعث فیکم  
بعث عمر لید الله عمر یملکین یوفی کانه وسید دانه فاذا الخطأ فراه حتی یکون صواباً قال الدیلمی تابعه راشد  
بن سعد عن المقدم بن معشک کرب عن ابی بکر الصدیق والله اعلم وصدور این کلام جالب لایلام از سنن سیوطی  
والا مقام که حضرت کتبه قلاده کمال عقیدتش در گردن انداخته مافوق الوصف ودرج و ثناء و تجلیل و اطراست او پر اخته  
اند کمال مستبعد و متغرب است زیرا که اولاً سیوطی در نقل کلام ابن الجوزی متعلق بقتل ابن خیرمقتل مرکب تحریف  
و حذف و إسقاط مجاز گردیده چه آنرا عبارات کتاب الموضوعات ابن الجوزی دانستی که او در حق زکریا بن یحیی کان من  
الکذابين الکبار گفته و سیوطی درین عبارت این قول ابن الجوزی را بعینه نقل نکرده بلکه بجای این صرف کذاب آورده  
و نیز دانستی که ابن الجوزی در حق عبداللہ بن واثق از احمد و یحیی نقل کرده که لیسر شیخ و سیوطی اصلاً این کلام احمد  
تصحیحاً نقل ننموده و این تحریف عظیم است و منشاء آن اینست که سیوطی آیه در کلام خود توثیق این واقعه با احمد و یحیی  
منسوب نموده پس اگر درین مقام تصنیف ابن واقد از احمد و یحیی و اہم بعبارات لیسر شیخ نقل میکرد و آنچه در ما بعد از  
ایشان نقل کرده در اول نظر سقوط و بیانش واضح میشد و نیز در یافتی کہ ابن الجوزی در حق شرح از ابن حبان نقل کرده  
است کہ انقلبت علی مشر صحاکفة فبطل الاحتجاج به و این جبر مع فسخی مستحکم و متین است و سیوطی  
لجاط تخفیف و تقلیل امر آن بجائے ان مشر لا یصح به آورده و این عند ذلک من الدقائق التي لا تخفى علی اهل  
النظر و ثانیاً آنچه در مقام نقیب شرح ابن الجوزی در حق زکریا بن یحیی الوقار آورده که ابن حبان لولم یبعث فیکم بعث عمر

شبهه

ابن سعد وعقبة قال ما وضع في يد رشتين شي الا وفراة وقال من مر وافعمو الناقذ ثنا عبد الله بن سليمان الرقي ثنا رشتين عن عقيل عن الزهري عن ابى سلمة عن ابى هريرة مرفوعا لكل شي في كفة وقامة المسجد والله بل والله لشدن عن بيان بن قائد عن سهل بن معاذ عن ابى مرفوعا الذي يتخطى رقاب الناس يوم الجمعة يتخذ حبرا الجعدة احمد بن الحجاج القهستاني ثنا ابى المبارك ثنا رشتين بن سعد عن عمرو بن الحرث عن ابى السج عن ابى الهيثم عن ابى سعيد عن رسول الله صلى الله عليه وسلم الفاعل والمفعول به وقال اناسهم من ابى الله في العساة ثنا رشتين ثنا ابى الهيثم عن مشرح هاعان عن عقبة بن عامر مرفوعا لولم بعث فيكم لعنت عمر قال ابن عبد قلاب شدن منته اقامته لو كان بعدى نيك كان عمر وهر جند بر اى اثبات ومن مسقوط ابن قتيبة في الفياح وهو من كذب بر سر تحريف قليف من عبارات غير ان كافى ووافى است ليكن حجب التذوق اسهنايت فاد بطلان ابن باطل مبره مان كمال ظهور واضح والاشحى بنام واثبات موضوع وموضوع برون ان حرب تصرح ابن الجوزى ايقى سرور وجوابا تحقيق افرام بن يونس كذا ابن الجوزى وكرت الهموضا دريا اقا دوتو بنيل ثم رفته الحث الثاني ابنا اسمعيل بن احمد قال انبا ابن مسعدة قال انبا حمزة قال انبا ابن عدى قال ثنا على بن الحسن بن قديد قال ثنا زكريا بن يحيى الوفا قال ثنا بشر بن بكر عن ابى بكر عبد الله بن ابى مريم عن حمزة بن حبيب ع عيص بن الحارث عن بلال بن رباح قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لولم بعث فيكم لعنت عمر قال ابن عدى وثنا عمر بن الحسن بن نصر الحلبي قال ثنا مصعب بن سعد بن عتبة قال ثنا عبد الله بن واقد قال احمد ثنا حقيق بن شريح عن بكر بن عمر وعن مشرح برها عن عقبة بن عامر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لولم بعث فيكم لعنت عمر قال المصنف هذا حد ثابن لا يصح ان عن رسول الله صلى الله عليه وسلم اما الاول فان زكريا بن يحيى كان مكذبا الكبار قال ابن عبد كان يضع الحديث اما الثاني فقال احمد ويحيى عبد الله بن واقد ليس بشي وقال النسائي متر و الحد يث وقال ارجبان انقلب على مشرح صحائفه فبطل الاحتجاج به وانجمه بدائع مستندة و مناع مستقطعة انتيت كه سوطى باوصف وضوح بطلان ابن كذب بهجور زور مشهور در صدر قاييدش براده ابن تحقيق انق بن الجوزى رر بشجات فاسده وكلمات باره تعقب نموده خواجه دلالى مضموعه گفته ابن عدى ثنا على بن الحسن بن قديد ثنا زكريا بن يحيى الوفا ثنا بشر بن بكر عن ابى بكر عبد الله بن ابى مريم عن الفسائى

والجارية سكرتة وقال ابو احمد حاكم والبيهقي صحيحان في رواية اخرى عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 واخاف ان يثبت فيهم في يومئذ الاثم قالوا نعم عبد الله بن باقر ابو قتادة السهمي مات سنة عشر مائة قال  
 البخاري سكرتة عنه وقال ايضا تركوه وقال ابو زرعة والدارقطني ضعيف وقال ابو حاتم ذهب حديثه  
 وروى عبد الله بن احمد عن ابن معين ليس بشيء وروى الدارقطني عن عباس  
 عن يحيى ليس بشيء وقال ايضا ليس به بأس كثير الغلط ابن عدي ثنا ابن حوصلة عن عباس بن محمد عن  
 ابن معين ابو قتادة السهمي ثقة وقال عبد الله بن احمد قلت لابن يعقوب بن اسحق بن عمار بن صالح  
 ذكر ان ابا قتادة السهمي كان يكذب فغظم ذلك عندنا جدوا وقال هو له اهل حران يحملون عليه كان  
 ابو قتادة يجرى الصدق ولقد لايته يشبه اصحاب الحديث وقال احمد في موضع اخر ما به بأس جل  
 صالح يشبه اهل النسك ومنها خطأ وقال الحسن بن علي بن بكير تقدم ابو قتادة في  
 الحديث وعليه جبة ضيقة وهو يكتب في كفت قد وضع صوف في قفله جوزه فكتب منها فلما ذهب الى  
 منزله بعث اليه سبعين دينارا فرمها وقال ابن حبان كان ابو قتادة مريضا بالحزيرة فغفل عن  
 الاكل فوقع في المنكر فاحسبه فليحذر ان يحتمل بحزيرة وابن حجر عسقلاني وروى الترمذي في تهذيبه عن ابن  
 واخبره قال اليموني عن احمد ثقة الا انه كان رجلا خطا وكان من اهل الخير يشبه النساء وكان له  
 ذكاء وقال عبد الله بن عيسى عن ابيه عن ذلك وزاد فقبل له ان قومككم في غي قال لم يكن به  
 بأس فقلت انهم يقولون لم يكن يفصل بين صفيان ويحيى بن ابي ابيسة قال لعله اختلط اما هو فكان  
 زكيا فقلت ان يعقوب بن اسحق بن عمار بن صالح ذكر ان كان يكذب فغظم ذلك عندنا جدوا وقال كان  
 ابو قتادة يجرى الصدق والثني عليه قال قد لايته يشبه اصحاب الحديث والظن ان كان يدلس  
 ولعله كبر فخطأ قال عبد الله بن احمد وقال يحيى بن معين ليس بشيء وروى الدارقطني عن يحيى  
 ثقة وقال ابن ابي حاتم سألت ابا زرعة عنه فقلت ضعيف الحديث قال نعم لا  
 يحدث عنه قال وسألت ابي عنه فقال تكلموا فيه منكر الحديث وذهب حديثه  
 وقال البخاري تركوه منك الحديث وقال في موضع اخر سكرتة عنه قال النسائي ليس  
 بثقة وقال الحسن بن علي بن بكير تقدم ابو قتادة في الحديث قال البخاري مات سنة سبع وثمانين وقال ابو زرعة السهمي

ذکر نموده پس اگر تسلیم هم کرده شود قابل اعتنا و التفات نیست زیرا که بمقابل او جاریین و قادیانین زکریا متعذر  
می باشد و عبارات بسیار ردی و راو طاعن شده اند صالح جزیره او را از کتاب کیلی شمرده و ابن عدی گفته که او وضع حد  
میکرد و ابن یونس و غیره نیز تصدیقش کرده اند و ذمی نیز او را صیتم بالکذب نموده و خواجه ذمی در میزان الاعتدال گفته  
زکریا بن یحیی المصطفی ابو یحیی الوفارق بن وهب فمن بعد قال ابن عدی یضع الحدیث کذب صالح  
جزیره قال صالح شنازکما الوفارق کان من الکذبان ابن الکبار و قال ابن یونس کان فیهما صاحب حلقه عا  
ثمانین سنه و قبل کان من الصالحاء العلماء الفقهاء نزع عن مصیایم محنة القرآن الى طرابلس المغرب بضعه  
ابن یونس و غیره و نیز ذمی در معنی گفته زکریا بن یحیی الوفارق بن وهب و کان احد الفقهاء اتهم بالکذب  
و از جماعه عجائب است که سیوطی در مقام بهوس تایید و اثبات فضیلت عمر قرح و جرح را از زکریا دوری نماید و در اظهار  
و توفیق و اهتمام سیوطی در ذیل اللالی زکریا را مقدم و مجروح و نموده و قرح او را کابیر اعیان  
نفاذ نموده و خواجه در کتاب التبیان و القیام و از کتاب تذکره یوسف حدیثی از ابن عساکر گفته قلت زکریا الوفارق  
قال ابن عدی یضع الحدیث و قال صالح جزیره کان من الکذبان ابن الکبار و قال ابن حبان لخطای هذا  
الحدیث و قال العقیلی حدث عن ابی وهب حدیثا باطلا پس محمد الله بطلان نعم سیوطی در باب زکریا  
افاده سر اسرار جاده خود باطل و مضحک برآید و الله یحیی الحق بکلماته و ثانیاً آنچه سیوطی در توشیح ابن اقد گفته مردود  
باینکه ابن الجوزی در عبارات خود قرح ابن و اقد از احمد و یحیی و انهم بصینه لیسر شیه نقل کرده و انسانی متروک الحایت  
بودن او ذکر نموده و سیوطی از راه تحفه در نقل کلام ابن الجوزی ذکر قرح احمد و یحیی را یکسره قطع کرده قرح سنائی را نیز با و  
منسوب نموده بلکه محقق در حق ابن و اقد متروک بودن او بلا نسبت با حدیث منقول ساخته و این صنیع شنیع را جز قریح و  
تحذیر چه توان گفت اگر سیوطی خطی از انصاف تحقیق میداشت لارزش بود که قرح احمد و یحیی در ابن و اقد که ابن الجوزی  
نقل کرده بود ساقط نمیکرد و در جواب آن یا نبوت آنرا از احمد و یحیی برهان باطل میکرد و آنچه خود از احمد و یحیی ثابت دستم  
در توشیح ابن و اقد نقل کرده بدلیل ثابت میکرد و یا هر دو را ثابت دستم رجحان توشیح بر قرح بدرجه تحقیق میرسانید  
ولی چون این مطلب براسه او نیست بود راه تحفه پیش گرفت و خود را عرضت نمایند یغیر ناقدین بخاری نمود و بالجملة  
ابن و اقد از احمد و یحیی بن معین گرا ثابت هم شود بسبب ارض آن با جرح خودشان ساقط از اعتبار خواهد بود و جرحیکه  
سنائی در حق ابن اقد نموده بجان خود سالم عن المعارض خواهد بود و کیف که علاوه بر سنائی دیگر کلام کبار سنییه مثل  
یعقوب بن اسمعیل بن صبیح و البوزرعی و الواقعه و حاتم و بخاری و جوزجانی و ابن سعد و ابن حبان و صالح جزیره و حربی

سبیل الله كان له كعاقبة الف رجل كل رجل عبد الله الف عام عثمان بن مظعون وكذا  
عبد الله بن واقد بالجمل چون تقدیریت این واقع نزد متحققین سنیه ثابت و متحقق است و وقوع او در سند خبر  
منفعل لولم یبعث فیکم لعنت عمر موجب نهایت مطعونیت و موبونیت آن شده بهمین سبب این جریا  
ذبی نیز در ترجمه این واقع و ضمن احادیثی که بوجوب این واقع مطعون شده ذکر نموده چنانچه در زیر آن در ذیل ترجمه  
این واقع گفته ابوخیثمه مصعب بن سعید ثنا عبد الله بن واقد ثنا حبیبة بن شریح عن ابی بکر بن  
عمر عن مشر عن عقبة بن عامر قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لولم یبعث فیکم لعنت فیکم  
عمر و ابی انجیة سیوطی در توشیح شرح سلطیه باطل و مضحکی است زیرا که سابقا قدح و جرح مشر حسب افادات  
اکابر اعلام و منقذین عظام سنیه مثل عقیلی و ابن حبان و ابن الجوزی بتفصیل تکمیل بدستی و بعد آن کار احدی از اهل  
ایقان نیست که در خروج و مروق او از اصل اسلام شک و ریب آرد فضلا از اینکه او را عادل و ثقة انکار د  
و خامس انجیة سیوطی در معرض تأیید این کذب منها که مصداق مثل کلمة خبیثة کتخبر خبیثة لعنت  
من فوق الا در ضاله من قرأت است برآمده از کتاب شجرة العقل ابو العباس زوزنی این اقتراعه شنید را از  
جناب رسالتاب صلی الله علیه و آله الاطیاب بصیوة خطاب با عمر بن الخطاب نقل کرده پس فی الحقیقة شجرة عقل خود  
به تیسره ضلالت بریده از کتاب مصداق عقل را با مخالفت نقل برگزیده چه در ستم این تخصص باطل نیز این واقع  
واقع شده و عنقریب بحمد الله تعالی نهایت قبح و جرح او حسب تصریحات و افادات عاظم نقاد و افاحم جهانده  
متن و ستاد دانستی فلا یحیج تجدید فی محمل لتأیید الا من هو عن الامعان بعید و علاوه بر آن  
درین سند زوزنی را شد بن سعد حصی واقع شده و او را دارقطنی و ابن حزم که همه دو از اجله علمای ما برین  
سنیه می باشند تضعیف نموده اند چنانچه ابن حجر عسقلانی در تهذیب التهذیب بر جریات گفته و ذکر الحاکم  
ان الدارقطنی ضعه و کذا ضعف ابن حزم و قد ذکر البخاری انه شتمه صفین مع معویة  
و ازین عبارت گل دیگر شکفت و ظاهر شد که راشد غیر راشد در حرب صفین با معویة طاغیه در زمره فیه  
انغیه که داعیه الی التار و بسبب نصب جنگ و پیکار با نفس سول نمنا علیها آلاف الامم من الغزیر الغفار جابر  
بین العار و التار بود و تسلک داشت و این دلیل واضح و برهان الراجح بر ضلال و هلاکت و برست کتب  
اسفار و اضع و آشکار است که اهل حمص در قدیم الا یام بت مدت عداوت جناب امیر المومنین علیه السلام معروف  
بنهایت حماقت و رقاعت موصوف بودند ابو عبد الله یا قوت بن عبد الله الحموی الرومی بغدادی در کتاب



ذکر اصحاب الله ما سنختمه اثبت و قال ابن سعد كان لابي قتادة فضل و عبادة ولم يكن في الحديث  
 بذلك و قال للبراء لم يكن بالحافظ و كان عفيفا متفهما بقول ابو خنيفة و كان يغلط و لا يرجع الى  
 الصواب و قال ابن جبان كان من عباد الخيرية ففعل عن الحسن و حدث عن الحسن فوقع المنكر في  
 حديثه فلا يجوز الاحتجاج بخبره و قال صالح جزرة ضعيف مهين و قال الثوري عن غيره و ثور من  
 هذه العبارة يقولها الثوري الذي يكون شديدا للضعف و قال ابو عمرو كان يترك على غلط فيغلط  
 و قال ابرعدي ليس هو عندى ممن يعتمد الكذب اما يخطئ و قال ابو داود اهل حران يضعفونه  
 و احمد ثنا عنه و قال انما كان يوثق من لسانه و قال الحاكم الواحد حديثه ليس بالقائم و قال ابو يعلى  
 الاصبهاني روى عن هشام و ابن جريح منكرات اما دعاء سيوطي كنه علاوة براحمه و يحيى بن معين  
 كرهه انه ليس بمجرب و دعوى بلا دليل است و اثرى ازان و در كتب حاضرة رجال فاته بشود و اگر اولى سيوطي بلي  
 داشته باشند اظهار نمايند بلي قبح ابن و اقد علاوة براحمه و يحيى بن معين احب استنبه نابت و محقق است  
 چنانچه از عبارات ميزان و تهذيب دستي و از ديگر عبارات نیز قبح ابن و اقد واضع و لا تخشى و ابن الجوزي  
 در كتاب الضعفاء و المترولين على ما نقل عن كنه عبد الله بن و اقد ابو قتادة الحراني كان يغلط فلا يرجع  
 و في روى در كتاب المغني في الضعفاء كنه عبد الله بن و اقد ابو قتادة الحراني مشهور بالحدوث و القدر  
 قال ابو حاتم ذهب حديثه و قال الدارقطني و غيره ضعيف و اما احمد فقال ما به بأس و رجما  
 اخطأ و قال البخاري تركوه و ابن حجر عسقلاني در تقييد كنه عبد الله بن و اقد الحراني ابو قتادة اصله  
 من خراسان متروك و كان احمد يثني عليه و قال لعله كبر و اخلط و كان يدلس من التاسعة مائة  
 عشر مائتين و رمة التدين عبد الله سندی در مختصر نزيه شعير كنه عبد الله بن و اقد ابو قتادة الحراني  
 روى خبره موضوعا كمتروك و قال الذهبي هو اقل و قال ابن الجوزي دلس في حديثه و كان مغفلا و از  
 جمله غرائب مستطرفة انيت كه سيوطي در بيقام در صد و توثيق عبد الله بن و اقد بر آنده و تركب كمال تخمين و تلميح كثر  
 مگر در ذيل اللالي خود بر سر قبح و جرح آورده حديثي كه ابن و اقد در سندش واقع شده موضوعا انكاشته بقرع و  
 متروك بودن او و اعلام تقبيح و تفصيح او فرشته چنانچه در كتاب الجهاد از كتاب مذکور كنه عبد الله بن و اقد ابو قتادة الحراني  
 ابن محمد انبانا احمد بن محمد بن عمران انبانا الحسن بن احمد بن سعيد الرهاوي حديثه عن سعيد بن عثمان  
 بن مطر عن قيس بن الربيع عن ابي اسحاق عن عبد الله بن و اقد عن ابي سعيد در فقه من رابط ابو ما في



معجم البذل في كفة. ومن عجيب ما ناملت من امر حص فساد هو لم يورثها اللذان بفسدان العقل  
حتى يضرب بحماقتهم المثل ابتداء الناس على دمه بصنفين مع معوية كان اهل حص و  
الكثريهم مخربا عليه وجدا في جريته فلما انقضت تلك الحرب مضى ذلك الزمان صادرا من غلات  
الشيعة حتى ان في اهلها كثيرا من راي مذهب النصيرية واصولهم الامامية الذين يسبون السلف  
فقد التزموا الضلال اولا واخير فليس لهم زمان كانوا فيه على الصواب والافتح ناصر بن عبد الله  
المطرزي در شرح مقامات حريري كفته حص احد اخذ الشام واهلها موصوفون بالرافعة باتفاق  
الجماعة حتى ان البغداديين اذا ارادوا ان يعجزوا عن الحق قالوا حص وواو درهم كثيرة منها ما اوردته  
ابو العباس المسجري المعروف بحجاب الدولة في كتابه قال قال واحد من اهل حص اخبرني ان  
محمد بن علي بن الحسن فقال وما السنة قال حب اليك بن عفان وعمر بن الصديق وعثمان بن الفاروق وعلي بن  
الرضا ومعتز بن ابي طالب قال حص ومن معوية بن ابي طالب قال كان علي الله عليه السلام جلا عابدا من جلا العرش وكانوا  
يخال الوحي وختن النبي على ابنته عائشة جدة فاطمة وقريب من هذا ما مر في هذا الكتاب انه  
جاء بعضهم الى بعض القضاة اخذ ابلبيس رجل فقال عز الله القاضي ان هذا رافضي اصيبت  
مخبرتي مشبهتي جهمي مبتدعي حروري يشتم علي بن ابي طالب يحب عمر بن الوثني فزوايا بكرين  
عفان فقال القاضي ما ادرى اى شيء اخذ معرفتك بالمازهاب سلكك بانساب العرب ومنها  
انما مات لقاضيهم ابن وكان القاضي يتفلسف فلما اراد ان يبيت قال المحقق انجعه على شق لا  
فانه اهضم الطعام ومنها انه نظر رجل منهم المنارة المسجد فقال رجل كان معه من اهل حص ما كان  
اطول اولئك الذين بنوا هذه المنارة فقال الاخر اسكت ما اجهلك ترى يكون في الارض احد على  
طول هذه المنارة انما بنوها على الارض ثم سورها وجاء حصم الطبيب فقال ان امرؤ تشكك جوفها او  
بطنها او فوقها فقال الطبيب احمل ما بها الا نظرفه فقال العلك نعه بولها فقال نعم فذهب وجاء  
بالماء والطست فقال الطبيب الا جئت به في قارورة فقال جعلت فداك احليلها اوسع من ذلك وهي  
اكثر من ان تعد واشهر من ان تردوا ابو العباس احمد بن عبد المومن اشريشي در شرح مقامات حريري كفته وقال  
الفنجدجي باهل حص يضرب المثل في الحق وتنتسب اليهم حكاي ومضحكة حكى عن بعضهم انه قال  
دخلها وفي فم درهم لا شترى به بعض ما اشتريه فاذا برجل باب الجامع جالس على كرسي و

احمد

بش وكثرة الوقاعة صح

عبد الرحمن عن أبي هريرة مرفوعاً لا تقولوا مسجوداً ولا مصفوحاً ونهي عن تصغير المساجد ان يفتي  
 حمدون او علوان او يعموش وله عن الاوزاعي عن عطاء عن ابن عمر يرفعه من قال في ديننا براه  
 فاقبأه قال ابن أبي عمير كاهن وضعها وروى عن ابن جريج عن عطاء عن السعيد وصية اوصى بها  
 النبي صلى الله عليه وسلم لعل كلها في الجاه فأنظر لهذا الدجال ما اجراه ونيز في رضى كفتة اسحق  
 بن نجيم الملطي عن عطاء الخراساني وابن جريج معرفت بالوضع وابن حجر عسقلاني وشيخ التتدب كفتة  
 اسحق بن نجيم الملطي الا زدي البوصالح ويقال ابو يزيد سكن بغداد وعن ايان بن عمارش وعطاء  
 الخراساني والاوزاعي وابن جريج وغيرهم وعنه على بن حجر وسويد بن سعيد ومحمد بن فضالو وجماعة  
 قال احمد اسحق مر الكذب الناس محمد عن النبي يعني عثمان عن ابي سعيد بن ابي بن حنيفة وقال ابن حجر  
 سمعت ابن معين يقول كذاب عدو الله رجل سوء خبيث وقال ابن ابي شيبة عنه كان يضع  
 قوم يضعون الحديث منهم اسحق بن نجيم الملطي وقال ابن ابي مريم عنه من المعروفين بالكذب وضع  
 الحديث وقال عبد الله بن علي بن البلدني سكت ابو عنه فقال بيده هكذا ليس بشيء وضعفه  
 قال في موضع اخر روى عجائب وقال عمر بن علي كذاب كان يضع الحديث وقال الجوزجاني غير ثقة  
 ولا مروعية الا ماله وقال علي بن فضال الجهمي والبخاري منكر الحديث وقال النسائي متر في الحديث  
 وقال يعقوب الفسوي لا يكتب حديثه وقال صالح بن محمد ترك حديثه وقال ابو احمد بن عدى له  
 موضوعات وضعها هو وعامة ما اتى عن ابن جريج بكل منكر وضع عليه وهو بين الامر في الضعفاء  
 وهو ممن يضع الحديث قلت وقال النسائي في التمييز كذاب وقال ابو احمد الحاكم منكر الحديث وقال  
 ابراهيم بن حبان مر بالاجلة يضع الحديث وراخا وقال البرقي نسب الكذب وقال الجوزجاني كذاب  
 وضع لا يجوز قبول خبره ولا الاحتجاج بحديثه ويجب بيان امره وقال ابو سعيد النقاش مشهور بوضع  
 الحديث وقال ابن طاهر حال كذاب وقال ابن الجوزي لجمعوا على انه كان يضع الحديث وذكره الذهبي  
 والساجي والقبيل وغيرهم والضعفاء ونيز ابن حجر في تقريب كفتة اسحق بن نجيم الملطي البوصالح او ابو  
 نزيل بغداد كذوبة من التباسه ورحمة الله بن عبد الله اسندي ومختصر تزييه كفتة اسحق بن  
 نجيم الملطي البوصالح او ابو يزيد كذاب يضع الحديث ومحمد طاهر في رضى كفتة البوصالح  
 اسحق بن نجيم الملطي شيخ الجوزي كذب بالناس قال احمد وكان يضع صراخا وهو الذي يضع الولاة



التملی عن ابن النبی صلی الله علیه وسلم قال لا یصدق فی صدق وقل ذکر البخاری عطاء الخراسانی  
 فی الضعفاء عن ابن النبی صلی الله علیه وسلم عن سلیمان بن حرب عن حماد بن حمر عن عثمان بن  
 خراسانی عن زکریا بن زکریا عن جابر بن عبد الله عن عطاء الخراسانی عن جابر بن عبد الله عن عطاء  
 الخراسانی فی الضعفاء و ذکر حدیثه عن سعید بن المسیب عن ابی هریرة ان النبی صلی الله علیه وسلم  
 امواتی واقع فی شهر رمضان بکفاؤة الطعام و قال لا یتابع علیه ثم ساق یسند له عن سعید بن  
 المسیب انه قال کتب علی عطاء ما حدثته هکذا و ما یؤید ان البخاری لا یخرج له شیئا الا بالدارقطنی و  
 الحمال و الحاکم و الاکمل و الاذی و غیرهم لم یکن کروه فی رجاله و قال ابن حبان کان من ذی الخلف  
 یخفی و لا یعلم فطل الاحتجاج به و علاوه برین ابن سند و یلمی مشتمل است بروایت عطاء خراسانی از ابو هریره  
 و روایت عطاء خراسانی از ابو هریره مرسل است پس تا وقتیکه واسطه که عطاء از شنیده ظاهر شود روایت او قابل  
 اعتبار نخواهد است ابن حجر عسقلانی در تهذیب ترجمه عطاء خراسانی گفته روی عن الصحابة مؤسلاً کان ابن عباس  
 و عدی بن عبد الله الکندی و المغيرة بن شعبه و ابی هريرة و ابی الدرداء و انس و کعب بن عجرة و  
 ابن جبر و غیره و نیز ابن خیر و تهذیب ترجمه عطاء گفته فقال الطبرانی البیہق مع واحد من الصحابة  
 الا من انشأ بالجملة من سند یلمی حیلے مطعون و موهون میباشد و اینجا است که علامه مناوی مرثیه حکم میکنم  
 برون این خبر و یلمی بخود و بنیاده چنانچه در فیض القدر شرح جامع صغیر در ذیل حدیث موضوع لو کان عبد الله بنی لکان  
 بن الخطاب گفته و اما خبر الدیلیم عن ابی هريرة قال لولم یبعث لعنت عمر فسنکر اما سند و یلمی که با ابو هریره  
 منتهی میشود پس مداران بر این حدیث است و قدح و جرح غیر بعون الله المنعم بقضیل تمام است پس بکمال  
 واقع و واضح شد که هر دو طریق و یلمی در روایت تخمیر موضوع مقدوح و مجروح است و قابل اعتبار و اعتماد و احتیاج  
 و مستناد نیست و همین سبب مرزا محمد بخش در تحفه المحبین این خبر را از فردوس یلمی بروایت ابو هریره و ابو هریره  
 هر دو در فضل ثالث باب فضائل عمر که مختص برای ذکر احادیث اصناف است نقل کرده که الا یخفی علی  
 من رجع الکتاب المذكور و بعد از این بیان مناعت اقران برار با بقدر اتفاقان واضح و بیان گردید که هر چند  
 خواصین انکاس و وضعین رجاس این نور منقطع اساس و این کذب بادی الاتماس با با تخلف و اضرب  
 متفاوت تر یافته و در صد و ترویج این بهتان بهرج کاسد و تفتیق این باطل الحیل فاسد در بوادی تلمیح و تسویل و  
 فیانی تخمیر و تضلیل قبرع غلبه است یافته اند لیکن بحمد الله المتعال سعی شان همه تن در ضلال و اقدام شان





اعتبار باید کرد و فرمایشی منت نه محل و هرگز قابلیت قبول ندارد پنجم آنکه چون قضیه اقرار العقلاء  
 علی انفسهم مقبول و علی غیرهم مردود مسئله ارباب احلام است لهذا حدیث مدینه العلم که اکابر ائمه  
 الهیست و اثبات آن که ماند و دلالت آن بر خلافت بلا فضل جناب امیر المومنین علیه السلام واضح و لا رشح  
 میباشد لابد از مصنفین اهل علوم و عقول مدعی مبتدعی بالقبول است و استدلال اهل حق بان در نهایت ثبات است  
 و احادیثی که شاه صاحب در باب شیوخ خود ذکر نموده اند و از تفردات بعض اهل نخبه شانت بر وجوه واکرین و  
 ناقصین آن مری و مردود و ذکر آن بمقابل المبتدعی باطل مدفع و مطرود میباشد پس بحد الله تعالی ظاهر و باهر  
 که ارشاد شاه صاحب که قصد الزام الهیست نباید کرد که یک روایت الزام بخویند در نهایت انجذاب و انحراف میباشد  
 ششم آنکه الهیست در روایت و اثبات حدیث مدینه العلم و دیگر ادله امامت و افضلیت جناب امیر المومنین  
 علیه السلام بمنزله اخفهم مقرر میباشد در روایت و اثبات فضائل شیوخ خود مثل خصم مدعی و ظاهر است که اقرار خصم در  
 هر حال مقبول است و ادعای او بمفاد باطل است آنچه مدعی گوید عرضه فساد و بطلان میباشد الا اینست  
 بالدلیل و البرهان پس ظاهر شد که استدلال اهل حق بحدیث مدینه العلم که افاد محققین و اعظم منقذین  
 بر روایت و اثبات آن اقرار مینماید بحد الله المصنوع باقصی الغایت کامل و تام است و احتیاج شاه صاحب  
 بحدیث مکتب الله و حدیث لو کان بعدکم الی بسبب آنکه محض ادعاست و هرگز نمیدانید بدلیلی نیست  
 که قابل ادنی التفات اهل حق شود باطل محض و تمام است اگر شاه صاحب مرد میدان هستند اندک زحمتی  
 بردارند این احادیث را بدلیل و برهان اهل حق و ایمان ثابت نمایند و لازم تقوه بان دم در کشند و هر چند آنچه  
 مخفی در صدر این وجوه و جریه ذکر کرده ام محتاج بشاهد و دلیل نیست و از مزید تحقیق و وضوح تنظیر و تمثیل هم  
 نمی خواهم مگر براسه تنبیه قاصین و تفریح ناظرین تأیید این وجه مرصوص مرصون از کلام مامون که جلالت  
 شان از بزراد است بجهت خلافت و دیگر وجوه عظمت بحد الله تعالی در مجلد حدیث غدیر که بمال تفصیل شایع  
 است تحریر و تفسیر یافته ثابت مینمایم و خط وافی از تجلیل مخاطب نبیل می ربایم پس باید دانست که علامه جلال الدین  
 سیوطی در تاریخ الخلفاء گفته و اخراج عن ابراهیم بن الحسن قال قال المدائنی للمأمون ان معونیة قالینوها  
 اسوک واحد و سخن آتش سید افعال المأمون انه قد اقر داعی ففوق ادعائه خصم و فی اقراره  
 ازین عبارت ظاهر است که مدائنی برای مامون نقل کرد کلام معویه را که گفت بنی هاشم زیاده تر صاحب مودود  
 هستند از روی شخص واحد یعنی اگر شخص واحد را از بنی هاشم یا شخص واحد را از بنی امیه که مقابل کنند هاشمی از اموی

لے  
 یعنی اصولی که از بنی هاشم است

بر تخریص افعال و تلبیس ادغال و انبساط زور و محال سلسله راجع بانحراف افعال و اهل بانقصام و انحلال و موش  
 نهایت عذرو دبال و موجب ثبات عقوبت و کمال و باعث خسارت آتیه است و الله شدید الحال  
 قوله اگر روایات اهل سنت را اعتبار می‌کنیم در هر جا اعتبار باید کرد و الا فقد الزام شان نباید نمود که بیک روایت  
 الزام ننویزید **قول** اینکلام مخاطب مقام که خاتمه افادات و آخر اجادات است از جمله طریف عجیده بدین غیر  
 است و بالاتر از تمامی کلمات متین و جملات رزین مخاطب کاسن الضعیفه در جواب حدیث مدینه میباشد کمال  
 و من و سخافت و مهی و رکاکت ان طاهر و باهرست بوجه عدیده **اول** آنکه همین تقریر مخاطب بخیر و بعینه  
 شیعه هم بحاج استدلالات مخاطب بر روایات شان می‌توانند کرد و می‌توانند گفت که اگر روایات شیعه را اعتبار  
 است در هر جا اعتبار باید کرد و الا فقد الزام شان نباید نمود که بیک روایت الزام ننویزیم پس چرا مخاطب این  
 تقریر را خود در مقام الزام شیعه فراموش می‌فایند و اینجا از یکمال خوشوقتی آدا نمایند مگر نمیدانند که این تقریر بر پر  
 تری و تراکم مسامعی نامشکوره او را که درین کتاب تحفه بعمل آورده است یکسر بر باد فحاشی و بدو نهایت مهمل  
 و جنت کلام او را فراروی ارباب احلام و اصحاب افهام می‌نهد و و هم آنکه اگر این افاده مخاطب درست باشد  
 استدلال اهل اسلام از کتب مخالفین خود مثل یهود و نصاری و غیر هم و الزام و ادن شان بان نیز باطل خواهد  
 زیرا که ایشان می‌توانند که جواب دلائل ثبوت جناب رسالت صلی الله علیه و آله وسلم مطالب مخالف را کتب  
 خود نقل نمایند و بگویند که اگر مضامین کتب را اعتبار می‌کنیم در هر جا اعتبار باید کرد و الا فقد الزام نباید نمود که بیک  
 منقولیم پس گویا مخاطب در مقام در پرده لغزش شیخ عالم مقام خود هم استدلالات اهل اسلام و نقل الزام  
 خصام که از ایشان علی مالدیه و کر العصور بطور رسیده پیش نظر دارد و تحم تشکیک را یک خود را برای باز کردن  
 کفر و نفاق در مراع قلوب رلیفه تبلیع و آشیل خویش سیکار و سوم آنکه اگر کلام مخاطب معمول به است که  
 اگر دو اعظم الباب کلام که باب الزام بنقول است مسدود و مطبق خواهد شد زیرا که هر فریق را از فریقین متخاصمین  
 می‌رسد که جواب فریق دیگر بگویند که اگر روایات ما را اعتبار می‌کنیم در هر جا اعتبار باید کرد و الا فقد الزام نباید  
 نمود که بیک روایت الزام ننویزیم چه **چهارم** آنکه استدلال اهل حق بحدیث مدینه العالم و ذکر ان از کتب  
 اهل سنت نازین رودست که ایشان روایات اهل سنت را معتقد و مقبض می‌دانند بلکه مقصود از ذکر این  
 حدیث شریف از کتب سنیه آنست که تا ایشان را مجال عدول از تسلیم آن و عمل بمقتضای ان باقی نماند  
 حجت حق بر ایشان تمام شود پس فرمایش شاه صاحب که اگر روایات اهل سنت را اعتبار می‌کنیم در هر جا

هشتم آنکه خود مخاطب صد هجین کتاب نخه نعت دین رساله القلم کرده شد که در نقل مذہب شیعه و بیان  
 اصول ایشان و الزامات که عائد بایشان میشود غیر از کتب مقبره ایشان منقول عنه نباشند و الزاماتی که عائد  
 بالہنت میشود میباید که موافق روایات اہل سنت باشد و الا ہر یک را از طرفین نسبت بقصص و ادوات  
 و باید اگر اعتماد و وثوق غیر واقع انتہی ازین عبارت بطراحت واضح است کہ روایات الہنت بر شیعه و روایات  
 شیعه بر الہنت حجت نمی تواند شد زیرا کہ ہر یک از طرفین دیگرے را بقصص و ادوات متہم می نمایند و بر یکدیگر اعتماد  
 و وثوق ندارند پس مقام تحریف نام است کہ چاشماہ صاحب این افادہ خود را فراموش فرمودہ اند و بلا خوف و خطر  
 مناقضہ اہل حق خواستگار ہستند کہ ایشان حدیث ما صلب اللہ فی صدری شیشا اگر اوصبتہ فی صدر  
 ابی بکر و خبر لو کان بعدی بنی لکان عمری را مثل حدیث مدنیۃ العالم مقبرہ و معتمد دین و ہرگز الہنت  
 را در نیابت ہتم بقصص و ادوات نمایند و اعجب از ان اینست کہ احتجاج بحدیث مدنیۃ العالم را کہ حسب اقتراح خواستہ  
 الزام الہنت موافق روایت ثنائت مقبول نمی نمایند و از راہ کمال شرم و حیاء افادہ میفرمایند کہ قصد الزام الہنت  
 نباید کرد کہ ایشان بیک روایت الزام نمیخورند ہل هذا کالافتا غریب و متناقض عجیب بتحییہ مثله  
 اللہیب و بدورت لصاحبہ عند النظر للقلوب والوجوب ہتم انکہ والد ماجد شاہ صاحب در آخر  
 قرۃ العینین گفتہ اینست تقریر انچہ دین رسالہ از ذیل نقل و عقلہ بر تفصیل شخین اقامت نمودہ ایم بعقیدۃ  
 الکلام دفع شبهات مخالفین است و ما را دین رسالہ با جوابہ امامیہ و زیدیہ کار نیست مناظرہ ایشان بطور دیگر باید  
 نہ با حدیث صحیحین است آن و بعد از قطع نظر از امامیہ و زیدیہ یا شقاق معلوم شد کہ مخالفان و متوقفان دین  
 مسئلہ گروہ اند انتہی بقدر الحاح بتہ ازین عبارت ظاہر است کہ مناظرہ بالامیہ امریست کہ در ان احادیث  
 صحیحین ہم فضلا عن غیرہا یکا نمیخورد بلکہ مناظرہ با زیدیہ نیز چنین است و احادیث این دو کتاب فضلا عن  
 غیرہا بر اسے ان ہم کافی نیست پس ہر گاہ حال بر چنین منوال باشد بمقابلہ المہج بتحدیث صبت امثال ان است  
 انداختن و انرا بر اسے قواضب ادلہ قاطعہ و بطلان برین ساطعہ اہل حق سپر ساختن کار عاقلانیت بلکہ اگر  
 تنیک جنگری از اعلا عجیب اطروقات زمانہ است و ازین جابر متاعل خیر و ناظر بصیرت نہایت ظہور افصح  
 و مستبصر گردید کہ شاہ صاحب دین کلام جالب ملام علاوہ بر مخالفت قواعد مسلمہ و قوانین مبررہ  
 ارتکاب عقوق والد ماجد خود نیز نمودہ در استحقاق تائب و تعذیر و تشریب و تشویر نظائر بخاری و نقاد و حشون  
 عن الفیصل و التفسیر باقصی الفاہیہ افزودہ اند و ہم انکہ سابقا بجمہ الامم بکمال تفصیل تمام و متفیع مالا کلام استی انشد



را که بسیار شائع و مستفیض بلکه متواتر و قطعی الصد در باشد سنگیز و دیگر اسکات و انحام و قطع لسان خصم خود  
نقول عدیده آن فرمان بخط خود آن خصم گرفته پیش کند و بشهادت حق متکاثر ثابت نماید که خصم خود معترف  
و ندان بصحت صدور و نفاذ این فرمان عالیشان می باشد و این شخص دیگر بجواب دعوی شخص سابق  
از راه بجائی اولاً انکار آن فرمان پیش گیرد و دیگر گاه میبندد که این امر پیش رفتنی نیست در دلالت این بر دعا  
خصم خود کلام کند و هر گاه درین باب نیز خجست خسار بکنار گردد و بچار یکد و سندی بجای خط خود بر آورد  
که عبارات را که میضایین محله آن خود شاید عادل بر افتضال و تزییر آن بوده باشد و علاوه بر آن  
شهر و عدل که مسلم و مقبول و خوش باشد شهادت کذب و زور بوضع هم بندد و با انهم این شخص  
دیگر از شخص اول بخوابد که این سندی جعلی و بی اعتبار است و درین باب بگوید که اگر خط من معتبرست و طهر  
اعتبار باید کرد و الا تعدد محجوبیت من نباید بود که بیک سندی نوشته دست خود و محجوب من بشوم حقا که تخمین  
شخص نزد عیسی علیه السلام وقت طبع علماء و کمال مرتبه سفاقت و بلاغت و حماقت و صفاقت و رقافت و  
جلالت خواهد بود و در هیچ وقت هیچ عصر مطلوب مقلوب و مقصود منکود و او که در سنت و مخافت و  
رکاکت و سباحت و بر شاست و شفاعت و فطانت رسیده است روی ظهور نخواهد نمود و علیک  
بالتامل فی هذا البیان الشافیه کان یسیرا فقد و ذبح صدق قوله  
بقال و کذا و ذلک و قال لا یجوز الا بالحق و احسن نفس یر الله

قد تم الجزء الاول من مجلد حدیث مدینه العلم من مجلدات کتاب  
عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار و بتام هذا الجزء تم الکلام علی  
ما تفوه به صاحب التحفة فی الجواب عن هذا الحدیث فی باب  
الامامة و سیاتی فی الجزء الاخر من هذا المجلد انشاء الله  
تعالی اذ لم علی ما اتی به غیر صاحب التحفة من  
علماء اهل السنة فی هذا الباب و آخر دعوانا  
ان الحمد لله رب العالمین و صل الله علی سیدنا

محمد و آله الاکرام

تم هذا الكتاب المستطاب بید العاصی کلب حسین حشر الله مع محمد و آله  
المصطفین فی مطبع مطمع الانوار باعنته السید الاجل و السند الاکمل  
مولانا السید مظفر حسین رحمه الله رب المشرقیین عن طوابع الملوث



[illegible]



# بسم الله الرحمن الرحيم

ست مضایب و فوائد کتاب مطالعات لایزال و محققان در علم

۱۰	و سیاحت کتاب	۱۰	فائده راجع به ذکر اسامی علمای کرام و افادات	۱۰	مدینه العلم را بسند صحیح دیگر	۱۰	روایت کردن ابو اسحاق از اصحابی در مدینه العلم
۱۱	عبارت متعلق بحديث بنی نعلیم	۱۱	شأن محنت حدیث مدینه العلم ثابت میشود	۱۱	تصحیح بن معین حدیث مدینه العلم را	۱۱	تراجم و مراجع ابو اسحاق الاصبهانی
۱۲	تنبيه جواب	۱۲	رو فائده خاصه و ذکر اسامی علمای کرام و افادات	۱۲	مراجعه بن معین ۸۳	۱۲	روایت ابو اسحاق از اصحابی حدیث مدینه العلم را
۱۳	فائده ۱۰ در ذکر صحابه که حدیث مدینه العلم را	۱۳	شأن جن بودن حدیث مدینه العلم ثابت میشود	۱۳	روایت کردن سید بن سید عثمانی حدیث مدینه العلم	۱۳	روایت ابو اسحاق السمرقندی حدیث مدینه العلم را
۱۴	از جناب سالک سالی اند علی الدوم و سلم روایت	۱۴	فائده سابعه و ذکر اسامی علمای کرام و افادات	۱۴	روایت کردن محمد بن محمد بن جعفر حدیث مدینه العلم	۱۴	روایت ابو اسحاق بن المظفر البغدادی حدیث مدینه العلم را
۱۵	علیه السلام حدیث مدینه العلم را	۱۵	مدینه العلم را بعنوان مائت عقیده و ذکر کردن فائده ۱۱ مدینه العلم را بطریق مستفاده	۱۵	عفت روایت احمد بن محمد بن ابی داود حدیث مدینه العلم را	۱۵	حدیث مدینه العلم را - ۱۱۳
۱۶	در ذکر روایت فروغی و اسامی علمای کرام و افادات	۱۶	فائده سابعه و ذکر اسامی علمای کرام و افادات	۱۶	روایت کردن ابن شاپین ابوادی حدیث مدینه العلم را	۱۶	حدیث مدینه العلم را - ۱۱۳
۱۷	در ذکر روایت فروغی و اسامی علمای کرام و افادات	۱۷	فائده سابعه و ذکر اسامی علمای کرام و افادات	۱۷	روایت کردن ابن شاپین ابوادی حدیث مدینه العلم را	۱۷	حدیث مدینه العلم را - ۱۱۳
۱۸	حدیث مدینه العلم را	۱۸	فائده سابعه و ذکر اسامی علمای کرام و افادات	۱۸	روایت کردن ابن شاپین ابوادی حدیث مدینه العلم را	۱۸	حدیث مدینه العلم را - ۱۱۳
۱۹	در ذکر روایت فروغی و اسامی علمای کرام و افادات	۱۹	فائده سابعه و ذکر اسامی علمای کرام و افادات	۱۹	روایت کردن ابن شاپین ابوادی حدیث مدینه العلم را	۱۹	حدیث مدینه العلم را - ۱۱۳
۲۰	در ذکر روایت فروغی و اسامی علمای کرام و افادات	۲۰	فائده سابعه و ذکر اسامی علمای کرام و افادات	۲۰	روایت کردن ابن شاپین ابوادی حدیث مدینه العلم را	۲۰	حدیث مدینه العلم را - ۱۱۳
۲۱	در ذکر روایت فروغی و اسامی علمای کرام و افادات	۲۱	فائده سابعه و ذکر اسامی علمای کرام و افادات	۲۱	روایت کردن ابن شاپین ابوادی حدیث مدینه العلم را	۲۱	حدیث مدینه العلم را - ۱۱۳
۲۲	در ذکر روایت فروغی و اسامی علمای کرام و افادات	۲۲	فائده سابعه و ذکر اسامی علمای کرام و افادات	۲۲	روایت کردن ابن شاپین ابوادی حدیث مدینه العلم را	۲۲	حدیث مدینه العلم را - ۱۱۳
۲۳	در ذکر روایت فروغی و اسامی علمای کرام و افادات	۲۳	فائده سابعه و ذکر اسامی علمای کرام و افادات	۲۳	روایت کردن ابن شاپین ابوادی حدیث مدینه العلم را	۲۳	حدیث مدینه العلم را - ۱۱۳
۲۴	در ذکر روایت فروغی و اسامی علمای کرام و افادات	۲۴	فائده سابعه و ذکر اسامی علمای کرام و افادات	۲۴	روایت کردن ابن شاپین ابوادی حدیث مدینه العلم را	۲۴	حدیث مدینه العلم را - ۱۱۳
۲۵	در ذکر روایت فروغی و اسامی علمای کرام و افادات	۲۵	فائده سابعه و ذکر اسامی علمای کرام و افادات	۲۵	روایت کردن ابن شاپین ابوادی حدیث مدینه العلم را	۲۵	حدیث مدینه العلم را - ۱۱۳
۲۶	در ذکر روایت فروغی و اسامی علمای کرام و افادات	۲۶	فائده سابعه و ذکر اسامی علمای کرام و افادات	۲۶	روایت کردن ابن شاپین ابوادی حدیث مدینه العلم را	۲۶	حدیث مدینه العلم را - ۱۱۳
۲۷	در ذکر روایت فروغی و اسامی علمای کرام و افادات	۲۷	فائده سابعه و ذکر اسامی علمای کرام و افادات	۲۷	روایت کردن ابن شاپین ابوادی حدیث مدینه العلم را	۲۷	حدیث مدینه العلم را - ۱۱۳
۲۸	در ذکر روایت فروغی و اسامی علمای کرام و افادات	۲۸	فائده سابعه و ذکر اسامی علمای کرام و افادات	۲۸	روایت کردن ابن شاپین ابوادی حدیث مدینه العلم را	۲۸	حدیث مدینه العلم را - ۱۱۳
۲۹	در ذکر روایت فروغی و اسامی علمای کرام و افادات	۲۹	فائده سابعه و ذکر اسامی علمای کرام و افادات	۲۹	روایت کردن ابن شاپین ابوادی حدیث مدینه العلم را	۲۹	حدیث مدینه العلم را - ۱۱۳
۳۰	در ذکر روایت فروغی و اسامی علمای کرام و افادات	۳۰	فائده سابعه و ذکر اسامی علمای کرام و افادات	۳۰	روایت کردن ابن شاپین ابوادی حدیث مدینه العلم را	۳۰	حدیث مدینه العلم را - ۱۱۳





64

Handwritten text, possibly a list or notes, including phrases like "The first", "The second", "The third", "The fourth", "The fifth", "The sixth", "The seventh", "The eighth", "The ninth", "The tenth", "The eleventh", "The twelfth", "The thirteenth", "The fourteenth", "The fifteenth", "The sixteenth", "The seventeenth", "The eighteenth", "The nineteenth", "The twentieth", "The twenty-first", "The twenty-second", "The twenty-third", "The twenty-fourth", "The twenty-fifth", "The twenty-sixth", "The twenty-seventh", "The twenty-eighth", "The twenty-ninth", "The thirtieth", "The thirty-first", "The thirty-second", "The thirty-third", "The thirty-fourth", "The thirty-fifth", "The thirty-sixth", "The thirty-seventh", "The thirty-eighth", "The thirty-ninth", "The fortieth", "The forty-first", "The forty-second", "The forty-third", "The forty-fourth", "The forty-fifth", "The forty-sixth", "The forty-seventh", "The forty-eighth", "The forty-ninth", "The fiftieth", "The fifty-first", "The fifty-second", "The fifty-third", "The fifty-fourth", "The fifty-fifth", "The fifty-sixth", "The fifty-seventh", "The fifty-eighth", "The fifty-ninth", "The sixtieth", "The sixty-first", "The sixty-second", "The sixty-third", "The sixty-fourth", "The sixty-fifth", "The sixty-sixth", "The sixty-seventh", "The sixty-eighth", "The sixty-ninth", "The seventieth", "The seventy-first", "The seventy-second", "The seventy-third", "The seventy-fourth", "The seventy-fifth", "The seventy-sixth", "The seventy-seventh", "The seventy-eighth", "The seventy-ninth", "The eightieth", "The eighty-first", "The eighty-second", "The eighty-third", "The eighty-fourth", "The eighty-fifth", "The eighty-sixth", "The eighty-seventh", "The eighty-eighth", "The eighty-ninth", "The ninetieth", "The ninety-first", "The ninety-second", "The ninety-third", "The ninety-fourth", "The ninety-fifth", "The ninety-sixth", "The ninety-seventh", "The ninety-eighth", "The ninety-ninth", "The hundredth".

